



فیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷

(دفتر نفست)

تولدی دیگر

مهناز متین
ناصر مهاجر



خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷
(دفتر اول)
تولدی دیگر

مهناز متین - ناصر مهاجر



- خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷
- دفتر اول: تولدی دیگر
- مهناز متین - ناصر مهاجر
- طرح روی جلد و صفحه‌آرایی: بنفشه مسعودی
- چاپ: باقر مرتضوی / گلن / آلمان
- تاریخ انتشار: بهار ۱۳۹۲
- شابک: ۹۷۸-۰-۹۸۲۸۴۰۸-۱-۸
- شمارگان: ۵۰۰ نسخه



ایالات متحدهی آمریکا:

اروپا:

Noghteh

Noghteh

B.P.157

P.O. Box 8181

94004 Créteil, Cedex

Berkeley, CA, 94707-8181

France

USA

nashrenoghteh@yahoo.fr

فهرست

۷	مهناز متین - ناصر مهاجر	پیش‌گفتار
۱۷	بد مسعودی - ن. مهاجر	روزشمار
۵۱	ناصر مهاجر	شش روز خیزش
		چند و چون خیزش از رهگذر یادمانده‌ها
۹۹	مینو جلالی	به یاد بهترین و بدترین ایام
۱۱۸	فرنگیس حبیبی	هشدار
۱۳۶	فریده زبرجد	باید کاری می‌کردیم
۱۴۰	محبوبه امیری	روسری چیز زیاد مهمی نیست!
۱۵۳	سیما نوری	حسی دردناک
۱۶۱	سرور صاحبی	آزادی زنانه حق مسلم ماست!
۱۷۵	بنفشه مسعودی	راه‌پیمایی اولم
۱۸۷	افسانه پایدار	نخستین رویارویی با جمهوری اسلامی
۱۹۵	سیمین نصیری	یادهای پاره پاره
۱۹۸	فروز اردوان	شمارش معکوس
۲۰۴	هما شرف‌الدین	روزهای غربت و بی‌پناهی
۲۰۸	ژاله احمدی	انقلاب شقه شده و حجاب وحدت
۲۴۹	اکرم موسوی	انقلاب چگونه به تاراج رفت؟
۲۵۳	میهن روستا	سفری به گذشته‌ها
۲۵۶	م.د.	تظاهرات زنان: روایت یک مرد
۲۵۸	مژگان	ما مدیرمان را بیرون کردیم

در اندیشه‌ی سازمان‌یابی

۲۶۲	نسرین بصیری	اسفند ۱۳۵۷ در چند تصویر
۲۶۸	شهین نوایی	روز جهانی زن
۲۷۴	شهره بدیعی	۸ مارس پس از انقلاب
۲۸۴	زهره	تشکل‌های مستقل، ضرورتی برای جنبش حق‌خواهانه‌ی زنان خیام
۲۹۴	هایده درآگاهی	چیزی شروع شده بود.

بزرگداشت آئین ۸ مارس در تهران

۳۰۵	ناصر مهاجر	هواداران حزب توده‌ی ایران
۳۱۴	گفتگو با محسن رضوانی	جمعیت زنان ایران
۳۳۵	گفتگو با مه‌ری جعفری	اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز
۳۴۹	گفتگو با ژاله بهروزی	جمعیت بیداری زنان
۳۶۴	مهناز متین	کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران
۴۲۰	گفتگو با گلنار بدخشان و مریم جزایری	جمعیت زنان مبارز

جنبش اعتراضی در دیگر شهرها

۴۵۷	گلی قبادی	سنندج
۴۸۰	ژاله طالب‌حریری	تبریز
۴۹۲	سرور علیمحمدی	۱۷ اسفند ۱۳۵۷
۴۹۵	م.الف	آبادان

چهره‌ها

۵۰۵	گفتگو با پریوش خواجه‌نوری	زنان حقوق‌دان ضدحجاب اجباری
۵۱۸	گفتگو با میهن جزنی	زنان نمی‌خواستند به عهد عتیق برگردند
۵۲۲	مهناز متین	روشنفکران سکولار و جنبش ضدحجاب اجباری

یک حکایت و سه روایت

۵۶۰	مهشید امیرشاهی	در حضر
۵۶۵	مهرانگیز کار	روایتی زنانه
۵۷۴	نوشین احمدی خراسانی	انقلاب ۵۷ و سرنوشت حجاب اسلامی

سرخوردگی پس از انقلاب و اقدامات اعتراضی زنان
بازیابی زمانی ناشناخته
میدان آزادی در محاصره

پی‌گفتار

پیوست‌ها

سازمان ملی زنان ایران

رادیو نهضت روحانیت

کادرها

کمیته (شورای) همبستگی زنان

جمعیت زنان ایران

اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران

اسناد

کتاب‌شناسی

۵۸۴ الیز سانساریان

۵۹۱ مریم جزایری

۶۰۳ مهناز متین، ناصر مهاجر

۶۲۵ مهناز متین

۶۲۸ ناصر مهاجر

۶۳۴ ناصر مهاجر

۶۴۳ مهناز متین، ناصر مهاجر

۶۵۶ ناصر مهاجر

۶۶۱ ناصر مهاجر

۶۶۵

۷۱۶

پیش‌گفتار

۱

سال ۱۳۸۷، چند ماه پیش از سی‌امین سالگرد خیزش زنان دگراندیش و دگرخواه ایران علیه حکم آیت‌الله خمینی در لزوم حجاب اسلامی برای زنان کارمند، به فکر افتادیم که برای گرامی‌داشت این رویداد تاریخی، کاری انجام دهیم. می‌گوییم رویداد تاریخی، چرا که این خیزش را می‌توان سرآغاز دوره‌ی تازه‌ای از جنبش حق‌خواهی زنان ایران دانست. جنبشی که از انقلاب مشروطه آغاز شد و با فراز و فرود، تا امروز ادامه یافته است.

به رغم اینکه خیزش زنان در اسفند ۱۳۵۷ در حافظه‌ی جمعی ما زنده است و - دست کم در میان کنشگران حقوق زن - پیوسته به آن استناد می‌شود، اما هنوز تاریخچه‌ای از آن در دست نداریم. تاریخچه‌ای استوار بر پژوهشی بیش و کم و جامع و پُردامنه که بتواند سویه‌های گوناگون این خیزش را در برابر چشم‌ها بگستراند: بستر و زمینه، دلایل و عوامل، سیر رویدادها، ترکیب شرکت‌کنندگان، ژرفا و گستردگی، خواست‌ها و شعارها، آرمان‌ها و توهم‌ها، کنش‌ها واکنش‌ها؛ و سرانجام، پی‌آمدهای این رویداد کم‌مانند را. به بیان دیگر، پژوهشی که چرایی، چیستی و چگونگی خیزش زنان را برنماید.

کمبود پژوهش‌های جامع، مستند و تحلیلی درباره‌ی خیزش زنان، ما را بر آن داشت که به تدوین نوشته‌ای پردازیم متکی بر داده‌ها و سندهای موجود یا نویافته‌ی موثق و روایت‌های گفته و ناگفته تا از این رهگذر، بر سویه‌های گوناگون خیزش زنان در سال ۵۷ نوری بتابانیم و در حد توان‌مان به ازمیان برداشتن ابهام‌ها و آشفتگی‌ها یاری رسانیم. می‌خواستیم جزییات و ریزه‌کاری‌های آن رویداد را بیابیم، یافته‌ها را کنار هم بچینیم و منطق درونی حرکت‌های به‌هم پیوسته و یا از هم گسسته‌ی آن "چیستان" را دریابیم.

با دیدن حجم گسترده‌ی داده‌ها و سندهایی که رفته رفته به دست آوردیم، نیز آگاهی به وجود اطلاعات و اسنادی که دستیابی به آن‌ها دشوار یا ناممکن می‌نمود، پی بردیم که هدف آغازین‌مان - نوشتن یک مقاله درباره‌ی جنبش زنان در اسفند ۵۷ - واقع‌بینانه نیست. دریافتیم جنبش زنان در "بهار آزادی"؛ گسترده‌تر، چندسویه‌تر و پیچیده‌تر از آن است که با داده‌های تا آن زمان، در چارچوب یک مقاله و یا رساله بگنجد. خواندن هر خبر، گفتگو با هر کنشگر، بازنگریستن هر سند، دریچه‌ای تازه به روی‌مان می‌گشود و نکته‌ای بکر درباره‌ی

این جنبش به ما می‌نمود. پرداختن به آن‌ها، بر حجم کار می‌افزود. سرانجام، پی‌بردیم که حتا یک کتاب هم کافی نیست!

بازتاب خیزش زنان ایران در جهان، به ویژه در اروپای غربی و آمریکای شمالی که در جریان کار بیش از پیش به گستردگی‌اش آگاه شدیم، خود موضوع یک پژوهش مستقل گشت. درباره‌ی همبستگی بین‌المللی با زنان ایران جست‌و‌گریخته چیزهایی شنیده، خوانده و دیده بودیم. اما از ابعاد تأثیر جهانی این جنبش آگاهی چندانی نداشتیم. در جریان پژوهش بود که دریافتیم جنبش زنان ایرانی، شور و شوق وصف‌ناپذیری در میان فمینیست‌های اروپایی و آمریکایی به وجود آورده است. جنبشی را که در پشتیبانی از خیزش زنان ایرانی به راه افتاد، می‌توان تجسم اولین همبستگی بین‌المللی فمینیستی دانست.

از قضا، در کشوری زندگی می‌کنیم که بیش از هر کجای دیگر با جنبش زنان ایران همبستگی نشان داد: فرانسه. به همت هیئت‌هایی که از اینجا رهسپار ایران شدند، فیلمی ماندنی از راه‌پیمایی زنان تهیه گشت و گزارش‌هایی خواندنی نوشته شد. دست به کار شدیم. شماری از کُنشگران جنبش زنان آن روزگار را پیدا کردیم و نیز بازماندگان آن هیئت‌ها را. با آن‌ها به گفتگو نشستیم. به یاری‌شان، اسناد بسیاری را گردآوردیم که تاکنون به فارسی برگردانده و منتشر نشده است. این مجموعه، خود کتابی جداگانه شد. چون کم‌حجم‌تر بود و کار ویراستاری‌اش زودتر به پایان رسید، آن را به چاپخانه سپردیم؛ با این گمان که دفتر اول را نیز در چند هفته به پایان می‌رسانیم. درینجا که مشکل‌های پیش‌بینی نشده (از جمله بیماری) رکودی بلند مدت در کارمان به وجود آورد. از این رو، دفتر دوم، دو سال در کارتن‌ها حبس ماند. به بیان دیگر، در تاریخ چاپ دفتر دوم، اشتباهی رخ نداده است!

این دو دفتر، اینک پیش روی شماست. دفترهای سوم و چهارمی نیز در دست تهیه داریم؛ با موضوعاتی متفاوت اما مکمل دو دفتر اول و دوم. امیدواریم آن‌ها هم به زودی روانه‌ی چاپخانه شوند.

۲

در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ایران شاهد دو رویداد هم‌زمان بود:

(۱) سرآغاز خیزش زنان علیه حجاب اجباری برای زنان کارمند. این خیزش، پس از انتشار سخنان آیت‌الله خمینی که "اتفاقاً" در آستانه‌ی روز جهانی زن ایراد شد، ده‌ها هزار زن را به گونه‌ای خودجوش به خیابان‌ها کشاند.

(۲) نخستین بزرگداشت علنی آیین ۸ مارس، روز جهانی زن، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به همت گروه‌های نو بنیاد زنان - که همه چپ‌گرا بودند - برگزار شد و هزاران زن دگراندیش و دگرخواه ایرانی را به خود جلب کرد.

هم‌زمانی دو رویداد سرچشمه‌ی پارهای بدفهمی‌ها درباره‌ی پیوند میان آن دو بوده است. از جمله اینکه، جنبش خودجوش زنان علیه حجاب اجباری، در پیوندی مستقیم با برگزاری روز جهانی زن قرار داشت. یا اینکه، زنان متشکل در گروه‌های برگزارکننده‌ی ۸ مارس، مبتکر و سازمانده خیزش زنان بودند.

بررسی اسناد موجود و شهادت کنشگران زن، چه آن‌ها که سازمان‌دهندگان برنامه‌های ۸ مارس آن سال بودند و چه آن‌ها که در راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات مشارکت داشتند، نادرستی این گفته‌ها را نشان می‌دهد. گرچه شماری از راه‌پیمایان، با روز جهانی زن آشنا بودند و بسیاری از دست‌اندرکاران گروه‌های نوپای زنان، به حرکتهای اعتراضی پیوستند، نه راه‌پیمایان به مناسبت روز ۸ مارس به خیابان آمدند و نه راه‌پیمایی را گروه‌های چپ‌گرا به راه انداختند. واقعیت این است که بیشتر اعضای این گروه‌ها، از خیزش در حال تکوین زنان تهران به کلی بی‌خبر بودند و هم‌زمان با مردم از آن خبردار شدند. وانگهی گروه‌های نوپایی که پیوندی یا توده‌ی زنان نداشتند چگونه می‌توانستند در چند ساعت، به تدارک و سازماندهی آن راه‌پیمایی بزرگ دست زنند؟

برای درک بهتر این جنبش، مواد خام موجود را گرد آوردیم: روزنامه‌ها و نشریه‌های فارسی، انگلیسی و فرانسوی سی سال پیش را که خبرهای آن بپاخیزی را بازتاباندند؛ نیز ارگان‌های حزبی و گروهی، جزوه‌ها، مقاله‌ها، عکس‌ها، فیلم و کتاب‌هایی که به آن خیزش پرداخته، یا به آن اشاره‌هایی داشته‌اند. به یمن آزادی‌های برآمده از انقلاب ۱۳۵۷ که رسانه‌های همگانی را از شر سانسور رها کرده بود و همچنین حضور شمار زیادی خبرنگار خارجی در ایران انقلابی، خیزش زنان علیه حجاب اجباری، خوشبختانه از پوشش خبری به نسبت گسترده‌ای برخوردار گشت و اسناد با ارزشی از آن بر جای ماند.

برای پی‌بردن به بستر و متن رویدادها و فضای اجتماعی که به خیزش زنان انجامید، پژوهش خود را از چند هفته پیش از روز صفر آغاز نمودیم. رویدادهای مهم جامعه را برنمودیم؛ روندهای در حال شکل‌گیری را مشخص کردیم و به طبقه‌بندی‌شان پرداختیم. روزشمار پُر و پیمانی که در آغاز کتاب می‌بینید، ره‌آورد این پژوهش است.

آگاه بودیم که بدون بسیج حافظه‌ی جمعی نمی‌توانیم روح آن رویداد تاریخی را به چنگ آوریم. شهادت‌های زنده و ملموس نقش‌آفرینان اصلی و فرعی آن مد نظرمان بود.

شهادت کسانی که در خیزش زنان مشارکت داشتند، اما دیده‌ها، شنیده‌ها و آزموده‌های خود را بازنگفته بودند. اما چه کسانی؟ روزنامه‌ها و سندهایی را که گرد آورده بودیم، بررسی‌دیم؛ از دوستان و آشنایان دور و نزدیک کمک خواستیم؛ و سرانجام توانستیم فهرستی از نام‌ها فراهم آوریم. با آن‌ها که در سه قاره پراکنده بودند، تماس گرفتیم و خواستیم یادمانده‌های خود را بنویسند و برای ما بفرستند؛ یا که با ما به گفتگو نشینند. چگونگی ثبت یادمانده‌ها را به افراد واگذار دیم. کم‌شمار بودند کسانی که دست رد به سینه‌مان زدند، یا به قولی که داده بودند، وفا نکردند. همین‌جا بگوییم یادمانده‌هایی که به ثبت رسانده‌ایم، تنها نتیجه‌ی دسترسی ما به افراد نبوده است. می‌خواستیم در حد توان و امکان، گونه‌گونی طیف افرادی را که بازیگران صحنه بودند، برنماییم: کارمند، دانشگاهی، حقوق‌دان، پرستار، خانه‌دار، دانشجو، دانش‌آموز، کنشگر سیاسی و... پس به جستجوی نمونه‌هایی از این طیف گسترده برآمدیم.

نمی‌خواستیم باز همه چیز به مردم پایتخت خلاصه شود و مردمان دیگر نقاط ایران از یاد بروند. و این، کار جستجو را دشوارتر می‌کرد. با اینکه وقت زیادی گذاشتیم، نتوانستیم به بیش از سه شهر راه بریم و ویژگی‌های جنبش اعتراضی زنان آن دیاران را ثبت کنیم. آگاهییم که یکی از کاستی‌های کارمان، پرداختن به این مهم است.

در میان کسانی که به بازگویی یادمانده‌های‌شان پرداخته‌اند، اعضا یا هواداران سازمان‌های سیاسی نیز حضور دارند که بیشتر به ابتکار خود در راه‌پیمایی‌ها و گردهم‌آیی‌ها شرکت کردند. شماری از آن‌ها در مرحله‌ی تدارک تشکلی مناسب برای سازمان‌یابی زنان بودند (برای مثال، بنیان‌گذاران اتحاد ملی زنان) و شماری دیگر، عضو گروه‌های نوپنیاذ زنان. ثبت روایت این کنشگران که به برگذاری اولین روز جهانی زن پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ کمر بستند، برای بازسازی جامع و همه‌جانبه‌ی رویدادهای آن ۶ روز و از میان بردن برخی ابهام‌ها، ضروری می‌نمود. کوشیدیم دست‌اندرکاران تشکلی‌هایی را که به مناسبت جشن ۸ مارس مراسمی برگزار کردند، بیابیم. در دو مورد که کوشش‌مان به نتیجه نرسید، با اتکا به اسناد، خود به بازسازی رویداد پرداختیم: برگذاری ۸ مارس از سوی هواداران حزب توده‌ی ایران و نیز کمیته‌ی موقت تدارک روز جهانی زن که به تروتسکیسم گرایش داشت.

برای تدقیق یادمانده‌ها - که بر حافظه تکیه دارد و ناگزیر در معرض محدودیت‌ها و خطاهاست - تا جایی که می‌توانستیم، گفته‌ها و نوشته‌ها را با داده‌های موجود مطابقت دادیم و با زیرنویس‌هایی، تکمیل و تدقیق‌شان کردیم.

در نوشته‌ها و گفتگوها، از ده‌ها فرد، مکان، نهاد و رویداد یاد شده است که چه بسا برای خواننده چندان آشنا نباشد؛ به ویژه برای جوان‌ترها. از این رو، فزون بر زیرنوشته‌ها، پیوست‌ها و سندهایی به آخر کتاب افزودیم.

در جستجوی متونی که خیزش اسفند ۵۷ را در قالب ترانه، طرح، تصویر، داستان یا رمان بازآفریده باشند، به هر دری زدیم. اما در این زمینه نیز چیز زیادی دستگیرمان نشد. سرانجام دوستی، کتاب گمنام و گم‌گشته‌ی میدان آزادی در محاصره را که به انگلیسی نوشته شده است، به ما شناساند و خود به بازشناساندنش همت گماشت.

ارائه‌ی روایت‌ها و خرده‌روایت‌هایی که از خیزش زنان وجود داشته است را ضروری دانستیم تا خواننده بتواند روایت‌های گوناگونی را کنار هم بگذارد و تصویر همه‌جانبه‌تری از این رویداد تاریخی پیدا کند. هم از این رو، پاره‌ای از فصل هفتم کتاب جنبش حقوق زنان در ایران، طغیان، افول و سرکوب، از ۱۹۰۰ تا خمینی، نوشته‌ی الیز ساتاساریان (به زبان انگلیسی) را که به آن رویداد ربط دارد، به فارسی برگرداندیم. این فصل در ترجمه‌ی فارسی کتاب که در ایران به چاپ رسیده، حذف شده است. پاره‌ای از کتاب‌های مهشید امیرشاهی (در حضر)، مهرانگیز کار (شورش) و نوشین احمدی خراسانی (حجاب و روشنفکران) را که در ربط با خیزش زنان است، به همین منظور بازچاپ کردیم.

برخی اسناد پیش‌تر چاپ شده را نیز به دلیل اهمیت‌شان برای درک و دریافت آنچه در زیر پوست جامعه جریان داشت، بی‌کم و کاست آوردیم. برای نمونه: "۱۷ اسفند ۱۳۵۷ سرآغاز مبارزات توده‌ای زنان پس از سرنگونی رژیم شاه" که به همت تشکل مستقل دموکراتیک زنان ایرانی در آلمان به چاپ رسید (۱۹۸۲) و یا چند سند از کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن.

نامه‌ی مژگان را کلودین مولار برای چاپ در اختیار ما گذاشت. او یکی از چهار فمینیست فرانسوی است که فیلم جنبش زنان ایران، سال صفر را تهیه کرده‌اند. این نامه‌ی کوتاه، فضای ذهنی دخترکی را بازمی‌تاباند که چون بسیاری از دانش‌آموزان هم‌دوره‌اش، به خیزش زنان پیوست و در تظاهرات خیابانی شرکت کرد. این متن، در عین حال گوشه‌ای از دنیای نوجوانانی را برمی‌نماید که به رغم سرخوشی کودکانه‌شان در جریان راه‌پیمایی‌ها، دغدغه‌های ذهنی مادران‌شان را احساس می‌کردند؛ مادرانی که دل‌نگران آینده‌ی فرزندان ایران زمین، سکوت را جایز نمی‌دانستند.

رویکرد شماری از روشنفکران جامعه که سکوت در برابر خیزش زنان را جایز دانستند، یا به سرزنش بازیگران آن پرداختند، موضوع مقاله‌ی جداگانه‌ای در این دفتر است. در جامعه‌ای که تشکل‌های صنفی، نهادهای دموکراتیک و احزاب سیاسی امکان رشد اندام‌وار نداشته‌اند و جایگاه مناسب خود را نیافته‌اند، گفتار و رفتار روشنفکران شناخته شده و با اعتبار، تأثیری بیش از اندازه بر روند رویدادها و فراز و فرودشان می‌گذارد؛ کما اینکه بر خیزش زنان گذاشت.

خیزش زنان در اسفند ۱۳۵۷، چون رنگین‌کمانی پس از باران، آسمان ایران را دمی روشن کرد و خاموشی گرفت. درک چرایی، چیستی و چگونگی خیزش زنان، نیازمند بازآفرینی این رنگین‌کمان است. امیدواریم پاره‌های این مجموعه توانسته باشد سایه روشن‌های این رنگین‌کمان را هرچه شفاف‌تر به نمایش بگذارد و تصویر بیش و کم درستی از این جنبش به خواننده بنمایاند.

۳

ممکن است خواننده از خود بپرسد: خیزشی چند روزه که بیش از سه دهه از پیدایی‌اش گذشته و حتا در نقطه‌ی اوجش بیش از چند ده هزار نفر را بسیج نکرده، آیا نیازمند چنین کار گسترده‌ای است؟ از یاد نبریم که این خیزش زمانی روی داد که فراخوان ساده‌ی هر یک از رهبران مذهبی یا سیاسی کشور، چند صد هزار نفر را به خیابان‌ها می‌کشاند! به بیان دیگر - و با بهره‌بری از واژه‌های رایج در آن زمان - وقتی اکثریت "نود و هشت درصدی" مردم در "صحنه" حضور دارد، اعتراض "نیم درصدی"ها تا چه حد می‌تواند حقانیت و اهمیت داشته باشد؟

پاسخ تفصیلی به این پرسش، در کتاب آمده است. ما ویراستاران این مجموعه نیز تأملات خود را در پی گفتار بازشکافته‌ایم تا بگوییم حقانیت خیزش زنان را در اعتراض به‌جا در برابر استبداد و زورگویی باید جست و در ایستادگی دلیرانه در برابر دست‌اندازی به ابتدایی‌ترین حقوق انسان‌ها.

به هنگام مستی و سرخوشی همگانی که نه مایه‌ی تاریخی داشت و نه پایه‌ی فکری استوار، اقلیتی کوچک، به فراست و کیاست - و چه بسا غریزی - دریافت، حکومتی که در پی انقلابی مردمی بر قدرت نشسته، واپس مانده، خودکامه و درنده‌خوست. این دریافت را در شعارهای زنان بپا خاسته به روشنی می‌بینیم؛ به ویژه در شعار شگفت‌انگیزی که بر تارک آن

پیکار دموکراتیک می‌درخشد و هنوز و همچنان بهترین بیان پاره‌ی ترقی‌خواه جنبش ضد دیکتاتوری شاه است:

ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!

آن‌گاه که واپس‌گرایان، با هم‌دستی و هم‌یاری جریان‌های لیبرال، ملی، ملی-مذهبی و چپ، سیادت سیاسی‌شان را بر جنبشی اعمال می‌کردند که علیه دیکتاتوری شاه پدیدار گشته بود؛ آن‌گاه که اکثریت جامعه به ارتجاع اسلامی امید بسته بود و برای دگراندیشان و ناسازگاران خط و نشان می‌کشید؛ و آن‌گاه که دشمنی و کین‌توزی با هر آنچه رنگ و بوی آزاداندیشی و تجددخواهی داشت، فضیلت شمرده می‌شد؛ آری درست در آن هنگام، چند ده هزار زن، با حرکت از اندیشه‌ی انسان‌گرایانه به پاخواستند و با تکیه بر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بانگ برآوردند:

«نظر به اینکه انسان آزاد آفریده شده و موهبت آزادی، صرف نظر از

جنس، رنگ، نژاد، زبان و هر نوع عقیده به همه آدمیان یکسان ارزانی شده...»

با چنین مقدمه‌ای بود که خیزش زنان در اسفند ۷۷ خواست‌های خود را در قطعنامه‌ی ۸ ماده‌ای در کاخ دادگستری ابراز نمود. حقانیت این خواست‌ها موجب شد که زنان، با دلیری و بدون مصلحت‌طلبی، برخلاف جریان شنا کنند و از خدشه‌دار شدن "وحدت" نیروهای "خلق" در برابر امپریالیست‌ها و ضدانقلاب مغلوب، هراسی به دل راه ندهند.

پس پرسشی اگر مطرح باشد، درباره‌ی اهمیت خیزش آن پاره‌ی کوچک جامعه نیست که حقانیت تاریخی‌اش اینک *اظهر من الشمس* است. می‌توان اما از خود پرسید: چرا جنبش زنان تک افتاد و از پشتیبانی نیروهایی که متحدان طبیعی‌اش بودند، محروم ماند؟

اینکه مهم‌ترین سازمان‌های چپ‌گرا، به پشتیبانی از خیزش زنان برنیامدند، بر کسی پوشیده نیست. گرچه بسیاری از اعضا و هواداران سازمان‌های چپ - با یا بی‌تأیید سازمان‌های‌شان - در خیزش زنان سهیم شدند، اما رفتار سیاسی این سازمان‌ها، یکی از عوامل بازدارنده‌ی گسترش جنبش زنان به شمار می‌آید. در کتابی که پیش رو دارید، این رفتار سیاسی از زوایه‌های گوناگون مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

اما تنها سازمان‌های چپ کمونیست نبودند که با بی‌توجهی به خیزش حق‌خواهانه‌ی زنان، زمینه‌ی فروکش آن را فراهم نمودند و از این رهگذر، موجب تضعیف پیکار دموکراتیک مردم و تقویت واپس‌گرایان اسلامی شدند. دیگر نیروهای سیاسی و روشنفکری نیز در این غفلت تاریخی نقش داشتند؛ از دموکرات‌ها و سوسیال - دموکرات‌ها گرفته تا

لیبرال‌ها و "ملی‌ها؛ یعنی همه‌ی اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی که می‌توانستند با کنش و واکنش به‌هنگام خود، به اعتلای جنبش زنان یاری رسانند و نرسانند برعکس، در افول زودرس آن سهیم شدند؛ چرا که جایگاه این خیزش را به عنوان بخشی از جنبش عمومی برای آزادی، برابری، دموکراسی و عدالت اجتماعی درنیافتند؛ یا به رسمیت نشناختند. به بیان دیگر، با اینکه زنان سکولار، با گرایش‌های سیاسی و عقیدتی گوناگون - چپ، دموکرات، لیبرال، با دین و بی‌دین - موتور محرک خیزش اسفند ۵۷ بودند، اما نتوانستند در میان طیف گسترده‌ی نیروهای سکولار جامعه تکیه‌گاهی در خور بیابند. در روایت‌های موجود از خیزش زنان، به این واقعیت کمتر توجه شده است.

امروز، بسیاری از آن‌ها که دیروز در دسته‌های "حزب‌الله"، شعار "یا روسری، یا توسری" سر می‌دادند، یا به حمایت از اجباری شدن حجاب، "ضدتظاهرات" راه می‌انداختند، به "سرزنش" کمونیست‌ها و چپ‌گراها سرگرمند و آن‌ها را باعث و بانی فروکش این جنبش قلمداد می‌کنند. سرکوب‌گران دیروز، کلامی از خود و نقش ویران‌گرشان در تشدید تبعیض جنسی نمی‌گویند. ثمره‌ی این وارونه کردن نقش‌ها، "رقم مغلطه بر دفتر دانش" زدن است و داوری‌های ارزان و آسان را باب روز کردن.

کتمان واقعیت‌ها البته به "حزب‌اللهی‌های دیروز محدود نمی‌شود. طیف گسترده‌ای از روشنفکران و کنشگران اجتماعی و سیاسی که منطقی‌می‌بایست حامی جنبش زنان باشند - که نبودند - نیز دچار "فراموشی" شده‌اند؛ "فراموشی"‌ای که با خوی مصلحت‌جو و انتقادگریز ما سخت سازگاری دارد. هرکس "تقصیر" را به گردن "دیگری"، یا در بهترین حالت، به گردن یک "ما" بی‌نام و نشان می‌اندازد. این "فراموشی" البته مانع از آن نیست که به این خیزش، اینجا و آنجا، استناد نشود. در این ۳۰ سال، شاید هیچ رویداد تاریخی‌ای در پهنه‌ی حقوق زن، تا این اندازه مورد استناد قرار نگرفته باشد. شعارهای تظاهرات و راهپیمایی‌ها همواره به گوش می‌خورد؛ عکس‌ها پیوسته چاپ و بازچاپ می‌شود؛ فیلم سال صفر به مقیاس وسیع پخش می‌گردد. اما جنبش آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه‌ی زنان در اسفند ۵۷، به پدیده‌ای تهی از محتوا تبدیل شده است. کم و کیف این جنبش، بستر و زمینه‌ی برآمد آن، آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها، اهداف و خواست‌هایش بیش از پیش رنگ باخته است.

با امید فرا رفتن از شعارها و شناختن و شناساندن ژرفای خیزش اعتراضی زنان، همچون فصلی مهم از پیکار دموکراتیک مردم و "تولدی دیگر" در جنبش زنان ایران است که به

تهیه‌ی این مجموعه برآمده‌ایم. چرا که نخستین جنبش زنان پس از انقلاب بهمن ۵۷، به رغم شمار اندک شرکت‌کنندگان، حقانیت تاریخی دارد.

در همه‌ی کرکنده‌ی کین‌جویی و دشمن‌خویی حکومتی انسان‌ستیز و واپس‌گرا که "امت حزب‌الله" را به وحشی‌گری و سرکوب دگراندیشان ترغیب می‌کرد، زنان حق‌طلب، بر ضرورت کسب آزادی، برابری و رعایت حیثیت و شأن انسانی برای شهروندان این آب و خاک پا فشردند و به جنبش صد ساله‌ی زنان ایران برای از میان برداشتن تبعیض جنسی، نفسی تازه دمیدند.

این است راز ماندگاری جنبش زنان؛ و این است انگیزه‌ی ما در گام کوچکی که برای ثبت این خیزش بزرگ برداشته‌ایم.

سپاس

از دست و زبان که برآید!

بی‌تردید این کار میسر نمی‌شد، مگر با یاری دوستان و همراهان مان. گرچه زبان مان قاصر است، اما می‌خواهیم بدانند که وام‌دارشان هستیم؛ وام‌دار: سیروس جاویدی که راهنمایی‌هایش حلال مشکل‌ها بود، بدون حضور همه‌سویه‌ی او در لحظه لحظه‌ی زندگی کتاب، کار ما سامان نمی‌یافت؛ بنفشه مسعودی که دوشادوش ما کار این کتاب را به پیش برد؛ با دقت و دلسوزی؛ از آغاز تا انجام.

باقر مرتضوی که در یافتن شماری از کسان که با ما به گفتگو نشستند، نقشی به سزا داشت. چاپ کتاب‌های نشر نقطه را سال‌هاست که او برعهده گرفته؛ با کارشناسی و کاردانی کم‌مانند؛

باقر مؤمنی که راهنمایی‌هایش در زمینه‌ی تاریخ احزاب سیاسی توشه‌ی راهمان بود و در یافتن اسناد کمیابی که بدان نیاز داشتیم، از پای نشست؛

مهران پاینده که مستند ساختن این مجموعه بدون کمک او میسر نمی‌شد؛

حمید نوذری، که مانند همیشه، در مراحل مختلف کار یار و یاورمان بود؛

فریده زبرجد، که در یافتن شماری از منابع از هیچ کوششی فروگذار نکرد و زحمتهای

گاه و بی‌گاهمان را تاب آورد؛

علی حجت که هر بار به سراغش رفتیم، از یاری‌مان هیچ دریغ نکرد. پاره‌ای از سندها و

منابع این دفتر را مدیون اویم؛

از یاد نمی‌بریم بهمن سیاوشان را که همیشه در کنارمان بود و هست. تهیه‌ی مجموعه‌ای از نشریات و روزنامه‌هایی که در این دفتر از آن بهره بردیم، در روزهای برفی و بورانی در دانشگاه پرینستون، بدون کمک او میسر نمی‌شد؛

نیز: همه‌ی آن‌ها که در یافتن افراد و دسترسی به اسناد به کمک ما شتافتند: مریم جزایری، شهرزاد مجاب، پرویز شوکت، حمید شوکت، هادی جفرودی، محمود رفیع، مجید زربخش، تراب حق‌شناس، اعظم نورالله‌خانی، جمیله ندایی، زنده‌یاد آذر درخشان، سیما نوری و مهرداد باباعلی؛

مسئولین آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایرانی - برلن که مجموعه‌ی ارزشمند اسناد و مدارک‌شان همواره در اختیارمان قرار داشته است؛

و کلودین مولار که نامه‌ی "مژگان" را برای چاپ در اختیارمان گذاشت؛ همان مژگانی که سال‌های برای یافتنش تلاش کرده بود؛

همچنین: تک تک نویسندگان این دفتر که کارشان را به موقع به پایان بردند و تأخیر طولانی انتشار کتاب را بزرگوارانه به روی‌مان نیاوردند؛ امید آنکه ره‌آورد کار مقبول‌شان افتد! سرانجام؛ وام‌دار عزیزان‌مان هستیم که همواره دلگرمی‌دهنده، یار و پشتیبان ما بوده‌اند: میهن روستا، نورا بیانی، محمد پزشکی، بهزاد لادبن و تقی تام.

ناگفته پیداست که خوبی‌های کار را مدیون همه‌ی این دوستان و یارانیم؛ حال آنکه کمی‌ها و کاستی‌ها به تمامی متوجه ما است.

مهناز متین، ناصر مهاجر

اسفند ۱۳۹۱ / مارس ۲۰۱۳

روز شمار

دوشنبه ۲۵ دی ۱۳۵۷

- تهدید زنان و دختران بی چادر

«... اخیرا در برخی از شهرهای میهن ما مانند تبریز، همدان، کرمان و... دیده شده که گروهی ناآگاه زنان و دختران بی چادر را تهدید به آتش زدن، چاقوکشی و اسیدپاشی کرده‌اند و حتی تا آنجا از جریان انقلاب بزرگ ملت ایران به دور مانده‌اند که غلت و ریشه‌ی این انقلاب را مسئله آزادی زنان و راه به‌ثمر رسیدن آن را در چادر به‌سرکردن زنان می‌دانند... در شهر همدان اعلامیه‌هایی به دیوارها چسبانیدند که در آن‌ها تأکید شده است که از رفت و آمد زنان بی چادر جلوگیری خواهد شد...» بیانیه‌ی زنان مجاهد/بندکان، ۲۶ دی ۱۳۵۷

سه‌شنبه ۲۶ دی ۱۳۵۷

- محمد رضا شاه پهلوی همراه با همسرش ایران را ترک کرد

«مردم در دسته‌های کوچک و بزرگ در خیابان‌های شهرها به راه افتادند. جای تظاهرات خشمناک ماه‌های اخیر را پایکوبی و شادی گرفته بود. حتی برف‌پاک‌کن اتومبیل‌ها نیز به رقص آمده بودند. شهر در تسخیر مردم هیجان‌زده بود... برخلاف تمام شایعاتی که از قبل در شهر پخش شده بود، هیچ‌کس مزاحم زن‌ها نبود، چه با چادر و چه بی چادر. مردم حتی با هم بحث نمی‌کردند. مرد و زن، پیر و جوان به خیابان آمده بودند... شعارهای نوشته بر کاغذ را به شیشه‌ی اتومبیل‌ها نصب می‌کردند... اسکناس‌هایی... که سوراخ شده بود بر دست مردم می‌رقصید... شمال و جنوب و شرق و غرب شهر، سراسر رقص و پایکوبی بود...»
کیهان، ۲۷ دی ۱۳۵۷

- صدها تن از خانواده‌های زندانیان سیاسی متحصن شدند

«در حدود یک صد تن از خانواده‌های زندانیان سیاسی و چندین تن از وکلای دادگستری در کانون وکلا تحصن کردند.» کیهان، ۲۷ دی ۱۳۵۷

- آیت‌الله منتظری: حجاب به معنای چادر نیست

آیت‌الله منتظری در مصاحبه با خبرنگار روزنامه‌ی فرانسوی *لوسوار (Le Soir)* در پاسخ به سؤال این خبرنگار که پرسیده بود: «به نظر شما دخترها و زنان حتما باید در چادر پوشیده شوند؟» گفت: «اصولا حجاب اسلامی به معنی پوشیده شدن در چادر نیست و هدف آن است که زن در جامعه لخت نباشد که وسیله‌ی شهوترانی قرار گیرد و گرنه با مراعات حجاب اسلامی و عدم اختلاط دختر و پسر از نظر اسلام، آزادی‌های مورد نیاز برای زنان و دختران تأمین می‌شود و آن‌ها از تمام مزایا و حقوق اجتماعی مشروع بهره‌مند هستند.»
کیهان، ۲۶ دی ۱۳۵۷

- سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه آزاد ایران) تهدید زنان بی چادر را محکوم کرد

«انتشار بیانیه‌ی افشاگرانه‌ی زنان مجاهد در رابطه با برخی حرکات ناآگاهانه‌ی گروه‌های پراکنده همانند تهدید زنان و دختران بی چادر و آتش زدن و چاقوکشی و اسیدپاشی که در حقیقت ناشی از عدم آگاهی آن‌ها

و تأثیر تبلیغات خائنانه‌ی عناصر مزدور می‌باشد زنگ خطر تازمای را به صدا درآورد. نقش زنان ایران در مبارزات ملی علیه استبداد و استعمار، از آغاز جنبش مشروطیت تا به امروز... انکارناپذیر است. جمع بی‌شماری از زنان ایران با شکل، لباس و دیدگاه‌های متفاوت، همگام برادران خود در سال‌های سیاه اخیر دلیرانه شهید شده و یا رنج زنتان و شکنجه را به جان خریدند. بنابراین سعی در دور نگاه‌داشتن این نیروی عظیم از صحنه‌ی مبارزات ملت ایران به بهانه‌های تعصب‌آمیز قشری، عملی نادرست و در جهت منافع استبداد و استعمار است. سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه آزاد ایران) ضمن تقبیح چنین حرکات ارتجاعی و تأیید بیانی‌های زنان مجاهد، از تمام گروه‌های مبارز ملی، احزاب و سازمان‌های مترقی به‌ویژه روحانیون آزادی‌خواه و پیشرو و متعهد انتظار دارد با محکوم کردن این‌گونه انحرافات به ارشاد عناصر ناآگاه پرداخته و از ایجاد هرگونه تفرقه در صفوف مبارزان راستین ملت جلوگیری نمایند. «کیهان، ۲۷ دی ۱۳۵۷»

چهارشنبه ۲۷ دی ۱۳۵۷

— اعلامیه‌ی زنان پیشرو: در راه‌پیمایی اربعین شرکت می‌کنیم

«ما زنان مبارز و پیشرو در نهضت مقدس ملی کنونی در راه رسیدن به آزادی و دموکراسی سالیان دراز در بدترین شرایط اختناق و فشار هم‌دوش برادران رزمنده خود خون‌ها ریخته و در سلول‌های دهشتناک رژیم قاسد تحمل شکنجه‌ها کرده، اینک به فرمان امام خمینی مرجع عالیقدر تشیع مبنی بر اینکه "زن نیز مانند مرد آزاد و حاکم بر سرنوشت خویش است و باید خود فعالیت خویش را تعیین کند" از کلیه‌ی زنان مبارز، خانه‌دار، پزشک، مهندس، دانشجو، دانش‌آموز... تقاضا می‌کنیم در روز جمعه به طرز شایسته‌ای در این تظاهرات [به مناسبت اربعین] شرکت کرده و آزادانه در راه تحقق حقوق کامل انسانی و ساختن ایرانی آزاد و مستقل نهضت باشکوه آزاد مردان و آزاد زنان را تحکیم بخشند...» / «بندگان، ۲۸ دی ۱۳۵۷»

— حمله‌ی حزب‌الله به راه‌پیمایی چپ‌گرایان

«تزدیک ۱۰ هزار نفر دانشجو در دانشگاه علم و صنعت گرد آمدند تا به سخنرانی چند تن از نویسندگان و محققان گوش بدهند. در این جلسه محمد تقی برومند (ب - کیوان) و محمود اعتمادزاده (م. ل. به‌آذین) سخنرانی کردند... ساعت ۵ بعد از ظهر... عده‌ای نزدیک به ۵ هزار نفر که اکثرشان را جوانان تشکیل می‌دادند... از دانشگاه علم و صنعت حرکت کرده بودند به خیابان تهران نو (جاده دماوند) رسیدند و به آرامی به سوی میدان شهناز حرکت کردند. این عده چون حلقه‌های زنجیر دست‌های‌شان را بهم گرفتند و زنان و دختران را در میان صف داشتند با دادن شعارهای ضد رژیم و ضد امپریالیسم امریکا و حمل عکس‌هایی از آیت‌الله خمینی، خسرو گل‌سرخ‌ی و خسرو روزبه حرکت می‌کردند. هنگامی که این گروه به نزدیکی میدان شهناز رسیده بود عده‌ای که مخالف حرکت این دسته بودند از پشت و جلوی صف به راه افتادند و با دادن شعارهایی مانند حزب، فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله، صف‌شان را بهم‌زدند سرانجام گروه اول در حوالی میدان شهناز متفرق شدند...» «کیهان، ۲۸ دی ۱۳۵۷»

جمعه ۲۹ دی ۱۳۵۷

— راه‌پیمایی اربعین: نقطه چرخش

در راه‌پیمایی اربعین «... هیچ طریقی نمی‌توانستیم دریابیم که زنان شرکت‌کننده در راه‌پیمایی زیادت‌تر هستند یا مردان؟ اما این چه اهمیتی داشت مهم پیوند محکم بین آن‌ها بود. زنان دوش به‌دوش مردان در حالی که

کارت انتظامات را به سینه داشتند به سازمان‌دهی راهپیمایی پرداخته بودند... برخی افراد مشکوک در دسته‌های کوچک سعی کردند تظاهرات را به آشوب بکشند این افراد در میدان ونک عکس دکتر محمد مصدق... را پایین کشیدند و در مقابل دانشگاه درگیری خطرناکی ایجاد کردند... وقتی متوجه صف آموزگاران شدند که با در دست داشتن عکس‌های آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعت‌مداری، صمد پهرنگی، خسرو گل‌سرخ‌ی و خسرو روزبه حرکت می‌کردند کوشیدند صف آن‌ها را متفرق کنند... گروه‌های کوچکی که در پناه شعار حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله، حرکت می‌کردند به صف معلمان حمله کردند در نتیجه چند نفر مجروح شدند افراد مشکوک به زنان بی‌چادر رنگ پاشیدند و سعی کردند با وایت صف معلمان را زیر بگیرند چند زن و مرد... که خطر را متوجه گروهی از هموطنان می‌دیدند جلوی وایت دراز کشیدند و مانع حرکت آن شدند صف معلمان در چند نقطه‌ی دیگر با هجوم افراد مشکوک روبه‌رو شد و سرانجام در خیابان خوش قطعنامه‌ی زیر را صادر کردند:

امروز ما به عنوان بخشی از ملت مبارز و قهرمان ایران، برای اعتراض به توطئه‌ی رژیم وابسته به امپریالیسم برای ابراز همبستگی با مبارزات شکوهمند خلق خود و برای افشای سیاست‌های اختناق و سرکوب و سلب آزادی‌های اساسی آنان در راهپیمایی باشکوه و عظیم مردم... شرکت کردیم. متأسفانه بر اثر اقدامات تفرقه‌افکنانه‌ی گروهی متعصب که با روش‌های نادرست خود به جنبش ملی ما لطمه می‌زند از ادامه راهپیمایی ما در مسیر اصلی، (خیابان شاهرضا)، جلوگیری شد و ما بالاجبار حرکت خود را از مسیر دیگری ادامه دادیم... کیهان، ۳۰ دی ۱۳۵۷

شنبه ۳۰ دی ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی: پوشیدن لباس‌های خلاف عفت ممنوع خواهد بود

آیت‌الله خمینی در مصاحبه‌ی با روزنامه‌ی دست چپی لبنانی *السفر* گفت: «زن باید همان حقوق مردان را داشته باشد. اسلام برابری بین مرد و زن را تأکید کرده است. اسلام به هر دو آن‌ها حق تصمیم گرفتن درباره‌ی سرنوشت‌شان و برخورداری از تمام آزادی‌ها را اعطا کرده است. حق انتخاب کردن (رای دادن) و انتخاب شدن، حق آموزش و کار و نیز حق اعمال تمام وظایف اقتصادی.

...آیت‌الله العظمی خمینی در پاسخ به این پرسش که آیا چادر سرکردن در جمهوری اسلامی آینده به زنان تحمیل خواهد شد متذکر شد: زن مسلمان چادر به سر کردن را انتخاب کرده است و این به علت آموزش اسلامی که دیده است در آینده زنان آزاد خواهند بود درباره‌ی این مسئله تصمیم بگیرند ما تنها پوشیدن لباس‌های خلاف عفت را ممنوع خواهیم کرد... *بندگاز*، ۱ بهمن ۱۳۵۷

یکشنبه ۱ بهمن ۱۳۵۷

— صادق قطب‌زاده: زن و مرد در تمامی موارد مساوی خواهند بود

صادق قطب‌زاده در مصاحبه با *کیهان*: «زن با مرد در تمام موارد مساوی خواهد بود. حقوق زن با مرد مساوی است و زن حق انتخاب شدن، انتخاب کردن، انتخاب شغل دارد و همچنین دارای حق استقلال اقتصادی و انتخاب همسر خواهد بود.»

وی در پاسخ به پرسش اینکه «آیا در تقسیم ارث تغییری داده خواهد شد»، گفت: «خیر، زیرا مرد به حکم اینکه وظیفه‌ی تأمین هزینه‌ی زندگی را به عهده دارد باید ارث بیشتری ببرد» *کیهان*، ۲ بهمن ۱۳۵۷

تولدی دیگر

— اعلامیه‌ی همبستگی سازمان ملی پرستاران و بهیاران

سازمان ملی پرستاران و بهیاران که در تاریخ ۵۷/۹/۲۲ تشکیل شده است، ضمن دعوت از کلیه‌ی همکاران آمادگی خود را در راه همکاری با مبارزات حق طلبانه‌ی ملت ایران اعلام داشت... آیندگان، اول بهمن ۱۳۵۷

دوشنبه ۲ بهمن ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی به خبرنگار زن روزنامه‌ی کیهان: شما آزادید در کارهای صحیح

نوشابه امیری خبرنگار اعزامی روزنامه‌ی کیهان به نوفل لوشاتو از آیت‌الله خمینی می‌پرسد: «تقسیم زنان در حکومت اسلامی چگونه خواهد بود؟ مثلاً آیا وزیر خواهند شد البته اگر استعداد و لیاقت نشان بدهند؟ جواب: بسته به این است که حکومتی که پیش می‌آید، تکالیف را معین کند. الان وقت این حرف‌ها نیست. سؤال: چون مرا به عنوان یک زن پذیرفتاید این نشان دهنده‌ی این است که نهضت ما نهضتی مترقی است؛ ولی دیگران کوشیدند آن را عقب مانده نشان بدهند فکر می‌کنید آیا زنان ما باید حتماً حجاب داشته باشند؟ و مثلاً روسری روی سر داشته باشند؟

جواب: اینکه شما را پذیرفتم، بنده شما را نپذیرفتم، شما آمدید اینجا و من نمی‌دانستم شما می‌خواهید بیاید اینجا که پذیرفتم. آمدید دلیل بر این است که اسلام مترقی است ترقی هم به این نیست که این هم دلیل بر این نیست که اسلام مترقی است که به مجرد اینکه شما به اینجا زن‌ها خیال کرده‌اند یا مردها خیال کرده‌اند ترقی به کمالات انسانی و با اثر بودن یک زن در مملکت است نه به اینکه سینما برویم که دانس برویم و این‌ها ترقیاتی است که محمدرضا برای شما درست کرد که شما را به عقب رانده که ما باید بعدها جبران کنیم. شما آزادید در کارهای صحیح: دانشگاه بروید هر کاری را که صحیح است بکنید و همه ملت آزادند در این‌ها اما اگر بخواهند کارهای خلاف عفت بکنند و یا کارهای خلاف ملیت بکنند از آن‌ها جلوگیری می‌شود و این دلیل بر ترقی و مترقی بودن است» کیهان، ۳ بهمن ۱۳۵۷

— هشدار آیت‌الله طالقانی: اگر ارتش دست به کشتار بزند مردم مسلح خواهند شد

آیت‌الله طالقانی در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی شرکت کرد خبرنگار بی‌بی‌سی که در این مصاحبه حضور داشت گزارش داد که «در مورد این سؤال که با بازگشت آیت‌الله خمینی ارتش ممکن است نگارد آیت‌الله خمینی و هوادارانش فعالیت کنند و حتی کار به کودتای نظامی برسد آیت‌الله طالقانی گفت: که در حال حاضر ارتش نمی‌تواند کودتا کند چون باید علیه خودش کودتا کند و یا اینکه به این دلیل کودتا کند که همه را از بین ببرد و در آن صورت مردم خودشان وظیفه‌شان را انجام داده و از خود دفاع خواهند کرد...» کیهان، ۳ بهمن ۱۳۵۷

— پایان تحصن خانواددهای زندانیان سیاسی

«با آزادی ۱۶۱ نفر از زندانیان سیاسی... تحصن یک‌هفته‌ای خانواددهای زندانیان سیاسی در محل کانون وکلای دادگستری خاتمه یافت...» / اطلاعات، ۲ بهمن ۱۳۵۷

سه‌شنبه ۳ بهمن ۱۳۵۷

— ارتشبد قمرباقی رئیس ستاد بزرگ ارتشستاران: ارتش در پشتیبانی از دولت قانونی کوشا خواهد بود
ارتشبد قمرباقی در پیامی خطاب به افسران، همافران، درجه‌داران، سربازان و کارمندان نیروی مسلح نوشت: «رجاء واثق دارم که خدمتگذاران نیروهای مسلح شاهنشاهی در این زمان حساس... از هرگونه عملی

برخلاف دستورات و وظایف سربازی خود در پشتیبانی از دولت قانونی بیش از پیش کوشا خواهند بود و در این راه از هیچ‌گونه مجاهدت و تلاش و فداکاری دریغ نخواهند نمود...» کیهان، ۳ بهمن ۱۳۵۷

— اعلام موجودیت اتحادیه انقلابی زنان مبارز

«اتحادیه انقلابی زنان مبارز با برپایی راهپیمایی — از جلوی محوطه‌ی دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران، موجودیت خود را اعلام کرد. این اتحادیه با شعارهای: هرچه قشره‌تر باد صفوف زنان و مردان انقلابی و برقرار باد حکومتی که خدمتگزار واقعی توده‌های خلق ایران باشد، راهپیمایی خود را آغاز کرد.

در قسمتی از بیانیه‌ی شماره یک این اتحادیه آمده است: ... ما خواهان برقراری حکومتی هستیم که بر پایه‌ی برابری واقعی انسان‌ها، اعم از زن و مرد باشد. ما تا آخرین قطره‌ی خون مان همگام با برادران، شوهران و پسران مان تا آزادی کامل همه‌ی انسان‌ها از یوغ هرگونه بردگی مبارزه می‌کنیم، زیرا ایمان داریم آزادی کامل زنان تنها در جامعه‌ی آزاد از هرگونه بردگی امکان‌پذیر است. آزادی زنان از آزادی مردان جدا نیست.»

کیهان، ۴ بهمن ۱۳۵۷

چهارشنبه ۴ بهمن ۱۳۵۷

— فرودگاه مهرآباد اشغال نظامی شد

ماموران فرمانداری نظامی به دنبال اطلاع از آماده کردن هواپیمای ایران ایر برای باز گرداندن آیت‌الله خمینی و همراهانش به ایران این فرودگاه را به کنترل خود در آوردند. با اعلام این خبر، دهها هزار نفر برای اعتراض در اطراف فرودگاه مهرآباد اجتماع کردند. کیهان، ۴ بهمن ۱۳۵۷

— لایحه انحلال ساواک تقدیم مجلس شد

شاپور بختیار نخست‌وزیر، لوایح جدید دولت را تقدیم مجلس کرد. بختیار لایحه‌ی انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور و لایحه‌ی نحوه‌ی تعقیب نخست‌وزیران و وزیرانی را که از سال ۳۲ تا پایان مرداد ۵۷ در مصدر کار بودند، تقدیم مجلس نمود. او در این جلسه گفت: «من یکبار دیگر صریحاً اعلام می‌کنم که هیچ‌گونه تزلزلی به این دولت وارد نخواهد شد و من هیچ‌گاه سنگر قانون اساسی را ترک نخواهم کرد.»

کیهان، ۴ بهمن ۱۳۵۷

پنج‌شنبه ۵ بهمن ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی: من پس از باز شدن فرودگاه‌ها بلافاصله به ایران خواهم رفت

«پس از آنکه از بازگشت ایشان به ایران ممانعت شد ضمن مصاحبه‌ای گفت: من می‌خواستم فردا در میان ملت باشم... لکن دولت خائن از این امر مانع شده و همه‌ی فرودگاه‌های ایران را بسته من پس از باز شدن فرودگاه‌ها بلافاصله به ایران خواهم رفت و به او خواهم فهماند که شما غاصب هستید و خائن به ملت و ملت ما دیگر تحمل شما نوکرهای خارجی را نخواهد کرد.» کیهان، ۵ بهمن ۱۳۵۷

— دکتر ابراهیم یزدی: آنچه در نظام اسلامی باید رعایت شود عفت و عصمت است

دکتر ابراهیم یزدی در مصاحبه با حمیده [نوشابه] امیری، گفت: «در دولت اسلامی هیچ‌کس حق ندارد مزاحم آزادی مردم بشود؛ زن‌ها آزاد خواهند بود تا سرنوشت خود را انتخاب کنند و هیچ فشاری در موارد مختلف از جمله لباس کار، نوع لباس و تحصیلات به اراده‌ی هرکس بستگی دارد؛ چه زن و چه مرد کسانی که تحت عناوین مختلف به مردم حمله می‌کنند، دانسته و یا ندانسته وابسته به دستگاه هستند. آنچه در نظام

تولد دیگر

اسلامی باید رعایت شود و عفت و عصمت است ولو اینکه کسی معتقد به حجاب اسلامی نباشد، باید یک اصولی را رعایت کند. این مختص زنان نیست. اسلام جلوی هر نوع فسادی را خواهد گرفت و در مقابل آن ایستادگی خواهد کرد؛ خواه فساد مردان و خواه فساد زنان. آنچه را که ما مخالف هستیم این است که زنان ما به صورت یک شیء درآیند و آنچه که ما خواستاریم آن است که زنان شخصیت انسانی خود را بیابند»
کیهان، ۵ بهمن ۱۳۵۷

— دیدار خبرنگار کیهان با همسر آیت‌الله خمینی

حمیده امیری [نوشابه] خبرنگار کیهان برای نخستین بار با همسر آیت‌الله خمینی دیدار کرد. او در گزارشی که از این دیدار نوشته، اشاره می‌کند: «همسر حضرت آیت‌الله العظمی در گفتگوی کوتاهی که داشتیم تأکید کرد: زن به اندازه‌ی مرد آزاد است.»
کیهان، ۵ بهمن ۱۳۵۷

شنبه ۷ بهمن ۱۳۵۷

— راه‌پیمایی عظیم مردم در تهران برای بازگشت آیت‌الله خمینی

«در راه‌پیمایی عظیم تهران میلیون‌ها نفر شرکت کردند و خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی شدند. در این راه‌پیمایی که با شرکت گروه‌های مختلف مردم صورت گرفت... زنان مشت‌های‌شان را به آسمان بلند کرده بودند. شعارهای آن‌ها غرش مردان را تعقیب می‌کرد. تعداد زنان به هیچ وجه کمتر از مردان نبود. انقلاب به یکسان زن و مرد را به میدان می‌کشاند. کودکان، حتی دو سه ساله‌ها با حرکت مشت مادرهای‌شان، مشت تکان می‌دادند... در [این] راه‌پیمایی بیش از ۵۰۰ هزار زن چادری و بی‌چادر، پیر و جوان و حتی زنان حامله شرکت کرده بودند...»
کیهان، ۸ بهمن ۱۳۵۷

یکشنبه ۸ بهمن ۱۳۵۷

— در راه‌پیمایی تهران ۳۰ نفر کشته و ۲۰۰ نفر مجروح شدند

«پس از شلیک... نظامیان بر روی مردم، دانه‌ی جنگ و گریز به میدان ۲۴ اسفند کشیده شد و نظامیان مردم را به شدت زیر آتش گلوله گرفتند. مردم با سنگ به نظامیان حمله می‌کردند.»
کیهان، ۸ بهمن ۱۳۵۷

دوشنبه ۹ بهمن ۱۳۵۷

— شاپور بختیار: در راه بازگشت حضرت آیت‌الله خمینی مانعی نیست

دکتر شاپور بختیار نخست‌وزیر در یک مصاحبه مطبوعاتی با حضور خبرنگاران خارجی و داخلی گفت: «با صدای بلند اعلام می‌کنم که حضرت آیت‌الله هر وقت میل داشته باشند می‌توانند به کشور بازگردند. اما اگر باید تدبیرهای امنیتی برای حفظ جان ایشان توسط دولت اتخاذ شود، یک مشکل خواهد داشت و اگر مردم و پیروان حضرت آیت‌الله عظاما خمینی بخواهند خودشان امنیت ایشان را حفظ کنند این مسئله‌ی دیگری است.»
کیهان، ۸ بهمن ۱۳۵۷

— شکوفه نو به آتش کشیده شد

«... در جنوب تهران حریق بزرگی روی داد و طی آن کافه شکوفه نو، چندین مغازه و تعدادی از خانه‌های محله‌ی بدنام تهران طعمه‌ی آتش شد. این حریق توسط عده‌ای که شناخته نشده‌اند و معلوم نیست از چه گروهی هستند به‌وجود آمد...»
کیهان، سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۵۷

سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۵۷

— شهر نو به آتش کشیده شد

«... بسیاری از زنان ساکن آنجا به سبب تعطیلی چند روز اخیر قلعه محل را ترک کرده بودند... عدمای از مهاجمان چند زن ساکن قلعه را مورد ضرب و جرح قرار دادند؛ عدمای از جوان‌ها الله اکبر گویان آن‌ها را نجات دادند و از مهلکه به در بردند.» / *آیندگان*، ۱۱ بهمن ۱۳۵۷

چهارشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۵۷

— آتش افروزی در شهر نو و افکار عمومی

«خبرنگار اطلاعات روز گذشته در حالی که تعدادی از خانه‌های محله‌ی بدنام در آتش می‌سوخت با چند تن از زنان این محل که برای بردن وسایل خود در تلاش بودند صحبت کرد یکی از آن‌ها به نام شهلا گفت: من نمی‌دانم چه کسانی اینجا را آتش زدند؛ هرکس که این کار را کرده ما را دوباره به آتش کشید، ما که از بخت بد تن به این کار سیاه دادیم، شب و روز در آتش می‌سوختیم، ما مجبور بودیم برای سیر کردن شکم خودمان، تن به کاری دهیم که برایمان رنج‌آور بود، اما حالا هیچ راهی و هیچ جایی در بین مردم نداریم، خانه‌های ما را هم آتش زدند، حالا نه پایگاهی داریم و نه نانی برای خوردن. ناچاراً یکی دیگر از زنان محله بدنام گفت: حالا تکلیف ما چیست که این بلا را به سرمان آوردند؟ کجا برویم و از کجا بخوریم؟...»

خبرنگار اطلاعات یا چند تن از طبقات مردم درباره آتش زدن شهر نو به گفتگو نشستند آقای مراد گفت: من به درستی نمی‌دانم چه کسی آنجا را آتش زد، ولی هرکس مرتکب این عمل شده اشتباه بزرگی کرده است، چون در واقع با این عمل فحشا را از یک مرکز زیر کنترل به داخل شهر اشاعه می‌دهد، یک دانشجو گفت: من این عمل را محکوم می‌کنم چون دور از مسائل انسانی و عاطفی است، این عمل اجتماع را تهدید می‌کند.» / *اطلاعات*، ۱۱ بهمن ۱۳۵۷

— اطلاعیه آیت‌الله طالقانی درباره‌ی تهاجم به شهر نو

«به تحریک عمال مزدور و کتیف رژیم، صاحبان قمارخانه‌ها و باج‌گیرهای محل، عدمای از برادران معصوم و بی‌خبر مسلمان را به تهاجم به قلعه‌ی شهر نو واداشتند و از این کار چه توطئه‌ی جدیدی را علیه جنبش انسانی، رهایی‌بخش و اسلامی مردم بر می‌دارند معلوم نیست، ولی چون به هر حال ساکنین این قلعه که از محکومین نظام فاسد استعمار و استبدادی طولانی این جامعه‌اند و به هر حال بایستی مصون از هرگونه تعرضی باشند و در فرصت‌های مناسب با الهام از مکتب رحمت و کرامت اسلام هدایت و ارشاد شوند و به زیور توبه آراسته و به جامعه برگردند لازم است تمام برادران ایمانی از دست‌آویز شدن این توطئه ناجوانمردانه پرهیز کرده و دست توطئه‌سازان را نظیر دیگر وقایع باز کنند.» / *اطلاعات*، ۱۱ بهمن ۱۳۵۷

پنج‌شنبه ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی به ایران بازگشت

«ساعت ۹/۳۰ دقیقه رهبر انقلاب از پله‌های هواپیما پایین آمد و بعد از ۱۵ سال پا به خاک وطن گذاشت...» و با استقبال صدها هزار زن و مرد روبه‌رو شد. *کیهان*، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

— حسن تزیه رئیس کانون و کلا: امام خمینی مسائل را به شکل دیگری می‌بیند

حسن تزیه در مصاحبه با روزنامه‌ی فرانسوی لوموند گفت: «... مثلاً از امام خمینی سؤال شده که آیا زنان همچنان باید وقت خود را وقف خدمت در خانه کنند و یا اینکه در خارج، زنان باید حتماً چادر داشته باشند امام خمینی به این سؤال چنین پاسخ گفته‌اند: من مسائل را به این شکل نمی‌بینم. زنان باید به نحو فعال در ساختمان جامعه شرکت کنند. تمام افراد باید در نوسازی کشور مشارکت داشته باشند. مطالب دیگر مربوط به مجازات‌های بدنی است که به وسیله‌ی قرآن پیش‌بینی شده است. به‌خصوص در مورد حد زدن برای افرادی که مرتکب زنا می‌شوند. آیت‌الله در این زمینه یادآور شده‌اند که قرآن لازم دانسته که چهار شاهد عادل دلایل غیرقابل انکار و منطبق با هم برای احراز وقوع جرم باید ارائه دهند...» کیهان، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

شنبه ۱۴ بهمن ۱۳۵۷

— جدا کردن زنان از مردان برای دیدار از آیت‌الله خمینی

«کمیته‌ی رفاه و تنظیم برنامه‌های آیت‌الله خمینی اعلام کرد مردان و زنان باید به صورت جداگانه به ملاقات امام بروند؛ به این ترتیب که صبح‌ها به آقایان و بعد از ظهرها به خانمها اختصاص یافته است... از حدود ساعت ۲ بعد از ظهر، زن‌های چادری با آلت‌های و هیجان خاصی دسته دسته به سوی مدرسه‌ی محل اقامت امام خمینی می‌شتافتند... خانم‌ها با شاخه‌هایی از گل نرگس به دیدار امام می‌شتافتند...» کیهان، ۱۴ بهمن ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی: دولت‌ها حق هیچ نظارتی در رادیو و تلویزیون ندارند

آیت‌الله خمینی در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در پاسخ به این پرسش که «نظر حضرت آیت‌الله در مورد رادیو و تلویزیون و مطبوعات چیست و اینکه کارکنان اعتصابی رادیو و تلویزیون می‌خواهند رادیو و تلویزیونی به‌وجود بیاورند که برخلاف گذشته که در اختیار رژیم بود در اختیار ملت باشد پاسخ داد: نظر من راجع به رادیو و تلویزیون و مطبوعات این است که در خدمت ملت باشند؛ دولت‌ها حق هیچ نظارت ندارند... تاکنون دولت ایران و شاه سابق برخلاف قواعد بین‌المللی رفتار می‌کردند» کیهان، ۱۴ بهمن ۱۳۵۷

— نخستین دادگاه شرعی در تبریز تشکیل شد

«در یکی از دادگاه‌های شرعی توسط آیت‌الله عبدالمجید واعظی و آیت‌الله هاشمی حکم‌آبادی و حجت‌الاسلام وحدت تشکیل شد از کشته شدن سه تن از اهالی قریه‌ی چله‌خانه جلوگیری شد. این سه تن متهم به ایجاد خانه‌ی فساد بودند و اهالی قریه تصمیم به قتل آنان گرفته بودند ولی توسط جمعیت مجاهدین آل محمد به دادگاه شرعی تبریز فرستاده شدند و دادگاه پس از بررسی، رای خود را در عدم قتل سه نفر صادر کرد» آیندگان، ۱۴ بهمن ۱۳۵۷

— تغییر نام سازمان زنان ایران

کارکنان سازمان زنان ایران با انتشار بیانیه‌ای اعلام کردند: «... به‌منظور نیل به آرمان‌های مقدس نهضت آزادی ملت به رهبری قائد اعظم... و تاکید معظم‌له در مورد حفظ شرافت انسانی زن و اذعان به این حقیقت که تحت لوای حکومت اسلامی عموم مردم چه زن و چه مرد دارای حقوق مساوی خواهند بود و همچنین برای محو کلیه آثاری که نمایان گر هرگونه ارتباط و پیوند کارکنان شریف این سازمان با مقامات فاسد ایران و امپریالیسم بود در جلسه‌ی مورخ ۳۰ دی ماه تصمیمات زیر را اتخاذ نمود

۱- تغییر نام سازمان به سازمان رفاه و ارشاد خانواده ۲- نام‌گذاری کلیه مراکز رفاه (۱۳۳) مرکز در سراسر کشور) به نام شهیدای راه آزادی» کیهان، ۱۴ بهمن ۱۳۵۷

یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۵۷

- شاپور بختیار: به آیت‌الله خمینی اجازه‌ی تشکیل دولت موقت نمی‌دهم
در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی از شاپور بختیار پرسیده شد: «آگر آیت‌الله خمینی دولت موقتی اعلام کند چه خواهد کرد؟» پاسخ بختیار چنین بود: «اجازه خواهیم داد... ما هم واتیکان کوچکی خواهیم داشت اما جدی، من حاضر نیستم بگنالم او دولتی واقعی تشکیل دهد و او این را می‌داند» کیهان، ۱۵ بهمن ۱۳۵۷

- هما ناطق: نقش زنان در انقلاب ایران کمتر از مردان نیست

هما ناطق مورخ و استاد دانشگاه در دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران درباره‌ی نقش زنان در انقلاب ایران سخنرانی کرد و گفت: «... نقش زنان در انقلاب ایران کمتر از مردان نیست و واقعیت این است که انقلاب ایران را مردان و زنان پایه‌گذاری کردند که مفهوم مقاومت را به فرهنگ ما باز گرداندند... در این حماسه مقاومت علیه رژیم نقش زنان کمتر از مردان نبود، زنان مجاهد و فدایی بودند که با پایداری خود ترس را از دل من و شما بر گرفتند» کیهان، ۱۶ بهمن ۱۳۵۷

دوشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۵۷

- حکم نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان

آیت‌الله خمینی در یک مصاحبه مطبوعاتی «مهندس مهدی بازرگان را به سمت نخست‌وزیر گمارد» کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

- شاپور بختیار: کسانی از طرف من و آیت‌الله خمینی در گفتگو هستند

شاپور بختیار در یک گفتگوی ۲۷ دقیقه‌ای با رادیو تهران در پاسخ به این پرسش: «گفتید هنوز باب مذاکره با حضرت آیت‌الله خمینی باز است...» گفت: «این مذاکرات چون به نتیجه هنوز نرسیده بگذارید من به آن پاسخ ندهم» کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

- لایحه‌ی لغو خدمات اجتماعی زنان

جمعی از زنان پزشک شاغل در سازمان خدمات اجتماعی زنان با انتشار بیانیه‌ای خواستار تصویب لایحه‌ی لغو خدمات اجتماعی زنان شدند. این لایحه پیش‌تر توسط دکتر عاملی تهرانی (وزیر قبلی آموزش و پرورش) به مجلس تسلیم شده بود. کیهان، شنبه ۱۴ بهمن ۱۳۵۷

به موجب این قانون که در ۱۳ دی ۱۳۵۳ تصویب شده بود، «خدمات فرهنگی و آموزشی و بهداشتی و درمانی و اجتماعی و طیفه مقدس ملی زنان نیز شناخته می‌شود... و مورد زنانی که دلزای گواهی‌نامه کامل متوسطه و یا مدرک تحصیلی بالاتر هستند برقرار خواهد شد»

- بیانیه‌ی مشترک در ربط با مسئله شهر نو

در بیانیه‌ای که پس از تشکیل نخستین جلسه‌ی کمیته رفاهی کمک به آسیب دیدگان قله شهر نو با حضور نمایندگان جامعه روحانیت و جبهه ملی، جامعه اصناف و بازاریان، [سازمان] بهداری و بهزیستی، بیانیه‌ای منتشر شد که در آن آمده است: «در نظام عادلانه‌ی اسلامی جایی برای تلاوم تاسیساتی نظیر شهر نو نخواهد بود و با ترویج ازدواج و تشویق جوانان به ازدواج و رفاه خانواده‌ها، جایی برای فحشا باقی نخواهد

تولدی دیگر

گذاشته در شرایط فعلی باید ترتیبی داد که این زنان از گرسنگی تلف نشوند یا روسپی‌گری خود را به طور پراکنده در شهر ادامه ندهند. به زنان یاد شده که ستمدیدگان جامعه هستند یادآوری می‌شود که از نظر شرعی واجب و لازم است خود را جهت مداوا معرفی کنند. کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

— صادق قطب‌زاده: زنان و خواهران ما در نظام اسلامی آزاد هستند

صادق قطب‌زاده در سخنرانی برای کارکنان صنعت نفت تأسیسات شهر ری، در محل پالایشگاه گفته: «از آن وقتی که دو عنصر داخل مبارزه شد برای کسانی که در کنار بودند پیروزی نهضت قطعی بود. یک شرکت خواهران به‌طور فعال در مبارزه که چشم جهانیان را خیره کرد و با تمام تلاشی که خواستند مسئله بسازند، ولی معلوم شد زنان و خواهران ما در نظام اسلامی آزاد هستند و ثابت کردند اسلام مکتبی است آگاه‌ساز و خمینی رهبری است آگاه‌ساز. دیگر شرکت فعال و استقامت بسیار کارگران و کارمندان شرکت نفت در مناطق نفت‌خیز...» کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

— اظهارات آیت‌الله طالقانی در باره آزادی زن

«آیت‌الله طالقانی در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی که در خاندانش برپا شده ابراز داشت: ... زن را در کشورهای اسلامی به اسم آزادی به صورت کالا و مصرف‌کننده‌ی کالا درآوردند آن مفهوم آزادی که بی‌بند و باری و وسیله شدن و آلت شدن زن برای سرمایه‌دارها و مصرف‌کننده‌ها باشد، آن را ما قبول نداریم. اگر معنای نگرانی درباره زن این است که اسلام زن‌ها را در مسائل اقتصادی و اجتماعی و تکامل فکری و دانش مهجور می‌دارد در اسلام نیست و ما نمونه کامل از همان زن‌های صدر اسلام داشتیم مثلاً فاطمه زهرا دختر پیغمبر که هم خاندان بود و هم در میدان‌های جهاد پشت سر مجاهدین خدمت می‌کرد و هم به موقع‌اش در مسجد برای دادخواهی فریاد می‌کشید. یا دختران اتمه... این‌ها زن اسلامی بودند. اگر زن اسلام می‌خواهد مطابق این نمونه باشد همان است که ما عقیده داریم. ولی اگر می‌خواهد نمونه‌ی عروسک‌های غربی باشد، این از نظر اسلام آزادی زن نیست و به نظر ما از بین بردن شخصیت زن در اجتماع است... در همین مبارزه میلیون‌ها زن ایرانی شرکت دارند و بزرگ‌ترین پایگاه مبارزه ما همان زن‌های ما هستند؛ چه دختران و خواهران دانشگاهی و چه زن‌های خاندان...» کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

سه‌شنبه ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

— پشتیبانی رسمی مهشید امیرشاهی از شاپور بختیار

«... من صدایم را به پشتیبانی از آقای شاپور بختیار با سربلندی هرچه تمام‌تر بلند می‌کنم؛ حتی اگر این صدا در فضا تنها بماند من از تنها ماندن هرگز هراسی به دل راه ندادم. ولی این بار می‌ترسم؛ نه به خاطر خودم، بلکه به خاطر آینده‌ی این ملک و سرنوشت همه‌ی آن‌ها که دوستشان دارم.» آیندگان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

— بیانیه‌ی موسسان انجمن ملی زنان ایران: نگران موقعیت شعلی اجتماعی زنان هستیم

«در این بیانیه که توسط گروه موسس، به اتفاق دکتر بصاری، سخنگوی انجمن به آیندگان آورده شد این پرسش‌ها نیز وجود داشت: مسئله‌ی مشارکت بانوان در تمام شئون سیاسی و اجتماعی چگونه تلقی خواهد شد؟... آیا زنان از نشستن بر کرسی وکالت و وزارت و ریاست و بالاخره مدیریت محروم می‌مانند؟ آیا بانوانی که پزشک، استاد، هوانورد، افسر نیروهای مسلح شاهنشاهی، کشاورز، شیمی‌دان، فیزیک‌دان، ریاضی‌دان، موسیقی‌دان و... هستند باید به کنج خانه پناه برند؟ یا در صف جدا از برادران خود به انجام وظیفه مشغول

گرددند؟ در این صورت چگونه؟ و چگونه؟ آیا باز تشویش و دلهره و اضطراب و نگرانی همچون خوره به جان زن ایرانی خواهد افتاد و تار و پود هستی‌اش را به باد خواهد داد؟ مبادا در هر لحظه مرد زندگی او طلاق‌نامه به دستش دهد و یا زنی جوان‌تر را در خانه و کاشانه و فرزندانش مسلط سازد. همگان به یقین باید بدانند اگر زن ایرانی آزادی و تساوی حقوق را آسان به دست آورده است، آسان از چنگ نخواهد داد و با ناخن و دندان حراستش خواهد نمود. آزادی، شرف و شخصیت او است که باید حفظ گردد.

برای دفاع از دست‌آوردها و حقوق زنان ایران و با الهام از تعالیم عالی‌ه‌ی دین مقدس اسلام که روح آن بر همه‌ی انسان‌ها استوار است، با اتکای قانون اساسی و قوانین مملکتی تشکیل *انجمن ملی زنان ایران* را اعلام می‌داریم و به زودی اساسنامه، برنامه، موقع و موضع، نحوه‌ی فعالیت و ارگان خود را به ایرانیان عرضه خواهیم کرد. *آیندگان*، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

— **رضا اصفهانی: جمهوری اسلامی و آزادی زنان و مسئله حجاب**

انتشار سلسله مقالات رضا اصفهانی درباره‌ی وضع زنان در جمهوری اسلامی در *کیهان*: «بعضی تصور می‌کنند که همین که جمهوری اسلامی روی کار بیاید خانم‌ها باید از کارها و مشاغلی که دارند دست بردارند و به خانه‌های خود پناه ببرند در صورتی که چنین تصویری کاملاً غلط است و در جمهوری اسلامی زنان هم مثل مردان می‌توانند عهده‌دار مشاغل گوناگون بشوند. همچنان که برخلاف تصور بعضی و نیز برخلاف قانون انتخابات چند سال پیش، زنان می‌توانند در جمهوری اسلامی در انتخابات شرکت کنند و رای بدهند و خلاصه در بهرهوری از حقوق بشری تفاوتی میان زن و مرد وجود ندارد. در جمهوری اسلامی خانم‌هایی هم که نخواهند حجاب اسلامی را رعایت کنند مورد اعتراض این جمهوری قرار نمی‌گیرند و آزادند که خودشان حجاب را انتخاب کنند یا نکنند اما نباید به صورت زنده‌های که عفت عمومی را لکه‌دار می‌کند بیرون بیایند که در این صورت همچنان که در قانون کتونی ایران هم مطرح شده است از ظهورشان به این شکل جلوگیری خواهد شد و امام خمینی نیز در مصاحبه‌های که منتشر شده، این موضوع را بیان کرده‌اند.»

کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۷

— **کیانوری: پشتیبانی ما از آیت‌الله خمینی، یک تاکتیک موقتی نیست**

«گفتگوی نیوزویک با نورالدین کیانوری رهبر جدید حزب توده/ایران

س: آیت‌الله خمینی و حزب توده تا کی می‌توانند راهی مشترک را ادامه دهند؟

ج: برای مدتی طولانی. به عقیده‌ی من میان سوسیالیسم علمی و محتوی اجتماعی اسلام تفاوت‌های شدید

وجود ندارد. برعکس، این دو وجه اشتراک‌های زیادی با هم دارند. *آیندگان*، ۱۸ بهمن ۱۳۵۷

— **سازمان ملی دانشگاهیان از دولت مهندس بازرگان پشتیبانی کرد**

«هیئت موقت سازمان ملی دانشگاهیان ایران بیانیه‌ی انتشار داده که بدین شرح است:

...اعضای جامعه‌ی دانشگاهی ایران وظیفه دارند که در استقرار، تحکیم و تأمین پیروزی دولت موقت انقلابی مهندس بازرگان صمیمانه شرکت جویند. در این مرحله از انقلاب پیروزی بازرگان پیروزی انقلاب ایران است. سازمان ملی دانشگاهیان ایران ضمن اعلام اینکه تنها این دولت را از حقانیت و مشروعیت بهره‌مند می‌داند از بذل هیچ کوششی در راه پیروزی این دولت انقلابی در انجام وظایف خود فروگذار نخواهد کرد.

تولدی دیگر

درود بر حضرت آیتالله خمینی رهبر بیدار دل انقلاب، پیروزمند باد دولت موقت انقلابی مهندس بازرگان، پرتوان باد مبارزات ملت ایران در راه استقرار آزادی، استقلال و دموکراسی. برجیده باد نظام حاکم وابسته و پوسیده و خودکامه سازمان ملی دانشگاهیان ایران در خدمت مردم و در کنار مردم است. هیئت دبیران موقت سازمان ملی دانشگاهیان ایران «کیهان» ۱۸ بهمن ۱۳۵۷

— پشتیبانی از خانواده‌های متحصن همافران

«دومین روز تحصن خانواده‌های همافران، افسران، درجه‌داران و افزارمندان نیروی هوایی با همبستگی گروه‌های مختلف مردم ادامه یافت. گروه‌های مختلف مردم، به عنوان همبستگی با خانواده‌های متحصن، به کاخ دادگستری و کانون وکلای دادگستری رفتند. خانواده‌های متحصنین در حالی دومین روز تحصن خود را پشت سر گذاشتند که ۲۸ تن از همافران دستگیر شده از پایگاه‌های مختلف که به خاش انتقال یافته بودند آزاد شدند.» «کیهان» ۱۸ بهمن ۱۳۵۷

— اجتماع طرفداران قانون اساسی

در سالن بدمیتون امجدیه عدمای از طرفداران قانون اساسی اجتماع کردند و چون در این تظاهرات ظرفیت سالن در قسمتی از میدان تکاپوی جمعیت را نمی‌داد از این جهت عدمای که به لحاظ قطع و خرابی دستگاه صوتی قادر به شنیدن صدای سخنران نبودند جلسه را ترک کردند. «آیندگان» ۱۹ بهمن ۱۳۵۷

پنج‌شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۵۷

— بی‌بی‌سی زنان می‌توانند رئیس جمهور شوند

«به نقل از رادیو بی‌بی‌سی یکی از کسانی که در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید دست دلد توضیح داد: برابر قانون اساسی... زن‌ها اجازه خواهند داشت هر پستی را اشغال نمایند برای مثال می‌توانند مقام ریاست جمهوری را به دست آورند...» «اطلاعات» ۱۹ بهمن ۱۳۵۷

— هزاران نفر در نهمین سالگرد حماسه‌ی سیاهکل

«مراسم بزرگداشت نهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل امروز صبح در زمین چمن دانشگاه تهران برپا شد... پیام کارگران راه‌آهن، استادان و کارکنان دانشگاه دختران، گروهی از استادان دانشگاه‌های ایران، کارگران و کارکنان شهرک اکباتان خوانده شد.» «کیهان» ۱۹ بهمن ۱۳۵۷

جمعه ۲۰ بهمن ۱۳۵۷

— برنامه‌ی دولت موقت اعلام شد

مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر برگزیده آیتالله خمینی در سخنرانی‌ای در دانشگاه تهران با حضور ده‌ها هزار نفر، برنامه‌ی دولت موقت را اعلام کرد:

«۱- احراز و انتقال قدرت ۲- ارائه و اثبات حقانیت (همان رفتارندوم) ۳- احیا و اداره و اصلاح مملکت ۴- انتخابات مجلس مؤسسان و ارجاع آن به آرای عمومی برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید ۵- انتخابات مجلس شورای ملی ۶- استعفا و تحویل کار به رئیس جمهور و به دولت رسمی بعدی.» «کیهان» ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

— گردهمایی ۳۰ هزار نفری طرفداران قانون اساسی در امجدیه

«طرفداران قانون اساسی و سوسیال دموکراسی در استادبوم امجدیه اجتماع کردند و با برپا کردن سخنرانی‌ها

و دادن شعارهایی به طرفداری از شاه تظاهراتی به راه انداختند... و پلاکاردهای متعددی با خود حمل می‌کردند و عکس‌هایی از شاه و دیگر اعضای خانواده‌ی پهلوی به همراه داشتند... روی پلاکاردها، شعارهایی به نفع شاپور بختیار، شاه و قانون اساسی نوشته شده بود... عده‌ی زیادی از این گروه پرچم ایران را روی دست گرفتند و در اطراف زمین چمن شروع به دویدن کردند...» در قطعنامه‌ی این گردهمایی آمده است: «اجرای کامل قانون اساسی، آزادی قلم و بیان دور از لختناق و تعصبات کوتاه کردن دست عوامل بیگانه و خائنین وطن در موقع راهپیمایی گروه‌های پشتیبان قانون اساسی، احترام به ارتش و به افراد نیروهای مسلح شاهنشاهی که حافظ استقلال و تمامیت ارضی ایران می‌باشند...» کیهان، ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

شنبه ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

— شرکت زنان در قیام ۲۲ بهمن

جنگ خونین لشکر گارد با نیروی هوایی... در این نبرد زنان و مردان بسیاری به کمک ماموران نیروی هوایی آمدند... کیهان، ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

خبرنگار بی‌بی‌سی در تهران از زد و خورد بین لشکر گارد و نیروی هوایی گزارشی فرستاد. او در بخشی از این گزارش می‌نویسد: «من زنان و مردانی را دیدم که سراسیمه زمین پیاده‌روها را می‌کنند تا کیسه‌های خاک و شن را اثبات‌شده سازند. بسیاری از مردم تفنگ و اسلحه در دست داشتند...» کیهان، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

— نورالدین کیانوری: خطر کودتای خائنانه را نباید ناچیز شمرد

«بوداپسته خبرگزاری فرانسه: نورالدین کیانوری دبیر کل حزب توده ایران در مصاحبه‌ی با روزنامه‌ی چاپ مجارستان گفت: ملت ایران برای لغو استبداد مبارزه می‌کنند و خواهان یک جمهوری آزاد است. ملت ما همچنین خواهان رفتن امریکایی‌ها از ایران است... انقلاب کنونی ایران حالتی مذهبی دارد زیرا که در این کشور تشیع دارای ریشه‌های عمیقی است که با آرمان‌های ملی توده‌ها پیوند دارد...» کیهان، ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

— حسن صدر: من فکر نمی‌کنم که معنی جمهوری اسلامی، دیکتاتوری مذهبی باشد

حسن صدر، نویسنده و حقوق‌دان نامدار در مصاحبه‌ی اظهار می‌دارد: «... در جمهوری اسلامی هم مثل جمهوری مطلق یا دموکراتیک مسئله اکثریت آرا حجت است... آیت‌الله خمینی بارها نسبت به آزادی و حقوق زنان و حتا اشتغال ایشان در ارتش، حقوق اقلیت‌های دینی که عینا همان حقوق مسلمان‌ها است با صراحت سخن گفته‌اند و حتا در باب آزادی عقیده و فعالیت... من فکر نمی‌کنم که معنی جمهوری اسلامی، دیکتاتوری مذهبی باشد.» کیهان، ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

— جنگ تانک‌ها با مردم مسلح در خیابان‌ها

«مردم دو تانک را منهدم کردند... لاشه‌ی تانک‌ها در خیابان‌های تهران اینجا و آنجا جلب نظر می‌کرد در حالی که از... آن‌ها دود و آتش برمی‌خاست چون‌ها بر روی آن‌ها شعار می‌دادند... مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق... در نبردهای مسلحانه شرکت فعال دارند.» کیهان، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

— ارتش اعلام بی‌طرفی کرد

«به نیروهای ارتش دستور داده شد به پادگان‌های خود برگردند.» کیهان، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، چاپ دوم

— قیام همگانی مردم ایران علیه نظام پادشاهی به پیروزی رسید
 قدرت به دولت موقت مهندس مهدی بازرگان منتقل شد و وی در یک نطق تلویزیونی گفت: «خوشبختم
 بدین وسیله به ملت مبارز و مسلمان ایران که امروز در راه پُر پیچ و خم و پُر گردنهی انقلاب نجاتبخش
 خود با شنیدن اعلامیه‌ی مورخ ۵۷/۱۱/۲۲ شورای عالی ارتش به پیروزی دیگری نایل شده است، تبریک
 بگویم. در این تصمیم امرای ارتش با کمال قدرت اعلام بی‌طرفی در امور سیاسی و پشتیبانی از تمام
 خواسته‌های ملت کردند و تیمسار ریاست ستاد ارتش (تیمسار قره‌باغی) در ملاقات حضوری همکاری خود را
 با دولت موقت اینجانب اظهار نمود...» کیهان، ۲۳ بهمن ۱۳۵۷

دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی: هر چه زودتر از خیابان‌ها به مراکز اجتماع و مساجد بروید
 «لازم است مردم... به فرموده‌ی علمای اعلام و خطبای محترم گوش دهند و بر علمای اعلام و خطبای
 بلاد است که به مساجد و مراکز عمومی تشریف برده و مردم را دعوت به صلاح و سراد کنند»
 کیهان، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷

— جنبش ملی مجاهدین اعلام موجودیت کرد
 سازمان مجاهدین خلق ایران با انتشار اولین اطلاعیه‌ی خود رسماً با نام جنبش ملی مجاهدین اعلام
 موجودیت کرد در پایان این اطلاعیه آمده است: «با درود و تهنیت به خلق قهرمان ایران و مجاهد اعظم
 حضرت آیت‌الله خمینی» کیهان، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷
 — پیام سازمان چریک‌های فدایی خلق به آیت‌الله خمینی

«محترماً اشعار می‌دارد نظر به مصالح عمومی میهن و انقلاب شایسته است مسئله‌ی سلاح‌هایی که در
 روزهای اخیر از ارتش مزدور در سراسر ایران مصادره شده است به‌طور کلی در چهار چوب مناسبات سازمان
 با سایر نیروها و دولت مورد مذاکره قرار گیرد. فعلاً فوریتاً مقتضی است... کمیته از درگیر شدن افراد مسلح
 غیر مسئول با فلتانیان... به سرعت جلوگیری به عمل آورد» کیهان، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷

سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۵۷

— امیر عباس هویدا: من بیشتر از دیگران مقصر نیستم
 امیر عباس هویدا که ۱۳ سال نخست‌وزیر شاه بود با خبرنگاران داخلی و خارجی به مصاحبه نشست؛ در ستاد
 موقت نخست‌وزیری که بازداشتگاه او و شماری از وزیران پیشین است او گفت: «من هم به اندازه‌ی هر
 فرد دیگر ایرانی دربارهی گذشته‌ی ایران خودم را مقصر می‌دانم؛ نه بیشتر. این تقصیر سیستم و رژیم بود که
 من اینک اینجا هستم نه گناه من.» آیندگان، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷

— پیام استادان پیشگام

«درود بر شهیدان، درود بر رزمندگان، سپاس بر فلتانیین خلق و مجاهدین راستین پیشگامان و پایه‌گذاران و
 پاسداران انقلاب، درود بر آنان که فریاد زدند: ای ملت ما با هم متحد می‌شویم. درود بر آنان که نشان دادند
 اتحاد ضرورت انقلاب است. درود بر آنان که گفتند ارتش خلقی به پا می‌کنیم، میهن خود را می‌کنیم.
 درود بر آنان که بر این عقیده‌ها جامه‌ی عمل پوشاندند از طرف استادان پیشگام دانشگاه تهران، هما ناطق»
 آیندگان، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷

چهارشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

۷- وزیر دولت موقت معرفی شدند

کریم سنجابی (وزیر امور خارجه) و ناریوش فروهر (وزیر کار و امور اجتماعی) از جبهه‌ی ملی ایران؛ احمد صدرحاج سیدجوادی (وزیر کشور) و مصطفی کتیرایی (وزیر مسکن) و مهندس یوسف طاهری قزوینی (وزیر راه و ترابری) و علی اکبر معین‌فر (وزیر مشلور و رئیس سازمان برنامه و بودجه) از نهضت آزادی؛ دکتر کاظم سامی (وزیر بهداشت) از جاما/آیندگان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

۸- جنگ مسلحانه در شهر ری

«جنگ مسلحانه بین ماموران و مردم به رهبری چریک‌های فدایی خلق ساعت‌ها به طول انجامید و سرانجام مردم پیروز شدند»/آیندگان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

پنج‌شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۵۷

۹- شعار مردم تبریز: ما را مسلح کنید

«صدای ما را مسلح کنید در فضای تبریز طنین انداز شد. مردم به سوی سربازخانه سرازیر شدند و در اسلحه‌خانه‌ها را گشودند. هر کسی با برداشتن اسلحه‌ای به سوی شهر روانه گردید. هنوز سنگرهای خیابانی در تبریز پا برجاستند»/کیهان، ۲۶ بهمن ۱۳۵۷

۱۰- آیت‌الله خمینی: هر که بگوید اعتصاب باقی بماند خائن است

«اعتصابات از روز شنبه باید شکسته بشود نه اجازه حکم است. بعضی شلوغ‌کارها می‌خواهند بعضی اعتصابات را حفظ کنند که نهضت را به زمین بزنند... اگر کسی دسیسه کرد و گفت که اعتصاب فلان باید باقی باشد، توهنی باید بخورد. مردم بروند مشغول کارشان بشوند»/کیهان، ۲۷ بهمن ۱۳۵۷

جمعه ۲۷ بهمن ۱۳۵۷

۱۱- جوخه‌ی انقلاب تیرباران بلندپایگان نظام شاهنشاهی

اولین گروه بلندپایگان رژیم شاه به حکم دادگاه فوق‌العاده‌ی اسلامی به جوخه‌ی اعلام سپرده شدند. ارتشبد نعمت‌الله نصیری (رئیس پیشین ساواک) سرلشکر منوچهر خسروآباد (فرمانده سابق هواییروز) سرلشکر رضا ناجی (فرماندار نظامی اصفهان) سپهبد مهدی رحیمی (رئیس شهرداری کل کشور و فرماندار نظامی پیشین تهران) در سحرگاه امروز تیرباران شدند/کیهان، جمعه ۲۷ بهمن ۱۳۵۷

۱۲- پیام سازمان مجاهدین خلق ایران به آیت‌الله خمینی در تأیید اعدام فرماندهان ارتش

«مجاهد اعظم حضرت آیت‌الله خمینی، مجاهدین خلق ایران و عموم فرزندان انقلابی شما در این میهن با قلبی سرشار از احترام فرمان قاطع شما را مبنی بر محاکمه و مجازات فوری چهار تن از عناصر جنایتکار و خیانت پیشه‌ی رژیم پیشین دریافت داشته‌اند. این اقدام متهورانه و انقلابی را که روشنایی بخش چشمان و تسلائی قلوب تمام مردم محروم این سرزمین به‌ویژه خانواده‌های داغ‌دار شهدا و شکنجه‌دیدگان است، به شما و تمام مردم قهرمان کشورمان تبریک و تهنیت می‌گوییم. باشد که دیگر در این کشور کسی به کشتار و شکنجه و آزار مردم بی‌پناه و فرزندان یشتار آنان دست نیازد»/آیندگان، ۲۸ بهمن ۱۳۵۷

۱۳- بازگشت سانسور به شکل دیگری در رادیو و تلویزیون

«کارکنان رادیو و تلویزیون در قطعنامه‌های خود اعلام کرده بودند که سرپرست سازمان رادیو - تلویزیون باید

تولدی دیگر

انتخابی باشد نه انتصابی. ضمناً اعلام شده بود که هیئتی مرکب از اعضای کانون‌های مختلف چون جمعیت حقوق بانان، دفاع از حقوق بشر، کانون نویسندگان و... خود شورای موسس اتحادیه‌ی کارکنان تلویزیون به تمام امور فرهنگی، خبری و هنری و... این سازمان نظارت داشته باشند پس چه شد؟ این کانون‌های مختلف کجا هستند؟... چطور شد شکنجه‌گران دیروز عزیزان امروز شدند و شکنجه‌دیده‌های دیروز و مطروبان امروز؟ آیا صحیح است که همسر بیژن جزئی را به رادیو - تلویزیون راه ندهند؟

آیندگان، ۲۸ بهمن ۱۳۵۷

شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۷

- اعتصاب‌ها پایان یافت اما شماری از دانشجویان از رفتن به سر کلاس‌های نرفتند
«یکی از دانشجویان دختر دانشگاه تهران نداشتن تأمین جانی را دلیل نرفتن به سر کلاس ذکر می‌کرد و دیگری معتقد بود تا زمانی که شورای استادان و دانشجویان منتخب تشکیل نشده است نباید سر کلاس رفته رئیس دانشگاه و دیگر مدیران آن باید به انتخاب شورای استادان و دانشجویان باشد
در اکثر دانشگاه‌های کشور دانشجویان از رفتن به سر کلاس‌های درس خودداری کردند...» آیندگان، ۲۹ بهمن ۱۳۵۷

- انجمن اسلامی پرستاران اعلام موجودیت کرد
«در بیانیه آمده است که به منظور رشد یافتن افکار و شناخت و آگاهی نسبت به ایدئولوژی اسلامی و ایجاد جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی، بدین وسیله موجودیت خود را اعلام می‌کنیم.» آیندگان، ۲۹ بهمن ۱۳۵۷

یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۷

- سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک دستگیر شد
- اعلام بزرگداشت ۸ مارس روز جهانی زن
«به منظور بزرگداشت روز جهانی زن و بحث و گفتگو درباره شأن زن و تجلیل از زنان مبارز و زحمتکش سراسر جهان، روز پنجشنبه ۱۷ اسفند (روز جهانی زن) در تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مراسمی برپا خواهد شد.» کیهان، ۲۹ بهمن ۱۳۵۷

- تشکیل حزب جمهوری اسلامی
«حزب جمهوری اسلامی ایران با انتشار بیانیه‌ای موجودیت خود را اعلام کرد» در بخشی از آن می‌خوانیم:
«... معتقدیم که مردم مسلمان در این انقلاب... نیروی اصلی و عمده‌ی انقلاب ایرانند و باور اسلامی و احساس تکلیف الهی، عمده‌ترین و اصلی‌ترین انگیزه‌ی آن... با تشخیص و این تحلیل، تاسیس حزب جمهوری اسلامی را در جهت هدف‌های اعلام شده از سوی رهبر جنبش، امام خمینی، اعلام می‌کنیم و همه‌ی کسانی را که در این باور... با ما شریکند به همکاری فرا می‌خوانیم... محمد جواد باهنر، سید محمد بهشتی، سید علی خامنه‌ای، سید عبدالکریم موسوی و اکبر هاشمی رفسنجانی.» کیهان، ۲۹ بهمن ۱۳۵۷

دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۷

- مهدی بازرگان سؤال همه‌پرسی برای تعیین نظام آینده را اعلام کرد:

«جمهوری دموکراتیک اسلامی: آری یا نه؟» کیهان، ۳۰ بهمن ۱۳۵۷

۶۶ - فرماندهی ارتش بازنشسته شدند

سرلشکر قرنی که از سوی مهندس مهدی بازرگان به ریاست ستاد ارتش گمارده شده اعلام کرد: «۶۱ تن از امرای نیروی هوایی، زمینی، دریایی را در تاریخ ۵۷/۱۱/۲۹ به استناد ماده‌ی واحده‌ی قانون بازنشستگی افسران و همدیف افسران مصوب شانزدهم مهر ماه ۴۴، بازنشسته اعلام کرد.» کیهان، ۳۰ بهمن ۱۳۵۷

۶۷ - شایعه اعلام استقلال کردستان

عباس امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی تأکید کرد «... دسیسه‌هایی در جریان است که حکومت انقلابی را متزلزل کند... صبح امروز یک گروه به سرپرستی داریوش فروهر، وزیر کار و امور اجتماعی برای رسیدگی به این مسئله بلافاصله به کردستان رفتند... ما اعلام استقلال کردستان را به هیچ‌وجه تأیید نمی‌کنیم؛ ولی این کارها ناراحتی‌هایی است که بدون شک مخالفین جنبش و افراد ضد انقلاب... اصرار دارند که توسعه بدهند...» / آیندگان، ۱ اسفند ۱۳۵۷

۶۸ - قطعنامه‌ی ۸ ماده‌ای نمایندگان شوراهای انقلابی کردستان

این قطعنامه در گردهمایی دوشنبه ۳۰ بهمن ماه در مهلباد، به نمایندگان حکومت موقت مرکب از داریوش فروهر، ابراهیم یونسی بلنای، دکتر اسماعیل اردلان، دکتر محمد مکری، آیت‌الله نوری و احمد علی بلایی تسلیم شد.

۶۹ - ماده ۸ گانه‌ی قطعنامه از این قرار است

۱- خلق کرد همراه و همگام با سایر خلق‌های ایران انقلاب ایران را تأیید می‌نماید و تصمیم دارد با تحکیم پیوند مبارزاتی با سایر خلق‌های ایران در ایجاد جامعه‌ی آزاد و آباد آینده نقش اساسی ایفا کند. ۲- خلق کرد مانند سایر خلق‌های ایران، خواهان رفع ستم ملی و تأمین حق تعیین سرنوشت خود به‌صورت فدراتیو در چهار چوب کشور ایران می‌باشد و هرگونه اتهام تجزیه‌طلبی را رد می‌کند و از دولت موقت آقای مهندس بازرگان می‌خواهد که موضع خود را در قبال این خواست رسماً اعلام دارد. ۳- ما برآنیم که زحمتکشان ایران، سهم اساسی را در انقلاب ایران ادا کرده‌اند و به همین جهت حق مسلم زحمتکشان و کارگران و دهقانان است که در دولت انقلابی شرکت داشته باشند. ۴- کردستان ایران ضمن دارا بودن منابع دست نخورده فراوان یکی از عقب‌افتاده‌ترین مناطق ایران است بنابراین رفع ستم اقتصادی یکی از خواست‌های اساسی است. ۵- همه‌ی پادگان‌ها در کردستان باید تحت نظر شورای انقلابی اداره شود و بدین منظور باید یک کمیته‌ی مشترک نظامی از افسران میهن‌پرست و نمایندگان شورای انقلابی تشکیل گردد. ۶- افسران جنایتکار که دستور تیراندازی داده و موجب شهادت فرزندان خلق شده‌اند، باید تحویل دادگاه انقلابی خلق گردند و به منظور تبدیل ارتش ارتجاعی به ارتش خلقی باید ارتش از عناصر ضد انقلابی تصفیه گردد. ۷- همه‌ی نمایندگان حاضر که نماینده‌ی شهرستان‌های کردنشین هستند اعلام می‌دارند که حضرت آیت‌الله سید عزالدین حسینی، صلاحیت دارند در راس هر هیئتی قرار بگیرند و از طرف خلق کرد با دولت مرکزی مذاکره نمایند و دستگاه رهبری انقلاب و دولت موقت را از مذاکره و تماس با عناصر ارتجاعی کرد برحذر دارند. ۸- از آنجا که ملا مصطفی بازرانی و گروه معروف به قیام موقت عمال سازمان سیا‌ی آمریکا و ساواک ایران و میت ترکیه بودند و می‌باشند و مورد نفرت تمام خلق کرد هستند اما از دولت انقلابی می‌خواهیم هر نوع و تماس با این دارو دسته قطع گردد و رهبران خائن آن‌ها از ایران اخراج شوند بدون آنکه

تولدی دیگر

این سیاست به وضعیت خانواده‌های پناهنده بی‌بضاعت لطمه‌ای وارد آورد» کیهان، ۱ اسفند ۱۳۵۷

— **جبهه‌ی ملی ایران: مجاهدین و فدائیان باید در دولت وحدت ملی سهم داشته باشند**

کمیته‌ی تعلیمات جبهه‌ی ملی ایران نامه‌ی سرگشاده‌ای به دکتر سنجایی دبیر جبهه‌ی ملی ایران و وزیر امور خارجه دولت موقت انقلاب نوشته است. در قسمتی از این نامه آمده: «کلیه‌ی گروه‌ها و سازمان‌هایی که در این انقلاب بزرگ مشارکت داشته‌اند باید به نحوی در دولت موقت انقلاب و سازمان‌های لشگری و کشوری و اجرایی و دیگر نهادهای انقلابی و دموکراتیک مورد نیاز، شرکت موثر داشته باشند تا برنامه‌های دولت انقلاب با توافق و حمایت همه‌ی نیروهای انقلابی تنظیم و اجرا شود تشکیل دولت از عناصر وابسته به نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی و احتمالاً بعضی افراد دیگر به هیچ‌وجه کافی و متناسب با این مرحله از انقلاب نمی‌باشد علاوه بر جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی باید دیگر رزمندگان انقلاب از قبیل سازمان مجاهدین و فدائیان خلق و سازمان جنبش و دانشگاہیان و شورای نویسندگان نیز دعوت شود که در دولت و سازمان‌های دولتی و اجرایی شرکت کنند و در نتیجه دولت وحدت ملی به معنای واقعی که نمودار جامعیت نهضت انقلابی ایران باشد به‌وجود آید و حمایت همه‌ی نیروهای انقلابی و اجتماعی را در جهت به‌ثمر رساندن برنامه‌های انقلابی دولت موقت، به‌دست آورد...» کیهان، ۳۰ بهمن ۱۳۵۷

سه‌شنبه ۱ اسفند ۱۳۵۷

— ۴ فرماندهی ارتش تیرباران شدند

«رادیو صدای انقلاب در ساعت هشت و بیست دقیقه‌ی امروز خبر اعدام چهار تن از عمال رژیم سابق را بدین شرح پخش کرد: بنا به اطلاع رسیده از کمیته‌ی انقلاب اسلامی ایران نامبردگان زیر ساعت دو و چهل و پنج دقیقه‌ی بامداد امروز که به اعدام محکوم شده بودند حکم اعدام درباره‌ی آن‌ها اجرا شد سرتیپ نعمت‌الله معتمدی فرماندار نظامی و فرمانده لشکر قزوین، سرتیپ منوچهر ملک معاون فرمانده تیپ زرهی قزوین، سرلشکر پرویز امین افشار رئیس لشکر گارد سرتیپ حسین همدانیان رئیس ساواک کرمانشاه.»

کیهان، ۱ اسفند ۱۳۵۷

— بازگشایی مدارس

«میلیون‌ها دانش‌آموز به کلاس‌های درس رفتند» کیهان، ۱ اسفند ۱۳۵۷

— دیدار اعضای کانون نویسندگان با آیت‌الله خمینی

«باقر پرهام به نمایندگی اعضا در این ملاقات ضمن تبریک پیروزی ملت ایران گفت: حضرت آیت‌الله به خوبی آگاهند که در سال‌های سیاه دیکتاتوری بر اهل قلم ایران، همانند دیگر قشرهای ملت چه گذشته است. اغلب همین نمایندگان که اکنون افتخار حضور دارند ممنوع‌القلم بوده و به جرم آثار قلمی کم و بیشی که توانستند منتشر کنند بارها زندانی شدند و سختی‌های بسیار را تحمل کردند این کانون که افراد آن دارای عقاید سیاسی و اجتماعی گوناگوتند دفاع از آزادی بیان و عقیده و مخالفت با هرگونه سانسور را هدف اساسی خود قرار داده است...»

سپس آیت‌الله خمینی در سخنانی گفت: «... از چیزهایی که در این نهضت و ثمراتی که در این نهضت یافتیم یکی روبه‌رو شدن با چهره‌های تازمائی بود که تاکنون با آن‌ها روبه‌رو نشده بودیم. ما را از هم جدا کردند... روحانیون را از روشنفکران، از طبقات متفکر جدا کردند و آن‌ها را با هم در صف مقابل هم قرار

دادند. برای اینکه آن‌ها مجتمع نشوند و متفرق باشند بلکه با هم دو جناح مخالف و گاهی با هم اختلافات شدید و حدید پیدا کنند کوشش‌ها کردند... روحانیون را در نظر شما طبقه‌ی نویسنده و متفکر طوری قلمداد کردند که حاضر نبودید از آن‌ها یادی بکنید و شما را در مقابل روحانیون طوری قلمداد کردند که آن‌ها هم حاضر نبودند از شما ذکری بکنند... بهترین ثمرات این نهضت است این وحدتی که حاصل شد بین قشرهای مختلف دانشگاه به روحانی نزدیک شد. الان می‌بینید که در سرتاسر ایران تمام طبقات با هم هم‌فکر و هم‌عقیده و هم‌صدا جمهوری اسلامی می‌خواهند... آقایان، شما نویسندگان الان تکلیف بسیار بزرگی به عهده‌تان است. بیشتر قلم شما را شکستند الان قلم شما باز است لکن استفاده از قلم در راه آزادی ملت و در راه تعالیم اسلامی بکنید این ملت را که می‌بینید تمامشان زیر بیرق اسلام است که وحدت پیدا کردند...» کیهان، ۱ اسفند ۱۳۵۷

چهارشنبه ۲ اسفند ۱۳۵۷

— سخنگوی دولت: سپاه پاسداران انقلاب ایجاد می‌شود

عباس امیرانتظام، سخنگوی دولت در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرد: «بر اساس تصمیم هیئت دولت سپاه پاسداران انقلاب ایجاد خواهد شد... گارد ملی به‌وجود خواهد آمد تا برادرانی که در انقلاب شرکت داشتند در تشکیلات جدید و با انضباط لازم و لباس مخصوص به پاسداری ادامه دهند...» کیهان، ۲ اسفند ۱۳۵۷

— داریوش فروهر: وزارت کار به وسیله‌ی کارگران اداره می‌شود

داریوش فروهر وزیر کار و امور اجتماعی ضمن پاسخ‌گویی به سوالات کارگران گفت: «تا من هستم اجازه نخواهم داد هیچ نیروی نظامی و تفنگ به‌دستی، متعلق به هر سازمانی در روابط کار دخالت کند من خدمتگزار کارگران خواهم بود. برای رسیدن به حداکثر امتیاز و حقوق اعتقاد دارم یک راه بیشتر برای هر کارگر نیست و آن هم تشکل در سندیکای واقعی است... قانون کار جدید با نمایندگان کارگران تنظیم می‌شود و حق اعتصاب در آینده تنها به‌عنوان حربه موثر کارگر در برابر ظلم شناخته خواهد شد...» کیهان، ۵ اسفند ۱۳۵۷

— تصفیه‌ی اساسی در دانشگاه‌ها

«... تصفیه‌ی اساسی محیط‌های دانشگاه‌های از هم اکنون آغاز شده است. بسیاری از مقامات پیشین کنار گذاشته شدند و شوراهای انتخابی جایگزین آن‌ها گردیدند... کلیه‌ی دانشکده‌های دانشگاه تهران که طی هفته‌های اخیر به‌صورت مرکز فعالیت نیروهای سیاسی مختلف درآمده بود و همچنین مسجد دانشگاه که مقر ستاد عملیاتی کمیته‌ی انقلاب بود تخلیه شده است.» کیهان، ۲ اسفند ۱۳۵۷

پنج‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۵۷

— تدارک مراسم ۸ مارس

«گروهی از زنان، مرکب از استادان، کارمندان، دانشجویان، دانش‌آموزان اعلام کردند اولین جلسه برای بررسی وضع زنان ایران و خواسته‌های آنان و همچنین برای بزرگداشت روز جهانی زنان در محل کتابخانه مرکزی دانشگاه پلی‌تکنیک تهران برگزار می‌شود.» در اعلامیه‌ی این گروه که در برگیرنده‌ی شماری استاد دانشگاه کارمند دولت، دانشجو و دانش‌آموز است آمده: «برای زنان ایرانی، امسال روز جهانی زنان از معنی و مفهوم خاصی برخوردار است. پس از یک سال و نیم مبارزه سخت و طولانی در همه‌جا زنان دوشادوش

تولد دیگر

مردان برای درهم نوردیدن بساط حکومت سرنیزه و ترور و مفتوح کردن باب آزادی‌های سیاسی و مدنی مبارزه کردند» کیهان، پنج‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۵۷

... بازگشت دکتر شایگان به ایران

«دکتر علی شایگان، استاد حقوق مدنی دانشگاه تهران، وزیر فرهنگ کابینه‌ی دکتر محمد مصدق و یکی از رجال سرشناس ایران... بعد از ۲۱ سال دوری از وطن به ایران بازگشت» کیهان، پنج‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۵۷

جمعه ۴ اسفند ۱۳۵۷

... اجتماع ۱۵۰ هزار نفر در دانشگاه تهران به دعوت سازمان چریک‌های فدایی خلق

در این اجتماع «گروه‌های مختلف مردم از جمله کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، کارمندان، معلمان، دانشگاهیان، دانشجویان، دانش‌آموزان و گروه‌های دیگر شرکت کردند» در قطعنامه‌ی پایانی این گردهم‌آیی بر «هدف واقعی» انقلاب ایران که همانا «محو کامل سلطه‌ی امپریالیست و رژیم وابسته به آن است» و «استقرار حاکمیت خلق» تأکید شده است. بند هشتم این قطعنامه تصریح می‌نماید که: «رژیم‌های ارتجاعی گذشته زنان را که نیمی از نیروهای جامعه هستند در وضعی بسیار نامناسب قرار داده است. باید زنان و مردان در همه‌ی زمینه‌ها و شئون اجتماعی برابر باشند و هر نوع قانونی و مقرراتی خلاف این اصل بی‌درنگ ملغی شود» قطعنامه با این جمله پایان می‌یابد: «ما هرگونه تفرقه در صفوف متحد خلق‌های ستم‌کش میهن را محکوم می‌کنیم و آن را توطئه‌های امپریالیزم و نوکرانش می‌شناسیم» کیهان، ۵ اسفند ۱۳۵۷

شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۷

... آیت‌الله شریعتمداری: لازم نیست پرسش رفراندوم به دو شکل محدود شود

آیت‌الله شریعتمداری در مصاحبه‌ای گفت: «حکومت اسلامی همان حکومت دموکراسی است و درباره‌ی همه‌پرسی برای تعیین روش حکومتی... لازم نیست پرسش در این زمینه به دو شکل محدود شود. از مردم سؤال کنید که چه نوع حکومتی می‌خواهند و پاسخ را به عهده‌ی مردم بگذارید» کیهان، ۵ اسفند ۱۳۵۷

... داریوش فروهر: انقلاب ایران تحمل هر اندیشه‌ی مخالفی را دارد

«به نظر من انقلاب کنونی ملت ایران تاب تحمل هر اندیشه‌ی مخالفی را دارد. در ایران باید صاحبان هر اندیشه از آزادی کامل برای گفتار و نوشتار و تشکیل اجتماع برخوردار باشند...» کیهان، ۵ اسفند ۱۳۵۷

... حجت‌الاسلام عزالدین حسینی: توطئه تجزیه‌طلبی نیرنگ جدید امپریالیزم است

امام جمعه مهاباد حجت‌الاسلام عزالدین حسینی بر اساس قطعنامه‌ی ۸ ماده‌ای خلق کرد به عنوان رئیس هیئت مذاکره کننده با هیئت اعزامی مهندس مهدی بازرگان به کردستان معرفی شده است. وی در یک مصاحبه تلفنی گفت: «در هیچ‌یک از شهرهای کردنشین تمایل تجزیه‌طلبی وجود ندارد و ما هرگونه دسته‌بندی سیاسی در منطقه‌ی کردنشین را به شدت محکوم می‌کنیم... با هیئت اعزامی به ریاست داریوش فروهر تفاهم کامل داشته‌ایم و خواست‌های هشت‌گانه ما از دولت مرکزی باید به‌طور جدی مورد مذاکره قرار گیرد...» کیهان، ۵ اسفند ۱۳۵۷

... زنان مبارز تهران: روز جهانی زن را گرامی بداریم!

«گروه کثیری از زنان تهران، روز هفتم اسفند ۱۳۵۷ را که مصادف است با روز جهانی زن، برای برگذاری اجلاس ویژه و تشکیل کمیته‌های متعدد برگزیده‌اند. اولین کمیته قرار است امروز ساعت ۳ بعد از ظهر در

محل کتابخانه مرکزی دانشگاه پلی‌تکنیک تهران برگزار شود در بخش‌هایی از اعلامیه‌های که به همین منظور انتشار یافته آمده است: هفدهم اسفند مطابق با ۸ مارس، روز جهانی زنان است. در این روز در سراسر گیتی، از آفریقا گرفته تا آسیا و از استرالیا تا اروپا و امریکه زنان مبارز برای احقاق حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی مساوی برای آزادی از قید هرگونه بند و ستم به دور هم گردآمده، جلسات و تظاهرات وسیعی برپا می‌کنند. برای زنان ایرانی امسال روز جهانی زنان از معنی و مفهوم خاصی برخوردار است. پس از یک سال و نیم مبارزه وسیع و بی‌امان، به نیم قرن استبداد و ظلم پهلوی و رژیم شاهنشاهی خاتمه داده شده است. در این مبارزه‌ی سخت و طولانی در همه‌جا زنان دوشادوش برادران خود برای درهم نوردیدن بساط حکومت سرنیزه و ترور و قروح کردن باب آزادی‌های سیاسی و مدنی مبارزه کرده‌اند. *اطلاعات*، شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۷

یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی خواستار تشکیل دولت جهانی اسلام شد

«آیت‌الله خمینی در دیدار هیئتی از کویت اظهار امیدواری کرد که همه‌ی ملت‌های اسلام... با هم یک دولت بزرگ اسلامی تشکیل بدهند و این دولت بر همه‌ی دنیا غلبه کند» *کیهان*، ۷ اسفند ۱۳۵۷

— امام برای اقامت دائم به قم می‌رود

به گفته‌ی حجت‌الاسلام شهاب اشراقی داماد آیت‌الله خمینی: «امام خمینی تا آخر این هفته و به احتمال زیاد در روز پنجشنبه وارد قم خواهند شد... محل دید و بازدیدها و برخی ملاقات‌ها در مدرسه‌ی فیضیه قم تعیین شده است.» *کیهان*، یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۵۷

— نخست‌وزیر: از اعدام ژنرال‌ها از طریق روزنامه‌ها مطلع شدم

تلویزیون فرانسه از قول مهندس مهدی بازرگان اعلام کرد که وی از این اعدام‌ها تا وقتی که خبر آن در روزنامه‌ها خوانده شد هیچ‌گونه اطلاعی نداشت... بازرگان افزود که «*هائیان* و اعضای حزب توده فراموش شده‌های انقلاب نخواهند بود و مثل دیگران جای خود را خواهند داشت.» *کیهان*، یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۵۷

— تشکیل جمعیت زنان مبارز

«جمعیت زنان مبارز طی اعلامیه‌ی موجودیت خود را اعلام کرد. در این اطلاعیه ضمن اشاره به مبارزات زنان در سال‌های گذشته و نقش زنان در انقلاب کنونی آمده است که این جمعیت سازمانی است دموکراتیک و همه‌گیر که کلیه‌ی زنان هموطن، جدا از مرام مسلک و جهان‌بینی خاص خویش می‌توانند در این سازمان فعالیت کنند...» *کیهان*، یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۵۷

— کمیته‌ی ایجاد جمعیت بیداری زنان نقطه نظرات خود را انتشار داد

کمیته‌ی ایجاد جمعیت بیداری زنان نقطه نظرات خود درباره‌ی ستم‌دیدی زن در نظام پهلوی‌ها و همچنین راه‌هایی آنان را در مقاله‌ی بلندی در ستون دیدگاه‌های روزنامه‌ی *آیندگان* تشریح نمود. در مقدمه‌ی این مقاله آمده است: «مسئله‌ی زنان، نقش آنان در جامعه و در انقلاب و چگونگی برخورد به آن، بدل به یکی از مسائل روز علاقمندان به سرنوشت انقلاب به پاخاسته‌ی ایران شده است. در این زمینه سخنرانی‌های زیادی ایراد شده و مقالاتی نیز در مطبوعات منعکس گردیده است که بیان‌گر دیدگاه‌ها و نظرات مختلف جریانات درون جامعه و انقلاب است. در برخی از این گفتارها و مقالات نکاتی طرح گردیده‌اند که به نظر ما نادرست آمده است و از آنجا که زمینه‌ی بحث پیرامون این مسائل بازگردیده است ما خود را ملزم دیدیم تا ضمن

تولدی دیگر

توضیح بیشتر پیرامون نظرات خود در زمینه‌ی نقش زنان در انقلاب و لزوم متشکل شدن آنان به برخی از گفتارهایی که به نظرمان نادرست آمد، برخورد کنیم و امید داریم که دیگر علاقمندان نیز به مقاله و بیانیه‌ی ما با دید انتقادی برخورد کرده و اگر نادرستی در آن دیدند به تصحیح ما کمک کنند تا قادر شویم بنای تشکیلات زنان را با یاری همگانی برپایه‌ی صحیح استوار کنیم.» در پایان این مقاله آمده است: «کمیت‌ی ایجاد جمعیت بیلاری زنان ایران روز دوشنبه این هفته در دانشگاه تهران اعلام موجودیت می‌کند و عضو می‌پذیرد.» *آیندگان*، یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۵۷

— پس از استفتا از آیت‌الله خمینی قانون حمایت خانواده به حالت تعلیق در آمد با انتشار یادداشتی به امضای دفتر امام خمینی از اجرای قانون حمایت خانواده در دادگاه‌های کشور پیش‌گیری شد این یادداشت صورت پاسخ‌نامه به استفتا یک کارمند بازنشسته وزارت دادگستری را دارد متن یادداشت و پاسخ‌نامه چنین است:

«حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر عالیقدر مسلمانان

به عرض می‌رساند قانون حمایت خانواده که در دادگستری عمل می‌شود و زن و شوهر را طلاق می‌دهند برخلاف نص صریح قرآن کریم ما مسلمانان می‌باشد در رساله‌ی عملی جناب‌عالی هم پیدا نکردم راجع به قانون حمایت خانواده چه جور و چه باید عمل کنیم نظریه‌ی جناب‌عالی چیست کارمند بازنشسته دادگستری، حاج ناصر زرکوب»

«بسم‌تعالی

ریاست محترم دادگاه حمایت خانواده دام‌التوفیقه

قانون حمایت از خانواده بر طبق تصویبی که شده برخلاف شرع انور است و حضرت آیت‌الله العظمی صریحاً اعلام فرموده‌اند بدین وسیله خواهشمند است روی قانون مزبور اقدامی نشود تا لغو آن از طریق وزارت نیز اعلام خواهد شد. دفتر امام خمینی، کیهان، ۸ اسفند ۱۳۵۷

— جمعیت بیلاری زنان: ۱۷ اسفند روز جهانی زن است و نه ۱۷ دی

«گروه‌های مختلف زنان این روزها دارند برای برگزینی این گروه‌های تبارک می‌بینند بعضی خواسته‌های این زنان که در اعلامیه‌هایشان آمده عبارتند از مزد مساوی در برابر کار مساوی، مهد کودک رایگان برای همه، لغو قوانین پوسیده و ارتجاعی و تشکیل سازمان مستقل و مبارز زنان.

جمعیت بیلاری زنان ساعت ۳ بعد از ظهر امروز در دانشگاه فارابی گرد هم می‌آیند گروهی از زنان در تالار مطالعه دانشکده پلی‌تکنیک گرد آمدند و چند تن از آنان درباره‌ی مشکلات و مسائل زنان سخن گفتند.»

کیهان، ۶ اسفند ۱۳۵۷

دوشنبه ۷ اسفند ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی: دادگستری باید از شرع اسلام استفاده کند

آیت‌الله خمینی در دیدار با وکلای دادگستری گفت: «... شما باید دادگستری را دادگستری کنید...»

دادگستری باید از شرع اسلام استفاده کند...» کیهان، ۸ اسفند ۱۳۵۷

— نخست وزیر شایعه‌ی اختلاف بین دولت و آیت‌الله خمینی را تکذیب کرد

«مهدی بازرگان در مصاحبه‌ای که با یک شبکه‌ی تلویزیونی امریکا... گفت: هیچ‌گونه اختلاف نظری وجود

ندارد و دولت وظایف خود را تحت نظارت شورای انقلاب انجام می‌دهد» کیهان، ۸ اسفند ۱۳۵۷

— انتشار نشریه‌ی بیاباری زن

«تختین شماره‌ی بیاباری زن نشریه‌ی جمعیت بیاباری زنان، منتشر شد. سر مقاله‌ی این هفته‌نامه با عنوان انقلاب را پاسداری کنیم زن در انقلاب ما و تحقیقی در مورد وضع زنان کارگر نیز از سایر نوشته‌های شماره‌ی اول این نشریه است.» کیهان، ۷ اسفند ۱۳۵۷

سه شنبه ۸ اسفند ۱۳۵۷

— صادق قطب‌زاده وجود سانسور را در رادیو تلویزیون تکذیب کرد

رادیو بی بی سی خبر داد که «کارمندان رادیو - تلویزیون اخطار کردند چنانچه رهبران شورای انقلابی اسلامی از سانسور مطالبی که پخش می‌شود دست بر ندرند آن‌ها اعتصاب خواهند کرد» صادق قطب‌زاده در تماسی که خبرنگار کیهان با او گرفت گفت: «اینجا اعتصابی نشده و تا به حال نیز خبر از اعتصاب نبوده و این خبر دروغ محض است... رادیو لندن سمپاشی می‌کند...» کیهان، ۸ اسفند ۱۳۵۷

— نامه‌ی فریدون کیانی وکیل دادگستری در اعتراض به لغو قانون حمایت خانواده

«روزنامه‌ی آیندگان

دادگاه‌های دادگستری و مراجع قضایی کشور بعد از مدت‌ها اعتصاب هم‌زمان با سایر موسسات و ادارات هفته‌ی گذشته آغاز به کار کرد ولی با کمال تعجب مشاهده گردید که دادگاه‌های حمایت خانواده تهران از رسیدگی به پرونده‌ها و صدور گواهی عدم امکان سازش (که با توافق زن و مرد صادر می‌شود) خودداری می‌کنند پس از بررسی‌هایی که به عمل آمد معلوم شد طبق فتوای صادره از دفتر امام خمینی، قانون حمایت خانواده ملغی گردیده است. در بررسی متن استفتاء و فتوای زیر، این نکات قابل توجه و تعمق است:

۱- شخصی به نام ناصر زرکوب که کارمند بازنشسته‌ی وزارت دادگستری است و در حال حاضر هیچ‌گونه سمت و مقام اداری ندارد از رهبر انقلاب ایران، امام خمینی، فتوا می‌طلبد و حال آنکه در فتوا خطاب به ریاست دادگاه حمایت خانواده است. بنابراین از نظر حقوق دادگاه‌های حمایت خانواده نمی‌توانند ملزم به رعایت این فتوا باشند. ۲- استفتاء کننده اظهار نظر می‌کند که قانون حمایت خانواده برخلاف نص صریح قرآن کریم است! اینجانب شخصا در این مورد اطلاع دقیقی ندارم. اگر دوستان چنین نص صریحی سراغ دارند اعلام فرمایند نکات حقوقی دیگری که در این مورد باید توجه داشت، عبارتست از:

۱- پارهای از دادگاه‌های حمایت خانواده که اینجانب و همکارانم بدان‌ها مراجعه داشته‌اند بدون استناد به این فتوا، فقط به تمایل و استتباط شخصی، از رسیدگی به دعاوی خانوادگی و صدور حکم خودداری می‌ورزند. ۲- برخی چنین استدلال می‌کنند که با پیش آمدن انقلاب و لغو قانون اساسی، کلیه‌ی قوانین موجود و از جمله قانون حمایت خانواده منسفی و بلااثر می‌باشد.

هرچند این استدلال از نظر حقوقی صحیح و وارد می‌باشد و مورد قبول عامه‌ی حقوق‌دانان است ولی دولت فعلی انقلاب بر مبنای اساس همین قوانین و مقررات موجود به رتق و فتق امور می‌پردازد و چرخ‌های سازمان‌ها و موسسات در حال حاضر بر مدار قوانین موجود که خود ناشی از قانون اساسی است می‌چرخد. ۳- این نکته هم قابل ذکر است که قانون حمایت خانواده خود دارای نواقص و ایرادات زیادی است که علاوه بر اینکه مشکلات خانوادگی را کاملاً و منصفانه حل و فصل نمی‌نماید، بلکه اشکالات جدیدی

تولد دیگری

به وجود می‌آورد با این همه این صحیح نیست که قانون را کلاً نفی نماییم بلکه باید نواقص و معایبش را برطرف ساخت. ۴- با لغو قانون حمایت خانواده، مسائل مربوط به ازدواج و طلاق و حضانت فرزند و سایر امور مربوطه، بر طبق قانون مدنی مورد رسیدگی و حل و فصل قرار خواهد گرفت.

بد نیست ماده‌ی مربوط به طلاق را از قانون مدنی، در اینجا برای اطلاع همگان نقل نماییم. ماده ۱۱۳۳- مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد.

حالا، اجازه بدهید کمی هم مسئله را از دیدگاه اجتماعی و حقوق زن بنگریم. چه کسی می‌تواند ادعا کند که زنان این مرز و بوم از حقوق مساوی با مردان برخوردار می‌باشند؟ اگر واقعیت را بخواهید واقعیت تلخ تاریخی حکایت از آن دارد که در طول تاریخ ایران، هیچ‌گاه زنان از حقوقی مساوی با مردان و در خور شأن و مقام خود برخوردار نبودند. این قانون حمایت خانواده با همه‌ی نواقص و اشکالاتش، حقوق ناچیزی بود که در دوران رژیم خائن و ستمگر گذشته به جامعه‌ی زن ایرانی داده شد و حال این منصفانه و منطقی است که به جای دادن حقوق بیشتری، همین مختصر حقوق ناقص را هم از آنان بگیریم؟! مگر رهبر انقلاب در مصاحبه‌های مکرر خود صراحتاً اعلام نکردند که "در جمهوری اسلامی حقوق زنان از آنچه که هست اگر بیشتر نباشد کمتر نیست"؟! حال باید گفت، این است آن حقوقی که وعده‌اش را داده بودید؟! این است حقوقی که جمهوری اسلامی می‌خواهد برای نیمی از جمعیت کشور تامین و تضمین نماید؟! / *آیندگان*، ۸ اسفند ۱۳۵۷

- چگونگی حضور زنان در میدان‌های ورزش

«در جلسه‌ی توجیهی کارکنان متخصص در امور ورزش و تربیت بدنی، [حسین] شاه‌حسینی، سرپرست موقت سازمان ورزش اعلام کرد، طبق دستور امام خمینی ما به ورزش دختران و بانوان توجهی خاص خواهیم کرد؛ چرا که معتقدیم یک ورزشکار سالم، بچه‌ی سالم تربیت خواهد کرد. امام حتی گفته‌اند که هرچه ممکن است خانم‌ها فنون تیراندازی بدانند و به تمرین‌های مرتب تیراندازی بپردازند. تنها در موردی می‌توانیم در مورد ورزش بانوان ذکر کنیم چگونگی حضور آن‌ها در میادین است و اینکه تا آنجا که ممکن است نوع لباس پوشیدن‌شان خلاف عفت عمومی نباشد...» / *آیندگان*، ۸ اسفند ۱۳۵۷

- دخترها از خدمت نظام معاف شدند

تیمسار دکتر مدنی، وزیر دفاع ملی و رئیس دانشگاه کرمان در اجتماع استادن دانشگاه اعلام کرد که: «دستور دادم دخترها از خدمت نظام معاف بشوند.» / *کیهان*، ۸ اسفند ۱۳۵۷

چهارشنبه ۹ اسفند ۱۳۵۷

- اخطار آیت‌الله خمینی به مطبوعات

آیت‌الله خمینی در سخنرانی‌ای در قم گفت: «در مطبوعات... مطالب و مقالاتی درج می‌شود که برخلاف مسیر انقلاب اسلامی است... صلاح مطبوعات را در آن می‌دانم که تحت تاثیر راست و چپ و شرق و غرب واقع نشده و خود را در مسیر انقلاب اسلامی قرار دهند...» / *کیهان*، ۹ اسفند ۱۳۵۷

- نشست کمیته ایجاد جمعیت بیداری زنان

«کمیته ایجاد [جمعیت] بیداری زنان ضمن تشریح دیدگاه‌های این جمعیت، در بیان هدف‌های خود یادآور شد که هدف اصلی جمعیت اشاعه‌ی اندیشه‌ی آزادی و برابری در میان زنان به ویژه قشرهای تنگدست

جامعه است» کیهان، ۹ اسفند ۱۳۵۷

— مراسم ۸ مارس در تالار فردوسی

«زنان مبارز با انتشار اطلاعاتی خبر داده است که به منظور بزرگداشت هفته اسفند روز جهانی زن، در سالن فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در ساعت ۲/۵ بعد از ظهر آغاز می‌گردد» کیهان، ۹ اسفند ۱۳۵۷

— هر کجا زن‌ها ورزش کنند آن‌ها را از تیررس مردها دور نگه خواهیم داشت

مسئولان تازه ورزش کشور نخستین مصاحبه‌ی مطبوعاتی‌شان را برگزیدند در این مصاحبه مطبوعاتی آقایان شاه حسینی، فکری اعلام داشتند: «ما به ورزش بانوان بیشتر از گذشته توجه خواهیم کرد اما زن را وسیله قرار نخواهیم داد در ورزش زنان بی‌حیایی و گذاشتن رانندگی و زایشگاه جایی نخواهد داشت ما هر کجا زن‌ها ورزش کنند آن را از تیررس مردها دور نگه خواهیم داشت، حتی دور زمین تنیس حصار خواهیم کشید چه ایرادی دارد که مسابقه‌های بانوان را خود زن‌ها قضاوت کنند و تماشاچی نیز فقط زن‌ها باشند شما هم اگر می‌خواهید خبر تهیه کنید در فکر استخدام خبرنگار زن باشید»/آیندگان، ۹ اسفند ۱۳۵۷

پنج‌شنبه ۱۰ اسفند ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی تهران را ترک کرد و در قم سکنی گزید

در پی شدت گرفتن تضاد میان دولت وقت و نیروهای خط امام، «آیت‌الله خمینی در قم سکنی گزید» کیهان، ۱۰ اسفند ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی: حدود اسلام را جاری می‌کنیم

آیت‌الله خمینی پس از ورود به قم در مدرسه‌ی فاضیه سخنرانی کرد او در این سخنرانی گفت: «... ما به هرچه دست می‌زنیم خراب است. فرهنگ ما خراب است باید تجدید شود فرهنگ ما فرهنگ استعماری‌ست باید زیر و رو شود معلمان استعماری باید بروند معلمانی که تاکنون در خدمت استعمار و رژیم سلطنتی بودند باید بروند باید دانشمندان بیایند... [استعمار] می‌خواهد در شهر اختلاف ایجاد کند... روحانیت را از مسلمین جدا کند دانشگاه را از روحانیون جدا کند کارگر را از روحانیون جدا کند روحانیت در خدمت کارگر است... اگر کسانی در صدد تفرقه‌اندازی شدند آن‌ها را از میان خود طرد کنید... در دادگستری کاخ درست شده است؛ لیکن دادگستری نیست دادخواهی نیست... کاخ‌ها باید بروند و دادخواهی به‌جای آن بنشینند... ما مبارزه با فساد را به دایره‌ی امر به معروف و نهی از منکر که یک وزارتخانه‌ی مستقل بدون پیوستگی به دولت انجام می‌دهیم با یک چنین وزارتخانه‌ی که تاسیس خواهد شد... با فساد مبارزه می‌کنیم مطبوعات را اصلاح می‌کنیم سینماها را اصلاح می‌کنیم رادیو را اصلاح می‌کنیم تلویزیون را اصلاح می‌کنیم تمام این‌ها باید به فرم اسلام باشد تبلیغات تبلیغات اسلامی است... احکام احکام اسلامی است حدود اسلام را جاری می‌کنیم...» کیهان، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷

— اعلام پشتیبانی اتحادیه زنان حقوق‌دان ایران از دولت بازرگان

«اتحادیه زنان حقوق‌دان ایران طی نامه‌ی پشتیبانی خود را از دولت منتخب امام خمینی اعلام کرده و با تأکید بر نقش عظیم زنان که در مبارزات حق‌طلبانه ملت ایران با برادران خود همگام بوده و شهید دادمانند از دولت موقت مهندس بازرگان خواستند که محدود کردن فعالیت‌های اجتماعی زنان که به خیال رژیم سابق

تولدی دیگر

به منظور امتیاز دادن به جامعه روحانیت صورت می‌گرفته متوقف گردد و این امر به مثابه رویه‌ی تازه‌ی برای تضعیف نیروی عظیم و خلاق زنان به کار برده نشود» کیهان، ۱۰ اسفند ۱۳۵۷
 - باتوان عملاً از شرکت در مسابقات ورزشی محروم می‌شوند

«همان‌طور که همه می‌دانند در میدان‌های ورزشی پوشیدن شورت و پیراهن ورزشی اجباری است و طبق گفته‌ی حسین شاه‌حسینی سرپرست موقت سازمان ورزش، بانوان نمی‌توانند با چنین پوششی در میدان‌ها حاضر شوند و به این ترتیب عملاً حق شرکت در مسابقه‌های رسمی و بین‌المللی را نخواهند داشت. حداقل این شهامت را داشته باشید که بگویید از این پس ورزش برای بانوان ممنوع است» خانم اعظم شین از والیالیست‌های پیشین ایران در گفتگو با روزنامه‌ی «آیندگان»/آیندگان، ۱۰ اسفند ۱۳۵۷

جمعه ۱۱ اسفند ۱۳۵۷

- آیت‌الله خمینی در دیدار با علما و طلاب علوم دینی از آن‌ها خواست که در همه امور دخالت کنند
 آیت‌الله خمینی در دیدار با علما و طلاب علوم دینی گفت: «تفرقه باعث نفوذ دشمن خواهد شد... اگر این بار دشمنان بر کشور غلبه کنند... از روحانی و قشر منورالفکر کسی باقی نخواهد ماند... شما باید در همه‌ی امور دخالت کنید شما پاسداران اسلام هستید و باید اسلام را پاسداری کنید» کیهان، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷

شنبه ۱۲ اسفند ۱۳۵۷

- پس از ۳۲ سال فعالیت پنهانی حزب دموکرات کردستان علنی شد
 دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیر کل حزب دموکرات کردستان در اجتماعتی که به مناسبت فعالیت علنی این حزب برگزار شد گفت: «ما به کسی اجازه نمی‌دهیم که وحدت ملی را خدشه‌دار کند... در مجلس موسسان آینده نمایندگان واقعی خلق گرد باید شرکت داشته باشند...» کیهان، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷
 - گروه‌های آیی کردهای مقیم مرکز

«گروه‌های مقیم مرکز در یک گروه‌آیی در دانشگاه صنعتی ضمن تایید قطعنامه‌ی ۸ ماده‌ای که توسط نمایندگان مردم کردستان و هیئت اعزامی تشکیل شده بود شایعه تجزیه‌طلبی کردها را به شدت محکوم کردند و از مهندس بازرگان خواستند تا موقعیت و پایگاه خود را در قبال خواسته‌های خلق کرد رسماً از رادیو و تلویزیون اعلام کند» کیهان، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷

- نمایشگاه به مناسبت ۸ مارس

«به مناسبت روز جهانی زن نمایشگاهی از [نمودهای گوناگون] مبارزات زنان ایران در چند دهه اخیر، از چهارشنبه نهم اسفند تشکیل شده است. محل این نمایشگاه مجتمع آموزشی دکتر شریعتی واقع در چهار صد دستگاه یاخچی‌آباد، خیابان ستاره است. این نمایشگاه به مدت دو هفته از ساعت ۲ تا ۶ بعد از ظهر دایر است» کیهان، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷

- توضیح جمعیت بیاباری زنان

در پی انتشار نامه‌ی جمعیت بیاباری زنان، کمیته‌ی ایجاد جمعیت بیاباری زنان اعلام کرد: «چون پس از صدور اعلامیه‌های کمیته‌ی ایجاد بیاباری زنان اغلب در این مورد به جمعیت بیاباری زنان مراجعه می‌فرمایند لازم به تذکر است که کمیته ایجاد بیاباری زنان سوای جمعیت بیاباری زنان است که در سال ۱۳۳۹ جهت به دست آوردن تساوی حقوق زنان کشور در همه زمینه‌ها و مبارزه با فساد اخلاقی و بهبود وضع خانواده

تأسیس گردیده است. «کیهان» ۱۲ اسفند ۱۳۵۷

یکشنبه ۱۳ اسفند ۱۳۵۷

— آیت‌الله خمینی دیدگاه خود را درباره‌ی حقوق زنان اعلام می‌کند

آیت‌الله خمینی در مدرسه‌ی فیضیه قم و در برابر هزاران زن سخنرانی مهمی ایراد کرد اما متن این سخنرانی تا دو روز بعد در هیچ یک از روزنامه‌های کشور درج نشد.

— دکتر کریم سنجایی: روحانیت نمی‌خواهد مستقیماً حکومت کند

رهبر جبهه‌ی ملی ایران در گفتگو با کیهان شرکت کرد وی در بخشی از سخنانش گفته «حضرت آیت‌الله خمینی هم در واقع رهبر روحانی و هم رهبر سیاسی است. روحانیون تاکنون اصالت خود را نشان داده‌اند البته بعد از تشکیل مجلس موسسان و وضع قانون و معلوم شدن نظام، مملکت طریق عادی خود را پیدا خواهد کرد. آیت‌الله خمینی و آیت‌الله شریعت‌مداری مکرراً گفته‌اند که روحانیون به هیچ‌وجه در نظر ندارند که مستقیماً امر حکومت را در دست بگیرند و حکومت روحانی تشکیل بدهند. جمهوری که بر اساس آرا عمومی و آزاد همه‌ی مردم ایران باشد دموکراتیک است توهم در مورد کلمه‌ی اسلامی بی‌جاست. من اطمینان دارم که محتوی جمهوری اسلامی، دموکراتیک است...» کیهان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷

— وزیر کشور: شالوده‌ی قانون اساسی بر قرآن و نهج‌البلاغه بنا شده است

احمد صدر حاج‌سیدجوادی وزیر کشور در مصاحبه‌ای گفته: «در تدوین قانون اساسی به احادیث مسلم، سنته اجماع و فرمایش معصوم توجه شده است...» کیهان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷

— بزرگداشت ۱۷ اسفند

«جمعیت زنان ایران امروز با انتشار بیانیه‌ای از عموم ایرانیان دعوت کرد که برای تجلیل و بزرگداشت روز جهانی زن در مراسم این روز شرکت کنند. این مراسم در ساعت ۳ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۷ اسفند در دبیرستان مرجان برگزار خواهد شد و طی آن چند پیام همبستگی ایراد می‌شود و در پایان برنامه‌ی هنری اجرا خواهد شد»

«جمعیت زنان مبارز» زمان و مکان مراسم روز بین‌المللی زن، نیز رویکرد کلی‌شان را اعلام کردند. در اعلامیه‌ی این جمعیت آمده است: ما در برنامه‌ی خود سعی خواهیم کرد که با در نظر گرفتن ویژگی‌های این مرحله از جنبش، وظایف خود را در گسترده‌تر کردن دامنه‌ی فعالیت‌های انقلابی زنان به نحو دقیق‌تری انجام دهیم. مراسم این جمعیت روز ۱۷ اسفند در ساعت ۲/۵ بعد از ظهر در تالار فردوسی دانشکده ادبیات برگزار خواهد شد»

— اطلاعیه‌ی انجمن اسلامی پرستاران

«اطلاعیه‌ی خود یادآور شد که برای شرکت در جلسات انجمن اسلامی پرستاران محدودیت حجاب وجود ندارد و کلیه کادر پرستاری اعم از نرس، بهیار دانشجوی و مراقب بیمار می‌توانند شرکت کنند. محل، کانون مطالعات اسلامی در بیمارستان هزار تختخوابی می‌باشد و در این محل نام‌نویسی انجام می‌گیرد»

اطلاعات، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷

— بیانیه‌ی گروه وکلای مدافع حقوق زن درباره‌ی لغو قانون حمایت خانواده

«هنوز جامه‌ی سیاه بر تن مادران و خواهران مبارز ایرانی است و هنوز آب قبر عزیزان در خاک خفته‌ی آنان

تولد دیگری

خشک نشده است که با لغو قانون حمایت خانواده، آتش غمی بس عظیم‌تر از داغ عزیزان‌شان بر دل آن‌ها نهاده شد.

جریان واقع به نقل از *آیندگان* شماره ۲۲۹۸ مورخ ۵۷/۱۲/۷ از این قرار است که مردی به نام حاج زرکوب که کارمند بازنشسته‌ی یکی از دفاتر دادگستری است نامه‌ای به دفتر امام می‌نویسد و در مورد قانون حمایت خانواده نظرخواهی می‌کند. دفتر امام در جواب این نامه‌ی شخصی، جوابی کلی خطاب به ریاست دادگاه حمایت خانواده صادر می‌نماید. صرف نظر از اینکه قانون حمایت خانواده مخالف شرع انور اسلام نیست و این موضوع وسیله‌ی حقوق‌دانان اسلامی روشن شده است و صرف نظر از اینکه امام خمینی چنین چیزی را اعلام نکرده‌اند زیرا ایشان علاوه بر رهبری جامعه اسلامی، شخصا مسلمان با ایمانی هستند و به عنوان یک مسلمان با ایمان نخواهند گفت هزاران کودک بی‌گناهی که بعد از این قانون و در اثر اجرای آن متولد شده‌اند حرامزاده و مادران‌شان زانیه و پدران‌شان زانی هستند و صرف نظر از اینکه معلوم نیست چرا دفتر امام خمینی جواب نامه‌ی حاج زرکوب نامی را که معلوم نیست اصلا وجود دارد یا نه؟ و اگر وجود دارد با این سؤال خود خواسته چه عملی را انجام دهد؟ چرا به رئیس دادگاه حمایت خانواده دلانده این سؤال مطرح می‌شود که چرا در آستانه‌ی انقلاب شکوهمند ایران که زن و مرد در آن دوش به دوش یکدیگر جنگیدند و چرا با وجود تمام وعده‌هایی که علمای عظام در مورد آزادی زنان و مساوات حقوق آنان به زنان کشور دادند به یکباره این چنین به قانون حمایت خانواده حمله شد و بدون آنکه جانشینی برای آن تهیه شود اعلام نمودند که این قانون مخالف شرع انور اسلام است. آیا این اعلام نشانه‌ی آن نیست که متأسفانه با وجود فرمایشات و تأکیدات مکرر امام خمینی و آیت‌الله طالقانی هنوز فکر اجحاف به حقوق زن و عدم توجه به مساوات آنان با مردان در فکر و روح مذهبیون متعصب وجود دارد؟ و آیا این نشانه‌ی آن نیست که در دفتر امام و کمیته‌ی انقلاب حتا یک زن برای آنکه منافع حقوق زنان باشد و به خصوصیت‌های حقوقی، اجتماعی و اقتصادی نیمی از جمعیت کشور که حتا در جامعه‌ی توحیدی ایدئال نیز جای خاصی خواهد داشت توجه نماید وجود ندارد؟

علمای از منافعین حقوق زنان در ایران این موضوع را پیگیری نمودند. آقای دکتر متین‌دفتری، عضو هیئت مدیره کانون وکلای در حضور آنان به آقای [فتح‌الله] بنی‌صدر، معاون وزارت دادگستری، تلفن کردند. آقای بنی‌صدر صدور چنین دستوری را تکذیب نمودند. معذرت آنان به دفتر آقای وزیر دادگستری رفتند. آقای وزیر دادگستری صریحا اعلام نمودند که این موضوع حقیقت ندارد با یکی از اساتید حقوق مدنی دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران که به سبب رفتار شخصی و یا به سبب اینکه هرگز از ایشان دروغی شنیده نشده است سخنان‌شان حجت است. تلفنی صحبت شده، فرمودند: این موضوع حقیقت ندارد. امام خمینی به یکی از قضات امر فرمودند قضات دادگاه‌های حمایت خانواده کمافی‌السابق این قانون را اجرا نمایند ولی این امر نه در رادیو و تلویزیون اعلام شد و نه در روزنامه‌ها منعکس گردید. چرا؟

در این بهار آزادی جا دارد پرسیده شود از منافع چه گروهی در مقابل منافع زنان ایرانی و کودکان آنان حمایت می‌شود. حکومت طاغوتی با مبارزه‌ی همه‌ی زنان و مردان ایران به پایان رسید و مادران ایرانی با وجود اینکه خون فرزندان‌شان هنوز بر خاک بود و اجسادشان هنوز دفن نشده بود از صمیم قلب بهار آزادی را جشن گرفتند. چرا؟ به امید آزادی، به امید مساوات به امید اینکه دخترکان‌شان در دنیای فردا آزادتر از آنان زندگی

کنند به امید اینکه آزارهایی را که خود تحمل کردند فرزندان‌شان تحمل نکنند مادرانی که دختران‌شان در انقلاب کشته شدند خم به ابرو نیاوردند؛ زیرا امید داشتند در آینده دختر ایرانی دیگری که می‌تواند دختر آن‌ها باشد آزاد زندگی کند مادران و پدرانی که دختران‌شان مورد تجاوز قرار گرفته بودند تحمل کردند؛ به این امید که دیگر در آینده زن فقط به عنوان شیئی عروسکی و بازیچه‌ی دست مردان و آلتی برای خوش گذرانی و تفریح آنان نباشد اما لغو این قانون آن هم با آن صورت که شرح داده شد و به استناد مخالفت با شرع انور اسلام و عدم تکذیب این خبر در تمام رسانه‌های گروهی امیدها را در خاک کرد اگر حکومت اسلامی و یا حکومتی که بر مبنای اسلام می‌خواهد تشکیل شود به زنان به چشم برده می‌نگرد اگر حکومت اسلامی آن‌چنان حکومتی است که اگر زنی در سن ۱۴ سالگی که حق خرید دو سیر پنیر را ندارد باید به صرف گفتن بله، تمام عمر با شوهر ناخواسته و بد رفتاری که متأسفانه نمونه‌هایش در جامعه امروز کم نیست بسازد اگر در حکومت اسلامی مرد می‌تواند هر لحظه که اراده کند همسر خود را طلاق دهد، اگر در حکومت اسلامی مرد می‌تواند بدون اینکه عدالت او در محضر دادگاه ثابت گردد چهار همسر عقدی و لاجد و لاتخصی متعه اختیار کند اگر در حکومت اسلامی زن باید رنج دوران بارداری، درد زایمان و بی‌خوابی‌های دوران کودکی نوزادش را تحمل کند و بعد به صرف طلاق آن هم طلاق دل‌بخواهی مرد کودک از آب و گل در آمده‌اش را دو دستی به مرد تقدیم نماید اگر در حکومت اسلامی زن باید برای اینکه شغل شرافتمندانه‌ای داشته باشد رضایت شوهرش را داشته باشد آن زمان این سؤال مطرح می‌شود که این حکومت تا چه اندازه حکومت عدل اسلامی است؟ این حکومت تا چه اندازه آزادی‌هایی را که نوید آن داده شده، در بر دارد؟ این حکومت تا چه اندازه مورد قبول میلیون‌ها زن و مرد روشنفکر ایرانی است؟

با توجه به آنچه گفته شد، ما مدافعین حقوق زن اعلام می‌داریم که هرچه زودتر برای جلوگیری از به زنجیر کشیده شدن زن ایرانی، لازم الاجرا بودن قانون حمایت خانواده که هنوز تغییر داده نشده و حداقل حقوق زن را تأمین می‌نماید در همه‌ی رسانه‌های گروهی اعلام و به اطلاع عموم ملت برسد؛ به طوری که هر فرد ایران از سر حد ارس تا کرانه‌ی خلیج فارس بداند که در ایران بعد از انقلاب به آزادی و مساوات زن لاج گذاشته می‌شود.

علمای از وکلای دادگستری، گروه وکلای مدافع حقوق زن «آیندگان» ۱۳ اسفند ۱۳۵۷

— جبهه ملی ایران: انتقاد از لغو قانون حمایت خانواده

«جبهه ملی ایران نیز در نخستین روزنامه‌ی رسمی خود طی مقاله‌ای لغو قانون حمایت خانواده را مورد انتقاد قرار داد و در نقش سازنده زنان در تحکیم و تبلور انقلاب در این مرحله از سازندگی تأکید کرد»
کیهان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷

دوشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۷

— دادستان تهران: قانون حمایت خانواده مخالف شرع نیست

دادستان تهران: «قوانین جزایی و مدنی یا کمال قدرت جاری است و دادگستری بر اساس این قوانین کماکان عمل می‌کند دادستان تهران ضمن اعلام این مطلب گفت: قوانین جزایی و مدنی ایران اصولاً با شرع مغایرتی ندارد و از آن تخطی نمی‌کند و از طرفی تا زمانی که شورای انقلاب یا مجلس منتخب مردم قانونی را لغو نکند قوانین خودبه‌خود باقی است. در حال حاضر شورای انقلاب فقط قوانین دادرسی ارتش را لغو

تولد دیگری

کرده است و در این مورد صلاحیت رسیدگی به کلیه دعاوی در اختیار دادگستری نهاده شده است» در مورد قانون حمایت خانواده دادستان تهران گفته: «قانون حمایت خانواده در اصول اساس مخالفتی با شرع ندارد و اگر در این قانون دادگاه به روابط زن و شوهر رسیدگی می‌کند در شرع هم دآوری و حل اختلاف پیش‌بینی شده است و اقدامات دادگاه‌های حمایت خانواده بر مبنای اصول است. اما آنجا که این قانون مغایرتی با شرع دارد و در اصول نیست و به هر حال تا زمانی که شورای انقلاب در این زمینه به‌طور کتبی به دادگستری اعلام نکند این قوانین به شکل سابق اجرا خواهد شد...» کیهان، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷

اعلام بزرگداشت روز جهانی زن

«به مناسبت بزرگداشت سالروز جهانی زن ۸ مارس (۱۷ اسفند) در سالن ورزش دانشگاه صنعتی برنامه‌ی سخنرانی برپا خواهد بود. در این برنامه یک زن کارگر، خانمی خانه‌دار، سیلوش کسرابی، خانم حیدری بیگوند و... شعرخوانی و سخنرانی خواهند داشت. این برنامه ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۱۶ اسفند برگزار خواهد شد.» کیهان، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷

بزرگداشت سال‌مرگ دکتر محمد مصدق و ایجاد جبهه دموکراتیک ملی ایران

در سالروز مرگ دکتر محمد مصدق میلیون‌ها تن در سرتاسر ایران در برنامه‌های بزرگداشت وی شرکت کردند. بزرگترین گردهمایی مردم در احمدآباد تبعیدگاه وی صورت گرفته در این مراسم که صدها هزار زن و مرد شرکت داشتند آیت‌الله طالقانی، نمایندگان سازمان‌های مجاهدین و چریک‌های فدایی خلق، نماینده سازمان آزادی‌بخش فلسطین در ایران، هانی‌الحسن، طاهر احمدزاده و هدایت‌الله متین‌دفتری سخنرانی کردند. هدایت‌الله متین‌دفتری مسئول کمیته‌ی برگزار کننده‌ی مراسم در پایان اعلام کرد: «جمعی از معتقدان به محتوای مترقی و دموکراتیک میراث تاریخی نهضت ملی ایران و مبارزات انقلابی سال‌های اخیر بر آن شده‌اند که از همدی گروه‌ها و کسانی که به مبارزه‌ی دموکراتیک و ضد امپریالیستی در این مرحله از انقلاب معتقدند و جز نیروی لایزال مردم ایران هیچ تکیه‌گاهی ندارند بخواهند در جبهه‌ی دموکراتیک و ملی گردهم آیند» در طرح پیشنهادی «برنامه‌ی سیاسی» این جبهه که به نام هیئت تبارک جبهه دموکراتیک ملی ایران در همان روز پراکنده شد و فردای آن روز به عنوان خواسته‌های جبهه دموکراتیک ملی در روزنامه‌ها بازتاب یافته از جمله آمده است: «رفع تبعیض نسبت به زنان در برخورداری از حقوق برابر با مردان» آزادی، شماره‌ی ۱، ۸ فروردین ۱۳۵۸ و کیهان، ۱۴ و ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

اعلام خطر آیت‌الله طالقانی به ملت: شرایط از ۲۸ مرداد بدتر است

آیت‌الله طالقانی در مراسم بزرگداشت مصدق سخنرانی کرد در بخشی از سخنانش گفت: «شرایط از ۲۸ مرداد بدتر و استعمار با همه‌ی وسایل نظامی و غیر نظامی در کمین نشسته است...» کیهان، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷

سه‌شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

انتشار متن سخنرانی ۱۳ اسفند آیت‌الله خمینی

متن سخنرانی ۱۳ اسفند آیت‌الله خمینی در روزنامه‌های تهران چاپ شد. او در سخنرانی‌اش در برابر هزاران بانوی قمی گفت: «قرآن کریم، انسان‌ساز است و زنان نیز انسان‌ساز. اگر زنان شجاع و انسان‌ساز، از ملت‌ها گرفته شوند ملت‌ها به شکست و انحطاط کشیده می‌شوند. قوانین اسلام، همه به صلاح زن و مرد است. زن

باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند شما همان گونه که در نهضت‌ها نقش اساسی داشتاید و سهیم بودماید اکنون هم باز باید در پیروزی سهیم باشید و فراموش نکنید که هر موقع که اقتضا کند نهضت کنید قیام کنید مملکت از خود شماست. انشاءالله. شما باید مملکت را بسازید زنان در صدر اسلام با مردان در جنگ‌ها هم شرکت می‌کردند ما می‌بینیم و دیدیم که زنان، هم‌دوش مردان، بلکه جلوتر از آنان در صف قتال ایستادند خود و بچه‌های خود و جوانان خودشان را از دست داده‌اند و باز هم مقاومت کردند ما می‌خواهیم زن به مقام والای انسانیت برسد زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد دوره اختناق می‌خواست زنان جنگجوی ما را ننگجو بار آورد؛ ولی خدا نخواسته این‌ها می‌خواستند با زن مثل یک شیء، مثل یک چیز، مثل یک متاع رفتار کنند ولی اسلام، زن را مثل مرد در همه‌ی شئون همان طوری که مرد در همه شئون دخالت دارد ایران با دست مرد تنها درست نمی‌شود مرد و زن باید با هم این خرابه را بسازند.

و اما مسئله‌ای که باید توجه داشته باشید این است که زمانی که می‌خواهند ازدواج کنند از همان اول می‌توانند اختیاراتی برای خودشان قرار دهند که نه مخالف شرع باشد و نه مخالف حیثیت خودشان. مثلا می‌توانند از اول شرط کنند که اگر چنانچه مرد فساد اخلاقی داشت و یا اگر بد رفتاری با زن کرده زن وکیل باشد در طلاق. اسلام برای زنان، حق قرار داده است. این حق را برای زن قرار داده است اسلام اگر محدودیتی برای زنان و مردان، قائل شده است همه به صلاح خودشان بوده است اسلام همان گونه که حق طلاق را برای مرد قرار داده است این حق را برای زن قرار داده است که در وقت ازدواج شرط کنند که اگر با من چه کردی و چه کردی من وکیل باشم در طلاق و اگر این شرط را کرد مرد دیگر نمی‌تواند او را معذول کند اگر مرد با زنی بد رفتاری کرد در اسلام او را منع کند و اگر گوش نکرد او را حد می‌زند و اگر گوش نکرد مجتهد زن را طلاق می‌دهد» کیهان، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

... انتقاد آیت‌الله خمینی از دولت مهندس بازرگان

«آیت‌الله خمینی ساعت ۱۱ صبح در اجتماع علما و طلاب حضور یافت و سخنرانی کرد وی در این سخنرانی از دولت موقت مهندس مهدی بازرگان شدیداً انتقاد کرد و گفت: ششدهام وزارتخانه‌ها همان طور است که در زمان طاغوت بود... وزارتخانه‌های فطی غیر اسلامی است، در حالی که کاخ‌های تزئینات ویژه وجود دارد گروه‌هایی از مردم کشور ما در فقر به سر می‌برند... الان وزارتخانه‌ها... این را می‌گویم که به دولت برسد... آن طوری که برای من نقل می‌کنند باز همان صورت زمان طاغوت را دارد در وزارتخانه اسلامی نباید معصیت بشود در وزارتخانه اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند زن‌ها بروند اما با حجاب باشند؛ مانی نلرد بروند کار بکنند لیکن با حجاب شرعی باشد در حفظ جهات شرعی باشند... دولتی که می‌گوید دولت اسلامی هستیم، نباید تحت تاثیر واقع بشود و هر طور که سابق بوده، همان طوری که در زمان محمد رضا خان بوده است، حالا هم همان طور باشد... ضعیفید آقا! تا ضعیفید زیر بار اقویا هستید...» کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

... نورالدین غروی: گوگوش‌ها، مهستی‌ها و هایده‌ها در رادیو تلویزیون جایی ندارند

نورالدین غروی، مدیر اخبار و برنامه‌های رادیو و تلویزیون انقلاب اسلامی در گفت و شنودی با خبرنگار اطلاعات درباره‌ی چگونگی پخش موسیقی و شرکت هنرمندان در برنامه‌های تلویزیونی گفت: «در بدو امر سوابق اخلاقی و میزان وابستگی این هنرمندان با رژیم سابق در مد نظر خواهد بود... گوگوش‌ها، مهستی‌ها

تولدی دیگر

و هایندها... در رادیو تلویزیون جایی ندارند... اما خوانندگانی چون شجریان و پریسا... در رادیو تلویزیون برنامه خواهند داشت... هدف این است که از موسیقی اصیل ایرانی به مفهوم واقعی استفاده شود...»
اطلاعات، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

— علی اکبر سلیمی: مدارس مختلط تهران منحل می شود.

«علی اکبر سلیمی مدیر کل جدید آموزش و پرورش تهران اعلام کرد: کلیه مدارس مختلط تهران از اول سال تحصیلی آینده منحل خواهد شد...»
اطلاعات، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

— وزیر کشور: وزارتخانه‌ی امر به معروف و نهی از منکر

احمد صدر حاج سیدجوادی وزیر کشور، در گفتگوی اختصاصی با خبرگزاری پارس درباره وزارت امر به معروف و نهی از منکر گفت: «اگر امر به معروف و نهی از منکر ابتدا به طور واقعی انجام می‌گرفته سرنوشت ملت و کشور و دین اسلام ما به این روز در نمی‌آمد. وظیفه‌ی این وزارتخانه آن است که افراد نامتعلق و یا کسانی که آگاهی کامل از دین اسلام و روابط اجتماعی آن ندارند راهنمایی کند و معتقدات مذهبی مردم را افزایش دهد... این وزارتخانه هرگز در اجرای وظایف خود متوسل به زور و فشار نخواهد شد...»
آیندگان، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

— صادق قطب‌زاده: جا نمی‌زنم.

صادق قطب‌زاده سرپرست صدا و سیما، انقلاب در تلویزیون آموزشی گفت... «من اعلام کردم که احزاب دست چپی بیایند و خودشان را معرفی کنند هر کدام چهار دقیقه بیشتر بشود من جلوی‌شان را می‌گیرم... این [های] و هو و جنجال است که من جا می‌زنم. اما به مقدسات عالم جا نمی‌زنم و هر روز بدتر می‌کنم.»
کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

— برگزاری مراسم روز جهانی زن در دانشگاه صنعتی

«اجتماعی در سالن ورزش دانشگاه صنعتی تهران از طرف دانشجویان دموکرات و با همکاری گروهی دیگر از زنان در روز سه شنبه ۱۵ اسفند برگزار شد...»
آیندگان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

— ۶ عامل تجاوز به کودکان تیرباران شدند

۶ مرد که در دروازه غار تهران به جوانان کم سن و سال تجاوز می‌کردند و آن‌ها را در اختیار مردان خوش‌گذران قرار می‌دادند با حکم دادگاه انقلاب... اسلامی به اعدام محکوم شدند و ... مقابل جوخه‌ی آتش قرار گرفتند...
کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

— سخنان آیت‌الله خمینی در باره‌ی اصلاح رادیو - تلویزیون و مطبوعات

«هم ساعت یازده و نیم... گروهی از پزشکان با امام ملاقات کردند. امام ضمن... سخنان خود به رژیم قبلی کشور حمله کرد و گفت که اغلب مراکز آموزشی کشور به وسیله‌ی رژیم به مراکز فحشا تبدیل شده بود... امام اضافه کرد: تمام مراکز آموزشی را این‌ها مراکز فحشا قرار دادند. سینما که یکی از مراکز آموزشی است در دنیا، رادیو - تلویزیون که یکی از مراکز آموزشی است برای همه، برای همه‌ی طبقات، دستگاهی است که همه‌ی ملت را آموزش بدهد این به صورت دیگری، به صورت واژگون درآوردند. سینماها را مراکز فحشا - تقریباً - قرار دادند. رادیوها و تیلیت‌شان را دیدید چه بود. تلویزیون هم همین‌طور. این‌ها امروز که به

خدمت اسلام درآمدند باید اصلاح بشوند و مشغولند به فعالیت برای اینکه اصلاح بشوند الان هم آن تئمه‌ی رژیم فاسد در این‌ها هست. در مطبوعات ما هست. در روزنامه‌های ما هست. در مجلات ما هست. الان هم فساد - تئمه‌اش - هست باید به تدریج این‌ها اصلاح بشوند این اخلاق فاسدی که در جوان‌های ما جا کردند هنوز تئمه‌اش هست. اما باید اصلاح بشوند. امام سپس اشاره کردند که مراکز فحشا را درست کردند. به رایگان دادند. دعوت کردند و جوان‌های ما را در این مراکز از مقدرات خودشان غافل کردند. آن‌ها خوشبختانه در یکی دو سال اخیر متحول شدند و به مسائل روز توجه یافتند...» کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

- دکتر کاظم سامی: در جمهوری اسلامی اصولاً جایی برای سقط جنین وجود ندارد

«دکتر کاظم سامی، وزیر بهداشتی و بهزیستی - در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و به سوالات خبرنگاران داخلی و خارجی پاسخ داد. وی اعلام داشت که در جمهوری اسلامی اصولاً جایی برای سقط جنین وجود ندارد و بنابراین سقط جنین در جمهوری اسلامی ممنوع خواهد بود. وی همچنین گفت: در رژیم گذشته هم سقط جنین مورد پذیرش قرار نگرفته بود و فقط سقط‌هایی آزاد بود که پزشکان تشخیص می‌دادند که باید جنین سقط شود و از نظر پزشکی مجوز داشتند. بنابراین در گذشته هم سقط جنین محدود بود و در جمهوری اسلامی نیز این امر به صورت یک امر پذیرفته شده مطرح نیست.

وزیر بهداشتی و بهزیستی همچنین گفت: "اسلام به‌طور کلی با کنترل جمعیت مخالف نیست و طی فتوای مراجع تقلید در صورتی که استفاده از [قرص ضد] بارگذاری صدمات روحی و جسمی برای استفاده کننده دربر نداشته باشد و از طرفی باعث از بین رفتن جنین در مراحل اولیه نباشد و فقط به عنوان پیشگیری در امر حاملگی مورد استفاده قرار گیرد اشکالی ندارد" با اعلام این خبر... به شایعات در مورد منع شرعی فروش و استفاده [از] قرص ضدبارداری خاتمه داده شد و داروخانه‌هایی که بر این اساس از فروش این نوع قرص‌ها خودداری کرده بودند بار دیگر می‌توانند بدون نگرانی از وجود منع شرعی اقدام به فروش قرص‌های ضدبارداری کنند.» کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

- آیت‌الله طالقانی: در اسلام به قدری حق به زنان داده شده که مردها باید قیام کنند

آیت‌الله طالقانی در یک مصاحبه با خبرنگاران خبرگزاری پارس گفت: «یکی از اصول قرآن مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر است که مسئله‌ی عمومی است یعنی هر فرد نسبت به فرد دیگر، هر طبقه‌ی نسبت به طبقه‌ی دیگر. حکومت این وظیفه را نسبت به مردم دارد و مردم نسبت به حکومت دارند که همیشه مراقب هم باشند و از انحراف و اعمال بد چه فردی و چه در سطح اجتماع، از فحشا، فساد، فسق و فجور و هم انحرافات سیاسی جلوگیری کنند و راه خیر و سعادت و تقوا را به همدیگر بشناسانند و مقدار کارهای انحرافی و منکر را بفهمانند. البته در یک حکومت اسلامی غیر از مسئولیت تبیینی مسئولیت اجرایی هم خواهد داشت... هنوز... وزارتی به این عنوان تشکیل نشده است. باید اساسنامه‌اش نوشته شود و اشخاصی که شایسته‌ی یک چنین وظیفه‌ی سنگینی هستند در این وزارتخانه به کار گرفته شوند.

آیت‌الله طالقانی در مورد حقوق زنان گفت: در اسلام به قدری حق زنان داده شده که باید مردان قیام کنند و مطالبه حق نمایند. اسلام اولین دینی است که حق مالکیت مطلق به زن‌ها داده است یعنی زن‌ها می‌توانند هم ثروت داشته باشند و هم در ثروتشان تصرف کنند که این حق در دنیا نبوده و هنوز هم شاید در اروپا به

این حد نباشد.» پیام امروز و کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

تولدی دیگر

— بدون شرکت زنان، انقلاب کامل نمی‌شود

به مناسبت ۸ مارس روز بین‌المللی زن، روزنامه کیهان تاریخچه کوتاهی در باره پیدایش این روز را به دست می‌دهد در پی این تاریخچه روزنامه برخی از سر فصل‌های مبارزه زنان ایران را بر می‌شمارد و در آخر به مبارزه و درخواست‌های سازمان‌ها و جمعیت‌های زنان می‌پردازد کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

— اعلام برگزاری روز جهانی زن در دانشگاه تهران

— دانشکده‌ی فنی

«جمعیت بیلری زن فردا ۱۷ اسفند به مناسبت روز جهانی زن مراسمی در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران برپا می‌کند جمعیت بیلری زن از تمام مردان و زنان آزادی‌خواه دعوت کرده است تا در مراسم بزرگداشت روز جهانی زن، ساعت ۱۰ صبح روز پنج‌شنبه ۱۷ اسفند (فردا) در دانشکده فنی شرکت کنند برنامه‌ی جمعیت بیلری شامل یک سخنرانی درباره‌ی موقعیت کنونی زنان در اجتماع، نمایش اسلاید تأثیر انقلاب سفید از نظر سیاسی اقتصادی به‌روزی زنان روستایی است. یکی از مادران زنانه‌ی سیاسی نیز سخنرانی می‌کند و در خاتمه عدای از زنان کارگر درباره‌ی وضعیت اجتماعی خود صحبت خواهند کرد» کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

— دانشکده‌ی هنرهای زیبا

اتحادیه انقلابی زنان مبارز به مناسبت روز بین‌المللی زن پنج‌شنبه ۱۷ اسفند مراسمی در آمفی تئاتر دانشکده هنرهای زیبا برگزار می‌کند این مراسم با سخنرانی و نمایشگاه عکس و فیلم روز جهانی زن آغاز می‌شود آن‌ها از هموطنان انقلابی و مبارز اعم از زن و مرد خواستارند تا با شرکت در این مراسم به صفوفشان توالن بیشتری بیخشند آیندگان و کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

شش روز خیزش

ناصر مهاجر

بیم و نگرانی زنان و دختران متجدد شهری، به ویژه زنان کارمند و حقوق بگیر دولت نسبت به جایگاهشان در جامعه‌ی پر سر دو راهی ایران انقلابی، از نیمروز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ بعد تازه‌ای می‌یابد. سرنوشته‌های صفحه‌ی اول *کیهان* و *اطلاعات*، سبب‌ساز نگرانی و بیم هر دم فزاینده‌اند.

اطلاعات: نظر امام درباره‌ی حجاب زنان: کارکردن زنان در ادارات ممنوع نیست، اما باید با حجاب اسلامی باشند.^۱

کیهان: امام خمینی: زن‌ها باید با حجاب به وزارتخانه بروند.^۲

شرح خبر *کیهان* در صفحه‌ی سوم روزنامه، حکایت از آن دارد که آیت‌الله خمینی در سخنرانی روز پیش، سه‌شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۵۷، مهندس مهدی بازرگان را سخت مورد عتاب و خطاب قرار داده و او را که پیش‌تر تهدید کرده بود از نخست‌وزیری کناره می‌گیرد، «ضعیف» خوانده و از او خواسته «تحت تاثیر واقع» نشود و «انقلابی» عمل کند. از موارد چند گانه‌ی انتقاد آیت‌الله به نخست‌وزیر برگزیده‌اش که تندروی‌ها و خودسری‌های *کمیته‌های امام* را «خطر عظیم برای امنیت و آسایش و بقا و حیات مملکت و برای انقلاب» خوانده بود، یکی هم مسئله‌ی حجاب زنان کارمند وزارتخانه‌ها است.^۳ آیت‌الله خمینی در سخنرانی سه‌شنبه که در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم انجام شد و در «اجتماع علما و طلاب»، یک باره چهره گشاد و بانگ برآورد:

آن طوری که برای من نقل می‌کنند [وزارتخانه‌ها] باز همان صورت زمان طاغوت را دارد. در وزارتخانه‌ی اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارتخانه‌ی اسلامی نباید زن‌ها لخت بیایند. زن‌ها بروند، اما با حجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند، لیکن با حجاب شرعی باشند. در حفظ جهات شرعی باشند.^۴

شرح خبر روزنامه‌ی *اطلاعات* بسی هولناک‌تر است. در صفحه‌ی دوم آن روزنامه، زیر

۱- *اطلاعات*، چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

۲- *کیهان*، چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

۳- *کیهان*، پنج‌شنبه ۱۰ اسفند ۱۳۵۷

۴- پیشین

۵- *اطلاعات*، چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

عنوان «دستور امام درباره‌ی حجاب اسلامی» آمده است:

«امام خمینی ضمن سخنانی بعد از ظهر دیروز در مدرسه فیضیه، خطاب به طلاب امور دینی فرمودند: زن‌های اسلامی عروسک نیستند. زن‌های اسلامی باید با حجاب بیرون بیایند؛ نه این که خودشان را بزک کنند».^۵ چنین می‌نماید که روزنامه اطلاعات در آن سخنرانی خبرنگار نداشت، چه پس از جمله‌ی پیش گفته، نوشته شده است:

«... زن‌ها می‌توانند در کارهای اجتماعی شرکت کنند، ولی با حجاب اسلامی».^۶

نخستین بار بود که آیت‌الله خمینی نیمه‌ی دیگر جامعه را چنین اهانت‌آمیز مورد خطاب قرار می‌داد. با این تغییر لحن ناگهانی نسبت به زنان، برای نخستین بار شعار یا روسری یا توسری سر داده می‌شود؛ در نیمروز چهارشنبه ۱۶ اسفند و در خیابان‌های مرکزی تهران.^۷ تا پیش از آن سخنرانی، قشریون شیعی، زنان سر باز و آراسته را از منکر نهی کرده و ناسزا گفته بودند، اما جرئت نکرده بودند به آن‌ها پرخاش کنند و بتوپند که: باید حجاب بر سرکشید؛ ورنه توسری ست که نثارتان می‌شود! اینک اما آزار و اذیت زنان تکلیف شرعی شده بود. «گروه‌های مردان در کمین زنانی که موهای‌شان آزاد است و گردن و ساق پاهای‌شان آشکار، خیابان‌های تهران را درمی‌نوردند».^۸ و مأموران کمیته که از بام تا شام در خیابان‌ها پرسه می‌زنند، وظیفه‌ی خود می‌دانند که به زنان گوش‌زد کنند که رعایت حجاب اسلامی واجب است؛ مشکل این است که هنوز از اقتدار و اختیار لازم برخوردار نیستند که اراده‌شان را به اجرا بگذارند. مردم هم که تازه سه هفته پیش‌تر یکی از قدرتمندترین دیکتاتورهای جهان را به زیر کشیده بودند، به سادگی زیر بار زور نمی‌رفتند. خود را صاحب اختیار می‌دانند و نیز صاحب انقلاب. انقلابی که در سرآغاز فصلی نوین از پویش خود قرار دارد و در آستانه‌ی پی‌ریزی نظامی نوین.

زنان متجدد در آن شب چهارشنبه ۱۶ اسفند به تکاپو می‌افتند. تهمت و توهین خمینی و کر و فر مریدانش آن‌ها را خشمگین ساخته است. برای آزادی و احترام به شأن آدمی در جنبش ضد دیکتاتوری شاه شرکت کرده بودند و زمینه‌های پیروزی انقلاب را هموار ساخته

۵- اطلاعات، چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

۶- اطلاعات، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷. گفتنی‌ست که گزارش اطلاعات دقیق نیست و حتی نادرست است. آیت‌الله خمینی در آن سخنرانی نه از میل و پرده‌های وزارتخانه‌ها سخن گفت و نه از "بزک" و "کارهای اجتماعی" زنان، متن کامل آن سخنرانی در آینه‌نگار روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ آمده است و متن فشرده، در کیهان ۱۶ اسفند ۱۳۵۷.

۷- لیبراسیون، ۹ مارس ۱۹۷۹

۸- پیشین

بودند و اینک می‌دیدند خودکامه‌ی دیگری، این بار در جامه‌ی یک روحانی، به خود اجازه می‌دهد به آن‌ها بگوید چه بپوشند و چگونه در فضای همگانی نمایان شوند. سیاسی‌ترین‌ها از خود می‌پرسیدند: چیست که آیت‌الله، یک روز به ستایش و سپاس از زن برمی‌آید و با احترام فراوان از ما سخن می‌گوید و دیگر روز با اهانت و بی‌احترامی از ما یاد می‌کند و با دشنام و درشتی؟! این زنان به سخنرانی یکشنبه، ۱۳ اسفند خمینی اشاره داشتند که در مدرسه فیضیه و در برابر هزاران تن از زنان شهرستان قم از «پیشقدمی زنان دلیر در پیروزی» انقلاب گفته بود؛ از اینکه «زنان حق بیشتری نسبت به مردان» در نهضت داشته‌اند؛ از اینکه «زن باید در مقدرات اساسی مملکت و... سرنوشت خویش دخالت داشته باشد» و اینکه «اسلام زن را مثل مرد در همه‌ی شؤون دخالت می‌دهد». ^۹ خمینی در آن سخنرانی حتا از زنان خواسته بود که:

«... همان‌گونه که در نهضت نقش اساسی داشته‌اید و سهمیم بوده‌اید، اکنون هم باز باید در پیروزی سهمیم باشید و فراموش نکنید که هر موقع که اقتضا کند، نهضت کنید، قیام کنید، مملکت از خود شماست» ^{۱۰}

چه بسا به خاطر این بی‌گدار به آب‌زدن و تند رفتن بود و نیز دل‌نگرانی نسبت به پی‌آیند سخنانش نزد روحانیان سنت‌گرا، که پس از ۴۸ ساعت تغییر لحن می‌دهد و در یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای در «اجتماع آقایان علما و طلاب»، به زنان امر می‌کند در «وزارتخانه‌های اسلامی لخت» نمایان نشوند و «با حجاب باشند» و در «حفظ جهات شرعی» بکوشند.

هرچه بود سکوت در برابر این گفته‌ها جایز نبود. به رغم اما و اگرهایی که نسبت به آیت‌الله خمینی وجود داشت، جنب و جوش زنان متجدد آغاز می‌گردد. شبکه‌ی ارتباطات زنانه‌ای را که در جریان انقلاب به وجود آورده بودند، باز به راه می‌اندازند و از این رهگذر به گوش یکدیگر می‌رسانند که باید صدای اعتراض سر دهند و پنج‌شنبه به خیابان بیایند. به غریزه حس می‌کنند که سر فرود آوردن در برابر واپس‌گرایان شیعی، به معنای کژروی انقلاب است و پاگیری استبدادی دینی.

جنب و جوش زنان از چشم گرداندگان صدای انقلاب اسلامی پنهان نمی‌ماند. آن‌ها که خبر داشتند فردا پنج‌شنبه ۸ مارس است و گروه‌های چپ‌گرا در دانشگاه تهران، این کانون

۹- کیهان، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

۱۰- پیشین

مهم اعتراض، به مناسبت این روز برنامه‌ها گذاشته‌اند و احتمال بروز ناآرامی‌ها می‌رود، همان شب، دلواپس و آسیمه‌سر با «دفتر امام» تماس می‌گیرند تا مگر حضرات تدبیری بیندیشند و با "توضیحاتی" به دل‌جویی از زنان بی‌حجاب برآیند و نگرانی و خشم‌شان را فرو نشانند. پرسش خبرنگار آن رسانه، از داماد آیت‌الله بسی گویاست.

«امروز پیرو پیام امام که فرموده بودند فردا باید بانوان با حجاب اسلامی در وزارتخانه‌ها حاضر شوند، متأسفانه عده‌ای تندرو با شدت عمل از بانوان بی‌حجاب و اقلیت‌های مذهبی خواسته‌اند که از فردا حتماً باید چادر سرشان کنند، والا با شدت عمل مردم مواجه می‌شوند. خواهشمند است بفرمایید نظر امام به این شدیدی بوده و یا اینکه اصولاً ایشان نظر دیگری داشتند؟»^{۱۱}

به این پرسش پُر معنا، حجت‌الاسلام اشراقی، چنین پاسخ می‌دهد:

«من امیدوارم که این حرف درست نباشد که با شدت عمل مردم بخواهند نهی از منکر کنند. اما آنچه خواستِ امام است این است خلاصه باید حجاب اسلامی رواج پیدا کند و مملکت اسلامی‌ست و ما جمهوری اسلامی را داریم پایه‌گذاری می‌کنیم. باید قوانین اسلامی مو به مو، به قدر امکان اجرا بشود. البته در سطح مقداری از خانه‌ها، ادارات، حتا دانشگاه، مدارس، دبیرستان‌ها باید توجیه بشود که خانم‌ها رعایت حجاب اسلامی را بکنند و معنای حجاب اسلامی هم چادر نیست. چادر... البته بهتر خانم‌ها را می‌پوشاند. مواضع زینت را هم بپوشانند؛ چون حجاب یکی از ضروریات دین اسلام است... لازم نیست که حتماً چادر باشد... به شکل دیگری هم باشد برای طرز کارشان، نوع کارشان، لباس‌های دیگری که باز حجاب اسلامی به حساب می‌آید، آن هم کافی‌ست... آقا نظر مبارک‌شان این است که در سطح کشور همه جا حجاب اسلامی رواج یابد... ولی مردم هم نباید هرج و مرج ایجاد کنند و باید در نهی از منکر، منکر را با منکر دیگری دفع نکرد... منکر را باید با روش مسالمت‌آمیز دفع کرد... اول مسئله موعظه، نصیحت است. تذکر است... استدعا کنند... از خانم‌ها حتی المقدور رعایت حجاب اسلامی را بکنند. اما اگر توهینی پیش بیاید یا جسارتی به خانم‌ها بشود... از نظر اسلام محکوم است... از طرف دیگر خانم‌ها هم باید این حکم اسلامی را خودشان اجرا کنند... ما خون‌ها دادیم برای اسلام و باید اسلام را حتی المقدور پیش ببریم... و امیدواریم شما هم در رادیو تشویق کنید مردم را به رعایت حجاب اسلامی ... و

من دیده‌ام که آقای قطب‌زاده خوب کوشش دارد و سعی و کوشش ایشان مورد تشویق و تقدیر است.^{۱۲}

با همین یک پرسش و یک پاسخ، هرگونه شبهه‌ای نسبت به چند و چون گفته‌های آیت‌الله خمینی در سه شنبه ۱۵ اسفند از میان می‌رود و مسجل می‌شود آنچه در آن روز به زبان آورده؛ لغزش سخن نبوده، بلکه اعتقاد راسخ‌اش است نسبت به حجاب اسلامی همچون یکی از احکام و موازین دین مبین. این پرسش و پاسخ، چهارشنبه شب پخش نشد؛ در اخبار ساعت هفت صبح پنج‌شنبه *صدای انقلاب اسلامی*، پخش شد. چهارشنبه شب اما *سیمای انقلاب اسلامی* از سوی جامعه‌ی نوظهور زنان *انقلاب اسلامی* خبری پخش کرد؛ به این شرح:

«این جمعیت فردا روز ۱۷ اسفند را یک ره‌آورد استعماری و غربی می‌داند و اعلام می‌کند کلیه زنانی که در مراسم مربوط به این روز در دانشگاه و هر جای دیگری شرکت کنند، غیر مسلمانند.»^{۱۳}

گوینده‌ی این خبر بهت‌انگیز، چهره‌ی پرآوازه تلویزیون زمان شاه، مریم ریاضی‌ست که برای نخستین بار با حجاب اسلامی بر پرده تلویزیون پدیدار می‌شود تا برای نخستین بار به گوش همگان برساند که ۸ مارس یک سنت غربی و استعماری‌ست! تا آن روز کلامی در تخطئه‌ی این روز گفته نشده بود؛ با اینکه از آغاز اسفند تبلیغات برای بزرگداشت این روز چشم‌گیر بود، به ویژه از سوی گروه‌های زنان وابسته به سازمان‌های چپ‌گرا. روزنامه‌ها نیز، از جمله *آیندگان* و *اطلاعات* و *کیهان* از نوشتن درباره‌ی تاریخچه‌ی این روز بین‌المللی و رزم زن ایرانی علیه استبداد، نابرابری و مناسبات پدرشاهی دریغ نورزیده بودند؛ حتا از بازتاباندن روز و ساعت برنامه‌های گروه‌های زنان.

پنج‌شنبه ۱۷ اسفند

بسیاری از زنان کارمند دولت در این روز به محل کار خود نمی‌روند. بخش بزرگی از آن‌ها برآنند که حدود ظهر خود را به دانشگاه تهران برسانند تا در اعتراض به حجاب اجباری، راه‌پیمایی کنند. بسیاری از زنانی که سرکار می‌روند، درهای وزارتخانه را بر خود بسته می‌بینند و از نگهبانان و ماموران انتظامات می‌شنوند: «زنان لخت پذیرفته نمی‌شوند.

۱۲- پیشین

۱۳- *آیندگان*، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

به خانه بروید و با لباس مناسب بازگردید.»^{۱۴} کشمکش میان زنان بی‌حجاب و نگهبانان، بیشتر به بیرون رانده شدن زنان از وزارتخانه‌ها می‌انجامد.^{۱۵} اما در چند وزارتخانه که تعطیل نبود «کارمندان زن... دور هم جمع شدند و نسبت به مسئله‌ی حجاب اسلامی به مذاکره پرداختند.»^{۱۶} نتیجه‌ی این‌گونه مذاکره‌ها بیشتر، تاکید بر ضرورت اعتراض است و راه‌پیمایی دسته جمعی به سوی دانشگاه.^{۱۷} در دیگر اداره‌ها و شرکت‌های وابسته به دولت نیز این گرایش چیره است. کارمندان و کارکنان زن در تب و تابند و می‌خواهند با امر و نهی آیت‌الله خمینی آشکارا مخالفت کنند. نماینده‌ی کارکنان زن هواپیمای ملی ایران (هما) به خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات می‌گوید: «حجاب ما زنان پاک‌ی ماست و دولت برای خانم‌ها در جهت تقویت حجاب فطری اندیشه کند و نه حجاب ظاهری... عده‌ای ما را متهم کرده‌اند نیمه لخت به محل کار خود می‌رویم، حال آنکه یونیفرم ما کاملاً پوشیده است.»^{۱۸} کارمندان دفاتر فروش هما، پیشرو هستند. پروایی ندارند بگویند که «روحانیون می‌توانند در این موارد اظهار نظر کنند؛ اما نباید اجباری در کار باشد. این مسئله باید به خود زن‌ها واگذار شود تا اگر خواستند چادر سرکنند یا از پوشش‌های دیگر استفاده کنند.»^{۱۹} پرستاران و پزشکان بیمارستان‌ها نیز در همین حال و هوا هستند. به مثل، کارمندان و کارکنان شبکه‌ی چهار بیمارستان به‌آور اعلام داشتند: «اگر تصمیم قاطع و قانع‌کننده‌ای اعلام نشود، نمی‌توانند سر کار حاضر شوند.»^{۲۰} نیز زنان پزشک و پرستار، کارمند و کارگر بیمارستان هزار تخت‌خوابی که تاکید می‌کنند «حجاب اجباری زن باید پاک‌ی و نجابت او باشد.»^{۲۱} در اداره‌ی مخابرات ۱۱۸ نیز بیشتر زنان از گفته‌های خمینی ناخشنودند و می‌گویند به خیابان باید رفت و سر و صدا کرد.^{۲۲}

پیش از ظهر، دسته‌های مختلف زنان کارمند و کارکن وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی در «گروه‌های کوچک و پراکنده» در «خیابان‌های مرکزی و شمالی تهران» به حرکت

۱۴- لومتن (Le Motin)، ۹ مارس ۱۹۷۹

۱۵- لیبراسیون، ۹ مارس ۱۹۷۹

۱۶- اطلاعات، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۱۷- به مثل نگاه کنید به گفتگوی مهناز متین با محبوبه امیری در همین دفتر

۱۸- اطلاعات، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۱۹- کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۲۰- پیشین

۲۱- پیشین

۲۲- پیشین

درمی‌آیند.^{۲۳} هوا سرد است. برف سنگینی که از نخستین ساعت‌های بامداد باریده و همه‌جا را پوشانده، حرکت را دشوار کرده است. با این حال زنان، با چتر و بی‌چتر، از این سو و آن سو به سمت دانشگاه روانند و شعار می‌دهند: *حجاب ما صداقت و پاکی ما؛ زن آزاده، حجاب فطری داره؛ نه روسری، نه توسری، استقلال آزادی؛ می‌جنگیم، می‌جنگیم برای آزادی.*^{۲۴} و این در حالی‌ست که دسته‌های مردان دژم و دریده چشم، بارها و بارها به آن‌ها حمله‌ور می‌شوند و خط و نشان می‌کشند که: *حزب فقط حزب‌الله؛ ما پیرو قرآنیم، بی‌حجاب نمی‌خواهیم؛ یا روسری یا توسری.*^{۲۵} آن‌ها به زنان کارمندی که از پنجره‌ی دفترهاشان راه‌پیمایان را می‌ستودند، عورت‌شان را نشان می‌دهند و فریاد می‌زنند «شماها چادر نمی‌خواهین؛ اینو می‌خواهین».^{۲۶} توهین و تحقیر و آزار و اذیت حزب‌اللهی‌ها و اوباش، زنان راه‌پیمایان را از حرکت باز نمی‌دارد، برعکس بر شمارشان می‌افزاید.

حزب‌اللهی‌ها در خیابان‌های اصلی و میدان‌ها، خی و حاضرند.^{۲۷} وقتی جمعی زن و دختر جوان را می‌بینند که در مخالفت با حجاب اجباری راه‌پیمایی می‌کنند و شعار می‌دهند، راه بر آن‌ها می‌بندند و «دسته جمعی گفتند یا روسری یا توسری. ناگهان یک دختر دانش‌آموز از میان جمع دختران و زنان بیرون آمد و فریاد کشید: در بهار آزادی، جای آزادی خالی... کار بالا گرفت و بین مخالفین و موافقین زد و خورد روی داد...»^{۲۸} با دخالت مردم، حزب‌الله متفرق می‌شود و زنان به راه‌پیمایی خود ادامه می‌دهند.

در نزدیکی دانشگاه تهران ستون بلندی از زنان بی‌حجاب پدیدار می‌شود. شعارشان *مرگ بر استبداد* است و *زنده باد آزادی* و *نه روسری، نه توسری.*^{۲۹} این زنان از میدان ولیعهد می‌آیند. در همان میدان، یکدیگر را یافته‌اند و خودجوش تصمیم گرفته‌اند به سوی دانشگاه تهران راه پیمایند. همراهی‌شان پس از حمله‌ی دسته‌ای از مردان حزب‌الله و پرتاب سنگ به چند زن بی‌حجاب که زخمی شده بودند، پدید آمد. و «زنانی که مورد اهانت قرار

۲۳- *آیندگان*، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷، کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۲۴- پیشین

۲۵- *تهران مصور*، جمعه ۲۵ اسفند ۱۳۵۷، سال ۳۶، شماره ۹

۲۶- هفته نامه *تایم*، ۲۶ مارس ۱۹۷۹

۲۷- *کیهان*، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۲۸- *سپید و سیاه*، چهارشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۵۷

۲۹- *واشنگتن پست*، ۹ مارس ۱۹۷۹

گرفته بودند و زنان دیگری که به آنها پیوسته بودند، به طرف دانشگاه تهران...»^{۳۰} راه می‌افتند.

میدان ۲۴ اسفند که حالا دیگر میدان انقلاب خوانده می‌شود، پُر است از زن. می‌کوشند به سوی دانشگاه راه بگشایند. دسته‌ی بزرگی از حزب‌الله راه ورود زنان را به دانشگاه سد کرده است. دم گرفته‌اند: *ای زن به تو این گونه خطاب است، بهترین زینت زن حفظ حجاب است.*^{۳۱} با پیشرفت آهسته و پیوسته‌ی ستون زنان، حزب‌الله واپس می‌نشیند و در کنار دروازه‌ی ورودی دانشگاه جای می‌گیرد. «پیش از ظهر... عده‌ای از زنان وزارت خارجه همراه با پلاکاردهایی که روی آنها شعارهایی [درباره‌ی] حجاب نوشته شده بود، وارد دانشگاه تهران شدند.»^{۳۲} پس از آنها حزب‌اللهی‌ها؛ «با شعار مرگ بر ارنیبه‌ی رضا کچل وارد دانشگاه تهران شدند و به نفع چادر و حجاب دست به تظاهرات زدند.»^{۳۳}

با ورود هزارها دختر دانش‌آموز شعارگو و پیوستن آنها به انبوه زنان بی‌حجابی که دور دانشگاه حلقه زده‌اند، شور و نشاط در فضا پراکنده می‌شود. روپوشی که به تن و پلاکاردهایی که در دست دارند، نام دبیرستان‌هاشان را برمی‌نماید: هدف، هشترودی، ولی‌الله نصر، مرجان، کوروش، خوارزمی، ژاندارک، آذر...^{۳۴} شعارهاشان نیز گونه‌گون است.^{۳۵} بیشتر اما بانک برداشته‌اند: *آزادی، آزادی، برایش می‌جنگیم و نیز حجاب ما پاکی ماست.*^{۳۶} بسیاری‌شان پیش از اینکه مدرسه را ترک کنند، با هم‌مدرسه‌ای‌های هوادار حجاب جر و بحث کرده بودند. «بحث‌های گرم و پرشور میان دانش‌آموزان موافق و مخالف... حجاب، مانع از اجرای برنامه‌ی درسی شده بود و اولیای مدارس و معلمان نیز در بحث‌ها شرکت داشتند.»^{۳۷} استدلال مخالفان حجاب اجباری این بود که «حجاب پاکی نمی‌آورد. حجاب هر کس در نهاد اوست»^{۳۸} برخی از آموزگاران از این دیدگاه پشتیبانی کرده بودند و برخی دیگر کوشیده بودند که محسنات حجاب را ثابت نمایند. برخی، دختران را از راه‌پیمایی باز داشته

۳۰- کیهان، ۱۷ اسفند

۳۱- اطلاعات، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۳۲- کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۳۳- کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۳۴- کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، آیندگان ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۳۵- نگاه کنید به نوشته‌ی سرور صاحبی در همین دفتر

۳۶- پیشین

۳۷- اطلاعات، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۳۸- پیشین

بودند و برخی شایق راه‌پیمایی اعتراضی دانش‌آموزان شده بودند و همراه با آن‌ها به دانشگاه آمده بودند.^{۳۹} در چند مدرسه‌ی دخترانه هم «بین دانش‌آموزان با حجاب و بی‌حجاب برخوردهایی صورت گرفته بود»^{۴۰} چهار دبیرستان دخترانه‌ی بزرگ تهران «مرجان، خوارزمی، آذر و هدف، در پی تظاهرات دانش‌آموزان در حیاط مدرسه، تعطیل شدند»^{۴۱}

زنانی که دور و بر دانشگاه تا میدان انقلاب را پوشانده‌اند، آزاده گفتگو می‌کنند. پرستار ۴۵ ساله‌ای می‌گوید: «در واقع مسئله حجاب، صرفاً برای کوبیدن زن‌هاست. برای خنثی کردن نیروی واقعی زن و بستن دست اوست. حجاب اجباری منجر به ننگه‌داشتن در تاریکی و ایجاد خفقان برای اوست. و این بدترین ضربه است. من آنقدر خشمگین و ناراحتم که...»^{۴۲} زن آموزگار ۳۲ ساله‌ی می‌گوید: «مسائل بسیار مهم‌تری وجود دارد؛ مانند مبارزه با سرمایه‌داری وابسته و مسائل حاد سیاسی کشور. نباید گذاشت که همه چیز تحت‌الشعاع مسائل ساده‌ای مانند این و یا کشمکش‌های داخلی مانند رویاروی قرار دادن مذهبی و غیر مذهبی خلاصه شود»^{۴۳}. یک زن استاد دانشگاه استدلال می‌کند که «ما بر علیه چادر نمی‌جنگیم؛ ما با زور می‌جنگیم... به ما می‌گویند رضا شاه برداشتن چادر و کشف حجاب را تحمیل کرده است. درست ولی این عرب‌ها نبودند که این نوع حجاب را به ما تحمیل کردند؟ ولی حالا چه کار می‌کنند؛ آیا این هم خود به نوعی تحمیل نیست؟»^{۴۴} زن خانه‌داری که ۳۵ ساله به دیده می‌آید بی‌پرده‌پوشی می‌گوید: «نمی‌دانم، نمی‌دانم، فقط دلم می‌خواست مسلسل می‌داشتم. مگر زور را با زور جواب نمی‌گویند؟ کتار چشمش از مشتی که روز قبل... خورده، به شدت کبود و متورم» است.^{۴۵} زن کارمندی هم رو به همکارش درمی‌آید که «روزی چادر سر می‌کنم که مردهای ایرانی هم عمامه بگذارند و صورت‌شان را تتراشند»^{۴۶}

زنانی که روبه‌روی دانشگاه ازدحام کرده‌اند، از قشرها و طبقه‌های گوناگون اجتماع هستند. پُرشمارند؛ چندان که به آسانی می‌توانند راه‌پیمایی بزرگ را آغاز کنند. هنوز اما

۳۹- نگاه کنید به روایت‌های بنفشه مسعودی و افسانه پایدار در همین دفتر.

۴۰- آینه‌گان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۴۱- لیبراسیون، ۹ مارس ۱۹۷۹

۴۲- تهران مصوره، جمعه ۲۵ اسفند ۱۳۵۷

۴۳- پیشین

۴۴- پیشین

۴۵- پیشین

۴۶- نیویورک تایمز، ۹ مارس ۱۹۷۹

بسیارانی در صحن دانشگاه پراکنده‌اند؛ نیز در آمفی‌تئاتر دانشکده‌ی هنرهای زیبا و راهروهای دانشکده‌ی فنی. گله گله در حال بحث و گفتگو هستند؛ درباره‌ی حجاب، آزادی پوشش، آزادی‌های فردی، آزادی، انقلاب، اسلام، اسلام راستین.^{۴۷} پیروان آیت‌الله خمینی هم در بحث‌ها شرکت می‌کنند. بیشترشان، چه زن و چه مرد، می‌گویند «به این خاطر حجاب اسلامی را قبول دارم که معنای پوشیدگی دارد و احساس مرد را تحریک نمی‌کند... موی سر زن زیباست؛ نباید عریان باشد. اگر هم زن مو نداشته باشد، نباید بدون روسری باشد؛ چون بالاخره تحریک کننده است.»^{۴۸} اما این استدلال هم شنیده می‌شود که «در الجزایر دخترهای مارکسیست چادر سر می‌کردند و حالا هم برای مبارزه با امپریالیسم زنان ما بایستی حجاب اسلامی داشته باشند تا به دنیا نشان دهیم که زیر نفوذ هیچ کس نیستیم...»^{۴۹} مخالفان حجاب اجباری در پاسخ می‌گویند «بحث بر سر چادر و روسری نیست. بحث بر سر آزادی‌ست»، «این نوعی دیکتاتوری‌ست»، «نوعی سلب آزادی»، «برای آزادی دوباره جلوی مسلسل خواهیم رفت.»^{۵۰} حزب‌اللهی‌ها در گوشه و کنار پرسه می‌زنند و اوضاع را زیر نظر دارند. هر از گاه چند نفره وارد بحث می‌شوند. «پسرک به زنی که سن مادرش را دارد می‌گوید از گلیمش پا فراتر گذاشته. زن پا او مخالف است. حرفش را تصحیح می‌کند. همپالکی‌های پسرک دور زن حلقه می‌زنند؛ مسخره‌اش می‌کنند و برایش گردن می‌کشند.»^{۵۱}

چندین خبرنگار ایرانی و خارجی هم از این سو به آن سو روانند. گفتگوها را دنبال می‌کنند. یکی از آن‌ها که زن آرشیوتکتی را به پرسش کشیده، از او می‌شنود: «حاضر بودم یک سال چادر سر کنم که شاه بره... چادر یک وسیله‌ی استتار بود و نماد به مبارزه طلبیدن شاه. می‌خواستیم بفهمانیم که انقلاب کمونیستی نیست. با همین حربه قبلا تونسته بودند ما را شکست بدن. پس گفتیم که این یک انقلاب دینی؛ یک انقلاب اسلامی. اما حال می‌خوان آزادی‌مونو بگیرن، اگر این جمهوری اسلامی، باید بهتر از این باشه که هست.»^{۵۲}

از دانشکده‌ی هنرهای زیبا، انبوهی زن بیرون می‌آیند. برنامه‌ی ۸ مارس اتحادیه‌ی

۴۷- کیت میل

۴۸- /بندکان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۴۹- /بندکان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۵۰- /بندکان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۵۱- نگاه کنید به هایدو درآگاهی، چیزی شروع شده بود، همین دفتر.

۵۲- لس‌آنجلس تایمز، ۹ مارس ۱۹۷۹

انقلابی زنان مبارز به پایان رسیده است. شماری به سمت در ورودی دانشگاه می‌روند و شماری دیگر در محوطه‌ی دانشگاه پخش می‌شوند و پیرامون حلقه‌های مردان و زنانی که سرگرم بحث‌های داغ هستند؛ گرد می‌آیند. می‌شنوند که تالار اجتماعات دانشکده‌ی فنی پُر است و حتا در راهرو هم جمعیت موج می‌زند.^{۵۳} نیز می‌شنوند که باید به زنانی که روبه‌روی دانشگاه اجتماع کرده‌اند پیوست و راه‌پیمایی کرد. این را هم می‌شنوند که شرکت‌کنندگان در برنامه‌ی جمعیت بیداری زنان هم به زودی به راه‌پیمایان می‌پیوندند.

رفته رفته حلقه‌های گفتگو کوچک و کوچک‌تر می‌شود. زنان و نیز اندک‌شمار مردانی که به بحث ایستاده‌اند، سوی در بزرگ دانشگاه راه می‌افتند. در دانشگاه را بسته‌اند. جلوی در، گروهی از مأموران کمیته به کشیک ایستاده‌اند. نباید بگذارند انبوه زنان دانشگاهی به تظاهرکنندگان بپیوندند! سر و صداها بلند می‌شود. زنان پیش می‌روند. به نرده‌های آهنین دانشگاه می‌رسند. شماری بی‌اعتنا به مأموران کمیته، خود را از نرده‌ها بالا می‌کشند و آن سوترک در خیابان فرود می‌آیند.^{۵۴} غریو شادی و هلهله بلند می‌شود. حزب‌الله قافیه را باخته است. در دانشگاه را می‌گشایند. دانشگاهیان با تظاهرکنندگان درهم می‌آمیزند.

در این میان سیل زنان است که از دانشکده‌ی فنی سرازیر می‌گردد. برگذارکنندگان جلسه‌ی ۸ مارس جمعیت بیداری زنان، خواست‌زنانی را که می‌گفتند «چرا اینجا نشسته‌ایم، برویم راه‌پیمایی» به رسمیت شناخته‌اند و «به دنبال یک رای‌گیری تصمیم گرفته‌اند» به تظاهرکنندگان بپیوندند.^{۵۵} با پیوستن ۱۵ هزار تنی که شعار می‌دادند «با استبداد مخالفیم، چادر اجباری نمی‌خواهیم»، راه‌پیمایی بزرگ آغاز می‌شود.^{۵۶} پنجاه هزار تن.^{۵۷} به کدامین سو؟ میدان آزادی؟ دادگستری؟ نخست‌وزیری؟ مردان بازو به بازو و دست در دست در دو سوی صف استوار ایستاده‌اند؛ زنجیروار. بدنه‌ی اصلی تظاهرکنندگان به سوی نخست‌وزیری حرکت می‌کند. جمعیت بزرگی که به سمت میدان آزادی راه افتاده است؛ «ناگهان تغییر مسیر داد به طرف دادگستری حرکت کرد.»^{۵۸} چه بسا به این سبب که راه‌پیمایان دادگستری با حمله‌ی حزب‌الله روبه‌رو شده بودند. حزب‌الله در حالی که شعار می‌داد «ما پیرو قرآنیم،

۵۳. کیت میلته به ایران رفتن، Coward, McCann & Geoghegan, ۱۹۸۲، نیویورک.

۵۴. کیت میلته

۵۵. گفتگوی ناصر مهاجر با گلنار بدخشان و مریم جزایری در همین دفتر و نیز کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۵۶. کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

۵۷. لیبراسیون، ۹ مارس ۱۹۷۹

۵۸. اطلاعات، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

بی‌حجاب نمی‌خواهیم / عروسک فرنگی برو گمشو / نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»
 به زنان راه‌پیما یورش بردند؛ چترهای‌شان را شکستند و پاره کردند و گلوله‌های برف به
 سوی‌شان پرتاب کردند.^{۵۹} به دختر جوانی نیز چاقو می‌زنند و چند نفری را زخمی می‌کنند.^{۶۰}
 شمار راه‌پیمایان نخست‌وزیری بیشتر و بیشتر شده است؛ با اینکه یک لحظه هم از آزار
 و اذیت حزب‌الله در امان نبوده‌اند. حدود ۲۰۰ حزب‌اللهی دنبال‌شان گذاشته‌اند و سعی دارند
 «زنان را متفرق کنند.»^{۶۱} دشنام می‌دهند، سنگ پرتاب می‌کنند، درختان پر برف را بر سر
 زنان می‌تکانند.^{۶۲} «اتوبوسی نیز به سرعت به سمت تظاهرکنندگان» می‌راند که صف‌ها را
 درهم می‌ریزد و وحشت می‌آفریند. اما این نیز زنان را از حرکت باز نمی‌دارد.^{۶۳} تنها بر
 خشم‌شان می‌افزاید و شعارهاشان را تند می‌کند: مرگ بر ارتجاع، آزادی، آزادی، برایش تا
 مرگم می‌جنگم، مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی.^{۶۴} شماری هم حتا شعار مرگ بر خمینی
 سر می‌دهند.^{۶۵} «مادر بزرگ‌ها شعارها را از دختر و نوه با ایمان‌تر و محکم‌تر ادا می‌کردند.»^{۶۶}
 چه بسا به این سبب که «نوه با تعصب مذهبی بیگانه بود و مادر بزرگ می‌دانست زیر بار زور
 رفتن تا چه حد ناگوار است... چادر را با زور از سر او برداشته بودند.»^{۶۷}
 راه‌پیمایان پیش از اینکه به کاخ نخست‌وزیری برسند، جمعیت زنان مبارز نیز به آن‌ها
 ملحق شده است. آن‌ها نیز از اجرای برنامه‌ی هشت مارس خود چشم پوشیده بودند؛ پس از
 آنکه در همان آغاز برنامه چند زن که «معلوم بود از تظاهرات آمده‌اند، خیس از برف، لرزان
 از خشم و سرما» به «سالن ریختند... و گفتند: شما می‌دانید در خیابان‌ها به ما چه می‌کنند
 که اینجا نشسته‌اید...؟ اتوبوس‌شان را به میان ما راندند و ما را تا داخل جوی‌های انباشته از
 آب و یخ هل دادند.»^{۶۸}

۵۹- آیتدگان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۶۰- هفته‌نامه تایمز، ۱۹ مارس ۱۹۷۹

۶۱- کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۶۲- واشنگتن پست، ۹ مارس ۱۹۷۹

۶۳- آیتدگان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۶۴- هفته اسفند، تشکیل دموکراتیک زنان ایرانی در اروپا، مارس ۱۳۸۲، بی‌جا

۶۵- واشنگتن پست و لس‌آنجلس تایمز، ۹ مارس ۱۹۷۹، لوموند، ۱۰ مارس ۱۹۷۹

۶۶- لیلی سروش، آیتدگان، دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۶۷- پیشین

۶۸- هایدو درآگاهی، چیزی شروع شده بود، همین دفتر

سرانجام راه‌پیمایان به کاخ نخست‌وزیری می‌رسند. شمارشان فزون بر ۱۵ هزار است.^{۶۹} پیش از اینکه بتوانند "نمایندگان" شان را درجا انتخاب کنند و آن‌ها را به درون کاخ بفرستند، «افراد تفنگ به دست که گفته می‌شود کارت کمیته داشتند، شروع به تیراندازی کردند. این عمل در ذهن بسیاری از زنان و رهگذران به عملیات نظامیانی شبیه بود که در روزهای حکومت نظامی برای پراکندن اجتماعات، شروع به تیراندازی می‌کردند.»^{۷۰} صفوف تظاهرکنندگان درهم می‌ریزد. هر کسی به سویی می‌گریزد. شماری «از تظاهرکنندگان روی زمین می‌خوابند.»^{۷۱} شماری خود را «پشت اتومبیل‌های پارک شده، ساختمان‌ها و درخت‌ها پنهان می‌کنند.»^{۷۲} شلیک گلوله‌ها که به پایان می‌رسد، باز زنان در خیابان‌اند. «با آرامش و حالت اعتراض در آن هوای سرد و برفی بر زمین نشستند.»^{۷۳} حزب‌الله از آزار و اذیت زنان دست نمی‌شوید. پاسداران کاخ نخست‌وزیری دخالت می‌کنند و حزب‌الله به حاشیه‌ی خیابان واپس می‌نشیند.^{۷۴} «پاسداران که بسیار مؤدب بودند خواهش کردند که تعدادی از خانم‌ها به نخست‌وزیری بروند و نظر خود را با سخنگوی دولت در میان بگذارند.»^{۷۵} مهندس بازرگان اما در کاخ نیست.^{۷۶} با تنی چند از اعضای دولتش به قم رفته است؛ برای رفع و رجوع اختلافات با آیت‌الله خمینی! «هیئت نمایندگی" زنان به درون کاخ می‌رود تا «درخواست‌های خود را به یکی از نمایندگان نخست‌وزیر» ارائه دهد.^{۷۷} چهره‌ی برجسته‌ی هیئت خانم مهرانگیز منوچهریان است. و هموست که با عباس امیرانتظام صحبت می‌کند.^{۷۸} و از «دولت ایران تقاضا نمود که اجازه ندهند زنان ایران به قرون وسطا بازگردند.»^{۷۹} نمایندگی "ناگهان با چند زن روبه‌رو می‌شود که «پوشش سفت و سخت اسلامی داشتند...

۶۹- کیهان ۱۹ اسفند، واشنگتن پست و نیز لوموند ۹ مارس ۱۹۷۹، *L'Aurore* ۹ مارس شماره راه‌پیمایان به

نخست‌وزیری را ۸۰۰۰ نفر برآورد و نیویورک تایمز ۶۰۰۰ نفر.

۷۰- تهران مصور، جمعه ۲۵ اسفند ۱۳۵۷، شماره ۹، سال ۲۶

۷۱- آیدگان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۷۲- واشنگتن پست ۹ مارس ۱۹۷۹

۷۳- تهران مصور، جمعه ۲۵ اسفند ۱۳۵۷، شماره ۹، سال ۲۶

۷۴- پیشین

۷۵- آیدگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۷۶- نگاه کنید به گفتگوی ناصر مهاجر با ژاله بهروزی در همین دفتر

۷۷- اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۷۸- آیدگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۷۹- اسناد لانه‌ی جاسوسی، جلد ۲۸، بی‌تاریخ، ص ۲۲

یک نفر از آنها هم در راهپیمایی نبود، ولی هر دو گروه را آقای امیرانتظام با حسن سلوکی که خاص ایشان است و در مصاحبه‌های مطبوعاتی رادیو تلویزیون دیده می‌شود، دست به سر کرد. یعنی هم محکوم کردن راهپیمایی راهپیمایان را از طرف زنان مسلمان دو آتشه پذیرفتند، هم قطعنامه‌ی زنانی را که به چشم خویشتن می‌دیدند چگونه ابتدایی‌ترین حقوق حقه‌شان دارد در گام‌های نخستین دولت انقلابی پایمال می‌شود. قرار شد بعد از اینکه قطعنامه به امضای کلیه‌ی شرکت‌کنندگان رسید به ایشان برگردانده شود تا به نظر امام خمینی برسانند... آن چهار پنج خانمی که برای محکومیت راهپیمایی هزاران زن هموطن‌شان آمده بودند گفتند که ما با احقاق حقوق زن مخالف نیستیم ولی چرا شما در شعارهای‌تان می‌گفتید مرگ بر ارتجاع؟^{۸۰}

در مدتی که "هیئت نمایندگی" در کاخ نخست وزیری است، زنان به گفتگو سرگرم‌اند. می‌شنوند و به یکدیگر باز می‌گویند که «سه هزار زن به قم رفته‌اند تا صدای اعتراض‌شان را به گوش آیت‌الله خمینی برسانند».^{۸۱} نیز می‌شنوند و به هم باز می‌گویند که: یک هیئت سیصد نفره از زنان وابسته به اتباع خارجی‌ای که به خاطر موج بیگانه‌ستیزی از ایران اخراج شده‌اند، همراه فرزندان‌شان به قم رفته‌اند تا از آیت‌الله استمداد بخواهند.^{۸۲}

سرانجام "هیئت نمایندگی" زنان به میان تظاهرکنندگان باز می‌گردد. حدود سه بعد از ظهر است که تظاهرات به پایان می‌رسد. اما زنان پیش از آنکه پراکنده شوند به هم می‌گویند: شنبه برای دادخواهی جلوی دادگستری.^{۸۳}

زنان در بازگشت هم آسوده نیستند. «هنگام سوار شدن به اتوبوس نیز مورد تعرض قرار گرفتند و اتوبوس از ضربات سنگ، گلوله برفی و مشت مخالفان تظاهرات در امان نماند...»^{۸۴}

شب، گروه زنان وابسته به حزب کارگران سوسیالیست آیین ۸ مارس را برگزار می‌کند. زنان و مردانی هم که در آن برنامه شرکت دارند، خبر را باز می‌گویند: شنبه برای دادخواهی، جلوی دادگستری!

صدا و سیمای انقلاب اسلامی، خبر این نشست را پخش نمی‌کند. جای شگفتی نیست.

۸۰- آیندگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۸۱- واشنگتن پست، ۹ مارس ۱۹۷۹

۸۲- پیشین

۸۳- نگاه کنید به گفتگو ناصر مهاجر با ژاله احمدی در همین دفتر

۸۴- آیندگان، ۱۹ اسفند ۱۷ اسفند، پیشین

اما سکوت درباره‌ی راه‌پیمایی ۵۰ هزار نفره زنان، نشان داد که سانسور صادق قطب‌زاده، از سانسور رضا قطبی دست کم ندارد. قطب‌زاده حتا پخش خبر اطلاعیه‌ی «منزل امام» را از تلویزیون به مصلحت حکومت اسلامی ندانست. آن اطلاعیه کوتاه را از رادیو پخش کرد؛^{۸۵} بدون شرح:

«بر اساس خبرهای رسیده، گروهی جنایتکار و خیانت‌پیشه تحت عنوان کمیته مزاحم بانوان محترم شده و به ایشان توهین می‌کنند. مأموران کمیته‌های انقلاب موظفند با کمال دقت مراقب باشند و چنین اعمالی را با نهایت شدت جلوگیری کنند. عاملین چنین اعمالی سریعاً و به شدت مجازات خواهند شد.»^{۸۶}

جمعه ۱۸ اسفند

امروز نیز زنان پیکارجو به دانشگاه تهران می‌روند. بیشترشان جوانند؛ دانشجو و دانش‌آموز و آموزگار. در دانشکده‌ی فنی گرمی‌آیند.^{۸۷} پیش از ظهر چند هزار نفر شده‌اند.^{۸۸} هر چند نفر با هم در گفتگویند. کسانی اجتماع کنندگان را به سکوت فرامی‌خوانند. سخنران در پی سخنران، به تحلیل وضعیت سیاسی و تأمل در سخنرانی ۱۵ اسفند خمینی می‌پردازد و تجلیل از راه‌پیمایی دیروز.^{۸۹} حمله‌ی دیروز به زنان بی‌حجاب را همه محکوم می‌کنند.^{۹۰} حزب‌الله «با گلوله‌های برف که در آن‌ها سنگ کار گذاشته شده» به این سخنان پاسخ می‌گوید.^{۹۱} یکی از سخنران‌ها که از اعضای کمیته‌ی انقلابی زنان مبارز است، پیشنهاد می‌دهد که همه در دانشگاه تحصن کنند تا «نمایندگی از سوی دولت برای مذاکره بیاید».^{۹۲} پیشنهاد پذیرفته نمی‌شود. پیشنهاد راه‌پیمایی داده می‌شود.^{۹۳} پذیرفته می‌شود. زنان پیکارجو «چند دور در محوطه‌ی دانشگاه راه‌پیمایی» می‌کنند.^{۹۴} شعار می‌دهند: ما استبداد را

۸۵- لیبراسیون، ۱۱-۱۰ مارس ۱۹۷۹

۸۶- کیهان، شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۸۷- اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۸۸- هفته‌نامه Rouge، ۱۵ تا ۲۲ مارس ۱۹۷۷

۸۹- ش.م. در گفتگو با نگارنده، پاریس، اوت ۲۰۱۰

۹۰- کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۹۱- پیشین

۹۲- آیندگان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷.

۹۳- اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۹۴- پیشین

در هر لباسی محکوم می‌کنیم.^{۹۵} نیز زن و مرد شهید شدند، هر دو باید آزاد باشند، مرگ بر ارتجاع.^{۹۶}

نزدیک سه پس از ظهر، راه‌پیمایان در برابر در دانشگاه صف می‌کشند. «در را بر روی خود بسته» می‌بینند.^{۹۷} «با زنجیر قفل شده است.»^{۹۸} حزب‌اللهی‌ها که «عکس‌های آیت‌الله العظمی خمینی و [صادق] قطب‌زاده را در دست دارند» در برابر زنان، دیواری گوشتی می‌سازند.^{۹۹} کشمکش آغاز می‌شود. حزب‌الله به زنان «برچسب طرفداری از قانون اساسی زد... که با اعتراض زن‌ها روبه‌رو» می‌شود.^{۱۰۰} حزب‌الله به زنان دشنام می‌دهد و زخم زبان می‌زند.^{۱۰۱} برخی از زنان «برای دهن‌کژی به دستور خمینی در لزوم رعایت عفت اسلامی، سیگار پشت سیگار دود می‌کنند.»^{۱۰۲} حزب‌اللهی‌ها «با گلوله‌های برفی، سنگ و چوب» به زنان حمله می‌کنند و بر آنان آب دهان تف می‌کنند تا «که مأموران مسئول دانشگاه زنجیر درهای دانشگاه را شکستند.»^{۱۰۳} حزب‌الله واپس می‌نشینند و زنان از دانشگاه بیرون می‌زنند.

زنان به خشم آمده‌اند. می‌خواهند به سوی روزنامه‌ی آیدگان راه پیمایند. حزب‌الله دست بردار نیست. زنان شعار می‌دهند: در طلوع آزادی، جای حق خالی‌ست.^{۱۰۴} و به پیش می‌روند. سرانجام و به رغم آزار و اذیت حزب‌الله به دفتر روزنامه می‌رسند. مأموران کمیته رویاروی زنان پیکارجو نمی‌ایستند. آن‌ها «موظفند با کمال دقت مراقب باشند و چنین اعمالی را با نهایت شدت جلوگیری کنند...» موظف نیستند عاملین چنین اعمالی را بازداشت کنند! تقسیم کار به گونه‌ای صورت گرفته است که هر کس بتواند وظیفه‌ی خود را انجام دهد و نگران پیامدهای آن نباشد. پس کمی پایین‌تر از مقر کمیته، حزب‌الله زنانی را که سوار اتوبوس می‌شدند باز مورد حمله قرار می‌دهد و «اتوبوس را از ضربات سنگ، گلوله

۹۵- کس آنجلس تایمز، ۹ مارس ۱۹۷۹

۹۶- آیدگان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۹۷- اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۹۸- تهران مصور، جمعه ۲۵ اسفند ۱۳۵۷

۹۹- آیدگان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۰۰- کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۰۱- کس آنجلس تایمز، ۹ مارس ۱۹۷۹

۱۰۲- پیشین

۱۰۳- تهران مصور، پیشین

۱۰۴- پیشین

برفی و مشت... در امان» نمی‌گذارد.^{۱۰۵} در خیابان شاه هم یک اتومبیل پژو به «شماره‌ی ۴۶۵۶۸ تهران - ق، قصد داشت میان جمعیت براند، اما جلوی آن را گرفتند؛ مردم و نه کمیته.

با این همه امشب نیز چون شب پیش صدا و سیما از راهپیمایی زنان و چوب‌ها و چماق‌ها و دست‌ها و دهان‌های هرزه حزب‌الله هیچ نمی‌گوید.

شنبه ۱۹ اسفند

امروز نیز، حزب‌الله نیروهای خود را به نقاط مختلف تهران گسیل داشته است تا ترس وحشت پراکند و زنان را از رفتن به کاخ دادگستری باز دارد.^{۱۰۶}

صبح زود، «از چند نقطه‌ی تهران زن‌ها به حرکت درآمدند». پاره‌ای یک راست به سوی دادگستری می‌رفتند، و پاره‌ای دیگر به سوی دانشگاه که کانون گردهم‌آیی‌ست و نقطه اصلی راهپیمایی به سوی میدان توپخانه.

دخترانی که راه دبیرستان‌هاشان را پیش گرفته‌اند از دشنام و زشت‌گویی اوباش حزب‌الله بی‌تاب و ناراحتند. «جمع زیادی از دانش‌آموزان برای اعتراض به اعمال فشارهای مشکوک در خیابان‌های شهر... در محوطه‌ی مدارس خود اجتماع» می‌کنند.^{۱۰۷} اجتماع آن‌ها در مرجان و هشتروندی و بسیاری از مدارس شمال شهر به تظاهراتی گسترده فرامی‌روید. حضور آسیمه‌سر سلیمی جهرمی، مدیرکل آموزش پرورش تهران، در چند دبیرستان و کوشش وی برای فرونشاندن بیم و نگرانی دانش‌آموزان به جایی نمی‌رسد. دختران تظاهرات خود را به خیابان می‌کشند و به سوی دانشگاه تهران راه می‌پیمایند.^{۱۰۸} راهپیمایی «در چند نقطه منجر به برخورد با کسانی شد که زیر نقاب اسلامی به آن‌ها حمله کردند و حتی چند تیر هوایی نیز شلیک کردند.»^{۱۰۹} دختران شعار دادند: ما را به گلوله بستند، مردم قضاوت کنید.^{۱۱۰} جمعیتی از آنان در خیابان تخت‌جمشید، روبه‌روی شرکت نفت مورد حمله‌ی حزب‌الله قرار می‌گیرند و به ناچار متفرق می‌شوند.^{۱۱۱}

۱۰۵- آیدگان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۰۶- کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۰۷- کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۰۸- اطلاعات و کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۰۹- کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۱۰- آیدگان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۱۱- اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

حضور زنان کارمند نیز در خیابان‌ها محسوس است. «در گروه‌های کوچک حرکت می‌کنند».^{۱۱۲} می‌دانند که در راه، زنان دیگری به آن‌ها می‌پیوندند. «جمعی از کارمندان زن و کارکنان رادیو و تلویزیون ملی ایران... در خیابان جام جم گرد آمدند تا به سوی کاخ دادگستری حرکت کنند و به سایر گروه‌ها بپیوندند».^{۱۱۳}

آن‌ها که وزارتخانه و محل کارشان در غرب تهران است، به سمت دانشگاه روانند. «زنان کارمند وزارت کار ساعت ۹ صبح از محل این وزارتخانه در خیابان آیزنهاور» بیرون می‌آیند.^{۱۱۴} هرچه پیش‌تر می‌روند، بیشتر می‌شوند. در تقاطع خیابان آیزنهاور و اسکندری «افراد مسلح» جلوی آن‌ها را می‌گیرند و «شروع به تیراندازی هوایی می‌کنند».^{۱۱۵} بیهوده است. زنان مصمم‌تر از آنند که با چنین دسیسه‌هایی میدان را خالی کنند.

در چهار راه اردیبهشت، یک ستون پانصد نفره زنان کارمند با حزب‌الله درگیر شده است.^{۱۱۶} حزب‌الله شعار مرگ بر کمونیسم سر داده است و از پیشروی زن‌ها به دانشگاه پیشگیری می‌کند.^{۱۱۷} کشمکش، با دخالت مأموران کمیته پایان می‌گیرد و زنان پیروزمند به دانشگاه تهران پا می‌گذارند. «تعداد زیادی پرستار و زنان هواپیمایی ملی ایران در محوطه دانشگاه تهران دست به تظاهرات زده‌اند». شعار می‌دهند: *استبداد به هر شکل محکوم است، وقتی جنگ حجاب میان من و توست پیروزی نخواهد بود، برابری/برادری، نه چادر نه روسری، ما را به گلوله بستند/ مردم قضاوت کنید*.^{۱۱۸}

دانش‌آموزانی که از گوشه و کنار شهر به سوی دانشگاه راه افتاده بودند نیز به تظاهرکنندگان می‌پیوندند. پیش از اینکه وارد دانشگاه شوند، حزب‌الله آن‌ها را هو می‌کند.^{۱۱۹} اما جرئت ندارد به دانشگاه پا بگذارد. بر در ورودی دانشگاه اعلامیه‌ای نصب شده است به امضای گروهی از دانش‌آموزان مسلمان؛ حرف‌شان این که «این بار فرصت‌طلبان می‌خواهند با استفاده از احساسات پاک مردم مسئله‌ی حجاب را دست‌آویز قرار دهند. ما با

۱۱۲- *لوموند*، ۱۳ مارس ۱۹۷۹

۱۱۳- *اطلاعات*، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۱۴- *آیندگان*، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۱۵- پیشین

۱۱۶- پیشین

۱۱۷- پیشین

۱۱۸- پیشین

۱۱۹- *اطلاعات*، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

آزادی زنان مخالف نیستیم؛ ما با فساد مخالفیم. زن و مرد همه آزادند. ما می‌خواهیم زن آزاد باشد... بر اساس شرع اسلام زنان باید لباسی بپوشند که در آن عفت رعایت شده باشد.^{۱۲۰}

بحث حجاب اجباری، بحث حاد پیرامون دانشگاه‌ست. زنان و مردان در گروه‌های چند ده نفره سرگرم گفتگو هستند.^{۱۲۱} خیابان‌های دور و بر دانشگاه پر از آدم است. ناگاه همه‌ای به گوش می‌رسد. «چند هزار نفر زن، به قصد رفتن به دادگستری از دانشگاه تهران» رو به خیابان شاهرضا ره می‌سپارند؛ در صف‌های منظم.^{۱۲۲} «چند صد دانشجوی پسر به دور صف زنان زنجیر بسته‌اند تا آن‌ها مورد تهاجم قرار نگیرند.^{۱۲۳} در تقاطع خیابان شاهرضا- وصال شیرازی، با ممانعت گروهی از جوانان روبه‌رو» می‌شوند. «گروهی دیگر از مردان، قصد بر هم زدن تظاهرات آرام زنان را» دارند؛ با شعارهایی چون: یا روسری یا تو سری و ما پیرو قرآنیم/ بی‌حجاب نمی‌خواهیم.^{۱۲۴} نه جوانان و نه مردان توان هم‌آوردی با راه‌پیمایان را ندارند.

راه‌پیمایان در ساعت یازده صبح در چهار راه کالج مورد حمله‌ی حزب‌الله مسلح به چوب دست و قمه قرار می‌گیرند.^{۱۲۵} «چند مرد که به کمک زن‌ها رفته بودند، آسیب دیدند. چند دقیقه پس از درگیری، این دسته‌ی چند هزار نفری که تعدادشان بیشتر شده با پشتیبانی گروهی از مردم، آرام و بدون دادن شعار به راه‌پیمایی ادامه دادند. اما در سه راهی خیابان چرچیل چند کامیون راه را بر آن‌ها بستند. دسته‌ی زنان و دختران که در بین آن‌ها تعداد زیادی پرستار به چشم می‌خورد، به ناگزیر وارد خیابان چرچیل شدند. در این خیابان راه‌پیمایان دوباره مورد هجوم واقع شدند... صدای زنان با این شعار اوج می‌گیرد: شلیک گلوله، راه حل شاه بود/ توپ، تانک، استبداد دیگر اثر ندارد. در اثر شلیک گلوله یکی از زنان بیهوش شد و زن دیگری که حامله بود دچار تشنج گردید. هم‌زمان با قطع تیراندازی دو روحانی که بر بالای اتومبیل‌ها ایستاده بودند از زنانی که شمارشان به ده هزار نفر می‌رسید درخواست کردند که به راه‌پیمایی ادامه ندهند و پراکنده شوند. اما جمعیت فریاد می‌زد: ای مردم بدانید این است معنی آزادی. برای چندمین بار تیراندازی شدت گرفت، اما راه‌پیمایان

۱۲۰- کیهان، ۱۹ اسفند

۱۲۱- کیهان، ۱۹ اسفند

۱۲۲- آیندگان، ۲۰ اسفند

۱۲۳- کوموند، ۱۴ مارس ۱۹۷۹

۱۲۴- آیندگان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۲۵- آیندگان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

که بسیاری از آنان روسری داشتند آرام به شعار دادن ادامه می‌دادند. یکی از این گروه زنان گفت: «من به میل خودم از حجاب استفاده می‌کنم؛ ولی اگر باید در کار باشد به منظور جواب توهینی که به زن می‌شود، روسری را برمی‌دارم.» یک دختر دیگر که به شدت می‌گریست گفت: «گریه‌ی من از ضعف نیست؛ بلکه برای هزاران شهید گریه می‌کنم که برای استقلال ایران و آزادی ملت مبارزه کرده و شهید شده‌اند.» یکی دیگر گفت: «چرا در هر نوع رژیم زن‌ها را باید قربانی کرد؟»^{۱۲۶}

حدود ظهر، راه‌پیمایان در نزدیکی دادگستری‌اند «با وقار و در سکوت، اما با قاطعیت و شجاعت در برابر اعمال خشن مهاجمینی که پلاکاردهای شان را پاره می‌کنند، دشنام می‌دهند، آن‌ها را عروسک‌های پهلوی و جنده‌های لگوری می‌خوانند، ایستادگی می‌نمایند و حرکت‌شان را ادامه می‌دهند و به دادگستری می‌رسند.»

دادگستری غلغله است. خیابان‌های پیرامون ساختمان را بسته‌اند.^{۱۲۷} از صبح زود بسته‌اند؛ پس از اینکه حزب‌الله به قصد پیش‌گیری از تحصن زنان به دادگستری حمله کرد و با دخالت مأموران کمیته واپس نشست.^{۱۲۸} رفتار مأموران کمیته نسبت به زنان با نزاکت است. می‌گویند: «قصد دارند از ایجاد مزاحمت مخالفین جلوگیری کنند.» می‌گویند «برای اینکه هیچ آسیبی به خانم‌ها نرسد، خیابان‌های اطراف... را بسته‌اند.» می‌گویند: «مواظب هستیم و هنگام تظاهرات به هیچ مردی اجازه عبور از این مناطق را نخواهیم داد.»^{۱۲۹} اما پیش‌رفتن به سوی ساختمان کاخ دادگستری آسان نیست. شمار زنان بسی بیش از گنجایش محل است. «هر ساعت هزاران تن به تعداد این تظاهرکنندگان» افزوده شده است. بیش از پانزده هزار.^{۱۳۰} تا دم در کاخ ایستاده‌اند؛ شانه به شانه و به هم فشرده.

ساختمان عظیم کاخ دادگستری لهریز از زنان شده است؛ نیز اندک شماری از مردان. پهلوی به پهلوی و پشت به پشت در صحن کاخ نشسته‌اند. چندین زن چادری نیز اینجا و آنجا دیده می‌شوند. چند ردیف دختر جوان در راهروهای طبقه‌های فوقانی مشرف بر صحن ایستاده‌اند. در طبقه‌ی آخر، مأموران کمیته خودمی‌نمایند؛ تفنگ به دست. دیوارهای سنگی کاخ پر از شعار و پوستر است و برگه‌های کاغذ و مقوا که نام گروه‌های شرکت‌کننده در

۱۲۶- پیشین

۱۲۷- اطلاعات و کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۲۸- اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۲۹- کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۳۰- نیویورک تایمز، ۱۱ مارس

همایش بر آن نوشته شده است: زنان وزارت دارایی، سازمان کتاب‌های درسی، کارکنان دانشگاه‌ها، دانشجویان دختر دانشگاه‌های تهران، سازمان زنان مبارز، زنان قاضی دادگستری، سازمان امور استخدامی، بیمه تهران، وزارت مسکن و شهرسازی، صنایع چوب و کاغذ، بانک ملی ایران، بانک مرکزی، وزارت امور خارجه، شرکت ملی نفت، شرکت ملی گاز، وزارت صنایع و معادن، ادارات مختلف آموزش و پرورش، شرکت ای بی ام، مدرسه عالی پرستاری، بانک اعتبارات صنعتی، دانش‌آموزان دبیرستان آذر، انوشیروان، خوارزمی، مرجان، ژاندارک... دبیران دبیرستان هشترودی، چیستا، توس... سازمان ملی خدمات اجتماعی، وزارت کشور، بانک ایران‌شهر، وزارت علوم، کارکنان بیمارستان‌های...، وزارت بهداشتی و بهزیستی، صندوق تأمین اجتماعی، زنان پلیس، بیمه دانا، کارکنان مخابرات، کارکنان برق منطقه‌ای تهران، کارمندان شرکت هواپیمایی ملی ایران هنرجویان موسیقی و...^{۱۳۱} در این میان زنان حقوق‌دان بیشتر به چشم می‌آمدند. در اینجا کانون وکلا میزبان است.^{۱۳۲} آن‌ها این گردهم‌آیی بزرگ را اداره می‌کنند.

هر از چندی جمعیت می‌خروشد: «آزادی/ نه شرقی‌ست/ نه غربی‌ست/ جهانی‌ست».^{۱۳۳} ابتکار مادر سپهری که سه پسر چریک فدایی‌اش به دست مأموران ساواک کشته شده‌اند، اوج خروش است. مادر پس از ورود به صحن دادگستری چادر و روسری از سر برمی‌دارد. زنان یک‌پارچه فریاد برمی‌دارند: «حجاب ما عفت ماست، حجاب اجباری/ کفن آزادی».^{۱۳۴} «آزادی، آزادی، آزادی، در بهار آزادی، جای آزادی خالی».^{۱۳۵} «عظمت اجتماع زنان، لرزه بر اندام می‌اندازد».^{۱۳۶}

چند زن میانه سال در بلندایی پدیدار می‌شوند. یکی‌شان بلندگویی در دست دارد؛ دیگری چند برگ کاغذ به دریای زنان می‌نگرند. جوش و خروش‌ها در چشم به هم زدنی فرومی‌افتد، همه جا را سکوت فرا می‌گیرد. زنی که بلندگو به دست دارد با ادب تمام می‌خواهد به مناسبت مرگ «همسر مجاهد نستوه آیت‌الله طالقانی یک دقیقه سکوت برقرار

۱۳۱- آیدگان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷ و اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۳۲- مهرانگیز کار، تئورس، باران، سوند، ۲۰۰۶، ص ۱۷۴

۱۳۳- ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ سرآغاز مبارزات تودم‌ای زنان پس از سرنگونی رژیم شاه، سند، بی‌نام، بی‌تاریخ، بی‌جا

۱۳۴- پیشین

۱۳۵- کیت میل، به ایران رفتن، متن انگلیسی

۱۳۶- ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ سرآغاز... پیشین

شود».^{۱۳۷} موج موج زنان برمی‌خیزند و لب فرو می‌بندند. پس از یک دقیقه، آرام فرو می‌نشینند. سپس خانم پیروش خواجه‌نوری عضو کانون وکلای ایران لب به سخن می‌گشاید و قطعنامه زنان در دادگستری را می‌خواند:

«نظر به اینکه انسان آزاد آفریده شده و موهبت آزادی صرف‌نظر از جنس، رنگ، نژاد، زبان و هر نوع عقیده به همه‌ی آدمیان یکسان ارزانی شده است؛

نظر به اینکه نیمی از نفوس ملت ایران را زنان تشکیل می‌دهند و تأثیر این اکثریت قابل توجه هم از جهت تربیت نسل آینده و هم از نظر مشارکت آنان در امور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی غیر قابل انکار است؛

نظر به اینکه مشارکت بی‌دریغ زنان ایران در مبارزه با امپریالیسم و استبداد، بخش مهمی از انقلاب ایران را تشکیل داده و نقش آنان در پیروزی انقلاب مورد قبول و تأیید تمامی اقشار سازنده انقلاب بوده است؛

نظر به اینکه در روزهای سخت و بحرانی این مملکت، زنان مبارزات و فداکاری‌های چشم‌گیری از خودشان نشان داده‌اند که مورد تأیید رهبر انقلاب بوده است و به گواهی پیام‌ها و مصاحبه‌ها و اعلامیه‌هایی که صادر فرموده‌اند وعده‌ی آزادی، برابری، برخورداری از کلیه‌ی حقوق اجتماعی و سیاسی را به زنان داده‌اند و حتا صریحا متذکر شده‌اند که هزار و چهار صد سال به عقب بر نمی‌گردند؛ اینک ما زنان ایران خواست‌های خود را به شرح قطعنامه‌ی زیر اعلام می‌کنیم:

۱- ما زنان که دوش به دوش مردان وظایف اجتماعی خود را در قبال کشور انجام می‌دهیم و در خانه تربیت نسل آتی مملکت را به عهده داریم دارای اهلیت کامل هستیم و بر حفظ شئون و شخصیت و شرافت خود وقوف کامل داریم. و با ایمان راسخ به لزوم حفظ حیثیت زنان معتقدیم که عفت زن در فرم و شکل پوشش خاصی متجلی نمی‌شود. و پوشش متعارف زنان باید با توجه به عرف و عادت و اقتضای محیط به تشخیص خود آن‌ها واگذار شود.

۲- حق برخورداری مساوی با مردان از حقوق مدنی برای زنان کشور شناخته شده و هر نوع تبعیضی در این قانون و قوانین مربوط به حقوق خانواده از میان برداشته شود.

۳- حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زنان بدون هیچ تبعیضی حفظ و تأمین گردد.

۴- امنیت کامل زنان در استفاده از حقوق و آزادی‌های قانونی تضمین شود.

۵- برخورداری واقعی از آزادی‌های اساسی، آزادی قلم، آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی شغل و آزادی اجتماعات برای زنان و مردان کشور تضمین گردد.

۶- هر نوع نابرابری بین زن و مرد در قوانین موضوعه مملکتی منجمله قانون کار و قوانین استخدامی کشور، مرتفع گردد.

۸- ضمن تأیید و تجلیل از تصمیم دولت مبنی بر ابقای اجرای قانون حمایت خانواده، نقائص این قانون در جهت تأمین هر چه بیشتر حقوق از دست رفته‌ی زنان مرتفع گردد.

ما از دولت موقت جناب مهندس بازرگان مصرانه خواستاریم که نظرشان را در قبال خواسته‌های زنان موضوع این قطعنامه اعلام فرمایند.^{۱۳۸}

در تمام مدتی که قطعنامه خوانده می‌شد، کس دم نزد و صدایی برنخواست. حتا هنگامی که برق دادگستری را قطع کردند و بلندگو را بردند. اما پس از اینکه پریوش خواجه‌نوری خواندن قطعنامه را به پایان رساند، بار دیگر زنان برخاستند و خروشیدند: *آزادی، آزادی، آزادی*.^{۱۳۹}

هما ناطق، مدرس رشته‌ی تاریخ دانشگاه تهران که در کنار پریوش خواجه‌نوری می‌ایستد، دریای زنان خاموشی می‌گیرد. او بیانیه‌ی سازمان ملی دانشگاهیان ایران را می‌خواند:

«زنان میهن ما طی قرون متوالی از ستم فرهنگی و استثمار (هم به عنوان زن و هم به عنوان فرد) رنج برده‌اند. اما امروز به آن درجه از هوشیاری و بیداری رسیده‌اند که در حرکت انقلابی ایران، آزادی خود را در گرو آزادی همگان نهادند؛ رهایی طبقات زحمتکش را شرط عمده‌ی رهایی خود قرار دادند و حقوق و خواسته‌های خود را جدا از حقوق و خواسته‌های ملت ندانستند...»

زنان باید موضوع هیچ‌گونه تبعیضی قرار نگیرند و از آزادی واقعی و حقوق اجتماعی و امکان رشد و شکوفایی همه‌ی استعدادهای خود برخوردار باشند...

انتخاب نوع پوشاک از ابتدایی‌ترین حقوق هر فرد است. و همچنان که شیوه‌ی تحمیلی کشف حجاب، نتایج زیان‌باری به همراه داشت، تحمیل حجاب نیز در جهت نفی آزادی‌های فردی و تهدیدی بر ایمنی اجتماعی است...

۱۳۸- اطلاعات، شنبه ۱۹ اسفند

۱۳۹- کیت مبلت، پیشین، ص ۱۳۹

ما مخالف حجاب نیستیم؛ بلکه مخالف تحمیل آن هستیم. ما معتقدیم که تجاوز به حقوق و آزادی زنان، تجاوز به حقوق و آزادی همگان است... زنان بی حجاب هرگز به زنان باحجاب توهین نکرده‌اند. بنابراین ما خواستار احترام متقابل هستیم.^{۱۴۰}

سخنان هما ناطق که حرف دل بسیاری از زنان حاضر در دادگستری است، بارها و بارها مورد تایید قرار گرفت و بریده گشت؛ با شعارهای چون: حجاب ما عفت ماست، زن و مرد شهید شدند/ هر دو باید آزاد شوند، شماری نیز هر از گاه فریاد برمی داشتند: رهبر ما خمینی/ مرام ما آزادی.

حدود یک بعد از ظهر از زنان خواسته می‌شود که کاخ دادگستری را ترک گویند. نظم و تربیت پنج شش هزار زن در بازگشت به خیابان نیز شگفت‌انگیز است.^{۱۴۱} «همبستگی و اتحادی که امروز بین زن‌هاست... تازگی مطلق دارد. پختگی و متانت در رفتارشان» چشم‌گیر است. «حسادت، چشم و هم چشمی محلی ندارد. امروز همه نگران همدیگرند. همه به یک زبان حرف می‌زنند. یک هدف دارند. به یک راه می‌روند.»^{۱۴۲}

در راهرو، اعضای کمیته‌ی دفاع از حقوق زن اعلامیه پخش می‌کنند. کارمندان وزارت امور خارجه نیز،^{۱۴۳} بدین سان زنانی که کاخ دادگستری را ترک می‌کنند آگاه می‌شوند که دوشنبه روز راه‌پیمایی بزرگ دیگری است علیه حجاب اجباری و یکشنبه روز تظاهرات در برابر وزارت امور خارجه. از کاخ که پا به بیرون می‌گذارند خود را با انبوه زنان روبه‌رو می‌بینند. تا چشم کار می‌کند، زن است که در میدان توپخانه روان است. می‌بایست از میان آنان بگذرند. می‌گذرند. در صف‌هایی منظم که یکی به دانشگاه می‌رود و دیگری به نخست‌وزیری.^{۱۴۴}

زنان همچنان می‌آیند و می‌آیند. «گروه کثیری از زنان، دختران دانش‌آموز از دبیرستان‌های مختلف، پس از راه‌پیمایی از دانشگاه و عبور از خیابان چرچیل که به درگیری

۱۴۰- /پندگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ و اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۱۴۱- سرور صاحبی شمار شرکت‌کنندگان را در گردهم‌آیی دادگستری ۵۰۰۰ نفر برآورد کرده است. در اطلاعیه‌ی کمیته‌ی موقت تظاهرات روز جهانی زن از «تحصن ۷۰۰۰ نفری در دادگستری» سخن رفته‌ست. روزنامه‌ی کیهان، ۲۰ اسفند نیز نوشته است «زنانی که برای اعتراض به حجاب وارد کاخ دادگستری شده بودند، حدود ۵۰۰۰ نفر بودند.»

۱۴۲- مهشید امیرشاهی، در حضر، چاپخانه کوشینگ - مالوی، ۱۹۸۷، ص ۲۲۹

۱۴۳- نگاه کنید به سرور صاحبی، آزادی زنانه حق مسلم ماست، همین دفتر.

۱۴۴- نگاه کنید به مهشید امیرشاهی در حضر، صص ۲۲۹ و ۲۳۰، نیز

مختصری انجامید، ساعت چهار بعد از ظهر به دادگستری^{۱۴۵} می‌رسند و در آنجا اجتماع می‌کنند. «گروهی از مردان نیز در حالی که به طرفداری از حجاب شعار می‌دادند، در گوشه‌ی شمالی دادگستری اجتماع کردند».^{۱۴۶} مأموران کمیته‌ی مرکز دخالت می‌کند. ۳۰ نفرند. آن‌ها از حزب‌الله می‌خواهند که از محوطه دور شود. می‌گویند «طبق توصیه امام همه آزاد هستند عقاید خود را بدون هراس بازگو کنند. بنابراین مزاحم زنان نشوید»^{۱۴۷} می‌دانند که مزاحم می‌شوند. دختران نیز. چه بسا از همین روست که خواست دیدار با وزیر دادگستری را پیش می‌کشند. پس از اینکه به خواست‌شان پاسخ منفی داده می‌شود، به مأموران می‌گویند که باید وسیله‌ی بازگشت به خانه‌های‌شان را فراهم کنند. کمیته به این خواست تن می‌دهد و «برای انتقال دانش‌آموزان دختر از دادگستری از اتوبوس‌های شرکت واحد استفاده کرد».^{۱۴۸}

امشب سیمای انقلاب اسلامی، سیاست سکوت خود را می‌شکند و برای نخستین بار از اعتراض زنان به حجاب اجباری، می‌گوید. وحشت‌آفرینی و وحشی‌گری حزب‌الله، باز از دید بینندگان نهان و پنهان می‌ماند؛ اما راه‌پیمایی و تحصن زنان را کوتاه نشان می‌دهند. در فیلم دو پاره‌ای که بسیار بد مونتاژ شده، زنان کاخ دادگستری شعار می‌دهند: درود بر خمینی/ سلام بر آزادی.^{۱۴۹} در پاره‌ای دیگر «درشت‌نمای صورت چند زن را محض عبرت همگان و برای محکوم کردن تظاهرکنندگان بر پرده می‌آورند. زنانی مثل دیگر زنان... [که] نه مهر فاحشگی بر پیشانی دارند و نه نشان مزدوری آمریکا بر سینه. ولی لحن قاطع تحلیل‌گران تلویزیونی جا برای تردید نمی‌گذارد [که] همه عامل اجنبی و روسپی رسمی» هستند.^{۱۵۰} خطامشی تفرقه بینداز و حکومت کن، آشکارتر از آن است که نیاز به تفسیر داشته باشد. با این حال به تفسیر هم می‌نشینند و می‌گویند که «کسانی که در تظاهرات حجاب شرکت کرده بودند، روی هم رفته خواهان خط فکری رژیم گذشته هستند و گروهی که در فیلم نمایش داده شدند، خط فکری و ذهنی مردم را منحرف می‌کنند...»^{۱۵۱}

۱۴۵- کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۴۶- پیشین

۱۴۷- پیشین

۱۴۸- پیشین

۱۴۹- آیندگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۱۵۰- مهشید امیرشاهی، پیش گفته، ص ۲۳۰

۱۵۱- کیهان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

در پایان اخبار که بخشی بزرگی از آن به سخنان دیروز (جمعه) آیت‌الله خمینی اختصاص دارد و در «لزوم تبعیت از دولت موقت اسلامی» است و ضرورت «مشت زدن به دهان مفسده جویانی» که می‌خواهند دولت را تضعیف کنند، گفتگوی رادیو تلویزیونی با آیت‌الله طالقانی را پخش کردند که پیش از آغاز جنبش اعتراضی ضبط شده بود! نگفتند چرا آن را چند روز نگه‌داشتند و پخش نکردند. اما دانسته بود که تا سیاست سکوت بر صدا و سیمای انقلاب حاکم است، پخش مصاحبه موضوعیت ندارد. هرچه بود، آیت‌الله طالقانی در آن مصاحبه به تایید و توجیه و تلطیف گفته‌های آقای خمینی می‌پردازد. لب کلام پُر پیچ و تاب و چند پهلویش این است که:

«خطری هست و خانم‌ها این را حس می‌کنند. خیال می‌کنند که گفته‌ی امام خمینی یا دیگر علمای دین است که این‌ها توی خانه‌های‌شان بروند و توسری خور باشند... ولی خطری که ما حس می‌کنیم این است که زنان دو مرتبه به آن ابتذال‌ها کشیده شوند. اما حجاب اسلامی چه معنا دارد؟ حجاب اسلامی یعنی حجاب وقار، حجاب شخصیت. ساخته‌ی من و فقیه و دیگران نیست. این نص صریح قرآن است...»

البته گروهی از زن‌ها، این‌ها باقی‌مانده و تفاله‌های رژیم منحط پهلوئی هستند که دیگر زن‌های مبارز ما را دارند تحریک می‌کنند...

هو و جنجال راه نیندازند همان‌طور که بارها گفتیم همه‌ی حقوق زنان در اسلام و در محیط جمهوری اسلامی محفوظ خواهد ماند و از آن‌ها خواهش می‌کنیم با لباس ساده، با وقار، روسری هم روی سرشان بیندازند، به جایی بر نمی‌خورند. اگر آن‌هایی هم که می‌خواهند موی‌شان خراب نشود... اگر روی موی‌شان روسری بیاورند بهتر است و بیشتر محفوظ می‌ماند.

اجباری حتا برای زنان مسلمان هم نیست. چه اجباری؟ حضرت آیت‌الله خمینی نصیحتی کردند، مانند پدري که به فرزندش نصیحت می‌کند، راهنمایی می‌کند که شما این جور باشید... بهتر می‌توانید روح اسلام و ... سنتِ ایرانی را متجلی کنید، استقلال و شخصیت‌تان را حفظ کنید...»^{۱۵۲}

در پایان روز آنچه خود می‌نمود، هم‌گرایی و هماهنگی جناح‌های گوناگون حکومت اسلامی است. خیزش زنان متجدد هشیار و حساس به حجاب اسلامی اجباری، ائتلافِ سُست بنیاد قدرت‌مداران را، ولو موقت، استحکام بخشیده است.

یکشنبه ۲۰ اسفند

درشت‌ترین سرنوشته‌ی آیندگان صبح امروز این جمله است: نمی‌خواهیم بگوییم زنان به ادارات نروند - طالقانی. در کنار سرنوشته با حروفی کوچک‌تر آمده است: هیچ اجباری در کار نیست و مسئله‌ی چادر هم نیست.^{۱۵۳} آیندگان که به خاطر خبررسانی آزادمنشانه و غیر مصلحت‌طلبانه و روزنامه‌نگاری حرفه‌ای‌اش، پیش از پیش مورد توجه شهروندان قرار گرفته، تنها روزنامه‌ای است که خبر جنایت‌های دیروز حزب‌الله را نوشته؛ به شکلی حرفه‌ای: «... در تماسی که با بیمارستان داریوش کبیر گرفتیم، تایید شد که یکی از کارکنان عصر بیمارستان که بی‌حجاب... در حال حرکت بود، مورد حمله‌ی عده‌ای واقع می‌شود که در اثر آن دچار خونریزی شده است... در چهار راه پهلوی، اول صبا، بین دو مرد یکی موافق و دیگری به طرفداری از زنان زدوخورد شدیدی روی داد... در خیابان کاخ راننده یک اتوبوس در ساعت ۱۲ ظهر به چند زن حمله کرد، اما با حمله‌ی متقابل زنان، راننده از مهلکه گریخت... روبروی سفارت شوروی گروهی با چاقو و پنج بکس به تعدادی از زنان حمله کردند که... چند زن مجروح شدند.»^{۱۵۴}

دیرتر روشن می‌شود که شمار زنان چاقو خورده در راه‌پیمایی چند ده هزار نفری دادگستری چهار تن بود.^{۱۵۵} آیندگان نه تنها موارد وحشی‌گری و وحشت‌پراکنی علیه زنان را پوشش داده، بلکه با ابتکارهای جالبی به حجاب اجباری پرداخته است و نگاه شماری از همسران وزیران دولت بازرگان نسبت به این مسئله‌ی اجتماعی را باز کرده است. بیانیه‌ی نیرومندترین سازمان جنبش چپ ایران را نیز درباره‌ی آزار و اذیت زنان بی‌حجاب و «تحریکات ضدانقلابی» چند روز گذشته به چاپ رسانده است. شگفت‌انگیز است، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با دور زدن امر حجاب اجباری و اصل آزادی پوشش و نادیده گرفتن خیزش زنان دگرخواه به این بسنده می‌کند که:

«... بدون شرکت زنان در انقلاب و در مبارزات اجتماعی، محو کامل سلطه‌ی امپریالیسم و نابودی استثمار غیر ممکن است... ارتجاع داخلی در گذشته کوشیده است به هر

۱۵۳- آیندگان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۲

۱۵۴- آیندگان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۵۵- فیکارو، ۱۲ مارس ۱۹۷۹. درباره‌ی شمار شرکت‌کنندگان در راه‌پیمایی دادگستری آمار گوناگونی داده شده است. نیویورک تایمز، ۱۱ مارس ۱۹۷۹ نتوانسته کل جمعیتی را که آن روز در خیابان‌های تهران راه‌پیمایی کردند، بر شمارد. این روزنامه نوشته «چندین تظاهرات بود که در یکی از آن‌ها تنها ۱۵ هزار نفر شرکت داشتند». لوموند، ۱۲-۱۱ مارس ۱۹۷۹ شمار تظاهرکنندگان را ۵۰ هزار تن برآورد کرده است.

بهانه‌ای شده زنان را از شرکت در مبارزات اجتماعی دور نگه‌دارد و با بندهای پوسیده‌ی سنتی آنان را در چارچوب افکار قرون وسطایی محبوس کند... آنکه در خیابان با شعار یا روسری یا توسری به زنان توهین می‌کند، جز مرتجع ضدانقلابی چه نام دارد. چنین کسی دانسته یا ندانسته آلت دست امپریالیسم و ارتجاع داخلی‌ست و باید به شدیدترین وجه مجازات شود... اگر از جانب دولت برخوردی جدی... نسبت به این‌گونه تحریکات ضد انقلابی نشود؛ اگر برای دستگیری و مجازات فوری عناصر ضد مردمی اقدام قاطع به عمل نیاید، بیم آن می‌رود که این بار عناصر مزدور دشمن در پناه دفاع از مذهب زمینه را برای تدارک ضد انقلاب فراهم کنند.^{۱۵۶}

مبهم بودن موضع فدائیان و بسیاری دیگر از جرگه‌های چپ و دموکرات در آن روزهای پُر تب و تاب که خیل گسترده‌ی جوانان انقلابی می‌خواهند بدانند چگونه باید به خیزش زنان برخورد کنند، در برپایی نشست با عنوان آزادی و شکیبایی نقش دارد. خبر برگزاری این نشست نیز در *آیندگان* امروز آمده است. کمیته‌ی زنان *هوادار جنبش نوین انقلابی*^{۱۵۷} را برگزار می‌کند؛ در ساعت سه و نیم بعد از ظهر و در تالار ورزش دانشگاه تهران. موضوع نشست، حجاب، و سخنران‌ها هما ناطق و هدایت متین‌دفتری هستند که هر دو در میان چپ‌ها از اعتبار و احترام برخوردارند. پیش از نشست *آزادی و شکیبایی* اما تظاهرات کارمندان زن وزارت امور خارجه برگزار می‌شود.

با اینکه تظاهرات قرار است حدود ظهر انجام شود، از نخستین ساعت‌های بامداد، شماری از زنان مبارز خود را به وزارت امور خارجه می‌رسانند... «جمع دیگری از زنان، از جمله چند تن از هنرپیشگان تئاتر به آن‌ها می‌پیوندند».^{۱۵۸} در میان زنان شکل‌ها سیاسی، تنها زنان تروتسکیست به چشم می‌آیند. جمعیت کم است.^{۱۵۹} چند خبرنگار اروپایی و آمریکایی هم آمده‌اند. زنان تروتسکیست با آن‌ها به گفتگو می‌پردازند و می‌گویند که «حکومت اسلامی در حال ساختن دستگاه سرکوب‌گری‌ست شبیه همان چیزی که در دوران شاه وجود داشت».^{۱۶۰} و «کسانی که به راه‌پیمایی‌ها حمله می‌کنند، اعضای کمیته‌های

۱۵۶- *آیندگان*، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۵۷- گفتگوی مهناز متین با زهره احمدی از اعضای بنیانگذار کمیته‌ی زنان *هوادار جنبش نوین انقلابی*، ۲۹ مارس و ۶ آوریل ۲۰۰۹.

۱۵۸- *کیهان*، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۵۹- زاله احمدی، *انقلاب شقه شده و حجاب وحدت*، در همین دفتر

۱۶۰- کیت میلر، *به ایران رفتن*، متن انگلیسی، ص ۱۷۳

انقلاب» هستند.^{۱۶۱} نزدیک ظهر زنان کارمند وزارت خارجه، از ساختمان وزارتخانه بیرون می‌آیند.^{۱۶۲} تنفس نهارشان را با تظاهراتی آرام می‌گذرانند.^{۱۶۳} نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر تهیه کرده‌اند که «قرار است تسلیم آقای مهندس بازرگان شود».^{۱۶۴} خواسته‌های پنج‌گانه‌شان را در نامه آورده‌اند: «حقوق مساوی، رفع تبعیض و...».^{۱۶۵} پس از پایان تنفس نهار، به اجتماع‌شان پایان می‌دهند و به وزارتخانه بازمی‌گردند. شرکت‌کنندگان در این گردهم‌آیی نیز هر یک به سمتی می‌روند. زنان تروتسکیست به سمت هتل انترکننتینتال روانند؛ محل مصاحبه‌ی مطبوعاتی کیت میل، فمینیست نامدار آمریکایی و همراهانش که در همبستگی با جنبش زنان به تهران آمده‌اند.^{۱۶۶} شماری عازم دانشگاه می‌شوند^{۱۶۷} که «گروه‌هایی از معلمان و دانش‌آموزان مدارس پایتخت در جهت همبستگی با خواسته‌های بانوان پایتخت...» در آن گرد آمده‌اند.^{۱۶۸} و شماری به سوی ساختمان تلویزیون در جام جم می‌روند که «گروهی از زنان به عنوان اعتراض به پخش نشدن فیلم تظاهرات... در دادگستری... دست به اعتراض زده‌اند».^{۱۶۹}

بیشتر جمعیتی که در برابر ساختمان تلویزیون گرد آمده، دختران دانش‌آموز هستند. حرف‌شان این است که «مقابل دادگستری به تلویزیون اخطار داده بودیم که اگر فیلم تظاهرات زنان را نمایش ندهند، در رادیو تلویزیون تظاهرات و تحصن خواهیم کرد» اما به اخطار آن‌ها توجهی نشده بود و تلویزیون «فقط قسمت‌های کوتاهی که شعار درود بر خمینی/سلام بر آزادی بود، پخش کرد»^{۱۷۰}. صادق قطب‌زاده ناگهان به میان جمعیت تظاهرکننده می‌آید. او «دلیل پخش نشدن فیلم را نداشتن امکانات فنی» می‌نماید و بعد از توضیح در مورد بی‌طرفی رادیو تلویزیون، به محل کار خود» باز می‌گردد.^{۱۷۱} این رفتار

۱۶۱- پیشین، ص ۱۷۹

۱۶۲- پیشین، ص ۱۵۵

۱۶۳- پیشین، ص ۱۵۵

۱۶۴- اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۶۵- کیهان، ۲۰ اسفند

۱۶۶- کیت میل، پیشین، صص ۱۵۴ تا ۱۸۲

۱۶۷- کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۶۸- اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۶۹- کیهان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۱۷۰- آیندگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۱۷۱- کیهان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

آزردگی و عصبانیت زنان و دختران را دوچندان می‌کند؛ به ویژه آنکه از برخی از تهیه‌کنندگان فیلم می‌شنوند که «ما حدود بیست دقیقه فیلم تهیه کردیم و وقتی آن را به سرپرست خبری، نورالدین غروی دادیم، ایشان گفتند چند قسمت از آن را بیاورید تا نمایش بدهیم. ما هم گفتیم با این کار مخالفیم و بهتر است اصلاً هیچ قسمت از آن را نمایش ندهیم.»^{۱۷۲} بدین ترتیب تظاهرکنندگان خواستار دیدار با قطب‌زاده می‌شوند. دو پس از ظهر به آن‌ها می‌گویند که «نمایندگان خود را برای مذاکره و مباحثه با قطب‌زاده به داخل ساختمان راهنمایی کنند... نمایندگانی از قسمت‌های مختلف تلویزیون و چند نماینده از سوی دانش‌آموزان تا ساعت چهار بعد از ظهر... در آمفی‌تئاتر تلویزیون به انتظار ملاقات سرپرست تلویزیون نشستند. پس از دو ساعت به نمایندگان منتظر گفتند: آقای قطب‌زاده امروز فرصت ندارند، تشریف ببرید یک روز دیگر بیایید.»^{۱۷۳} دانش‌آموزان هم «در حالی که شعار می‌داند مرگ بر سانسور، تلویزیون را ترک کردند.» این‌ها دیگر نمی‌توانند خود را به دانشگاه برسانند تا سخنان هما ناطق و هدایت متین‌دفتری وکیل آزادی‌خواه را بشنوند.

از ساعت سه پس از ظهر تالار ورزش دانشگاه تهران پُر است از زنان و مردانی که می‌خواهند نسبت به جنبش اعتراضی زنان به حجاب اسلامی، آگاهی بیشتری پیدا کنند و موضع سیاسی خود را تعیین کنند. پس از سخنان کوتاه یکی از برگزارکنندگان برنامه، هما ناطق پشت تریبون قرار می‌گیرد:

«... گفتار من در جهت تضعیف دولت فعلی نیست؛ بلکه در جهت تثبیت آن است. و فقط با مشارکت و سهمیم بودن در سرنوشت مملکت است که ما می‌توانیم به این دولت قدرت بدهیم.»

مبارزه، زن و مرد نمی‌شناسد و ما در این چند سال اخیر دیدیم زنانی را که به زندان رفتند؛ از گروه مجاهد و فدایی. زنانی را که شکنجه شدند؛ زنانی را که جنگیدند و زنانی را که شهید شدند به خاطر منافع خاص زن بودن و به خاطر خواسته‌های زنانه‌شان نبود؛ بلکه در جهت خواسته‌های مردم ایران بود. بنابراین ما خواست جداگانه‌ای از خواسته‌های طبقه‌ی زحمتکش نداریم؛ یا لااقل من ندارم.

ما گفته‌ی امام خمینی را تایید می‌کنیم که خطاب به زنان مجاهد در قم گفتند «زنان باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کنند» و گفتند «شما همان‌طور که در نهضت نقش

۱۷۲- /بندگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۱۷۳- پیشین

اساسی داشتید و سهیم بودید اکنون هم باز باید در پیروزی سهیم باشید و فراموش نکنید هر موقع که اقتضا کند، نهضت کنید و قیام کنید که مملکت از خود شماست.» و افزودند «ما می‌خواهیم زن در سرنوشت خویش دخالت کند...» ما هم جز این نمی‌گوییم. ما جزو همان ملتی هستیم که امام خمینی به آن اشاره می‌کند. ما هم می‌خواهیم در بازسازی میهن خود سهیم باشیم و مشارکت داشته باشیم. ما هم به این حقیقت پی برده‌ایم که این بازسازی جز با اتحاد همه‌ی نیروهای مبارز در جهت برقرای دموکراسی، نابودی کامل توطئه‌ی امپریالیسم و طرد نهادهای رژیم وابسته‌ی سابق، امکان پذیر نیست. ما معتقدیم که رهایی زنان جدا از رهایی طبقات زحمتکش نیست و امام خمینی مدافع طبقات زحمتکش هستند. در نتیجه این اتهاماتی را که سه چهار روز اخیر به ما وارد شده است، رد می‌کنیم. به ما گفتند که ما نیروهای ضد انقلاب هستیم. شنیدیم که گفتند ما ضد حجابیم. شنیدیم که گفتند که ما نیروهای طرفدار قانون اساسی هستیم. شنیدیم که گفتند ما تفرقه اندازیم. ما هیچ یک از این‌ها نیستیم و به یک یک این اقترها پاسخ می‌دهیم. ما هرگز حجاب را محکوم نکرده‌ایم.

اگر خواهران ما همه حجاب دارند، ما با حجاب خو نگرفته‌ایم. ما همان‌طور که کشف حجاب رضاخانی را نوعی زورگویی و نشان زورگویی می‌دانستیم، تحمیل پوشش و تحمیل حجاب را هم نشان زورگویی می‌دانیم. ما فقط گفتیم پوشش هر انسان، انتخاب و نوع پوشاک، از ابتدایی‌ترین حقوق هر فرد است. بنابراین تحمیل نوع پوشاک، در جهت نفی آزادی و در تحریف ایمنی اجتماعی است. ما ترسیدیم که اگر یک آزادی از ما سلب شود، آزادی از همگان سلب شده باشد.

امروز کسانی که در خیابان مزاحم ما زنان شده‌اند... همان عمال رژیم سابق و طرفداران قانون اساسی و نظام شاهنشاهی بودند. شنیدیم که به ما گفتند که ما به خاطر دفاع از قانون حمایت خانواده برخاسته‌ایم... [این] یکی از ارتجاعی‌ترین قوانینی است که در دوران پهلوی وضع شده است. وقتی که در یک جامعه آزادی، برابری حقوق افراد وجود داشته باشد، زن چه احتیاجی به حمایت دارد؟ اگر ما برابری نیازی به قانون حمایت خانواده نداریم. و از این قانون دفاع نکنیم.

گفته‌اند که ما... عفت عمومی را لکه‌دار کرده‌ایم... ما به کسانی می‌گوییم عفت عمومی را لکه‌دار کردند که... گزارش دادند که ما لخت به وزارتخانه‌ها رفته‌ایم... در این زمستان سرد چطور یک زن لخت می‌تواند به وزارتخانه برود؟

عنوان کردن مسئله زن در این برهه از مبارزه... یک مسئله‌ی انحرافی است... یک بار چیزی در مورد حجاب گفتند و بعد هم پس گرفتند. بنابراین برای این مسئله نباید درگیری ایجاد کنیم. باید با مجاهدین همراه باشیم. حتی اگر روسری به سر بکنیم. به شرط آنکه ما بدانیم به نام ما توطئه نمی‌شود و نظام شاهنشاهی برگردانده نمی‌شود... ما آن دو روز به پاخاستیم و مبارزه کردیم و فکر می‌کنم که به پیروزی رسیدیم...»^{۱۷۴}

سپس هدایت‌الله متین‌دفتری پشت تریبون می‌رود.

«در قاموس سیاسی و اجتماعی من... مطلب خاصی به نام حقوق زن وجود ندارد. از نقطه نظر اجتماعی، سیاسی و معنوی و به هر شکل دیگر، فرقی بین زن و مرد نیست. زن باید از تمامی حقوقی که مرد برخوردار است، برخوردار باشد و متقابلاً مرد هم باید از کلیه حقوق زنان بهره‌ور باشد...»

... در این مرحله بیش از هر زمان دیگر احتیاج به آن وحدتی داریم که به دور آن محور داشتیم و بیش از هر زمان احتیاج به آن همبستگی داریم که در آن زمان داشتیم. نباید فراموش کرد دشمن اصلی، دشمن مکار و خیله‌گری که همیشه بیدار است و نمونه‌هایش را در عرض این چند هفته دیدیم، این‌ها همان ضدانقلابی‌ست که در واقع بین ما و در زیرزمین وجود دارند... کار و تاکتیک برای امپریالیسم چه می‌تواند باشد جز اینکه ما را درگیر کند با مسائل درون مرزی؛ با مسائل روز و درگیری بین خواهر و برادر، پدر و پسر و رفیق با رفیق...»

ما احتیاج به یک انقلاب فرهنگی به تمام معنا داریم. فکر نکنیم که این فرهنگ یک فرهنگ سنتی است؛ بلکه این فرهنگ همان فرهنگی است که زن را در اجتماع به عنوان یک ابزار تمتع قرار داد. مگر بیانیهای از طرف رهبر انقلاب انتشار نیافت در مورد مجازات کسانی که به آن‌ها حمله می‌کنند... ما باید همگی دست به دست هم بدهیم و دولت موقت هم با ما دست بدهد و در جهت پایه‌گذاری یک فرهنگ صحیح گام برداریم... ثمره‌ی این انقلاب آزادی‌ست که عالی‌ترین شکلش رفع هرگونه تبعیض است. اگر قرار است خدمت وظیفه‌ی اجباری وجود داشته باشد، باید هم برای زن باشد و هم برای مرد... ما که نگفتیم کاباره ایجاد کنند؛ ما گفتیم که ورزشگاه ایجاد کنند و در آن زن و مرد سهیم باشند. من به عنوان یک وکیل مرد افتخار می‌کنم که در محضری حضور داشتم که یکی از خانم‌ها حکم را در

مورد موکل من اعلام کرد. ما خواستار این هستیم که زن و مرد در تمام سطوح اجتماعی شریک باشند...

... باید وسایل ارتباط جمعی در اختیار ما مردم قرار گیرد. یک اعلامیه‌ی و بیانیه‌ی خشک و خالی برای روشن کردن مردم کافی نیست... ملت ایران همگی در این انقلاب سهیم بودند و همه باید با هم کمک کنیم که این انقلاب به ثمر برسد و امیدواریم که آقای بازرگان این امکان را به وجود آورد که همه‌ی ما با هم یک انقلاب صحیح فرهنگی انجام دهیم.^{۱۷۵}

ارزیابی خوش‌بینانه‌ی هدایت متین‌دفتری و نیز هما ناطق نسبت به حاکمان اسلامی و امکان همیاری و همکاری با آنها در حل و فصل مشکل‌های اجتماعی، بیم و نگرانی شرکت‌کنندگان در تالار ورزشی دانشگاه تهران را از روندهای جاری فرومی‌کاهد. اینکه هیچ یک از آن دو دموکرات سرشناس و پُراعتبار تهران به حضور نیرومند طیفی از جریان‌های واپس‌گرا و تجددستیز در ائتلاف سیاسی حاکم اشاره نمی‌کنند و مردم را به هوشیاری سیاسی فرامی‌خوانند، بر عکس بر ضرورت "حفظ وحدت"، و "دست به دست دادن" همگان برای رویارویی با "توطئه‌ها" پا می‌فشارند و از «کار و تاکتیک امپریالیست‌ها» سخن می‌گویند که به دست «عمال رژیم سابق» به اجرا گذاشته می‌شود، نشانه‌ی توهم بخش بزرگی از روشنفکران آزادیخواه ایران است نسبت به آیت‌الله خمینی، ننگریستن به دگردیسی بنیادین تضادها و تناقض‌های جامعه‌ی پساانقلابی و آرایش تازه‌ی قوا در میدان پیکار سیاسی و نشناختن نیروهایی که می‌توانستند انقلاب را تداوم بخشند و راه دموکراتیزه کردن ایران را هموار سازند. چنین رویکردی، تکلیف بسیاری از چپ‌گراها و دموکرات‌های دو دل نسبت به شرکت کردن یا شرکت نکردن در راه‌پیمایی فردا را روشن می‌کرد.^{۱۷۶}

سرنوشته‌های روزنامه‌های پس از ظهر نیز در جهت فرونشاندن خیزش زنان تنظیم شده است. "آیت‌الله طالقانی: هیچ کس زنان را به داشتن حجاب مجبور نمی‌کند."^{۱۷۷} و یا "در مورد حجاب اجبار در کار نیست."^{۱۷۸} عنوان اطلاعیه‌ی دادستان کل انقلاب که در صفحه‌ی اول اطلاعات امروز چاپ شده نیز فریبنده است: "مزاحمان خانم‌های بی‌حجاب

۱۷۵- کیهان، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷

۱۷۶- پیشین

۱۷۷- کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۷۸- اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

ضدانقلابی هستند". متن خبر اما وقتی به دقت خوانده می‌شود آشکار می‌گردد، که روحانیت حاکم از امر حجاب اجباری گامی واپس ننشسته است:

«به قرار اطلاع عده‌ای در ادارات و سازمان‌ها و معابر مزاحم خانم‌های بدون حجاب می‌شوند. در حالی که این امر مخالف منویات امام خمینی می‌باشد که در رادیو و تلویزیون نیز مکرر تشریح گردیده است. به طوری که تحقیق شده این مزاحمین از افراد ضد انقلاب می‌باشند. لذا از برادران و خواهران عزیز تقاضا دارد بهانه‌ای به دست مخالفین انقلاب که می‌خواهند از فرصت سوء استفاده کنند، ندهند. در صورتی که این‌گونه اعمال ادامه یابد، دستور دستگیری مستمسکین داده خواهد شد تا به هیچ عنوان مزاحم بانوان نشوند. داستان کل انقلاب، مهدی هادوی.»^{۱۷۹}

بنا بر این اعلامیه، زنان برای اینکه بهانه‌ای به مخالفین ندهند، می‌بایست حجاب به سر کنند. "مستمسکین" هم هنوز می‌توانستند آزاد و آسوده در خیابان‌ها پرسه زنند؛ چه دستگیری‌شان در دستور کار قرار ندارد! در این میان اما تنها دولت است که موضع صریحی نسبت به حجاب اسلامی می‌گیرد و آن را برای زنان واجب نمی‌شناسد. این موضع را سخنگوی دولت، عباس امیرانتظام بیان می‌دارد که در روزنامه‌های عصر بازتاب می‌یابد. «...نخست‌وزیر و خانواده‌ی ایشان از قدیم طرفدار و مشوق و مقید به حجاب و حد معقول و عملی و صحیح اسلامی آن بوده‌اند. ولی ایشان و همه‌ی آقایان وزرا معتقد و عامل به آیه‌ی کریمه‌ی لا اکره فی الدین می‌باشند و دستور احیا برای خانم‌ها صادر نمی‌نمایند.»^{۱۸۰}

مصاحبه‌ی مطبوعاتی سخنگوی دولت در اخبار ساعت ۸ شب پخش می‌شود؛ نیز اطلاعاتی دادستانی. اما سیمای انقلاب اسلامی نه به وعظ و موعظه‌های مراجعی اشاره می‌کند که یکی پس از دیگری "اصل قرآنی" حجاب اسلامی را یادآور شده‌اند و نه به تظاهرات حزب‌اللهی‌ها که امروز نیز در برابر دفتر روزنامه‌ها به طرفداری از حجاب اسلامی اجتماع کرده بودند و شعار می‌داند: "ما پیرو قرآنیم/ بی حجاب نمی‌خواهیم، مرگ بر این ارتیه‌ی پهلوی، رهبر ما خمینی‌ست/ حجاب ما زینبی‌ست."^{۱۸۱}

دوشنبه ۲۱ اسفند

آیندگان روزنامه‌ی بامدادی تهران، در سمت راست بالای صفحه‌ی نخست؛ «نظر دولت

۱۷۹- پیشین

۱۸۰- کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

۱۸۱- کیهان و اطلاعات ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

درباره‌ی «حجاب» را چاپ زده است: «حجاب خانم‌ها الزامی نیست». زیر این سرنوشته با حروف ریز آمده است: «البته نمایش‌گری، عریانی و جلفی چیز دیگری است!»^{۱۸۲} در میانه‌ی همان صفحه‌ی نخست، این عنوان درشت به چشم می‌خورد: «از طرف زنان حقوق‌دان: تحمیل حجاب پایان یافته تلقی می‌شود»^{۱۸۳}

به رغم خبرهای امروز و دیشب، از هشت بامداد، زنان گروه گروه به دانشگاه تهران می‌آیند. تا پیش از ده صبح، هزارها نفر در زمین چمن دانشگاه و پیرامون آن اجتماع کرده‌اند. بیشتر کارمند دولتند. باندرول‌ها و پلاکاردهایی در دست دارند که وابستگی اداری‌شان را برمی‌نماید: صنعت نفت، شرکت هواپیمایی ملی ایران (هما)، وزارت امور خارجه، سازمان برنامه و بودجه و...^{۱۸۴} باندرول کارمندان رادیو و تلویزیون از دیگر باندرول‌ها بزرگ‌تر است.^{۱۸۵} جز کارمندان، حضور آموزگاران و دانش‌آموزان نیز چشم‌گیر است؛ همچنین دانشجویان و جمعی از زنان حقوق‌دان.^{۱۸۶} حضور این گروه آخر از دو دستگی میان زنان حقوق‌دان حکایت می‌کند. تشکل‌های زنان هم حضوری چشم‌گیر دارند؛ به ویژه کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان، همان‌ها که تا چند روز پیش کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران خوانده می‌شدند. اما نه از جمعیت زنان ایران در اینجا نشانی است و نه از اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز. اتحادیه برای گمان است که «بازرگان و خمینی بر سر موضوع چادر عقب‌نشینی کرده‌اند» و ضد انقلاب می‌خواهد از این وضعیت سود جسته و یک اپوزیسیون به راه بیندازد.^{۱۸۷} به همین خاطر هم به دانشگاه صنعتی رفته‌اند و همراه با جمعیت زنان ایران از دانشجویان آنجا می‌خواهند به آن‌ها بپیوندند.^{۱۸۸} هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق و شماری دیگر از چپ‌های انقلابی اما در دانشگاه تهران هستند؛ نه متشکل که منفرد؛ هم زن و هم مرد. حزب‌الله هم هست. پانصد نفری می‌شوند. شعار می‌دهند؛ شعارهای تازه، از جمله: مسئله‌ی حجاب نیست، توطئه‌ی آمریکاست!

بحث آغاز می‌شود. زنان یک یک به جایگاه سخنرانان می‌روند، بلندگوهایی را که با

۱۸۲- آیدگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۱۸۳- پیشین

۱۸۴- کیهان، ۲۱ و ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۱۸۵- کیت میل، ص ۲۰۹

۱۸۶- آیدگان، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷

۱۸۷- گزارش سفر هیئت نمایندگی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان به ایران، دفتر دوم، ص ۳۰

۱۸۸- آیدگان، ۲۲ اسفند

باطری کار می‌کند به دست می‌گیرند و دیدگاه‌هاشان را باز می‌گویند. هم زنان عادی و هم نمایندگان گروه‌ها.^{۱۸۹} در آغاز بحث‌ها کلی است. «درباره‌ی نقش اجتماعی زنان، مسائل و مشکلاتی که در حال حاضر با آن درگیرند و نیز درباره‌ی مسئله‌ی حجاب» است.^{۱۹۰} نماینده‌ی جمعیت زنان مبارز پس از تشریح هدف‌های جمعیت می‌گوید: «در رابطه با حجاب، ما مسئله نداریم. آنچه که مطرح است این است که زن‌ها در انقلاب شرکت کرده‌اند و باید نقش واقعی آن‌ها در به ثمر رسیدن این انقلاب نیز تا پایان ایفا شود...»^{۱۹۱}

شیرین‌دخت زیارتی از طرف جمعی از دانشجویان زن ایرانی خارج کشور، اظهار می‌دارد: «این رژیم صد در صد مردانه است؛ یعنی اینکه در دولت بازرگان یک زن شرکت ندارد. در کمیته‌ها یک زن نیست و تصور هم نمی‌شود که در شورای انقلاب هم زنی عضو باشد... باید اطمینان داشته باشیم که در دولت آینده و کمیته‌های بعدی زنان حتماً به حساب می‌آیند. به نظر ما اسلام را در طول قرون تغییر داده و مردانه کرده‌اند. چرا زن‌ها نباید مجتهد داشته باشند. چرا مانند مردان در زمینه‌های مذهبی و سیاسی و اجتماعی شرکت مساوی ندارند. می‌گوییم اگر موی زن تحریک کننده است و باید پوشیده شود، موی مرد هم می‌تواند همین اثر را داشته باشد. ولی ما به هر دو مورد اعتقاد نداریم، بلکه ترکیه نفس بایستی که وجود داشته باشد...»^{۱۹۲}

نوبت که به مهتاب اقدام عضو جمعیت حقوق‌دانان می‌رسد، می‌شنویم: «ما مخالف تظاهرات نیستیم، ولی تظاهرات به خاطر حجاب نباید برگزار شود... مسئله‌ی مهمی که باید به آن توجه شود این است که اگر قانون اساسی جدید و حکومت آینده درست تشریح نشود، در رأی‌گیری شرکت نمی‌کنیم و احتمال تحریم آن را هم بررسی خواهیم کرد.»^{۱۹۳}

زنی که پس از مهتاب اقدام، بلندگو به دست می‌گیرد، از بیم‌ها و نگرانی‌هایش می‌گوید و اینکه اگر جمهوری اسلامی در رفراندوم رای آورد، چه بسا ساعت تاریخ چند قرن به عقب بازگردد، قانون حمایت خانواده یک سره کنار گذاشته شود و مردان رسماً بتوانند زنان‌شان را وانهند.^{۱۹۴}

۱۸۹- نگاه کنید به گفتگوی ناصر مهاجر با گلنار بدخشان و مریم جزایری در همین دفتر

۱۹۰- اطلاعات، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۱۹۱- آینه‌نگار، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۱۹۲- پیشین

۱۹۳- پیشین

۱۹۴- دیلی تلگراف، ۱۸ مارس ۱۹۷۹

زن دیگری که نقشی فعال در سازماندهی گردهم‌آیی دارد اعلام می‌کند: «از پیش می‌خواهیم بدانیم قانون اساسی اسلامی با زن چگونه رفتاری خواهد داشت. آیا اجازه خواهیم داشت خودمان باشیم؟ و اصولاً در یک جامعه‌ی چند همسری، از چه تامینی برخورداریم»^{۱۹۵}

سرانجام بحث از کلیات خارج می‌شود و بر محور راه‌پیمایی تمرکز می‌یابد. شماری بر این باورند که هرچه زودتر باید راه‌پیمایی را آغاز کرد. شماری دیگر، زنان را از راه‌پیمایی برحذر می‌دارند و نسبت به خطر حمله‌ی حزب‌الله هشدار می‌دهند. در میان جمعیت نیز این فکر را می‌پراکنند که باید نسبت به توطئه‌های امپریالیسم و سلطنت‌طلبان هشیار بود که مباد سناریوی شیلی تکرار شود.^{۱۹۶} گوش جمعیت به این حرف‌ها بدهکار نیست؛ خواستار راه‌پیمایی است.^{۱۹۷} «برای هر کس که در موافقت با تظاهرات سخن می‌گوید، کف می‌زنند و درود می‌فرستند. همه کسانی را که از بسیج زنان پیشگیری می‌کنند - به بهانه‌ی اینکه تعدادمان کم است و خطر تهاجم زیاد - هو می‌کنند».^{۱۹۸} جمعیت که آن به آن زیادتر می‌شود، استدلال "تعداد کم" رنگ می‌بازد.^{۱۹۹} "کمیته دفاع از حقوق زن، جمعیت بیداری زنان و جمعیت زنان مبارز نیز به پشتیبانی از راه‌پیمایی می‌پردازند. اصل راه‌پیمایی تصویب می‌شود. جمعیت هورا می‌کشد. حزب‌الله واکنش نشان می‌دهد: مسئله‌ی حجاب نیست، توطئه‌ی آمریکاست! حدود سیصد دختر دانش‌آموزی که مسئله اعدام خودکامانه انقلابی کمونیست، محمود رئیسی را به گردهم‌آیی زنان آورده‌اند و رو در روی حزب‌الله صف آراسته‌اند، بانک برمی‌دارند؛ مسئله‌ی حجاب نیست، مسئله‌ی اعدام است؛ چریک مبارز آزاد باید گردد؛ اعدام محمود رئیسی محکوم است.^{۲۰۰} بانک دختران که فرو می‌نشینند، بحث ادامه می‌یابد. شماری می‌کوشند که راه‌پیمایی در محوطه‌ی دانشگاه انجام گیرد و به خیابان کشیده نشود.^{۲۰۱} می‌گویند حکومت مسئله حجاب اجباری را پس گرفته و حزب‌الله در کمین نشسته که راه‌پیمایان را لت و پار کند.^{۲۰۲} جمعیتی که در زمین چمن دانشگاه و پیرامون آن

۱۹۵- پیشین

۱۹۶- نگاه کنید به گفتگوی ناصر مهاجر با گلنار بدخشان و مریم جزایری در همین دفتر

۱۹۷- پیشین

۱۹۸- تلکس زنان در حرکت از تهران به پاریس، دوشنبه ۱۲ مارس ۱۹۷۹ (۲۱ اسفند ۱۳۵۷)

۱۹۹- کیت میل، پیشین، ص ۱۹۱

۲۰۰- آیندگان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۲۰۱- کیت میل، پیشین، ص ۱۹۰

۲۰۲- پیشین تلکس زنان در حرکت از تهران به پاریس، دوشنبه ۱۲ مارس ۱۹۷۹ (۲۱ اسفند ۱۳۵۷)

اجتماع کرده است، فریاد برمی‌دارد: راه‌پیمایی، راه‌پیمایی، راه‌پیمایی.^{۲۰۳} راه‌پیمایی به تصویب می‌رسد.

زنان در ردیف‌های ده تا دوازده نفره کنار هم قرار می‌گیرند. بین ۵ هزار تا ۱۰ هزار نفرند.^{۲۰۴} مردان چپ‌گرا که بسیاری از آنان هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران هستند، دست به دست هم می‌دهند، دست‌ها حلقه می‌کنند و زنجیر حفاظتی گرداگرد صفوف زنان برمی‌سازند.^{۲۰۵} حدود ۸۰۰ تن‌اند.^{۲۰۶} «بیشترشان جوانند، دانشجو، روشنفکر، نیز دوست، همسر، دل‌داده، پسرخاله، برادر» زنانی که آماده‌اند به سوی آزادی راه پیمایند. «سبیل‌های دوست داشتنی، یکی از پس دیگری خود می‌نماید ... به در آهنی دانشگاه که می‌رسند، به خوبی سازمان یافته‌اند.»^{۲۰۷}

زنان به خیابان پای می‌نهند، نوجوان، جوان، میان سال. گروه‌های دانش‌آموزان دوازده سیزده ساله، توجه جلب می‌کنند. لبخند به لب دارند.^{۲۰۸} با چه شوری شعار می‌دهند: آزادی، آزادی، آزادی، در بهار آزادی / جای حق زن خالی. آزادی، آزادی، نه شرقی‌ست / نه غربی‌ست / جهانی‌ست، استبداد در هر شکلش محکوم است. حزب‌الله در چشم به هم زدنی در برابر راه‌پیمایان پدیدار می‌شود؛ شعار گویان: استقلال / آزادی / جمهوری اسلامی، اسلام در جهان پیروز است.^{۲۰۹} برخلاف روزهای پیش به زنان یورش نمی‌برد، «بلکه می‌کوشد از حرکت آن‌ها پیشگیری کند.»^{۲۱۰} زنجیر حفاظتی زنان در برابر حزب‌الله قد برافراشته است. زنان شعار می‌دهند: استبداد به هر شکل محکوم است / آزادی باید نباید نداره / ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم، تهاجم به زنان / تهاجم به انقلاب است.^{۲۱۱} حزب‌الله جری

^{۲۰۳} - کیت میل، پیشین، ص ۱۹۲

^{۲۰۴} - لوموند، ۱۴ مارس ۱۹۷۹، شمار زنان راه‌پیمایان که از دانشگاه به خیابان آیزنهاور گام گذاشتند، ۵۰۰۰ نفر می‌شمارد. دیلی تلگراف، ۱۳ مارس ۱۹۷۹، شمار آن‌ها را ۶۰۰۰ نفر می‌داند. کیت میل در کتاب *به ایران رفتن* شمار آن‌ها را ده‌هزار برآورد کرده است.

^{۲۰۵} - تلکس زنان در جنبش از تهران به پاریس، دوشنبه ۱۲ مارس ۱۹۷۹ (۲۱ اسفند ۱۳۵۷)، نیز مجله‌ی *تایم*، ۱۹ مارس ۱۹۷۹

^{۲۰۶} - دیلی تلگراف، ۱۳ مارس ۱۹۷۹.

^{۲۰۷} - کیت میل، پیشین، صص ۱۹۴ و ۱۹۵

^{۲۰۸} - تلکس زنان در حرکت از تهران به پاریس، دوشنبه ۱۲ مارس ۱۹۷۹ (۲۱ اسفند ۱۳۵۷)

^{۲۰۹} - لوموند، ۱۴ مارس ۱۹۷۹

^{۲۱۰} - لوموند، ۱۴ مارس ۱۹۷۹

^{۲۱۱} - پیشین

می‌شود. با مشت و لگد به جان مردانی می‌افتد که حفاظت از زنان را برعهده گرفته‌اند. دشنام می‌دهند: بچه کونی‌ها، ساواکی‌ها، نوکرهای امپریالیست‌ها، عامل سیا و...^{۲۱۲}. مردان خم به ابرو نمی‌آورند. صف زنان به پیش می‌رود. هفت کیلومتر درازا دارد. در برابر بیمارستان‌های در راه می‌ایستد و در همبستگی با زنان پرستاری که برای راه‌پیمایان دست تکان می‌دهند، شعار می‌دهند: درود بر پرستار/ درود بر پرستار.^{۲۱۳} از پیش مدارس که می‌گذرند فریادها و دست‌افشاندن‌های تشویق‌آمیز نونهالان را از پشت پنجره‌ها می‌شنوند و می‌بینند.^{۲۱۴} پُرشمار و پُرشمارتر شده‌اند. مردان زیادی نیز به آن‌ها پیوسته‌اند.^{۲۱۵} ۱۵ هزار، ۲۰ هزار، ۵۰ هزار؟^{۲۱۶} در پشت سر راه‌پیمایان حدود ۶۰۰ حزب‌اللهی روان است، پیشاپیش‌شان ۵۰ زن چادری. شعار می‌دهند: ساواکی/ منافق/ پیوندتان تنگین باد؛ بی‌حجاب/ کمونیست/ طرفدار کارگر نمی‌شه. زنان پاسخ می‌دادند: آزادی فرهنگ ما/ خاموش بودن تنگ ما^{۲۱۷} هوا گرم است. دانه‌های عرق بر سر و سیمای راه‌پیمایان نشسته است. چه اهمیتی دارد. گرمای راه‌پیمایی زنانه، شیرین است؛ دست در دست هم گام زدن، شعار دادن، شعرخواندن، امنیت داشتن. امنیتی که زنان و مردان هواخواه حقوق و آزادی زن، فراراه‌شان گسترانده‌اند. تا دانشگاه صنعتی شریف همه چیز بر وفق مراد است. حالا میدان آزادی در دیدرس است. چند صد متری بیشتر به آن نمانده است. یک‌باره اما خبر پخش می‌شود که: «دارند می‌آیند. در اتوبوس‌های سبز. مسلح.»^{۲۱۸} و آمدند. هم با اتوبوس و هم با کامیون.^{۲۱۹} صدها. لحظه به لحظه هم بر شمارشان افزوده می‌شود.^{۲۲۰} هزار نفرند.^{۲۲۱} با دشنام و مشت و لگد آغاز کردند

۲۱۲- تلکس زنان در جنبش ۱۲ مارس ۱۹۷۹، لوموند ۱۴ مارس ۱۹۷۹، واشنگتن پست ۱۳ مارس ۱۹۷۹

۲۱۳- دیلی تلگراف، ۱۳ مارس ۱۹۷۹، واشنگتن پست، ۱۳ مارس ۱۹۷۹، نیز کیت میلت، پیشین، ص ۱۹۹

۲۱۴- لس‌آنجلس تایمز، ۱۳ مارس ۱۹۷۹

۲۱۵- کلودین مولار، تهران، مارس ۱۹۷۹، با دوربین بی‌چادر، Les Temps Modernes، شماره‌ی ۶۶۱ نوامبر-دسامبر ۲۰۱۰، ص ۱۶۸

۲۱۶- آمار دقیق شرکت‌کنندگان در راه‌پیمایی دوشنبه ۲۱ اسفند بر نگارنده دانسته نیست. واشنگتن پست و لس‌آنجلس تایمز ۱۳ مارس ۱۹۷۹ شمار راه‌پیمایان را ۱۵۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند؛ زنان در جنبش در تلکس ۱۲ مارس خود از بیش از ۲۰ هزار زن راه‌پیمای سخن گفته‌اند؛ اومانیته (ارگان حزب کمونیست فرانسه) ۱۳ مارس ۱۹۷۹ شرکت‌کنندگان در راه‌پیمایی را ۵۰۰۰۰ دانسته است.

۲۱۷- آیدگان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، اطلاعات ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۲۱۸- کیت میلت، پیشین، ص ۲۰۲

۲۱۹- لوموند، ۱۴ مارس ۱۹۷۹

۲۲۰- پیشین

۲۲۱- لس‌آنجلس تایمز، ۱۳ مارس ۱۹۷۹

و سپس تهدید، تهدید با اسلحه.^{۲۲۲} و از هر سو. راه‌پیمایان از حرکت باز می‌مانند. پیشاپیش صف، حزب‌الله به زمین نشسته است. ردیف به ردیف.^{۲۲۳} نمی‌خواهند زنان به آزادی برسند. میدان آزادی را محاصره کرده‌اند. زنان را محاصره کرده‌اند؛ حزب‌الله و ماموران ژ-ث به دست کمیته‌ها. حزب‌الله دست به حمله می‌زند. زنجیر حفاظتی زنان درهم می‌شکند. تظاهرکنندگان و ضد تظاهرکنندگان در هم می‌آمیزند، شعارهای ضد و نقیض سرداده می‌شود.^{۲۲۴} شلیک تیر هوایی.^{۲۲۵} گاز اشک‌آور.^{۲۲۶} آتش. دود. هر کس به گوشه‌ای پناه می‌برد. جمعیت پراکنده می‌شود. با این همه، در آن هنگامه ۲۰۰۰ زن خود را به میدان آزادی می‌رسانند. در ضلع شرقی میدان گرد می‌آیند تا بگویند: ما زنان ایرانیم در بند نمی‌مانیم/ آزادی آزادی، در بهار آزادی/ جای حق زن خالی‌ست.^{۲۲۷} بنا دارند که قطعنامه‌شان را بخوانند. حزب‌اللهی‌های خشمگین نمی‌گذارند. «نتوانستند سخنرانی کنند و از این رو به سوی میدان ۲۴ اسفند راه افتادند.»^{۲۲۸}

راه‌بندانی که در نتیجه‌ی این راه‌پیمایی به وجود آمد، در صفوف زنان شکاف به وجود آورد. «زیرا اتومبیل‌های زیادی در مسیر متوقف بود و صفوف زنان نمی‌توانست با حمایت مردانی که دست در دست هم داشتند، متشکل بماند. این پراکندگی باعث شد که زنان به گروه‌های کوچک تقسیم شوند و میان تظاهرکنندگان مخالف خود قرار بگیرند و مردان نیز که بر عده‌ی‌شان بسیار افزوده شده بود، تظاهرات زنان را در خود حل کردند. در چند مورد مردان به زنان پراکنده حمله کردند. ولی با دخالت دیگران از برخورد جلوگیری شد. و فقط یک مورد زنان که به یک مغازه نزدیک میدان ۲۴ اسفند پناه برده بودند، مورد حمله قرار گرفتند.»^{۲۲۹}

با اینکه چهار ساعت از ظهر گذشته و خستگی بر تن‌ها چیره گشته، شماری از زنان به سوی اداره‌ی تلویزیون راه می‌افتند؛ برای پیوستن به یاران و واگفتن رویدادهای راه‌پیمایی

۲۲۲- کیت میلت، پیش گفته ص ۲۰۳

۲۲۳- پیشین، ص ۲۰۳

۲۲۴- لوموند، پیشین، واشنگتن پست، ۱۳ مارس ۱۹۷۹

۲۲۵- لس‌آنجلس تایمز، ۱۳ مارس ۱۹۷۹

۲۲۶- کیت میلت، پیشین ص ۲۰۳

۲۲۷- کیهان، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷، آیندگان، ۲۲ اسفند، لس‌آنجلس تایمز، ۱۳ مارس ۱۹۷۹

۲۲۸- اطلاعات، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۲۲۹- آیندگان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

میدان آزادی، در راه می‌شنوند: از هزار زنی که صبح از دانشگاه تهران به تلویزیون ره سپردند، تنها پنجاه تن توانستند خود را به مقصد رسانند. این زنان که خانه‌دار، کارمند، دانشجو و دانش‌آموز بودند «به هنگام عبور از خبرگزاری پارس، لحظاتی توقف کردند و... شعار مرگ بر سانسورچی» سردادند. در ادامه راه و در حالی که شعار می‌دادند *آزادی زنانه* حق مسلم ماست، در برابر مرکز آمار نیز دمی ایستادند. وقتی شماری از کارمندان زن آن مرکز همراه‌شان شدند، تا بیمارستان مهر نه از حرکت باز ایستادند و نه از شعار دادن: ای زن آزاده از حقت دفاع کن، اتحاد برابری پیروزی، مسئله حجاب نیست/ حقوق مساوی‌ست، آزادی باید نباید ننداره. زنان پلاکاردهایی نیز به دست داشتند که بر روی یکی از آنها نوشته شده بود: ما رزمندگان انقلاب خونین خلق‌های ایران، رفتار و حملات وحشیانه‌ی مرتجعین در روزهای ۱۷، ۱۸ و ۱۹ اسفند ماه به زنان را محکوم می‌کنیم.^{۲۳۰} این زنان بارها و بارها مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. مورد توهین و تحقیر، مورد ضرب و شتم.^{۲۳۱} به جام جم که رسیدند پیش از پنجاه نفر نبودند. «این عده پنجاه نفری در حالی که کفش‌های‌شان را به عنوان اعتراض از پای درآورده بودند، در مقابل ساختمان تلویزیون با افراد همافر و محافظین تلویزیون روبه‌رو شدند و به زمین نشستند؛ در حالی که شعار می‌دادند: آزادی/ استقلال/ جمهوری مردمی، مرگ بر سانسورچی، اتحاد/ برابری/ پیروزی، مرگ بر سانسورچی.»^{۲۳۲}

جمع راه‌پیمایان میدان آزادی در حدود ساعت پنج به ساختمان تلویزیون می‌رسد. از راه نرسیده خود را در برابر زنان بی‌حجابی می‌یابد که معترضین را ساواکی می‌خوانند. وقتی یقین پیدا می‌کنند که مسئولین تلویزیون حاضر به پذیرش نمایندگان‌شان نیستند و هر لحظه بیم درگیری با زنان بی‌حجابی که مخالف‌شان هستند اوج می‌گیرد، بر آن می‌شوند که راه بازگشت پیش گیرند.^{۲۳۳}

هم‌زمان حزب‌الله در راه دفتر *آیندگان* ره می‌سپارد. از صبح زود در برابر دفتر روزنامه تظاهرات برپا بوده است؛ با شعار *آیندگان/ آیندگان/ روزنامه‌ی بیگانگان*. هفت شب، دو هزار نفر در برابر ساختمان آزادترین روزنامه‌ی ایران صف آراسته‌اند. قطعنامه‌ی هشت ماده‌ای‌شان

۲۳۰- کیهان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۲۳۱- *آیندگان*، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۲۳۲- اطلاعات، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۲۳۳- *آیندگان*، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

را به مدیریت روزنامه می‌دهند و سپس راه خانه‌ی خود می‌گیرند. ماده اول قطعنامه چنین است: «روزنامه‌ی آیندگان موضع و خط مشی کلی سیاسی خود را تعیین کند.»^{۲۳۴}

رویدادهای این روز پُر حادثه اما در اخبار ساعت ۸ صدای انقلاب ایران بازتابی پیدا نمی‌کند. آنچه بازتاب دارد این خبر است:

«مقارن ساعت پنج بعد از ظهر عده‌ای از خانم‌ها که به وسیله‌ی گروهی از آقایان حمایت می‌شدند در خیابان جام جم اجتماع و اقدام به دادن شعار و تظاهرات علیه دولت قانونی موقت و سرپرست صدا و سیمای انقلاب اسلامی ایران نمودند که پس از حدود ۴۵ دقیقه درگیری و حتا مشاجره‌ی لفظی بین موافقین و مخالفین، ماموران حفاظتی دخالت نمودند... در این هنگام اتومبیل شورولت ایران متعلق به نخست‌وزیری حامل سرپرست صدا و سیمای ایران وارد خیابان جام جم شد که ناگهان تظاهرکنندگان به اتومبیل ایشان حمله کردند... تظاهرکنندگان به این‌گونه توهینات اکتفا نکردند، بلکه یکی از بانوان از داخل کیف خود اقدام به شلیک یک تیر نمود که نوع اسلحه و محل اصابت مشخص نگردید. در همین زمان یکی دیگر از بانوان با چاقو به یکی از پرسنل نیروی هوایی ملی اسلامی ایران که عهده‌دار نگهبانی شبانه‌روزی تلویزیون می‌باشد، حمله کرد ولی خوشبختانه به وی آسیبی نرسید. لذا برای جلوگیری از هرگونه حادثه‌ی سوء بعدی اقدام به شلیک چهار تیر هوایی گردید که تظاهرکنندگان متفرق و با دو دستگاه اتوبوس آبی رنگ، محوطه را ترک نمودند.»^{۲۳۵}

خبر حمله به قطب زاده دروغ بود و هفت تیر و چاقو در دست زنان نبود.^{۲۳۶} آن را ساخته بودند. آن را پرداخته بودند. برای وحشت پراکنی. برای به وجود آوردن جو ترس و دهشت.

۲۳۴- پیشین

۲۳۵- کیهان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۲۳۶- چند هفته پس از فروکش خیزش زنان، صادق قطب‌زاده واقیبت ماجرا را باز گفت: به یولا ژاک خبرنگار فرانسوی.

س: گفته می‌شود که مورد حمله‌ی زنان قرار گرفته‌اید. راست است؟

صادق قطب‌زاده: نه. دختر جوانی شلیک کرد؛ هفت تیر را بازیچه گرفته بود.

س: می‌دانست شما کیستید؟

صادق قطب‌زاده: البته. یک دختر بچه بود. ولش کردیم. طرفداران شاه، حدود پنجاه دختر بچه‌ی مدرسه‌ای را آلت دست کردند. پدران‌شان به دلیل فساد از تلویزیون اخراج شده بودند. آن‌ها بچه مدرسه‌ای‌های خودشان را آلت دست قرار دادند. این دختران اینجا آمدند. در اولین روزی که من به تلویزیون آمدم، تظاهرات کردند. روز دوم هم بسیار خشمگین‌تر از روز اول به اینجا آمدند. اولاً، به شخص من حمله نکردند. پس از اینکه سوار ماشین از محوطه‌ی تلویزیون دور شدم، تیر هوایی شلیک کردند. روزنامه‌های خارجی با عناوین درشت نوشتند: قطب‌زاده مورد حمله‌ی یک دختر قرار گرفته است. این واقعا

سه شنبه ۲۲ اسفند

آن‌ها که خبر ترور قطب‌زاده را بر ساختند، درجا به هدف‌شان رسیدند. سرمقاله‌ی آیندگان بامداد امروز به «نشانه‌های تهدیدآمیز خشونت سیاسی» می‌پردازد:

«هرگاه خشونت و مشت و تفنگ و چاقو به میدان آمد، باید آن را نشانه‌هایی جدی دانست. لحظه‌ای درنگ نکنیم... آیا بوی توطئه به مشام نمی‌رسد. هزاران ضد انقلابی سرسپرده‌ی اربابان داخلی و خارجی جاسوس و مزدور آیا در آتش زدن به خشم دست ندارند؟ پس باید با این دور تسلسل خشونت مبارزه کرد. باید جایی باز گذاشت که تحرک ضدانقلابی بتواند از آن روزنه نفوذ کند و چهره بنماید...»

سرمقاله با حروف معمول صفحه‌ی اول روزنامه چاپ خورده است. آنچه با درشت‌ترین حروف و درست در میانه‌ی صفحه به چشم می‌خورد، سخنان وزیرکار و امور اجتماعی، داریوش فروهر است: «زنان از حقوق و مزایای مشابه مردان بهره‌مند خواهند بود.»^{۲۳۷}

حالا کمتر کسی پای رفتن به جام جم دارد. با اینکه دیروز دهان به دهان گشته بود که گردهم‌آیی امروز در برابر سیما و صدای انقلاب اسلامی است، «هزارها هزار زنی که قرار بود بیایند، پس از شنیدن خبر پُر آب و تاب حمله به رئیس بنگاه خبرپراکنی، تصمیم گرفته‌اند که به روشنی نشان دهند قانون‌شکن و قاتل نیستند.»^{۲۳۸} آن‌ها که راهی جام جم شده‌اند، به سختی پانصد نفر می‌شوند.^{۲۳۹} بیشتر هم مرد هستند تا زن. مردهای سیاسی وابسته به جریان‌های چپ انقلابی.^{۲۴۰} گروه‌های زنان هم نمی‌آیند. حتا رزمنده‌ترین‌های شان. کمیته‌ی دفاع از حقوق زن به این نتیجه رسیده‌ست که «در لحظه‌ی کنونی تظاهرات زیاده مخاطره‌آمیز شده... بهتر است مدتی تظاهرات نکنیم؛ تا وقتی که از ایمنی و سازماندهی

مسخره است. دروغ است. وانگهی، وقتی این دختر کوچک شلیک کرد، تقریباً یک ربع ساعت می‌شد که من رفته بودم. اصلاً بر علیه من نبود. به همین دلیل هم آن دختر را دستگیر نکردیم. س: بنابراین درست نیست که این دختر به سوی شما شلیک کرده؟ صادق قطب‌زاده: نه. درست نیست.

س: چرا تکذیب نکردید؟

صادق قطب‌زاده: او؛ اهمیت نداشت.

نگاه کنید به دفتر دوم این مجموعه ص ۵۲

۲۳۷- آیندگان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

۲۳۸- کیت میلت، پیشین، ص ۲۲۶

۲۳۹- تلکس ۱۳ مارس ۱۹۷۹ زنان در جنبش

۲۴۰- کیت میلت، ص ۲۲۷

بهتری برخوردار شویم».^{۲۴۱} جمعیت زنان مبارز نیز همین خط مشی را برگزیده است. در اطلاعاتی که در محکوم کردن حمله به صادق قطب‌زاده انتشار داده‌اند، می‌گویند: «... اگرچه از مبارزات به حق زنان زحمتکش به خصوص در چند روز گذشته پشتیبانی بی‌دریغ می‌نماییم... معتقدیم که در شرایط فعلی مسئله‌ی مهم برگزاری جلسات بحث سازنده جهت شناساندن نقش زنان در انقلاب و شناساندن حقوق دموکراتیک زنان به آن‌ها، از جمله کارهای مبرم ماست».^{۲۴۲}

حال که جریان‌های چپ پا پس کشیده‌اند، حزب‌الله جسورتر و گستاخ‌تر شده است. دو سوی راه سربالایی صلا و سیم را پر کرده‌اند. ارتش اراذل و اوباش حرفه‌ای، سازمان یافته‌تر از همیشه است. سرکردگان‌شان می‌روند و می‌آیند و دستور می‌دهند. از برخی کسان عکس می‌گیرند؛ از جمله از کیت میلت که امروز در سکوت خبرنگار به میدان آمده است. یک گروه چهار صد پانصد نفری‌شان «در سمت چپ ساختمان تلویزیون ایستاده‌اند. سمت راست چپ‌ها ایستاده‌اند... تظاهرکنندگان روی شیب خیابان ایستاده‌اند، پشت به مهاجمان. در میان این گروه‌ها، افسران نیروی هوایی قرار دارند» که حفاظت ساختمان تلویزیون با آن‌هاست.^{۲۴۳}

«زنان تظاهرکننده که در گروه‌های مختلط گرد آمده‌اند، بیشتر دانش‌آموزند، پرستار و کارمند دولت، پلاکارد به دست دادند. زنان چادری هم میان‌شان دیده می‌شود. هر از گاه شعار می‌دهند. واکنش‌های زننده و دشنام‌های زشت حزب‌الله اما سبب می‌شود که سکوت اختیار کنند. زنان از درگیری پرهیز دارند. مردان مسلح کمیته که از راه می‌رسند، زنان به آن‌ها پشت می‌کنند.»^{۲۴۴} شماری از زنان کارمند تلویزیون از ساختمان بیرون می‌آیند تا به تظاهرکنندگان بپیوندند.^{۲۴۵} فریاد شادی‌ست که برمی‌خیزد. تازه واردین خبر می‌دهند که قطب‌زاده ۷۵ تن دیگر از همکاران‌شان را از کار بیکار کرده است.^{۲۴۶}

زنان پس از چندی بر آن می‌شوند که تحصن کنند و به این شکل اعتراض‌شان را ادامه دهند. بر زمین چمن روبه‌روی ساختمان که می‌نشینند سر صحبت باز می‌شود. «هر جا که

۲۴۱- پیشین، ص ۲۲۶ - ۲۲۷

۲۴۲- /بندگان، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷

۲۴۳- کیت میلت، پیشین، ص ۲۲۲

۲۴۴- تلکس ۱۳ مارس ۱۹۷۹ زنان در جنبش

۲۴۵- کیت میلت، پیشین، ص ۲۲۲

۲۴۶- /بندگان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷

می‌ریم، با چاقوهاشان دنبال ما می‌ان. کی می‌آردشون؟ دولت! نمی‌خوان که ما دور هم جمع بشیم. نمی‌خوان که تلویزیون بگه دور هم جمع شدیم. اگر می‌گفتن، امروز کلی زن اینجا بود. ما زن‌ها عاشق کشورمون هستیم. اما چادر سر نمی‌کنیم. نمی‌تونیم! نمی‌تونیم. من دلم می‌خواهد که بمیرم و باز آن طور زندگی نکنم.»^{۲۴۷}

یک زن کارمند تلویزیون که تازه استعفا داده است، به کیت میلت می‌گوید «تلویزیون اینجا وحشتناکه. فعلا همه جای این مملکت وحشتناکه. اونا دارن این انقلاب رو داغون می‌کنن. ما برای این نجنگیدیم. این همون سانسور و دیکتاتوریه که علیه‌اش جنگیدیم. تنها ظاهرش عوض شده. اعدام‌های صبح امروز، یکی شون یک ساواکی ترسناک بود. اما ما حتا نمی‌دونیم کی اون‌ها را محاکمه می‌کنه. کی تصمیم‌ها را می‌گیره.»^{۲۴۸}

آن زن به اعدام «۱۲ عامل سانسور، شکنجه و کشتار رژیم شاه» اشاره داشت که ساعت ۵ صبح امروز اعدام‌شان کرده بودند. کیت میلت وقتی حرف‌های او را می‌شنید، نمی‌دانست حکم اخراجش را از ایران صادر کرده اند و به زودی سخنگوی دولت رسماً آنرا اعلام می‌نماید. زمینه‌چینی‌های لازم صورت گرفته بود. در میان خبرنگاران خارجی هم وحشت پراکنده بودند که می‌خواهند شماری از آن‌ها را اخراج کنند.^{۲۴۹} به همین دلیل هم امروز از سه چهار خبرنگار خارجی در اینجا نیست. آن‌ها می‌بایست پس از ظهر به دانشگاه تهران بروند - که اینک به اشغال دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها درآمده بود- و خبر تظاهرات یک میلیونی مردم علیه توطئه‌های امپریالیسم آمریکا (اسم رمز خیزش آزادیخواهانه زنان) را در بوق و کرنا بگذارند.^{۲۵۰} نیز می‌بایست از زنان هوادار حجاب اجباری می‌نوشتند که برای صادق قطب‌زاده، طومار طومار امضا جمع می‌کردند و به تدارک تظاهرات صد هزار نفره‌ای در حمایت از او سرگرم شده بودند.^{۲۵۱}

ظهر شده است. ماموران کمیته به تحصن‌کنندگان دستور می‌دهند که محل را ترک کنند و متفرق شوند.^{۲۵۲} مقاومت بی‌فایده است. همین که به بازداشت چند نفر بر می‌آیند، دیگران تا ته داستان را می‌خوانند. در برابر خشونت‌ی برهنه از جا برمی‌خیزند و راه بازگشت

۲۴۷- کیت میلت، پیشین، ص ۲۲۸

۲۴۸- پیشین، ص ۲۳۲

۲۴۹- کلودین مولار، پیشین، ص ۱۶۹

۲۵۰- کیهان، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷

۲۵۱- آیندگان، ۲۶ اسفند ۱۳۵۷

۲۵۲- کیت میلت، پیشین، ص ۲۳۸

تولدی دیگر

پیش می‌گیرند. حزب‌الله به دنبال‌شان در حرکت است. دشنام می‌دهد، تهدید می‌کند. برخی را آشکارا مورد پیگرد قرار می‌دهد.^{۲۵۳} وحشت می‌پراکند. آخرین پرده‌ی خیزش زنان تلخ و اندوه‌بار است. فرمان پایان و فرجام را یک زن می‌دهد؛ در یادداشت روز کیهان و با این عنوان: تظاهرات زنان کافی‌ست!

«طی روزهایی که گذشت هزاران زن ایرانی در تظاهرات و اجتماعاتی شرکت کردند که گاه با هجوم عناصری مشکوک و ضدانقلابی روبرو شد... اکنون این سؤال بی‌وقفه در ذهن هر ایرانی دور می‌زند: در شرایطی که تمام مسئولان انقلاب نظرشان را درباره‌ی حجاب اسلامی حتا به طور رسمی اعلام داشته‌اند و حتا حمله‌کنندگان به زنان بی‌حجاب را ضد انقلابیون می‌خواندند که در صورت ادامه‌ی حملات‌شان دستگیر و به شدت مجازات می‌شوند، ادامه‌ی تظاهرات زنان چه معنا می‌تواند داشته باشد. می‌خواهیم این حقیقت را بازگو کنیم که رژیم ساقط شده پهلوی... می‌خواهد ایرانی "مذهبی" و "غیر مذهبی" بسازد... می‌خواهد... به رویای خوش جنگ داخلی جامه عمل بپوشاند. این "چشم اسفندیار" نهضت ملی و استقلال‌طلبانه‌ی مردم ایران است که اگر امپریالیسم تیرش به آن اصابت کند آینده‌ای تیره پیش روی مردم ایران قرار می‌گیرد. همین‌جا باید صادقانه و با صدای بلند گفت: اگر تظاهرات زنان تا دیروز درست بود، از امروز و در شرایط کنونی غلط است و ادامه‌ی بی‌منطقش خیانت، بله، خیانت.»^{۲۵۴}

پاریس، اسفند ۱۹۹۲ / مارس ۲۰۱۳

۲۵۳- تلکس ۱۳ مارس زنان در جنبش

۲۵۴- کیهان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷



چند و چون خیزش: یادماندها

مینو جلالی
فرنگیس حبیبی
فریده زبرجد
محبوبه امیری
سیما نوری
سرور صاحبی
بنفشه مسعودی
افسانه پایدار
سیمین نصیری
فروز اردوان
هما شرف‌الدین
زاله احمدی
اکرم موسوی
میهن روستا
م.د.
مژگان

- به یاد بهترین و بدترین ایام
- هشدار
- باید کاری می‌کردیم
- روسری چیز زیاد مهمی نیست!
- حسی دردناک
- آزادی زنانه حق مسلم ماست!
- راهپیمایی اولم
- نخستین رویارویی با جمهوری اسلامی
- یادهای پاره پاره
- شمارش معکوس
- روزهای غربت و بی‌پناهی
- انقلاب شقه شده و حجاب وحدت
- انقلاب چگونه به تاراج رفت!
- سفری به گذشته‌ها
- تظاهرات زنان: روایت یک مرد
- ما مدیران را بیرون کردیم!

به یاد بهترین و بدترین ایام

مینو جلالی

مهناز متین: آیا پیش از بهمن ۵۷، در راه‌پیمایی‌هایی که علیه حکومت شاه برگزار می‌شد، یا میتینگ‌های جریان‌های اوپوزیسیون شرکت می‌کردید؟

• مینو جلالی: من تا قبل از تیر ۵۷ در انگلستان بودم...

مهناز متین: بعد از گرفتن دیپلم به خارج رفتید؟

• مینو جلالی: بعد از گرفتن لیسانس در سال ۱۳۵۱ به انگلستان رفتم.

مهناز متین: در انگلستان که بودید با کنفدراسیون دانشجویی همکاری می‌کردید؟

• مینو جلالی: نه. در کنفدراسیون فعالیت نداشتم. از لحاظ فکری، همیشه خودم را چپ می‌دانستم و در حرکت‌های دموکراتیکی که در انگلستان انجام می‌شد، شرکت داشتم. در کمپین‌های *عفو بین‌الملل* و یا تظاهراتی که برپا می‌کردند، حضور داشتم. اما به‌طور مشخص با کنفدراسیون کار نمی‌کردم. من و همسر من آن زمان در آکسفورد تحصیل می‌کردیم و فضای آنجا خیلی سیاسی نبود. به یاد دارم که اشرف پهلوی به یک کالج در آکسفورد *Wadham College* پول داده بود تا کتابخانه‌ای در آنجا تأسیس کنند. ما به این اقدام اعتراض داشتیم و در یک تظاهرات اعتراضی که جلوی کالج برگزار شده بود، شرکت کردیم. در مورد دستگیری و اعدام‌های مخالفین سیاسی در زندان‌های ایران، با مردم صحبت می‌کردم و به عنوان یک عمل اعتراضی نسبت به سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی حکومت شاه، امضا جمع‌آوری می‌کردم. در این حد با کنفدراسیون همکاری می‌کردم.

مهناز متین: در دوران دانشجویی، آیا در مورد مسئله‌ی زن هم حساسیت داشتید؟

فمینیست‌های انگلیسی در ارتباط بودید؟

• مینو جلالی: وقتی کسی در خارج زندگی می‌کند، افکارش به‌طور کلی آزادتر است و می‌تواند نسبت به فمینیست‌ها سمپاتی پیدا کند. می‌دانید که در اواخر سال‌های ۱۹۷۰، جنبش فمینیستی در انگلستان و به‌طور کلی در اروپا، جنب و جوش اولیه‌ی خود را تا حدودی از دست داده بود. جریان‌های سیاسی دیگری مانند جنبش حمایت از زندانیان سیاسی و یا پناهندگان شیلیایی بسیار فعال بودند. در سال ۷۳ کودتا شده بود و سالوادور آلنده به قتل رسیده بود. با بسیاری از پناهندگان شیلیایی آشنایی داشتم و از لحاظ فکری با

آن‌ها نزدیک بودم. با آن‌ها همکاری هم می‌کردم. همسایه‌هایی داشتم که به‌طور مشخص با سازمان‌های زنان انگلیس کار می‌کردند و به زنانی که در معرض خشونت خانگی قرار می‌گرفتند، کمک می‌کردند. همکاری‌ام با سازمان‌های فمینیستی به این شکل بود. به‌طور کلی بر این نظر بودم که ستم بر زنان، فقط در جامعه‌ای که برابری کامل زن و مرد در آن برقرار باشد، محو خواهد شد. معتقد بودم که این امر در پروسه‌ای طولانی به دست می‌آید و هر گامی که در این راه برداشته شود، گام مثبتی است. فکر نمی‌کردم که ستم بر زنان، با پایان یافتن مسائل طبقاتی پایان پیدا خواهد کرد. البته ارتباط ارگانیک این دو مقوله را با هم می‌دیدم؛ اما در عین حال بر این نظر بودم می‌توان رفورم‌هایی انجام داد. تاریخ معاصر انگلستان نشان می‌دهد که چنین رفورم‌هایی در شرایط زنان چقدر تأثیر داشته و چقدر وضعیت آنان را بهتر کرده است؛ چه به لحاظ قوانین خانواده و چه در محیط کار. بنابراین، به فمینیست‌ها سمپاتی زیادی داشتم و بینش‌م در مورد وضعیت زنان با آنان هم‌خوانی داشت.

مهنار متین: کی به ایران برگشتید؟

• مینو جلالی: من و همسرم وقتی دیدیم که تغییراتی در جو سیاسی ایران به وجود آمده، در تیرماه ۱۳۵۷ به ایران بازگشتیم. من به کار وکالت پرداختم. از همان ابتدا در اکثر جلسات و راه‌پیمایی‌ها شرکت می‌کردم.

مهنار متین: آیا برای شرکت در تظاهرات، سر و وضع‌تان را تغییر می‌دادید؟ مثلاً هیچ وقت چادر یا روسری به سر کردید؟

• مینو جلالی: به هیچ وجه. هیچ‌گاه طرز لباس پوشیدنم را تغییر ندادم. با همان سرو وضع همیشگی‌ام در تظاهرات شرکت می‌کردم. گاهی هم مورد ملامت قرار می‌گرفتم. با وجودی که خودم را در جناح چپ جنبش می‌دانستم، اما به هیچ یک از سازمان‌های چپ تعلق تشکیلاتی نداشتم. از مهرماه سال ۱۳۵۷ کم‌کم متوجه شدم که شعارهای تظاهرات رنگ و بوی مذهبی به خود می‌گیرد. عده‌ای سعی می‌کردند از شعارهای غیرمذهبی و دموکراتیک جلوگیری کنند. به شعارهایی که بیشتر برای آزادی و برابری بود، می‌خواستند رنگ سیاسی مذهبی بدهند. در این‌گونه موارد، با برخی از راه‌پیمایان برخورد پیدا می‌کردم؛ چه با زنان و چه با مردان. همسرم در دانشگاه تدریس می‌کرد و در تحصن دانشگاه حضور داشت. او هم با برخورد مذهبی‌ها مخالف بود و در این موارد درگیر می‌شد.

مهنار متین: آیا در جریان انقلاب و پیش از سرنگونی شاه، به این مسئله حساس شده بودید که نیروهای مذهبی قصد دارند حقوق زنان را محدود کنند؟ در اطراف شما (خانواده، محل کار...) چنین مباحثی مطرح بود؟

• مینو جلالی: کاملاً به این امر واقف بودم. در جریان تظاهرات، به خصوص در ماه‌های آذر و دی در صف تظاهرات مرتب به زنان می‌گفتند: به خاطر همبستگی هم که شده، بهتر است روسری سر کنید! می‌پرسیدم: چرا باید روسری سرکنم؟! همبستگی یعنی تو هستی و من هم هستم. همبستگی این است که ما برای یک هدف مشترک مبارزه کنیم. من اعتقاد به روسری ندارم و فکر هم نمی‌کنم زنان برای ابراز همبستگی، نیازی به روسری داشته باشند. از این نوع درگیری‌ها دائم پیش می‌آمد.

مهناز متین: یادتان می‌آید این‌گونه فشار از سوی مذهبی‌ها از چه زمانی شروع شد؟ از تظاهرات تاسوعا - عاشورا؟



تظاهرات بهمن ۱۳۵۷

• مینو جلالی: تظاهرات تاسوعا و عاشورا نقطه‌ی عطفی در فرایند مذهبی شدن بود.

مهناز متین: دوستانی هم داشتید که همین حساسیت‌های شما را داشته باشند؟

• مینو جلالی: دوستانی داشتم که هر کدام‌شان متعلق به یک گروه سیاسی بودند؛ طرفداران فدایی، پیکار... در میان اقوام و بستگان هم کسانی بودند که به سازمان‌های مختلف سمپاتی داشتند. معمولاً با هم به تظاهرات می‌رفتیم و یا همدیگر را در راه‌پیمایی‌ها پیدا می‌کردیم.

مهناز متین: شما نسبت به مسئله‌ی حجاب از همان زمان حساسیت داشتید؟

• مینو جلالی: خُب مجموعه‌ی وضعیت را می‌دیدم. در پروسه‌ی انقلاب کاملاً متوجه بودم که چگونه قصد دارند شعارها را کنترل کنند. به یاد دارم روز ۱۷ شهریور در تظاهرات میدان ژاله بودم. وقتی عده‌ای زخمی شدند، به بیمارستان‌ها رفتیم تا اگر کمکی از ما ساخته

باشد، به پرسنل بیمارستان‌ها بکنیم. چندین مورد پیش آمد که به ما گفتند: بروید و روسری سر کنید. ما به کمک شما احتیاجی نداریم! به‌طور کاملاً روشنی سعی داشتند ما زنان بی‌حجاب را کنار بگذارند. گمان می‌کردند زنانی که حجاب ندارند، با آن‌ها همراه نیستند. وقتی در تظاهرات شعار آزادی زندانیان سیاسی داده می‌شد، و یا شعارهایی با مضمون آزادی و برابری و ضدیت با استبداد، سعی می‌کردند به این شعارها جنبه‌ی مذهبی بدهند. این مسئله کاملاً مشهود و مشخص بود. واضح بود یک جریان فکری وجود دارد که می‌خواهد تظاهرات و به‌طور کلی جنبش را به یک کانال مذهبی هدایت کند. به وضوح دیده می‌شد که می‌خواهند افرادی را که تعلقات مذهبی ندارند، کنار بگذارند و منزوی کنند.

مهناز متین: این‌گونه مسائل باعث نگرانی‌تان نسبت به سرنوشت انقلاب می‌شد؟ یا اینکه شور و شوق انقلابی، این‌گونه ماجراها را کم رنگ می‌کرد؟

• مینو جلالی: بسیار باعث ناراحتی و نگرانی من می‌شد؛ چرا که من هیچ نوع تعلق مذهبی نداشتم و نسبت به مسئله‌ی زن هم بسیار حساس بودم. وضعیت زنان را در میان بستگان خودم و جامعه مشاهده کرده بودم. می‌دیدم زنان چطور تحت کنترل‌اند و مذهب چه نقش مهمی در این زمینه بازی می‌کند. چنین حساسیت‌هایی داشتم؛ ولی آن‌چنان نبود که مثلاً در فکر تشکیل سازمان زنان باشم. بر این باور بودم که در پروسه‌ی انقلاب، هم‌فکری به وجود خواهد آمد. به یاد دارم که سال ۵۴ یا ۵۵، سفری به ایران کردم. فضای مسموم حاکم، مرا به شدت ناراحت کرد. اختلاف طبقاتی خیلی بیشتر از گذشته به چشم می‌خورد. افراد تحصیل‌کرده و مرفه کاملاً با افراد تحت ستم پیگانه بودند. اختناق سیاسی، باعث ناآگاهی و بی‌تفاوتی افراد نسبت به ستمی می‌شد که در اطرافشان وجود داشت. در سفری که به کرمانشاه داشتم از دیدن شهر یکه خوردم. کرمانشاه شهر بسیار کوچکی بود. می‌دیدم در کنار افرادی که قیود مذهبی دارند، زنانی با لباس دکولته راه می‌روند. احساس می‌کردم که رفتار این زنان هیچ قرابتی با جامعه ندارد. جامعه به صورتی قطبی شده بود. درست است که بخشی از زنان توانسته بودند به لحاظ شغلی، تا حدودی استقلال پیدا کنند؛ ولی نسبت به ایده‌های برابری‌طلبانه، آگاهی و حتا آشنایی وجود نداشت. این وضعیت موجب دل‌سردی و افسردگی‌ام می‌شد. اما در سال‌های ۵۶ و ۵۷، جو به‌طور محسوسی تغییر کرده بود.

یکی از چیزهایی که مرا خیلی تحت تأثیر قرار می‌داد، این بود که در خیابان‌ها کسی کاری به زنان نداشت؛ متلک نمی‌گفتند؛ حتا در میان جمعیت زیادی که برای تظاهرات می‌آمدند، کسی مزاحم زنان نمی‌شد. به خودم می‌گفتم که چقدر طرز تفکر مردم تحول پیدا کرده است. این تحول برایم بسیار مهم بود. نشان می‌داد که ما پتانسیل آن را داریم که به

آنچه در جستجویش هستیم، برسیم. البته آن زمان بسیار خام بودیم و به این ترتیب نیروهای مذهبی توانستند انقلاب را به سمتی که می‌خواهند هدایت کنند.

مهنار متین: از همان روزها و هفته‌های اول پس از ۲۲ بهمن، محدودیت حقوق زنان شروع شد. به عنوان مثال، بحث‌هایی که درباره‌ی لغو قانون حمایت خانواده در گرفت.

• مینو جلالی: در حقیقت اولین حمله به حقوق مدنی زنان، از همین‌جا آغاز شد. من به عنوان وکیل، در محیط کارم می‌دیدم که مشکلات زنان به‌طور روزمره بیشتر می‌شود. گرچه آن اوایل خیلی مشهود نبود، اما با توجه به بنیاد فکری کسانی که در رأس حکومت قرار گرفته بودند، تضعیف حقوق و آزادی‌های زنان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. می‌دانستیم که اگر نیروهای دموکرات و چپ در این نبرد پیروز نشوند، پایمال شدن حقوق زنان حتمی است.

مهنار متین: شما با انجمن حقوق‌دانان و یا کانون وکلا همکاری داشتید؟

• مینو جلالی: من با اعضای کانون وکلا همکاری داشتم. اما چون مدت زیادی نبود که از خارج برگشته بودم، در میان وکلا چهره‌ی جدیدی محسوب می‌شدم. لازم بود در طول زمان مرا بشناسند. هنوز به عنوان یک وکیل شناخته شده نبودم. مسئله‌ی دیگری هم وجود داشت و آن اینکه عموی من در زمان شاه رئیس کانون وکلا بود و این موضوع در ابتدا، طبیعتاً کمی مسئله‌آفرین شده بود.

مهنار متین: با تشکل‌های دیگر مانند انجمن وکلای پیشرو و یا جمعیت حقوق‌دانان هم همکاری می‌کردید؟

• مینو جلالی: نه. با وضعیتی که وجود داشت، تصور می‌کردم بهتر است همه‌ی انرژی‌ام را در راه انقلاب بگذارم. اما با بسیاری از همکارانم که در این تشکل‌ها شرکت داشتند، صحبت می‌کردم و نظرات گوناگون مطرح می‌شد.

مهنار متین: از چند هفته پیش از ۱۷ اسفند، اطلاعیه‌هایی از طرف گروه‌های مختلف برای برگزاری هشت مارس در روزنامه‌ها منتشر شد. جلساتی هم برای تدارک مراسم برگزار می‌شد. البته این‌ها به پیش از سخنرانی خمینی در مورد حجاب مربوط می‌شود. آیا شما در جریان این برنامه‌ها قرار داشتید؟

• مینو جلالی: گمان می‌کنم یکی دو تا از این اطلاعیه‌ها را دیدم. تا جایی که به یادم مانده، اغلب این جلسات بنا بود که در دانشگاه برگزار شوند. همان‌طور که گفتم، یکی از آن‌ها، جلسه‌ی بعد از ظهر روز هشت مارس در تالار فردوسی دانشکده ادبیات بود که من هم در آن شرکت کردم.

مهنار متین: روز ۱۶ اسفند، زنان هوادار حزب توده (البته نه به نام حزب) جلسه‌ای به مناسبت ۸ مارس در دانشگاه صنعتی برگزار کردند. شما در آن شرکت کردید؟

• مینو جلالی: نه. من در مقابل حزب توده موضع داشتم. در نتیجه به این مراسم نرفتم. مهنار متین: از گروه‌های زنانی که در آن مقطع به وجود آمده بودند، مانند انجمن بیداری زن، اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز و... چیزی به یاد دارید؟

• مینو جلالی: نه. چیزی به یاد ندارم و نمی‌دانم آیا برنامه‌ای داشتند یا نه.

مهنار متین: چگونه در جریان تظاهرات ۱۷ اسفند قرار گرفتید؟

• مینو جلالی: یک روز ساعت ۸ صبح از رادیو شنیدم که آیت‌الله خمینی در یکی از سخنرانی‌هایش گفته در ادارات فحشا صورت می‌گیرد و زنان باید در محیط کار حجاب به سر کنند. من در جریان تحصن دانشگاه، به واسطه‌ی همسرم با هاید در آگاهی آشنا شده بودم. با هم رفت و آمد داشتیم. به یاد دارم که بعد از ظهر هشت مارس مراسمی در سالن فردوسی دانشکده ادبیات برگزار می‌شد و هاید هم در آن جلسه سخنرانی می‌کرد. من هم تصمیم داشتم به آن جلسه بروم. اما وقتی صحبت‌های خمینی را از رادیو شنیدم، به خودم گفتم بهتر است قبل از رفتن به دادگستری، به دانشگاه سری بزنم و ببینم وضع به چه صورتی است. حدود ساعت ۹ صبح به حوالی دانشگاه رسیدم. متوجه شدم که مدارس یکی پس از دیگری تعطیل می‌شوند و دختران دانش‌آموز از مدارس بیرون می‌آیند تا به تظاهرات بپیوندند. جریان خودجوشی بود. من فکر نمی‌کنم کسی این تظاهرات را سازماندهی کرده باشد. افراد مختلفی را در آن روز دیدم. افرادی که به هیچ‌وجه ایده‌های دموکراتیک و یا سوسیالیستی نداشتند. شماری از بستگانم را در این تظاهرات دیدم که از همین دسته بودند. از آنجایی که این حرکت اعتراضی خودجوش بود، کسی نمی‌دانست چه باید بکند. جمعیت لحظه به لحظه بیشتر می‌شد. زنانی که کارمند ادارات بودند و یا از مدارس می‌آمدند، دسته دسته به صف تظاهرات می‌پیوستند. من از دانشگاه به طرف خیابان پهلوی رفتم. مدرسه‌ی قدیمی من، مرجان در آن خیابان قرار داشت. وقتی به آنجا رسیدم، دیدم دانش‌آموزان مرجان هم از مدرسه بیرون می‌آیند.

مهنار متین: شرکت دانش‌آموزان در تظاهرات خیلی چشم‌گیر بود؟

• مینو جلالی: از همه بیشتر زنان کارمند بودند. معلمان هم در این تظاهرات نقش مهمی داشتند. برخی حتا مشوق شرکت دانش‌آموزان در راه‌پیمایی بودند؛ دست‌کم در اغلب موارد جلوی شرکت‌شان را نگرفته بودند. دانش‌آموزان زیاد آمده بودند. برای بعضی از بچه‌ها این تظاهرات نوعی تفریح بود؛ یک ماجرای هیجان‌انگیز. آن‌ها به این تظاهرات آمده بودند

چون آن را یک تظاهرات سیاسی نمی‌دیدند. من فکر می‌کنم همین نکته باعث حضورشان در خیابان‌ها شده بود؛ چرا که ترسی از شرکت در تظاهرات نداشتند. بچه‌هایی بودند که به خانواده‌های متوسط تعلق داشتند و اصلاً رادیکال نبودند؛ حتا می‌ترسیدند که انگ چپ و یا کمونیست به آن‌ها بخورد. در میان آن‌ها بسیاری بودند که در تظاهرات دوران انقلاب اصلاً شرکت نکرده بودند. اما در آن مقطع واقعاً به خاطر مسئله‌ی حجاب به خیابان آمده بودند. این نکته‌ی بسیار مهمی است؛ دختر جوانی که بی‌حجاب بزرگ شده بود، دورتمای روسری و چادر اجباری را نمی‌پذیرفت. برای این نوجوانان، حجاب اجباری کابوسی وحشتناک بود.

مهناز متین: شما فکر می‌کنید حساسیت‌های سنی و نسلی هم در این مورد عمل می‌کرد؟ به عبارت دیگر، آیا جوان‌ترها در این مقطع حساس‌تر بودند و زنان بیست تا سی سال حساسیت کمتری داشتند؟ یا برعکس، زنان مسن‌تر نسبت به حجاب از حساسیت بالاتری برخوردار بودند؟

• مینو جلالی: شاید دختران جوان حساسیت بیشتری داشتند. ما، زنان مسن‌تر، این مسئله را در ربط با یک پروسه‌ی اجتماعی می‌دیدیم. البته ما سیاسی بودیم و سعی می‌کردیم با مسئله به‌طور سیاسی برخورد کنیم. زنان کارمند زیادی هم در این اعتراضات شرکت داشتند. این زنان همسن و سال من بودند. اما سیاسی نبودند و دقیقاً به خاطر مسئله‌ی حجاب اعتراض می‌کردند. برای آن‌ها حجاب پیش‌درآمدی بود برای تزیینات بعدی. آن‌ها خام نبودند. من فکر می‌کنم نیروهای چپ از آن‌ها خیلی خام‌تر بودند که می‌گفتند: امروز حجاب مسئله نیست! چرا آن را عمده می‌کنید؟ اما یک زن کارمند می‌دید که در محیط کارش، تبعیض‌های دیگری به دنبال حجاب اجباری خواهد آمد. فراموش نکنیم که در آن زمان، تازه زنان برای خود جای درخوری در محیط کار و در جامعه پیدا کرده بودند. وقتی خمینی گفت: «شنیدم در ادارات فحشا رایج است»، زن کارمند می‌فهمید که فردا در اداره جلوی او را خواهند گرفت. من فکر می‌کنم جمعیتی که در ابتدا به خیابان ریخت، اهمیت این مسئله را دریافته بود و دورنما را هم می‌دید. مسئله‌ی حجاب برایش تبلور از دست دادن حقوق دیگری در جامعه بود.

مهناز متین: برای شما چطور؟ مسئله‌ی حجاب بیشتر مطرح بود یا مجموعه‌ی تبعیض‌هایی که فکر می‌کردید نسبت به زنان اعمال می‌شود و خواهد شد؟

• مینو جلالی: مسئله‌ی حجاب قدم اول بود. در راه‌پیمایی قبل از انقلاب من چندین بار به خاطر این که روسری نداشتم با عده‌ای از راه‌پیمایان درگیری پیدا کردم. خانم‌های محجبه‌ای بودند که چند روسری در کیف داشتند و به زنان بی‌حجاب روسری می‌دادند و

می گفتند: خواهر، حالا این روسری رو هم سرت کن! من می گفتم چرا روسری سرم کنم؟ می گفتند: خب، ما می خواهیم یکی باشیم. من هم جواب می دادم: من نمی خواهم طرز لباس پوشیدنم را به خاطر شرکت در تظاهرات عوض کنم. مشخص بود که چه هدفی دارند. حجاب برای من مسئله‌ی مهمی بود و آن را پیش درآمدی می دیدم برای فشارهای بعدی به زنان. وقتی بعد از انقلاب که خمینی آن حرف‌ها را درباره‌ی حجاب زد و زنان به اعتراض برخاستند، طالقانی حرف خمینی را کم و بیش پس گرفت. این عقب‌نشینی به زنان روحیه داد. دخترانی که به تظاهرات آمده بودند، از اینکه دیدند رژیم تا حدودی عقب‌نشینی کرده، خیلی دل‌گرم شدند. اگر تشکل‌های دموکراتیکی می داشتیم، می شد این دسته از جوانان را به سوی جریان‌های دموکراتیک و سیاسی کشاند. متأسفانه چنین نشد. به نظر من جریان‌های پیشروی آن زمان، اهمیت جنبش اعتراضی ۱۷ اسفند را درک نکردند. ما درک نکرده بودیم که افراد بسیار زیادی حاضرند به خاطر خواسته‌های‌شان به حرکت درآیند؛ افرادی که به جریان‌های پیشرو هم ممکن است سمپاتی داشته باشند. این مسئله در حال حاضر نیز در میان جوانان ایران خیلی چشم‌گیر است. من وقتی با برخی از آنان صحبت می‌کنم، می‌بینم تمایلات راست دارند. اما وقتی صحبت از آزادی‌های فردی به میان می‌آید، نقطه نظرات بسیار پیشرویی را بیان می‌کنند. در آن سال‌ها هم چنین تمایلاتی وجود داشت، اما ما به اهمیت آن پی نبرده بودیم. فکر می‌کردیم کسی که فقط به خاطر اعتراض به حجاب به خیابان آمده، می‌تواند فردا به ضدانقلاب پیوندد! ممکن بود ضدانقلاب بشود یا نشود. این بیشتر به نیروهای سیاسی پیشرو بستگی پیدا می‌کرد و اینکه ما چقدر قادر باشیم نسل جوانی را که حضور داشت، به نوعی متشکل و تجهیز کنیم. نکته‌ی دیگر این است که ما مانند "دایناسور" بودیم. جُثه‌ی بزرگی داشتیم، اما مغزمان کوچک بود! در جریان انقلاب ما تشکل‌های دموکراتیک نداشتیم. این هم از نتایج مشخص خفقان و دیکتاتوری رژیم شاه بود که جلوی هرگونه حرکت دموکراتیکی را گرفته بود؛ حتا جلوی کلوب‌های دانشگاهی مانند کلوب کوهنوردی را هم می‌گرفتند. بنابراین هیچ‌گونه تجربه‌ای در مبارزه‌ی دموکراتیک نداشتیم و نمی‌دانستیم چه باید کرد.

مهنار متین: هیچ سعی کردید با جوان‌هایی که در تظاهرات می‌دیدید، سر صحبت را باز کنید و ببینید آن‌ها چه می‌گویند و یا افکار خودتان را برای‌شان توضیح دهید؟

• مینو جلالی: بله. اگر یادتان باشد در آن چند روز جلوی دانشگاه و در داخل دانشگاه، دائماً بحث بود. من هم خیلی از اوقات وارد گفتگو می‌شدم. اما مشکل این بود که این‌گونه بحث‌ها خیلی زود قطبی می‌شد. شاید به این دلیل که جامعه قطبی شده بود. گاهی اوقات

در وسط ایستادن بسیار مشکل می‌شد. شروع خیلی از بحث‌ها خوب بود؛ اما بعد از ۵ دقیقه آدم را مجبور به موضع‌گیری سیاسی می‌کردند و بحث خراب می‌شد. همیشه این اتفاق می‌افتاد. انگار از همان ابتدا می‌بایست چیزی روی سینه‌ات می‌زدی که نشان دهد تعلقات فکری‌ات چیست! این از ضعف ما بود؛ چرا که حتا بلد نبودیم درست بحث کنیم. فرصت بسیار خوبی را از دست دادیم.

مهناز متین: از راه‌پیمایی ۱۷ اسفند بگوئید. آیا مسیر راه‌پیمایی را به خاطر دارید؟ آیا در پایان، قطعنامه‌ای خوانده شد؟



• مینو جلالی: به یاد دارم که از دانشگاه تهران حرکت کردیم و سپس از خیابان شاهرضا به طرف خیابان پهلوی (سابق) رفتیم. بعد از سه راه شاه رد شدیم. جمعیت مرتب به صفوف اضافه می‌شد. از آنجا به خیابان کاخ، جلوی نخست‌وزیری رفتیم. عده‌ی زیادی جلوی نخست‌وزیری جمع شده بودند. من این مسیر را به یاد دارم. اما یادم نیست قطعنامه‌ای خوانده شده باشد. شهر فضای مغشوشی داشت. عده‌ای می‌گفتند قرار است اشرف دهقانی در مقابل ستاد فدائیان سخنرانی کند. بعضی‌ها به آنجا رفتند. بعضی هم به دانشگاه برگشتند. من هم به دانشگاه رفتم تا همان‌طور که گفتم، در جلسه‌ی تالار فردوسی شرکت کنم...

مهناز متین: از افرادی که در تظاهرات بودند، چه تیپ‌هایی به دانشگاه آمدند؟

• مینو جلالی: بیشتر جوانان دانشجو و دانش‌آموز آمدند. اکثراً دختران ۱۷-۱۸ ساله بودند. زنان کارمند ادارات هم بودند؛ اما فکر می‌کنم تعداد آن‌ها در خیابان کاخ بیشتر بود. دانشگاه در آن روزها جو رادیکالی داشت. من تصور می‌کنم - البته فقط در حد یک تصور است و شاید درست نباشد - که زنان عادی مایل نبودند خودشان را در کنار کسانی قرار دهند که به نظرشان رادیکال می‌رسیدند. طرفداران فدایی، پیکار، بچه‌های مذهبی مثل

مجاهدین در دانشگاه زیاد بودند. به نظرم می‌رسد که زنان خانه‌دار و کارمند در دانشگاه حضور کمتری داشتند. تعداد آن‌ها در جلوی نخست‌وزیری در خیابان کاخ بیشتر بود.

مهنار متین: گفتید که پس از نخست‌وزیری به دانشگاه بازگشتید...

• مینو جلالی: بله. به جلسه‌ی تالار فردوسی رفتم که جمعیت زنان مبارز گذاشته بودند. تا جایی که در خاطرمان مانده، درباره‌ی تاریخچه‌ی هشت مارس صحبت کردند. در میان جلسه، زنانی که در تظاهرات خیابانی بودند، به داخل سالن آمدند. از گردانندگان جلسه خواستند که به آن‌ها هم فرصت حرف زدن بدهند. اما برگزارکنندگان، این اجازه را به آن‌ها ندادند. با خودم فکر کردم با وجودی که سخنرانان درباره‌ی تاریخچه‌ی مبارزات زنان و هشت مارس صحبت می‌کنند، به اتفاقاتی که کنار گوش‌شان می‌افتد، توجهی نشان نمی‌دهند! می‌دیدم که به هیچ‌وجه ارتباط ارگانیکی میان این دو حرکت وجود ندارد.

مهنار متین: یعنی همان وقت این مسئله توجه شما را به خود جلب کرد؟

• مینو جلالی: کاملاً. خیلی عجیب بود که اجازه‌ی صحبت به این خانم‌ها داده نشد.

مهنار متین: در میان حاضران در جلسه، کسانی بودند که به این مسئله اعتراض کنند؟

• مینو جلالی: خیلی کم بودند. عده‌ای می‌گفتند بگذارید ببینیم چه می‌گویند. اما دوستانی که این برنامه را سازمان داده بودند، شاید ترس و واهمه داشتند که نتوانند جلسه را کنترل کنند و به هدفی که از نشست دارند، برسند. برگزارکنندگان خیلی از بالا عمل می‌کردند و نمی‌خواستند کنترل را از دست بدهند سخنرانان درباره‌ی حرکات دموکراتیک و تجربه‌ی زنان در طول تاریخ صحبت می‌کردند که باعث به‌وجود آمدن هشت مارس شده بود. اما افرادی که یک‌باره وارد ماجرا شده بودند، عملاً درک بهتری از مسئله‌ی زن داشتند. اما اجازه‌ی صحبت به آن‌ها ندادند. در حالی که این امکان وجود داشت که دست کم به یکی از آنان اجازه‌ی صحبت داده شود. مراسم عملاً به هم ریخت.

فقط برگزارکنندگان جلسه نبودند که این واهمه را داشتند. صبح همان روز با چند نفر از دوستانم که تعلقات سیاسی خاصی داشتند، صحبت کردم. به نظر می‌رسید که همه‌ی آن‌ها از این حرکت سراسیمه شده‌اند. طوری حرف می‌زدند که گویا می‌ترسند این اعتراضات به یک جریان ضدانقلابی تبدیل شود. طرفداران فدائیان و پیکار ایده‌های والایی داشتند؛ اما ترس در میان آن‌ها ملموس بود. نمی‌دانستند این جریان به چه تبدیل خواهد شد؟ چون رهبری این تظاهرات در دست گروه خاص یا شناخته‌شده‌ای نبود، خیلی‌ها از این حرکت خودجوش، مضطرب و آشفته بودند. یا شاید همه نگران بودند و در برابر این سؤال قرار داشتند که حالا چه باید کرد؟ نمی‌دانستند این جریان را چگونه در راهی که فکر می‌کردند

صحیح و درست است، قرار بدهند.

مهناز متین: نگران بودند که این تظاهرات در خدمت ضدانقلاب قرار گیرد؟

• مینو جلالی: دقیقاً. این حرکت برای شان زنان بورژوازی شیلی را تداعی می کرد که در مقابل حکومت آئنده ایستادند. این فکر بعداً به شکل فرموله هم ارائه شد. این حرکت به دلیل خودجوش بودنش، جمعیت بسیار زیادی را از تیپ های اجتماعی مختلف گرد هم آورده بود؛ زنان کارمند، دختران دبیرستانی، دانشجویان و و. شعارهای بسیار خوبی هم دادند، مانند: آزادی نه غربی، نه شرقی، جهانی ست.

شعارها را اصلاً نمی شد به عنوان شعارهای ضدانقلابی تعبیر کرد.

مهناز متین: گفته شده که در این تظاهرات شعار مرگ بر خمینی هم داده شد. آیا شما چنین شعاری را به یاد دارید؟

• مینو جلالی: نه؛ به یاد ندارم. اما برایم عجیب نیست که چنین شعاری هم سر داده باشند. چند نفری را دیدم که طرفدار ضدانقلاب پیشین بودند...

مهناز متین: ضدانقلابی به چه معنا؟ آیا آن ها را از قبل می شناختید و یا پوشش و آرایش ظاهری شان این تصور را به وجود می آورد؟

• مینو جلالی: از نظر وضع ظاهر نمی گویم. چون ظاهر خود من هم زیاد انقلابی نبود؛ کسانی بودند که آن ها را از نزدیک می شناختم و از خاستگاه طبقاتی شان کاملاً آگاه بودم. از طرفداران رژیم پیشین بودند...

مهناز متین: مثلاً کسانی که در تظاهرات "قانون اساسی" شرکت کرده بودند و به آن ها "بختیاری" می گفتند؟

• مینو جلالی: حتا بیشتر. کسانی که بختیار را هم قبول نداشتند و واقعاً طرفدار شاه بودند!

مهناز متین: تعداد چنین کسانی زیاد بود؟

• مینو جلالی: پاسخ دادن به این سؤال دشوار است. چرا که باید از روی ظاهر آدم ها قضاوت می کردی. فقط می شد گفت که از اقشار مرفه می آیند. اما چنین افرادی زیاد نبودند.

مهناز متین: آیا برای خود شما که افکار چپ داشتید، حضور چنین کسانی این نگرانی را به وجود می آورد که این حرکت به آلت دست ضدانقلاب تبدیل می شود؟

• مینو جلالی: باید بگویم هم آری و هم نه. همه در وضعیتی بودیم که نمی دانستیم این ماجرا به کجا خواهد انجامید. فقط هم چپی ها نبودند. روز ۸ مارس، پیش از رفتن به جلسه ی تالار فردوسی، به دادگستری رفتیم. در آنجا چند تن از وکلای زن را دیدم. آن ها هم

در این فکر بودند که چطور باید این حرکت را مهار کرد...

مهنار متین: این وکلا تمایلات چپ داشتند و یا ملی و دموکرات بودند؟

• مینو جلالی: تمایلات مختلف؛ هم چپ و هم دموکرات و هم ملی. وضعیت طوری بود که همه می‌ترسیدند به اهداف ضدانقلاب کمک کنند. در حالی که ضدانقلاب واقعی داشت خودش را تجهیز می‌کرد! ما در خیالات خودمان به ضدانقلاب دیگری فکر می‌کردیم. درک صحیحی از ضدانقلاب نداشتیم و اینکه چگونه می‌خواهد قدرت را در دست بگیرد و همه‌ی درها را به روی ما ببندد. من شاید به این دلیل که در محیط خارج زندگی کرده بودم، با فرهنگ دیگری آشنا شده بودم و نسبت به حجاب هم هیچ سمپاتی نداشتیم، برخوردیم متفاوت بود. مقصودم اصلاً این نیست که شناخت بیشتری داشتیم یا درکم بهتر و دموکراتیک‌تر بود. اما به هر حال رفرم‌های اجتماعی را دیده بودم و نگاهم به آن مثبت بود. شاهد بودم که انجام رفرم در جوامعی که نابرابری وجود دارد، می‌تواند ستم بر زنان را کمتر کند. اما صحبت‌ها اغلب حول مهار کردن تظاهرات زنان دور می‌زد. حتا کسانی که به جنبش دموکراتیک باور داشتند، می‌ترسیدند حرکت به یک جریان ضدانقلابی تبدیل شود.

مهنار متین: فکر می‌کردند چطور باید این حرکت را مهار کرد؟ جلویش را گرفت؟ آن را

کانالیزه کرد؟

• مینو جلالی: مهار کردن بیشتر به معنای کانالیزه کردن بود و اینکه این حرکت حتی‌الامکان طیف خاصی را در بر بگیرد؛ اشکالش معلوم و شعارهایش مشخص باشد. اما جریانی را که کسی سازماندهی نکرده و حقیقتاً خودانگیخته است، مشکل می‌توان کانالیزه کرد. در این‌گونه موارد، دو راه بیشتر وجود ندارد: یا می‌بایست در مقابل این حرکت می‌ایستادند و موضع منفی می‌گرفتند، یا اینکه نیروهای انقلابی آن را کانالیزه می‌کردند. اما در آن زمان کادری وجود نداشت که بتواند چنین حرکتی را کانالیزه کند. نه تنها کادری در کار نبود، بلکه درک همه‌ی ما از فعالیت دموکراتیک بسیار اندک بود. نمی‌دانستیم حرکت‌های زنان را به چه شکلی می‌توان سازماندهی کرد. وانگهی، حتا اگر شناخت و درک درستی هم از کار دموکراتیک داشتیم، باز هم نیروهای مان در حد کنترل آن جنبش نبود. یک جنبش واقعی بود. حرکتی بود هم زیبا و هم نگران‌کننده. به‌طور کلی در حرکت‌های آن دوره - به غیر از تظاهرات حزب‌اللهی‌ها - جنبه‌های مترقی و رادیکال همیشه وجود داشت. بنابراین چنین حرکت‌هایی نمی‌بایست ترس برانگیز باشد. نمی‌دانم چرا چنین هراسی نسبت به جنبش زنان وجود داشت؟ مثلاً اگر کارخانه‌ها را تعطیل می‌کردند و کارگران به خیابان‌ها می‌ریختند تا خواست‌های صنفی‌شان را مطرح کنند، آیا چنین وحشتی میان

نیروهای چپ و دموکرات به وجود می‌آمد؟ من فکر می‌کنم یکی از دلایل نگرانی و هراس، ربط این حرکت با مسئله‌ی حجاب بود. حجابی که بسیاری از زنان به علت فقر و یا عادت بر سر می‌گذاشتند، با حجاب اسلامی که دست‌اندرکاران رژیم می‌خواستند تحمیل کنند، بسیار متفاوت بود. بارها در مکان‌هایی مثل اتوبوس می‌دیدیم که زنان چادری به دهان فرزندشان پستان می‌گذارند و به او شیر می‌دهند. حجابِ اغلبِ زنان زحمتکش، حجاب اسلامی نبود. می‌خواهم بگویم که نیروهای چپ به این تمایز توجه نکردند. آن‌ها نمی‌خواستند با حجاب سنتی مخالفت کنند و آن را با حجاب اسلامی که حکومت می‌خواست اجباری کند، یکی گرفتند. ضدیت با حجاب را به نوعی ضدیت با زنان زحمتکش و اقشار سنتی تلقی کردند.

مهناز متین: در حالی که زنان چادری هم در تظاهرات بودند.

• مینو جلالی: دقیقاً. من حتا با چند نفر از آن‌ها صحبت کردم. می‌گفتند درست است که ما خودمان حجاب را انتخاب کرده‌ایم، اما دل‌مان نمی‌خواهد که حجاب برای زنان اجباری شود. چنین تیپ‌هایی در روز اول تظاهرات حضور محسوسی داشتند. از قشرهای مختلف؛ حتا زنان خانه‌دار هم دیده می‌شدند. زنانی که می‌گفتند ما نمی‌خواهیم دختران‌مان مجبور شوند حجاب به سر کنند. مادر بزرگ من زن باحجابی بود. وقتی موضوع حجاب اجباری را شنید، به شدت ناراحت و عصبانی شد. مرتب هشدار می‌داد که باید مواظب آخوندها بود. به ما می‌گفت: نسل شما نمی‌داند از دست آخوند جماعت چه کارهایی برمی‌آید! این زن هشتاد ساله، افکار بسیار روشنی درباره‌ی حجاب داشت و مخالف آن بود. در میان خانم‌های مسن خانواده هم می‌دیدم چقدر مخالفت وجود دارد. زنانی که دوران قبل از کشف حجاب را زندگی کرده بودند، در این زمینه تجربه داشتند. گاه فکر می‌کنم که نسل مادر بزرگ‌های ما در این مورد دید بهتری از ما داشت. البته وقتی از نسل مادر بزرگ‌ها صحبت می‌کنم، باید به بافت اقتصادی خانواده‌ها و تعلقات طبقاتی آن هم توجه داشت. خانمی را به یاد می‌آورم که قبلاً کارگر خانگی خواهرم بود. بعد خانه‌دار شده بود و دیگر کار نمی‌کرد. او را در حوالی محل تظاهرات دیدم. با وجودی که این خانم چادری بود، به من گفت که بسیار مخالف حجاب اجباری برای دخترانش است. خیلی جالب بود. وقتی موضع‌گیری سازمان‌های سیاسی را می‌دیدیم، متوجه می‌شدیم که نظرات آنان در مورد حجاب حتا از نظرات مردم عادی هم عقب‌مانده‌تر است. همان‌طور که گفتم، درک سازمان‌های سیاسی از حجاب زنان زحمتکش، درک درستی نبود. در روستاها زنان دهاتی خودشان را نمی‌پوشاندند. زنانی که در مزارع کار می‌کردند، روسری به سر داشتند تا سرشان

را از تابش آفتاب محافظت کنند. حتا روابطشان با مردان آزادتر از زنان شهرنشین بود. زنان شمالی که در شالیزار کار می‌کردند، شلوارشان را تا بالای ران تا می‌زدند. حجاب با اوضاع اجتماعی اغلب مناطق ایران جور در نمی‌آید. نیروهای چپ به دلیل ناآگاهی، از حجابی دفاع می‌کردند که خرده‌بورژوازی و بورژوازی سنتی بازار قصد حاکم کردنش را داشت. اما زنان چادری که به صف تظاهرات می‌پیوستند، با اجباری کردن این حجاب مخالف بودند. کسانی که در بیرون صف، در پیاده‌روها بودند هم واکنش منفی نشان نمی‌دادند.

مهنار متین: آیا حضور مردان هم چشم‌گیر بود؟

• مینو جلالی: در صف تظاهرات بسیار کم بودند. پسران جوانی را به یاد دارم که در راه‌پیمایی شرکت داشتند؛ اما تعدادشان بسیار اندک بود. زنان، جمعیت غالب را تشکیل می‌دادند.

مهنار متین: شاهد درگیری و زد و خورد هم بودید؟

مینو جلالی: روز ۱۷ اسفند، حتا اوباش و اراذل هم هنوز برای حمله به تظاهرات متشکل نشده بودند. توهین و حرف زشت به گوش می‌رسید؛ اما من حمله‌ی آن‌چنانی ندیدم. هدف‌شان بیشتر متفرق کردن جمعیت بود. می‌گفتند ضدانقلابی‌ها هستند. ولی آن‌طور که زنان را روزهای بعد مورد حمله قرار دادند، در روز اول دیده نمی‌شد؛ و یا من شاهدش نبودم.

مهنار متین: در روزهای بعد هم در تظاهرات شرکت داشتید؟

• مینو جلالی: بله. با چند نفر از دوستانم و گاه با همسرم در تظاهرات روزهای بعد شرکت کردم. در جریان این گردهم‌آیی‌ها می‌توانستیم با دیگران به بحث و گفتگو بپردازیم. مغری بود تا هرکس نظراتش را بیان کند.

مهنار متین: تیپ زنانی که در تظاهرات بعدی شرکت داشتند مانند روز اول بود؟

• مینو جلالی: در روز اول، همان‌طور که گفتم، تیپ‌های مختلفی شرکت داشتند. ولی هرچه جریان سیاسی‌تر می‌شد و برخوردها حادثتر، تعداد زنان مرفه و یا زنانی که پست‌های بالای اداری داشتند و می‌ترسیدند موقعیت‌شان را از دست بدهند، کمتر می‌شد. فکر می‌کنم در همان روزها بود که ارباب کارمندان زن در ادارات شروع شد. آن‌طور که در خاطرمان مانده، در روزهای بعد، تعداد زنان کارمند کمتر بود. شاید ترسیده بودند و یا بهتر بگوییم آن‌ها را ترسانده بودند. رژیم هم اراذل و اوباشش را کاملاً بسیج کرده بود تا هرچه وحشیانه‌تر به صف تظاهرات حمله کنند.

مهنار متین: شما خودتان شاهد چنین حمله‌هایی بودید؟

• مینو جلالی: بله. به میان جمعیت می‌ریختند و اذیت می‌کردند. فحش‌های رکیک می‌دادند. شعار: "یا روسری، یا توسری" ورد زبان‌شان بود. چندین بار دیدم که دامن و پیراهن زنان را بالا زدند. از این قبیل کارهای زشت زیاد می‌کردند. قصد ترساندن زنان را داشتند.

مهنار متین: به کاخ دادگستری هم رفتید؟

• مینو جلالی: بله. جمعیت زیادی به دادگستری آمده بود.

مهنار متین: به یاد دارید چه کسانی سخنرانی کردند؟

• مینو جلالی: خانم جزنی را به یاد دارم. اگر اشتباه نکنم خانم پیروش خواجه‌نوری که یکی از وکلا بود هم صحبت کرد. جمعیت خیلی زیاد بود و فضای دادگستری هم چندان بزرگ نبود.

مهنار متین: آیا جلسات، میتینگ‌ها و گردهم‌آیی‌های دیگری هم به یادتان مانده؟

• مینو جلالی: فکر می‌کنم جلسه‌ای در دانشکده فنی برگزار شده بود. اما به یاد ندارم چه روزی بود.

مهنار متین: آیا وقایع این چند روز، نگرانی شما را بیشتر کرد؟

• مینو جلالی: حضور زنان بعد از چند روز خیلی کمتر شده بود. این بود که نگرانم می‌کرد. می‌دیدم چگونه نیروی جوانی که روزهای اول به خیابان‌ها آمده، به دلیل عدم وجود یک سازماندهی صحیح، پراکنده شده است. البته علت این پراکندگی در عین حال ناشی از جو اربعابی بود که حکومت‌گران به وجود آورده بودند. دختران دانشجو شکل‌های خودشان را در دانشگاه‌ها داشتند؛ یا با گروه‌های سیاسی کار می‌کردند، یا در کمیته‌های مختلف دانشگاه فعال بودند. ولی دختران دبیرستانی را از دست دادیم؛ به جز آن‌هایی که جذب نیروهای چپ شدند و یا به مجاهدین پیوستند. جنبش پیشروی ایران، طیف وسیع کسانی را که گرایش سیاسی نداشتند و صرفاً به خاطر حجاب اجباری و محدودیت‌های دیگر به حرکت درآمده بودند، از دست داد. تشکیلاتی نبود که بتواند این نیروها را حفظ کند.

مهنار متین: پس از بیانات آیت‌الله طالقانی و سپس سخنگوی دولت درباره‌ی اجباری نبودن حجاب، برخی نیروهای سیاسی ضمن سخنرانی و اطلاعیه، از زنان خواستند که دیگر تظاهرات نکنند. شما هم فکر می‌کردید که مسئله منتفی است و باید اعتراضات را تمام کرد؛ یا برعکس، باید به آن ادامه داد؟

• مینو جلالی: من تصور نمی‌کردم که ماجرا پایان یافته است. مشخص بود که این یک عقب‌نشینی موقتی از سوی دولت است و آن‌ها مجدداً قوای‌شان را جمع خواهند کرد تا

حمله را از جای دیگری آغاز کنند. دیدیم که چنین هم شد. خود من به عنوان وکیل می‌دیدم که در دادگاه‌ها مزاحمت‌های زیادی برای زنان به وجود می‌آورند. معلوم بود که این مسئله هنوز تمام نشده. ولی با پیش آمدن مسائل دیگر، زیاد روی این مسئله پافشاری نکردیم. با اینکه می‌دانستیم دوباره مطرح خواهد شد. افراد پیشرویی که می‌خواستند از راه مبارزه‌ی سیاسی وضعیت ایران را تغییر دهند می‌گفتند: مسئله‌ی حجاب در این لحظه آن‌چنان حیاتی نیست. مسائل بزرگ‌تر و مهم‌تری وجود دارد که باید به آن‌ها پرداخت. زنانی هم که با سازمان‌های سیاسی کار می‌کردند، با این نظر موافق بودند. بنابراین در درون سازمان‌های سیاسی، این بحث دنبال نشد. نیروهای جوانی که روزهای اول بدون داشتن تعلقات گروهی، تنها به خاطر مسئله‌ی حجاب به جنبش پیوسته بودند، به حال خود رها شدند. فقط گروه‌های زنان با مسئله‌ی حجاب درگیر بودند. البته آن‌ها هم خودشان از بینشی که بر چپ ایران حاکم بود، مبرا نبودند. همه‌ی ما با اینکه می‌دانستیم این مسئله مهم است، چندان به آن بها ندادیم. بنابراین اعتراضات هم ادامه پیدا نکرد.

مهنار متین: آیا بعد از این تظاهرات، سعی کردید با گروه‌هایی که آن را به راه انداخته بودند، تماس بگیرید و با آن‌ها همکاری کنید؟

• مینو جلالی: برای من مشخص بود که کسی این تظاهرات را به راه نینداخته. من چنین توهمی نداشتم. حرکت کاملاً خودجوشی بود که در آن وضعیت انقلابی به وجود آمده بود. مردم می‌دیدند که صحبت از آزادی می‌شود، اما آزادی‌شان را در عمل سلب می‌کنند. البته من با کسانی که با گروه‌های مختلف زنان همکاری داشتند، ارتباط داشتم. با آن‌ها صحبت می‌کردم. بعدها هم با اتحاد ملی زنان شروع به همکاری کردم.

مهنار متین: آیا این تظاهرات باعث شده بود که به همکاری با گروه‌های زنان تمایل پیدا کنید؟

• مینو جلالی: بله. تنها هم تظاهرات ضدحجاب اجباری نبود؛ بلکه در پروسه‌ی انقلاب می‌دیدیم که به چه صورت جلوی حرکت زنان گرفته می‌شود. حتا در تشکل‌های دموکراتیک هم سلسله مراتبی وجود داشت که زنان در آن‌ها چندان جدی گرفته نمی‌شدند. بیشتر عمل کننده بودند تا تصمیم‌گیرنده. جزوات زیادی مثلاً از حزب کمونیست فیلیپین و یا چین منتشر می‌شد که نظراتی کاملاً عقب مانده از مسئله‌ی زن ارائه می‌داد؛ چه در روابط خصوصی و جنسی و چه در روابط اجتماعی. یعنی حتا آن نسل مترقی، صادق و فداکاری که می‌خواست برای رسیدن به جامعه‌ی سوسیالیستی و کمونیستی مبارزه کند، طرز تفکرش در برخی موارد از مذهبی‌ها چندان متفاوت نبود؛ اینکه زن چگونه باید رفتار کند، چطور لباس

بپوشد، چه چیزی برایش مجاز است و... این هم دلایل روشنی داشت. بخش شایان توجهی از مبارزان چپ از خانواده‌هایی مذهبی می‌آمدند. به این راحتی نمی‌شود تربیت دوران کودکی را از خود دور کرد. در مورد مسائل جنسی طرز تفکر اسلامی خیلی وقت‌ها غلبه داشت. بعضی‌ها دوست دارند بگویند که این یک مشکل فرهنگی است؛ اما من معتقدم این یک مشکل مذهبی است. گاه فکر می‌کردم که بین دو صندلی نشسته‌ام. نمی‌دانستم که واقعاً به چه دسته‌ای تعلق دارم. از یک طرف افرادی را که با این شور و صداقت فعالیت می‌کردند، ستایش می‌کردم. از طرف دیگر می‌دیدم که ارزش‌هایم درباره‌ی آزادی‌های فردی و اجتماعی، با ارزش‌های آن‌ها تفاوت زیادی دارد. این تفاوت‌ها در هر بحث جدی خود را نشان می‌داد و گاه ادامه‌ی بحث را بسیار دشوار می‌کرد. در اتحاد ملی زنان هم وضع به همین صورت بود. افرادی با پیش‌های مختلف در اتحاد بودند و نظرات مختلفی داشتند.

مهناز متین: شما از طریق هایدو در آگاهی اتحاد ملی زنان را شناختید؟

• مینو جلالی: نه. از طریق چند نفر از دوستانم که در طیف چپ بودند و اعتقاد به ایجاد سازمان‌های دموکراتیک داشتند، با اتحاد آشنا شدم.

مهناز متین: شما وقتی در اتحاد بودید با سازمان سیاسی خاصی کار می‌کردید؟

• مینو جلالی: نه. اما نظرات سیاسی من بیشتر نزدیک به اقلیت بود. یعنی ابتدا به چریک‌های فدایی خلق و بعد به اقلیت تمایل داشتم. درک اغلب افراد از سازمان‌های دموکراتیک، پُلی بود برای انتقال پتانسیل انقلابی آدم‌ها به سازمان‌های سیاسی. شاید آن دوستان هم به سازمان‌های دموکراتیک چندان اعتقادی نداشتند. اما فکر می‌کردند که از این طریق می‌توانند افراد را جذب کنند و ایده‌های انقلابی را به پیش ببرند.

مهناز متین: شما از همان ابتدای تشکیل با اتحاد بودید؟

• مینو جلالی: اتحاد در فروردین ۱۳۵۸ به وجود آمد. من پنج شش ماه بعد به آن پیوستم. در واقع طی این مدت با افراد مختلف صحبت کردم و نظرات مختلف را شنیدم. بعد از چند ماه تصمیم گرفتم به اتحاد بپیوندم. در کمیته‌ی حقوقی اتحاد ملی زنان بودم. نظرات کمیته‌ی حقوقی خوانایی زیادی با بقیه‌ی کمیته‌ها مثل کمیته‌ی کارگری، کمیته‌ی سوادآموزی و... نداشت. افرادی که در آن کمیته‌ها کار می‌کردند، رادیکال‌تر از کمیته‌ی حقوقی بودند.^۱ می‌خواستند در میان طبقه‌ی کارگر کار کنند. در کمیته‌ی حقوقی بحث‌هایی

۱- برای آگاهی بیشتر درباره‌ی کمیته‌ی حقوقی اتحاد ملی زنان، نگاه کنید به بازبینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان، گردآورنده و ویراستار مهناز متین، نشر نقطه، ۱۳۷۸/۱۹۹۹، ص ۲۰.

می‌شد که زیاد طبقاتی نبود! توجه ما به قوانینی بود که به سرعت تغییر می‌کردند و به عقب می‌رفتند. ما فکر می‌کردیم که باید کار آگاه‌گرانه انجام دهیم. این کار حتا در درون اتحاد و در میان دوستان خودمان هم اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. ما نباید اشتباهات پیشین را تکرار می‌کردیم. یادم هست که در سال‌های ۵۳ - ۵۴ هنگامی که در جنوب شهر نهادهای رفاهی و خدماتی به وجود می‌آمد تا به زنان زحمتکش در زمینه‌ی بهداشتی یا حقوقی اطلاعاتی بدهد، من برخوردی کاملاً منفی نسبت به این نوع کار داشتم. فکر می‌کردم کارهایی که از جانب دولت و از بالا طرح‌ریزی شده باشد، تأثیری در زندگی مردم و ارتقای آگاهی‌شان ندارد. در حالی که اشتباه می‌کردم. یا در مورد حق رای زنان همیشه این بحث را می‌کردم که در جامعه‌ای که افراد نمی‌توانند آزاده رای بدهند، دادن حق رای به زنان معنایی ندارد. این هم اشتباه بود. یک سری از قوانین، حتا اگر در سطح نوشته باقی بماند و در عمل اجرا نشود، در ذهن اجتماعی تأثیرات خود را باقی می‌گذارد. و این مسئله‌ی مهمی است. مبارزه با اختناق شاه موجب می‌شد که ما حتا این رفرم‌های کوچک را نبینیم. پیدایش مددکاری اجتماعی، دسترسی به بهداشت، به‌خصوص در زمینه‌ی جلوگیری از بارداری و یا سقط جنین - اگرچه رسماً مجاز نبود - در میان زنان محلات فقیرنشین تأثیرات مهمی برجا گذاشت. من فکر می‌کنم ما به این رفرم‌ها توجه لازم را نکردیم. خود من با وجودی که معتقد بودم هر رفرمی در جهت بهبود زندگی مردم به هر حال مثبت است، نسبت به کارهایی که در نواحی جنوب شهر انجام می‌شد، زیاد توجه نداشتیم. دست‌آوردهای چنین رفرم‌هایی باید ارزیابی می‌شد. بعدها که در اتحاد از این موارد صحبت می‌کردیم، می‌دیدیم مددکاری اجتماعی نتایج مثبتی داشته است. اما توجه کافی به این مسائل نمی‌شد.

مهناز متین: شما به عنوان وکیل دادگستری محدودیت‌هایی را در محیط کارتان می‌دیدید؟

• مینو جلالی: بله. خیلی زیاد. به خصوص از سال ۶۰ به بعد. اسلامی کردن قوه‌ی قضاییه، از همان ابتدا در صدر برنامه‌ی کار جمهوری اسلامی قرار گرفت. از این رو، در اولین فرصت، اقدام به لغو قانون حمایت خانواده و سلب حق قضاوت از زنان کرد. حدود ۴۰ قاضی زن بودند که رتبه‌ی قضایی‌شان تغییر داده شد. کارهای اداری به آن‌ها دادند. برخی قضات هم عنوان مشاور حقوقی گرفتند. دادگاه‌ها تغییر کردند. پروسه‌ی اسلامی شدن دادگاه‌ها از سال ۶۰ به بعد کامل شد و هرگونه مقاومت یا دفاع از حقوق زنان با تهدید و ارباب روبه‌رو می‌گردید. روزهایی بود که وقتی به دادگاه می‌رفتم، مطمئن نبودم شب به خانه بازمی‌گردم یا نه! منظورم این است که به این حد کار را مشکل کرده بودند. تمام وقت

فشار را حس می‌کردی. اما جنبه‌ی مثبت و خوبی که در رابطه با اتحاد وجود داشت، این بود زنانی را که نیاز به مشاوره‌ی حقوقی داشتند - برای طلاق، حضانت یا مسائل دیگر - به ما معرفی می‌کردند و ما کارشان را انجام می‌دادیم.

من گاه می‌بینم دوستانی به شدت به چپ حمله و انتقاد می‌کنند. گویا چپ مانع کارهای دیگران شده بود. می‌بینم بسیاری از زنان ایرانی که به افکار فمینیستی باور دارند، لبه‌ی تیز حمله‌ی‌شان را متوجه‌ی گروه‌های چپ کرده‌اند. در حالی که وقتی در ایران بودم، می‌دیدم که همین افرادی که امروز چنین منتقدند، به خصوص در دو سال اول، سعی داشتند به همین گروه‌های چپ نزدیک شوند. به هیچ عنوان هم به چپ برخوردی انتقادی نمی‌کردند. این افراد شکست انقلاب را می‌بینند؛ اما انگار خودشان در این شکست نقشی نداشته‌اند. من با این رویکرد به شدت مخالفم. فکر می‌کنم ما اشتباهات زیادی مرتکب شده‌ایم. اما این یک اشتباه جمعی یا کولکتیو بود. اشتباهی نبود که فقط برخی سازمان‌ها و افراد مرتکب شده باشند. البته فدائیان اکثریت و حزب توده، با دفاع‌شان از جمهوری اسلامی، در واقع کمر چپ را شکستند. فکر می‌کنم اگر چنین نمی‌شد، چپ ایران به این شکل ضربه نمی‌خورد. ولی در مورد سازمان‌های دیگر، من بیشتر وضعیت قبل از انقلاب را مسبب نحوه‌ی تفکر و عملکرد آن‌ها می‌بینم. ما در زمان شاه این امکان را نداشتیم که به فعالیت اجتماعی و سیاسی دموکراتیک پردازیم و تشکل‌های دموکراتیک را پی‌بریزیم. نمی‌توانستیم نظرات‌مان را مطرح و درباره‌اش بحث و نقد کنیم. یاد نگرفتیم با مردمی که می‌خواهیم از آن‌ها دفاع کنیم، چگونه برخورد داشته باشیم. هرکسی که در آن مقطع فعالیت می‌کرد، از این فقر فرهنگی و سیاسی، سهمی برده بود. من اگر انتقادی داشته باشم در درجه‌ی اول انتقاد به خودم است. البته بر سر شماری از مسائل، نظرات متفاوتی با بقیه داشتیم. آن هم به خاطر آشنایی من با فرهنگی بود که ارزش‌های دموکراتیک در آن، جا افتاده بود. به همین دلیل به این ارزش‌ها بیشتر بها می‌دادم. ولی خودم را در شکستی که خوردیم، سهیم می‌دانم.

گفتگوی مهناز متین با مینو جلالی

۲۳ دی ۱۳۸۷ / ۱۲ ژانویه ۲۰

هشدار

فرنگیس حبیبی

س: شما پیش از انقلاب ۱۳۵۷، در خارج از کشور بودید و در پاریس به دانشگاه می‌رفتید. کمی از تجربیات‌تان در این دوره بگویید. آیا با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در ارتباط بودید؟

• فرنگیس حبیبی: من از اواخر سال ۱۹۶۸ با ایرانی‌های عضو کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در پاریس آشنا شدم و به کنفدراسیون پیوستم. مدت ۳ یا ۴ سال در کنفدراسیون - واحد پاریس - بسیار فعال بودم. اوایل سال ۱۹۶۹ بود که برای اولین بار در کنگره‌ی نهم کنفدراسیون شرکت کردم؛ یکی از بحث‌ها به سازمان زنانی اختصاص داشت که چند سال پیشتر تشکیل شده و در آن زمان، در حال "احتضار" بود.^۱ می‌گفتند که باید این سازمان را فعال کرد؛ اما من موافق نبودم...

س: چرا؟

• فرنگیس حبیبی: چون برخی از آقایان عضو کنفدراسیون، مسائل را به شکل بسیار کلیشه‌ای مطرح می‌کردند. در واقع، سازمان زنان برای این دوستان جایی بود برای دور هم جمع شدن زنانی که علایق سیاسی و اجتماعی نداشتند و انگیزه‌هایشان بسیار متفاوت بود. به یاد دارم یکی از دوستانم که فرد بسیار مبارزی هم بود، به چند نفر از خانم‌هایی که گه‌گاه در این جلسات حضور پیدا می‌کرد، گفت: «ببینید، شما اگر می‌خواهید شوهر پیدا کنید، باید به عضویت سازمان زنان در بیایید! آنجا می‌توانید با افراد مختلف آشنا شوید؛ حتما آدم‌های خوبی پیدا خواهید کرد!» می‌خواهم بگویم که برای شرکت دادن زنان در مبارزات اجتماعی و دانشجویی، چنین انگیزه‌هایی پیش کشیده می‌شد. به هر حال در آن زمان از این سازمان زنان، اثر زیادی برجا نمانده بود. بسیاری از مسئولین آن که در زمره زنان آگاه و فهمیده بودند، به علت کارهای متعددی که در کنفدراسیون انجام می‌دادند، عملاً قادر نبودند و فرصت نداشتند که هم در کنفدراسیون مبارزه‌ی سیاسی کنند و هم به سازماندهی یک تشکل زنان در کنار کنفدراسیون بپردازند. به این ترتیب، سازمان زنان از بین رفت و در سال ۱۹۷۰ دیگر اثری از آن نمانده بود.

۱- نگاه کنید به فصل پیوست‌ها: سازمان ملی زنان ایران.

س: در واقع، کسانی مثل شما که به مسئله‌ی زن حساسیت داشتند، به این سازمان جذب نمی‌شدند. در آن سال‌ها که بحبوحه‌ی جنبش ۱۹۶۸ بود و یکی از کانون‌های مهم آن فرانسه محسوب می‌شد، جنبش زنان اینجا هم نسبت به سازمان‌های سیاسی، همین حالت حاشیه‌ای را داشت...

• فرنگیس حبیبی: جنبش زنان فرانسه در آن دوره، یک جنبش مطرح بود...

س: اما در سال‌های ۷۰ بود که این قدرت نمایان شد. وقتی با زنان فعال آن دوران صحبت می‌کنید، می‌گویند که در برش زمانی ۶۸، ما جرئت نمی‌کردیم که در آمفی‌تئاتر سوربون درباره‌ی مسائل زنان به راحتی صحبت کنیم!

• فرنگیس حبیبی: در آن زمان، مبارزات زنان در حال جوانه زدن بود. کمیته‌های کوچک، اکسیون‌های پراکنده‌ای را در دانشگاه‌ها و مدارس سازمان می‌دادند. جنبش فمینیستی در فرانسه در حوزه‌ی تلاش فکری و بازاندیشی درباره‌ی هویت این جنبش چهره‌های مشهوری را به سوی خود جلب کرده بود و بسیاری از کتاب‌ها و آثار فمینیستی در ابتدای دهه‌ی هفتاد منتشر شد.

س: آیا نگرشی که بعدها نسبت به جنبش مستقل زنان و اهمیت آن در مبارزه‌ی عمومی پیدا کردید، در ربط با سازمان‌های زنان فرانسه شکل گرفت و در اینجا بود که به ضرورت آن واقف شدید؟ یا اینکه تا انقلاب ۱۳۵۷ بر این عقیده بودید که مبارزه سیاسی بر مبارزات دموکراتیک ارجحیت دارد؟

• فرنگیس حبیبی: ببینید، برای من و برای بسیاری از زنانی که در کنفدراسیون فعالیت می‌کردند، مهم مبارزه‌ی سیاسی بود. برای این مبارزه، باید تجهیز می‌شدیم: مطالعه می‌کردیم، آگاهی می‌یافتیم و آمادگی کسب می‌کردیم. زنانی که عضو سازمان‌های سیاسی بودند و یا به درجات مختلف، به مبارزه‌ی مخفی روی آورده بودند، طبیعتاً نمی‌توانستند به مسائل و مشکلات زنان به‌طور مشخص پردازند. خود من، بیشتر سعی می‌کردم که سطح آگاهی‌ام را بالا ببرم. به عبارت دیگر، به دنبال برابری علمی و سیاسی با مردان بودم. البته اگر بتوانیم چنین نامی بر آن کوشش بگذاریم! به بیان دیگر، می‌خواستم در عرصه‌ای مبارزه کنم که مردان در آن مبارزه می‌کردند. فکر می‌کردم که مردان از نظر مطالعه، استدلال، تحلیل و بحث از من جلوتر هستند و می‌خواستم خودم را به سطح آنان برسانم. نمی‌دانم این فکر درست بود یا غلط؛ اما انگیزه‌ی من این بود. چنین آگاهی‌ای را در میان زنان سراغ نداشتم.

البته توجه دارید که در آن زمان، تعداد ما زنان در پاریس زیاد نبود. واحد کنفدراسیون پاریس سازمان گستره‌ای نبود. آن‌طور نبود که ۲۰ یا ۳۰ نفر آدم مبارز داشته باشیم که کارها را دنبال کنند. نه! ما سازمان کوچکی بودیم با تعداد اندکی عضو که می‌بایست کارهای مختلف تشکیلاتی را انجام می‌دادیم و پیش می‌بردیم؛ از کار فرهنگی گرفته تا دفاع از زندانیان سیاسی، تا تماس با سازمان‌ها و احزاب خارجی و... همه‌ی این کارها به عهده‌ی ما بود. علاوه بر این، ما دانشجو بودیم و باید به درس و مشق‌مان می‌رسیدیم؛ باید برای امرار معاش گه‌گاه کار می‌کردیم. بنابراین نمی‌توانستیم به همه‌ی مسائل بپردازیم.

بعدها که مطالعات من در زمینه‌ی تاریخ مبارزات زنان و مبارزات سیاسی کمی بیشتر شد، پی بردم که سازمان‌های زنانی که وجود داشته‌اند، در واقع ضمیمه‌ی سازمان‌های سیاسی بزرگ مردانه (مانند حزب توده، جبهه‌ی ملی و غیره) بوده‌اند. درست است که فعالیت‌های صنفی‌شان برای بهبود وضعیت زنان مثبت و مهم بود و به زن امکان حضور اجتماعی می‌داد؛ اما در اساس زائده‌ای بودند در خدمت سازمان‌ها و احزاب سیاسی‌ای که به آن وابسته بودند.

وقتی به این نتیجه رسیدم، در رشته‌ی علوم زنان *Etudes féministes* تحصیل می‌کردم. ترم را هم درباره‌ی همین موضوع نوشتم. در جریان مطالعه و رشد فکری‌ام، به این نتیجه رسیدم که باید سازمان‌های مستقل زنان به‌وجود بیاید تا مطالبات مشخص زنان مطرح شود. فکر می‌کردم که این نوع سازمان‌ها هستند که می‌توانند برای مطالبات عمومی زنان برنامه بریزند و بدون خطگیری از یک سازمان پدر، کار را خود به پیش برند. فکر می‌کنم در آستانه‌ی انقلاب بود که من چنین تحولی را طی کردم و به این نتایج رسیدم.

س: در آن زمان، آیا خودتان را فمینیست می‌دانستید؟

• فرنگیس حبیبی: ببینید، من در فعالیت مبارزاتی گروه‌های زنان فرانسه درگیر بودم و از نظر مطالعاتی و تئوریک، از آن‌ها تغذیه می‌شدم. می‌توانم بگویم که در آن زمان، یک انگیزه‌ی واقعی، یک انگیزه‌ی مجزا در من به وجود آمده بود. در این دوره، یعنی اواخر دهه‌ی شصت و اوایل دهه‌ی هفتاد، بحث‌های زیادی در جنبش زنان فرانسه وجود داشت. فمینیسم، عمدتاً این معنا را داشت که ما می‌خواهیم با مردان برابر شویم. به عبارت دیگر، محور، مردان تلقی می‌شدند. مردان حقوق مشخصی داشتند؛ ما هم همان حقوق را می‌خواستیم. چون مردان موقعیت اجتماعی داشتند، پس ما هم همان موقعیت اجتماعی را طلب می‌کردیم. این نوع از فمینیسم، از سوی عده‌ای، فمینیسم آمریکایی نام گرفته بود. اما در میان فمینیست‌های فرانسه، عده‌ای بودند که می‌گفتند تساوی حقوق زن و مرد آری، اما

زنده باد تفاوت‌ها! در واقع می‌شود گفت که دو گرایش وجود داشت که یکی بر تساوی تکیه می‌کرد و دیگری بر تفاوت.

مرتضی مطهری که یکی از نظریه‌پردازان جمهوری اسلامی‌ست، بحثی دارد که شاه‌کلیدش این است: «زن و مرد با هم متفاوت هستند.» یک بار در جایی - درست یادم نیست در نوشته‌ای بود یا در سمیناری - این جمله‌ی مطهری را آوردم. همه بعد از شنیدن مطلب، گفتند: «به به! عجب حرف‌های خوب و دزستی زده!» گفتم: صبر کنید! مطهری با تکیه بر تفاوت‌ها، حقوق برابر را زیر سؤال می‌برد.

می‌خواهم بگویم که طرح این مباحث نیاز به دقت و باریک‌بینی داشت. اگر راستش را بخواهید، رسوبات آن زمان هنوز در ذهنم مانده است. هرچند که به دست‌آوردهای فمینیسم آمریکایی ارج می‌نهم، اما آن نوع فمینیسم را قبول ندارم و بیشتر به تساوی حقوق با حفظ و یا بهتر بگویم، با به رسمیت شناختن تفاوت‌ها، معتقدم. به وجود آوردن یک هویت کاذب را قبول ندارم. بر این عقیده هستم که بین زن مرد تفاوت‌هایی وجود دارد که هر زنی از بچگی تا سنین بالا آن را تجربه می‌کند؛ تجربه‌ای زنانه که با تجارب مردان متفاوت است. البته تجربه‌ی زنانه را مردان هم می‌توانند داشته باشند و برعکس.

بنابراین وقتی زنان برای احقاق حقوق‌شان، حیثیت اجتماعی‌شان و... مبارزه می‌کنند، نقطه‌ی حرکت و ارجاع‌شان لزوماً نباید مرد باشد و تساوی و چه بسا تشابه با او. فعالیت‌های من برای احقاق حقوق زنان در آن زمان، با اعتقاد به این اصل بود.

س: مهم‌ترین و اصلی‌ترین این تفاوت‌ها - منظور تفاوت میان مرد و زن است - برای شما چه بود؟

• فرنگیس حبیبی: مثلاً در ارتباط با قدرت. اگر بر این باور باشیم که قدرت‌طلبی یک خصیصه‌ی مردانه است، پس ما هم باید برویم و قدرت را به دست بگیریم؟! قدرت‌طلبی هم عملاً چیزهایی را به همراه می‌آورد که نمونه‌های آن را دیده‌ایم؛ هم در تاریخ گذشته و هم در روزگار خودمان: خشونت، سرکوب، توطئه... ما آن زمان فکر می‌کردیم زنان نباید خود را آلوده‌ی این مسائل بکنند. یک نوع تصور ایده‌آلیزه از زن و زنانگی داشتیم. فکر می‌کردیم زن به‌وجود آورنده‌ی زندگی است و این قاعدتاً در رفتار و روان‌شناسی او تأثیر می‌گذارد. کسی که زندگی می‌دهد، مشکل می‌تواند زندگی کسی را بگیرد؛ یعنی بجنگد، بکشد و غیره. مگر اینکه به همسان‌سازی خود با مرد پردازد. البته عقاید کنونی من کمی تعدیل پیدا کرده. حال می‌گویم که زنان هم می‌توانند قدرت‌طلب، سرکوب‌گر و خشن باشند. نمونه‌های تاریخی آن را هم داریم. اما استدلال‌ات آن زمان ما بر اساس و پایه‌ای بود که شرح دادم.

البته کمی هم جنبه‌ی رمانتیک و ادبی داشت. وقتی به متون ادبی مراجعه می‌کردیم، به اشعار و قطعاتی برمی‌خوردیم که مرد نمی‌توانست گوینده و یا نویسنده‌ی آن باشد. البته این اصل مطلق نیست. کمالینکه مردانی هم هستند که احساساتی کاملاً زنانه را بیان می‌کردند و می‌کنند.

س: در این دوره، گرایش هم در میان فمینیست‌ها به وجود آمد که می‌گفت زنان باید رفتارهایی کاملاً مردانه داشته باشند.

• فرنگیس حبیبی: بله. در آن زمان ما مرتب درگیر این‌گونه بحث‌ها بودیم. عده‌ای بودند که می‌گفتند چون زنان تاکنون تحت دیکتاتوری مردها بوده‌اند، حالا زمان آن است که ما دیکتاتوری زنانه اعمال کنیم! دقیقاً می‌گفتند که ما مجبوریم همان دوره‌ی خشونت مردانه را از سر بگذرانیم. در بعضی از جلسات، به مردان اجازه‌ی شرکت نمی‌دادند و... این نوع رفتارها به مرور زمان خیلی تعدیل شد.

س: شما با چنین پیش‌زمینه‌ی فکری و مبارزاتی به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ می‌رسید. از مدتی پیش از دست به دست شدن قدرت، معلوم بود که یک طیف مذهبی در حال به دست گرفتن رهبری انقلاب است. آیا این مسئله شما را نگران نمی‌کرد؟

• فرنگیس حبیبی: من به طور عجیبی پای‌بند انقلاب بودم. برای من خیزش مردم یک اتفاق باورنکردنی بود. به انقلاب خیلی اعتقاد داشتم. البته این یک اعتقاد بسیار غیرجدی و فکر نشده بود. در واقع نیت‌محور بود. فکر می‌کردم مردم و خلق نمی‌توانند خواست‌های بد داشته باشند. جهت حرکت برای من همیشه رو به جلو بود. طبیعتاً وقتی کسی چنین فکری دارد، تمام واقعیت‌ها را بر پایه‌ی میل و علاقه‌اش تعبیر و تفسیر می‌کند. مثلاً وقتی آقای خمینی گفت: «زنان آزاد خواهند بود»، ما باور می‌کردیم. زمانی که آقای خمینی در پاریس بود، یک بار عده‌ای مرد و زن به اینجا آمدند که در کلیسای سن مری *Saint Merri* تحصن و اعتصاب غذا کردند...^۲

۲- ۲ مهر ۱۳۵۶ تنی چند از روحانیون مبارز ایران با انتشار بیانیه‌ای در پاریس اعلام داشتند که «به حکم مسئولیت اسلامی خود» از روز ۹ مهر به مدت هفت روز به اعتصاب غذا می‌نشینند؛ برای:

«... پایان بخشیدن به تبعید غیرقانونی رهبر مجاهد و شکست‌ناپذیر ملت مسلمان ایران، مرجع تقلید شیعه، آیت‌الله العظمی خمینی و آزادی مجاهدین راستین، آقایان آیت‌الله سید محمود طالقانی، آیت‌الله حسینعلی منتظری، سید مهدی هاشمی، مهندس عزت‌الله سحابی و مهندس لطف‌الله میثمی که هم اکنون در شرایط بسیار نامساعد جسمی به سر برده و تحت شدیدترین شکنجه‌های روانی قرار دارند...»

س: هادی غفاری و سید محمود دعایی هم جز این متحصنین بودند...

• فرنگیس حبیبی: بله، خیلی‌ها بودند. من زنانی را در آن اعتصاب غذا دیدم که نه تنها چادر سیاه به سر داشتند، بلکه صورت‌شان هم زیر روبنده پنهان بود و دستکش سیاه به دست کرده بودند. در عین اینکه با تحسین به این زنان نگاه می‌کردم، به خود می‌گفتم: آن‌ها در چه زندانی زندگی می‌کنند! تحسین برای این بود که دست به اعتصاب غذا زده بودند و در راه انقلاب فداکاری می‌کردند. اما اصراری که برای پوشاندن خودشان داشتند، مرا به فکر واداشت. به یاد دارم که رفتم و به آنان تبریک گفتم؛ ابراز همدردی و همبستگی کردم. وقتی می‌خواستم ببوسم‌شان، پوشیه را یواشکی کنار می‌زدند. همان لحظه به نظرم آمد این زنان در یک نوع زندان هستند با زنجیرهای نامرئی گناهای موهوم بر دست و پا.

س: این خانم‌ها به خاطر مسائل امنیتی، پوشیه بر صورت زده بودند؟ یا جزو بیت آقای خمینی بودند؟

• فرنگیس حبیبی: نه، جزو بیت او نبودند؛ اسلامی بودند.

س: ما که در ایران آن زمان، روبنده نداشتیم؟!

• فرنگیس حبیبی: چرا، مادر بزرگ من از این پوشیه‌ها داشت...

س: حتا در دوره‌ی پهلوی دوم؟

• فرنگیس حبیبی: من به یاد دارم که حتا در دوره‌ی پهلوی دوم هم مادر بزرگم همیشه چادر به سر می‌کرد. در جاهای خاصی هم، البته به ندرت، از این نوع پوشیه‌ها استفاده

اعتصاب در روز دوشنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۶ برپا شد؛ در کلیسای سن مری *Saint-Merri* پاریس. چنین به دیده می‌آید که اعتصاب کنندگان بدون جلب نظر مساعد و کسب اجازه از گردانندگان کلیسا در آن محل گرد آمدند؛ چه در همان نخستین روز «مقامات کلیسا اظهار داشتند که در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفته‌اند» با این حال «... آن‌ها با تاکید بر این مسئله که این اقدام نوعی اشغال به شمار نمی‌رود، اعلام داشتند که از هرگونه اقدام علیه خشونت جانبداری می‌کنند.» در همان «... نخستین روز» برپاکنندگان این اعتصاب غذا پیامی خطاب به زندانیان سیاسی ایران فرستادند: «در آن، از جمله آمده بود:

«مردم ایران اینک به وضوح شاهد ازدیاد و رشد مغزهای سیاسی خویش در درون زندان‌ها هستند. این سرمایه عظیم که میراث صحنه‌های جدید نبرد است، برای ملت ایران از درون آتش و خون، با تحمل اعدام‌ها، شکنجه‌ها، محرومیت‌ها و تبعیدها به دست آمده است.»

از برپاکنندگان اعتصاب غذا این نام‌ها را می‌شناسیم: محمد منتظری، سید محمود دعایی، محمد غرضی. جالب اینجاست که در آن اعتصاب «محمد غرضی با لباس روحانی شرکت داشت.»

برگرفته از: ه. موجد، دو سال آخر...، «بیانیه روحانیون مبارز ایران منتشر شده در پاریس»، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۵. خبرگزاری فرانسه، تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران، خبرها و رویدادهای روزانه، مرداد ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷، گروه تحقیق سروش، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۱.

می‌کرد. پوشیه، پارچه‌ی سیاه نازکی‌ست که روی صورت می‌افتد. یادم هست که حتا در بقچه‌ی مادرم هم یکی از این پوشیه‌ها بود. با وجودی که مادرم چادری نبود، اما یکی از این نوع پوشیه‌ها را در کنار چند چادر، در بقچه‌ای که داشت نگه‌داری می‌کرد. البته هرگز ندیدم از آن استفاده کند.

س: آیا پدر و مادرتان مذهبی بودند؟

• فرنگیس حبیبی: نه، به هیچ‌وجه. مادربزرگم یعنی مادر مادرم مذهبی بود. اما مذهبی بسیار خوبی بود. هیچ مشکلی با مادرم و ما که غیرمذهبی بودیم، نداشت. اما یکی از خاله‌هایم به شدت مذهبی بود و همسری معمم داشت. و جالب اینجاست که مادربزرگم به مادرم نزدیک‌تر بود تا به آن خاله. باید بگویم که زنان خرده‌بورژوازی سنتی ایران، غالباً از این پوشیه‌ها داشتند. دخترعمه‌ی مادرم که زنی شدیداً مذهبی بود، نوع دیگری از این پوشیه را داشت. چادرهایی که به سر می‌کرد، کمربند داشتند. این نوع چادر، نه هرگز باز می‌شد و نه از سر می‌افتاد.

س: در مورد اعتصاب غذایی که به آن اشاره کردید، آن زمان گفته می‌شد که آن عده از عراق به پاریس آمده‌اند. می‌گفتند این‌ها کسانی هستند که در نجف و در بیت آیت‌الله خمینی زندگی می‌کردند. پس از اینکه خمینی از عراق اخراج شد، اهل بیت هم به اتفاق عده‌ی دیگری که از ایران خود را به پاریس رسانده بودند برای نشان دادن پشتیبانی‌شان از آقای خمینی، دست به اعتصاب غذا زدند.

• فرنگیس حبیبی: آن زمان خیلی‌ها از ایران به پاریس می‌آمدند. از قشرها و تیپ‌های متفاوت. افراد سرشناسی مثل بازرگان، حاج عراقی، سنجابی، و... یک عده هم جوانان ۲۵-۲۶ ساله‌ی مذهبی و انقلابی بودند که علاقه‌ی بسیار به خمینی داشتند.

بگذریم. می‌خواهم بگویم که من چنان به انقلاب علاقه داشتم و چنان کلیشه‌ها و ایده‌آل‌هایی در سرم بود که اصلاً به فکر نمی‌رسید که این زوروق را کنار بزنم و بینم آن زیر چه خبر است. مسئله را دقیقاً بررسی کنم؛ نمونه‌های تاریخی را در نظر بگیرم و... آن زمان فقط هیجان بود و احساس و شیفتگی. با وجود این، من هرگز به نوفل‌لوشاتو نرفتم. چون می‌گفتم من سنخیتی با این گروه ندارم. به‌رغم اینکه خمینی را قبول داشتم، حرفی برای گفتن با آن‌ها نداشتم. اما هیچگاه پیش‌بینی نمی‌کردم که قضایا به این صورت پیش برود.

همان‌طور که گفتم، بخشی از خانواده‌ی من از جمله برخی از زنان خویشاوند، مذهبی بودند. من آن‌ها را می‌شناختم. می‌دیدم که این زنان میل دارند به اجتماع بیایند. مادرم که

زنی درس خوانده و مدیر مدرسه بود، سعی می‌کرد این نوع زنان خانواده را وارد عرصه‌ی اجتماع کند. برای آن‌ها کار پیدا می‌کرد تا بتوانند از خانه بیرون بیایند. این نوع زنان در انقلاب خیلی فعال شده بودند. من مطالعاتی در زمینه‌ی تاریخ زنان داشتم. وقتی شرکت زنان را در انقلاب می‌دیدم، پیش خودم استدلال می‌کردم که زنانی که با چنین عشقی در انقلاب شرکت می‌کنند، دیگر غیرممکن است که به راحتی به خانه بازگردند. و این فکر غلط نبود.

باید بگویم که در آن دوره احساس متناقضی داشتم. به دلیل وضعیت خانوادگی‌ام، افراد مذهبی را می‌شناختم. از طرفی علاقه‌ی این زنان مذهبی را می‌دیدم که می‌خواهند از خانه بیرون بیایند؛ از طرف دیگر به این مسئله واقف بودم که من در مقابل مذهب، حرفی برای گفتن ندارم. حس می‌کردم که در حال عقب رفتن هستم. اما عمیقاً بر این باور بودم که با این مردم و با این زنان که به خیابان‌ها آمده‌اند، باید راه آمد. هنوز هم اعتقاد دارم که در کشور ما چنین قشرهایی از مردم وجود دارند و نمی‌شود افراد مذهبی را کنار گذاشت. باید به طریقی با این مردم پیوندی به وجود آورد. منظورم تنها پیوند سیاسی نیست. منظورم پیوند در زندگی عادی و روزمره آن‌هاست. از محله گرفته تا محل کار، باید به این مردم نزدیک شد.

س: حالا که به پیوند میان نیروهای اجتماعی اشاره کردید، شاید بد نباشد دو مقاله از شما را که در اوایل انقلاب به چاپ رسید، با هم مورد بازبینی قرار دهیم. در یکی از آن‌ها که در کتاب جمعه چاپ شده، بحثی می‌کنید درباره‌ی نگاه "ایدئولوگ‌های اسلامی" به مسئله‌ی زن. نگاه آن‌ها را که در نوشته‌های‌شان آمده، به خوبی می‌شکافید و توجه می‌دهید که «اکثریت قریب به اتفاق خالقین این ادبیات را مردان تشکیل می‌دهند».^۳ پس از این واکاوی جالب و نشان دادن اینکه «موجودیت زن به طور اساسی توسط مرد و در خدمت مرد تعریف می‌شود»، «به تصویری که سرمایه‌داری از زن در اذهان می‌پروراند» اشاره می‌کنید و این دو تصور را بیش و کم یکسان می‌نمایانید. سپس می‌افزایید: در «... رژیم سابق هر روز به بخشی از زنان جامعه... یاد می‌دادند که چگونه خود را برای این بازار [سرمایه‌داری] به مبتذل‌ترین رنگ‌ها بیارایند».^۴ این بحث در آن زمان بسیار رایج بود؛ اما دقیق نبود. یعنی مسئله‌ی صد سال مبارزه زن ایرانی برای پیشرفت و دست‌یافتن به حقوقی

۳- ف. ج. فرگس، زن از نگاه رایج در اجتماع امروز ایران، کتاب جمعه شماره‌ی ۳۰، سال اول، ۲۳ اسفند ۵۸، ص ۵۵

۴- پیشین، ص ۶۱

که از آن‌ها دریغ شده بود (از جمله از سوی ایدئولوگ‌های اسلامی) به بوته فراموشی سپرده می‌شود. در این بازنگری، به روندی که از آخرهای سده پیشین در ایران شکل گرفت و با فراز و فرودهایی به انقلاب رسید، هیچ اشاره‌ای نیست. از درگیری‌هایی که میان نیروهای کهنه‌پرست و نیروهای تجددخواه وجود داشت، چیزی گفته نمی‌شود. جنبه‌ی واپسگرایی نیروهایی که در برابر تغییر وضعیت موجود ایستادگی می‌کردند، بازتاب نیافته است. این نوشته‌ی شما تصویری به دست می‌دهد که گویا زن ایرانی مراحل مختلفی را در زندگی خود از سر نگذرانده و تاریخ ما مطلقاً پیوسته بوده، دچار گسست‌هایی خرد و کلان نشده است. که گویا روندی که سپری شده، دور از هرگونه تناقض و تنش بوده.

• فرنگیس حبیبی: باید مجدداً این نوشته‌ها را با نگاه امروز بخوانم...

س: می‌خواهم بگویم بیش از صد و پنجاه سال است که جدالی بزرگ در متن و حاشیه‌ی جامعه‌ی ما در جریان بوده. پاره‌ی بزرگی از نیروهای مذهبی ایران به معنای دقیق کلمه واپسگرا بوده‌اند و از هیچ کوششی برای جلوگیری از نواندیشی و مناسبات نوین دریغ نداشتند. راست است که سیاست مدرنیزاسیون رضاشاهی، به حاشیه راندن و در انزوا قرار دادن این نیروی مهم شهرهای ایران را دنبال می‌کرد، اما نیروهای ترقی‌خواه و متجدد در پی حذف طیف مذهبیون از زندگی و فعالیت اجتماعی نبودند. بلکه همان‌طور که اشاره کردید، بیشتر دنبال درگیر کردن آن‌ها در فعالیت‌ها بودند. همان‌گونه که گفتید مذهبی‌ها در کنفدراسیون هم حضور داشتند و همان‌طور که خودتان می‌دانید، بیشتر حول و حوش جبهه‌ی ملی حرکت می‌کردند. آن‌ها حتا پیش از شکل‌گیری سازمان مجاهدین خلق، تا سال‌ها در متن کنفدراسیون بودند و نه در حاشیه. تا جایی که من آگاه هستم، مسئله نوع مناسباتی بود که جریان‌های غیرمذهبی برقرار می‌کردند...

• فرنگیس حبیبی: البته در آن زمان، مذهبی‌ها از کنفدراسیون خارج شده بودند و میان ما حضور نداشتند. مسئله این بود که ما نگاه بررسی‌کننده نداشتیم. ما یک رشته از مؤلفه‌ها را پیش روی خودمان می‌گذاشتیم و اگر جنبش یا رویدادی با این مؤلفه‌ها همخوانی داشت، آن را می‌پذیرفتیم و اگر همخوانی نداشت، آن را رد می‌کردیم. آن موقع مبارزه با رژیم شاه و مبارزه با امپریالیسم دو مؤلفه‌ی بسیار مهمی بودند که همه‌ی چیزهای دیگر را تحت شعاع خود قرار می‌دادند. سومین مؤلفه، خطاناپذیری خلق بود. با وجودی که سعی می‌کردیم تحلیل طبقاتی بکنیم، اما باز به دام تحلیل‌های ساده‌انگارانه می‌افتادیم.

اصولاً فکر می‌کنم در هر دوره‌ای، برحسب داده‌های سیاسی و اجتماعی آن دوره، سمت و سوی تحلیل‌ها و تبیینات سیاسی دچار تغییر می‌شود. مثلاً مقوله‌ی مدرنیته و تجددخواهی

چند سال بعد از انقلاب به محور تحلیل‌ها تبدیل شد. در پرتو این رویکرد بسیاری از چهره‌های تاریخی و سیاسی هویت تازه‌ای یافتند. مانند قوام‌السلطنه و یا آیت‌الله کاشانی. اولی که در اذهان سیاسی دهه‌های سی و چهل نوکر امپریالیسم شناخته می‌شد، فردی تجددطلب معرفی شد. برعکس نقش آیت‌الله کاشانی در جنبش ملی شدن نفت و کودتا نه از نظر پیامد سیاسی بلکه از نظر تحجر مذهبی مورد تأمل قرار گرفت. امروز تجدد به معنای پیشرفت آزادی و فردیت معنا می‌شود ولی در زمان شاه به عنوان فریبی امپریالیستی تلقی می‌شد.

من خودم در مورد زنان و تجدد، همان‌طور که گفتیم، دچار تناقض بودم. من این بخت را داشتم که در خانواده‌ام هم رگه‌ی مدرن جامعه و هم رگه‌ی سنتی موجود بود و من می‌توانستم از هر دو شناخت پیدا کنم. در رگه‌ی سنتی، هم افراد روشن و خوبی مثل مادر بزرگم پیدا می‌شدند که به هیچ‌وجه مذهب را به ما تحمیل نمی‌کردند؛ و هم خاله‌ام بود که مدام در حال آب کشیدن چیزها بود و تعیین نجسی و پاکی. حتا نگران این بود که مبادا مردها صدایش را بشوند! من همه‌ی این‌ها را دیده بودم و با هر دو قشر زندگی کرده بودم. با این وجود، توجه نداشتم که هم تیپ مادرم و مادر بزرگم در انقلاب شرکت دارند و هم تیپ خاله‌ام. من آن زمان نتوانستم درک کنم که مادرم، در واقع سوار موج تجددطلبی شده بود و از این طریق توانسته بود از خانواده‌ی سنتی، به عرصه‌ی جامعه پا بگذارد، مدرسه برود، دیپلم بگیرد، معلم و سپس مدیر مدرسه بشود و در فعالیتهای اجتماعی شرکت کند. به هر دلیل نتوانستم این روندها را بینم. بیشتر جنبه‌ی سیاسی مسائل را می‌دیدم. با اینکه برایم روشن بود با افراد مذهبی سنخیتی ندارم، اما باور داشتم که با انقلاب، امپریالیسم منکوب می‌شود و عدالت برقرار خواهد شد. واقعاً فهم و درکی از آزادی نداشتم. حقیقتاً نداشتم. من در کنفدراسیون روی مسائلی صحنه گذاشتم که وقتی حالا به آن فکر می‌کنم، می‌بینم چقدر مستخره و حتی شرم‌آور بود. در یکی از کنگره‌های کنفدراسیون - یادم نیست کدام کنگره و در کدام سال - نماینده‌ی واحد برلن که برای شرکت در کنگره رای آورده بود، از جبهه‌ی ملی بود. اما چون توده‌ای‌ها به او رای داده بودند، ما او را قبول نکردیم! ما این نماینده را که رای آورده بود، قبول نکردیم. چرا؟ چون با رای توده‌ای‌ها نماینده شده بود! در حالی که توده‌ای‌ها عضو کنفدراسیون بودند. حالا که به این موضوع فکر می‌کنم، پشتم می‌لرزد. من چطور ندیدم که آن رای‌گیری، به شکل دموکراتیک و سالم انجام گرفته؛ نماینده‌ای که انتخاب شده، رای اکثریت را داشته! ما با چه حقی و بر چه مبنایی این نماینده

را نپذیرفتیم؟! یعنی کاری بدتر از شورای نگهبان امروزی کردیم. می‌خواهم بگویم چنین فضا و جوی وجود داشت. ما نمی‌فهمیدیم معنای دموکراسی چیست. شما به درستی اشاره کردید که کمی پیش از انقلاب، نشانه‌هایی وجود داشت که می‌بایست ما را به فکر وامی‌داشت. این نشانه‌ها می‌بایست توجه ما را به خود جلب می‌کرد. در همین پاریس طرفداران آقای خمینی، عده‌ای را به راه‌پیمایی‌ها راه نمی‌دادند. اگر هم راه می‌دادند می‌گفتند شعارهای غیراسلامی ندهید. به یاد دارم قبل از انقلاب، یک نفر عکسی از صمد بهرنگی را به تظاهرات آورده بود. عکس را پایین کشیدند و درگیری پیش آمد. در ایران، وقتی شب‌های شعر برگزار شد، آقای خمینی هیچ اهمیتی به آن‌ها نداد. از این نوع نشانه‌ها کم نبودند.

س: در راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷، حمله‌ی متعصبین شیعی به راه‌پیمایانی که شکل و شمایل مذهبی نداشتند و شعارهای مکتبیون را نمی‌دادند، خیلی آشکار بود. حمله به زنان بی‌حجاب، اهانت به آنان و...

* فرنگیس حبیبی: بله. اما من این اتفاقات را به عنوان مسائل حاشیه‌ای می‌دیدم. می‌گفتم خُب، بالاخره همه که با فرهنگ و نزاکت نیستند. بعضی‌ها در مورد مسائلی تعصب دارند. درست می‌شود و به مرور تغییر پیدا می‌کنند! من مسائل را این‌گونه می‌دیدم. به یاد دارم در سال اول انقلاب با پدرم که مرد بسیار فهمیده و غیر مذهبی بود، اغلب بحث می‌کردیم. او در حیرت بود که چگونه کسی که سال‌ها در غرب درس خوانده و قاعدتاً باید علمی فکر کند از یک انقلاب مذهبی دفاع می‌کند. امروز که فکر می‌کنم می‌بینم که پدرم خیلی به ایده‌های انقلاب کبیر فرانسه اعتقاد داشت و از رنگ مذهبی رویدادهای انقلاب به شدت رنج می‌برد. او که روزی سه چهار ساعت عادت به پیاده روی داشت رفته رفته این تفریح را کنار گذاشت. می‌گفت شعارهایی را که به دیوار کوچه‌ها نوشته شده بود، توهینی به خود تلقی می‌کند. شاید از مطلب زیاد دور افتادیم.

س: آیا شما با نقطه نظرهای آیت‌الله خمینی آشنایی داشتید؟ آثارش را خوانده بودید؟

* فرنگیس حبیبی: کتاب‌هایش را نخوانده بودم. اولین بار نام او را در تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شنیدم. در آن تظاهرات خودم شرکت نداشتم؛ اما در خیابان حضور داشتم. یک دختر دبیرستانی بودم. دقیقاً آن روز را به یاد دارم و جماعتی را که به خیابان آمده بود و عکس‌های خمینی را در دست داشتند. عده‌ای ته صف بودند و شعار می‌دادند: "خمینی رهبر مذهب، مصدق رهبر ملت". این صحنه دقیقاً در ذهنم مانده است. تیپ این آدم‌هایی که بعد از صف تظاهرات آن‌ها بیرون آمدند، به من نزدیک‌تر بود.

س: در کدام منطقه‌ی تهران بودید؟

• فرنگیس حبیبی: در خیابان امیریه، چهار راه سپه که به طرف پهلوی می‌رفت. جلوی مدرسه‌ی هدف. تظاهرکنندگان به طرف بازار می‌رفتند و گروهی که شعار "خمینی رهبر مذهب، مصدق رهبر ملت" را سر می‌داد، پس از مدتی از صف مذهبیون خود را کنار کشیدند. آنجا بود که برای اولین بار نام خمینی را شنیدم. بعد فهمیدم راه‌پیمایان با مصدق تفاوت زیادی دارند. بعدها خمینی هم حرف‌های خوبی زد. یعنی علیه دستگاه شاه و اختناق، زندان و شکنجه. خُب مسئله‌ی اصلی ما هم مبارزه با شاه بود.

اما اگر برگردیم به اصل موضوع، پاسخ سؤال شما این است که من باید می‌فهمیدم که رویدادها سمت و سوی خوبی ندارند. من تاریخ خوانده بودم. در زمینه‌ی مسائل و مبارزات زنان مطالعه کرده بودم. مشکلاتی را که زنان در طول تاریخ معاصر با آن دست و پنجه نرم کرده بودند را می‌شناختم؛ از مبارزه برای ایجاد مدرسه گرفته تا انتخاب لباس و... در دوره‌ی شاه، ما جرئت نمی‌کردیم بگوییم قانون حمایت خانواده به نفع زنان است. حتا جرئت نمی‌کردیم چنین فکری بکنیم، چه رسد به اینکه آن را به زبان بیاوریم! می‌گفتیم مگر امکان دارد که شاه کار خوب و درست انجام دهد؟! نمایندگان زن مجلس شورای ملی را اصلاً قبول نداشتیم. بعدها فهمیدیم افرادی مثل خانم مهرانگیز دولت‌شاهی چه زحماتی کشیده بودند و چقدر کار کرده بودند. ما همه چیز را کلیشه‌وار رد می‌کردیم. حتا اگر جرئت می‌کردیم بگوییم قانون حمایت از خانواده خوب است، می‌گفتیم این هم تحت فشار زنان به دست آمده. دوستانی داشتم که ایران بودند و برای من نامه می‌نوشتند که اگر این قانون نبود، ما نمی‌توانستیم از همسرمان جدا شویم و حضانت فرزندانمان را بگیریم. ما نه راجع به مدرنیته‌ی دوران رضاشاه و نه درباره‌ی اصلاحات و تجددطلبی شاه و فرح هیچ دیدی نداشتیم. همه چیز را خیلی راحت، نفی می‌کردیم.

س: اشاره کردید به خاطر حساسیت‌هایی که داشتید و مطالعاتی که کرده بودید، به دیدار خمینی در نوفل لوشاتو نرفتید؛ با اینکه در آن هنگام در پاریس زندگی می‌کردید. آیا در میان دوستان سیاسی یا غیرسیاسی‌تان در آن زمان کسانی بودند که وقوع خطر را پیش‌بینی می‌کردند و هشدار می‌دادند؟ چه زن و چه مرد. چه فرانسویان و چه ایرانیانی که با شما حشر و نشر داشتند؟

• فرنگیس حبیبی: فرانسوی‌ها بیشتر از ما شیفته‌ی انقلابی بودند که چشم دنیا را به خود دوخته بود. مردم ایران را قهرمان می‌دانستند. به خصوص زنان ایران را. یادم هست که پس از انقلاب، برای همان تظاهرات ۱۷ اسفند، گروه زنانی که قبلاً با آنها کار می‌کردم، در

ایران به من تلفن زدند. آن قدر نسبت به اتفاقاتی که در ایران روی می داد، هیجان زده بودند که من باید آن ها را آرام می کردم! جَو عجیبی بود. رویدادهای اخیر تونس، مرا به یاد انقلاب خودمان انداخت. هیجانی که فرانسوی ها نسبت به وقایع تونس داشتند، شباهت بسیار زیادی به واکنش های شان در دوران انقلاب ایران داشت.

بنابراین فرانسوی ها هم حساسیت زیادی نسبت به خطری که پیش رو بود، نداشتند. فرانسه تجربه ی زنان الجزایر را داشت. زنان در مبارزات رهایی بخش الجزایر شرکت بسیار گسترده و فعالی داشتند؛ اما چیز زیادی عایدشان نشد. این تجربه از نظر تاریخی وجود داشت و می شد به آن استناد کرد. اما آن زمان حتا فرانسوی ها هم فکر می کردند که مبارزات مردم ایران، متفاوت است. کمالینکه خود من هم واقعاً فکر می کردم زنانی که از خانه ها بیرون آمده اند و فریاد می زنند و مزه ی بیرون آمدن و فعالیت اجتماعی را می چشند، دیگر نمی توانند به کنج خانه بازگردند. واقعاً هم چنین شد. اتفاقی که رخ داد، یک انقلاب واقعی بود. قشر یا طبقه ای روآمد که بخشی از آن زنانی بودند که تا آن زمان در کنج خانه ها زندگی می گذراندند.

من پس از انقلاب در دانشگاه درس می دادم. دانشجویان دختری را می دیدم که اگر انقلاب نشده بود، راه به دانشگاه پیدا نمی کردند. پدر و مادرشان اجازه ی تحصیل به آن ها نمی دادند. باید در خانه می ماندند تا ازدواج کنند. در حالی که با انقلاب، این اجازه را پیدا کردند که به عرصه ی عمومی پا بگذارند. یک جابه جایی جدی انجام شده بود. در سایه ی این جابه جایی، زنانی که محکوم به ماندن در خانه بودند، توانستند از خانه خارج شوند. حتا در دوران جنگ می دیدم که آن بخش مذهبی و سنتی خانواده ی خودم، شبانه روز بلوز می بافند و برای جبهه آذوقه می فرستند. آن ها یک عمل اجتماعی انجام می دادند. این عده از زنان بعدها هم به خانه بازنگشتند. این ها باعث می شد که من و امثال من نسبت به مسئله بسیار خوشبین باشیم.

البته به یاد دارم که در میان دوستانم، چند نفری هم بودند که صحبت های سال ۴۲ آقای خمینی را درباره ی حق رای زنان، به یاد می آوردند. یکی از آن ها همیشه می گفت: یادمان باشد که خمینی با حق رای زنان مخالفت کرد. این هشدار او در ذهن من هنوز به جا مانده. چنین حساسیت هایی هم البته بود.

س: درست می گوید. آنچه در سال ۱۳۵۷ در ایران روی داد، یک انقلاب بود که جامعه را زیر و زبر کرد و جابه جایی های اجتماعی مهمی به همراه آورد. طبقات و اقشار پیشامدرن جامعه، در دوران پهلوی ها مورد بی مهری دستگاه قرار داشتند و برنامه ی جدی ای برای

بیرون کشیدن آنها از جامعه‌ی پیش‌سرمایه‌داری و سنتی و برنشانیدن‌شان در مناسبات مدرن و شبه مدرن وجود نداشت. در یک سو، سیاست‌های قدرت حاکم بود و در دیگر سو، خواست‌های خود این اقشار که سرسختانه می‌خواستند موقعیت و هویت‌شان را حفظ کنند. این طبقات و اقشار، یعنی پاره‌ی پیش‌سرمایه‌داری جامعه‌ی ایران، در حاشیه قرار داشتند. با انقلاب، وضع فرق کرد. قدرت را گرفتند. از حاشیه به متن آمدند. موقعیت فرادست یافتند. توانستند هنجارهای فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی‌شان را به جامعه تحمیل کنند. به عبارت دیگر، از خانه به بیرون آمدن آنها، با یک دگردیسی فرهنگی توأم بود. هنجارهای کهنه و ارزش‌های متحجر و منجمدشان را از پستوها، به فضای اجتماعی و متن جامعه آوردند و تمام امکاناتی را که به دست آورده بودند، به کار بستند که جامعه را بنا به الگوی زندگی خاص خودشان، بازسازند. این رویداد مهم، از دید طبقات و اقشار مدرن جامعه پنهان نبود. پرسش این است، وقتی پس از سال‌ها اقامت در اروپا به ایران بازگشتید، با این دگردیسی فرهنگی، چگونه روبه‌رو شدید؟ شمایی که مدرن بودید و متجدد، یکه نخوردید؟ بیمناک نشدید؟

• فرنگیس حبیبی: من وقتی به ایران بازگشتم، از شادی روی ابرها حرکت می‌کردم! ده سال بود که به خاطر فعالیت‌هایم در کنفدراسیون، به ایران نمی‌رفتم. چون چند سال مسئولیت واحد پاریس کنفدراسیون را داشتم، ممنوع‌الورود بودم. از اینکه توانسته بودم به ایران بازگردم، روی پایم بند نبودم. در خیابان‌ها مردم در حال میتینگ و راه‌پیمایی بودند. تصویری که ما از فضای ایران با خود به خارج برده بودیم، با چیزی که در بازگشت می‌دیدیم، به کلی تفاوت داشت. زمانی که ما در ایران بودیم، همه از هم می‌ترسیدند. حالا همه جا شور و هیجان می‌دیدیم. کتاب و روزنامه آزاد شده بود. تجمع و تشکل آزاد شده بود. بحث و سخنرانی آزاد شده بود. دیدن این همه، مرا مسحور می‌کرد. همه چیز را صورتی و بهاری می‌دیدم. روزهای اول، به پیدا کردن دوستان قدیمی گذشت و از این میتینگ به آن میتینگ رفتن. روز ۱۴ اسفند به احمدآباد رفتم و در آن تظاهرات عظیم شرکت کردم. بغل روزنامه می‌خریدم. در حال و هوای خانواده‌ام، کندوکاو می‌کردم. در خانواده‌ی ما همه جور گرایش سیاسی وجود داشت. از هواداران بختیار، توده‌ای، چریک و مجاهد گرفته تا حزب‌اللهی. تلاشم این بود که نقاط اشتراکی را بیابم که بتواند ما را در مبارزه‌ای که پیش رو بود، به هم نزدیک کند...

س: این نکته در مقاله‌ای که برای روزنامه‌ی کیهان نوشتید نیز به چشم می‌خورد:

«روح آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی که در جنبش اخیر بارور شده است، به زنان مبارز از مذهبی و غیرمذهبی که هر یک به سهم خود نقش ارزنده‌ای در مبارزه علیه استبداد و استعمار و برای دستیابی به یک زندگی انسانی، آزاد و بدون استثمار داشته‌اند، این امکان را می‌دهد که در گفتگویی سازنده و برکنار از تعصب به مسائلی که در مقابل جنبش زنان به مثابه بخش جدایی‌ناپذیر از جنبش ضدامپریالیستی و ضد ارتجاعی کنونی ایران قرار دارد پاسخ گویند...»^۵

• فرنگیس حبیبی: اما دقیقاً نمی‌توانم بگویم از چه زمانی از چنین افکاری فاصله گرفتم و نگرانی‌هایم شروع شد. فکر می‌کنم تقریباً هم‌زمان بود با کاریکاتوری که روزنامه/هنگر کشیده بود. کاریکاتور نمادین پُر معنایی بود. روی مقبره‌ی شهدای ۳۰ تیر، کلاه گذاشته شده بود. شاخص تغییر وضعیت بود و هشدار به جامعه.^۶

س: شما از پیش به مسئله‌ی زن حساس بودید. به آنچه در کشور می‌گذشت نیز آگاه بودید و هشیار. از انگشت‌شمار زنانی بودید که یک هفته پس از انقلاب «از محو ستمی که قرن‌های متمادی بر زن رفته است» در یک روزنامه‌ی همه‌خوان نوشتید. شما آیا در جلسه‌های تدارکاتی که برای برگزاری ۸ مارس سال ۵۷ تشکیل می‌شد، مشارکت داشتید؟

• فرنگیس حبیبی: جلسه‌ای را به یاد دارم که در منزل یکی از دوستان تشکیل شده بود. دقیقاً نمی‌دانم کجا بود، اما یادم هست که مهرانگیز کار، شیرین عبادی، سهیلا مبشری، نسرین بصیری و شهین نوایی در آن شرکت داشتند و بسیاری دیگر. آن‌طور که یادم هست، حدود ۵۰ نفری می‌شدیم. جلسه‌ی سخنرانی نبود؛ صحبت و بحث بود.

س: این جلسه نباید مربوط به برگزاری ۸ مارس باشد...

• فرنگیس حبیبی: من هم اصلاً مطمئن نیستم که این جلسه مربوط به تدارک ۸ مارس بود یا نه. چیزی در این مورد به یاد ندارم.

س: به هنگام شرکت در راه‌پیمایی‌های زنان بر ضدحجاب اجباری چه حسی داشتید؟ وقتی جمعیت زنان را در خیابان می‌دیدید، فکر می‌کردید چه خواهد شد؟

• فرنگیس حبیبی: من به خاطر همان اعتقادی که به مبارزات زنان داشتم، در راه‌پیمایی‌ها شرکت کردم. حسم این بود که باید شرکت کرد؛ باید مطالبات را بیان کرد؛ اما

۵- فرنگیس حبیبی، محو ستمی که قرن‌های متمادی بر زنان رفته است، کیهان، اول اسفند ۱۳۵۷، ص ۶
۶- کاریکاتور مزبور که در شماره‌ی ۱۶/هنگر در ۳۰ تیر ۱۳۵۸ به چاپ رسید، به توقیف آن نشریه و چند نشریه‌ی دیگر در مرداد ۵۸ انجامید.

در عین حال نباید بین زنان چادری و غیرچادری شکاف انداخت. یادم هست یکی از روزهای تظاهرات، شعار "یا روسری، یا توسری" هم از طرف حزب‌اللهی‌ها مطرح شد، هم از طرف بچه‌های خودمان به این معنا که هرکس زنان را مجبور به سر کردن روسری کند توسری می‌خورد. من به یاد دارم که به بچه‌ها می‌گفتم: روسری و توسری را در مقابل هم قرار ندهید. بخاطر اعتقاد مبنی بر اینکه چادری‌ها هم باید بیایند.

صحنه‌ای در ذهنم مانده که برایم بسیار عزیز است. در دادگستری بودیم. خانمی چادری را دیدم. نگاهش کردم. آن خانم گفت: به چادر من نگاه نکن! من موافق برابری حقوق زن و مرد هستم. نمی‌خواهم که دخترم مجبور باشد حجاب به سر کند و یا اگر فردا بخواند طلاق بگیرد، دچار مشکل شود! صحبت این زن چنان مرا تحت تأثیر قرار داد که به طرفش رفتم و او را بوسیدم. این صحنه همیشه در ذهن من خواهد ماند.

البته دیدن زنان چادری‌ای که بیرون صف بودند و به ما فحش می‌دادند هم برای من صحنه‌ی بسیار تکان‌دهنده‌ای بود. زنانی که در پیاده‌روها بودند، جیغ می‌کشیدند و فحش می‌دادند. در دلم می‌گفتم: مگر این "خلق" نیست؟ چرا خلق چنین فحش‌هایی می‌دهد؟! دیدن این صحنه تصوراتم را درهم می‌شکست. سعی کردم با بعضی از این زنان صحبت کنم. می‌پرسیدم: چرا فحش می‌دهید و چنین حرف‌هایی می‌زنید؟ بعضی‌هاشان کمی آرام می‌شدند. بعضی دیگر، همچنان به فحش دادن ادامه می‌دادند و می‌گفتند: شما فلان کاره هستید... خیلی صحنه‌ی شوک‌آوری بود. با اسلامی‌ها در دانشگاه بحث می‌کردیم. من یادم هست کسانی بودند که دیلم به دست می‌آمدند. الان که به آن روزها فکر می‌کنم، به نظرم باورنکردنی می‌آید. می‌گفتم نمی‌شود که این‌ها ما را اشتباه بگیرند. با آن‌ها بحث می‌کردم که روشن‌شان کنم!

س: آیا در حرکت‌های بعدی زنان هم شرکت کردید؟ مثلاً در تظاهراتی که در سال ۱۳۵۹، وقتی حجاب قطعاً اجباری شد، به راه افتاد. در آن تظاهرات، عده‌ای با لباس سیاه شرکت کرده بودند.

* فرنگیس حبیبی: نه به یاد دارم که در تظاهرات دیگری شرکت کرده باشم. فقط سال اول را به یاد دارم. بعد گه‌گاه در جلسات شرکت می‌کردم. چیز زیادی از آن‌ها به یادمانده. س: آیا با تشکل‌های زنان که پس از انقلاب شکل گرفتند، همکاری داشتید؟ مثلاً با اتحاد ملی زنان؟

* فرنگیس حبیبی: نه، من فقط مدتی با زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران همکاری داشتم. بعد از انشعاب‌هایی که در کنفدراسیون پیش آمد، من با هیچ‌کدام از باقی‌مانده‌های

کنفدراسیون توافق نداشتیم. پس از آن، تمام کارهایی که کردم یا به صورت فردی بود و یا در گروه‌های کوچک دو یا سه نفره و به طور مقطعی.

س: اگر اجازه بدهید، به مقاله‌هایی که در آن دوره نوشتید، بازگردیم. مقاله‌ی اول شما در روزنامه‌ی کیهان، پیش از صحبت آقای خمینی و اعتراضات ۱۷ اسفند نوشته شده است. اما مقاله‌ی دوم را در کتاب جمعه، یک سال بعد از آن جنبش تاریخی (شماره‌ی ۳۰، ۲۳ اسفند ۱۳۵۸) به چاپ رسانده‌اید. در این مقاله اما هیچ اشاره‌ای به آنچه سال گذشته روی داده، نکرده‌اید! پرسش برانگیز نیست؟ در این مقاله، شما نگرانی خود را نسبت به چشم‌انداز وضعیت زن ایرانی بیان کرده‌اید. راهی که پیشنهاد می‌کنید، این است که باید زنان با هم بنشینند و در مورد وضعیتی که به وجود آمده، صحبت کنند. می‌گویید فرانس‌مان را باید روی زندگی خودمان بگذاریم و ببینیم در این زندگی چه می‌خواهیم بکنیم. در مقاله‌ی سال قبل‌تان، به علی شریعتی اشاره کرده بودید؛ اما در مقاله‌ی کتاب جمعه فکر منسجمی که وجود دارد این است که کتاب‌ها را کنار بگذاریم و با هم بنشینیم و ببینیم چه می‌خواهیم بکنیم. این بیان نگرانی است. اما نشانی از تجربه‌ی مهم یک سال پیش در آن نیست. نه در مورد یک جنبش شش روزه و نه واپس‌نشینی تاکتیکی حکومت. و این در حالی‌ست که در آن یک سال، محدودیت‌های بسیاری نسبت به زنان اعمال شده بود. چرا این تغییر و تحولات، بازتابی در مقاله‌ی شما پیدا نمی‌کند؟

• فرنگیس حبیبی: فکر می‌کنم زاویه‌ی دید من در این مقاله بیشتر تئوریک باشد. مسئله‌ی تعریف است و مرجع. من می‌خواستم بگویم که باید دید نقاط مرجع ما چیست. گمان می‌کنم این مقاله به رویدادها هیچ ربطی نداشته باشد. حال چرا؟ خودم هم درست دلیلش را نمی‌دانم. آن زمان، یعنی سال ۵۸، قبل از شروع سرکوب‌ها بود...

س: روزنامه‌ی آیندگان را بسته بودند. کردستان و ترکمن صحرا را به خاک و خون کشیده بودند. به دفتر علنی احزاب دگراندیش مرتب تهاجم می‌کردند. چماق‌داران، بساط و دکه‌های خیابانی را با وحشی‌گری به هم می‌ریختند. ترور و بازداشت مخالفان رو به افزایش می‌گذاشت و...

• فرنگیس حبیبی: نمی‌دانم، شاید محافظه‌کاری کرده بودم!

س: آیا به یاد دارید که به غیر از دو مطلبی که به آن اشاره شد، مقاله‌ی دیگری هم در آن دوره نوشته باشید؟

• فرنگیس حبیبی: فکر می‌کنم مقاله دیگری هم نوشتیم. یک مقدار ترجمه کردم. مثلاً همین حالا به یاد آمد که درباره مبارزه‌ی طبقاتی، مطلبی را ترجمه کردم. جزوهای هم

ترجمه کردم که یک زن شیلیایی نوشته بود در تبیین مارکسیسم و مبارزه‌ی طبقاتی که ربطی به مسائل زنان نداشت.

س: در این مدت در ایران کار هم می‌کردید؟

• فرنگیس حبیبی: من سه ترم در دانشکده‌ی تربیت بدنی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی شخصیت درس دادم. بعد گفتند: جامعه‌شناسی‌ای که شما درس می‌دهید، اسلامی نیست! می‌خواستند مرا از دانشگاه بیرون کنند. پرونده‌ی من به دست یکی از دوستانم افتاد که در وزارت علوم کار می‌کرد. به من خبر داد که پرونده‌ی قطوری برایم درست کرده‌اند. دیگر به من اجازه ندادند درس بدهم. از من خواستند ترجمه کنم. کتاب‌هایی هم ترجمه کردم. وقتی دانشگاه دوباره باز شد، مدتی زبان فرانسه درس دادم. بعد هم دوباره به پاریس آمدم.

س: روزنامه‌نگاری را چه زمانی شروع کردید؟

• فرنگیس حبیبی: در پاریس بود که کار روزنامه‌نگاری را به طور جدی شروع کردم.

س: وقتی روزنامه‌های یکی دو سال اول انقلاب را ورق می‌زنیم، می‌بینم کم نیستند زنانی که به طور خاص درباره‌ی مسئله‌ی زن قلم می‌زدند. زنان واکنش نشان می‌دادند و نوشته‌های جالبی در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسید. اما از یک دوره به بعد، دیگر چنین مطالبی در روزنامه‌ها دیده نمی‌شود.

• فرنگیس حبیبی: همه خودشان را قایم کرده بودند! دوره‌ای بود که ما مرتب طومار و بیانیه امضا می‌کردیم. البته می‌لرزیدیم که مبادا بلایی سرمان بیاورند؛ اما آن زمان بدون فکر، زیر هر بیانیه‌ای را امضا می‌کردیم. بعد یک‌باره دیدیم همه‌ی این امضاها برای ما پرونده شده است. بعدها که این بیانیه‌ها را مرور کردم، به خودم گفتم ای داد و بی‌داد چه چیزهایی را امضا می‌کردم!

گفتگوی مهناز متین و ناصر مهاجر با فرنگیس حبیبی

۶ اردیبهشت ۱۳۹۰ / ۲۶ آوریل ۲۰۱۱

باید کاری می کردیم

فریده زبرجد

روز ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ روزنامه‌ها با تیتراژ درشت نوشتند که آقای خمینی در قم برای علما و طلاب نطقی کرده و گفته: «در وزارت‌خانه‌های اسلامی نباید معصیت بشود؛ در وزارت‌خانه‌های اسلامی نباید زن‌ها لخت بیایند. مانعی ندارد زن‌ها کار بکنند، لیکن با حجاب شرعی.»

این نطق ولوله‌ای به جان جامعه‌ای انداخت که هنوز یک ماهی از انقلابی که کرده بود، نگذشته بود. می‌خواندیم و باور نمی‌کردیم. مایی که هنوز غرق شور روزهای انقلاب بودیم. مامان که دل خوشی از اتفاق‌های افتاده نداشت، مخالف انقلاب و انقلابیون بود و دشمن آخوندها، خوشحال می‌گفت:

– دلم خنک شد، تازه اول کاره.

مامان همیشه دیده‌ها و شنیده‌هایش را از زمان کودتای سال ۳۲ و آیت‌الله کاشانی برای‌مان می‌گفت. می‌گفت چطور رنگ عوض کرد و زیر پای مصدق را خالی کرد. از فدائیان اسلام می‌گفت و اعتقاد داشت که "اینام از همون تیره و طایفن". هر وقت هم که پدر بزرگ به خانه‌مان می‌آمد می‌گفت: آخه آقا برا این زبون نفهم تعریف کن که آخوندا چه بلایی سرتون آوردن. بگو از اون بچه آخوند که چطوری پولاتونو بالا کشیدن.

و پدر بزرگم تعریف می‌کرد از اینکه چگونه زمان محمدعلی شاه، آخوندها مردم را تهییج می‌کردند و سر بزنگاه تنهای‌شان می‌گذاشتند. داستان‌هایی که حیف فراموش‌شان کرده‌ام. مامان لحظه‌ای از سرکوفت و سرزنش دست بر نمی‌داشت. می‌گفت: خوردین! چقدر گفتم دنبال آخوندا نیفتین.

می‌گفتم: ما که دنبال آخوندا نیفتادیم.

– حالا دیدی که آخوند دست بگیر داره، نه بده. حالا هر آبادی که قبلا اون شاه بدبخت

کرد، اینا و بیرون می‌کنن. روسری که هیچ، چادر سرتون می‌کنن!

و حالا می‌خواستند "حجاب شرعی" به سرمان بکشند. جلوی دل خنک و چشم نگران مامان تلفن زدن‌ها شروع شد. به همدیگر زنگ می‌زدیم و مستاصل می‌گفتیم این جور که نمی‌شه! مریم خواهر ممد که در دادگستری کار می‌کرد و لابد مقابله‌ی شرع و عرف را می‌دانست، می‌گفت: اگه قرار باشه با حجاب به اداره برم، نمی‌رم.

خواهرم فهیمه به اعتراض، هر روز سرخ‌ترین ماتیکش را بر لب می‌کشید و از خانه بیرون می‌زد.

صبح ۱۷ اسفند، نسرين خبر داد که در خیابان شیراز عده‌ای زن اعلامیه پخش می‌کردند و خبر از تظاهراتی اعتراضی به نطق آقای خمینی می‌دادند. عده‌ی دیگری هم خبر تظاهرات را شفاهی پخش می‌کردند. زن‌هایی که خبر را می‌دادند از هر قماش بودند. زن‌های شیک و پیک و زن‌هایی مثل خودمان! نسرين نزدیک‌ترین دوست و هم‌دانشگاهی‌ام بود. چه کسی تظاهرات را سازماندهی کرده بود؟ اصلاً مهم نبود. نپرسیدم کجا باید برویم؟ معلوم بود: دانشگاه تهران. آیا با نسرين یا کسان دیگری جایی قرار ملاقات گذاشته بودم؟ یادم نمی‌آید. اصلاً نسرين آمد؟ مطمئن نیستم. آن روزها عده‌ای می‌گفتند که: - در این لحظات خطیر نباید با بزرگ کردن بعضی مسائل آب به آسیاب دشمن ریخت! به راه افتادم، تنها و پیاده. برف می‌بارید. قبل از ظهر به جلوی دانشگاه تهران رسیدم. جمعیت انبوه بود و از شدت شلوغی راهی برای ورود به دانشگاه نبود. همراه بسیاری دیگر، بیرون و در جلوی دانشگاه منتظر ماندم. آمده بودیم که کاری بکنیم. چه نوع کاری؟! نوعش مهم نبود. آن زمان، زمانه‌ی دیگر بود. وقتی جایی جمع می‌شدیم، باید اتفاقی می‌افتاد و معمولاً خیلی نباید منتظر اتفاق می‌ماندیم. اما یادم نمی‌آید منتظر چه چیزی بودم. دور و برم همه دانش‌آموز یا دانشجو بودند. با همان شوری که آن زمان داشتند و داشتیم. رفتارمان مجموعه‌ای بود از خشم، اعتراض، ناباوری، مسخره کردن ماجرا و...



موج جمعیت بالاخره از جا برخاست و به راه افتاد. هدف دادگستری بود. زن‌های جوان، غالباً مثل خودم با شلوار جین و کاپشن یا پالتو بودند، در زنجیر حفاظتی مردهای جوان که اکثراً سبیل پُرپشت و کاپشن‌های سبز داشتند؛ همان قیافه‌های آشنایی که در تظاهرات و میتینگ‌ها دیده می‌شدند. پیش که رفتیم، شعار دادیم:

ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم

آزادی نه شرقی‌ست، نه غربی‌ست، جهانی‌ست

در طلوع آزادی، جای حق زن خالی‌ست...

خیابان ۲۴ اسفند را دقیق به خاطر دارم. باقی مسیر را هیچ.

چگونه به مقصد رسیدیم؟ به یاد نمی‌آورم. در مقصد چه کردیم؟ باز هم به یاد ندارم. از درگیری با حزب‌الله در مسیر راه هم چیزی در خاطرم نمانده است. فقط در یادم مانده که مثل موش آب کشیده، اما خوشحال به خانه بازگشتم. هنوز هم وقتی تصاویر آن روز را می‌بینم، چشمانم به اشک می‌نشیند، از خوشحالی.

تظاهرات فردا و پس فردا و روزهای دیگر را به یاد نمی‌آورم. به احتمال زیاد در آن‌ها شرکت نکردم. شاید به این دلیل که وقتی شب در تلویزیون زن‌های معترض را با پالتوپوست نشان دادند و چنین وانمودند که فقط "زن‌های طاغوتی" به حجاب معترض هستند، هرچند از تعجب شاخ درآوردم، نخواستم در میان "طاغوتی‌ها" بمانم و با آن‌ها همراهی کنم. شاید هم دانشگاه باز شده بود و درس و مشق شروع نمی‌دانم.

چند روز بعد پوران خانم که دوری و دوستی‌اش با مامان زبان‌زد بود به خنده گفت که او هم در تظاهرات ضد حجاب شرکت داشته، مورد حمله‌ی ارادل و اوباش قرار گرفته، با پالتوی پوستش به جوی آب انداخته شده و مثل گربه‌ی آب کشیده و با قیافه‌ی سخت مضحک خود را به خانه رسانده. وقتی به حرف‌های پوران خانم گوش می‌دادم با خود فکر کردم اگر همه‌ی زن‌های پالتوپوست پوش راه‌پیمایی هفده اسفند مثل پوران خانم بوده باشند، پس معنای طاغوت برای ما و گزارشگران تلویزیون قطب‌زاده زمین تا آسمان فرق دارد. پوران خانم، زنی بود از خانواده‌ی قدیمی و با فرهنگ که فرزندانش همه یا فارغ‌التحصیل دانشگاه بودند و یا دانشجو. از مال دنیا تنها خانه‌ی داشت قدیمی در خیابان شاه.

به هررو تا مدتی پس از آن راه‌پیمایی‌ها بحث‌ها درباره‌ی آن "یه تکه چارقده" ادامه داشت؛ به‌خصوص میان زنان عادی و اعضا و هواداران گروه‌های سیاسی. من تجربه سیاسی اندکی داشتم و وابستگی به گروه سیاسی خاصی هم نداشتم. اما به گونه‌ای غریزی احساس

می‌کردم حرف‌هایی که بیشتر "رفقا" می‌زنند، یک جایش می‌لنگد. با نظرات مادرم هم گرچه خط‌کشی جدی داشتم، اما گاهی با خود می‌گفتم که مادر کم‌سواد و غیر سیاسی اما دنیا دیده‌ی من، برخی چیزها را به مراتب بهتر از دوستان باسواد و سیاسی من می‌بیند. یک بار که جرات کردم و پیش دوستی به این موضوع اعتراف کردم، با کنایه شنیدم:

- خجالت بکش، تحت تأثیر مادر سلطنت‌طلبیت قرار گرفته‌ای؟

و من خاموش شدم. از ترس خوردن انگ "سلطنت‌طلب" و تصور در کنار آن‌ها قرار گرفتن، خاموش شدم. اما مسئله فقط این نبود. نسل ما، از سیاسی‌اش گرفته تا غیر سیاسی‌اش، آخوندها را جدی نمی‌گرفت و به رسمیت نمی‌شناخت. روضه‌خوان و مملکت‌داری؟ در دانشگاه یا دانشجویان حزب‌اللهی حتا بحث هم نمی‌کردیم. سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف، کار و جا و مکان مشخص خود را داشتند. روزنامه‌ها هرچه دل‌شان می‌خواست می‌نوشتند. کتاب، مجله و اطلاعیه بود که چاپ می‌شد. جلسه پشت جلسه، راه‌پیمایی و تظاهرات در پی هم برپا بود. کردستان در ولوله بود. جمله‌ی معروف "دو ماه دیگه می‌رن"، سر زبان‌ها بود. حق داشتم که خاموش شوم. اما حالا فکر می‌کنم حرف‌های مامان و نسل مامان و نسل پیش از مامان را باید جدی‌تر می‌گرفتیم.

روسری چیز زیاد مهمی نیست!

محبوبه امیری

س: کمی از خودتان بگویید.

• محبوبه امیری: من متولد تهران هستم و در سال ۱۳۳۳ به دنیا آمده‌ام. بعد از گرفتن دیپلم، زود کار گرفتم. از سال ۱۳۵۲ کار در بانک را شروع کردم. در چند بانک کار کردم و سپس به استخدام بانک اعتبارات صنعتی درآمد. زمان انقلاب، در بانک اعتبارات صنعتی کار می‌کردم. هفته‌های پیش از انقلاب در فعالیتهای سیاسی و صنفی‌ای که در محل کارم در جریان بود، شرکت فعال داشتم. به عضویت شورای هماهنگی بانک انتخاب شدم.

س: شورای هماهنگی را کارمندان بانک انتخاب می‌کردند؟

• محبوبه امیری: بله. محل کار من به ساختمان سازمان برنامه چسبیده بود و این دو اداره، یک سالن نهارخوری مشترک داشتند. آن زمان خیلی از کارمندان سازمان برنامه، سیاسی بودند بسیاری از روشنفکران دست به قلم، کارمند سازمان برنامه بودند. اگر اشتباه نکنم اولین باری که در یکی از جلسه‌های سازمان برنامه شرکت کردم، پس از واقعه‌ی سینما رکس آبادان (۲۸ مرداد ۱۳۵۷) بود. یادم هست که بعد از برنامه و هنگام خروج، عده‌ای از شرکت‌کنندگان آن جلسه که از کارمندان سازمان برنامه بودند، توسط پلیس مورد حمله قرار گرفتند و کتک مفصلی خوردند. درست بعد از این رویداد، گردهم‌آیی‌های ما شروع شد؛ ابتدا در سازمان برنامه و بعد در بانک خودمان. برای هماهنگی فعالیتهایمان بود که شورای هماهنگی را به وجود آوردیم.

س: شورا چگونه تشکیل شد؟

• محبوبه امیری: کاندیداهای عضویت در شورا در یک رای‌گیری توسط کارمندان بانک انتخاب شدند. ده نفر بودیم که هر کداممان در یکی از بخش‌های بانک کار می‌کردیم. من که در بخش حسابداری کار می‌کردم، نماینده‌ی کارمندان حسابداری بودم و تنها نماینده‌ی زن در شورا.

س: وظیفه‌ی شورا چه بود؟

• محبوبه امیری: ما می‌بایست کارهای بانک را از دست مدیران می‌گرفتیم و خودمان آن را انجام می‌دادیم. رؤسا را از دفترهایشان بیرون می‌کردیم و کلید دفاترشان را می‌گرفتیم...

س: بانک اعتبارات خصوصی بود، نه؟

• محبوبه امیری: در آن زمان، سهام بانک را فروخته بودند.^۱ کار بانک اعتبارات صنعتی در حقیقت وام دادن به صنایع بود. در نتیجه ما با صنایع سر و کار داشتیم. در آن وضعیت بحران عمومی، هر روز گروهی از کارگران جلوی بانک جمع می‌شدند و حقوق‌شان را طلب می‌کردند. آن زمان اکثر رؤسای کارخانه‌ها از کشور فرار کرده بودند و هیچ نهاد و مقامی نبود که به وضعیت و حقوق کارگران رسیدگی کند. کارگران در کارخانه‌ها شورا تشکیل داده بودند و برای گرفتن حق و حقوق‌شان به بانک ما مراجعه می‌کردند. یکی از وظایف شورای ما تماس با نمایندگان شوراهای کارخانه‌ها بود. آن‌ها در ابتدا با ما مشکل داشتند و راحت برخورد نمی‌کردند. خیال می‌کردند که ما ضد آن‌ها و منافع‌شان هستیم؛ یعنی از موضع دولت با آن‌ها برخورد می‌کنیم. مدتی طول کشید تا متوجه شدند تصویری که از ما داشتند، درست نبود. ما پولی در اختیار نداشتیم. بهره‌ی وام‌های قبلی هم پرداخت نمی‌شد. بانک دیگر به کسی وام نمی‌داد. شورا کوشش می‌کرد که با یک برنامه‌ی درست و در تاریخ مشخص، حقوق عقب مانده‌ی کارگران را به طرق مختلف پرداخت کند. به عبارت دیگر، وظیفه‌ی شورا تا آنجا پیش رفت که حتی به مسئله‌ی حقوق کارگران کارخانه‌ها هم رسیدگی می‌کرد.

س: چرا شما را به عضویت شورای هماهنگی انتخاب کردند؟ به دلیل فعال بودن در محیط کار؟ یا مواضع سیاسی‌تان؟ و یا ...؟

• محبوبه امیری: زمانی بود که بانک‌ها و ادارات در اعتصاب بودند و کسی مجبور نبود به سر کار برود. البته بعضی‌ها سر کار می‌رفتند. اما کارمندانی هم بودند که اصلاً به اداره سر نمی‌زدند. فقط سر بُرج می‌آمدند تا حقوق‌شان را بگیرند. آن‌هایی که سیاسی بودند و مسائل

۱- «بانک اعتبارات صنعتی که اولین بانک توسعه صنعتی در ایران است، به موجب قانون برنامه‌ی عمرانی هفت ساله دوم کشور در سال ۱۳۳۵ با سرمایه‌ی اولیه ۶۰۰ میلیون ریال و به منظور ایجاد و تقویت کارآفرینان بخش خصوصی تاسیس گردید. سهام اولیه‌ی این بانک تماماً به دولت تعلق داشت، لیکن پس از حدود ۲۰ سال فعالیت تصمیم گرفته شد که با فروش تدریجی سهام به بخش خصوصی، زمینه‌ی غیر دولتی شدن بانک مزبور فراهم گردد. این بانک در مدت ۲۲ سال فعالیت خود ۱۱۰۷ فقره تسهیلات به مبلغ کل ۸۶۷ میلیارد ریال به واحدهای تولیدی و خدماتی پرداخت نموده و در سرمایه‌گذاری ۷۰ واحد تولیدی و خدماتی نیز به مبلغ ۱۱ میلیارد ریال، مشارکت حقوقی داشته است. پس از انقلاب... بانک صنعت و معدن به موجب مصوبه‌ی مورخ ۱۳۵۸/۷/۲ مجمع عمومی بانک‌ها، با اجازه‌ی حاصل از ماده ۱۷ لایحه‌ی قانونی اداره‌ی امور بانک‌ها و از ادغام بانک اعتبارات صنعتی - توسعه صنعتی و معدنی ایران - توسعه سرمایه‌گذاری ایران و شرکت سرمایه‌گذاری بانک‌های ایرانی - صندوق ضمانت صنعتی و صندوق معادن تشکیل گردید...»
تارنمای بانک صنعت و معدن، تاریخچه‌ی بانک.

مربوط به انقلاب برای‌شان اهمیت داشت، اما هر روز سر کار می‌آمدند. درست مثل دوران قبل از اعتصاب، سر ساعت می‌آمدند و سر ساعت می‌رفتند. مسن‌ترها بیشتر هوادار جبهه‌ی ملی و حزب توده بودند؛ جوان‌ها، طرفدار سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان‌های سیاسی دیگر بودند. اکثر کسانی که به عضویت در *شورا* انتخاب شدند، سیاسی بودند؛ هواداران حزب توده، جبهه‌ی ملی. من هم هوادار سازمان چریک‌های فدایی بودم. اغلب اعضای *شورا* سن و سالی داشتند. کسانی بودند که تجربه‌ی سال‌های ۳۰ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را از سر گذرانده بودند. تعدادی‌شان وکیل بودند و در بانک کار می‌کردند. من از همه جوان‌تر بودم. جالب اینجاست که *اسلامی‌ها* هیچ حضوری نداشتند. در *شورا* هم نبودند. اما زمانی که انقلاب شدت گرفت و دیگر خطری متوجه کسی نبود، سر و کله‌شان همه جا پیدا شد. به *شورا* هم آمدند!

در واقع عضویت من در *شورا*، هم دلایل سیاسی داشت و هم به این خاطر بود که دائم در اداره حضور داشتم. من در تمام جلسات سخنرانی که در اداره‌ی ما و یا سازمان برنامه برگزار می‌شد، شرکت می‌کردم. کارمندان زن دیگر هم بودند؛ اما آن‌ها یکی دو ساعت می‌ماندند و می‌رفتند. به همین خاطر زیاد به چشم نمی‌آمدند. من را همه می‌شناختند. وقتی در سازمان برنامه *شورا* به وجود آمد، توجه ما هم جلب شد و تصمیم گرفتیم در بانک خودمان *شورا* تشکیل دهیم. روزی که برای انتخابات جلسه تشکیل شد، من در اتاق کارم بودم. گویا یکی از کارشناسان پیشنهاد می‌کند که نام مرا جزء کاندیداها بنویسند. دنیالم آمدند و مرا به جلسه دعوت کردند. در آن جلسه به عنوان یکی از نمایندگان بخش کارمندان بانک انتخاب شدم. از آن به بعد، به‌طور جدی درگیر کار *شورا* و مسائل کارگران شدم. از سوی دیگر مرتب جلسات سخنرانی تشکیل می‌دادیم و از شخصیت‌های گوناگون برای سخنرانی دعوت می‌کردیم. این جلسات که در سالن سخنرانی بانک/اعتبارات صنعتی برگزار می‌شد، اغلب درباره‌ی مسائل سیاسی روز بود. تشکیل این‌گونه جلسات در بیشتر بانک‌های دولتی معمول بود؛ بانک‌های غیردولتی چنین وضعی نداشتند. در جلسه‌ی بانک‌های دولتی، مثل بانک مرکزی، گاه تا دو سه هزار نفر شرکت می‌کردند. ما برای جلسات سخنرانی‌مان از وکلا و کارشناسان بانک دعوت می‌کردیم که مسائل مختلف روز را برای‌مان تحلیل کنند! از طیف‌های فکری گوناگون هم دعوت می‌کردیم. یکی از افرادی که پای ثابت سخنرانی‌ها بود و در مورد مسائل فلسفی سخنرانی می‌کرد، از طرفداران دکتر شریعتی بود. متأسفانه نامش را به یاد ندارم. از آقای هدایت‌الله متین‌دفتری هم برای سخنرانی دعوت کردیم. این دعوت مصادف شد با سخنرانی او در سازمان برنامه. به همین خاطر آقای متین‌دفتری از ما

خواست که ما هم در جلسه‌ی سازمان برنامه شرکت کنیم. در حقیقت آن روز، جلسه به دعوت مشترک ما و سازمان برنامه برگزار شد و عده‌ی زیادی آمدند. یادم هست از چند روزنامه‌نگار هم دعوت کرده بودیم. معمولاً من مسئول اداره‌ی جلسات بودم.

س: به عنوان تنها زن عضو *شورا* چه حسی داشتید؟ کارمندان بانک و اعضای *شورا* با شما چه برخوردی داشتند؟

• *محبوبه امیری*: برخورد کارمندان بانک با من بسیار خوب بود. به هر حال خودشان مرا به عنوان نماینده انتخاب کرده بودند. همان‌طور که گفتم، ما با کارگران مرتب در ارتباط بودیم. کارگران کم‌کم متوجه شدند که *شورا* به نفع آن‌ها کار می‌کند و به این دلیل رابطه‌ی بسیار خوبی با *شورا* برقرار کردند. اما تا مرا به عنوان نماینده پذیرند، مدتی طول کشید. برای آن‌ها مشکل بود که با یک زن کار کنند. محتاطانه برخورد می‌کردند و گاه موضع تدافعی داشتند. اما این مسئله هم پس از مدتی برطرف شد.

س: به عنوان یک زن، تجربه‌تان از شرکت در راهپیمایی‌های پیش از انقلاب چه بود؟

• *محبوبه امیری*: به راهپیمایی‌ها نمی‌رفتم. یکی به این دلیل که عمده‌ی وقت و انرژی‌ام در *شورا* می‌گذشت. مرتب جلسه داشتیم و فرصت زیادی باقی نمی‌ماند. اما دلیل دیگری هم وجود داشت. به خاطر مسئله‌ی حجاب، زیاد مایل نبودم به تظاهرات بروم. دیده بودم که چند زن چادری که عینک سیاه به چشم و دستکش به دست داشتند، از کیف‌شان روسری درمی‌آوردند و به زنان بی‌حجاب می‌دادند و می‌گفتند: خواهر! با حجاب در تظاهرات شرکت کن. من با این کار شدیداً مخالف بودم و به این دلیل به راهپیمایی‌ها نمی‌رفتم. فکر نمی‌کنم به پیش از یک یا دو راهپیمایی رفته باشم.

س: تا پیش از راهپیمایی تاسوعا - عاشورا (یکشنبه ۱۹ و دوشنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۷)، مسئله‌ی حجاب هنوز چندان مطرح نبود.

• *محبوبه امیری*: مسئله‌ی روسری به سر کردن زنان، قبل از تاسوعا و عاشورا هم مطرح بود. درست به خاطر دارم که غروب پنجشنبه ۱۶ شهریور، من و دختر عمه‌ام می‌خواستیم به خانه‌ی عمه‌ام برویم. ساک لباسم همراهم بود. جلوی دانشگاه آریامهر (شریف فعلی) از تاکسی پیاده شدیم. می‌خواستیم به آن طرف میدان برویم که صف تظاهرات رسید. ما بی‌حجاب بودیم. آن قدر فحش و متلک نثارمان کردند که مجدداً تاکسی گرفتیم و کلی پول دادیم که ما را آن طرف میدان پیاده کند. تازه آنجا هم مجبور شدم دامنی را که در ساک داشتم بیرون بکشم و روی سر خودم و دختر عمه‌ام بگذارم تا بتوانیم صد متر باقی مانده تا خانه‌ی عمه‌ام را طی کنیم. مردم دائم فریاد می‌زدند: خواهر، چادرت

کو؟! برخوردشان بسیار خصمانه بود. ما وحشت کردیم و دامن به سر از کنارشان گذشتیم. جو بسیار هراس‌آوری بود. خیلی ترسیدیم. ترس وحشتی که آن روز تجربه کردم، باعث شد در تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها شرکت نکنم؛ اما در جلسات گوناگون سیاسی که آن روزها برگزار می‌شد، شرکت می‌کردم.

س: شرکت نکردن‌تان در راه‌پیمایی‌ها دلایل دیگری هم داشت؟

• محبوبه امیری: نه. واقعاً به خاطر مسئله‌ی حجاب بود. زنانی را می‌شناختم و می‌دانستم که چادری نیستند و با حجاب در تظاهرات شرکت می‌کنند. این‌گونه رفتارها خیلی مرا آزار می‌داد. به خاطر همین مسائل در دوران انقلاب به راه‌پیمایی‌ها نمی‌رفتم.

س: شما که هوادار سازمان فدایی بودید، آیا در تظاهرات ۱۹ بهمن که به مناسبت سال‌روز سیاه‌کل برگزار شد، شرکت کردید؟

• محبوبه امیری: بله. شرکت کردم. تظاهرات از دانشگاه شروع شد. حتا به یاد دارم که دامن جین پوشیده بودم و کفش کتانی به پا داشتم. و پا سر و وضع معمولی رفته بودم. تا زمانی که قطعنامه را خواندند، یعنی درست تا پایان برنامه هم ماندم. اکثر زنان شرکت‌کننده بی‌حجاب بودند. به یادم هست یک عده دختر مجاهد با مانتو و روسری هم آمده بودند. چندین پسر دور آن‌ها زنجیر بسته بودند. زنانی هم با فرزندان‌شان آمده بودند که چادر معمولی به سر داشتند. بعد از ۲۲ بهمن هم در تظاهرات فدایی‌ها شرکت می‌کردم. آن وقت دیگر مجبورمان نمی‌کردند برای شرکت در تظاهرات حجاب سر کنیم.

س: برگردیم به بانک. کارمند زن در بانک زیاد بود؟

• محبوبه امیری: بله، زیاد بود و هیچ‌کدام هم حجاب نداشتند. من به یاد ندارم هیچ کارمندی را که با روسری سر کار بیاید.

س: خبرهایی را که در رابطه با مسائل زنان بود، تعقیب می‌کردید؟

• محبوبه امیری: به دقت. اولین خبری که موجب نگرانی ما شده بود شایعه‌ی عزل زنان قاضی و ممنوعیت شغل قضاوت برای زنان بود. شایع بود که به زودی زنان قاضی تنها به عنوان کارمند به کار گرفته خواهند شد.

س: کی؟

• محبوبه امیری: در دوره‌ی نخست‌وزیری مهندس بازرگان.

س: در میان همکاران زن‌تان هم نگرانی‌هایی نسبت به خطری که متوجه موقعیت زنان بی‌حجاب بود، وجود داشت؟

• *محبوبه امیری:* باید بگوییم که این مسائل، دست کم در ابتدا، بیشتر همکاران مرد را نگران کرده بود. اما پس از مدتی این نگرانی میان کارمندان زن، به خصوص زنان کارشناس هم دیده شد. از همان زمان، ما زنان کارمند و کارشناس به هم وصل شدیم تا اقداماتی را مشترکاً انجام دهیم. ما توانستیم زنانی را که در زمینه‌ی حقوق زن حساسیت‌های ویژه‌ای داشتند، بشناسیم. حتا متوجه شدیم بسیاری از این زنان دارای تعلقات سیاسی خاصی هستند که قبل از انقلاب آن را نشان نمی‌دادند. زنان کارشناس در ساختمان دیگری کار می‌کردند و در قسمت خودشان فعال بودند.

س: فعال به معنای فمینیست، یا فعال سیاسی؟ موضوع فعالیت‌شان چه بود؟

• *محبوبه امیری:* برخی فمینیست بودند و برخی فعال سیاسی. البته عده‌ای هم از بستگان وزرای کابینه‌ی بختیار بودند. این عده هم حساسیت‌های دیگری از خودشان نشان می‌دادند. کارمندان بانک *اعتبارات صنعتی* همه تحصیل کرده بودند و اکثرشان دست کم مدرک لیسانس داشتند. سطح این بانک، با بانک‌های دیگر تفاوت داشت.

س: با فعالین زن سازمان برنامه هم رابطه داشتید؟ پس از انقلاب رابطه‌ای که با سازمان برنامه داشتید، ادامه پیدا کرد؟

• *محبوبه امیری:* نه. سازمان برنامه، سازمان بزرگی بود. افرادی با تمایلات سیاسی مختلف در آن کار می‌کردند، از طرفداران شاه گرفته تا افراد متمایل به چپ؛ از خواننده تا نویسنده در میان کارمندان سازمان برنامه وجود داشتند. افراد سرشناسی مانند کیومرث منشی‌زاده و یا ناصر تکمیل همایون در آنجا کار می‌کردند. مولود زهتاب، گوینده‌ی رادیو - تلویزیون که بعدها خواننده شد هم از کارمندان این سازمان بود. می‌خواهم بگویم ارتباط گرفتن با آنان مشکل بود. زنان بانک ما با وجودی که زیاد نبودند، اما مسائل زنان را دنبال می‌کردند و جالب اینجاست که کارمندان مرد بانک از ما حمایت می‌کردند.

س: همه؟

• *محبوبه امیری:* نه همه؛ اما بیشتر کسانی که در *شورا* بودند، نسبت به مسائل زنان حساسیت نشان می‌دادند و با سمپاتی به ما برخورد می‌کردند.

س: وقتی بحث اجباری شدن حجاب پیش آمد، چه واکنشی نشان دادند؟ نگفتند مسئله‌ی حجاب، مهم نیست و نباید آن را عمده کرد؟

• *محبوبه امیری:* درست برعکس! می‌گفتند اعتراض باید از جانب زنان شروع شود. اکثراً مشوق ما بودند.

س: کسانی که این‌گونه برخورد می‌کردند، اغلب افراد مسن بودند؟

• محبوبه امیری: نه لزوماً، افراد مسن زیاد خودشان را درگیر مسائل نمی‌کردند؛ اگرچه نسبت به وضعیت اعتراض داشتند و مشوق ما بودند!

س: خبر تظاهرات علیه حجاب اجباری در روز ۱۷ اسفند چگونه به گوش شما رسید؟

• محبوبه امیری: من از طریق یکی از اعضای شورا که توده‌ای بود، با زنان دمکرات آشنا شده بودم. او حساسیت مرا نسبت به مسائل زنان می‌شناخت. روزی به من پیشنهاد داد که اگر مایل باشم می‌تواند مرا به یکی از دوستانش معرفی کند. این دوست او از هواداران چریک‌های فدایی بود که به گروه منشعب از چریک‌ها پیوسته بود و در آن زمان با زنان دموکرات (هوادر حزب توده) همکاری می‌کرد.^۲ من که وسوسه شده بودم، قبول کردم که به دفتر زنان دموکرات بروم و ببینم آن‌ها چه می‌گویند. البته در آن زمان، تشکیلات زنان دیگری را هم نمی‌شناختم. یک روز به دفتر زنان دموکرات رفتم. درست به یاد ندارم که در خیابان شاه بود یا شاهرضا. به هر حال؛ وارد ساختمان دو طبقه‌ای شدم که در طبقه‌ی بالای آن، تعدادی دانش‌آموز مشغول نوشتن پلاکارد بودند. مرا به طبقه‌ی پایین بردند و آنجا با خانمی به نام فاطمی ایزدی صحبت کردم. اسم و آدرس را خواست. از آن به بعد، گه‌گاه به دفتر زنان دموکرات می‌رفتم.^۳ با وجودی که همیشه با توده‌ای‌ها مرزبندی داشتیم، اما

۲- پس از کشته شدن حمید اشرف و سایر اعضای کمیته‌ی مرکزی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در ۸ تیر ۱۳۵۵، بحران همه‌جانبه‌ای آن سازمان را فرا گرفت. از پیامدهای آن بحران یکی هم نقد و نفی مشی چریکی از سوی تنی چند از اعضا و کاندیدهای عضویت سازمان بود. در رأس این چند تن تورج حیدری بیگوند قرار داشت (۱۳۵۵ - ۱۳۳۲) که پیش از پیوستن به س.ج.ف.خ.ا در سال ۱۳۵۳ دانشجوی دانشگاه صنعتی بود، بیگوند در آستانه‌ی ضربه‌های پی‌درپی که ساواک به چریک‌ها زد، جزوه تبلیغ مسلحانه *انحراف از مارکسیسم لنینیسم* را نوشت. آن‌ها که گرد او آمدند عبارت بودند از پرویز و منیژه هدایی، فریبرز صالحی، سیامک قلنبر و فاطمه ایزدی. بیگوند در ۱۲ مهر ۱۳۵۵ به هنگام اجرای یک قرار در محاصره‌ی ماموران کمیته مشترک ضد خرابکاری قرار گرفت و برای اینکه به دست آن‌ها نیفتد، با جویدن قرص سیانوری که همراه داشت، به زندگی خود پایان داد. چندی پس از مرگ وی همفکرانش از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران جدا شدند و با انتشار اعلامیه‌ی توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، ابراز وجود کردند (آبان ۱۳۵۶). گروه منشعب... در دی ماه ۱۳۵۶ به انتشار جزوه تورج بیگوند دست زد. اندک زمانی پس از انتشار این اثر گروه منشعب به محفل نوید هوادار حزب توده ایران پیوست. (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به تورج بیگوند، تبلیغ مسلحانه *انحراف از مارکسیسم لنینیسم*، گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، دی ماه ۱۳۵۶)

۳- نام تشکیلات زنان وابسته به حزب توده است. در اعلامیه‌ها و بیاتیه‌های پس از انقلاب، به ویژه آنچه در رسانه‌ها آمده، صورت‌بندی‌های گوناگون به خود گرفته است: *سازمان زنان عدالت* (کیهان، ۱۶ اسفند ۵۷) *سازمان زنان دموکرات* (کیهان ۹ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸) *جمعیت زنان دموکرات* (آیندگان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷) و *زنان دموکرات* (نامه‌ی مردم، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸). به نظر می‌رسد که در آستانه‌ی انقلاب و پیش از بازگشت رهبران حزب توده از مهاجرت به ایران، زنان هوادار حزب توده فعالیت خود را زیر نام *زنان دموکرات* به پیش می‌برند. اما این شبه تشکیلات از بهار سال ۱۳۵۸ با نام *تشکیلات دموکراتیک زنان* کارش را ادامه داد. مریم فیروز در این باره می‌گوید: «فعالیت زنان قبل از پیروزی

تشکیلات آن‌ها، تنها تشکیلات منسجم زنانی بود که می‌شناختم. از این طریق بود که در جریان تظاهرات قرار گرفتم.

س: درست متوجه نمی‌شوم. حساسیت‌ها و نگرانی‌های‌تان نسبت به سیاست‌های رژیم جدید شما را به سمت تشکیلات زنان حزب توده کشاند؟

• *محبوبه امیری:* حساسیت و سردرگمی. وقتی مسئله‌ی حجاب اجباری پیش آمد، امیدم این بود که از آن‌ها رهنمودی در این باره بگیرم. متأسفانه قبل از تظاهرات ۸ مارس، پاسخ درست و منسجمی از آن‌ها نگرفتم. رهنمودی هم نمی‌دادند. جمله‌ی معروف‌شان این بود که روسری چیز زیاد مهمی نیست. و این جواب ابدا مرا قانع نمی‌کرد. از آن‌ها زده شدم.

س: خویشان و دوستان نزدیک‌تان چه واکنشی نسبت به اجباری شدن حجاب نشان می‌دادند؟

• *محبوبه امیری:* مادرم با وجودی که مذهبی بود، با حجاب اجباری مخالف بود. وقتی در ایران کشف حجاب شد، مادرم نوجوان بود. مادر بزرگم برای ما تعریف می‌کرد که برای حمام رفتن باید صبح خیلی زود از خانه خارج می‌شدند تا در و همسایه آن‌ها را بی‌حجاب نبینند. با این حال مادر و پدرم از چادر خیلی بدشان می‌آمد. پدرم از هواداران مصدق و ضد شاه بود. بخش دیگری از خانواده‌ی ما، بازاری و سنتی بودند. آن‌ها هم به شدت مخالف شاه بودند. یادم هست ۹ ساله بودم، یک بار به همراه پدر و عموهایم به قم رفتم. آن‌ها می‌خواستند خمینی را ببینند. به یاد دارم که توانستند دیداری با او داشته باشند. ۱۵ خرداد ۴۲ و وقایع آن روزها را هم خوب به یاد دارم. در نتیجه خمینی را از خیلی پیش می‌شناختم. برادرم هم به شدت مذهبی بود. بعد از سال ۴۲، زمانی که خمینی در عراق تبعید بود، بعد از ظهرهای جمعه، بخش فارسی رادیو عراق سخنرانی‌های او را پخش می‌کرد.^۲ برادرم به این

انقلاب آغاز شده بود. عده‌ای از زنان که در گذشته فعالیت داشتند در گوشه و کنار با شرکت خود در تظاهرات و وظیفه‌ی خود را آغاز کرده بودند. هنگامی که... به ایران آمدم [۲۶ فروردین ۱۳۵۸] با دکتر فاطمه ایزدی... خانم تبریزیان... آلماء همسر شاعر معروف ابتهاج تماس گرفتم... و خواستم یک سازمان خاص زنان از هر دسته‌ای و قشری و هر عقیده‌ای به وجود بیاورند که به حزبی و گروه مشخصی وابسته نباشد» (حزب توده ایران، از شکل‌گیری تا فروپاشی ۱۳۶۸-۱۳۳۰، به کوشش جمعی از پژوهشگران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۸، ص ۷۶۴). اما تشکیلات دموکراتیک زنان که از هر جهت به حزب توده وابسته بود، "فعالیت مجدد" خود را به‌طور مشخص در روز ۶ خرداد ۱۳۵۸ آغاز کرد. مریم فیروز مسئول این تشکیلات بود. ارگان رسمی تشکیلات دموکراتیک زنان، ماهنامه‌ی جهان زنان بود و اولین شماره‌ی آن در همان ماه خرداد ۱۳۵۸ منتشر گردید. (بیلاری ما، نشریه هواداران تشکیلات دموکراتیک زنان ایران، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۴، برلن غربی، ص ۲۴)

۴- نگاه کنید به پیوست‌ها، رادیو نهضت روحانیت.

سخنرانی‌ها گوش می‌داد. بالطبع من هم سخنرانی‌ها را می‌شنیدم و کم و بیش می‌دانستم که چه می‌گوید و چه می‌خواهد. در سال ۵۷، به کسانی که مدعی بودند خمینی به یک‌باره در صحنه‌ی سیاسی کشور ظاهر شده می‌گفتم که خمینی از همان سال‌های ۴۲ فرد شناخته شده‌ای در میان مخالفان شاه بود، شما او را نمی‌شناختید! برادرم پس از انقلاب، از رژیم هواداری کرد. اما پدر و مادرم هوادار رژیم نشدند. پدرم با اینکه نمازخوان بود، نسبت به حجاب حساسیت عجیبی داشت. می‌گفت: در تهران زنان روسپی چادر سیاه به سر می‌کنند! ماه‌های آخر حکومت شاه که چادر سیاه‌ها زیاد شده بودند و در راه‌پیمایی‌ها هم شرکت می‌کردند، می‌دیدم که پدر و مادرم خیلی ناراحتند. نگران آینده بودند می‌گفتند این جوان‌ها دارند کاری می‌کنند که بعدها دودش به چشم خودشان خواهد رفت. آخوند جماعت را می‌شناختند.

س: برادرتان شما را مجبور نمی‌کرد حجاب به سر کنید؟

• محبوبه امیری: برادرم قدرتی نداشت. پدرم چنین اجازه‌ای را به او نمی‌داد. ما سه دختر و یک پسر بودیم. پدرم همیشه مدافع ما دختران بود. البته اگر هم برادرم می‌خواست، ما زیر بار نمی‌رفتیم. من همیشه مثل کارمندان لباس می‌پوشیدم. فقط روزهایی که می‌خواستم در تظاهرات شرکت کنم، لباس ساده می‌پوشیدم که راحت‌تر باشم. دلیل دیگرش هم این بود که خیلی از زنان چپ به آن‌هایی که خوب لباس می‌پوشیدند، اعتراض می‌کردند. اگر آرایش می‌کردی، مورد تعرض قرار می‌گرفتی. وقتی به زنان خوش‌پوش و توالت کرده برمی‌خوردند، به هم می‌گفتند: چه خوب می‌شد سر این خانم را زیر آب می‌گرفتیم و می‌شستیم! چو طوری بود که برای کار سیاسی باید ساده لباس می‌پوشیدی.

س: وقتی خبر اجباری شدن حجاب را شنیدید، مطمئن بودید که در تظاهرات شرکت می‌کنید؟

• محبوبه امیری: مطمئن نبودم! اما این یکی از مسائل مهمی بود که ذهنم را به خود مشغول کرده بود. یادم هست روز ۸ مارس، ما در بانک مرکزی جلسه داشتیم. وقتی به بانک خودمان برگشتیم، خبر رسید که به زنان حمله کرده‌اند و چندین نفر زخمی شده‌اند. صحنه‌ای را خوب به یاد دارم: زنان پرستار از جلوی بانک ما رد می‌شدند. من از پنجره‌ی اتاقم آن‌ها را تماشا می‌کردم. درست نمی‌دانم بعد از دیدن این صحنه بود و یا یکی دو روز بعد که ما کارمندان زن بانک تصمیم گرفتیم در تظاهرات شرکت کنیم. تلفنی به هم خبر دادیم و قرار گذاشتیم همه‌ی کارمندان زن ساختمان خودمان و زنان کارشناس که در ساختمان دیگری کار می‌کردند، به تظاهرات برویم. مردان، مشوق ما بودند و برخورد بسیار

سمپاتیکی داشتند. یکی از مردان توده‌ای که در *شورا* بود به من گفت: حتماً در این تظاهرات شرکت کنید. ما چشم امیدمان به شما زنان است! بروید ببینیم چه می‌کنید! وقتی می‌خواستیم از حیاط خارج شویم، دیدیم که همکاران مرد پشت پنجره‌ها آمده‌اند و ما را نگاه می‌کنند. حالتی داشتند که انگار می‌خواهند برای ما کف بزنند.

س: تقریباً چند نفر می‌شدید؟

• *محبوبه امیری*: از ساختمان ما حدود ده نفر بودند.

س: هیچ یک از کارمندان مرد با شما نیامدند؟

• *محبوبه امیری*: نه؛ همه زن بودیم. یادم می‌آید که از ساختمان خارج شدیم. اما نمی‌دانم بعداً چه شد. تصور می‌کنم خبر رسید که مأمورین همه‌ی راه‌ها را بسته‌اند. به یاد دارم که تاکسی گرفتیم و به دانشگاه تهران رفتیم. در دانشکده‌ی ادبیات، جلسه‌ای برپا بود. یادم نیست موضوع سخنرانی‌ها چه بود؛ اما من در آن شرکت کردم. عمدتاً بچه‌های دانشجو و دانش‌آموز به این مراسم آمده بودند. جو سالن خیلی پُرتنش و شلوغ بود؛ اما برنامه ادامه پیدا کرد. در پایان، یادم می‌آید که بیرون رفتیم و با چند نفر از دانش‌آموزان، جلوی دانشگاه لویا خوردیم.

س: لابد می‌دانید که کارمندان زن بانک *اعتیارات صنعتی* روز شنبه ۱۹ اسفند هم در گردهم‌آیی کاخ دادگستری شرکت کردند، با علم و کتل خودشان. شما به گردهم‌آیی کاخ دادگستری رفتید.^۵

• *محبوبه امیری*: دقیقاً به یاد ندارم. اما احتمالاً همان روز صبح *شورا* جلسه داشت و من هم باید در آن جلسه شرکت می‌کردم. خانم‌هایی که در ساختمان کارشناسی کار می‌کردند به این تظاهرات رفته بودند. آن‌هایی که به تظاهرات نرفته بودند، بعد از اینکه جلسه‌ی ما در بانک به پایان رسید، با من تماس گرفتند. من و چند همکار دیگر تصمیم گرفتیم به دادگستری برویم. از بانک بیرون آمدیم و تا میدان بهارستان هم رفتیم. اما در خیابان، یکی از کارمندان بانک به ما خبر داد که به تظاهرکنندگان حمله شده و خانم‌ها متفرق شده‌اند. در نتیجه ما به دادگستری نرفتیم. بیشتر از این چیزی به خاطر ندارم.

س: بعد از تظاهرات، در بانک چه می‌گفتند؟

• *محبوبه امیری*: *انجمن اسلامی* مرا فردای روز تظاهرات احضار کرد. یکی از افرادی که قبل از انقلاب هیچ فعالیتی نداشت و حتا عضو *شورا* هم نبود، رئیس *انجمن اسلامی*

بانک شده بود. مرا صدا کرد و پرسید: چرا به تظاهرات رفتید؟ به نوعی از من بازخواست می‌کرد. گفت: شاه به زور حجاب را از سر زنان برداشت و ما مجدداً زنان را با حجاب خواهیم کرد. حالا می‌بینی! من در جواب گفتم: هیچ کس به زور هیچ کاری نمی‌تواند بکند؛ نه شاه و نه شما! بعد هم سر کارم برگشتم.

س: تهدیدتان کردند؟

• *محبوبه امیری:* هنوز وضع طوری نبود که بتوانند تهدید کنند. به نوعی می‌خواستند هشدار بدهند که: حواست را جمع کن! به یاد دارم چند نفر از مستخدمین بانک به من پرخاش کردند و گفتند: در انقلاب ما حاضر بودیم جان‌مان را برای تو بدهیم! اما حالا می‌بینیم در مورد تو اشتباه کرده‌ایم! از آن به بعد، چند کارمند پایین رتبه‌ی بانک و مستخدمین، با من مثل ضدانقلاب رفتار می‌کردند. برای آن‌ها من دیگر یک زن ضدانقلابی شده بودم.

کار در *شورا* اما کماکان ادامه داشت. وقت انتخابات جدید رسیده بود و باید نمایندگان *شورای* بعدی انتخابات می‌شدند. تا آن زمان من همیشه بالاترین رأی را در انتخابات آورده بودم. اما بعد از تظاهرات، ورق کاملاً برگشت. در انتخابات بعدی، حتا انتخاب هم نشدم! و این فقط به دلیل شرکت در تظاهرات ضد حجاب اجباری بود.

س: *انجمن اسلامی* دیگر زنانی را هم که با شما به تظاهرات رفتند، احضار کرد؟

• *محبوبه امیری:* درست به یاد ندارم؛ اما تصور می‌کنم چند نفر دیگر از همکاران را هم خواسته بودند از آنجایی که من یکی از افراد فعال *شورا* بودم و همه مرا می‌شناختند، اول از همه مرا خواستند. بعد از آن تظاهرات، مرا کاملاً ایزوله کردند.

س: اعضای *انجمن اسلامی* شما را به عنوان یک چپ‌گرا و یا هوادار فدایی می‌شناختند؟ فکر نمی‌کنید برخوردشان به شما بعد از شرکت در تظاهرات علیه حجاب اجباری، به دلیل چنین سابقه‌ای هم بود؟ یا فقط مسئله‌ی شرکت در تظاهرات بود؟

• *محبوبه امیری:* در اوایل بهمن ۵۷، یکی از وکلای بانک که مذهبی بود و در قسمت کارشناسی کار می‌کرد، سر و کله‌اش در *شورا* پیدا شد. مرتب به جلسات ما می‌آمد؛ با اینکه عضو *شورا* نبود. او بعد از ۲۲ بهمن *انجمن اسلامی* بانک را تشکیل داد. تعداد اعضای *انجمن اسلامی* در بدو تشکیل خیلی کم بود و در میان کارمندان بانک بُرد زیادی نداشتند. برخورد خوبی هم با *شورا* نداشتند. در مورد من می‌گفتند که: این خانم کمونیست است. آن زمان رسم شده بود که اسم خمینی را با سه بار صلوات بیاورند. من در یکی از جلسات مطرح کردم که وقتی برای حضرت محمد یک بار صلوات می‌فرستید، چرا برای خمینی سه

بار؟! پیشنهاد رای گیری دادم. بعد از رای گیری، به یک صلوات اکتفا کردند. گاه همان را هم نمی دادیم.

با این حال، فکر می کنم ضدیت انجمن اسلامی با من عمدتاً به خاطر شرکت در تظاهرات ضدحجاب اجباری بود. دست کم وقتی احضارم کردند، به طور مشخص درباره‌ی آن تظاهرات صحبت کردند، نه چیز دیگری. البته در بانک پخش کرده بودند که چپ‌ها و کمونیست‌ها می‌خواهند در صفوف انقلاب تفرقه بیندازند. سرآخر هم مسئله‌ی چپ بودن من در یکی از جلسات مطرح شد. عده‌ای علیه من صحبت کردند؛ گروهی هم از من طرفداری کردند. من جلسه را ترک کردم. پس از آن هم دیگر به شور نرفتم.

س: بر سر این شور چه آمد؟

• *محبوبه امیری:* تا وقتی که مدیر عامل نداشتیم، شور به کارش ادامه می‌داد. در همین دوره بود که اسلامی‌ها وارد شور شدند. قرار بود دولت مدیرعاملی برای بانک تعیین کند. اولین کسی را که برای این پُست به شور معرفی کردند، مهندس نادر شرمینی بود. او مهندس شیمی بود. روی تابلوی اعلانات بانک، خبر این انتصاب را نوشتند. یکی از کارمندان اداره‌ی کارگزینی بانک که در دوران قبل از انقلاب با کارمندان بهایی بانک روابط بسیار نزدیکی داشت و بعدها - شاید از ترس - از اعضای انجمن اسلامی شده بود، به تبلیغات علیه نادر شرمینی پرداخت. نوشت که شرمینی از اعضای حزب توده بوده و در زمان شاه هم مدیرعامل شرکت شیمی‌اکو شده بود. فعالیت‌های گذشته‌ی شرمینی را یک به یک برشمرد و نتیجه گرفت که گزینش او مورد قبول انجمن اسلامی نیست. به این ترتیب شرمینی کنار گذاشته شد. بعد از او یکی از اعضای نهضت آزادی به نام عربزاده کاندید مدیریت شد. در جلسه‌ای که با شور داشت، تعریف کرد که چند سال زندان بوده...

س: این افراد توسط دولت منصوب می‌شدند یا اینکه شور آن‌ها را انتخاب می‌کرد؟

• *محبوبه امیری:* آن زمان شور هنوز آن قدر قدرت داشت که بتواند درباره‌ی کسانی که از طرف دولت تعیین می‌شدند، اظهار نظر و حتا اعمال نفوذ کند. با روی کار آمدن محمد عربزاده، شورای بانک از بین رفت.

س: به کارتان در بانک ادامه دادید؟

• *محبوبه امیری:* تا یک سال پس از انقلاب هم کار کردم.

س: آیا عقب‌نشینی رژیم در مورد اجباری بودن حجاب در ادارت دولتی، از نگرانی‌تان

کاست یا که کماکان نگران آینده بودید؟

• محبوبه امیری: خیلی نگران بودیم و مرتب درباره‌ی این مسئله صحبت می‌کردیم. بعضی از مردانی که تعلقات سیاسی داشتند، می‌گفتند: حالا مسئله‌ی حجاب مهم نیست. اگر قضیه با سرکردن یک روسری حل بشود، مسئله‌ی مهمی نیست! من همیشه پاسخ می‌دادم: دقیقاً از همین جا شروع می‌شود؛ امروز سر ما روسری می‌کنند و فردا پیراهن آستین کوتاه را از تن شما در می‌آوردند. پس فردا به مسائل دیگر می‌رسند.

س: بعد از بیرون آمدن از بانک/اعتبارات صنعتی، در جای دیگری به کار مشغول شدید؟

• محبوبه امیری: نه. کشور را ترک کردم و به فرانسه آمدم.

س: به دلیل وضعیت سیاسی؟

• محبوبه امیری: نه. جو سیاسی ایران آن دوره هنوز خوب بود. دائم تظاهرات و راه‌پیمایی برگزار می‌شد. خروج دلایل شخصی داشت.

س: آیا پس از تظاهرات، در رابطه با مسئله‌ی زنان فعالیت کردید؟ با تشکل‌های زنان که شکل گرفته بود، ارتباطی داشتید؟

• محبوبه امیری: نه؛ با هیچ یک از تشکل‌های زنان کار نکردم. بعد از آمدنم به فرانسه، گویا یک نفر از طرف زنان دموکرات به خانه‌ی ما رفته بود و سراغ مرا گرفته بود. مادرم که بسیار نگران شده بود به من خبر داد که: دنبالت آمده‌اند! به مادرم گفتم: جای نگرانی نیست؛ کسانی که سراغ مرا گرفته‌اند، کمیته‌چی نیستند.

س: در خارج از کشور به فعالیت ادامه دادید؟

• محبوبه امیری: بیشتر فعالیت سیاسی می‌کردم. با چریک‌های فدایی اقلیت کار می‌کردم. بعدها، در کمیته‌ی زنان اقلیت به فعالیت مشغول شدم. ما زنان کمیته‌ی زنان، جلساتی بین خودمان می‌گذاشتیم. هسته‌های مطالعاتی داشتیم؛ اما تعدادمان زیاد نبود.

گفتگوی مهناز متین و بنفشه مسعودی با محبوبه امیری

۲۸ دی ۱۳۸۷ / ۱۷ ژانویه ۲۰۰۹

حسی دردناک

سیما نوری

هنوز یک هفته از بازگشتم به ایران نگذشته بود. آرام و قرار نداشتم، دلم می‌خواست همه‌ی صحنه‌هایی را که بر پرده‌ی شبکه‌های تلویزیون آمریکا دیده بودم، از نزدیک لمس کنم. دلم می‌خواست در خیابان‌ها هوای آزادی را استشمام کنم. به بساط کتاب‌فروشی‌ها، به‌خصوص کتاب‌فروشی‌های روبه‌روی دانشگاه تهران سر می‌زدم و به بحث‌های سیاسی‌ای که در گوشه و کنار جریان داشت، گوش می‌دادم. به هر سخنرانی و برنامه‌ی سیاسی‌ای که می‌توانستم، می‌رفتم. سراپا گوش حرف‌های زندانیان سیاسی سابق، اهل قلم و جوانانی می‌شدم که انقلاب را برشانه‌های‌شان حمل کرده بودند. دلم می‌خواست همه‌چیز را به چشم خودم ببینم. به‌خصوص که ناچار بودم هرچه زودتر نزد خانواده‌ام بروم که در شهرستان زندگی می‌کردند و از بازگشت ناگهانی من به ایران، تازه اطلاع پیدا کرده بودند.

در پایان یکی از برنامه‌های سخنرانی که درست به خاطر نمی‌آورم کجا بود و سخنران‌ش که بود، زن جوانی که شلوار جین آبی به پا داشت و پالتوی سورمه‌ای تیره به تن، مرا مورد خطاب قرار داد:

حاضری این پوسترها را پخش کنی؟

همه جا پُر از پوستر بود. همه جا پُر از اعلامیه بود. همه جا پُر از تراکت بود. همه سرگرم پخش نوشته‌ای بودند. آن همه پوستر و اعلامیه و بیانیه، هرگز در زندگی‌ام ندیده بودم. آن همه دختر و پسر جوان که از هر گوشه که می‌گذشتی اعلامیه‌ای به دست می‌دادند، هرگز ندیده بودم. رو به آن زن جوان کردم و خونسرد گفتم: پوسترها برای چیه؟

گفت: مربوط به ۱۷ اسفنده!

گفتم: منظورت ۸ مارسه!

با خوشحالی گفت: بله ۸ مارس.

گفتم: باشه. پخش‌شان می‌کنم؛ اما نه اینجا. چون دارم می‌رم شهرستان. دیرم هم شده!

می‌خواهی اونجا پخش‌شون کنم؟

با خوشحالی زیادتری گفت: معلومه! حاضری تعداد بیشتری ببری؟

گفتم: آره. می‌برم.

ده پانزده پوستر را که از پیش لوله کرده بود و هفتاد هشتاد سانتی درازا داشت، به من

داد. آن‌ها را باز نکرده در کوله پشتی‌ام فروبردم. اما هرچه کردم جا نمی‌شد و سی چهل سانتش بیرون می‌ماند. به ساعت مچی‌ام نگاه کردم. وقت زیادی نداشتم. با عجله از محوطه‌ی دانشگاه بیرون آمدم و با تاکسی خودم را به ایستگاه اتوبوس رساندم. با اینکه دلم می‌خواست بند کوله پشتی‌ام را باز کنم و پوسترها را بیرون بکشم و نگاهی به آن‌ها بیندازم، خویشتن‌داری کردم. همه‌اش در فکر این بودم که بازگشتم به ایران را چطور برای پدرم توجیه کنم و او را متقاعد سازم که بودن و تنفس کردن هوای سیاسی ایران پس از سرنگونی شاه و مشارکت در انقلاب، از هرچیز دیگر برای من مهم‌تر است؛ حتا از ادامه‌ی تحصیل در آمریکا.

هنوز غروب نشده بود که به خانه رسیدم. خانه غرق شادی شد. به‌خصوص مادرم که به هزار شکل، شادی‌اش را نشان می‌داد. و این بر رفتار پدر تاثیر گذاشت که از بازگشت دختر ۱۷ ساله‌اش از آمریکا سخت دلخور و دلگیر بود. اما فکر می‌کنم چون در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود، مسئله‌ای ایجاد نکرد و به غر زدن اکتفا کرد: خوب بود یک بار هم که شده، به حرف من گوش می‌دادی. به تو گفته بودم که می‌تونی به ایران برگردی. اما نه حالا، بلکه تابستان و همراه با خواهرت که به امان خدا سپردی‌اش!

به او اطمینان خاطر دادم که جای نگرانی‌ای نیست و خواهرم خوب است و ترتیب همه کارهایش را داده‌ام. مادر و خواهرها هم به دادم رسیدند و خوشبختانه قضیه زود فیصله پیدا کرد. شام خوردیم. پس از شام سوغاتی‌های ناچیزی را که به همراه آورده بودم به پدر و مادر و خواهرهایم دادم و بعد به اتاقم رفتم و کوله پشتی پُر از اعلامیه و جزوه و پوستره‌های لوله شده را از زمین برداشتم و بر تخت گذاشتم. با احتیاط پوسترها را بیرون آوردم و با دو دست آن‌ها را باز کردم. خوشگل، براق و چشمگیر بودند. آن‌ها را روی میز تحریرم پهن کردم. چند کتاب سنگین روی چهار گوشه‌ی آن گذاشتم و اطووار دستی بر آن‌ها کشیدم. خوب که صاف شدند، تصمیم گرفتم یکی‌شان را به در کمدم بچسبانم. بعد از اینکه این کار را کردم روی تخت‌خوابم ولو شدم. کلمات انقلاب، ۱۷ اسفند، راه‌پیمایی، تهران و به‌خصوص تهران، یک‌باره در برابر چشمم رژه رفتند و چرتم را پاره کردند. تا آن لحظه در آسمان‌ها سیر می‌کردم. حالا باید بر زمین سفت پا می‌گذاشتم. اولین مسئله این بود که چطور شرکت در میتینگ ۸ مارس را با پدرم مطرح کنم و از او اجازه بگیرم که به تهران بروم. اینکه به میتینگ خواهیم رفت، برایم روشن بود. مسئله این بود که از چه راه و چگونه؟ با این فکرها به خواب رفتم.

صبح که از خواب برخاستم، به دو تن از دوستان بسیار نزدیک دوره‌ی دبیرستانم تلفن کردم و گفتم که به ایران آمده‌ام. با ناباوری و خوشحالی، در عرض چند ساعت خودشان را به خانه‌ی ما رساندند. از آمریکا رابطه‌ام را با هر دو حفظ کرده بودم و می‌دانستم که آن‌ها هم چون من به مسائل سیاسی کشیده شده‌اند و از فدائیان خلق هواداری می‌کنند. پس از ماچ و بوسه که با اشک و خنده توام بود و شوخ و شنگی‌های دخترانه، به اتاقم رفتیم. تا چشمشان به پوستر برنامه‌ی ۱۷ اسفند افتاد، هیجان‌زده جوایز ماچرا شدند. در جزئیات ماچرا را برای‌شان تعریف کردم و گفتم که حتماً می‌خواهم به آن برنامه بروم و چه خوب می‌شود اگر هر سه با هم برویم. هر دو در جا گفتند: برویم!

تا بحث چگونگی رفتن به تهران را شروع کردیم، فهمیدیم نمی‌توانیم با هم سفر کنیم. وضع من هنوز معلوم نبود و آن‌ها هم از پیش برنامه داشتند که زودتر به تهران بروند. اما قرار گذاشتیم که روز پنج‌شنبه، ده صبح همدیگر را دم در ورودی دانشگاه تهران ببینیم. پیش از اینکه از هم جدا شویم از آن‌ها پرسیدم: بچه‌ها ظرف یکی دو روز آینده، می‌تونید این پوسترها را در جاهای مناسبی بچسبونید؟

جواب هر دو مثبت بود. قرار شد دو تا از پوسترها را من نگه دارم و بقیه را آن‌ها ببرند و همان روز بر در و دیوار مراکز پُر رفت و آمد شهر و از جمله دبیرستان دخترانه‌ای که آنجا درس‌مان را خوانده بودیم، بچسبانند. وظیفه‌ی من هم چسباندن یکی از دو پوستر که داشتیم شد بر دیوار سر کوچه‌مان که جای سنتی آگهی مراسم ترحیم بود!

درست به خاطر نمی‌آورم که همان روز بود یا فردای آن روز که دوستانم تلفنی خبر دادند وقتی پوسترها را می‌چسبانند، می‌بینند تعداد زیادی از همان پوستر که من از تهران آورده بودم، توسط کسان دیگری هم در سطح شهر پخش شده است. از این خبر خیلی خوشحال شدم. اما کماکان در فکر بودم. راهی پیدا نکرده بودم که راحت خودم را به تهران برسانم و آسوده خاطر در میتینگ ۸ مارس شرکت کنم. برحسب اتفاق همان شب سر میز شام، پدرم گفت که بنا دارد چهارشنبه صبح زود با مامان عازم تهران شود. حرفش تمام نشده، گفتم: می‌تونم من هم با شما بیایم؟

— معلومه که می‌توانی با ما بیایی دخترم. خیلی هم خوشحال می‌شویم.

پدر بود که پاسخ می‌داد. او و مادر برنامه‌ی خودشان را داشتند. می‌خواستند در جلسه‌ای که رفقای‌شان، به مناسبت ۸ مارس برگزار می‌کردند، شرکت کنند. همچنین بنا داشتند تعدادی از رفقای‌شان را که تازه از زندان آزاد شده بودند یا از خارج به ایران بازگشته بودند، ببینند:

... من در برنامه‌ی شماها شرکت نمی‌کنم؛ می‌خواهم به میتینگ ۸ مارس بروم.

... میتینگ؟ آن‌هم در وضعیت کنونی؟ الان که موقع این نوع کارها نیست. میتینگ حالت اعتراضی داره. شماها به چه می‌خواهید اعتراض کنید؟ الان موقع مراسم و جشن و سخنرانیه. از اولش چپول‌بازی در نیارینا! اصلاً تو این آدم‌هایی که رو می‌خواهی به میتینگ‌شان بروی، می‌شناسی؟! همین‌هایی که این برنامه را گذاشته‌اند؟

پدرم سؤال درستی مطرح می‌کرد. تا آن وقت از خودم نپرسیده بودم برنامه را که برگزار می‌کند. مهم نبود. مهم این بود که پس از نزدیک به ۳۰ سال میتینگ ۸ مارس در ایران برگزار می‌شد و من یقین داشتم که چپ‌ها آن را برگزار می‌کنند. قیافه‌ی دختری که پوسترها را به من داده بود، جای تردید در این باره نمی‌گذاشت. اما حوصله بحث با پدر را نداشتم. می‌دانستم بی‌فایده است. نه او از موضعش کوتاه می‌آید و نه من. به همین دلیل گفتم: اصلاً از خیرش گذشتم. نمی‌رم به میتینگ. اما بدم نمی‌آید که با شما بیایم تهران. من می‌رم پیش مامان بزرگ. دلم برایش تنگ شده. دلم برای تهران هم تنگ شده. شما بروید دنبال برنامه‌تون، من هم می‌روم پیش مامان بزرگ و بعدش هم خیابان گردی!

با این کلک، بحث درباره‌ی روز ۸ مارس را تمام کردیم. اما پدرم که مرا خوب می‌شناخت و می‌دانست که عقب‌نشینی‌ام "تاکتیکی" است و رفتنم به میتینگ حتمی هست، ادامه داد که: باشه تو برو به کار خودت برس، اما هر طوری که هست باید ساعت سه و نیم بعد از ظهر پنج‌شنبه خانه‌ی آقای... باشی که به موقع راه بیفتیم.

با دلخوری پذیرفتم و چشم‌غره‌ای به مامان رفتم که معنایش این بود: تا کی قراره بابا برای ما تعیین تکلیف بکنه و با امر و نهی‌هایش آزادی‌مون رو سلب کنه؟

صبح چهارشنبه، خیلی زود از شهر خارج شدیم. حدود هشت و نیم صبح بود که به تهران رسیدیم. هوا سرد و برفی بود. به سمت خانه‌ی دوست پدرم رانندیم؛ یکی از توده‌ای‌های قدیمی و مردی بسیار مهربان، خوش برخورد و بذله‌گو. از دیدن من بسیار متعجب شد. بدون اینکه به من نگاه کند، رو به پدر گفت: این، اینجا چه کار می‌کنه؟

... آمده انقلاب را درست کنه؛ با چریک‌بازی!

سر میز صبحانه که نشستیم، سربه‌سر گذاشتن ادامه پیدا کرد. دست بر نمی‌داشتند. حوصله‌ی حرف زدن با آن‌ها را نداشتم. گفتم: باید بروم.

گفتند: کجا صبح به این زودی و در این هوای سرد؟

گفتم: هوا اون‌طور هم سرد نیست. می‌خوام برم شهر رو بگردم و مردم را ببینم. بعد هم می‌روم پیش مامان بزرگ.

به دانشگاه تهران رفتم. به کتاب فروشی‌ها و جالب‌تر از کتاب فروشی‌ها، بساط‌ها بودند که هر جزوه و کتاب تا دیروز ممنوعه‌ای را با جلد سفید می‌فروختند؛ از مارکس و انگلس و لنین گرفته تا کتاب‌های بیژن جزنی و مرضیه احمدی اسکویی و بهروز دهقانی. بحث‌های خیابانی هم که جای خودش را داشت. دو سه ساعتی در اطراف دانشگاه چرخیدم و بعد به سوی خانه مامان بزرگ به‌راه افتادم. حیف که خانه‌اش از دانشگاه خیلی دور بود و گرنه شب را پیش او می‌ماندم. پیش از ده شب به خانه‌ی دوست پدر رسیدم و خستگی را بهانه کردم و زود خوابیدم.

صبح، سر میز صبحانه، صحبت از "جلسه‌ی باشکوه" دانشگاه صنعتی بود و "هفت هشت ده هزار نفر"ی که در آن شرکت کرده بودند! یکی از اهمیت حضور برادرزاده‌ی خسرو روزبه، شهلا روزبه حرف می‌زد و دیگری از شعرخوانی سیاوش کسرای و سومی از سخنرانی خانم حیدری بیگوند، مادر تورج حیدری بیگوند.^۱

- سیما جان، تو درباره‌ی شهید بیگوند و فدائیان صدیقی که پس از سال‌ها مبارزه، به نظرات حزب توده رسیدند چه فکر می‌کنی؟

- فکر می‌کنم حتما وضع‌شان خراب بود.

با خنده به سؤال دوست پدرم جواب دادم. تئوری تبلیغ مسلحانه، انحراف از مارکسیسم - لنینیسم را در خارج خوانده بودم و حیرت کرده بودم که چطور چنین جریانی از دل سازمان چریک‌های فدایی سربرآورده است.

- درباره‌ی نقدش از اراده‌گرایی چریک‌ها چه فکر می‌کنی؟

- اگر چریک‌ها مثل شما جبرگرا بودند که حالا حالاها انقلاب نمی‌شد.

دوست پدرم تا دید بحث جدی به سودش نیست، به پلمیک زد و با حالتی تمسخرآمیز گفت: پس چرا مردم به جای اینکه دنبال چریک‌ها بیفتند، دنبال امام خمینی افتادند؟

حوصله بحث نداشتم. می‌خواستم هرچه زودتر خانه را ترک کنم و به سر قرار دوستانم بروم. اما پدرم و دوستش به محض اینکه می‌دیدند من آماده رفتن هستم، موضوع تازه‌ای را پیش می‌کشیدند و من مجبور می‌شدم دوباره بنشینم و با بی‌حوصلگی به حرف‌های‌شان جواب دهم. ساعت که نه و نیم شد، ناآرام شدم و حالتی عصبی پیدا کردم. مامان متوجه‌ی حالم شد و به دادم رسید: بلند شو برو دنبال برنامه‌ات. موندی اینجا برا چی؟

حرفش هنوز تمام نشده، از جا برخاستم. شال و کلاه کردم به سرعت از خانه بیرون زدم.

۱- برای آگاهی درباره‌ی تورج حیدری بیگوند نگاه کنید به مجوبه امیری، روسری چیز زیاد مهمی نیست، در همین دفتر.

پیش از اینکه در را پشت سرم ببندم بابا درآمد که: سر ساعت سه و نیم همدیگرو همین جا می‌بینیم. دیر نیایی‌ها!

از بخت خوب، خیلی سریع تاکسی پیدا کردم. تا دانشگاه صنعتی [شریف کنونی] راه زیادی نبود. خیابان هم خیلی شلوغ نبود. دم دانشگاه از تاکسی پیاده شدم و منتظر اتوبوسی ایستادم که به دانشگاه تهران می‌رفت. بالاخره اتوبوس رسید و مدت زمانی بعد به میدان ۲۴ اسفند [انقلاب کنونی] رسیدیم. به سرعت از اتوبوس پیاده شدم. هوا سوز داشت. کلاهم را تا نزدیک چشم‌هایم پایین کشیدم که پیشانی‌ام از سرما محفوظ بماند. بندهای کوله‌پشتی‌ام را بر شانه‌هایم میزان کردم و یک راست به طرف درب اصلی دانشگاه راه افتادم. اما پیشرفتم کند بود. خیابان و پیاده‌رو لبریز از جمعیت بود. گیج و منگ می‌کوشیدم از میان دریایی زن که یک‌باره در میان‌شان قرار گرفته بودم، برای خودم راهی باز کنم. وقتی به دم در دانشگاه رسیدم، ساعت از یازده گذشته بود. اثری از دوستانم نبود. حسابی پکر شدم. نگاهی به دور و برم انداختم و تصمیم گرفتم همراه زنانی شوم که به سمت خیابان ۱۶ آذر در حال حرکت بودند. در میان آن همه زنی که در آن سرمای جانسوز از ته دل شعار می‌دادند، گرمای دلپذیری را احساس کردم. اولین بار بود که انقلاب را از نزدیک لمس می‌کردم. بی‌اختیار با آن‌ها هم‌آواز شد.

نه روسری، نه توسری، استقلال، آزادی!

می‌جنگیم، می‌جنگیم برای آزادی

ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!

کم‌کم متوجه شدم که اکثر شرکت‌کنندگان، گروهی به راه‌پیمایی آمده‌اند. بسیاری از گروه‌ها، باندرول‌های خاص خودشان را داشتند؛ پرستاران، معلمان، کارمندان بانک، دانشجویان و دانش‌آموزان. بیشتر کسانی که در تیررس نگاه من بودند، دانش‌آموز بودند؛ دانش‌آموزان مدرسه‌ی خوارزمی، مرجان، هدف، آذر... اما فقط دختران و زنان جوان نبودند که به خیابان ریخته بودند؛ حضور زنان میان سال و پا به سن نیز در راه‌پیمایی چشمگیر بود. آن‌ها هم با تمام وجود شعار می‌دادند.

پس و پیش شدن دائم صف و پیچ و خم‌های مسیر، مرا در کنار بسیاری از زنانی قرار داد که در آن روز سرد و زیر برف، از حقوق زن ایرانی دفاع می‌کردند. شانه به شانه‌ی هر کدام از این زنان که قرار می‌گرفتم، سر صحبت را باز می‌کردم. در حین همین صحبت‌ها بود که متوجه شدم خمینی دو روز پیش سخنرانی کرده و مسئله‌ی حجاب اجباری را برای زنان شاغل، مطرح ساخته. باورم نمی‌شد تازه آن وقت بود که متوجه شدم چرا چهره‌ها درهم

است و نگاهها خشمگین. آن وقت بود که دریافتم چرا هیچ یک از شعارهای تظاهرات درباره‌ی ۸ مارس نیست! چرا در یک چنین راه‌پیمایی‌ای هیچ نشانی از هیچ سازمان سیاسی‌ای نیست! چرا کسی پاسخی به این پرسش ندارد که: گام بعدی چیست؟! اما همه مصمم‌اند که مبارزه را ادامه دهند و تسلیم دُم‌درازی آخوند نشوند. روحیه‌ی قوی و عزم جزم زنان برای عقب نشاندن خمینی این فکر را بیش از پیش در من تقویت کرد که دوره‌ی حکومت نیروهای مذهبی واپسگرا موقتی‌ست و دور نیست روزی که ارتجاعیون سرنگون شوند و نیروهای واقعا انقلابی و دموکرات قدرت را به دست بگیرند. همبستگی آشکار اکثریت مردمی که در پیاده‌روها ایستاده بودند و حرکات سر و دست کسانی که از پنجره‌ی خانه‌ها و ساختمان‌ها ما راه‌پیمایان را تشویق می‌کردند، بیش از پیش مرا به آینده امیدوار کرده بود.

ساعت از دو گذشته بود. باید خودم را به خانه‌ی دوست پدر می‌رساندم. حوصله‌ی دعوا و مرافه با پدر را نداشتم. از صف راه‌پیمایی راهی به پیاده رو گشودم که پُر بود از زنان و مردان کنجکاو. اما راه رفتن در پیاده‌رو هم سخت و وقت‌گیر بود. با سرعت و حالت مورچه‌واری که داشتم، امکان نداشت سر وقت به محل قرار برسم. به یکی از خیابان‌های فرعی پیچیدم. شتابان از چند کوچه، پس کوچه گذشتم و به یکی از خیابان‌های اصلی وارد شدم که نامش را به کلی فراموش کرده‌ام.

حدود ساعت چهار بود که به خانه دوست پدرم رسیدم. منتظر من بودند. کمی بعد سوار اتومبیل پدر شدیم و راه افتادیم. من ساکت بودم و در فکر اهمیت و اِبهت راه‌پیمایی اعتراضی زنان به حجاب اجباری. حال و حوصله بحث با پدر را نداشتم. می‌دانستم اگر سر بحث باز شود، به جاهای باریک می‌کشد. اما پدر از هر فرصتی استفاده می‌کرد و از "گردهم‌آیی باشکوه" شان در دانشگاه صنعتی حرف می‌زد و سعی می‌کرد مرا به حرف بیاورد: کیهان امروز هم درباره‌ی مراسم ما گزارش جامعی نوشته، آن را بخوان، همین‌جا روی صندلی عقبه. روی کاغذها!

روزنامه را از روی مقدار زیادی اعلامیه و جزوه که برهم چیده بودند، برداشتم. گزارش در صفحه‌ی اول چاپ شده بود؛ با عکسی از مراسم و عنوانی چشم‌گیر: "با حضور ۵ هزار زن و مرد برگزار شد؛ روز جهانی زن در دانشگاه صنعتی".^۲ شروع کردم به خواندن. تقریباً مطمئن

۲- برای گزارش کیهان نگاه کنید به ناصر مهاجر، فصل بزرگداشت آیین ۸ مارس در تهران: هواداران حزب توده‌ی ایران، در همین دفتر.

بودم که "رفقا" در "گردهم‌آیی باشکوه" شان، کلامی درباره‌ی سخنان تحقیرآمیز "رهبر انقلاب" نسبت به زنان و خطری که موقعیت زنان بی‌حجاب را تهدید می‌کند، نگفته‌اند. "حدسم درست بود". این جمله را پس از اینکه خواندن گزارش را تمام کردم گفتم و کمی بلند. آری هیچ یک از سخنرانان آن مراسم یک کلمه، حتی یک کلمه هم درباره‌ی ترهات خمینی که همان روز مراسم توده‌ای‌ها در رسانه‌ها منعکس شده بود و خشم زنان بی‌حجاب را برانگیخته بود، به‌زبان نیاورده بودند. انگار نه انگار! یک مرتبه فکری از ذهنم گذشت و حس دردناکی وجودم را فراگرفت: در صف‌آرایی سیاسی‌ای که به‌زودی شکل می‌گیرد، توده‌ای در کنار حکومت می‌ایستد!

آذر ۱۳۸۷ / دسامبر ۲۰۰۸

آزادی زنانه حق مسلم ماست!^۱

سرور صاحبی

مهنار متین: کمی از خودتان بگویید.

• سرور صاحبی: در تهران به دنیا آمدم و همان‌جا به مدرسه رفتم. سال ۱۳۴۹ وارد دانشگاه تهران شدم؛ دانشکده علوم اجتماعی و هنرهای زیبا. در دو رشته و در دو نوبت درس می‌خواندم: روزانه، جامعه‌شناسی و شبانه، تئاتر. در زمان دانشجویی درگیر فعالیت سیاسی شدم. از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ در حرکت‌های اعتراضی دانشگاه شرکت کردم و به این عنوان شناخته شده بودم. بارها به خاطر فعالیت دانشجویی به زندان افتادم...

مهنار متین: چند بار و هر بار چه مدت؟

• سرور صاحبی: سه بار. هر بار حدود دو سه ماه. یک بار در سال ۱۳۵۳، به خاطر بازی در تئاتری از ماکسیم گورکی، ۵ ماه زندانی بودم. البته پیش از آن، در سال ۱۳۵۱ هم که با انجمن تئاتر ایران^۲ کار می‌کردم، به خاطر بازی در تئاتر چهره‌های سیمون مائسار، یک هفته به زندان افتادم. انجمن تئاتر ایران را ناصر رحمانی‌نژاد، سعید سلطانی‌پور و محسن یلفانی بنیان گذاشته بودند. در مجموع، حدود یک سال و نیم در زندان بودم.

در سال ۱۳۵۴ برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفتم و در رشته‌ی جامعه‌شناسی در مدرسه‌ی عالی علوم اجتماعی پاریس (*Ecole Des Hautes Etudes En Sciences Sociales*) سرگرم تحصیل شدم. در پاریس جزو دانشجویان فعال کنفدراسیون مشهور به *احیا* بودم. البته با جریان سیاسی خاصی هنوز کار نمی‌کردم. برای نوشتن تز دکترایم، تصمیم گرفتم به ایران برگردم. پس از شروع حرکت‌های اعتراضی و تحولات سیاسی‌ای که در ایران به وجود آمد، استاد راهنمایم به من توصیه کرد که تز دکترایم را درباره‌ی ایران بنویسم.

مهنار متین: کی به ایران برگشتید؟

۱- از شعارهای تظاهرات زنان در اسفند ۱۳۵۷

۲- انجمن تئاتر ایران، در سال ۱۳۴۷ بنیان نهاده شده. نمایشنامه‌ی چهره‌های سیمون مائسار اثر برتولت برشت یا کارگردانی مشترک محسن یلفانی و سعید سلطانی‌پور و با نقش‌آفرینی محمود دولت‌آبادی و زنده یاده مری دارش در سالن دانشکده‌ی هنرهای زیبا (پاییز ۱۳۵۱) به روی صحنه رفت. محسن یلفانی در مقاله‌ی جان شیفته (ناصر مهاجر، کتاب *زنان*، ص ۱۹۷) به چند و چون شکل‌گیری و اجرای این نمایش پرداخته است. محل اجرای نمایش را دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک ذکر کرده‌اند. در فصل‌نامه *تئاتر ایران*، بخش کتاب‌شناسی سالن‌های تئاتر ایران نوشته شده این نمایش در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به روی صحنه رفته است.

• سرور صاحبی: درست در آستانه‌ی تظاهرات ۱۷ شهریور، خانه‌ی ما نزدیک میدان ژاله بود. یک روز قبل از تظاهرات میدان ژاله - که بعدها به میدان شهدا تغییر نام داد - وارد ایران شدم. بسیار گیج بودم؛ اما چون خواهر و برادرانم در جریان تظاهرات و راهپیمایی‌ها بودند، یا آن‌ها به تظاهرات رفتم. وقتی به صف تظاهرکنندگان از طریق هوا حمله کردند، ما به جوی آب پناه بردیم. جوی‌های آب میدان ژاله بزرگ بودند. کمی بعد فرار کردیم. فکر نمی‌کنم آن‌طور که شایع شده بود، واقعاً هزاران نفر کشته شده باشند. حدس می‌زنم حدود ۱۰۰ تا دویست نفر کشته شده باشند.^۲ البته زخمی کم نبود. ما به کمک دیگران، زخمی‌ها را به بیمارستان می‌رساندیم. شماری را هم به خانه‌های مردم می‌بردیم و با کمک پرستارها و دکترهایی که می‌شناختیم، به مداوای آن‌ها پرداختیم. چون اگر مسئولین بیمارستان‌ها می‌فهمیدند در تظاهرات میدان ژاله شرکت داشته‌ایم، به پلیس خبر می‌دادند. بیمارستان شفا در خیابان ژاله یکی از بیمارستان‌هایی بود که پرستاران آن به زخمی‌ها کمک بسیار کردند؛ اما مخفیانه.

مهنار متین: آیا برای شرکت در تظاهرات، سر و وضع خودتان را مطابق آنچه آن زمان معمول شده بود درست می‌کردید؟ آیا با چادر یا روسری به تظاهرات می‌رفتید؟

• سرور صاحبی: من تازه از پاریس آمده بودم. با کلاه بره و کت و شلوار در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردم. گاهی اوقات هم بدون کلاه، اما موهایم کوتاه و پسرانه بود. رژ لب هم می‌زدم. می‌توانم بگویم شیک بودم. وقتی هم که در ایران دانشجوی بودم، همیشه شیک می‌پوشیدم. پدرم آدمی مذهبی بود. من عصیان‌گر بودم و علیه تمام محدودیت‌هایی که او برایم قایل می‌شد، می‌جنگیدم. در دانشگاه، شاهد برخوردهای چریکی و یا فرهنگ چریکی بودم. در همان زمان هم این برخوردها به نظرم مذهبی و روستایی می‌آمد. دوستانم واژه‌ی روستایی را بارها از من شنیده بودند. برای آزادی در لباس پوشیدن، همیشه با مردان در جنگ بودم. می‌گفتم مبارزه‌ی سیاسی به طرز لباس پوشیدن ربطی ندارد. پس از بازگشتم به ایران، در همه‌ی راهپیمایی‌ها بدون چادر و روسری شرکت کردم. اصلاً مایل نبودم که از مذهبی‌ها تبعیت کنم. چنین کاری برایم نشانه‌ی عقب‌ماندگی بود. از ۲۰ تا ۲۲ بهمن، من

۳- عمادالدین باقی تعداد کشته‌شدگان ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله‌ی تهران (میدان شهدا) را ۶۴ تن اعلام می‌کند. این را هم می‌افزاید که در این روز جمعا در ۱۵ نقطه‌ی دیگر تهران (به جز میدان ژاله) ۲۴ تن دیگر هم کشته شده‌اند. به گفته‌ی باقی: «بر اساس آمار دولت وقت ایران در این روز تنها ۸۶ تن کشته و ۲۰۵ تن زخمی شده‌اند، اما با اینکه آمار بنیاد شهید با آمار دولت وقت ایران مطابقت دارد، ولی هیچ‌کس آمار کشته‌شدگان را از زبان حکومت [پیشین ایران] باور نکرد.» برگرفته از: تولد یک انقلاب، زمینه‌ها و عوامل پیدایش انقلاب، جلد دوم، نشر سراسی، چاپ اول، ۱۳۸۲.

در بسیاری از رویدادها شرکت داشتیم. مثلاً در گرفتن کلاتتری نزدیک میدان فوزیه، کلاتتری خیابان فرح‌آباد، کلاتتری نیرو هوایی و خود نیرو هوایی. در این درگیری‌ها، یکی از آشنایان من، ولی‌الله محمدی، که صاحب انتشارات *صدای معاصر* و شبگیر بود کشته شد. پس از اینکه قسمت تسلیحات نیرو هوایی به دست مردم افتاد، از آنجا اسلحه‌ای برداشتیم؛ چون همه برمی‌داشتند! من و یکی از دوستانم که الان در دانمارک است، تنها زنانی بودیم که در روز ۲۰ بهمن، ساعت ۵ صبح همراه مردم و تعدادی از افراد گروه‌های سیاسی، وارد ساختمان تسلیحات نیروی هوایی شدیم.

مهنار متین: آیا در جریان انقلاب و پیش از سرنگونی شاه، به این مسئله حساس شده بودید که نیروهای مذهبی قصد محدود کردن حقوق زنان را دارند؟ در خانواده، محل کار... چنین بحث‌هایی مطرح بود؟

• **سرور صاحبی:** ما در همان روزهای درگیری در پادگان فرح‌آباد، از صبح تا شب با مردم در خیابان بودیم. آن موقع ما - دست‌کم دوستانی که همراه من بودند و مردم دور و برمان - به مسئله‌ی مذهب توجهی نداشتیم. اصلاً در خیابان آخوند نمی‌دیدیم. وقتی در پایان حکومت نظامی، یک آخوند در خیابان فرح‌آباد بالای صندلی رفت و علیه شاه حرف زد، مردم او را هو کردند و به او خندیدند. می‌گفتند: این چند روز کجا بودی؟! می‌خواهم بگویم در آن موقع این‌گونه بحث‌ها مهم نبود.

مهنار متین: در آن دوره، در محافل یا گروه‌های زنان که رفته رفته تشکیل می‌شدند، شرکت می‌کردید؟ آیا خودتان در جریان تشکیل چنین گروه‌هایی بودید؟

• **سرور صاحبی:** در جریان تشکیل گروه‌های زنان نبودم و با آنها کار نمی‌کردم. من و دوستانم، حزبی و گروهی نبودیم؛ اما چپ بودیم. بیشتر به آزادی فکر می‌کردیم. دل‌مان می‌خواست کشورمان مثل کشورهای پیشرفته‌ی اروپا بشود. مسئله‌ی زنان، به‌شکلی که امروز برایم مطرح است، در آن روزها مطرح نبود. اما کم‌کم می‌دیدیم که در راه‌پیمایی‌ها، زنان چادری (و حتا گاه زنان هوادار سازمان‌های چپ) به ما چپ‌چپ نگاه می‌کنند...

مهنار متین: یادتان هست این‌گونه برخوردها از چه زمانی شروع شد؟

• **سرور صاحبی:** در راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورا زنان چادری خیلی زیاد بودند. در آن راه‌پیمایی، حتا زنان چریکی که می‌شناختم، از من توقع داشتند لباس تیره بپوشم، نه رنگی! کم‌کم برخورد مذهبی‌ها برای ما مسئله شد. ولی خودمان را از آنها قوی‌تر احساس می‌کردیم. فکر می‌کردیم آنها سنتی و مذهبی هستند و برای تغییر این جامعه، شانسی ندارند. بعدها ما (من و چند دوست زن دیگر) از سوی گروه‌های سیاسی، به ویژه زنان

چریک مورد انتقاد قرار گرفتیم. به ما به عنوان زنان غیرسیاسی و "سوسول" نگاه می کردند. اما ما به خودمان و کارمان اعتماد داشتیم و این برخوردها را واقعاً عقب مانده می دانستیم. واژه‌ی "روستایی" من زبان زد همه شده بود. نه اینکه روستائیان را مسخره کنیم. بلکه آن را به عنوان یک شاخص فرهنگ غیرشهری و سنتی به کار می بردیم. من چند سال در اروپا بودم و شاهد تغییر و تحولات مذهبی که حتا به دانشگاه کشیده بود، نبودم. وقتی من در دانشکده‌ی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی تحصیل می کردم، دانشجوی دختر با روسری و یا مرد مذهبی ریشو نداشتیم. گویا از سال ۱۳۵۳ به بعد، دانشجویان طرفدار شریعتی و یا مذهبی‌های سنتی در دانشگاه‌ها پیدا شدند.

مهنار متین: پس از بازگشت به ایران، به کار معلمی پرداختید؟

• سرور صاحبی: بله. در مدرسه‌ای در جنوب شهر، نزدیک میدان خراسان کار می کردم. یک طرفش به قبرستان آرامنه می خورد که نزدیک گورستان خاوران^۴ است. علوم اجتماعی و فلسفه درس می دادم. پیش از رفتن به فرانسه هم معلم بودم؛ اما به خاطر سابقه‌ی زندان، شش ماه پیش از آمدنم به فرانسه، مرا از کار برکنار کرده بودند. پس از تشکیل کانون مستقل معلمان...

مهنار متین: از مؤسسين آن بودید؟

• سرور صاحبی: بله. جامعه معلمان ایران (مهرگان) از پیش وجود داشت. من از مؤسسين تشکل جدید، یعنی کانون مستقل معلمان بودم.^۵ ما زنان معلم، گاهی اوقات در بهشت زهرا جلسه می گذاشتیم...

مهنار متین: چرا در بهشت زهرا؟

• سرور صاحبی: چون معلمان بسیار زیاد بودند و ما هنوز ساختمان کانون مستقل

۴- «... زمین برهوتی به پهنای صد و سی و درازی دویست متر در خاتون آباد، در کناره‌ی جاده‌ی خراسان، در پانزده شانزده کیلومتری تهران که گویا در گذشته‌های دور نیز گورستان بود... پس از ایجاد بهشتیه‌ی یهودی‌ها در سال ۱۳۱۵، برپایی گورستان ارمنی‌ها و سپس گورستان هندی‌ها - که شماری از تفنگ‌داران هندی ارتش انگلستان را در دو جنگ جهانی اول و دوم در خود جای داده است - این ناحیه مرکز گورستان نامسلمانان شد؛ همه‌ی آنان که بیرون از امت مسلمانند و در زمره‌ی "کفار" به نگاه سران و گردانندگان جمهوری اسلامی، کمونیست‌ها که نمی‌بایست در گورستان مسلمین به خاک سپرده شوند، می‌بایست در چنین کفرآبادها، لعنت‌آبادها و پرت‌آبادها جای گیرند، در کافرستان!»

برگرفته از ناصر مهاجر، جنبش مادران خاوران، سالنامه‌ی نوزدهمین کنفرانس بین‌المللی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، ویراستار: گلناز امین، تابستان ۲۰۰۸، ص ۶۶

۵- برای آگاهی از کانون مستقل معلمان و چند و چون آن نگاه کنید به لیلا اصلانی، مرا این روزگار آموزگاری است، گریز ناگزیر، جلد دوم، به کوشش: میهن روستا، مهنار متین، سیروس جاویدی، ناصر مهاجر، نشر نقطه، آلمان، ۱۳۷۸، ص ۵۸۹.

معلمان را نداشتیم. گروه‌هایی‌ها هم هنوز علنی نبود. بهشت زهرا بزرگ بود و کمتر توجه پلیس را به خود جلب می‌کرد. گاهی اوقات تعداد ما به صد نفر می‌رسید. معلمان از مدارس مختلف می‌آمدند. نمی‌توانستیم جایی را پیدا کنیم که این همه آدم بتوانند دور هم جمع شوند. در نتیجه بهشت زهرا را کشف کردیم! گویا برخی از گروه‌های دیگر هم این کار را می‌کردند.

بسیاری از زنان معلم، عضو گروه سیاسی خاصی نبودند. برخی از مردان معلم فعال در کانون، از هواداران گروه‌های سیاسی بودند؛ از جبهه ملی گرفته تا گروه‌های چپ. در اوایل انقلاب، معلم‌ها عمدتاً هوادار چریک‌های فدایی بودند؛ نیز حزب توده و بازرگان. چند تایی هم طرفدار شریعتی بودند. بعدها زنان هوادار چریک‌های فدایی خلق هم وارد کانون مستقل معلمان شدند. وقتی می‌گویم بعدها، یعنی دو سه ماه پس از بازگشت خمینی به ایران. البته آمدن زنان به این معنا نبود که به‌طور خودآگاه گروه زنان تشکیل دادیم. اما در سازماندهی کارها، با مردان همواره مشکل داشتیم. آن‌ها با اوتوریته با ما رفتار می‌کردند و به ما زور می‌گفتند. ما هم با زورگویی آن‌ها مقابله می‌کردیم. به‌طور کلی با اوتوریته‌ی مردان و طرز تفکرهایی نظیر اینکه تنها مردها فکر می‌کنند و نه زنان؛ یا اینکه فقط مردان روشنفکرند و نه زنان، همیشه در تقابل بودم. من در پاره‌ای از موارد، حتی توانا تر از آن‌ها بودم و این واقعیت را به روشنی می‌دیدم. از نظر من بسیاری از مردان سیاسی، از نظر فرهنگی سنتی بودند و فرهنگ غیرشهری داشتند. مبارزه با این سنت‌ها در زندگی من، از دوران نوجوانی - از سیزده چهارده سالگی - آغاز شده بود. برادرم مرا تشویق به خواندن می‌کرد و به این دلیل از هشت سالگی داستان می‌خواندم. پدرم خیلی سخت‌گیر بود؛ اما با تمام سخت‌گیری‌هایی که از تفکر مذهبی‌اش ناشی می‌شد، چون طرفدار مصدق بود، من خیلی زود با مسایل سیاسی به معنای عام کلمه آشنا شدم. مجموعه‌ی این عوامل از من زنی ساخته بود که می‌توانستم روی پای خودم بایستم. پدرم به دلیل فعالیت سیاسی، به زندان افتاده بود. از ۱۲ سالگی مجبور بودم کار کنم. از آن پس، همواره زندگی خودم را، به‌ویژه از نظر مادی، شخصاً و با کار تأمین کرده‌ام. زنان دور و برم هم اغلب همین‌طور بودند. فکر می‌کنم زن آزاده‌ای بودم که هیچ‌چیز برایم تابو نبود. این امر همواره مردان را می‌ترساند؛ اما به من توان می‌داد. این‌ها را گفتم تا بگویم که من خودم را پایین‌تر از مردان نمی‌دانستم. در نتیجه به تبعیض و ستم جنسی به عنوان یک ساختار نمی‌اندیشیدم. به این دلیل بود که به مبارزه‌ی متشکل زنان که برای مقابله با این ساختار است، چندان فکر نمی‌کردم. اما پس از آمدن خمینی و آنچه بر زنان رفت و همچنین برخورد گروه‌های سیاسی، متوجه مسئله‌ی زن شدم.

من روز ۸ مارس را در اروپا شناختم. ۱۷ دی که در ایران روز زن نامیده شده بود، برایم معنای ۸ مارس اروپا را نداشت.

مهناز متین: خبر برگذاری راه‌پیمایی روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ را چگونه شنیدید؟

• سرور صاحبی: از پیش از تظاهرات، فضای اعتراضی‌ای در میان زنان به‌وجود آمده بود. مثلاً شایع شده بود که به زودی در مدارس تمام زنان باید چادر یا روسری بگذارند. این باعث نگرانی و اعتراض در میان معلمان شده بود. من دوستانی در تلویزیون داشتم و می‌دانستم این‌گونه اعتراض‌ها در تلویزیون هم هست. آن‌ها می‌گفتند همه‌ی زنان، از طراح گرفته تا فیلم‌بردار و کارگردان و تهیه‌کننده در معرض اخراج قرار دارند. هر روز که به تلویزیون می‌رفتند، با توهین و تحقیر روبه‌رو می‌شدند. اصولاً کسانی که دست‌اندرکار هنر هستند، مثل تئاتر، سینما، طراحی و... نسبت به سایر حرفه‌ها (مهندسی...) بازتر و آزادترند. در زمان شاه این‌طور بود. برای مثال، در رابطه‌شان با پسرها، آزاد بودند. از صبح تا شب با آن‌ها کار و زندگی می‌کردند. کار هنری و خلاقیت هنری، آزادی‌هایی به همراه می‌آورد؛ به‌ویژه برای زنان. این آزادی در لباس پوشیدن هم خود را نشان می‌دهد. آن‌ها اغلب شیک‌ترند؛ به رنگ توجه می‌کنند؛ همچنین به فرم و زیبایی بیرونی که خودش گونه‌ای نمایش و نشان دادن است. از این رو، تلویزیون یکی از جاهایی بود که از همان اولین روزهای پس از انقلاب با مذهبی‌ها دچار مشکل شد. حتا نیروهای دیگر (مجاهدین و چپ‌ها) هم به خاطر این نوع زندگی و رفتار، با زنان هنرمند برخوردهای خوبی نداشتند. به هر حال، اولین برخوردها در تلویزیون و از نوع لباس پوشیدن زن‌ها آغاز شد. آن‌ها مینی‌ژوپ می‌پوشیدند یا آرایش می‌کردند، پُست و مقام هم داشتند. برخورد مذهبی‌ها با زنان کارمند تلویزیون، سبب اعتراض روزمره‌ی آن‌ها شده بود. در بقیه‌ی ادارات هم مشکلات مشابهی وجود داشت. مثلاً در بیمارستان میثاقیه که بیشتر در آن بهایی‌ها کار می‌کردند، زنان پرستار و دکتر را به اخراج تهدید کرده بودند. همه‌ی این خبرها پیش از ۱۷ اسفند به گوش می‌رسید. تا آنجا که من می‌دانم، تا آن زمان اعتراضات کارمندان و معلمان، به محیط کار محدود می‌شد. بیشتر هم به صورت درگیری‌های لفظی یا بحث و جدل بود. من و دوستانم و زنانی که با آن‌ها در ارتباط بودم، این مشکلات را به‌حساب مذهبی بودن برخی افراد می‌گذاشتیم. اما کم‌کم متوجه شدیم که این‌ها در جامعه دارای قدرت هستند. در آن زمان، سازمان چریک‌های فدایی خلق هنوز ستاد و سنگرهایش را در دانشگاه داشت. هر روز مردم به دانشگاه می‌رفتند و سخنرانی‌های متعددی انجام می‌گرفت. شعرخوانی هم بود؛ در فضای باز دانشگاه، دم در دانشکده‌ی فنی و دانشکده‌ی حقوق. با اینکه زمستان بود اما کسی انگار

سرما سرش نمی‌شد! ساعت‌ها می‌ایستادند تا به سخنرانی‌ها گوش دهند. همه‌جا بحث بود و در مورد همه‌چیز صحبت می‌شد؛ از جمله قدرت گرفتن مذهبی‌ها. اما هیچ تصویر روشنی نداشتیم که چه پیش خواهد آمد. احساس می‌کردیم که همه‌چیز از راه بحث‌کردن بهتر خواهد شد.

مهنار متین: فضای مدرسه‌ای که در آن کار می‌کردید، چگونه بود؟

• سرور صاحبی: مدیر مدرسه‌مان هنوز سر جای خودش نشسته بود. در آن دوران، مدرسه‌ها، به‌ویژه دبیرستان‌ها بسیار ناآرام بودند. کنترل‌شان واقعاً سخت بود. من معمولاً همه‌ی مسائل را با شاگردانم در میان می‌گذاشتم. قرار شده بود که شورای معلم و شاگرد درست کنیم تا شاگردان درباره‌ی خواسته‌ها و نیازهای‌شان با کادر آموزشی گفتگو کنند. برخی از معلمان کانون مستقلی با این مسئله موافق بودند؛ به ویژه زنان معلم. من در مدرسه‌ی دخترانه درس می‌دادم که بیشتر کادر آموزشی‌اش زن بودند. چند بار که مدیر مدرسه به من اعتراض کرد، مسئله را با دانش‌آموزان در میان گذاشتم و آن‌ها به دفاع از من و علیه مدیر مدرسه، روی دیوارها شعار نوشتند.

مهنار متین: آیا شاگردان را به شرکت در تظاهرات تشویق کردید؟

• سرور صاحبی: من چند روز قبل از روز جهانی زن، با شاگردانم درباره‌ی ۸ مارس صحبت کردم و اهمیت آن را برای‌شان توضیح دادم. در میان شاگردانم، دختران مذهبی هم بودند؛ اما آن‌ها هنوز به صورت کادرهای حزب‌اللهی - آن‌طور که بعدها اتفاق افتاد - درنیامده بودند. برخی از شاگردانم به دانشگاه آمدند و فضای تظاهرات و بودن این همه زن در آنجا برای‌شان جالب بود.

مهنار متین: درباره‌ی جلساتی که گروه‌های تازه شکل‌گرفته‌ی زنان برای روز جهانی زن

تدارک دیده بودند، چیزی شنیده بودید؟ آیا قصد شرکت در یکی از آن مراسم را داشتید؟

• سرور صاحبی: بله، در جریان بودم. از یکی از دوستانم که در کتابخانه‌ی دانشگاه کار می‌کرد، شنیده بودم. من و دوستانم از چند روز پیش از ۸ مارس می‌گفتیم: چون انقلاب شده، می‌توانیم ۸ مارس را آزادانه برگزار کنیم. من از دوستان چپ و کنفدراسیونی‌ام شنیده بودم که در دانشگاه مراسم ۸ مارس برگزار خواهد شد. در روزهای پیش از آن، با دوستانم صحبت می‌کردیم. فکر می‌کردیم که در روز ۸ مارس، زنان و مردان چپ به خیابان‌ها خواهند ریخت. به نظرمان نمی‌رسید که زنان بخواهند جدا از سازمان‌های سیاسی چپ حرکتی انجام دهند.

روز پیش از ۸ مارس، خبر نطق خمینی در همه جا پخش شد. از زنان "لخت" صحبت

کرده بود و اینکه زنان باید با حجاب به ادارات بروند. من و دوستانم قرار گذاشتیم که با هم به دانشگاه برویم و علیه حجاب اجباری تظاهرات کنیم...

مهناز متین: آن روز برف می‌بارید؛ نه؟

• سرور صاحبی: درست است؛ برف می‌بارید. من آن روز چتر همراه نبود. بارانی پوشیده بودم و کلاه به سر داشتم. البته برف تا ساعتی از روز بارید و بعد از ظهر قطع شد. روی زمین هم برف ننشست.

ما سر پیچ شمیران قرار گذاشته بودیم. ساعتی گذشت تا همه جمع شدند. آن روزها ما کمتر سوار ماشین یا اتوبوس می‌شدیم. عمدتاً پیاده می‌رفتیم. آن روز، حدود ۱۰ زن شدیم که دو نفرمان فیلم‌ساز و کارمند تلویزیون بودند و هر دو از دوستان قدیمی من. آن‌ها گفتند که بسیاری از زنان تلویزیون قرار است دم دانشگاه جمع شوند. در خیابان شاهرضا که هنوز نام انقلاب نگرفته بود، به سوی دانشگاه به راه افتادیم. هرچه به چهار راه پهلوی [ولیعصر بعدی] نزدیک‌تر می‌شدیم، دسته‌های بیشتری از زنان را می‌دیدیم که در حرکت‌اند. از آن‌ها می‌پرسیدیم: شما از کجا می‌آید؟ یک عده گفتند: از مدرسه ژاندارک...

مهناز متین: می‌شناختیدشان؟

• سرور صاحبی: خودشان گفتند. هم معلمین ژاندارک بودند و هم شاگردان آن مدرسه. از میدان فردوسی می‌آمدند. مدرسه‌ی ژاندارک در خیابان منوچهری، در محله‌ی آرامنه قرار داشت. آن‌ها شعارهایی روی مقوا نوشته بودند که در دست داشتند. چون محصل در میان‌شان زیاد بود، جمع‌شان خیلی جوان به نظر می‌رسید. می‌گفتند از همان روزهای اول انقلاب، در مدرسه‌شان بحث‌های زیادی در رابطه با مذهب و آزادی‌های زنان در جریان بوده است. یادم می‌آید که به غیر از شعارهای مدرسه ژاندارک، پلاکاردهایی از زنان وزارت مسکن و شهرسازی، هواپیمایی ملی و جمعیت زنان مبارز را هم دیدم؛ و اگر اشتباه نکنم، از دادگستری هم بودند.

دسته‌های دیگر زنان هم در حرکت بودند. برخی می‌گفتند معلم‌اند؛ برخی می‌گفتند پرستارند. تعداد خیلی زیاد بود...

مهناز متین: فکر می‌کنید چند نفر در تظاهرات شرکت داشتند؟

• سرور صاحبی: فکر می‌کنم وقتی به دانشگاه رسیدیم، هفت هشت هزار نفر می‌شدیم. در داخل دانشگاه هم جمعیت زیاد بود؛ غیر قابل تصور بود. روی هم رفته شاید ۱۵ هزار نفر بودیم. جمعیت با روزهای دیگر فرق داشت؛ هم از نظر لباس هم از نظر جنسیت. بیشتر زنان بودند. برخی از مردان سیاسی چپ را که می‌شناختم هم در آنجا دیدم. به من گفتند: تو با

این‌ها چکار می‌کنی؟! بوی عطر این زنان از سه متری به مشام می‌رسد! فکر می‌کنی این‌ها انقلابی‌اند؟! کنار ما راه می‌رفتند و ما را نصیحت می‌کردند. برخی زنان هوادار سازمان‌های سیاسی و چریک‌ها را هم دیدم. زنان چریک را از طریق دوستان زندانی دوران شاه می‌شناختم. بعضی‌هاشان را هم در نشست‌هایی که در محوطه‌ی دانشگاه صورت می‌گرفت، دیده بودم. شماری از آن‌ها در زمان شاه، هم سلولم بودند. مرا به‌عنوان "سیاسی‌کار" می‌شناختند و به اندازه‌ی خودشان مبارز نمی‌دانستند. می‌گفتند: "روشنفکر کتاب‌خوان" که این یک دشنام بود! در تظاهرات آن روز، این‌ها کنار خیابان ایستاده بودند و ما را نظاره می‌کردند؛ با لبخندی تمسخرآمیز. یکی از آن‌ها، فاطمه، خواهر یکی از رهبران گروه احمدزاده، پویان - مفتاحی بود. دختر دبیرستانی بود، که به زندان افتاد. اهل مازندران بود. بعدها برادرش شاخه‌ای را در چریک‌ها پدید آورد که بسیار چپ بود و یکی از برادرانش هم در زمان شاه اعدام شد. او به من احترام می‌گذاشت؛ اما دلش می‌سوخت که من لیبرال هستم! دختر بسیار مهربانی بود. مرا نصیحت می‌کرد. چون بسیار جوان بود و آگاهی اجتماعی‌اش اندک، من زیاد با او بحث نمی‌کردم. مرا "شما" خطاب می‌کرد. در تظاهرات جلو آمد و گفت: شما می‌دونید که این زنان چه کاره‌اند؟ این‌ها همه در دستگاه شاه کار می‌کردند. این‌ها همان کسانی هستند که در زمان شاه نگهبانان ما در شهربانی بودند!

در زمان شاه، زنانی در زندان شهربانی یا در زندان کمیته مشترک کار می‌کردند (همان بند ۲۰۰۰ در دوره‌ی جمهوری اسلامی). آن‌ها ما را به حمام می‌بردند، یا هر هفته به سلول ما می‌آمدند و اگر از نظر بهداشتی و درمانی در خواستی داشتیم، درخواست‌ها را جمع می‌کردند و به مسئولین بالاتر تحویل می‌دادند. زنان بسیار وقیحی بودند. فاطمه به این ترتیب می‌خواست مرا آگاه کند که در کنار چه کسانی قرار گرفته‌ام! برخی از زنان هوادار چریک‌ها می‌گفتند: این‌ها شاهی و مرفه هستند. اصلاً زن کارگر در میان آن‌ها می‌بینی؟! به ما می‌گفتند: شما به مبارزات مردم و خلق خیانت می‌کنید!

در میان تظاهرکنندگان، زنانی بودند که چادر یا روسری داشتند. هواداران چریک‌ها می‌گفتند این‌ها مذهبی هستند. البته این بحث‌ها در کنار تظاهرات، در همان حال که راه می‌رفتیم، صورت می‌گرفت. آن‌ها به صف راه‌پیمایان نمی‌پیوستند.

ما ابتدا در پیاده‌روها حرکت می‌کردیم. به موازات ما مردان حزب‌اللهی، چندتا چندتا در حرکت بودند. چهره‌های‌شان بسیار خشن و وحشی بود. در صف تظاهرات، اکثر زنان خوش‌لباس بودند؛ با پیراهن یا بلوز و شلوار شیک. البته در آن زمان، زنان این‌گونه سر کار می‌رفتند. به جز زنان سیاسی، آن هم بیشتر چریک‌ها یا مجاهدین، اغلب زنان، شیک لباس

می پوشیدند؛ به ویژه کارمندان. حزب‌اللهی‌ها می‌دیدند که ما در کمال راحتی با هم حرف می‌زنیم. در عین حال، از مذهبی‌های ارتجاعی می‌گوییم و اینکه می‌خواهند چارقد سر ما کنند. می‌گفتیم: غلط می‌کنند! چنین جمله‌هایی، در صحبت‌های مان زیاد بود. این‌ها را به صدای بلند می‌گفتیم و حزب‌اللهی‌ها می‌شنیدند. البته آن موقع، هنوز آن‌ها را حزب‌اللهی صدا نمی‌زدیم؛ می‌گفتیم: مذهبی‌ها. آن‌ها هم شروع کردند به ما فحش دادن. می‌دانید که اولین فحش هم همیشه "فاحشه" بوده است. فحش‌های رکیک جنسی دیگر هم می‌دادند. چیز دیگری که به ما می‌گفتند، "طاغوتی" بود. فکر می‌کنم اولین بار در این تظاهرات بود که کلمه‌ی "طاغوتی" را شنیدیم. معنای دقیق آن را نمی‌دانستم. حدس می‌زدم که باید ربطی به سلطنت داشته باشد. برخی شروع کردند به دادن شعار: یا روسری یا توسری.

مهنار متین: فضای عمومی چگونه بود؟ مردم محل چگونه برخورد می‌کردند؟ یا سمپاتی؟ یا ضدیت؟

• سرور صاحبی: برخی از مغازه‌دارها با تعجب به ما نگاه می‌کردند. برخی می‌گفتند: بارک الله! عجب جرأتی دارید. به شما می‌گن زن!

مذهبی‌ها خیلی اذیت می‌کردند. برای اینکه از دست‌شان خلاص شویم، از پیاده‌رو به وسط خیابان رفتیم. برخی از زنان شروع کردند به شعار دادن. یادم هست اولین شعاری که شنیدم این بود: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم." یکی از خانم‌ها که بدری خطابش می‌کردند، صدای بسیار رسایی داشت. برخی می‌گفتند که آوازه‌خوان است. صدایش واقعاً در خیابان می‌پیچید؛ مثل بلندگو بود! او شروع کرد به دادن شعار و بقیه تکرار می‌کردند. خیابان شاهرضا بند آمده بود. هرچه به دانشگاه نزدیک‌تر می‌شدیم، تعدادمان زیادتر می‌شد. حرکت‌مان مورچه‌وار شده بود. در اطراف ما پسرها و مردها و در مواردی هم زنان، دست‌های‌شان را به هم زنجیر کرده بودند. حزب‌اللهی‌ها شروع کردند به پرتاب سنگ. فحش‌های رکیک به سان نقل و نبات به سرمان می‌ریخت. حمله با چوب و مشت شروع شد. ما برشار از شور و خشم بودیم. بعضی زن‌ها می‌گفتند: نگاشون کن! از ما می‌ترسن! برخی با آن‌ها مقابله می‌کردند. برخی به سوی دانشگاه می‌دویدند. عده‌ای از مردم که کنار خیابان ایستاده بودند، به حزب‌اللهی‌ها حمله کردند تا زنانی را که به دست‌شان افتاده بودند، نجات دهند. هر کس به گونه‌ای سعی می‌کرد خودش را از این مخمصه نجات دهد. شروع کردیم به دادن شعار: "مرگ بر ارتجاع". این شعار که کوتاه و ساده بود، خیلی تکرار شد. شعارهای دیگر آن روز عبارت بودند از: آزادی، نه شرقی، نه غربی، جهانی‌ست؛ ما آزادی می‌خواهیم؛ زنده باد آزادی! که به این صورت می‌گفتیم: آزادی، آزادی، زنده باد.

مهتاز متین: آیا کسی را دیدید که مورد ضرب و شتم قرار گرفته باشد و یا زخمی شده باشد؟

• سرور صاحبی: بله. برخی از زنان را به سوی جوی‌های اطراف خیابان پهلوی [ولیعصر] هل دادند. اتومبیل‌هایی که رد می‌شدند، زنان را سوار می‌کردند و می‌بردند. بعضی از مغازه‌دارها و کتاب‌فروشی‌ها، زنان زخمی شده را پناه می‌دادند. در این هنگامه، من دوستانم را گم کردم. یکی از سنگ‌ریزه‌هایی که حزب‌اللهی‌ها پرتاب کرده بودند، به گوشه‌ای از صورتم اصابت کرد و صورتم زخمی شد. خون روی صورتم پخش شده بود؛ اما خودم اصلاً متوجه نبودم. با همین وضع وارد دانشگاه شدم. شنیده بودم که در دانشکده‌ی هنرهای زیبا مراسمی برپاست...

مهتاز متین: دانشکده‌ی هنرهای زیبا یا دانشکده‌ی ادبیات؟ صبح روز ۸ مارس جلسه‌ای در دانشکده‌ی هنرهای زیبا تشکیل شده بود (از سوی اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز) و بعد از ظهر آن روز، جلسه‌ی دیگری در تالار فردوسی دانشکده‌ی ادبیات از سوی جمعیت زنان مبارز. بسیاری از زنان تظاهرکننده که از خیابان به دانشگاه آمده بودند، به آنجا رفتند. هاید در آگاهی در نوشته‌اش در کتاب *گریز ناگزیر* به این ماجرا اشاره کرده است. شما به دانشکده‌ی هنرهای زیبا رفتید؟

• سرور صاحبی: بله؛ مطمئنم. دوستم در کتابخانه‌ی آن دانشکده کتابدار بود. البته من به تالار فردوسی هم رفتم. آن روز هرکسی به دانشگاه می‌آمد، به همه‌جا سر می‌زد. انگار همه با هم آشنا بودند. با هم حرف می‌زدند و بحث می‌کردند. از هم می‌پرسیدند: تو هم در تظاهرات بودی؟ کجا؟ و... من می‌دانستم که یکی از گروه‌های چپ برنامه‌ای برای روز ۸ مارس تدارک دیده است. به دانشگاه رفته بودم که خبر بدهم: بیاید بیرون و به زنان توی خیابان کمک کنید! من تنها نبودم؛ زنان دیگری هم بودند. البته من آن‌ها را نمی‌شناختم.

وقتی به دانشکده‌ی هنرهای زیبا رسیدم، کسانی که در آنجا بودند، از دیدن صورت خونی من وحشت کردند. اما تعداد کسانی که از سالن بیرون آمدند تا به تظاهرکنندگان بپیوندند، کم بود. در همین بین، یکی از دوستان مرد را که از زمان *کنفدراسیون دانشجویی* می‌شناختم، دیدم. او به من گفت که صورتم زخمی شده. به همراه چند زن مرا به دستشویی بردند تا صورتم را بشویم. روی زخمم دستمالی گذاشتم. می‌خواستم برگردم به خیابان و ببینم بر سر دوستانم چه آمده است. ولی آن‌ها مانع شدند. ساعتی در دانشگاه ماندم؛ بعد بیرون آمدم و به سوی خیابان تخت جمشید رفتم. در خیابان به زنانی برخورددم که به سمت نخست‌وزیری می‌رفتند. من هم با آن‌ها همراه شدم.

مهناز متین: راه‌پیمایی چگونه پایان یافت؟

• سرور صاحبی: وقتی صف به مقابل دانشگاه رسید، تظاهرکنندگان به چند دسته تقسیم شدند. یک عده مثل من به دانشگاه رفتند؛ عده‌ای به سمت میدان آزادی و عده‌ای هم به سوی نخست‌وزیری.

مهناز متین: آیا قطعنامه هم در آن روز خوانده شد؟

• سرور صاحبی: شنیدم که در مقابل نخست‌وزیری، قطعنامه‌ای خوانده شد. می‌گفتند که این قطعنامه از سوی اعضای سازمان زنان (زمان شاه) تهیه شده و زیر آن را گروهی از کارمندان وزارت دادگستری، زنان وکیل، کارکنان مدرسه ژاندارک و تلویزیون امضا کرده‌اند. مهناز متین: آیا این شایعه که قطعنامه از سوی اعضای سازمان زنان زمان شاه نوشته شده، به این علت بود که برخی از اعضای جمعیت زنان حقوقدان (به ریاست مهرانگیز منوچهریان، سناتور سابق) در نوشتن آن نقش داشتند؟

• سرور صاحبی: دقیقاً نمی‌دانم. من این نکته را از دوستانم شنیدم.

مهناز متین: آیا در حرکت‌هایی که در روزهای بعد از ۸ مارس برگزار شد، شرکت داشتید؟

• سرور صاحبی: بله. در گردهم‌آیی کاخ دادگستری در روز شنبه ۱۹ اسفند هم بودم. حدود ۴ یا پنج بعد از ظهر روز شنبه بود. جمعیتی حدود ۵۰۰۰ نفر در دادگستری جمع شده بودند. قطعنامه‌ی مفصلی هم توسط زنان حقوق‌دان خوانده شد. آنچه را که از آن قطعنامه به یادم مانده، آزادی بیان، قلم، حرفه و اجتماعات بود؛ و البته برابری حقوقی زن و مرد. همان روز، کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان اعلامیه‌ای را دم دادگستری پخش کردند که از زنان خواسته بود روز دوشنبه در تظاهرات علیه حجاب اجباری شرکت کنند. در تظاهرات روز دوشنبه، هنگامی که از مقابل خبرگزاری پارس رد می‌شدیم، شعار "مرگ بر سانسورچی" دادیم. وقتی صف به ساختمان رادیو - تلویزیون رسید، درگیری پیش آمد و چند تیر هوایی برای متفرق کردن جمعیت شلیک کردند.^۶

^۶ خبر این رویدادها را در کیهان سه شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، چنین می‌خوانیم: «... هزاران تن از زنان پایتخت، متشکل از کارکنان رادیو تلویزیون، صنعت نفت، معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان و گروه‌های صنفی مختلف، جمعیت زنان مبارز، کمیته‌ی دفاع از حقوق زن، به منظور ابراز نظر خود در مخالفت با اجباری بودن حجاب، در محوطه‌ی چمن دانشگاه اجتماع کردند... پس از پایان سخنرانی، جمعیت در صفوف طولی... اقدام به راه‌پیمایی نمودند و به طرف میدان آزادی و سازمان رادیو تلویزیون واقع در جام جم به راه افتادند...». «... گروهی از زنان و دختران که پس از اجتماع در دانشگاه تهران به طرف سازمان رادیو تلویزیون... راه‌پیمایی می‌کردند، به هنگام عبور از مقابل خبرگزاری پارس لحظاتی توقف کردند و با

بعداً به دلیل خشونت‌هایی که در آن چند روزه نسبت به زنان اعمال شده بود، تصمیم گرفتیم رسماً شکایت کنیم. چون مقامات مملکت و شخص خمینی گفته بودند که کسی حق ندارد به زنان حمله کند، می‌خواستیم یک حرکت اعتراضی سمبلیک به‌راه بیندازیم. ما زنان *کانون مستقل معلمان* و ادارات دیگر که حدود هزار نفر می‌شدیم، با زنان وکیل تماس گرفتیم و به نام زنان شاکی، خواهان رسیدگی به شکایت زنان و دستگیری اراذل و اوباش شدیم. ما این نوع کارها را در موارد دیگر هم می‌کردیم. مثلاً وقتی مشکلی در *کانون مستقل* پیدا می‌شد، کوشش‌مان این بود که ابتدا با کمک وکیل و از طریق قانونی ماجرا را حل و فصل کنیم. با دوستان وکیل‌مان صحبت می‌کردیم تا بدانیم چه امکاناتی، موجود است تا بتوانیم معلمی را که اخراج کرده‌اند، به سر کار بازگردانیم.

مهناز متین: از حرکت‌های دیگر چیزی به یادتان مانده؟ مثلاً از گردهم‌آیی در دادگستری؟

• *سرور صاحبی:* تنها چیزی که به یادم مانده این است که ابتدا زنی از گروه‌های چپ صحبت کرد. اما نام او در ذهنم نمانده. فکر می‌کنم یکی از زنان *سازمان توفان* هم صحبت کرد و مسئله حجاب اجباری را برای زنان فاجعه دانست.

مهناز متین: در روزهای تظاهرات اسفند ۵۷، بسیاری از خبرنگار خارجی در ایران بودند. آن‌ها این رویداد را در مهم‌ترین رسانه‌های جهان بازتاب دادند. شماری از زنان فمینیست اروپایی و آمریکایی، نظیر کیت میلِت هم برای ابراز همبستگی با زنان ایرانی، به تهران آمده بودند. فیلم به‌یاد ماندنی *جنبش زنان ایران، سال صفر* به همت همین زنان تهیه شده است. آیا شما با هیچ یک از این زن‌ها گفتگو یا دیداری داشتید؟

• *سرور صاحبی:* نه.

شمار "مرگ بر سانسورچی" به تظاهرات پرداختند...». «... رادیو و تلویزیون... گزارش داد که در اجتماع و تظاهرات زنان در اطراف جام جم، حوادث خشونت‌باری رخ داده است...» متن اطلاعیه‌ای که در تلویزیون خوانده شد، به این شرح است: «... عده‌ای از خانم‌ها که به وسیله‌ی گروهی از آقایان حمایت می‌شدند، در جلوی خیابان جام جم اجتماع و اقدام به دادن شعار و تظاهرات علیه دولت قانونی موقت و سرپرست صدا و سیمای انقلاب اسلامی ایران نمودند... چون آنان قصد ورود به جام جم به بهانه‌ی صحبت با سرپرست صدا و سیمای ایران را داشتند و باور نمی‌کردند که ایشان در سازمان نیستند، لذا ۵ نفر از نمایندگان تظاهرکنندگان به داخل ساختمان جام جم هدایت و با مدیران سرگرم مذاکره شدند. در این هنگام اتومبیل شورلت ایران متعلق به نخست‌وزیر حامل سرپرست صدا و سیمای ایران وارد خیابان جام جم شد که ناگهان تظاهرکنندگان به اتومبیل ایشان حمله کردند... برای جلوگیری از هرگونه حادثه‌ی سوء بعدی اقدام به شلیک ۴ تیر هوایی کردید که تظاهرکنندگان متفرق و با ۲ دستگاه اتوبوس آبی رنگ محوطه را ترک نمودند.»

مهناز متین: آیا شرکت در این حرکت اعتراضی، موجب افزایش هشیاری‌تان نسبت به زن‌ستیزی جمهوری اسلامی شد؟

• سرور صاحبی: بله. تأثیر بر من گذاشت.

مهناز متین: آیا حساسیت‌تان را نسبت به ستم جنسی به‌طور کلی، افزایش داد؟

• سرور صاحبی: حساسیت به ستم جنسی در آن زمان برایم به این معنا بود که مردان سیاسی پیشرو، حقوق زنان را رعایت می‌کنند؛ اما این مذهبی‌ها هستند و اسلام ارتجاعی‌شان که زمینه‌ساز تبعیض جنسی است. ستم جنسی را در تمامیتش درک نکرده بودم و متوجه نبودم که ستم جنسی، ناشی از ساختار جامعه‌ی پدر - مردسالار و دگر جنس‌گرا است. به همین علت هم در آن زمان، به جنبش مستقل زنان این‌گونه که الان می‌اندیشم، نمی‌اندیشیدم.

مهناز متین: در گروه‌ها و انجمن‌های زنان که وجود داشتند، یا بعداً شکل گرفتند، شرکت نکردید؟

• سرور صاحبی: نه. تا جایی که اطلاع داشتم، این گروه‌ها وابسته به سازمان‌ها و احزاب سیاسی بودند و من مایل نبودم با این‌گونه گروه‌ها همکاری کنم.

مهناز متین: زنانی که در حرکت‌های اعتراضی شرکت داشتند و شما می‌شناختیدشان (زنان غیرسیاسی و غیرسازمانی)، آیا کماکان به مبارزه علیه تبعیض ادامه دادند؟

• سرور صاحبی: به شکل سازمان‌یافته و تشکیلاتی نه. اما به صورت فردی و در زمینه‌های هنری، ادبی یا مطبوعاتی، چرا.

مهناز متین: آیا در اعتراضات زنان در ماه‌های بعد (علیه ممنوعیت قضاوت زنان، لغو قانون حمایت خانواده، اجباری شدن حجاب و...) شرکت کردید؟

سرور صاحبی: در جریان خبرها بودم؛ اما خودم شرکت فعالی نداشتم. چون بیشتر درگیر فعالیت‌های کانون معلمان بودم. معلمان را اخراج می‌کردند؛ خودم هم اخراج شده بودم. در کانون چند دستگی پیش آمده بود که وقت زیادی می‌گرفت و من ناچار شده بودم که بخش زیادی از وقتم را آنجا بگذارم که بالاخره هم به جایی نرسید. در نتیجه نتوانستم در فعالیت‌های اعتراضی‌ای که به آن اشاره کردید، مشارکت فعال داشته باشم.

گفتگوی مهناز متین با سرور صاحبی

۳۰ بهمن ۱۳۸۷ / ۱۸ فوریه ۲۰۰۹

راه‌پیمایی اولم

بنفشه مسعودی

خرداد ۱۳۵۷ کلاس سوم راهنمایی را به پایان رساندم. ۱۳ ساله بودم و خودم را برای ورود به دبیرستان آماده می‌کردم. از ترک دوستان و هم‌کلاسی‌هایم بسیار غمگین بودم. می‌دانستم هر کدام به دبیرستانی درگوشه‌ای از شهر بزرگ تهران می‌روند و بسیاری از آنان را هرگز نخواهم دید. دوری و جدایی از هم‌کلاسی‌های پسر برایم غم‌انگیزتر بود. از کودکان تا راهنمایی در مدرسه‌ی مختلط درس خوانده بودم. اکثر دوستانم پسر بودند و با آن‌ها روابط بسیار دوستانه و صمیمانه‌ی داشتم. با پسرها راحت‌تر بودم و از دخترها فاصله می‌گرفتم. سر کلاس با دوستان پسر روی یک نیمکت می‌نشستم و هر وقت شلوغ می‌کردم یا زیاد حرف می‌زدم، معلم مرا کنار دختران می‌نشاند. این‌طوری تنبیه‌ام می‌کردند. می‌دانستند با دخترها زیاد دم‌خور نیستم و آرام خواهم گرفت.

ثبت نام در دبیرستان دخترانه برایم غیر قابل تصور بود. از خود می‌پرسیدم چرا دبیرستان مختلط نیست؟ چرا دختران و پسران را از هم جدا می‌کنند؟ پاسخ این سؤال را پیدا نمی‌کردم. مسلم بود که مرا به دبیرستان دخترانه‌ی *آذر* در خیابان بهجت‌آباد می‌فرستند. *آذر*، دبیرستان معتبری بود و پدرم که احترام ویژه‌ای برای همشهریان فرهیخته‌اش قائل بود، با بسیاری از دبیران این دبیرستان دوستی یا آشنایی داشت. اکثر دبیران دبیرستان *آذر* گیلک و بسیاری از آن‌ها از توده‌های قدیمی بودند. این دبیرستان را دکتر موسی آذرنوش، بنیان گذاشته بود.

تابستان سال ۵۷، جامعه‌ی ایران دچار تحولاتی شد که البته برای دختر ۱۳ ساله‌ای که من بودم، چندان قابل درک و فهم نبود. اما در این حد می‌توانستم بفهمم که چیزی در حال تغییر است. تابستان عجیبی بود. در جمع‌های خانوادگی و مهمانی‌ها، بازار بحث داغ بود. زمزمه‌ی آزادی زندانیان سیاسی به گوش می‌رسید. مقاله‌هایی که نویسندگان سرشناس در روزنامه‌ها می‌نوشتند، نقل همه‌ی مجالس بود. مطالبی را که می‌شنیدم، برایم تازگی داشتند. انتقاد به دولت و یا بهتر بگوییم به "دستگاه"، عریان‌تر بیان می‌شد و دیگر آن حالت پیچ پیچ را نداشت. کتاب‌های زیادی به بازار آمده بود؛ با مجوز و بی‌مجوز. بی‌مجوزها معروف به جلد سفید بودند. پدرم هر بار با دست پُر به خانه می‌آمد. همه نوع کتاب می‌آورد؛ از رمان‌های معروف روسی گرفته تا داستان‌های نویسندگان ایرانی. بسیاری از این کتاب‌ها را در همان

تابستان عجیب خواندم. روزنامه‌ها مطالبی می‌نوشتند که مرا به سمت خود می‌کشید. با ولع اخبار و حوادث را دنبال می‌کردم. کم‌کم گوش دادن به *رادیو بی‌بی‌سی*، از برنامه‌های شبانه‌ی خانه‌ی ما شد. ساعت پخش برنامه، خانه در سکوت فرو می‌رفت. شش دانگ حواس‌مان به اخبار *بی‌بی‌سی* بود. به تدریج سؤال‌هایی برای من مطرح شد. از گذشته و تاریخ ایران، به غیر از آنچه در کتاب‌های درسی به ما یاد داده بودند، چیزی نمی‌دانستم و حالا نام افرادی را می‌شنیدم که کشف آن‌ها برایم بیش از حد جذاب بود. از پدرم درباره‌ی این آن‌ها می‌پرسیدم و او نیز به فراخور تجربه و دانشش پاسخ می‌داد. گاه می‌گفت: درباره‌ی این موضوع از عمویت سؤال کن، بهتر می‌تواند برایت توضیح دهد. روز و شب می‌خواندم. می‌خواستم ابراز عقیده کنم؛ نظر بدهم و وارد جمع آدم بزرگ‌ها بشوم. فهمیده بودم که چقدر عقب هستم؛ هیچ نمی‌دانم و باید با مطالعه کمبودها را جبران کنم. می‌خواندم و می‌خواندم، انگار با خواندن سرسری می‌شد همه چیز را فهمید! آن زمان به این موضوع فکر نمی‌کردم؛ یعنی اصلاً متوجه‌اش هم نبودم. عمومی دومم از توده‌های سابق بود و عضو *سندیکای کف‌آشان*. هرگاه به خانه‌ی ما می‌آمد، سؤال پیچش می‌کردم. او با صبر و حوصله به سؤال‌هایم جواب می‌داد. گاه به من توصیه می‌کرد: برای اطلاع بیشتر، بهتر است فلان کتاب را بخوانی! و من به جان پدرم می‌افتادم و آن قدر اصرار می‌کردم تا کتاب مورد نظر را برایم می‌خرید. ۵۳ نفر، *دفاعیات روزبه*، دکتر *تقی ارانی* و... از خواننده‌های این دوره است. از بساط کتاب‌فروشی‌هایی که گاه به گاه سر کوچه‌ی ما پهن می‌شد، کتاب *خاطرات یک رفیق*، نوشته‌ی مرضیه احمدی اسکویی و *تاریخ سی ساله‌ی بیژن جزنی* را خریدم. در عرض سه روز این کتاب‌ها را خواندم. وقتی عمویم به خانه‌ی ما آمد، درباره‌ی آنچه که خوانده بودم با او صحبت کردم. او کتاب *تاریخ سی ساله* را از من قرض کرد و در دیدار بعدی برای اولین بار برایم گفت چرا دیگر به حزب توده اعتقادی ندارد. از محمد علی افراشته، شاعر و فکاهی‌نویس گیلک گفت. در بگیر و به بندهای پس از کودتای ۲۸ مرداد او را دیده بود. آخرین جمله‌ای که از او به یاد داشت این بود: «جاغالان بیشیم، هوا خیلی پسه!» (بچه‌ها بریم که هوا خیلی پسه). غم و اندوه را در چشمان سبزش می‌دیدم. می‌دانستم با مذهب سر ناسازگاری دارد. به شدت ضد مذهب بود. در خود فرورفته و دل‌نگران آینده می‌گفت: «در حرکت‌های اجتماعی، چپ باید فاصله‌اش را با مذهب حفظ کند. در غیر این صورت وارد بازی خطرناکی می‌شود که زیان‌های جبران‌ناپذیری به همراه خواهد داشت». من آن موقع از حرف‌هایش زیاد سر در نیاوردم. مدت‌ها گذشت تا فهمیدم که چه می‌گفت. در پایان آن تابستان بار دیگر به سراغ کتاب‌های شعر پدرم در کتابخانه‌اش رفتم. این بار، غزل‌های سایه

معنای دیگری برایم پیدا کرد. تازه می‌فهمیدم آنچه را که بارها و بارها خوانده‌ام و غزل‌هایی را که از حفظ داشتم، از چه سخن می‌گویند؛ آرش کمانگیر را کسری برای که سروده؛ شاملو از کدام عموها سخن می‌گفته؛ معنای شعر زمستان اخوان چیست...

اول مهر ۱۳۵۷ به دبیرستان رفتم. هرگز این همه دختر را یک‌جا ندیده بودم؛ همه با سارافون‌های قهوه‌ای و پیراهن‌های کرم رنگ. از دیدن آن همه دختر، منگ شده بودم. یادم می‌آید وقتی به خانه آمدم، مادرم پرسید: مدرسه چطور بود؟ گفتم: تا حالا من فقط اسم حمام زنانه را شنیده بودم و تصور درستی از آن نداشتم؛ امروز فهمیدم حمام زنانه چه جور جایی است!

با ورودم به دبیرستان، خیلی چیزها عوض شد. من و خواهرم همیشه یا با سرویس به مدرسه می‌رفتیم و یا پدرم ما را با اتومبیل به مدرسه می‌برد و به خانه می‌آورد. آن سال برای اولین بار به من اجازه دادند که با اتوبوس به مدرسه بروم. دبستان خواهرم در خیابان آبان شمالی بود. من وظیفه داشتم هر روز صبح، اول او را به مدرسه برسانم و بعد پیاده به دبیرستان بروم. بعد از ظهرها هم باید دنبال او می‌رفتم تا مقابل فروشگاه کورس سوار اتوبوس شویم و به خانه برگردیم. دیگر بزرگ شده بودم و مسئولیت زیاد شده بود. از اینکه می‌توانستم بدون بزرگ‌تر به خیابان بروم، کیف می‌کردم؛ اما وجود خواهرم دست و پا گیر بود...

آن خوشی بیش از یک ماه طول نکشید. تظاهرات به مدارس هم کشیده شد. بچه‌ها در حیاط مدرسه شعار می‌دادند و کلاس‌های درس را تعطیل می‌کردند. آبان ۱۳۵۷ اعتصاب آموزگاران شروع شد. عملاً دیگر به مدرسه نرفتم. دلم لک می‌زد که در تظاهرات شرکت کنم؛ اما اجازه‌ی بیرون رفتن از خانه را نداشتم. به چشم من هر کسی که در تظاهرات شرکت می‌کرد، قهرمان بود. روزنامه فروش محله، قهرمان بود؛ هرکدام از افراد فامیل که اعلامیه‌های پخش شده در راه‌پیمایی‌ها را به خانه‌ی ما می‌آوردند، قهرمان بودند. روزی عموی بزرگم نوار سخنرانی آیت‌الله خمینی را آورد. از شنیدن صدایش هیجان‌زده شدم. اصلاً متوجه نشدم چه می‌گوید. فقط بد و بیراه‌هایی که به شاه و رضاشاه می‌گفت، در خاطرمان مانده. خودم را دارای تفکرات انقلابی می‌دانستم. گاه در خیال اسلحه به دست می‌گرفتم و ادای چریک‌ها را درمی‌آوردم. از تخت‌خواب بدم آمده بود؛ دلم می‌خواست روی زمین بخوابم. و چه حسرتی می‌خوردم از اینکه نمی‌توانم در صف تظاهرات با مشت‌های گره کرده فریاد مرگ بر شاه سر بدهم. شرکت من در انقلاب فقط به حضور در صف‌های طولانی نفت، جلوی پمپ بنزین محله خلاصه می‌شد. و این در مواقعی بود که مادرم گرفتار

برادر شیرخوارم می‌شد. چه لذتی داشت به صحبت‌های در و همسایه گوش دادن و بعد طوطی‌وار اخبار را در خانه تکرار کردن. تا قبل از اعتصاب روزنامه‌نگاران، هر روز سه یا چهار بار به روزنامه‌فروشی سر می‌زدم. صبح‌ها/آیندگان می‌خریدم. ساعت دو بعد از ظهر، قبل از رسیدن کیهان و اطلاعات، جلوی دکه بودم. گاهی برای خرید چاپ دوم روزنامه هم می‌رفتم. پس از اعتصاب مطبوعات، به غیر از رادیو بی.بی.سی، به رادیو مسکو و صدای ملی ایران هم گوش می‌دادم. وقتی گوینده‌ی رادیو مسکو با آن لهجه‌ی مخصوصش اعلام می‌کرد: اینجا مسکو است، قند توی دلم آب می‌شد. به رویا فرو می‌رفتم. قهرمانان رُمان‌های روسی را به یاد می‌آوردم. رُمان‌هایی که به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ مربوط می‌شد. خودم را در غالب شخصیت‌های مبارز این رُمان‌ها می‌دیدم و...

روزها مثل برق و باد می‌گذشت. اعتصاب مطبوعات پایان یافت، شاه رفت، خمینی آمد و... انقلاب به پیروزی رسید، اما من هنوز حسرت شرکت در یک راه‌پیمایی را داشتم.

اسفند ۱۳۵۷ مدارس باز شد. چقدر خوشحال بودم که به مدرسه می‌روم. نه به خاطر اینکه دلم برای درس و مدرسه تنگ شده بود؛ فقط به این خاطر که دوباره می‌توانستم به تنهایی با اتوبوس به مدرسه بروم. یادم هست روز اول مادرم یک دستمال‌گردن نازک مشکی، به نازکی جوراب نایلون زنانه، به من داد تا به سر بگذارم. با اینکه خودش هرگز حجاب به سر نکرده بود، ترجیح می‌داد روز اول بی‌حجاب به مدرسه بروم. دلایل خودش را آورد. بالاخره قبول کردم. شاید می‌خواستم زودتر از دستش خلاص بشوم و هر چه سریع‌تر به مدرسه بروم. نمی‌دانم! به هر حال در همان روز اول متوجه شدم هم‌کلاسی‌هایم چقدر تغییر کرده‌اند. بعضی با روسری و مانتو آمده بودند؛ به طوری که شناختن‌شان برایم مشکل بود. بسیاری از بچه‌های "قرتی" مدرسه مُحجبه شده بودند. بعضی‌ها هم با اورکت سربازی و پوتین آمده بودند، با موهای دُم اسبی. قبل از زنگ تفریح، روسری مسخره‌ام را برداشتم، مچاله کردم و ته کیفم انداختم. از خودم خجالت می‌کشیدم. در دل به مادرم بد و بیراه می‌گفتم و به خودم فحش می‌دادم که چرا قبول کردم روسری به سر کنم. خیلی دُمق بودم. دو سه روزی طول کشید تا فهمیدم هر کدام از هم‌شاگردی‌هایم به کدام گروه و سازمان سیاسی گرایش پیدا کرده‌اند. نظم قدیم به هم ریخته بود و هنوز نظم جدیدی جانشین آن نشده بود. هیچ‌چیز سر جای خودش نبود؛ ولی حضور سیاست در زندگی مدرسه ملموس بود. می‌شد تشخیص داد چه کسانی به چپ تمایل پیدا کرده‌اند، چه کسانی مذهبی شده‌اند و چه کسانی هم بی‌خیالند.

زمزمه‌ی حجاب اجباری مدتی بود که به گوش می‌رسید. شایع بود که می‌خواهند در

مدارس، مؤسسات دولتی و غیردولتی، زنان را وادار کنند حجاب داشته باشند. می‌شنیدم که اینجا و آنجا به زنان بی‌حجاب حمله کرده‌اند. گاه در کوچه و خیابان، بعضی از "برادران کمیته" با دیدن زنان بی‌حجاب متلک‌های ابدار و وقیحانه‌ای تثارشان می‌کردند. یکی دو بار خودم شاهد چنین صحنه‌هایی بودم. ما دانش‌آموزان دختر از این وضعیت ناخرسند بودیم. ناخرسندی‌ای طبیعی و عذاب‌آور.

خوب به خاطر دارم، روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، درس ریاضیات جدید داشتیم که یکی از بچه‌های سال آخر، در کلاس ما را زد و اعلام کرد: بچه‌هایی که می‌خوان در تظاهرات روز زن شرکت کنند، زودتر بیان؛ تا یک ربع دیگر حرکت می‌کنیم! چند نفری بلند شدیم و از آقای معلم اجازه گرفتیم و از کلاس خارج شدیم. به صف تظاهرات پیوستیم. در پوست خود نمی‌گنجیدم. هوا سرد بود و برف می‌بارید. آن زمان قد من یک متر و نیم بود و حدود شصت کیلو وزن داشتم. با وجود سرمای شدید، از شدت هیجان احساس می‌کردم در تنم آتش روشن است. به صف از در مدرسه خارج شدیم. مقصد دانشگاه تهران بود. پلاکاردی



هم جلوی صف حمل می‌شد. کلماتی را که روی آن نوشته شده بود، به خاطر ندارم. اما به یاد دارم در اعتراض به حجاب اجباری بود. پایین شعار نوشته شده بود: دبیرستان دخترانه‌ی /ذر. صف تظاهرکنندگان برایم خیلی جالب بود. عده‌ای در داخل صف حرکت می‌کردیم و عده‌ای دیگر در دو طرف صف دست‌ها را به هم زنجیر کرده بودند و از صف محافظت می‌کردند. صف هر لحظه طول‌تر می‌شد. دختران دبیرستان‌های دیگر را از روی رنگ روپوش‌های‌شان می‌شد تشخیص داد. دختران دبیرستان /نوژیروان دادگر، ولی‌الله نصر، خوارزمی، هدف، صرجان و... همه باهم شعار می‌دادیم و پیش می‌رفتیم. هرچه به دانشگاه

نزدیک‌تر می‌شدیم، صفوف دختران مدارس با زنان شرکت‌کننده در تظاهرات بیشتر قاطی می‌شد. برف می‌بارید؛ اما من حاضر نبودم به هیچ عنوان کلاهم را به سر بگذارم. شوخی نبود! بر ضدحجاب تظاهرات می‌کردم؛ چطور می‌توانستم موهایم را بپوشانم؟ مگر می‌شد؟ مردم در پیاده‌رو به ما نگاه می‌کردند. در طول مسیر، زنان زیادی به صفوف ما پیوستند. زنان مسن و حتا زنان چادری هم با ما راه‌پیمایی می‌کردند. همه با قیافه‌ای بسیار جدی و مصمم به پیش می‌رفتند و شعار می‌دادند. به قدری هیجان زده بودم که شاید بلندتر از دیگران شعار می‌دادم. خیلی مواظب بودم بچه‌ها نفهمند اولین باری است که در تظاهرات و راه‌پیمایی شرکت می‌کنم. نگاه می‌کردم دیگران چه می‌کنند، من هم عیناً همان کار را می‌کردم!

حدود ساعت یک بعد از ظهر به اطراف دانشگاه رسیدیم. جمعیت زیاد بود. خبر رسید که در خیابان‌های اطراف، درگیری روی داده و به صف راه‌پیمایان حمله شده. می‌گفتند چندین نفر مجروح شده‌اند. من به چشم خود چیزی ندیدم. اما دختری را دیدم که با صورتی کبود، چگونگی درگیری را شرح می‌داد. همه خشمگین بودیم. روایت‌های گوناگونی از حمله اوباشان در گوشه و کنار خیابان شاهرضا به گوش می‌رسید. هر گوشه، عده‌ای دور هم جمع بودند و دیده‌های‌شان را برای هم تعریف می‌کردند. از ساعت یک بعد از ظهر به بعد، دائم به ساعت نگاه می‌کردم. می‌بایست سر وقت دنبال خواهرم می‌رفتم. نباید کاری می‌کردم که پدر و مادرم بفهمند در تظاهرات شرکت کرده‌ام. هول و هراس از دیر رسیدن به خانه، بیشترین چیزی است که از بعد از ظهر آن روز در خاطرم مانده. خوشبختانه همه چیز به خیر گذشت و حتا خواهرم هم نفهمید به کجا رفته بودم. شب، اخبار را بی‌تابانه دنبال کردم تا ببینم بعد از آمدن من چه اتفاق افتاده. در تلویزیون، زنان شرکت‌کننده در تظاهرات را طاغوتی و ضدانقلاب نامیدند. از آنچه می‌شنیدم، عصبی و خشمگین بودم. در دلم غوغایی بود. از طرفی احساس غرور می‌کردم و روی زمین بند نبودم. دیگر می‌دانستم تظاهرات چه معنایی دارد. احساس می‌کردم دختری مبارزم. از طرف دیگر دلم می‌خواست به مادرم بگویم که چقدر خبر تلویزیون تحریف شده و دروغ است. با بغض به رختخواب رفتم. سرما خورده بودم و گلویم درد می‌کرد؛ اما به رویم نیاوردم. می‌ترسیدم پدر و مادرم بفهمند و نگذارند شنبه به مدرسه بروم. با خود فکر می‌کردم که شنبه هم تظاهرات دیگری برپا خواهد بود.

روز شنبه ۱۹ اسفند دوباره همان سناریو تکرار شد. سر کلاس بودیم که در زدند و ما بلند شدیم. در کمال تعجب دیدم جز اکیپ دفعه‌ی پیش، عده‌ی دیگری از بچه‌ها هم می‌خواهند به تظاهرات بیایند؛ حتا از بچه‌های بی‌خیال کلاس. با خودم گفتم: این‌ها که اهل تظاهرات نبودند؛ اما چه خوب که می‌خواهند بیایند. این‌طوری عده‌ی ما بیشتر می‌شود. از

کلاس که خارج می‌شدیم، یکی از همان دخترانی که قبل از انقلاب به "بچه قرتی" معروف بود و بعد از انقلاب با حجاب شده بود، رو به من کرد و گفت: این چه مسخره بازییه درآوردین؟ نمی‌ذارین درس بخونیم! من در جواب گفتم: تو بشین درستو بخون. تو که پیش پیش، با روسری و تمام وجناتت، موضع خودتو مشخص کرده‌ای! گفت: بمیرم برای تو که از روز اول مدرسه بی‌حجاب بودی! سرخ شدم. خودم را از تک و تا نیانداختم و گفتم: بیچاره، اگر اون دستمال گردن برای تو حجاب باشه که وضعت خیلی خرابه. من گوش درد داشتم. به این خاطر روسری گذاشته بودم! بلند شدم و از کلاس بیرون آمدم. از شدت خجالت لپ‌هایم می‌لرزید. زیر لب فحش می‌دادم و هرچه در دل داشتم، نثار مادر بیچاره‌ام می‌کردم. با ورود به خیابان، حال کمی بهتر شد. جر و بحث چند دقیقه پیش را به کلی از یاد برده بودم. صف تظاهرکنندگان را منظم می‌کردم. از این ور به آن ور قیل می‌خوردم. شعار می‌دادم. مشت گره می‌کردم. خلاصه دق دل خالی می‌کردم. به فروشگاه کوروش که رسیدیم، جایم را با یکی از بچه‌ها عوض کردم و خودم را به زنجیر محافظت رساندم. مثلاً سپر بالای دیگران شدم! چه احساس خوبی داشتم. مسیر تظاهرات به سمت کاخ دادگستری بود. به نظرم می‌رسید که عده‌ی تظاهرکنندگان از روز پنج‌شنبه بیشتر شده است. همه جور آدم، از هر تیپ و طبقه و سنی در میان تظاهرکنندگان دیده می‌شد. دیگر ما دانش‌آموزان مدارس که روپوش به تن داشتیم، بین تظاهرکنندگان مشخص نبودیم. چهره‌ها این بار جدی‌تر و خشمگین‌تر از تظاهرات قبلی بود. یادم هست مردم با ما به مهربانی رفتار می‌کردند. نزدیک میدان ولیعهد (ولی‌عصر)، من و یکی از دوستانم خواستیم به توالت برویم. وارد بانک بزرگی شدیم. کارمندان بانک با خوشرویی ما را به توالت راهنمایی کردند. بعد در دو لیوان پلاستیکی برای ما چای ریختند. شاید از دیدن سر و صورت سرخ ما دل‌شان به رحم آمده بود. برخورد بسیار مهربان کارمندان مرد آن بانک را به خوبی به یاد دارم. هرچه فکر می‌کنم، زنی در میان‌شان نبود. لابد همکاران زن‌شان در میان تظاهرکنندگان بودند. جمعیت به قدری زیاد بود که وقتی به راه‌پیمایان رسیدیم، فاصله‌ی بسیار زیادی از کاخ دادگستری داشتیم. من با آن قد و قواره‌ام سعی می‌کردم روی بلندی بروم تا بتوانم ببینم جلوی صف چه خبر است. بالای کُنده‌ی درختی که کنار خیابان بود رفتم. ناگهان عده‌ای مرد ریشو دم گرفتند و شروع کردند به فحاشی. بعضی از خانم‌ها به آن‌ها جواب دادند. چند نفرشان جری شدند و به طرف صف آمدند. من از آن بالا صحنه را می‌دیدم. شلوغ شد. پایین آمدم. خواستم از پیاده‌رو خودم را به جلوی دادگستری برسانم. راه نبود. مدتی این طرف و آن طرف رفتم. نگاه می‌کردم. بعضی از خانم‌ها آرایش داشتند. سن‌ها مختلف بود؛ از

دختر ۱۳ ساله تا زن ۷۰ - ۸۰ ساله را می‌شد در جمعیت دید. با روسری و بی‌روسری؛ شیک و معمولی؛ دختران دانش‌آموز و دانشجو؛ زنان کارمند و خانه‌دار، همه در کنار هم ایستاده بودند. با دیدن این خیل عظیم مصمم، به زن بودنم افتخار کردم. صحنه‌ی با شکوهی بود. مردانی هم در میان صفوف زنان دیده می‌شدند. البته، تعدادشان کم بود. با خودم می‌گفتم ای کاش آقایان بیشتری با ما همراه می‌شدند. به ساعت‌نگاه کردم؛ از ۲ گذشته بود. با عجله از میان جمعیت خارج شدم. در پیاده روی خیابان چرچیل بودم که درگیری پیش آمد. ریشوها به زنان حمله کردند. فحش می‌دادند. قدم‌هایم را تند کردم و فاصله‌ام را از آنها بیشتر کردم که هرچه زودتر خودم را به خیابان برسانم و تاکسی بگیرم. خواهرم در مدرسه مانده بود. اگر پدرم بو می‌برد که از مدرسه دررفته‌ام، افتضاح می‌شد. در همین افکار غرق بودم که جوان ریشویی، زنی را هل داد. از کنار او که گذشتم، با خشم فریاد زدم: الحق که لومپنی! جوان که مطمئنم معنی لومپن را نمی‌دانست، به خیال اینکه به او فحش ناموسی داده‌ام، خواست به من اردنگی بزند. پایش را بلند کرد و گفت: تو چی میگی توپولوف! به خاطر قد کوتاهم، پوتین او به جای باسن روی کمرم نشست. به زمین پرت شدم و مثل توپ قل خوردم. با لباس گلی بلند شدم. زود خودم را جمع و جور کردم و با سرعت به سمت خیابان رفتم تا تاکسی بگیرم. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر به مدرسه‌ی خواهرم رسیدم. منتظر، دم در ایستاده بود. پرسید: کجا بودی؟ یک ساعته منو منتظر گذاشتی. اصلاً معلومه چه کار می‌کنی؟ چرا این قدر گلی شدی؟ حالت خوبه؟ مثل لبو قرمزی! گفتم: سر خوردم و افتادم توی جوی. بیا بریم دیر شده.

به خانه که رسیدیم، دور از چشم مادر به اتاق رفتم. از خواهرم خواستم چیزی درباره‌ی زمین خوردنم، نگوید. مادر پرسید: چرا این قدر دیر کردین؟! گفتم: خیابونا بسته بود. مگه نمی‌دونی امروز راه‌پیمایی بود! اتوبوس خیلی دیر آمد. کم کم درد کمرم شروع شد. حس کردم پوست تنم درد می‌کند. به پشتم دست کشیدم. برجسته و خراشیده شده بود. به حمام رفتم. خواهرم بی‌خبر، در حمام را باز کرد و پشتم را دید. در را بست و با چشم‌های گردشده به من گفت: وای، پشتت چی شده؟ این چیه؟ جای پوتین روی کمرته. چرا دروغ می‌گی، تو رو کتک زدن! او را آرام کردم و جریان را برایش گفتم. خواهرم بسیار بذله‌گو، لوده و سرزنده بود. گفت: ببین نمره‌ی کفش طرف شماره پنجه. گفتم: تو از کجا می‌دونی؟ ما نمره‌ی ۵ نداریم. خندید و گفت روی تنت به غیر از جای کف پوتین، کبودی یک شماره ۵ هم هست. در آینه نگاه کردم. راست می‌گفت. جای کف پوتین او روی گوشت تنم مانده بود و کبود شده بود. اگر لاغر بودم چه بسا با این ضربه کمرم شکسته بود. از حمام بیرون آمدم. به اتاق

رفتم تا لباس بپوشم که مادر بزرگم پشتم را دید. واویلا. چشمان آبی‌اش پُر از اشک شد. پرسید: چه بلایی به سرت آمده. آهسته برایش ماجرا را تعریف کردم. مرا روی تخت خواباند و لنگ لنگان از چمدانش روغن سیاه هندی بدبویی را بیرون آورد و آن را به پشتم مالید. همین طور زیر لب می‌گفت: الهی تی پا پشکنه! بی‌دین می‌زاک پلف جان امره چی بوکودما! (الهی پات بشکنه، ببین با تن قلمبه‌ی بچه‌ی من چه کرده). کم‌کم را بست و شروع کرد به نصیحت: زای جان، نوکون. آشن رحم ناریدی. اگر تی پر بفهمه تو بوشویی، تره کوشه! (نکن بچه جان، این‌ها رحم ندارن، اگر پدرت بفهمه به تظاهرات رفتی، تو رو می‌کشه). گفتم: مادر بزرگ، نگران نباش. چیزی نیست خوب می‌شه! اما درد داشتم و هر لحظه هم درد بیشتر می‌شد. روغن هندی تنم را داغ کرده بود و از بوی آن کلافه شده بودم. سر درس و مشق رفتم. اما به تنها چیزی که فکر نمی‌کردم، درس بود. به اخبار رادیو گوش دادم. گزارشگر رادیو با چند نفر از زنان مصاحبه می‌کرد. زنانی که موافق حجاب بودند. عصبی به اتاق تلویزیون رفتم. منتظر اخبار شدم. بوی روغن به مشام مادرم رسید. گفت: باز مادر به پایش روغن هندی زده. عجب بوی تندى دارد. نه مادر بزرگ و نه خواهرم چیزی نگفتند. فقط هر وقت چشمم به چشم خواهرم می‌افتاد، پنج انگشتش را نشانم می‌داد. من چشم غره می‌رفتم و لب گزه می‌کردم. اگر اشتباه نکنم، گوینده‌ی اخبار آن شب خانم مریم ریاضی بود که روسری مشکی‌اش را تا نزدیک چشمانش پایین کشیده بود. دیدن او با آن قیافه‌ای که برای خودش درست کرده بود، مرا عصبانی می‌کرد. اطراف کاخ دادگستری را نشان دادند. اطلاعیه‌های مختلفی خوانده شد که متفق‌القول تظاهرات را حرکت ضدانقلاب، زنان طاغوتی و معلوم‌الحال قلمداد می‌کرد. دیگر کنترلم را از دست دادم و گفتم: آخه پدر سوخته‌ها چرا دروغ می‌گین؟! اونا همه زنان محترمی بودند! مادرم گوشش تیز شد. رو به من کرد که: تو از کجا می‌دونی؟ نکنه رفته بودی تظاهرات. دیگر همه چیز رو شده بود. مادرم در حالی که زیر لب غر می‌زد، در اتاق را بست که پدرم صدای ما را نشنود. بعد هم دعوا کرد که چرا حیا نمی‌کنم. چرا به تظاهرات رفتم. اگر پدر بفهمد چه و چه‌ها خواهد شد. بعد از این توپ و تشرها، آمد پهلوی من نشست و با قیافه‌ی کنجکاو و مشتاق از من پرسید: خُب، حالا تعریف کن چه خبر بود؟ من هم با آب و تاب همه‌ی ماجرا را برایش تعریف کردم. اما پشتم را به او نشان ندادم. از برق چشمانش می‌خواندم که چقدر دوست داشت در این تظاهرات شرکت کند. از حجاب بیزار بود. زنی مدرن و امروزی بود. هرگز بدون آرایش از منزل بیرون نمی‌رفت.

فردا به مدرسه رفتیم. بازار بحث و گفتگو گرم بود. بچه‌هایی که بیشتر از من در راه‌پیمایی مانده بودند، تعریف می‌کردند که خیلی جاها درگیری شده بود. یکی می‌گفت روی بعضی از خانم‌ها رنگ پاشیده‌اند و...

خاطر من نیست که بعد از آن روز چه اتفاق افتاد. می‌شنیدم که تظاهرات زنان ادامه دارد. اما گمان نمی‌کنم بچه‌های زیادی از مدرسه‌ی ما در راه‌پیمایی بعدی شرکت کرده باشند. تا آنجا که به یادم مانده، بچه‌هایی که بعدها از سردمداران دانش‌آموزان پیشگام^۱ مدرسه‌ی ما شدند، می‌گفتند: ادامه‌ی تظاهرات، آب به آسیاب ضدانقلاب ریختن است. توده‌ای‌ها می‌گفتند: در این بُرهه از زمان، باید نیروی‌مان را صرف مبارزه‌ی ضدامپریالیستی کنیم. موضع مجاهدین را درست به یاد ندارم.

ما دانش‌آموزان دیگر در رابطه با حجاب با هم صحبت نمی‌کردیم. حجاب اجباری برای ما از مسائل ثانوی شده بود. حتا کار به جایی رسید که هرکس از آن صحبت می‌کرد، انگ "خرده بورژوا" به او می‌خورد. تعطیلات نوروزی فرا رسید. بعد هم رفراندوم. حکومت، جمهوری اسلامی نام گرفت. بعد از تعطیلات نوروزی، ستاد گروه‌های مختلف در مدرسه‌مان تشکیل شد. هواداران هر گروه و سازمان، اعلامیه‌های خودشان را پخش می‌کردند. صبح‌ها در حیاط مدرسه، برنامه‌ی نرمش به راه می‌انداختند. و بعد قرار جلسه و... من هم مثلاً هوادار پیشگام شدم. زنگ‌های تفریح، سرود می‌خواندیم. ما برای آزادی حماد شیبانی و محمدرضا سعادتی دائم تظاهرات و راه‌پیمایی کردیم. بسیاری از ما دختران جوان، چپیه فلسطینی به سر می‌کردیم. خودمان را مثلاً به شکل مبارزان فلسطینی در می‌آوردیم. مبارزه‌ی ضدامپریالیستی، مهم‌ترین هدف ما بود. آن سال برای اولین بار از دو درس تجدید شدم: ریاضیات جدید و هندسه.

سال بعد، در ماه آبان، زمانی که "لانه‌ی جاسوسی" تسخیر شد، هفته‌ای دو سه بار از مدرسه در می‌رفتم و جلوی سفارت پلاس می‌شدم. روزنامه می‌فروختم و اعلامیه پخش می‌کردم.

در یکی از روزهای همان سال بود که مادرم مثل یک گلوله آتش از خرید بیرون به خانه برگشت. تعریف کرد که حسین آقا، قصاب محله، روی شیشه‌ی مغازه‌اش کاغذ چسبانده که: «از پذیرفتن زنان بی‌حجاب معذوریم!» مادرم با عصبانیت سر من داد کشید:

۱- سازمان دانش‌آموزان پیشگام، وابسته به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود که کمی پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ به وجود آمد و کمی پس از سرکوب فراگیر ۱۳۶۰ فروپاشید.

پس شماها چرا دیگه صداتون در نمیاد؟ چی شد؟! نگاهی عاقل اندر سفیه به مادرم کردم و گفتم: مامان، ما باید به فکر پیروزی مبارزه‌ی ضدامپریالیستی‌مان باشیم. تو این هیر و ویر، تو به حجاب چسبیدی؟! با غیض جواب داد: اینا می‌خوان به زور چادر سر ما کنن. می‌خوان حق لباس پوشیدن رو از ما بگیرن! شماها به فکر امپریالیسم هستین؟ واقعاً حالتون نیست؟ مسخره کردین؟!

ادامه‌ی بحث با مادرم را بیهوده می‌دیدم. واقعاً معتقد بودم که مبارزه با امپریالیسم جهان‌خوار به سرکردگی آمریکا اصلی‌ترین نبرد ماست...

تحولات بعدی ایران ما را از مساله‌ی حجاب به کلی دور کرد. با پایان گرفتن انقلاب به اصطلاح فرهنگی، دیگر همه چیز تغییر کرد. وزارت آموزش و پرورش دستور داد که هر دانش‌آموز باید در دبیرستان نزدیک محل اقامتش درس بخواند، من هم بالاچار دبیرستانم را عوض کردم.^۲ از آن سال به جای اونیفورم مدرسه، باید با ماتو و روسری به مدرسه می‌رفتیم. دبیر مرد هم دیگر نداشتیم.^۳

خوب به یاد دارم در کوچگی ما، دو نفر دیرتر از همه روسری به سر کردند. یکی مادرم و دیگری همسایه‌ی مهربان و دوست داشتنی ما، خانم خلیلی که زنی ۷۰ ساله و جسور بود.^۴ او همسر عباس خلیلی بود که قبل‌ها روزنامه‌ی *اقدام* را منتشر می‌کرد و پدر خانم

۲- «دکتر ناصر رضایی مشاور و قائم مقام وزیر آموزش و پرورش در گفتگویی با *اطلاعات* شرایط جدید ثبت نام دانش‌آموزان در مدارس را اعلام کرد... در بند ۵ متن آیین‌نامه‌ی وزارت آموزش و پرورش آمده است: دانش‌آموز باید در طول سال تحصیلی با لباس ساده (دختران با لباس اسلامی) تمیز و سر و وضعی که با شخصیت و متانت دانش‌آموز مناسب است در مدرسه حاضر شود... دکتر رضایی... تأکید کرد: کلیه دانش‌آموزان تنها در نزدیک‌ترین مدرسه محل خویش می‌توانند ثبت نام کنند تا از این طریق ده‌ها مسئله و موضوعی که در راه این شد آمده‌ها وجود داشته است را از سر راه خود، خانواده و دولت بردارند...» *اطلاعات*، ۲۱ تیر ۱۳۵۹

۳- «اطلاعه‌ی آموزش و پرورش تهران:

چون در نظر است در سال تحصیلی ۶۰-۵۹ منحصرأ آقایان در دبیرستان‌ها و مدارس راهنمایی تحصیلی پسرانه و خانم‌ها در دبیرستان‌ها و مدارس راهنمایی تحصیلی دخترانه تدریس نمایند، لذا طی بخشنامه‌ای از آموزش و پرورش نواحی تهران درخواست شده است که از هم‌اکنون برای اجرای آن برنامه‌ریزی‌های لازم را معمول و در جابه‌جایی دبیران اقدام گردند...» *اطلاعات*، اول مرداد ۱۳۵۹

۴- تکذیب‌نامه‌ی زیر در هفته‌نامه‌ی *مرد/امروزه*، ۳ مرداد ۱۳۲۶، شماره ۱۱۷، ص ۹ چاپ شده، گویای شخصیت و جسارت این زن است و بی‌نیاز از هیچ توضیح؟

«تکذیب توسط خانم خلیلی

در یکی از جراید مرکزی خبری راجع به توسل خانم خلیلی بر استخلاص [عباس] خلیلی از زندان منتشر شده ناشی از غرض بوده و من هرگز برای آزادی خلیلی به آقای قوام‌السلطنه توسل نکرده و عقیده من همان است که در جریده کیهان منتشر شد که چون خلیلی به مرگ تن می‌دهد [و] به ذلت راضی نمی‌شود، من به زندان او راضی می‌شوم و به ذلت تن

سیمین بهبهانی، شاعر بلند آوازه‌ی ایران بود. خانم خلیلی می‌گفت: عمری تلاش کردیم این لچک متعفن را از سرمان برداریم. حالا یک مشت ریشوی شپشو می‌خواهند ما را لچک به سر کنند. کور خوانده‌اند. من یکی زیر بار نمی‌روم! روزی که مجبور شد با روسری به خیابان بروم، دستمال گردن رنگی به سرکرد. از همان دستمال گردن‌های کوچکی که در اوایل سال‌های ۱۳۵۰ مُد شده بود. با رنگ‌های به‌گلی، آبی، سبز، زرد، صورتی، نارنجی. به این دستمال‌ها می‌گفت لچک رنگی. دکتر مهیار خلیلی، پسر خانم خلیلی را در سال ۶۰ دستگیر کردند. نمی‌دانم به چه علت او را گرفتند، اما مدت‌ها زندانی بود. خانم خلیلی هر هفته با همان وضع برای ملاقات پسرش به زندان می‌رفت. تا وقتی که در ایران بودم، خانم خلیلی نازنین را با مانتو ندیدم. معنای حجاب را او چه خوب می‌دانست.

دی ۱۳۸۷ / دسامبر ۲۰۰۸

نمی‌دهم. برای مردی مانند خلیلی زندان بلکه اعدام مایه مباهات است و برای زنی که همسر او باشد همین افتخار مایه مباهات است که لااقل بر محنت شوهر خود صبر کند و صبر بزرگ‌ترین شجاعت انسان است.

ماه منیر همسر خلیلی»

نخستین رویارویی با جمهوری اسلامی

افسانه پایدار

دو ساله بودم که پدرم به دلایل سیاسی مجبور به ترک کشور شد. کودکی و نوجوانی‌ام در محله‌ای در جنوب شهر تهران با سه خواهر و مادربزرگم گذشت. مادرم به زور خرج‌مان را درمی‌آورد. از صبح، کله‌ی سحر می‌رفت تا شب دیروقت. وقتی برمی‌گشت، ما دیگر خواب بودیم. مادربزرگم که تقریباً کور بود، با درست کردن سفیداب و فروختن آن سعی می‌کرد در کنار چندرغازی که مادرم درمی‌آورد، شکم من و دو خواهرم را سیر کند؛ اگرچه همیشه موفق نمی‌شد. با این حال، بیشترین نگرانی‌اش این بود که نکند کسی پشت سر مادر جوانم حرف بزند. موهای من را که بور بود، حنا می‌گذاشت تا تیره و هم‌رنگ موهای خواهرانم شود تا کسی فکر نکند که پدر من کس دیگری است. مادربزرگم، بزرگترین وظیفه‌ی زندگی‌اش را این می‌دانست که من و خواهرانم را باکره تحویل شوهر دهد.

فقر و جنسیت دست به دست هم داده بودند تا روزگار ما را سیاه کنند.

"دختر باید سنگین و رنگین باشد" ورد زبان همه بود. ناظم مدرسه‌ی راهنمایی‌ام، یک بار آمد سر کلاس و حسابی در این مورد قانع‌مان کرد. ماجرا از این قرار بود که من و همکلاسی‌هایم که ته کلاس می‌نشستیم، هر روز میوه‌های گندیده و لهیده یا پوست هندوانه می‌آوردیم و با آنها هر پسر بخت برگشته‌ای را که از خیابان و جلوی پنجره‌ی کلاس ما رد می‌شد، مورد هدف قرار می‌دادیم. به این ترتیب، انتقام‌مان را از مناسبات مردسالارانه می‌گرفتیم! ناظم که آمد، گفت: چرا این کارها را می‌کنید؟ آمدن شما به این مدرسه، یعنی که شما فقیر و بدبختید! پول که ندارید؛ زشت و بدترکیب هم که هستید؛ این کارها را که بکنید، دیگر شوهر هم پیدا نمی‌کنید! می‌گفت که از روی دلسوزی این حرف‌ها را می‌زند. اما دست آخر معلوم شد که این دل‌خانم ناظم نبود که سوخته بود؛ بلکه مغز استخوان تک تک ما بود که از جس تحقیر جزغاله شد.

اما دریغ از یک کلام که درباره‌ی این مسائل بین ما رد و بدل شود. نه مدرسه جای این حرف‌ها بود نه خانه. زن بودن، سرنوشتی بود که برای‌مان رقم زده شده بود. حداکثر کاری که می‌کردیم، گلایه از این سرنوشت بود. اما تا زیر سؤال بردن این سرنوشت، هنوز راه درازی مانده بود.

از بازی‌های دخترانه خوشم نمی‌آمد. همبازی‌هایم پسر بودند و حرف زدن و رفتارم

پسرانه. خواندن کتاب‌های فروغ در دوران بلوغ، به رویم دریچه‌ای گشود به حس زنانگی و غرور زن بودن.

همیشه از این چادر لعنتی که توی دست و پام می‌پیچید؛ متنفر بودم. تنها خوبی‌ای که چادر از نظر من داشت این بود که می‌توانستم دماغم را که آویزان شده بود، با آن بگیرم! اما امروز که به آن دوره نگاه می‌کنم، می‌بینم چادری که سر می‌کردم، یک خوبی دیگر هم داشت و آن این بود که در محله‌ی فقیری که زندگی می‌کردم، میزان فقر را پنهان می‌کرد. با چادر، هم‌رنگ دیگران می‌شدی و لباس‌های کهنه و بی‌قواره‌ات را زیر آن پنهان می‌کردی. البته چادرها در محلات فقیر، مشکی نبودند؛ بیشتر گلدار بودند و پوشیدگی آن هم با پوشیدگی چادرمشکی به سرها فرق می‌کرد. چادر مشکی به سرها، بیشتر در محلات بازاری‌نشین، مذهبی و سنتی به چشم می‌خوردند. در محلات متوسط و مرفه تهران هم به ندرت دیده می‌شدند.

هرچه بود، از چادر نفرت داشتیم؛ به همان اندازه که از فقر متنفر بودم.



در دوران انقلاب، نوجوانی چهارده - پانزده سال بودم. دیگر هیچ نیرویی قادر نبود جلوی من را - جلوی ما را - بگیرد و مانع از "نه" گفتن به نظم غیرانسانی موجود شود. همچون قطره‌ای، در سیل خروشان‌ی که به راه افتاده بود، گم شدم. هرچیز را که سر راهمان بود، خراب می‌کردیم. ایمان داشتیم که به جای آن، جامعه‌ای آزاد و عادلانه برپا خواهیم کرد. دنیا در دستان ما بود.

خطر افتادن انقلاب به دست نیروهای مذهبی را جدی نمی‌گرفتم. اطمینان داشتم که نیروهای مذهبی هرگز قادر به چنین کاری نخواهند شد. باور داشتم که حال که توانسته‌ایم شاه را با دستگاه عظیم سرکوبش، با ارتش و ساواکش و با وجود حمایت آمریکا بیرون کنیم، اگر رژیم سر کار بیاید که نخواهد یا نتواند به خواسته‌های انقلاب جامعه‌ی عمل ببوشاند، مبارزه با آن و سرنگونی‌اش سهل و آسان خواهد بود.

تا قبل از تاسوعا - عاشورا، تظاهراتی که علیه رژیم شاه انجام می‌شد، رنگ مذهبی نداشت. ما زنان و مردان، پا به پای هم تظاهرات می‌کردیم. گلوله‌های سربازان از بیخ گوش‌مان می‌گذشت. به یکدیگر پناه می‌دادیم و با هم به مجروحین می‌رسیدیم. در تظاهرات، آخوند تک و توک حضور داشت. اما رسانه‌های خارجی، به ویژه بی.بی.سی. که تقریباً هر روز از خمینی خبر یا گزارشی پخش می‌کردند، تأثیر تبلیغاتی بسیار گسترده‌ای در برجسته کردن نقش خمینی داشتند. آن شب که گفتند عکس خمینی در ماه افتاده و بعضی

چاله چوله‌های ماه را به جای دماغ و دهن خمینی گرفتند، شب سیاه افتادن انقلاب به دام خرافات مذهبی بود.

در تظاهرات تاسوعا - عاشورا بود که صف زنان از مردان جدا شد. تعداد چادر مشکی‌ها خیلی زیاد بود و من زناتی را دیدم که با چادر و مقنعه، عینک‌های بزرگ آفتابی و البته روز لب غلیظ و آرایش کرده به خیابان‌ها آمده بودند. از قیافه‌شان خنده‌ام می‌گرفت و با خودم فکر می‌کردم که حتماً این مُد جدید است!

آن روز چون نمی‌خواستم احساسات مذهبی افراد را در روز عاشورا "جریحه‌دار" کنم و برای اینکه در صفوف ما علیه شاه تفرقه نیفتد، تور سیاهی به سر انداختم. اما هنوز بودند افرادی که به حجاب من ایراد می‌گرفتند و به جریحه‌دار شدن احساسات من اهمیتی نمی‌دادند.

در آن روزها که بسیاری از کمونیست‌ها در خیال خام حفظ وحدت و همبستگی علیه شاه بودند، انحصارطلبی از سوی حزب‌اللهی‌ها آغاز شد. یورش به آزادی‌های سیاسی را قبل از قیام تجربه کردم؛ با دیدن حزب‌اللهی‌هایی که در دانشگاه تهران، در مقابل چشمان از حدقه درآمده‌ی من، وحشیانه به پرچم یکی از سازمان‌های چپ حمله بردند و آن را پاره کردند.

کمونیست نبودم. اما برای دفاع از آزادی‌شان، با آن‌ها احساس همبستگی می‌کردم. پس از انقلاب، اولین زنگ خطر جدی در رابطه با نقض حقوق و آزادی زنان، صحنه‌هایی بود که موتور سوارهای حزب‌اللهی به زنان بی‌حجاب تعرض می‌کردند. حتا گفته می‌شد که به صورت زن‌های بی‌حجاب اسید می‌پاشند. دولت زرنگ‌تر از آن بود که به‌طور رسمی موضع بگیرد. حتا افراد یا مراجعی بودند که ادعا می‌کردند این کارها، کارهای ضدانقلاب است. نوع برخورد حزب‌اللهی‌ها به زنان، از نوع همان برخوردهایی بود که نسبت به هواداران سازمان‌های سیاسی می‌کردند.

از فردای قیام، به فالانترها، فرصت‌طلبان نیز افزوده شدند و به زودی در کمیته‌ها و ادارات و... قدرت گرفتند. یک نمونه از تجربه‌ی شخصی خودم این بود که اولین روز بازگشایی مدارس پس از قیام، همان مدیری که مرا به جرم شوراندن دانش‌آموزان علیه رژیم شاه از مدرسه اخراج کرده بود، آمد سر کلاس و گفت: امروز اگر کسی بلند شود و بگوید این نیمکت خراب است و باید تعمیر شود، ضدانقلاب است! این طور بود که مدیر مدرسه‌مان شد انقلابی و بر من، مهر ضدانقلابی خورد!

هر یک از این برخوردها، زنگ خطری بود برای انقلاب و آزادی‌هایی که وعده داده

شده بود. در مجموع، در سال‌های اول پس از قیام، تهاجم رژیم به آزادی‌ها به قدری گسترده بود که تمرکز تنها بر یک جنبه‌ی آن، برای نمونه حقوق زنان، امکان‌پذیر نبود. موضوع آزادی زنان اگرچه بسیار اهمیت داشت، اما چیزهای دیگری هم بود که مهم بود. اصلاً همه چیز مهم بود.

امروز خیلی راحت است که بنشینیم و تصور کنیم در آن دوران، افراد سیاسی در ذهن خود رفراندومی برگزار کردند و از خود پرسیدند: جنبش زنان آری یا نه؛ و پاسخ‌شان "نه" بود. واقعیت بسیار پیچیده‌تر است. در آن روزها، صدها هزار تن از کسانی که در سن و موقعیت من بودند، حتا فرصت طرح این سؤال را از خودشان نداشتند؛ چه رسد به حق انتخاب.

از سوی دیگر، اگر بسیج توده‌ای را یکی از ویژگی‌های هر جنبشی بدانیم، باید بگویم که در آن زمان، جنبش زنان از این نظر بسیار ضعیف بود و به غیر از تظاهرات ضد حجاب اجباری، هیچ نمود بارزی در جامعه نداشت. من به یاد ندارم که در خیابان، کسی اعلامیه‌ای از جمع یا تشکلی از زنان به دست من داده باشد. مدافعین حقوق زنان، در بحث‌های خیابانی حضور نداشتند (یا من آن‌ها را ندیدم). در مدرسه‌ی ما هرگز نشریه‌ای، اعلامیه‌ای یا بحثی حول و حوش این مسئله صورت نگرفت.

یکی دیگر از معضلاتی که به نظر من وجود داشت - و در رابطه با جنبش زنان همیشه وجود داشته است - این بود که تشکل‌هایی که فعالیت پی‌گیر و منسجمی داشتند، حداقل از جنبه‌ی صنفی، دارای جایگاه اجتماعی مشخصی بودند. برای نمونه، دانش‌آموزان، دانشجویان، کارگران و یا حتا تشکل‌هایی مانند کانون وکلا و... این افراد خواه‌ناخواه در کنار هم قرار می‌گرفتند؛ چرا که حداقل منافع صنفی مشترکی داشتند و نسبت به آن، کم و بیش آگاه بودند. برای نمونه در محیط کارخانه، هیچ کارگری نیست که نخواهد دستمزد و شرایط کار بهتری داشته باشد. دانشجویی نیست که نخواهد کیفیت خوابگاه‌ها و سلف‌سرویس‌ها بهتر شود و... اما زنان، به صرف زن بودن، هیچ‌گونه همبستگی با یکدیگر ندارند. چه بسا زنانی که با توجه به عقاید مذهبی‌شان، مخالف آزادی و حقوق برابر با مردان هستند و در مقابل فعالان مترقی جنبش زنان قرار می‌گیرند. منظورم این نیست که تشکل زنان امکان‌پذیر نیست؛ اما ایجاد تشکل زنان و فعالیت در آن، نیاز به سطحی از آگاهی دارد که بدون وجود آن، حضور خودبه‌خودی زنان در کنار یکدیگر صورت نمی‌گیرد.

و اما در مورد عدم موضع‌گیری سازمان‌های سیاسی نسبت به مسئله‌ی حجاب. مسئله را به نظر من نمی‌توان به حساب بی‌اهمیت بودن آن برای سازمان‌های سیاسی گذاشت. در آن

دوران، سازمان‌های سیاسی به همان اندازه که هواداران و فعالین مرد داشتند، هواداران و فعالین زن هم داشتند که خواه ناخواه مسئله‌ی آزادی زنان برای‌شان مهم بود. بسیاری از فعالان زن، امروز، از دل سازمان‌های سیاسی بیرون آمده‌اند؛ چه آنان که هنوز در حال فعالیت در این سازمان‌ها هستند و چه آنان که به طور مستقل فعالیت می‌کنند. امروز اگر آن‌ها به فعالان سیاسی آن دوران و عدم جدی گرفتن مسئله‌ی حجاب ایراد می‌گیرند، بایستی از خودشان هم سؤال کنند که در آن روزها کجا بودند و چه می‌کردند؟ از نظر من، سازمان‌های سیاسی از تک تک ما تشکیل شده بود. در کنار تعداد معدودی که سابقه‌ی مبارزات‌شان به زمان شاه برمی‌گشت و پس از قیام در رأس سازمان‌های سیاسی قرار گرفته بودند، صدها هزار نفر دیگر هم وجود داشتند که در همین سازمان‌ها متشکل شده و فعالیت می‌کردند. این‌ها هم بخشی از این سازمان‌های سیاسی بودند. برای این افراد، امروز جدا کردن خود از سازمان‌های سیاسی آن دوران، از نظر روانی، نوعی فراق‌گنی و یک مکانیسم دفاعی برای مبرا داشتن خود است. این امر از نظر سیاسی، به نفع جمهوری اسلامی خواهد بود که از همان آغاز، با اعمال انواع و اقسام فشارها در زندان‌ها، افراد را وادار می‌کرد پشت میکروفون بیایند و خود را فریب خورده‌ی سازمان‌های سیاسی بنامند. نمی‌گویم اشتباه یا ضعیفی نبود. هر فرد یا هر گرایش فکری و سیاسی که پا به عرصه‌ی عمل بگذارد، اشتباه هم می‌کند. تنها کسی از این اشتباه مبرا است که اصلاً عمل نکند؛ گرچه به این ترتیب اشتباه بزرگ‌تری مرتکب شده است.

واقعیت این است که خیلی از آنان که در تظاهرات ضدحجاب شرکت کردند، همان فعالان سیاسی و یا هواداران سازمان‌های سیاسی در آن روزها و یا پس از آن بودند. در عین حال، این هم درست است که سازمان‌های سیاسی، سازمانده این تظاهرات نبودند و فراخوانی برای شرکت در آن هم ندادند؛ یا دست‌کم من چیزی ندیدم.

همان‌طور که امروز برخی از تشکل‌های فعال برای کسب حقوق زنان در ایران - درست یا غلط - به مسئله‌ی حجاب نزدیک نمی‌شوند، مسلماً برای یک سازمان سیاسی نیز تحلیل اوضاع و وقایع است که اولویت‌های مبارزه را تعیین می‌کند. مشکل اساسی در آن دوران، از نظر من به همین تحلیل‌ها برمی‌گشت. برای نمونه، در سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، قبل از انشعاب و شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت)، گرایش اکثریت سازمان، تمایل به حزب توده داشت و طرفدار رژیم بود. همین گرایش که اکثریت کمیته‌ی مرکزی را شامل می‌شد، بعدها با سپاه پاسداران در لو دادن نیروهای انقلابی همکاری کرد. قاعدتاً مواضع رسمی سازمان می‌بایستی با تایید این اکثریت صورت می‌گرفت. جریان

فکری اکثریت، از همان آغاز با تحلیلی که از ضدامپریالیست بودن رژیم داشت، علم هواداری از آن را برافراشت و دیگر برایش مهم نبود که آیا ضد امپریالیست بودن رژیم از موضعی مترقی است، یا از موضعی ارتجاعی. دفاع از آزادی و حقوق زنان و بسیاری از حقوق آزادی‌های دموکراتیک، به راحتی قربانی این تحلیل و سیاست شد. بگذریم از اینکه آیا اصلاً این رژیم حقیقتاً ضد امپریالیست بود یا فقط شعار آن را می‌داد.

در کنار این مورد خاص، مشکلات و نارسایی‌های دیگری هم وجود داشت که در مورد همه‌ی سازمان‌های سیاسی کم و بیش صدق می‌کرد. برای نمونه اینکه سازمان‌های سیاسی پس از قیام، از دل مبارزات چریکی بیرون آمده بودند و از پختگی و تجربه‌ی لازم برای کار توده‌ای برخوردار نبودند. جنبش‌های توده‌ای مانند جنبش زنان و یا جنبش دانشجویی، به شکلی که در اروپا مطرح بودند، در ایران وجود نداشتند. دیکتاتوری پهلوی جایی برای مبارزات دموکراتیک و تجربه‌اندوزی در تشکل‌های مردمی یا توده‌ای باقی نمی‌گذاشت. این تجربه همان چیزی بود



که مبارزان سیاسی آن دوران فاقدش بودند.

در چنین فضایی بود که مسئله‌ی اجباری شدن حجاب در ادارات پیش آمد.

به هنگام تظاهرات ضد حجاب اجباری در اسفند ۱۳۵۷، در کلاس دوم دبیرستان تحصیل می‌کردم. نه از تشکل‌های زنان خبر داشتم و نه بحث خاصی در زمینه‌ی حقوق زنان در مدرسه انجام می‌گرفت؛ چه قبل و چه بعد از تظاهرات حجاب. یا شاید من به یاد ندارم. اما حداقل می‌توانم بگویم اگر بحثی هم بود، چنان نبود که امروز خاطره‌ی زنده‌ای از آن داشته باشم. در خانه نیز بحث خاصی بر سر تظاهرات حجاب نشد. با اینکه من و خواهر بزرگم هر دو به مسائل سیاسی علاقمند بودیم، اما هر یک راه خود را می‌رفتیم.

روز ۱۶ اسفند، روزنامه‌ی کیهان در صفحه اول، از قول خمینی نوشت: «زنان باید با

حجاب به وزارتخانه‌ها بروند». فردای آن روز ۸ مارس، روز جهانی زن بود. این روز را از طریق خواندن اعلامیه، مقاله یا شنیدن بحث‌هایی که بین افراد چپ جریان داشت، می‌شناختم. به مدرسه که رفتیم، کلاس‌ها را تعطیل کردیم. این حرکت، به طور خودجوش و بدون سازماندهی قبلی انجام گرفت. حدود پانصد نفر در آمفی تئاتر مدرسه جمع شدیم. مدیر مدرسه و بعضی از معلمان سعی می‌کردند دانش‌آموزان را آرام کنند. می‌گفتند: حالا یک روسری سر کردن که کسی را نکشته! در ضمن، این اصلاً به شما ربطی ندارد. به ادارات مربوط است. امروز اعتراض کردن یعنی ضد انقلاب بودن!

من پای میکروفون رفتم و گفتم: ما انقلاب کردیم! اصلاً این‌ها کی هستند که بخواهند برای لباس پوشیدن ما تعیین تکلیف کنند؟! امروز که زورشان می‌رسد، در ادارات این کار را می‌کنند و بعد در مدرسه و کوچه و خیابان.

در بین معلمان، هیچ‌کس مستقیماً از ما حمایت نکرد. بعد از صحبت‌های من، بقیه‌ی دانش‌آموزان پس از تشویق زیاد از جا بلند شدند و همگی سالن و سپس مدرسه را ترک کردیم. من خیال داشتم به تظاهرات ۸ مارس بروم. دقیقاً یادم نیست که چگونه از جریان تظاهرات مطلع شده بودم. تا به خیابان اصلی نزدیک مدرسه، یعنی خیابان آزادی برسیم، در گروه‌های کوچکی یا هم‌مدرسه‌ای‌هایم حرکت می‌کردیم. اما در خیابان آزادی باید تا کسی می‌گرفتیم و به این ترتیب، از هم جدا شدیم. من به تنهایی به سوی تظاهرات حرکت کردم. یادم نیست که تظاهرات دقیقاً از چه محلی شروع شده بود. به هر حال، آنچه که به یاد دارم، این است که در زیر پل حافظ به تظاهرکنندگان پیوستم. وقتی رسیدم، هنوز حدود سه هزار نفری بودند. ولی تظاهرات مدت زیادی به طول نینجامید. احتمالاً در آخرش رسیده بودم.

اطراف‌مان را حزب‌اللهی‌ها گرفته بودند و عده‌ای هم نظاره‌گر بودند. زنان خیلی جدی بودند. با سر و وضع کارمندی، دانش‌آموزی، دانشجویی و لباس‌های معمولی. تعدادی هم خیلی شیک‌پوش بودند. به یاد دارم که چند نفری هم پالتو پوست تن‌شان بود که خیلی به چشمم آمد. به نظر می‌آمد که زنان شرکت‌کننده، در مجموع، بیشتر از قشر متوسط و مرفه باشند. جزئیات شعارها یادم نمانده است. زیر پل حافظ به شدت احساس ناامنی می‌کردم. جمعیت به هم فشرده بود و تقریباً در حلقه‌ی محاصره‌ی حزب‌اللهی‌ها قرار داشت.

حزب‌اللهی‌ها شعار می‌دادند: "یا روسری، یا توسری". ما را "طرفداران شاه" و "ضدانقلاب" می‌خواندند. در ضمن به ما می‌گفتند "جندها". باورم نمی‌شد که چطور به خودشان اجازه می‌دهند به ما چنین لقبی بدهند. از رفتار خشونت‌بار و وحشیانه‌ی حزب‌اللهی‌ها شوکه شده بودم. تف می‌کردند. به هر کسی که در حاشیه‌ی تظاهرکنندگان

بود و دستشان به او می‌رسید، توی سرش می‌زدند و - جمعیت هر چه بیشتر به هم فشرده می‌شد؛ به طوری که اگر کسی زمین می‌افتاد، به سختی می‌توانست از جا بلند شود. هنگامی که در دست یکی از حزب‌اللهی‌ها چاقویی دیدم، ترس و وحشت وجودم را گرفت. متوجه شدم که چقدر بی‌دفاع و ضربه‌پذیر هستیم. حس تنهایی جمعی و خشم و نفرت، خرخره‌ام را گرفته بود. می‌دانستم که بعد از تظاهرات، در کوچه و پس‌کوچه‌ها خدمت‌مان خواهند رسید. فرار را بر قرار ترجیح دادم و از حلقه‌ی محاصره‌ی حزب‌اللهی‌ها در رفتم. به یاد دارم که مسافت زیادی را دویدم؛ چون می‌ترسیدم کسی به دنبالم باشد. کفش‌هایم پاشنه‌دار بودند. مجبور شدم آن‌ها را در بیاورم. بلوز و دامن تنم بود و دامن احساس عدم امنیت را بیشتر می‌کرد. از آن روز به بعد بود که به قیافه‌ی "چپ سنتی" درآمدم. کفش‌های کتانی خریدم و پیراهن‌های محکم چینی و شلوار سربازی پام کردم. از آن به بعد، همه‌جا با این پوشش می‌رفتم. گویی خودم را همیشه در جبهه‌ی جنگ می‌دیدم. با این لباس‌ها، احساس امنیت بیشتری می‌کردم؛ تا با بلوز و دامن و یا لباس‌های نازک و لطیف.

در تظاهرات ضدحجاب اجباری، تکلیفم تا حدودی با خودم و کاملاً با حزب‌اللهی‌ها روشن شد. در این تظاهرات متوجه شدم که گرچه گذاشتن حجاب، بخشاً مسئله‌ای فرهنگی است، اما کسب حق آزادی پوشش - دست‌کم در جمهوری اسلامی - مسئله‌ای است سیاسی. تظاهرات ضد حجاب اجباری، اولین رویدادی بود که در آن خود را در مقابل رژیم یافتیم و از آن پس بود که به کار سیاسی متشکل روی آوردم.

پس از تظاهرات علیه حجاب اجباری در اسفند ۱۳۵۷، مبارزه برای حقوق زنان در گردباد سهمگین حوادث سیاسی و سرکوب وسیع از سوی رژیم گم شد؛ گردبادی که به دور ما می‌چرخید و ما را هر لحظه به سوی پرتاب می‌کرد.

یادهای پاره پاره

سیمین نصیری

مهناز متین: شما که شاهد راهپیمایی اعتراضی علیه حجاب اجباری در اسفند ۱۳۵۷ بودید، از آن روز چه به یاد دارید؟

• سیمین نصیری: تا آنجا که حافظه‌ی درهم ریخته‌ام اجازه می‌دهد، یک روز از روزهای تظاهرات، از سر کنجکاو، یا به تصادف - و نه برای پشتیبانی و شرکت در راهپیمایی - شاید نیم‌ساعتی شاهد حرکت آن زنان بودم. حرکتشان برایم اهمیت زیادی نداشت، ولی آن را (تا آنجا که روحیه و فکر آن زمان خودم را می‌شناسم) نه تنها محکوم نمی‌کردم، بلکه به دلیل برداشت آن زمانم از دموکراسی مورد آرزویم و به دلیل باور به حق آزادی بیان و اجتماعات، به حق می‌دانستم.

به نظرم می‌آید که تعداد تظاهرکنندگان زیاد بود؛ با توجه به راهپیمایی‌ها و گردهم‌آیی‌های هر روزه‌ی آن دوران در تهران. چیز دیگری که به صورت مبهم در ذهنم مانده، گفتگوهایم با افراد دیگر بر سر آن حرکت است. در این گفتگوها، مخالف بودم که اتهام ساواکی و آمریکایی به تظاهرکنندگان بزنند. استدلالم این بود که: رژیم شاه این همه ساواکی نداشته است و ساواکی‌ها ظرفیت و اخلاق چنین اعتراض‌هایی را ندارند. آن‌ها را زنانی می‌دانستم (مردانی را هم در آن روز در میان راهپیمایان به خاطر می‌آورم) که نگران از دست رفتن آزادی‌هایی هستند که به‌دست آورده‌اند؛ زنانی متعلق به قشرهایی از خرده‌بورژوازی که هدفشان به دلیل تعلق طبقاتی‌شان، محدود است. اما خوب است که برای همین حداقل، به حرکت برخاسته‌اند و در خانه ننشسته‌اند.

مهناز متین: آیا از شعارها و پلاکاردها چیزی به یاد دارید؟

• سیمین نصیری: به صورتی بسیار مبهم، پلاکاردی از سوی زنان پرستار در ذهنم مانده است. چیز بیشتری به خاطر نمی‌آورم. یادهایم پاره پاره است. چیزهایی که الان می‌دانم، به احتمال زیاد از شنیده‌ها یا خوانده‌هایم در این ده سال اخیر به‌دست آورده‌ام.

مهناز متین: کمی پیش و پس از انقلاب، گروه‌های زنانی شکل گرفتند که - دست کم به‌طور غیرمستقیم - وابسته به سازمان‌های سیاسی بودند. این تشکل‌ها در برگزاری مراسم روز جهانی زن در اسفند ۵۷ بسیار فعال بودند. آیا با آن‌ها آشنایی داشتید؟



• سیمین نصیری: من هیچ‌یک از گروه‌های مطرح در آن زمان را نمی‌شناسم که در تظاهرات زنان شرکت، یا از آن پشتیبانی کرده باشد. حدس من در آن زمان این بود (و این را خوب به خاطر دارم) که انجمن‌های صنفی پیش از انقلاب - مانند سندیکا‌های "وابسته" یا درست‌تر بگوییم غیرفعال و غیردموکراتیک - که بعضی از آن‌ها در جریان انقلاب فعال شده بودند، در حرکت‌های اسفند ۵۷ نقش مهمی داشتند. البته گرایش‌های اسلامی بعداً به تدریج بر اغلب آن‌ها غالب شدند. من آن زمان هم فکر نمی‌کردم که این حرکت از طرف سازمان زنان تحت سرپرستی اشرف پهلوی یا شاخه‌هایی از آن رهبری می‌شود. ولی معتقد بودم که زنان با شهامت و روشن‌حوال آن سازمان، به حتم در بین تظاهرکنندگان هستند. آن روزها امکان برگذاری تظاهرات توده‌ای بدون رهبری، از سوی یک یا اتحادی از تشکل‌های کوچک و غیر منسجم را کم نمی‌دیدم. برای این حدس‌هایم، نه آن زمان دلیل و مدرکی داشتم و نه امروز. آن زمان حدس‌هایم متکی به تجربه‌های شخصی‌ام بود؛ به عنوان دبیری که با دانش‌آموزان و آموزگاران به‌طور نسبتاً وسیع تماس داشت و حرکت‌های اعتراضی بسیاری را با آن‌ها چه پیش و چه پس از ۲۲ بهمن از سر گذرانده بود.

در سال‌های ۵۶ و ۵۷، یعنی سال‌های شروع انقلاب که با از دست رفتن اقتدار و "مشروعیت" رژیم پهلوی توأم بود، شبکه‌های گوناگونی از ارتباط و همبستگی از دل حرکت‌های مبارزاتی بیرون آمد. بسیاری از حرکت‌های اعتراضی پیش از ۲۲ بهمن، بدون فراخوان سازمان یا گروه خاصی رخ می‌داد. در ماه‌های پرتلاطم سال ۵۷، این شبکه‌های

"عنکبوتی" و بی‌نظم، گسترده‌تر شدند. این شبکه‌ها تا مدتی پس از انقلاب برجا بود و کارایی داشت. تظاهرات زنان (حداقل در تهران) از ظرفیت‌های این شبکه‌ی انقلابی و به نوعی "آنارشیک" (و نه "هیرارشیک") بهره برد.

من شاید از مهر یا آبان ۵۷، در ارتباط با این شبکه قرار گرفتم و هر روز با تارهای محکم‌تری به آن پیوند خوردم. در این راستا، رشته‌ی پیوندم با سازمانی که در ارتباط بودم و حتا با دانشگاه (آن زمان هم معلم بودم و هم دانشجو)، به تدریج نازک‌تر شد.

مهناز متین: برخی از معلم‌ها در آن روزها، شاگردان‌شان را به رفتن به تظاهرات تشویق می‌کردند. آیا شما به‌عنوان معلم، چنین کاری کردید؟ آیا اطلاع دارید که شاگردان خودتان یا دیگر شاگردان مدرسه‌ای که در آن تدریس می‌کردید، به تظاهرات رفته باشند؟

• سیمین نصیری: من هرگز در طول ۵ سال تدریس و آموزگاری، هیچ دانش‌آموزی را به یک کار اجتماعی تشویق و یا منع نکردم. معتقد بودم وظیفه‌ی آموزگار، یاری رساندن و آموزش دادن به دانش‌آموزان است تا قادر شوند مستقل بیندیشند و بر مبنای اندیشه‌شان تصمیم بگیرند. این روش را در ۲ سالی که در دبستان و در کلاس دوم ابتدایی تدریس می‌کردم هم به کار بستم. از نتیجه‌ی این شیوه بسیار راضی بودم. این باور را مدیون پدرم هستم و نیز یکی از دبیران ریاضی دبیرستانی که در آن تحصیل می‌کردم. از ماه‌های نخست سال ۵۷ تا اسفند ۵۹ (که ممنوع‌التدریس شدم و بعد هم به ناگزیر به زندگی مخفی روی آوردم) با دانش‌آموزانم، حرکت‌های بسیاری را سازمان و سامان دادیم و یا با هم در آن‌ها شرکت کردیم.

تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌دهد، تنها یکی از دانش‌آموزان یکی از کلاس‌هایم (فکر می‌کنم که در کلاس ۹ بود) در یکی از روزهای تظاهرات شرکت کرد. از آن گزارشی پُر شور می‌داد و می‌کوشید دانش‌آموزان دیگر را قانع کند که تظاهرکنندگان نه آمریکایی و نه ساواکی هستند... اگرچه ممکن است عناصر ضدانقلاب و هوادار امپریالیست (اصطلاحات بسیار رایج در آن زمان) هم در تظاهرات شرکت کرده باشند.

گفتگوی مهناز متین با سیمین نصیری

دی ۱۳۸۷ / ژانویه ۲۰۰۹

شمارش معکوس

فروز اردوان

ناصر مهاجر: به یاد دارید خبر تظاهرات ۱۷ اسفند را چگونه و از کجا شنیدید؟

• **فروز اردوان:** دقیقاً یادم نیست. ولی می‌دانم در فضای بعد از انقلاب، زنان بی‌حجاب تحت فشار بودند؛ چه در خیابان، چه در اداره و چه به هر جایی که می‌رفتند. وقتی با دوستان مرد حرف می‌زدم، می‌دیدم که آن‌ها به این مسئله خیلی کمتر از من اهمیت می‌دهند. آن‌ها فکر می‌کردند که مشکل عجیب و غریبی برای زن‌ها به وجود نمی‌آید! فکر می‌کردند مسائل مهم‌تری وجود دارد. اما آن‌ها نبودند که باید حجاب سر می‌کردند؛ ما بودیم! من و دوستان زنم، از این مسئله خیلی ناراحت بودیم؛ به چند دلیل. اگر سرمان نمی‌کردیم، کم‌کم در خیابان انگشت‌نما می‌شدیم و این باعث ناراحتی بود. اگر به سر می‌کردیم، برای خودمان ناراحت‌کننده بود؛ چون دل‌مان نمی‌خواست حجاب به سر کنیم. آن موقع، هنوز حجاب اجباری نشده بود؛ اما بی‌حجاب‌ها در خیابان مورد اذیت و آزار قرار داشتند.

ناصر مهاجر: یعنی بعد از انقلاب، فضایی ایجاد شده بود که زن بی‌حجاب احساس امنیت پیشین را نداشت و خود را در معرض خطر می‌دید؟

• **فروز اردوان:** بله. یادم هست که روزی با دوستی به سمت خانه‌ی من می‌رفتیم. در یک فاصله‌ی ۱۵ دقیقه‌ای که در راه بودیم، چندین بار یا به ما دشنام دادند یا تهدیدمان کردند. وضعیت طوری بود که حتا مادرم که هرگز باحجاب نشده بود به من می‌گفت: حالا یک روسری سرت کن؛ کتک نمی‌خوری! چون شنیدم که کتک می‌زنند.

بعضی‌ها می‌گفتند که به صورت زنان اسید می‌پاشند و از این نوع تهدیدها. ولی ما نمی‌خواستیم روسری سر کنیم. فکر می‌کردیم این کار با هویت ما جور در نمی‌آید. اما از طرف دیگر، می‌ترسیدیم. احساس خطر می‌کردیم. دل‌مان می‌خواست راهی را که پیاده می‌رویم، هرچه کوتاه‌تر باشد.

ناصر مهاجر: آیت‌الله خمینی دو روز پیش از ۸ مارس (۱۷ اسفند) سخنرانی مهمی ایراد می‌کند. تازه به قم برگشته بود. تضادهای دولت بازرگان و "بیت امام" حاد شده بود. بازرگان تهدید به استعفا کرده بود و خمینی برای آرامش خیال دولت موقتش به قم کوچیده بود. او در سخنرانی ۱۵ اسفند اشاره می‌کند که «در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند». و این فرمایش یک روز پس از سخنرانی پُر سر و صدای او بود در برابر زنان قم و

داد سخن دادن از اینکه «زنان باید در امور اساسی کشور دخالت کنند» چه، «اسلام زنان را با مردان مساوی کرد» و «زن حق طلاق دارد». سخنانی که علما و طلاب قم را خوش نیامد؛ هرچند که برای آسودگی خاطر زنان هوادار نظام اسلامی ایراد شده بود که از لغو قانون حمایت خانواده و رواج دوباره‌ی چند زنی دل‌نگران شده بودند. لغو قانون حمایت خانواده، پس از شنیده شدن زمزمه‌هایی مبنی بر اینکه زن حق قضاوت ندارد، مدارس دخترانه - پسرانه به زودی تعطیل می‌شوند و خدمت نظام وظیفه زنان برچیده می‌شود و خلاصه دشمنی آشکار و نهان با ره‌آورده‌های تجدد برای زن ایرانی، دست به دست هم داد که زن غیر سستی - غیر اسلامی ایرانی به این نتیجه برسد که وضع خطرناکی در پیش است.

• *فروز اردوان*: این همان زمانی بود که اورینا فالاجی هم حجابش را پیش خمینی برداشت؟

ناصر مهاجر: نه، این ماجرا چند ماه بعد اتفاق می‌افتد، اگر اشتباه نکنم در مهر ۱۳۵۸.
• *فروز اردوان*: به هر حال یادم هست که یکی از بستگانم، همسر برادرم که آمریکایی‌ست، با شاگردان مدرسه‌اش به قم می‌روند تا خمینی را ببینند. او نمی‌خواست حجاب بر سر بگذارد. بالاخره یک روسری به سرش می‌کند و می‌رود. خیلی ناراحت بود؛ ولی فکر می‌کرد مجبور است.

ناصر مهاجر: شما در راه‌پیمایی‌های پیش از انقلاب هم شرکت می‌کردید. تهدید نسبت به موقعیت زنان و اجبار حجاب گذاشتن را در آن موقع احساس نمی‌کردید؟

• *فروز اردوان*: در راه‌پیمایی‌های پیش از انقلاب هم خیلی از زن‌های شرکت‌کننده حجاب داشتند. اما زنان بی‌حجاب هم بودند - بیشتر روشنفکران و دانشگاهیان - و در صف با هم راه می‌رفتند. کسی متعرض آن‌ها نمی‌شد. ممکن بود بگویند: خواهر حجاب سر کن! ولی اوضاع اصلاً با بعد از انقلاب فرق می‌کرد.

ناصر مهاجر: شنیدن همین جملات شما را ناراحت نمی‌کرد؟ به خود نمی‌گفتید که ممکن است فردا اجبار در کار بیاید و یا محدودیت‌های دیگر؟

• *فروز اردوان*: چرا، چرا. خیلی نگرانی وجود داشت. هم برای من و هم برای زنانی مثل من. از همان وقت نگران بودیم. شرکت در این تظاهرات، به هیچ‌وجه برای من شادی برانگیز نبود! علی‌رغم فضایی که وجود داشت و مثلاً مردم در لوله‌ی تفنگ سربازها گل می‌گذاشتند، به نظر می‌رسید چیزی تمام شده و بناست چیز جدیدی شروع شود؛ اما این چیز جدید به نظر خیلی هولناک می‌آمد. روزی که خمینی به ایران آمد، یادتان هست که

چقدر آدم به استقبال او آمده بود. من و یکی از دوستانم به بیمارستان رفته بودیم؛ چون مادرش در بیمارستان بود. ما دو نفر از ناراحتی گریه می‌کردیم. یعنی اتفاقات آن روز برای خیلی‌ها شادی‌انگیز بود؛ اما نه برای من.

ناصر مهاجر: با این حال در تظاهرات شرکت می‌کردید؟

• فروز اردوان: بله. فکر می‌کردیم اگر شرکت نکنیم، اوضاع از دستمان درمی‌رود؛ اما اگر شرکت کنیم، سهمی هم به ما می‌رسد. خُب از اول هم ما ضد رژیم شاه بودیم. بنابراین طبیعی بود که در تظاهرات ضد شاه شرکت کنیم. همیشه صف خودمان را داشتیم. یعنی هزارها نفر مثل خود ما بودند.

ناصر مهاجر: اطلاعاتی مربوط به تظاهرات روز جهانی زن را دیده بودید؟ چیزی از آن‌ها یادتان مانده؟

• فروز اردوان: چیزی در یادم نمانده. اما اگر در روزنامه‌ها چاپ شده، حتماً آن را خوانده‌ام. چون هر سه روزنامه‌ی مهم را می‌خواندم؛ به ویژه کیهان و آیندگان را.

ناصر مهاجر: در این روزنامه‌ها از گروه‌های زنانی نام برده می‌شد که در تدارک روز جهانی زن بودند. آیا هیچ کدام از این گروه‌ها را می‌شناختید؟

• فروز اردوان: نه. یادم نیست.

ناصر مهاجر: از تظاهرات ۱۷ اسفند چه به یادتان مانده؟

• فروز اردوان: دو تظاهرات را به یاد می‌آورم. در مورد یکی از آن‌ها اصلاً به یاد ندارم که از کجا راه افتادیم و به کجا رسیدیم. در مورد یکی دیگر، یادم هست که در مقابل دانشگاه بودیم و مردها دور زن‌ها زنجیر بسته بودند.

ناصر مهاجر: مردها زیاد بودند؟

• فروز اردوان: بودند؛ اما نه به اندازه‌ی زن‌ها. زنجیر محافظت را مردها بسته بودند.

ناصر مهاجر: از ترکیب زن‌های شرکت‌کننده در تظاهرات چه به یادتان مانده؟

• فروز اردوان: به نظرم می‌رسید کسانی که در این تظاهرات شرکت دارند، همان کسانی نیستند که عمدتاً در تظاهرات پیش از انقلاب شرکت می‌کردند. یعنی سر و ظاهرشان نشان می‌داد که احتمالاً از سطح سواد و وضع مالی بهتری برخوردارند. در واقع این‌ها همان تیپ زن‌های بی‌حجابی بودند که با هم در تظاهرات پیش از انقلاب شرکت می‌کردیم. منتها به تعداد بسیار بیشتر.

ناصر مهاجر: جمعیت در مجموع به نظرتان جوان‌تر نمی‌آمد؟

• فروز اردوان: به یاد نمی‌آورم. در یکی از این دو تظاهراتی که گفتم، یادم هست که

زن‌هایی بودند که کفش پاشنه بلند به پا داشتند من با کفش تخت آمده بودم. یادم هست که به دوستم می‌گفتم: طفلک‌ها چقدر برای‌شان سخت است با این کفش‌ها راه بروند! اما واقعاً ناز شست‌شان که با همین کفش‌ها آمده‌اند!

ناصر مهاجر: چه چیز دیگری به یادتان مانده؟

• فرروز اردوان: یادم هست در راه‌پیمایی به طرف دادگستری هم بودم. دو سه دوست وکیل داشتیم؛ فکر می‌کنم با آن‌ها رفته بودم. ما دیر راه افتاده بودیم. وقتی رسیدیم، عده‌ای محل را ترک می‌کردند. شنیدیم که به زنان حمله کرده‌اند؛ با پنجه بکس یا اسید...

ناصر مهاجر: ترسیدید؟

• فرروز اردوان: همیشه احساس ترس می‌کردیم. در تمام مدت تظاهرات خبر می‌آمد که حمله کرده‌اند. ما چند قدم می‌رفتیم؛ بعد می‌ایستادیم یا به عقب می‌رفتیم و...

ناصر مهاجر: خودتان شاهد درگیری بودید؟

• فرروز اردوان: نه.

ناصر مهاجر: حدس می‌زنید شرکت‌کنندگان چند نفر بودند؟

• فرروز اردوان: راستش من ناراحت شده بودم؛ چون فکر می‌کردم بیشتر از آنچه می‌دیدم، آدم خواهد آمد. دلم می‌خواست بیشتر می‌آمدند. البته من آخر تظاهرات رسیدم. در مقایسه با راه‌پیمایی‌های پیش از انقلاب، خُب خیلی کمتر بودند. البته روز اول، جلوی دانشگاه تعداد زیاد بود.

ناصر مهاجر: در پایان این حرکت اعتراضی چند روزه، آیا به نظرتان می‌رسید که پیروز شده‌اید؟ آیا عقب‌نشینی دولت، نوعی حس پیروزی نمی‌داد؟

• فرروز اردوان: نه. به‌رغم این عقب‌نشینی، من آینده را برای زن ایرانی تیره می‌دیدم؛ یعنی همه می‌دیدند. داشتند حقوق زنان را ذره ذره پس می‌گرفتند. قبل از انقلاب مرتب می‌گفتند: حجاب سر کن! بعد از انقلاب می‌گفتند: مرگ بر بی‌حجاب! کاملاً روشن بود که شمارش معکوس نسبت به وضعیت زنان شروع شده.

ناصر مهاجر: آن موقع هنوز سرنوشت کشمکش میان نیروهای اجتماعی معلوم نبود. خیلی‌ها فکر می‌کردند این حکومت دوامی نخواهد داشت...

• فرروز اردوان: ممکن است که ما فکر می‌کردیم این حکومت فقط یکی دو سال

می‌ماند و نه این همه سال. اما می‌شد حدس زد که یکی دو سال خوبی در پیش نیست!

از همان آغاز کار جمهوری اسلامی و با اعدام سران حکومت پیشین، همه چیز معلوم شده بود.

دیگر در سرازیری بودیم. ما هیچ موفقیتی به دست نیاوردیم. آن‌ها بودند که موفق شدند.

ناصر مهاجر: این نظر امروز شماست؛ آن روز چه فکر می کردید؟

• **فروز اردوان:** آن موقع هم همین طور فکر می کردم. اعدام های اول انقلاب خیلی بد بود. اعدام [پرویز] نیکخواه، اعدام سران رژیم؛ حتا رفتاری که با ساواکی ها کردند. ما هیچ چیز این رژیم را دوست نداشتیم. یعنی از همان روز اول، رفتار حکومت جدید طوری نبود که جای هیچ امیدواری باقی بگذارد.

ناصر مهاجر: پیش از قدرت گیری جمهوری اسلامی هم نشانه هایی وجود داشت...

• **فروز اردوان:** بله. من همان وقتی که شاه گفت "صدای انقلاب شما را شنیدم"، فکر می کردم دیگر باید همان جا ماند. به نظرم می رسید که یک دیکتاتور ضعیف بهتر از یک دیکتاتور قوی ست! به هر حال "بوی" دموکراسی که نمی آمد؛ بوی دیکتاتوری می آمد.

ناصر مهاجر: درست است. چشم انداز هولناک بود. بیش و کم معلوم بود جناحی که قدرت را به دست گرفته، چه کار خواهد کرد. اما در آن موقع - در موقع حرکت زنان در ۱۷ اسفند - سرنوشت جنگ قدرت هنوز دانسته نبود. به نظر من می رسد که زنان پس از جنبش ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ مسئله ی خودشان را به این جنگ قدرت ربط می دهند، نه به مبارزه ی مستقل خودشان. به همین علت هم دیگر شاهد حرکت مستقل زنان نیستیم؛ یعنی در ابعادی که در روزهای ۱۷ تا ۲۳ اسفند دیدیم. از این پس، مسائل بیشتر در احزاب سیاسی می گذرد و در مبارزه ی سیاسی جاری در گستره ی کشور.

• **فروز اردوان:** البته از همان اول، خمینی جایگاه بسیار ویژه ای داشت که هیچ ربطی به بقیه (بازرگان، مجاهدین و چپ ها و و) نداشت؛ با حمایت بسیار زیاد و با خشونت بسیار زیاد. کسی حریف او نبود...

ناصر مهاجر: به هر حال، سرنوشت انقلاب در آن موقع هنوز دانسته نبود. اما پرسش من به طور مشخص این است که بر سر جنبش زنان چه آمد؟ زنانی که یک هفته تظاهرات کردند، چه شدند؟

• **فروز اردوان:** هر کدام سرنوشتی پیدا کردند. یکی نویسنده شد؛ یکی فیلم ساز شد و و. هر کسی به دنبال کاری رفت و عده ای هم دنبال سیاست رفتند.

ناصر مهاجر: در محافل روشنفکرانه ی آن زمان که شما با آنها در ارتباط بودید، نظر غالب در میان مردها نسبت به تظاهرات زنان چه بود؟

• **فروز اردوان:** مردهایی که من می شناختم، نظر خوبی نسبت به رژیم نداشتند. شاید اول خوش بین بودند. اما به محض سر کار آمدن حکومت جدید، بدبین شدند. احزاب و گروه های چپ محافل چپ خوش بینی هایی داشتند و می گفتند که مسئله ی حجاب مهم

نیست و... اما روشنفکران نه. نویسندگان، فیلم‌سازان و... همه مخالف رژیم بودند...

ناصر مهاجر: یعنی این‌ها به مسئله‌ی حجاب همان حساسیتی را داشتند که شما داشتید؟

• فرروز اردوان: آن‌ها حکومت جمهوری اسلامی را یک سپر قهقرایی می‌دیدند و مخالف

آن بودند. مسئله‌ی حجاب اجباری هم جزئی از این کل بود.

ناصر مهاجر: این دوستان روشنفکر شما در آن چند روز تظاهرات اسفند ۵۷ شرکت کردند؟

• فرروز اردوان: نه. ولی مثلاً در تظاهراتی که بعداً در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به نفع بنی‌صدر

شد، شرکت کردند. نه اینکه بنی‌صدر را قبول داشته باشند؛ اما به خاطر وضعیتی که وجود

داشت، شرکت کردند. تعدادی از دوستانی که صحبت‌شان را کردم، از بختیار طرفداری

می‌کردند و تعدادی زیادی در تظاهرات به نفع بختیار شرکت کرده بودند. آن‌ها از تظاهرات

زنان حمایت می‌کردند؛ اما در آن شرکت نکردند.

ناصر مهاجر: شما تظاهرات را در مجموع موفقیت‌آمیز ارزیابی می‌کردید یا نه؟

• فرروز اردوان: در آن موقع همه چیز ناموفق بود. ما قافیه را باخته بودیم! روزی که

خمینی آمد، من احساس کردم قافیه را باختم. با این انقلاب اسلامی، ما همگی قافیه را

باخته بودیم. دوستی می‌گفت: از وقتی که جمهوری اسلامی به قدرت رسیده، تنها مسئله‌ی

ما این بوده که این‌ها کی می‌روند؟! همین. مسئله این نبود که اوضاع کی بهتر می‌شود و

این‌ها کی اصلاح می‌شوند. دقیقاً یادم نیست که بعد از آن تظاهرات چه احساسی داشتم؛ اما

بعد از انقلاب یادم نمی‌آید که از هیچ کاری احساس موفقیت کرده باشم.

ناصر مهاجر: امروز، در پرتو سی سال تجربه، درباره‌ی تظاهرات زنان در اسفند ۵۷ چه

حسی دارید؟

• فرروز اردوان: فکر می‌کنم که آن روز قدم درستی برداشتیم. اما متأسفانه تعدادمان کم

بود؛ ضعیف بودیم. البته فکر می‌کنم که این اعتراض یک نوع دق‌دل خالی کردن بود؛ به

واقع انتظار نداشتیم که چیزی عوض شود. اما به نظرمان می‌رسید که حتا اگر یک روز هم

حجاب دیرتر اجباری شود، غنیمتی است! بعداً کم‌کم عادت کردیم! بعضی‌ها می‌گویند که

هیچ‌وقت عادت نکردند.

گفتگوی ناصر مهاجر با فرروز اردوان

۲۳ آذر ۱۳۸۷ / ۱۲ دسامبر ۲۰۰۸

روزهای غربت و بی‌پناهی

هما شرف‌الدین

مهنار متین: از تظاهرات زنان در اسفند ۱۳۵۷ چه به خاطر دارید؟

• هما شرف‌الدین: یادم هست که در خیلی از نقاط شهر تظاهرات بود. خانه‌ی ما نزدیک دانشگاه قرار داشت. به دانشگاه رفتم. قرار شد تظاهرکنندگان از آنجا به طرف نخست‌وزیری بروند. من مقداری از مسیر را همراهشان بودم؛ اما تا آخر نرفتم. بیشتر به خاطر ترسی که داشتم. درگیری زیاد نبود؛ اما در درون من ترسی وجود داشت. آن تحقیقی که نسبت به زنان نشان می‌دادند، مرا ناراحت می‌کرد؛ یا توهین‌هایی که می‌کردند. بیشتر این نوع حس‌هاست که از آن تظاهرات در یادم مانده.

مهنار متین: خبر تظاهرات را چگونه شنیدید؟

• هما شرف‌الدین: اخبار را گوش می‌کردم. روز قبلش خمینی گفته بود که خانم‌ها باید با حجاب به ادارات بروند. البته از چند روز پیش‌تر هم مرتب خبرهایی در مورد زنان به گوش می‌رسید. مثلاً نظام وظیفه را برای زنان لغو کردند؛ و از این نوع خبرها. بعد که ماجرای حجاب پیش آمد، زنان واقعاً ناراحت شدند. به هرکسی از آشنایانم که زنگ می‌زد، همین حس را داشت. زنان به‌طور خودبه‌خودی بیرون آمدند. همه به خیابان ریختند؛ از ادارات مدارس و...

مهنار متین: آیا در هیچ کدام از مراسمی که برای روز جهانی زن در دانشگاه برگزار شده

بود، شرکت کردید؟

• هما شرف‌الدین: نه. متأسفانه به هیچ کدام‌شان نرفتم.

مهنار متین: در هیچ یک از تظاهرات روزهای بعد از ۱۷ اسفند شرکت کردید؟

• هما شرف‌الدین: نه. نتوانستم بروم. فکر می‌کنم که در آن روزها، وضع روحی‌ام آن قدر خراب بود که نمی‌توانستم در این‌گونه فعالیت‌ها شرکت کنم. گاهی می‌رفتم و زود به خانه برمی‌گشتم. آن قدر کلافه و سردرگم بودم که نمی‌توانستم. البته گرفتاری‌هایم هم زیاد بود. خانه‌ی ما همیشه خیلی شلوغ بود. مرتب دوستان می‌آمدند. دائم بحث داشتیم.

در واقع، من بیشتر از اینکه بتوانم درباره‌ی شرکت در تظاهرات حرف بزنم، از حس‌هایی که در آن روزها داشتم می‌توانم بگویم. درگیری و کتک‌کاری زیادی ندیدم. اما آن قدر به ما فحش می‌دادند، این قدر توهین و تحقیر می‌کردند که حد نداشت. چنان خشمی نسبت به ما

نشان می‌دادند که باورکردنی نیست. یک نوع حس غریب بودن به من دست می‌داد. هنوز هم که یاد آن روزها می‌افتم، اذیت می‌شوم. حس بی‌پناهی داشتیم. آن حس بی‌پناهی‌ای که من در وطنم کردم، در هیچ جای دیگری نکردم. حس سرخوردگی را هنوز هم بعد از این همه سال، همچنان با خود دارم. اینکه می‌دیدم آدم‌ها مثل بوقلمون رنگ عوض می‌کنند، ناراحت می‌کرد. حتا در میان دوستان خودم چنین آدم‌هایی می‌دیدم. خانه‌ی ما در آن زمان حالت مرکزی را به خود گرفته بود که خیلی‌ها به آن رفت و آمد داشتند. یادم هست یکی از دوستانم یک روز آمد به خانه‌ی ما. روسری و حجاب داشت. به او گفتم این چه لباسی است که پوشیده‌ای؟! پاسخ داد: مهم نیست. الان باید مثل مردم باشیم. پرسیدم: کدام مردم؟! مگر من و تو مردم نیستیم؟

دوستان مرد هم که همه سیاسی بودند، همین نوع حرف‌ها را تکرار می‌کردند. می‌گفتند: چرا این قدر ناراحت می‌شوید؟! چه اشکالی دارد یک روسری هم سر کنید؟ گاهی هم می‌گفتند: حالا بد است که کار نکنید و مثل خانم‌ها در خانه بمانید و از مردهای تان پذیرایی کنید؟! همه تغییر کرده بودند. یادم هست که یک مغازه نزدیک خانه‌ی ما بود. صاحبش پیش از انقلاب، حتا یک روز هم مغازه را تعطیل نکرد؛ طوری که من گاهی به او می‌گفتم: بالاخره مغازه‌ات را آتش می‌زنند! اما بعداً او شد حاج آقای طرفدار انقلاب! همه رنگ عوض کرده بودند. بیش از هرچیز، این دورویی مرا اذیت می‌کرد. نمی‌دانستم وقتی از خانه خارج می‌شوم، در خیابان چه اتفاقی خواهد افتاد. نمی‌دانستم اگر دعوا و درگیری شود، چه باید بکنم؟ ما اصلاً قصد بیرون آمدن از ایران را نداشتیم. اما در داخل هم راه چاره‌ای در برابرمان نبود. حتا به راحتی نمی‌توانستیم از خانه بیرون برویم. مگر امکان داشت که هر بار کسی همراهی‌مان کند؟ هنوز بعد از این همه سال، آن حس غربت، سرخوردگی و بی‌پناهی را که در روزهای اول بعد از انقلاب داشتیم، با من است. شاید به همین علت است که با وجودی که به طور قانونی خارج شدم و هنوز پاسپورتم ایرانی است، هرگز در این مدت به ایران نرفتم.

مهنار متین: این حس بی‌پناهی و غربت در ربط با وضعیت زنان بود؟

• هما شرف‌الدین: دقیقاً. به عنوان یک زن، حس بی‌پناهی می‌کردم.

مهنار متین: حتا در میان رفقا و دوستان؟

• هما شرف‌الدین: آن‌ها همه چیز را توجیه می‌کردند. می‌گفتند الان موقع این حرف‌ها

نیست!

مهناز متین: در جمع دوستان تان، هیچ نوع هشیاری در برابر رویدادها و یا حس حمایت نسبت به وضعیت زنان نمی‌دیدید؟

• هما شرف‌الدین: خیلی کم می‌دیدم. بحث عمومی این بود که: حالا باشد برای بعد! اوضاع بهتر خواهد شد! فکر می‌کردم این درد را فقط ما زنان می‌فهمیم. البته در میان زنان هم همه یک جور نبودند. زنان سیاسی خیلی‌هایشان روسری سر کردند. یادم می‌آید وقتی از یکی از دوستان هوادار چریک‌ها (که بعداً در جمهوری اسلامی هم خیلی سختی کشید) سؤال کردم: آخر چطور روسری سر می‌کنی؟ گفت: من می‌خواهم در میان مردم باشم. نمی‌خواهم میان مردم تفرقه بیفتد.

یکی از بستگان ما که در زمان شاه، عکس‌های خانوادگی سلطنتی را جمع می‌کرد و مینی‌ژوپ می‌پوشید، بعد از انقلاب، یکهو مسلمان شد. بعد هم شد دانشجوی خط امام! این قدر زنان دور و بر من چادری شده بودند، که باورم نمی‌شد! همه‌ی آدم‌هایی که آزاد بودند، تا دیروزش آرایش می‌کردند، اصلاً سنتی نبودند و حتا نماز هم بلد نبودند بخوانند، یک مرتبه عوض شدند. شاید هم خودشان به حرف‌ها و کارهایشان باور نداشتند. شاید می‌ترسیدند شاید فکر می‌کردند باید مثل خلق شد. هرچه بود، عوام‌فریبی بود. در چنین فضایی بود که زندگی می‌کردم. کسی نمی‌دانست چه بلایی دارد بر سر ما می‌آید.

مهناز متین: آیا دور و برتان، زنانی بودند که همان حس‌های شما را داشته باشند؟

• هما شرف‌الدین: خیلی کم.

مهناز متین: شما آن موقع کار می‌کردید؟

• هما شرف‌الدین: نه.

مهناز متین: پیش از آن چه؟

• هما شرف‌الدین: نه. بعد از دیپلم ازدواج کردم و بچه‌دار شدم. آن موقع بچه‌های کوچک داشتم.

مهناز متین: حساسیت تان نسبت به مسئله‌ی زن از کجا ناشی می‌شد؟ از خانواده؟

• هما شرف‌الدین: من دو برادر بزرگتر داشتم. مرتب با آنها درگیر بودم. خانواده‌مان هم اصلاً مذهبی نبود. در خانه‌مان کتاب و روزنامه زیاد می‌آمد. علاقمند به کتاب خواندن و اهل بحث بودم. معتقد بودم که میان من و برادرانم هیچ فرقی نیست. برادر بزرگم هم بعداً سیاسی شد. در جمهوری اسلامی اعدامش کردند. همسر هم که می‌دانید سیاسی بود.

مهناز متین: آیا در راه‌پیمایی‌های پیش از انقلاب، هرگز حجاب سر کردید؟

• هما شرف‌الدین: هرگز! اگر کسی مزاحمم می‌شد، درگیر می‌شدم. جواب می‌دادم. البته خیلی وقت‌ها هم می‌ترسیدم؛ اما حاضر نبودم روسری سر کنم.

مهناز متین: بعد از تظاهرات اسفند ماه، چندین سازمان زنان درست شد. با هیچ کدام از آنها رابطه داشتید؟

• هما شرف‌الدین: به چند جلسه‌ی اتحاد ملی زنان رفتم. به جلسات کمیته‌ی زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی هم می‌رفتم. البته همیشه به اسم خودم شرکت می‌کردم و نه اسم همسرم. این‌طور برایم راحت‌تر بود. می‌توانستم نظرات خودم را بگویم و بحث کنم. ولی یک روز، یکی از بچه‌ها مرا شناخت. دیگر نرفتم. نمی‌خواستم به عنوان همسر عباس عاقلی‌زاده شناخته شوم و موقعیتم را از او بگیرم. می‌خواستم آزاد باشم و حرف خودم را بزنم.

مهناز متین: در ماه‌های بعد، حرکت‌های دیگری هم پیش آمد (درباره‌ی حجاب، منع قضاوت زنان...). آیا در آنها شرکت کردید؟

• هما شرف‌الدین: من اغلب به این‌گونه برنامه‌ها می‌رفتم. مثل حالا که به همه‌ی جلسات می‌روم. ولی خاطره‌ی روشنی از آنها ندارم.

مهناز متین: در خارج از کشور هم فعالیت را ادامه دادید؟

• هما شرف‌الدین: بله. با جنبش مستقل زنان و سپس تشکل مستقل دموکراتیک زنان^۱ که تا امروز هم کماکان با آنها همکاری می‌کنم.

گفتگوی مهناز متین با هما شرف‌الدین

۶ بهمن ۱۳۸۷ / ۲۵ ژانویه ۲۰۰۹

۱- برای اطلاع بیشتر از این دو تشکل که در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در آلمان تأسیس شدند، نگاه کنید به مهناز متین، مسعوده آزاد، آن‌گونه که من شناختم، بهمن ۱۳۸۵ / ژانویه ۲۰۰۷، در نشانی زیر:

<http://www.shabakeh.de/archives/individual/001144.html#more>

انقلاب شقه شده و حجاب وحدت

ژاله احمدی

ناصر مهاجر: خانم احمدی، شما در سال‌های میانی دهه‌ی ۴۰ به دانشگاه تهران راه یافتید و در همان سال‌ها به فعالیت سیاسی روی آوردید. در سال‌های آغازین دهه‌ی پنجاه، دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران را به پایان رساندید و به عنوان سپاهی بهداشت به روستای کن اعزام شدید. در بهار ۱۳۵۴ به اتهام فعالیت کمونیستی دستگیر و به ۴ سال حبس محکوم شدید. در زندان هم از ایستادگی بر آرمان‌های‌تان دست نکشیدید و از زنان زندانی پُر مطالعه و مبارز بودید. در سال ۱۳۵۷ و دوره‌ی نخست‌وزیری شریف امامی به همراه شماری دیگر از زندانیان سیاسی مورد "عفو" قرار گرفتید. و می‌دانم که از همان روز آزادی درگیر مبارزه‌ی انقلابی علیه حکومت شاه شدید که ماه‌های آخر سلطنتش را می‌گذراند. بگذارید از اینجا آغاز کنیم: پس از سه سال و نیم که از زندان آزاد شدید، چه حسی داشتید؟ دگرگونی فضای جامعه از رخوت و رکود به اعتلای انقلابی، برای‌تان هیجان‌انگیز نبود؟ از شرکت در راهپیمایی‌های توده‌ای چه حس و حالی داشتید؟ و نیز از دیدن زنان محجبه که پیش از افتادن شما به زندان اندک‌شمار بودند؟

• ژاله احمدی: اجازه بدهید که کمی به عقب برگردم. من از فعالین جنبش دانشجویی دانشگاه تهران از ابتدای ورودم به دانشکده‌ی پزشکی در سال ۱۳۴۴ تا زمان فارغ‌التحصیلی‌ام در سال ۱۳۵۱ بودم. در اسفند سال ۱۳۴۹ نماینده‌ی دانشجویان در اعتصاب دانشکده‌ی پزشکی بودم که به یک اعتصاب سراسری در دانشگاه تهران منجر شد. در این رابطه دو بار در خانه‌های ساواک مورد بازجویی قرار گرفتم و همراه عده‌ای از دانشجویان به محرومیت یک ساله از تحصیل محکوم شدم. در دنباله‌ی فعالیت‌های اعتراضی دانشجویان، دو ماه بعد این احکام لغو شد و من توانستم سال آخر پزشکی را بگذرانم. در دوران سپاهی، من و دو زن دیگر زیر نظر رکن سه ارتش بودیم. با پایان دوره‌ی آموزش نظامی، من از برنامه‌ی اخذ سردوشی حذف شدم و به مدت دو ماه معلق یا منتظر خدمت بودم. بعد از آن هم انتخاب محل خدمت را به دهات حومه‌ی تهران محدود کردند. در بهار سال ۵۴ در آخرین روز خدمت سپاهی به خاطر فعالیت‌های سیاسی زیرزمینی دستگیر شدم. آن موقع اوج اختناق بود. در آن سال‌ها اعمال شکنجه بر زنان به اوج خود رسیده بود. می‌توانم بگویم شکنجه‌ی زنان چیزهایی اضافه بر شکنجه‌هایی داشت که بر مردان اعمال می‌شد. شلاق و دیگر شکنجه‌ها برای زنان و مردان سیاسی‌کار و مسلح، برابر

شده بود. اما برای زنان شکتجه‌های جنسی در مقیاسی وسیع‌تر از مردان در کار بود. و حکم اعدام در مورد زنان هم اجرا می‌شد. در تیر ۵۴ با اصلاح قانون سال ۱۳۱۰، محکومیت مجرمین سیاسی را بالا بردند. به این صورت: در قانون ۱۳۱۰، مجازات عضویت در گروه‌های با "مرام اشتراکی"، سه سال تا ده سال حبس بود. در قانون جدید حداکثر مجازات برای عضویت، حبس ابد بود.^۱ من شانس آوردم که قبل از تغییر قانون، دستگیر شده بودم. با مدارک ناچیزی که از من داشتند، همه حدس می‌زدند که به بیشتر از سه تا شش ماه زندان محکوم نشوم. برخلاف انتظار، به دلیل اوضاع و احوال ناشی از برنامه‌ی نابودسازی مخالفان سیاسی که می‌بایستی تا سال ۵۵ به انجام می‌رسید و به خاطر اینکه بازجویی من برای ساواک قانع کننده نبود، من را به چهار سال حبس محکوم کردند تا به قول خودشان دروغ‌هایم رو شود. یک سال و نیم بعد با رو شدن اطلاعاتی در مورد فعالیت‌های من، این حکم را لغو کردند و من "پرونده باز" شدم. گفتند: هر وقت که دل‌مان بخواهد تو را آزاد می‌کنیم. به حتم می‌دانید که از سال ۵۵، به ندرت زندانیان سیاسی را آزاد می‌کردند و پدیده‌ی "ملی‌کشی" داشتیم. در دور دوم بازجویی در پاییز سال ۵۵، مرا به خاطر فعالیت‌های داخل زندان، از جمله کار آگاه‌گرانه در مورد مسئله‌ی زن، تهدید کردند. با این پرونده و در آن شرایط، چشم‌انداز آزادی من بسیار ناروشن بود.

من با انقلاب از زندان بیرون آمدم، نه با عفو. آزادی زندانیان سیاسی مدت‌ها بود که جزء خواست‌های اعتصابات بخش‌های مختلف مردم بود. ما زندانیان سیاسی هم در آخرین اعتصاب غذای‌مان در کنار خواست‌های دیگر مثل لغو حکومت نظامی، لغو محکومیت‌ها، یعنی آزادی زندانیان را خواستار شده بودیم. قبل از سوم آبان، زندانیانی زودتر از وقت آزاد می‌شدند که تقاضای عفو نوشته بودند. رد پیشنهاد ساواک مبنی بر نوشتن عفو حتا گاهاً زیر

۱- بند اول ماده‌ی ۳۱۰ قانون اصلاح شده "دادرسی و کیفر ارتش و نسخ بعضی از مواد قانون مجازات عمومی" مصوب ۱۸ تیر ۱۳۵۴ تصریح می‌کند:

«هر کس به هر اسم و عنوان در ایران جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که رویه یا مرام آن اشتراکی باشد و نیز هر ایرانی که در خارج از کشور جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که رویه و یا مرام آن اشتراکی باشد و هر کس اعم از ایرانی و یا خارجی در داخل و یا خارج از کشور جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که رویه یا مرام آن اشتراکی باشد و هر کس اعم از ایرانی یا خارجی در داخل یا خارج کشور جمعیتی تشکیل دهد یا اداره نماید که رویه آن ضدیت یا حکومت مشروطه‌ی سلطنتی ایران باشد و هر کس با جمعیت‌های مذکور با علم و اطلاع به نحوی از انحاء در موضوع جرم همکاری داشته باشد به حبس دائم محکوم می‌شود. هرگاه جمعیت‌های مزبور برای اجرای منظور خود اسلحه یا مواد منفجره تدارک کرده باشند، تشکیل‌دهندگان و اداره‌کنندگان و هریک از دارندگان سلاح یا مواد منفجره به اعدام محکوم می‌شوند.

تبصره - مقصود از جمعیت مذکور در این بند همکاری از دو نفر به بالاست.

فشارهای روحی، جزء مبارزات زندانیان سیاسی آن موقع بود. این واقعیتی است که تحت عنوان "عفو عمومی" در فاصله‌ی دوم تا سی دی ماه ۵۷ به اجرا در آمد. این دست‌آورد مبارزات مردم بود که در زندان هم جریان داشت.

ناصر مهاجر: به دو اعتصاب غذای بسیار مهم هم دست زدید. یکی در اسفند سال ۵۶ و دیگری که در ۲ مهر آغاز می‌شود و ۵ روزی می‌باید. این دومی هم‌زمان است با اخراج آقای خمینی از عراق و استقرار ایشان در پاریس. گویا میان زنان زندانی قصر بحث جانانه‌ای جریان داشت که آیا بازگشت آیت‌الله به ایران هم باید جزء خواسته‌های اعتصاب باشد یا نه!

• زاله احمدی: این دیگر اوج قضایا بود. سال ۵۶ نمایندگان صلیب سرخ به زندان‌ها آمدند و از آن به بعد شرایط زندان کاملاً عوض شد. از آن به بعد ما با اعتراضات و اعتصابات پی‌درپی، موفق به بهبود شرایط زندان شدیم. در ادامه، مبارزات رسماً سیاسی شد. در اسفند ۵۶ من در زندان اوین بودم. زندانیان زندان قصر با یک سری خواسته‌های صنفی شامل بهبود غذا، نظارت بر آشپزخانه و رفع محدودیت داشتن کتاب و از این قبیل خواسته‌ها، دست به اعتصاب غذا زدند. ما زنان زندان اوین هم برای همبستگی دست به اعتصاب زدیم. موضوع اعتصاب ما اعتراض به محکومیت‌ها بود. در مهر ماه ۵۷ من در زندان قصر بودم. اعتصاب ما زنان در مهر ماه ۵۷، هفت روزه بود. از طریق ملاقاتی‌هایمان با زندان مردان در تماس بودیم. قرار بر این بود که حرکت‌مان را با آنها هم‌آهنگ و هم‌زمان اعتصاب غذا کنیم.

ناصر مهاجر: مردان اوین در ۳۱ شهریور ۱۳۵۷ اعتصاب غذا را شروع کردند.^۲ زندانیان زن اوین در روز دوم مهر به اعتصاب پیوستند. زندانیان مرد قصر در ۲۰ مهرماه دست به اعتصاب زدند.^۳ و اعتصاب زندانیان زن قصر روز ۲۴ مهر آغاز شد!^۴

۲- درباره‌ی این اعتصاب و خواسته‌های آن، در بولتن کمیته‌ی دفاع از حقوق زندانیان سیاسی ایران، شماره‌ی ۱۱، یکم مهرماه ۱۳۵۷ آمده است:

«در زندان اوین همه‌ی زندانیان و در زندان قصر، زنان زندانی دست به اعتصاب غذا زده‌اند. اعتصاب در زندان اوین قسمت مردان از روز جمعه ۳۱ شهریور آغاز شده است. زنان زندان اوین اعتصاب غذای خود را در روز یکشنبه دوم مهرماه آغاز کرده‌اند. علت این اعتصاب اعتراض به شرایط خفقان در بیرون از زندان و همدردی با زندانیانی است که کسانی خود را در هفته‌ی اخیر از دست داده‌اند. این اعتصاب به مدت پنج روز ادامه خواهد داشت.»

۳- درباره‌ی این اعتصاب، در صفحه‌ی چهارم دوازدهمین بولتن کمیته‌ی دفاع از زندانیان سیاسی (۲۵ مهرماه ۱۳۵۷) گزارش شده است: «زندانهای هم‌بندهای زندان قصر از ۲۰ مهرماه جاری برای مدت یک هفته اعتصاب غذای خود را در ۴ اصل چنین بیان نموده‌اند:

• زاله احمدی: تاریخ‌ها را دقیقاً به یاد ندارم. اما اعتصاب غذای ما کمی بعد از شروع اعتصاب زندان مردان بود. اختلاف زمانی اعتصاب زنان زندانی قصر با اعتصاب مردان، شاید به دلیل اختلافی است که باعث بحث‌های طولانی در زندان زنان قصر شد. این اختلاف درباره‌ی خواست بازگشت خمینی به ایران بود. این یکی از خواست‌های زندانیان مرد بود. این خواست در تمام اعتصاب‌های بیرون از زندان هم مطرح بود: در خواسته‌های دانشگاهیان، کارگران شرکت نفت، کارمندان و غیره. ما زنان بر سر این مسئله در زندان وارد بحث شدیم. تعدادی از ما زنان چپ زندان قصر، خمینی را نماینده‌ی یک نیروی ارتجاعی و ضد زن می‌دانستیم و مخالف هرگونه حمایتی از او بودیم. بسیاری از زندانیان به علت سن و سال و تجربه‌ی سیاسی کم‌شان، خمینی و افکار و عقاید و سابقه‌ی سیاسی او را نمی‌شناختند. تا قبل از اینکه خمینی به پاریس برود، به غیر از زنان مذهبی فالانژ، کسی او را به درستی نمی‌شناخت. بعضی از زندانیان با رویدادهای سال ۴۲ آشنایی نداشتند. ما، عده‌ای که با تجربه‌تر بودیم، سابقه‌ی سیاسی طولانی‌تری داشتیم و خمینی را به عنوان خلف شیخ فضل‌الله نوری می‌شناختیم، با دیگران صحبت کردیم. عده‌ای هم بدون آشنایی با سابقه‌ی خمینی از زاویه‌ی مارکسیستی و آتئیستی، از همان ابتدا مخالف آوردن خواست بازگشت خمینی در بیانیه‌ی اعتصاب بودند. همین باعث شد که زن‌های چپ زندانی، برای اولین بار بدون محضورات سازمانی و فارغ از اختلافات سیاسی، بدون دردسر و یک‌پارچه، یک موضع مستقل سیاسی بگیرند. این موضع در عین حال باعث انشعاب در میان زنان زندانی قصر شد. زنان مذهبی با انتشار بیانیه‌ی بدون طرح خواست بازگشت خمینی موافق نبودند. زنان مجاهد که سفره‌ی‌شان از زنان فالانژ جدا بود، سر این مسئله با آنها متحد شدند. اشرف ربیعی مجاهد، به عنوان نماینده‌ی کل مذهب‌یون، از خواست بازگشت خمینی در کنار دیگر خواسته‌ها مثل لغو حکومت نظامی و... به عنوان نمود یک اتحاد سیاسی و برای حفظ همبستگی در اپوزیسیون ضد شاه، دفاع می‌کرد.

ناصر مهاجر: زنان چپ در این بحث یک‌پارچه بودند؟

۱- پشتیبانی از تظاهرات به حق مردم جهت سرنگونی رژیم استبدادی ایران ۲- ابراز همدردی با خانواده‌های شهیدای کشتارهای اخیر رژیم مخصوصاً کشتار وحشیانه حمله‌ی خونین ۱۷ شهریور میدان شهدا ۳- محکومیت حکومت نظامی و خواستار شدن لغو فوری آن ۴- اعتراض شدید به کشتارهای دسته‌جمعی که رژیم در طول یک ساله اخیر اعمال می‌کند و هنوز هم ادامه دارد.»

۴- ه. موحّد، دو سال آخر از رژیم... تا انقلاب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۹۶

• *ژاله احمدی:* در آغاز، نه. بعد از چندین روز بحث، یک پارچه شدیم. به اشرف ربیعی که نماینده‌ی مذهب‌بیون بود، موضع‌مان را اطلاع دادیم. او تلاش می‌کرد با نوعی دیپلماسی، اتحاد را حفظ کند. به عنوان راه میانه، پیشنهاد کرد که اسم خمینی را در بیانیه نیاوریم و بازگشت تبعیدی‌ها را به طور کلی به عنوان یک خواست اعلام کنیم. باز بحث درگرفت. توضیح اینکه بازگشت تبعیدی‌ها در مقطعی که بازگشت خمینی مطرح است، دقیقاً به معنای بازگشت خمینی‌ست، نیاز به بحث چندانی نداشت. در نتیجه اعتصاب به دو جریان تبدیل شد. اکثریت، زنان چپ زندان بودند که در بیانیه‌شان نامی از خمینی و تبعیدی‌ها نیاوردند و اقلیت، یعنی زندانیان زن مذهبی - اعم از مجاهد و غیرمجاهد - در بیانیه‌شان خواستار بازگشت خمینی شدند.

ناصر مهاجر: منظورتان بیانیه‌ای با نام *بیانیه زنان زندانی سیاسی مسلمان زندان قصر* است؟

• *ژاله احمدی:* دقیق یادم نیست. گمان نمی‌کنم که ما در زندان بیانیه‌ها را تحت نام‌های "زنان مسلمان زندان قصر" و "زنان چپ زندان قصر" نوشته باشیم. خبری که به بیرون رسیده بود، خبر اعتصاب زنان زندان قصر در دو گروه؛ یک عده هشتاد و چند نفره و یک گروه سی و چند نفره بود.

ناصر مهاجر: به این نکته در یکی از نوشته‌های‌تان اشاره کرده‌اید:

«زنان چپ زندان قصر تنها جمع سیاسی شرکت‌کننده در اعتصاب سراسری مهرماه ۱۳۵۷ علیه برقراری حکومت نظامی بود که با مرزبندی با خمینی به انقلاب پیوست». ^۵ *بیانیه زنان زندانی سیاسی مسلمان زندان قصر* منتشر شده است. ^۶ اما گمان نمی‌کنم بیانیه‌ی زنان زندانی چپ‌گرای قصر جایی منعکس شده باشد؛ درست می‌گوییم؟

۵ ژاله احمدی، نگاتیو، آرش، پاریس، شماره‌ی ۸۴، خرداد ۱۳۸۲، ص ۳۲

۶ متن کامل آن بیانیه را که در ۳۰ مهر ماه در صفحه‌ی ۲۹۲ نشریه‌ی شماره‌ی ۱۵ کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران انتشار یافت، می‌آوریم: «بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین، بدین وسیله ما زنان زندانی سیاسی مذهبی زندان قصر همبستگی خود را با مبارزات مردم جهت احقاق حقوق حقه خویش و همدردی با خانواده‌ی شهدا را اعلام داشته به نشانه: ۱- اعتراض به کلیه کشورها و تزییقات از جانب رژیم ایران و سایر عوامل استعمار برای حضرت آیت‌الله امام خمینی رهبر عالیقدر شیعیان جهان فراهم گشته است ۲- اعتراض به کشتار مداوم مردم و اعمال خشونت توسط رژیم در سراسر کشور ۳- اعتراض به حکومت نظامی رسمی و غیر رسمی، از روز شنبه ۸ صبح مهر به مدت ۶ روز اعتصاب غذایی تر می‌نماییم (و در ضمن تسلیم و همدردی عمیق خود را به حضور رهبر بزرگ امام خمینی و همچنین ملت مسلمان ایران تقدیم می‌داریم) الا این نصرالله قریب، زنان زندانی سیاسی مسلمان زندان قصر، مهر ماه ۱۳۵۷»

• **زّاله احمدی:** بله، من هم خیلی جستجو کردم که این بیانیه یا خبری در مورد آن را پیدا کنم. ۱۵ سال پیش دنبال آن می‌گشتم؛ ولی در روزنامه‌ی کیهان یا اطلاعات مهرماه ۵۷ تنها به این خبر برخوردیم که: زنان زندان قصر اعتصاب کرده‌اند. نه علت اعتصاب را نوشتند، نه اینکه زندانیان اعتصابی دو دسته‌اند، نه اشاره‌ای به موضوع اختلافات میان ما شده بود و نه اصولاً خواسته‌های مان مطرح شده بود. همان‌طور که گفتیم، بیانیه‌ی اکثریت زنان زندانی تنها بیانیه‌ای بود که در آن برخلاف بقیه، خواست بازگشت خمینی مطرح نشده بود. شاید به همین دلیل هم در هیچ روزنامه‌ای انعکاس نیافت. شاید به این خاطر که "وحدت کلمه" را می‌شکست. می‌دانم تصور اینکه مردان یک‌پارچه از خواست بازگشت خمینی حمایت کرده باشند، مشکل است.^۷ علت حفظ وحدت کلمه توسط مردان زندان قصر شاید برای این است که مردانی که مخالف طرح خواست بازگشت خمینی بودند، در اقلیت قرار گرفتند و خودشان را بالکل کنار کشیدند یا از در اقلیت بودن واهمه داشتند یا که... من نمی‌دانم. اصلاً چرا ما باید به حدس و گمان متوسل شویم. در این مورد از خود مردان زندانی توضیحی نداریم. زنان زندان قصر اولین انشعاب را با مرزبندی با خمینی در اعتصاب سراسری وارد کردند و این موضوع حدس و گمان نیست.

ناصر مهاجر: با چنین زمینه‌ی فکری و برخوردهای سیاسی از زندان بیرون می‌آید و وارد فضای مبارزاتی آن روزها می‌شوید. چه احساسی داشتید؟

• **زّاله احمدی:** آزادی ما هم ماجرای دارد. شب دوم آبان بود که اسامی آزاد شدگان را خواندند.

ناصر مهاجر: چه ساعتی بود؟

• **زّاله احمدی:** درست یادم نیست. اما بعد از شام بود. آن زمان‌ها حدود ساعت ۶ به ما شام می‌دادند. لیست اسامی "آزادی‌ها" را (این اصطلاحی بود برای متمایز شدن از

۷- در همان زمان زندانیان سیاسی مسلمان زندان قصر در اطلاعیه‌ای خطاب به کمیته‌ی ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر نوشتند که متن کامل آن را می‌آوریم:

«بسمه تعالی

کمیته‌ی ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

ما زندانیان سیاسی مسلمان زندان قصر به منظور حمایت و همبستگی با مبارزات حق‌طلبانه ملت ایران و محکوم نمودن توطئه‌های امپریالیستی - صهیونیستی علیه رهبری جنبش حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی و همچنین اعتراض به کشتار بی‌رحمانه مردم ستم‌دیده ایران و همدردی با خانواده‌ی شهدا از تاریخ پنج‌شنبه ۵۷/۷/۲۰ به مدت یک هفته دست به اعتصاب غذا می‌زنیم.» نشریه‌ی شماره‌ی ۱۵ کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران

عفوی‌ها) با فواصل زمانی کوتاهی اعلام کردند. تا آخر شب اسامی عده‌ی زیادی خوانده شد. اما اسم حدود سی نفر را نخواندند. ما توضیح خواستیم. جواب دادند که: بررسی پرونده‌ها طول می‌کشد، ولی به ما اطمینان دادند که همه آزاد خواهند شد. در واکنش به این مسئله، عده‌ای از زندانیانی که نام‌شان را خوانده بودند، پیشنهاد کردند که آن‌ها هم آزادی را قبول نکنند. عده‌ای که اسم‌شان خوانده نشده بود و من هم هنوز جزء آن‌ها بودم، مخالفت کردیم. به این دلیل که اگر توطئه‌ای در کار باشد، رد کردن آزادی این عده هم به ضرر است؛ چرا که آزاد شده‌ها می‌توانند برای آزادی بقیه فعالیت کنند. به‌علاوه امکان اینکه اسامی سایرین، بعد از بررسی پرونده در لیست آزادی قرار بگیرد، از همه چیز بیشتر بود. اتفاقاً اسم من آخرین اسمی بود که آن شب آمده بود و واقعاً فراموش کرده بودند آن را بخوانند. به هر حال بعد از خواندن اسامی، اعلام کردند که: ماشین‌ها حاضر است و خانم‌ها می‌توانند به خانه‌های‌شان بروند. در همان فاصله، ما دور هم جمع شدیم و تصمیم گرفتیم که شبانه از زندان بیرون برویم. تحلیل‌مان این بود که مقامات زندان قصد دارند ما را شبانه و بی‌سر و صدا به خانه‌های‌مان بفرستند و از تماس ما با خبرنگاران و مردمی که به مناسبت آزادی زندانیان دم در زندان‌ها اجتماع می‌کردند، پیشگیری کنند. نشستیم و بیانیه‌ای نوشتیم تا آن را به هنگام آزادی در مقابل در زندان برای مردم بخوانیم. بیانیه را که نوشتیم، اعلام کردیم که: ما امشب از زندان بیرون نمی‌رویم! سرهنگ مهدی اخوان رئیس زندان زنان قصر متعجب شده بود و نمی‌فهمید ماجرا چیست. با حالتی متعجب گفت: حالا که می‌خواهیم شما را آزاد کنیم، حاضر نیستید بروید؟! من از کار شما سر در نمی‌آورم. در جواب او گفتیم: اول باید بیانیه‌ی ما در روزنامه‌ها چاپ بشود، بعد از زندان بیرون می‌رویم! مستأصل، جواب داد: خانم‌های عزیز، این وقت شب مگر روزنامه پیدا می‌شود که بیانیه‌ی شما را چاپ کند؟ فردا صبح خودتان ببرید بدهید چاپش کنند. ما هم پا در یک کفش کردیم که تا این بیانیه چاپ نشود، از زندان بیرون نمی‌رویم. بهانه بود. به هر حال آن شب را در زندان ماندیم و تا صبح جشن و پایکوبی داشتیم.

صبح روز ۳ آبان، دوباره اسامی را خواندند. باز در لیست‌های چند نفره تا نوبت به گروهی رسید که من هم جزء آن بودم. ما را سوار ماشینی کردند. فراموش کردم بگویم دو نفر انتخاب شده بودند که بیانیه‌ی‌مان را در مقابل جمعیت دم در زندان بخوانند. به محض اینکه دیدیم همه با هم آزاد نمی‌شویم، بیانیه را رونویسی کردیم و نسخه‌های رونویسی شده را بین خودمان پخش کردیم. یکی از این بیانیه‌ها هم دست من بود. ماشین، روبه‌روی انبار زندان قصر توقف کرد. پیاده شدیم. کیسه‌های وسایل‌مان را که در موقع دستگیری تحویل

داده بودیم، تحویل گرفتیم. فرصت و محل تعویض لباس نبود. با همان لباس و دم پایی‌های زندان، مأموران به سرعت ما را دوباره سوار ماشین کردند. پشت در زندان قصر و در داخل حیاط، پیاده‌مان کردند. سرگرد بیژن یحیایی، افسر بازرسی اداره‌ی زندان‌ها و رئیس گارد ضد شورش زندان قصر منتظر ما ایستاده بود. تازه از ماشین پیاده شده بودیم که به سربازها پیشفنگ داد. آن‌ها هم پا به زمین کوفتند و تفنگ به دست جلوی ما صف بستند. پیش خودمان فکر کردیم نکند بچه‌های گروه اول را کشته باشند! از طرف دیگر، در بزرگ آهنی زندان در اثر فشار دائم مردم تکان می‌خورد و صدای هیاهو شنیده می‌شد. ناگهان یحیایی در حالی که به سربازها علامت می‌داد که در زندان را باز کنند، رو به ما داد زد که: برید گم شید! با یازشدن در آهنی، موج مردم که جلوی زندان جمع شده بودند، عقب نشستند و ما به بیرون پا گذاشتیم. پس از یک لحظه، روی دست‌ها و شانه‌های مردم بودیم و هر



یک به سوی کشیده می‌شدیم. مردم بر سر و روی‌مان گل می‌ریختند. در آن ازدحام، من فقط توانستم بیایه را به دست یکی از عکاس - خبرنگارانی برسانم که پشت سرهم از زندانیان آزاد شده عکس می‌گرفت. از آن روز، غیر از سه عکس که من هم تصادفاً در آن هستم، چیز دیگری ندیدم. احتمال می‌دهم که به علت ازدحام جلوی زندان در این روز، عکس‌هایی بهتر از این سه نتوانسته بودند بگیرند. این سه عکس، زیر گزارشی درباره یکی

از مردان زندانی آزاد شده در یکی از شماره‌های دی ماه ۵۷ مجله‌ی تهران مصور چاپ شد. به هرحال، برادرهایم که به استقبال آمده بودند، به سختی توانستند مرا از موج جماعت بیرون بکشند. جلوی زندان قصر و تمام خیابان‌هایی که به زندان منتهی می‌شد، لبریز از آدم بود.

ناصر مهاجر: در میان استقبال‌کنندگان، زنان با حجاب زیاد بودند؟

• زاله احمدی: استقبال‌کنندگان مردم معمولی بودند مثل مردمی بودند که در روزهای بعد ما آن‌ها را در صف تظاهرکنندگان ضد شاه می‌دیدیم. بیشتر بی‌حجاب بودند. مادر یکی از زندانیان را که آن روز جلوی زندان قصر بود، می‌شناختم. او معمولاً چادر سر می‌کرد؛ ولی آن روز فقط یک روسری معمولی به سر داشت. احتمالاً زن چادری هم در میان مردم بود. اما چیزی که توجه را جلب کند یا کوچک‌ترین شبهه‌ای مذهبی بودن این جماعت را ایجاد کند، به چشم نمی‌خورد. برعکس، از لای جمعیت فشرده، یک مشت دست به سوی ما دراز شده بود تا با ما دست بدهند. دست‌های مردان ناشناس در آن روز، صمیمانه‌ترین دست‌هایی بود که در تمام عمرم فشرده‌ام.

یکی از خواب و خیال‌های زندانیان جوان‌تر همیشه این بود که روزی انقلاب شود و ما به دست مردم از زندان‌ها آزاد شویم. مدتی قبل از این آزادی، از طریق ملاقاتی‌ها شنیدیم که مردم قصد دارند به زندان‌ها بریزند و زندانیان را آزاد کنند. رویایی که از همه خام‌تر به نظر می‌رسید، به واقعیت پیوسته بود. از زندان قصر به دانشگاه رفتیم. در دانشگاه تهران با لباس زندان، در موج جمعیتی بودیم که شعار مرگ بر شاه می‌دادند. همراهان مان گفتند که این اولین بار است که این شعار داده می‌شود. آنجا هم از زنان محجبه اثری نبود.

از فردای روز آزادی در خیابان بودم. خیابان‌ها شلوغ بود. گاه تیراندازی می‌شد و مردم در مقابل ارتش مقاومت می‌کردند. ما زن‌های چادرسپاهی را که در فیلم‌های دستچین شده، سانسور شده و دستکاری شده‌ی پس از انقلاب به عنوان اسناد انقلاب نشان داده می‌شود، در میان تظاهرکنندگان نمی‌دیدیم. مدتی بعد، تظاهرات بزرگی در بهشت زهرا صورت گرفت؛ احتمالاً به مناسبت کشته‌شدگان دانش‌آموز در ۱۳ آبان بود.^۸ شایع شده بود که

۸- در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷، میتینگ و تظاهرات بزرگی علیه حکومت شاه در دانشگاه تهران برگزار شد. ارتش پس از محاصره کامل دانشگاه و بستن همه‌ی درهای آن به سوی جمعیت آتش گشود. در نتیجه‌ی این حمله‌ی مسلحانه چند دانشجو و دانش‌آموز کشته شدند و شمار زیادی زخمی گشتند. پخش فیلم حمله‌ی مسلحانه‌ی نیروهای نظامی به دانشگاه در برنامه‌ی اخبار تلویزیون، خشم عمومی نسبت به این جنایت را دامن زد. راه‌پیمایی خشونت‌آمیز مردم تهران در ۱۴ آبان

ارتش می‌خواهد قبرستان را محاصره کند. حتا این شایعه هم بود که توطئه‌ای در کار است. در هر حال از خطر حمله‌ی ارتش صحبت بود. افراد خانواده و دوستان نگران بودند و نمی‌خواستند من در آن روز به بهشت زهرا بروم. ولی من رفتم. تظاهرات آن روز یکی از رادیکال‌ترین تظاهرات تا آن زمان بود. شعارهای توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد، و جنگ مسلحانه... را برای اولین بار در این تظاهرات شنیدم. در صف هزاران نفری تظاهرکنندگان، زنان هم میان جماعت و کنار مردان شعار می‌دادند. مردی که قیافه‌اش شبیه آدم‌هایی بود که در تکیه‌ها دسته سینه‌زنی به راه می‌انداختند، رو به ما چند زنی که در دیدریش بودیم کرد و گفت: خواهران برن عقب صف و با هم حرکت کنند من گفتم به تو چه ربطی دارد که ما کجا می‌خواهیم بایستیم؟! مردها همه از ما دفاع کردند و آن مرد را سر جایش نشاندند. در آن روز در فاصله‌ای دور از این تظاهرات صف کوچکی حرکت می‌کرد با شعارهای مذهبی. صد نفر هم نبودند. در این صف که تقریباً فقط از مردان تشکیل می‌شد، یک زن در عقب صف حرکت می‌کرد که بسیار جلب توجه می‌نمود. تصویر یک زن بلند اندام در بلوز یا کتی رنگی و دامنی سفید که یک خرمن موی بور بلند داشت و یک روسری بسیار کوچک، به اندازه یک دستمال گردن رنگی وسط سرش بود، هیچ‌وقت از خاطرم بیرون نمی‌رود. این زن ته صف حزب‌الله می‌رفت و شعار می‌داد. این صف چنان کوچک و در حاشیه بود که توجه کسی را جلب نمی‌کرد، مگر توجه کسانی مثل من را که در واقع برای سیاحت آمده بودند. آن روز بدون درگیری خاصی گذشت. در روزهای عاشورا و تاسوعا (۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷) و اربعین (۲۹ دی ۱۳۵۷) بود که ما با پدیده‌ی زنان چادر سیاه تظاهرات‌کننده مواجه شدیم.

شب تاسوعا، بچه‌های چپ تلفنی با هم تماس گرفتند. آن زمان به غیر از سازمان چریک‌های فدایی که نامی داشت و یک بخش انشعابی مارکسیست - لنینیست سازمان مجاهدین که آن هم هنوز بیشتر یک نام بود، چپ تشکل منسجمی نداشت. اکثر بچه‌هایی که تازه از زندان بیرون آمده بودند و بخش دستگیر نشده‌ی چپ، غیرمنسجم و غیرمتشکل بود. من هم تلفنی مطلع شدم که بچه‌های چپ فردا در خیابان ابوریحان جمع می‌شوند. به

که در جریان آن «۴۰۰ بانک به آتش کشیده شد» (باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۳۷۳) نه تنها استعفای دولت شریف امامی و استقرار دولت نظامی ژنرال ازهارای را در پی داشت، بلکه جنبش ضد دیکتاتوری شاه را بیش از پیش گسترده ساخت. برگزاری مراسم شب هفت جان‌باختگان دانشگاه در بهشت زهرا که ده‌ها هزار نفر در آن شرکت جستند از نموده‌های گسترش جنبش بود.

هر کس که می‌شناختم خبر دادم. تظاهرات تاسوعا یک تظاهرات سیاسی بود، نه یک مراسم مذهبی. شنیده بودیم که مذهب‌یون با دولت مذاکره کرده‌اند و توافق شده که شعار ضد شاه داده نشود تا ارتش هم با تظاهرکنندگان کاری نداشته باشد. چپ‌ها می‌خواستند صف مستقل خودشان را درست کنند. کوششی بود که ضرر نداشت. روز تاسوعا چند هزار نفر از چپ‌ها در خیابان ابوریحان جمع شدند. بیشترمان همدیگر را نمی‌شناختیم. عده‌ای پلاکاردهایی تهیه کرده بودند و روی آن شعارهایی در رابطه با آزادی نوشته بودند. بعضی شعار حکومت کارگری آورده بودند. بعد از کمی بحث پلاکاردهای حکومت کارگری جمع شد و صف در خیابان شاهرضا به طرف چهار راه پهلوی راه افتاد. بر تعدادمان مرتب اضافه می‌شد. به چهار راه پهلوی که رسیدیم، صفی از راه‌پیمایان را دیدیم که در خیابان پهلوی از شمال به سمت جنوب می‌آمد. اکثراً مردم عادی بودند. جلوی صف بازاری‌ها در کت و شلوار مرتب قرار داشتند و کنارشان سردسته‌های مذهبی با شعارهای یا حسین یا حسین، صف را هدایت می‌کردند. این‌ها وقتی به صف ما رسیدند، جلوی ما را گرفتند و با خشم شعار "مرگ بر کمونیسم"، "مرگ بر امپریالیسم" و "مرگ بر صهیونیسم" سردادند و به ما حمله کردند. وضعیت طوری بود که هر عکس‌العملی از طرف ما درجا می‌توانست توده‌ی پشت سرشان را علیه ما بشوراند. واقعا خطر این بود که ما را تکه‌پاره کنند. به همین خاطر بود که فقط شعارهای مذهبی می‌دادند. در این چند دقیقه که فضا متشنج شده بود، شعار "مرگ بر کمونیسم"، "جای یا امام حسین" را گرفت. از درگیری امتناع کردیم و متفرق شدیم. فقط توانستیم دهن به دهن قرار می‌بگذاریم در میدان فوزیه. در میدان فوزیه که جمع شدیم، حدود دو هزار نفر بودیم. مدتی صبر کردیم تا با صف جلوی‌مان فاصله کافی پیدا کنیم و بعد با شعار "مرگ بر شاه" و شعارهای کلی‌ای درباره‌ی برابری و آزادی راه افتادیم. برای جمع کردن پلاکاردهای حکومت کارگری که دوباره بیرون آمده بود، نیاز به کمی گفتگو بود. صف به حرکت در آمد. یک صف بزرگ مردم که تازه به میدان فوزیه رسیده و به طرف شاهرضا می‌رفت، منشعب شد و بیشترشان با شعار "مرگ بر شاه" به صف ما پیوستند. این شعار جاذبه اصلی صف ما بود در مقابل "یا حسین" صف مذهبی‌ها. به پیچ شمیران که رسیدیم، به یک تکه از صف قبلی که لات‌ها و چاقوکش‌های نیروهای مذهبی جلودارش بودند برخورد کردیم که حرکت نمی‌کرد و انتظار ما را می‌کشید. این‌ها تا ما را دیدند، شروع کردند به دادن شعار "مرگ بر کمونیسم، امپریالیسم، صهیونیسم". پارچه‌ای را علم کرده بودند که رویش کمونیسم، امپریالیسم، صهیونیسم در سه زاویه یک مثلث در زیر نوشته‌ی درشت "مرگ بر" نوشته شده بود. شعارها چنان تهدیدآمیز و لات‌ها و چاقوکش‌های‌شان

چنان آماده به حمله بودند که مردم ترسیدند و از صف ما جدا شدند تا به بقیه صف جلویی که از محل فاصله پیدا کرده بود، پیوندند. یکباره دیدیم که به اقلیت کوچکی تبدیل شده‌ایم و هر آن ممکن است از سوی ارادل و اوباش و احیانا دسته‌ای از مردم که پشت سر آن‌ها ایستاده بودند، مورد حمله قرار بگیریم. به همین خاطر در حالی که شعار می‌دادیم، از خیابان به پیاده‌روها عقب نشستیم. پیاده‌رو پُر از آدم‌های معمولی بود. در جریان تظاهرات، بر اثر نوع شعارها، هم تظاهرات‌کنندگان و هم خیابان تقسیم شده بودند. جدا از مردم عادی و جدا از زنان چادری معمولی در بخش کاملاً سازمان یافته در وسط خیابان، زنان چادر سیاه حرکت می‌کردند؛ در صفی که درست پشت ماشین‌هایی که بلندگو داشت و شعارهای مذهبی می‌داد. تکلیف روشن شده بود.

چپ‌ها فکر راه‌پیمایی مستقل در روز عاشورا را به سرشان راه ندادند. افراد برای تماشای تظاهرات به پیاده‌روها می‌رفتند و گاهی شعارهای خودشان را می‌دادند. وضع درست مثل روز قبل بود. در وسط خیابان، صف‌های سازمان داده شده حرکت می‌کردند و شعارهای مذهبی می‌دادند. کسانی هم که نمی‌خواستند شعارهای مذهبی بدهند در پیاده‌روها حرکت می‌کردند. وقتی که از وسط خیابان‌ها شروع به دادن شعار استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی کردند، پیاده‌رو فقط می‌گفت استقلال - آزادی. مردم عادی عصبانی بودند که مذهب‌پون راه‌پیمایی را قبضه کرده‌اند و نمی‌گذارند شعار مرگ بر شاه داده شود. سرآخر هم طاقت‌شان تمام شد و به رغم مخالفت و ممانعت مسئولان تظاهرات، شعارهای ضد شاه و ضد ازهاری سر دادند. به هر حال؛ در این دو روز بود که من برای اولین بار زنان چادر سیاه را در صف‌های سازمان داده شده دیدم. تا قبل از آن دو روز با چنین پدیده‌ای روبه‌رو نشده بودم. بعد هم آن‌ها را در راه‌پیمایی روز اربعین دیدیم.

ما روزها در صف تظاهرات، در تحصن کارخانه‌ها و تجمعات سیاسی بودیم؛ عصرها و شب‌ها هم تا صبح با دوستان جلسه داشتیم و بحث می‌کردیم که چه باید کرد؟! این بحثی بود که از اواخر ۵۶ در میان زندانیان زن شروع شده بود. این وضعیت عمومی بود. بعد از غلبه‌ی مذهبی‌ها بر تظاهرات تاسوعا و عاشورا، بحث‌های جدیدی هم مطرح شد. تا آن موقع بحث‌ها عبارت بودند از ضرورت تشکیلات، نوع تشکیلات، مرزبندی‌ها و مواضع. بعد از عاشورا موضع در مقابل مذهب‌پون از نو مطرح شد و این بار در حالی که برای برخی از جمله برای من مبارزه با مذهب‌پون موضوع عاجل بود، برای عده‌ای دیگر لزوم مرزبندی مطرح نبود. عده‌ای با تئوری سه جهان و علیه جهان دوم و عده‌ای علیه جهان اول، به لزوم حمایت از خمینی می‌رسیدند. عده‌ای در مجموعه آثار لنین به دنبال برخورد با نیروهای

مذهبی می‌گشتند. آن‌هایی هم که از خارج آمده بودند، نظر خیلی روشنی درباره‌ی وضعیت نداشتند. برای بسیاری‌شان مبارزه با امپریالیسم، انگار موضوع اثبات تعلق‌شان به کشور ایران بود. به طور کلی درک از امپریالیسم و مبارزه با آن درکی سطحی بود، که نتیجه‌اش بعضی رفتارهای نادرست بود.

در رابطه با حجاب این را هم بگویم که رفتار فردی بعضی افراد بی‌نام، خارج از تعلق سازمانی، آن هم در بحبوحه یک انقلاب از اهمیت سیاسی برخوردار نبود. همان‌طور که در تمام قرن بیستم چادر مشکی زن‌های مومن مسلمان و زنان خانواده‌های روحانیون یا چادرمشکی کرپ دوشین زنان خانواده‌های قدیمی ایرانی، تعیین‌کننده‌ی هیچ سیاستی نبود. ناصر مهاجر: از راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورا به این سو، توازن قوا به طور چشم‌گیری به نفع جریان مذهبی و هواداران خمینی عوض شد. پس از رفتن شاه از ایران، زنان محجبه و چادرسیاه بیش از پیش به چشم می‌خورند...

• *زاله احمدی:* این زنان فقط در راه‌پیمایی‌های رسمی شرکت می‌کردند. در تظاهرات خودجوش و درگیری‌هایی که هر روز و بعضی روزها هر ساعت در گوشه و کنار تهران وجود داشت، اثری از زنان محجبه نبود. ما این زنان را فقط در روزهای تظاهرات رسمی می‌دیدیم؛ مثل همان سه روز عاشورا و تاسوعا و اربعین! در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن هم به یاد ندارم که آن‌ها را در خیابان دیده باشم. زنانی که همراه مردان، شهربانی، اداره‌ی آگاهی، کلانتری‌ها، پادگان‌ها، زندان‌ها و... را تسخیر می‌کردند، زنان چپ بودند و نه زنان چادرسیاه. زنان چپ و سمپات‌های جریان‌های چپ بودند که به پادگان‌ها می‌رفتند و اسلحه بیرون می‌آوردند. به یاد ندارم که حضور زنان سازمان مجاهدین هم در آن دو روز چشمگیر بوده باشد. اگر منظور متشکل شدن نیروهای مذهبی است، با شما موافقم. در این فاصله دسته‌های پراکنده مذهبی، نیروهای پراکنده‌شان را سازمان دادند. اتحاد درونی روحانیت، اتحاد مذهبیون جور واجور زیر رهبری خمینی شکل پیدا کرد که در حضور باحجاب‌شان بیان می‌شد. مسئله‌ی سازماندهی نیروها در این دوران منحصر به مذهبیون نبود. بقیه، مسجد و منبر نداشتند؛ ولی درهمین زمان مشغول سازماندهی نیروهای خود بودند و ناموفق هم نبودند. تظاهرات چند صد هزار نفری اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) ۵۸ یکی از موفقیت‌های چپ بود.

ناصر مهاجر: با شما هم عقیده‌ام. اما پیش از روزهای قیام و در بُرش زمانی میان راه‌پیمایی تاسوعا تا فروپاشی دستگاه شاه در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، کم نبودند زنان غیرمذهبی و حتا چپ‌گرایی که ناگهان برآن شدند که در "هماهنگی با مردم" روسری سر کنند!



بهمن ۱۳۵۷

• *زاله احمدی*: تغییر ناگهانی‌ای به چشم من نخورد. در تب و تاب حوادث آن روزها و به خاطر شتاب سرگیجه آور جریان، بودند زنان سکولاری که به خاطر تعلق به جماعت روسری سر کرده بودند. بعد از تاسوعا و عاشورا، این دوره برای زنان سکولار تمام شد. اما عوامل دیگر روسری سرکردن بعضی از زنان چپ و سکولار قوت بیشتری یافت؛ از جمله ترس، دوستان‌مان تعریف می‌کردند که حتا قبل از آزادی ما، بعضی از زنان چپ که برای تظاهرات به جنوب شهر می‌رفتند، گاه روسری به سر می‌کردند؛ بیشتر به خاطر جَو آن مناطق! البته تجاری از دخالت و مزاحمت مردان هم بود. به نظر من شناخت کم بخش‌های جامعه تحت اختناق از یکدیگر، باعث ترس "روشنفکران" از مردم شده بود. این ترس از مردم، بسیار گسترده بود و این در مورد بچه‌های خارج از کشور مضاعف می‌شد. علاوه بر این در خارج از کشور بخش قابل توجهی از اپوزیسیون از خمینی حمایت می‌کرد. چپ‌هایی بودند که در پاریس حتا به دیدار "امام" رفتند؛ همان زمانی که علمای سنی جهان و بعضی علمای شیعه به گمانم حتا ایرانی، به این نوع امامت اعتراض کرده بودند. اینکه روسری سنبل مبارزه با امپریالیسم است در خارج از کشور اختراع شد و بعد به ایران وارد شد. این مواضع و رفتار بچه‌های چپ خارج از کشور باعث تعجب زیاد ما می‌شد و برای‌مان باور کردنی نبود. بچه‌های داخل کشور، موضع‌شان مانند هواداران خارج از کشور نبودند. حتا مائویست‌های داخل اوایل برخورد‌های بسیار متفاوتی داشتند.

ناصر مهاجر: من هم شماری از زنان جوانی را که عضو کنفدراسیون دانشجویی بودند و از اروپا و آمریکا به ایران بازگشته بودند تا در انقلاب مشارکت داشته باشند، می‌شناسم که با روسری به راهپیمایی‌ها می‌رفتند. اما آن‌طور که من مطالعه کرده‌ام، این گرایش چیره بر زنان کنفدراسیونی نبود. تا جایی که من می‌دانم، روسری‌دار شدن زنان سکولار و چپ، مختص یک یا دو گروه هم نبود. از بُرش زمانی راهپیمایی عاشورا، گرایشی به نسبت قوی در میان زنان سکولار جامعه و طیف چپ - به ویژه در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها - شکل گرفت؛ با این باور که بهتر است با روسری در حرکت عمومی، حتا در فضای عمومی حضور داشت!

• زاله احمدی: من با این پدیده آشنا نیستم و برایم قابل تصور نیست. در روزهای تاسوعا و عاشورا بسیاری از مردم عادی که وسط خیابان می‌رفتند، از دست سازمان‌دهندگان دل خونی داشتند و فحش می‌دادند؛ چه رسد به آن جماعتی که به وسعت دو پیاده‌رو از میدان فوزیه تا میدان شهید صف خودش را از مذهب‌بیون جدا کرده بود. حتا چند نفر از بچه‌های زندان و دوستان قدیمی‌ام که بعداً به سازمان‌های مائوئیستی پیوستند و از خمینی حمایت کردند، در این روزها و تا مدت‌ها بعد چنان برخورد رادیکالی در مقابل مذهب‌بیون از خود نشان می‌دادند که از آن‌ها توقع نمی‌رفت. امکان دارد ترسی را که از آن صحبت کردم و طبیعتاً بعد از این روزها تشدید شده بود، عکس‌العمل‌هایی را باعث شده باشد. ولی من این پدیده را که شما از آن صحبت می‌کنید، نمی‌شناسم. در میان بچه‌هایی که بعدها به خط ۳ معروف شدند، اصلاً چنین چیزی ندیدم.

ناصر مهاجر: من هم در میان هواداران خط ۳ و هم هواداران خط ۲ و خط ۳ کسانی را می‌شناختم که چنین گرایشی داشتند. متأسفانه مسئله از این گروه و آن جماعت فراتر می‌رفت. یک گرایش عمومی بود. وزن این گرایش هنوز محل بحث و بررسی‌ست. ولی گمان نمی‌کنم که خود این واقعیت برای شما مورد سؤال باشد. من گمان می‌کنم نقطه‌ی شکل‌گیری این گرایش یا این تغییر جهت، همان‌طور که خودتان اشاره کردید، راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا باشد.

• زاله احمدی: در مقطع زمانی مورد سؤال شما، هنوز خط و خطوط شکل گرفته و سازمان یافته نبودند. در فاصله عاشورا و قیام، من چنین تغییری را ندیدم. حتا برعکس. زنانی که قبلاً روسری به سر می‌کردند تا در تظاهرات شرکت کنند، از روزهای تاسوعا و عاشورا متوجه خطر شدند. زنان عادی را دیدم که تا قبل از این دو روز، همراه دیگران به تظاهرات می‌رفتند. اما بعد از تظاهرات تاسوعا، به مخالفت با انقلاب پرداختند. حتا با شوهران‌شان بحث می‌کردند که آخوندها می‌خواهند سر کار بیایند و چادر به سرمان کنند.

نمی‌خواستند شوهران‌شان به تظاهرات بروند. البته من در تهران بودم و نمی‌دانم وضع در شهرستان‌ها به چه صورتی بود. اما به نظر من این مسئله مهم نیست. اگر چنین گرایشی هم بوده، می‌توان آن را به عنوان یک مُد اجتماعی دید. این مسئله چندان مهم نبود. مسئله‌ای که معنای سیاسی ندارد، چندان مهم نیست.

ناصر مهاجر: یعنی مسئله‌ی حجاب مهم نبود؟

• زاله احمدی: حجاب، حتا نوع غیر سیاسی‌اش هم مسئله بسیار مهمی است. حجاب برای هم‌رنگ جماعت شدن به پنهان‌همبستگی، از نظر من، بیش از یک اشتباه سیاسی است. حجاب به عنوان سمبل یک مبارزه، یک موضعگیری سیاسی است که خود آن مبارزه را هم زیر سؤال می‌برد. ما در مورد روسری سرکردن زنان چپ و سکولار به خصوص در مقطع بین عاشورا تا ۲۱ بهمن صحبت می‌کنیم. در تجربه‌ی من این نه یک پدیده بود، نه گرایش و تغییر جهتی در میان زنان سکولار و چپ. ترس در مواردی و مُد اجتماعی در مواردی دیگر می‌تواند در آدم‌های عادی و چپ‌ها هر دو عمل کند. بخش بزرگی از چپ‌های آن دوران، در واقع همان مردم عادی بودند. روسری سرکردن زنان چه از ترس باشد یا پیروی از مد، از روی همبستگی باشد یا ترس از تنها ماندن، زیر فشار مردان خانواده باشد یا به رهنمود رفیق بزرگ‌تر و مسئول بالاتر، هیچ‌کدام بی‌اهمیت نیست. صحبت من بر سر اهمیتی است که این برخوردها در شکست انقلاب ایران و در ایجاد حکومت اسلامی و برقراری حجاب اسلامی دارد. بسیاری از تحلیل‌ها، حتا تاکنون بر این پایه است که زنان ما از آگاهی لازم برخوردار نبودند. از کدام آگاهی برخوردار نبودند؟ مسئله‌ی حجاب، نزدیک یک قرن قبل از انقلاب مورد نقد بود. زنان ایران در آستانه‌ی انقلاب از حقوقی برخوردار بودند که نسل‌ها زن ایرانی و مردان منورالفکر برای آن مبارزه کرده بودند. زنان پیشرو دوران بلافصل قبل از انقلاب، خواست اجرای برابری در زندگی اجتماعی، سیاسی و خصوصی را مطالبه می‌کردند و برایش می‌جنگیدند. مرزبندی زندانیان زن زندان قصر با خمینی حاصل هوشمندی فوق‌العاده نبود. این دیگران بودند که رفتاری غلط داشتند. تظاهرات خودبه‌خود ده‌ها هزار نفر زن در روز هشت مارس و روزهای بعد از آن، مقاومتی بود برای حفظ حقوقی که داشتند. وجود این مقاومت بدیهی بود غیر از این نمی‌توانست باشد. غیرقابل انتظار نبود. شورش نبود. نیاز به هوشمندی و آگاهی فوق‌العاده هم نداشت. این دیگران بودند که غلط رفتار کردند. حجاب برخلاف نظر رایج، مسئله حل نشده جامعه نبود. روند طبیعی در جامعه، الغاء حجاب بود.

دو بخش کردن جامعه حول ثنویت چادری و بی‌حجاب و در دو قطب مخالف قرار دادن

و معنی کردن آن به ثروتمند و فقیر، پایین شهری و بالا شهری، انقلابی و ضدانقلابی بزرگ‌ترین دروغ خمینی بود تا بتواند ثنویت جنسی را مبنای یک ایدئولوژی سیاسی کند. بسیاری آمادگی داشتند تا در این چاله بیفتند، بسیاری هنوز هم از این چاله در نیامده‌اند. من سه سال و نیم در زندان بودم و در جامعه حضور نداشتم. بعد از آزادی که برای شرکت در اعتصابات به کارخانه‌ها می‌رفتم، در مسیر می‌دیدم، دختران و زنان جوان، با بلوز و شلوار جین از میدان شوش گذر می‌کردند. در محله‌ای در خیلی پایین‌تر از میدان شوش با کلی دختران بی‌حجاب و بلوز و شلواری مواجه شدم. از اینکه می‌دیدم در کوی نهم آبان در نازی‌آباد زنان بی‌چادر آن‌قدر زیاد شده‌اند، حیرت کردم. هرچند به علت کارم در درمانگاه بیمه کارگران، با زنان کارگر شیک‌پوش و بدون چادر جنوب شهر و کرج آشنایی داشتم و روند تبدیل چادر به عنوان حجاب را به چادری که کمتر از هرچیز حجاب بود، خوب می‌شناختم. بسیاری از زنانی که قبل از انقلاب چادر به سر می‌کردند، چادر وسط سرشان بود. رو نمی‌گرفتند. چادر برای بسیاری حکم لباس را داشت؛ عمل کرده‌ای معینی داشت ولی لزوماً حجاب نبود.

ناصر مهاجر: در طبقات مدرن هم گاه، بعضی از زنانی که عموماً بی‌چادر بودند وقتی می‌خواستند برای خرید چیزی به مغازه‌ی نزدیک خانه بروند، چادر به سر می‌انداختند.

• زاله احمدی: استفاده از به اصطلاح "چادر نماز" که گل و بوته رنگی پیدا کرده بود، در بیرون از خانه، اساساً به دنبال برنامه ضدحجاب رضاشاه مد شد؛ بعد از اینکه ضرب و شتم فرو کش کرد. این گذار چادر بود از صرف حجاب به چیزی با کارکردهای متنوع و جدید. برای همین بعداً زنان بی‌حجاب هم در مواقعی برای راحتی کار، از آن استفاده می‌کردند. زنان روستایی که به شهرها می‌آمدند آن را به عنوان لباس شهری سر می‌کردند. به این ترتیب عمل کرده‌ای چادر، دستخوش تغییر شد. زنان جنوب شهر، اکثراً زنانی با منشاء روستایی بودند و قبل از انقلاب محجوب نبودند. خیلی از بیماران من در بیمارستان‌های دولتی تهران که از فقیرترین مردم شهر و روستا بودند، چادر سر می‌کردند؛ ولی حجاب نداشتند. بسیاری از زنان قلعه‌ی شهرنو هم بیماران ما در بیمارستان‌های دولتی بودند. این‌ها هم اکثراً چادری بودند، ولی به ندرت حجاب داشتند. کم نبودند زنان فقیر که همسرانشان در بهترین حالت کارگر فصلی بودند و وقتی که به درمانگاه می‌آمدند، چادر نازک وال به سر داشتند با روی باز. و چادرشان هیچ چیز را پنهان نمی‌کرد. همه چیز بود، الا حجاب. تصویر زنان که چادر زیر بغل زده با سینه و یقه باز، بچه به بغل، یک بچه یا یک زنبیل خرید در دست، برای همه آشنا بود.

ناصر مهاجر: تصور می‌کنم در سال‌های نخست دهه‌ی ۱۳۵۰ و بعد از سخنرانی‌های دکتر شریعتی در حسینیه‌ی ارشاد بود که روسری و مقنعه در میان طرفداران او و سازمان مجاهدین پدیدار شد. و این تحولی مهم بود در مبارزه‌ی سیاسی.

• *زاله احمدی:* در مقاله‌ی هویت قدرت و قدرت هویت که به زبان آلمانی منتشر شده است، به این موضوع پرداخته‌ام. در بررسی هویت دروغین "زن اسلامی" و شکل‌گیری آن، تصویر زن مدرن مسلمان شریعتی و حجاب متناسب با آن را به عنوان یکی از ابزارهای ساختن "زن اسلامی" جمهوری اسلامی، عنوان کرده‌ام. مجاهدین این الگو را پیاده کردند. جمهوری اسلامی الگوی حجاب شریعتی - مجاهدین را به عنوان الگوی عملی، مورد استفاده قرار داد. اجزاء این لباس یعنی، شلوار، مانتو و روسری، هیچ‌کدام نه اسلامی است و نه ایرانی. مقنعه مال مجاهدین نبود، روسری یک مد اروپایی بود که به زنان شهری ما هم سرایت کرد. اول به خانم‌های بی‌حجاب. تغییرهایی پیدا کرد و در زمستان خیلی‌ها برای محافظت از سرما، به جای کلاه سرشان کردند برای بعضی هم که بی‌حجاب نشده بودند، روسری جانشین چادر شده بود. روسری سنتی زنان ایرانی در شهر، روستا و عشیره، هیچ ربطی به حجاب نداشت. قطعه‌ای از لباس سنتی زنان بود. روسری اسلامی از اختراعات جدید بود که بنیادگرایان از آن استقبال و استفاده کردند. مقنعه و هر جا که می‌شد چادر، بعدها بود که در محل کار و مدرسه و دانشگاه، اجباری شد. چادر مشکی و مقنعه در زیر آن، "حجاب برتر" شد که به علل بسیار از جمله فقر و مخدوش شدن شأن اجتماعی و مرزهای طبقاتی و خطرات سیاسی، مدلی برای عموم نشد. از این رو حجاب مدرن اختراعی شریعتی - مجاهدین، وسیله‌ی مناسبی برای "اسلامی" کردن عموم زنان جامعه بود. عده‌ای خیال می‌کنند بدون مدل شریعتی - مجاهدین، همه‌ی زنان محکوم به چادر می‌شدند! عده‌ی دیگری فکر می‌کنند بدون آن حجاب، حکومت اسلامی دچار بحران می‌شد. این پُر بها دادن به قوه‌ی ابتکار شریعتی و مجاهدین است. بسیار قبل از تشکیل حکومت اسلامی در ایران، در بعضی کشورهای عرب مسلمان مثل یمن، همراه تأسیس مدارس دخترانه‌ی مدرن، روسری جایگزین اشکال سنتی حجاب که دست و پاگیر بود، شد. در خود ایران پیش از انقلاب، جریانات مذهبی خرافی وجود داشتند که از حمایت مالی دولت برخوردار بودند. رژیم شاه علیه نفوذ کمونیسم، مرتجع‌ترین و عامی‌ترین آخوندها را به جان مردم انداخته بود. این‌ها با تبلیغ از طریق معلمان هوادارشان موفق شده بودند راه روسری را به بعضی از مدارس دخترانه در بعضی شهرستان‌ها باز کنند. روسری این‌ها، گاهی بزرگ‌تر و مانتوی‌شان بلندتر از مجاهدین بود.

پیش‌بینی اینکه خمینی خواب یک جامعه در حجاب را می‌دید، مشکل نبود. جوانی، بی‌تجربگی و... هیچ یک بهانه‌ای برای توهم در باب اینکه خمینی می‌توانست چیز دیگری باشد، نیست. در زمان انقلاب دسترسی به نوشته‌های خمینی دشوار نبود. چیزی که قابل پیش‌بینی نبود، به قدرت رسیدن این جریان، تشکیل یک حکومت اسلامی و عملی شدن کابوس حجاب بود. چرا که این پدیده که من آن را فاشیسم اسلامی می‌دانم، پدیده‌ای نوظهور بود.

ناصر مهاجر: کی به این باور رسیدید؟

• زاله احمدی: بعد از تظاهرات تاسوعا و عاشورا. همان روز احساس کردم که خطر جدی است. همان‌جا روشن شد که احتمال به قدرت رسیدن این‌ها جدی است. بعضی از آشنایان من که از اروپا آمده بودند و در مرزبندی با مذهب‌یون مردد بودند، بعد از این روزها موضع مخالف گرفتند. همان روز بود که احساس خطر کردیم.

ناصر مهاجر: حرف شما را تأیید می‌کنم. در صحبت با بسیاری از زنانی که در انقلاب مشارکت داشتند، متوجه شدم که از این برش زمانی‌ست که هشیاری نسبت به خطری که در کمین نشسته، رفته رفته پدیدار می‌شود؛ به ویژه در میان زنان.

• زاله احمدی: دقیقاً. از همان روزها خطر احساس شد. تا قبل از آن، مردم با انقلاب - با وجود تمام خطراتی که به همراه داشت - طوری برخورد می‌کردند که انگار جشن است یا یک بازی. پس از آن دو روز، یک‌باره احساس خطر کردند.

ناصر مهاجر: ... و این احساس خطر، طیفی از واکنش‌ها را به همراه آورد. عده‌ای از زنان، همان‌گونه که شما شرح دادید، رفتار کردند. از سوی دیگر، شماری نیز به درجات گوناگون، ملاحظه‌کار و حتا محافظه‌کار شدند و با روسری به خیابان آمدند.

• زاله احمدی: من با این پدیده مواجه نبودم. عمدتاً در شکل تشکیلاتی با چنین پدیده‌ای مواجه شدم؛ یعنی وقتی حزب توده و بعضی از احزاب دیگر رسماً دستور دادند که زنان سازمان‌شان روسری به سر کنند. زمانش را دقیقاً نمی‌دانم، آیا در فاصله عاشورا و قیام بود؟ در آن زمان خطوط و سازمان‌ها هنوز صورت تشکیلاتی چندانی نداشتند. بیشتر آن‌ها در سال ۵۸ اعلام موجودیت کردند. این به معنی نفی اتوریته افراد سازمان دهنده روی سمپات‌های‌شان نیست. ولی نمی‌تواند تأثیرات تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. دقیقاً کی بود نمی‌دانم. اما هواداران حزب توده قبل از همه دستور داشتند هم‌رنگ جماعت شوند. از یکی از دخترانی که عضو راه کارگر بود هم شنیدم که مسئولش به او گفته که با روسری در تظاهرات شرکت کند. اما یکی دیگر از دوستانم که او هم راه کارگری بود از مسئولش چنین

دستوری نداشت؛ اگر هم می‌داشت به قول خودش باز هم بی‌حجاب به تظاهرات می‌رفت؛ آن هم در شهری مثل اصفهان.

در تظاهرات چند صد هزار نفری اول ماه مه سال ۵۸، زن‌های چپ از همه طیف حضور داشتند و چنین پدیده‌ای به چشم نمی‌خورد. دو زن فعال سیاسی را که چادر به سر کرده بودند و همراه کارگران کارخانه‌ی‌شان آمده بودند را من شناختم. رفتار یکی از آن‌ها در تظاهر به کارگر بودن، مضحک بود. با یکی از حزب‌اللهی‌هایی که در کنار صف حرکت می‌کرد و علیه ما شعار می‌داد درگیر شده بود. چادر به کمر بسته بود و داد می‌زد که من یک زن زحمتکش هستم... او از بچه‌هایی بود که سال‌های زیادی در خارج از کشور بود و سال ۵۴ برای فعالیت در داخل به ایران بازگشته بود. زن دیگر از دانشجویان دانشگاه تهران بود و در جلسات کارخانه‌ها با چادر مشکی خودش را جلو می‌انداخت و به عنوان کارگر سخنرانی می‌کرد. ممکن است اگر کس دیگری جای من بود، امروز آن را تعمیم دهد به یک پدیده. آن موقع بعضی از بچه‌های سیاسی در کارخانه‌ها کار می‌کردند. اکثر آن‌ها برای استتار چادر سر می‌کردند. ناشی‌گری‌های‌شان در بسیاری موارد باعث تعجب کارگران بود. به علت اختناق شدید گاه مرزهای استتار و عوام‌فریبی در هم می‌شد؛ اما این ربطی به نقش مذهبیون نداشت. قبل از انقلاب هم بود. بعد از شکست انقلاب، لزوم استتار بیشتر شد. همین مسئله استتار و خطر دستگیری باعث شد که مقاومت زنان چپ در مقابل حجاب، قبل از سال ۶۲ که قانون مجازات حجاب وضع شد، در بعضی مناطق کمتر از زنان دیگر باشد. البته افرادی را هم دیدم که به آن‌ها حمله شده بود و از ترس روسری گذاشته بودند. چنین نمونه‌هایی اگر در اوایل هم بود استثنا بود؛ هرچند تهدیدها از همان اوایل وجود داشت. اعلامیه‌هایی پخش می‌شد با حرف‌های رکیک علیه زنان و شیوه لباس پوشیدن‌شان و در آن‌ها زن‌ها را تهدید می‌کردند. تهدیدها بعداً عملی شد. بسیاری از زنان سیاسی فعالیت‌شان مخفی بود و مانند زمان قبل از انقلاب، متناسب محل زندگی و کارشان در لباس مبدل خود را استتار می‌کردند. چادر یکی از این لباس‌های مبدل بود. برای عده‌ای هم حجاب جزء بازی‌های انقلاب بود. به یاد دارم که مدت کوتاهی بعد از آزادییم برای استقبال از یکی از دوستانم به فرودگاه رفته بودم. دیدم یک عده زن از در مسافران به سالن فرودگاه وارد شدند که بسیار شیک و به اصطلاح ال‌ام‌د بودند و لباس‌هایی به شکل لباس‌های عربی به تن داشتند. نوعی عبای بسیار شیک با حاشیه‌ی طلایی، به ساق پای‌شان زنجیر طلا انداخته و مُد قابل توجه‌ای را به نمایش گذاشته بودند.

ناصر مهاجر: این تغییر توازن قوا پس از تاسوعا و عاشورا، گونه‌ای فضای ترس و

وحشت به وجود آورد.

• *ژاله احمدی:* بیشتر زنگ خطر بود؛ مگر برای بعضی شخصیت‌های سیاسی یا احزابی که خواب سهیم شدن در قدرت را می‌دیدند. با تغییر توازن قدرت، جهت قطب‌نمای سیاسی این‌ها هم به سمت قوی‌تر چرخید. اما برای دیگران هشدار بود که خود را از مذهب‌بیون جدا کنند. حتا عده‌ای به این فکر افتادند که دیگر در راه‌پیمایی‌ها شرکت نکنند. در هر حال من معتقدم که این برخوردها، چه به دلیل مُد اجتماعی باشد یا ترس، یا برای استتار یا به عنوان تنها امکان برای شرکت در تظاهرات، چیزی که در بسیاری از شهرستان‌ها یا در بعضی مناطق تهران و در بعضی تظاهرات یک واقعیت بود، هیچ یک از این‌ها نه توجیهی برای سرکوب زنان و محکوم کردن‌شان به حجاب است، نه سندی دال بر همکاری ناآگاهانه زنان سکولار در قربانی شدن زنان ایران. در یک تحلیل همه جانبه بررسی همه‌ی این عوامل اهمیت دارد. این زنان بودند که در اسفند ۵۷ خمینی را وادار به عقب‌نشینی کردند. و این نه فقط لات‌ها، مغازه‌داران و تاکسی‌رانان داوطلب، بلکه جامعه‌ی مردان ایران بود که فرمان حجاب خمینی را در فاصله ۵۹ تا ۶۲ در وزارت‌خانه‌ها، ادارات، دانشگاه‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها و... اجرا کرد. این رفتار و آن رفتار بعضی از زن‌ها ذره‌ای از مسئولیت مردان جامعه در این مورد کم نمی‌کند. بالعکس ترس زنان، ملاحظه‌کاری زنان، پیروی از سازمان بدون بررسی نقش مردان قابل فهم نیست.

در هر حال همان‌طور که گفتم من با چنین پدیده‌ای روبه‌رو نبودم، از آن‌ها که این رفتار را داشتند بیشترشان بچه‌های خارج‌کشوری بودند.

ناصر مهاجر: اما من بسیاری را می‌شناسم که از خارج کشور آمدند و مطلقاً چنین رفتاری نکردند.

• *ژاله احمدی:* من ادعا نکردم که همه یک رفتار داشتند. در میان زنانی که از خارج کشور آمده بودند، بودند زنانی که از همان بدو ورودشان در رابطه با مسائل زنان فعال بودند. از جمله چند زن تروتسکیست که در آن روزها حضوری محسوس داشتند. آن‌طور که بعدها شنیدم یکی دو نفر از آنان از بستگان باهک زهرایی بودند. این‌ها بودند که کیت میلت فمینیست آمریکایی را به ایران دعوت کردند.

ناصر مهاجر: این جریان، تنها جریان جنبش چپ ایران بود که از همان ابتدا روی مسئله‌ی حجاب حساسیت زیادی نشان داد و نسبت به مسئله‌ی زن، دید روشنی داشت.

• *ژاله احمدی:* من گمان نمی‌کنم که چنین بوده. این‌ها عده‌ای زن چپ بودند که تجربیاتی هم در کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران که در آمریکا تشکیل شده بود و

کیت میلٹ هم عضو همین کمیته بود، داشتند. این‌ها چند زن بودند نه یک جریان چپ. و بدون شک تنها زنان تروتسکیست نبودند که نسبت به مسائل زنان حساس بودند.

ناصر مهاجر: پس از راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورا که خطر را احساس کردید، چه راه و روشی در پیش گرفتید؟

• زاله احمدی: مرزبندی و مبارزه با ارتجاع مذهبی را موضوع عاجل می‌دیدم. افشاگری از این خطرناک‌ترین جریان سیاسی، هشدار و لزوم مبارزه علیه آن بیش از پیش موضوع کار من شد. سر همین موضوع، برخوردهای شدیدی با من شد. بعضی‌ها حتا می‌گفتند: حرف‌های تو حرف‌های شاه است. شاه می‌گفت ارتجاع سیاه و تو هم همین را می‌گویی. پاسخ من هم این بود: اگر شاه در عمرش یک حرف درست زده باشد، همین است. گفتند که من حرف‌های سیا را تکرار می‌کنم. این اتهامات مرا از کارم باز نداشت. در جبهه‌ی ضد شاه بودم و می‌گفتم: این جریان مذهبی و رهبرش خمینی از شاه هم بدتر و خطرناک‌تر است. بر این اعتقاد بودم و تاکنون هستم که بزرگ‌ترین خیانت پهلوی به ملت ایران این بوده که چنین میراثی برجای گذاشت. برای من مبارزه علیه شاه و خمینی مانع‌الجمع نبود. در این رابطه، آن‌ها که به صداقت من ایمان داشتند، لطف کرده این برخورد من را غیرسیاسی، ناشی از خالص‌طلبی و از این قبیل حرف‌ها می‌دانستند.

ناصر مهاجر: در عین حال می‌گفتید باید در مبارزه برای برانداختن نظام پادشاهی جدی شرکت کرد!

• زاله احمدی: شرکت در انقلاب برای من سؤال نبوده و نیست. مسئله، چگونگی شرکت و موضع‌گیری، یعنی جای چپ در این انقلاب بود. همه‌ی نیروها در انقلاب شرکت کردند و بعضی از نیروها مثل حزب توده در شکست انقلاب هم نقش بازی کردند. برای من جای چپ در انقلاب می‌بایستی مستقل از مذهب‌یون باشد و مبارزه با خمینی نباید به بهانه‌ی مبارزه با شاه یک روز هم به تعویق می‌افتاد. من در تمام روزهای انقلاب، در عین خوشحالی غیرقابل وصف از فضای آزاد دوران انقلاب، نگران هم بودم. خطر را حس می‌کردم. وضعیت خطرناک بود و ما خطر را در زندان حس کرده بودیم.

من جزء کسانی بودم که از همان‌جا که سیر جریان شتاب گرفت می‌گفتم: چپ هیچ شانسی برای پیروزی در این انقلاب ندارد. معتقد بودم سیل خروشان به راه افتاده و هیچ‌کدام از جریان‌های چپ یا دموکرات هم تجربه‌ی سیاسی یا تشکیلاتی لازم را ندارند و نمی‌توانند این مبارزات را جهت بدهند. در خلاء سیاسی ناشی از بیش از دو دهه دیکتاتوری، خطر طبیعی‌تر از هر چیز بود. برای همین فعالیت سیاسی من با استفاده از همه‌ی امکانات

فضای آزاد دوران انقلاب، همچنان مخفی بود. در موقع دستگیریم در سال ۵۹ هیچ‌گونه اطلاع دقیقی از فعالیت سیاسی من نداشتند. پس از بازجویی‌های مکرر در کمیته‌ی مرکزی و در دادسرای انقلاب اسلامی، از اوین آزاد شدم.

من معتقد بودم برای پیش‌گیری از خطر، باید فرصت جست‌وجوی نیروهای سیاسی چپ و دموکرات بتوانند خودشان را متشکل کنند. همه‌ی سعی باید بر این می‌بود که پروسه‌ی انقلاب تا آنجا که ممکن است طولانی شود. در طول زمان با مشارکت فعال در سازمان‌های خودجوش مردم، با مواضع مستقل، می‌توانیم مانع سلطه‌ی مذهب‌بیون شویم. ما به جای رهبری‌های متمرکز یا مراکز رهبری، احتیاج به آزادی داشتیم و برای حفظ آن باید به سنگر می‌رفتیم. این نظر من بود. اتحاد عمل برای حفظ دست‌آوردهای انقلاب و حفظ آزادی با حداقل تشکیلات تنها چیزی بود که لازم بود. سه فرصت بزرگ برای متوقف کردن ارتجاع خمینی از دست رفت. فتوای حجاب خمینی، بستن آینه‌گان و تسخیر دانشگاه سه موضوعی بود که باید آزادی‌خواهان را به یک سنگر می‌کشاند. وقت، وقت سیاستمداری چپ نبود. انقلاب جای سیاست‌بازی نبود و هر جریانی که سیاست‌بازی کرد در شکست انقلاب سهیم شد و سیاست‌بازان جهان تعیین کننده شدند.

روشن بود جریانی که سرریز شده، نطفه‌ی بسیاری گرایش‌ها را در خود دارد و حامل طیف گسترده‌ای از همه‌ی آن چیزهاست که تکلیف‌شان روشن نشده: از انقلابی تا ارتجاعی، چپ و راست، دموکرات و لیبرال و فمینیسم و ضدشان. همه چیز در آن دیده می‌شد. و این خطرناک بود، چون هیچ‌یک از نیروهای سیاسی، بلوغ لازم را نداشتند تا بتوانند این جریان را هدایت کنند. و یک نیروی تخریب‌گر هم میان ما بود که خطرناک‌تر از یک جریان راست جا افتاده بود.

ناصر مهاجر: درست متوجه‌ی نکته‌تان نشدم.

* زاله احمدی: خلاء سیاسی همیشه خطرناک است. این خلاء امکان مناسبی است برای عمل‌کرد ایدئولوژی به جای حزب سیاسی. به علاوه نقش سیاست‌بازان بین‌المللی تعیین کننده شد. احساس خطری که من در اوایل انقلاب داشتم به قوت همین اصل عام بود. تاریخ جهان یک نمونه نه چندان دور برآمد توده بی‌شکل می‌شناسد که ترساننده بود. و این خطر در اوایل حس می‌شد. خطر بی‌شکل شدن یا به عبارتی هم‌شکل شدن. این صورت گرفت و حاصلش دومین فاجعه‌ی انسانی قرن بیستم بعد از قدرت گرفتن نازی در آلمان بود. قبل از آن که خطر مذهب‌بیون جدی شود، خطر یک کودتای نظامی و سرکوب جنبش و به روی کار آمدن حکومتی بدتر از شاه هم منتفی نبود. در دوره‌ی نخست‌وزیری شاپور بختیار

(دی ۱۳۵۷)، وضعیت طوری نامشخص بود که شایع شده بود قصد دارند زندانیانی را که آزاد شده‌اند، دوباره دستگیر کنند. بسیاری مخفی شدند. عده‌ای از جمله من به شهرستان‌ها فرار کردیم. وضعیت به این شکل نامعین بود. در دوران بختیار، تظاهرات ادامه پیدا کرد و شتاب بیشتری گرفت و این احتمال کودتای نظامی را بیش از پیش تقویت کرد. ما نگران شکست انقلاب با یک کودتای نظامی هم بودیم.

ناصر مهاجر: از راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورا، جنبش مردم وارد مرحله‌ای تازه شد. تا آن زمان جنبش رهبری نداشت. از آن پس، خمینی رهبری را به دست گرفت.

* زاله احمدی: در راه‌پیمایی‌های روزهای مذهبی، آن‌ها توانستند رهبری راه‌پیمایی‌های رسمی را به دست بگیرند و سازمانده تظاهرات رسمی بشوند؛ با تشکیلات و نهادهای‌شان، با مسجدهای‌شان و رهبری که خودشان داشتند. در روز ۱۹ بهمن معلوم شد که توان کنترل انقلاب را ندارند. انقلاب قوانین خاص خودش را داشت، تابع ایده و اراده نبود. روزی که درگیری در نیروی هوایی پیش آمد و مردم بدون توجه به حکومت نظامی به سمت پادگان نیروی هوایی می‌رفتند، ماشین‌های با بلندگو در خیابان‌ها از مردم می‌خواستند که به خانه‌های‌شان بروند. می‌گفتند: فرمان امام خمینی است. هیچ‌کس اعتنایی نکرد. فردای آن روز هم، یعنی روز قیام، جریان در دست هیچ‌کس نبود و هیچ‌کس قادر به تأثیرگذاری بر آن نبود. حتا بعد از قیام که خمینی در مسند خالی قدرت نشست و رهبر شد، وضعیت هنوز به صورتی نبود که فکر کنیم ماجرا تمام شده است. تکلیف وظایف این رهبری هنوز معلوم نبود و حفظ این موقعیت قطعی نبود. نظر من این نبود و هنوز هم این نیست که چنین جریان ارتجاعی به دلیل مذهبی بودن مردم، پایه در مردم ایران داشت. ما امیدوار بودیم که در طول زمان، طیفی از نیروهای چپ و دموکرات و هر نوع سکولار لیبرال، هژمونی را به دست بگیرند.

ناصر مهاجر: از مهم‌ترین مسائل هر انقلاب، هم‌آوردی بین نیروهای است که در آن مشارکت دارند. مسئله‌ی هژمونی سیاسی هر انقلاب، جز از راه شرکت هرچه جدی‌تر و هوشمندانه‌تر و همه‌جانبه‌تر حل نمی‌شود...

* زاله احمدی: قبلاً هم گفتم که شرکت در انقلاب برای من اصولاً موضوع سؤال نیست. انقلاب مال اسلامیت‌ها نبود. آن را غصب کردند. رفرا ندوم "جمهوری اسلامی آری یا نه" یک کودتا بود. بحث بر سر چگونگی شرکت در انقلاب بود. آتش زدن سینما رکس آبادان را بسیاری دانسته یا ندانسته به رژیم شاه نسبت دادند و هم دهن با مذهبی‌ها با تظاهرات و تحصن و در واقع به نفع جنایت‌کاران، کار کردند. در این زمان من در زندان

اوین بودم. در بند زنان اوین این موضوع مطرح شد که ما چگونه اعتراض کنیم. با بحث کوتاهی به این نتیجه رسیدیم که این نوع کار تنها به دار و دسته‌های مذهبی افراطی می‌خورد و از فکر اعتراض به حکومت منصرف شدیم. من همچنان معتقدم که مرزبندی روشن، پیش فرض هر اتحاد سیاسی هوشمندانه است و مرزبندی قاطع علیه دیکتاتوری شاه و نیروهای ارتجاعی خمینی می‌بایستی مقدمه‌ی هر نوع تشکیلات و اتحاد سیاسی می‌بود. از مقتضیات که بگذریم، من طرف‌دار اصالت فکر و عمل هستم و این تنها چیزی است که شایسته یک انقلاب است و من انقلابی بودم و هستم. ولی نه عاشق انقلابی‌گری هستم، نه مخلص توده و مردم. از آن دسته "انقلابیونی" که انسان را فدای ایده می‌کنند هم نیستم. در شرایط ویژه‌ای مثل شرایط ایران زمان انقلاب و خطری که پیش روی‌مان بود، من حاضر بودم از هر جریانی پشتیبانی کنم که قادر می‌بود انقلاب را از این خطر به سلامت عبور دهد. من از دوران جوانی همیشه با حزب توده و شوروی مرزبندی داشتم و هیچ آمیدی هم به تغییر یا بهبود حزب توده نداشتم. اما اگر حزب توده به موقع، یعنی از همان ابتدا علیه خمینی و مذهبیون موضع می‌گرفت، چون سابقه‌ی مبارزاتی داشت، اسمی داشت و از حمایت بین‌المللی برخوردار بود، شاید می‌توانست چپ پراکنده را متحد کند و شاید جریان سیر دیگری می‌یافت. اگر شوروی با ارتش سرخ به ایران می‌آمد که جلوی روی کار آمدن خمینی را بگیرد، کار از اینکه شد بدتر نمی‌شد. اما شوروی ضعیف بود و در آستانه‌ی فروپاشی و ارتشش را برای افغانستان لازم داشت. حزب توده هم به کلی فاسد شده بود. از شوروی در حال اضمحلال خط می‌خواند. نیروهایی بودند که با این اگرها بازی‌های خطرناکی کردند. اگر قرار به اگر و مگر باشد، پس می‌شد خیال کرد که اگر غرب دچار جنون ضدکمونیسم نبود و از این‌ها حمایت نمی‌کرد، باز هم این نمی‌شد. اگر ایران اولین تجربه‌ی این پدیده نبود، محاسبات همه از جمله محاسبات سازمان سیا، این قدر غلط از آب در نمی‌آمد. اما از قدیم گفته‌اند: اگر را کاشتیم در نیامد. شرایط درونی و بیرونی، همه به زیان ما بود. مهم‌ترین عامل شکست انقلاب، ضعف نیروهای داخلی بود؛ در نتیجه‌ی سرکوب شدید دوران محمدرضا شاه پهلوی. از سرکوب سال ۴۲ یا مدتی بعد از آن سرکوب، صحبت از تشکیل یک حزب سوسیال دموکرات بود که قرار بود نخبگان و روشنفکران را جمع کند و جلوی خطر رادیکالیسم را بگیرد. دیدیم که به جای آن، حزب رستاخیز به وجود آمد. اپوزیسیون شاه به خاطر اختناق سیاسی بیش از دو دهه، بدون تجربه‌ی سیاسی بود. در

مقاله‌ی مرگ و دختر بچه در این مورد نوشته‌ام؛ چپ بدون تجربه‌ی سیاسی بود.^۹ نیروی ما ضعیف‌تر از آن بود که بتواند سیلی را که با آن شتاب جاری شده بود، هدایت کند. نسل اختناق دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ تا انقلاب، پیشینه‌ی تاریخی خود و حتا تاریخ روزش را هم به دلیل سانسور و ممنوعیت نمی‌شناخت. مبارزات دانشجویان، مبارزات زنان مثل هر نوع مبارزه‌ای در دوران اختناق محکوم به محدوده‌ی محافل مخفی، نیمه‌مخفی و جمع‌های غیررسمی بود و امکان رشد و بالندگی نداشت.

ناصر مهاجر: اگر امکانش را فراهم می‌آوردند که دست کم خطوط اصلی تاریخ یک صد ساله‌ی خودمان را بشناسیم، می‌توانستیم طور دیگری رفتار کنیم و به این روز نیفتیم.

• ژاله احمدی: من مشخصاً منظورم قطع ارتباط تاریخی و اجتماعی و سیاسی نیروهای مارکسیست، انواع سوسیالیست، دموکرات و فمینیست است. مسئله تنها مشکل ندانستن نبود و مشکل تنها مال "ما" فعالین سیاسی نبود. مسئله‌ی عدم امکان ارتباط بود. مسئله‌ی کیفیت آگاهی به‌طور کلی بود. کیفیت آگاهی روشنفکر و آگاهی عمومی جامعه بی‌تناسب با یکدیگر نیستند. بعد از انقلاب، در جستجوی ریشه‌های شکست، بسیاری یاد کتاب‌های تاریخ مشروطه که قبلاً هم در دسترس بود افتادند. سال‌ها و شاید تا همین امروز عده‌ای با آن‌ها مشغولند. حاصل این مطالعات در بسیاری موارد به نتایجی منجر شد که چندان از ادعاهای جمهوری اسلامی فاصله ندارند و بیشتر توجیه تاریخی برای حکومت یا اشتباهات و رفتار سیاسی نادرست بعضی جریان‌های سیاسی دیگر است. بسیاری هم با سرگرم شدن در ریشه‌ها از واقعیت روز فاصله گرفتند. چپ ایران، زمان انقلاب قربانی اختناق دهه ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ بود و در انقلاب هنوز در خط و خطوط در جستجوی خودش بود که زیر ضرب رفت. من متعلق به هیچ خط و عضو هیچ سازمانی نبودم؛ همواره از منتقدان آن‌ها بودم. اما با این بحث که مدتی بعد از انقلاب رایج شد، بحثی که تمام تقصیر را به گردن سازمان‌های چپ می‌اندازند، اصلاً موافق نیستم. انتقاداتی که به جریان‌های چپ می‌شود باید در جای درست خودش قرار بگیرد.

ناصر مهاجر: ارزیابی سیاسی‌تان از توازن قوای سیاسی پس از ۲۲ بهمن چه بود؟ هیچ

گمان می‌کردید که با چنان سرعتی مسئله‌ی حجاب اجباری را مطرح کنند؟

• ژاله احمدی: من بعد از روزهای تاسوعا و عاشورا متوجه شدم هر حکومتی بیاید،

مذهبیون وزنه‌ی بزرگی خواهند بود و به عنوان یک بخش ارتجاعی، تأثیر زیادی بر مسائل

۹- ژاله احمدی، مرگ و دختر بچه (کشتارهای سال‌های ۶۰ و ۶۷)، مجله آرش، شماره‌ی ۹۸-۹۹، فروردین ۱۳۸۶، ص ۹۶

خواهند داشت. احساسم اما جلوتر از فکرم بود. با احساس و گمانی مبهم، نگران بدترین چیز ممکن بودم. روز ۲۱ بهمن من جلوی اداره آگاهی بودم. تیراندازی می‌شد و من و یکی از دوستانم هم جزء آدم‌ها به سینه روی زمین خوابیده بودیم که تانکی آمد و پیش‌دار جریان شد. در اداره‌ی آگاهی را شکست و وارد شد. دوست من از جا جهید که به دنبال تانک وارد شود. پایش را گرفتم و گفتم: نمی‌گذارم بروی، کشته می‌شوی! گفت: فدای انقلاب می‌شوم! گفتم: نه خیر، فدای ملا می‌شوی!

فرمان حجاب خمینی، برای من و بسیاری از مردم عادی غیر منتظره نبود. دیر و زودش را کسی پیش‌بینی نمی‌کرد. چیزی که غیر منتظره بود، جای خالی مردان انقلابی همیشه در صحنه بود در حرکت اعتراضی علیه حجاب. در ارتجاعی بودن خمینی جای شک نبود. به تظاهرات زنان شک کردند.

ناصر مهاجر: بنابراین تا ۸ مارس پیش‌بینی نمی‌کردید که این‌ها بتوانند حکومت را در دست بگیرند.

• *ژاله احمدی:* تا آن زمان نگرانی من از این بود که ارتجاع خمینی که حالا به جریانی تبدیل می‌شد، بتواند جلوی بسیاری از چیزها را بگیرد؛ روندهایی را عوض و یا کند کند. روی امکان ایجاد یک حکومت اسلامی، احتمالاً خود خمینی هم لااقل هنوز حساب نمی‌کرد. ایدئولوژی یک حکومت اسلامی، تازه در پروسه عمل باید شکل می‌گرفت. بنابراین، پیش‌بینی اینکه، کی و چگونه خمینی از کدام ابزار "اسلامی" استفاده می‌کند، خودش هم برنامه‌ریزی نکرده بود. اینکه فرمان حجاب موضوع آزمون قدرت بود؛ حاصل تحلیل است؛ نه نتیجه‌ی برنامه‌ریزی دقیق خمینی. از مردان سیاسی آن زمان، دیگرانی هم بودند که حجاب هویت اسلامی‌شان بود. مصدق، بازرگان را وزیر فرهنگ نکرد و به عنوان دلیل گفته بود که اولین کارش این خواهد بود که چادر سر دختران مدرسه کند.

ناصر مهاجر: بله، این را زنده‌یاد فریدون آدمیت نوشته.

• *ژاله احمدی:* بله، تا آن موقع نگرانی این بود که بازرگان در راس قدرت قرار بگیرد و امام از قم با رهبریت معنوی، پشتیبان ارتجاعی‌ترین نیروها بشود و سرکوب و سانسور برقرار شود. حجاب هم موضوعی بود که دیر یا زود مطرح می‌شد. از ۸ مارس، با سکوت و عقب‌نشینی مردان انقلابی در مقابل خمینی، برای اولین بار به این امکان فکر کردم که جریان خمینی می‌تواند قدرت سیاسی را در انحصار خود بگیرد.

ناصر مهاجر: ۸ مارس می‌شد ۱۷ اسفند. به مناسبت این روز برنامه‌هایی تدارک دیده شده بود.

• *زاله احمدی*: قبل از ۸ مارس، در روزنامه‌ها اعلام شد که به این مناسبت برنامه‌هایی برگزار می‌شود. گروه‌های طیف چپ این مراسم را برپا می‌کردند. روز ۷ مارس جلسه‌ای در دانشکده‌ی صنعتی برگزار شد.

ناصر مهاجر: جلسه‌ی دانشکده صنعتی را هواداران حزب توده برگزار کردند.

• *زاله احمدی*: بله، من به این جلسه رفتم. سالن پُر بود. در این جلسه مسائل زنان اصلاً مطرح نبود. مادر شهیدی را آورده بودند که سخنرانی کند. سیاوش کسرایی شعرخوانی داشت و از این قبیل کارها. من یکی از دختران تروتسکیست را می‌شناختم که نسرین نام داشت و یک دختر دیگر را که از اقوام بابک زهرایی بود. این‌ها به آن جلسه آمده بودند و می‌خواستند صحبت کنند؛ اما میکروفون را به آن‌ها ندادند. من در سالن، نزدیک آن دو دختر نشسته بودم. سعی داشتند پشت بلندگو بروند و مطلبی را بخوانند. در خاطر هست که می‌گفتند: به ما قول داده بودند که می‌توانیم صحبت کنیم. اما به آن‌ها اجازه‌ی صحبت ندادند. تنها موفق شدند پشت بلندگو بروند و اعلام کنند جلسه‌ی‌شان در کجا و چه ساعتی برگزار می‌شود. به حدی وضع جلسه بد شده بود که بعضی از زنان از سالن بیرون رفتند. من هم از سالن خارج شدم و تا آخر برنامه نماندم. بعد از جلسه‌ی روز هفتم مارس، تصمیم گرفتم در جلسات دیگر شرکت نکنم. بنا بود یک سخنرانی در سالن فردوسی دانشگاه تهران برگزار شود. فکر می‌کنم جلسه‌ی هم در دانشکده‌ی هنرهای زیبا اعلام شده بود. شرکت در جلسه‌ی حزب توده مرا مأیوس کرد. به خودم گفتم حتماً جلسات دیگر هم چیزی مانند این جلسه خواهند بود. صبح ۱۷ اسفند رادیو اعلام کرد که امام خمینی "فرموده": زن‌ها باید با پوشش اسلامی سر کار بروند.

ناصر مهاجر: این خبر روز چهارشنبه ۱۶ اسفند در کیهان و اطلاعات منعکس شد...

• *زاله احمدی*: نطق امام در روز ۱۵ اسفند انجام شد. اما رادیو روز ۱۷ اسفند خبرش را اعلام کرد. من خبر را از رادیو شنیدم. یا اینکه قصد نداشتم در مراسم شرکت کنم، به دانشگاه رفتم. دانشگاه مرکز خبرگیری و ارتباط بود و بدیهی بود که زنان به این فرمان اعتراض کنند. به طرف دانشگاه به راه افتادم. در راه به دوستم مهوش سهرابی برخوردم. او هم بعد از شنیدن خبر، به تنهایی راه افتاده بود. بسیاری از زنان به همین شکل به خیابان آمده بودند. وقتی به دانشگاه تهران رسیدیم، دیدیم زنانی از دانشگاه بیرون می‌آیند. جلسات در داخل دانشگاه هنوز ادامه داشت. اما عده‌ای از زنان از سالن بیرون آمده بودند و به زنانی پیوسته بودند که روبه‌روی دانشگاه بحث می‌کردند. ما هم به زنان جلوی دانشگاه پیوستیم. برای ما تعریف کردند که اراذل و اوباش جلوی در دانشگاه را گرفته‌اند و اجازه نمی‌دهند

زنان از دانشگاه خارج شوند. عده‌ای از میله‌ها پریده بودند و از دانشگاه خارج شده بودند. ما با جمعیت از جلوی خیابان ابوریحان گذشتیم و به طرف چهار راه پهلوی راه افتادیم. قرار شده بود به کاخ نخست‌وزیری برویم. در طول راه با مردم صحبت می‌کردیم.

ناصر مهاجر: ماجرای مرد گیلک؟^{۱۰}



ژاله احمدی و مهوش سهرابی در راه‌پیمایی

• ژاله احمدی: بله! ماجرای جالب مرد گیلک هم در همان روز اتفاق افتاده که بعدها دوستی آن را برایم تعریف کرد. مغازه‌دارها در پیاده‌روها ایستاده بودند و ما را تماشا می‌کردند. به آن‌ها می‌گفتم بیایید در این اعتراض شرکت کنید. یکی از مردان گفت: خانم حجاب که اشکالی ندارد...، بلاخره شما ناموس ما هستی! دوستم که در کنارم ایستاده بود، به من گفت: کفش‌ها را در بیاور و کف پایت را به این آقا نشان بده. خلاصه به حدی اصرار کرد که من کف پایم را که آثار شکنجه‌ی دوران زندان به روی آن دیده می‌شد، به

۱۰- «روز هشتم مارس ۱۹۷۹، در ازدحام ملتهب جلوی دانشگاه تهران، نگرانی و خشم حضوری چشمگیر یافت؛ نقش بسته در چهره‌ی هزاران زن و در چهره‌ی یک مرد. مرد، نه یک نظاره‌گر بی‌طرف بود و نه رهگذر خیابان انقلاب. علت حضورش همبستگی یا جنس دیگر هم نبود. عاقله مردی در کت و شلواری ساده رو به شهناز کرده بود و با نگاهی نگران به لهجه‌ی گیلکی گفته بود: 'خانم این‌ها می‌خوان با ما چه بکنند؟' ژاله احمدی، بنیادگرایی اسلامی، تصویر مسخ شده‌ی انسان و بی‌اعتباری حق، آرژانس، پاریس، شماره‌ی ۶۶ بهمن - اسفند - فروردین ۷۷ - ۱۳۷۶، ص ۴

مرد مغازه‌دار نشان دادم. بعد دوستم گفت: ما زندان بودیم و شکنجه شدیم! شما به چه حقی می‌گویید ما ناموس شما هستیم؟! خلاصه بگومگو بالا گرفت. ما دوباره به صف برگشتیم. ناگهان یک دسته چاقوکش آمدند. یک مرد غول پیکر که روی صورتش اثر چاقو بود و افرادی از این قبیل به ما حمله کردند. بعضی از این اوباش پنجه بُکس داشتند. پسرهایی که در پیاده‌روها ایستاده بودند، اطراف صف زنجیر درست کردند. یک ضربه‌ی مشت هم به سر ما خورد. تعداد ما خیلی زیاد شده بود.

ناصر مهاجر: در یکی از نوشته‌های‌تان، حجاب و توتالیتریزم اسلامی و اپوزیسیون به نکته‌ی بسیار جالبی پرداخته‌اید. نوشته‌اید: «حجاب، اتحاد اوباش و آخوندهای به حاشیه‌ی قدرت رانده شده را تحقق بخشید. اوباش... اولین گروهی بودند که به فرمان اجرای حجاب خمینی لبیک گفتند. مرد حقیر و بیمار، با پوشاندن اخلاق ضد اجتماعی خود در زیر حجاب اسلامی، به پاره‌ی دیگرش، مرد مؤمن پیوست. زن به عنوان اوبژه‌ی ناآرامی، معرف درون آخوند و اوباش بود و می‌بایستی از ملاء عام دور می‌گردید و به پستوی زندگی خصوصی مرد رانده می‌شد تا جنبه‌های معینی از زندگی مردانه را تحقق بخشد. برای آخوند و اوباش، تصویر زن، تصویر پنهان مرد، تصویر مثله شده‌ی مرد، در زن مثله شده است و باید زیر حجاب پنهان گردد. تخالف ملا و اوباش، بیان اخلاق دوگانه مرد در جامعه مردسالار شیعه است. برای هر دو دسته، زن موضوع شهوت و برملا کننده‌ی درون مرد و موضوع غیرت مرد است. زن مخزن و محفظه‌ی عقده‌ها، ترس‌ها و وسواس‌های مردانه است و پنهانش باید کرد. موازی با پیگرد، سرکوب و ملغی کردن حقوق زنان، پیگرد و حذف آنان به عنوان سوژه در تاریخ ایران اجرا شد»^{۱۱}.

• زاله احمدی: مطلبی که خواندید، تحلیل من بر اساس مراحل است که این اتحاد صورت گرفت. اولین بیان اجرایی قدرت خمینی، فتوای حجاب بود. اینجا بود که به عنوان قدرت جدید می‌خواستند فرمان حجاب را به اجرا بگذارند و اعمال کنند. اولین دسته از مردان که بر سر موضوع حجاب با مالاها متحد شدند، اوباش بودند. متأسفانه آخرین دسته نبودند. در مقاله‌ی حجاب و توتالیتریزم... مراحل و گروه‌هایی که به اتحاد پیوستند را شرح داده‌ام.

در راه نخست‌وزیری، در نتیجه‌ی هجوم و حمله‌ی اوباش به صف ما، بارها متوقف شدیم. صف به حدی بزرگ شده بود که قابل تصور نبود. تخمیناً بیش از ده هزار نفر بودیم.

۱۱- زاله احمدی، حجاب، توتالیتریزم اسلامی و اپوزیسیون، آرش، پاریس، شماره‌ی ۸۴ خرداد ۱۳۸۲، ص ۴۴

بسیاری از معلمان و دختران دانش‌آموز، مدارسشان را تعطیل کرده بودند و به تظاهرات پیوسته بودند. دیگر سر و ته صف را نمی‌شد دید. وقتی از جلوی دانشگاه حرکت کردیم، چند هزار نفر بودیم. اما در طول راه عده‌مان بسیار زیاد شد. هر وقت که صف متوقف می‌شد، می‌فهمیدیم باز به تظاهرکنندگان حمله کرده‌اند. یک جا مجبور شدیم مسیرمان را عوض کنیم. جلوی راه را گرفته بودند. برای رسیدن به نخست‌وزیری یک بار دور زدیم. بالاخره بعد از مدتی به نخست‌وزیری رسیدیم. با صحنه‌ای روبرو شدم که هرگز از خاطرم نمی‌رود. آنجا بود که خطر فاشیسم را دیدم. جوانان مسلحی که از ساختمان حفاظت می‌کردند، پسرانی حدود ۱۶ تا ۱۸ ساله که هنوز سبیل‌هایشان درست سبز نشده بود، اسلحه‌شان را رو به ما گرفتند. از نگاه‌شان معلوم بود که می‌توانند ما را به گلوله ببندند.

ناصر مهاجر: شما را تهدید کردند که جلوتر نروید؛ سپس تیر هوایی شلیک کردند.

• زاله احمدی: بله، تیر هوایی اخطار بود. نشان دادند که می‌توانند شلیک کنند. جمعیت به حدی بود که می‌توانستیم به زور داخل نخست‌وزیری بشویم. اما فهمیدیم این دسته شوخی ندارد و شلیک می‌کند. نمی‌خواستیم چنین اتفاقی بیفتد و کسی زخمی یا کشته شود. این صحنه‌ای است که از تظاهرات روز اول در خاطرم مانده. چنین صحنه‌ای را در روزهای قبل هم دیده بودم و از فاشیسم مذهبی ترسیده بودم. روز ۲۲ بهمن مردم به فتح زندان اوین رفتند. من هم با دوستانم به اوین رفتم. راه‌بندان بود و ماشین‌ها به کندی حرکت می‌کردند. وقتی ماشین ما به پیچ شمیران رسید، پسر بچه‌های ۱۵ یا ۱۶ ساله تفنگ به دست با قیافه‌های مغرور و مست قدرت، سر چهار راه مانور می‌دادند. از دیدن این صحنه دلم ریخت. وقتی به اوین رسیدیم، من خواستم به دفتر سروان روحی - رئیس بخش زنان زندان اوین - بروم و پرونده‌ها را ببینم. راه دفتر او را بلد نبودم؛ چون همیشه ما را چشم بسته به آنجا می‌بردند. پسران پسران به دفتر رسیدم. یکی از همین پسر بچه‌ها با مسلسل جلوی مرا گرفت. گفت: برو کنار و گرنه شلیک می‌کنم. گفتم: من زندانی بودم. گفت: زندانی بودی که بودی. به تو می‌گویم برو کنار و گرنه شلیک می‌کنم. من آن روز خیلی ترسیدم. ترس از فاشیسم مذهبی. همین حس را در آخر راه‌پیمایی ۸ مارس داشتم.

ناصر مهاجر: در گردهم‌آیی روز شنبه ۱۹ اسفند در کاخ دادگستری هم شرکت داشتید؟

• زاله احمدی: بله، روز شنبه به دادگستری رفتیم.

ناصر مهاجر: از کجا راه افتادید؟ ابتدا به دانشگاه تهران رفتید و از آنجا به سوی کاخ

دادگستری حرکت کردید؟

• زاله احمدی: نه من به دانشگاه نرفتم. یک‌سر به دادگستری رفتم و در مسیر به

دسته‌ای از زنان که به طرف دادگستری حرکت می‌کردند، پیوستم. آن روز هم عده خیلی زیاد بود. چندین هزار نفر؛ ۶ یا ۷ هزار نفر بودیم.

ناصر مهاجر: از کجا خبردار شدید که گردهمایی اعتراضی شنبه، در کاخ دادگستری است؟

• ژاله احمدی: روز پنج‌شنبه که جلوی نخست‌وزیری بودیم، از ورود ما به کاخ نخست‌وزیری جلوگیری کردند و ما عقب‌نشینی کردیم. همان‌جا و پس از کمی گفتگو تصمیم بر این شد که شنبه به کاخ دادگستری برویم.

ناصر مهاجر: شعار هم دادید! شعاری به این مضمون: "شنبه برای دادخواهی جلوی دادگستری"

• ژاله احمدی: برایم طنین آشنایی دارد. حالا که گفتید یادم آمد. البته برنامه دادخواهی، برنامه اشغال دادگستری بود که اجرا شد. داخل ساختمان، محوطه‌ی بزرگ کاخ دادگستری، از زنان پُر بود و دائما بر جمعیت اضافه می‌شد. در پایین، جمعیت چنان فشرده شد که بسیاری به طبقه بالا رفتند. تراس مانندی که در طبقه بالا بود هم پُر شده بود. همین‌طور راه پله‌ها. واقعا از در و دیوار آدم می‌ریخت. بعضی از بچه‌های زندانی سابق را هم در آنجا دیدم. یکی از شاگردان سابقم (زمانی که دانشجوی بودم و در کنار تحصیل چند ساعت در هفته هم در یک دبیرستان دخترانه تدریس می‌کردم) را هم در آنجا دیدم. سال‌ها بود که از هم خبر نداشتیم. از ازدحام و سر و صدای پایین به طبقه‌ی بالا پناه بردیم تا بتوانیم کمی با هم حرف بزنیم. از بالا هوای کار را داشتیم. هیئت‌های زنان وزارت‌خانه‌های مختلف، معلمان، پرستاران و غیره به دادگستری آمدند و بعضی سخنرانی کردند. شعار آزادی در سالن با آن عظمت طنین می‌انداخت. ماموران حفاظت ساختمان، مردان مسلح، دم درها روی پلکان و بالکن، دندان قروچه می‌رفتند. بعد از سخنرانی‌ها، مامورین امر به تخلیه ساختمان کردند. در ورودی را بسته بودند. ما را از درهای کوچک دیگر بیرون فرستادند. گمانم من از در پشتی بیرون آمدم. از خاطرات خوب من در آن روز ساعتی یا ساعت‌هایی است که من و شاگرد سابقم در طبقه‌ی بالا مشغول تجدید خاطرات بودیم؛ در حالی که رابطه‌مان دیگر نه رابطه‌ی شاگرد و معلم بلکه رابطه‌ی دو هم‌سنگر بود.

ناصر مهاجر: ترکیب زنانی که در تظاهرات جلوی دادگستری شرکت کرده بودند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

• ژاله احمدی: روز هشت مارس، یک اجتماع جلوی دادگستری بود که در جلسه هفت مارس زنان تروتسکیست اعلام شده بود. من از این تظاهرات خبر ندارم. فقط می‌دانم به

همین دلیل عده‌ای که به آنجا رفته بودند، روز اول تظاهرات بزرگ و خودجوش زنان را از دست دادند. ولی فکر می‌کنم منظور شما همین اشغال دادگستری باشد. احتمالاً به علت وفور جمعیت، عده‌ای اصلاً موفق نشدند که وارد ساختمان بشوند. زنانی که در داخل دادگستری بودند، از محصل و معلم تا پرستار و وکیل، از دانشجو و... بودند. بعضی از زنان زندانی سابق را دیدم که با اقوام‌شان آمده بودند. بچه‌های جوانی که از طریق خانواده‌های‌شان به چپ گرایش پیدا کرده بودند هم زیاد بودند. بیشتر تیپ معلم و کارمند بودند. زنانی از کارمندان خود دادگستری هم بودند که مجبور شده بودند با حجاب سر کار بروند؛ ولی برای تماشای ما بعضاً از اطاق‌های‌شان بیرون آمده بودند. از زنان وکیلی که فعال بودند و به گمانم آن‌ها هم بیان خواندند، چیزی در خاطر دارم.

ناصر مهاجر: در چهره‌ها چه می‌دیدید؟

• زاله احمدی: در روز اشغال دادگستری، احساس قدرت غلبه داشت. از همان روز ۸ مارس، مصمم بودن در چهره‌ها دیده می‌شد. معلوم بود که تا عقب‌نشینی خمینی، دست از مبارزه نخواهند کشید. در روز هشت مارس غلبه با خشم بود. احساس غرور و رضایت را هم می‌شد دید. ولی در روز اشغال دادگستری این احساس قدرت بود که غلبه داشت. در تمام دوران انقلاب، هیچ مکانی برای حرکت مستقل زنان وجود نداشت. کارهایی در انقلاب اتفاق می‌افتاد که کار مردم زن نبود؛ ولی زنان امکانی برای بیان نظر خود نداشتند. این اولین حرکت مستقل مردم زن در انقلاب بود. به علاوه این اولین حرکت سیاسی علیه ارتجاع، علیه استبداد، علیه خمینی و برای آزادی بود. در روزهای اول فضای بسیار خوبی بود. از فضای عمومی که بگذریم هرکس حال و هوای خودش را داشت. دوستی از بچه‌های زندان که در روز هشت مارس کنارم بود، فقط عصبانی بود و هیچ فرصتی را برای ناسزا گفتن از دست نمی‌داد. در مورد خودم بگویم، به موازات خشم، یک احساس افسردگی و یأس عجیبی هم جا باز می‌کرد. همان‌طور که قبلاً گفتم، اینکه زنان در مقابل این فتوای حجاب مقاومت می‌کردند برای ما بدیهی بود. آرزو داشتیم که این هشدار برای مردان انقلابی قابل فهم باشد. مثل آن مرد گیلک که از اول فهمیده بود. زن‌ها که در خیابان‌ها برای اولین بار در روزهای انقلاب تنها می‌رفتند، فریاد می‌زدند: حق ما حق شماست. مردم به ما ملحق شوید. تظاهرات اما زنانه و تنها مانده بود. به نظر من وقت قدرت‌نمایی نیروهای سکولار جامعه رسیده بود که قوی‌ترین بخش جامعه بودند. وزارت‌خانه‌ها و ادارات و موسسات دولتی و... را در دست داشت و می‌توانستند مملکت را فلج کنند. انگار در این چند روز، برای مردان جامعه، دوران انقلاب به سر رسیده بود. ما زنانی که قبل از انقلاب با

سنت‌شکنی‌های مان در جامعه در بحث و دعوا با مردهای مان علیه ثنویت جنسی قیام کرده بودیم، حالا به جبهه‌ی دفاعی رانده شده بودیم؛ آن هم بر سر مشکلی که هیچ وقت نداشتیم. من به عنوان یکی از زنان فعال در جنبش دانشجویی دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ با خود می‌گفتم: بین کار ما به کجا رسیده که باید از حق نداشتن حجاب دفاع کنیم. این برای ما افت داشت. برخورد اغراق‌آمیز بعضی از زنان فمینیست غربی به این تظاهرات به این خاطر است که این‌ها ارزیابی‌شان از آگاهی زنان کشورهای جهان سوم، به‌خصوص کشورهای مسلمان، با پیش‌داوری همراه است. این‌ها دفاع زنان بی‌حجاب از حق بی‌حجاب بودن در کشوری عقب مانده آن هم در شرایط انقلابی را با مبارزه برای آزادی جنسی زنان، یا برای برابری حقوقی هموسکسوال‌ها در آمریکا و اروپا، آن هم در شرایط عادی، مقایسه می‌کنند. در مقایسه‌ی عددی تعداد تظاهرکنندگان به هیجان آمده، به پاره‌ای نتیجه‌گیری‌های سیاسی می‌رسند که عکسش صادق بود. آن‌ها زنان دهه ۴۰ و ۵۰ ایران را که برای‌شان آزادی و برابری سر مرزهای جنسی هم متوقف نمی‌شد، نمی‌شناختند. برای ما مسئله طور دیگری بود. ایزوله ماندن و فروکش کردن مبارزه‌ی زنان در آن روزها، مرا بسیار افسرده کرد. من در خواب هم نمی‌دیدم روزی برسد که یک فیلم ۱۲ دقیقه‌ای از قسمتی از تظاهرات آن روز زنان، مرجع ما بشود برای معرفی زنان ایران. سال‌ها بعد از انقلاب وقتی که تصویر "زن مسلمان" در مطبوعات غرب جا افتاد و حجاب اسلامی بنیادگرایان به عنوان یک امر فرهنگی توجیه شد، زنان ایرانی در تبعید، فیلم این تظاهرات را هر جا که توانستند نشان دادند. من خودم این فیلم را در مراسم روز ۸ مارس، نه سال متوالی در پروژه‌ی زنانی که در آن کار می‌کردم نشان دادم. آن را به سمینارها و کنفرانس‌ها بردم. در کنفرانس پزشکان در بیمارستان محل کارم پس از نمایش فیلم، این سؤال برای همکاران آلمانی‌ام پیدا شد که: پس این زن‌ها الان کجا هستند؟! می‌توانید احساس مرا درک کنید؟!

ناصر مهاجر: بله، به خوبی احساس شما را می‌فهمم. اگر اجازه دهید برگردیم به جایی که بودیم؛ از دادگستری می‌گفتید.

• زاله احمدی: در دادگستری قرار گذاشته شد که فردا جلوی وزارت امور خارجه جمع شویم. به آنجا هم تنها رفتیم. جلوی وزارت امور خارجه، جمعیت کم بود. این تظاهرات یک نوع ابراز همبستگی با کارمندان زن آن وزارت‌خانه‌ها بود که قبل از همه در معرض حمله بودند.

ناصر مهاجر: روی سخن آیت‌الله خمینی در ۱۵ اسفند هم زنان کارمند وزارت‌خانه‌ها بود. و وزارت خارجه یکی از مهم‌ترین وزارت‌خانه‌ها به حساب می‌آمد، با شمار زیادی کارمند زن.

• *زاله احمدی*: بله، گفته بود در وزارت‌خانه‌ها زنان "لخت" سر کار می‌روند و اضافه کرده بود: "بروید کار بکنید، اما با پوشش اسلامی..." "لبه‌ی تیز حمله به طرف این زنان بود. آن روز جمعیت زیادی به وزارت خارجه نیامده بود. تا آنجایی که به یاد می‌آورم، زنانی از وزارت‌خانه خارج شدند و به ما پیوستند. آن روز خبرنگاران خارجی هم بودند زنان تروتسکیست هم آنجا بودند و با خبرنگاران خارجی صحبت می‌کردند. این‌ها چند نفر بودند. تعدادی‌شان از دانشجویان خارج کشور بودند. همان‌جا قرار شد روز دوشنبه به دانشگاه تهران برویم و از آنجا به سمت میدان آزادی راه‌پیمایی کنیم.

دوشنبه به دانشگاه رفتیم. زنان جمع بودند. جمعیت نشسته در صحن چمن زیاد بود. شایع شده بود که قصد حمله دارند و می‌خواهند زنان را تار و مار کنند. آن روز نخواستگاری شنیده شد که بهتر است به تظاهرات ادامه ندهیم. درست به خاطر ندارم آیا در همان روز بود که دولت موقت انقلاب حرف خمینی را پس گرفت؟

ناصر مهاجر: روز شنبه نوزدهم اسفند، سخنگوی دولت، عباس امیرانتظام گفت منظور امام چنین نبوده و...

• *زاله احمدی*: بنابراین تأثیر این عقب‌نشینی‌ها هم بود که عده‌ای می‌خواستند تظاهرات پایان بگیرد.

ناصر مهاجر: روز شنبه از سوی دولت این نکته هم طرح شد که هر کس به زنان تعرض کند، مجازات خواهد شد.

• *زاله احمدی*: از قول خمینی گفتند که هر کس به زنان تعرض کند، ضدانقلاب است. این امر هم تازه تاییدی بود بر این خبر که واقعا شرایط خطرناک است. این امر باعث شد که عده‌ای متزلزل شوند. اما طبق معمول جنبش‌های خودجوش، کسی زیر بار این حرف‌ها نمی‌رفت. جماعتی که در زمین چمن دانشگاه نشسته و یا ایستاده بود، بلند شد و بدون توجه به این‌گونه صحبت‌ها، برای راه‌پیمایی حرکت کرد.

ناصر مهاجر: ترکیب زنانی که در زمین چمن دانشگاه بودند، با ترکیب زنان جلوی کاخ دادگستری متفاوت به نظر می‌رسید؟

• *زاله احمدی*: ابدأ. ترکیب همان بود که در فیلم جنبش‌های زنان ایران، سال صفر^{۱۲} نشان داده شده. ترکیبی بود از طیف زنان سکولار آن روزها. یکی از تأثیرات انقلاب این بود که زنان عموماً ساده می‌پوشیدند؛ به اقتضای شرایط انقلاب. ساده‌پوشی این خاصیت را هم

۱۲- نگاه کنید به ناصر مهاجر، سال صفر، دفتر دوم، همین کتاب صص ۱۸۷ تا ۱۹۸

داشت که در صورت حمله‌ی نیروهای سرکوب‌گر، راحت‌تر می‌شد فرار کرد. زنان چپ هم در میان تظاهرکنندگان بودند. بعضی‌هایشان را من از نزدیک می‌شناختم. زنان با چادر هم در میان تظاهرات‌کنندگان بودند؛ هرچند تعدادشان کم بود.

ناصر مهاجر: تا جایی که من می‌دانم، خیلی از این زنان - از زنان چپ‌گرای تشکیلاتی گرفته تا زنان کارمند معمولی - در آن روز در زمین چمن دانشگاه سخنرانی کردند و نظرشان را بیان کردند؛ در این باره که آیا باید به تظاهرات ادامه داد یا نه.

• زاله احمدی: خیلی از زنان طیف چپ هم بودند که خودشان را جلو نمی‌انداختند. این مسئله، جلو افتادن، هم نکات مثبت داشت و هم منفی. در مثبت بودنش شکی نیست. بدون فعالیت این زنان کسی نمی‌فهمید از امروز به فردا برنامه چیست. این‌ها تا حدودی به این حرکت نظم می‌دادند که ضامن تداوم آن بود. منفی بودنش در این بود که بعضی از آن‌ها فراموش می‌کردند این یک جنبش خودجوش است. با پیشنهاد بحث و رای‌گیری وارد نوعی از کار می‌شدند که متناسب با یک جنبش وسیع توده‌ای نیست. آنجایی که من نشسته بودم، جمعیت خیلی هم به حرف آن‌ها که در جلو چیزهایی می‌گفتند، گوش نمی‌داد. صفی که بپاخواست، در بحث شرکت نداشت. مگر می‌شد با هزاران نفر وارد بحث شد؟! همه بلند شدیم. آن روز هم جمعیت زیاد بود. اما در ابتدا نه به اندازه‌ی روز ۱۷ اسفند. پلاکاردها هم مانند روزهای قبل بود. شعارها: استبداد محکوم است، ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم، آزادی نه شرقی نه غربی، جهانی‌ست، ارتجاع مذهبی محکوم است، دیکتاتوری به هر شکل محکوم است و شعارهایی دیگری با مضمون آزادی و برابری و شعارهای برای دموکراسی و علیه استبداد. به طرف میدان آزادی به راه افتادیم. جمعیت در طی راه به بیش از ده هزار نفر رسید. آن موقع تخمینم روی ۲۰ هزار نفر بود؛ ولی مطمئن نیستم که درست باشد.

در میدان آزادی، گروه‌های ضربت منتظرمان بودند. قرار شده بود حکومت جلوی این دسته‌ها را بگیرد. در نتیجه انتظامات هم آنجا به صف ایستاده بود، اما گروه‌های ضربت به زنان حمله کردند و تعداد زیادی را کتک زدند. پس از اینکه درگیری شدید شد، متفرق شدیم. در واقع هرکس سعی می‌کرد به طریقی خودش را از مهلکه نجات دهد. انتظامات فقط وجودی نمایشی داشت و کاری نمی‌کرد. جلوی اوپاش را نمی‌گرفت.

روز بعد برای همبستگی با زنان رادیو - تلویزیون، رفتیم به جام‌جم. گویندگان زن را کنار گذاشته بودند و دیگر ما چهره‌ی آن‌ها را در تلویزیون نمی‌دیدیم. فقط مجری برنامه‌ی کودک، زن بود. ما جلوی رادیو - تلویزیون جمع شدیم. زنان رادیو - تلویزیون در اعتصاب

بودند. از طرف دیگر، رادیو و تلویزیون طی آن چند روز فقط خبرهای دروغ منعکس کرده بود. یک بار هم در اخبار اعلام کردند که این کار سلطنت‌طلبان است. یک زن چادری را که گروه‌های ضربت کتک زده بودند در تلویزیون نشان دادند و بعد در معرفی او مدعی شدند که او از خانواده‌ی، یادم نیست چه کسی را گفتند ولی کسانی از وابستگان رژیم شاه را عنوان کردند. عده‌ی تظاهرکنندگان در جلوی ساختمان تلویزیون خیلی کم شده بود. معلوم بود به پایان قضیه رسیده‌ایم. مردم به ما نپیوستند و زنان را نه به عنوان مردم و نه به عنوان بخشی از "مردم" قبول نکردند. من معتقد نیستم که جامعه مردان طرفدار حجاب بود. مردان، شوهران همان زنانی بودند که در تظاهرات شرکت داشتند و تک و توکی هم در کنار تظاهرات حرکت می‌کردند...

ناصر مهاجر: ... و در مواقعی که حمله می‌شد، زنجیر می‌بستند.

• *ژاله احمدی:* آن‌ها زنجیر بسته بودند با ما شعار می‌دادند؛ به صورت انفرادی یا گروه آشنایان. اما اگر این تظاهرات در رابطه با هر بخش دیگر بود، تظاهرکنندگان "مردم" تلقی می‌شدند و لاقلاً مورد حمایت قرار می‌گرفتند. فراموش نکنیم که هنوز روزهای انقلاب بود و دولت موقت قدرت چندانی نداشت. هنوز حکومتی در کار نبود. خلاصه کنم عموم مردان انقلابی ما نه مثل آن مرد گیلک که فهمید مسئله فقط مسئله‌ی زنان نیست و اتفاق دیگری دارد می‌افتد عمل کردند و نه مثل روز اول ماه مه ۵۸ عمل کردند؛ آنجایی که با حضورشان صف کارگران چپ را به صدها هزار نفر رساندند. و نه از زنان به عنوان بخشی از مردم حمایت کردند و نه از دختران، همسران، مادران، همکاران و رفقای‌شان. مردان چپ بیش از هر چیز شک کردند که پشت قضیه کیست.

ناصر مهاجر: در چند نوشته‌تان به این موضوع اشاره کرده‌اید که اولین انشعاب در صفوف نیروهای انقلابی، همین جنبش بود. به مثل، در نوشته‌ی جالب‌تان حجاب، *توتالیتاریسم اسلامی و اویوزیسیون* نوشته‌اید:

«اولین انشعاب در صفوف توده‌های انقلابی، در برخورد به فرمان حجاب خمینی، در اسفند ۱۳۵۷ صورت گرفت. مبارزه‌ی زنان در دفاع از حقوق خود و سایر حقوق دموکراتیک، با حمله‌ی اوباش و سکوت مردان انقلابی مواجه شد. این آغاز، مهر خود را بر کل حرکت‌های سیاسی تاکنون ایران زد. حجاب، حاجب برادری بی‌طبقه‌ی مردان جامعه شد.»^{۱۳}

• زاله احمدی: معتقدم که خمینی در اسفند ۵۷ ستون فقرات انقلاب ایران را در نقطه ضعفش که مردسالاری جامعه بود، شکست. در روزهای تظاهرات اسفند ۵۷، زنان تنها ماندند و جز مردان لات و چاقوکش که علیه زن‌ها وارد عمل شده بودند، نیرویی از مردان در خیابان‌ها نبود. علی‌رغم پیروزی موقت زنان، این تنها تظاهرات توده‌ای ایزوله شده در آن زمان، صحنه آزمون قدرت به نفع خمینی شد. انقلاب فلج شد. سنگ بنای ایدئولوژی حکومت اسلامی گذاشته شد. زن از مفهوم کلی انسان بیرون کشیده شد. سلسله مراتب اجتماعی انسان‌ها در قرآن که در راس آن مرد آزاد مسلمان قرار دارد، به یک سلسله مراتب ارزشی انسان تحول یافت. تنها مرتبه‌ی غیرقابل تغییر در این سلسله مراتب زن بودن براساس اختلاف بیولوژیک یک ایدئولوژی حکومتی شکل گرفت و بر روی آن یک سلسله مراتب بی‌حقوقی انسان‌ها درست شد که در پایین آن زن بهایی قرار داشت. به این ترتیب همه در یک سلسله مراتب قربانی بودن در سنگ‌هایشان تنها ماندند. در مقاله‌ی نقد فمینیسم اسلامی به این مسئله پرداخته‌ام.^{۱۳}

ناصر مهاجر: در مقاله‌ی نگاتیو، این فکر را بیشتر پروراندید: «... در واقع خمینی با فتوای حجاب به خال زده بود. به این ترتیب مستی که برای کوفتن بر دهان شیطان بزرگ آمریکا گره شده بود، بر سر زنان ایران فرود آمد. در سال ۱۳۵۷ در تظاهرات علیه فتوای حجاب خمینی، زنان ایرانی آخرین لحظات جهان شمولیت آزادی را در خیابان‌های تهران فریاد زدند. بعد از آن، ملت که در قانون اساسی مشروطه پایش لنگ و کمرش زیر بار شاه و ملا خم بود، به راحتی معزول شد.»^{۱۵}

• زاله احمدی: خمینی در روز ۱۷ اسفند خودش هم نمی‌دانست که به خال زده است؛ ولی واقعا به خال زده بود. او با طرح حجاب اجباری و به همراه آن ایزوله کردن زنان، نیروهای سکولار انقلاب را شقه و انقلاب را فلج کرد. با ایزوله ماندن جنبش مقاومت ماه مارس زنان، انقلاب وارد روند شکست‌های پی‌درپی شد. بعد از آن بود که انقلاب تسلیم کودتای خمینی در فروردین جمهوری اسلامی: آری یا نه، شد. جمهوری اسلامی اعلام شد، بدون درگیری، بدون جنگ و خونریزی. در قانون اساسی، زن مبنای تعریف ملت ضعیفه و مجرم قرار گرفت و از حاکمیت خلع شد. قانون اساسی جمهوری اسلامی، تصویب شد. بدون درگیری، بدون جنگ و خونریزی. با شروع جنگ با عراق در سال ۵۹ برنامه‌ی پاک‌سازی

۱۴- زاله احمدی، فمینیسم اسلامی، زن در مبارزه، شماره ۶ مارس ۹۷، صص ۱۱ تا ۱۵

۱۵- زاله احمدی، نگاتیو، آرش، پاریس، شماره ۸۴ خرداد ۱۳۸۲، ص ۳۲

جامعه از مخالفین رنگارنگ شروع شد. حجاب وسیله‌ی اسلامی کردن جامعه، به پرچم هویت اسلامی و وسیله‌ی پاک‌سازی، ابزار توتالیتر برای ترور و کنترل جامعه شد. مردان در وزارت‌خانه‌ها، بیمارستان‌ها کارخانه‌ها و... مشغول اجرای فرمان حجاب و اخراج زنانی بودند که تن به حجاب اسلامی نمی‌دادند.

ناصر مهاجر: ... و نیمه‌ی دیگر جامعه.

• *زاله احمدی*: بله! متأسفانه برخورد به زن‌ها به عنوان یک اقلیت، یک صنف و یک گروه بی‌شکل، حتا در میان اوپوزیسیون هم غالب است. برخورد آن‌ها فقط روی دیگر سکه برخورد عمومی جامعه به زن است. برای همین است که در ارزیابی هر فعالیتی که از جانب زنان در ایران صورت می‌گیرد، مرزبندی‌های سیاسی مخدوش می‌شود. روی دیگر سکه اینجاست که زن‌ها فقط به عنوان اوبژه مورد تبعیض و استثمار و نه به عنوان سوژه دیده می‌شوند. زنان یک توده یک‌پارچه نیستند. اختلاف زن‌ها در چگونگی زن بودن‌شان هم تا حد نفی زن بودن به عنوان یک داده ثابت می‌رسد. رابطه‌ی هر زن یا گروهی از زنان، جا و نقش آن‌ها در سیستم حاکم بر جامعه و مواضع سیاسی آن‌ها باید در مرزبندی‌های سیاسی همان قدر در نظر گرفته شود که در مورد بقیه؛ بدون آنکه موقعیت عمومی زنان به عنوان قربانی فراموش شود. شوق و ذوق تقریباً عمومی در اوپوزیسیون جمهوری اسلامی برای اینکه برندگان جوایز *کارل فن اوژینسکی* و جایزه‌ی *صلح نوبل* زنان ایرانی بودند، ناشی از چنین برخوردی به زن است. به این موضوع در مقاله‌های *تسب‌نامه در تبعید و آبروی از دست رفته کاتارینا فن بورا، پرداخته‌ام*.^{۱۶} این برداشت از زن در جامعه بود که مانع درک ماهیت حجاب جمهوری اسلامی و یکی دانستن آن با حجاب سنتی - مذهبی شد. عمل کرد حجاب جمهوری اسلامی نه خانه‌نشین کردن زنان است، نه تاکید بر مادری، بلکه قبل از هر چیز بیان تمکین و وسیله انطباق زنان است بر کلیشه‌ی تعریف شده زن در مقدمه‌ی قانون اساسی. در این مفهوم زن از یک مقوله‌ی جامعه شناختی به یک مقوله‌ی سیاست قدرت تبدیل شده.

زن در ایدئولوژی حکومت اسلامی، نیمه‌ی دیگر نیست. "دیگری" است در مقابل "خودی" به عنوان دشمن. در مقاله‌ی *تقد فمینیسم اسلامی* به این موضوع پرداخته‌ام. برخورد جمهوری اسلامی به زن، یک ابتکار ایدئولوژیک است. ویژگی قانون اساسی

۱۶- *تسب‌نامه در تبعید هفته‌نامه‌ی نیمروز*، شماره‌های ۵۸۵ و ۵۸۸ به چاپ رسید و *آبروی از دست رفته‌ی کاتارینا فن بورا* در *آرژش*، شماره‌ی ۸۶ بهمن - اسفند ۲۰۰۴، صص ۳۶ و ۳۷

جمهوری اسلامی در مبنای جنس‌گرایانه آن است که ویژگی دستگاه قضایی، دستگاه مجازات و سرکوب و زندان‌های آن هم هست. به این مورد در مقاله‌ی دختر بچه و مرگ پرداخته‌ام.^{۱۷}

زن قانون اساسی یکی از پایه‌های حکومت اسلامی تعریف شده در مقدمه‌ی قانون اساسی است. او مادر فرزندان مکتبی است در خانواده‌ای که اصل اساسی‌اش توافق عقیدتی با جمهوری اسلامی است. و فراهم کردن امکانات برای این وحدت، از وظایف حکومت اسلامی است.^{۱۸} زن قانون اساسی سوژه‌ی ترم جامعه است. حجاب ابزار اجرای آن است. در سطح جامعه، عمل کرد حجاب در کنار عمل‌کردهای دیگر، نشان‌دار کردن و ایزوله کردن زن‌هاست؛ عمل‌کردی مشابه عمل‌کرد ستاره‌ی زرد بر سینه و بازوی یهودیان در دوران حاکمیت نازی.^{۱۹} حجاب جمهوری اسلامی مشخص‌کننده زن به عنوان "دیگری" است.

ناصر مهاجر: از انسان حرکت نمی‌کنند تا به زن برسند...

• زاله احمدی: انسان بودن زن، در ایدئولوژی حکومت اسلامی، مشروط است. این‌ها از این حرکت می‌کنند که زن فقط در صدر اسلام انسان بوده و بعد از آن شأن انسانی خود را از دست داده و باید دوباره انسان بشود. انسان بودن زن، موضوع "شدن" است، نه موضوع "بودن".

ناصر مهاجر: در یکی از نوشته‌های‌تان درباره‌ی این جنبش اعتراضی که ۵ روز به درازا کشید و نو قدرتان را سخت هراسناک ساخت، به نکته‌ی خیلی مهمی اشاره می‌کنید. آن نکته شکست و پیروزی توأمان این جنبش است؛ تنها جنبشی که حکومت اسلامی را به واپس نشستن واداشت؛ واپس‌نشستی هرچند تاکتیکی. این دوگانگی را چنین توضیح می‌دهید:

«علی‌رغم توفیق موقت جنبش خودبه‌خودی زنان در مبارزه علیه خمینی که به تعلیق فتوای حجاب انجامید، منفرد ماندن مبارزات زنان در دفاع از آزادی و برابری حقوقی، بزرگ‌ترین پیروزی ضد انقلاب مذهبی در بهار آزادی بود. شعار برابری انقلاب، در مقیاسی اجتماعی شکست خورده بود.»^{۲۰}

۱۷- پیشین.

۱۸- زاله احمدی، بنیادگرایی اسلامی، تصویر مسخ شده‌ی انسان و بی‌اعتباری حق، آرش، پاریس، شماره‌ی ۶۶ بهمن-اسفند- فروردین ۷۷-۱۳۷۶، ص ۴

۱۹- زاله احمدی، زنان در اندورنی جامعه‌ی سیاسی ایران و معضل چه باید کرد، سالنامه‌ی دوازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، استکهلم، سوئد، ۲۰۰۱، به ویراستاری گلناز امین، ص ۶۶

۲۰- پیشین

این کلمات بسیار فکر شده و دقیق گزین شده. شما این پیروزی و شکست را توأمان می‌بینید. اگر اشتباه نکنم، دلیل اصلی شکست را هم در این می‌بینید که جنبش اعتراضی زنان نتوانست از حمایت نیروهای چپ و دموکرات و سکولار جامعه برخوردار شود و در نتیجه منفرد ماند.

• زاله احمدی: بله؛ این جنبش منفرد ماند چرا که جامعه‌ی ما زنان را جزء ملت، جزء خودش نمی‌بیند. حمله به زن‌ها را حمله به ملت نمی‌دید. شکست زن‌ها، در حقیقت شکست انقلاب بود. فیلم سال صفر سندی است از لحظه‌ی شقه شدن "ما".

گفتگوی ناصر مهاجر با زاله احمدی

۲۱ بهمن ۱۳۸۷ / ۹ فوریه ۲۰۰۹

انقلاب چگونه به تاراج رفت!

اکرم موسوی

۸ مارس ۱۳۵۷ حوالی ظهر، به سوی میدان ۲۴ اسفند می‌رفتم که بعدها نام میدان انقلاب به خود گرفت. دوستان گفته بودند که به مناسبت روز جهانی زن (۱۷ اسفند/ ۸ مارس)، در اکثر دانشکده‌ها مراسمی برگزار خواهد شد. می‌خواستم در این مراسم شرکت کنم.

دانشجوی سال اول مدرسه‌ی عالی تربیت معلم بودم. علاوه بر تحصیل در این مدرسه، شب‌ها در کلاس‌های پیکار با بی‌سوادی به بزرگسالان محله درس می‌دادم. اکثر آن‌ها کارگران کارخانه‌های اطراف کرج بودند؛ مانند کفش ملی و کارخانه‌های دارویی. لطیفه، یکی از فعالان جمعیت بیداری زن که هفته‌نامه‌ای به همین نام داشت، در محلات کارگری کار سیاسی می‌کرد. برگزاری مراسم ۸ مارس را او بود که به من اطلاع داد. گفت: فردا برای اولین بار مراسم ۸ مارس برگزار می‌شود.

لطیفه برای فعالیت در محله‌ی زورآباد چادر به سر می‌کرد. من که در آن محله به تدریس مشغول بودم، کت و دامن می‌پوشیدم؛ جوراب رنگ پا، ولی نسبتاً ضخیم به پا می‌کردم و یک روسری هم بر سر می‌گذاشتم. البته روزهای انقلاب که در تظاهرات علیه شاه شرکت می‌کردم، با چادر بودم. این چادر سر کردن را از دایی قاسم داشتم. دایی قاسم در زمان شاه، مدتی طولانی در زندان به سر برده بود. سخت مریض بود. وقتی به دیدنش می‌رفتم، می‌گفت:

- دختر مواظب باش! وقتی به تظاهرات می‌روی، حسایی خودت را با چادر بپوشان!
می‌گفتم دایی جان، من برای آزادی این کار را می‌کنم، چرا باید خودم را قایم کنم؟
می‌گفت:

- دختر جان، تو آن روزهایی را که مردم شعار می‌دادند: "زنده باد مصدق" و بعد این شعار تبدیل شد به: "زنده باد شاه"، ندیده‌ای!

می‌پرسیدم: چطور شد دایی جان؟ چه پیش آمد؟ دایی می‌گفت:

- شاه دارو دسته‌ی شعبون بی‌مخ و لات و لوت‌هایی را که به کمک آمریکا برای به خاک و خون کشاندن مبارزات مردم بسیج کرده بود، با چوب و چماق به خیابان آورد. با

کمک آن‌ها، حرکت مردم به خاک و خون کشیده شد. نمی‌دانی بعداً، با شناسایی مردم و انقلابیون، چه به روز آن‌ها آوردند!

من هم هر وقت به تظاهرات می‌رفتم، حسابی خودم را بچه پیچ می‌کردم تا شناسایی نشوم؛ همان‌طور که امروز آنارشیست‌های اروپایی می‌کنند.

حالا ۲۵ سال بعد از کودتا و ۲۵ روز بعد از انقلاب، ما می‌خواستیم آزادانه ۸ مارس را جشن بگیریم. از قبل، تمام سازمان‌های زنان تصمیم گرفته بودند که مراسم بزرگداشت روز زن را برگزار کنند. روز قبل از برگزاری مراسم، خمینی در جمع طلاب قم گفته بود:

«شنیده‌ام وزارتخانه‌ها همان‌طور است که در زمان طاغوت بود ... وزارتخانه‌های فعلی غیراسلامی است... آن طوری که برای من نقل می‌کنند، باز همان صورت زمان طاغوت را دارد. در وزارتخانه‌ی اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارتخانه‌ی اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند... زن‌ها بروند اما با حجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار بکنند؛ لیکن با حجاب شرعی باشند...»^۱

زنان که توسط رادیو و تلویزیون از اظهارات خمینی خبردار شده بودند، صبح روز ۱۷ اسفند، در اعتراض به اجباری شدن حجاب برای زنان کارمند، به خیابان‌ها سرازیر شدند. این خبر دهان به دهان می‌گشت و بر تعداد زنان معترض هر دم افزوده می‌شد. شماری از این زنان می‌دانستند که مراسم روز جهانی زن در دانشگاه‌ها برقرار است. دسته‌هایی از آن‌ها به سوی دانشگاه تهران حرکت کردند.

خشم و فریاد جای جشن و پایکوبی را گرفته بود. ۲۵ روز بعد از پیروزی انقلاب و ۲۵ سال بعد از سرکوب، آمده بودیم روز زن را جشن بگیریم. شعبون بی‌مخ‌ها و حزب‌اللهی‌ها اینجا چه کار می‌کردند؟ آن‌ها در کنار پیاده‌روها فریاد می‌کشیدند و دشنام می‌دادند. آیا پیش‌بینی دایی قاسم درست از آب درآمده بود؟

زنان که در زنجیری از حفاظت مردان حرکت می‌کردند، با تمام قوا شعار می‌دادند: "مردم به ما ملحق شوید"؛ "ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم". مردمی که با شور و شوق انقلابی، طعم پیروزی بر رژیم شاه را چشیده بودند، حاضر نبودند سکان انقلاب را به همین راحتی به دست حزب‌اللهی‌ها بدهند.

هر لحظه بر جمعیت تظاهر کننده اضافه می‌شد. مردم خیابان‌ها را ترک نمی‌کردند. جمعیت از جلوی دانشکده‌ی دامپزشکی وارد خیابانی شد که بیمارستان هزارتخت‌خوابی در آن

بود. بخشی از جمعیت به حیاط بیمارستان رفتند. صدای آن‌ها آن قدر بلند بود که پرستارها و حتی مریض‌ها بیرون آمدند. تعداد زیادی از آن‌ها به ما پیوستند. شعارها با تمام قوا در آن هوای سرد سر داده می‌شد: "در طلوع آزادی، جای حق زن خالی است!" "روز زن، نه شرقی، نه غربی، جهانی ست!"

جمعیت عظیم زنان تظاهرکننده، لباس و سر و ظاهر یک جوری نداشتند. اغلب بی‌حجاب بودند؛ برخی روسری بر سر داشتند؛ برخی حتی چادر. اما بعضی آدم‌های کنار پیاده‌رو به هم می‌گفتند: این زن‌ها پولدار هستند و از شاه دفاع می‌کنند! راه‌پیمایان مرتب تکرار می‌کردند: "ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم". تمام خیابان از این شعار پر شده بود.

من هم شعار می‌دادم. اما در عین شعار دادن، با خودم درگیر بودم. از خود می‌پرسیدم: من در میان جمعیت چه کار می‌کنم؟! زنانی در پیاده‌رو بودند که می‌گفتند: این‌ها همان زنانی هستند که جلوی کاخ ریاست جمهوری سالوادر آلنده، با کوبیدن به قابلمه‌هاشون باعث برکناری آلنده شدند! بیشتر این‌ها زنان سیاسی بودند که تردید داشتند به صف تظاهرات بپیوندند. پوشش‌شان هم با مردم عادی فرق می‌کرد.

این جملات به سوی من هجوم می‌آوردند و غوغایی در من ایجاد می‌کردند. گیج و منگ، به فریاد تظاهرکنندگان و حرف‌های حاشیه‌ی خیابان گوش می‌دادم. عده‌ای از مردم، از این حرکت زنان خیلی عصبانی بودند؛ آن قدر خشمگین که به جمعیت معترض فحش می‌دادند. بیش از ۲۵ روز از پیروزی انقلاب نگذشته بود!

تا مسافتی با جمعیت رفتم و با آن‌ها فریاد کشیدم: "ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم". می‌دیدم که از همه‌ی اقشار مردمی در تظاهرات شرکت دارند. در شک و دودلی بودم. این چه تناقضی بود؟ دچار ترس شدم که مبادا با این تظاهرات دوباره شاه برگردد. به کودتای شیلی و سرنگونی آلنده فکر می‌کردم.

وقتی به محله‌های فقیرنشین می‌رفتم، به خاطر در امان بودن از اذیت و آزار جنسی، روسری بر سر می‌گذاشتم. این طوری راحت‌تر بودم. فکر می‌کردم آگاهی و سواد را به میان مردم می‌برم. تصورم این بود که اگر کودکان و کارگران سواد داشته باشند و آگاه شوند، سوسیالیسم پیاده می‌شود. بعد همه‌ی مسائل خودبه‌خود حل خواهد شد.

به تناقضی که در آن زمان دچارش بودم، می‌اندیشیدم. پرسش‌های زیادی به مغزم هجوم می‌آورد: لباس‌های گوناگونی که برحسب مکان به تن می‌کردم، آیا ناشی از یک

ضرورت تاکتیکی بود، یا هم رنگ شدن با توده‌ها؟ آیا نوعی اجبار نبود که با آن کنار آمده بودم؟ آیا تظاهرات زنان حرکتی جدا از توده‌ها بود؟

خیلی جوان بودم؛ مثل اغلب فعالان سازمان‌های سیاسی. در محله‌ای در شرق تهران به دنیا آمده و بزرگ شده بودم. به تمام امکانات شهرهای بزرگ دسترسی داشتم: سینما، کتابخانه، کتابفروشی‌های بزرگ جلوی دانشگاه تهران... ولی چرا از آگاهی فردی و اجتماعی خبری نبود؟ زمانی که به کتابخانه می‌رفتی، از کتاب‌هایی که می‌خواستی، خبری نبود. پس چطور می‌توانستی آگاهی به دست بیاوری؟ آگاهی به زنجیر کشیده شده بود.

اغلب زنان هوادار سازمان‌های چپ را در تظاهرات دیدم. با هم بحث و جدل می‌کردیم. آن‌ها بدون توجه به مواضع سازمان‌شان در این حرکت شرکت کرده بودند. اغلب‌شان به حرف‌های خمینی اعتراض داشتند. ولی تا آنجایی که به یاد دارم، هیچ‌کدام از سازمان‌های سیاسی، حرکت متشکلی را برای اعتراض به سخنان خمینی سازماندهی نکردند. اما برای ۸ مارس برنامه تدارک دیدند.



باید برمی‌گشتم. راهم طولانی بود. بچه‌ها روز بعد در مدرسه در انتظارم بودند. در مینی‌بوس تهران - کرج، در افکارم غوطه می‌خوردم که با صدای سیف‌الله، یکی از شاگردان بزرگسال کلاس پیکار با بی‌سوادی، ناگهان به خود آمدم. گفت:

- دیدید زنان پولدار چطور داشتند علیه انقلاب تظاهرات می‌کردند؟

گفتم بله. ولی در فکرم به او جواب دادم که این زنان علیه انقلاب تظاهرات نمی‌کردند. نتوانستم پاسخی منطقی به او بدهم. گفتم: آن‌ها را به زور وادار می‌کنند که در مدارس و ادارات حجاب داشته باشند. سیف‌الله گفت:

- باید هم این‌طور باشد. انقلاب ما اسلامی است! شما را نگاه کن. آیا به زور وادارتان کرده‌اند که روسری بر سر کنید؟! در آن لحظه نتوانستم به او بگویم که این انتخاب من نیست. واقعاً انتخاب من چه بود؟ انطباق خود با روح زمانه؟ روح زمانه چه بود؟

سفری به گذشته‌ها

میهن روستا

دوستان عزیزم که به جمع‌آوری روایت‌های گوناگون از زنان و مردانی برآمدند که اولین تظاهرات زنان ایرانی پس از انقلاب را همراهی کردند، از من هم پرسیدند آیا در تظاهرات زنان در ۱۷ اسفند ۵۷ شرکت داشتیم؟ برای پاسخ به این سؤال، لحظه‌ای چشمانم را بستم و به گذشته‌ی دور سفر کردم. سفری به اعماق! با خاطراتی دور و تصاویری بریده!

یک لحظه جلوی دادگستری هستم و به صحبت زنی گوش می‌کنم. سعی دارد با صدایی صحبت کند که از میان انبوه جمعیت بگذرد و به گوش آن‌ها که دورتر هستند هم برسد. همه‌ی زیاد است. حرف‌های او را نمی‌فهمم.

ناگهان به جلوی نخست‌وزیری می‌روم. از میدان پاستور راه افتاده‌ایم و حالا به اینجا رسیده‌ایم. صف ما را مردان و زنانی که دست‌شان مثل زنجیر درهم تنیده است، محافظت می‌کنند. حس امنیت، وضع اما ناآرام است. اوباش با دادن شعار و گاهی هم فحش‌های رکیک، سعی در پاره کردن زنجیر و گسستن خط حفاظ ما دارند تا با سنگ و مشت و لگد و برخی نیز با زنجیر فلزی و پنجه بوکس، زنان "طاغوتی" و "چیپی" را تارومار کنند. مقاومت زنان و مردانی که زنجیر بسته‌اند، اوباش را جری‌تر کرده و رفتارشان هیستریک شده است. می‌دانیم اگر دست‌شان به ما برسد، خشم‌شان را در مشت‌های‌شان جمع خواهند کرد تا به صورت‌هامان فرود آورند.

از جلوی نخست‌وزیری به خیابان شاهرضا (انقلاب)، درست جلوی دانشگاه پرتاب می‌شوم. نمی‌دانم آغاز تجمع اعتراضی‌ست یا آخر کار. فقط می‌بینم که عده‌ای به صورت پراکنده دور و بر دانشگاه هستند. آشفته‌ام ولی نمی‌دانم چه چیز مرا آشفته کرده. شاید صحبت شب قبل سبب این حالت شده باشد.

سرسفروی شام نشسته‌ایم. من، رضا و رستم که از زمان آزادی‌اش از زندان شاه در ۴ آبان ۱۳۵۷ با ما زندگی می‌کند. رستم گزارشگر ماست. او همه روزه، از صبح زود تا دیروقت شب در راه‌پیمایی‌ها و اعتراض‌های توده‌ای حضوری خستگی‌ناپذیر دارد و شب‌ها گرسنه و کوفته به خانه برمی‌گردد. اما او امشب درهم است و سرش را بلند نمی‌کند. تعجب می‌کنم. هنگام حرف زدن هم به چشم‌های‌مان نگاه نمی‌کند. به صورتش نگاه می‌کنم. گونه‌اش باد کرده است؛ مثل کسی که دندان‌ش چرکین شده باشد. می‌پرسم: چه شده؟ با همان آرامش

که مخصوص او بود، پاسخ می‌دهد: چیری نیست. امروز جلوی نخست‌وزیری، برای حمایت از تظاهرات زنان زنجیر بسته بودم، مشت خوردم، و ادامه می‌دهند: این تظاهرات خیلی مهمه. حالا دیگر زنان هستند که می‌توانند ادامه‌ی راه را تعیین کنند. بعد رو به من می‌کند و می‌گوید: شما باید این موضوع را خیلی جدی بگیرید. بدون آنکه من و رضا متوجه شویم، مسیر بحث را به حرکت اعتراضی زنان کشانده بود و اهمیت آن، رضا صحبت رستم را پی می‌گیرد و می‌گوید که او هم همه‌جا بوده و صف تظاهرات زنان را دنبال کرده. نظرش این بود که اگر زنان همچنان ادامه بدهند، دولت و رژیم را با یک معضل جدی روبه‌رو می‌کنند. رضا اما خیلی مطمئن نبود که این شور تا کی ادامه پیدا می‌کند.

من در چه حال هوایی بودم؟ دلم نمی‌خواهد به تحلیل آن زمانم، تجربه‌ی نظری و عملی امروزم را بچسبانم. به راستی چه عاملی محرک شرکت من در آن راه‌پیمایی بود؟ من که وابسته به چپ بودم و فکر می‌کردم که مبارزه برای سوسیالیسم، در تحلیل نهایی، مبارزه



برای برابری حقوق زن و مرد نیز هست؛ من که مانند هر کمونیست دیگری اعتقاد داشتم که بر زنان ستم مضاعف می‌رود و من که فکر می‌کردم از بین رفتن ستم مضاعف در گروهی برپایی سوسیالیسم است، با این همه، شرکت در آن تظاهرات برایم بسیار مهم بود. پشت فرمان خمینی که گفته بود «زن‌ها نباید لخت به وزارت‌خانه‌ها بروند»، ارتجاع را می‌دیدم. زور را می‌دیدم و فشار را و ستم را؛ ستم مضاعف را که این بار می‌خواست لخت در برابر زنان، قد علم کند. شرکت من در تظاهرات، شرکت زنی بود خشمگین از برنامه‌ای که از

بالای سر ما برای زنان ریخته بودند. زنی که از بازگشت به دوران استبداد وحشت داشت و برای جلوگیری از استبدادی مجدد حاضر بود همه کار بکند.

رضا گفت: شما تنها خواهید ماند. صدای تان انعکاس پیدا نخواهد کرد. بخش زیادی از زنان ایرانی حجاب دارند و این مسئله مانع از پیوستن توده‌ی زنان به شما می‌شود. من با این ارزیابی به شدت مخالفت کردم. باور نمی‌کردم که زنان ایرانی مخالفت‌شان با حجاب اجباری را به جنبشی تبدیل نکنند و جلوی این بی‌حرمتی وقیحانه نایستند.

رضا گفت: تو فقط شهرهای بزرگ را می‌بینی و در این شهرها هم فقط مناطق خاص را مد نظر داری. مسئله بی‌حجابی هنوز برای بسیاری از مردم کشور ما حل نشده. من همچنان مخالفت می‌کردم. در تمام عمرم فقط برای رفتن به مراسم ختم یا گورستان چادر به سر کرده بودم.

در خیابان شاه‌رضا ایستادم. چرا؟ نمی‌دانم! دور و برم جمعیت پراکنده‌ای را می‌بینم. همه چیز محو است، جز چهره‌ی استخوانی جوانی لاغر که رو به من می‌گوید: شما با این‌ها فرق می‌کنید. انگشت اشاره‌اش به سوی زنان و دخترانی‌ست که حالا به وضوح در برابر دیدگانم ظاهر شده‌اند: آراسته، خوش‌ظاهر، مصمم، جدی. ادامه می‌دهد: خانم شما خودتونو قاطی این‌ها نکنید! نگاهش می‌کنم و با نگاه به او می‌گویم: به تو چه، مگه فضولی! بعد به سوی زن‌ها می‌روم. صف راه‌پیمایی شکل می‌گیرد و به راه می‌افتیم.

تصاویر بریده است و خاطرات درهم ریخته. باریکه نوری‌ست به لحظه‌ها، ثانیه‌ها و ساعت‌های سپری شده که برای سی سال در سایه مانده بود. و سی سال مدت زیادی است برای ذهنی خسته. بیش از این به یاد نمی‌آورم. یادآوری بیشتر نیاز به تدارکاتی دارد. به یک فوت جادویی شاید تا غبار نشسته بر خاطرات را بروید و به پروازشان درآورد.

با این وجود حالا که چشم‌هایم باز است، قدر رستم‌ها و رضاها را بیشتر می‌دانم. آن‌ها و بسیاری دیگر از مردان آزادمنشی که در کنار ما بودند و از جنبش اعتراضی زنان پشتیبانی کردند، در تحلیل و بررسی بسیاری از زنان و فعالان جنبش، نادیده گرفته شده‌اند و همان مَه‌ری به آن‌ها زده شده که - به درستی - به نیروها و سازمان‌های سیاسی؛ چه آن‌هایی که با سرنگونی رژیم شاه برای "پیشبرد مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" دست در دست ارتجاع گذاشتند و علیه جنبش زنان برخاستند و چه سازمان‌ها و گروه‌هایی که برای "پیوند" با توده‌ها، از مبارزه علیه حجاب اجباری فاصله گرفتند.

تظاهرات زنان: روایت یک مرد

م. د.

من اگر چه خط چهارمی بودم، اما در جریان انقلاب و ماه‌های پس از قیام بهمن با جریان‌های سه‌گانه‌ی پیشگام (دانشجویی، دانش‌آموزی و معلمی) کار می‌کردم و به ابتکار خود و یاری چند تن از دانشجویان، کلاس‌های ایدئولوژی مشتمل بر فلسفه، سیاست و اقتصاد سیاسی برای دانشجویان در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران و برای دانش‌آموزان در دانشگاه صنعتی شریف و نیز در دانشکده‌ی کشاورزی و اقتصاد کرج دایر کرده بودیم که در هر نوبت، بیش از صد نفر و گاه تا دویست نفر در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند. به پیشنهاد دانشجویان و دانش‌آموزان، کلاس‌های ایدئولوژی را در روزهای چهارشنبه و پنج‌شنبه هفده و هجده اسفند ۱۳۵۷ تعطیل نمودیم تا شرکت‌کنندگان در کلاس (اعم از دختر و پسر) بتوانند در تظاهرات شرکت کنند. ناگفته نماند که همه‌ی شرکت‌کنندگان در کلاس، هوادار فدایی نبودند و از جریان‌های دیگر، به ویژه هواداران طیف خط ۳ هم که خود را به نام دانشجویان و دانش‌آموزان مبارز سازمان داده بودند، در کلاس‌ها حضور داشتند. بیشترین شمار پسران شرکت‌کننده در کلاس‌های دانشگاه صنعتی، از دبیرستان هخامنش، توس دکتر نصیری و... از غرب تهران بودند. آن‌ها علاوه بر تعطیل کلاس‌های ایدئولوژی که پس از ساعات رسمی دبیرستان شروع می‌شد، کلاس‌های روزانه‌ی دبیرستان را هم به تعطیلی کشیدند. البته ابتکار تعطیل کردن جزئی و یا کلی کلاس‌ها با خود آن‌ها بود و نقش امثال من نمی‌توانست فراتر از تأیید و پشتیبانی چیز دیگری باشد.

در دبیرستان هخامنش که دبیرستان غیردولتی و یا ملی بود و همه‌ی دبیران آن به طیف چپ گرایش داشتند، شمار غایبین به حدی زیاد بود که چند نفری از خودمان هم دبیرستان را ترک کرده، به تظاهرات پیوستیم. آن‌طور که به من گفتند، چند کلاس دبیرستان توس و دکتر نصیری هم نیمه‌تعطیل شده بود و همین‌طور شماری از دانش‌آموزان دیگر دبیرستان‌های پسرانه، از جمله دکتر هشتروندی در خیابان کاخ (شمالی) و خوارزمی (پسرانه) در خیابان وصال شیرازی. بسیاری دیگر از دانش‌آموزان دبیرستان‌های پسرانه‌ی بالای شهر نیز کلاس‌های درس را در دو روز اول تظاهرات ترک نمودند، تا در برابر یورش گروه‌های حزب‌الله از زنان و دختران تظاهرکننده پشتیبانی کنند. اما از مدارس پسرانه‌ی جنوب شهر اگر کسانی هم بودند، به قصد برهم زدن تظاهرات آمده بودند؛ نه به

قصد پشتیبانی از آن.

علاوه بر دانش‌آموزان پسر، شمار زیادی از دانشجویان و حتا مردم عادی هم در کنار تظاهرکنندگان راه می‌رفتند و یا دست در دست، حلقه می‌زدند تا تظاهرکنندگان از یورش احتمالی گروه‌های حزب‌الله مصون بمانند.

از دبیرستان‌های دخترانه‌ای که در تظاهرات فعالانه شرکت داشتند، یکی دبیرستان *انوشیروان دادگر* بود؛ دیگری دبیرستان دخترانه‌ی شماره‌ی ۲ *خوارزمی* در تخت‌جمشید؛ و نیز دبیرستان *چیستا* وابسته به گروه فرهنگی *چیستا* که دبیرستان غیردولتی بود، برای هم‌میهنان زرتشتی. مدیر آن که زنی پیشرو بود و می‌گفتند در بسیج دانش‌آموزان و همکاری‌اش نقش داشته است. متأسفانه هرچه تلاش کردم، نتوانستم نام او را پیدا کنم. از دبیرستان ۱۷ *دی* نیز باید نام برد که می‌گفتند فعالانه در تظاهرات شرکت داشته است و نمی‌دانم نام تازه‌اش چیست. البته این بدان معنا نیست که دانش‌آموزان و یا دبیران دبیرستان‌های دیگر مشارکت نداشتند.

نکته‌ای را نباید از ذهن دور داشت و آن اینکه اگرچه دانشجویان پسر بیشتر با انگیزه‌ی سیاسی تظاهرات را همراهی می‌کردند، در میان آن‌ها کسانی هم پیدا می‌شدند که به انگیزه‌ی همبستگی با خواهر و یا بستگان خود به تظاهرات آمده بودند.

آنچه در مورد مراسم ۸ مارس با شما در میان گذاشتم، بر مبنای همین تجربه‌ی شخصی بود. چون پس از بخش اعلامیه سازمان چریک‌های فدایی خلق که به گونه‌ای مشارکت خود را در برپایی تظاهرات تکذیب می‌کرد، از روز دوم، از شمار این طیف کاسته شد و کسانی خود را عقب کشیدند. بی‌گمان این تظاهرات بیش از آنکه مهر سازمان و یا گروهی را بر خود داشته باشد، مهر یک جنبش رادیکال و همگانی متمایل به چپ را بر خود داشت.

متأسفانه حافظه یاری نمی‌دهد تا جزئیات بیشتری اضافه نمایم و این را تنها و تنها باید ماده‌ی خامی دانست برای بررسی بیشتر و کنکاشی دوباره در جهت شناخت از افراد و نیروهای شرکت‌کننده در این جنبش.

کنکاش در گذشته، جدا از اینکه سیر ناکامی‌ها و کامیابی‌ها را نشان می‌دهد، دستاوردی است برای گشودن چشم‌اندازها در آینده! از این رو، هرچه کنکاش ما با وسواس‌تر و جدی‌تر و دقیق‌تر باشد، سودمندتر است!

ما مدیران را بیرون کردیم!

مزگان

کلودین عزیزم سلام!

امیدوارم که حالت خوب باشد. راستی معذرت می‌خواهم که نتوانسته‌ام برایت نامه بنویسم. می‌دانی، چون که امتحانات ما شروع شدن و گرم امتحانات هستیم. راستی از من خواسته‌ای که برایت راجع به وضع ایران نامه بنویسم. خوب، برایت شروع می‌کنم. می‌دانی وضع ایران اصلاً خوب نیست و همه‌ی مردم ناراحت هستند و از کرده‌ی خود پشیمانند. می‌دانی در مراکش گفته‌اند که منتظر یک آیت‌الله خمینی در مراکش هستیم. و روز سه‌شنبه ۵۸/۲/۱۸ رادیو بی‌بی‌سی گفت که تمام این دادگاه‌ها که تشکیل می‌شوند، دروغی است و برای این می‌کشند که بگویند وضع ایران خراب است. ولی خوب ایران دیگر آن ایران همیشگی نیست؛ بلکه آن همه آبادی که به‌وجود آورده بودند، از بین رفته است و ما دیگر هرگز ایران آبادی نخواهیم دید. تمام مردم بر خود لعنت می‌فرستند چرا این‌طوری کردند. من روز سه‌شنبه ۵۸/۲/۱۸ با یک نفر حرف می‌زدم. می‌گفت که مرگ بر ما که هر وقت ساعت ۴ می‌گفتند حکومت نظامی است، همه می‌ریختند بیرون. لعنت بر ما! یا اینکه می‌گفتند هیچ فرقی با زمان طاغوتی نداره. زیرا آن موقع که پول‌ها را می‌دادند این و آن بخورند و الان می‌دهند آخوندها. خوب چه می‌شود کرد. فکر نکنم هرگز با هم توافق نظری بکنند و ایران به همین وضع بماند.

راستی ما مدیر خود را بیرون کردیم و یک نفر دیگر را مدیر کردیم. می‌خواهم برایت تعریف کنم آن روز چه اتفاقی افتاد. ما برای اینکه من آن دوروز را به تظاهرات رفته بودم که تو را هم دیدم، می‌خواستند مرا از مدرسه بیرون کنند. آن روز خیلی ناراحت بودم و ساعت بعد آن خانم مدیر ما آمد سر کلاس گفت: تعدادی از بچه‌ها بیرون بیایند تا من از مدرسه بیرون‌شان کنم. یکی از بچه‌ها که اسمش مهناز بود و در تمام تظاهرات زنان با من بود گفت خانم ما باید بدانیم برای

* نامه‌ی مزگان به کلودین مولار *Claudine Mullard* از دست‌اندرکاران تهیه‌ی فیلم جنبش زنان ایران، سال صفر (تهران، اسفند ۱۳۵۷ / مارس ۱۹۷۹). برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به دفتر دوم این مجموعه با عنوان: *خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷* (دفتر دوم) همبستگی جهانی. در جریان تهیه‌ی این فیلم، زنان فرانسوی با شماری از ایرانیان آشنایی یافتند. مزگان از شمار آن‌هاست.

با سپاس از کلودین که این نامه را برای چاپ در اختیار ما گذاشت. عین نامه را بدون ویرایش انشایی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهیم.

چی این بچه‌ها را می‌خواهید از مدرسه بیرون کنید بعد یک سیلی محکم زد در گوش مهناز و مهناز را از کلاس بیرون کرد و ما هم همه‌ی کلاس گریه کردیم و دو سه روز مدرسه به حالت بدی درآمد بود و آن روز که تو آمده بودی، مدرسه تازه خوب شده بود و به حالت عادی درآمد بود. ولی آن روز از طرف کمیته آمدند تیر هوایی زدند و ما را ترساندن و گفتن بروید به خانه‌های خودتان. راستی شعارهای ما این بود: توپ، تانک، فشفشه، طغرای بره گم بشه! / توپ، تانک، زره‌پوش، طغرای شده مثل موش!

ولی دیگر مدیر ما خوب است.

راستی در روز کارگر هم خیلی شلوغ بود. ولی ما به دانشگاه تهران نرفتیم و دوباره در روز کارگر چند نفر تیر خوردند. یک دانشجوی نظام هم هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد و طرفداران آیت‌الله خمینی، کارگران را به کار بیشتر دعوت می‌کنند. راستی من تمام مطالب را برایت تیکه تیکه جمع می‌کنم و می‌نویسم. می‌دانی آمریکا می‌خواهد جالی خالی ترکیه را در ایران پُر کند و دریادار مدنی ناوگان ایران، ناوهای آمریکا و شوروی را در خلیج فارس کنترل می‌کند. دکتر سیدعلی شایگان هم می‌گوید که اول باید جبهه‌ی ملی را متحد کرد. امام خمینی در ملاقات با نمایندگان عشایر گفته‌اند که اگر به ملت اجازه دهم، در نصف روز توطئه‌گران قلع و قمع می‌شوند و آقای شمس‌الدین امیرعلایی گفته است که شاپور بختیار با انگلستان تماس‌های نزدیک برقرار کرده است. و داوطلبان تحصیل در خارج، دست به اعتصاب غذا زدند و وزیر علوم هم گفته که قرار نیست هر کسی عملی برخلاف میلش بود، متحصن شود. ولی این درست نیست. برای اینکه آن‌ها درس خوانده‌اند به امید خارج از کشور. و محاکمه‌ی سپهبد سعادتمند و رحیم‌علی خرم احتمال دارد در نخستین ساعات امروز، رأی صادره را بگویند و برای دستگیری ۱۸ تن از عوامل فراری رژیم سابق دادستان انقلاب اسلامی درخواست کمک کرده است. ولی هیچ‌وقت موفق نمی‌شوند و یک خبر جالب بر اساس تصویب دولت: سن ازدواج کاهش می‌یابد. یعنی اینکه سن ازدواج برای پسران ۲۰ سال و برای دختران ۱۸ سال تمام تعیین گردید و به دادستان شهرستان حداقل ازدواج برای زنان ۱۳ و برای پسران ۱۵ سال است در صورت تمایل.

راستی کلودین برایم نامه بنویس. دلم برایت تنگ شده. اگر به تهران آمدی، خانه‌ی ما را که بلدی. بیا خانه‌ی ما و ازت یک خواهش دارم و آن این است که عکس خودت و سیلوین را برایم بفرست. متشکرم. از دور بوست می‌کنم.

قربانت؛ مژگان که همیشه به یاد تو است.



در اندیشه‌ی سازمان‌یابی

نسرین بصیری

شهین نوایی

شهره بدیعی

زهره خیام

هایده درآگاهی

● اسفند ۱۳۵۷ در چند تصویر

● خاطره‌ی روز جهانی زن

● ۸ مارس پس از انقلاب

● تشکلهای مستقل، ضرورتی برای جنبش حق‌خواهانه‌ی زنان

● چیزی شروع شده بود...

اسفند ۱۳۵۷ در چند تصویر

نسرین بصیری

مهنار متین: از تظاهرات روز جهانی زن در سال ۵۷ چه خاطره‌ای دارید؟

• نسرین بصیری: چیز زیادی به یادم نمانده. سعی می‌کنم هرچه را به خاطر دارم بگویم. من خودم در تظاهرات خیابانی ۸ مارس شرکت نداشتم...

مهنار متین: چطور؟

• نسرین بصیری: مریض بودم؛ رفته بودم دکتر. از پنجره‌ی مطب دکتر، تظاهرکنندگان را در خیابان دیدم. این کاملاً به یادم مانده. به یاد دارم که روز ۸ مارس برف می‌بارید. بعد که به خانه برمی‌گشتم، بخشی از راه را با آنها بودم. رفت و آمد آنها را در خیابان‌ها دیدم و درگیری را...

مهنار متین: یادتان می‌آید که در کدام محله بودید؟

• نسرین بصیری: فکر می‌کنم مطب دکتر در خیابان کاخ بود؛ شاید کاخ شمالی. اما مطمئن نیستم. یادم هست که درگیری شد. زد و خورد نبود؛ ولی آدم‌ها به این طرف و آن طرف می‌دویدند و یا به خانه‌ها پناه می‌بردند.

اما چیزی که خیلی خوب به یادم مانده، این است که در مراسم کاخ دادگستری شرکت



کردم. آن روز با میهن جزنی بودم و فکر می‌کنم با زهره خیام و یکی دوفرد دیگر. با ماشین به سمت دادگستری می‌رفتیم. من ماشین را می‌راندم. فکر می‌کنم حدود پنج ساعت در ماشین بودیم. آن قدر شلوغ بود که اصلاً نمی‌شد حرکت کرد. ما همان‌جا از مغازه‌های کنار خیابان نوشابه و غذا خریدیم و در ماشین خوردیم. یادم هست که خیلی به ما فحش می‌دادند: یا روسری، یا توسری، جنده و...

مهنار متین: یادتان می‌آید که در مراسم دادگستری چه کسانی صحبت کردند؟

• نسرین بصیری: همان‌طور که گفتم ما چند ساعت تو راه بودیم و دیر رسیدیم. شاید مادر بیژن جزنی (عالم‌تاج کلاتری)...

مهنار متین: او جزو سخنرانان نبود.

• نسرین بصیری: نمی‌دانم. اما فکر می‌کنم که در آنجا بود. ما پیش او رفتیم و کمی با او نشستیم. اولین بار بود که او را می‌دیدم.

مهنار متین: تظاهرات دیگری هم به یادتان می‌آید؟

• نسرین بصیری: یادم می‌آید به تظاهرات دیگری هم رفتم. فکر می‌کنم از برابر دانشگاه راه افتادیم. عده‌ای می‌خواستند بروند جلوی رادیو - تلویزیون. به ما گفته شد که سلطنت‌طلب‌ها هستند که می‌خواهند بروند جلوی رادیو - تلویزیون. بنابراین ما با آنها نرفتیم. فکر می‌کنم به سمت میدان آزادی رفتیم.

مهنار متین: آیا به نظر خود شما هم آن‌هایی که می‌خواستند به طرف رادیو - تلویزیون بروند، سلطنت‌طلب بودند؟

• نسرین بصیری: نه. آدم‌های معمولی بودند. فکر نمی‌کنم همه‌ی آن‌ها سلطنت‌طلب بودند. ولی در تظاهرات که بودیم، مرتب شایعه می‌آمد که مثلاً سلطنت‌طلب‌ها بناست بروند اینجا یا آنجا. یادم هست که بنا شد ما به جایی که سلطنت‌طلب‌ها می‌روند، نرویم. هیچ کدام هم نرفتیم.

مهنار متین: چه کسی بنا می‌گذاشت کاری انجام شود یا نشود؟ آیا به نظر شما، تظاهرات زنان در اسفند ۵۷ از رهبری برخوردار بود؟

• نسرین بصیری: به نظرم می‌رسد که حرکت خودجوشی بود. اما خیلی از کسانی که من می‌شناختم، در میان ما بودند. با هم تصمیم می‌گرفتیم چه بکنیم یا نکنیم. متأسفانه نام‌ها را به یاد نمی‌آورم.

مهنار متین: آیا می‌دانید چه کسانی شعارهای تظاهرات را تدوین کردند، قطعنامه‌ها را نوشتند و...؟

• نسرین بصیری: نه. اگر در تظاهرات خیلی فعال بودم، حتماً یادم می‌ماند.

مهنار متین: شما پیش از انقلاب از آلمان به ایران برگشتید؟

• نسرین بصیری: بله. از همان اول هم با کسانی که می‌شناختم، در فکر تشکیل یک سازمان زنان بودیم و در این زمینه فعالیت می‌کردیم...

مهنار متین: درست است. این را در نوشته‌تان در کتاب *بازبینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان*^۱ هم گفته‌اید. کسانی که در برگزاری ۸ مارس فعال بودند، از چند هفته پیش از این روز، جلسات تدارکاتی گذاشتند. آیا پیش نیامد که شما با آن‌ها در ارتباط قرار بگیرید و در جریان باشید که چنین برنامه‌هایی در پیش است؟

• نسرین بصیری: ما هم دائم جلسه داشتیم. بلافاصله پس از انقلاب، شروع کردیم به تدارک برای راه‌اندازی یک تشکل زنان. اولین نشست عمومی‌مان را در مدرسه‌ی عالی شمیران برگزار کردیم. یعنی در آن زمان، ما هم در تدارک تشکیلات زنان بودیم. اما از کار و برنامه‌ی آن‌هایی که در تدارک ۸ مارس بودند، خبر نداشتیم. شاید زهره خیام در این باره بهتر بتواند توضیح بدهد. ما تقریباً از اول با هم بودیم. در ابتدا من و شهره بدیعی و مسعوده غلام‌آزاد و کسی به نام فرنگیس که در فرانسه زندگی می‌کرد، کوشش کردیم یک سازمان زنان به‌راه بیندازیم. بعد ایراندخت^۲ آمد. بعد از نشست عمومی، زهره خیام به شکل فعالی به

۱- نسرین بصیری، *ما زیبا بودیم، بازبینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان*، گردآورنده و ویراستار: مهنار متین، نشر نقطه، آمریکا، ۱۳۷۸/۱۹۹۹، صص ۱۵۴ - ۱۳۵

۲- مقصود ایراندخت آزاده است. نسرین بصیری در نوشته‌ی خود درباره‌ی *اتحاد ملی زنان* (پیش‌گفته) به ایراندخت آزاده اشاراتی دارد و از نگاه خود، به نحوه‌ی رفتار او در جریان نخستین جلسات پایه‌گذاری *اتحاد ملی زنان* می‌پردازد. خانم آزاده پس از خواندن این مطلب (در سال ۲۰۰۸)، از آنچه نسرین بصیری نوشته، اظهار نارضایتی کردند و آن را نادرست و توهین‌آمیز دانستند. به عنوان ویراستار کتاب *بازبینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان*، توضیح زیر را لازم می‌دانم: به هنگام گردآوری این کتاب، در حد توان کوشش کردم با تمام دست‌اندرکاران *اتحاد ملی زنان* که امکان دسترسی به آن‌ها را داشتم، تماس بگیرم و از آن‌ها بخواهم تجربه‌ی خود را به روی کاغذ بیاورند. اما چون شخصاً بیشتر آن‌ها را نمی‌شناختم، به وسیله‌ی دوستان و آشنایان به این کار اقدام کردم؛ از جمله در مورد خانم ایراندخت آزاده (پس از دیدن نام‌شان در نوشته‌ی نسرین بصیری). اما متأسفانه در آن زمان نتوانستم ردی از ایشان بیابم.

در اعتبار نوشته‌ی خانم نسرین بصیری، یکی از اعضای اصلی و بنیان‌گذار *اتحاد ملی زنان* طبعاً شکی نیست. اما از آنجا که نوشته به داوری‌های ذهنی نسبت به افراد می‌پردازد، به دقت بیشتری نیاز بود. البته مسئولیت بی‌توجهی به این نکته که موجب آزرده‌گی - غیرعامدانه - خانم آزاده شده، به طور تام و تمام متوجه خود - به عنوان ویراستار کتاب - می‌دانم و متأسفم که در یافتن ایشان در آن زمان، بیگیری لازم و کافی به خرج ندادم.

از خانم آزاده خواسته بودم که یادمانده‌های خود را از شرکت در جنبش زنان در اسفند ۱۳۵۷ در این دفتر بنویسند که نپذیرفتند. امتناع ایشان را درک می‌کنم و از این فرصت سود جسته، از ایشان صمیمانه پوزش می‌خواهم.

ما پیوست و فریده عصار (فریده و مسعوده دیگر در میان ما نیستند. عجیب است که هیچ‌یک از این دو نفر، به مرگ طبیعی از میان ما نرفتند) در مرحله‌ی بعدی، بچه‌های دیگری به ما پیوستند مثل میهن جزئی، عاطفه گرگین، شهین نوایی، هما ناطق و برخی که نامی دارند و فعال بودند، اما چون در ایران زندگی می‌کنند، از آن‌ها نام نمی‌برم.

مهناز متین: آیا عجیب نیست شما که نسبت به مسائل زنان حساس بودید، در جریان تدارک جلسات بزرگداشت ۸ مارس قرار نگرفتید؟

• نسرین بصیری: شاید هم قرار گرفتیم. اما من به یاد نمی‌آورم.

مهناز متین: آیا فکر نمی‌کنید که مرزبندی‌های خطی، گروه‌های زنان را از هم جدا می‌کرد؟ آیا این واقعیت که اغلب گروه‌های برگزارکننده‌ی مراسم روز جهانی زن در آن سال، در طیف "مائوئیست" قرار داشتند - که شما نداشتید - موجب این دوری نبود؟

• نسرین بصیری: ببینید، واقعیت این است که امروز من خیلی چیزها یادم نیست. چرایش را نمی‌دانم. شاید چون روزهای پُر ماجرای بود و من پس از ۱۵ سال دوری به ایران رفته بودم و همه چیز برایم نو بود. من نام خیابان‌های میرداماد و جردن و ظفر را تا پیش از آن نشنیده بودم و نمی‌دانستم کجا قرار دارند. حتا نام خواننده‌هایی مثل هایده و مهستی را اولین بار در ایران شنیدم. نمی‌دانستم وقتی مردم می‌گویند کسی "اوا خواهر" است، یعنی چه؟ نمی‌دانستم اگر جلوی دانشگاه، به دوستان مرد برمی‌خورم، نباید با آن‌ها روبوسی کنم. بنابراین، حواسم به هزار جا بود و داشتم همه چیز را از نو یاد می‌گرفتم.

حالا برگردیم به سؤال شما. واقعیت این است که در آن زمان، سازمان‌های زنان بی‌شماری مثل قارچ از زمین سبز می‌شدند. من، شهره، فرنگیس و مسعوده در ابتدا دنبال سازمانی می‌گشتیم تا به آن پیوندیم و فکر ایجاد تشکیلات نو نبودیم. اما می‌دیدیم که سازمان‌های زنانی که موجودند، بدون استثنا سازمان‌های زنان یک حزب و دسته‌ی سیاسی هستند. در حالی که ما دنبال سازمان مستقل زنان می‌گشتیم و نمی‌یافتیم. این بود که تصمیم گرفتیم حالا که چنین سازمانی نیست، خودمان آن را تشکیل بدهیم. پس به یک معنا برداشت شما درست است. علت اینکه ما با چنین سازمان‌هایی نمی‌جوشیدیم، این بود که این‌ها هرکدام متعلق به یک حزب و سازمان بودند و بیشتر با هدفِ یارگیری برای سازمان‌های مادر، در میان زنان تشکیل شده بودند؛ نه برای کسب حقوق پایمال شده‌ی زنان، یا حقوقی که می‌ترسیدیم با جو اسلامی موجود، به زودی نقض شوند. این گروه‌ها فقط هم مائوئیست نبودند. سازمان‌های گوناگون مارکسیستی و چپ و حتا مذهبی هم وجود داشتند. اتحاد ملی زنان تنها سازمانی بود که "از پایین" و واقعاً توسط زنان برای گرفتن

حق‌شان تشکیل شد. بگذریم که چندی نگذشته بود که در این سازمان هم زنان سازمان چریک‌های فدایی خلق اکثریت وسیعی پیدا کردند. اما شاید چون از پایین ایجاد شده بود و نطفه‌ی اولیه‌ی آن هیچ ربطی به این سازمان نداشت و به دلیل حضور فعالان تأثیرگذاری که به چریک‌ها وابستگی نداشتند و نیز زنان آزاداندیش هوادار چریک‌های فدایی خلق که بیشترشان مستقل فکر و عمل می‌کردند، اتحاد ملی زنان هیچ‌گاه واقعاً به سازمان زنان چریک‌ها تبدیل نشد و به نوعی استقلال خود را حفظ کرد.

گفتگوی مهناز متین با نسرين بصیری

۱۱ دی ۱۳۸۷ / ۲۱ دسامبر ۲۰۰۸

خاطره‌ی روز جهانی زن

شهبین نوائی

مشکل بتوان پس از ۳۰ سال، تنها به یاری حافظه خاطرات کامل آن روز را بیان کرد. هرچند پس از سال ۱۹۷۹ بارها در بزرگداشت روز جهانی زن از خاطرات آن روز گفته و نوشته‌ام، ولی این خاطرات به مرور کم‌رنگ شده‌اند. آنچه بیش از هرچیز آن روزها مرا تحت تاثیر قرار داد، تظاهرات عظیم، خودجوش، ناگهانی و قدرتمندی بود که شرکت‌کنندگان در آن، با تمام وجود تنفر خود را نسبت به تحقیری که به آن‌ها می‌شد، نشان می‌دادند. زنان تظاهرکننده به حاکمان نوپا نشان می‌دادند که نمی‌توانند در روزهای اول انقلابی که برای آزادی و برابری در آن شرکت کرده بودند، آزادی پوشش را از آنان سلب کنند. تنفر و خشم زنان، هم در فریاد رسا و هم در شعارهای آن‌ها تجلی می‌یافت.



تظاهرات بدون برنامه‌ریزی قبلی، صبح روز ۱۷ اسفند آغاز شد و چند روز پی‌درپی ادامه داشت. کمتر کسی خاطرات آن چند روز را مکتوب کرده است. متأسفانه عدم دسترسی من به روزنامه‌ها و مجلاتی که وقایع آن روزها را گزارش کرده‌اند، مانع دقیق شدن این نوشته است. خاطرات خانم کیت میلر که مدت کوتاهی پس از آن تظاهرات نگاشته و چاپ شده، منبع باارزشی است؛ اما نگاهی است از منظر یک شرکت‌کننده که در مکان‌هایی حضور

داشته؛ و نه گزارشی همه جانبه. روایت من نیز شامل برخی وقایعی است که تجربه کرده‌ام. در مورد تقدم و تاخر آنچه نقل می‌کنم نیز مطمئن نیستم.

صبح ۱۷ اسفند قبل از ساعت ۸، در راه رفتن به محل کارم - دانشگاه تهران - گروهی از دختران دانش‌آموز را دیدم که به طرف دانشگاه در حرکت بودند. در مسیر دانشگاه بر تعداد زنان افزوده می‌شد. اتومبیل را نگه داشتم و از آنها پرسیدم: چه خبر است؟ کجا می‌روید؟ توضیح دادند که: خمینی شب قبل صحبت کرده و گفته زنان باید با حجاب به محل کار خود بروند. آنها برای اعتراض به دانشگاه می‌روند. من از سخنرانی خمینی بی‌خبر بودم. به دانشگاه رفتم، اندکی به کارهایم سامان دادم و به جمعیت پیوستم. در آن دوران، دانشگاه تهران مکان اصلی تجمعات اعتراضی و برنامه‌های سخنرانی بود. من از سه جلسه سخنرانی به مناسبت روز جهانی زن خبر داشتم. این جلسات از سوی سه گروه زنان که تازه اعلام موجودیت کرده بودند، ترتیب داده شده بود و در دانشکده‌های ادبیات، حقوق و هنرهای زیبا برگزار می‌شد. قرار بود که ما ضمن شرکت در این سخنرانی‌ها، اطلاعیه‌ی خودمان را پخش کنیم.^۱

۱- این اطلاعیه‌ای بود برای دعوت به جلسه‌ی بحث از طرف ما تعدادی زن که به تشکل زنان، مستقل از گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی باور داشتیم؛ تشکلی در برگیرنده‌ی نظرات متفاوت، دموکراتیک و متکی به خود. جلسه‌ی بحثی که جمع ما تدارک دیده بود بنا بود که در روز ۲۴ اسفند ۱۳۵۷ در یکی از اتاق‌های دانشکده‌ی ادبیات برگزار شود. این جلسه با چنان استقبالی مواجه شد که آن را در تالار فردوسی برگزار کردیم. سالن مملو از جمعیت بود (متن اطلاعیه به پیوست است). ولی اکثراً حوصله‌ی بحث و تبادل نظر نداشتند. خواهان تشکلی توانمند برای مقابله با حکومت بودند که ما فاقد آن بودیم. تعداد کمی در بحث شرکت کردند. در چنین شرایطی بود که *اتحاد ملی زنان* شکل گرفت و در روز ۸ فروردین ۱۳۵۸ اعلام موجودیت کرد تا در روز ۱۲ فروردین، مخالفت خود را با تشکیل "جمهوری اسلامی" در فراندوم آری یا نه، بیان کند.

متن کامل اطلاعیه:

«بدون شرکت آگاهانه و فعال زنان، هیچ جنبش انقلابی به پیروزی نخواهد رسید. در هر اجتماعی، میزان واقعی آزادی بستگی به میزان آزادی زنان در آن اجتماع دارد. بیش از یک قرن از جنبش تنباکو که در آن زنان شرکت فعال داشتند، می‌گذرد. جنبش مشروطه نمونه‌ی بارز دیگری از نقش ارزنده‌ی زنان در میدان مبارزه ارائه می‌دهد. و نیز مبارزه‌ی زنان در دوران اختناق رضاخانی و سرانجام ادامه‌ی مبارزات به‌حق آنان در دوران سیاه و خفقان‌آور محمدرضا شاهی، نمایشگر روح مبارز و مقاوم زن ایرانی است. با اوج‌گیری مبارزات خلق و طبیعتاً مبارزات زنان در بیست و پنج سال اخیر، به‌خصوص در دهه‌ی اخیر، خلق ما با چهره‌ی زنان مبارز و از جان گذشته‌ای چون مادر شایگان‌ها، اشرف دهقانی‌ها، صدیقه رضایی‌ها، محبوبه متحدین‌ها و... آشنا شد. زنان مبارزی که حماسه‌ها آفرینند و نشان دادند که زنان ایرانی هم‌گام با مردان مبارز در جبهه‌ی نبرد علیه ظلم و ستم و استعمار و استثمار مقاومت کرده، برای رسیدن به آرمان‌های خلق، جان نثار می‌نمایند. آنان نشان دادند که زنان آزاده را هیچ قید و بندی از مبارزه باز نمی‌دارد. درود ما بر چنین زنانی که تاریخ مبارزات ما را درخشان نمودند.

حدود ساعت ۱۰ صبح، هزاران نفر در دانشگاه حضور داشتند. عده‌ای به سالن محل سخنرانی می‌رفتند. من به دانشکده‌ی ادبیات رفتم. تالار فردوسی چنان آکنده از جمعیت بود که هیچ حرفی شنیده نمی‌شد. درست به خاطر ندارم کدام گروه در آن سالن جلسه داشت فکر می‌کنم جمعیت بیداری زن بود. همه‌ی ما آرامی زیاد بود و حاضران در جلسه خواهان واکنشی درخور در مقابل گفته‌های خمینی بودند؛ نه بحث‌های دیگر. گفته شد که اشرف دهقانی قرار است صحبت کند. بخشی از جمعیت به طرف ستاد چریک‌های فدایی در خیابان می‌کده حرکت کرد. من هم با آن جمعیت برده شدم. در نزدیکی ستاد فدایی‌ها، دو نفر از اعضای شناخته شده‌ی فدایی را دیدم که با چادر مشکی ایستاده و جمعیت را نظاره می‌کنند. از آن‌ها خواستم به جمع پیوندند. گفتند: مواظب باشید ماجرای قابل‌مهم به‌دست‌های شیلی تکرار نشود! نمی‌دانم از کجا این فکر برای‌شان پیش آمده بود که طرفداران سلطنت پهلوی این تظاهرات را راه انداخته‌اند. یعنی طرفداران نظامی که کوچک‌ترین ارزشی برای زنان قائل نبود. شاه در مصاحبه‌ای گفته بود: زنان حتماً نمی‌توانند آشپز خوبی باشند! رژیم که خواسته‌های به حق زنان را سرکوب کرده بود. این خود زنان بودند که در تمام دوران حکومت ۵۰ ساله‌ی پهلوی خواسته‌های پیش‌قراولان برابری طلب را دنبال کرده و حقوق

حقوق انسانی زن به عنوان یک فرد جامعه در اعصار متمدنی پایمال گشته و به زن همواره نقش جانبی در اجتماع داده است. اکنون که انقلاب ایران رو به شکوفایی است، جا دارد به مسئله‌ی ستم و سرکوب مضاعف روا شده به زن توجه شایان نموده و حقوقی را که سال‌ها زنان به‌عنوان تیمی از جمعیت ایران برایش مبارزه کرده‌اند، به‌دست آوریم. چه، در غیر این صورت انقلاب ما به اهداف نهایی خود که همانا آزادی و برابری انسان‌ها در تمام سطوح و زمینه‌هاست، دست نخواهد یافت. زن کارگر، زن دهقان و سایر زنان زحمتکش این مرز و بوم، سالیان دراز از جانب رژیم‌های خودفروخته، به‌خصوص از جانب رژیم دست‌نشانده‌ی محمد رضا شاه و اربابان آمریکایی‌اش تحت شدیدترین ستم‌ها و سرکوب‌ها بوده است. حال لازم است همگی با هم برای رسیدن به اهداف انقلاب در جهت نابودی کامل امپریالیسم، تساوی حقوق دموکراتیک، تحقق تمامی خواسته‌ها و احتیاجات زحمتکشان، به‌خصوص زنان زحمتکش و تحقق تساوی کامل حقوق اجتماعی - سیاسی برای زن و مرد، تساوی کامل زن و مرد در آموزش و پرورش، مزد مساوی برای کار مساوی، ایجاد وسیع مهدکودک در سراسر کشور، به‌خصوص برای مادران زحمتکش، تسهیلات رفاهی برای دوران بارداری و زایمان با استفاده از مرخصی کافی با حقوق، ایجاد امکانات عمومی برای تسهیلات در کارخانجات و... بکوشیم. که بدین وسیله زمینه‌ی شرکت فعال و مؤثر زنان در تمام سطوح اجتماعی - سیاسی فراهم گردد.

زنان مبارز و زحمتکش ایران:

بکوشیم تا با بسیج هرچه بیشتر زنان، کار آگاه‌گرانه بین زنان و با برگزاری جلسات بحث روشنگرانه در راه تشکیل واحد و مبارز زنان و از درون بحث و تبادل نظر همگانی، زمینه‌ی ایجاد سازمان واقعی زنان را فراهم نماییم.

پیش به سوی تشکیلات واحد، منسجم و آهنین زنان که در راه تحقق آرمان‌های زنان زحمتکش تلاش نماید

دعوت: جلسه‌ی سخنرانی و بحث آزاد، تاریخ: پنج‌شنبه ۵۷/۱۲/۲۴ ساعت ۲ بعد از ظهر

آدرس: دانشکده‌ی ادبیات - دانشگاه تهران - طبقه‌ی دوم - اتاق ۲۱۲

اندکی را از آن خود کرده بودند. سیستمی که سعی در درونی کردن ارزش مردسالاری و جدایی جنسیتی، از اصول آن بود. نمونه‌ی بارز آن، کتاب‌های درسی، کنترل شدید دختران دانش‌آموز، جدایی مدارس دخترانه و پسرانه و در یک جمله، کوشش رژیم در پرورش "زنان نجیب‌خانه‌دار و مادران نمونه" بود؛ نه زنان بی‌پروا، شجاع و خودگردان. در دوران انقلاب، اشرف دهقانی به‌عنوان زنی شجاع و مبارز، سمبل و الگوی بسیاری از زنان شده بود. او نه تنها سمبل زنان سکولار، بلکه سمبل زنان مبارز مسلمان هم بود.^۲

به هر روی، عدم درک درست تشکلهای چپ از دموکراسی و آزادی‌های فردی در مقطع انقلاب ۱۳۵۷، باعث شد که مهم‌ترین خواسته‌های زنان یعنی آزادی برآورده نشود. به این ترتیب، آن‌ها رسالت تاریخی خود را در یکی از مهم‌ترین تندپیچ‌های مبارزاتی درک نکردند و با آن همراه نشدند. این عدم درک از آزادی، در تظاهرات علیه تعطیل کردن روزنامه‌ی *آیندگان* و سایر نشریات در مرداد ۱۳۵۸ نیز نشان داده شد. به اعتقاد من، در مرداد ۱۳۵۸ است که ارتجاع ضد دموکرات به حکومت رسید، تثبیت شد و فعالیت تشکلهای دموکراتیک و سیاسی را به مرور غیرقانونی کرد.

روز ۱۷ اسفند در دانشگاه تهران مرتب در حرکت بودم. هیجان‌زده جمعیت را نظاره می‌کردم. دلم می‌خواست بدانم این زنان چه کسانی هستند. برف می‌بارید؛ ولی هوا زیاد سرد نبود. عده‌ای در جمع‌های کوچک چند نفره و اغلب زیر چتر، مشغول بحث و گفت‌وگو بودند. عده‌ی دیگری مرتب شعار می‌دادند. جلوی دانشکده‌ی حقوق، جمعی شعار "مرگ بر خمینی" سر دادند.^۳ ابتدا باور نکردم؛ بعد به جسارت‌شان آفرین گفتم. آن‌ها از من جسورتر و بی‌پروا تر بودند. امروز حس قوی آن‌ها را در پیش‌بینی وقایع آن روزها تحسین می‌کنم.

درست به خاطر ندارم تظاهرات به کدام سمت حرکت کرد. در مسیر، مرتب زنان کارمند از ادارات و وزارت‌خانه‌ها و حتا پرستاران از بیمارستان‌ها ما را تشویق می‌کردند و عده‌ای به جمعیت می‌پیوستند. برخی از آن‌ها با خود پلاکارد داشتند. آن زمان، گروه‌های زنان در خیلی از ادارات وجود داشت (سازمان برنامه، تلویزیون، شرکت نفت، وزارت کشاورزی...). این گروه‌ها در شروع حرکت زنان نقش فعالی داشتند.

۲- نگاه کنید به مصاحبه‌ی نگارنده با منیره گرجی، تنها نماینده‌ی زن در مجلس خبرگان، در نشریه‌ی *زنان در مبارزه*، (ماهنامه‌ی اتحاد ملی زنان)، شماره‌ی ۱، آبان ۱۳۵۸ که در کتاب جمعه، شماره ۳۰، ۲۳ اسفند ۱۳۵۸، ص ۱۰۰ - ۸۶ مجدداً به چاپ رسید.

۳- شهین نوایی، بزرگداشت ۲۰ سال فمینیسم، سالنامه‌ی دهمین کنفرانس بین‌المللی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، ۱۹۹۹، ص ۱۳۱

احتمالاً در این روز در سایر نقاط شهر تهران نیز تظاهراتی صورت گرفته بود. مدتی بعد من خبر برگزاری تظاهرات را در سایر شهرهای ایران نیز دریافت کردم. بعد از ظهر روز اول، بار دیگر شایع شد که اشرف دهقانی صحبت می‌کند. جمعیت به سوی ستاد سازمان فدایی و یا به میدان آزادی (دقیقاً به یاد ندارم) حرکت کرد. عدم حضور اشرف دهقانی باعث ناامیدی و سرخوردگی زنان شد. زنان او را حامی خود ندانستند. به یاد دارم که جلوی در اصلی دانشگاه دو دفتر گذاشته بودند برای ثبت نام و عضویت در گروه زنان که با استقبال زیاد روبه‌رو شده بود. فکر می‌کنم جمعیت بیداری زن این دفترها را گذاشته بود. به ازدحام بیرون دانشگاه نیز مرتب افزوده می‌شد. زنان به جمع بیرون دانشگاه پیوستند و تظاهرات در خیابان انقلاب ادامه یافت. مدتی بعد، پراکنده شدیم، ولی قرار شد روز بعد نیز در دانشگاه جمع شویم.

شب ۱۷ اسفند، ما که به تازگی یکدیگر را یافته بودیم و چندین جلسه بحث و گفتگو درباره‌ی تشکل مستقل زنان برگزار کرده بودیم، دور هم جمع شدیم. در صدد یافتن چاره‌ای بودیم. دوستانی که با زنان حقوق‌دان رابطه داشتند، قرار گذاشته بودند که روز بعد به دفتر خانم خواجه‌نوری بروند و متنی را تهیه کنند. قرار شد از جمع ما تعدادی به آن جلسه بروند و عده‌ای هم به تظاهرات. در این جلسه من، زهره خیام، شهره بدیعی، نسرين بصیری، ایراندخت از فرانکفورت و مسعوده آزاد شرکت داشتیم (زهره می‌گوید افسانه نجم‌آبادی هم در آن جلسه بود؛ اما من او را به یاد نمی‌آورم). هدف ما تنظیم بیانیه‌ای بود که خواست‌های مان را طرح کند.

روز ۹ مارس به دانشگاه تهران رفتیم. در این روز ما به طرف ایستگاه تلویزیون در خیابان مصدق (پهلوی) حرکت کردیم. جمعیت، خواهان رفع سانسور، پخش خبر تظاهرات و بیان خواست‌ها از تلویزیون بود. در جلوی ساختمان تلویزیون، عده‌ای از زنانی که آنجا کار می‌کردند به تظاهرات پیوستند.

در روز سوم، ۱۰ مارس برای مان تا حدودی روشن بود که به طرف دادگستری خواهیم رفت. چگونه؟ به یاد ندارم. روز سوم جمعیت کمتر از دو روز گذشته بود. می‌خواستیم به جلوی دادگستری برویم و از دولت موقت بخواهیم که به خواست‌های مان رسیدگی کند. جمعیت خیلی زیاد بود و نتوانستیم وارد محوطه‌ی کاخ دادگستری شویم. در جلوی دادگستری، قطعنامه را میهن‌جزنی - قریشی خواند. او یکی از اعضای جمع ما بود و بعدها از بنیان‌گذاران اتحاد ملی زنان شد. پس از خوانده شدن قطعنامه، جمعیت فریاد "درود بر فدایی" سر داد. البته مردم نمی‌دانستند که متن ربطی به فدائیان ندارد!

مدت کوتاهی پس از اولین تظاهرات، ارتجاع موقتاً عقب نشست. سخن‌گوی دولت موقت، آقای امیرانتظام توضیح داد که آیت‌الله خمینی منظورشان اجبار نبوده. داشتن حجاب داوطلبانه است. آیت‌الله طالقانی نیز موضع خود را روشن کرد که اجباری در داشتن حجاب نیست. در اولین خیزش قدرتمند زنان، حکومت اسلامی عقب‌نشینی کرد؛ ولی بعدها، پس از سه سال، حجاب را به تدریج اجباری کردند. یعنی زمانی که جنگ با عراق را شروع و مبارزان را قلع و قمع کرده بودند و فضای ترس و ارباب همه‌گیر شده بود.

شور و شعف آن تظاهرات را هنوز حس می‌کنم. تظاهراتی که راه و هدف آینده‌ی زندگی مبارزاتی من را رقم زد. آری جنبش زنان جهانی است!
هنوز آن صداها در گوشم طنین انداز است:
آزادی نه شرقی است، نه غربی است، جهانی است.

برلن، فروردین ۱۳۸۸ / آوریل ۲۰۰۹

شهره بدیعی

درست یک روز قبل از ورود آیت‌الله خمینی به ایران، به‌سوی فرانکفورت حرکت کردم تا قبل از ورود "امام امت"، خود را به کشورم برسانم. نمی‌دانستم که بعد از ورود ایشان در آن آب و خاک، بر ما چه خواهد گذشت.

در ۲۱ سالگی در برلن تحصیل را در رشته‌ی مهندسی راه و ساختمان شروع کردم و از همان ابتدای تحصیل وارد کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شدم و فعالیت سیاسی علیه دیکتاتوری شاه را با عشق به آزادی شروع کردم. سال ۵۷ حدود ۷ سال بود که در تبعید زندگی می‌کردم و از مام وطن دور بودم! در امتحانات آخر ترم سوم دوره‌ی فوق لیسانس مهندسی، ترم زمستانی ۱۹۷۹ در دانشگاه صنعتی برلن بودم که جنبش مردم ایران به اوج خود رسید تب و تاب انقلاب و خروش آزادی‌خواهانه‌ی مردم ایران، امانم را بریده بود. شوق و عشق شرکت در این حرکت عظیم، خواب از چشمانم ربوده و گذراندن امتحانات نهایی دوره‌ی فوق لیسانس را برایم غیرممکن کرده بود.

در سال قبل از انقلاب، بیشترین اوقات خود را در جلسات بحث و شرکت در حرکت‌های پشتیبانی از جنبش مردم گذرانده بودم. از هرچه درس مهندسی و ریاضیات عالی، فراری شده بودم. فکر اینکه از صبح زود تا پاسی از شب را باید در کتابخانه‌ی دانشگاه بگذرانم، عذابم می‌داد. تنها دو هفته از ترم زمستانی مانده بود و من در مقابل میل به شرکت در موج باشکوه انقلاب، بی‌تاب و بی‌قرار بودم.

همسرم نوری دهکردی به همراه بهمن نیرومند و چند تن دیگر از اعضای با نفوذ کنفدراسیون از اولین گروه‌هایی بودند که خطر کردند و قبل از خروج شاه، به ایران بازگشتند. نوری به دور از گزند دم و دستگاه پهلوی، چند هفته‌ای غرق در کارهای تشکیلاتی و مبارزاتی خود بود و برپایی گروه اتحاد چپ در ایران. از شادی و شغف شرکت در این حرکت مردمی عظیم، سر از پا نمی‌شناخت و به قولی بالاخره از نزدیک دستی بر آتش داشت!

روز ۱۰ بهمن ۱۳۵۷ با قطار خود را به فرانکفورت رساندم و با یک چمدان کوچک، یک‌راست به فرودگاه رفتم. از ساعت حدود ۲ بعد از ظهر تا حدود ساعت ۱۱ شب جلوی باجه‌های رنگارنگ شرکت‌های هواپیمایی ایستادم و التماس کردم که فقط یک جا به من

بدهند! فقط یک جا! بالاخره ساعت ۱۱ شب خانمی از پرسنل یک شرکت هواپیمایی روسی دلش به حال من سوخت و حاضر شد که مرا نیز همراه مسافری خود به تهران ببرد. گروهی دیگر از ایرانیان هم جزو مسافرین بودند. خوشحالیم صد چندان شد وقتی فهمیدم که با رفیق عزیز، زنده یاد پاشا مقیمی^۱ در یک هواپیما هستیم. من و نوری در خانه‌ی دانشجویی با پاشا همسایه بودیم. او مرا خروس صدا می‌زد. رفاقتم با پاشا خیلی زیبا بود و در بحث خیلی سربه‌سر هم می‌گذاشتیم. در هواپیما، من و پاشا در کنار هم نشستیم؛ سرمست از شادی بازگشت به کشورمان. دست به گردن یکدیگر بی‌پروا سرود می‌خواندیم و مانند بچه‌های کوچک که برای تعطیلات به دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگ می‌روند، خوشحال بودیم. هواپیمای روسی درب و داغان بود و بالای ابرها تکان‌های شدید می‌خورد. به قول دوستی مثل این بود که آن بالا مسافر پیاده و سوار می‌کرد. ولی ما همچنان بی‌خیال بودیم و برای رسیدن به ایران دقیقه شماری می‌کردیم.

صبح زود روز ۱۱ بهمن وارد تهران شدیم. وحشت از دستگیری و آزار و اذیت را هنوز با خود داشتیم. ولی نه! خبری نبود و هیچ‌چیز بدی اتفاق نیفتاد. همه شاد و خندان بودند و جو انقلاب و پیروزی، همه کس و همه‌جا را فراگرفته بود. به همراه پاشا با یک تاکسی مستقیم عازم منزل پدر و مادر من شدیم. از ذوق رسیدن به شهر تهران، برای یک مسیر ۱۵ تومانی، ۲۵۰ تومان سرکیسه شدیم. در راه شعارهای نوشته شده بر در و دیوار را می‌خواندیم و آه از نهاد می‌کشیدیم. خیابان‌ها و مردم را تماشا می‌کردیم و با چشمانی گشاد، همه‌چیز را می‌بلعیدیم. شعارهای زنده باد آزادی، مرگ بر دیکتاتوری، مرگ بر شاه، درود بر خمینی، زنده باد جمهوری اسلامی، زنده باد امام امت، مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل و و و در و دیوارها را رنگین کرده بود.

احساس دوگانه‌ی شرف و ترس درهم گره خورده بود، قلبم را به هیجان آورده بود و آن را می‌سوزاند. هنوز نمی‌دانستم چه بر روزمان خواهد آمد و چه هیولایی در انتظارمان نشسته است. هیولای "اسلام عزیز" را نمی‌شناختیم. هنوز نمی‌دانستم که پاشا این رفیق پُرانرژی پای‌بند به آزادی و آرمان‌های والای انسانی را به همراه بسیاری از یاران و بستگانم، در آینده‌ای نزدیک به جوخه‌های اعدام می‌سپارند. هنوز نمی‌دانستم سال‌ها بعد همسرم نوری را

۱- پاشا مقیمی، از فعالین کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور و از هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اقلیت)، درباره‌ی زمان و شکل بازداشت او آگاهی موثقی نداریم. اما به نظر می‌رسد بیش از اختناق فراگیر سال ۶۰ دستگیر و اعدام شد.

در فراسوی مرزهای وطن، توسط جوخه‌های قاتلین لبنانی و حرفه‌ای‌شان، از پای درمی‌آورند. هنوز...

صبح روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ "امام امت" وارد ایران شد. به همراه همسرم نوری، مازی، مینو، فریدون، پرویز و ناهید و زنده یادان فرشید،^۲ فرزین،^۳ رضا،^۴ حمید،^۵ علی‌رضا،^۶ نسرین^۷ و ساعد^۸ برادرم در جلوی در دانشگاه تهران ایستاده بودیم. دست نوری را محکم گرفته بودم و فشار می‌دادم. نه؛ خواب و رؤیا نبود. تهران بود و موج عظیمی از انسان‌ها، پیر و جوان، زن و مرد، کودک و نوجوان. تمام خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران را جمعیت فراگرفته بود. جای سوزن انداختن نبود. تا چشم کار می‌کرد، شادی و شغف بود و شربت و آب و شیرینی و اسکناس‌های سوراخ شده و بدون سر شاه، که به هوا می‌رفت. اما فریادهای زنده باد امام، زنده باد جمهوری اسلامی، قضا را سنگین می‌کرد و غباری از وحشت می‌پراکند. جوانان خانواده با چهره‌ها و ظاهری ساده ولی "غیراسلامی" و ما زنان همه بدون حجاب و سرپوش، شانه به شانه یکدیگر ایستاده بودیم. تنها شعارهای زنده باد آزادی، درود بر خمینی و مرگ بر شاه را می‌دادیم و شعارهای اسلامی را تکرار نمی‌کردیم. هنوز می‌شد سکوت کرد.

فضای خانوادگی من و همسرم بسیار دلنشین و صمیمی بود. بچه‌های فامیل از دو خانواده بزرگ‌تر به گروه‌های سیاسی گوناگونی سمپاتی داشتند: از گروه اشراف دهقانی گرفته تا چریک‌های فدایی خلق؛ از توده‌ای تا خط سه‌ای؛ از اتحاد چپ تا ملیون همه و همه در میان ما بودند. رابطه‌ی مان دوستانه و زیبا بود. دور هم جمع می‌شدیم و به بحث و گفتگو

۲- فرشید راجی، ۲۰ ساله، از هواداران چریک‌های فدایی خلق (به رهبری اشراف دهقانی) در تابستان ۵۹ دستگیر و اعدام شد.

۳- فرزین راجی، ۲۳ ساله، از هواداران چریک‌های فدایی خلق (به رهبری اشراف دهقانی) در تابستان ۵۹ دستگیر و اعدام شد.

۴- رضا فولادپور، ۲۳ ساله، از فعالین سیاسی در زمستان ۵۹ دستگیر و در تابستان ۶۰ اعدام شد.

۵- حمید فولادپور، ۲۲ ساله، از هواداران چریک‌های فدایی خلق (به رهبری اشراف دهقانی) در زمستان ۶۰ دستگیر و در کردستان اعدام شد.

۶- علی‌رضا فولادپور، ۲۲ ساله، از سمپات‌های سازمان مجاهدین خلق در زمستان ۶۰ دستگیر و اعدام شد.

۷- نسرین دهکردی، ۲۲ ساله، در هجوم و دستگیری‌های سال ۶۰ دستگیر و اعدام شد. وی از فعالین سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) بود.

۸- ساعد بدیعی، ۱۸ ساله، از هواداران چریک‌های فدایی خلق (به رهبری اشراف دهقانی) در تابستان ۵۹ از کوه‌های تهران سقوط کرد. پاسداران از انتقال سریع او به بیمارستان جلوگیری و همراهانش را دستگیر کردند.

می‌نشستیم. در عین تمرین مدارا و احترام متقابل، همراه عشق و محبت به یکدیگر، مدام با هم سرو کله می‌زدیم. آنچه را که از بچگی به خاطر داشتیم، دوباره با هم تجربه می‌کردیم. نشانی از کینه و نفرت میان ما نبود. دوستی بود و صفا. جوانی بود و ما؛ خیلی جوان بودیم؛ از ۱۶ تا ۲۵ یا ۲۶ ساله. "ریش سفید" ما نوری بود که فقط ۳۲ سال داشت. تبحر او در بحث و اطلاعات تئوریک او بچه‌های جوان را مجذوب می‌کرد. آرامش او در بحث، بچه‌های جوان را آرام‌تر می‌کرد. در چنین فضایی و در کنار عزیزان و بستگانی چنین نازنین، کار شرکت در مبارزات را شروع کردم.

در خارج از کشور به کادرها که طیفی از چپ‌های مستقل بودند سمپاتی داشتیم.^۹ با افکاری که آن‌ها برای یک جامعه‌ی سوسیالیستی طرح می‌کردند، نزدیک بودم.

در حاشیه‌ی کنفرانس‌یون در برلن، اولین گروه زنان ایرانی را به همراه دوست دیرینم نسرین بصیری بنا نهاده بودیم.^{۱۰} نابرابری‌ها بین زن و مرد، به‌خصوص در محیط روشنفکری آزارم می‌داد. نقش‌های جانبی زنان در سازمان‌های چپ، آن هم در خارج از کشور، توی ذوق می‌زد و جامعه‌ی مردسالار همچنان به زیست ناموزون خود در قلب اروپا ادامه می‌داد! بهره‌مندی از یک دوران کودکی خوب و نسبتاً آزاد و چشیدن مزه‌ی حقوق برابر پسر و دختر در نوجوانی، جسارتم را در برابری‌خواهی با مردان تقویت کرده بود.

در ایران نیز راه خود را خیلی سریع یافتیم: راه مبارزه برای احقاق حقوق زنان و مشارکت در بنا نهادن یک سازمان مستقل زنان. تجربیات جنبش فمینیستی اروپا و دوستی و نزدیکی با آلمانی‌ها هم زمینه‌ی گسترده‌ای را برای آشنایی با بسیاری از مکانیزم‌های یک جامعه‌ی پیشرفته، فراهم کرده بود. از مبارزات دانشجویی و جنبش نوین سال‌های ۶۸ اروپا، بسیار چیزها آموخته بودم. ساده‌ترین آموزش‌ها، عمل بود؛ قدرت سازماندهی و حرکت به جلو، شکستن نرْم‌های دست و پاگیر و بی‌پروایی. این‌ها عناصری بودند که در دوران دانشجویی چراغ راه و راهنمای زندگی‌ام شده بودند. حرکت "سازنده"، حرکت و عمل مشخص در همه‌ی زمینه‌های کاری، اجتماعی و سیاسی جزء جدایی‌ناپذیر آن نظام ارزشی بود.

به این ترتیب خیلی ساده و بدون پیچیدگی خاصی با قلم، کاغذ و ماژیک نخستین

۹- نگاه کنید به پیوست کادرها در همین دفتر.

۱۰- نگاه کنید به نسرین بصیری، ما زیبا بودیم، در بازبینی تجربه اتحاد ملی زنان، مه‌نار متین، نشر نقطه، ۱۳۷۸، ص ۱۳۵ تا ۱۵۴.

گام‌های سازماندهی یک تشکیلات مستقل زنان را به همراه نسرين و تنی چند از بستگان زخم شروع کردم.^{۱۱} هدفمند و بی‌پروا وارد کارزار شدیم. بدون امکانات سازمانی و بدون چشم‌داشت به امکانات سازمانی رفقای مرد و با اعتقاد راستین به ایده‌های مان، خیلی سریع توانستیم در حول و حوش و محوطه‌ی دانشگاه تهران (مرکز تجمع نیروهای چپ) یارانی پیدا کنیم. اطلاعیه‌ی دعوت به جلسه‌ای برای تشکیل یک سازمان مستقل زنان را خیلی ساده دست‌نویس کردیم و در محوطه‌ی دانشگاه به در و دیوار و درخت‌ها چسباندیم. تعدادی از دوستان و رفقای چپ از خارج آمده را پیدا کردیم. به واسطه‌ی آن‌ها، کار اطلاع‌رسانی سرعت پیدا کرد.

در این مقطع، بسیاری از سازمان‌های سیاسی‌ای که عمدتاً در خارج کشور فعالیت می‌کردند، در شرف به‌وجود آوردن سازمان‌های زنان وابسته به خود بودند. نشریاتی مانند *بیداری زنان*، *زنان مبارز* و غیره در برابر در ورودی و کوی دانشگاه تهران که محل بحث و گفتگوی‌های سیاسی شده بود، در معرض نمایش و فروش قرار می‌گرفت. زنان چپ متشکل در این سازمان‌ها، با ظاهری ساده و بی‌حجاب، ولی متفاوت با اکثریت زنان چپ داخل کشور، در کار تبلیغات بودند؛ عمدتاً برای زنان طبقه‌ی کارگر.

من به همراه نسرين بصیری و گاه حوری فولادپور و چند تن دیگر از دوستان، هر روز به دانشگاه تهران می‌رفتیم و ضرورت تشکیل یک سازمان مستقل زنان را تبلیغ می‌کردیم.^{۱۲} شکل و شمایل مان از دور داد می‌زد که "خارج کشوری" هستیم. با اینکه سبک لباس پوشیدن مان خیلی ساده بود، ولی به قول دوستی "خاص" بود. آن دوست همیشه سربه‌سر من می‌گذاشت و می‌گفت: شهره جان باید به صورتت دوده بمالی، بعد روانه دانشگاه بشوی! در آن مقطع زمانی، عده‌ی خیلی از زنان چپ به موضوع و ضرورت تشکیل یک سازمان مستقل زنان تمایل نشان می‌دادند. اکثر آن عزیزان به "کارهای مهم‌تر سازمانی" مشغول بودند. از دوستان و رفقای مرد بگذریم که در بهترین حالت، دستی به

۱۱- نسرين بصیری، *بازبینی تجربه اتحاد ملی زنان*، پیشین، ص ۱۴۰

۱۲- حوری فولادپور در سال ۱۳۶۲، در حالی که آپستن بود، بازداشت شد. فرزندش، سعید را در زندان به دنیا آورد. پس از تحمل شکنجه‌ها و فشارهای فراوان، سرانجام مجبور شد سعید را به خانواده‌ی خود بسپارد. ۹ سال را در زندان‌های گوناگون جمهوری اسلامی سر کرد. در زندان، خیر اعدام برادر، دایی و پسر خاله‌اش را به وی دادند. در یکی از "مرخصی"‌های گروهی پس از گذشتار سال ۱۳۶۷، مخفیانه از ایران گریخت و به اروپا آمد و پس از ۹ سال دوباره سعید و همسرش را بازیافت.

شانه‌های ما می‌زدند و می‌گفتند: شما می‌توانید جریانی راه بیندازید. بروید و کار را تمام کنید.

طبیعی بود که کار اصلی تشکیل یک سازمان مستقل زنان را بایست خود ما زنان به عهده می‌گرفتیم و زنان تشکیلاتی، چه آن‌هایی که در خارج از کشور فعال بودند، چه آن‌هایی که در سال‌های استبداد شاهی در ایران مبارزه می‌کردند، در امر مبارزه و سازماندهی تجربیاتی اندوخته بودند.

در جلسه‌ای که به کمک حوری در مدرسه عالی شمیران فراخواندیم، با زنان علاقمندی مثل زهره خیام، شهین نوایی، بکری تمیزی، زنده یاد مسعوده آزاد، که از خارج کشور آمده بودند، آشنا شدم و نیز با چندین زنی که در داخل کشور فعال بودند؛ مثل اعظم، فریده، فروز، سهیلا، بعد با هما ناطق، عاطفه گرگین، میهن جزنی و مریم متین‌دفتری. همه‌ی ما به ضرورت ایجاد یک تشکل مستقل زنان رسیده بودیم و مصمم بودیم در این جهت اقدام کنیم. اما جو حاکم بر همه‌ی بحث‌های مربوط به انقلاب و زنان، تحت تأثیر و نفوذ سیاسی - عقیدتی سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق قرار داشت که هر دو از سمپاتی زیادی در میان روشنفکران بهره‌مند بودند. سازمان‌ها و گروه‌های دیگر مانند قطره آبی در دریای پُر جنب و جوش چپ ایران، چپ سنتی ایران، بودند. عشق به خیابانی‌ها، جزنی‌ها، گل‌سرخ‌ها و... در بین نیروهای جوان چپ بیش از آن بود که بشود در برابر آن خطی و یا ایده‌ی دیگر طرح کرد.

نه جامعه، نه جنبش ایران و نه نیروهای چپ ما در آن زمان هیچ‌یک حساسیتی به مسئله‌ی زن و حقوق برابر زن و مرد نداشتند. نیروهای چپ که برخی متون مارکسیستی را خوانده بودند و در بهترین حالت تساوی حقوق زن و مرد را به لحاظ تئوریک قبول داشتند، هیچ ایده‌ای برای رسیدن به این حقوق نداشتند. در جریان بحث‌ها و تبادل نظرها با زنان طیف‌های مختلف و گروه‌های سیاسی، خیلی زود روشن شد که تشکیل یک سازمان مستقل از سازمان‌های سیاسی مادر، یک اتوپی بیش نیست. تفاوت‌ها و اختلاف سلیقه‌ها، بسیار بود. شکاف بین خط سه، فدائیان و مجاهدین را با هیچ‌چیز نمی‌شد پُر کرد. جبهه‌ی "امت مسلمان" اما هر روز منسجم‌تر می‌شد. زیر چتر "امام"، اسلام‌گراها هر روز بیشتر از روز پیش به نیروهای سکولار و به راستی لائیک می‌تاختند. حمله به دولت موقت هم شدت بیشتری گرفته بود. در این ایام روشن شد قصد آیت‌الله خمینی، تحمیل کردن خود بر همه‌ی نیروها، از جمله ملیون است.

نگرانی نسبت به محدود کردن حقوق زنان بالاخره به لغو قانون حمایت خانواده، محروم کردن زنان از منصب قضاوت و تعطیل کردن مدارس مختلط، منجر شد. از اسفند ماه وحشت و دلهره از "حزب‌الله" به سینه‌های مان نشست. رفراندوم برای تعیین شکل حکومت در پیش بود (۱۲ فروردین ۱۳۵۸) و آیت‌الله خمینی علمای اسلام را به ارشاد امت اسلام و امر به معروف و نهی از منکر تشویق می‌کرد. فکر می‌کنم پایه‌های استراتژی دراز مدت حمله به زنان در همان روزها ریخته شد.

اسفند که به نیمه رسید، بوی بهاران، بهاران خجسته، سایه بر فضای انقلاب و ناآرامی‌ها انداخت. صدا و نوای مقاومت نیروهای غیرمسلمان، دموکرات و آزادی‌خواه با نوای زیبای سرود بهاران خجسته باد، سروده‌ی زنده‌یاد دانشیان، گوش‌ها را نوازش می‌داد و ما بچه‌های انقلاب هنوز با ناباوری، زیر حمله‌ی سپاه عظیم ارتجاع مذهبی قرار داشتیم و به شدت مقاومت نشان می‌دادیم.

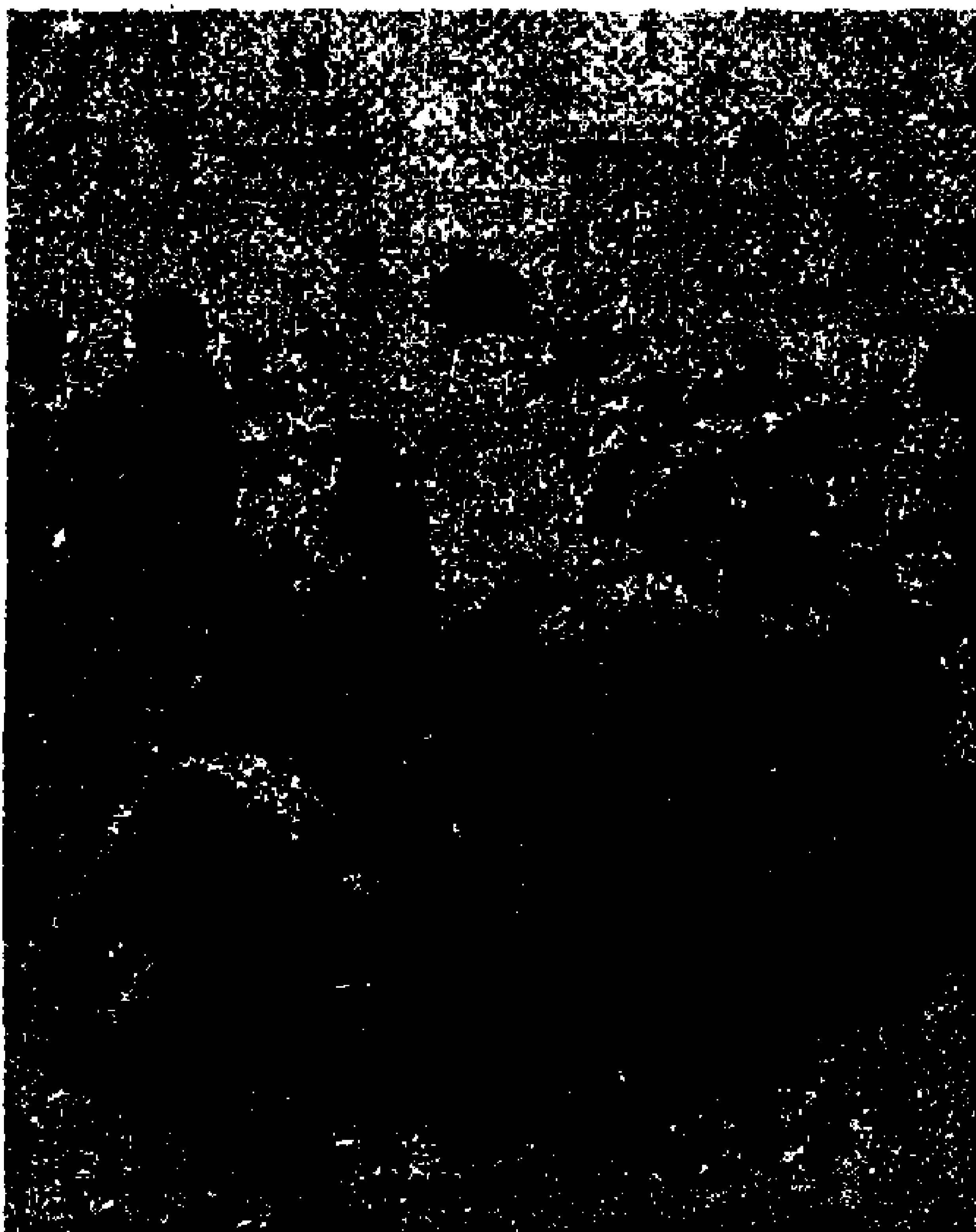
فشار بر زنان، زنان آزاده، بسیاری را برانگیخته بود و زنان فعال جامعه، معلم، حقوق‌دان، قاضی، دکتر، مهندس، هنرمند و... در برابر این موج ویران‌گر مقاومت می‌کردند. روزنامه‌ها پُر شده بود از مطالب و مقالاتی در دفاع از حقوق زن که بیشتر به قلم زنان بود. آیت‌الله خمینی با سخنرانی تاریخی خود در ۱۵ اسفند، لبه‌ی تیز حمله را بر روی زنان متمرکز کرد و چراغ سبز حمله را به گروه‌های فشار داد که بعدها ارتش و سپاه "حزب‌الله" را ساختند. هدف حمله، زنان بی‌حجاب بودند:

«با این زنان لخت، وزارتخانه و ادارات دولتی درست مثل دوره طاغوت پُر از گناه و معصیت شده‌اند...»^{۱۳} این سخنان خمینی خون را در رگ "امت اسلام" به جوش آورد و از همان لحظه‌ی ادای این سخنان، برگه‌ی سفید حمله و ضرب و شتم زنان از طرف "امام" امضا شد!

هم‌زمانی این سخنان با برنامه‌هایی که برای روز ۸ مارس از سوی گروه‌های زنان تدارک دیده شده بود و نیز تظاهرات زنان اقشار مختلف (زنان حقوق‌دان، کارمند، پرستار، معلم، دانشجو، دانش‌آموز و و و) موجب شد خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران در روز ۱۷ اسفند، به صحنه‌ی درگیری با گروه‌های فشار مسلح به چاقو و قمه و زنجیر تبدیل شود. این جنبش عمدتاً خودجوش، با تحرک و جسارت زیاد و با فریادهای "مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی، مرگ بر ارتجاع، آزادی نه شرقی، نه غربی، جهانی‌ست"، ترس بر اندام

حاکمیت ارتجاعی انداخت. ارازل و اوباش بسیج شده توسط واپس‌گرایان، با چشمان دریده و شعار زشت و تحقیرآمیز یا "روسری یا توسری" به صفوف زنان حمله‌ور شدند. آنان با آن چهره‌های کزیه‌شان که رنگ و بویی از ایرانی و ایرانیت در آن دیده نمی‌شد، به هنگام حمله به زنان جوان، با "شهوت اسلامی" حتا به بدن زنان و برآمدگی‌های تن دست می‌زدند و سرمست از قدرت و لجام گسیختگی خود مانند قطره‌های روغن بر زمین، یک‌باره غیب می‌شدند و به قرارگاه‌های اسلامی خود بازمی‌گشتند تا دوباره در کوچه‌پس‌کوچه‌ها به زنان بی‌دفاع یورش برند.

متأسفانه بسیاری از جزئیات آن روزها را از خاطر برده‌ام. اما کوشش کرده‌ام که نکات و لحظات مهم را موزائیک به موزائیک، به یاد آورم و تصویر کنم. در علم روانشناسی بر این اعتقادند که حافظه‌ی انسان‌هایی که مصیبت‌هایی سخت دیده‌اند و زخم‌های روحی شدیدی خورده‌اند، رفته رفته دچار فراموشی‌هایی می‌شود؛ به بیانی دیگر قسمت‌هایی از حافظه از بین می‌رود و خاطره‌ها پاک می‌شود. در این رهگذر اما بسیار پیش می‌آید که صافی خاطرات، خوب و بد، مهم و غیرمهم را از هم تشخیص نمی‌دهد و هرچه هست را به بوته‌ی فراموشی می‌راند. حافظه‌ی من دچار این مشکل شده است.



نخست وزیر، ۱۷ اسفند

در روزهایی که سرگرم نوشتن این مقاله بودم، با مازی برادر همسرم صحبتی داشتم. او در راه‌پیمایی‌های اسفند ۵۷ همراه من بود و حکم محافظم را داشت؛ با اینکه ۱۸ سال بیشتر نداشت! او به من گفت پیراهنی را که اوباش بر تنش پاره کردند، هنوز به یادگار نگه‌داشته است. مازی و چند تن از جوانان سمپات گروه اتحاد چپ، وظیفه‌ی حفاظت از زنان را در تظاهرات روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ و روزهای بعد، به‌عهده گرفته بودند.

آنان که قوی و پُرشور بودند، دست در دست هم، زنجیرهای دفاعی دور و بر ما زنان درست

کرده بودند و هنگامی که گروه‌های فشار در مسیر راه‌پیمایی از دانشگاه تهران به طرف دادگستری به صفوف ما حمله کردند، سپر بلای ما شدند. به یاد می‌آورم که برادرم ساعد که او هم در آن مقطع ۱۸ ساله بود، با چند تن از دوستان جوانش همراه ما بود و با پنجه بکس از ما دفاع می‌کرد. اردوان و کاظم هم که به‌تازگی دیدم‌شان، با افتخار از نقش خود در آن روزهای اسفند در دفاع از زنان در برابر حمله‌ی اوباش صحبت می‌کردند. آنان تأکید داشتند که در آن مقطع زمانی، به لزوم دفاع از جنبش زنان آگاه بودند و به همین دلیل سپر بلای صفوف اعتراضی ما زنان شده بودند. اردوان و کاظم هر دو از اعضای کنفدراسیون بودند. پشتیبانی این مردان و دفاع‌شان از ما در آن وضعیت خطرناک، جای قدردانی دارد. در آن زمان، حساسیت به مسئله‌ی زن و جنبش فمینیستی زنان ایران، عمدتاً در میان بخشی از روشنفکران و نیروهای چپ تحصیل کرده در خارج از ایران (زن و مرد) وجود داشت و این‌گونه نیروها بودند که کم و بیش از حرکت خودجوش زنان ایران پشتیبانی کردند. ولی این پشتیبانی‌ها برای آن حرکت عظیم و پُرخروش کافی نبود. زنان ایران از طرف نیروهای پُر قدرت چپ کشورمان تنها گذاشته شدند و پشتیبانی نشدند. و اندک شمار بودند زنان چپ سازمانی غیر خارج کشوری که با ما در این اعتراضات همراه شده باشند. حرکت ما برای آنان یک حرکت "لیبرالی خطرناک" بود!

استبداد سیاسی و اختناق وحشتناک محمد رضا شاه که در کودتای ۲۸ مرداد توسط *C.I.A.* و *M.I.6* به قدرت بازگشت و انزجار نیروهای سیاسی جامعه و افکار عمومی آگاه از نفوذ و دخالت ابرقدرت آمریکا در امور کشور ما از یک طرف و استفاده‌ی حساب شده و عوام‌فریبانه‌ی "امام امت" از احساسات ضد امپریالیستی مردم که بینش دقیق و درستی از آزادی، دموکراسی، فعالیت دموکراتیک و هیچ مقوله‌ی سیاسی‌ای نداشتند، باعث شد که نیروی فعال جامعه‌ی ما خلع سلاح و کیش و مات شوند.

در کتاب *بازبینی تجربه اتحاد ملی زنان*، نقدهای متعددی را از زنان فعال آن زمان که پیوندی با هیچ‌یک از تشکل‌های سیاسی آن روز نداشتند و همچنین نقدهایی از زنان طیف *فدائیان* می‌خوانیم که با شهامت زیاد و بدون پرده‌پوشی، بسیاری از مسائل و مشکلات آن زمان چپ ایران و به‌خصوص عملکرد *فدائیان* را به نقد کشیده‌اند. از میان تمام این نقدها، نکته‌ای در سخنان میهن‌جزنی، گُنه مسئله را بازمی‌نماید:

«... یادم هست که به دادگستری هم رفته بودیم. یک عده از خانم‌ها بودند که به آن‌ها لیبرال می‌گفتند. آن‌ها هم کمیته خودشان را داشتند. از ما دعوت کردند که کار مشترکی انجام دهیم. فکر می‌کنم چند جلسه هم با آن‌ها گذاشتیم. آن‌ها بودند که حرکت جام جم را

سازماندهی کردند... من در آن شرکت نکردم. سازمان (منظور سازمان فدائیان) گفته بود که این حرکت لیبرالی است و کسی نباید شرکت کند!^{۱۴}

روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ است و صحبت از همکاری گروه زنان؛ اما سازمان به یکی از هواداران فعالش دستور داده "شرکت نکنید"، این یک حرکت لیبرالی است و «مردم به شدت ابراز احساسات می‌کنند، مدت‌ها کف می‌زنند و شعار "درود بر فدایی" سر دادند...»^{۱۵} مشت نمونه خروار است. فقط سازمان چریک‌های فدایی خلق نیست که از امر حمایت جنبش زنان به پاخاسته شانه خالی کرد، هیچ‌یک از سازمان‌های اصلی طیف چپ و حتا لیبرال هم از این جنبش حمایت نکردند و به این ترتیب کل جامعه و کل جنبش رهایی‌بخش ما یک موقعیت تاریخی را از دست داد.

زنان آزاده و آزرده، به خانه‌هاشان بازگشتند و این جنبش و در پی آن کل جنبش ترقی‌خواهانه‌ی مردم ایران به کجراه رفت!
با آرزوی آموختن از تجارب گذشته‌مان!
به امید آزادی و پیروزی بر بختک سیاه اسلام در میهن‌مان.

برلن، بهمن ۱۳۸۷ / فوریه ۲۰۰۹

۱۴- گلی در سوره‌زار، گفتگو با میهن‌جونی، بازیابی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان، پیش‌گفته، ص ۲۵۶

۱۵- پیشین

تشکل‌های مستقل، ضرورتی برای جنبش حق‌خواهانه‌ی زنان

زهره خیام

مهناز متین: خانم خیام شما پیش از انقلاب در آمریکا بودید و از زنان فعال کنفدراسیون دانشجویی. کمی پیش از قیام مردم در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به ایران آمدید. پس از سال‌ها دوری از کشور، فضای جامعه را چگونه دیدید؟

• زهره خیام: روزی که به ایران رسیدم، هم‌زمان بود با روز ورود خمینی به ایران...

مهناز متین: ... یعنی ۱۲ بهمن ۱۳۵۷؟

• زهره خیام: بله. من با اتوبوس وارد شدم. وقتی از آمریکا برمی‌گشتم، در انگلستان یک توقف کوتاه کردم. همان وقتی بود که دولت شاپور بختیار دستور داد فرودگاه مهرآباد را ببندند. فکر کردم اگر به ترکیه بروم، از آنجا می‌توانم با هر وسیله‌ای که هست، خودم را به ایران برسانم. سه روز در ترکیه بودم تا توانستم با اتوبوس به سمت ایران حرکت کنم. ما ساعت شش یا هفت صبح بود که رسیدیم به تهران. خمینی دو سه ساعت بعد با هواپیما وارد تهران شد. در آن روز، من صدای پای فاشیسم را شنیدم و پشتم لرزید! برای اولین بار بود که شعار "ما همه سرباز توایم خمینی، گوش به فرمان توایم خمینی!" را شنیدم. محتوای این شعار جای نگرانی بسیار داشت. مردم این شعار را با سرخوشی تکرار می‌کردند. ولی واقعیت این بود که هنوز از زیر سلطه‌ی یک دیکتاتوری درنیامده، به استقبال مستبد دیگری رفته بودند. خود به آوای خودشان گوش نمی‌دادند. به‌نظرشان نمی‌آمد که آینده‌ای شاید تلخ‌تر از گذشته در راه باشد. من از بالکن یک مدرسه که به‌سوی خیابان امیریه باز می‌شد، به جمعیت نگاه می‌کردم. سرتاسر خیابان از جمعیت موج می‌زد. از همه تیپ! جوان، پیر، با روسری، بدون روسری... همه جور آدمی بود. همه خوشحال بودند و خیلی امیدوار. چیزی که برای من خیلی جالب و زیبا بود، رابطه‌ی انسان‌ها با هم بود. آدم‌هایی که همدیگر را نمی‌شناختند، با هم با حرمت و مهربانی رفتار می‌کردند. من در آن روز در خیابان مولوی بودم که در مسیر ماشین خمینی به سمت بهشت زهرا قرار داشت. همه‌جا، از فرودگاه تا شهر، برای خوش‌آمدگویی به خمینی در خیابان گل گذاشته بودند.

از همان روزی که من به ایران رسیدم، مرتب به همه‌جا سر می‌کشیدم. در فکر پیدا کردن زنان هم‌اندیش و هم‌فکری بودم که بتوانیم با هم یک سازمان زنان درست کنیم.

اتحاد ملی زنان نامی است که بعداً بر این سازمان گذاشته شد. من در دوره‌ی دانشجویی، شاگرد هما ناطق بودم. خیلی زود توانستم با او تجدید رابطه کنم. در خانه‌ی هما ناطق برای اولین بار با هایدی مگیثی و مسعوده آزاد ملاقات کردم. این‌ها بعداً عضو شورای مؤسس اتحاد ملی زنان شدند.

دانشگاه تهران یکی از جاهایی بود که مرتب به آنجا می‌رفتم. در مقطع پیش از ۸ مارس، دانشگاه در واقع "فورومی" شده بود برای همه نوع تبلیغات سیاسی و نظری. خیلی‌ها را می‌شد در آنجا دید. چند خاطره‌ی جالب از آن دوره دارم. یکی از کسانی که در دانشگاه دیدم، شهره بدیعی بود؛ دختر جوانی که او را از قبل نمی‌شناختم. یادم هست که یک پلاکارد در دست داشت با این مضمون: کمیته برای ایجاد سازمان مستقل زنان، یا شاید هم: کمیته برای بحث درباره‌ی ایجاد سازمان مستقل زنان؛ چیزی در این مایه‌ها. یادم هست که شهره خیلی تنها ایستاده بود. اینکه دختر جوانی پلاکاردی با این مضمون به دست گرفته بود و تک و تنها تبلیغ می‌کرد، برای من خیلی جالب بود. به سمتش رفتم و شروع به صحبت با او کردم. گفت قرار است برنامه‌ای در مدرسه‌ی عالی شمیران در خیابان فرشته برگزار شود. پس از اینکه حرف‌های شهره را شنیدم، متوجه شدم که برنامه‌ای از پیش ریخته نشده و این جلسه واقعاً برای تدارک حرکتی تازه است. خُب، ما خودمان هم نقطه نظرات سیاسی داشتیم و نمی‌خواستیم وارد یک ماجرای بشویم که همه چیزش از قبل طرح‌ریزی شده بود.^۱

یکی از کسان دیگری را که در دانشگاه دیدم، شهلا شعشعانی بود. او را از آمریکا می‌شناختم. از زنان فعال جنبش دانشجویی بود و از اعضای اتحادیه‌ی کمونیست‌ها. شهلا پشت میز تبلیغات گروه‌شان ایستاده بود. یادم هست که برای ۸ مارس تبلیغ می‌کرد. رفتم سر میزشان و درباره‌ی برنامه‌شان سؤال کردم. گفت: بیا کمک کن! پرسیدم: در هسته‌ی برنامه‌ریزی چه کسانی هستند و آیا می‌شود به این هسته ملحق شد یا نه؟ گفت: نه! ترکیب این هسته از پیش تعیین شده و نمی‌شود آن را تغییر داد. ولی اگر دلت می‌خواهد فعالیت کنی، بیا فعالیت کن. همان‌جا برایم مسجل شد که جمعیت بیداری زنان که آن‌ها برایش تبلیغ می‌کردند، یک جریان وابسته و در واقع شاخه‌ی زنان بخش منشعب از اتحادیه‌ی

۱- برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به گفتگو با شهره بدیعی و نوشته‌ی شهین نوایی در همین دفتر.

کمونیست‌های ایران است. آن‌ها برنامه‌ی ایجاد یک سازمان مستقل زنان را دنبال نمی‌کردند.^۲

آن‌هایی که بعداً در مدرسه‌ی عالی شمیران جمع شدند، وابسته به سازمانی نبودند. عمدتاً بچه‌هایی بودند که از خارج آمده بودند: شهره بدیعی، نسرین بصیری، ایران‌دخت [که فامیلش را نمی‌دانم]، یک خانمی به نام ثریا و یک نفر دیگر به نام پریش [که نام فامیل آن‌ها را هم نمی‌دانم]. ثریا بعداً برای مدتی، مسئول مالی اتحاد ملی زنان شد.

مهناز متین: از حرکت زنان در اسفند ۱۳۵۷ چه به یاد دارید؟

• زهره خیام: صحبت خمینی یکی دو روز پیش از ۸ مارس، باعث شد که در این روز زنان زیادی به خیابان‌ها بریزند. من در دانشکده‌ی فنی بودم. آن قدر شلوغ بود که اصلاً نتوانستم وارد سالن بشوم. در محوطه‌ی ورودی دانشکده‌ی فنی، یکی از فعالین مذکر کنفدراسیون را دیدم که همسرش از برگزارکننده‌های برنامه‌ی جمعیت بیداری زن بود. به من گفت: بین ما چه کرده‌ایم!

به شوخی به او گفتم: این کار را در واقع آقای خمینی کرده!

هزاران هزار نفری که دم در و داخل دانشگاه جمع شده بودند، به دلیل اعتراض به حجاب اجباری آمده بودند. در آن روز شایع شد که در ستاد فدایی‌ها رفیق اشرف دهقانی سخنرانی می‌کند...

مهناز متین: شما خودتان این را شنیدید؟

• زهره خیام: بله. شنیدم و به ستاد فدایی‌ها رفتم. ما که هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق بودیم، دل‌مان می‌خواست سخنرانی اشرف دهقانی را حتماً بشنویم. برای‌مان مهم بود. رفتیم به ستاد در خیابان میکده. دم در ستاد انبوهی آدم ایستاده بود. با بلندگو اعلام کردند که که شایعه بوده و چنین خبری درست نیست.

مهناز متین: آیا در آن روز به جاهای دیگر شهر هم رفتید؟

۲- «در پروسه‌ی انقلاب و در شرایط اوج‌گیری مبارزات توده‌ای، تشکل‌های زنان نیز تدریجاً به وجود آمدند. در این حرکت، عمدتاً زنانی پیشگام بودند که در جریان انقلاب از خارج کشور به ایران بازگشته بودند. نخستین سازمان‌هایی که اعلام موجودیت نمودند، جمعیت بیداری زن و جمعیت زنان مبارز بودند که هر دو برای برگزاری سال‌روز هشتم مارس اعلام برنامه کردند. هر یک از این سازمان‌ها به یکی از بخش‌های اتحادیه‌ی کمونیست‌ها که در آن زمان چیده‌اند انشعاب کرده بودند، وابستگی داشتند.» (برگرفته از: تکرار تاریخ، گناهی تابخشوندی، زهره خیام؛ در کتاب: بازبینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان، مهناز متین، نشر نقطه، ایالات متحده، ۱۹۹۹، ص ۱۶۷)

• زهره خیام: بله. تا نزدیکیهای تلویزیون هم رفتیم. ولی ازدحام جمعیت مانع از این شد که به مرکز تجمع نزدیک شویم. ما دائم در حال گشت زدن بودیم. همه جای شهر شلوغ بود.

مهناز متین: درگیری‌ها را هم دیدید؟

• زهره خیام: درگیری‌ها را ندیدم. اما می‌دانم که حزب‌اللهی‌ها با شعار "یا روسری، یا توسری" به تظاهرات حمله کردند و خیلی از زن‌ها را کتک زدند. من به چشم خودم ندیدم. شاید به این علت که مرتب در حال گشت زدن بودیم و از اینجا به آنجا می‌رفتیم. یک جا نماندیم.

مهناز متین: آن روز جلوی نخست‌وزیری هم رفتید؟

• زهره خیام: نه. اما کسانی را که پس از حمله‌ی ارادل و اوباش در حوالی نخست‌وزیری از آنجا فرار کرده بودند، جلوی دانشگاه دیدیم. آن‌ها به ما گفتند که عده‌ی زیادی را کتک زده‌اند و مجروح کرده‌اند.

مهناز متین: در هیچ برنامه‌ای که توسط گروه‌های زنان، به مناسبت ۸ مارس در دانشگاه برگزار شد، شرکت کردید؟

• زهره خیام: نه در هیچ کدامشان شرکت نکردم. دانشگاه آن قدر شلوغ بود که نمی‌شد



بچه‌ها علیه قتل و تجاوز و باحجاب دی را پاسداریم

وارد سالن‌ها شد.^۳ در صحن دانشگاه بودم و از این دانشکده به آن دانشکده می‌رفتم. شوق بودن در میان جمعیت بیشتر از علاقه به شرکت در جلسه‌ها بود!

مهنار متین: با زنان فمینیست اروپایی و آمریکایی که در آن زمان در ایران بودند، مثل کیت میلت که در دانشگاه هم حضور داشت، تماس داشتید؟

• زهره خیام: نه.

مهنار متین: آیا تروتسکیست‌هایی را که در این حرکت فعال بودند، می‌شناختید؟

• زهره خیام: اگر اشتباه نکنم، افسانه نجم‌آبادی را که ما او را به نام آذر طبری می‌شناختیم، یکی دو بار در جلساتی دیدم که خانم پریوش خواجه‌نوری در دفتر کارش برگذار می‌کرد. او این جلسات را به منظور بحث و تبادل نظر درباره‌ی مسائل زنان می‌گذاشت و زنان فعال را به آن دعوت می‌کرد.

مهنار متین: این جلسات بعد از تظاهرات ۸ مارس تشکیل می‌شد...

• زهره خیام: بعد از هشت مارس بود. خانم خواجه‌نوری زنان فعال را دعوت می‌کرد که درباره‌ی چشم‌انداز جنبش زنان صحبت کنند. یکی از موضوعاتی که زنان طرفدار چپ بر آن پافشاری داشتند این بود که تا کجا می‌توانیم این حرکت را ادامه بدهیم؟ چون این خطر وجود داشت که مبارزات زنان مورد سوءاستفاده‌ی امپریالیست‌ها قرار گیرد و جنبش زنان به سدی در مقابل مبارزات ضدامپریالیستی تبدیل شود.

مهنار متین: خانم خواجه‌نوری که با چنین نظراتی موافق نبود!

• زهره خیام: نه. او کاملاً مخالف این نوع نظرات بود. به نظر من نگاه کسانی مثل او درباره‌ی آینده‌ی ایران و خطراتی که موقعیت زن مدرن ایرانی را تهدید می‌کرد، خیلی واقع‌بینانه‌تر از ما دست‌چپی‌ها بود.

مهنار متین: در گردهم‌آیی دادگستری در روز ۱۰ اسفند که خانم خواجه‌نوری و وکلای آزادی‌خواه در آن نقش مؤثری داشتند، شرکت کردید؟

• زهره خیام: به خاطر دارم که آن روز من و میهن جزنی و نسرین بصیری با هم بودیم. چهار پنج ساعت در ترافیک گیر کردیم تا بالاخره توانستیم به کاخ دادگستری برسیم! من

۳- ... کثرت جمعیت به‌حدی بود که نه فقط آمفی‌تئاتر دانشکده‌ی فنی - محل برگزاری برنامه‌ی صبح - ظرفیت آن را نداشت، که از فرط تراکم جمعیت، در حال ورودی دانشکده‌ی فنی نیز نمی‌شد قدم برداشت. علاوه بر آن، جمعیت کثیری نیز در صحن دانشگاه، در سمتی که دانشکده‌ی فنی واقع شده است و حتا در دانشکده‌ی هنرهای زیبا و ادبیات روان بود. (برگرفته از: تکرار تاریخ... پیش‌گفته، ص ۱۶۹-۱۶۸)

نسرین را در برنامه‌های مربوط به پایه‌گذاری تشکیلات مستقل زنان (که بعداً با نام اتحاد ملی زنان موجودیتش را اعلام کرد) دیده بودم. از او خیلی خوشم آمده بود. اما هیچ اطلاعی از گذشته‌اش نداشتم. در راه دادگستری بود که برای اولین بار فهمیدم او همسر بهمن نیرومند است. یا میهن جزئی در یکی از تجمع‌های خانوادگی شهدا آشنا شده بودم. برخورد میهن خیلی مهربانانه بود. با او درباره‌ی مسائل زنان صحبت کردم و از این ضرورت که ما طرفداران حقوق زن باید در یک سازمان مستقل متشکل شویم. او هم کاملاً موافق بود. حالا نمی‌دانم چرا آن روز ما سه نفر با هم بودیم و با یک ماشین به دادگستری رفتیم. یادم هست از چهار راه پهلوی به سمت دادگستری راه افتادیم. هما ناطق و میهن جزئی در آن روز سخنرانی کردند. اما فضا به قدری شلوغ و پرهیجان بود که از سخنرانی‌های آن‌ها هیچ چیز به یادم نمانده.

مهناز متین: متأسفانه ما هم تا حال نتوانسته‌ایم متن سخنرانی میهن جزئی را پیدا کنیم. فکر نمی‌کنم در هیچ کدام از روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های آن دوره منعکس شده باشد.

• زهره خیام: هما ناطق جنبش زنان را قبول نداشت. ما می‌خواستیم نظرش را عوض کنیم. این متأسفانه یکی از امیدهای عبث ما بود!

مهناز متین: نسبت به نظرات هما ناطق مثلاً درباره‌ی حجاب و اینکه نباید مسئله‌ی حجاب را عمده کرد، چه واکنشی داشتید؟

• زهره خیام: هما ناطق یک سخنرانی در دانشکده‌ی حقوق کرد که واقعاً جای تعجب داشت. اما همان‌طور که گفتم، ما فکر می‌کردیم زنی که در زندگی اجتماعی‌اش استقلال فکری و اقتصادی دارد و آدمی ست متری و شهرت و توانایی تئوریک و آگاهی دارد، منطقاً باید بتواند نظرش را عوض کند. اما بحث او در دانشکده‌ی حقوق این بود که حرکت زنان لزوماً حرکتی متری نیست و موسولینی هم به زنان به‌عنوان پشتوانه‌ی فاشیسم نگاه می‌کرد. این برای من خیلی تعجب‌آور بود. اما فکر می‌کردم که ما می‌توانیم در یک پروسه‌ی بحث، او را متقاعد کنیم که از جنبش مستقل زنان حمایت کند. او کارهای تحقیقی خوب و مهمی درباره‌ی نقش زنان در تحولات اجتماعی ایران کرده بود. به هر حال، موفق نشدیم!

مهناز متین: آیا در گردهم‌آیی دانشگاه تهران در روز دوشنبه ۲۱ اسفند که به راه‌پیمایی تا میدان آزادی انجامید، شرکت کردید؟ آیا در بحث‌هایی که پیش از این راه‌پیمایی، میان موافقین و مخالفین ادامه‌ی حرکت اعتراضی در گرفت، حضور داشتید؟

• زهره خیام: در بحث‌ها نبودم. یعنی در واقع چنان هیاهویی بود که اصلاً نمی‌شد کسی را پیدا کرد. چیزی که از آن راه‌پیمایی در یادمانده، دیدن کسانی است که هیچ انتظار دیدن‌شان را نداشتیم. مثلاً افراد خانواده‌ی خودم که اصلاً سیاسی نبودند؛ اما به خاطر زن بودن در آن راه‌پیمایی شرکت کرده بودند.

مهنار متین: کارمند بودند؟

• زهره خیام: آموزگار بودند. آدم‌های سیاسی نبودند و با فعالیت سیاسی مطلقاً بیگانه بودند و این نوع کارها را قبول نداشتند. شرکت آن‌ها برای من خیلی جالب بود. مثلاً همان روز اول که برف می‌بارید، شرکت وسیع زنان، بدون توجه به شرایط نامساعد، خیلی با ارزش بود. اینکه آدم‌های غیرسیاسی تا این حد متقاعد شده باشند که آینده‌شان در گرو این مبارزه است، خیلی ارزش داشت. اگر آدم‌های عادی این مسئله را درک کرده بودند، سیاسی‌ها هم منطقی‌تر می‌بایست به این مسئله آگاه می‌بودند. اما متأسفانه چنین نبود. ما رهبری منسجم و هدایت‌کننده‌ای نداشتیم.

مهنار متین: برخورد "رفقای سازمانی" نسبت به شرکت شما در این حرکت چه بود؟

• زهره خیام: تز عمومی سازمان فدایی این بود: تا وقتی که کارگران و زحمتکشان از ستم آزاد نشوند، زنان نمی‌توانند از ستم جنسی آزاد شوند. بنابراین باید زنان را در جهت مبارزه‌ی سیاسی و طبقاتی متشکل کرد. این تز عمومی سازمان و نیز کسانی بود که به‌عنوان نمایندگان سازمان در تشکل‌های زنان شرکت می‌کردند. درباره‌ی مسئله حجاب، بعدها تظاهراتی در مقابل نخست‌وزیری انجام گرفت. فکر می‌کنم تیرماه ۱۳۵۸ بود. در مورد شرکت یا عدم شرکت در این تظاهرات، برخورد حادی در اتحاد پیش آمد. نظر رهبری سازمان این بود که این نوع حرکت‌ها، انحراف از هدف اصلی است.

مهنار متین: خودتان در آن راه‌پیمایی شرکت کردید؟

• زهره خیام: بله. خاطرات جالبی هم از آن دارم. در آن راه‌پیمایی تعداد زیادی زن پرستار شرکت داشتند. با چند نفرشان مشغول صحبت شدم و گفتم: من فکر می‌کنم زنان پرستار ایرانی نقش تعیین‌کننده‌ای در حرکت اعتراضی زنان داشته‌اند. یکی‌شان جواب داد: چطور تا دیروز ما "فاحشه" بودیم، اما الان نقش تعیین‌کننده داریم؟!

این جمله برای من تکان‌دهنده بود. این برخورد نشان می‌داد که مردم به آن‌ها چطور برخورد می‌کنند و آن‌ها چه دل سوخته‌ای دارند! من با احترام آن جمله را گفته بودم و واقعاً چنین فکر می‌کردم. ولی آن‌ها در نگاه جامعه نسبت به خودشان، نوعی بی‌حرمتی می‌دیدند.

در تظاهرات ۸ مارس، زنانی بودند که خودشان چادر بر سر داشتند. وقتی از آنها سؤال می‌شد چرا در این راهپیمایی شرکت کرده‌اید، جواب می‌دادند که به خاطر دختران‌شان آمده‌اند. می‌گفتند: ما دیگر به حجاب به عنوان یک پوشش عادت کرده‌ایم. اما دختران‌مان حجاب ندارند و آن را نمی‌پذیرند. حق هم دارند که نپذیرند!

مهناز متین: در میان رفقای مرد، به‌ویژه کسانی که از خارج می‌شناختید، آیا حساسیتی نسبت به این جنبش اعتراضی زنان می‌دیدید؟ در برنامه‌ها و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند؟

• زهره خیام: بله بودند مردانی که در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند. بعضی از بچه‌های کنفدراسیون را هم می‌دیدم. اما الان اسمی به خاطر نمی‌آید.

مهناز متین: امروز که به آن دوران نگاه می‌کنید، فکر می‌کنید مهم‌ترین مسئله در آن روزها چه بود؟

• زهره خیام: بعد از این همه تجربه، امروز معنای سازمان مستقل زنان را فهمیده‌ام. در آن موقع، وقتی شعار سازمان مستقل زنان را می‌دادیم، واقعاً معنایش را نمی‌فهمیدیم. در تجربه‌ی اتحاد ملی زنان، به این نتیجه رسیدیم که سازمان‌های سیاسی نباید اجازه‌ی این را پیدا کنند که سرنوشت مبارزه‌ی زنان را تعیین کنند. زنان باید بتوانند در چهارچوب‌های دموکراتیک با هم کار کنند و حقوق مساوی با مردان را به دست آورند. در آن زمان، متأسفانه ما کمبودهای زیادی در این زمینه داشتیم. فشار سازمان‌های سیاسی به وسیله‌ی کسانی که نمایندگی آنها را در تشکلهای زنان داشتند، دائم و به‌طور کامل اعمال می‌شد. در آن مقطع، وفاداری ما به سازمان‌های سیاسی بیشتر از وفاداری‌مان به خواست برابری زن و مرد بود. برای نمونه، بحث حمایت از کاندیداتوری آیت‌الله طالقانی را به یاد می‌آورم. وقتی در خانه‌ی هما ناطق این بحث را کردیم، من در آنجا مخالفت خودم را با حمایت از آیت‌الله طالقانی اعلام کردم. اما در جلسه‌ی اتحاد ملی زنان از نظر سازمان [فدائیان خلق] دفاع کردم.^۴ از این بابت شدیداً از خودم شرمندم.

سازمان‌های سیاسی واقعاً در تظاهرات اسفند ۵۷ شرکتی نداشتند. تعدادی از طرفداران‌شان بودند، اما خود سازمان‌ها حضور سیاسی و هدایت‌کننده نداشتند. تشکلهایی مانند اتحادیه‌ی کمونیست‌ها یا توفان که شرکت فعال‌تری داشتند، به این دلیل بود که می‌دانستند این فرصت خوبی‌ست برای یارگیری. این را از تجربه‌ای که در خارج از کشور

۴- نگاه کنید به نوشته‌ی زهره خیام، پیش‌گفته، ص ۱۷۱. و نیز: از تجربه‌ها بیاموزیم، مسعوده آزاد، در: بازبینی تجربه...، پیش‌گفته، ص ۱۳۴ - ۱۲۱.

داشتند، آموخته بودند. مراسم ۸ مارس آن‌ها هم پیش از صحبت خمینی و اعتراضی که آن صحبت به‌راه انداخت، برنامه‌ریزی شده بود. آن‌ها چون چند ماه پیشتر وارد ایران شده بودند، فرصت این را داشتند که برای این روز برنامه‌هایی را سازمان دهند. طرفداران سازمان‌هایی مثل چریک‌های فدایی خلق در خارج از کشور که دیرتر به ایران رسیده بودند، فرصت سازماندهی برای ۸ مارس آن سال را پیدا نکردند.

مهناز متین: شما در کنفدراسیون، در زمینه‌ی مسئله‌ی زن هم فعالیت می‌کردید؟

• زهره خیام: بله. در واحد واشنگتن کنفدراسیون، حساسیت به مسئله‌ی زنان همیشه زیاد بود. یادم هست اولین سخنرانی‌ام در کادر کنفدراسیون در دهه‌ی ۱۹۷۰، در ربط با مسئله‌ی زن بود. یک کمیته‌ی زنان هم داشتیم. یکی از شماره‌های نامه‌ی پارسی را هم به اسم نامه‌ی پارسی، ویژه‌ی زنان درآوردیم.^۵ الان که آن را می‌خوانم، موهای تنم سیخ می‌شود! مهناز متین: چطور؟

• زهره خیام: در هنگام تهیه‌ی آن مطالب، من در زمینه‌های ویژه‌ی متعصب بودم. از سویی، فمینیسم بورژوازی را شدیداً نقد می‌کردم. از سوی دیگر، اعتقاد به جنبش انقلابی در شکل مسلحانه‌اش را گریزناپذیر می‌دیدم. مخالفت با رژیم شاه هم زمینه‌ی تخطئه‌ی کل تحولات قانونی در آن زمان می‌شد. اما شالوده‌ی این تفکر، در برخورد به الزامات جنبش دموکراتیک زنان کاملاً از هم پاشید. البته در همان نوشته‌ها هم پاره‌ای از مقولاتی که در چهارچوب ارزش‌های فرهنگی به تداوم اسارت زنان کمک می‌کند، مطرح شده بود. این هم مبتنی بود بر واقعیات تجربی و روزمره‌ی زنان جامعه‌ی ما.

مهناز متین: با این حساسیت بود که وقتی هم به ایران آمدید، به کار در این زمینه ادامه دادید؟

• زهره خیام: من فکر می‌کردم در تنها زمینه‌ای که می‌توانم کمکی باشم، مسئله‌ی زنان است. کوشش‌م در پی‌ریزی یک سازمان مستقل زنان و سپس فعالیت‌م در اتحاد ملی زنان هم در همین راستا بود. یک دوره من عضو هیئت اجرایی و سخنگوی اتحاد ملی زنان بودم. متن پیشنهادی اتحاد ملی زنان را در ارتباط با پیش‌نویس قانون اساسی، من خواندم.^۶

۵- نامه‌ی پارسی، ارگان تحقیقی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، ویژه‌ی ۸ مارس، روز بین‌المللی زنان، سال پانزدهم، شماره‌ی ۱، بی‌تاریخ، [این شماره به احتمال زیاد در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) به انتشار رسیده است؛ چرا که نامه‌ی پارسی، سال چهاردهم، شماره ۲، در آبان سال ۱۳۵۵ چاپ شده است.]

۶- بخش‌های مهمی از این متن، در برابری، ارگان اتحاد ملی زنان، شماره‌ی ۳، ۳۱ خرداد ۱۳۵۸، در نوشته‌ای با عنوان: جز قانون اساسی تصویب شده در مجلس مؤسسان، هر قانون دیگری بی‌اعتبار است به چاپ رسیده (ص ۴). برابری از این

متن را کمیته‌ی حقوقی تهیه کرده بود، اما من آن را در جلسه خواندم؛ به‌عنوان سخنگوی اتحاد ملی زنان. رئیس جلسه آقای عبدالکریم لاهیجی بود و جلسه در دانشگاه تهران برگزار شد. سازمان‌های مختلف در مورد پیش‌نویس قانون اساسی نظرشان را ارائه دادند. برای مثال، به یاد دارم که دست‌اندرکاران انجمن‌های زن که وابسته به سازمان وحدت کمونیستی بودند، نظرشان را ارائه کردند. عزیزه ارشادی هم یک سخنرانی کرد با عنوان: *دموکراسی ترجیحی*؛ به این معنا که در یک دموکراسی ترجیح می‌دهیم چه چیز در قانون اساسی باشد. آقای ناصر پاکدامن از طرف *کانون نویسندگان سخنرانی* کرد. یک خانمی هم که اسمش را از یاد برده‌ام، از سوی *جمعیت زنان حقوق‌دان* صحبت کرد. آقای رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، استاندار آذربایجان هم جزو سخنرانان بود. *جبهه‌ی ملی* هم حضور داشت. فکر می‌کنم آقای احمد سلامتیان از سوی آن‌ها صحبت کرد. در این جلسه، بحث‌های خیلی جالبی طرح شد. عنوان سمینار این بود: *خواست‌های ملت از قانون اساسی*.

در آن دوران کوتاه، در آن "بهار آزادی"، اتفاقات مهم و متنوعی برای زنان کشور ما افتاد که چندان مورد بررسی قرار نگرفته است.

گفتگوی مهناز متین با زهره خیام

۱۶ فروردین ۱۳۸۸ / ۵ آوریل ۲۰۰۹

چیزی شروع شده بود...

هایده در آگاهی

امروز که با گذشت سی سال به عقب نگاه می‌کنم و می‌گویم از منظر حال، رویدادهای ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ را چنان که خود شاهدش بودم بازسازی کنم، تردیدی ندارم که جایگاه اقتصادی و اجتماعی زنان ایران در آن بُرهه‌ی تاریخی، به علاوه‌ی کوله بار تجربه‌ی تاریخی‌شان (میراث قره‌العین، تاج‌السلطنه، صدیقه دولت‌آبادی و...) چه به آن آگاه بودند و چه نبودند، جایی برای پذیرش حجاب در مقطع انقلاب باقی نمی‌گذاشت. در خانه‌ی خود ما، مادرم کشف حجاب رضاشاهی را تلاشی می‌پنداشت برای پیشی گرفتن دستگاه قدرت حکومتی بر یک خواست عمیق و قدیم زنان متجدد جامعه؛ و پدرم خوش نداشت که من حتا در بازی‌های کودکانه، چیزی بر سر بیندازم. این‌ها مشتی از خروار آن پاره‌ی جامعه‌ی ایرانی بودند که نه فقط در روند تحول جامعه، بی‌حجابی را پذیرفته بودند، بلکه مفهوم عملی و نمادین آن را با گوشت و پوست‌شان لمس کرده و زن را از آنچه "قید" حجاب می‌نامیدند، آزاد می‌خواستند.

با سرنگونی حکومت شاه و پس از آنکه مردم نظام اختناق و سرکوب را از سر راه برداشتند، بزرگداشت روزهایی چون ۸ مارس یا اول ماه مه، به جلوی صحنه‌ی فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی رانده شدند. در دستور کار قرار گرفتن بزرگداشت این روزها، برای همه‌ی ما فرضی بدیهی بود. تظاهرات و چند جلسه‌ی عمومی بحث و سخنرانی برای ۸ مارس، از دو سه هفته پیش از این روز، در دست تدارک بود. هم‌زمان شدن حکم خمینی برای "برهنه" سر کار نرفتن زن‌ها با روز ۸ مارس و برنامه‌های بزرگداشت این روز، به نظر من تصادفی نبود. کمتر از یک ماه بعد از ۲۲ بهمن، در وضعیتی که اهرم‌های رسمی سرکوب هنوز سازمان نیافته یا صیقل نخورده بودند، امام باید از نفوذ معنوی و پشتوانه‌ی چاقوکش‌ها و چماق‌دارهایش که از صبح آن روز به صحنه فرستاده بود، استفاده می‌کرد که تا کار از کار نگذشته و چیزی تثبیت نشده، جلوی توقعات "ناپجا" را بگیرد. این اولین اعلان جنگ رژیم نوپا به انقلاب و آزادی‌خواهان بود.

موضع خمینی درباره‌ی زنان و حقوق‌شان، در جریان جنبش ۱۵ خرداد معلوم شده بود. نگاهش به مسئله‌ی حجاب زن هم در کتاب کشف الاسرار توصیف شده است. اما اختناق

دوره‌ی شاه امکان اطلاع دقیق از این نظرات را از جامعه گرفته بود. و آن‌هایی که اطلاعی داشتند، فرصت طلبانه، مصلحت‌جویانه و یا خوش‌بینانه سکوت اختیار می‌کردند. فرمان خمینی پُتکی بود بر سر بسیاری از کسانی که سعی کرده بودند به خود و به دیگران بیاورانند که رهبری مذهبی انقلاب، اگر نه پیشرو و امروزی، دست کم از نظر حقوق شهروندی، بی‌آزار است. این تلاش‌ها برای پراکنده کردن تردیدهایی بود که از همان ابتدای مطرح شدن نام خمینی، در اذهان توده‌های سکولار جامعه وجود داشت؛ بیشتر در میان زنان تا مردان. زنان با همه‌ی شوری که در روند انقلاب داشتند، اعتماد نمی‌کردند و نگران بودند.

بزرگداشت هشت مارس که از سال‌های آغاز قرن در ایران سابقه داشت، پس از شهریور ۱۳۲۰، نزد اقشار آگاه جامعه به روزی شناخته شده تبدیل شد. سال‌های اختناق پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این روز را به فراموشی سپرد.^۱ برای نسل ما زن‌هایی که هرگز خود را از انقلاب جدا ندانسته بودیم و اغلب در دوران تحصیل در خارج از کشور، با این جشن آشنا بودیم، بزرگداشت این روز طبیعی‌ترین چیز محسوب می‌شد. بر متن چنین ذهنیتی، حکم خمینی، آن هم در زمانی که ما زنان خود را برای بزرگداشت روز جهانی زن آماده می‌کردیم، نقطه‌ی اشتعال انبان نارضایی و تردید بود.

ما، یعنی من و چند تن از دوستان زنی که در ارتباط با هسته‌ی کمونیستی سهند فعالیت می‌کردند و از خارج از کشور همدیگر را می‌شناختیم، تصمیم به برگزاری مراسم بزرگداشت آن روز گرفته بودیم. ما، یعنی آن تعداد از استادان دانشگاه که در مبارزه‌ی علنی علیه شاه، منجمله در تحصن دانشگاه تهران شرکت داشتیم و عضو سازمان ملی دانشگاهیان بودیم، در فضای دانشگاه که از نظر آموزشی هنوز بسته محسوب می‌شد، دست‌مان بسیار باز بود. من تالار فردوسی دانشکده‌ی خودمان، یعنی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی را برای برگزاری مراسم گرفتم. یکی از دوستان سهند که نقاش زبردستی را می‌شناخت، با او تماس گرفت که در ارتباط با موضوع ۸ مارس، طرح پوستری را برای ما بریزد. وقتی برنامه‌ی کارمان را با یکی از همکارانم در سازمان ملی دانشگاهیان در میان گذاشتم، یکی از آن‌ها که از دوران تحصیل در آمریکا و فعالیت در کنفدراسیون با/تحدیه کمونیست‌ها و فعالین زن این سازمان در ارتباط بود، گفت: چرا با آن‌ها همکاری نمی‌کنید؟ چون آن‌ها هم در صددند در این روز مراسمی برپا کنند. با آن‌ها (جمعیت زنان مبارز) تماس گرفتیم و قرار شد برگزاری مشترک این مراسم محکمی باشد از سوی دو طرف برای امکان کار مشترک در آینده. پوستر سه رنگ

۱- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به ۸ مارس در ایران، مهناز متین، تارنمای عصر نو، ۱۷ اسفند ۱۳۸۳.

را دو دوست نزدیک من که دانشجوی سال اول دانشکده‌ی هنرهای زیبا بودند، با استفاده از امکانات آن دانشکده چاپ و تکثیر کردند. پوستر، چهره‌ی زنی را با موی بلند نشان می‌داد که سر برگردانده بود و حرکت سرش، سیم خارداری را که همه‌ی عرض پوستر را فرامی‌گرفت، پاره کرده بود. شعار پوستر بود: آزادی زن معیار آزادی در جامعه است!

تراکت‌ها و اطلاعیه‌های جمعیت زنان مبارز، آن‌ها را تنها برگزارکننده‌ی مراسم تالار فردوسی معرفی می‌کرد. دوستان هسته‌ی سه‌نند، معترض و برآشفته، راه‌شان را کشیدند و رفتند. من به هیچ‌کدام از دو جریان وابستگی سازمانی نداشتم و بیشتر از هرچیز می‌خواستم که این مراسم را برگزار کنیم. چون محل را به اسم خودم گرفته بودم، مسئول بودم. اعتراض را بیان کردم؛ اما ماندم. به دنبال این اعتراض بود که آن‌ها مرا در فهرست سخنران‌های آن روز گذاشتند. بعد، دو سه روز مانده به ۸ مارس، از من خواستند که چون مراسم به اسم آن‌هاست، متن صحبت‌م را از پیش در اختیارشان بگذارم! که البته من نگذاشتم.

مراسم تالار فردوسی دو و نیم بعد از ظهر پنج‌شنبه ۸ مارس برگزار می‌شد. اما من و شماری از اعضای جمعیت، از صبح برای تحویل گرفتن سالن، تزئین و آماده کردن آن، در دانشکده‌ی ادبیات بودیم. یک ساعتی مانده به شروع برنامه، متوجه مردی در پشت صحنه شدم که به نظر می‌رسید مقام بلند رتبه‌ی تشکیلات سیاسی آن‌هاست؛ چون فعالین جمعیت در هر موردی به او مراجعه می‌کردند. فضای نشسته و ایستاده‌ی سالن، پیش از شروع برنامه پُر شده بود و مأمورین انتظامات به اجبار، تازه واردین را پس می‌فرستادند.

سرخوردگی و دل‌آزردگی ناشی از نوع برگزاری آن مراسم و گذر سی سال از آن روز تاریخی، موجب شده است که محتوای صحبت خودم را که سخنران اول بودم، از یاد ببرم؛ تا همین اواخر. وقتی به کمک دوست عزیزم مینو جلالی که در جلسه حضور داشت و همچنین گزارش روزنامه‌ی *آیندگان* ۱۹ اسفند از جلسه‌ی آن روز، خاطره تازه شد، یادم آمد که موضوع آن صحبت، جهانی بودن و تاریخی بودن ستم بر زنان، نمونه‌های این ستم در جاهای دیگر جهان و اشکال بروز آن در ایران بود. و اینکه ما می‌خواستیم چه چیزهایی عوض شود:

«سخنرانی در ساعت دو نیم بعد از ظهر آغاز شد. یکی از زنان گفت: "روز جهانی زن که سمبل اعتراض زنان زحمتکش به این شرایط است، از آن رو در تاریخ زنان نقطه‌ی عطفی به شمار می‌رود که تاریخ زنان که به قول *اوگوست بیل* چیزی جز تاریخ سرکوبی زنان نیست، از این به بعد به تاریخ مبارزات زنان تبدیل می‌شود. این روز به زنان سراسر

جهان تعلق دارد؛ زیرا در بند کشیدن زنان و ستمی که بر آنان می‌شود، حد و مرز جغرافیایی و تاریخی نمی‌شناسد؛ مانند رسم پوشاندن کفش‌های آهنین بر دختر بچگان در چین که تحرک آن‌ها را مانع می‌شد. قانون جزایی ظالمانه‌ی ۱۷۹ ایران که عملاً به مردان اجازه می‌دهد همسران، مادران، دختران و خواهران "خطاکار" خود را بدون ترس از مجازات به قتل برسانند.^۲

تا آنجا که در ذهنم مانده سخنرانان بعدی در رابطه با تاریخچه‌ی ۸ مارس و دو لایه بودن ستم بر زنان کارگر صحبت کردند.

چندان وقتی از شروع جلسه نگذشته بود که کلی زن به سالن ما ریختند. معلوم بود که از تظاهرات آمده‌اند؛ خیس از برف، لرزان از خشم و سرما. وقتی به سمت آن‌ها دویدم، گفتند: شما می‌دانید در خیابان‌ها با ما چه می‌کنند که اینجا نشسته‌اید و جلسه گرفته‌اید؟ یکی می‌گفت: اتوبوس‌شان را به میان ما راندند و ما را تا داخل جوی‌های انباشته از آب و یخ هل دادند. اما مُستهجن‌ترین ابتکار چماق‌دارها آن بود که عده‌ای را تا آخر یک کوچه‌ی بن‌بست دنبال کرده بودند، بعد آلت تناسلی‌شان را از شلوارشان در آورده بودند و گفته بودند: آزادی می‌خواهی؟ بیا بگیر! در خاطر من نیست که پایان آن جلسه به کجا کشید. دوستانی گفتند که برنامه به آخر نرسید؛ چون حاضرین به قصد پیوستن به بقایای تظاهرات، جلسه را ترک کردند.

این داخل تالار فردوسی بود. آنچه را که در بیرون سالن، در فضای دانشگاه می‌گذشت، بحث‌های موافق و مخالف، تلاش چماق‌دارها برای جلوگیری از خروج هزاران زن و پیوستن آن‌ها به صفوف تظاهرات، زنده‌تر و شیواتر از همه، کیت میلت، فمینیست سوسیالیست آمریکایی که دیر به جلسه‌ی ما رسیده بود و در بیرون، بحث‌ها و جدل‌ها و تهدیدها را شاهد بود، بیان کرده است:

«... پسرک به زنی که سن مادرش را دارد، می‌گوید که از گلیمش پا فراتر گذاشته. زن با او مخالف است؛ حرفش را تصحیح می‌کند. همپالگی‌های پسرک به دور زن حلقه می‌زنند؛ مسخره‌اش می‌کنند و برایش گردن می‌کشند. زن دیگری، یکی از آن تازه واردها، یکی از آن بی‌چادرهایی که می‌گویند مخالف حجابند و در راه‌پیمایی‌ها آن را به سر می‌کردند و اینک حاضر نیستند بشنوند که چه باید کرد، "آن هم از چون تو کسی!"، زن هیکل مردانه‌ای را که رجزخوانان به سوی او می‌آید، پس می‌زند. حرکات پسرک، همچو حرکات دیگران، به

خودی خود کلام است؛ تهدید است، مردود شمردن حرف و هر آن نکته‌ای است که سخنران می‌خواهد در این مناظره به زبان آورد... [زن به سخن در می‌آید:] من خودم روز ۲۱ بهمن اونجا بودم...»^۲

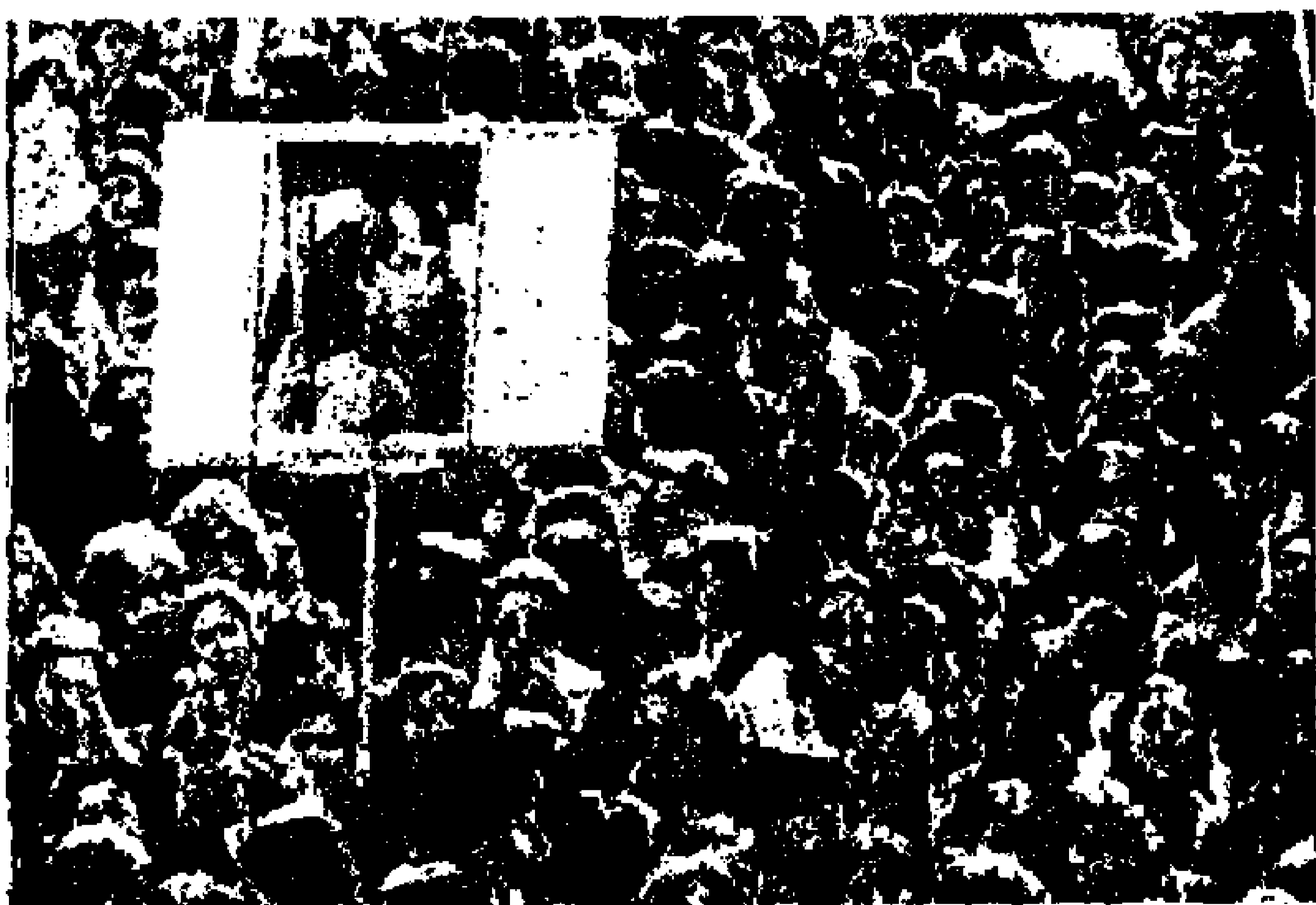
یا:

«زن می‌بایست تابع باشد منابعی که از آن نقل می‌کنند، همه بر علیه او هستند؛ به رغم گیرایی‌شان. چه قرآن که در اینجا و آنجای محوطه‌ی دانشگاه مورد استناد است و چه انجیل‌های چپ که در گفتگوهایی که همه جا گله گله در جریان است، استفاده می‌شود. و این چه بسا صاحب‌نظران قدیم و ندیم چپ را به خنده وادارد. مسلم است که خطاهایشان درباره‌ی زن، جایی برای حجاب باز نمی‌گذارد. اما پژواک کژ و کوژ نظریه‌هاشان در تکرار مدام این نکته که نباید در صفوف انقلاب تفرقه بیفتد و اینکه جنگ طبقاتی مقدم و مهم‌تر

از رهایی زن است، همه‌جا شنیده می‌شود.»^۳

و یا:

«... امروز در درون دانشگاه زنان به خیزش درآمدند. امروز همه چیز شگفت‌انگیز است؛ همچو این برف، انگار همه چیز شتاب گرفته... معجزه. پنج هزار زن از دروازه‌ی



دانشگاه تهران به سمت مرکز شهر و ادارات دولتی راه پیمودند. روبروی‌شان تفنگ بود. آن‌ها اما انقلاب را آغاز کرده بودند...»^۴

ابعاد این اولین حرکت اعتراضی در برابر دولت تازه به قدرت رسیده، مُغاک عمیق و وسیعی را که بین رهبری اسلامی و انتظارات جامعه از انقلاب وجود داشت، برملا کرد. حتا

۳- کیت میل، به ایران رفتن *Going to Iran* متن انگلیسی، Coward, McCann & Geoghegan، نیویورک،

ص ۱۱۶

۴- پیشین، صص ۱۱۶ و ۱۱۷

۵- پیشین، ص ۱۲۰

یک نگاه سطحی به اسناد مربوط به این روز و حضور فعال و آمادگی کامل چماق‌دارها برای به هم ریختن راه‌پیمایی زنان، نشان می‌دهد که خمینی و اطرافیانش می‌دانستند چه می‌خواهند، درست مثل زن‌های معترض که با وجود گوناگونی نظرات‌شان نسبت به خمینی و رژیم جدید، می‌دانستند چه نمی‌خواهند. آن‌ها که نمی‌دانستند چه باید بخواهند، سازمان‌های سیاسی چپ بودند که طبعاً بزرگداشت این روز را تأیید می‌کردند، اما نمی‌دانستند با مسئله‌ی پیش‌بینی نشده‌ی حجاب اجباری و حرکت اعتراضی‌ای که خودشان در آن نقش نداشتند و مطمئن نبودند می‌خواهند نقش داشته باشند، چه باید بکنند. البته غافل‌گیر شدن و ندانم‌کاری، به چپ محدود نمی‌شد.

خمینی و اعوان و انصارش که خواب چنین عکس‌العملی را ندیده بودند، خیلی زود متوجه شدند که چاقوکش‌های‌شان هرچقدر هم که تند و بی‌شرمانه عمل کنند، به هیچ‌وجه قدرت به خانه فرستادن زن‌هایی را که خیال نداشتند خیابان‌ها را ترک کنند، ندارند. قطب‌زاده مسئول تلویزیون، چند زن را در برنامه‌ی اخبار شنبه شب ۱۹ اسفند، با پالتوی پوست نشان داد که بگوید تظاهرات از طرف زنان وابسته به رژیم سابق برگزار شده. گفتند: آن‌ها که به اسم کمیته‌ها به زن‌ها توهین کرده‌اند، خودسرانه عمل کرده‌اند. شایع شد که به "امام" در مورد لباس زن‌هایی که در ادارات دولتی کار می‌کنند، گزارش اشتباه داده شده و به طالقانی "میان‌رو" متوسل شدند که برای آرام کردن جو متشنج جامعه، به میدان بیاید و بگوید که هیچ اجباری در کار نیست و مسئله‌ی چادر هم نیست! اما هم ما و هم آن‌ها می‌دانستیم که این رشته سر دراز دارد. حس می‌کردیم شبخ مخوفی بالای سر ماست که سایه‌ی سیاهش هر روز گسترده‌تر خواهد شد.

حرکت اعتراضی زنان که در تهران پنج روز طول کشید، طعم شکست را به حکام اسلامی چشاند. موقتاً عقب نشستند تا تجاوز به حقوق و آزادی‌های زنان را به صورت خزنده پیش ببرند. با بسته شدن مطبوعات آزاد، همه به طور محسوس تضعیف شدیم. جمعیتی که در اعتراض به لغو قانون حمایت خانواده و پایین آوردن سن ازدواج دختران به خیابان آمد، در قیاس با راه‌پیمایی ۸ مارس، درصد ناچیزی را تشکیل می‌داد. بعد که جنگ به کمک رژیم اسلامی آمد، روز و هفته‌ای نبود که از تعدیات تازه به زنان خالی باشد. تحمیل حجاب، با گرو کشیدن شغل زنان در مؤسسات دولتی، اول از طریق معدود زنان کارکن و کارمند

دفتری ارتش شروع شد. همه می‌دانستیم که محرومیت از استقلال اقتصادی، سوای فقر، کار ما را به کجا می‌کشاند. در وضعیتی بودیم که چه ایستادگی می‌کردیم و چه تمکین، بازی را باخته بودیم. بعد از ارتش، نوبت دیگر ادارات دولتی شد: اول، ادارات "کم زن"، بعد مدرسه‌ها و بیمارستان‌ها که درصد بالایی از کارکنان‌شان زن بودند و بعدتر، کارخانه‌های مصادره شده. شنیدیم که در بیمارستان شرکت نفت در آغاچاری که زن‌ها زیر بار حجاب اجباری نرفته بودند، پرسنل زن بیمارستان را یک‌جا اخراج کردند و به جای آن‌ها پرستاران مرد آوردند که بیش از چند هفته‌یی آموزش ندیده بودند. طولی نکشید که زن‌های کارگر مجبور شدند درخط تولید، نه فقط با حجاب، بلکه جدا از مردها کار کنند. در بسیاری کارخانه‌های خصوصی، کارگاه‌ها و بانک‌ها، کارفرما و رؤسا، عاملین اجرای سیاست‌های جمهوری اسلامی شدند. مرحله‌ی ما قبل آخر، کنترل ارباب رجوع در مدخل ادارات و ممانعت از ورود بی‌حجاب‌ها بود. دست آخر، کار به خیابان‌ها رسید و گسلی گشت‌های خیابانی. جمهوری اسلامی عامدانه "مقررات بدحجابی" را شناور و بسته به سلیقه‌ی این یا آن گروه گشت خیابانی وامی‌گذاشت تا در تحقیر و به ستوه آوردن زن‌ها منعی نداشته باشند. البته مسئله‌ی حجاب از دیگر حقوق انسانی و دموکراتیک جدا نبود و سرعت تحمیل آن،

ع در روز ۱۰ تیر ۱۳۵۹، اطلاعیه‌ای از سوی دادگاه انقلاب اسلامی ارتش جمهوری اسلامی ایران صادر می‌شود. این اطلاعیه را کیهان، ذیل عنوان «از ورود پرسنل زن ارتش بدون پوشش اسلامی به مراکز نظامی جلوگیری می‌شود»، منتشر کرده است. *اطلاعات* همان روزه، اطلاعیه را با این عنوان به چاپ می‌رساند: «در صورت نداشتن پوشش اسلامی، از ورود خانم‌های کارمند ارتش به داخل مراکز نظامی جلوگیری می‌شود». متن کامل اطلاعیه را در زیر می‌آوریم:

«بسمه‌تعالی»

اگر شاهنشاهی هستید، خوب بگویید ما تکلیف‌مان را با شما تعیین کنیم تا من بگویم ملت ما با شما چه کند

امام خمینی

از آنجا که تاکنون چندین بار از سوی مسئولین امر نسبت به پوشش اسلامی خانم‌های کارمند ارتش جمهوری اسلامی ایران تذکر داده شده ولی متأسفانه برخی از پرسنل زن نسبت به مفاد بخش‌نامه‌های مزبور بی‌اعتنا بوده و در اجرای آن تعلل ورزیده‌اند، لذا با توجه به اوامر و رهنمودهای رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، بدین وسیله به عموم فرماندهان یگان‌ها و رؤسای سازمان‌های نظامی و انتظامی ابلاغ می‌گردد که از ورود آن دسته از پرسنل زن که پوشش اسلامی ندارند به اماکن نظامی و سرویس‌های رفت و آمد جلوگیری به عمل آورند.

حدود پوشش اسلامی خانم‌ها: مانتو آستین بلند، شلوار و روسری می‌باشد.

ضمناً در مورد پرسنل نظامی مرد که متأسفانه مشاهده می‌شود برخی با لباس غیرنظامی به محل خدمت رفت و آمد دارند، یادآور می‌گردد که تنها در صورت پوشیدن لباس فرم اجازه ورود به محل کار را خواهند یافت.

بدیهی است پرستلی که در اجرای مفاد این اطلاعیه سهل‌انگاری نمایند، از طریق کمیسیون تصفیه و پاک‌سازی

تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. دادگاه انقلاب ارتش جمهوری اسلامی ایران. *اطلاعات*، ۱۰ تیر ۱۳۵۹

بسته به توازن قدرت میان مردم و دولت جدید، جابه‌جا فرق می‌کرد. کردستان که ایستاده بود و می‌جنگید دیرتر از همه جا به حجاب اجباری تن داد. در آن روزهای تلخ و تاریک، باور به آنچه کیت میلر به چشم دیده و پیامبرگونه نوشته بود، آسان نبود: «چیزی شروع شده... زن‌ها در اینجا شورشی را شروع کرده‌اند. چقدر این شورش پرتوان است!». حق با او بود! چیزی شروع شده بود که دیگر نمی‌شد سرش را زیر آب کرد. اصل و نسب مبارزاتی همه‌ی معترضین زن و مردی که چند سال گذشته در راه احقاق حقوق زن ایرانی به مصاف جمهوری اسلامی رفته‌اند، حتا آن‌ها که در سال‌های بعد به دنیا آمدند و هنوز به سی‌سالگی نرسیده‌اند، به ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ می‌رسد.

اردیبهشت ۱۳۸۸ / مه ۲۰۰۹





بزرگداشت آئین ۸ مارس در تهران

ناصر مهاجر

گفتگو با محسن رضوانی

گفتگو با مهري جعفري

گفتگو با ژاله بهروزي

مهناز متين

گفتگو با مريم جزايري، گلنار بدخشان

● هواداران حزب توده‌ی ایران

● جمعیت زنان ایران

● اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز

● جمعیت بیداری زنان

● کمیته موقت تدارکات روز جهانی زن...

● جمعیت زنان مبارز

هواداران حزب توده‌ی ایران

ناصر مهاجر

در بزرگداشت روز جهانی زن در سال ۱۳۵۷ حزب توده‌ی ایران رسماً مراسمی برگزار نکرد. اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب هنوز به ایران بازنگشته بودند. هواداران آن حزب اما به مناسبت ۸ مارس، برنامه‌ای همگانی تدارک دیدند. خبر این برنامه را هفته‌نامه نوید (وابسته به حزب توده) انتشار نداد. خبر را در کیهان روز ۱۴ اسفند می‌یابیم:

«به مناسبت بزرگداشت سالروز جهانی زن ۸ مارس (۱۷ اسفند) در سالن ورزش دانشگاه صنعتی برنامه‌ی سخنرانی برپا خواهد بود. در این برنامه یک زن کارگر، خانمی خانه‌دار، سیاوش کسرایی، خانم حیدری بیگوند و... شعرخوانی و سخنرانی خواهند داشت. این برنامه ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۱۶ اسفند برگزار خواهد شد.»^۱

در خبر کیهان، از برگزارکنندگان برنامه نامی به میان نیامده است. رسانه‌ی دیگری هم به تبلیغ آن برنامه برنیامد تا دانسته شود سازمان‌دهندگان کیستند. هرچند که نشان دادن نام سیاوش کسرایی شاعر توده‌ای در کنار نام خانم حیدری بیگوند، مادر یک مبارز انقلابی که از چریک‌هایی فدایی گسسته و به توده‌ای‌ها پیوسته بود، سمت‌گیری سیاسی سازمان‌دهندگان آن برنامه را هویدا می‌کرد؛ دست‌کم برای "اهل فن".^۲ خبر چند خطی‌ای که در صفحه‌ی دوم اطلاعات سه‌شنبه ۱۵ اسفند گنجانده شده بود، دیگر جای تردید نمی‌گذاشت که برنامه‌ی دانشگاه صنعتی را توده‌ای‌ها سازمان داده‌اند:

«توضیح خانم خانجانیان...»

امروز خانم خانجانیان با مراجعه به روزنامه‌ی اطلاعات اطلاع داد که در اجتماع زنان دموکرات که قرار است فردا در دانشگاه صنعتی برگزار شود، شرکت و سخنرانی ندارد.^۳

۱- کیهان، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳

۲- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به محبوبه امیری، روسری چیز زیاد مهمی نیست، در همین دفتر.

۳- اطلاعات، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲

با این همه، اگر کمیته‌ی موقت تدارکِ برگزاری روز جهانی زن در ایران، درست پس از برگزاری آن برنامه در دانشگاه صنعتی، مسائل پشت پرده را در بیانیه‌ای رو نمی‌کرد، به یقین نمی‌دانستیم که جمعیت زنان دموکرات وابسته به حزب توده در سازماندهی برنامه‌ی روز جهانی زن در ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ دست داشته است. در این بیانیه که در همان شامگاه ۱۶ اسفند در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت، می‌خوانیم:

«... پس از ربع قرن، امسال برای اولین بار زنان ایرانی که در تمام مدت یک‌سال و نیم گذشته پا به پا و دوشادوش برادران خود بر علیه رژیم جنایتکار پهلوی مبارزه کرده و سلطنتِ خودکامه و استبدادی شاه را سرنگون نموده‌اند، دست به تدارک و کوششی برای برگزاری روز جهانی زن در ۱۷ اسفند زدند. کمیته‌ی تدارکاتی برای برگزاری روز جهانی زن و جامعه زنان دموکرات که هر دو برای برگزاری این روز جهانی کوشش می‌کردند، توافق نمودند که برای هرچه وسیع‌تر ساختن این روز، مشترکاً در ساعت ۳ بعد از ظهر ۱۶ اسفند در سالن ورزشی دانشگاه صنعتی گردهم آیند. همچنین توافق شد که سخنگویان کمیته‌ی تدارکاتی و جمعیت زنان دموکرات در تربیون مشترکی سخنرانی‌های خود را ایراد کنند. با این توافق فعالان هر دو گروه به اتفاق به تبلیغاتی پیرامون برپایی این جلسه دست زدند. متأسفانه در آخرین ساعات، مسئولان خودکامه‌ی جمعیت زنان توافق‌های حاصله را زیر پا گذاشتند و از سخنرانی سخنرانان کمیته‌ی تدارکاتی جلوگیری کردند. کمیته‌ی تدارک که مقدمات این همبستگی عظیم بین‌المللی را برای برپایی روز جهانی زن در ایران فراهم آورده بود، از جلسه بیرون نگاه داشته شد. زنان مبارز کشورهای اروپایی و آمریکا که سال‌ها با شاه مبارزه کرده و حامل پیام‌های زنان اروپایی برای خواهران ایرانی بودند نیز به جلسه راهی نیافتند...»^۴

می‌شود به این نتیجه‌گیری منطقی رسید که جامعه‌ی زنان دموکرات، هنگامی که با کمیته‌ی تدارکِ برگزاری روز جهانی زن "توافق" کرد تا "مشترکاً" برنامه برگزار کنند، از هویت سیاسی کوشندگان آن کمیته آگاهی نداشت. رهبری کمیته با زنان تروتسکیستی بود که تازه به ایران بازگشته بودند. و می‌دانیم تروتسکیست‌ها در آن زمان تا حد ممکن تلاش داشتند هویت ایدئولوژیک‌شان را فاش نسازند. هرچه بود، تا چهارشنبه ۱۶ اسفند ۵۷ آشکار نبود که برنامه‌ی نخستین مراسم علنی ۸ مارس پس از کودتای ۲۸ مرداد در ایران، ره‌آورد همکاری زنان توده‌ای با تروتسکیست‌ها است. شگفت‌انگیزتر اینکه زنان دموکرات یا

جامعه‌ی زنان دموکرات که یادآور تشکیلات دموکراتیک زنان ایران وابسته به حزب توده بود، پس از کنار نهادن کمیته‌ی تدارک برگزاری روز جهانی زن، خود نیز "ناپدید" شد.^۵ در این بزنگاه بود که دانشجویان دموکرات را وارد گود کردند تا وانمود کنند که برگزارکننده‌ی برنامه‌ی ۸ مارس آن‌ها هستند.^۶ و این در حالی بود که رهبران توده‌ای داخل کشور می‌دانستند مسئله‌ی زن حساس‌تر از آن شده که بتوانند یا بخواهند بدون رهنمودهای کمیته‌ی مرکزی نسبت به آن موضع بگیرند. آن‌ها حتا نمی‌دانستند بازسازی تشکیلات دموکراتیک زنان در دستور روز هست یا نیست! بگذریم از اینکه گفته‌ی آیت‌الله را باور داشتند و آن را در نوید بازمی‌نوشتند:

«امام خمینی در روزهای سخت مبارزه گفته بود: خواهید دید چقدر آزادی و احترام برای زنان قائل خواهم شد... هیچ‌کس نمی‌تواند به زنان بیشتر از آن آزادی که اسلام به آن‌ها داده، بدهد...»^۷

به هر رو، توده‌ای‌ها در تبلیغات بیرونی‌شان از دانشجویان دموکرات نیز درگذشتند و نام آن‌ها را در خبرهایی که به نشریه‌ها می‌فرستادند، درز گرفتند. به مثل، خبر برنامه ۸ مارس در پیغام/امروز به این شکل داده شد:

«به مناسبت روز جهانی زن، دیروز در دانشکده‌ی صنعتی تهران درباره‌ی مبارزه و آزادی اجتماعی زنان در کشورهای در حال رشد و نقش زنان در سندیکاها کارگری، سخنرانی شد.»^۸

در گزارش کیهان ۱۷ اسفند هم اشاره‌ای به جوانان دموکرات نشد. و این جای تأمل دارد. چه، سردبیر کیهان در آن زمان رحمان هاتفی بود؛ توده‌ای برجسته‌ی داخل کشور با شناختی چند سویه از جریان‌های سیاسی در صحنه. پس، نیامدن نام سازمان‌دهندگان مراسم ۸ مارس را در گزارش کیهان، نباید اشتباهی فتنی پنداشت. نیز نپرداختن به کمیته‌ی

۵- برای آگاهی بیشتر درباره‌ی این تشکیلات، نگاه کنید به محبوبه امیری، پیشین.

۶- کیت میلر در سفرنامه‌اش رفتن به ایران از قول یکی از اعضای برجسته‌ی کمیته تدارک برگزاری روز جهانی زن می‌نویسد که سالن ورزش دانشگاه صنعتی را دانشجویان هوادار سیاوش کسرایی گرفته بودند. بر این پایه می‌شود پنداشت که به میان آمدن ناگهانی دانشجویان دموکرات به اعتبار آن اقدام بود. نگاه کنید به کیت میلر، رفتن به ایران، متن انگلیسی، Coward, McCann & Geoghegan، نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۷۹

۷- همه‌ی بندها از دست و پای زنان باید فرو ریزد، نوید (وابسته به حزب توده ایران)، سال چهارم، شماره‌ی ۷۲، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲

۸- پیغام/امروز، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۹

تدارک روز جهانی زن را در گزارش روز ۱۶ اسفند آن روزنامه که به شکل‌های زنان از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن اختصاص داشت و کمیته را به جرگه‌ای فرومی‌کاست که «تا اندازه‌ای کار فرهنگی می‌کند و هدف آن به‌دست آوردن موقعیت اجتماعی و فرهنگی برای زنان است.» آمدن گزارشی بالا بلند از برنامه‌ی روز جهانی زن در دانشکده‌ی صنعتی در کیهان ۱۷ اسفند نیز در راستای تبلیغ نامستقیم حزب و دیدگاه‌هایش بود. نوشته‌ای با عنوان «با حضور ۵ هزار نفر زن و مرد برگزار شد: روز جهانی زن در دانشگاه صنعتی»، مفصل‌ترین گزارشی است که از آن برنامه در رسانه‌های ایران بازتاب یافت. فزون بر این، هاتفی و یارانش در تحریری کیهان، کل سخنرانی اصلی برنامه را که روایت حزب توده ایران است از تاریخچه‌ی جنبش حق‌خواهی زن ایرانی، با شگردی روزنامه‌نگارانه در شماره‌های ۲۰ و ۲۲ اسفند، چاپ کردند.

بر پایه‌ی این سخنرانی که شکل نوشته به خود گرفت و گزارش کلی برنامه در کیهان ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ و نیز متن گفتار یکی دیگر از سخنرانان برنامه‌ی دانشگاه صنعتی که روایت حزب توده را از تاریخچه‌ی ۸ مارس به دست داد، می‌توان برنامه‌های آن سال توده‌ای‌ها را بازساخت. به‌ویژه آنکه گزارش نکته‌سنج/بندگان نیز در دست است و نیز شهادت کیت میل از «زنان مبارز... آمریکا که سال‌ها با شاه مبارزه کرده و حامل پیام...» برای آن گردهم‌آیی بود.

«در سالن ورزشی دانشگاه صنعتی... عده‌ای خانم‌های باچادر دیده می‌شدند و تعدادی از خانم‌ها فرزندان خود را نیز همراه آورده بودند. به روی دیوارهای سالن شعارهایی از این قبیل دیده می‌شد: مهم‌ترین گام برای آزادی، محو استثمار انسان از انسان است. جلسه‌ی سخنرانی با سخنان خانم تبریزیان درباره‌ی روز جهانی زن و علل به وجود آمدن این روز آغاز شد.»^۹

سخنان ایشان را می‌آوریم:

«امروز روز هشتم مارس، روز جهانی زن است. روزی که یادآور خاطره‌ای دیگر از سیاه‌کاری‌های نظام به اصطلاح دموکراتیک آمریکا در قبال حق‌طلبی‌های انسانی جامعه‌ی آن کشور است. و به همین اعتبار است که از سال ۱۹۱۱ در کپنهاگ، این روز به زنان جهان اختصاص یافت. شاید تجربه‌ی کشتار کارگران شیکاگو که بنیاد جشن اول ماه مه، روز

جهانی کارگران را بنا گذاشت، برای دشمنان هار حقوق انسانی کافی نبود. از این رو روز هشتم مارس را تجربه کرده و این بار زنان نساج را که در پی تعمیم حقوق کار برای زنان کارگر بودند به گلوله بستند تا پایه‌ی دیگری از نمایش بی‌اعتنایی به حقوق انسانی را بگذارند. در جامعه‌ی ما، پس از سقوط رژیم رضاخانی، زنان آگاه و دارای منش‌های انقلابی، این روز را نقطه‌ی طرح مطالبات اجتماعی قرار داده بودند و تا کودتای ۲۸ مرداد، هر روز بر اعتبارش می‌افزودند و در ارتباط با سازمان‌های زنان سراسر جهان، مبارزه‌ای را برای تدوین حقوق انسانی زن و محو تبعیض زن و مرد پی ریخته بودند. کودتا، نظیر محو تمام تلاش‌های انسانی و دموکراتیک در جامعه، تلاش زنان را نیز نخست نابود کرد. پس، جای مبارزه‌ای چنین شریف و جدی و سرشته از اصالت، الگویی درست کرد که نظیر مجلس شاه‌فرموده و اصلاحات ارضی شاه‌فرموده و سندیکاها و اتحادیه‌های شاه‌فرموده، فقط خیمه‌شب بازی و وسیله‌ی سرگرمی عوامل وابسته به رژیم کودتا بود. و از زن ایرانی می‌کوشید وسیله‌ی تجملی و عروسکی برای محافل شبانه و بزم‌ها یا برای تزئین مجالس رسمی بسازد. فساد و تباهی از طریق سازمان زنان زیر بلیط خواهر شاه، چنان میان زنان ایرانی دامن زده شد که ماجرای وزارت زنان و حضورشان در کابینه، شوخی رایج محافل اجتماعی بود و به موازات این فساد و آلودگی، حقوق زنان در رژیم شاه، دو بار بیش از حقوق مردان ضایع می‌ماند. برای زنان حق رای می‌شناختند و زنان را به مجلس و انجمن می‌فرستادند، بی‌آنکه رای زنان تأثیری در انتخابات داشته باشد یا کرسی مجلس و انجمن به زنان لایق و مبارز منتخب مردم تعلق گیرد و استثمار در مزرعه و کارخانه و خانه... باشد تمام جریان داشت... زن هم در خانواده و هم در کارگاه و مزرعه، سخت‌ترین محرومیت از حقوق انسانی را تحمل می‌کرد. و این ستم را حتا زنانی که عروسک بزم‌های اشرافی بودند، به نوعی دیگر می‌کشیدند. اکنون روز دیگری است و زنان آگاه ایرانی، زنان کارگر و دهقان ایرانی و زنان روشنفکر جامعه‌ی ما، باز کمر بسته‌اند که سازمان خود را بسازند و برای دست یافتن به حقوقی که عصر ما آن‌ها [را] شناخته است، در جامعه طبقاتی و سرشته از استثمار ایران به مبارزه برخیزند. ما به این زنان و روز ۸ مارس درود می‌فرستیم.»^{۱۰}

پس از خانم تبریزیان، نوبت به یک زن کارگر کوره‌پزخانه رسید. او:

«... به زبانی بسیار ساده و با لهجۀ شیرین آذربایجانی از مبارزات خود سخن گفت. این مادر کارگر، پس از نثار درود به روان پاک شهیدان، به فعالیت‌های خود در سال ۱۳۳۲ اشاره کرد و گفت که: آن زمان ما شجاعانه از حقمان دفاع می‌کردیم و خواستار حقوق یکسان با مردان بودیم... برای صحبت کردن با زن‌ها، با اینکه خودمان بی‌سواد بودیم، به خانه‌ها می‌رفتیم و زن‌ها را تشویق می‌کردیم که از حق خودشان دفاع کنند. او سپس اشاره کرد که بارها به خاطر همین فعالیت‌ها به زندان افتاده است. از جمله خاطرات جالبی که این زن کارگر با صداقت تمام بیان داشت، ماجرای روزی بود که در زمان محمد رضا [پهلوی] و در این اواخر به پخش اعلامیه مشغول بود و یکی از مامورین او را توقیف کرد. او با زرنگی بسیار گفته بود که آن‌ها را از روی زمین پیدا کرده است. اما این حرف‌ها، آن‌ها را قانع نکرده و او را به زندان انداخته بودند. در خاتمه‌ی حرف‌هایش از همه‌ی زن‌ها و جوان‌ها که آن‌ها را بچه‌های عزیز خطاب می‌کرد خواست که مبارزه را تا به دست آوردن نتیجه‌ی مطلوب ادامه دهند. او در آخر سخنانش پیامی به زبان ترکی فرستاد. در این قسمت برنامه، شخصی به نام آقای عزیزی نیز شعری به زبان ترکی خواند که با استقبال زیادی از طرف حاضرین روبه‌رو شد.

[سخنران بعدی شهلا روزبه، برادرزاده‌ی خسرو روزبه بود.] هنگام معرفی شهلا روزبه حاضرین از جای‌شان بلند شدند و سه بار فریاد زدند: درود بر روزبه، شهلا روزبه که تحت تأثیر احساسات بی‌شائبه قرار گرفته بود، سخنان خود را دریاره‌ی وضعیت زن در ایران معاصر آغاز کرد. او گفت که حکومت فاشیستی سابق، زن را در رنگ و لعاب پیچید و زن را نه تنها به پیش، بلکه کاملاً عقب افتاده و به صورت یک کالا درآورد. شهلا روزبه به کشف حجاب اجباری در زمان رضاشاه و هدف‌های نادرست از این عملی که ترقی‌خواهانه قلمداد می‌شد، سخن گفت.^{۱۱} برنامه‌ی خانم روزبه... به دنبال خود قرائت شعری از [محمدعلی] افرشته را به همراه داشت. [سپس] خانم حیدری بی‌گونه مادر تورج حیدری بی‌گونه چریک فدایی خلق که شهید شده است، سخنانی ایراد کرد. حرف‌هایش را به لهجۀ شیرین ترکی می‌خواند و در اثر احساسات و هیجان زیادی که به او دست داده بود، سخنانش را ناتمام گذاشت. دنباله‌ی حرف‌هایش را خانم دیگری ادامه داد. جمله‌ای که خانم بی‌گونه در آخر سخنانش گفت بسیار جالب بود: هیچ اسلحه‌ای قوی‌تر از اتحاد ما نیست. با تفرقه‌اندازی سیه‌روزی دیگری را بر مردمان ما تحمیل نکنید! وقتی مردم از او خواستند پیامی به زبان کردی اعلام

۱۱- متن کامل سخنرانی شهلا روزبه در بیوست‌ها آمده است.

کند، فقط گفت: خدا لعنت کند رضاشاه را. آخرین برنامه با شعرخوانی سیاوش کسرایی آغاز شد. سیاوش کسرایی اعلام کرد: چون هیچ‌گاه زن را از مرد جدا ندیده‌ام، هرگز نمی‌توانم نیمی از موجودات جهان را کنار بگذارم و چهار شعر را که به عنوان زن سروده‌ام، می‌خوانم: "زن در مزرعه"، "زن در خانه"، "زن در بی‌پناهی"، "زن در خیابان". کسرایی آخرین شعر خود "تفنگ من" را با این پیام خواند: من در یک دستم پرچم سفید و در دست دیگرم تفنگ است! این جلسه بدون اعلام قطعنامه‌ای پایان یافت.^{۱۲}

کیهان از چرایی امر درمی‌گذرد و گزارش برنامه‌ی دانشگاه صنعتی را با جمله‌ی بالا به پایان می‌برد. اما خبرنگار/آیندگان آن را از زبان یکی از "مسئولان برگزاری" برنامه می‌آورد: به این صورت: «فعلاً قطعنامه‌ای صادر نمی‌کنیم». خبرنگار/آیندگان در ادامه گزارشش می‌نویسد که آن مسئول دلیل ندادن قطعنامه را «... بحث بیشتر درباره‌ی مفاد آن ذکر کرد». دلیلی منطقی است. چه، توده‌ای‌ها می‌دانستند که حمایت همه جانبه از آیت‌الله خمینی با خواسته‌های دموکراتیک زنان، خوانایی ندارد.

زنان کمیته‌ی تدارک برگزاری روز جهانی زن هم روز ۱۶ اسفند در دانشگاه بودند. شماری از آن‌ها همراه با میهمانان خارجی در درون سالن ورزش دانشگاه نشسته بودند و برنامه را دنبال می‌کردند؛ دل‌نگران. نمایندگان‌شان با زنان دموکرات درگیر گفتگو بودند هنوز امید داشتند که بتوانند در برنامه مشارکت کنند و سخنرانان‌شان، از جمله فمینیست نامدار آمریکایی کیت میل، را پشت تریبون بفرستند؛ امیدی بیهوده. زنان دموکرات به هیچ‌رو حاضر نبودند به آن‌ها میدان دهند و این در حالی‌ست که در آغاز برنامه: «زنی صحبت می‌کند و...! ظلمینان می‌دهد که برنامه باز است و از حزب و یا گروهی تبعیت نمی‌شود». کیت میل که این لحظه‌های بیم و امید را زیسته و چنین شهادت داده، در ادامه می‌گوید خبرهایی که از سوی نماینده‌ی کمیته به او می‌رسید «بطلان این ادعا را نشان» می‌داد.^{۱۳} او در یادمانده‌هایش در ایران نوشته است:

«... دیگر قطعی‌ست که ما اجازه‌ی صحبت نخواهیم داشت؛ هیچ‌کدام‌مان. ضربه‌ای مهلک، تروتسکیست بودن! ... سخنران، به ستایش شهدا می‌پردازد؛ و به ستایش نقش زنانی

۱۲- کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱

۱۳- کتاب در ایران [En Iran]، کیت میل، انتشارات زنان، ترجمه به فرانسه از سوفی دونوایه Sophie Dunoyer

۱۹۸۱، ص ۱۵۰

که در سایر انقلاب‌ها در کنار مردان‌شان به نبرد برخاستند. سپس، شماری از سخنرانان حزب را معرفی می‌کند... بسته و گریخته چیزهایی دستگیرمان می‌شود. دوستان‌مان، بین ما... و فمینیست‌های دیگر پشتِ صحنه در رفت و آمدند. هنوز می‌گویند آن‌ها را متقاعد کنند... سرانجام به این نتیجه می‌رسند که دست به یک حرکتِ اعتراضی بزنند: ترکِ دسته جمعی سالن. در ظرف ۱۵ دقیقه؛ به محض اینکه علامت داده شد! سوفی و من می‌کوشیم تا حد ممکن ریز شویم و به چشم نیاییم... سوفی تا جرئتش را بازمی‌یابد، دوربین را به کار می‌اندازد و تا می‌تواند عکس می‌گیرد. توجه‌ها، طبعاً به سوی ما جلب می‌شود. سعی می‌کنیم آن را به حسن نیت تبدیل کنیم؛ با نیروی لبخند، با تعارف کبریتی برای روشن کردن سیگار، با محبت نسبت به بچه‌های کنجکاو. دیگر از خیر سخنرانی گذاشته‌ام؛ امیدم حالا به این است که کتک نخورم... وقتی فرمان داده می‌شود که از جا برخیزیم و [سالن] را ترک کنیم، شاد می‌شوم. شمارمان آن قدر اندک است که از خود می‌پرسم آیا خروج‌مان توجه کسی را جلب خواهد کرد؟... نزدیک در، اعتراض‌مان را بیان می‌کنیم. قصدمان برهم زدن جلسه و دامن زدن به دشمنی نیست. یکی دو دقیقه و بعد، تمام. باز بیرون هستیم و در برف.^{۱۴}

بارزترین شکل بیان اعتراض، پلاکاردهایی بود که درجا درست کرده بودند. در این باره، خبرنگار/آیندگان نوشته است:

«در بیرون از سالن، گروهایی از زنان پلاکاردهایی با این مضمون در برابر دید مردم گرفته بودند» در این جلسه سخنرانان کمیته تدارک... سانسور شدند [آن‌ها] خواستار شرکت زنان در گردهم‌آیی خود بودند.^{۱۵}

کیهان خبر این گردهم‌آیی اعتراضی را نداد؛ اما از پخش خبر مراسم ۸ مارس کمیته‌ی تدارک برگزاری روز جهانی زن در ساعت ۵ بعد از ظهر پنجشنبه ۱۷ اسفند در استادیوم نصیری در خیابان نصیری، سر باز نزد. آن خبر را نیز با ظرافت حرفه‌ای آراست:

«در این گردهم‌آیی، پیام‌هایی که از جلسه‌ی دیروز دانشگاه صنعتی حذف گردیده بود، خوانده خواهد شد. در این جلسه همچنین خواسته‌های زنان سراسر کشور که در قلمروی

۱۴- پیشین، ص ۱۵۲ - ۱۵۰

۱۵- آیندگان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲

حقوق کامل و مساوی اجتماعی، دستمزد مساوی در برابر کار مساوی، کنترل زنان بر بارداری، حق طلاق و بهره‌گیری از مهد کودکان رایگان قرار دارد، مطرح خواهد شد.^{۱۶}

و خواسته‌ها، همانا خواسته‌های کمیته‌ی موقت تدارک‌برگزاری روز جهانی زن در ایران بود برای قطعنامه‌ای که هواداران حزب توده ایران بی‌شک مایل به تصویب و اعلامش نبودند!

مهر ۱۳۹۱ / اکتبر ۲۰۱۲



این پوستر بر یکی از دیوارهای کاخ دادگستری چسبانده شده بود

عکس از سوفی کیر (Sophie Keir)

جمعیت زنان ایران

محسن رضوانی

ناصر مهاجر: آقای رضوانی شما رهبر سازمان انقلابی حزب توده ایران بودید^۱. سازمان شما از انگشت شمار سازمان‌های چپ‌گرای ایران بود که چند هفته پس از انقلاب (پنج‌شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷)، برنامه‌ای به مناسبت روز ۸ مارس در تهران برگزار کرد. روزنامه‌ی *آیندگان* درباره‌ی این برنامه گزارشی به انتشار رساند که با اجازه شما آن را می‌خوانم، به عنوان درآمدی بر گفتگوی مان!

«... به مناسبت بزرگداشت روز جهانی زن، مراسمی از طرف گروه تدارکی ایجاد جمعیت زنان ایران با شرکت چند هزار نفر در دبیرستان مرجان برپا شد. در ابتدا یک زن زحمتکش که شوهر و پسرش در جریان نهضت اخیر شهید شده بودند در مورد لزوم مبارزه با بقایای رژیم منحوس شاهنشاهی سخن گفت. سپس مادر تقی سلیمانی، خواهر معصومه طواقچیان و مادر شهید هوشمند خامنه‌ای بیاناتی در مورد لزوم تشکل و مبارزه‌ی زنان، ایراد کرد. نمایشنامه‌ای که براساس شعری از مرضیه احمدی اسکویی تنظیم شده بود، تصویری از وضع زنان زحمتکش میهن ترسیم کرد و چند کُر اجرا شد. سخنرانی گروه تدارکی ایجاد جمعیت زنان ایران توسط فریده گرمان ایراد شد. در این سخنرانی از لزوم ادامه‌ی مبارزه با امپریالیسم به ویژه دو ابرقدرت آمریکا و شوروی و عمال آن‌ها که دست اندرکار تضعیف دولت ملی کنونی هستند سخن رانده شد و بر لزوم وحدت نهضت و تقویت دولت ملی پافشاری گردید. نکته‌ی مهم آن بود که نقش زنان در این مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی گوش زد شد و به همین جهت بر لزوم تشکل زنان تاکید گردید. اولین شماره‌ی نشریه‌ی ۱۷ شهریور به عنوان ارگان این جمعیت منتشر شد و جمعیت پیشنهاد داده است که روز ۱۷ شهریور به عنوان روز ملی زنان ایران شناخته شود.»^۲

می‌خواستم بدانم پیش از انقلاب ۵۷، در سازمان انقلابی، کمیته‌ی زنان یا گروه کار زنان داشتید که توانستید با تکیه بر آن این برنامه را سازمان دهید؟

۱- برای آشنایی با زندگی محسن رضوانی نگاه کنید به: حمید شوکت، گفتگو با محسن رضوانی، ناشر: مرتضوی، ۱۳۸۴.

۲- *آیندگان*، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

• محسن رضوانی: بله. توجه به مسئله‌ی زن در سازمان ما سنتی دیرپا داشت. ما در خارج از کشور مبتکر ایجاد یک سازمان زنان بودیم که اکثر کسانی که با آن همکاری داشتند، اعضا و یا طرفداران سازمان انقلابی بودند. مسئول این کار دکتر معصومه طوافچیان (شکوه) بود که پیش از بازگشت به ایران در ایتالیا زندگی می‌کرد. به طور کلی تمام زنان طرفدار سازمان انقلابی که در کنفدراسیون فعال بودند، در فعالیت‌های این سازمان هم شرکت داشتند. نشریه هم منتشر می‌کردند. نامش اول زن بود و بعد نوید.^۲

تأسیس سازمان ملی زنان ایران، با تکیه بر دید کلی ما صورت گرفت و آن عبارت بود از اینکه: مسئله‌ی زن، مسئله‌ی مهمی است و کار در میان زنان یکی از اشکال کار توده‌ای محسوب می‌شود. آن زمان، ما بر بسط و توسعه‌ی سازمان‌های توده‌ای تأکید داشتیم. وقتی سازمان انقلابی مسئله‌ی رفتن به ایران را مطرح کرد - که در کنفدراسیون سر و صدای زیادی به پا کرد - آن‌هایی که عضو سازمان زنان بودند، حساسیت خود نسبت به این مسئله را به داخل کشور منتقل کردند.

ناصر مهاجر: سازمان ملی زنان ایران عمر بسیار کوتاهی داشت. دو سه سال بیشتر برجا نبود. آیا به دلیل ناکامی در گسترش خود بود که آن تشکیلات خیلی زود تعطیل شد؟ اگر اشتباه نکنم قرار بود که سازمان ملی زنان ایران، یک تشکیلات عمومی و یا به قول شما تشکیلاتی توده‌ای باشد. نه وابسته به سازمان انقلابی. همان‌طور که شما به درستی اشاره کردید، زنان عضو و هوادار سازمان انقلابی، آن تشکیلات را اداره می‌کردند. انگار بیشتر همان‌ها بودند که به آن سازمان پیوستند؟!

• محسن رضوانی: اولاً، با رشد و توسعه‌ی کنفدراسیون و با توجه به گروه‌ها و گرایش‌های سیاسی مختلفی که درون آن بودند، ادامه‌ی حیات سازمان‌های توده‌ای مستقل به موازات کنفدراسیون، امکان‌پذیر نبود. نه اینکه کسی آگاهانه از تشکیل چنین سازمان‌های جلوگیری کند؛ بلکه در عمل چنین شد. ثانیاً، دیدگاه رایج در آن زمان چنین بود که لزومی ندارد سازمان زنان، یک تشکیلات مستقل باشد؛ بلکه همراه و زیر رهبری پرولتاریاست که می‌تواند به یک جریان قوی تبدیل شود. در حالی که ما آن زمان تلاش داشتیم تشکل مستقل زنان را به وجود بیاوریم. رفقای زن، به‌ویژه، بر این مسئله پافشاری می‌کردند. باید بگویم که ایده‌هایی که امروز درباره‌ی ضرورت جنبش مستقل زنان وجود دارد، در آن زمان

۲- نگاه کنید به فصل پیوست‌ها: سازمان ملی زنان ایران

در میان فعالان چپ وجود نداشت. بنابراین، کاملاً حق با شماست که می‌گویید تشکل مستقل زنان در آن زمان چندان شکوفا نشد.

ناصر مهاجر: گمان می‌کنم سازمان انقلابی حزب توده ایران وقتی سازمان زنان را به وجود آورد، هنوز متأثر از حزب توده بود که پیش از غیرقانونی شدن در بهمن ۱۳۲۷، تشکیلات دموکراتیک زنان را پایه ریخت و سپس در سال ۱۳۳۰، سازمان زنان ایران را به وجود آورد. آن سازمان، پس از کودتای ۲۸ مرداد و در تبعید، بازساخته شد و چند سالی هم کار کرد. به باور من شما وقتی از حزب توده‌ی ایران جدا شدید، پیوندهای تان را با سنت‌های مبارزاتی آن حزب همچنان حفظ کردید؛ از جمله سنت تشکیلات زنان را، اما فضای سیاسی سال‌های پایانی دهه‌ی چهل خورشیدی (دهه‌ی شصت مسیحی) و آغاز دهه‌ی پنجاه (۷۰ مسیحی) که ویژگی‌اش رشد مبارزات رهایی‌بخش بود، فضای تازه‌ای به وجود آورد و فعالیت‌ها هم شکل‌های دیگری به خود گرفت. به این ترتیب، تشکل‌های توده‌ای سنتی هم از دستور کار کنار گذاشته شدند.

• محسن رضوانی: درست است. سازمان انقلابی از حزب توده جدا شد و به قول کیانوری «شاید حدود ۹۰٪ نیروی حزب در غرب را با خود برد».^۴ اما همیشه این نوستالژی وجود داشت که ما از حزبی جدا شده‌ایم که سازمان توده‌ای بسیار قوی داشت. هم اکنون که با شما صحبت می‌کنم، از یاد نبرده‌ام که ایجاد تشکل‌های توده‌ای - از سازمان‌های کارگری گرفته تا سازمان‌های ضدامپریالیستی - یکی از سنت‌های مهم و موفقیت‌های بزرگ حزب توده بوده است. نمی‌شود این واقعیت را در نظر نگرفت. حزب توده توانسته بود ملک‌الشعراى بهار را به جبهه‌ی خودش جلب کند. همین نشان از موفقیت در توده‌ای کردن نظراتش داشت. اینکه این نظرات درست بود یا نبود، مسئله‌ی دیگری است. ما چپ تازه به وجود آمده در خارج از کشور، ریشه در مبارزات گذشته داشتیم و سنت‌هایی در ما تداوم یافته بود. بی‌شک، ما برخی از این الگوها را دنبال می‌کردیم.

ناصر مهاجر: در میان بنیان‌گذاران سازمان انقلابی که در گسست از حزب توده‌ی ایران نقش داشتند، نام هیچ زنی به چشم نمی‌خورد. بعدهاست، همان‌طور که شما اشاره کردید، که زنانی به سازمان انقلابی پیوستند. البته می‌دانیم در آن برش زمانی، شمار زنان ایرانی در خارج از کشور، به ویژه در اروپا، اندک شمار بود. فکر نمی‌کنم که از نسل قدیمی زنان حزب

۲- خاطرات نورالدین کیانوری، موسسه‌ی تحقیقات و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۲، ص ۴۲۰

توده جز اعظم صارمی کس دیگری در میان انشعاییون بود. از نسل جوان هم، زنی را نمی‌شناسم که در میان بنیان‌گذاران سازمان انقلابی باشد!

• محسن رضوانی: شرایط آن زمان را باید در نظر گرفت. ما ابتدا قصد داشتیم همان سازمان زنان حزب توده را ادامه دهیم. آن زمان، شماری از زنان چپ در پاریس زندگی می‌کردند. برخی‌شان از اعضای سازمان زنان حزب توده بودند. خانم مولود خانلری بسیار فعال بود. من پیش از انشعاب از حزب توده، چند بار با او ملاقات کرده بودم. مولود خانلری پشتیبان ما بود و بسیار موافق با ایجاد تشکیلات زنان. شهر آشوب امیرشاهی بسیار فعال بود و همکاری‌هایی با ما داشت. هما ناطق هم که آن وقت از اعضای حزب توده بود، با ما رابطه‌ی خوبی داشت. در مراحل اولیه ما قصد داشتیم جریان مشترکی در کشورهای مختلف به وجود بیاوریم. این ماجرا مربوط به سال‌های ۶۱ و ۶۲ میلادی می‌شود (۱۳۴۰/۱۳۴۱). زنانی که در پاریس بودند، ویژگی خاصی داشتند. ویژگی‌شان این بود که از گذشته و تاریخ جنبش زنان و مبارزات زنان ایران اطلاعات زیادی داشتند. پاریس یکی از کانون‌های جدی کار سیاسی و دموکراتیک بود. در انگلیس هم زنان فعال کم نبودند. یکی از آن‌ها، شیرین مهدوی بود. حتا قبل از اینکه ما فعالیت‌مان را آغاز کنیم، او در هیئت اجراییه‌ی سازمان دانشجویان ایرانی در بریتانیا عضویت داشت. او از اعضای سازمان انقلابی نبود. اما از زنان بسیار فعال بود. وقتی کار ما توسعه پیدا کرد، این دوستان چون با رهبری حزب توده مخالفت داشتند و سازمان دیگری هم نبود، در تمام حرکت‌های توده‌ای دانشجویی، به نوعی از ما حمایت می‌کردند.

در ایتالیا، فریده گرمان و خواهرش کبرا گرمان بودند. کبرا از همه‌ی ما مسن‌تر بود و از خانواده‌ی توده‌ای قدیمی و استخوان‌داری می‌آمد. یک برادرش، دکتر عباس گرمان بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ده سال زندان کشید و برادر دیگرشان مهندس هوشنگ گرمان عضو مشاور کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران که آن زمان در آلمان شرقی زندگی می‌کرد. کبرا گرمان از برجسته‌ترین زنان سازمان انقلابی بود. او پیش از کودتای ۲۸ مرداد، عضویت حزب توده ایران را داشت. خانه‌ی او در ایران خانه‌ی حزبی بود و اکثر اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب توده یا در خانه‌ی او زندگی کرده بودند و یا در آنجا مخفی شده بودند. آن‌طور که خودش تعریف می‌کرد، دکتر رادمنش هم قبل از اینکه به خارج برود، سال ۱۳۲۷، در خانه‌ی او مخفی شده بود. کبرا هرگز ازدواج نکرد. همیشه نقش پشت‌سنگر و پشت‌جبهه را برای رهبران حزب توده داشت؛ به خاطر مهندس گرمان!

ناصر مهاجر: کبرا گرمان تجربه زندان هم داشت؟

• محسن رضوانی: نه، هرگز به زندان نیفتاد. انسان بسیار جالبی بود. چه در زمانی که در ایتالیا زندگی می‌کرد و چه زمانی که به ایران بازگشت، به صورت حرفه‌ای با سازمان انقلابی کار می‌کرد. رابطه‌ی بسیار نزدیکی با من داشت. کبرا تا آخر با سازمان انقلابی ماند. پس از انقلاب، من و کبرا با هم به تبعید آمدیم. دکتر گرمان آپارتمانی به ما داده بود. این کار او اصلاً جنبه‌ی سیاسی نداشت. او فردی بود که در تهران کار کرده بود و ملک و مالی به دست آورده بود. تمام دارایی‌اش را بین خواهران و برادرانش تقسیم کرد. از جمله همان آپارتمان که من، فریده و کبرا با هم در آن زندگی می‌کردیم.

ناصر مهاجر: به بیان دیگر، می‌توانیم از کبرا گرمان به عنوان زنی نام ببریم که تجربه‌ی مبارزاتی‌اش را از حزب توده به سازمان انقلابی منتقل کرد!

• محسن رضوانی: بله، همین‌طور است. اما فریده گرمان! او همسر خسرو صفایی بود که از بنیان‌گذاران سازمان انقلابی به شمار می‌آید. آن زمان، فریده، کبرا و شکوه طوافچیان در رُم زندگی می‌کردند و در حوزه‌ای بودند که خسرو صفایی مسئولیتش را به عهده داشت. ناصر مهاجر: به این ترتیب سه تن از دست‌اندرکاران سازمان ملی زنان ایران عبارتند از: معصومه (شکوه) طوافچیان، فریده گرمان، کبری گرمان. از اعضای اولیه، آیا کسان دیگری را هم به یاد می‌آورید؟

• محسن رضوانی: بله، بودند. از جمله پری حاجبی و زهره‌ی کاویانی. نام همه‌ی بنیادگذاران را به یاد نمی‌آورم.

ناصر مهاجر: تا جایی که به یاد می‌آورید، آیا درباره‌ی دلایل پایان کار سازمان ملی زنان ایران، جمع‌بندی‌ای هم شد؟

• محسن رضوانی: همان‌طور که گفتم در آن وقت این فکر نادرست وجود داشت که جنبش زنان باید زیر رهبری حزب کمونیست فعالیت‌هایش را انجام دهد؛ وگرنه منحرف می‌شود. گرایش چپ‌روانه بر جنبش خارج کشور چیره شده بود. ما سمت‌گیری توده‌ای داشتیم و می‌خواستیم تشکیلات توده‌ای نیمه‌علنی - نیمه مخفی در ایران ایجاد کنیم.

ناصر مهاجر: اجازه بدهید پرسش‌م را تکرار کنم. آیا تعطیل سازمان ملی زنان ایران با یک جمع‌بندی همراه بود یا نه؟ به نظر می‌رسد پس از تعطیل سازمان ملی زنان ایران، سازمان انقلابی اساساً به فعالیت سیاسی خُل دست روی آورد. چه، فعالیت در چارچوب کنفدراسیون هم بیشتر سیاسی بود. به نظر می‌رسد پس از تعطیل سازمان ملی زنان ایران فعالیت ویژه‌ی زنان یک چندی تعطیل شد و "کار زنان" به کنفدراسیون منتقل شد.

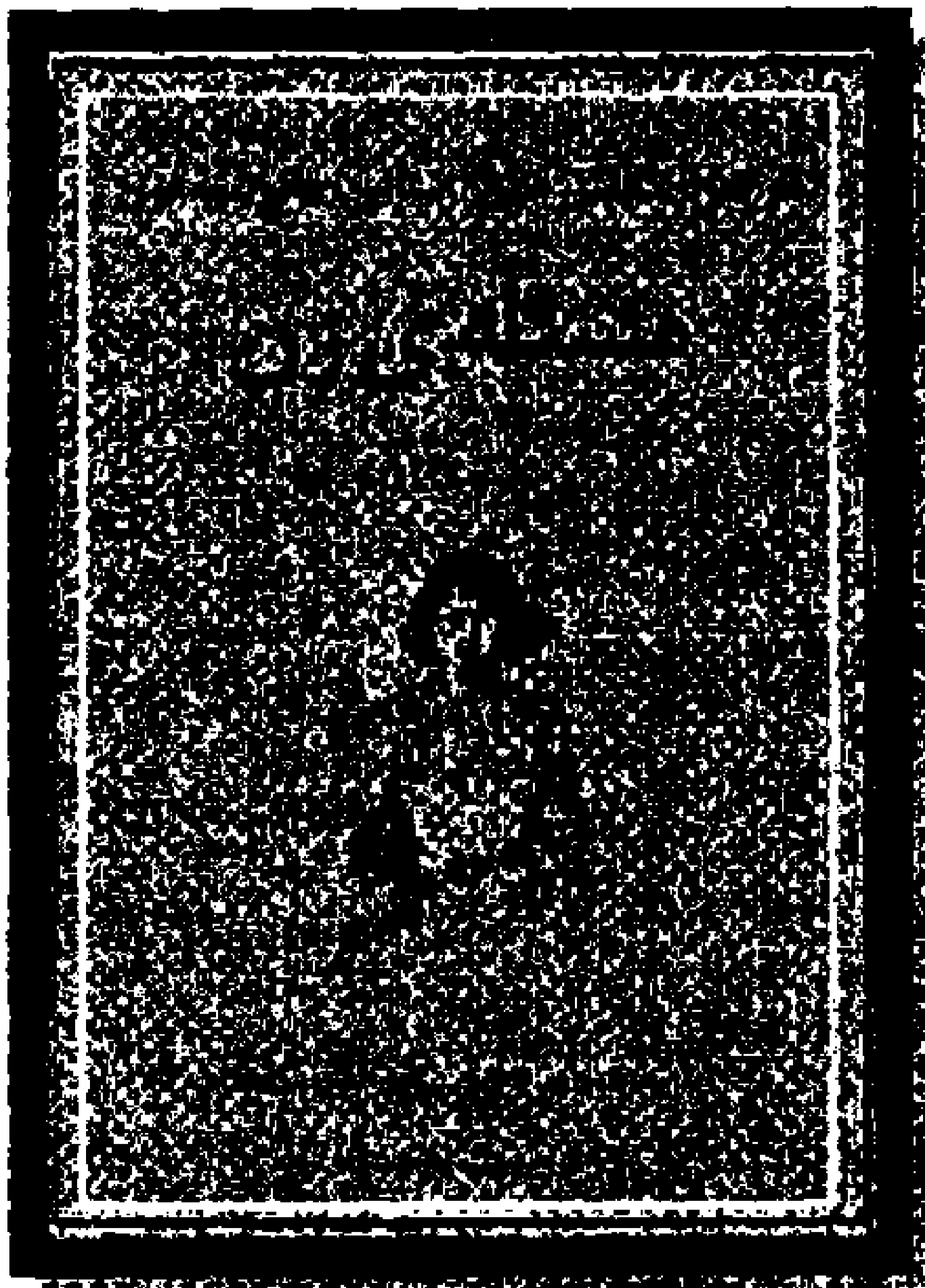
• محسن رضوانی: تا آنجایی که من به یاد دارم، کنفدراسیون در آن زمان با ما همراه و همگام بود. یعنی با مشورت صورت گرفت. اگر قطعنامه‌های آن سال‌ها را بخوانید، می‌بینید در یکی از کنگره‌ها که با شرکت سازمان زنان برگزار شد، کنگره و سازمان زنان به توافق رسیدند. هیچ چیز خصمانه‌ای در میان نبود. جمع‌بندی دیگر این بود که سازمان زنان در حقیقت همراه کنفدراسیون باشد. فکر می‌کنم پس از این واقعه بود که یک کمیسیون زنان در کنفدراسیون به وجود آمد. یعنی افرادی که در سازمان زنان بودند به فعالان کمیسیون زنان کنفدراسیون تبدیل شدند.

ناصر مهاجر: نشنیده‌ام و در کتاب‌هایی که درباره‌ی کنفدراسیون چاپ شده، به این کمیسیون اشاره‌ای ندیده‌ام. تا جایی که می‌دانم، کوشندگان و دوستان سازمان ملی زنان ایران جذب کنفدراسیون شدند و در چارچوب آن به فعالیت پرداختند. شماری نیز، همان‌طور که خودتان بهتر می‌دانید، در فعالیت علنی شرکت نمی‌کردند، با کنفدراسیون کاری نداشتند و خودشان را برای رفتن به ایران آماده می‌کردند. شماری هم به ایران بازگشتند؛ مثل زنده‌یادان شکوه طوافچیان و مهوش جاسمی.

• محسن رضوانی: ما آن زمان بسیار تأکید داشتیم که شکوه به ایران برود. خوب، کار رفقای ما در ایران توسعه پیدا نمی‌کرد؛ به دلیل اینکه ریشه در داخل نداشتند. پرویز واعظزاده، به ویژه اصرار داشت که ما از خارج نیرو به ایران بفرستیم. ما باید چنین کاری را انجام می‌دادیم. حرف شما درست است. زنان تدریجاً به کنفدراسیون جذب می‌شدند و کنفدراسیون توسعه پیدا می‌کرد. ما نیرو جذب می‌کردیم. از جمله وفا جاسمی که بعد از جلسه‌ی کادرها به ما پیوست. در آمریکا هم چندین رفیق زن پیدا شدند که همه به ایران رفتند. شماری از آنان دستگیر و زندانی شدند.

ناصر مهاجر: نام برخی از آن‌ها را به یاد می‌آورید؟

• محسن رضوانی: یکی از آن‌ها پزشک بود. قبل از اینکه به ایران برود، من برایش یک دوره‌ی کوتاه آموزشی گذاشتم. او مدتی پس از بازگشت لو رفت و به زندان افتاد. پس از



انقلاب، ملاقاتی با او داشتم. به من گفت: فکر می‌کنم اگر به کار پزشکی ادامه بدهم، بیشتر می‌توانم متمر ثمر واقع شوم و خدمت کنم. او دیگر عضو سازمان ما نبود؛ بلکه طرفدار ما به حساب می‌آمد.

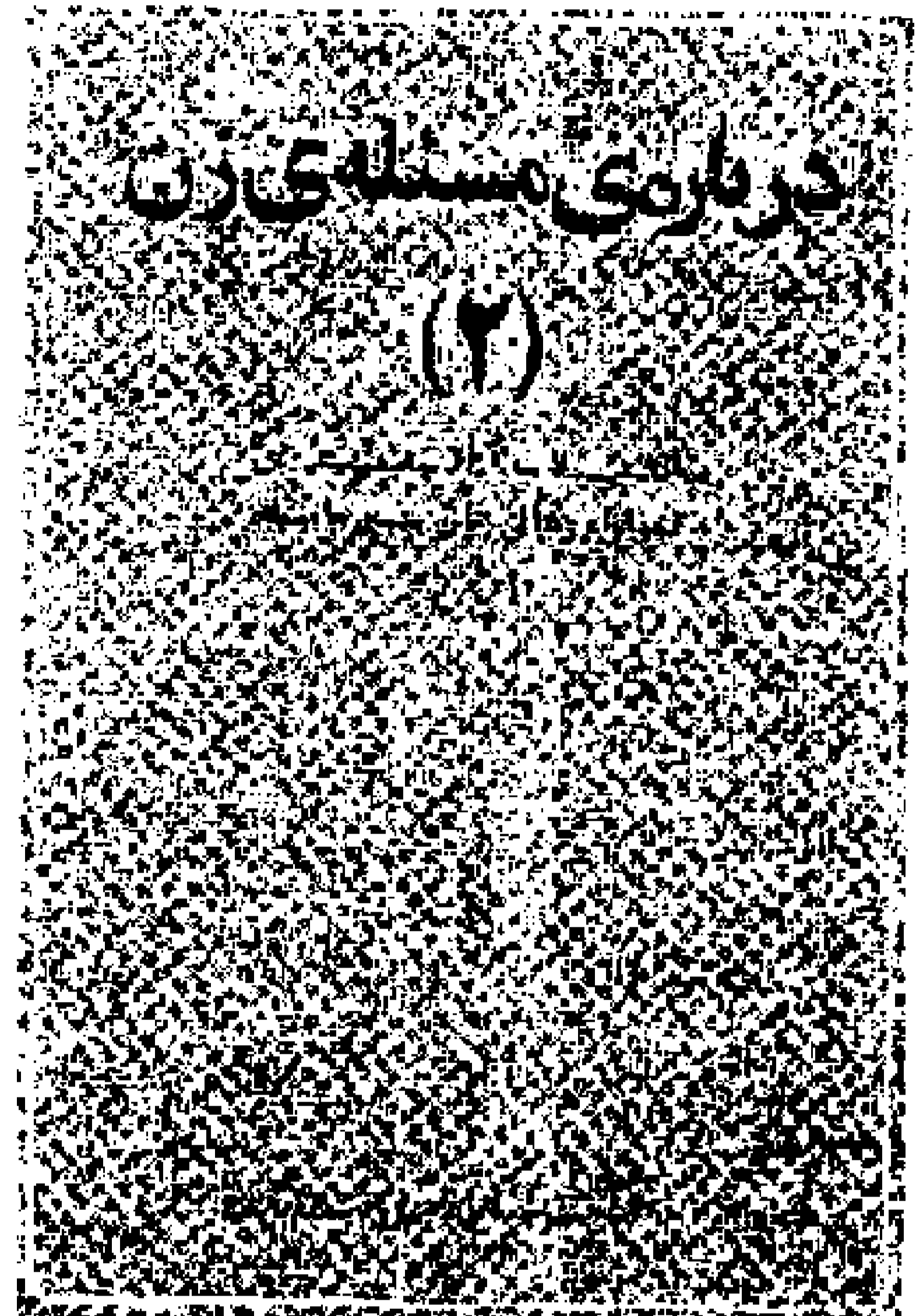
ناصر مهاجر: تا آنجایی که من مطالعه کرده‌ام، از سال ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ که سازمان ملی زنان ایران تعطیل شد، تا سال‌های ۱۳۵۴ یا ۵۵، سازمان انقلابی کتاب، جزوه یا ویژه‌نامه‌ای درباره‌ی مسئله‌ی زن انتشار نداد. اما در سال ۱۳۵۵ دو جزوه در این زمینه چاپ و پخش کرد. عنوان جزوه‌ی اول مسئله‌ی زن بود که برگردان فارسی پاره‌ای از دیدگاه‌های مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون است درباره‌ی مسئله‌ی زن. این جزوه‌ی ۶۴ صفحه‌ای با حروف ریز و در قطع کوچک‌تر از جیبی چاپ شده و مقدمه هم ندارد، با "ضمیمه‌ای" به پایان می‌رسد که چکیده‌ای است از گفتگوی معروف کلارا زتکین با لنین...

• محسن رضوانی: یکی از رفقای زنی که در پاریس زندگی می‌کند، نقش مهمی در این کار داشت. تاریخ جزوه اردیبهشت ۱۳۵۵ است؟
ناصر مهاجر: بله.

• محسن رضوانی: او یکی از زنان فعال آن دوره‌ی ما بود. مطلب کلارا زتکین را اما من ترجمه کردم و ماجرایش را خوب به یاد دارم. اما ترجمه‌ی نوشته‌های دیگر آن جزوه با او بود.

ناصر مهاجر: در اسفند ماه همان سال ۱۳۵۵ (مارس ۱۹۷۷)، جزوه‌ی دیگری منتشر کردید، درست در همان اندازه و به همان شکل و باز هم از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران. در بالای آن جزوه نوشته شده: درباره‌ی مسئله‌ی زن (۲) که نشان‌گر پیوستگی این جزوه با جزوه‌ای است که درباره‌اش سخن گفتم. زیرعنوان یا عنوان دوم این جزوه چنین است: انقلاب آزادی‌بخش، تنها راه رهایی زنان میهن ماست! در صفحه‌ی نخست این جزوه آمده: «این جزوه در ایران تهیه شده بود و در طول سال گذشته در میان مبارزین داخل کشور پخش گردیده است. تأثیرگذاری آن بسیار بود و باعث بحثی وسیع درباره‌ی مسئله‌ی زن و نقش زنان در جنبش آزادی‌بخش میهن ما در ایران گردیده است. این جزوه در حقیقت مکمل جزوه‌ای است که سال قبل به نام مسئله‌ی زن انتشار دادیم و امید بر آن داریم که کمکی باشد به جنبش در حال رشد و گسترش زنان ستم‌دیده‌ی ایران.» در پایین صفحه هم آمده: به مناسبت هشتم مارس روز بین‌المللی زن، اسفند ۱۳۵۴. باید اشتباهی در تاریخ‌ها رخ داده باشد. چون تاریخ انتشار جزوه، اسفند ۱۳۵۵ / مارس ۱۹۷۷ است.

• محسن رضوانی: نه اشتباهی رخ نداده. علتش این است که آن جزوه به صورت پلای کپی در ایران پخش شده بود؛ در سال ۵۴. اما ما آن را یک سال بعد در خارج از کشور چاپ کردیم؛ بعد از کشته شدن رفیق خسرو صفایی. در این سال، کمیته‌ی رهبری ما در داخل، سه عضو داشت؛ دو زن و یک مرد. اولین بار بود که در سازمانی از جنبش چپ ایران، اکثریت رهبری را زنان تشکیل می‌دادند! این سه نفر عبارت بودند از: پرویز واعظزاده، معصومه (شکوه) طوافچیان و مهوش (وفا) جاسمی. هر سه تن در سال ۵۵ یا اعدام شدند و یا در درگیری کشته شدند. رفیق طوافچیان پزشک کارخانه‌ی ذوب‌آهن اصفهان بود. تماس فشرده و فراوانی با زنان داشت. رفیق‌مان وفا در تهران پرستار بود و از مسائل و مشکلات زنان درکی ملموس داشت. بعد از اینکه سیروس نهاوندی به اصطلاح از زندان "فرار" می‌کند، با اولین کسی که توسط خواهرش،



سیمین، تماس می‌گیرد، وفا جاسمی است. این دو رفیق، معلمین تعلیماتی سازمان محسوب می‌شدند. به خصوص در شیراز و مناطق جنوبی ایران.

ناصر مهاجر: منظورتان از معلم تعلیماتی چیست؟

• محسن رضوانی: نهاوندی به آن‌ها می‌گوید که پایه‌ی اجتماعی وسیعی دارد که حقیقتاً هم داشت. نهاوندی به خاطر خواهرش و یا به هر دلیل دیگر که من دقیقاً نمی‌دانم، اصرار داشت که هرچه بیشتر زنان را جلب سازمان رهایی‌بخش کند. اعضای آن سازمان، بیشتر جوانان نوزده بیست ساله‌ی دانشجو بودند. به خصوص در شیراز، زنان زیادی جذب سازمان رهایی‌بخش شده بودند. واقعاً عجیب بود. تعداد زنان حتا مساوی با تعداد مردان بود. در حالی که سازمان‌های دیگر اساساً مردانه بودند. این دو رفیق چون زن بودند، آن‌ها را تعلیم می‌دادند. بعداً معلوم شد زن‌هایی که در حوزه‌های سازمان رهایی‌بخش شرکت می‌کردند و پانزده بیست روز یا حتا یک ماه در رابطه‌ای تنگاتنگ با معصومه و مهوش قرار می‌گرفتند، عاشق رفتار و منش این دو رفیق می‌شدند. زنانی که حالا شصت یا هفتاد سال دارند و در آن حوزه‌ها آموزش دیده‌اند، خاطراتی از رفقا وفا و شکوه دارند که واقعاً شنیدنی است. خودشان می‌گویند که اگر سیاسی شده‌اند در نتیجه‌ی رفتار و کردار این دو رفیق بوده است.

با این مقدمه، می‌خواهم بگویم آنچه ما به عنوان *سازمان انقلابی*، در ربط با مسائل زنان منتشر کردیم، در حقیقت به ابتکار این دو رفیق و بقیه‌ی رفقای زن ما بود.

ناصر مهاجر: اجازه بدهید برگردم به جزوه‌هایی که به آن‌ها اشاره شد. می‌بینیم که بعد از یک دوره‌ی پنج ساله‌ی سکوت، *سازمان انقلابی حزب توده ایران*، در یک سال، دو جزوه درباره‌ی مسئله زنان منتشر می‌کند. و جالب اینجاست که این هم‌زمان است با انتشار جزوه‌هایی درباره‌ی مسئله‌ی زنان از سوی جریان‌ها و جرگه‌ی دیگر اپوزیسیون محمدرضا شاه. به بیانی دیگر، در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ نه تنها شما، که چند جمعیت ایرانی دیگر هم نسبت به مسئله‌ی زنان حساسیت نشان می‌دهند و به تکاپو می‌افتند. به مثل در سال ۱۳۵۴ جزوه‌ی *مارکسیست‌ها و مسئله زنان* پراکنده می‌شود؛ در اروپا و آمریکای شمالی و از سوی انتشارات مزدک. در این جزوه هم فراهایی از برخی نوشته‌های مارکس، انگلس، بیل، لینن و کولنتای به فارسی برگردانده شده و همراه با کتاب *نامه‌ی مختصر و مفیدی درباره‌ی مسئله‌ی زنان* در اختیار «جوانان علاقمند به مبارزه‌ی اجتماعی و مارکسیسم» قرار می‌گیرد! نبرد کارگر هم در سال ۱۳۵۵ مجموعه‌ای منتشر کرد با عنوان *زنان و جنبش‌های آزادی‌بخش*^۵. هم‌زمان با نبرد کارگر، آن شاخه از کنفدراسیون دانشجویان ایرانی که بیشتر از مشی چریکی در ایران پشتیبانی می‌کرد، یک شماره از *نامه پارسی*، ارگان تحقیقی‌اش را به ۸ مارس، روز بین‌المللی زنان اختصاص داد. یقین نیست چرا یک مرتبه مسئله‌ی زنان مورد توجه چند جرگه و جریان انقلابی قرار می‌گیرد. چه بسا به این دلیل که در همان سال ۱۳۵۴ (۱۹۷۵ مسیحی)، سازمان *ملل متحد* روز ۸ مارس را به عنوان *روز جهانی زنان* به رسمیت شناخت و این امر سر و صدایی زیادی به راه انداخت. به درستی، البته. خُب رویداد مهمی بود. از هر جهت که به آن بنگریم رویداد مهمی بود. به رسمیت شناختن موقعیت و مقام "نیمه‌ی دیگر" بشر بود. این رویداد برای کنشگران جنبش حق‌خواهانه‌ی زنان، روشنفکران چپ‌گرا و جریان‌های انقلابی که در پی دگرسانی مناسبات اجتماعی بودند نیز بسیار مهم بود. چه، هشت مارس که تا آن وقت به عنوان یک سنت دست‌چپی و انقلابی شناخته شده بود، یک‌باره مورد شناسایی همگان و جهانیان قرار گرفت. و این زمینه‌ای شد برای توجه بیشتر به مسئله‌ی زنان. گمان می‌کنم از این زمان است که اپوزیسیون چپ‌گرای خارج از کشور، برگزاری مراسم ۸ مارس را دوباره در دستور کار گذاشت؛ پس از چندین سال فترت. پیشتر هم البته تنها حزب توده و تشکیلات زنان و سازمان زنان ایران این مراسم را

۵- زنان و جنبش‌های آزادی‌بخش، نبرد کارگر، بهار ۱۳۵۵

برگذار می‌کردند. می‌خواهم بگویم که این "فراموشی گزینشی" یا نادیده انگاری، کل جنبش چپ ایران را در بر می‌گرفت و نه یک یا چند گروه و جرگه را! از سال ۱۳۵۴ است که دوباره سبت ۸ مارس رواج پیدا می‌کند و سپس کمیته‌های زنان پا می‌گیرند. در کنار این عامل بین‌المللی، یک عامل ایرانی هم در توجه دوباره به مسئله‌ی زن دخالت داشت و آن افزایش شمار زنان مبارز است در صفوف جریان‌ها و جرگه‌های انقلابی ایران؛ چه در سازمان‌های چریکی و چه در گروه‌ها و سازمان‌هایی که مشی مسلحانه نداشتند. اشاره‌ی شما به مهوش جاسمی و معصومه طوافچیان و زنانی که به سازمان آزادی‌بخش پیوستند، عامل داخلی را پُر رنگ می‌کند و به درستی! این واقعیتی‌ست که در دهه‌ی ۵۰ دختران و زنان جوان برآمده از مناسبات مدرن و شبه مدرن، به شکل گسترده‌ای به جنبش ضد دیکتاتوری شاه پیوستند و بسیاری شان به زندان افتادند و شکنجه شدند و به قول معروف حماسه‌های مقاومت آفریدند.

• محسن رضوانی: مطلبی که می‌خواهم بگویم، برای تبلیغ سازمان انقلابی نیست. مایل نیستم طوری صحبت کنم که گویا می‌خواهم کارمان را برجسته کنم. ولی رفقای زن ما در ایران بسیار نقش مهمی در کار و فعالیت سازمان انقلابی داشتند. رفیق‌مان شکوه تنها پزشک زنی بود که در ذوب‌آهن کار می‌کرد. بعدها که به اصفهان رفتم، با جمعی برخوردیم که او را از نزدیک می‌شناختند. متوجه شدم این رفیق تأثیر بسیار زیادی در جمع‌های زنان و حتا مردان مترقی آن شهر گذاشته است. به یاد دارم که بعد از انقلاب، ما در بهشت زهرا برای این دو رفیق مراسم یادبودی گذاشتیم که با استقبال خوبی روبه‌رو شد. گرچه نتوانسته بودیم محل دفن‌شان را پیدا کنیم و حتا دکتر گرمان هم که در پزشکی قانونی کار می‌کرد، موفق نشد بفهمد که آیا نام آن‌ها در دفاتر ثبت شده است یا نه. تا به امروز هم هیچ معلوم نیست کجا مدفون هستند. پرویز ثابتی جنایتکار هم در کتابش اشاره‌ای به این موضوع نکرده است. خانواده‌ی این دو شهید، دو سه سال در جستجوی محل دفن عزیزان‌شان بودند؛ اما آن‌ها هم چیزی نیافتند.

ناصر مهاجر: جایی خوانده‌ام یا شنیده‌ام که جزوه‌ی درباره‌ی مسئله‌ی زن را شکوه طوافچیان و وفا جاسمی نوشته‌اند. این جزوه، برخلاف جزوه‌ی اول، به ستم و مبارزه‌ی زن در ایران می‌پردازد؛ البته پس از اینکه «بینش مارکسیستی نسبت به مسئله زن» را به دست می‌دهد.

• محسن رضوانی: صد در صد درست است. این جزوه نوشته‌ی شکوه و وفاست. به هر حال واعظزاده هم با آن‌ها همکاری می‌کرد. او از لحاظ تئوری از دو رفیق دیگر ما قوی‌تر

بود.

ناصر مهاجر: من وقتی این جزوه را می‌خواندم که بسیار خواندنی و جالب است، متوجه چند نکته شدم. (۱) بحثی که درباره‌ی مسئله‌ی زن گشوده شده، برای این است که زنان به مبارزه‌ی انقلابی بپیوندند. (۲) نویسندگان هر نوع تغییر و تحولی در موقعیت زن ایرانی را منوط و موکول به شرکت زنان در مبارزه‌ی انقلابی و انقلاب می‌کنند. مثلاً در جایی می‌خوانیم: «زنان ما تا موقعی که در انقلاب شرکت نکنند و نبینند که شرکت آن‌ها چه تأثیری در پیروزی‌های خرد و بزرگ دارد، نمی‌توانند به قدرت خود ایمان داشته باشند و نظرات سنتی مردان ما در این زمینه نیز فقط با مشاهده‌ی عینی نقش فعال و مؤثر زن در انقلاب از بین خواهد رفت.»^۶ یا «... آزادی زنان ما از قید ستم‌های چند لایه، زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که ستم عمده‌ی وارد بر زنان، یعنی ستم طبقات حاکم فعلی به سرکردگی شاه و اربابان امپریالیست او برافکنده شود.»^۷ تلاش و کوشش فردی زن برای تغییر خویشتن خویش و تصویر خویش در جامعه، نه تنها مورد تأکید قرار نگرفته که نکوهیده شده. به مثل در جایی آمده که زن نباید به "مبارزه‌ی فردی" پردازد و «...وظیفه‌ی ما این است که علت اصلی بی‌بندوباری‌ها و بدبختی‌های اجتماع را به آن‌ها [زنان] نشان دهیم و برای‌شان روشن گردانیم که هیچ‌کدام از مسائل آنان، نه آزادی، نه تربیت فرزندان و نه چگونگی رابطه با شوهر، فردی نیست و به طور فردی هم حل نخواهد شد. چون همه ریشه‌ی اجتماعی دارند و مقصود از آزادی زنان، نه آزادی بی‌بندوبار جوامع سرمایه‌داری است و نه با قوانین اعطایی تأمین می‌شود. بلکه آزادی زنان، رهایی از قید استثمارگران است و اگر زنان ما می‌خواهند که سربلند و آزاد باشند و فرزندهای‌شان در محیطی سالم پرورش یابند و دچار انواع فساد و انحرافات نگردند، باید با رژیم مبارزه کنند.»^۸

(۴) در فصل تاریخچه‌ی مختصر مبارزات زنان ایران، از شرکت زنان در جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت، قیام ۳۰ تیر جنبش مسلحانه‌ی انقلابی و... صحبت شده؛ اما درباره‌ی جنب و جوش‌های فرهنگی زنان در هر یک از این سرفصل‌ها هیچ گفته نشده. نشریه‌هایی چون شکوفه، زبان زنان، عالم نسوان، دختران ایران و و انگار وجود خارجی نداشته‌اند. از

۶- درباره‌ی مسئله‌ی زن (۲)، از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران، اسفند ۱۳۵۵/۱ مارس ۱۹۷۷، ص ۴۷ - ۴۶

۷- پیشین، ص ۴۵

۸- پیشین، ص ۴۶

پیش گسوتان جنبش زنان ایران، صدیقه دولت‌آبادی، طوبا آزموده، هاجر تربیت، روشنگ نوع‌دوست، محترم اسکندری و سایرین لام تا کام گفته نشده است. جزوه به سال‌های ۲۰ تا ۳۳ که می‌رسد، به دو شکل زنان حزب توده *ایران* اشاره‌ای دارد (تشکیلات زنان و سازمان *زنان ایران*)؛ اما به کوششی که زنان حزب توده برای به‌دست آوردن حق رأی کردند و آن کارزار بی‌نهایت مهمی که به راه انداختند، اشاره نشده است. نویسندگان، تاریخچه‌ی مبارزات زنان ایران را در یک صفحه گنجانده‌اند؛ با درکی بسیار محدود. ۵) با این دید بدیهی‌ست که جنبش مستقل زنان هم محلی از اعراب نداشته باشد.

• محسن رضوانی: اگر به یاد داشته باشید، بعد از جدا شدن [احمد] قاسمی و [غلامحسین] فروتن در سال ۱۳۴۵، ما در فکر احیای حزب توده‌ی *ایران* بودیم. پس از مدتی به فکر ایجاد رسیدیم. قاسمی و فروتن وقتی از آلمان شرقی به غرب آمدند، به دنبال احیای حزب توده بودند. ما جوانان با توجه به ابعاد انقلاب فرهنگی چین که تأثیر زیادی روی ما گذاشته بود، در پروسه‌ی "ایجاد"، رادیکال‌تر شدیم. به اصطلاح، مارکسیست‌تر شدیم. البته من با دید انتقادی این حرف را می‌زنم. ما درست همان حرکتی را کردیم که استالین کرد. او عکس تروتسکی را هم حذف کرد. ما هم شروع کردیم به حذف کردن سنت‌های مثبت حزب توده. البته حرکت و تأثیرپذیری از حزب کمونیست چین در جزوه‌ای که به نام جنبش کمونیستی *ایران* نوشتیم، زیاد به چشم نمی‌خورد.^۹ بعدها بیشتر شد. به خصوص در میان رفقای جوان ما مثل شکوه و وفا. این رفقا چون جوان بودند و گذشته‌ای با حزب توده *ایران* نداشتند، بیشتر در معرض این روند قرار می‌گرفتند. کنفدراسیون هم که در مجموع ضد حزب توده بود. کم کم فضا طوری شد که ما به فعالیت‌های گذشته و سنت‌های مثبت حزب توده، کم توجه شدیم. آن فعالیت‌ها بخشی از سنت مثبت جنبش دموکراتیک بوده است که ما آن را فرمیستی و رویزیونیستی می‌خواندیم. این را بعدها متوجه شدیم.

ناصر مهاجر: روی نکته‌ی بسیار مهمی انگشت گذاشتید. می‌شود گفت که حرکت شما در مسیر سنت‌های حزب توده سطحی بود و در گذر زمان سطحی‌تر هم شد. به قول مولانا از مغز آن دور افتادید؛ به ویژه در مورد تشکیلات *زنان* آن حزب. وقتی درباره‌ی تشکیلات *زنان* صحبت می‌کنید، معلوم نیست چه چیزهایی در آن پدیده برای‌تان مهم بود و

۹- جنبش کمونیستی *ایران*: از جنبش تنباکو تا تشکیل حزب کمونیست، نخستین بار در نشریه توده، ارگان سازمان حزب توده *ایران* در خارج از کشور، شماره ۱۵، ۱۵ شهریور ۱۳۴۸ به انتشار رسید.

پاس‌داشتنی. در جزوه‌ی دوم، اشاره‌هایی به گذشته‌ها می‌شود؛ اما عمق ندارد. دریافتش از مسائل و مقولات سطحی‌ست.

• محسن رضوانی: دو نکته بگویم. ما دو دوره‌ی سازمانی داریم. یکی دوره‌ی [پرویز] نیکخواه است. نیکخواه عضو سازمان جوانان حزب توده ایران بود. مهم‌تر از او مهرداد بهار بود که از بنیان‌گذاران سازمان انقلابی بود. او هم از اعضای سازمان جوانان بود. اکثر ما بنیان‌گذاران سازمان انقلابی، توده‌ای بودیم. در انگلستان توانسته بودیم بعضی از طرفداران خلیل ملکی را جذب کنیم؛ البته پیشتر در فعالیت‌های دموکراتیک. در کنفرانس مونیخ (۱۳۴۳) من از طرف رفقای انگلیس شرکت داشتم.^{۱۰} وقتی پیشنهاد کردم که کسان دیگر هم می‌توانند عضو ما باشند، یادم هست که اکثریت با این ایده مخالفت کردند. گفتند نه، این سازمان انقلابی حزب توده است. ولی در آخر کنفرانس پذیرفتند که یکی از کسانی که سابقه‌ی توده‌ای نداشت و هیچ‌وقت با حزب توده نبود، به ما ملحق شود. ما در انگلیس دو سه نفر دیگر را هم جلب کرده بودیم که از طرفداران حزب توده نبودند. مارکسیست‌های مستقلی بودند که به گروه ما پیوستند. به اسناد کنفرانس اول ما که در آلبانی تشکیل شد، رجوع کنید. دکتر فریدون کشاورز در آن کنفرانس شرکت داشت و نطق اصلی‌اش درباره‌ی حزب توده و اختلافاتش با حزب توده بود. او نیز معتقد به احیای حزب توده بود.

نکته‌ی دوم؛ گروه نیکخواه در ایران عمدتاً به خاطر خود نیکخواه به وجود آمد. او قبل از بازگشت به ایران، سفرش را علنی کرد و به آلمان رفت. اکثر بچه‌های سازمان انقلابی با اطلاعات به ایران رفتند تا بتوانند به طور علنی با آنها تماس بگیرند. خلاصه اینکه، گروه نیکخواه در حقیقت با بازماندگان و جوانان حزب توده تکامل پیدا کرد. جمعی در آن زمان بود مثل ما که در سازمان انقلابی دیدی انتقادی به رهبری حزب توده داشت. اما هنوز خود را از جبهه‌ی سوسیالیست‌های اروپا و خلیل ملکی جدا نمی‌دانست. هنوز این پوسته شکافته نشده بود که ما حرف‌های نوینی داریم. آن زمان اختلاف اساسی ما این بود که رهبری حزب توده در خارج از کشور لم داده و مبارزه‌ی انقلابی و مسلحانه نمی‌کند. ما می‌گفتیم می‌خواهیم برویم و این کار را راه بیندازیم. نکته‌ی دیگر این است که وقتی نیکخواه و

۱۰- کنفرانس مونیخ در اردیبهشت ۱۳۴۳ برگزار شد و در واقعیت جلسه‌ی تدارک تشکیل سازمان انقلابی حزب توده ایران بود. این کنفرانس تلاش همه‌جانبه برای «افشای کمیته‌ی مرکزی حزب توده» جهت گسست کادرهای انقلابی آن حزب و پیوست‌شان به سازمان انقلابی را به تصویب رساند. نیز «ترجمه و تکثیر نظرات مائو تسه‌دون و سایر آثار مارکسیستی» را در دستور کار گذاشت. شرکت‌کنندگان در کنفرانس مونیخ محسن رضوانی و مهدی خانبابا تهرانی را به عنوان مسئولان برگزاری اولین کنفرانس سازمان انقلابی حزب توده ایران برگزیدند.

گروهش دستگیر و زندانی شدند، ما شروع کردیم به ایجاد رهبری جدید. در این هنگام، واعظزاده به ایران می‌رود. او یکی از افراد رهبری ما بود که جزوهای به قطع کوچک در انتقاد به توفان نوشت.^{۱۱} بحثی جدلی بود با توفان. واعظزاده خیلی تتوریک بود و به جنبه‌های پراگماتیستی مسائل توجه نداشت. از منظر تتوریک مسائل را مورد بررسی قرار می‌داد. او بود که در جلسه‌ی کادرها، علیه به اصطلاح احیای حزب صحبت کرد و ایجاد حزب را مطرح کرد. البته رفیق دیگری هم بود که می‌گفت حزب توده ایران از ابتدا مارکسیست نبوده. این مطالب را گفتم که بتوانم توضیح بدهم به چه دلیل در این جزوه از زنان حزب توده کم گفته‌اند.

ناصر مهاجر: نه، مشکل این نیست. اتفاقاً تنها به جریان‌های زنان حزب توده و پیش از پیدایی حزب توده به جریان‌های زنان نزدیک به فرقه‌ی کمونیست ایران پرداخته شده است. به کسانی که نپرداخته و اشاره نکرده، جریان‌ها و جرگه‌های زنانی‌ست که کمونیست نبودند و برای حقوق برابر زن با مرد مبارزه می‌کردند. می‌دانید مشکل بنیادین این بینش چیست؟ مسئله‌اش، مسئله زن زحمتکش و کارگر است و دست بالا، قشرهایی از زنان طبقه‌ی متوسط! نه نیمه‌ی دیگر جامعه به طور کل! از مسئله‌ی زن حرف می‌زنند، از ستم‌دیدگی زن حرف می‌زنند، از مبارزات زنان ایران حرف می‌زنند؛ اما فقط طبقه و قشر معینی از زنان را پیش چشم دارد. رهایی زن را هم از زاویه‌ی تنگی می‌بیند؛ شرط رهایی زن این است که به مبارزه‌ی انقلابی رو بیاورد. اگر به مبارزه‌ی انقلابی روی آورد، مشکلاتش حل خواهد شد. و می‌دانیم که در بستر انقلاب هم سنت‌های دیرپا به شکل‌های پوشیده و پیچیده‌ای بازتولید می‌شوند. اگر یک کار آگاه‌گرانه، یک مبارزه جدی و همه‌جانبه‌ی فرهنگی پا نگیرد، چیز زیادی تغییر نخواهد کرد. بحثی که در مورد "احیا" و "ایجاد" حزب و پیامدهای هر یک از این پروژه‌ها طرح کردید، از این دیدگاه خیلی جالب است. اما گمان می‌کنم که مسئله فراتر از این باشد. بگذریم. بگذارید بپرسم، پس از انتشار دو جزوه‌ی که درباره‌اش سخن گفتیم، کوشش دیگری هم در راستای پاسخ دادن به مسئله‌ی زن صورت گرفت؟ چه در پهنه‌ی تتوری و چه در پهنه‌ی پراتیک. آیا سازمان انقلابی تا پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و استقرار در ایران، کمیته‌ی زنان و یا تشکیلات زنان داشت یا نه؟

• محسن رضوانی: نه نداشتیم.

۱۱- نام دقیق آن نوشته هست: پیش به سوی وحدت اصولی مارکسیست‌ها، درباره‌ی دار و دسته‌ی توفان، از نشریات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور، مارس ۱۹۶۹

ناصر مهاجر: بازگردیم به مراسم بزرگداشت ۸ مارس پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در مدرسه‌ی مرجان. آنجا هم باز بحث احیا و ایجاد مطرح بود؛ به‌گونه‌ی ویژه‌ای البته! آن برنامه را، همان طور که بهتر از من می‌دانید، کمیته‌ی تدارکی ایجاد جمعیت زنان ایران برگزار کرد. و این نام، باز همان طور که می‌دانید، به این معناست که پیشتر یک جمعیت زنان ایران وجود نداشته و حالا باید ایجاد شود. البته شما به حتم می‌دانستید که در دهه‌ی ۴۰ اشرف پهلوی سازمان زنان ایران را بنیان گذاشت. دقیق‌تر این است بگویم که اشرف پهلوی نام سازمان زنان وابسته به حزب توده را صادره کرد! با توجه به "بند نافی" که شما را به حزب توده وصل می‌کرد، انتخاب نام کمیته‌ی تدارکی ایجاد جمعیت زنان تأمل برانگیز است. سایه‌ی کم رنگ تجربه‌ی حزب توده را در این نام‌گذاری می‌شود دید. با این حال، سازمان شما نام نشریه‌ی زنان خود را ۱۷ شهریور گذاشت. چرا ۱۷ شهریور؟! تشکیلاتی که به کار جدی در میان زنان باور دارد، چرا میان همه‌ی نام‌ها، ۱۷ شهریور را برمی‌گزیند؛ هم برای روز زن و هم برای نشریه ویژه‌ی زنان. این نام که پیوند ویژه‌ای با داستان زن نداشت؟

• محسن رضوانی: پیش از اینکه به سؤال شما جواب دهم، می‌خواهم نکته‌ای را درباره‌ی وفا جاسمی برای‌تان بگویم. مسئله‌ی ستم بر زن برای وفا مسئله‌ی بسیار مهمی بود. او پیش از آنکه به خارج بیاید، ازدواج کرده بود. همسرش یک افسر نیروی دریایی بود. در بندرعباس زندگی می‌کرد. یکی از بستگان شاه که او هم افسر نیروی دریایی بود، در کلوپ افسران میهمانی می‌داد. این مرد می‌بایست با زن تمام افسران می‌خوابید، وگرنه آن‌ها نمی‌توانستند مقام بگیرند و ارتقا پیدا کنند. وقتی نوبت درجه گرفتن شوهر وفا می‌رسد، به گفته‌ی وفا، همسرش این مسئله را بی‌شرفانه قبول می‌کند و از او می‌خواهد که به این کار تن دهد. به وفا می‌گوید: عیبی ندارد؛ من از خانه بیرون می‌روم و تو با او باش. وفا به شدت ایستادگی می‌کند و سر همین مسئله از آن افسر طلاق می‌گیرد. با اینکه همسرش، منوچهر را دوست داشت. منوچهر، افسر خوش‌تیپ و خوش‌قیافه‌ای بود. در جوانی با هم ازدواج کرده بودند. خلاصه وفا با ناراحتی زیاد جدا می‌شود و بعد هم به خارج می‌آید. همیشه این قضیه را با ناراحتی زیاد روایت می‌کرد.

می‌خواهم بگویم باید به فضایی که در جامعه وجود داشت، توجه کرد. بیشتر فشارهایی که در آن دوره به مردم وارد می‌شد، از طرف حکومت بود. ایران مثل چین نبوده که فتودال‌ها نقش سرکوبگر را داشته باشند. در ایران، هر مبارزه‌ای، فوری به دست ژاندارم و بعد ساواک، سرکوب می‌شد. به همین دلیل، کسی مثل وفا فکر می‌کرد که هیچ مبارزه‌ای

جز مبارزه‌ی انقلابی نمی‌تواند در برابر رژیم شاه تداوم پیدا کند و منجر به سرنگونی شاه شود. مبارزه‌ی انقلابی و براندازی حکومت، از مسائل اصلی دوران ما بود.

جهت‌گیری اصلی ما به سوی کارگران و دهقانان بود. به ایران که برگشتیم، تشکیلات ما در تهران عمدتاً توانست در کوره‌پزخانه‌ها نفوذ کند. به یاد ندارم، به چه دلیل. ولی تمام توجه ما به خشت‌مال‌ها و زنان زحمتکش کوره‌پزخانه‌ها بود.

ناصر مهاجر: اما در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، یعنی سه هفته پس از انقلاب، مگر چقدر توانسته بودید میان زنان زحمتکش کوره‌پزخانه‌ها نفوذ کنید؟

* محسن رضوانی: رفقای ما یک سال قبل از انقلاب، به ایران رفته بودند. دو سه نفر از اعضای ما در ایران که از ضربه‌های ساواک در امان مانده بودند، همچنان در داخل کشور فعال بودند. همه کارگر بودند و در کوره‌پزخانه نفوذ داشتند. می‌خواهم بگویم هرچه از محیط روشنفکری دور می‌شدیم و می‌خواستیم با مردم معمولی در تماس باشیم، جو مذهبی شدیدتر می‌شد. من در حال جمع‌بندی این حرکت هستم. به این مسئله هم اشاره می‌کنم که چرا ما مرتکب بعضی خطاها در این زمینه شدیم. رفقای ما کارگر بودند. کارهای محافظه‌کارانه‌ی ما، مثل اینکه اسم کمونیسم را نیاوریم و غیره، رنگ و لعاب پوپولیستی به کارهای ما می‌داد و ناشی از خواست ما بود برای رفتن به میان کارگران و فاصله گرفتن از حرکت‌های روشنفکری.

ناصر مهاجر: مسئله، بیش از این است. وقتی نوشته‌های آن زمان شما را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که برداشت شما از جامعه‌ی ایران، از واقعیت جامعه‌ی ایران خیلی دور بود. شما بر این باور بودید که ایران یک جامعه نیمه فئودال - نیمه مستعمره است و نه یک جامعه سرمایه‌داری!

* محسن رضوانی: دقیقاً. اما همان زمان دیگر تغییر عقیده داده بودیم. رفقای ایران... ناصر مهاجر: بله، زنده یاد واعظزاده در جریان بررسی‌هایش در داخل کشور به این نتیجه رسید که پس از اصلاحات ارضی شاه، مناسبات تولیدی چیره در جامعه‌ی ایران، سرمایه‌داری است. اما جمع‌بندی او نگرش شما را نسبت به ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه‌ی ایران دستخوش یک دگرگونی رادیکال نکرد. موضع رسمی سازمان انقلابی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و حتی پس از انقلاب بهمن این بود که ایران نیمه فئودالی است. هرکس نوشته‌های شما را به دقت بخواند، متوجه می‌شود که شما جامعه‌ی ایران پیش از انقلاب را جامعه‌ی واپس مانده و پیشا سرمایه‌داری می‌دانستید. از سوی دیگر نگاه‌تان به اقشار بالنده‌ی جامعه نبود. کارگران صنعتی را رها کرده بودید و به زحمتکشان کوره‌پزخانه‌ها توجه داشتید!

البته پس از اینکه از روستاهای ایران سرخوردید. خُب طبیعی است که فرهنگ سیاسی تان هم می‌بایست متناسب با قد و قواره‌ی نیروهای اجتماعی‌ای بریده شود که به آن‌ها امید بسته بودید. ببینید، در همین جزوه‌ی *درباره‌ی مسئله‌ی زن* که سال ۵۵ چاپ شده، واژگانی آمده که فکر نمی‌کنم امروز حاضر باشید آن‌ها را به کار بگیرید. به مثل، روابط نامشروع، بی‌بند و باری، فرهنگ منحط غرب، اشاعه‌ی فساد و چه و چه. حتا «ایجاد خوابگاه‌های مختلط دانشجویی و...» را «نمونه‌هایی از فعالیت رژیم برای فاسد کردن دختران و پسران» ارزیابی کرده‌اید.^{۱۲} سازمانی که بنیان‌گذارانش سال‌های سال در فرنگ زندگی کرده بودند، با پیشرفته‌ترین جریان‌های فکری و فرهنگی اروپا و آمریکا آشنا بودند، جنبش‌های سال ۱۹۶۸ را از نزدیک دیده بودند و بسیاری‌شان در رویدادهای آن سال دخالت داشتند و و یک باره به فکر و فرهنگی روی می‌آورد و واژگانی را به کار می‌گیرد که سنخیت چندانی با زیسته‌ها و زندگی اجتماعی‌اش ندارد. من نمی‌خواهم سویه‌های مثبت نقد سازمان انقلابی را به وضعیت زن ایرانی در دوره‌ی شاه، به ویژه زنان کارگر و زحمتکش، نفی کنم و به آن کم بها دهم؛ اما اینک که پیش از هر زمان دیگر نیاز به نقد ریشه‌ای راه رفته را داریم، به خودم اجازه می‌دهم بگویم که در مواردی مثل *مسئله‌ی زن دیسکور شما* به دیسکور روحانیت شیعی کمی شبیه می‌شود

• محسن رضوانی: ما اعضای سازمانی بودیم که به مبارزه‌ی انقلابی علیه رژیم شاه اعتقاد داشت. رفقای ما را که به ایران می‌رفتند، گروه گروه دستگیر می‌شدند. ما هیچ وقت توانایی ایجاد یک تشکیلات منسجم را پیدا نکردیم که بتواند برای مدتی طولانی همه‌ی فعالیت‌ها را هدایت کند. بهترین دوران پیشرفت تشکیلات ما وقتی بود که واعظزاده در ایران مخفی بود. همان وقت هم یکی از مسائل مهم‌مان جلب نیروهای جوان به تشکیلات بود. وقتی به ایران برگشتیم، ایجاد سازمان‌های علنی، مانند سازمان‌هایی که حزب توده در گذشته تأسیس کرده بود، به عنوان یکی از راه‌های اصلی توسعه‌ی سازمان انقلابی مطرح شد. *سازمان زنان*، به معنای واقعی توده‌ای بود. در آغاز کار هنوز هژمونی در آن نداشتیم. در حالی که در سازمان جوانانی که به وجود آورده بودیم، هژمونی داشتیم. اگر به مرامنامه و اساسنامه‌ی *سازمان جوانان* نگاه کنید، متوجه می‌شوید که محتوای چپ دارد. در حالی که در سازمان زنان چنین نبود. حتا در حدی که در خارج، در *سازمان ملی زنان ایران* و نشریه‌ی نوید قدرت داشتیم، در جمعیت *زنان* نداشتیم...

ناصر مهاجر: به مناسبات تان با کمیته‌ی تدارکی ایجاد جمعیت زنان ایران اشاره دارید؟
 • محسن رضوانی: کاملاً درست است. در کمیته‌ی مرکزی سازمان این بحث مطرح شده بود. مسئولیت سازماندهی آن هم به فریده گرمان واگذار شد.

ناصر مهاجر: چه زمانی فکر ایجاد جمعیت زنان ایران به تصویب رسید؟
 • محسن رضوانی: وقتی به ایران آمدیم و دور هم جمع شدیم. اما رفقای مخفی ما هنوز حاضر نبودند در جلسات علنی شرکت کنند. آن‌ها معتقد بودند که هنوز اوضاع تغییر نکرده و ما باید به کار مخفی ادامه بدهیم. از تشکیلات داخل، رفقا عباس صابری که اعدام شد و عباس تمبرچی که او هم اعدام شد، مخفی بودند. این رفقا در سال ۵۶ به ایران بازگشته بودند؛ پس از اینکه واعظزاده و معصومه طوافچیان و وفا جاسمی شهید شدند و تشکیلات ایران تقریباً از هم پاشیده شد. عباس صابری و رفیق تمبرچی تشکیلات ایران را اداره می‌کردند. ما که به صورت علنی به ایران رفته بودیم، یک تشکیلات موازی درست کردیم. در حقیقت رهبری سازمان دو جلسه تشکیل داد. دقیقاً تاریخ تشکیل جلسه‌ها را به یاد ندارم. اما قبل از فروردین ۵۸ بود.

ناصر مهاجر: به هر حال، تصمیم ایجاد جمعیت زنان ایران پس از ۲۲ بهمن گرفته شد، نه؟

• محسن رضوانی: عباس صابری به توسعه‌ی کار علنی اعتقادی راسخ داشت. او نقش مهمی در ایجاد جمعیت زنان داشت. مسئول او، وفا جاسمی بود. وقتی او را اعدام کردند، مقاله‌ای در ستاره سرخ نوشت و درباره‌ی وفا شعری سرود. او بسیار تمایل داشت که هرچه زودتر سازمان زنان را به وجود بیاوریم. توده‌گرا بود و به نوعی اتحاد با جنبش اسلامی عقیده داشت. می‌دانید، ما تعدادمان زیاد بود. به‌طور طبیعی، گرایش‌های مختلفی در میان ما وجود داشت. من سعی می‌کردم سنتزی درست کنم تا این جریان به جلو برود. خود من هم در مقطعی مبتلا به این گرایش اسلام مبارز شده بودم.

ناصر مهاجر: پیشتر اشاره کردید که در کمیته‌ی تدارکی ایجاد جمعیت زنان نقش هژمونیک نداشتید. مگر آن تشکیلات وابسته به سازمان انقلابی نبود؟

• محسن رضوانی: ایده‌ی کلی ما این بود که باید سازمان‌های توده‌ای به وجود بیاوریم و طبق نظرات مائوتسه دون به سمت توده‌ها حرکت کنیم. هر جا مبارزه‌ای بود، می‌بایست آن را سازماندهی می‌کردیم. دو راه داشتیم. یا باید با توده‌های سابق متحد می‌شدیم، که البته رفتیم و با زنان توده‌ای سابق هم تماس گرفتیم. اما هیچ‌کدام جذب ما نشدند و به دار و

دسته‌ی کیانوری پیوستند. این نوع زنان یا بی‌طرف ماندند و یا به حزب توده گرایش پیدا کردند. راه دیگر این بود که با مذهبی‌ها نزدیک شویم.

ناصر مهاجر: کمیته‌ی تدارکی ایجاد جمعیت زنان که روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ برنامه برگزار کرد، مگر تشکیلات زنان شما نبود؟

• محسن رضوانی: نه، تشکیلات زنان سازمان انقلابی نبود...

ناصر مهاجر: یعنی در پی درست کردن "تشکیلات توده‌ای" بودید که دموکراتیک باشد و گرایش‌های مختلف در آن حضور داشته باشند؟! می‌گفتید سعی می‌کنیم که به واسطه‌ی رفقای فعال‌مان هژمونی آن تشکیلات را به دست آوریم. پس نطفه‌ی کمیته‌ی تدارکی ایجاد جمعیت زنان که پس از چند ماه جمعیت زنان ایران نامیدیدش، با چنین اندیشه‌ای پسته شد.^{۱۳} لابد می‌دانید که تنها شما نبودید که چنین هدفی را دنبال می‌کردید. هر دو بخش اتحادیه کمونیست‌های ایران هم که جمعیت زنان درست کردند، همین فکر را داشتند. اتحادیه انقلابی زنان مبارز که در ارتباط با توفان شکل گرفت هم بر این نظر بود.

با این حال همه‌ی دست‌اندرکاران برنامه‌ی ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ در مدرسه مرجان، از سازمان انقلابی بودند. با توجه به آنچه پیشتر گفتید، می‌شود نتیجه گرفت که شما در آن زمان در آن کمیته از موقعیت هژمونیک برخوردار بودید.

• محسن رضوانی: درست است. ولی ایده‌ی اصلی این بود که در باز است و هرکس می‌تواند داخل این تشکیلات بشود. من این اصطلاح را به کار می‌بردم که تور ما باید بسیار وسیع باز شود و این ضرب‌المثل ژاپنی را به کار می‌بردم که اگر بنا باشد ماهی بزرگ بگیریم، باید قلاب‌مان را به آب‌های گود بفرستیم. آن زمان بر این تصور بودیم که گذار به دموکراسی بسیار طولانی خواهد بود.

ناصر مهاجر: اما شما برای دموکراسی فعالیت نکردید. شما اساس کارتان را مبارزه‌ی ضدامپریالیستی گذاشتید!

• محسن رضوانی: چرا فعالیت نکردیم؟

ناصر مهاجر: هم‌زمان با برنامه‌ی ۸ مارس شما در دبیرستان مرجان، راه‌پیمایی خودجوش زنان آغاز شد که آغاز جنبش پنج روزه‌ای بود از ۱۷ تا ۲۲ اسفند ۱۳۵۷. اعضا و هواداران سازمان انقلابی حزب توده ایران به این جنبش پیوستند. زمانی که این جنبش از پا افتاد و فروپاشید، شما و حزب توده ایران دو جریانی چپ‌گرایی بودید که آشکارا از آن فاصله

۱۳- برای آشنایی با جمعیت زنان ایران نگاه کنید به پیوست‌ها.

گرفتید و با حزب‌الله هم‌آواز شدید. اعلام کردید که آن جنبش را طاغوتی‌ها رهبری می‌کردند. شما و حزب توده ایران تنها جریان‌هایی چپ‌گرایی بودید که بعد از فروافتادن آن جنبش، اطلاعیه دادید؛ در دفاع از حزب‌اللهی‌های هوادار حجاب اجباری که به خیابان آمدند و مشت‌های محکم‌شان را به فرق «مزدوران دو ابرقدرت زدند»!

• محسن رضوانی: این اعلامیه را کجا دیدید؟

ناصر مهاجر: من این اعلامیه را ندیده‌ام؛ اما درون‌مایه آن در نخستین شماره‌ی رنجبر آمده است. آن را برای‌تان می‌خوانم:

«روز جمعه گذشته [۲۵ اسفند ۱۳۵۷] بیش از یک میلیون نفر از مردم مبارز و میهن‌پرست تهران دست به تظاهرات پرشکوهی در پشتیبانی از جمهوری اسلامی، تأیید حجاب و مدیریت رادیو و تلویزیون زدند... شعار نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی، موضع به حق استقلال طلبانه و طرد هر نوع وابستگی به امپریالیسم، به ویژه دو ابرقدرت را بیان می‌کرد. تظاهرات عظیم روز جمعه مشت محکمی بود به دهان اخلال‌گران...»

من تصور می‌کنم که چنین موضع‌گیری‌ای با بحثی که پیشتر مطرح کردید، پیوند دارد. رفتن شما به سوی توده‌ها، توأم نبود با پاسخ دادن به این پرسش مهم که کدام نیروهای اجتماعی را به هدف‌های راهبردی خود نزدیک می‌دانید. شما به نیروهای پیشامدرن جامعه بیشتر احساس نزدیکی می‌کردید تا نیروهای برآمده از مناسبات سرمایه‌داری. از طبقه‌ی کارگر که بگذریم، بیش از هر نیروی اجتماعی به خرده بورژوازی سنتی امید بسته بودید.

• محسن رضوانی: این نکته کاملاً درست است. ولی در مورد آزادی، ما انتخاب‌مان را کرده بودیم. تفاوت ما با حزب توده در این بود که ما با کسانی مثل [مهدی] بازرگان و [ابوالحسن] بنی‌صدر - به خصوص بنی‌صدر که او را از طرفداران امپریالیسم و ضد خط امام می‌دانستند - همکاری داشتیم؛ از همان ابتدای انقلاب. این حرکت ما بعدها روشن‌تر شد. حرکت ما ورای خط امام بود.

ناصر مهاجر: شما خیلی بهتر از من می‌دانید که دو مرحله‌ی مختلف را پشت سر گذاشتید. در مرحله‌ی اول مبارزه‌ی سیاسی پس از انقلاب کوشش کردید که به "خط امام" نزدیک شوید. در آن مرحله ابوالحسن بنی‌صدر در کنار آیت‌الله خمینی قرار داشت و روبه‌روی مهندس بازرگان. با رشد سرخوردگی اجتماعی، آشکار شدن چهره‌ی استبداد شیعی و شکاف میان روحانیت واپس‌گرا و متحدین پیشینش، از خط امام فاصله گرفتید و به بنی‌صدر نزدیک شدید. این دو دوره را باید از هم تفکیک کرد. البته دیوار چین این دو مرحله را از هم جدا نمی‌کند. در همان مرحله‌ی اول چند حرکت مثبت داشتید؛ از جمله حمایت از تحصن زنان

کارآموز قضایی، خواست به حق آنان برای اینکه بتوانند قاضی شوند.^{۱۴}

• محسن رضوانی: رفقای ما در ایران با جریان جبهه‌ی ملی جلو می‌رفتند. از حرکت ملی دفاع می‌کردند. یعنی بورژوازی لائیک...

ناصر مهاجر: آن زمان که واژه‌ی لائیک در ادبیات سیاسی شما نبود؛ نه تنها در ادبیات شما که در ادبیات هیچ جریان دیگر سیاسی. در آن هنگام شما از "ملی‌گرایان مترقی" صحبت می‌کردید! جمعیت زنان ایران هم امیدوار بود که «تمودار وحدت سه نیروی اسلام مبارز، ملی‌گرایی مترقی و سوسیالیسم انقلابی» باشد.^{۱۵}

• محسن رضوانی: می‌دانم. ولی شما هم به زبان کنونی صحبت می‌کنید. در تحلیلی که دادید، از واژه‌های کنونی استفاده کردید!

ناصر مهاجر: نه، اشتباه می‌کنید؛ واژه‌های آن دوره را به کار گرفتیم: ملی‌گرایی مترقی، اسلام مبارز، سوسیالیسم انقلابی، سرمایه‌داری، فتودالی، نیروهای مدرن و برآمده از مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری، خرده بورژوازی سنتی و چه و چه و چه. این‌ها همه واژگانی هستند که در ادبیات سیاسی آن دوره استفاده می‌شدند. اما واژه‌ی لائیک در ادبیات چپ وجود نداشت. در ادبیات لیبرال‌ها و دموکرات‌ها هم وجود نداشت. اگر وجود داشت و به پیوند دین و دولت از پیش حساسیت داشتیم و آنتی‌تر آن یعنی لائیسیم و سکولاریسم را در سرلوحه‌ی کار قرار داده بودیم، چنین بلایی به سر ما نمی‌آمد!

• محسن رضوانی: من واژه‌ی لائیک را از امیرحسین آرین‌پور آموختم. آن زمان که ایران بودیم، او به ما لغت یاد می‌داد، از جمله لغت لائیک را. چون مترجم بود. به هر حال. صحبت‌های شما را کاملاً تایید می‌کنم. در داخل ایران و در جریان اسلامی شدن جنبش توده‌ای، ما همراه آن جلو رفتیم. کاملاً حق با شماست.

۸ فروردین ۱۳۹۱ / ۲۷ مارس ۲۰۱۲

۱۴- «... ما از خواسته‌های به حق زنان کارآموز قضایی پشتیبانی می‌کنیم و مطمئنیم که بر خواسته‌ی به حق خود تا پیروزی یافتاری خواهند کرد و با حمایت از انقلاب اسلامی و در وحدت با آن با عناصر عقب مانده ضد آزادی مبارزه خواهند نمود. آن‌ها نخواهند گذارد تا مبارزه‌شان به صورت وسیله‌ای برای گروه‌های ضد انقلاب اسلامی برای ضربه زدن و تضعیف آن درآید.

ما از مقامات مسئول مصرأ خواهانیم که به خواسته‌ی به حق زنان قاضی جواب گفته و با رفع ستم از آنان نگذارند این گونه اعمال ستمگرانه موجب تضعیف انقلاب گردد.» رنجبر، ارگان مرکزی سازمان انقلابی، شماره ۱۴، سال اول، تیر ۱۳۵۸

۱۵- رنجبر، ارگان مرکزی سازمان انقلابی، سال اول، شانزدهم آبان ۱۳۵۸، صص ۱ و ۲

اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز

مهری جعفری

مهنار متین: کمی از خودتان و از شکل‌گیری اتحادیه انقلابی زنان مبارز برای‌مان بگویید.

• مهری جعفری: من در سال ۱۳۴۹ وارد دانشگاه تهران شدم و تا سال ۱۳۵۳ در رشته‌ی شیمی به تحصیل مشغول بودم. سال دوم دانشکده، با یکی از کسانی که عضو سازمان توفان بود، آشنا شدم. از اروپا به ایران آمده بود. از طریق او با تشکیلات توفان در ارتباط قرار گرفتم. از سال ۱۳۵۰ فعالیت مخفی را آغاز کردم. ما در هسته‌های کوچک سه یا چهار نفره کار می‌کردیم و هیچ ارتباطی میان هسته‌ها برقرار نبود. سال ۵۵ بخشی از سازمان توفان نام حزب کارگران و دهقانان بر خود گذاشت. من تنها زنی بودم که برای عضویت در کمیته‌ی مرکزی انتخاب شدم. اعضای کمیته‌ی مرکزی ده نفر بودند یکی از آن‌ها، هادی جفرودی، در زندان بود و غیاباً انتخاب شد. آن زمان من جدا از خانواده‌ام زندگی می‌کردم و خانه‌ی مستقل داشتم. پس از مدتی با یکی از دوستان هم‌حزبیم هم‌خانه شدم و با هم زندگی کردیم. پدر و مادرم در جریان نبودند. بعد از دو سال زندگی مشترک، ازدواج کردیم.

مهنار متین: بیشتر اعضای توفان کسانی بودند که از خارج به ایران آمده بودند؟

• مهری جعفری: شرایط مخفی بود و من همه را نمی‌شناختم. اما می‌دانم که بخشی از کمیته‌ی مرکزی در خارج بود و بخشی در داخل. کسی که به واسطه‌ی او عضو توفان شده بودم، مدت کوتاهی در خارج زندگی کرده بود و سپس در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخته بود. کسی که با او زندگی می‌کردم هم از خارج آمده بود. او در یک خانواده‌ی توده‌ای بزرگ شده بود. در اروپا درس می‌خواند که با سازمان توفان آشنا شد و به همکاری با آن پرداخت.

مهنار متین: یعنی در مقطع انقلاب، شما در رأس یک سازمان سیاسی چپ قرار داشتید؟

• مهری جعفری: بله.

مهنار متین: آیا در آن زمان، نسبت به مسئله‌ی زن حساس بودید؟

• مهری جعفری: اوایل دی ماه ۱۳۵۷، وقتی در تظاهرات شرکت می‌کردم، این

احساس را داشتم که می‌خواهند به طریقی زنان را به گذاشتن روسری ترغیب کنند.

مهناز متین: به شما می‌گفتند روسری به سر کنید؟

* مہری جعفری: نه به این شکل مستقیم! اجباری در کار نبود. اما بعضی از دوستان زن بر این عقیده بودند که بهتر است برای اتحاد با دیگران و جلوگیری از اختلافات روسری داشته باشیم. به نظر من می‌آمد که این شروع بدی است. نوعی احساس نگرانی و خطر می‌کردم. اما در آن روزها، انقلاب اساسی‌ترین مسئله‌ی ما بود. شاید به همین علت زیاد به این حس میدان نمی‌دادم.

مهناز متین: آیا نگرانی‌تان را با دوستان و رفقا در میان می‌گذاشتید؟

* مہری جعفری: در این باره بیشتر با همسرم گفتگو می‌کردم. در حقیقت، مسئله‌ی به‌وجود آوردن یک سازمان زنان و به‌طور کلی سازمان‌های توده‌ای، فکر او بود. او بر این باور بود که ما باید با ایجاد تشکل زنان، زنان زحمتکش را بسیج کنیم. باید زنان را آگاه کنیم تا بتوانند از حقوق خود دفاع کنند. به پیشنهاد او بود که به این کار اقدام کردیم.

مهناز متین: مسئله‌ی زنان برای او مهم بود؟

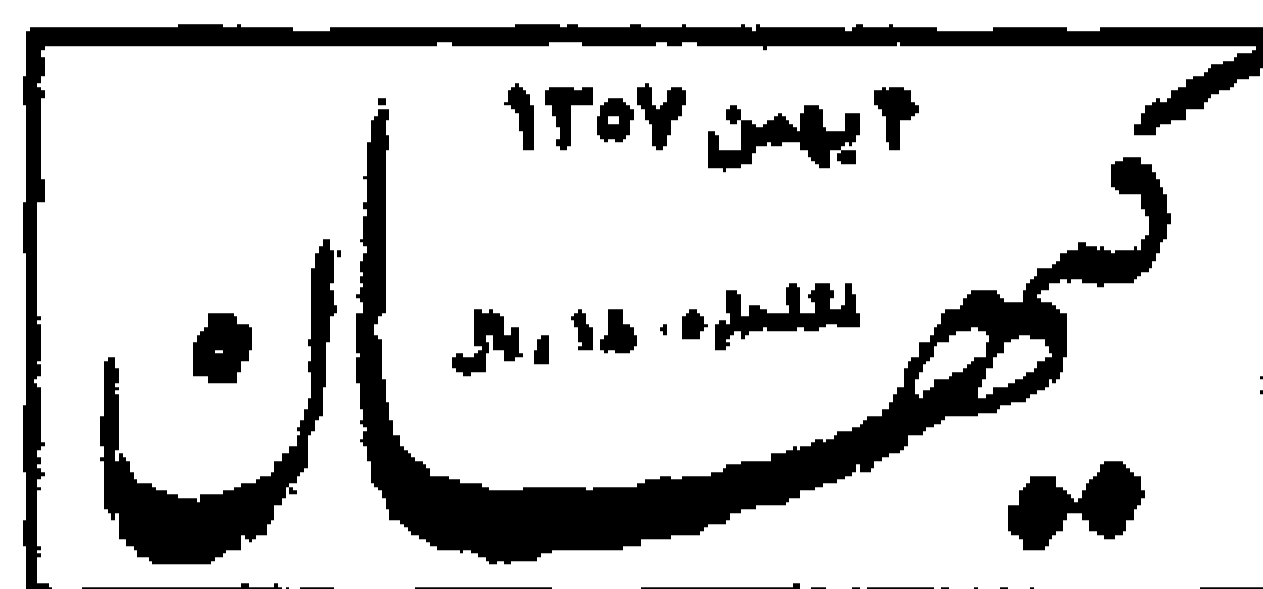
* مہری جعفری: سازمان توفان به مبارزات توده‌ای معتقد بود و با مشی چریکی مرزبندی داشت. در واقع، سازمان‌های توده‌ای را حلقه‌ی ارتباطی حزب با توده‌ها می‌دانست. فکر می‌کنم بیشتر در این ارتباط بود که به‌وجود آوردن تشکل زنان در نظر همسرم اهمیت پیدا می‌کرد. البته با توجه به وضعیت جامعه، زمینه‌اش هم وجود داشت.

حدود یک ماه و نیم قبل از انقلاب، یعنی در اوایل دی ماه ۱۳۵۷، به پیشنهاد او و در یک گفتگوی دو نفره، تصمیم گرفتیم تظاهراتی سازمان بدهیم. در آن زمان، تظاهرات یک حرکت عادی به حساب می‌آمد و در گوشه و کنار شهر با کوچک‌ترین مسئله‌ای، صف تظاهرات تشکیل می‌شد. ما قطعنامه‌ای نوشتیم. متأسفانه مفاد قطعنامه را درست به یاد ندارم. اما قطعنامه‌ای بود ده ماده‌ای و از مسائل بسیار عمومی صحبت می‌کرد؛ مانند برابری حقوق کارگران زن و مرد، قوانین مربوط به خانواده، مهدکودک و... اما در این ده ماده به مسئله‌ی خشونت خانوادگی و آزار و اذیت زنان در خانه نپرداختیم. بهتر بگوییم، حتا به فکرمان هم نرسیده بود که پردازیم. سال‌ها بعد، در یک جلسه‌ی سخنرانی گفتیم: اگر در این قطعنامه به حقوق زنان در خانه اشاره نشده، به این دلیل است که من با یک مرد این قطعنامه را نوشتم!

مهناز متین: فکر این تظاهرات و نوشتن قطعنامه از شما دو نفر بود یا اعضای دیگر

سازمان توفان هم در جریان بودند؟

• مهری جعفری: نه! از ما دو نفر بود. تعداد اعضای زن سازمان توفان در ایران زیاد نبود. من بودم و چند رفیق دختر دیگر که در شهرستان‌ها زندگی می‌کردند. چند سمپات دختر هم در تهران داشتیم. به هر حال! قطعنامه را نوشتیم و با رفقای زن تماس گرفتیم. بعد هم به دختران سمپات سازمان خبر آن را رساندیم. آن‌ها توانستند به کمک رفقای پسر، هفت باندرول درست کنند. مجموعاً پنج زن در سازماندهی این کار شرکت داشتیم که یا عضو و یا سمپات سازمان توفان بودیم. رفقای مرد با ما همراه نشدند.



راه‌پیمایی زنان مبارز در دانشگاه

والتحاطبه انقلابی زنان مبارز و سایر بان‌های راهپیمایی در روز پنجشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران با حضور هیئت عمده و اعلام کرده. این انجمن به با شعارهای «بهرچه فشرده تر باشد سرفه زدن و سر دادن انقلابی» و «برقرار باد حکومتی که خدمتگزار واقعی توده‌های خلق ایران باشد» راه پیمایی خود را آغاز کرده. در کلماتی از بیانیه شعار «بگه این انجمنه آمده است»
 ما اعلام می‌داریم که مبارزات ما از مبارزات توده‌ها جدا نیستند. ما خواهان برقراری حکومتی هستیم که بر پایه برابری واقعی انسانها، اعم از زن و مرد باشد. ما تا آخرین قطره خونمان همگام با برادران، خواهران و برادرانمان تا آزادی کامل همه انسانها از نوع هرگونه بردگی مبارزه می‌کنیم. زیرا ایمان ما به آزادی کامل زنان تنها مرجع صلح آراه از هرگونه بردگی است. ما می‌پذیریم آزادی زنان از آزادی مردان جدا نیست.»

مهناز متین: به یاد دارید روی باندرول‌ها چه نوشته بودید؟

• مهری جعفری: درست به یاد ندارم. حتماً جملاتی نظیر "هیچ انقلابی بدون شرکت زنان به پیروزی نمی‌رسد" و یا شعارهایی که رنگ و بوی چپ داشتند. فکر می‌کنم اوایل دی بود. برف شدیدی می‌بارید. ما سرود "دانشجو"، یکی از سرودهای کنفدراسیون "دانشجویی را کمی تغییر دادیم و در آن "زن" را جانشین "دانشجو" کردیم...

مهناز متین: از این سرود چیزی به یادتان مانده؟

• مهری جعفری: نه. اما سرود بسیار قشنگ و ریتمیکی از آب درآمد بود. متن این سرود را نوشتیم و

تکثیر کردیم تا در میان مردم پخش کنیم. پنج نفری به دانشگاه رفتیم. جلوی دانشکده‌ی فنی توانستیم دو تا از باندرول‌های مان را باز کنیم. نمی‌شد همه‌ی باندرول‌ها را باز کرد. یکی از روزهای عادی دانشگاه بود و بحث و گفتگو در همه جا جریان داشت. شعارهای ما مردم را به شدت جذب کرد. با دیدن استقبال مردم، این حس به من دست داد که شعارهای روی باندرول، مشغولیت فکری خیلی‌هاست. پس از مدتی از دانشگاه بیرون آمدیم و به راه‌پیمایی پرداختیم. به پشت سرم نگاه کردم و دیدم جمعیت زیادی از زن و مرد همراه ما به راه افتاده‌اند. واقعاً صحنه‌ی عجیبی بود. شاید هم به خاطر جو سیاسی بود که مردم این‌طور سریع به حرکت درمی‌آمدند. همه با هم سرود دانشجوی دست‌کاری شده را می‌خواندیم. با اینکه برف شدیدی می‌بارید و همه سر تا پا خیس بودیم، سرودخوانان به

طرف دانشگاه صنعتی رفتیم. در اواسط راه، عده‌ای مرد به طرف ما آمدند. بچه‌ها می‌گفتند که آن‌ها هواداران حزب توده هستند. مردها سعی داشتند جریان را به دست خودشان بگیرند و ما نمی‌گذاشتیم. مذهبی‌ها به طرز عجیبی به ما نگاه می‌کردند. نوعی تهدید در نگاهشان موج می‌زد. تعداد مذهبی‌ها که در پیاده‌رو زیاد شد، پسران دانشجو دور ما زنجیر بستند. با دیدن آن نگاه‌های تهدیدآمیز، احساس ترس کرده و به محافظت از ما برخاسته بودند.

به دانشگاه صنعتی رسیدیم. وارد دانشگاه شدیم و به یکی از سالن‌ها رفتیم. سالن بزرگی بود که صندلی نداشت. فقط یک سن داشت. همه روی زمین نشستیم. آن زمان اعضای سازمان توفان سعی می‌کردند زیاد خودشان را در اجتماعات نشان ندهند. من قطعنامه را به دختر جوان دانشجویی که به صف ما پیوسته بود، دادم. از او پرسیدم آیا حاضر است پشت بلندگو برود و قطعنامه را بخواند؟ پذیرفت. روی سن رفت و شروع به خواندن قطعنامه کرد. پس از قرائت هر ماده، جمعیت کف می‌زد و هورا می‌کشید. به ماده‌ی پایانی قطعنامه رسید. ما طبق رسم معمول مان، شعارهایی نوشته بودیم مثل: مرگ بر امپریالیست آمریکا و... دختر جوان با صدای رسا این شعار را خواند و همه دست زدند. وقتی به شعار پایانی یعنی "مرگ بر سوسیال امپریالیزم شوروی" رسید، با صدایی ضعیف و لرزان این شعار را نجوا کرد! تصور می‌کنم آن دختر جوان از طرفداران چریک‌ها یا یکی از سازمان‌های خط دو بود. هرچه بود، با شعار "سوسیال امپریالیزم شوروی" مسئله داشت! اما در ضمن، موقعیت طوری نبود که بتواند خواندن قطعنامه را ناتمام بگذارد. غافلگیر شده بود. هنوز هم وقتی به یاد چهره‌ی آن دختر می‌افتم و اینکه او را در چنین موقعیتی قرار داده بودم، ناراحت می‌شوم و احساس عذاب وجدان می‌کنم. پس از این شعار، صدای دست زدن‌ها کم شد و بسیاری از حاضران در سکوت فرو رفتند. گمان می‌کنم عده‌ای از هواداران چریک‌ها و حزب توده در سالن حضور داشتند که با شنیدن این شعار غافل‌گیر شده بودند. با این وجود، تظاهرات به خوبی پایان یافت.

پس از این حرکت، ما به فکر ایجاد تشکیلاتی افتادیم تا زنان را سازماندهی کنیم. با اینکه سازمان توفان پشت این تشکل بود، اما اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز مستقل از توفان عمل می‌کرد. ما می‌خواستیم یک تشکل توده‌ای زنان تأسیس کنیم. البته پس از مدتی، توفان سازمان‌های توده‌ای دیگری هم به وجود آورد؛ مانند سازمان دانشجویی که نشریه‌ی صدای دانشجو را منتشر می‌کرد؛ یا سازمان دانش‌آموزی که نشریه‌ای داشت به

نام شبیهی سرخ. ما چند روزی پس از تظاهرات، با نام اتحادیه انقلابی زنان مبارز اعلام موجودیت کردیم و اولین شماره‌ی نشریه‌ی مان، سپیده‌ی سرخ را منتشر ساختیم.^۱

مهنار متین: چه شد که نام سپیده‌ی سرخ را انتخاب کردید؟

* مهری جعفری: ما زنان سازمان توفان این نام را برگزیدیم. "سپیده" را به عنوان نمادی از زن و "سرخ" را برای نشان دادن کمونیست بودن مان انتخاب کردیم. در آن زمان بین نیروهای چپ، حتا آن‌هایی که سازمان زنان داشتند، واژه‌هایی مانند فمینیسم و... بورژوازی و خطرناک محسوب می‌شدند! خود ما زنان هم کم و بیش در همین چارچوب فکری بودیم. باید ثابت می‌کردیم با وجودی که به مسائل زنان می‌پردازیم، اما هنوز کمونیست هستیم.

مهنار متین: آیا مردان هم با اتحادیه همکاری می‌کردند؟

* مهری جعفری: نه. مردان در اتحادیه نبودند. نه به این خاطر که دل‌شان نمی‌خواست در این‌گونه فعالیت‌ها شرکت کنند؛ بلکه به این خاطر که سرشان گرم دیگر کارهای تشکیلاتی بود. اتحادیه انقلابی زنان مبارز تنها توسط زنان اداره می‌شد. رفقای مرد در جریان کارهای ما قرار نداشتند. وقتی هم باخبر می‌شدند، به عنوان بیننده در برنامه‌ها شرکت می‌کردند. یکی از شانس‌های ما این بود که سازمان دست و بال‌مان را باز گذاشته بود. شاید به این خاطر که من عضو کمیته‌ی مرکزی توفان بودم و نیازی نبود که بخواهیم گزارش جداگانه‌ای از اتحادیه به کمیته‌ی مرکزی بدهیم. گه‌گاه گزارشی می‌دادم؛ اما نه به طور مرتب.

مهنار متین: آیا همسران کماکان در این زمینه با شما همکاری می‌کرد؟

* مهری جعفری: نه. او به فعالیت‌های دیگر مشغول بود و در زمینه‌ی زنان گفتگوی ما با هم کم شده بود. اتحاد انقلابی زنان مبارز در آن زمان کاملاً توسط زنان اداره می‌شد و

۱- در این باره در کیهان می‌خوانیم:

«اتحادیه انقلابی زنان مبارز با برپایی راهپیمایی دیروز از جلوی محوطه دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران موجودیت خود را اعلام کرد. این اتحادیه با شعارهای: "هرچه فشرده‌تر باد صفوف زنان و مردان انقلابی" و "برقرار باد حکومتی که خدمتگزار واقعی توده‌های خلق ایران باشد" راهپیمایی خود را آغاز کرد. در قسمتی از بیانیه‌ی شماره یک این اتحادیه آمده است: "ما اعلام می‌داریم که مبارزات ما از مبارزات توده‌ها جدا نیست. ما خواهان برقراری حکومتی هستیم که برپایه‌ی برابری واقعی انسان‌ها، اعم از زن و مرد باشد. ما تا آخرین قطره‌ی خون مان همگام با برادران، شوهران و پسران مان تا آزادی کامل همه‌ی انسان‌ها از یوغ هرگونه بردگی مبارزه می‌کنیم. زیرا ایمان داریم آزادی کامل زنان تنها در جامعه‌ی آزاد از هرگونه بردگی امکان‌پذیر است. آزادی زنان از آزادی مردان جدا نیست." کیهان، ۴ بهمن ۱۳۵۷، ص ۳

هیچ مردی در آن عضویت نداشت و با ما همکاری نمی کرد.

مهناز متین: آن زمان، فعالیت خود شما بیشتر در اتحادیه متمرکز شده بود؟

• مهري جعفری: بله. تمام نیرو و فعالیتیم در اتحادیه متمرکز شده بود. تعداد اعضای ما بعد از مدتی خیلی زیاد شد. بسیاری از دختران سمپات سازمان توفان به ما پیوستند. بعضی از زنان و دختران هوادار توفان که در خارج زندگی می کردند و بعد از انقلاب به ایران آمده بودند، به همکاری با ما پرداختند. بسیاری از دخترانی که به سازمان دانشجویی توفان پیوسته بودند هم به اتحادیه آمدند. البته آنهایی که سن و سالشان کمی بیشتر بود.

مهناز متین: در اوج فعالیتتان چند عضو داشتید؟

• مهري جعفری: دقیقاً نمی دانم. شاید حدود ۸۰ تا ۸۵ نفر در تهران و ۳۵ تا ۴۰ نفر در شهرستانها.

مهناز متین: آیا مراسمی را که برای ۸ مارس ۵۷ گذاشته بودید، به یاد دارید؟

• مهري جعفری: یادم هست که در دانشکدهی هنرهای زیبا برنامه داشتیم و من هم در آنجا سخنرانی کردم. در اکثر جلسات، من از طرف اتحادیه انقلابی زنان مبارز صحبت می کردم. در واقع به غیر از من، کس دیگری نبود که صحبت کند. به یاد دارم فیلمی هم نمایش داده شد؛ اما به یاد ندارم نام فیلم چه بود. یک نمایشگاه عکس هم گذاشته بودیم. اما همه چیز آن برنامه برایم خیلی محو است و خاطرهی روشنی از آنچه گذشت، ندارم.^۲

مهناز متین: آیا برای تدارک مراسم ۸ مارس، با گروههای دیگر هم تماس گرفتید؟

• مهري جعفری: نه. ما در آن زمان هنوز گروههای دیگر را نمی شناختیم. بعدها بود که با آنها شروع به همکاری کردیم. البته یادم می آید که همان روز، گروههای دیگری از

۲- اطلاعیهی اتحادیهی انقلابی زنان مبارز در تبلیغ این برنامه چنین است:

«... ساعت ۹ صبح پنجشنبه ۱۷ اسفند در دانشکدهی هنرهای زیبا (امفی تئاتر) با برپایی سخنرانی و نمایشگاه عکس و فیلم، روز جهانی زن را جشن می گیریم. از هموطنان انقلابی مبارز، اعم از زن و مرد می خواهیم که به صفوف ما توان بیشتری ببخشند.» آیندگان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷

گزارش این جلسه در کیهان، پنجشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲، این گونه درج شده:

«خبرنگار کیهان همچنین از دانشگاه تهران گزارش داد که به مناسبت سالروز جهانی زن، صبح امروز اجتماعی با حضور گروه کثیری از زنان و مردان در سالن امفی تئاتر دانشکدهی هنرهای زیبا برگزار شد. در این اجتماع، چند تن از زنان به عنوان نمایندگان گروهها و اقشار گوناگون اجتماعی سخن گفتند. در این سالن و همچنین در خیابانهای دانشگاه، پلاکاردهایی در حمایت از زنان به چشم می خورد. در این اجتماع پیامی از سوی زنان کارگر، صنایع نساجی مازندران و پیامی از سوی یک زن کارمند خوانده شد. در اجتماع امروز دانشکدهی هنرهای زیبا همچنین دختر دانش آموزی از مدرسهی نوربخش تهران سخنانی ایراد کرد.»

زنان هم به مناسبت ۸ مارس در یکی از دانشکده‌های دانشگاه تهران اعلام برنامه کرده بودند. ما سالن بزرگی در دانشکده‌ی هنرهای زیبا گرفته بودیم و جمعیت بسیار زیادی هم در آن جلسه شرکت کردند. یاد می‌آید که وقتی از پشت تریبون به سالن نگاه کردم، از زیادی جمعیت، چشمانم سیاهی رفت. جلسه‌ی دیگری را هم در دانشکده‌ی پلی‌تکنیک به یاد می‌آورم. فکر می‌کنم که یک جلسه‌ی تدارکاتی بود.^۲ در آن جلسه هم صحبت کردم.

مهناز متین: در جریان تدارک تظاهرات ۱۷ اسفند با جریان تروتسکیست‌ها هم تماس گرفتید؟

* مهری جعفری: نه. تا وقتی در ایران بودم، در ارتباط با مسائل زنان با آن‌ها کار نکردم. اما به یاد دارم که بعضی از تروتسکیست‌ها به شکل فردی و نه سازمانی، در برنامه‌های ما شرکت می‌کردند.

مهناز متین: آیا در تظاهرات خیابانی زنان در آن روزها شرکت داشتید؟

* مهری جعفری: نه. اما وقتی به یکی از برنامه‌های روز ۱۷ اسفند رفتم، عدای از زنانی که در تظاهرات خیابانی شرکت کرده بودند، به سالن آمدند و اعتراض‌کنان گفتند: شما چرا اینجا نشسته‌اید و به خیابان نمی‌آید؟^۳ کشمکش در گرفت و هرکس سعی می‌کرد بلندگو را به دست بگیرد و حرف بزند. یکی می‌گفت: زنان را در خیابان کتک می‌زنند. دیگری می‌گفت: ما با حجاب کاری نداریم. سومی می‌گفت: حجاب مسئله‌ی مهمی است. من خیلی گیج شده بودم. نمی‌دانستم چه شده و چه موضعی باید گرفت. با وجودی که مسئله برایم خیلی اهمیت داشت، اما سررشته‌ی قضایا از دستم بیرون رفته بود.

۳- کیهان پنج‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۵۷، خبر این جلسه را چنین گزارش می‌کند: «به دعوت گروهی از زنان مرکب از استادان، کارمندان، دانشجویان، دانش‌آموزان، اولین جلسه برای بررسی وضع زنان و خواست‌های آنان و همچنین برای بزرگداشت روز جهانی زنان در محل کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه پلی‌تکنیک تهران برگزار می‌شود. در اعلامیه‌ی که این گروه منتشر کرده‌اند، آمده است: برای زنان ایرانی امسال روز جهانی زنان از معنی و مفهوم خاصی برخوردار است. پس از یک سال و نیم مبارزه‌ی سخت و طولانی، در همه جا زنان دوشادوش مردان برای درهم نوردیدن بساط حکومت سرنیزه و ترور و مفتوح کردن باب آزادی‌های سیاسی و مدنی مبارزه کرده‌اند.» / اطلاعات، شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۷، زیر عنوان اطلاعیه‌ی زنان مبارز تهران می‌نویسد: «گروه کثیری از زنان تهران، روز هفدهم اسفند ۱۳۵۷ را که مصادف است با روز جهانی زن، برای برگزاری اجلاس ویژه و تشکیل کمیته‌های متعدد برگزیده‌اند. اولین کمیته قرار است امروز ساعت ۳ بعد از ظهر در محل کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه پلی‌تکنیک تهران برگزار شود.»

۴- اشاره به جلسه‌ی تالار فردوسی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران است که از سوی جمعیت زنان مبارز فراخوانده شده بود. نگاه کنید به: کیهان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ و نیز: نوشته‌ی هایدو درآگاهی؛ گفتگوهای مهناز متین با میتو جلالی و ناصر مهاجر با ژاله بهروزی که در همین مجموعه به چاپ رسیده است.

مهنار متین: شرکت نکردن تان در تظاهرات خیابانی آیا دلایل سیاسی داشت؟

• مهری جعفری: تظاهرات بزرگ ضدحجاب، یک حرکت خودبه‌خودی بود که ما خیلی در جریان آن قرار نگرفته بودیم. با این تظاهرات مخالفتی نداشتیم؛ اما از اینکه در آن حضور نداشتیم، خیلی هم ناراحت نبودیم! فکر می‌کردیم که زنان شرکت‌کننده در آن راه‌پیمایی، بیشتر زنان سلطنت‌طلب و طرفداران شاپور بختیار هستند. اما از طرف سازمان توفان کسی به ما نگفت که نباید در آن تظاهرات شرکت کنید.

مهنار متین: در آن زمان شما بر این عقیده بودید که نباید مسئله‌ی حجاب اسلامی را عمده کرد؟

• مهری جعفری: بله. ما فکر می‌کردیم با اینکه حجاب اجباری مسئله‌ی بسیار مهمی‌ست، اما شرکت در آن تظاهرات درست نیست؛ چرا که زنان "شاهی" و "بختیاری" این تظاهرات را به راه انداخته‌اند. از اینکه در این تظاهرات شرکت نکرده بودم، هیچ احساس ناراحتی نداشتیم. انکار تظاهرات به من تعلق نداشت. البته باید تأکید کنم که امروز نظر من کاملاً تغییر کرده است.

مهنار متین: اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز چه فعالیت‌های دیگری می‌کرد؟

• مهری جعفری: به غیر از انتشار ماهنامه‌ی سپیده‌ی سرخ که فعالیت عمده‌ی ما بود، به جنوب شهر می‌رفتیم و با زنان جنوب شهر کار می‌کردیم. در دانشکده‌ی و مدارس دخترانه‌ی تهران و همچنین در شهرستان‌ها سخنرانی می‌گذاشتیم. در حرکت‌های اعتراضی شرکت می‌کردیم. در باره‌ی مسائل سیاسی روز، نظر می‌دادیم.^۵ مراسم ۸ مارس را در سال‌های بعد هم برگزار کردیم.^۶

۵- از جمله فعالیت‌های اتحادیه انقلابی زنان مبارز در آن مقطع «دعوت... از همه‌ی زنان و مردان مبارز میهن‌پرست» بود که در روز «۲۸ اسفند ساعت ۱۰ صبح به منظور پشتیبانی از مبارزات ضدامپریالیستی خلق ایران در ملی کردن صنعت نفت در میدان آزادی اجتماع کنند» کیهان، ۲۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲

زنان عضو هیئت نمایندگی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان که در این زمان در ایران به سر می‌بردند، به حضور اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز در این تظاهرات اشاره دارند. نگاه کنید به گزارشی از آف. مکزین که در دفتر دوم همین مجموعه به چاپ رسیده است؛ ص ۸۳

از فعالیت‌های دیگر اتحادیه فراخواندن مردم در تحریم رفتارندم ضد دموکراتیک ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ است. در این باره آنچه در روزنامه‌ی کیهان ۹ فروردین ۱۳۵۸، (ص ۸) آمده را می‌آوریم:

«اتحادیه انقلابی زنان مبارز... امروز ضمن اطلاعیه‌ای دلایل عدم شرکت خود را در رفتارندوم تشریح کرد: یک - از آنجایی که در مبارزه بر علیه رژیم پهلوی و اربابان امپریالیستی، تمام اقشار و طبقات خلق تا پای جان مبارزه نموده‌اند، لذا برای برگزاری رفتارندوم نیز بایستی امکان تبلیغ و اظهار نظر از طریق وسائل ارتباط جمعی (راديو -

مهناز متین: گفتید که بیشتر با زنان کارگر کار می‌کردید. آیا به مشکلات زنان کارمند هم توجه داشتید؟

• مه‌ری جعفری: به مسائل زنان کارمند هم در حد توان ذهنی و عملی‌مان می‌پرداختیم. مثلاً مسئله‌ی ایجاد مهد کودک در محل کار یا حفظ مهد کودک‌های قبلی که تهدید به بسته شدن‌شان می‌شد. من خودم در آن زمان دبیر شیمی بودم. تا دو سال بعد از انقلاب هم کار می‌کردم...



مهناز متین: درباره‌ی مسئله‌ی حجاب اسلامی با شاگردان‌تان صحبت می‌کردید؟

• مه‌ری جعفری: نه. کوشش ما این بود که تا حد امکان در محیط کارمان شناخته نشویم. من با بعضی از همکاران معلم و چند نفر از شاگردانم، خارج از محیط کار ارتباط داشتم و با آنها در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی - از جمله مسائل زنان - بحث و گفتگو می‌کردم. ولی همین‌جا بگوییم که اکثر زنانی که در اتحادیه فعالیت داشتند، کارمند یا معلم بودند. کسانی هم بودند که تازه از خارج آمده بودند و هنوز شغلی نداشتند.

مهناز متین: آیا دفتری هم داشتید؟

تلویزیون) در اختیار تمام گروه‌ها قرار گیرد در حالی که می‌بینیم کلیه‌ی این وسایل تحت تسلط یک نظر خاص قرار گرفته است.

دو - تا کنون یک برنامه‌ی مدون و یا حداقل یک طرح برنامه از جمهوری اسلامی منتشر نشده است تا مردم به درستی دریابند در این جمهوری مثلاً اقتصاد مملکت چگونه بازسازی خواهد شد تا از دست استعمارگران نجات یابد.

سه - با توجه به ستمی که در جوامعی مانند ایران از طریق قوانین گوناگون به زنان ایران وارد می‌آید، زنان ایران حق ندارند بدانند در تحت حکومت جمهوری اسلامی از چه حقوق اجتماعی اقتصادی و سیاسی برخوردار خواهند بود - در حالی که به واسطه‌ی در دست نبودن برنامه از جمهوری اسلامی، چنین امکانی وجود ندارد.

چهار - و از آنجایی که دولت موقت که خود برگزار کننده‌ی رفراندوم و مبلغ جمهوری اسلامی است، حق تعیین سرنوشت را برای خلق‌های ایران و از آن جمله خلق قهرمان کردستان به رسمیت نشناخته است، لذا از شرکت در رفراندوم خودداری خواهیم نمود.»

۶- نگاه کنید به پیوست این نوشته درباره‌ی کمیته‌ی همبستگی.

• مهری جعفری: یادم هست که جلسات مان را در یک آپارتمان بزرگ برگزار می‌کردیم که اتاق‌های زیادی داشت، اما اثاثی در آن نبود. فکر می‌کنم یکی از آن خانه‌های مصادره‌ای بوده. اگر اشتباه نکنم، حول و حوش خیابان امیرآباد قرار داشت. این خانه به دفتر ما تبدیل شده بود. کلیدش هم دست من بود.^۷

مهنار متین: در کدام شهرستان‌ها بیشتر فعالیت داشتید؟

• مهری جعفری: در شهرهای شمالی؛ بیشتر در مازندران. در بروجرد و خرم‌آباد هم فعالیت داشتیم.

مهنار متین: در شهرستان‌ها چه نوع فعالیتی داشتید؟

• مهری جعفری: در بابل یک بار تظاهرات گذاشتیم. در اکثر شهرهای شمال، جلسات سخنرانی برگزار کردیم. در یکی از جلساتی که در ساری گذاشته بودیم، درگیری پیش آمد.^۸

مهنار متین: سخنرانی‌ها بیشتر حول چه مسائلی بود؟

• مهری جعفری: با مطرح کردن مسائل زنان وارد موضوع می‌شدیم؛ اما بیشتر به حکومت حمله می‌کردیم. ما از ابتدا با رفراندوم "جمهوری اسلامی: آری یا نه" مخالفت

۷- «اتحادیه انقلابی زنان مبارز طی بیانیه‌ای خاطر نشان نموده است که دفتر کار این اتحادیه واقع در خانه شماره‌ی (۷۰) خیابان مشتاق (یکی از مراکز سابق ساواک که به دست مردم فتح شده بود)، ابتدا با مخالفت شخصی که خود را وکیل مالک ساختمان معرفی می‌کرد و سپس با مداخله‌ی مأموران کمیته‌ی شماره ۹ تخلیه شده است. اتحادیه مزبور توضیح داده است: بر اساس مذاکراتی که بین اتحادیه و مسئولان کمیته‌ی شماره ۹ صورت گرفت، قرار شد حداکثر تا بامداد روز شنبه ۲۲ اردیبهشت ماه جاری، محل مناسبی به اتحادیه واگذار گردد و حتماً کمیته‌ی شماره ۹ طی نامه‌ای رسمی در این مورد قول مساعد داده است. اما تاکنون در این جهت اقدامی صورت نگرفته است. اتحادیه انقلابی زنان مبارز در پایان بیانیه توضیح داده است که در نظر دارد با پی‌گیری مسئله به خواست برحق و قانونی خود جامعه عمل بپوشاند. اطلاعات، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۱۲

۸- درباره‌ی این درگیری کیهان، ۲۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸، گزارش می‌دهد:

«اتحادیه انقلابی زنان مبارز ضمن نامه‌ای، به به هم خوردن جلسه سخنرانی خود در ساری توسط افراد مسلح اعتراض کرد و از دولت موقت خواستند در این مورد دست به اقدامات اصولی بزنند. در این نامه جلسه بحث و سخنرانی اتحادیه انقلابی زنان مبارز که روز شنبه در محل بهائست مدارس ساری انجام شد، با اخلاص‌گری عده‌ای به هم خورد. وقتی دختر دانش‌آموزی به رفتار آن‌ها اعتراض کرد، یکی از افراد مسلح به او حمله کرد و سیلی محکمی به گوشش زد. نفر بعدی صندلی را به طرف خانم مسنی که مادر دختر بود پرتاب کرد. متن سخنرانی به وسیله‌ی این افراد پاره شد. همه‌ی افراد حاضر در جلسه برای جلوگیری از درگیری‌های بیشتر ناچار به ترک جلسه شدند. در تماس با کمیته، آن‌ها ضمن اظهار مطالب مختلفی گفتند که این افراد اوباش هستند و خود را به دروغ عضو کمیته معرفی می‌کنند. ما قاطعانه این‌گونه اعمال را که تماماً در جهت نابود ساختن هرگونه فضای آزاد و دموکراتیک است، محکوم می‌کنیم و مصرانه از دولت می‌خواهیم که هرچه سریع‌تر اقدامات اصولی در جهت از میان برداشتن این فضای رعب و اختناق به عمل آورد.»

کردیم. به یاد دارم بیشتر صحبت‌های من در اطراف کلاه بزرگی بود که به دست خمینی و اطرافیانش بر سر مردم گذاشته شده بود؛ و نیز به مسخره گرفتن نمایی به اسم انتخابات مجلس خبرگان.

مهناز متین: بین شما زنان فمینیست هم بودند؟ زنائی که بخواهند به مسائل زنان پردازند و نه صرفاً مسائل عمومی و سیاسی؟

* مهری جعفری: دو سه نفر از دانشجویانی که از آمریکا آمده بودند، بر فمینیسم تأکید داشتند. آن‌ها هم از اعضا یا سمپات‌های حزب بودند. اما به غیر از این دو سه نفر، کس دیگری را به یاد ندارم. ما فکر می‌کردیم باید اصلاح قوانین را بخواهیم. به خصوص با توجه به اینکه در مواردی مانند آزادی پوشش، حق طلاق یا حضانت فرزندان، جمهوری اسلامی به قوانین محدودی هم که از پیش وجود داشت، حمله کرده بود. اما اصولاً بر این عقیده بودیم که رهایی واقعی زن پس از انقلاب سوسیالیستی تحقق خواهد یافت. با حرکت از این فرض، زنان می‌بایست برای رهایی خود عمدتاً در راه پیروزی انقلاب سوسیالیستی فعالیت می‌کردند.

مهناز متین: با گروه‌های دیگر زنان همکاری می‌کردید؟

* مهری جعفری: بله. با جمعیت بیداری زن، زنان جبهه دموکراتیک ملی...

مهناز متین: در کمیته‌ی همبستگی زنان؟

* مهری جعفری: بله. در کمیته‌ی همبستگی زنان جلسات منظمی داشتیم که نمایندگان گروه‌های مختلف در آن شرکت می‌کردند. فعالیت‌مان عمدتاً حول تدارک یک کنفرانس در اعتراض به پیش‌نویس قانون اساسی مصوبه‌ی مجلس خبرگان بود که در آذرماه ۱۳۵۸ به فراندوم گذاشته شد. در مورد قانون قصاص هم اعتراض کردیم.

وقتی قانون حمایت خانواده را لغو کردند، یک تظاهرات اعتراضی به راه انداختیم.^۹ حدود ده هزار اعلامیه منتشر کردیم. این اعلامیه‌ها را در خیلی از ادارات پخش کردیم. به

۹- اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز در اطلاعیه‌ای «اعطای یک جانبه‌ی حق طلاق به مرد را محکوم کرد». (اطلاعات، ۲ آبان ۱۳۵۸، ص ۱۲). مقصود قانونی‌ست که در ۱۲ شهریور ۱۳۵۸ به تصویب هیئت دولت و در اوایل مهر به تصویب شورای انقلاب رسید و در ۱۹ مهرماه ۱۳۵۷، در روزنامه‌های رسمی چاپ شد. این قانون، دادگاه حمایت خانواده را با دادگاه‌های مدنی خاص جایگزین کرد: «بر حسب تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳ این لایحه‌ی قانونی، موارد طلاق همان است که در قانون مدنی و احکام شرع مقرر گردیده، ولی در مواردی که شوهر به استناد ماده‌ی ۱۱۲۳ قانون مدنی تقاضای طلاق کند دادگاه بدو... موضوع را به داوری ارجاع کرده و در صورتی که بین زوجین سازش حاصل نشود، اجازه‌ی طلاق به زوج داده خواهد شد. در مواردی که بین زوجین راجع به طلاق توافق شده باشد، مراجعه به دادگاه لازم نیست و همین ماده

تک تک اتاق‌ها سر می‌زدیم و اعلامیه‌ها را به زنان کارمند می‌دادیم. به مدارس هم می‌رفتیم. به یاد دارم که شب قبل از تظاهرات، خمینی و منتظری کوشش کردند حرفشان را تعدیل کنند و فضا را آرام سازند. خمینی گفت زنان در اسلام حق طلاق دارند. منتظری هم کوشش کرد زنان را آرام کند.^{۱۰} بعد از این موضع‌گیری‌ها، همه می‌گفتند که حکومت در واقع عقب‌نشینی کرده است. ما هم خیلی خوشحال بودیم از اینکه تلاش‌مان مؤثر افتاده. با این حال برنامه‌ی تظاهرات را به هم نزدیم. جمعیت زیادی به تظاهرات آمدند. وقتی جمعیت به راه افتاد، حزب‌اللهی‌ها به شکل کاملاً سازمان یافته، با چاقو و زنجیر به صف تظاهرات حمله کردند و ما به محاصره‌ی آنها درآمدیم. درگیری شدیدی شد و عده‌ی زیادی از زنان زخمی شدند. صورت خون‌آلود بعضی زنان هنوز در یادم مانده است. درگیری به قدری شدید بود که ناچار شدیم به تظاهرات خاتمه بدهیم.^{۱۱}

موجب نگرانی و خشم بسیاری از زنان را فراهم کرد. بر حسب قانون، بعد از ۱۵ روز، یعنی در ۵ آبان ماه باید این دادگاه‌ها تشکیل می‌شد. «زن روز» ش ۷۳۹، ۱۹ آبان ۱۳۵۸، ص ۶

۱۰- زیر عنوان: «در صورتی که ضمن عقد قید شود، زن‌ها هم حق طلاق دارند»، «فتوای امام درباره‌ی طلاق گرفتن زنان» چنین درج شده است: «قم- دیروز گروهی از زنان مبارز ایران، با تسلیم نامه‌ای به حضور امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران، در زمینه‌ی حق طلاق زنان سؤالاتی نمودند که متن سؤالات و پاسخ آن به این شرح است: ... مسئله‌ی اختیار طلاق به دست مرد، موجب ناراحتی و تشویش خاطر گروهی از زنان مبارز ایران شده است و گمان می‌کنند که دیگر به هیچ‌وجه حق طلاق ندارند. نظر جنابعالی راجع به این مسئله چیست؟ [پاسخ]... برای زنان محترم، شارع مقدس راه حل معین فرموده است... به این معنی که در ضمن عقد و نکاح اگر شرط کنند که وکیل باشند در طلاق... می‌توانند خود را طلاق دهند» در همین روزنامه، آیت‌الله منتظری - رئیس مجلس خبرگان - نیز به این مسئله پرداخته است: «آیت‌الله منتظری: مسئله‌ی طلاق اصلاً در مجلس خبرگان مطرح نخواهد شد... دو روز است تلفن‌های زیادی می‌شود... از دیروز شایع کردند در مجلس خبرگان راجع به طلاق اصلی گذرانده‌اند و خانم‌ها بنا دارند فردا (امروز) تظاهراتی انجام دهند. من به همه‌ی خواهران و برادران به این وسیله اطلاع می‌دهم که مسئله‌ی نکاح و طلاق مربوط به قانون مدنی است و در مجلس خبرگان اصلاً مسئله‌ی طلاق مطرح نشده است و مطرح نخواهد شد...» کیهان، ۸ آبان ماه ۱۳۵۸، ص ۹

۱۱- درباره‌ی تهاجم به راهپیمایی اعتراضی زنان، چند گزارش در رسانه‌های سراسری به انتشار رسید: «راهپیمایی زنان دیروز با درگیری همراه بود.

به دعوت اتحادیه انقلابی زنان مبارز، گروهی از زنان بعد از ظهر امروز (دیروز) در یک راهپیمایی کوتاه که از محل پارک دانشجو واقع در چهارراه انقلاب آغاز شد شرکت کردند. به گزارش خبرگزاری پارس، راهپیمایان در حالی که پلاکاردهایی حمل و شعارهای بر مبنای تساوی حقوق زن و مرد می‌دادند، قسمتی از خیابان‌های مصدق و جمهوری را پیمودند. ولی بر اثر فشار و ازدحام گروهی از جوانان و مردان که شعارهای مخالفی می‌دادند، به تدریج از تعداد راهپیمایان کاسته شد. ولی در گوشه و کنار خیابان زنان و مردان به بحث‌های سیاسی پرداختند. به گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس، در جریان این راهپیمایی درگیری‌های کوچکی به وسیله جوانان مخالف به وجود آمد که با اعتراض مردم روبه‌رو شد. «کیهان» ۹ آبان ۱۳۵۸، ص ۲ و نیز گزارش مفصل در زن روز، شماره‌ی ۷۴۰، ۲۶ آبان ۱۳۵۸، ص ۶۴ چه باید کرد، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵، ۱۲ آبان ۱۳۵۸

مهنار متین: پایان کار اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز چگونه بود؟

• مهری جعفری: اتحادیه با سرکوب سال ۱۳۶۰ از میان رفت. البته قبل از آن سرکوب فراگیر، فعالیت اتحادیه بسیار کم شده بود. اختلافات درونی در حزب، در کم شدن فعالیت اتحادیه بی‌تأثیر نبود. سال ۵۸، من با توفان اختلاف پیدا کردم و از آن کنار کشیدم. بسیاری از زنان حزب هم با من بیرون آمدند. بعد از این واقعه، اتحادیه انقلابی زنان مبارز مدت کوتاهی به فعالیتش ادامه داد و سپس به کلی از میان رفت.

مهنار متین: چند شماره سپیده‌ی سرخ منتشر کردید؟

• مهری جعفری: سپیده سرخ به صورت ماهانه منتشر می‌شد. تصور می‌کنم انتشارش حدود دو سال ادامه داشت. البته دولت چندبار نشریات مخالف از جمله سپیده‌ی سرخ را ممنوع کرد.^{۱۲}

مهنار متین: پس از آغاز سرکوب فراگیر به خارج آمدید؟

• مهری جعفری: سال ۱۳۶۴ از کشور خارج شدم.

مهنار متین: در خارج هم در زمینه‌ی حقوق زنان به فعالیت‌تان ادامه دادید؟

• مهری جعفری: بله. با تروتسکیست‌هایی که می‌شناختم، ارتباط گرفتم و دوباره به فعالیت در زمینه‌ی زنان پرداختم. در خارج، عمده‌ی فعالیت‌های من، فعالیت‌های فمینیستی بود. ما یک هسته‌ی مطالعاتی داشتیم به نام هسته‌ی تئوریک زنان - پاریس. چند جزوه هم منتشر کردیم: بررسی ریشه‌های ستم‌دیدگی زنان، زن و کار خانگی، زن و خانواده. در این هسته، من با یکی از دوستان ساکن پاریس و دو نفر دیگر که در انگلستان زندگی می‌کردند، همکاری داشتم. دو سه سالی با هم کار کردیم. بعد فعالیت من به کمیته‌های برگزاری هشت مارس محدود شد. چند سال پیش، عضو کمیته‌ی ضد سنگسار شدم و با سازمان هشت مارس هم همکاری می‌کنم. همچنین، در اتحاد وسیع‌تری به نام کارزار زنان

۱۲- «در پی توقیف ۲۲ نشریه از جانب دادستانی انقلاب اسلامی، ۱۱ نشریه دیگر نیز توقیف می‌شوند. [...] سپیده سرخ (ارگان اتحادیه انقلابی زنان مبارز)، ثنیه سرخ (ارگان اتحادیه انقلابی دانش آموزان)، برابری (ارگان اتحادیه ملی زنان)، زحمت...» / اطلاعات، ۳۰ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱۰

نیز می‌خوانیم که «نشریات بدون مجوز توقیف می‌شوند:

آیت‌الله علی قدوسی، دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی، طی صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد: "در یک ماه اخیر چهل نشریه ضدانقلابی که خلاف کلیه‌ی مقررات موجود، بدون کسب اجازه و داشتن امتیاز انتشار می‌یافتند، توقیف شده‌اند" ... از جمله نشریاتی که مورد نظر دادستانی است می‌توان از کار، بیکار، خبرنامه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق، توفان، بازوی انقلاب، رزمندگان، آرمان مستضعفین، خبرنامه ترکمن صحراء سپیده سرخ، چه باید کرد، بیکار خلق، رهایی، مبارزه جنبش کارگری خلق، ثنیه سرخ، پیشتازه نافرمان، نام برد. «اطلاعات»، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۲

برای لغو کلیه قوانین نابرابر و ضد زن جمهوری اسلامی فعالیت دارم.^{۱۳} این کارزار در سال ۲۰۰۵، به پیشنهاد دوستان متشکل در سازمان ۸ مارس به راه افتاد. عده‌ای از زنان منفرد، ضمن جلب موافقت شماری از زنان ایرانی و افغانی ساکن کشورهای اروپایی، کانادا و آمریکا آن را تشکیل دادند. فعالیت ما در جهت کسب حقوق انسانی زنان و علیه هر نوع تبعیض نسبت به آنان است؛ با قبول دو اصل: «نه به جمهوری اسلامی و نه به هر نوع دخالت امپریالیستی». این‌ها تنها شروط همکاری با کارزار زنان است.

گفتگوی مهناز متین با مهری جعفری

۱۰ بهمن ۱۳۸۷ / ۲۹ ژانویه ۲۰۰۹

۱۳- کمیته‌ی ضد سنگسار توسط شماری از زنان فعال ایرانی، پس از چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن (۱۹۹۵) در برخی کشورهای اروپایی تشکیل شد. کمیته‌ی ضد سنگسار در پاریس، در سازمان‌های بین‌المللی نیز عضویت دارد: لابی اروپایی زنان *Lobby Européen des femmes* و *La CLEF* :

Lobby Européen des femmes : <http://www.womenlobby.org>

La CLEF (La Coordination Française pour le Lobby Européen des Femmes)

نگاه کنید به گفتگو یا جمیله ندایی در شبکه‌ی دیدگاه:

<http://www.dldgah.net/cinemaMatnkamel.php?id=12879>

سازمان زنان ۸ مارس (ایرانی - افغانستانی) توسط بنیان‌گذارانش چنین معرفی شده است: «ما جمعی از زنان ایرانی و افغانستانی هستیم با تجربه و سابقه‌ی فعالیت سیاسی - اجتماعی گوناگون که در اواخر سال ۱۹۹۷ گرد هم جمع شدیم تا دست به فعالیت مشترک در زمینه مبارزه علیه ستم جنسیتی و مناسبات مردسالارانه بزنیم.»

برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به تارنمای این سازمان: <http://www.8mars.com>

کارزار زنان برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان توسط برخی از تشکلهای (از جمله سازمان ۸ مارس) و شماری از زنان فعال ایرانی در سال ۲۰۰۵ در اروپا تشکیل شد. این سازمان به مناسبت ۸ مارس سال ۲۰۰۶ به برگزاری تظاهراتی در چند شهر اروپا (آلمان و هلند) پرداخت. در سال‌های بعد نیز کارزار زنان به مناسبت روز جهانی زن، به برگزاری سمینارها و تظاهرات در شهرهای اروپایی که در آن‌ها حضور داشتند، پرداخت. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به تارنمای کارزار: <http://www.karzar-zanan.com>

جمعیت بیداری زنان

ژاله بهروزی

ناصر مهاجر: خانم بهروزی، گروهی که شما یکی از بنیان‌گذاران آن بودید - کمیته برای ایجاد جمعیت بیداری زنان - با برگزاری جلسه‌ای در دانشگاه تهران در روز ۷ اسفند ۱۳۵۷، موجودیتش را اعلام کرد. در همین جلسه، به آگاهی همگانی رساندید که به مناسبت ۸ مارس (پنج‌شنبه ۱۷ اسفند)، مراسمی برگزار خواهید کرد. پرسش نخست این است: چرا «کمیته برای ایجاد»؟ چرا از همان آغاز نگفتید: جمعیت بیداری زنان؟

• ژاله بهروزی: ابتدا لازم است به این نکته اشاره کنم که اکثریت مؤسسين جمعیت مدت کوتاهی بود که به ایران آمده بودند. برای مثال، من سه هفته پیش از اعلام موجودیت کمیته برای ایجاد جمعیت بیداری زنان به ایران بازگشته بودم. در آن زمان ما امیدوار بودیم که با ایجاد این کمیته‌ی موقت، با فعالین جنبش زنان در داخل و همچنین با زنان فعالی که از خارج از کشور به ایران می‌آمدند، تماس برقرار سازیم و مشترکاً در راستای ایجاد یک سازمان دمکراتیک زنان اقدام کنیم. به همین دلیل نام این تشکل را کمیته‌ی ایجاد جمعیت بیداری زنان گذاشتیم. زمانی که اولین شماره‌ی نشریه‌ی ما به نام بیداری زنان منتشر شد، تصمیم نهایی را گرفتیم و نام‌مان، جمعیت بیداری زنان شد.

ناصر مهاجر: بنابراین کمیته‌ی ایجاد، بیان‌کننده‌ی این بود که جمعیت شما در مرحله‌ی جنینی و در حال شکل‌گیری است. آیا شما این نام را با الهام از جمعیت بیداری نسوان ایران، یکی از تشکل‌های پیشروی زنان ایران که در سال ۱۳۰۵ تأسیس شد و با سرکوب رضاشاهی از هم پاشید، برگزیدید؟

• *زاله بهروزی*: چنانچه می‌دانید، موضوع زنان و جنبش زنان یکی از موضوعاتی بود که در انجمن‌های دانشجویی در خارج از کشور به ویژه از سال ۱۹۶۸ میلادی مطرح گردید. من همراه با تنی چند از دختران دانشجویی که در انجمن شمال کالیفرنیا فعالیت می‌کردیم، یکی از نخستین کمیته‌های زنان را در فدراسیون آمریکای کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی، تشکیل دادیم. یکی از فعالیت‌های این کمیته مطالعه‌ی تاریخ جنبش زنان در ایران بود. در جریان این مطالعه با انجمن بیداری زنان آشنا شدیم و این آشنایی سبب شد که بعدها نام آن‌ها را برای جمعیت خود برگزینیم. به این نکته نیز اشاره کنم که برخی از تشکیل‌دهندگان جمعیت زنان مبارز در میان فعالینی بودند که در تشکیل کمیته‌های زنان در انجمن‌های دانشجویی خارج از کشور، سهم مهمی داشتند.

ناصر مهاجر: همان روزهایی که شما موجودیت‌تان را اعلام کردید، جمعیتی به نام جمعیت بیداری زنان ایران^۱ اطلاعیه‌ای داد که در کیهان ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ منتشر شده است. در آن اطلاعیه آمده: «جمعیت بیداری زنان برای روشن شدن اذهان عمومی توضیح داد: چون پس از صدور اعلامیه‌های کمیته‌ی ایجاد جمعیت بیداری زنان اغلب در این مورد به جمعیت بیداری زنان مراجعه می‌فرمایند، لازم به تذکر است که کمیته ایجاد جمعیت بیداری زنان سوای جمعیت بیداری زنان است که در سال ۱۳۳۹ جهت به دست آوردن تساوی

۱- انجمن بیداری زنان در سال ۱۳۳۸ به دست خانم اعظم سپهر خادم، روزنامه‌نگار، در تهران به وجود آمد (تاریخچه و فعالیت‌های سازمان زنان ایران، مهین ماه، نشریه‌ی دانشکده‌ی علوم ارتباطات اجتماعی، شماره‌ی ۱، ۱۳۵۱ ص ۳۷). فعالیت‌های انجمن، در این زمینه‌ها بود: «فعالیت‌های خیریه، رسیدگی به بیمارستان‌ها، پرورشگاه‌ها، شیرخوارگاه‌ها و تهیه لباس و لوازم ضروری جهت دانش‌آموزان بی‌بضاعت؛ نجات بیماران معتاد و رسیدگی به شکایت خانوادگی آنان؛ تهیه تلویزیون و وسائل سرگرمی برای بیمارستان کودکان؛ تشکیل کلاس‌های انگلیسی، خیاطی، شمع‌سازی، تقویتی دانش‌آموزان تجدیدی و مبارزه با بی‌سوادی به رایگان؛ توزیع ذغال و سوخت زمستانی بین مستمندان؛ فراهم کردن تسهیلات ازدواج برای جوانان عضو.» (پیشین) انجمن بیداری زنان یکی از چهارده جمعیت زنان بود که در سال ۱۳۳۸، شورای عالی جمعیت‌های زنان ایران را به ریاست عالیه اشرف پهلوی به وجود آوردند. (مهرانگیز دولت‌شاهی در مصاحبه با آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، بنیاد مطالعات ایران، ۱۳۸۱، ص ۸۲) سیمین بهبهانی، شهناز شریف‌زاده، میمنت فریدونی، مهین ظفری، ظفر ظفری، ملکه طالقانی از مسئولان این انجمن بودند (اطلاعات بانوان، شماره ۱۵۴، ۱۵ فروردین ۱۳۳۹، برگرفته از کتاب ستانور، نوشین احمدی خراسانی/ پروین اردلان، نشر توسعه، تهران، ۱۳۸۲، ص ۴۶۲) با تشکیل سازمان زنان ایران به امر اشرف پهلوی (۲۹ مرداد ۱۳۴۵) و تعطیل شورای عالی جمعیت‌های زنان ایران، انجمن بیداری زنان نیز چون سایر جمعیت‌های عضو شورا دچار سکون شد. اعظم سپهر خادم به حرفه‌ی روزنامه‌نگاری بازگشت و مدتی در «تلویزیون کانال سه (قدیم) برنامه‌ی نامه‌ی از نامه‌ها و مشکلات حقوق بانوان را اجرا نمود. او همچنین در انجمن برادری جهانی انجمن فرهنگی ایران و ترکیه به عنوان عضو هیئت مدیره فعالیت داشت و در کنفرانس‌های بین‌المللی زنان کافه و RCD شرکت می‌کرد. (فخری قویمی، کارنامه‌ی زنان مشهور ایران، از انتشارات وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۵۲، صص ۲۳۱ و ۲۳۲)

حقوق زنان کشور در همه‌ی زمینه‌ها و مبارزه با مفاسد اخلاقی و بهبود وضع خانواده تأسیس گردیده است.»

به نظر می‌رسد شما به این‌ها که یکی از چند جمعیت زنان هواخواه نظام پادشاهی بودند روی خوشی نشان ندادید.^۲ آیا به اطلاعاتیه‌ی این جمعیت که «با اشاره به این تشابه اسمی اظهار امیدواری کرده‌است که با توجه به هدف‌های مشابه، همکاری کامل میان هر دو جمعیت فراهم گردد» هرگز پاسخی دادید؟

• *زاله بهروزی:* به خاطر نمی‌آوردم. آشنایی‌ای با پایه‌گذاران آن جمعیت نداشتیم. گمان نمی‌کردیم که آن گروه فعالیت مداومی داشته باشد.

ناصر مهاجر: آیا جلسه‌ی ۷ اسفند که در آن اعلام موجودیت کردید، به شکل کنفرانس مطبوعاتی برگزار شد؟

• *زاله بهروزی:* کنفرانس مطبوعاتی نبود. ما اعلامیه‌ی موجودیت‌مان را در سطح وسیعی پخش کردیم. در آن جلسه می‌خواستیم نقطه نظرهای جمعیت را در رابطه با انقلاب ایران توضیح دهیم. باید خاطر نشان کنم که من عضو گروه زحمت بودم.^۳ پایه‌گذاران این گروه قبل از انقلاب، در دوران نخست‌وزیری بختیار، با این نظر که در شرایط کنونی ایجاد تشکیلات وسیع چپ از اهمیت زیادی برخوردار است، تلاش می‌کردند تا افراد و جریان‌های مترقی را جذب کنند. با همین دید، ما دو هدف مهم را در دستور کار قرار داده بودیم. یکی مسئله‌ی زنان بود و دیگری انتشار نشریه‌ای عمومی و پیشرو به نام *ندای آزادی*.^۴

۲- *اطلاعات*، ۹ اسفند ۱۳۵۷

۳- درباره‌ی گروه زحمت، نگاه کنید به پیوست: *اتحادیه کمونیست‌های ایران*.

۴- روزنامه‌ی *ندای آزادی*، روزنامه‌ی صبح تهران، از روز شنبه ۵ خرداد ۱۳۵۸ آغاز به کار می‌کند؛ زیر نظر شورای سردبیری و به مدیریت نادر اسکویی از فعالین پیشین جنبش دانشجویی در خارج از کشور و از کادرهای رهبری *اتحادیه کمونیست‌های ایران*، در جریان یورش به مطبوعات و اشغال چاپخانه‌ی روزنامه‌ی *آیندگان* (۱۷ مرداد ۱۳۵۸)، *ندای آزادی* نیز توقیف می‌شود. کارکنان و نویسندگان روزنامه‌ی *ندای آزادی*، بنا به خبر روزنامه‌ی *اطلاعات* (یکشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۵۸، ص ۱۲) در نامه‌ی سرگشاده‌ای به وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران، «خواستار رفع توقیف از این روزنامه و صدور اجازه انتشار آن شدند.» در این نامه در شرح موضع روزنامه آمده است: «به شهادت شماره‌های منتشر شده *ندای آزادی*، قلم خود را همواره در راه حفظ استقلال میهن‌مان و مبارزه علیه امپریالیست‌ها و جهان‌خواران بزرگ به کار انداختیم. مقالات مسلسل این روزنامه تحت عنوان *صبا* [سیا] در *ایران* پرده از توطئه‌های سازمان جاسوسی آمریکا علیه انقلاب و تمامیت ایران برداشت و در شماره‌ی ۸ خرداد خود اسامی ۹ نفر از گردانندگان *سیا* در سفارت این کشور در تهران را منتشر کردیم و خواست اخراج آنان از ایران را طرح نمودیم. پاره‌ای از این جاسوسان اکنون در شمار گروگان‌های جاسوس‌خانه‌ی آمریکا می‌باشند...» *ندای آزادی* در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ (دو هفته پس از انقلاب به اصطلاح فرهنگی و تعطیل دانشگاه‌ها) دوباره منتشر می‌شود؛ اما تنها برای دو روز. علی قدوسی، دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی دستور تعطیل این روزنامه را

آزادی توانست عده‌ی زیادی را به خود جذب کند و خیلی‌ها را دربربگیرد. برای جلب زنان هم کمیته‌ای ایجاد کردیم. این کمیته، با اینکه بسیار کوچک بود، توانست در عرض مدت کوتاهی، به خصوص بعد از تظاهرات هشت مارس، مورد توجه عده‌ی زیادی از زنان قرار بگیرد. خیلی از این زنان، تقاضای عضویت دادند.

ناصر مهاجر: شمارشان را به یاد دارید؟

• زاله بهروزی: به یاد ندارم.

ناصر مهاجر: خبراعلام موجودیت کمیته‌ی ایجاد جمعیت بیداری زنان در چندین روزنامه‌ی آن زمان بازتاب یافت. با این مضمون: «این جمعیت به هیچ حزب، سازمان و گروهی وابسته نیست.»

• زاله بهروزی: درست است. پایه‌گذاران جمعیت ما از اعضای گروه زحمت بودند اما ما استقلال داشتیم. زنانی که به این جمعیت پیوستند، لزوماً از اعضای گروه نبودند. با دیدی که ما از شرایط آن زمان داشتیم، در جستجو بودیم که چه باید کرد؟ اهمیت ایجاد جریان‌های مستقل و دموکراتیک را احساس می‌کردیم. ما بر این باور بودیم که تشکل‌های دموکراتیک، این توانایی را خواهند داشت که مردم عادی را جلب و متشکل کنند. به یک معنا می‌شود گفت که جمعیت ما مستقل نبود؛ زیرا پایه‌گذارانش سابقه‌ی مارکسیستی داشتند و همه عضو یک گروه سیاسی بودند. اما به یک معنا هم می‌شود گفت که مستقل بودیم. این را بر اساس ماهیت تشکیلاتمان می‌گویم و نوع فعالیت‌هایش. جمعیت بیداری زنان یک تشکیلات دموکراتیک بود که جز زنان عضو زحمت زنان دیگری هم در آن عضویت داشتند. فعالیت‌هایش هم متنوع بود و موضوع کارش را مسائل مختلف جامعه‌ی ایران تشکیل می‌داد.

ناصر مهاجر: اجازه بدهید که یک بار دیگر بپرسم: چرا اعلام نکردید که وابسته به یک گروه سیاسی هستید؟ متوجه هستم که جمعیت شما تا حدودی مستقل از سازمان سیاسی‌تان عمل می‌کرد و اعضا و هواداران آن لزوماً اعضا و هواداران گروه زحمت نبودند. البته این نکته مختص گروه شما نبود. من کمتر گروه زنان ایرانی آن دوره را می‌شناسم که از بدو پیدایش اعلام کرده باشد وابسته به این یا آن جریان سیاسی است.

همراه با چهل روزنامه‌ی دیگر صادر می‌کند. صدای اعتراض آزادی‌خواهان (از جمله کانون نویسندگان ایران) به این اقدام ضد دموکراتیک حکومت اما به جایی نمی‌رسد. این یکی از نقطه عطف‌های حرکت در جهت از میان برداشتن آزادی‌های دموکراتیک بود و استقرار استبدادی فراگیر.

• **ژاله بهروزی:** ما اعلام نکردیم که گروه وابسته به رحمت هستیم. زیرا جمعیت بیداری پس از آغاز به کار، مستقل از گروه عمل می‌کرد. هر زنی که با برنامه و اهداف عمومی ما موافقت داشت، می‌توانست عضو جمعیت شود. این را نیز باید اضافه کنم که رهبری رحمت در اداره‌ی کار ما دخالتی نداشت.

ناصر مهاجر: اعلام نکرده بودید، اما به واقع چنین بودید.

• **ژاله بهروزی:** من معتقدم ما یک جریان مستقل بودیم که پایه‌گذاران اولیه‌اش از گروه خاصی بودند.

ناصر مهاجر: آیا پایه‌گذاران جمعیت، همه زن بودند؟

• **ژاله بهروزی:** در ابتدای کار چند تن از فعالین سیاسی مرد نیز با ما همکاری داشتند؛ از جمله آقایان محمد امینی، احمد تقوایی، عباس و... اما این جمعیت توسط ۸ نفر به وجود آمد: ژاله بهروزی، شهلا شمشعانی، محمد امینی، احمد تقوایی، عباس، لطیفه، الهه و مینا. بعضی از این افراد عضو گروه رحمت نبودند.

ناصر مهاجر: ولی به حتم سمپات گروه بودند!

• **ژاله بهروزی:** می‌توان گفت سمپات بودند. اما هیچ‌کدام از ما به عنوان اعضای رحمت در جمعیت شرکت نمی‌کردیم.

ناصر مهاجر: اگر اشتباه نکنم شخص خودتان در گردهم‌آیی دانشگاه تهران، اهداف جمعیت را به این صورت اعلام کردید: «اشاعه‌ی اندیشه‌ی آزادی و برابری در میان زنان، به ویژه قشرهای تنگ‌دست جامعه...» و اینکه «بسیاری از زنان ایران دچار استثمار مضاعف هستند و از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محروم مانده‌اند». در اولین هفته‌نامه‌ی‌تان که در همان گردهم‌آیی پخش شد (هفته‌نامه‌ی جمعیت بیداری زنان) نیز «تصویری از شرایط زندگی کارگران زن، از مبارزات‌شان، از امیدها و آرزوهای‌شان» داده شده. در مقاله‌ای هم که عنوان زن در انقلاب ما را دارد، از «ستمی که از طرف مردان به زنان به علت زن بودن‌شان بر آن‌ها تحمیل می‌شود» و هم «استثمار که کارفرمایان یا سرمایه‌داران وابسته به ایشان روا می‌دارند» سخن رفته است. گرچه حساسیت به مسئله‌ی زن در نشریه آشکار است، اما پیداست که تاکید ویژه‌ی شما بر زنان کارگر و زحمتکش است؛ نه زنان خُرده بورژوا و بورژوا.^۵

• **زّاله بهروزی:** دقیقاً همین‌طور است. بعد از برنامه‌ی ۸ مارس مان، کسانی که عضو جمعیت بیداری زنان شدند، فعالیت‌شان را در کارخانه‌ها ادامه دادند. سعی بر این بود که زنان کارگر را بسیج کنیم.

ناصر مهاجر: گرایش به چپ در قلمروی ایدئولوژیک و گرایش به سمت زنان کارگر و زحمتکش در پهنه‌ی اجتماع، دو خصوصیت بارز جمعیت بیداری زنان بود. درست می‌گوییم؟

• **زّاله بهروزی:** کاملاً درست می‌گویید. اما بعد از انتشار اعلامیه‌ی کمیته‌ی ایجاد... در مطبوعات آن زمان مطرح شده بود که زنان حق قضاوت ندارند و نمی‌توانند قاضی باشند. لغو قانون حمایت خانواده هم مطرح شده بود. با طرح مسئله‌ی حجاب اجباری در ادارات دولتی، مشخص شد که حکومت مذهبی قصد محدود کردن حقوق زنان را در همه‌ی زمینه‌ها دارد. جمعیت ما به این مسائل برخورد کرد. اما وقتی مسئله‌ی حجاب اجباری توسط خمینی مطرح شد و بعد از اینکه اشراقی داماد خمینی حرف‌های او را تفسیر کرد، ما متوجه شدیم که فقط مسئله‌ی زنان کارگر و زحمتکش مطرح نیست و فعالیت ما باید ابعاد وسیع‌تری پیدا کند و عموم زنان را دربرگیرد.^۶ به همین دلیل شعارها و فعالیت‌های ما از آن به بعد دیگر محدود به کارگران و زحمتکشان نبود. ابعاد دموکراتیک وسیع‌تری به خود گرفت.

ناصر مهاجر: از شما اجازه می‌خواهم که بخش اول پرسش‌م را یک بار دیگر تکرار کنم. در جلسه‌ی اولی که تشکیل دادید، پیش از "قرمایشات امام" و جنبشی که در اعتراض به آن راه افتاد، هدف‌تان این بود که سازمان زنانی درست کنید در برگیرنده‌ی زنان کارگر و زحمتکش و نه سازمانی که اقشار و طبقات گوناگون زنان را در گرد خود آورد. می‌خواهم بگویم تأکیدتان بیشتر بر ستم طبقاتی بود تا ستم جنسی. در این زمینه حتا تا آنجا پیش رفتید که به خبرنگار فیگارو گفتید: «ما فمینیست نیستیم.» محض یادآوری، آنچه در روزنامه نوشته شده را برای‌تان می‌خوانم:

«زّاله اعلام می‌کند ما فمینیست نیستیم... چرا که هدف‌مان مبارزه با مردان نیست... آنچه برای ما اهمیت دارد، برابری دستمزد با مردان نیست؛ بلکه بیش از هرچیز بیداری

۶ «حجت‌الاسلام اشراقی در مصاحبه با گزارشگر رادیوی انقلاب اسلامی درباره نظر امام خمینی در مورد حجاب گفت: من فکر می‌کنم این کار صحیح نباشند که عده‌ای بخواهند با تندروی و شدت عمل جلوی خانم‌ها را بگیرند. باید حجاب رعایت شود و قوانین اسلامی مو به مو اجرا گردد... اما حجاب باید در نظر داشت که به معنی چادر نیست همین قدر که موها و اندام خانم‌ها پوشانده شود و لباس آبرومند باشد، حالا به هر شکلی که باشد مهم نیست. چادر چیز متفاوتی است...»

سیاسی زنان است... در جریان انقلاب زنان پُرشماری در کنار مردان تظاهرات کردند و شماری شان کشته شدند؛ اما آن‌ها انگیزه سیاسی نداشتند و این مثبت نیست.»^۷

فکر می‌کنم متوجه هستم که چرا می‌گفتید فمینیست نیستید. بیشتر چپ‌گرایان ایرانی در آن دوره‌ی تاریخی خود را فمینیست نمی‌خواندند و این واژه را برای بازشناساندن هویت ایدئولوژیک خود به کار نمی‌بستند. اما تأکید شما بر "بیداری سیاسی زن" آن هم زنان طبقات و اقشار فرودست، این حس را القا می‌کند که هدف‌تان صرفاً این بود که زنان را به مبارزه انقلابی بکشید و قطب کمونیستی را در پیکار دموکراتیک تقویت کنید. این نکته را روزنامه‌ی *لیبراسیون* ۱۰ مارس ۱۹۷۹، از قول یکی از هم‌رزمان شما به روشنی نوشته: «ما برای منافع ویژه‌ی زنان مبارزه نمی‌کنیم، بلکه برای بسیج زنان در پیکار انقلابی‌ست که مبارزه می‌کنیم.»

• *زاله بهروزی*: دقیقاً این‌طور نبود. با آنچه که در جامعه می‌گذشت، ما به این نتیجه رسیده بودیم که حقوق دموکراتیک زنان در معرض هجوم است و باید از آن دفاع کرد. به همین علت تأکید را بر خواسته‌های عمومی زنان گذاشتیم. در آن جلسه هم مسئله‌ی اصلی

ما این بود که با طیف هرچه گسترده‌تری از زنان همکاری کنیم.

البته هدف اصلی آن جلسه متشکل کردن افراد برای گردهم‌آیی‌مان بود.

به یاد دارم حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر به این جلسه آمده بودند. می‌خواستیم

جلسه‌ی هشت مارس‌مان تا حد ممکن، بزرگ باشد. به سراغ زنان

روشنفکر رفتیم. محمد امینی به خانه‌ی خانم هما ناطق رفت و از

ایشان دعوت کرد که در جلسه‌ی ما شرکت کنند. تا جایی که به یاد

می‌آورم، خانم ناطق به ما روی خوش نشان نداد. البته تنها خانم ناطق نبود. خیلی‌ها می‌گفتند مسئله‌ی اصلی، عمده و

LE FIGARO

۱۰ مارس ۱۹۷۹

Lors d'une réunion à la faculté des beaux-arts de Téhéran, Jaleh, leader de l'association « Le Réveil des femmes », a pris la parole devant un auditoire d'étudiantes attentives. Aux murs, des posters de Mossadegh, de l'ayatollah Taleghani et de l'écrivain Samad Behranghi, très populaire en Iran.

« Nous ne sommes pas féministes, a déclaré Jaleh, puisque notre but n'est pas de lutter contre les hommes... Ce qui est important, pour nous, ce n'est pas l'égalité des salaires avec les hommes mais, d'abord, le réveil politique des femmes... Pendant la révolution, les femmes, très nombreuses aux côtés des hommes pendant les manifestations, et qui se sont fait tuer, elles aussi, n'étaient pas motivées politiquement, ce qui n'est pas positif... »

تعیین‌کننده، مبارزه‌ی ضدامپریالیستی است و نباید با به راه انداختن تظاهرات، تفرقه ایجاد کرد.

ناصر مهاجر: تصور می‌کنم درباره‌ی روزهای پس از ۱۷ اسفند صحبت می‌کنید و گفتگوهایی که درباره‌ی ادامه دادن یا ندادن راه‌پیمایی‌های خودجوش زنان جریان پیدا کرده بود. اگر اشتباه نکنم در روزهای ۱۹، ۲۰، ۲۱ اسفند بود که این بحث حاد شد. طیفی از زنان مبارز بر این باور بودند که ادامه‌ی راه‌پیمایی‌های اعتراضی نسبت به مسئله‌ی حجاب مورد نظر آقای خمینی، به معنای تفرقه‌افکنی و تضعیف مبارزه‌ی ضدامپریالیستی است. به همین دلیل هم خواستار آن بودند که راه‌پیمایی‌ها متوقف شوند.

• *زاله بهروزی:* به هر حال ما قبل از تظاهرات چند کار انجام دادیم. اول، اعلامیه‌ی جمعیت را از طریق رادیو - تلویزیون و مطبوعات پخش کردیم. در روزنامه‌های *پیغام امروز*، *آیندگان* و چند روزنامه‌ی دیگر اعلام کردیم که در دانشکده‌ی فنی مراسم بزرگداشت روز جهانی زن را برگزار می‌کنیم. اعلامیه‌های مان را در دانشگاه پخش کردیم. ثانیاً با خانم‌های روشنفکر برای شرکت در این مراسم تماس گرفتیم. فکر می‌کردیم زنانی که شناخته شده هستند و نفوذی در افکار عمومی دارند، می‌توانند زنان دیگر را بسیج کنند. متأسفانه جواب مثبتی از سوی آن‌ها دریافت نکردیم. یکی دیگر از حرکت‌های ما هم این بود که صبح روز برنامه، عده‌ای از دانشجویان هواداران و کسانی را که اساساً سخنرانی را سازمان داده بودند، به مدارس دخترانه فرستادیم تا درباره‌ی مراسم تبلیغ کنند و دانش‌آموزان را برای شرکت در آن تشویق نمایند. دوستان ما به مدارس *مرجان*، *نوربخش* و به خصوص *مدارسی* که دور و بر دانشگاه بود، رفتند و برنامه را اعلام کردند. در برخی مدارس حتا مدیران و معلمان به تشویق دانش‌آموزان پرداختند و به آن‌ها گفتند که خوب است در تظاهرات ۸ مارس شرکت کنند.

ناصر مهاجر: درست یک روز پیش از راه‌پیمایی، جمعیت *بیداری زنان* اعلامیه‌ای منتشر کرد که در روزنامه‌ی *آیندگان* ۱۶ اسفند منتشر شد. در این اعلامیه آمده: «جمعیت *بیداری زنان* از همه‌ی زنان و مردان آزادی‌خواه دعوت می‌کند که در مراسم بزرگداشت روز جهانی زن که از ساعت ۱۰ صبح روز پنج‌شنبه ۱۷ اسفند از دانشکده‌ی فنی آغاز می‌گردد، شرکت نمایند». در این اعلامیه تصریح می‌کنید که خواهان «مزد برابر در مقابل کار برابر با مردان برای زنان زحمتکش، آزادی و برابری کامل برای زنان در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، لغو فوری همه‌ی قوانین اسارت‌باری که علیه حقوق دموکراتیک زنان می‌باشد،

ایجاد امکانات رفاهی رایگان برای زنان باردار و مادران زحمتکش» هستید. در ادامه‌ی اطلاعاتیه هم آمده: «زنان ایران همدوش و همراه برادران خود برای حفظ و تعمیق دست‌آوردهای انقلاب و برای تأمین همه‌ی خواسته‌های دموکراتیک مردم تا کسب پیروزی نهایی مبارزه خواهند کرد. برای گسستن زنجیرهای بردگی متشکل و متحد شوید.» در این اعلامیه هیچ اشاره‌ای به راه‌پیمایی نیست. صحبت از یک جلسه‌ی بزرگداشت است. کمی درباره‌ی مراسم خودتان صحبت کنید. برای تدارک آن چه کار کردید؟

• *ژاله بهروزی:* شب قبل از جلسه، افرادی که عضو جمعیت بودند، به منزل ما آمدند. سخنران اصلی جلسه من بودم. موضوع سخنرانی‌ام درباره‌ی موقعیت کنونی زنان در اجتماع بود. باید متن سخنرانی را می‌نوشتیم. شعارها و پلاکاردها نیز باید نوشته می‌شد و خودمان را برای جلسه‌ی فردا آماده می‌کردیم. حدس می‌زدیم حدود سیصد نفر در آن جلسه شرکت کنند. در نتیجه برای آن تعداد، پلاکارد و باندرول آماده کردیم. درست به یاد دارم چه شعارهایی روی پلاکاردها نوشتیم. اما تصور می‌کنم همان شعارهایی بود که در اعلامیه‌های مان، نوشته و پخش کرده بودیم. مانند: محکوم کردن استثمار مضاعف، ایجاد امکانات رفاهی رایگان برای زنان باردار و مادران زحمتکش، مزد برابر در مقابل کار برابر و... شعارهایی هم در رابطه با مسئله‌ی حجاب نوشتیم. به یاد دارم که در سخنرانی‌ام به موضوع حجاب پرداختم.

ناصر مهاجر: چه شعارهایی درباره‌ی حجاب اجباری نوشته بودید و چه گفتید؟

• *ژاله بهروزی:* تنها دو شعاری را که به یاد دارم این‌هاست: آزادی، باید نباید نداره و شعار روسری = توسری.

یادم هست که آن روز من به تنهایی به طرف دانشگاه رفتم. هر کدام از ما مسئولیتی در آن مراسم برعهده داشتیم و هر کدام گرفتار کارهای خود بودیم. به همین دلیل من تنها رفتم. آن روز برف شدیدی می‌بارید. در طول راه می‌دیدم، عده‌ی زیادی زن در همان جهتی که من حرکت می‌کردم، در حال حرکتند. برایم خیلی عجیب بود. به نظر می‌رسید که این زنان هم به طرف دانشگاه می‌روند. وارد دانشگاه شدم و به طرف دانشکده‌ی فنی رفتم. به حدی جمعیت زیاد بود که به دشواری توانستم خودم را به سالن برسانم. همان‌طور که شما اشاره کردید، ما برای روز ۱۷ اسفند برنامه‌ی راه‌پیمایی نداشتیم. قصد ما برگذاری یک گردهم‌آیی به مناسبت هشت مارس بود که شامل یک سخنرانی می‌شد و نهایتاً تظاهرات کوچکی در خیابان‌های دور و اطراف دانشگاه. اما آن روز، سخنرانی من بیش از بیست دقیقه طول نکشید. من در اواسط صحبت‌هایم بودم. شاید این اولین سخنرانی بود که کسی با

کلمات روشن، آقای خمینی را به نوعی افشا می‌کرد. درباره‌ی اینکه چه طرح‌ها و برنامه‌هایی در سر دارند و چگونه می‌خواهند این برنامه‌ها را به اجرا در بیاورند، صحبت کردم. دوستان دانشجوی بلندگوها را خارج از سالن هم نصب کرده بودند. کسانی که در حیاط بودند و نتوانسته بودند داخل سالن بشوند، می‌توانستند سخنرانی را بشنوند. صدا در صحن دانشگاه هم شنیده می‌شد.

ناصر مهاجر: از تزئین سالن کمی بگویید. روزنامه‌ی فیگارو درباره‌ی فضای تالار سخنرانی نوشته: «بر در و دیوار پوست‌های مصدق، آیت‌الله طالقانی و صمد بهرنگی نویسنده‌ی مردمی ایران [به چشم می‌خورد].»^۸

• زاله بهروزی: بیش از این چیزی به یاد ندارم.

ناصر مهاجر: گفتید که نتوانستید بیش از بیست دقیقه حرف بزنید...

• زاله بهروزی: سخنرانی‌ام هم نیمه‌کاره ماند. شرکت‌کنندگان پیشنهاد دادند که به طرف نخست‌وزیری حرکت کنیم.

ناصر مهاجر: چطور شد که چنین تصمیمی گرفتید؟

• زاله بهروزی: عده‌ای از زنانی که در تظاهرات خیابانی شرکت داشتند، یک‌باره به داخل سالن آمدند. این‌ها جو را تغییر دادند. حتا کسانی که در داخل سالن بودند می‌گفتند چرا اینجا نشسته‌ایم؟ برویم راه‌پیمایی. همه با هم شعار می‌دادند. می‌گفتند که باید به نخست‌وزیری برویم. وقتی دیدیم خواست اکثریت این است، سخنرانی‌ام را کوتاه کردم. جلسه را تعطیل کردیم و همه به سمت نخست‌وزیری راه افتادیم.

ناصر مهاجر: با توجه به اینکه قرار بود برنامه در ساعت ۱۰ صبح شروع شود، منطقاً می‌باید حدود ظهر جلسه را تعطیل کرده باشید. پس قسمت‌های دیگر برنامه‌ی تان هم اجرا نشد؟ گویا قرار بود نمایش اسلایدی داشته باشید «از تأثیر انقلاب سفید از نظر سیاسی - اقتصادی بر روی زنان روستایی». همچنین قرار بود مادر یکی از زندانیان سیاسی زمان شاه سخنرانی کند و «در خاتمه عده‌ای از زنان کارگر درباره‌ی وضعیت اجتماعی خود» حرف بزنند.^۹

• زاله بهروزی: نه؛ نتوانستیم برنامه‌ی مان را اجرا کنیم.

۸- فیگارو، پیشین

۹- کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲

ناصر مهاجر: به یاد دارید چه گروه‌ها و سازمان‌هایی با شما اعلام همبستگی کرده بودند و پیام فرستادند؟

• ژاله بهروزی: دقیقاً به یاد ندارم.

ناصر مهاجر: در کیهان ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ آمده: «... زنان عضو کمیته‌ی بیداری زنان که امروز پس از یک راه‌پیمایی طولانی در تهران در دانشگاه تهران اجتماع کرده بودند اعلام داشتند که تنها نجابت و پاکی زن را به عنوان حجاب اجباری می‌پذیرند... ۱۵ هزار زن که در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران جلسه سخنرانی داشتند، به دنبال یک رای‌گیری تصمیم گرفتند دست به راه‌پیمایی بزنند. آن‌ها در حالی که گروهی از مردان همراهشان بودند، به طرف نخست‌وزیری حرکت کردند. زن‌ها شعار می‌دادند: "ما با استبداد مخالفیم!" "چادر اجباری نمی‌خواهیم".»



باندرون کمیته‌ی ایجاد جمعیت بیداری زن در راه‌پیمایی ۱۷ اسفند ۱۳۵۷

• ژاله بهروزی: بله.

ناصر مهاجر: و گویا پس از اینکه جمعیت به نخست‌وزیری می‌رسد، فرستادن هیئتی برای گفتگو با نخست‌وزیر مطرح می‌شود؛ اما به درخواست هیئت برای دیدار با نخست‌وزیر، پاسخ منفی داده می‌شود. گمان می‌کنم پس از این است که «عدمای در همان هوای سرد و

برفی جلوی نخست‌وزیری... روی زمین بست می‌نشینند. سپس تیراندازی هوایی شد و تعدادی از تظاهرکنندگان پراکنده شدند.» این نکته را همه‌ی روزنامه‌ها نوشته‌اند.^{۱۰}

• **زاله بهروزی:** بله، فکر می‌کنم همین‌طور باشد که گفتید فردی به نام توکلی از سوی نخست‌وزیر به هیئت نمایندگان زنان معترض گفت که بازرگان در نخست‌وزیری نیست.
ناصر مهاجر: جمعیت شما در راهپیمایی روز ۱۷ اسفند شرکت داشت. آیا در راهپیمایی‌های روزهای بعد هم شرکت داشتید؟

• **زاله بهروزی:** بله، به یاد دارم که در تجمع کاخ دادگستری هم شرکت کردیم. در روز دوشنبه ۲۱ اسفند هم در زمین چمن دانشگاه از طرف جمعیت ما خانم شهلا شعشعانی سخنرانی کرد. او در حین سخنرانی به عنوان یک حرکت سمبلیک، روسری‌اش را از سر برداشت و آن را به زمین انداخت. عده‌ای هم به دنبال او چنین کردند. به یاد دارم که در روزنامه‌ها نوشته بودند این‌ها زنان ساواکی‌ها و پالتوپوست‌پوش‌ها هستند!
ناصر مهاجر: آیا برای ادامه‌ی مبارزه، هیچ کوششی کردید که با جریان‌های دیگر زنان هم‌فکری و هماهنگی کنید؟

• **زاله بهروزی:** پس از راهپیمایی ۱۷ اسفند با همه‌ی تشکل‌های زنانی که وجود داشتند، مانند جمعیت زنان مبارز یا اتحادیه انقلابی زنان مبارز و غیره تماس گرفتیم.
ناصر مهاجر: با توده‌ی زنانی که به اعتراض برخاسته بودند تا کجا همراهی کردید و تا کی؟ اطلاعاتی‌ای از سوی جمعیت بیداری زنان در آیدگان روز پنج‌شنبه ۲۴ اسفند ماه منتشر شده حاکی از آنکه جمعیت شما خیلی زود راه خودش را از راه آن‌ها که بر ادامه‌ی جنبش تأکید می‌ورزیدند، جدا کرد. در اطلاعیه‌ی تان آمده: «کسانی حجاب برای‌شان موضوع عمده است که در سایر زمینه‌ها خواست‌چندانی ندارند و هشدار ما به نیروهای مترقی و مبارز زنان همین است که شما اگر موضوع حجاب را بی‌جهت به موضوع عمده مبدل کنید، راه را برای نفوذ زنان هوادار قانون اساسی و هورا کشان ششم بهمن‌ها باز خواهید کرد... زنان آزادند که چادر یا روسری بر سر بکنند یا نکنند. ما مخالف حجاب اجباری هستیم و با انتخاب حجاب از طرف زنان به هیچ وجه مخالفتی نداریم. طبیعی است که ولنگ و واری فرهنگ امپریالیستی و رفتار و لباس‌های خلاف عفت را که رژیم شاه و طبقات ممتاز جامعه متداول کرده‌اند، قاطعانه محکوم می‌کنیم...» سپس در بخش "د" همین اطلاعیه تأکید می‌کنید: «... کمیته‌ی ایجاد جمعیت بیداری زنان به هیچ وجه به‌طور متشکل در تظاهرات و

۱۰- برای نمونه، نگاه کنید به روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷.

راه‌پیمایی‌های بعد از ۱۷ اسفند که عمدتاً در اعتراض به اجباری نمودن حجاب ترتیب داده شد، شرکت نمودیم و نماینده‌ی جمعیت در سخنرانی روز دوشنبه‌ی دانشگاه نظر ما را مبنی بر ناصحیح بودن راه‌پیمایی بیان نمود. و نیز اعلام می‌کنیم که از آنجا که دولت و مقامات مذهبی و سیاسی در مورد حجاب اجباری موضع خود را بخشاً اصلاح کرده‌اند، ادامه‌ی راه‌پیمایی در این زمینه‌ی مشخص را کاری نادرست و غیر ضروری می‌دانیم.»

البته تنها جمعیت شما نبود که در گردهم‌آیی تعیین‌کننده‌ی روز دوشنبه ۲۱ اسفند زمین چمن دانشگاه، به پایان راه‌پیمایی‌ها و گردهم‌آیی‌های اعتراضی، رأی مثبت داد. بسیاری دیگر هم بیش و کم با همان استدلال شما اعلام کردند که ادامه‌ی حرکت، ضروری نیست. خُب، دولت موقت هم به گونه‌ای عقب‌نشسته بود و آقای امیرانتظام معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت، اعلام کرده بود که سیاست دولت اعمال حجاب اجباری نیست و "سخنان امام خمینی" درست فهمیده نشده و... توجیه‌های آقای طالقانی که در آن وقت وجهه‌ی مثبتی در میان جریان‌ها و جرگه‌های ترقی‌خواه داشت هم اثر خاص خودش را گذاشت و...

• **زّاله به‌روزی:** در مورد اعلامیه باید بگویم که ما در آن زمان (اسفند ۱۳۵۷)، گمان می‌کردیم که با دوره‌ای از فضای باز سیاسی روبه‌رو خواهیم بود. به همین دلیل بر این اعتقاد بودیم که ایجاد نهادهای دموکراتیک و تشکل‌های زنان، به ویژه زنان زحمتکش یکی از مهم‌ترین وظایف نیروهای سیاسی است. چنان‌که در اعلامیه نیز به آن اشاره شده است، ما در حالی که به شدت با حجاب اجباری مخالف بودیم و آزادی پوشش را حق زنان می‌دانستیم، مقابله با نابرابری‌های حقوقی و اجتماعی نسبت به زنان را مسئله اساسی می‌دانستیم. باور ما در آن زمان این بود که برای سازماندهی زنان زحمتکش، دست گذاشتن بر خواسته‌های اقتصادی و نابرابری اجتماعی، نقش مهم‌تری دارد. معذالک وقایع بعدی نشان داد که فضای سیاسی باز، بسیار شکننده بود و عقب‌نشینی نیروهای مذهبی در زمینه‌ی حجاب اجباری تنها یک عقب‌نشینی محدود و تاکتیکی، چنانکه دیدیم، چند ماه بعد حکومت به سرعت با ایجاد نیروهای ضربتی و با اتکا به دادگاه‌های انقلاب، به یورش تازه‌ای برای اعمال حجاب اجباری و قانونی کردن آن دست زد. متأسفانه جنبش زنان این بار نتوانست عکس‌العمل فوری در مقابل آن از خود نشان دهد.

ناصر مهاجر: پس از فروکش جنبش چه کردید؟ شما هم در میان جمعیت‌هایی بودید که پی‌ریزی کمیته‌ی همبستگی زنان شرکت کردند؛ درست است؟

• **زّاله به‌روزی:** بله، ما هم یکی از اعضای کمیته‌ی همبستگی زنان بودیم و در جلسات آن‌ها شرکت می‌کردیم. پس از فروکش تظاهرات، فعالیت‌های ما خیلی بیشتر از گذشته شده

بود...

ناصر مهاجر: در یکی از اطلاعیه‌های جمعیت بیداری زنان که در مطبوعات آمده، به این موضوع اشاره شده که جز تهران در چند شهر دیگر هم فعالیت داشتید.

• زاله بهروزی: بله. جمعیت بیداری زنان در شهرهای شیراز، اصفهان و تبریز هم فعال بود. خود من قصد دو سخنرانی در اصفهان داشتم که هر بار حزب‌اللهی‌ها قبل از شروع برنامه، با چوب و چماق و داد و فریاد به آن حمله کردند و در نتیجه سخنرانی‌ها برگزار نشد.

ناصر مهاجر: نشریه‌ی بیداری زنان تا کی دوام آورد و چند شماره از آن منتشر شد؟

• زاله بهروزی: ما ۷ شماره از هفته‌نامه‌ی بیداری زنان را انتشار دادیم و در سطح وسیعی پخش کردیم. نشریه حتا در شهرستان‌ها هم به شکل گسترده‌ای پخش می‌شد.

ناصر مهاجر: تیراژش چقدر بود؟

• زاله بهروزی: پنج هزار.

ناصر مهاجر: امروز که با فاصله، فاصله‌ای سی ساله، آن روزها را از پیش چشم می‌آورید و به تجربه‌ی جمعیت بیداری زنان باز می‌نگرید، به ویژه در متن آن جنبش نیرومند اجتماعی، به چه جمع‌بستی می‌رسید؟ کمبودها و کاستی‌ها در فکر و عمل، نیز قدرت‌های‌تان را در بینش و روش، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

• زاله بهروزی: زمانی که جمعیت را به راه انداختیم، ابدا تصور نمی‌کردیم که با چنین موفقیتی روبه‌رو شویم. این موضوع برای من بسیار عجیب و جالب بود. در عرض چند هفته، از یک جمع کوچک هفت هشت نفره، به جمعی سیصد یا چهارصد نفره تبدیل شدیم. زنانی که می‌خواستند متشکل بشوند و با جمعیت بیداری فعالیت بکنند، آن قدر تعدادشان زیاد شد که به سختی می‌توانستیم آن‌ها را سازمان بدهیم. یکی از دلایل این موفقیت، همان برنامه‌ی هشت مارس بود. شاید یکی دیگر از دلایل موفقیت جمعیت ما این بود که ارزیابی ما از شرایط و آنچه می‌بایست انجام بگیرد، ارزیابی نسبتاً درستی بود. با اینکه خودمان آگاه نبودیم عاقبت کار به کجا خواهد رسید و چه خواهد شد. اما در همان زمان آگاه بودیم که مسئله‌ی اصلی، وسعت بخشیدن به تشکیلات رحمت نیست؛ بلکه به وجود آوردن یک تشکیلات دموکراتیک و فراگیر است که بتواند در سطح وسیعی مردم را جذب کند. انتشار نشریه‌ی ندای آزادی، یا پایه‌گذاری جمعیت بیداری زنان در همین راستا بود. موفقیت ندای آزادی آن قدر بود که یکی از مسئولان آن نادر اسکویی، کاندیدای مجلس شد. رأی کمی هم نیاورد.

فکر می‌کنم مذهب‌پون و دار و دسته‌ی خمینی هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند آن قدر در کارشان

موفق بشوند و بتوانند مردمی را که دوره‌ی شاه ستم دیده بودند، در چنین ابعادی متشکل بکنند. خودشان نمی‌دانستند که این حمایت می‌تواند شکل میلیونی پیدا کند. ما هم هرگز تصور نمی‌کردیم از جمع اندک روزهای اول، به صدها نفر تبدیل شویم.

حال که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم گروه‌های چپ دید بسیار محدودی داشتند. شاید یکی از دلایل شکست ما همین دید محدودمان بود. گروه‌های چپ خودشان را در نوعی مبارزه، تحت عنوان مبارزات ضدامپریالیستی حل کردند و بعضی‌ها در جریان‌ات مذهبی حل شدند. این باعث پیروزی نیروهای مذهبی شد و ما هم نتوانستیم کاری از پیش ببریم. به یاد دارید که در آن مقطع، بخش بزرگی از روشنفکران بر سر بسیاری از مسائل، مانند رفرااندوم جمهوری اسلامی یا قانون اساسی سکوت کردند. این سکوت اساساً به بهانه‌ی مبارزه‌ی ضدامپریالیستی بود؛ با بهای عجیب و غریبی که به آن می‌دادیم. هرگاه خط مشی مستقلی نداشته باشیم، دنباله رو باشیم و خود را در بقیه حل کنیم، داغان خواهیم شد. این درسی است که باید از گذشته بگیریم. من معتقدم که حل مسئله‌ی زن با حل مسئله‌ی جمهوری اسلامی ارتباطی مستقیم دارد. اگر مسئله‌ی زن حل شود، دیگر جمهوری اسلامی‌ای وجود نخواهد داشت.

گفتگوی ناصر مهاجر با ژاله بهروزی

۲۵ دی ۱۳۸۷ / ۱۴ ژانویه ۲۰۰۹

کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران

مروری بر رویکرد تروتسکیست‌های ایرانی به مسئله‌ی زن

مهناز متین

کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران از جمله تشکل‌هایی بود که در اسفند ۱۳۵۷، در بزرگداشت ۸ مارس مراسمی در تهران برگزار کرد. نوشته‌ی زیر، تجربه‌ی این کمیته را که در جنبش زنان علیه حجاب اجباری نیز تأثیرگذار بود، از خلال بررسی رویکرد تروتسکیست‌های ایرانی نسبت به مسئله‌ی زن مرور خواهد کرد.

کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران به ابتکار شماری از تروتسکیست‌های ایرانی تشکیل شد. بیشتر آن‌ها پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در اروپا و آمریکا به تحصیل و فعالیت سیاسی مشغول بودند؛ در آستانه‌ی انقلاب به ایران بازگشتند و حزب کارگران سوسیالیست را تأسیس کردند. ویژگی این حزب در این بود که توانست همه‌ی گروه‌های پراکنده‌ی تروتسکیست را گرد هم آورد. هفته‌نامه‌ی سوسیالیستی کارگر، ناشر دیدگاه‌های حزب، آن گروه‌ها را بدین‌سان بازشناسانده است:

«... با وحدت چهار سازمان سیاسی طرفدار بین‌المللی چهارم در ایران، حزب کارگران سوسیالیست بنیاد گذاشته شد. این چهار سازمان عبارتند از:

- گروه جانبداران بین‌المللی چهارم در ایران که چندین سال پیش، از به‌هم پیوستن تعدادی محافل مارکسیستی به‌وجود آمده و سال‌ها در شرایط اختناق پهلوی فعالیت کرده بود...

- مبارزین انجمن ستار در تبعید و حامیان آن در ایران. این مبارزین در عرض پنج سال گذشته، نشریه‌ی پیام دانشجو را به طور مرتب در خارج از کشور منتشر می‌ساختند... طرفداران این نشریه، از فعال‌ترین مبارزین کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران بودند. علاوه بر نشریه‌ی پیام دانشجو، نشریه‌ی تئوریک سیاسی بررسی سوسیالیستی و انتشارات فانوس از جمله دستاوردهای این مبارزین بوده است.

- گروه طرفداران بین‌المللی چهارم در اروپا که از طریق انتشار نشریه‌ی کندوکاو و انتشارات طلیعه ترویج ادبیات مارکسیستی و تبلیغ دیدگاه سوسیالیسم انقلابی در میان دانشجویان ایرانی در خارج را وظیفه‌ی خود قرار داده بودند و با شرکت فعالانه در

سازمان دادن مبارزات کمیته‌ی ضد اختناق در ایران به افشای جنایات استبداد پهلوی... کمر همت بسته بودند.

- کمیته برای بازسازی بین‌المللی چهارم که سازمانی است در سطح جهانی و اکنون در بسیاری از کشورها با بخش‌های بین‌المللی چهارم همکاری دارد.^۱

خبر تأسیس حزب کارگران سوسیالیست و هدف‌های آن، کمی پیش از قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در روزنامه‌های سراسری نیز بازتاب یافته بود. روزنامه‌ی کیهان، در نوشته‌ای زیر عنوان مواضع حزب سوسیالیست کارگران اعلام شد، گزارشی از مصاحبه‌ی مطبوعاتی «۶ نفر از روشنفکران و پژوهندگان ایران که بین ۵ تا ۲۵ سال دور از ایران در تبعید سیاسی بوده‌اند» و این مصاحبه را پس از بازگشت به ایران ترتیب می‌دادند، نوشت:

«... شعارها و خواست‌های عمده‌ی حزب سوسیالیست کارگران چنین است: کوتاه کردن دست‌های امپریالیسم آمریکا از ایران؛ هیچ حکومتی که از بالا تعیین شده باشد، آزادی به ایرانیان نخواهد داد؛ احیای انجمن‌های انقلاب مشروطه؛ زنده باد مجلس مؤسسان؛ آزادی زبان برای ملیت‌های ستمدیده؛ آزادی زنان و حقوق کامل و متساوی برای آن‌ها؛ برقرار باد جمهوری کارگران و دهقانان؛ حزب کارگران سوسیالیست و بین‌المللی چهارم را بسازیم...»^۲

می‌بینیم که خواست آزادی زن و حقوق برابر دو جنس، از آغاز یکی از مفاد برنامه‌ی حزب کارگران سوسیالیست محسوب می‌شد. تروتسکیست‌ها در دوران مبارزه در خارج کشور، به مسئله‌ی زن و تبعیض جنسیتی توجه ویژه‌ای داشتند؛ به مراتب بیشتر از سایر گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست ایرانی. این توجه به دلیل پیوندشان با احزاب تروتسکیست انگلستان و ایالات متحده‌ی آمریکا بود که برای مبارزات برابری‌خواهانه‌ی زنان اهمیت قائل بودند و پشتیبانی خود را از آن ابراز می‌کردند. این واقعیت به هنگام جنبش ضدحجاب اجباری در ایران خود را بارز ساخت؛ چرا که تروتسکیست‌های اروپا و آمریکا از معدود جریان‌های چپ‌گرایی بودند که فعالانه به حمایت از زنان دگرخواه ایرانی برآمدند و همبستگی‌شان را با آن‌ها نشان دادند.^۳

مرور آثار تروتسکیست‌های ایرانی در دوره‌ی فعالیت‌های خارج کشور، ما را با مبانی

۱- کارگر، بی‌شماره، ویژه‌ی فروردین و کردستان، ۹ فروردین ۱۳۵۸. تأکیدها همه‌جا در متن اصلی‌ست.

۲- کیهان، سه‌شنبه ۳ بهمن ۱۳۵۷، ص ۳

۳- برای مثال، تروتسکیست‌های فرانسوی. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به دفتر دوم این مجموعه، خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷، همبستگی جهانی.

اندیشه‌ی آنها درباره‌ی مسئله‌ی زن و مبارزات زنان بیشتر آشنا می‌کند.

مبانی اندیشه

تحلیل تروتسکیست‌ها از مسئله‌ی زن و ریشه‌های تاریخی ستم جنسی، از دیگر گرایش‌های مارکسیست چندان متفاوت نیست. این مبانی را بیشتر در نوشته‌های زنان نظریه‌پرداز تروتسکیست آمریکایی می‌یابیم که ترجمه‌ی آن در نشریات تروتسکیست‌های ایرانی درج می‌شد. به عنوان مثال اولین رید *Evelyn Reed* در مقاله‌ای با عنوان *زن و خانواده*، یک بررسی تاریخی، ریشه‌ی ستم جنسی را در پرتوی داده‌های انسان‌شناسانه‌ی قرن نوزدهم مورد تحلیل قرار می‌دهد. بر پایه‌ی این داده‌ها که مبنای اثر مهم فردریش انگلس، *منشاء خانواده*، مالکیت خصوصی و دولت نیز بوده است، نویسنده همان رویکرد کلاسیک مارکسیستی را به دست می‌دهد که مطابق آن، آغاز تبعیض جنسی با آغاز جامعه‌ی طبقاتی هم‌زمان است:

«... تبلیغ می‌شود که جامعه‌ی کنونی ما که بر پایه‌ی مالکیت خصوصی بنیان گذاشته شده، با تمام تبعیضات، ظلم‌ها، خودخواهی‌ها و حرص‌[ها] همیشه وجود داشته، این بدی‌ها ناشی از "طبیعت تغییرناپذیر انسان" است. در حالی که مردم‌شناسی به ما می‌آموزد که قبلاً در جامعه‌ی اولیه، انسان طبیعتی کاملاً متفاوت داشته، درست به این علت که آن جامعه، جامعه‌ای اشتراکی بود. و بالاخره به ما می‌گویند که زنان همیشه جنس پست‌تر بوده، علت این امر نقش بچه‌داری آنهاست. طبیعت را مسئول خفت مادران نسل بشر معرفی می‌کنند. اینجا هم مردم‌شناسی درست خلاف آن را نشان می‌دهد. این جامعه‌ی طبقاتی است نه طبیعت که مسئول این همه نابرابری‌های جنسی است. فقط پس از هم پاشیدن جامعه‌ی اشتراکی بود که این اداره‌کنندگان سابق اجتماع، شکست خورده، از هم جدا مانده، در خانه‌های مجزا تقسیم شده، به زندگی طاقت‌فرسای آشپزی و بچه‌داری محدود شدند.»^۴

۴- اولین رید *Evelyn Reed*، *زن و خانواده*، یک بررسی تاریخی، اولین رید (۱۹۷۹ - ۱۹۰۵)، نویسنده‌ی سوسیال-فمینیست و از اعضای برجسته‌ی حزب کارگران سوسیالیست - تروتسکیست آمریکا *American Trotskyist Socialist Workers Party*؛ در جزوه‌ی: *درباره‌ی ستم‌کشیدگی زن در ایران* (به قلم فروغ راد و آذر عاصی)، انتشارات قانوس، نیویورک، ص ۶۳ - ۶۲ نام مترجم ذکر نشده. نوشته‌ی پیش‌گفته به نام *اولین حصیر* چاپ شده است. دلیل این نام‌گذاری بر ما روشن نیست. اما می‌دانیم که عنوان اصلی مقاله: *Women and Family, a historical view* است و بخشی از کتابی به نام: *Problems of Women's Liberation* (چاپ اول، ۱۹۶۹، *Pathfinder Press*) تاریخ انتشار جزوه‌ی *درباره‌ی ستم‌کشیدگی...* ذکر نشده، اما به نظر می‌رسد در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ چاپ شده باشد. اطلاعات مربوط به بنگاه انتشاراتی و محل انتشار که در خود جزوه به آن اشاره نشده، از آگهی‌ای ←

نوشته‌ی دیگری از اولین رید که در پیام دانشجو (نشریه‌ی انجمن ستار، یکی از چهار جریان تشکیل‌دهنده‌ی حزب کارگران سوسیالیست) به چاپ رسیده، او ضمن تأکید بر نقش نهاد خانواده در تداوم ستم جنسی، از چگونگی دستیابی زنان به آزادی نیز سخن گفته که همانا گفتار کلاسیک کمونیستی است:

«ما معتقدیم که بدون انقلاب سوسیالیستی، زنان به آزادی کامل دست نخواهند یافت. زیرا ستم بر زن جزو لاینفک سیستم سرمایه‌داری است. برای آزادی زنان، احتیاج به از بین رفتن خانواده است... اولاً، نابرابری‌های اقتصادی داخل جامعه از طریق خانواده ادامه می‌یابد. ثروت سرمایه‌داران به اولادشان و فقر و فلاکت زحمتکشان هم به فرزندان‌شان به ارث می‌رسد. ثانیاً، از طریق مؤسسه‌ی خانواده، جامعه از زیر مسئولیت نگاه‌داری از تمام اعضای جامعه که نمی‌توانند در تولید شرکت کنند، مثل پیران و بچه‌ها عمدتاً شانه خالی می‌کند. ثالثاً، مؤسسه‌ی خانواده، ارزان‌ترین راه برای پرورش نسل جدید کارگران است... برای اینکه زنان بتوانند به صورت انسان‌های آزاد و مستقل وارد کارهای اجتماعی شده و تمام استعدادها و قابلیت‌های خود را پرورش دهند، لازم است که تمام کارهایی که امروزه به صورت انفرادی در خانه انجام می‌شود، به طور اجتماعی انجام گیرد. بنابراین، لازمه‌ی آزادی زن، تغییر اساسی در ساختمان اجتماعی است. دقیقاً بدین علت است که دینامیک مبارزه‌ی زنان برای آزادی، ضدسرمایه‌داری است... ما به عنوان سوسیالیست‌های انقلابی، معتقدیم با وجودی که مبارزه برای گرفتن هر نوع امتیاز ممکنه از طبقه‌ی حاکمه یک مبارزه‌ی بسیار مهم است، ولی آزادی کامل زنان، محتاج انتقال کامل از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. سوسیالیست‌های انقلابی، در ساختن جنبش مستقل زنان - که توانست امتیازاتی در تحصیلات، کار، دستمزد و حق سقط جنین و جلوگیری از حاملگی، به وجود آوردن مراکز عمومی برای نگاه‌داری اطفال کسب کند - رل مهمی بازی کردند. در حین مبارزه برای این درخواست‌ها، ما صبورانه چشم‌انداز وسیع خود را در مورد راه حل آزادی کامل زنان توضیح داده، از عقاید ناصحیح در این مورد انتقاد می‌کنیم.»^۵

تروتسکیست‌ها گرچه از همان مبانی کلی دیگر جریان‌های کمونیستی پیروی می‌کنند،

به‌دست آمده که در پیام دانشجو، سال چهارم، ش ۱ (شماره‌ی مسلسل ۸)، فروردین ۱۳۵۶، ص ۳۹ آمده است. این جزوه بعداً توسط تشکل مستقل دموکراتیک زنان ایرانی در اروپا دوباره چاپ شد؛ باز هم بی‌تاریخ.

۵. سوسیالیسم و جنبش آزادی زنان، مصاحبه با اولین رید، پیام دانشجو، سال چهارم، ش ۱ (شماره‌ی مسلسل ۸)، فروردین

از این ویژگی برخوردارند که به عبارت‌پردازی و شعارهای کلی گاه و بی‌گاه بسنده نمی‌کنند. به جنبه‌های تئوریک مقوله‌ی ستم جنسی توجه دارند و به عرصه‌های گوناگون: فرهنگ، هنر، آموزش، قانون، مذهب، سنت و... که در بازتولید موقعیت فرودست زنان در جامعه مؤثر است، می‌پردازند.

مقاله‌ی مفصلی که در پیام دانشجو به چاپ رسیده، نمونه‌ای از این‌گونه روش بررسی را به‌دست می‌دهد:

«نگاهی به قوانین ایران در مورد زنان، حاکی از محروم بودن زنان از ابتدایی‌ترین حقوق مدنی و سیاسی است. تمام تغییرات رژیم سلطنتی ایران در قوانین مربوط به خانواده و حقوق سیاسی زنان، همه محدود و تنها جنبه‌ی تبلیغاتی دارند... از ستم بی‌پایانی که این جامعه بر زنان روا می‌دارد و از پوشش قانونی که این سیستم برخوردار است، همین بس که حق مرگ و حیات زن در دست پدران و برادران و شوهران‌شان است. مطابق ماده‌ی ۱۷۹ کیفر همگانی: "هرگاه شوهری زن خود را با مرد اجنبی در یک فراش یا در حالی که به منزله‌ی وجود یک فراش است مشاهده کند و مرتکب قتل یا جرح یا ضرب یکی از آنها یا هر دو شود، معاف از مجازات است" ... در سال ۱۳۴۶، رژیم شاه با تبلیغات فراوان، قانون حمایت خانواده را تصویب کرد و اعلام شد که تغییراتی قانونی در مورد تعدد زوجات، طلاق و ولایت فرزندان به وجود آورده است. البته کلیه‌ی این "تغییرات" با مسائل و مشکلات واقعی که جلوی پای زنان ایران قرار گرفته، هیچ‌گونه رابطه‌ای ندارد؛ چرا که اساس پردگی خانگی زنان و عدم استقلال اقتصادی و اجتماعی آنان باقی مانده است...»^۶

تاکید بر عوامل اقتصادی، اجتماعی و قانونی در تثبیت تبعیض جنسی و تبلیغاتی قلمداد کردن اصلاحات دوران پهلوی در توانمند ساختن زنان، وجه مشترک همه‌ی جریان‌های کمونیستی ایران بوده است. اما تروتسکیست‌ها موارد دیگری از ستم جنسی را نیز به میان می‌آوردند که نیروهای دیگر نسبت به آن اساساً بی‌توجه بودند:

«کنترل زنان بر بدن خود، حق تصمیم‌گیری آنان در مورد باردار شدن و بچه‌دار شدن لازمه‌ی آزادی زنان است. تا زمانی که زنان در این موارد نتوانند تصمیم بگیرند، هنوز حاکم بر اساسی‌ترین مسئله‌ای که سرنوشت آنها را تعیین می‌کنند، نیستند... ایجاد امکانات آموزشی مساوی برای زنان، لغو تدریس اجباری رشته‌های سنتی "زنانه" از قبیل آشپزی و

^۶ پروین نجفی، ستم‌کشیدگی زن در ایران و جنبش آزادی‌بخش زنان، پیام دانشجو، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، آبان ۱۳۵۶،

خانه‌داری و خیاطی، اختلاط مدارس، لازمه‌ی شکستن انزوایی است که این جامعه برای زنان ایجاد کرده است...»^۷

سنن و رسوم اجتماعی هزاران ساله که از سرچشمه‌های تحقیر زن است، در جزوه‌های دیگر مورد توجه قرار گرفته است:

«ارزش مرد در توانایی و علم و قدرت و شغل اوست، ارزش زن در اینکه شوهر خوب پیدا کند و "به سعادت مادری نایل شود". زن باید حرف گوش کن و محجوب باشد و صدایش را روی حرف مرد بلند نکند... عده‌ای از دختران به دنبال شغل اصلی خود، یعنی پیدا کردن شوهر، به صورت عروسک‌های رنگ و روغن زده درمی‌آیند. این زیبایی جسمی زن است که اجتماع برای آن ارزش قائل است.»^۸

در این نوشته حتا به موضوع‌های به اصطلاح تابو مانند بکارت دختران پرداخته شده و نیز به تزویر و ریایی که در برخورد به روابط آزاد جنسی رایج بوده است؛ حتا در میان بخش بزرگی از جامعه‌ی روشنفکری ایران:

«علاوه بر "زیبایی"، مطلب مهم دیگر در مورد دخترها تا قبل از ازدواج، مسئله‌ی بکارت است. دختر ایرانی تا قبل از ازدواج باید "دست نخورده" بماند. مرد ایرانی در این مورد از "کالای دست دوم" خوشش نمی‌آید و جنسی که او می‌خرد، باید تا به حال توسط کس دیگری "استفاده" نشده باشد. قانون هم از این حق مرد پشتیبانی می‌کند... روابط جنسی در ایران، مطلبی است بسیار عمیق و در خور مطالعه‌ی جداگانه. ولی در اینجا نکته‌ی دیگری هم قابل تذکر است و آن دورویی مردان در مورد زنان. حتا در قشرهای روشنفکر هم که سدهای جنسی تا حدودی فروریخته و دختران و پسران روابط آزادانه‌تری دارند، همیشه داشتن رابطه‌ی جنسی با یک دختر از طرف پسر به عنوان استفاده از دختر محسوب می‌شود و همیشه این موضوع را وسیله‌ی تحقیر دختر قرار می‌دهند.»^۹

تأثیر شریعت اسلامی بر موقعیت زن ایرانی نیز مورد نقد قرار می‌گیرد. و این در زمانی است که همه‌ی جریان‌های انقلابی چپ ایران، بیش و کم به وجود "اسلام انقلابی" باور داشتند و با توهم نسبت به "روحانیت مبارز و مترقی"، از برخورد با اسلام طفره می‌رفتند:

۷- پیشین، ص ۲۷

۸- درباره‌ی ستم‌کشیدگی زن در ایران، پیش گفته، ص ۱۸

۹- پیشین

«در مورد حقوق زن در ایران و اسلام، کتب بسیاری نوشته شده. کتاب‌هایی که قبل از انقلاب سفید نوشته شده‌اند، عموماً ترشان "اثبات متری بودن اسلام" و اثبات اینکه اگر هم تفاوت‌هایی در حقوق مرد و زن است، برای "حفظ حقوق زن است و نه اجحاف به زن" می‌باشد... نکته‌ی جالب توجه این است که در این کتاب‌ها، کمتر از حقوقی که زن ندارد حتا صحبتی به میان می‌آید... و تمام صحبت از حقوقی که زن دارد می‌باشد. نکته‌ی دیگر اینکه، حقوق زن در اسلام، با حقوق زن در عربستان قبل از پیدایش اسلام مقایسه می‌شود و از این مقایسه فوراً نتیجه به دست می‌آید که اسلام، قوانین بسیار پیشرفته‌ای برای زن دارد!»^{۱۰}

این مقاله، با نگاهی تاریخی به اسلام، از ناممکن بودن کاربرستی آموزه‌های اسلامی در عصر کنونی سخن می‌گوید:

«واضح است که نقش اسلام از نظر تاریخ و در شرایط تاریخی که پا به عرصه‌ی وجود گذاشت، با نقش اسلام در دنیای امروز بسیار فرق دارد. بسیاری از نیروهای اجتماعی در شرایط تاریخی‌ای که متولد می‌شوند، بسیار عوامل متری‌ای هستند؛ ولی پس از آنکه نقش تاریخی خود را به انجام می‌رسانند، ادامه‌ی وجودشان نقش ارتجاعی‌ای بازی خواهد کرد... تمام استدلال‌هایی که کتب مذکور در بالا برای اثبات متری بودن اسلام عرضه می‌دارند، اصولاً مربوط به شرایط زنده‌ی عینی امروز نیست و برای بررسی نقش اسلام در اوضاع امروز، سوالات دیگری باید مطرح و جواب داده شود. نه اینکه قبل از اسلام، عربستان در چه حال بود و چه کرد.»^{۱۱}

جزوه‌ی *درباره‌ی ستم‌کشیدگی زن در ایران*، به موضوعات دیگری نیز می‌پردازد: از نقد زبان زن‌ستیز رایج در اشعار و ادبیات کلاسیک و معاصر ایران گرفته تا مسائل و مشکلات اقشار و گروه‌های گوناگون زنان در جامعه. "مسائل زنان دهقان، کارگر، فرهنگیان و روسپی‌ها" عنوان فصلی از این جزوه است که داده‌هایی درباره‌ی شرایط زندگی و کار این اقشار به دست می‌دهد؛ از جمله با استناد به پژوهش‌های زنده‌یاد صمد بهرنگی:

«چند کلمه هم از رابطه‌ی زن و مرد، دوست‌تایان در مسئله‌ی "تاموس زن و بچه"

۱۰- پیشین، ص ۱۱. تأکید در متن اصلی. در آن متن به سه کتاب اشاره شده است: مریم ساوجی، *اختلاف حقوق زن و مرد در اسلام و قوانین ایران*، مؤسسه‌ی مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، تهران، ۱۳۳۷؛ ابوالفضل حاذقی، *زن از نظر حقوق اسلامی*، چاپخانه‌ی مجلس، تهران، ۱۳۳۴؛ حسن صدر، *حقوق زن در اسلام و اروپا*، چاپخانه‌ی بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۱۹

۱۱- پیشین، ص ۱۲

سخت متعصب هستند. روی این حساب، رابطه‌ی زن و مرد خیلی محدود است... آن همه حرف‌های خوش و شیرین که درباره‌ی عشق‌بازی‌های عجیب و غریب روستایی در شب‌های مهتابی، کنار جوی‌های روان گفته می‌شود، خیال‌بافی شاعرانه‌ای پیش نیست. رابطه‌ی زن و مرد روستایی بر پایه‌ی احتمال خیانت زن، ناقص‌العقل بودنش، تحقیر شدنش و خدمتگزار مرد بودنش گذاشته شده است. می‌دانیم که نزدیک به هفتاد و پنج درصد مردم ایران روستانشین است و از آن بقیه هم شهرنشینی خیلی‌ها از زور پیسی است و محیط روستا را با خود آورده‌اند به کناره‌های شهر و مثلاً شده‌اند شهرنشین؛ با همان رابطه و سرگین و تپاله و چاروق روستا.^{۱۲}

فصل دیگری از این جزوه با عنوان *برخورد اپوزیسیون انقلابی ایران با مسائل ستم‌کشیدگی زن در ایران*، به طرح معضلاتی پرداخته که در سال‌های بعد از انقلاب هم دامن‌گیر جنبش چپ ایران بوده است:

«... ستم‌کشیدگی زن حتا توسط انقلابیون ایرانی هم به بوته‌ی فراموشی سپرده شده و هر وقت هم کسی این مسئله را پیش می‌کشد، دلایل مختلفی برای این غفلت می‌آورند و به قول معروف، عذرهای بدتر از گناه از همه رقم عرضه می‌شود... در اینجا روی سخن با آن عده نیست که اصولاً منکر وجود مسائل اجتماعی زن ایرانی هستند... روی صحبت با آن‌هایی است که اقرار به وجود چنین مسائلی دارند ولی به یکی از دلایل زیر، مطرح کردن آن را عبث یا مضر می‌شمارند. دلایل عبارتند از:

الف- مسئله‌ی زن از نظر اهمیت در درجه‌ی دوم قرار دارد. تمام سعی انقلابیون باید صرف جنبش کارگری ایران، توسعه، بسط و به ثمر رسیدن آن گردد و با به ثمر رسیدن انقلاب کارگری در ایران، "سایر مسائل" خودبه‌خود حل می‌شوند.

ب- بحث در این باره، در صفوف جنبش کارگری شکاف می‌اندازد... و به "اتحاد" جنبش ایران لطمه می‌زند.

ج- مسئله‌ی زن یک بحث کلاسیک است و به طور کامل و کافی توسط انگلس و سایر متفکرین مطالعه شده... احتیاج به اتلاف وقت و انرژی بیشتر در این زمینه نیست.

د- با مطالعه‌ی جنبش زنان در اروپا و آمریکا، واضح است که جنبش زنان جنبشی است

۱۲- پیشین، ص ۲۵ - ۲۴؛ نیز ن.ک. به صمد بهرنگی، *کنوکاو در مسائل تربیتی ایران*، چاپ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، بی‌تاریخ، ص ۹۵ و ۹۶

"خرده‌بورژوازی" و نه "کارگری" و بنابراین راه انقلابیون از این راه جداست...»^{۱۳}

نویسندگان جزوه‌ی ستم‌کشیدگی زن... ضمن طرد چنین رویکردی به مسئله‌ی زن، نقطه نظرات خود را نیز بیان کرده‌اند. این نقطه نظرات به‌رغم کمی‌ها و کاستی‌ها، ساده‌انگاری‌ها و گاه غلوگویی‌هایی که دارد، بر موضوعات مهمی انگشت می‌گذارد. اگر سطح بحث‌های آن دوره را در نظر آوریم، به پیشرو بودن جریان تروتسکیستی در زمینه‌ی مسئله‌ی زن بیشتر پی می‌بریم:

«آن‌ها که می‌گویند مسئله‌ی زن بحثی است قدیمی... در واقع این حرف را به عنوان سرپوشی برای تغافل نابخشودنی خود به کار می‌برند. درست مثل اینکه بگوییم مسائل سرمایه‌داری و امپریالیسم مسائلی است کلاسیک و توسط متفکران بزرگی نظیر مارکس و لنین "به حد کافی" مطالعه شده و دیگر احتیاجی به ائتلاف وقت در این باره نیست. جالب اینجاست که اغلب کسانی که چنین دلیلی می‌آورند و ادعای فهمیدن این مسئله را دارند، در زندگی روزمره‌شان، آگاهانه یا ناآگاهانه، بسیار عاداتی دارند که با فهم این مسئله تضاد کامل دارد! وقتی پای بحث تئوریک در میان است، صددرصد موافقتند که زنان، قرن‌ها محرومیت کشیده‌اند و غیره و غیره. اما اصولاً متوجه تضاد این عقیده با رفتار شخصی خودشان در برخورد با زن و مرد نیستند. مثلاً اغلب، اگر این انقلابیون جلسه‌ای دارند، یا همه‌ی شرکت‌کنندگان مرد هستند و یا اگر هم زن یا زنانی در اطراف باشند، کارشان تهیه‌ی چای و غذا و نگهداری خردسالان و تهیه‌ی وسایل راحت آقایان است که ایشان بتوانند با خیالی راحت به بحث‌ها و فعالیت‌های انقلابی خویش مشغول باشند. به هر حال، کلاسیک بودن مسئله‌ی زن در جوامع مختلف نه تنها دلیلی بر عدم مطالعه‌ی این مسئله در مورد ایران نیست، بلکه برعکس، عمق این مسئله و جهانی بودن آن را نشان می‌دهد و هرچه بیشتر به وجوب این وظیفه می‌افزاید که مسائل زن ایرانی، شرایط ذهنی و عینی محرومیت او، دینامیک تحول اجتماعی در ایران و باری که زنان می‌توانند و باید در این تحول به‌دوش بگیرند، باید به طور کامل و دقیق مورد بحث و بررسی قرار گیرند. از آن‌ها که می‌گویند این مسئله در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد و باید تمام هم‌مان را صرف "جنبش کارگری" ایران بکنیم، باید پرسید منظور از "جنبش کارگری" چیست؟ کدام طبقات و قشرها در این جنبش نقش مؤثر و پیشرو دارند و به صفوف مبارزین می‌توانند پیوندند... دینامیک آگاه شدن طبقات و اقشار مترقی چیست؟... اینکه عده‌ای می‌گویند جنبش زنان در اروپا و آمریکا

جنبشی است "خرده‌بورژوازی" به‌خوبی نشان می‌دهد که این عده فقط نظری استاتیک و جامد از تحولات تاریخی و جنبش‌ها دارند. این صحیح است که زنان در این جنبش به عنوان زن هستند، نه کارگر... ولی نکته‌ی مهم اینجاست که یک زن نه فقط به عنوان کارگر مورد استثمار قرار می‌گیرد (اگر کارگر باشد)، بلکه از هر طبقه‌ای که باشد، یک محرومیت عینی به عنوان زن می‌کشد (و اگر از اقلیت‌های ملی و یا از نژادی غیر از نژاد سفید باشد، محرومیت دیگری هم از این نقطه‌نظر تحمل می‌کند). بنابراین، وقتی آگاهی زن از یکی از این محرومیت‌ها شروع شد، این آگاهی فقط شروع یک پروسه‌ی انقلابی است. واضح است که این آگاهی از آن محرومیتی آغاز می‌شود که زن آگاهی ذهنی بیشتری نسبت به آن یافته باشد. ولی وقتی زنی محرومیت خود را به عنوان زن مورد سؤال قرار داد، وقتی به دنبال ریشه‌های این محرومیت بود، وقتی علیه آن عصیان کرد، دینامیک این عصیان او را به عصیان علیه تمام استثمارها و نابرابری‌ها خواهد کشاند. این کمکی است اساسی به مبارزات تاریخی طبقه‌ی کارگر... واضح است که بسیج زنان در صفوف کارگران و دهقانان باید هم‌دوش بسیج مردان باشد. ولی این بسیج را از کجا باید شروع کرد؟ آگاهی زنان را از کدام زاویه می‌توان سریع‌تر بالا برد و توسعه بخشید؟ حتا یک زن کارگر ایرانی را در نظر بگیریم. آیا از نظر ذهنی، این زن بیشتر به عنوان یک زن احساس ستم‌کشیدگی می‌کند یا به عنوان یک کارگر؟... زن ایرانی، چه کارگر، چه دهقان، چه معلم و چه خانه‌دار و... در درجه‌ی اول ستم‌کشیدگی‌اش را در این می‌بیند که زن است... به جرأت می‌توانیم بگوییم که یکی از دلایلی که زنان دانشجو، مثلاً در کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در اغلب کشورها فعالیت قابل ملاحظه‌ای نداشته‌اند، همین محیط خفقان‌آور مردسالاری‌ست. البته واضح است که راه حل به‌دست خود ماست. این ما هستیم که با متشکل شدن و مطرح کردن این مسائل و ارائه‌ی برنامه‌ی صحیح برای حل آن، می‌توانیم علی‌رغم سالیان دراز فشار اجتماعی، این محیط‌های خفقان‌آور را تغییر دهیم. چنین فعالیت‌هایی نه تنها نفاق انداختن در جنبش نیست، نه تنها به یگانگی آن صدمه نمی‌زند، بلکه باعث می‌شود که زنان دیگر نیز که در این جنبش جایی برای خود می‌یابند، به آن پیوندند و با فعالیت‌های خود در پیشرفت آن مؤثر باشند. بحث درباره‌ی این مسئله، نه تهدیدی‌ست به جنبش کارگری، بلکه یابوری‌ست در عمق بخشیدن به این جنبش. اگر مسکوت گذاشتن مسئله برای احتراز از شکاف در صفوف انقلابیون، راه حلی است منطقی، پس بهتر است درباره‌ی تمام مسائل سکوت کنیم تا به گوشه‌ی قبای کسی هم برنخورد و "همگی" متحد و راضی باشند. این موضوع شبیه به مسکوت گذاشتن مسئله‌ی نژادپرستی

در جنبش کارگری آمریکاست. آیا برای اینکه کارگران سفیدپوست آمریکایی را "از خود نرنجانیم"، راه حل این است که مسئله‌ی نژادپرستی آن‌ها را مسکوت گذاشت...؟! ... نکته‌ی مهم دیگر، لزوم جنبش مستقل زنان (در عین وابستگی آن به جنبش کارگری) است. این ادعا که مسائل زنان پس از به ثمر رسیدن انقلاب، خودبه‌خود حل می‌شود، ادعایی است پوچ که نه بر پایه‌ی تئوریک و نه بر پایه‌ی تجربیات تاریخی استوار است. این صحیح است که تغییر روابط تولیدی در اجتماع... از شرایط لازم برای تساوی حقوق زن و مرد است و چنین شرط لازمی، با به ثمر رسیدن یک تحول اجتماعی در ایران به سوی سوسیالیسم جامعه‌ی عمل می‌پوشد. اما این شرط لازم به هیچ‌وجه برای تحقق حقوق زن کافی نیست. وجود یک جنبش زنان که مسائل به‌خصوص زن را در اجتماع مطالعه و برای احقاق حقوق زن تلاش می‌کند، تنها عاملی است که می‌تواند احقاق حقوق زن را در جریان تحول اجتماعی تضمین کند.»^{۱۴}

نوشته، پس از اشاره به تجربه‌ی انقلاب‌های پیشین، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر، و نشان دادن اینکه عدم وجود یک جنبش مستقل زنان تا چه حد به کسب برابری زن و مرد زیان رسانده است، نتیجه می‌گیرد:

«باید از تجربه‌ی این انقلاب‌های گذشته ما زنان ایران این درس مهم تاریخی را بیاموزیم که تنها یک جنبش توده‌ای زنان برای احقاق حقوق آن‌ها می‌تواند متضمن به ثمر رسیدن انقلاب در مورد حقوق زن باشد.»^{۱۵}

مشارکت در مبارزات زنان

شرکت در مبارزات زنان آمریکا و اروپا، بخشی از فعالیت تروتسکیست‌های ایرانی در خارج از کشور بوده است. این مبارزه‌ی مشترک موجب شد که آن‌ها بتوانند توجه فمینیست‌های آمریکایی و اروپایی را به مسائل زنان ایران جلب کنند.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، وقتی زمزمه‌هایی به گوش رسید مبنی بر اینکه کنفرانس بین‌المللی دهه‌ی زن در سال ۱۹۸۰ بناست در ایران برگزار شود، دو تن از زنان عضو انجمن ستار نامه‌ی سرگشاده‌ای به کنفرانس سالانه‌ی سازمان زنان آمریکا ارسال کردند (اکتبر ۱۹۷۸). آن‌ها در این نامه، درباره‌ی وضعیت ایران به شرکت‌کنندگان هشدار دادند و از آن‌ها خواستند با تشکیل کنفرانس بین‌المللی دهه‌ی زن در ایران مخالفت کنند:

۱۴- پیشین، ص ۴۲ - ۳۸، تاکیداها در متن اصلی

۱۵- پیشین، ص ۴۲

«در طی این کنفرانس، قرار بود به موضوع دیگری هم رسیدگی شود که عبارت بود از موافقت یا مخالفت سازمان زنان آمریکا با تشکیل کنفرانس بین‌المللی دهه‌ی زن در سال ۱۹۸۰ در ایران. از یک سال قبل، چند تن از زنان مبارز ایرانی در آمریکا به سازمان زنان پیشنهاد کرده بودند که به عنوان اعتراض به اختناق در ایران و زندانی کردن و شکنجه‌ی بیش از ۴۰۰۰ زن ایرانی که مخالف رژیم شاه هستند، سازمان زنان آمریکا با برگزاری این کنفرانس بین‌المللی در ایران مخالفت کند.»^{۱۶}

این ابتکار با موفقیت همراه شد و کنفرانس سازمان زنان آمریکا، مخالفت خود را با تشکیل کنفرانس دهه‌ی زن در ایران اعلام کرد.

مشارکت زنان در جنبش‌های عمومی و اهمیت آن در بیداری زن ایرانی نیز در این دوره مورد توجه تروتسکیست‌ها قرار داشت و گاه‌به‌گاه در نشریه‌های‌شان انعکاس می‌یافت. مثلاً به مناسبت روز جهانی زن در سال ۱۳۵۳، مقاله‌ای از رزا لوکزامبورگ ترجمه شد با عنوان: *حق رأی زنان و جدال طبقاتی*. مترجم در مقدمه این مقاله به پیوند تنگاتنگی اشاره کرده است که میان روند بیداری زنان و شرکت‌شان در جنبش‌های عمومی وجود دارد:

«... تاریخ ۷۰ ساله‌ی بیداری زن ایرانی، با مبارزه علیه سلطنت درهم آمیخته است. از تظاهرات و مبارزه‌ی زنان برای کسب قانون اساسی در انقلاب مشروطیت تا حمایت بی‌دریغ زنان آگاه از جنبش سراسری ملی، قریب به نیم قرن بعد، هر زمان که مبارزات طبقاتی بالا گرفته، زنان به نحوی از انحاء در جنبش عمومی برای برکندن ریشه‌ی استبداد شرکت جسته‌اند.»^{۱۷}

اهمیت دادن به نقش زنان در مبارزات مردمی موجب شد که با برآمد جنبش ضد دیکتاتوری در ایران، تروتسکیست‌ها به جایگاه زنان در این مبارزات توجه بیشتری نشان دهند. مقاله‌ی *ستم‌کشیدگی زن در ایران و جنبش آزادی‌بخش زنان*، به "جوش و خروشی" اشاره می‌کند که چندی‌ست در میان زنان ایرانی به وجود آمده است:

«در چند سال اخیر، جوش و خروش جدیدی در بین زنان ایرانی به چشم می‌خورد. تعداد کتبی که در مورد مسائل مختلف زنان و موقعیت اجتماعی آنان نوشته شده، چه در خارج و

۱۶- کاتره وفاداری (یکی از معاونان کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران: کیفی) و پروین نجفی (عضو هیئت تحریریه‌ی پیام دانشجو)، نامه‌ی سرگشاده به کنفرانس سازمان زنان آمریکا، پیام دانشجو، دوره‌ی دوم، سال پنجم، شماره‌ی ۹، ۲۶ آبان ۱۳۵۷، ص ۲۸

۱۷- پیام دانشجو، سال اول، شماره‌ی ۴، بهار و تابستان ۱۳۵۳

چه در داخل ایران افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است. این‌ها همه حاکی از رشد علاقه‌ی زنان نسبت به فهم موقعیت اجتماعی خود و دستیابی به راه حلی برای پایان دادن به موقعیت مادون اجتماعی زن در جامعه‌ی ماست. مسائلی از قبیل مهریه، چادر، طلاق، قوانین مختلفی که بر علیه زن تبعیض قائل می‌شود، نقش زن در جامعه‌ی فعلی و مسائل بی‌شمار دیگری مورد بحث و تعمق زنان بیشتری قرار گرفته است.^{۱۸}

گرچه این اظهارات کمی غلوآمیز است، اما توجه به نمودهای نفی هنجارهای حاکم و تأکید بر اهمیت مبارزه‌ی مستقل زنان در کسب برابری با مردان، آن هم در زمانی که بیشتر گروه‌های مخالف نظم موجود، مبارزه علیه ستم بر زن را انحرافی می‌پنداشتند، جایگاه تاریخی ویژه‌ای به تروتسکیست‌های ایران می‌بخشد. با این همه نباید فراموش کرد که آن‌ها نیز چون سایر گرایش‌های کمونیستی، بر این پا می‌فشرده‌اند که "آزادی" زن در نظام سرمایه‌داری ممکن نیست و تنها با برقراری سوسیالیسم و براندازی استثمار طبقاتی است که این آرمان متحقق می‌شود:

«با به وجود آمدن جامعه‌ی طبقاتی... زنان از جایگاه والایی که در جوامع اولیه داشتند به مقام مادون اجتماعی نزول کردند. آزادی زنان تنها با از بین رفتن پایه‌های عینی برای استثمار و ظلم طبقاتی امکان‌پذیر است. تحقق تمام درخواست‌های زنان، از قبیل کنترل کامل بر بدن و سرنوشت خود، استقلال اقتصادی، امکانات آموزشی، تساوی کامل با مردان، رهایی از زیر یوغ بردگی خانگی و غیره، تحت آن نظام اجتماعی امکان‌پذیر است که در آن تولید بر اساس رفع احتیاجات بشریت و نه انباشتن بر سود عده‌ای قلیل باشد. آزادی زنان در گرو برانداختن استثمار طبقاتی و ایجاد جامعه‌ی بی‌طبقه است. ما زنان به تنهایی نمی‌توانیم این وظیفه عظیم تاریخی را انجام دهیم... لکن این تنها خود ما هستیم که با شکل مستقل و بر پایه‌ی مبارزه علیه ستم مشترک‌مان و مسلح به یک برنامه‌ی صحیح، قادر به تحقق خواست‌های خود خواهیم بود. هیچ جنبش دیگری جایگزین جنبش مستقل زنان نمی‌تواند باشد. زنان نباید منتظر هیچ گروه و قشر دیگری در جامعه بنشینند. تنها شرط رسیدن به آزادی و تحقق بخشیدن به خواست‌های زنان، جنبش مستقل توده‌ای زنان است... همان‌طور که زنان در مبارزات‌شان از پیروزی‌ها و دست‌آوردهای دیگر ستم‌دیدگان الهام می‌گیرند، مبارزه‌ی زنان برای آزادی و پیروزی‌هایی که زنان در این مبارزات به دست می‌آورند، الهام‌بخش دیگر ستم‌دیدگان خواهد بود. در طی مبارزه برای آزادی خود، زنان نه تنها جامعه

۱۸- ستم‌کشیدگی زن در ایران و جنبش آزادی‌بخش زنان، پیش‌گفته، ص ۱۹

را تغییر می‌دهند، بلکه خود نیز تغییر می‌کنند... در طی این مبارزه، از بین زنان هزاران مبارزه‌ر رهبر و سیاستمدار انقلابی بر خواهند خواست و در طی این مبارزه، زنان به قدرت و اراده، استعداد و توانایی‌های‌شان اعتماد پیدا می‌کنند.»^{۱۹}

یا همین نگرش است که پیام *دانشجو*، به مناسبت روز جهانی زن در سال ۵۶، مقاله‌ای چاپ می‌کند حاکی از رشد آگاهی زن ایرانی نسبت به ستم جنسی، رادیکالیزه شدن "زنان جوان ایرانی" و نیاز به تشکل مستقل زنان برای پیشبرد مبارزه در راه آزادی:

«... در سال گذشته، بیش از پیش آشکار شد که مبارزه‌ی آزادی‌بخش زنان، بخش مهمی از مبارزات طبقاتی در سراسر جهان را تشکیل می‌دهد... با چشم‌انداز صعود انقلاب جهانی، جنبش آزادی‌بخش زنان اهمیت روزافزونی در همه‌ی کشورها پیدا می‌کند. بحران کنونی دنیای سرمایه‌داری، شدیدترین ضربات خود را بر پیکر ستم‌دیده‌ترین اقشار اجتماعی، یعنی زنان، جوانان و ملیت‌های ستم‌دیده وارد می‌کند... در ایران، خواست زنان برای آزادی، یکسره با حاکمیت سلطنت پهلوی در تضاد می‌افتد. هم‌اکنون علایم اولیه‌ی رادیکالیزاسیون در بین زنان جوان ایرانی که عکس‌العمل به آگاهی ستم‌دیدی‌شان است، دیده می‌شود. علاقه به نشریات و کتبی که مسائل زنان را مورد بررسی قرار می‌دهد، یکی از شواهد این ادعا است... برطبق اسناد سازمان‌های جهانی طرفدار حقوق بشر، اکنون بیش از چهارهزار نفر زن زندانی سیاسی در ایران وجود دارد. این نیز خود دلیل دیگری بر رشد آگاهی زنان ایرانی و آغاز مبارزه‌ی آنان علیه تمام جوانب ستم و در رأس آن رژیم شاه است... در طی سال گذشته، با گسترش مبارزه علیه استبداد پهلوی، نیاز به تشکل مستقل زنان در مبارزه برای کسب آزادی و به‌دست آوردن خواست‌های خود بیش از پیش احساس شد. دیر یا زود، موقعی که میلیون‌ها زن ستم‌دیده‌ی ایرانی علیه اوضاع مادون بشری کنونی به جنبش درآیند، دستگاه سلطنت پهلوی را به همراه تمام روابط اجتماعی پوسیده‌ای که بر آن بنا شده، از پایه خواهند لرزاند.»^{۲۰}

با اعتلای جنبش ضد دیکتاتوری شاه، پیام *دانشجو* لحنی رزمنده‌تر به خود می‌گیرد و در نوشته‌ای با عنوان *خواهران*، به مبارزه *بی‌پوندید!*، بر منافع زنان در پیشبرد و پیروزی این

۱۹- پیشین، ص ۲۷ و ۴۳

۲۰- فاطمه موسوی، ۸ مارس، سالگرد روز جهانی زنان، زنان سراسر جهان صدای خود را برای آزادی و مساوات بلند می‌کنند، پیام *دانشجو*، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵، فروردین ۱۳۵۷، ص ۵۰ و ۵۱. باید یادآوری کنیم که آمار ۴ هزار زندانی زن که پیش و پس از انقلاب از سوی اوپوزیسیون ارائه می‌شد، بسیار اغراق‌آمیز است.

مبارزه تأکید می‌ورزد:

«یکی از مشخصات بارز جنبشی که علیه استبداد پهلوی در ایران پا گرفته و تاکنون خود را به صورت تظاهرات متعدد خیابانی متجلی کرده است، شرکت زنان در مبارزه علیه اختناق و عدم وجود هرگونه آزادی سیاسی در ایران است. شرکت زنان در تظاهرات خیابانی، مبارزه‌ی زنان دانشجو در دانشگاه‌ها علیه سرکوبی پلیسی ساواک و گارد دانشگاه به‌عنوان همبستگی با تظاهرات مردم در شهرهای مختلف و اعتصاب غذای زنان زندان قصر در تهران و زندان ساری، نمونه‌هایی از این واقعیت است.»^{۲۱}

نکته‌ی قابل تأمل در مباحث این دوره‌ی تروتسکیست‌ها، بی‌توجهی‌شان نسبت به روند رو به رشد جریان‌های مذهبی واپس‌گرا و وزن دم‌افزونس بر جنبش ضد دیکتاتوری است. آن‌ها که پیشتر به نقش بازدارنده‌ی تعالیم اسلام در پیشرفت زن توجه نشان داده بودند، از خطری که جنبش آزادی‌خواهی را تهدید می‌کند، درمی‌گذرند و حساسیتی نسبت به آن نشان نمی‌دهند. برعکس، گرفتار همان توهمات و کج‌فهمی‌های رایج در آن روزگار می‌شوند:

«رژیم شاه، به‌رغم ادعاهای پوچش درباره‌ی احترام به "آزادی زن" و غیره، به خوبی از محتوای انقلابی مبارزه‌ی زنان برای آزادی و پیوستن آنان به جنبش علیه استبداد پهلوی واقف است. بدین خاطر است که شاه و دارودسته‌اش سعی می‌کنند با پخش شایعاتی از قبیل اینکه جنبش ضد استبداد پهلوی مخالف آزادی زنان است و یا اینکه مردم در تظاهرات خیابانی بر روی زن‌ها اسید می‌پاشند و غیره، از پیوستن خواهران مبارز به این جنبش جلوگیری کند.»^{۲۲}

چشم‌انداز اعتلای انقلابی در ایران که موجب تشدید فعالیت نیروهای سیاسی شده بود، در تصمیم انجمن ستار برای برگزاری نخستین کنگره‌ی خود در پاییز سال ۱۳۵۶ بی‌شک تأثیرگذار بوده است. یکی از سه قطعنامه‌ی مصوبه‌ی این کنگره که در نشریه‌ی بررسی سوسیالیستی به چاپ رسیده، چشم‌انداز جنبش آزادی‌بخش زنان در ایران نام دارد. این قطعنامه دیدگاه این جریان تروتسکیستی را نسبت به مسئله‌ی زن و جنبش زنان، به تفصیل شرح می‌دهد:

۲۱- سلماز احمدی، پیام دانشجو، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۸، شهریور ۱۳۵۷، ص ۴۴

۲۲- پیشین

«طرز برخورد و سیاست مربوط به ستم‌کشیدگی زنان، پیوسته خط مقسومی بوده است که سوسیالیسم انقلابی را از فرصت‌طلبی و اصلاح‌طلبی متمایز کرده است. سند حاضر که از طرف نخستین کنگره‌ی انجمن ستار پذیرفته شد، اصول و مواضع مارکسیسم را در رابطه با جنبش آزادی‌بخش زنان در برمی‌گیرد و برنامه‌ی عملی اولیه برای مبارزه‌ی توده‌ای به دور درخواست‌ها و نیازهای زنان ایران عرضه می‌کند.»^{۲۳}

پس از این مقدمه، قطعنامه به تحلیل تاریخی فرودستی زنان ایرانی می‌پردازد که مشابه تحلیلی است که در جزوه‌ی *درباره‌ی ستم‌کشیدگی زن در ایران* آمده است و پیشتر به آن اشاره کرده‌ایم. تدوین‌کنندگان قطعنامه بر این نظرند که زنان در روند "رادیکالیزاسیون فمینیستی ایران"، به "متحد قدرتمند طبقه‌ی کارگر" تبدیل می‌شوند و به "مجرای انقلاب سوسیالیستی" می‌پیوندند:

«جنبش بالقوه‌ی زنان ایران واکنشی نسبت به سیستم در حال احتضار نیمه‌مستعمره است. آغاز رادیکالیزاسیون زنان ایرانی، طلوعه‌ی ظهور چنین جنبشی است. به خاطر خصلت مرکب جامعه‌ی ایران، دوره‌ای تاریخی وجود ندارد که طی آن، زنان آداب و سنن ماقبل سرمایه‌داری را شکسته، شرایطی بهتر برای موقعیت خود ایجاد کنند. مبارزه برای به‌دست آوردن ابتدایی‌ترین حقوق مدنی و دموکراتیک زنان، آنان را در اردوگاه پرولتاریا قرار می‌دهد.» به‌علاوه: «بروز نخستین علایم رادیکالیزاسیون فمینیستی در ایران، چشم‌انداز ظهور جنبش آزادی‌بخش زنان ایرانی را به‌عنوان بخشی از جنبش جهانی زنان، می‌گشاید. این جنبش، با مبارزه‌ی سایر ستم‌دیدگان و استثمارشدگان، با نهضت کارگری و جنبش آزادی‌بخش ملیت‌های ستم‌زده‌ی ایران پیوند خورده است و متحد قدرتمند طبقه‌ی کارگر در مبارزه برای کسب قدرت است. چرا که جنبش آزادی‌بخش زنان، نه تنها سنت‌ها، توهمات کهن و ایدئولوژیکی طبقه‌ی حاکم را مورد تردید قرار می‌دهد، بلکه عملاً علیه بنیادهای ستم‌طبقاتی، تفرقه‌افکنی طبقه‌ی حاکم در بین صفوف ستم‌دیدگان، علیه دولت سرمایه‌داری، سلطنت و نظام خانواده متوجه گشته است. جنبش آزادی‌بخش زنان، چنانچه مسیر طبیعی تکامل خود را طی کند، به مجرای انقلاب سوسیالیستی سرازیر خواهد شد. در عین پیوستگی‌اش به مبارزات سایر بخش‌های تحت ستم جامعه، جنبش فمینیستی ایران،

۲۳- اسناد جنبش تروتسکیستی ایران، بررسی سوسیالیستی، شماره‌ی ۱، تابستان ۱۳۵۷، نیویورک، ص ۱۸۳

مبارزه‌ای ست مستقل از سایر جنبش‌ها؛ چرا که بر اساس ستم ویژه‌ای مبتنی شده است: ستمی که زنان به عنوان زن متحمل می‌شوند. انگیزه‌ی جنبش، آزادی زنان است.^{۲۴} به بیان دیگر، *انجمن ستار بنا* بر الگویی که *انترناسیونال چهارم*^{۲۵} پیش روی جریان‌های تروتسکیست جهان گذاشته، برای جنبش زنان ایران نیز جهت‌گیری "ضد سرمایه‌داری" پیش‌بینی می‌کند:

«... تا زمانی که تولید اجتماعی بر اساس اصل مالکیت خصوصی و سود سازمان می‌یابد، آن پایه‌های مادی که به ظهور خانواده و بردگی خانگی زنان منجر شد و نتیجتاً جنبه‌های مختلف ستم‌کشی ناشی از آن، پا برجا خواهد ماند. به همین جهت، جنبش زنان نیز مانند جنبش ملیت‌های ستم‌دیده و نهضت کارگری برای تحقق کامل درخواست‌های خود باید یک هدف مشترک داشته باشد: برانداختن نظام سرمایه‌داری.»^{۲۶}

با حرکت از چنین تحلیلی، استراتژی جنبش زنان ایران سال‌های ۵۷ - ۵۶ نیز طبعاً "استراتژی انقلابی" ارزیابی شده است، با "شعارهای دموکراتیک انتقالی" ای که لئون تروتسکی مطرح کرده بود:

«... استراتژی انقلابی برای جنبش فمینیستی باید بر اساس برنامه‌ی شعارهای دموکراتیک و انتقالی مبتنی شود. این شعارها ضمن آن که از نیازهای عینی توده‌های زن و سطح آگاهی کنونی آنان سرچشمه می‌گیرند، بخشی از برنامه‌ی وسیع‌تر انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی است. برنامه‌ی مبارزه به دور این خواست‌ها، منطقی انقلابی خواهد داشت. چرا که... تحقق کامل این خواست‌ها مستلزم انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.»^{۲۷}

قطعنامه به "برنامه‌ی جنبش زنان" هم می‌پردازد؛ البته اذعان دارد که به دلیل فقدان تجربه‌ی کافی، تعیین برنامه‌ای برای جنبش زنان با دشواری روبه‌رو خواهد بود و تدوین این برنامه میسر نیست. به همین دلیل: «... انقلابیون مارکسیست، هنوز بیشتر نیازمند به

۲۴- پیشین، ص ۱۹۶ و ۲۰۶ - ۲۰۵

۲۵- *انترناسیونال ۴*: سازمانی کمونیستی که در سپتامبر ۱۹۲۸ توسط لئون تروتسکی در خانه‌ای در حوالی پاریس بنیان گذاشته شد. تأسیس *انترناسیونال ۴* پس از تصفیه‌های خونین اعضای حزب و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نیز انقلابیون بین‌الملل کمونیستی سوم به دست استالینست‌های حاکم، صورت گرفت. تروتسکیست‌ها که پس از سیطره‌ی بوروکرات‌ها بر آن نهادها، مبارزه‌ی ایدئولوژیک در درون بین‌الملل را که به کلی ناممکن می‌دیدند، *انترناسیونال ۴* را پایه گذاشتند. *برنامه‌ی انتقالی* (نگاه کنید به زیرنویس ۳۰) را تروتسکی برای *انترناسیونال ۴* تدوین کرد. این سازمان به‌رغم انشعاباتی که در آن به وجود آمده، تا به امروز کماکان فعال است.

۲۶- *اسناد جنبش تروتسکیستی ایران*، پیش گفته، ص ۲۱۰

۲۷- پیشین، ص ۲۱۱

آموختن از جنبش زنان هستند تا تعیین پیشاپیش مسیر آن.» اما با توجه به "تجربه‌ی جنبش جهانی زنان" و "وظایف عینی جنبش زنان ایران"، پیش‌بینی این است که زنان به اشکال مختلف، به دور مسائل زیر بسیج خواهند شد:

«حق کنترل جسمانی؛ آزادی از قید بردگی خانگی؛ آزادی اقتصادی؛ امکانات آموزش مساوی؛ آزادی‌های مدنی و سیاسی»^{۲۸}

فصل پایانی قطعنامه، بر اهمیت مبارزه‌ی آزادی‌بخش زنان، تأکیدی دوباره می‌گذارد: «طرز برخورد و سیاست‌های مربوط به نیازها و خواست‌های زنان، قابلیت، چشم‌انداز و برنامه‌ی هر سازمانی که مبارزه علیه سیطره‌ی امپریالیسم و نظام سرمایه‌داری را هدف خود قرار داده، به آزمایش می‌گذارد. نقش و اهمیتی که ما برای مبارزه‌ی آزادی‌بخش زنان قائل هستیم و برنامه‌ای که برای تحقق آن ارائه می‌کنیم، وجه تفارقی است که ما را از همه‌ی نیروهای غیر پرولتاریایی که مدعی رهبری مبارزه علیه امپریالیسم، مبارزه علیه ستمگری ملی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی هستند، جدا می‌کند.»^{۲۹}

توضیحاتی که در پی این ادعا آمده، اما نشان می‌دهد که نقطه‌ی حرکت این تحلیل، نه آزادی و برابری که پیش‌گیری از فروافتادن جنبش زنان به "مجراهای اصلاح‌طلبانه" یا "ضد کارگری" است. بازبینی سنجش‌گرانه‌ی این بخش از قطعنامه که در پیشبرد مبارزات زنان، عمدتاً اهداف سیاسی و هژمونی‌طلب را دنبال می‌کند، می‌تواند چرخش ۱۸۰ درجه‌ای حزب کارگران سوسیالیست و حمایت همه‌جانبه‌ی آن از جمهوری اسلامی را تنها به فاصله‌ی چند ماه پس از انقلاب بهمن تا حدودی روشنی بخشد:

«اگر یک سازمان انقلابی به اهمیت سازمان‌دادن و بسیج کردن زنان پی نبرد و پیش‌تاز و رهبر مبارزه‌ی آزادی‌بخش زنان نگردد، میدان عمل برای نیروهای بورژوا و خرده‌بورژوا خالی خواهد شد و آنان از طریق تحمیل خود بر جنبش توفیق خواهند یافت مبارزه را از مسیر منحرف کرده به مجراهای اصلاح‌طلبانه و یا حتا ضدکارگری بکشانند. در عین حال سازمان انقلابی در میان زنان، به واسطه‌ی ستم‌دیدگی بی‌حدشان، همان‌گونه که تروتسکی در برنامه‌ی انتقالی می‌نویسد: "ذخائر پایان‌ناپذیری از سرسپردگی، از خودگذشتگی و آمادگی

۲۸- پیشین، ص ۲۱۲ - ۲۱۳

۲۹- پیشین، ص ۲۲۲

برای فداکاری " خواهد یافت." ^{۲۰}

به بیانی دیگر، انگیزه‌ی اصلی یک "سازمان انقلابی" در حمایت از جنبش زنان، نه مبارزه جهت رفع تبعیض جنسی، که یافتن متحدینی "سرسپرده، از خودگذشته و فداکار" برای "پرولتاریا"ست تا جنبش زنان را در جهت انهدام سرمایه‌داری رهبری کند:

«اگرچه جنبش آزادی‌بخش زنان می‌تواند هزاران نفر از زنان را در مبارزه‌ای مستقل بسیج کند، اما این جنبش به تنهایی قادر به از میان بردن نظام سرمایه‌داری نیست و نتیجتاً نمی‌تواند به تنهایی پایه‌های لازم را برای آزادی کامل زنان فراهم کند. اجرای موفقیت‌آمیز این وظیفه مستلزم سیاسی شدن و بسیج توده‌ی عظیم کارگران و زحمتکشان جامعه است. تنها یک حزب مارکسیست انقلابی، مرکب از آگاه‌ترین رزمندگان توده‌ی ستم‌دیده و استثمار شده، حزبی مسلح به برنامه‌ی انتقالی و قدرت بسیج توده‌ای علیه سرمایه‌داری می‌تواند مبارزه‌ی انقلابی را به سرانجام برساند... با این چشم‌انداز است که انجمن ستار می‌کوشد پیشتازان و بهترین مبارزین نسل جوان زنان ایران را به خود جلب کند.» ^{۳۱}

"مبارزین نسل جوان زنان" را انجمن ستار، عمدتاً در میان دانشجویان می‌جوید:

«در شرایط خفقان کنونی، هنوز خواست خاصی که مرکز توجه زنان واقع شده باشد، در صحنه‌ی سیاست ایران طرح نگشته است. مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی زن، تنها مسئله‌ی عملی است که در حال حاضر می‌توان مستقیماً درگیر آن شد. از طریق این

۳۰- پیشین، ص ۲۲۲ و ۲۲۳. *برنامه‌ی انتقالی* در سال ۱۹۳۸ توسط لئون تروتسکی به رشته‌ی تحریر درآمد؛ در شرایطی که به باور او، پرولتاریا از رهبری سیاسی انقلابی خود محروم شده بود. با نوشتن این برنامه، تروتسکی در صدد بود تا چهارچوب مبارزه‌ی نیروهای انقلابی در سطح جهان را به دست دهد. هدف این برنامه در عین حال پایه‌ریزی *بین‌الملل ۴* بود. از همین رو، برنامه‌ی *بین‌الملل ۴* هم به آن گفته‌اند. این برنامه پلی بود میان خواست‌های مبرم طبقه‌ی کارگر (برنامه‌ی حداقلی) و انقلاب سوسیالیستی (برنامه‌ی حداکثری). فصلی از این برنامه، به اهمیت جایگاه جوانان و زنان در *بین‌الملل ۴* تأکید دارد: «... طبیعتاً همه‌ی تشکلهای فرصت‌طلب ایجاب می‌کند که توجه‌شان را عمدتاً به لایه‌های بالایی طبقه‌ی کارگر معطوف نمایند و در نتیجه جوانان و زنان را از نظر دور دارند. حال آنکه زوال سرمایه‌داری، سخت‌ترین ضربه‌ها را به زنان، چه مزدبگیر و چه خانه‌دار وارد می‌کند. دوایر *انترناسیونال ۴* می‌بایست در ستم‌کش‌ترین لایه‌های طبقه‌ی کارگر، یعنی زنان زحمتکش، به دنبال تکیه‌گاه بگردند. در آنجاست که آن‌ها ذخائر پایان‌ناپذیری از فداکاری، از خودگذشتگی و روح ایثارگری خواهند یافت.» *برنامه‌ی انتقالی* لئون تروتسکی؛ برگرفته از:

Programme de Transition, Léon Trotsky: Place à la jeunesse! Place aux femmes travailleuses!

<http://www.marxists.org/francais/trotsky/livres/trans/tran20.html>

ترجمه از نگارنده که با نقل قول بالا کمی تفاوت دارد.

۳۱- اسناد جنبش تروتسکیستی، پیش‌گفته، ۲۲۵ - ۲۲۴

مبارزه‌ی مشخص در میان دانشجویان زن در دانشگاه‌ها، جایی که بیش از همه از عقاید جنبش آزادی‌بخش زنان استقبال می‌شود، ساختن گروه‌های عمل زنان امکان‌پذیر می‌گردد.^{۳۲}

هم‌زمان با کنگره‌ی انجمن ستار، یکی دیگر از گروه‌های پایه‌گذار حزب کارگران سوسیالیست که نشریه‌ی کندوکاو را منتشر می‌کرد نیز کنگره‌ای در لندن برگزار می‌کند. در این کنگره نیز مبارزات زنان ایران یکی از موضوعات مورد بحث است. این را از رهگذر کارنامه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی ایران که سال‌ها بعد به انتشار رسید، درمی‌یابیم:

«... چند ماه قبل از قیام [بهمن ۱۳۵۷]، کنفرانسی از [سوی] طرفداران نشریه‌ی کندوکاو، با شرکت اکثر اعضا و هواداران از اروپا و آمریکا و خاور نزدیک در لندن برگزار شد. کنفرانس، تحت عنوان هفته‌ی کندوکاو به جمع‌بندی نظریات گروه طی چند سال فعالیت پرداخت. بحث‌هایی درباره‌ی مفهوم امپریالیسم، سرمایه‌داری ایران، مسئله‌ی ارضی و ماهیت دولت ایران، تحولات جنبش کارگری، مبارزات زنان، ملیت‌های تحت ستم و مبارزه برای دموکراسی در این تجمع صورت گرفت.^{۳۳}»

از چندوچون مباحث کنفرانس لندن آگاهی نداریم؛ اما کمی پیش از سقوط رژیم شاه، پیام دانشجوی در سرمقاله‌ای با عنوان به عقیده‌ی ما، انتظاراتش را از مضمون تغییر و تحولی که باید در ایران انجام پذیرد به این صورت بیان می‌کند:

«سوسیالیست‌های انقلابی ایران، برای به پیروزی رساندن نبرد کنونی، سه خواست اساسی را مطرح کرده‌اند: سرنگونی سلطنت پهلوی، تشکیل مجلس مؤسسان برپایه‌ی رأی مساوی، مستقیم و مخفی و برقراری جمهوری کارگران و دهقانان... چنین مجلسی، علاوه بر تضمین آزادی‌های سیاسی و مدنی برای همه‌ی مردم ایران... به حل تکالیف اجتماعی خواهد پرداخت: برچین بساط سلطنت و کلیه‌ی نهادهای آن، درهم شکستن یوغ امپریالیسم، آزادی دهقانان، برقراری حقوق ملیت‌های ستم‌دیده برای خودمختاری، مساوات کامل و آزادی زنان.^{۳۴}»

در بیانیه‌ی حقوق کارگران و زحمتکشان ایران که در همین زمان به انتشار می‌رسد،

۳۲- پیشین، ص ۲۲۳

۳۳- م. رازی، کارنامه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی ایران، اردیبهشت ۱۳۸۴.

<http://nashr.de/2/razi/karn/0.pdf>

۳۴- پیام دانشجوی، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۶، ۲۲ دی ۱۳۵۷، ص ۴

حزب کارگران سوسیالیست تازه تأسیس یافته، حقوقی را که می‌بایست در قانون اساسی گنجانده شود، برمی‌شمارد. از جمله‌ی آن‌ها، "حقوق کامل و متساوی زنان، آزادی زنان" است:

«زنان، این توده‌ی عظیم مردم، قرن‌ها ستم‌زده و محروم بوده‌اند. در عصر جدید، کارگران زن تحت استثمار مضاعف قرار گرفته‌اند. آزادی زنان از وظایف اساسی انقلاب است. حقوق سیاسی و مدنی کامل و متساوی برای زنان. زنان برای کار مساوی باید دستمزدی مساوی با دیگر کارگران بگیرند. برای تضمین استقلال اقتصادی زنان، باید مراکز مهد کودک مجانی که مخارج آن توسط حکومت تأمین می‌شود، برقرار گردد. زنان باید از حق کنترل جسمانی، حق تصمیم‌گیری در مورد باردار شدن و بچه‌دار شدن برخوردار باشند و این امر حق آن‌ها در استفاده از سقط جنین و استفاده از وسایل جلوگیری از حاملگی را در برمی‌گیرد.»^{۳۵}

با نزدیک شدن قیام بهمن ۱۳۵۷، شمار زیادی از مبارزینی که در خارج به فعالیت مشغول بودند، به ایران بازمی‌گردند؛ از جمله مبارزین وابسته به گرایش‌های گوناگون تروتسکیست. انتشار پیام دانشجو پایان می‌گیرد و پیش از اینکه کارگر، به عنوان ارگان حزب کارگران سوسیالیست آغاز به کار کند، نشریه چه باید کرد به انتشار می‌رسد. در همین نشریه است که فراخوانی می‌بینیم برای بزرگداشت روز جهانی زن، به امضای کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران.

تئوری و عمل تروتسکیست‌ها در ایران

فراخوان کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران که تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۵۷ را بر خود دارد، پس از مروری کوتاه بر تاریخچه‌ی ۸ مارس، از اهمیت روز جهانی زن در "شرایط کنونی" سخن می‌گوید و به طرح خواست‌های زنان می‌پردازد:

۳۵- بیانیه‌ی حقوق کارگران و زحمتکشان ایران، پیشنهاد حزب کارگران سوسیالیست برای قانون اساسی؛ بی‌تاریخ؛ ص ۴. بندهای چندگانه‌ی این بیانیه موضوعات زیر را در برمی‌گیرد: «حکومت؛ قطع یوغ امپریالیسم؛ اتحاد کارگران و کشاورزان و برنامه‌ی اصلاحات ارضی؛ آزادی‌های سیاسی و مدنی؛ آزادی ملیت‌های ستمدیده؛ حقوق کامل و متساوی زنان، آزادی زنان؛ لغو اسرار معاملاتی؛ علیه خروج سرمایه به خارج از کشور و علیه اخلال و سابتاژ سرمایه‌داران در تولید؛ کنترل کارگران و زحمتکشان بر بانک‌ها، صنایع، تجارت و خدمات اجتماعی؛ علیه تورم و بیکاری؛ ملی کردن بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، صنایع عمده و حمل و نقل؛ انحصار تجارت خارجی؛ انحلال ساواک، پلیس، ژاندارمری، حقوق سیاسی برای سربازان، مسلح کردن مردم؛ همبستگی بین‌المللی.»

«برای زنان ایرانی امسال روز جهانی زنان از معنی و مفهوم خاصی برخوردار است. پس از یک سال و نیم مبارزه‌ی وسیع و بی‌امان، به نیم قرن استبداد و ظلم پهلوی و رژیم شاهنشاهی خاتمه داده شده است. در این مبارزه‌ی سخت و طولانی... زنان دوشادوش برادران خود برای درهم نوردیدن بساط حکومت سرنیزه و ترور و مفتوح کردن باب آزادی‌های سیاسی و مدنی مبارزه کرده‌اند... در طی سال گذشته زنان نیز درخواست‌های خود را برای احقاق حقوق پایمال شده‌ی خود عنوان کردند. در نواحی مختلف کشور درخواست‌های زیر از طرف زنان مبارز مطرح شده است: مزد مساوی در مقابل کار مساوی؛ مهد کودک رایگان برای همه؛ لغو قوانین پوسیده و ارتجاعی که حق تصمیم‌گیری در مورد زندگی و سرنوشت زنان را در اختیار دیگران قرار می‌دهد؛ حق تشکل سازمان مستقل و مبارز...»

برای بزرگداشت این روز، کمیته موقت تدارکاتی تشکیل شده است... در این کمیته به روی همه‌ی مبارزین علاقمند باز است. ما از کلیه‌ی مبارزین تقاضا داریم که با شرکت در این کمیته، آن را در برنامه‌ریزی و برگزاری هرچه وسیع‌تر، مبارزتر و پرشکوه‌تر این روز یاری رسانند.^{۳۶}

طیف متنوعی از زنان (کارمند، دانشگاهی، آموزگار، دانشجو، دانش‌آموز...) این فراخوان را امضا کرده‌اند. امضاها نشانگر این است که تروتسکیست‌ها از بدو بازگشت به ایران، به فعالیت در میان زنان پرداخته‌اند. این را با مرور یادمانده‌های کیت میلت نیز درمی‌یابیم که به دعوت آن‌ها برای سخنرانی در مراسم روز جهانی زن به تهران آمده بود. میلت که تروتسکیست‌ها را از سال‌های مبارزه علیه رژیم شاه می‌شناخت و در آمریکا با آن‌ها همکاری داشت، بیشترین اطلاعات را درباره‌ی جزئیات سازماندهی مراسم ۸ مارس این کمیته به دست می‌دهد. کیت میلت گفتگویی را که در آستانه‌ی برگزاری مراسم با یکی از میزبانان ایرانی‌اش انجام داده، چنین بازمی‌گوید:

«او هم به مانند دیگر اعضای کیفی [CAIFI]، برای کمک به برگزاری روز جهانی زنان، تثبیت حق زن و گرامی‌داشت آن وقت زیادی می‌گذارد. از شنیدن اینکه زنان کارگر نسبت به موضوع خیلی حساس شده‌اند، خوشحال می‌شویم. به ما اطمینان می‌دهد که: «الان مسئله‌ی زن، مسئله‌ای بسیار مهم شده.»^{۳۷}

۳۶- چه باید کرد، شماره‌ی ۳، ۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱۴. متن کامل این نوشته در فصل اسناد آمده است.

۳۷- کیت میلت، در ایران، انتشارات زنان، پاریس، ۱۹۸۱، ص ۱۰۶ - ۱۰۵

کم و کیف جلسات تدارکاتی روز جهانی زن را نیز کیت میلِت از قول دوستان ایرانی اش شرح داده است. این چنین است که به مشکلات کمیته‌ی موقت... برای برگزاری مراسم پی‌می‌بریم. موانعی که "کمیته‌چی"ها بر سر راه آن‌ها قرار می‌دهند و اختلافات سیاسی با دیگر گروه‌های فعال در دانشگاه‌ها، موجب شد که کمیته‌ی موقت... تا آخرین لحظات مطمئن نباشد که آیا می‌تواند مراسم را در روز ۸ مارس را برگزار کند یا نه. یکی از مسئولین اصلی کمیته موقت... تمام مراحل تدارک روز جهانی زن - از جمله ماجرای نوشته شدن فراخوان و مسائلی را که پس از آن اتفاق افتاد - برای کیت میلِت شرح می‌دهد:

«تا [به ایران] رسیدیم، خواستیم که برای زنان کاری را شروع کنیم؛ می‌خواستیم با جشن روز جهانی زن شروع کنیم. پنجاه سال بود که روز جهانی زن در اینجا برگزار نشده بود. وقتی این پیشنهاد را با گروهی از زنان در میان گذاشتیم، خیلی شاد شدند... اونجا، خارج که بودیم، می‌شنیدیم تو روزنامه‌ها نوشتن که اینجا زنا می‌خوان به قرن نوزدهم برگردند. و ما می‌دانستیم که این واقعیت ندارد. دوستانم خیلی برآشفته بودند. می‌گفتند که ما باید پا پیش بگذاریم. اما من با خودم فکر می‌کردم که ما به تنهایی قادر به این کار نیستیم و باید زنان ایران درگیر شوند... به این ترتیب درباره‌ی ۸ مارس متنی نوشتیم؛ همه‌ی تاریخچه‌اش را. و اعلام کردیم به خاطر اینکه انقلاب شده، می‌بایست دست به این کار تازه بزنیم. می‌دونین؛ الان فشار زیادی روی زن‌هاست. همه‌جا می‌گن که قیام را مردان و زنان با هم به‌ثمر رساندن. و واقعیت هم همین است. اما ما باید برای خواسته‌های خاص خودمان هم فعالیت کنیم... اوایل، هرکاری که خود زنان مستقلاً انجام می‌دادند، ضدانقلابی تلقی می‌شد. ما توانستیم خلافتش رو ثابت کنیم. جلسه‌ای برگزار کردیم تا پیشنهاد بدیم هرکس - هر که باشد - که می‌خواهد جنبش را بسازد، بیاید. سالتی داشتیم در یک کتابخانه. ۲۰۰ زن آمدند زیباترین جلسه‌ای بود که به عمرم دیده بودم!»^{۳۸}

به‌رغم تلاش اعضای کمیته‌ی موقت... آن‌ها نتوانستند سالتی برای برگزاری روز جهانی زن پیدا کنند. پس با هواداران حزب توده به توافق رسیدند که بزرگداشت ۸ مارس را

En Iran, Kate Millett, Edition des Femmes, Paris, 1981, pp : 105-106

درباره‌ی کتاب کیت میلِت و نیز کیفی *CAIFI*، نگاه کنید به ناصر مهاجر، به *ایران رفتن*، در دفتر دوم این مجموعه زیر عنوان *خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷*، همبستگی جهانی، ص ۲۱۸ - ۱۹۹.

۳۸- کیت میلِت، *در ایران*، پیش گفته، ص ۱۱۷ - ۱۱۶. متن مفصل‌تر در فصل اسناد آمده است.

مشترکاً برگزار کنند. ظاهراً در جریان شکل‌گیری کمیته، با هواداران حزب توده هم در ارتباط قرار گرفته بودند. کیت میلر از زبان مسئول کمیته‌ی موقت... می‌گوید:

«... گردهم‌آیی بزرگ در دانشکده‌ی صنعتی برگزار خواهد شد. آن‌ها قول داده‌اند که... به ما هم فرصتی بدهند. شاید ما خودمان بتوانیم کار را به نحو بهتری به انجام برسانیم. به هر حال، این هست... فعلاً این را داریم...»^{۳۹}

حزب توده در آن سال برنامه‌ای به نام خود برگزار نکرد و بزرگداشت روز جهانی زن، نهایتاً به نام *دانشجویان دموکرات* برگزار شد.^{۴۰} برگزاری این برنامه بنا بود مشترکاً با کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن به انجام برسد. اما در آستانه‌ی شروع برنامه، زنان دست‌اندرکار کمیته‌ی موقت... دریافتند که برگزارکنندگان آن‌ها را به کلی کنار گذاشته‌اند! به نظر می‌رسد "گناه" تروتسکیست بودن اعضای کمیته سبب این رفتار ناشایست هواداران حزب توده بوده است که دغدغه‌ی اندکی در رعایت آزادی عقیده و بیان داشتند. ما از دقایق گفتگوها و توافقات میان *دانشجویان دموکرات* و کمیته‌ی موقت... پیش از برنامه و در جریان آن، سندی در دست نداریم.^{۴۱} آگاهی همگانی نسبت به این رویداد، تا جایی که ما می‌دانیم، به یادمانده‌های فمینیست آمریکایی کیت میلر از آن روز محدود می‌شود.^{۴۲} و نیز بیانیه‌ای که کمیته‌ی موقت... منتشر کرد. در همین بیانیه است که درمی‌یابیم، برگزارکنندگان مراسم، نه به اصطلاح *دانشجویان دموکرات*، که *جامعه‌ی زنان دموکرات* بودند:

«کمیته‌ی تدارکاتی برای برگزاری روز جهانی زن و جامعه زنان دموکرات که هر دو برای برگزاری این روز جهانی کوشش می‌کردند، توافق نمودند که برای هرچه وسیع‌تر ساختن این روز، مشترکاً در ساعت ۳ بعد از ظهر ۱۶ اسفند در سالن ورزشی دانشگاه صنعتی گرد هم آیند. همچنین توافق شد که سخن‌گویان کمیته‌ی تدارکاتی و جمعیت زنان

۳۹- پیشین، ص ۱۱۶

۴۰- نگاه کنید به بزرگداشت روز جهانی زن از سوی هواداران حزب توده‌ی ایران در همین دفتر.

۴۱- ضمن کوشش برای یافتن دست‌اندرکاران این کمیته، توانستیم با یکی از آن‌ها که در ایالات متحده‌ی آمریکا زندگی می‌کند، تماس بگیریم. متأسفانه او از همکاری با ما و ثبت تجربه‌ی خود در این مجموعه، به‌رغم موافقت اولیه، شانه خالی کرد؛ بدون ارائه‌ی دلیلی جدی. ما از محروم شدن خواننده از دسترسی به این تجربه‌ی مهم متأسفیم و امیدواریم که ایشان به هر شکلی که مناسب می‌دانند، تجربیات‌شان را در اختیار علاقمندان قرار دهند.

۴۲- ترجمه‌ی بخش کوچکی از خاطرات کیت میلر از این رویداد در مقاله‌ی: *بزرگداشت روز جهانی زن از سوی هواداران حزب توده‌ی ایران*، در همین دفتر آمده است.

دموکرات در تریبون مشترکی سخنرانی‌های خود را ایراد کنند. با این توافق، فعالان هر دو گروه به اتفاق به تبلیغاتی پیرامون برپایی این جلسه دست زدند. شرکت بیش از ۵ هزار نفر در استادیوم دانشگاه صنعتی امکانات عظیم ناشی از اتحاد نیروهای طرفدار جنبش زنان ایرانی را نشان داد. متأسفانه در آخرین ساعات، مسئولان خودکامه‌ی جمعیت زنان توافقی‌های حاصله را زیر پا گذاشتند و از سخنرانی سخنرانان کمیته‌ی تدارکاتی جلوگیری کردند... کمیته‌ی تدارک ابراز عقاید همگی خواهران را در یک فضای دموکراتیک فراهم خواهد کرد تا همگان برای رسیدن به این آرمان آزادی‌خواهانه نقطه نظرهای خود را بازگو کنند. یک بار دیگر تأکید می‌شود که کسب حقوق زنان در این انقلاب، بدون مشارکت همه زنان ایرانی فراهم نخواهد شد.^{۴۳}

اعضای کمیته‌ی موقت... چنان که در این بیانیه‌ی مطبوعاتی مشهود است، از برگزاری مراسم روز جهانی زن منصرف نشدند و با اینکه بیش از یک روز تا ۸ مارس فاصله نداشتند، به تکاپو افتادند و در عرض چند ساعت، محل استادیوم نصیری را برای مراسم آماده کردند. به نظر می‌رسد که کمیته با چند سازمان سیاسی دیگر هم در مورد این گردهمایی تماس گرفته باشد؛ چرا که مطابق گزارش مندرج در *اطلاعات*، پیام‌هایی از جانب سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق در مراسم خوانده شده است. در پایان، برگزارکنندگان خواسته‌های‌شان را به این شرح مطرح کردند:

«... نقطه نظر اساسی سخنرانان این بود "وقتی زنان با درک انقلابی خود، دوش‌به‌دوش مردان علیه رژیم استبدادی وابسته به امپریالیسم بیکار کرده‌اند، آن قدر درک اخلاقی و انسانی دارند که در عین انتخاب آزادانه‌ی لباس با هر نوع فساد و بی‌عفتی نیز مبارزه کنند و نبایستی در این مورد، نوع به‌خصوص لباس به زنان تحمیل گردد." شرکت‌کنندگان در این مراسم خواستار اجرای موارد زیر شدند:

- ۱- برابری و تساوی حقوق زن و مرد
- ۲- تامین رفاه زنان کارگر و برابری کارمزد زنان کارگر با مردان کارگر
- ۳- تامین آزادی سیاسی و برخورداری کامل از حقوق رفاهی و اجتماعی و سیاسی زنان...»^{۴۴}

۴۳- بیانیه‌ی کمیته‌ی برگزاری روز زن؛ پافشاری زنان آزادی‌خواه بر آرمان خویش، آیندگان، پنج‌شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲. متن کامل، در فصل استاد آمده است.

۴۴- *اطلاعات*، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

علاوه بر سخنرانان ایرانی، چند فمینیست آمریکایی، اروپایی و عرب نیز به سخنرانی پرداختند و بدین‌سان، به این مراسم چهره‌ای بین‌المللی بخشیدند. سال‌های مبارزه در خارج کشور و شرکت در جنبش فمینیستی اوج‌گیرنده در آمریکا و اروپا، موجب برقراری ارتباطی ماندگار میان فعالان تروتسکیست با برخی فمینیست‌ها در آن کشورها شده بود. یکی از شناخته شده‌ترین آن‌ها، کیت میت بود که به همین منظور از سوی یاران پیشینش در کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران به مراسم ۸ مارس دعوت شد.^{۴۵} ایده‌ی مبتکرانه‌ی دعوت از فمینیست‌های خارجی از سوی کمیته‌ی موقت...، نقش مهمی در پخش خبر خیزش زنان ایران در برابر حکم حجاب اجباری در گستره‌ی بین‌المللی داشته است؛ و نیز شکل‌گیری همبستگی جهانی فمینیستی با زنان دگرخواه ایرانی و به ایران آمدن چندین چهره‌ی سرشناس جنبش فمینیستی؛ از جمله هیئت فرانسوی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان.^{۴۶}

کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران که در همین ایام، به کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان تغییر نام داد، در حرکت‌های اعتراضی زنان تهران علیه اجباری شدن حجاب در ادارات دولتی نیز فعالانه مشارکت داشت. گزارش مفصل این حرکت‌ها، در نخستین شماره‌ی کارگر، ارگان حزب تازه تأسیس یافته‌ی کارگران سوسیالیست این چنین آمده است:

«... زنان ایرانی انتظار داشتند که پس از پیروزی انقلاب، یک‌باره به تمام تحقیرات و توهین‌ها علیه زنان خاتمه داده شود. تمام قوانین شاهنشاهی که علیه زن در جامعه تبعیض قائل می‌شد و یا اختیار زندگی او را در دست دیگران قرار می‌داد، با فروریختن نظام سلطنتی به زباله‌دانی تاریخ سپرده شود... به زنان امکان داده شود که انسانی کامل باشند با تمام ابعاد انسانی... اما متأسفانه از همان روزهای اول پیروزی، رهبران مذهبی و دولت‌بازرگان به تمام آمال و خواسته‌های زنان پشت پا زد... به‌جای اینکه در جهت تأمین تساوی حقوقی زن و مرد قدم بردارد، قانون حمایت خانواده را - اگرچه به هیچ‌وجه تساوی حق زن [و مرد] را رعایت نمی‌کرد، ولی امکانات بسیار محدودی به زنان می‌داد - به خاطر "مخالفت با شرع اسلام" لغو کرد. دولت آقای مهدی‌بازرگان علاوه بر همه‌ی این‌ها، در ۱۶ اسفند کوشش وسیعی برای تحمیل حجاب اجباری به زنان آغاز کرد... در پشت این یورش دولت به آزادی‌های فردی زنان، دسته‌جات اوباش و ارادل که برای ماه‌ها در پرتو آتش فروزان

۴۵- برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به دفتر دوم این مجموعه.

۴۶- گزارش مفصل سفر این هیئت، در دفتر دوم این مجموعه درج شده.

انقلاب هراسان از خیابان‌ها گریخته بودند، دوباره جان گرفتند... دولت به جنایات این اشرار به دیده‌ی اغماض نگریست و با وجود اینکه ده‌ها و صدها زن مورد تعرض قرار گرفته بودند، حتا یکی از این جانیان دستگیر نشدند... برای دفع این حملات به حقوق زنان، برای کسب آزادی و حقوق مساوی لازم است که مبارزه ادامه یابد. نیاز به تبلیغ و تهییج و بسیج عمومی است. باید همگی خواهران دبیرستانی و دانشگاهی، همگی زنان کارمند و کارگر و خانه‌دار را به اجتماعات، جلسات و میتینگ‌ها و تظاهرات برای کسب حقوق حقه‌ی زنان جلب کنیم. باید همگی به برادران خود تفهیم کنیم که حمله به حقوق زنان سرآغاز حمله به آزادی در جامعه است. ما باید کلیه‌ی کارگران را از این حقایق مطلع کنیم... امروز به کفایت روشن است که هیچ حکومتی از بالا تعیین شده‌ای برای ما زنان آزادی نخواهد آورد. ما باید نمایندگان خود را در محیطی کاملاً دموکراتیک، در حالی که حق آزادی بیان تمام گروه‌ها و احزاب محترم شمرده می‌شود، انتخاب کرده به مجلس مؤسسان بفرستیم. تنها در این صورت است که نمایندگان مردم ایران، نه تنها شکل حکومت را تعیین خواهند کرد، بلکه هر خط و سطر قوانین جدید مملکتی به‌دست آن‌ها نوشته شده، در برابر چشم ما تصویب خواهد گشت.»^{۲۷}

گزارشی که نکات اصلی آن در بالا آمده، بر حفظ حقوق اولیه‌ی زنان پافشاری می‌کند و به درستی، تجاوز به آزادی زن را سرآغاز تهاجم به آزادی در جامعه می‌داند. اما نوک تیز حمله را متوجه دولت موقت مهدی بازرگان می‌کند؛ نه روحانیت سنتی حاکم، به رهبری آیت‌الله خمینی که طرح‌ریزان و مسببین اصلی دستورالعمل‌های زن‌ستیزانه بودند. این‌گونه موضع‌گیری در برابر دولت موقت که "لیبرال" قلمداد می‌شد و مسئول همه‌ی نابسامانی‌های مملکت، در میان نیروهای چپ در آن زمان البته رایج بود. آنچه در میان گروه‌های چپ - و صد البته راست و میانه - رواج نداشت، پشتیبانی از حقوق اولیه‌ی زنان بود. پس به جاست که بگوییم گرچه کمیته‌ی دفاع از حقوق زن در تشخیص مبتکرین و مسببین اصلی قوانین زن‌ستیز اشتباه می‌کرد، اما از معدود جریان‌هایی بود - حتا در میان گروه‌های زنان - که در آن مقطع، بر لزوم استمرار مبارزه در برابر تهاجم به حقوق زنان پافشاری نمود:

۲۷- پروین نجفی، *تجمعات و راه‌پیمایی زنان: ما زنان ایرانی، در بند نمی‌مانیم، کارگر، سال اول، شماره‌ی ۱، اول فروردین ۱۳۵۸، ص ۱. متن کامل این گزارش، در فصل اسناد آمده است.*

«... واقعیت اینست که کوشش برای تحمیل حجاب اجباری به هیچ‌وجه خاتمه نیافته است. هنوز تظاهرات آرام زنان برای احقاق حقوق مسلم خود با دستجات اوباش و چاقوکشان حرفه‌ای روبه‌رو می‌شود. هنوز توهین نسبت به زنان خاتمه نیافته است. یک نمونه‌ی آن سخنان آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر در شب ۲۳ اسفند است که تظاهرات باشکوه زنان آزادی‌خواه ایران را "جیغ بنفش خانم‌ها" می‌خواند. هنوز خواهران به "جرم" بی‌حجاب بودن مضروب و مجروح می‌شوند. فشارهای دولت برای درهم شکستن اعتراض و مقاومت زنان در مقابل حملات اخیر به قدری وسیع است که حتا برخی از سازمان‌هایی نیز که در دوران سلطنت علیه رژیم مجدانه می‌جنگیدند، زیر این فشار خم شده و اعلام کرده‌اند که ادامه‌ی بسیج عمومی زنان علیه حجاب اجباری و پافشاری زنان برای احقاق حقوق مساوی امری است فرعی و باعث ایجاد تفرقه و به بیراهه کشاندن انقلاب می‌شود. هیچ‌چیز نمی‌تواند بیش از این از حقیقت دور باشد.»^{۲۸}

با چنین نگرشی، هنگامی که بسیاری از دست‌اندرکاران خیزش زنان در اسفند ۵۷، از ضرورت پایان دادن به عمل مستقیم سخن می‌گفتند، کمیته‌ی دفاع از حقوق زن، برای تظاهرات بزرگ روز ۲۱ اسفند، چنین بیانی‌های صادر کرد:

«آیا زنان حق دارند که خود تصمیم بگیرند چگونه می‌خواهند لباس بپوشند؟ آیا زنان حق دارند که خود تصمیم بگیرند می‌خواهند با حجاب یا بدون حجاب باشند؟... مستی از رهبران دولتی و مذهبی، کسانی که بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده‌اند، سعی می‌کنند به این حق مسلم زنان تجاوز کنند... در چند روز گذشته، زنان بسیاری به "جرم" اینکه بی‌حجاب بوده‌اند، به وسیله‌ی چاقو، زنجیر، پاره سنگ و اسید مجروح شده‌اند... امروز مسئله‌ی آزادی زنان به نقطه‌ی کانونی آزادی همه‌ی محرومان، آزادی میلیون‌ها مردم زحمتکش مبدل شده است... برای دفع این حملات به حقوق دموکراتیک زنان، احتیاج به بسیج و مبارزه‌ی عمومی است. لازم است که تمام طرفداران آزادی، علیه این اجحاف صدای اعتراض خود را رسا و بلند به گوش همگان برسانند... بدین منظور تظاهرات و راه‌پیمایی برای روز دوشنبه، ۲۱ اسفند برگزار خواهد شد.»^{۲۹}

۲۸- پیشین

۲۹- بیانیه‌ی کمیته‌ی دفاع از حقوق زن، بی‌تاریخ. متن کامل این بیانیه را در فصل اسناد آورده‌ایم.

راهپیمایی روز ۲۱ اسفند که با شرکت بیش از ۲۰ (به روایتی ۵۰) هزار نفر به انجام رسید، آخرین حرکت بزرگ این دوره از مبارزات زنان بود.^{۵۰}



در هفته‌ها و ماه‌های بعد، نشریه‌ی کارگر از اعتراض به تحدید فزاینده‌ی حقوق و آزادی‌های دموکراتیک، به‌ویژه تهاجم به روزنامه‌های آزاد، بازتایستاد و سیاست سرکوب اقوام و ملیت‌های ایرانی را محکوم کرد؛^{۵۱} و همچنین تهاجم روزمره به حقوق زنان را، موارد تبعیض‌آمیز قانون کار در مورد زنان کارگر، اعتراض این نشریه را به دنبال آورد.^{۵۲} به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر، حزب کارگران سوسیالیست برنامه‌ای را با عنوان رفع بحران کنونی به انتشار رساند. بخش مربوط به زنان در این برنامه، به لزوم دفاع "بی‌قید و شرط" کارگران از مبارزات زنان اشاره داشت و درخواست‌های ۶ گانه زیر را طرح می‌کرد:

۵۰- نگاه کنید به ناصر مهاجر، شش روز خیزش، در همین دفتر.

۵۱- دست‌ها از آیندگان، کیهان، بی‌نام امروز، آهنگر و تهران مصور کوتاه، کارگر، ویژه‌ی دفاع از آزادی مطبوعات، ۳۰ اردیبهشت

۱۳۵۸؛ ستاسور اخبار در مورد کشتار خلق مبارز عرب باید خاتمه یابد... کارگر، سال اول، شماره‌ی ۶، ۲۳ خرداد ۱۳۵۸، ص ۱

۵۲- فروغ داد، قوانین جدید کار حمله به حقوق زنان است، کارگر، سال اول، شماره‌ی ۲، ۲۵ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳

«... یکی از عوامل مهم عقب‌ماندگی ایران و استیلای تاریخی رژیم‌های مستبد و ارتجاعی، ستم و تبعیض شدید علیه زنان بوده است. بدون آزادی زنان، آزادی جامعه ممکن نخواهد بود. میزان واقعی آزادی جامعه را باید با میزان آزادی زنان آن سنجید... در جامعه‌ی امروزه، ریشه‌ی اصلی ستم‌کشیدگی زن، عوامل ظاهری‌اش هرچه که باشد، در نظام سرمایه‌داری است... در مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری و ریشه‌کن ساختن هرگونه ظلم و محرومیت در جامعه، کارگران و زحمتکشان ایران، زنان ستم‌دیده را متحدین نیرومند خود خواهند یافت. دفاع از کلیه‌ی مبارزات زنان برای کسب تساوی کامل و رفع هرگونه تبعیض، دفاع از منافع تمام زحمتکشان است. کارگران و زحمتکشان ایران باید پیگیرانه و بدون قید و شرط از مبارزات زنان برای کسب حقوق زیر دفاع کنند:

۱- تساوی کامل حقوقی، سیاسی و اجتماعی برای زنان باید تأمین گردد. هرگونه تبعیض علیه زنان، چه به اتکاء قانون و چه به اتکاء مذهب یا سنت باید به‌طور صریح غیرقانونی اعلام شود... کلیه قوانین شرعی و مدنی که به نحوی مجازات‌های ویژه‌ای برای زنان در نظر گرفته‌اند... ملغی گردد...

۲- زنان باید حق کنترل بر بدن خود را داشته باشند. حق تصمیم‌گیری در مورد بارداری و یا خاتمه‌ی به بارداری منحصرأ به خود زنان تعلق دارد...

۳- کلیه‌ی قوانین ارتجاعی مربوط به خانواده که به‌نحوی علیه زنان تبعیض و تحقیر قائل می‌شود، باید لغو شوند. ازدواج امری است داوطلبانه که با یک ثبت مدنی رسمیت می‌یابد... حق طلاق فوری و بدون قید و شرط باید به‌طور مساوی برای زوجین وجود داشته باشد... ۴- استقلال کامل اقتصادی برای زنان باید وجود داشته باشد...

۵- امکانات آموزشی باید به‌طور مساوی برای زنان و مردان فراهم شود...

۶- جامعه باید از نو سازمان یابد تا بردگی خانگی زنان پایان یابد...»^{۵۳}

به هنگام اعلام ممنوعیت مدارس مختلط در اوایل سال ۱۳۵۸، هفته‌نامه‌ی کارگر، ضمن اعتراض به این اقدام، خواست مختلط شدن تمام مدارس را به میان آورد:

۵۳- از برنامه‌ی عملی زحمتکشان برای رفع بحران کنونی، انتشارات حزب کارگران سوسیالیست، اول ماه مه ۵۸. این نوشته را از جزوه‌ی مسائل و وظایف جنبش زنان در ایران ۶۰-۱۳۵۷ برگرفته‌ایم. (تاکیدها در متن اصلی) در ویژه‌نامه‌ی اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر، کارگر، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸، بخش مربوط به آزادی زن بسیار خلاصه‌تر و در چند خط است. نگاه کنید به نشانی زیر:

«تمام کوشش بر این است که دانش‌آموزان دختر برای انجام کارهایی که سنتاً "زنانه" محسوب می‌شود، مهیا شوند. در دبیرستان‌های دخترانه رشته‌های خانه‌داری، منشی‌گری و ادبی به مراتب بیشتر از رشته‌های طبیعی و ریاضی است... تنها طریق رفع نابرابری‌ها و تبعیض‌ها علیه زنان در نظام آموزشی کشور و تضمین برابری و امکانات مساوی چه از لحاظ کیفی و چه از لحاظ کمی، مختلط کردن مدارس در سراسر کشور و در کلیه سطوح است. کلاس‌های آشپزی، خیاطی و خانه‌داری از لیست دروس اجباری برای زنان باید لغو گردد...»^{۵۴}

در این نوشته، نوک تیز حمله باز هم به سوی دولت بازرگان نشانه رفته که مسئول تهاجم به حقوق زنان قلمداد شده است:

«... مقامات دولت موقت که تنها به شکرانه‌ی جانفشانی‌ها و از خودگذشتگی‌های میلیون‌ها ایرانی بدون آنکه رسالت آن را داشته باشد به قدرت رسیده است، به تمام آمال زنان برای تساوی اجتماعی و آزادی پشت پا کرده‌اند. برای زنان، ترازنامه‌ی سه ماهه‌ی دولت آقای بازرگان در حملات پیاپی و گسترده به حقوق زنان خلاصه می‌شود؛ حملاتی که با کوشش ناموفق برای تحمیل حجاب اجباری آغاز شد... تهاجم اخیر هیئت حاکمه به حقوق زنان، یک بار دیگر نشان می‌دهد که سرمایه‌داران و زمین‌داران که امروز خود را با مفاهیم اسلامی پوشانده‌اند، تهاجم خود را در هیچ سطحی متوقف نخواهند کرد...»^{۵۵}

در اینکه دولت مهندس بازرگان عامل و بازوی اجرای سیاست‌های زن‌ستیز و آزادی‌ستیز بوده است، شکی نیست. اما در این واقعیت نیز نمی‌توان شک کرد که تهاجم به حقوق و آزادی‌ها - به‌ویژه در مورد حقوق زنان - با ابتکار و دستور مستقیم رهبری مذهبی صورت می‌گرفت و دولت "سرمایه‌دار و زمین‌دار" بازرگان را نباید مسبب این سیاست‌ها دانست. این‌گونه موضع‌گیری‌ها - آگاهانه یا ناآگاهانه - به معنی چشم‌پوشی از نقش رهبری واپس‌نگر اسلامی در این اقدامات است و نمی‌تواند با تغییر موضع بعدی حزب کارگران سوسیالیست بی‌ارتباط باشد.

به هر رو؛ هفته‌نامه‌ی کارگر اعتراض به تبعیض‌های جنسی و سیاست‌های زن‌ستیز جمهوری اسلامی را یک چند به شیوه‌ی قبلی ادامه می‌دهد:

۵۴- پروین نجفی، تعطیل آموزشگاه‌های مختلط، حمله‌ای جدی علیه حقوق زنان، کارگر، شماره‌ی ۵، ۱۲ خرداد ۱۳۵۸، ص ۷

۵۵- پیشین

«مقامات دولتی و نظریه‌پردازان جمهوری اسلامی از طریق رسانه‌های جمعی که در اختیار دارند، تبلیغات فراوانی به نفع این نقش مادون انسانی زن در جامعه آغاز کرده‌اند. جوهر کلام آنان در این خلاصه می‌شود که حقوق زن در جامعه حدود و ثغوری دارد. زنان نمی‌توانند و نباید از حقوق سیاسی و اجتماعی و مدنی مساوی با مردان برخوردار باشند.»^{۵۶}

به هنگام تحصن کارآموزان قضایی در بهار ۵۸، حزب کارگران سوسیالیست با انتشار اطلاعیه‌ای به حمایت از آن‌ها برمی‌خیزد.^{۵۷} طرح تقسیم‌بندی دریا، مورد اعتراض حزب قرار می‌گیرد که آن را «حمله‌ی جدیدی به حقوق زحمتکشان و زنان» می‌نامد.^{۵۸} نشریه‌ی کارگر به سویه‌های عملی مبارزه‌ی زنان که در گرو اتحاد و سازمان‌یابی آن‌هاست نیز توجه دارد:

«... تبعیض و ظلمی که نسبت به زنان اعمال می‌گردد، مختص زنان ایرانی نیست. در تمام جوامع طبقاتی زنان به‌عنوان اتباع درجه‌ی دو تلقی می‌شوند و ستم می‌بینند... تنها راه رهایی زنان از یوغ این موقعیت مادون انسانی، تشکل و مبارزات مداوم خود آن‌هاست. زنان نباید حملات دولت سرمایه‌داران به حقوق حقه و دموکراتیک خود را بدون پاسخ بگذارند و به امید این یا آن شخص بنشینند که از خواست‌های آنان دفاع کند. زنان باید حقایق مبارزات خود و ستمی را که به آن‌ها می‌شود، برای کلیه‌ی کارگران و زحمتکشان ایران روشن سازند. زیرا مسلم است که کارگران و ستم‌دیدگان جامعه... می‌دانند که اگر زنان در مبارزه علیه رژیم جبار پهلوی شرکت نمی‌کردند، امکان پیروزی بر این دستگاه بسیار کمتر بود. زحمتکشان هیچ‌گاه از مبارزات وسیع زنان برای دستیابی به خواست‌های‌شان ترسی ندارند و می‌توانند بهترین و پیگیرترین حامیان زنان باشند. فقط دولت سرمایه‌داری است که از قدرت عظیم انقلابی زنان و از شرکت و دخالت آنان در امور اجتماعی و سیاسی هراس دارد و هر روز در صدد سرکوبی زنان است. اما زنان در مبارزات اخیر خود راه مقابله با این حملات را نیز دریافتند. زنان طی مبارزات خود بر علیه "حجاب اجباری" پی بردند که تنها اتحاد و همبستگی خود آنان است که می‌تواند مانند سدی عظیم در مقابل دست‌اندازی‌های دولت به حقوق آنان باشد. زنان در طول مبارزه‌ی عملی خود بر علیه تحمیلات و زورگویی دولت فهمیدند که تنها راه رسیدن به خواست‌های‌شان تشکل، وحدت و مبارزه‌ی پیگیر خود

۵۶- پروین نجفی، *افسانه‌ی ضعیف بودن جنس زن*، کارگر، شماره‌ی ۶، ۲۳ خرداد ۱۳۵۸، ص ۹

۵۷- ما زنان قاضی هیچ‌گونه تبعیض و ستمی را نخواهیم پذیرفت، کارگر، شماره‌ی ۹، ۱۰ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱۹ و ۲۳

۵۸- کارگر، شماره‌ی ۷، ۲ تیر ۱۳۵۸، ص ۱۰

آنان است...»^{۵۹}

در تابستان ۱۳۵۸، حمله‌ی خشونت‌آمیز حکومت به نیروهای اوپوزیسیون که عمدتاً با توسل به دسته‌های چماق‌دار حزب‌اللهی به انجام می‌رسید، شدت می‌گیرد. چگونگی مقابله با این حملات، موضوع مقاله‌ای است در کارگر:

«باید با تمام تبلیغات هیئت حاکم سرمایه‌داری مبنی بر برتری‌های نژادی، جنسی و مذهبی بخشی از زحمتکشان نسبت به بخش‌های دیگر، با قاطعیت دست رد کوبید. تعصبات نژادی و جنسی و مذهبی دقیقاً چیزهایی هستند که نیروهای ارتجاعی دست راستی سعی در برانگیختن آن‌ها و ایجاد نفاق در صفوف زحمتکشان دارند... در رابطه با واقعیت مبارزه‌ی طبقاتی در ایران، همبستگی طبقاتی یعنی دفاع طبقه‌ی کارگر از مبارزات خلق‌های ستمدیده‌ی کرد، عرب و ترکمن. یعنی دفاع از مبارزه‌ی زنان برای حقوق مساوی و آزادی. یعنی دفاع از آزادی اندیشه و بیان برای همه.»^{۶۰}

در این فضای اجتماعی پُرتنش، انتخابات مجلس خبرگان آغاز شد.

انتخابات مجلس خبرگان و انشعاب در حزب کارگران سوسیالیست

با انتشار پیش‌نویس قانون اساسی که بنا بود به تصویب "مجلس خبرگان" برسد، حزب کارگران سوسیالیست در مقاله‌ای با عنوان *قانون اساسی جدید جواز دفن آزادی زنان است*، نظرش را درباره‌ی این متن اعلام می‌کند:

«بالاخره پس از ماه‌ها نگرانی و تشویش برای میلیون‌ها زن ایرانی... متن پیشنهادی قانون اساسی جمهوری اسلامی منتشر شد... زنان ایرانی در صفوف میلیونی به مبارزه علیه سلطنت پهلوی پیوستند؛ چرا که به حق، رژیم سلطنتی را بانی و باعث تمام مظالم، نابرابری‌ها و ستم‌هایی که در جامعه وجود دارد، می‌دیدند... انتشار پیش‌نویس قانون اساسی نه تنها دلهره و نگرانی زنان آزادی‌خواه ایرانی را برطرف نکرد، بلکه برعکس نشان داد که این قانون اساسی اصولاً بر پایه‌ی صحنه گذاشتن بر نابرابری مرد و زن در اجتماع و برای مسدود کردن راه زنان در مبارزه برای آزادی نوشته شده است.»^{۶۱}

مقاله سپس به بررسی تفصیلی بندهای پیش‌نویس قانون اساسی در ربط با حقوق و موقعیت زن پرداخته و تقابل آن را با مواضع "جنبش کارگری و سوسیالیستی" برنمایانده

۵۹- فرشته محبی، *حمله‌ی حکومت سرمایه‌داران به حقوق زنان ادامه دارد*، کارگر، شماره‌ی ۷، پیش‌گفته

۶۰- مجید نامور، *چگونه باید با نیروهای دست راستی مبارزه کرد*، کارگر، شماره‌ی ۱۱، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱۹

۶۱- پروین نجفی، کارگر، شماره‌ی ۸، ۲۸ تیر ۱۳۵۸، ص ۲۱

است. در پایان، لزوم انتخابات آزاد و دموکراتیک برای مجلس مؤسسان مورد تأکید قرار گرفته؛ چرا که:

«... تنها از طریق تشکیل مجلس مؤسسان آزاد است که توده‌ی محروم می‌تواند سرنوشت جامعه را از دست تعداد معدودی سرمایه‌دار و زمین‌دار مفتخور و سودجو بیرون آورد و خود حاکم بر جامعه بشود.»^{۶۲}

حزب کارگران سوسیالیست به‌رغم تأکید و تبلیغ چند ماهه درباره‌ی لزوم برپایی مجلس مؤسسان، وارد کارزار انتخاباتی برای "مجلس خبرگان" می‌شود و شرکت در این انتخابات را با موضع حزب ناسازگار نمی‌داند:

«در طرح سیاست انتخاباتی، ما از یک سیاست اصولی حرکت می‌کنیم. هدف اساسی خط اصولی ما، کمک به گسترش عمل مستقل سیاسی طبقه‌ی کارگر است... با شرکت در انتخابات، ما از امکانات پیشروی برنامه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر، کمک به سازمان یافتن جنبش‌های مستقل توده‌ها و ساختن حزب انقلابی برخوردار خواهیم گشت. کل اهداف ما از شرکت در این انتخابات می‌تواند در یک جمله خلاصه شود: مبارزه برای به‌وجود آوردن نهضت توده‌ای سوسیالیسم انقلابی در ایران، یعنی ساختن و تقویت حزب کارگران سوسیالیست... جنبش تروتسکیستی ایران، اولین نیروی سیاسی ایران را تشکیل می‌دهد که بیش از یک سال و نیم پیش خواست مجلس مؤسسان را در برنامه‌ی مبارزه علیه استبداد پهلوی اعلام کرد... همان‌طور که انتظار می‌رفت، حاکمین قصد اجازه دادن به تشکیل مجلس مؤسسان اصیل و انقلابی را ندارند... طرح این شعار هیچ وقت مجوزی برای بازنشستگی حزب از عمل سیاسی یا منفعل گشتن حزب در مقابل رویدادهای سیاسی نبوده است... هدف از این مبارزه‌ی انتخاباتی، ساختن حزب کارگران سوسیالیست است... از طریق... توضیح و ترویج نیاز به استفاده از قدرت شوراهای کارگری در مبارزه برای کسب کلیه‌ی خواست‌های کارگران، از مسائل و نیازهای فوری، خواست‌های متحدین طبقه‌ی کارگر، زنان، ملیت‌ها، دهقانان و سربازان گرفته تا دموکراسی»^{۶۳}

در بند ۴ پلاتفرمی که حزب به مناسبت شرکت در انتخابات مجلس خبرگان ارائه داده

۶۲ پیشین، ص ۲۵

۶۳ سیروس پایدار - احمد حیدری، حزب کارگران سوسیالیست و انتخابات مجلس خبرگان، کارگر، شماره‌ی ۱۱، ۲۵ مرداد

۱۳۵۸، ص ۱۶ و ۱۷

"حقوق مساوی و کامل برای زنان، آزادی زنان" درخواست شده است.^{۶۴} از ۱۸ کاندیدایی که حزب کارگران سوسیالیست برای انتخابات "مجلس خبرگان" معرفی می‌کند، ۵ نفر زن هستند:

«حزب کارگران سوسیالیست که یکی از پایه‌های برنامه‌ی مبارزاتی خود را مبارزه برای حقوق کامل و مساوی زنان و آزادی زن از قید قرن‌ها اسارت قرار داده است، از تربیون انتخابات استفاده کرد تا برنامه‌ای که زنان سوسیالیست برای حل بحران جامعه و حل

تنها مبارزه انتخاباتی جدی برای حقوق زنان



کاندیداهای زن حزب کارگران سوسیالیست (از راست به چپ: سیمای، سحر، امین، صدیقه تبریز، سیمین بروجردی، دلشایان و انور منصور زنده)

کلیه‌ی مسائل زنان پیشنهاد می‌نمایند را به گوش میلیون‌ها زن ستم‌دیده‌ی این کشور برساند. در حقیقت این تنها مبارزه‌ی انتخاباتی جدی برای حقوق زنان بود.^{۶۵}

شرکت در انتخابات، موجب بروز اختلاف میان اعضای حزب شد؛ چنانکه سه نفر از کاندیداها از شرکت در انتخابات سر باز زدند و این انصراف را در بیانیه‌ای اعلام کردند:

«در آخرین لحظاتی که نشریه زیر چاپ می‌رفت، از طریق روزنامه‌ی *بامداد* مورخ ۱۵ مرداد اطلاع یافتیم که سه تن از ۱۸ تن کاندیداهایی که حزب کارگران سوسیالیست برای انتخابات مجلس خبرگان معرفی کرده بود، این انتخابات را تحریم کرده‌اند. در شب قبل از انتخابات مجلس خبرگان، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران از همین موضوع استفاده کرده و این خبر کذب را پخش کرد که حزب کارگران سوسیالیست این انتخابات را تحریم کرده است.^{۶۶}»

استدلال سه تنی که انتخابات مجلس خبرگان را تحریم کرده بودند، روشن و ساده بود:

^{۶۴} پیشین، ص ۱۸

^{۶۵} مریم دانا، *تنها مبارزه‌ی انتخاباتی جدی برای حقوق زنان*، کارگر، شماره‌ی ۱۰، ۱۷ مرداد ۱۳۵۸، ص ۴. در این نوشته عکس ۵ نامزد زن نیز به چاپ می‌رسد.

^{۶۶} کارگر، شماره‌ی ۱۰، ۱۷ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱۷

«... شرکت در انتخابات مجلس خبرگان، صحنه گذاشتن به اقدامات ضد مردمی هیئت حاکمه و از پشت خنجر زدن به خلق کُرد است.»^{۶۷}

کناره‌گیری این کاندیداها، از سوی برخی خبرنگاران به اشتباه به عنوان تحریم انتخابات از سوی حزب کارگران سوسیالیست تلقی شد و بازتاب یافت. به همین دلیل هم حزب در اطلاعیه‌ای، این خبر را رسماً تکذیب کرد.^{۶۸} این اطلاعیه به امضای ۱۵ کاندیدای حزب کارگران سوسیالیست رسید که نام ۴ نفر از ۵ زنی که ابتدا کاندید شده بودند، در میان آن‌ها به چشم می‌خورد. استدلال حزب در درستی موضع شرکت در انتخابات و مخالفت با تحریم، از جمله بر استقبال توده‌ای از انتخابات استوار بود:

«در شرایط انتخابات مجلس خبرگان، میلیون‌ها نفر از توده‌ی مردم زحمتکش، کارگران صنعتی و روستائیان فقیر، با توهمی سنگین در اینکه رأی آنان در تبعیض آینده‌شان تأثیر دارد، به پای صندوق‌های رأی رفته، در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کردند. در این شرایط آیا وظیفه‌ی انقلابیون شرکت در این تجربه‌ی توده‌ها و عرضه کردن راه‌حل‌های کارگری و سوسیالیستی بود یا انقلابیون باید خود را از این تجربه‌ی مشترک با توده‌ی مردم زحمتکش کنار می‌کشیدند و از کنار گود اعلامیه‌های رقت‌انگیز و موعظه‌های اخلاقی در رد مجلس خبرگان صادر می‌کردند؟»^{۶۹}

به نظر می‌رسد اختلافاتی که به هنگام انتخابات مجلس خبرگان بروز بیرونی یافت و سرانجام به انشعاب در حزب کارگران سوسیالیست انجامید، به موضوعاتی بسیار فراتر از انتخابات مربوط بوده است:

«اختلافی که بر سر موضوع شرکت و یا تحریم انتخابات مجلس خبرگان در بین انقلابیون سوسیالیست پدید آمده است، اهمیت و معنای بس عمده‌ای دارد. مسئله بر سر برنامه، استراتژی و تاکتیک‌هایی است که پرولتاریا باید برای پیشبرد انقلاب کنونی اتخاذ کند.»^{۷۰}

ارگان حزب کارگران سوسیالیست این اختلافات را البته تا آن زمان باز تاب نداده بود و نیروهای جنبش کمونیستی نمی‌دانستند که موارد مورد مناقشه در "برنامه، استراتژی و

۶۷- پیشین، ص ۶ از یاد تبریم که در این زمان، کردستان آماج حملات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی است.

۶۸- پیشین

۶۹- حسن صبا، شرکت در انتخابات یا تحریم، کارگر، شماره‌ی ۱۱، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱۳

۷۰- اسناد جنبش تروتسکیستی، کارگر، شماره‌ی ۱۱، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱۶

تاکتیک"، چه موضوعاتی را در برمی‌گیرد؟ از شماره‌ی ۶ به بعد، اما تغییراتی در اعضای هیئت تحریریه‌ی کارگر که اسامی‌شان در هر شماره ذکر می‌شد، به چشم می‌خورد. برخی حذف شده، برخی دیگر به جرگه‌ی همکاران نشریه می‌پیوستند. گاه نیز کسی که مدتی از هیئت تحریریه غایب بود، دوباره پیدا می‌شد. نمی‌دانیم که این رفت و آمدها آیا به اختلاف نظرات درون حزبی مربوط می‌شد یا نه؟ چند و چون اختلافات و مناقشات، سال‌ها بعد آشکار شد و در معرض دید همگان قرار گرفت:

«انقلاب ۱۹۷۹ ایران نیروهای وسیعی را با اشتهای فراوان برای عمل و ابتکارات جدید آزاد ساخت. این نیروها از همه‌ی جهات می‌آمدند. همه‌ی طبقات به دنبال مجراهایی برای حفظ خود بودند و تشکیلاتی برای ارتقا آمال‌شان. این شرایط فرصتی برای رشد و ایجاد فشارهای فراوان بر همه‌ی سازمان‌ها بود. مقابله با این فشارها تمایل به شکاف در این سازمان‌ها ایجاد می‌کرد و فرصت چندانی برای تنظیم مسیر نبود. اتحادها و انشعاب‌ها در دستور روز قرار داشت و به مروری که رژیم خمینی فشارهایش را افزایش داد، انشعاب‌ها عمده شدند. "حکس" [حزب کارگران سوسیالیست] ایرانی جدیدالتأسیس با اتحاد تازه‌اش و سازمان ابتدایی‌اش هنوز پا نگرفته، اختلافات عمیقی از آن بیرون زد. این اختلافات به نحوهی برخورد با حکومت اسلامی و انتخابات پارلمانی و قوهی اجرائیه ربط داشت.»^{۷۱}

این تحلیل از سوی جناح بابک زهرایی - چهره‌ی سرشناس حزب کارگران سوسیالیست و سردبیر کارگر - ارائه شده که پس از انشعاب در حزب، کارگر را در اختیار خود می‌گیرد. جناح دیگر، چه باید کرد را دوباره به انتشار می‌رساند. این اقدام، از نقطه‌نظر طرف مقابل (جناح زهرایی)، یک "اشتباه محض" قلمداد شده است:

«در ۲۵ مرداد [۱۳۵۸]، اولین شماره‌ی نشریه‌ی چه باید کرد منتشر شد که در آن این نشریه به عنوان صدای حزب کارگران سوسیالیست معرفی شده است... انتشار نشریه‌ی جداگانه‌ای از طرف بخشی از رهبری حزب کارگران سوسیالیست یک اشتباه محض است.»^{۷۲}

جناح انشعابی که زیر نام جناح مبارز حزب کارگران سوسیالیست به فعالیت سیاسی می‌پردازد، دلیل انتشار دوباره‌ی چه باید کرد را چنین توضیح می‌دهد:

۷۱- سیامک زهرایی، سوابق ما - یادداشت اول، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۵، در نشانی زیر:

<http://dev.kargar.net/farsi/articles/sz-OurBackground>

۷۲- کارگر، شماره‌ی ۱۱، پیش گفته، ص ۱۶

«... نشریه‌ی کارگر از شماره‌ی ۷ (۲ تیر ۵۸) به بعد دیگر ارتباطی با حزب کارگران سوسیالیست نداشت و ارگان گروهی شد که بعدها نام خود را حزب کارگران انقلابی نهاد.»^{۷۳}

تحلیل‌های بعدی محافل تروتسکیستی نشان می‌دهد که جناح‌بندی‌های درون حزب کارگران سوسیالیست، به مراتب ریشه‌دارتر بوده است. این جناح‌بندی‌ها را می‌توان تداوم همان گروه‌بندی‌های پیش از انقلاب و پیش از تشکیل حزب کارگران سوسیالیست دانست. در واقع، تأسیس این حزب، از وحدت نظر گرایش‌ها نشأت نگرفت؛ بلکه نتیجه‌ی نیازی لحظه‌ای بود که از وضعیت انقلابی آن زمان و لزوم بازگشت مبارزین تروتسکیست به ایران برای شرکت سازمان‌یافته در انقلاب برمی‌خاست.^{۷۴} گرایش‌ها که از "طرفداران نشریه‌ی کندوکاو" تشکیل می‌شد، خود را گروه سوسیالیست‌های انقلابی در درون حزب کارگران سوسیالیست می‌نامید. پس از انشعاب، طرفداران این گرایش به انتشار سه نشریه دست زدند: چه باید کرد، کارگران سوسیالیست و کندوکاو.^{۷۵}

پیش از انقلاب بهمن و به وجود آمدن حزب کارگران سوسیالیست، دو گرایش اصلی را می‌توان در میان تروتسکیست‌های ایرانی بازشناخت: دست‌اندرکاران نشریه‌ی کندوکاو که بیشتر در انگلستان بودند و انجمن ستار که تروتسکیست‌های ساکن آمریکا را در برمی‌گرفت. هرکدام از این گرایش‌ها را هم البته نمی‌توان کاملاً یک‌دست دانست. وجود گرایش‌های مختلف تروتسکیستی، سرچشمه‌ی اختلافاتی شد که پس از انقلاب بیش از پیش بروز بیرونی یافت:

«به معنای سازمانی، این اختلافات درست در امتداد گروه‌های آمریکایی و اروپایی منجسم گردید. گروه اروپایی روز به روز بیشتر برخوردارش به رژیم به معنی مقابله‌ی مستقیم با رژیم و در مواردی مقابله‌ی مسلحانه بود. این نظریه با واقعیت و تجربه‌ی توده‌های ایرانی مطابقت نداشت و ضربه‌ی شدیدی خورد. تروتسکیست‌های اروپایی اگرچه این نظریه را اتخاذ کردند، اما این نظریه در عمل محدود شد به انصراف از فعالیت‌های "حکس" و مهاجرت سریع رهبران‌ش به خارج.»^{۷۶}

۷۳- مسائل و وظایف جنبش زنان در ایران ۶۰-۱۳۵۷، بی‌تاریخ، صفحه‌ی داخل جلد

۷۴- کارنامه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی ایران، پیش‌گفته

۷۵- مسائل و وظایف ... پیش‌گفته

۷۶- سوابق ما ... پیش‌گفته

جناح "اروپایی" یعنی کندوکاو، به بررسی مفصل‌تر این اختلافات پرداخته و جزئیات بیشتری به‌دست داده است:

«حملات روزمره و فشارهای مداوم رژیم علیه حزب، به تدریج گرایش فرصت‌طلبانه‌ای را در درون حزب تقویت کرد. در ابتدا، صحبت از تغییر تاکتیک در مورد برخورد به رژیم مطرح شد و سپس خط‌مشی مشخص در جهت تغییر اصول توافقات سیاسی به میان آمد. آن خط‌مشی اپورتونیستی عمدتاً از سوی رهبران گروه/انجمن ستار در سطح هیئت اجرایی حزب مطرح شد.»^{۷۷}

نخستین مورد اختلاف میان گرایش‌های موجود در رهبری حزب، حول مبارزات زنان تبلور یافت:

«برای برگزاری اولین سال‌روز جهانی زنان پس از قیام، هیئت اجرایی حزب در صدد ترتیب جلسه‌ای عمومی در مورد مسئله‌ی زنان برآمد. در همان روزها، خمینی نطقی علیه آزادی زنان مبنی بر تحمیل "حجاب اسلامی" ایراد کرد. بلافاصله اعضای حزب و عده‌ای که در شرف تشکیل جلسه‌ی سال‌روز جهانی زنان بودند، برای مقابله با حملات هیئت حاکمه به حقوق زنان، کمیته‌ای دائمی تحت عنوان کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان ساختند. آن کمیته تظاهرات چند هزار نفری موفقیت‌آمیز را در سال‌روز جهانی زنان سازمان داد. پس از تظاهرات موفقیت‌آمیز کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان بیدیهی بود که از آنجایی که حملات علیه حقوق زنان گسترش یافته بود، کار کمیته نیز می‌بایستی ادامه پیدا کند. اما جریان فوق در هیئت اجرایی حزب، با ادامه‌ی کار این کمیته تحت لوای اینکه مسئله‌ی زنان همانند مسئله‌ی مذهب امری بود فرعی در جامعه، مخالفت کرد. آن‌ها مطرح می‌کردند که مبارزه علیه رژیم را نمی‌بایستی از زوایه‌ی مسئله‌ی زنان سازمان داد؛ زیرا که آن مسائل هنوز برای توده‌ها قابل درک نبودند! از آنجایی که توافقی در مورد ادامه یا عدم تداوم کار کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان حاصل نشد، بر اساس توافق اصول تشکیلاتی وحدت، تصمیم بر سر این مسئله به بعد موکول شد.»^{۷۸}

۷۷- کارنامه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی... پیش گفته

۷۸- پیشین. گفتن اینکه کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان، تظاهرات زنان تهران را در روزهای ۲۲ - ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ سازمان داد، غیرواقعی است و اغراق‌گویی در نقش این کمیته. تظاهرات بزرگ زنان در روز جهانی زن اساساً خودانگیخته بود و در پی اعلام سخنان آیت‌الله خمینی مبنی بر اجباری بودن حجاب برای زنان کارمند به راه افتاده بود. البته این کمیته در جنبش چند روزه‌ی زنان، به ویژه تظاهرات روز ۲۱ اسفند، نقش فعالی ایفا کرد.

مورد دیگری که به بروز اختلاف در حزب کارگران سوسیالیست انجامید نیز بی‌ارتباط با مسئله‌ی زن نبود:

«... پیرامون شرکت یا عدم شرکت در جلسه‌ی وزارت امور خارجه (۷ تیر ۱۳۵۸) به دعوت [وزیر وقت دکتر ابراهیم] یزدی، اختلافات به سطح علنی کشیده شد. نظر بخش طرفدار/انجمن ستار در هیئت اجرائیه این بود که برای تبلیغ سیاسی می‌بایستی از هر امکانی استفاده کرد؛ در غیر این صورت حزب از مسائل روز منزوی می‌شود. در نتیجه می‌بایستی به دعوت یزدی بدون قید و شرط پاسخ مثبت داد. در مقابل آن نظر، بخش دیگر هیئت اجرائیه استدلال می‌کرد که یکی از اصول ابتدایی جنبش انقلابی همواره این بوده که کمونیست‌ها پشت درهای بسته با نمایندگان بورژوازی مذاکره نمی‌کنند... شرکت یا عدم شرکت در جلسه‌ی وزارت امور خارجه مشروط به سه نکته زیر مطرح شد: اولاً، حضور بدون قید و شرط نمایندگان کلیه‌ی مطبوعات کشور و رادیو و تلویزیون به منظور پخش کلیه‌ی مذاکرات بین وزیر امور خارجه و سازمان‌های سیاسی در سطح کشور. ثانیاً، حضور آزاد کلیه‌ی احزاب سیاسی (منجمله حزب دموکرات کردستان که غیرقانونی اعلام شده بود). ثالثاً عدم جلوگیری از ورود و حضور نمایندگان زن (رژیم از ورود زنان در جلسات رسمی جلوگیری می‌کرد)...»^{۷۹}

به‌رغم وجود اختلاف درونی در این باره، گرایش طرفدار/انجمن ستار تصمیم گرفت در جلسه‌ی وزارت امور خارجه شرکت کند. به نظر نمی‌رسد که این تصمیم - چنان‌که ادعا شده - تنها به دلیل استفاده از یک امکان تبلیغاتی بوده باشد. بلکه سرمنشأ آن را باید در رویکرد به هیئت حاکمه‌ی ایران و جناح‌بندی‌های درونی آن جستجو کرد. بنابراین، تحلیل زیر که متعلق به جناح دیگر تروتسکیست‌هاست، بر واقعیت تکیه ندارد؛ دست‌کم در مورد حزب کارگران سوسیالیست در کلیت خود:

«در مورد اختلافات درونی رژیم، نظرات متداول در اوپوزیسیون چپ مبنی بر این بود که در هیئت حاکمه دو جناح وجود داشته: یک جناح نماینده‌ی بورژوازی (لیبرال‌های طرفدار بازرگان) که خواهان حفظ دولت بورژوازی بودند و در مقابل توده‌ها قرار داشتند. جناح دیگر که از خود انقلاب بیرون آمده و در مقابل بورژوازی قرار گرفتند و از حمایت توده‌های فقیر شهری برخوردار بود (جناح خمینی). در نتیجه می‌بایستی از خمینی در مقابل لیبرال‌ها دفاع کرده و آن‌ها را افشا کرد. برخلاف تحلیل فوق، حزب بر این اعتقاد بود اختلافات بین دو

۷۹- کارنامه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی...، پیش گفته

جناح در هیئت حاکمه صرفاً بر سر چگونگی سرکوب توده‌ها شکل گرفته و نه بر سر اختلافات طبقاتی بین دو جناح. مضافاً بر اینکه خمینی و دستگاه روحانیت در صدد اعمال قدرت سیاسی آخوندی نیر بودند (طرح "ولایت فقیه" و "نهاد انقلاب" در این رابطه ارزیابی شد). در نتیجه می‌بایستی علیه هر دو جناح مبارزه شود. اما لبه‌ی تیز حمله در واقع می‌بایستی متوجه ضد انقلاب اصلی، یعنی جناح خمینی متمرکز شود.^{۸۰}

درباره‌ی نقطه نظرات جناح طرفدار انجمن ستار در ماه‌های نخستین انقلاب ایران سندی در دست نداریم. اما رفتار سیاسی بعدی آن، که به طور تام و تمام به دفاع از "جناح خمینی" برآمد، نشان می‌دهد که برخلاف گفته‌ی بالا، دست کم بخشی از اعضای حزب کارگران سوسیالیست نیز به همان "نظرات متداول در اوپوزیسیون چپ" مبتلا بوده‌اند.

اختلاف در موضوعاتی چنین بنیادین، طبعاً هم‌زیستی در درون یک حزب واحد را ناممکن و انشعاب را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. به دنبال انشعابی که تاریخ دقیق آن را نمی‌دانیم، حزب کارگران سوسیالیست تغییر نام داد و این تغییر نام را در دی‌ماه ۱۳۵۸ رسماً اعلام کرد:

«... سوءتفاهماتی که گروه سیاسی تحت نام جناح مبارز حزب کارگران سوسیالیست ایجاد کرده، این تغییر نام را لازم کرده است. این گروه در زمان انتخابات از حزب کارگران سوسیالیست منشعب گشت... شورای مرکزی حزب کارگران سوسیالیست... اعلام می‌کند که نام حزب کارگران انقلابی را برای حزب اتخاذ کرده است.»^{۸۱}

حزب کارگران انقلابی

تحول حزب کارگران سوسیالیست به حزب کارگران انقلابی بسی بیش از یک تغییر نام ساده بود. این را از خلال بررسی نشریه‌ی کارگر درمی‌یابیم که پس از یک تعطیلی سه ماهه دوباره منتشر شد.

به دنبال تهاجم حکومت به رسانه‌های آزاد در تابستان ۵۸ که به بسته شدن اغلب آن‌ها انجامید، کارگر نیز از ۲۵ مرداد ۱۳۵۸ به بعد تعطیل شد. انتشار دوباره‌ی آن در آبان ۵۸ صورت گرفت و این بار با مجوز رسمی وزارت اطلاعات و با تغییر ۱۸۰ درجه‌ای نسبت به مواضع پیشین.

۸۰- پیشین

۸۱- حزب کارگران سوسیالیست به حزب کارگران انقلابی تغییر نام داد، کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵، ۱۳ دی ۱۳۵۸، ص ۲

در صفحه‌ی نخستِ اولین شماره‌ی دوره‌ی دوم، عکس آیت‌الله خمینی و جمله‌ی مشهور او "آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند" به‌چشم می‌خورد که نوشته‌ی زیر آن را همراهی می‌کند:

«مقابله‌ی امام خمینی با نماینده‌ی پاپ که از تلویزیون پخش شد، در واقع مقابله‌ای بود بین ریاکاران و فریبکاران "تمدن" سرمایه‌داری و خواست‌های به حق مردمی استعمارزده که برای تعیین سرنوشت خود قیام کرده‌اند و انسانیت والای خود را از طریق شهامت و قاطعیت خود نشان داده‌اند... صدای امام خمینی خیلی رسا بود: "آمریکا غلط می‌کند اگر دخالت نظامی کند!"^{۸۲}

به‌رغم اینکه بسیاری از روزنامه‌های سراسری نظیر *آیندگان* در محاق تعطیل ماندند و اجازه انتشار به آن‌ها داده نشد، انتشار مجدد *کارگر* به‌زعم دست‌اندرکارانش، دلیلی بر "پیشروی انقلاب" قلمداد شده است.^{۸۳}

شماره‌های بعدی *کارگر*، حمایت آشکار بخشی از تروتسکیست‌ها را از جناح "ضدامپریالیست" حاکمیت به رهبری آیت‌الله خمینی نشان می‌دهد. این حمایت بی‌ارتباط با اشغال سفارت آمریکا توسط *دانشجویان پیرو خط امام* نیست. بازتاب این رویداد در *کارگر* با درج چنین شعارهایی نیز همراه شده است: «برای مقابله با امپریالیسم؛ ارتش ۲۰ میلیونی مردمی را بسازیم؛ سنگرهای ضدامپریالیستی را متحد کنیم»؛ «بسیج چند میلیونی تاسوعا و عاشورا، پشت امپریالیسم آمریکا را لرزاند.»^{۸۴}

حزب *کارگران انقلابی* تبلیغات وسیع خود حول مبارزه‌ی ضدامپریالیستی را ادامه می‌دهد. حمایت تام و تمام از *دانشجویان پیرو خط امام*، محور اصلی این تبلیغات است. برخی از شعارها و عناوین درشتی که صفحات ارگان حزب، *کارگر* را از این پس پُر می‌کند، چنین است: دانشجوی خط امام، افشا کن، افشا کن؛ ما کارگران ایران پیروان امامیم، علیه امپریالیسم آماده قیامیم؛ بسیج‌های ضدامپریالیستی کارگران بر حمایت از دانشجویان پیرو خط امام...^{۸۵}

۸۲- جواد صدیق، *آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند*، *کارگر*، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، ۲۶ آبان ۱۳۵۸، ص ۱ و ۲

۸۳- پس از ۱۰ روز تعطیل، هفته‌نامه‌ی *سوسیالیستی کارگر مجدداً منتشر می‌شود*، *کارگر*، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، پیش‌گفته، ص ۲

۸۴- *کارگر*، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳، ۲۲ آذر ۱۳۵۸، ص ۱

۸۵- *کارگر*، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵، ۱۳ دی ۱۳۵۸، ص ۱ و دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۶، ۲ بهمن ۱۳۵۸، ص ۱

تحلیل همه‌جانبه‌ی دگردیسی این گرایش از تروتسکیست‌های ایرانی و درغلطیدن‌شان به چنین انحطاطی، بی‌شک نیازمند پژوهش دیگری است که از حوصله‌ی نوشته‌ی ما فراتر می‌رود. اما شایان ذکر است که در این دگردیسی، رویکرد حزب کارگران انقلابی به مسئله‌ی زن نیز به کلی دگرگون می‌شود.

چنان‌که پیشتر گفتیم، توجه تروتسکیست‌ها نسبت به مبارزات زنان، اساساً بر این استدلال استوار بود که آن‌ها را "متحدین" پرولتاریا در مبارزه علیه سرمایه‌داری می‌انگاشتند. هدف‌شان نیز کسب هژمونی در جنبش زنان بود و کوتاه کردن دست گرایش‌های "رفرمیست" از این جنبش. با جابه‌جا شدن استراتژی انقلاب (نزد گرایش از تروتسکیست‌ها که در حزب کارگران انقلابی سازمان یافتند) و برنشستن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی به‌جای مبارزه با سرمایه‌داری برای استقرار سوسیالیسم، متحدین پرولتاریا نیز لاجرم تغییر می‌کردند. در چنین چشم‌انداز "ضدامپریالیستی" ای، دیگر نه مبارزه برای آزادی جای برجسته‌ای داشت و نه پیکار دموکراتیک برای از میان برداشتن ستم‌ها؛ از جمله ستم جنسیتی، ستم ملی و ستم دینی. چون رهبری "مبارزه‌ی ضدامپریالیستی" در دست جریان واپسگرایی قرار داشت که شخص آیت‌الله خمینی تجلی‌بخش آن بود، پس می‌بایست از او حمایت می‌شد. این استراتژی، همان‌طور که نظرات و عمل‌کردهای بعدی تروتسکیست‌ها نشان داد، پی‌آمدهای فاجعه‌آمیزی به همراه داشت:

«... احقاق حقوق زنان مانند سایر اقشار ستم‌دیده تنها در گرو پیشبرد و پیروزی مبارزات ضدامپریالیستی است. از این رو نیاز به یک رهبری ضدامپریالیستی در جنبش زنان که بتواند از طریق درگیر کردن هرچه بیشتر خواهران مسلمان و مبارز در بحث مسائل خود و دستیابی به راه‌حل‌های مناسب عمل کند، به شدت از جانب زنان ایران احساس می‌شود.»^{۸۶}

بدین ترتیب، مسئله‌ی زن به ابزاری تبدیل شد برای جلب و جذب هرچه بیشتر "خواهران مسلمان و مبارز" در مبارزه‌ی ضدامپریالیستی به رهبری "امام خمینی". این رویکرد بدیع، در برنامه‌ی نامزد حزب کارگران انقلابی برای ریاست جمهوری هم بروز یافت: «زنان نیز که به مبارزات ضدامپریالیستی به صورت میلیون‌ها پیوندند، باید حقوق کامل و مساوی داشته باشند و این حقوق مورد اجرا درآید.»^{۸۷}

۸۶- هما رضوی، برای پیشبرد مبارزه علیه امپریالیسم، سمینار زنان در کانون توحید نیاز به گردهم‌آیی وسیع‌تر زنان زحمتکش را تأیید کرد، کارگر، دوره‌ی دوم، ش ۳۸، ۲۴ تیر ۱۳۵۹، ص ۳ و ۱۵
۸۷- کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵، ۲۲ آذر ۱۳۵۸، ص ۳

نماد این مبارزات ضدامپریالیستی، عکسی‌ست از زنان محجبه‌ای که در حال راه‌پیمایی‌اند؛ عکسی که این شعار همراهی‌اش می‌کند: *کارگران و زحمتکشان، در دفاع از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام بیا خیزیم.*^{۸۸}

در سالگرد قیام بهمن، حزب *کارگران انقلابی* پیشتر می‌رود و مردم ایران را "مردم مسلمان" می‌خواند؛ "مسلمانانی" که خواهان "حکومت کارگران و دهقانان" هستند: «حکومت اکثریت، حکومت شوراهای حکومت کارگران و دهقانان، تنها پاسخ‌گوی خواست‌های مردم مسلمان است!»^{۸۹}

طبیعی‌ست که در این روند، مسئله‌ی زن به حاشیه رانده شود و حزب *کارگران انقلابی* به موارد پُر شمار تبعیض جنسی و پایمال شدن حقوق زنان دیگر نپردازد. تنها موردی که در این دوره توجه نشریه‌ی کارگر را به خود جلب کرده، خواست آزادی دو زن عضو حزب *کارگران انقلابی* است که به زندان افتاده بودند. این دو عضو حزب بودند که بی‌حجاب در نشریه ظاهر می‌شدند. کارگر پیش از پیش، عکس زنان با حجاب را به عنوان سمبل زنان انقلابی ضدامپریالیست، به چاپ می‌رساند.

در نوشته‌ای که به مناسبت ۸ مارس، یک سال بعد از تظاهرات زنان ایرانی علیه حجاب اجباری در کارگر به چاپ می‌رسد، کاندیدای زن حزب *کارگران انقلابی* برای مجلس شورای اسلامی، به زیر حجاب می‌رود؛^{۹۰} در حالی که حجاب هنوز رسماً اجباری نشده است؛ مقاله‌ای که به مناسبت روز جهانی زن به چاپ می‌رسد، با عکس زنان حزب‌اللهی مسلح تزئین شده. این مقاله کوچک‌ترین اشاره‌ای به جنبش بزرگی ندارد که یک سال پیشتر، در سرتاسر ایران و جهان طنین افکند:

«در طی یک سال گذشته، امپریالیسم آمریکا و حامیان بین‌المللی آن برای درهم شکستن انقلاب ما و دستاوردهای آن، منجمله دستاوردهای ما زنان در این انقلاب، از هیچ کوشش و تلاشی فروگذار نکرده‌اند. در این مدت، یکی از جنبه‌های اصلی تبلیغات زهرآگین امپریالیست‌ها علیه انقلاب ما، پخش و تبلیغ این دروغ بوده است که گویا انقلاب اسلامی ایران، بزرگ‌ترین صدمه‌ها را به ما زنان زده است. مطابق این تبلیغات، زنان ایران به قعر قرون تاریک گذشته رانده شده و از همه‌ی مواهب انسانی محروم شده‌اند. ولی

۸۸- کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۷، ۱۷ بهمن ۱۳۵۸، ص ۱

۸۹- کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۸، ۲۲ بهمن ۱۳۵۸، ص ۳

۹۰- کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱۱، ۱۵ اسفند ۱۳۵۸، ص ۸

امپریالیست‌ها چشم دیدن حقیقت و انعکاس آن را در سطح جهانی ندارند. آن‌ها هیچ‌گاه درباره‌ی شرکت میلیون‌ها نفر از زنان ایران در بسیج‌های عظیمی که به سرنگونی سلطنت انجامید، شرکت وسیع زنان در راه‌پیمایی‌های ضدامپریالیستی و مشارکت زنان در تعلیمات نظامی برای ساختن ارتش ۲۰ میلیونی سخنی به زبان نمی‌آورند... با گسترش یافتن و عمیق‌تر شدن انقلاب، باز زنان فریادهای مصمم خود را در تظاهرات خیابانی مبارزه‌ی مرگ و زندگی با امپریالیسم آمریکا طنین‌انداز کرده‌اند. در راه‌پیمایی‌های چند میلیونی روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین که پشت امپریالیسم را لرزاند، اگر زنان نیم بیشتر راه‌پیمایان تهران را تشکیل نمی‌دادند، دست‌کم تعدادشان کمتر از مردان نبود. دیدیم چگونه زنان کفن‌پوش با اعلام آمادگی برای شهادت در مبارزه، محکم‌ترین مشت‌ها را بر دهان سردمداران "تجددطلب" امپریالیسم کوبیدند؛ سردمدارانی که تحت لوای "آزادی" برای زنان ایران، رؤیای درهم کوبیدن انقلاب را در سر دارند... ما این مسئله را با گوشت و پوست خود حس می‌کنیم که رهایی از یوغ قرن‌ها ظلم و وحشیانه در گرو مبارزه و برانداختن یوغ امپریالیسم از ایران است...»^{۹۱}

این مقاله که عیناً می‌توانست در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی چاپ شود، چکیده‌ی موضع حزب کارگران انقلابی نسبت به مسئله‌ی زن بود، پس از چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای. نشریه‌ی کارگر نه تنها رویکرد "خط امام" به مسئله‌ی زن را سرمشق خود قرار داد، که الفاظ، شعارها و نمادهای آن را نیز از آن خود کرد:

«روز ۱۶ اردیبهشت ماه که به مناسبت تولد حضرت فاطمه (ع) روز زن اعلام شده بود، ستاد برگزاری روز زن متشکل از سازمان‌های مجاهدین انقلاب اسلامی، نهضت زنان مسلمان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، انجمن اسلامی معلمان، انجمن اسلامی پرستاران و انجمن اسلامی علوی، این روز را با راه‌پیمایی و سخنرانی جشن گرفتند. در این مراسم ده‌ها هزار زن شرکت داشتند... در طول راه‌پیمایی زنان با شعارهای ای خواهران مسلمان برخیزید- برکنید- برکنید- بیاری روح‌الله نظام پوسیده را... روحیه‌ی مبارزه‌جویی و ضدامپریالیستی خود را نشان دادند...»^{۹۲} و: «... شرکت وسیع زنان در راه‌پیمایی‌های ۱۶ اردیبهشت و شعارهای ضدامپریالیستی آنان نمایان‌گر این واقعیت بود که

۹۱- زنان با شرکت وسیع در مبارزه‌ی ضدامپریالیستی در راه آزادی و برابری گام می‌نهند، کارگر، شماره‌ی ۱۱، پیش‌گفته،

ص ۵ و ۷

۹۲- فاطمه فلاحی، راه‌پیمایی‌های ضدامپریالیستی زنان، کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۲۷، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۳

زنان یکی از نیروهای پُرتحرک انقلاب ایران را تشکیل می‌دهند... با عمیق‌تر شدن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی در ایران، امکان بهتر شدن اوضاع زنان نسبت به گذشته بیشتر گشته است. برگزاری جشن و راه‌پیمایی ضدامپریالیستی در روز ۱۶ اردیبهشت از طرف ستاد برگزاری روز زن که ده‌ها هزار زن در آن شرکت داشتند، انعکاسی از آگاهی توده‌ی عظیم زنان بر این حقیقت بود که تنها از این طریق یعنی بسیج توده‌ای است که می‌توان قدرت میلیونی زنان را در خیابان‌ها برای دستیابی به خواست‌های خود متشکل ساخت. خواست‌هایی چون مهد کودک مجانی، امکانات آموزشی لازم، تساوی کامل با مردان، استقلال اقتصادی برای تمام زنانی که می‌خواهند در خارج از خانه کار کنند، دریافت دستمزد مساوی در مقابل کار مساوی با مردان، رفع کلیه تبعیضاتی که در طبقه‌بندی مشاغل وجود دارد و کنترل کامل بر بدن و سرنوشت خود، تنها و تنها از طریق بسیج میلیونی خود زنان و شرکت این توده در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا به دست خواهد آمد...»^{۹۳}

رویکرد نشریه‌ی چه باید کرد - که از سوی منشعین به چاپ می‌رسید - نسبت به مسئله‌ی زن در این دوره کاملاً متفاوت بود و با رویکرد پیشین تروتسکیست‌ها سازگاری بیشتری داشت.

تهاجم دارودسته‌های حزب‌اللهی به تظاهرات زنان در آبان ۵۸ که به دعوت اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز برای اعتراض به قوانین اسلامی خانواده فراخوانده شده بود، واکنش چه باید کرد را به دنبال آورد:

«... با شروع تظاهرات، اوباش متشکل شده و به فحاشی و دادن شعارهای معمول پرداختند و با محاصره‌ی صفوف زنان، مانع حرکت آزادانه‌ی تظاهرات شده و زنان را به باد کتک و ناسزا گرفتند... تحقیر زن، روز به روز ابعاد وسیع‌تر و وقیحانه‌تری به خود می‌گیرد... زمان آن رسیده است که نیروهای مختلف سیاسی اهمیت مسئله‌ی زن را درک کرده و سدهای فرقه‌ای و ایدئولوژیک خود را کنار گذاشته و جبهه‌ی واحدی برای مبارزه علیه ستم بر زن تشکیل دهند... سکوت در مقابل حملاتی که علیه زنان تشدید می‌شوند، تنها به نفع ارتجاع است. جنبش کارگری ایران از نبود مبارزه‌ی زنان برای احقاق حقوق خویش لطمه‌ی شدیدی خواهد خورد... تنها سعی در ایجاد جنبش زنان، دربرگیرنده‌ی کلیه‌ی اقشار، صرف نظر از ایدئولوژی و عقاید است که این مبارزه را پیش خواهد برد.»^{۹۴}

۹۳- فاطمه فلاحی، زنان در مبارزه‌ی ضدامپریالیستی، کارگر، دوره‌ی دوم، ش ۲۸، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۴

۹۴- چه باید کرد، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵، ۱۲ آبان ۱۳۵۸

در سالروز جهانی زن در سال ۱۳۵۸، چه باید کرد به گرامی داشت جنبش اسفند ۵۷ پرداخت و بر ضرورت مبارزه علیه تبعیض روزافزون جنسی تأکید کرد:

«... چند هفته پس از پیروزی قیام، ضدانقلاب سیاسی با حمله به حقوق زنان، عملاً راه حمله به حقوق دموکراتیک را گشود. صرفاً مقاومت سرسختانه‌ی زنان (درست یک سال پیش در چنین روزهایی) باعث شد که ارتجاع نتواند فوراً تمامی برنامه‌ی خویش را اجرا نماید. اما در این یک سال حاکمیت نشان داده که نسبت به رژیم گذشته نه [تنها] نقش بالاتری برای زنان در تولید و حیات اجتماعی و سیاسی قائل نیست، بلکه در موارد متعددی دامنه‌ی حمله بدانان را گسترش هم داده است... در روال تداوم انقلاب ایران، تعمیق



Téhéran 1981 : les femmes iraniennes manifestent contre le voile, devant les bureaux de Bani Sadr.

برگرفته از هفته‌نامه‌ی زنان در جنبش (*des femmes en mouvements hebdo*)

شماره‌ی ۵۲، ۳۱ تا ۷ اوت ۱۹۸۱ / ۹ تا ۱۶ مرداد ۱۳۶۰

خواست‌های زحمتکشان و مبارزه‌ی آنان، پیکار زنان جهت تشکل مستقل ایشان مطرح می‌شود. پایه‌های مادی و واقعی و ضرورت این تشکل را به سادگی می‌توان دید. به عهده‌ی انقلابیون است که با یاری به ایجاد این تشکل، گامی به جهت پیروزی زنان زحمتکش و انقلاب ایران به پیش بردارند...»^{۹۵}

۹۵- ضرورت تشکل مستقل زنان، چه باید کرد، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱۲، ۲۰ اسفند ۱۳۵۸

"گامی" جهت پیروزی زنان - چه زحمتکش و چه غیر زحمتکش - از سوی "انقلابیون" برداشته نشد. بی‌توجهی نیروهای

اطلاعات

۱۵ تیر ۱۳۵۹

ترقی‌خواه و دموکرات به مسئله‌ی زن، جنبش زنان

رقاصه‌گاباره‌ها و اشرف‌اف‌در
تظاهر ات‌علیه پوشش اسلامی



ما می‌خواهیم
یک محیط

در هر جامعه‌ای که به پیشرفت و آبادانی می‌انگیزد، زنان باید در تمام عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی شرکت داشته باشند. پوشش اسلامی نه تنها یک وظیفه دینی است، بلکه یک ضرورت اجتماعی است که به زنان اجازه می‌دهد تا در جامعه حضور داشته باشند و به پیشرفت آن کمک کنند. ما می‌خواهیم یک محیط اجتماعی فراهم شود که در آن زنان بتوانند با رعایت حجاب، به تمام عرصه‌های زندگی بپردازند.

را پیش از پیش تضعیف کرد و راه را برای تحقق طرح‌ها و برنامه‌های نیروهای واپسگرا هموار ساخت. اجباری شدن حجاب برای زنان کارمند دوباره در دستور کار قرار گرفت. از اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، درباره‌ی یک شکل شدن پوشش کارمندان زن، زمزمه‌هایی در برخی ادارات به گوش رسید که سپس تکذیب شد.^{۹۶} تضییقات و محدودیت تازه‌ای نسبت به زنان به اجرا درآمد. "دادگاه‌های شرع و حمایت خانواده" جای دادگاه‌های حمایت خانواده را گرفت.^{۹۷} سیاست آپارتاید جنسی، با شدت و حدت بیشتری پیش رفت. آیت‌الله محمدی گیلانی، حاکم شرع و رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز، به آرایشگران هشدار داد که «واحد صنفی خود را

با موازین شرعی تطبیق دهند» و به "کار خلاف شرع"، یعنی «آرایش بانوان توسط آقایان و آرایش آقایان توسط بانوان» پایان بخشند.^{۹۸} زنان حزب‌اللهی برای اعتراض به «فروشندگان لباس زیر زنانه که بدون رعایت عفت عمومی، این نوع البسه را در داخل ویتترین‌ها به معرض نمایش می‌گذارند» به راه‌پیمایی پرداختند.^{۹۹} این دوره‌ی تبعیضات و تضییقات، با آغاز "انقلاب اداری" به اوج خود رسید.

۹۶- برای مثال، نگاه کنید به: لباس متحدالشکل برای زنان کارمند راه‌آهن، اطلاعات، ۷ اردیبهشت ۱۳۵۹؛ و؛ پوشیدن

یونیفرم برای زنان شاغل در راه آهن اجباری نیست، اطلاعات، ۹ اردیبهشت ۱۳۵۹

۹۷- اطلاعات، ۱۴ خرداد ۱۳۵۹

۹۸- اطلاعات، ۳ تیر ۱۳۵۹

۹۹- اطلاعات، ۲۹ خرداد ۱۳۵۹

به دنبال حمله‌ی شدیدالحن آیت‌الله خمینی به "نوع‌اداره‌ی وزارتخانه‌ها و ادارات"، در ۸ تیرماه ۱۳۵۹ "انقلاب‌اداری" رسماً به جریان افتاد.^{۱۰۰} از ۱۱ تیرماه، مسئولین وزارتخانه‌ها و ادارات، با صدور بیانیه‌هایی یکی پس از دیگری، زنان کارمند را به رعایت "پوشش اسلامی" ملزم کردند.^{۱۰۱} در ۱۶ تیر ۱۳۵۹، شورای انقلاب ورود زنان بدون پوشش اسلامی به ادارات را ممنوع اعلام نمود.^{۱۰۲} با پایان گرفتن مهلت ۱۰ روزه‌ی آیت‌الله خمینی برای "محو آثار طاغوت" در ادارات، دادستان کل انقلاب اسلامی، آیت‌الله علی قدوسی، با صدور اطلاعیه‌ای به "تمام وزارتخانه‌ها و مؤسسات و ادارات تابعه" هشدار داد که: از ساعت ۸ صبح ۱۷ تیرماه ۱۳۵۹، حقوق و مزایای زنان کارمندی که بدون پوشش اسلامی در محل کار حاضر شوند، قطع خواهد شد. در این اطلاعیه تصریح شده است که «پس از ارائه‌ی فرم لباس کار اسلامی بانوان که شورای انقلاب و ریاست جمهوری در آینده‌ی نزدیکی طرح آن را ارائه خواهند داد، لباس برای همه‌ی بانوان در محل کار یکنواخت خواهد بود.»^{۱۰۳} رئیس شورای خلیفه‌گری ارامنه نیز اعلام کرد که «زنان ارمنی با پوشش اسلامی در ادارات حضور می‌یابند.»^{۱۰۴}

به این ترتیب، برنامه‌ای که به یمن مبارزه و ایستادگی زنان در اسفند ۱۳۵۷ کنار گذاشته شده بود، جامه‌ی عمل پوشید. این بار دیگر هیچ‌کدام از رهبران مذهبی و مسئولین مملکتی، به تفسیر و تلطیف گفته‌های "امام" برنیامدند. برعکس، همگی متفق‌القول بر اسلامی شدن تام و تمام جامعه - که پوشش زنان اصل و اساس آن است - تأکید ورزیدند. آیت‌الله منتظری با انتشار پیامی، مردم را به راه‌پیمایی برای «حمایت از طاغوت‌زدایی ادارات» فراخواند:

«بار دیگر انقلاب اسلامی ما موجی تازه برداشت و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله این خدمتگذار راستین مستضعفین، آغازگر حرکتی نوین و به اصطلاح انقلاب در انقلاب گردید... فساد و فحشا نه در کوچه و خیابان که در متن وزارتخانه‌ها و ادارات دولت جمهوری اسلامی ایران با وقیحانه‌ترین شکل خود هنوز باقی است. زنان و مردانی بی‌خبر از تلخ‌کامی‌های مردم محروم این سرزمین و

۱۰۰-اطلاعات، ۸ تیر ۱۳۵۹، ص ۱

۱۰۱-اطلاعات، ۱۱ تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱ و ۲

۱۰۲-کیهان، ۱۶ تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱

۱۰۳-اطلاعات، ۱۶ تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱ و ۱۲

۱۰۴-اطلاعات، ۱۹ تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱ و ۱۶

بی‌تفاوت در برابر اسلام و انقلاب، به بی‌بندوباری خود و عدم رعایت ضوابط اسلامی پافشاری دارند... گروه‌ها با اسم‌ها و شعارهای گوناگون و حتا زیر پوشش اسلام و خلق، رویاروی امام و امت ایستاده و به کارشکنی و سنگ‌اندازی در راه استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران اصرار دارند و در این میان، توده‌ی مسلمان و معتقد به خدا و شهیدپرور ایران از خود می‌پرسد: مگر در این کشور خبری نیست؛ مگر انقلاب نشده است. مگر این انقلاب اسلامی نبوده است؟...»^{۱۰۵}

این "انقلاب در انقلاب" آیت‌الله خمینی که به "انقلاب اداری" موسوم گشت، با ممنوعیت برگزاری میتینگ و راه‌پیمایی برای گروه‌های سیاسی آغاز شد^{۱۰۶} و سپس اجباری شدن حجاب برای زنان را در دستور کار گذاشت!

با این حال و به‌رغم جو سرکوبی که بر فضای کشور حاکم بود، چند حرکت اعتراضی از سوی زنان به انجام رسید. شماری از آن‌ها، در سوگ از دست دادن یکی از ابتدایی‌ترین حقوق‌شان، یعنی آزادی پوشش، سیاه‌پوشان به خیابان‌ها آمدند و یا سر کار حاضر شدند. تنی چند از آنان را دستگیر کردند و در چند موج به اخراج وسیع کارمندان زن ادارات دولتی پرداختند.^{۱۰۷} زنان کارمند در ارتش و یا پرستارانی که به حجاب اجباری گردن نگذاشته بودند، بیش و پیش از دیگران دستخوش امواج "پاک‌سازی" شدند.^{۱۰۸}

نیروی محرک اعتراض‌ها این بار هم زنان کارمند بودند؛ اما اعتراض‌ها، ابعاد بسیار محدودتری داشت. محدودیت این اعتراض‌ها البته چندان شگفت‌انگیز نیست. چه، آن‌ها که در آن فضای خفقان‌آور با شجاعت به اعتراض خیابانی برخاسته بودند، نه همراهی و همدلی جامعه‌ی روشنفکری را با خود داشتند و نه حمایت نیروهای سیاسی سکولار چپ و دموکرات را. جامعه‌ی روشنفکری و جریان‌های چپ و دموکرات، در این مرحله نیز به خود نیامدند.

۱۰۵- /اطلاعات، ۱۲ تیرماه ۱۳۵۹، ص ۲

۱۰۶- /کیهان، ۹ تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱. سه روز پیش از اعلام رسمی "انقلاب اداری"، آیت‌الله خمینی در دیداری با "اعضای شوراهای اسلامی کارگران" گروه‌های سیاسی اوبوزیسیون را مورد حمله قرار داد و آن‌ها را به "کارشکنی در انقلاب" متهم کرد. [کیهان، ۵ تیر ۱۳۵۹، ص ۱۴۱] از نخستین اقداماتی که هم‌زمان با "انقلاب اداری" انجام گرفته اعلام ممنوعیت فعالیت گروه‌های سیاسی بود.

۱۰۷- /اطلاعات ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹، ص ۲۰۱. ۸ نفری که دستگیر شدند، ۵ زن و ۳ مرد بودند. اسامی همه‌ی آن‌ها در همین شماره‌ی روزنامه‌ی /اطلاعات، ص ۱۰ درج شده است.

۱۰۸- «۱۳۹ زن سیاه‌پوش از ارتش و سازمان صنایع دفاع ملی اخراج شدند»، /اطلاعات، ۲۲ تیرماه ۱۳۵۹، ص ۶ اسامی تمام کارمندان اخراجی که ۴۹ نفر از آن‌ها کارمند صنایع دفاع و ۹۰ نفرشان کارمند ارتش بودند، در همین شماره‌ی روزنامه درج شده است. «۴۳ پرستار به علت عدم رعایت حجاب اسلامی برکنار شدند»، /اطلاعات، ۱۹ تیر ۱۳۵۹

آن‌ها نه تنها ابعاد خطری را که می‌رفت همه‌ی آزادی‌ها را در خود فروبلعد درک نکردند، که بیش و کم به سرزنش زنان معترض برآمدند.

در این میان، حزب کارگران انقلابی گوی سبقت را از همگان ربود. در سرمقاله‌ی کارگر که به شکل گفتگو با یکی از زنان عضو رهبری حزب کارگران انقلابی تنظیم شده بود، می‌خوانیم:

«... در رابطه با جوئی که در بطن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی به وجود آمده است و این اعتراضات کوچک مقابل نخست‌وزیری، باید گفت که این‌ها از طرف کل جمعیت زنان و جمعیت‌هایی که در میان خواهران مسلمان و مبارز ریشه دارند، متشکل نشده است... بسیاری از این نیروهایی که دشمن انقلاب هستند، بختیاربست‌ها و غیره، پشت این "راه‌پیمایی‌های" خیلی کوچک قرار گرفته‌اند. در نتیجه حزب کارگران انقلابی با این "راه‌پیمایی‌ها" که فقط به تحریکات می‌تواند دامن بزند و چنین اهدافی دارد، موافق نیست... خواست اساسی زنان که اکثریت آن‌ها در این مملکت حجاب دارند، مستقیماً اعلام نشده است... این چیزی است که باید روشن شود.»^{۱۰۹}



در برابر این پرسش خبرنگار کارگر که: «اگر اکثریت جامعه تصمیم بگیرد که زنان باید حجاب داشته باشند، آیا حزب کارگران انقلابی به زنان پیشنهاد می‌کند که از آن تبعیت کنند؟»، پاسخ این زن عضو رهبری حزب چنین است:

«جواب قاطعانه مثبت است. حزب کارگران انقلابی معتقد است که در چنان شرایطی به زودی روشن خواهد شد که مسئله، داشتن یا نداشتن حجاب نیست؛ بلکه مسئله‌ی حقوق

۱۰۹- مهسا هاشمی در گفتگو با کارگر، اتحاد زنان در مبارزه علیه امپریالیسم باید حفظ شود، کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی

زنان و مبارزه‌ی کل جامعه با امپریالیسم آمریکا است... از اوان پیروزی انقلاب و حتا قبل از آن، امپریالیست‌ها سمبل‌های حجاب را که چیزهای خیلی مرسوم در ایران هستند، در جوامعی که با انقلاب ایران آشنا نبودند، به‌عنوان سمبل‌های ارتجاعی تبلیغ کردند. مبارزه‌ی جدی علیه این تبلیغات مسموم وظیفه‌ی انقلاب است و بهترین راه آن، شرکت دائمی زنان در راه‌پیمایی‌هایی مانند راه‌پیمایی نماز جمعه‌ی هفته گذشته است که نشان می‌دهند بخش مهمی از انقلاب هستند و نیز نشان می‌دهند که منافع مشترکی با انقلاب دارند و این محکم‌ترین تودهنی به امپریالیست‌هاست.»^{۱۱۰}

به‌رغم چنین توافق و تفاهمی با سیاست‌های عمومی حکومت، نماینده‌ی حزب کارگران انقلابی (یعنی همین عضو رهبری حزب) از "میزگرد حجاب" در صدا و سیمای جمهوری اسلامی کنار گذاشته شد؛ آن هم پس از پذیرفتن تمام شرایط شرکت در این میزگرد:

«... بعد از سه روز بحث و گفتگو با مسئولین صدا و سیمای جمهوری اسلامی در مورد اینکه چه مسائلی را می‌توان در آنجا مطرح کرد؛ چه چیزهایی نباید گفته شود و از پیش کشیدن مسائل دیگر زنان خودداری شود... دو ساعت قبل از شروع برنامه، از طرف برگزارکنندگان این میزگرد به من اطلاع دادند به علت عضویت در حزب کارگران انقلابی که حزب قانونی است... نمی‌توانم در این میزگرد شرکت کنم...»^{۱۱۱}

پرخلاف حزب کارگران انقلابی، چه باید کرد به دفاع از اعتراض زنان کارمند علیه حجاب اجباری در ادارات دولتی برآمد. این گرایش از تروتسکیست‌ها، چنین اقدامی از سوی حکومت را "پوششی برای یورش به حقوق زنان" ارزیابی کرد و نوشت:

«به دنبال سخنرانی خمینی به مناسبت پانزده شعبان و صدور فرمان به اصطلاح "انقلاب اداری" - که در واقع پوششی است برای مخفی کردن ناتوانی حاکمین جدید در حل کوچک‌ترین مسائل اجتماعی از یک سو و تلاش همه‌جانبه برای تصفیه و حذف کلیه‌ی مخالفین به‌ویژه نیروهای مبارز و چپ از سوی دیگر - حمله به زنان و تحمیل حجاب آغاز شد. این نخستین بار نیست که روحانیت و طرفداران اسلامی شدن همه‌چیز دست به چنین حملاتی زده‌اند... مسئله ولی این است که چگونه می‌توان با این حملات مقابله کرد. خاطره‌ی مبارزات خیابانی، تظاهرات و جلسات اعتراضی ۲۰ - ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ هنوز در

۱۱۰- پیشین

۱۱۱- مهسا هاشمی، بیانیه‌ی مطبوعاتی، اعتراض به حذف نماینده‌ی حزب کارگران انقلابی از تلویزیون در مورد میزگرد

حجاب، کارگر، شماره‌ی ۲۸، ۲۴ تیر ۱۳۵۹، ص ۳

اذهان زنده است... ولی واقعیت هرچند تلخ این است که امروزه امکان تکرار همان تظاهرات و اعتراضات وجود ندارد... تحکیم نسبی سیاسی هیئت حاکم از یک سو، لطماتی که به حقوق دموکراتیک پیایی وارد آمده از سوی دیگر، تشکل، تظاهرات و میتینگ‌های وسیع را بسیار دشوار ساخته است. هرگونه جلسه و تظاهرات، احتیاج به دفاع و انتظام محکمی دارد که در قدرت تظاهرات کمابیش خودانگیخته‌ی زنان نامتشکل نیست...»^{۱۱۲}

مقاله‌ی دیگری در چه باید کرد، با اشاره به اهداف اصلی "انقلاب اداری" - یعنی حمله به موقعیت زنان و حقوق دموکراتیک مردم - گروه‌های سیاسی "مدعی دفاع از زحمتکشان" را که نسبت به سازماندهی مقاومت در برابر تهاجم حکومت بی‌توجه بودند، به نقد کشیده است:

«... هیئت حاکم در مقابل خواست مردم که خواهان از بین رفتن کلیه‌ی دستگاه‌های دولتی شاهنشاهی هستند، پیشنهادات مسخره‌ی تعویض کاغذهای ادارات، تحمیل حجاب بر زنان و برگذاری نماز جماعت در ادارات را قرار داده است. تو گویی تمام ایراد ادارات دولتی این است که در آن نماز برگزار نمی‌شود و زنان بی‌حجاب‌اند!... در مجموعه‌ی این اقدامات ضدانقلابی "انقلاب اداری"، حمله به حقوق دموکراتیک و در نتیجه موقعیت اجتماعی زنان نقش برجسته‌ای ایفا نمود. و همین امر نارضایتی‌های وسیعی را در بین اقشار وسیعی از زنان برانگیخت. اما در شرایط کنونی که سازمان‌های مستقل توده‌ای و از آن جمله سازمان‌های مستقل زنان به وجود نیامده، بسیج وسیع و فوری زنان و دیگر اقشار جامعه علیه این حملات وحشیانه‌ی دولت فقط می‌توانست از طریق ابتکار عمل و سازماندهی گروه‌های سیاسی مدعی دفاع از زحمتکشان تحقق پذیرد. بدون شک اگر سازمان‌هایی نظیر چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق که از وجهه و اعتماد قابل توجهی در بین زحمتکشان برخوردار هستند در این مبارزه پیش‌قدم می‌شدند و علیه یورش‌های ارتجاعی هیئت حاکمه، زنان محروم و مردم کارگر و زحمتکش را به یک راه‌پیمایی و یا اجتماع متحدی دعوت می‌نمودند، تأثیر عمیقی در روحیه‌ی پیکارجویانه‌ی زنان و کارگران می‌گذاشت و ابعاد مبارزه و مقاومت را صد چندان ارتقا می‌داد. اما این سازمان‌ها مسیر سکوت و تسلیم‌طلبی را پیشه کردند و این امر باعث گسترش هرچه وحشیانه‌تر حملات هیئت حاکم و افول روحیه‌ی مبارزه در بین زنان مبارز گردید.»^{۱۱۳}

۱۱۲- تحمیل حجاب: پوششی برای یورش به حقوق زنان، چه باید کرد، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۲۰، ۲۱ تیر ۱۳۵۹

۱۱۳- بوته‌ی آزمایش: مبارزه علیه حجاب تحمیلی، چه باید کرد، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۲۱، ۴ مرداد ۱۳۵۹

چه باید کرد، برخورد به حجاب تحمیلی را «بوت‌هی آزمایشی» می‌داند که گروه‌های سیاسی در آن محک می‌خورند. پس مواضع آن‌ها را یک به یک مورد نقد قرار داده است: از حزب توده و فدائیان اکثریت گرفته تا سازمان پیکار و حزب کارگران انقلابی. تنها سازمانی که از بوت‌هی آزمایش مردود بیرون نیامد، سازمان بهایی زن (وابسته به سازمان وحدت کمونیستی) بود که می‌گفت:

«...گرایش‌های انحرافی که مبارزه علیه حجاب اجباری را به بهانه‌ی یکی شدن با زنان بورژوا نفی می‌کنند، در واقع به یکی از حقوق دموکراتیک قابل لمس توده‌ی زنان کم بها داده و در نهایت خواست‌های ارتجاعی هیئت حاکم کنونی را تأیید می‌کنند.»^{۱۱۴}

نتیجه‌گیری چه باید کرد در پایان این مقاله‌ی بلند چنین است:

«به عقیده‌ی ما گسترش مبارزات زنان برای کسب حقوق دموکراتیک خود در جهت تحکیم کلیه‌ی آزادی‌های دموکراتیک و گسترش انقلاب کارگران و زحمتکشان است. هرگونه تسلیم‌طلبی در برابر حملات هیئت حاکم که تحت پوشش "حجاب اسلامی" صورت می‌گیرد، راه را برای شکست انقلاب کنونی فراهم می‌نماید. پیشنهاد ما به چهار گروه سیاسی فوق‌الذکر [حزب توده، فدائیان خلق (اکثریت)، سازمان پیکار، حزب کارگران انقلابی] که خود را مدعی دفاع از زحمتکشان می‌دانند، این است که صف ارادتل و اوباش جمهوری اسلامی را که روز شنبه ۱۴ تیرماه در مقابل نخست‌وزیری اجتماع نموده بودند و با بطری‌های پُر از اسید، تظاهرات به حق زنان مخالف حجاب تحمیلی را تهدید می‌نمودند و شعار می‌دادند که: "خلخال مفسدش کن، گیس شو بپر و لش کن" تقویت نمایند. منافع دموکراسی و سوسیالیسم، اتخاذ موضع سیاسی روشن و صریحی در دفاع قاطع پیگیر و عملی از حقوق زنان ایران را ایجاب می‌کند.»^{۱۱۵}

تهاجم حکومت به حقوق زنان که به دنبال تغییر توازن قوای سیاسی جامعه به سود حکومت واپس‌گرایان گسترش می‌یافت، طبعاً مبارزه‌ی حق‌طلبانه‌ی زنان را نیازمند اتخاذ روش‌ها، شکل‌ها و سازماندهی مناسب‌تری می‌ساخت. راه‌کار پیشنهادی چه باید کرد برای رویارویی با موقعیت جدید چنین بود:

«در چنین شرایطی مساعدترین صحنه‌ی مقاومت و مبارزه همان محل کار است. البته در اینجا نیز نوع مبارزه محدود است... با در نظر گرفتن ماهیت رژیم کنونی و سیاست‌های

۱۱۴- پیشین

۱۱۵- پیشین

آن در مورد زنان، این اولین و آخرین یورش نیست. از هم‌اکنون باید به گونه‌ای زمینه‌ریزی مقاومت و مبارزه شود که بتواند راه را برای سازمان دادن مبارزه‌ی درازمدت برای کسب حقوق زن و علیه یکایک حملات هیئت حاکم بگشاید.^{۱۱۶}

این گرایش از تروتسکیست‌ها که مبارزه برای کسب حقوق زنان را به درستی مبارزه‌ای درازمدت ارزیابی می‌کرد، برنامه‌ریزی برای آن را جزیی از وظایف کارگران و زحمتکشان و دفاع از منافع آن‌ها می‌دانست. در عین حال، پیشبرد این مبارزه را به تشکیل سازمان‌های مستقل زنان منوط می‌کرد. مقاله‌ای که کارگران سوسیالیست در سال ۱۳۵۹ به چاپ رساند تا ترفندهای حکومت اسلامی برای تفرقه انداختن در مبارزات مردمی را به نقد کشد، این نقطه‌نظر را ابراز کرده است:

«روحانیت حاکم نیز روز تولد فاطمه زهرا را به عنوان روز زنان مسلمان و در تقابل با روز جهانی زنان زحمتکش به عنوان یک روز "غربی" حکم کرد. رژیم سعی کرد که از احساسات مذهبی توده‌ها استفاده کرده و با تقسیم زحمتکشان به زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان و... مانع از اتحاد عمل مشترک آنان در مبارزه علیه ظلم، ستم و استثمار گردد. کارگران باید آگاهانه این توطئه‌ها را خنثی کنند. زنان زحمتکش باید از امکانات لازم برای برگزاری هرچه باشکوه‌تر این روز، روز فریاد زنان زحمتکش علیه نظام بردگی سرمایه، برخوردار باشند... دفاع از کلیه‌ی مبارزات زنان برای کسب تساوی کامل و رفع هرگونه تبعیض، دفاع از منافع زحمتکشان است... مهم‌ترین قدم در راه پیشبرد مبارزات زنان اقدام به تشکیل سازمان‌های مستقل زنان می‌باشد.»^{۱۱۷}

سرکوب خونین دهه‌ی ۶۰، مبارزات زنان را نیز یک چند متوقف کرد و تشکیل سازمان‌های مستقل و فراگیر زنان را ناممکن ساخت. اجباری شدن حجاب در تابستان ۵۹، نقطه‌ی پایان را بر جنبشی گذاشت که در اسفند ۵۷ آغاز شده بود. جنبش فروکش کرد، اما اعتراضات زنان به اشکال گوناگون تداوم یافت تا اوج‌گیری جنبش زنان را در دهه‌های بعدی امکان‌پذیر سازد.

بررسی نقطه‌نظرات گرایش‌های گوناگون تروتسکیسم ایرانی را به‌عنوان یکی از جریان‌های مارکسیستی که به مسئله‌ی زن و مبارزات زنان توجه ویژه نشان داد، با نقل

۱۱۶- تحمیل حجاب: پوششی برای...، پیش گفته

۱۱۷- ضرورت تشکل و اتحاد زنان، ویژه‌ی روز جهانی زن، کارگران سوسیالیست (نشریه‌ی دیگری که دست‌اندرکاران کنووکاو به انتشار می‌رسانند)، شماره‌ی ۱۸، ۱۶ اسفند ۱۳۵۹

قولی از چه باید کرد به پایان می‌بریم. جمع‌بندی این گرایش تروتسکیستی از مبارزات زنان در دو سال اول انقلاب و همچنین پیش‌بینی‌اش درباره‌ی آینده‌ی این جنبش، نمودی است از روشن‌بینی آن‌ها در این عرصه:

«پس از یک دوره‌ی اولیه از مبارزات، اکنون هرگونه مقاومتی فروکش کرده و بیشتر حالت یأس‌زدگی و تسلیم شدن به اوضاع موجود در میان زنان حکم‌فرما شده است. علاوه بر این، شکل‌گیری تشکلات اولیه‌ی زنان عمدتاً تشکل سازمان‌های زنان این یا آن گروه سیاسی و به دور برنامه‌ی سیاسی این گروه‌ها و بدون یک برنامه‌ی عمل مشخص که بتواند همه‌ی زنان آزادی‌خواه را به دور خواست‌های مبارزاتی روشن و مشخص متشکل کند، به پراکندگی و فروکش کردن این مبارزات کمک کرد. پس از فرونشستن تأثیرات حملات مرداد ۱۳۵۸، برخی حرکات دوباره در جهت تشکل و هماهنگی گروه‌های زنان و مبارزه علیه قوانین جدید خانواده آغاز شد که راه به جایی نبرد. ولی فروکش کنونی نیز ابدی نخواهد بود. تضاد عمیقی که بین مبارزه برای آزادی زن و کسب حقوق مساوی با مقتضیات حکومت اسلامی وجود دارد، دوباره بروز خواهد کرد. نه تنها مبارزه علیه ستم‌کشی زن همچنان در برنامه‌ی مبارزات اجتماعی انقلاب باقی است، چرا که هیچ یک از مسائل ریشه‌ای این ستم حل نشده‌اند، بلکه ویژگی‌های سیاسی حکومت اسلامی و موازین عمیقاً ارتجاعی اسلام در مورد زنان، موجب خواهد شد که مکرراً این مسائل صحنه‌ی مبارزات سیاسی را به خود اختصاص دهند... هرگونه مبارزه برای تساوی حقوق و نیل به آزادی زن جز خارج از حیطه‌ی نفوذ روحانیت و کاملاً مستقل از آن، نمی‌تواند شکل بگیرد. روشن است که این مبارزات به حول خواست‌های مبارزاتی مشخص شکل خواهند گرفت؛ ولی به دلیل ماهیت موازین اسلامی و ماهیت حاکمیت روحانیت، از همان نخستین گام‌ها خود را رویاروی هیئت حاکمه خواهد یافت... آشتی‌ناپذیری راسخ با حاکمیت روحانیت و ارائه‌ی یک برنامه‌ی انقلابی در مقابل برنامه‌ی حکومت اسلامی لازمه‌ی مبارزه برای آزادی زن شده است.»^{۱۱۸}

خرداد ۱۳۹۱ / ژوئن ۲۰۱۲

جمعیت زنان مبارز

گلنار بدخشان و مریم جزایری

ناصر مهاجر: اجازه دهید گفتگوی مان را از زندگی خودتان شروع کنیم. تا جایی که می‌دانم شما، گلنار، در سنین نوجوانی به آمریکا رفتید. در دوران دانشجویی به کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی پیوستید. کمی بعد به عضویت سازمان انقلابیون کمونیست و سپس اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران درآمدید. در آستانه‌ی انقلاب به ایران بازگشتید و در پیوند با اتحادیه، فعالیت سیاسی‌تان را ادامه دادید که ایجاد جمعیت زنان مبارز بخشی از آن فعالیت است.^۱

• گلنار بدخشان: من در سال ۱۹۶۴، بعد از گرفتن دیپلم دبیرستان، برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفتم و در شمال کالیفرنیا به دانشگاه رفتم. در همان سال اول، جذب کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شدم که به نظرم گروه موجه‌ای می‌آمد. در آن سال‌ها که می‌شود سال تحصیلی ۴۴-۱۳۴۳ خودمان، اختناق شدیدی بر ایران حاکم بود. به همین خاطر خیلی از دانشجویانی که به خارج می‌آمدند، می‌ترسیدند با کنفدراسیون همکاری کنند. آنچه به من کمک کرد تا خیلی زود جذب کنفدراسیون شوم و فعالیت‌م را آغاز کنم این بود که از سنین نوجوانی ستم‌کشیدگی زن را در جامعه دیده بودم و از خود می‌پرسیدم علت آن چیست. از طرف دیگر می‌دیدم آنچه مردان قادر به انجام آن هستند، یک زن هم قادر به انجام آن است. در پس ذهنم همیشه این بود که من به عنوان یک زن، چیزی از مردان کم ندارم. آن سال‌ها مصادف بود با جنگ ویتنام. انقلاب کوبا هم تازه به پیروزی رسیده بود و آن کشور به استقلال دست یافته بود. جو آن روزها، جوی انقلابی بود. به خصوص در شمال کالیفرنیا...

ناصر مهاجر: که یکی از پیشروترین منطقه‌های غرب آمریکا بود و یکی از دو مرکز جنبش دانشجویی در سال‌های ۶۰ و مهم‌ترین پایگاه جنبش‌های اجتماعی آوانگارد ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم!

۱- برای آشنایی با سازمان انقلابیون کمونیست، نگاه کنید به فصل پیوست‌ها: اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران.

• **گلنار بدخشان:** بله، واقعا آن زمان برکلی به قول معروف «مکه»ی دانشجویان رادیکال بود. سال ۱۹۶۴ که جنبش آزادی بیان (*Free Speech Movement*) راه افتاد، من هم به آن پیوستم.^۲ دانشجوی رشته‌ی علوم انسانی بودم. در همه‌ی برنامه‌ها و راه‌پیمایی‌هایی که از طرف جنبش آزادی بیان برگزار می‌شد، شرکت می‌کردم. آن زمان به کار بردن خیلی از کلماتی که امروزه مثل نقل و نبات به کار برده می‌شود، جرم محسوب می‌شد. پلیس می‌توانست به بهانه‌ی ارتکاب این "جرم"، شما را دستگیر کند و به زندان بیندازد.

ناصر مهاجر: استفاده از کدام کلمات جرم بود؟

• **گلنار بدخشان:** مثلا کلمه‌ی FUCK. به یاد دارم بچه‌هایی که برای جنبش آزادی بیان کار می‌کردند، روی یک پلاکارد بسیار بزرگ این کلمه را نوشته بودند. منتها بین هر کدام از حروف، نقطه گذاشته بودند: به این صورت *F.U.C.K.* وقتی پلیس برای دستگیر کردن‌شان می‌آمد، می‌گفتند این کلمات مخفف *Free University of Clark Kerr* است. کلارک کیپر، آن وقت رئیس دانشگاه برکلی بود.

به غیر از جنبش آزادی بیان، *Black Panther's party* (حزب پلنگ‌های سیاه) که جریان مهمی در میان سیاه‌پوستان آمریکایی بود بسیار فعال بود. همچنین طرفدارن مارتین لوتر کینگ و یا ملکم X^۳ در چنین جوی به سختی می‌شد جذب یکی از ده‌ها جنبش اعتراضی‌ای که جریان داشت، نشد.

۲- تا پیش از سال تحصیلی ۱۹۶۵-۱۹۶۴، فعالیت سیاسی در دانشگاه‌های کالیفرنیا مجاز نبود. نه تنها گروه‌ها و احزاب سیاسی حق نداشتند در دانشگاه تبلیغ و عضوگیری کنند، بلکه روشنفکران مستقل نیز حق نداشتند در دانشگاه به سخنرانی بپردازند. هرگونه فعالیت کمونیستی هم از سال ۱۹۴۹ و دوران موسوم به مک کارتیسم در دانشگاه‌های ایالات متحده ممنوع گشته بود؛ تا آنجا که کارمندان و استادان دانشگاه می‌بایست به کمونیسم ستیزی «سوگند وفاداری» یاد کنند. جنبشی که در روز اول اکتبر ۱۹۶۴ و در ربط با کاژزار حقوق مدنی سیاه‌پوستان آمریکا در دانشگاه برکلی پا گرفت، پس از چند ماه مبارزه‌ی جانانه توانست قانون منع فعالیت سیاسی، سوگند وفاداری به کمونیسم ستیزی را براندازد و آزادی اندیشه، بیان، تشکل و فعالیت سیاسی را در دانشگاه‌ها برقرار سازد. این جنبش که در ۳ ژانویه ۱۹۶۵ به پیروزی رسید، جنبش آزادی بیان (*Free Speech Movement*) نام گرفته است.

۳- حزب پلنگ‌های سیاه (*Black Panther's party*) به طور رسمی در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۶ در اوکلند کالیفرنیا بنیاد نهاده شد؛ به دست بابی سیل و هوی. پ. نیوتن؛ دوتن از کنشگران سیاه‌پوست جنبش حقوق مدنی. این دو خود را کمونیست و پیرو اندیشه‌ی مائو تسه دون می‌دانستند. این حزب در کوتاه زمانی در بسیار از شهرهای بزرگ ایالات متحده ریشه دواند و شمار اعضایش تا سال ۱۹۶۸، به پنج هزار نفر رسید. اما همه اعضا خود را کمونیست نمی‌دانستند و بودند کسانی که خود را ناسیونالیست می‌خواندند و طرفدار "قدرت سیاه". با این حال پلنگ‌های سیاه، «ناسیونالیسم سیاه» را به عنوان یکی از شکل‌های نژادپرستی محکوم می‌کردند. ارگان این حزب هم پلنگ‌های سیاه نام داشت که ویراستارش الیزبیت کلیور بود.

ناصر مهاجر: جنبش‌هایی که هر کدام جذبه‌ی خاص خودشان را داشتند.

• **گلنار بدخشان:** جذبه‌ی بسیار قوی داشتند. ما آن زمان افکار تند انترناسیونالیستی (جهان‌وطنی) داشتیم. توجه‌مان تنها به مسائل ایران نبود. ما به جنبش‌های ویتنام، فلسطین، کوبا و افریقا توجه زیادی داشتیم. به طور کلی هر کجای دنیا که زیرسلطه‌ی استعمار و استبداد بود و روشنفکران یا مردمش مبارزه می‌کردند، ما آماده‌ی اعلام هم‌بستگی و همکاری با جریان‌های انقلابی و پیشروی آن جامعه بودیم. در چنین فضایی با **کنفدراسیون دانشجویان ایرانی** که واقعا خیلی فعال بود و وجهه‌ی بسیار مثبتی در میان انقلابیون امریکایی و سایر کشورها داشت، به همکاری پرداختیم. خیلی زود هم به جمع مسئولین محلی آن ارتقا پیدا کردم. این را هم بگویم که سازمان‌ها و گروه‌های ایرانی انقلابی و مترقی، به شکل مخفی در **کنفدراسیون** فعالیت می‌کردند؛ منجمله **سازمان انقلابیون کمونیست** که به نظرم مواضعی رادیکال‌تر از دیگر سازمان‌ها و گروه‌های فعال در **کنفدراسیون** داشت.

ناصر مهاجر: پروچینی و پیروی اندیشه‌ی مائو...

• **گلنار بدخشان:** ناگفته نماند که در آن سال‌ها تفکر و خط فکری ما، التقاتی بود. ما هم

کوبا را قبول داشتیم و هم چین را و هم ویتنام را.

ناصر مهاجر: در آن دوره، جدی‌ترین، پی‌گیرترین و فداکارترین کسانی که به **کنفدراسیون** می‌پیوستند، خیلی زود مورد توجه گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی ایرانی‌ای که

تیراژ این نشریه در پایان دهه‌ی شصت به ۲۵۰۰۰۰ رسید. این حزب برنامه‌ی ده ماده‌ای تدوین کرد که در آن خواست "زمین، نان، مسکن، آموزش، پوشش، عدالت و صلح" برای سیاه‌پوستان برجسته بود؛ نیز معافیت سیاه‌پوستان از نظام وظیفه‌ی اجباری (شرکت در لشکرکشی آمریکا در ویتنام) و "دفاع از محله‌های سیاه‌پوستان". **پلنگ‌های سیاه** برای رسیدن به هدف‌های‌شان از کاربرت روش‌های خشونت‌آمیز و حتا مسلحانه در برابر پلیس پرهیز نداشتند. این حزب به زودی یکی از مهم‌ترین نیروهای «جنبش خلاف جریان فرهنگ چیره» (*Counter Culture Movement*) دهه‌ی شصت و سال‌های نخست دهه‌ی هفتاد ایالات متحده شد. ادگار هوور، رئیس *FBI* در سپتامبر ۱۹۶۸ این سازمان را «بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت داخلی کشور» توصیف کرد. از این پس پیگرد، شتود، نفوذ در داخل حزب، اذیت و آزار اعضا حتا ترور هواداران **پلنگ‌های سیاه** و نیز شهادت دروغ علیه آن‌ها در دادگاه‌ها، به صورت نظامند، دستور کار پلیس شد. بازداشت شماری از رهبران و کنشگران حزب و گریز شماری دیگر از کشور، به اختلاف‌های میان رهبری **پلنگ‌های سیاه** بیش از پیش دامن زد. روی آوردن به فعالیت‌های اجتماعی و انتخاب الین براون (۱۹۷۴)، نخستین زنی که به رهبری این جریان رسید، یک چندی بحران درونی **پلنگ‌های سیاه** را فرونشاند. اما این نیز **پلنگ‌های سیاه** را از سرشیب سقوط نجات نداد و آن حزب قدرمند را به گروهکی، فروکاست.

در درون کنفدراسیون فعالیت می‌کردند، قرار می‌گرفتند. لابد شما هم جزء آن دسته افراد بودید؟!

• گلنار بدخشان: همین طور است. به خصوص که آن زمان تعداد زنانی که عضو کنفدراسیون بودند، خیلی زیاد نبود. به جرات می‌توانم بگویم که من اولین زنی بودم که در جلسات واحد شمال کالیفرنیا حرف می‌زدم و نظر می‌دادم. خوب به یاد می‌آورم که وقتی شروع به صحبت می‌کردم، مردان، به ویژه هواداران جبهه‌ی ملی، لبخند می‌زدند. البته مسخره نمی‌کردند. ولی حالتی به خودشان می‌گرفتند و نوعی به من نگاه می‌کردند که داد می‌زد مرا جدی نمی‌گیرند. با من مثل کودکی رفتار می‌کردند که تازه باید حرف زدن یاد بگیرد. در گنگره‌ی فدراسیون امریکا، که اگر اشتباه نکنم آن سال در لس‌آنجلس برگزار شد و از اقصا نقاط امریکا در آن شرکت کرده بودند، بیشتر از دو یا سه زن به عنوان نماینده شرکت نداشتند. من هم جزو نمایندگان واحد شمال کالیفرنیا بودم. موضوعی مورد بحث و اختلاف نظر بود که الان به یاد ندارم چه بود. چپ‌های گنگره، یک‌دست رای دادند و جبهه‌ی ملی‌ها هم یک‌دست. من با چپ‌ها هم‌رای نبودم. از نادر مواردی بود که رای‌ام با رای چپ‌ها تفاوت داشت. یکی از مردان چپ که خیال کرده بود من در دادن رای دچار اشتباه شده‌ام، با ایما و اشاره سعی کرد که مثلاً مرا از اشتباه درآورد و به من برساند که رای چپ در باره‌ی موضوع چیست! درست در همان لحظه که او در حال ایما و اشاره به من بود، یکی از مردان جبهه‌ی ملی از جای خود بلند شد و رو به او گفت: ببینم، مگر از نظر شما زنان حق رای ندارند؟!!! می‌خواهم بگویم که حتا مردان پیشرو هم آن طور که باید و شاید، شخصیت مستقل زن و خود مختاری او را به رسمیت نمی‌شناختند. خُب، تجربه‌ی زیادی در زمینه مشارکت زن در فعالیت انقلابی وجود نداشت و آنچه هم که وجود داشت، درست منتقل نشده بود. تعداد زنان سیاسی فعال کم بود. همین باعث می‌شد که زنان فعال خیلی به چشم بخورند. گردانندگان سازمان‌های دانشجویی هم تلاش می‌کردند این زنان را به سرعت ارتقا بدهند تا نمونه و الگویی شوند برای زنان دیگر. منظورم زنان و دختران جوانی‌ست که حول و حوش سازمان‌های دانشجویی بودند و هنوز عضو کنفدراسیون نشده بودند.

ناصر مهاجر: مریم، تصور می‌کنم شما جزو نسل بعدی زنانی بودید که با پیش‌رو داشتن الگوهای مثل گلنار، به کنفدراسیون پیوستید و در جرگه‌ی هواداران اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران درآمدید.

• مریم جزایری: من در سال ۱۹۷۴ عضو کنفدراسیون شدم؛ چند ماهی پس از اینکه به امریکا آمدم، پشتوانه‌ی سیاسی خانوادگی داشتم. پدر و مادرم مصدقی بودند و از طرفداران جبهه‌ی ملی. یکی از کسانی که مثل پدر دوستش داشتم از توده‌ای‌های قدیمی بود. با این پیشینه‌ی خانوادگی، خیلی سریع جذب کنفدراسیون دانشجویی شدم. ازدواج کرده بودم، ولی همسرم سیاسی نبود. اولین باری که خواستند مسئولیتی به من محول کنند، به پیشنهاد دهنده، گفتم: کسی که نتوانسته شوهر خودش را سیاسی و انقلابی کند، چطور می‌تواند بر دیگران تاثیرگذار باشد؟ جواب جالبی به من داد. گفت: در سازمان مجاهدین خلق، همسر اکثر مردها، غیر سیاسی‌اند. خوب، چرا ما نتوانیم عکس آن‌ها عمل کنیم؟ به خودم گفتم حرف درستی است. در معرض این‌گونه شک‌های فکری، سنت‌شکنی‌های فرهنگی و رفتارهای اجتماعی غیرمتعارف، زیاد قرار می‌گرفتم.

جو جهانی هم بر رفتار ما تاثیر داشت. گلنار گوشه‌ای از این فضا را به خوبی ترسیم کرد. آنچه من می‌خواهم به صحبت‌های او اضافه کنم تاثیر جریان انقلاب فرهنگی چین است. همان‌طور که می‌دانید، در جریان انقلاب فرهنگی، مسئله‌ی زن خیلی جدی مطرح شد. جمله‌ی معروف «زنان نصف آسمان را بر دوش دارند»، برای ما الهام‌بخش بود. تجربه‌ی شخص من این است که در کنفدراسیون به رشد نظری و فکری زنان خیلی توجه می‌شد. خیلی از دختران و زنان جوان در محیط کنفدراسیون رشد یافتند و به مبارزه‌ی انقلابی پیوستند.

همان‌طور که گفتید الگوهای مثل گلنار را هم پیش روی داشتیم. طبعاً او و زنان دیگر بز من تاثیر می‌گذاشتند. برجستگی گلنار برای من توانایی نظری و استقلال اندیشه‌اش بود. فکر تولید می‌کرد؛ جرات بیان اندیشه‌هایش را داشت و مواضع سیاسی و تحلیلی‌ای را که به نظرش نادرست می‌آمد، نقد می‌کرد. در نتیجه آدم یاد می‌گرفت که نقادانه فکر کند و از درافتادن با چیزی که غلط است، نترسد. گلنار زیر سایه مردی قرار نداشت. خودش بود؛ گلنار بود. من این وجه را خیلی دوست داشتم. از این که افکار و رفتارهای عقب‌مانده‌ی مردان را زیر سؤال می‌کشید، کیف می‌کردم. به رشد فرهنگی ما هم توجه داشت. ما را به باله و کنسرت‌هایی که به کمپوس دانشگاه می‌آوردند، می‌برد. از مباحثی که در چین سوسیالیستی درباره‌ی هنر می‌شد برای ما حرف می‌زد و...

یکی دیگر از زنانی که توانایی تئوریک و فلسفی‌اش بر من تاثیر گذاشت، فرح ابراهیمی بود. شخصیت مهربان و دوست‌داشتنی و متواضعش، در نگاه اول نشان نمی‌داد که از کادرهای برجسته‌ی نظری‌ست. اما وقتی دهان باز می‌کرد و با آن زبان دلنشین فارسی‌اش

که تحت تاثیر لهجه‌ی آمریکایی‌اش بود (چون از بچگی با مادرش به آمریکا مهاجرت کرده بود) به مسائل نظری کلان می‌پرداخت، می‌فهمیدی که با یک «تیپ تئوریک» روبرو هستی. یادم هست که در یکی از جلسات خانگی ایران در پلمیک با یکی از مخالفان نظری‌اش، جمله‌ای گفت که هولپی افتاد در انبار خاطراتم. گفت: «به قول هگل، اگر فاکت‌ها با پندارهای من جور در نمی‌آیند، بدا به حال فاکت‌ها».

یکی از زنان دیگری که باید از او یاد کنم، شهین نراقی‌ست. یادم هست که تازه وارد انجمن دانشجویان ایرانی شده بودم و او به عنوان دبیر تشکیلات فدراسیون آمریکا به شهر ما آمده بود. شهین هم از کادرهای سازمان انقلابیون کمونیست بود. ظاهر آرامی داشت، اما بسیار عمیق و دانا بود. بعدها از بچه‌های خوزستانی (که بیشتر در تگزاس بودند) شنیدیم شهین در مناظره‌ای با دو نفر از مردان جریان‌های سیاسی دیگر از جمله ابراهیم یزدی که آن زمان‌ها از گردانندگان انجمن دانشجویان اسلامی آمریکا بود، حسابی گل کاشته! گویا یزدی را گوشه‌ی دیوار گذاشته بود که چرا انجمن دانشجویان اسلامی، فعالیت‌های کنفدراسیون علیه رژیم شاه را بایکوت می‌کند و محور کارش مبارزه سیاسی نیست، مسائل اسلامی و اجرای آیین‌های مذهبی‌ست.

گلنار، فرح، شهین از جمله زنان برجسته‌ای بودند که نه فقط من را تحت تاثیر قرار دادند که تاثیرات مستقیم و غیر مستقیمی بر فضای سیاسی- فرهنگی و مناسبات جنسیتی جنبش ما گذاشتند. اما چیزی که مرا زجر می‌داد (و هنوز هم می‌دهد) این است که شکوفایی اغلب این زنان پس از آغاز زندگی زناشویی، کند و یا متوقف می‌شود. به خصوص پس از اینکه بچه‌دار می‌شدند. مورد آن‌هایی که نان‌آور خانه می‌شدند، آزار دهنده‌تر است. مرد، فعال سیاسی حرفه‌ای می‌شد و زن زندگی‌اش عمدتاً به کار و بچه‌داری می‌گذشت. این مشکل اجتماعی واقعاً ریشه‌دار است. باید نسبت به آن حساسیت نشان داد، بازوچه‌هایش را مرتب قطع کرد تا دور گردن زن نیچد.

بگذریم. دلم می‌خواهد در همین جا از زنان هم‌نسل خودم هم که بر من تاثیر زیادی گذاشتند یاد کرده باشم. نسرین جزایری (۱۳۶۴-۱۳۳۲) که با او هم در کنفدراسیون آشنا شدم. نسرین یکی از برجسته‌ترین زنان سیاسی بود که به عمرم دیده‌ام. او در ایران دانشگاه رفته بود و فکر می‌کنم تحت تاثیر برادرش، شروین جزایری، سیاسی شده بود که در چین کوه‌نوردی جان خود را از دست داد و دانشجویان برای زنده‌نگه‌داشتن یادش پناهگاه شروین را ساختند. نسرین در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) به آمریکا آمد. استقلال اندیشه، قدرت مدیریت و اتوریته‌اش چشم‌گیر بود. از نظر سیاسی، خیلی تیز بود و قدرت تشخیص بالایی داشت.

چشمان آبی عمیقش آرامش و اعتماد عجیبی به آدم می‌داد. پیش از این که دستگیر شود، دفتر مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها را در تهران (خیابان تخت طاووس) اداره می‌کرد. مسئول پیک سراسری اتحادیه هم بود. در رانندگی مهارت زیادی داشت. پشت وانت و وانت‌بار و بنزهای قدیمی می‌نشست و خودش سر قرار "پیک"‌ها می‌رفت. سال ۱۳۶۱، به محض این که از دستگیری رهبری اتحادیه خبردار شد، به جای آن که مخفی شود، فوری خودش را به خانه‌اش می‌رساند تا اسناد و مدارک اتحادیه را که شامل نام و مشخصات بسیاری از متقاضیان عضویت بود، بسوزاند. نسرین تنها زنی بود که در "دادگاه" اتحادیه کمونیست‌های ایران که به ریاست آیت‌الله گیلانی در سال ۱۳۶۲ تشکیل شد، محاکمه شد. اسدالله لاجوردی در آن دادگاه اعلام کرد: این یکی هیچ با ما همکاری نکرد. او و همسرش را در سال ۱۳۶۴ اعدام می‌کنند.

زن دیگری که بر من تاثیری ماندنی بر جا گذاشته است، سوسن امیری‌ست. با او در ایران دوست شدم. متولد ۱۳۳۷ بود و کرمانشاهی. سوسن تحت تاثیر برادران بزرگترش سیاسی شد. از اعضای گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر بود که پس از انقلاب با اتحادیه کمونیست‌ها وحدت کردند. سوسن پیش از انقلاب با پیروت محمدی (کاک اسماعیل) یکی از اعضای موثر گروه مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر ازدواج می‌کند و بچه‌دار می‌شود. اما این امر در زندگی مبارزاتی او تاثیری نمی‌گذارد. او هم از زنان مبارز سخت‌کوشی بود که استقلال شخصیت و اندیشه داشتند. من شاهد بودم که در چند جدل مهم سیاسی‌ای که در اتحادیه پیش آمد، در صف مقابل برادران و همسرش قرار گرفت. هیچ یادم نمی‌رود که پس از انتخاب کاک اسماعیل به رهبری اتحادیه و تغییر محل سیاسی فعالیت او، حاضر نشد محل فعالیت سیاسی خود را ترک کند. حتا رهبری اتحادیه را مورد انتقاد قرار داد که چرا چنین تصمیمی درباره‌ی او گرفته‌اند! سوسن عضو اولین دسته‌ی زنان مسلح در تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان بود. از هر یک از این عزیزان خاطرات زیادی دارم، اما می‌دانم که جای بازگویی همه آن خاطرات که هر یک جنبه‌ای دیگر از شخصیت آن زنان انقلابی را بارز می‌نماید، اینجا نیست.

ناصر مهاجر: مریم، شما هم در کالیفرنیا زندگی می‌کردید؟

• مریم جزایری: نه من در کالیفرنیا زندگی نمی‌کردم. اما دانشگاهی که به آن می‌رفتم، یکی از مراکز مهم جنبش ضد جنگ ویتنام بود. اگر به یاد داشته باشید، سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) ویتنام جنوبی در جنگ رهایی‌بخش علیه امپریالیسم آمریکا به پیروزی رسید. سالی که من به دانشگاه رفتم، اوج جنبش همبستگی نیروهای مترقی آمریکا با ویت کنگ‌ها بود.

ناصر مهاجر: رشته تحصیلی شما...

• مریم جزایری: من دانشجوی مهندسی بودم. در ایران دیپلم ریاضی گرفته بودم. اما در اولین ترم دانشگاه در آمریکا، یک کلاس گیاه شناسی گرفتم. این کلاس، مرا زیر رو کرد. در ایران که بودم گرایش ضد مذهبی، داشتم. همان کس که مثل پدرم بود، مرا به بی‌خدایی رسانده بود. با این که یک کارگر بود و درس درست و حسابی‌ای نخوانده بود، کتابخوان بود. دانش تاریخی خوبی داشت. شعر هم می‌شناخت. او بود که لاهوتی را به من شناساند. دست‌ها بسته زپس، پای پیاده بیمار/ که رود این همه راه؟/ مگر آم مرد قوی همت صاحب مسلک/ شناسد ره و چاه./ خسته بُد، گرسنه بُد، لیک نمی‌خواست کمک/ نه از شیخ و نه از شاه. به اینجا که می‌رسید، برای من تعریف می‌کرد که این در اصل «تی خدا و نی شه است. اما چون کارگران بی‌خدا نبودند، ما به جای خدا می‌گفتیم شیخ. اما در زمینه‌ی ماتریالیسم، دانش زیادی نداشت. به همین دلیل، بی‌خدایی و بی‌دینی من، پایه‌ی علمی نداشت. آن کلاس گیاه‌شناسی و به خصوص مبحث *DNA* ذهن مرا متحول کرد. استادمان هم نه تنها بسیار با دانش بود، بلکه آدم بسیار جالبی بود. با شلوار جین سر کلاس می‌آمد. ریش و گیس بلند هم داشت. استاد دیگری هم داشتیم که او هم هیپی‌وار سر کلاس می‌آمد. خیلی از استادها و دانشجویان دانشگاه ما، آدم‌های مترقی بودند.

ناصر مهاجر: در آن زمان و فضا، چسبیدن به درس و مشق، جزو ارزش‌ها به حساب نمی‌آمد. اما تا جایی که می‌دانم شما، گلنار، با وجود فعالیت‌های سیاسی و انقلابی که داشتید، به تحصیل‌تان ادامه دادید؛ آن هم تا دکترا.

• گلنار بدخشان: اوایل کار کنفدراسیون، دست کم در آمریکا، مسئله جور دیگری بود. دانشجویان هم درس می‌خواندند، هم کار می‌کردند، هم به فعالیت سیاسی می‌پرداختند. من هم از این قاعده مستثنا نبودم. زمانی که دوره‌ی فوق لیسانس را می‌گذراندم، یعنی اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی، کنار گذاشتن درس، باب شد. دانشجویانی را که تازه از ایران می‌آمدند به حدی درگیر فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی می‌کردند که درس خواندن، به کلی از یادشان می‌رفت. هر چه فرد مستعدتر و پتانسیل انقلابی‌اش بیشتر بود، بیشتر جذب کار سیاسی می‌شد. من شخصا قبول نداشتم که دانشجویان را باید تشویق کنیم که درس خواندن را رها کنند و فقط دنبال فعالیت سیاسی بروند. من معتقد بودم که درس خواندن باعث اعتلای شعور انسان می‌شود و امکاناتی برای فرد به وجود می‌آورد تا بتواند پیشرفت کند و آگاه‌تر شود. با تعقل و منطق مسائل زندگی را تجزیه و تحلیل کند و گام‌های صحیحی در زندگی و کار مبارزاتی بردارد. اما تفکر غالب این نبود. به هر حال من درسم را تا مرحله‌ی دکتری

ادامه دادم؛ در کنار کار سیاسی جدی! آخر به ایران که نمی‌توانستم بازگردم. در ضمن به ویزای دانشجویی نیاز داشتم که بتوانم به طور قانونی در آمریکا بمانم.

ناصر مهاجر: مریم، شما چطور؟

• مریم جزایری: من هم درس می‌خواندم و هم فعالیت سیاسی می‌کردم. اما دانشگاه را تمام نکردم. در آستانه‌ی انقلاب، اتحادیه تصمیم گرفت عده‌ای از کادرها را به ایران بفرستد. من هم داوطلب شدم و به ایران رفتم.

ناصر مهاجر: پیش از این که به فعالیت‌تان در ایران برسیم، می‌خواستیم اندکی بیشتر درباره‌ی دوره‌ی خارج از کشور و فعالیت‌هایی که در پیوند با "مسئله‌ی زن" انجام می‌دادید، صحبت کنیم.

• مریم جزایری: گلنار در این زمینه اطلاعات گسترده‌ای دارد...

ناصر مهاجر: عالی. اگر اشتباه نکنم از آخرهای دهه‌ی شصت مسیحی ست که برگزاری برنامه‌ای ویژه‌ی مسئله‌ی زن در کنفدراسیون متداول شد؛ پس از جنبش موسوم به ۶۸ و باز اگر اشتباه نکنم یکی از هدف‌های آن برنامه‌ها، حساس کردن ذهن مردان نسبت به مسئله‌ی زن بود و شوینیزم ریشه‌دار در فرهنگ ما.

• گلنار بدخشان: درست است از اواخر ده شصت میلادی و اوایل دهه‌ی هفتاد بود که جلساتی به طور منظم درباره‌ی مسئله‌ی زن برگزار شد. دو کار را در دستور قرار داده بودیم. یکی اینکه سعی می‌کردیم مبارزات زنان را به پایه‌های کنفدراسیون بشناسانیم. دیگر این که رفقای مرد را نسبت به تبعیض‌هایی که نسبت به زن وجود داشت، حساس کنیم.

ناصر مهاجر: آیا برنامه‌ای هم ویژه‌ی هشت مارس داشتید؟

• گلنار بدخشان: بله فکر می‌کنیم که داشتیم.

ناصر مهاجر: از چه سالی.

• گلنار بدخشان: مطمئن نیستم!

ناصر مهاجر: تا جایی که من می‌دانم، برنامه‌ی ویژه‌ی ۸ مارس از میانه‌ی سال‌های هفتاد مسیحی در کنفدراسیون پا گرفت؛ پس از اینکه در سال ۱۹۷۵ ملی متحد آن را به عنوان روز جهانی زن به رسمیت شناخت.

• گلنار بدخشان: به طور مشخص به خاطر نمی‌آورم. ولی به طور کلی مسئله‌ی زن جزو مسائلی بود که به آن حساسیت داشتیم. هر وقت برنامه‌ای درباره‌ی انقلاب دموکراتیک نوین چین داشتیم و یا جنبش‌های رهایی بخش، حتماً بخشی را هم به نقش زنان در این مبارزات اختصاص می‌دادیم...

• **مریم جزایری:** تاکید خاصی هم بر انقلاب‌های دموکراتیک و جنبش‌های رهایی بخش داشتیم. ما در باره‌ی نقش زنان ظفار، اریتره، آنگولا موزامبیک و غیره در جنبش‌های‌شان مطالعه می‌کردیم و از آن‌ها تاثیر می‌گرفتیم.

• **گلنار بدخشان:** واقعا اعتقاد داشتیم که بدون شرکت فعال زنان، انقلاب به پیروزی واقعی نمی‌رسد. به همین خاطر، انرژی زیادی می‌گذاشتیم برای جلب دختران و زنان جوان به فعالیت‌های مبارزاتی.

ناصر مهاجر: و در این زمینه بسیار موفق بودید. تا جایی که می‌دانم سازمان شما پیش از دیگر سازمان‌ها موفق شده بود دختران و زنان جوان ایرانی را در آمریکا به صفوف خود جلب کند و به آن‌ها آموزش سیاسی دهد.

• **گلنار بدخشان:** همین طور است. و من فکر می‌کنم که در این زمینه رفقای مرد ما هم نقش خیلی مهمی داشتند. به خصوص بنیان‌گذاران سازمان انقلابیون کمونیست سعی می‌کردند فرهنگی پیشرفته و مناسباتی برابر میان زن و مرد به وجود بیاورند. آن‌ها آگاهی بالایی نسبت به ستم‌کشیدگی زن داشتند. رفتارشان در مجموع پیشرو و مترقی بود. به همین دلیل زنان ایرانی‌ای که برای تحصیل به آمریکا آمده بودند، بیشتر جلب این جناح می‌شدند. این به معنای آن نیست که مردان سازمان انقلابیون کمونیست ایراد و کمبودی نداشتند. خیر. کشمکش همیشه وجود داشت. یادم هست که در انجمن دانشجویی خودمان در شمال کالیفرنیا، بر سر کلماتی که در نوشته‌ها به کار برده می‌شد، همیشه جنگ داشتیم. مثلا می‌نوشتند: «در جبهه‌ی پیکار، مردانه جنگیدند!» یا «مرد و مردانه مبارزه کردند» و غیره. می‌گفتم: این‌ها چیست که می‌نویسید؟ مگر نمی‌شود زنانه جنگید و مبارزه کرد؟! می‌گفتند: استاد تو چرا به چیزهای کوچک و کم اهمیت بند می‌کنی؟! می‌گفتم: این مسئله‌ی جزئی نیست. کلمه، بیان‌کننده‌ی طرز فکر است.

• **مریم جزایری:** در تایید صحبت گلنار بگویم که: یکی از مسئولان‌مان فرامرز سمنانی بود که بعدها اعدام شد. همیشه تاکید می‌کرد: هر جا یک رفیق دختر و یا پسر "با پتانسیل" دیدید، باید روی رفیق دختر دو برابر رفیق پسر کار کنید. ما باید این شکاف عمیق میان زن و مرد را در جامعه جبران کنیم! به پیشنهاد او، کوشش جدی‌ای شد که زنان و دختران در هسته‌های کمونیستی متشکل شوند. یادم می‌آید که یک بار از من پرسید: اگر روزی، روزگاری، من بورژوا شدم، تو چه میکنی؟ به فکر فرو رفتم. خُب، ما رهبران‌مان را خیلی دوست داشتیم. از خیلی چیزها گذشته بودند و خود را وقف مبارزه کرده بودند. آن‌ها به ما

سیاست و هنر انقلاب می‌آموختند. پس از کمی تأمل، در جواب فرامرز گفتم: اگر بورژوا شوی، تو را از تشکیلات بیرون می‌کنیم. گفت: آفرین... چنین فضایی در میان ما حاکم بود. ناصر مهاجر: گمان می‌کنم سازمان شما اولین سازمان انقلابی‌ای بودید که درباره‌ی تاریخچه جنبش زنان در ایران (از آستانه‌ی جنبش مشروطه‌خواهی تا جنبش چریکی) یک نوشته‌ی آموزشی برای "تربیت کادر" داشت. و تا جایی که من پرس‌وجو کرده‌ام، این نوشته ارزشمند را زنده‌یاد سیامک زعیم تدوین کرده است.

• گلنار بدخشان: من درباره‌ی سازمان‌های دیگر اطلاعات دقیقی ندارم. ولی آنچه شما درباره‌ی سازمان ما گفتید، درست است.

ناصر مهاجر: تا جایی که من می‌دانم زنانی که در ایالات متحده به شکل دانشجویی شما می‌پیوستند، در مجموع روحیه‌ی جسورانه‌تر و حضوری فعال‌تر نسبت به زنان شکل‌های دیگر دانشجویی داشتند!

• گلنار بدخشان: بله، این هم واقعیتی است. از خودگذشتگی و فداکاری‌ای که پایه‌های جوان کنفدراسیون احیا و سازمان انقلابیون کمونیست و بعدها اتحادیه کمونیست‌های ایران داشتند زبان زد بود. تعداد زنان ما، از گروه‌ها و سازمان‌های دیگر بیشتر بود. در هیئت دبیران فدراسیون آمریکا و واحدهای محلی کنفدراسیون احیا هم زنان حضور موثری داشتند. ناصر مهاجر: و باز تا جایی که من می‌دانم علی‌رغم اینکه "کادر" زن کم نداشتید، در مرکزیت سازمان انقلابیون کمونیست، زنی وجود نداشت. آیا پس از این وحدت سازمان انقلابیون کمونیست با گروه پویا، زنی در مرکزیت اتحادیه عضویت پیدا کرد؟

• گلنار بدخشان: در مرکزیت سازمان انقلابیون کمونیست یک زن هم بود که به دلایل امنیتی از آوردن نامش معذورم.

ناصر مهاجر: با این حال تا وقتی که در خارج از کشور بودید، نه کمیته یا گروه کار زنان داشتید و نه در جهت ایجاد شکل مستقل زنان حرکت کردید. چه شد که در بازگشت به ایران به فکر ایجاد یک جمعیت زنان افتادید؟

• گلنار بدخشان: شاید به این دلیل که در خارج نیازش را احساس نمی‌کردیم. تعداد زنان مبارزی که به جنبش مستقل زنان علاقه نشان می‌دادند و یا به پژوهش‌های مربوط به زنان کشش داشتند، زیاد نبود. بنابراین لزومی به ایجاد یک سازمان جداگانه نبود. به ایران که برگشتیم با یک کشور روبرو بودیم و نه با توده‌ی دانشجوی اعزامی به خارج از کشور! با کشوری روبرو بودیم که نیمی از مردمش زن بودند و ما می‌بایست با اقشار مختلف این زنان کار می‌کردیم، متشکل‌شان می‌کردیم و آن‌ها را با افکار کمونیستی آشنا می‌کردیم. برای

رسیدن به این اهداف، نیاز به تشکیل یک سازمان مستقل احساس شد. سازمانی که تنها درگیر مسائل مربوط به زنان باشد.

• *مریم جزایری*: من در آذر ۱۳۵۷ و کمی پیش از حکومت نظامی ژنرال ازهراری به ایران بازگشتم؛ در چار چوب طرح و برنامه‌ی اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران. چند ماه اول تماس تشکیلاتی آن‌چنانی برقرار نشد. اما رهنمود عامی داشتیم که: اگر می‌توانید کمیته‌ی زنان تشکیل دهید. ما به تدارک تشکیل آن برآمدیم. البته تمایل شخصی خودم هم بود. سعی کردیم بر اساس الگوی کنفدراسیون که سازمانی فراگیر، فراگرایشی و توده‌ای بود، سازمان زنانی در ایران درست کنیم. اواخر بهمن ۵۷ برای ایجاد جمعیت زنان مبارز با جریان‌های گوناگونی تماس گرفته شد. اعضا و هواداران اتحادیه و کسانی که عضو اتحادیه نبودند و فقط در کنفدراسیون با ما همکاری داشتند، این جلسه را تشکیل دادند. خوب به یاد دارم که از سازمان پیکار هم دعوت کردیم.

ناصر مهاجر: اما کسی خارج از اتحادیه‌ی کمونیست‌ها به جمعیت زنان مبارز نپیوست. پرسش مشخص این است: چرا وقتی به فراخوان‌تان پاسخ مثبت داده نشد و سیر رویدادها به گونه‌ای پیش رفت که خودتان و تنها خودتان جمعیت زنان مبارز را به وجود آوردید، اعلام نکردید این جمعیت به اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران وابسته است؟ حتی در اطلاعیه‌ای اعلام کردید: «جمعیت زنان مبارز تشکیلی مستقل [است] و وابسته به هیچ حزب و دسته و گروهی نیست.»^۴

• *گلنار بدخشانی*: جمعیت تنها از اعضای اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران تشکیل نشده بود. افراد مستقل چپ هم در جمعیت زنان مبارز بودند. عناصری از سازمان‌های موسوم به خط سه هم بودند و ما هواداران اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران. بنابراین ما حق نداشتیم بگوییم این جمعیت وابسته به اتحادیه‌ی کمونیست‌هاست. چون افرادی که به این جمعیت پیوسته بودند، لزوماً در ارتباط با اتحادیه‌ی کمونیست‌ها نبودند. در ضمن همان‌طور که مریم گفت ما تلاش داشتیم که در یک چارچوب دموکراتیک کار کنیم و چشم‌اندازمان تشکیل یک سازمان فراگیر و فراگرایشی برای زنان بود.

ناصر مهاجر: به جز اعضا و سمپات‌های اتحادیه‌ی کمونیست‌ها چه کسانی به جمعیت زنان مبارز پیوستند؟

• مریم جزایری: عده‌ای از زنان کنفدراسیون احیا که وابستگی سازمانی نداشتند، به ما پیوستند.

ناصر مهاجر: اما آن‌ها به شما نپیوستند و همان‌طور که گفتید سازمان زنان خودشان را...
• مریم جزایری: نه، نپیوستند.

ناصر مهاجر: در جمعیت زنان مبارز، مردان هم می‌توانستند عضو شوند؟

• گلنار بدخشان: به آن صورت نبود که مردان هم عضو این جمعیت بشوند، اما کمک‌های جنبی زیادی به ما می‌کردند.

ناصر مهاجر: خط سیاسی می‌دادند؟

• گلنار بدخشان: لزوماً، نه. اما مرکزیت اتحادیه برحسب ضرورت، مسئولان جمعیت زنان را به برخی از جلساتش دعوت می‌کرد. اما این واقعیتی است که خط جمعیت خط اتحادیه بود.

ناصر مهاجر: شما، منظورم گردانندگان جمعیت است، به عنوان زیر مجموعه یا شاخه‌ای از اتحادیه‌ی کمونیست‌ها در جلسات مرکزیت شرکت می‌کردید؟

• گلنار بدخشان: نه در تمام جلسات، بلکه در برخی از جلسات که مربوط به مسائل زنان می‌شد؛ یا به طور کلی جلسات مربوط به فعالیت‌های دموکراتیک. در این نوع جلسات از مسئولین جمعیت زنان مبارز هم می‌خواستند که بیایند تا فعالیت‌های جمعیت و خط عمومی اتحادیه هماهنگ شود.

ناصر مهاجر: جمع هدایت کننده‌ی جمعیت زنان مبارز چند نفر بودند؟

• گلنار بدخشان: دقیقاً به یاد ندارم، اما تصور می‌کنم ۵ نفر بودیم.

ناصر مهاجر: اطلاعیه‌ی اعلام موجودیت شما که برای اولین بار در کیهان روز یکشنبه ۶ اسفند و پیام امروز ۹ اسفند ماه ۱۳۵۷ درج شد، نشان دهنده‌ی چیرگی تمام و کمال فکر چپ در آن جمعیت است. در آن اطلاعیه، هدف‌ها به این صورت آمده: «۱) مبارزه‌ی پیگیر و بی‌امان علیه امپریالیست‌ها و بقایای ارتجاع داخلی تا ریشه کن کردن قطعی استثمار و استبداد و به دست آوردن استقلال و آزادی واقعی. ۲) پشتیبانی بی‌دریغ و فعال از خواسته‌های مردم، به خصوص خواسته‌های ضروری و به حق کارگران و زحمتکشان. ۳) آشنا و آگاه نمودن زنان به حقوق دموکراتیک خویش و وظایف‌شان در قبال خلق و میهن. ۴) مبارزه برای احقاق حقوق دموکراتیک زنان که از جانب دولت، کارفرما و یا دیگر موسسات و نهادهای اجتماعی ضایع شده باشد. ۵) مبارزه علیه فرهنگ پوسیده و مبتذل استعماری و ارتجاعی رژیم فاسد و سرسپرده‌ی گذشته که از طرق مختلف به زنان ستم‌دیده

ایران تحمیل گردیده است و جانشین کردن آن به وسیله‌ی فرهنگی پویا، ملی و مترقی. جمعیت زنان مبارز از تمام زنان و سازمان‌ها دعوت نموده که با پشتیبانی خود این جمعیت را یاری دهند.» در این اطلاعیه صیغه‌ی چپ، بسیار پُر رنگ‌تر از صیغه‌ی دموکراتیک است.

• گلنار بدخشان: فکر می‌کنم اعضای جمعیت شیماهای مختلفی داشتند. من همواره بر این عقیده بودم، حتا در دوران کنفدراسیون، که ما نباید تنها به حقوق پایمال شده زنان زحمتکش پردازیم. بلکه باید به حقوق پایمال شده‌ی همه‌ی زنان، از اقشار و طبقات مختلف پردازیم. درست است در این بیانیه خطِ مشی چپ به شدت خودنمایی می‌کند، اما من حداقل بر این نظر بودم که ما باید به حقوق از دست رفته‌ی کلیه‌ی اقشار زنان توجه داشته باشیم. بعد اشاره خواهم کرد که یکی از مشکلات جمعیت این بود که به اندازه‌ی کافی در پی خواسته‌ها و حقوق عمومی زنان نبود.

ناصر مهاجر: بر نکته‌ی بسیار مهمی انگشت گذاشتید. بیانیه‌ی جمعیت زنان مبارز جای تردید نمی‌گذارد که زنان مورد خطابش، زنان کارگر و زحمتکش‌اند و دست بالا، قشری از زنان کارمند. حتا می‌شود ادعا کرد که بیانیه‌ی شما با بخش بسیار بزرگی از زنان جامعه کاری ندارد و آن‌ها را نادیده می‌گیرد.

• گلنار بدخشان: بله، متأسفانه همین‌طور است. حالا که به عقب برمی‌گردم، می‌بینم که این مشکل اساسی و بزرگی بود که ما به آن توجه نداشتیم.

• مریم جزایری: این تفکر که سال ۵۷ در اتحادیه هم بود، و بعدها به آن انتقاد کردیم، دو اشکال مهم داشت. اشکال اول، درک نادرست از مسئله‌ی زن بود. واقعیت آن است که نهاد ستم بر زن یک بخش از ساختار جامعه‌ی طبقاتی است؛ اما ماورای طبقات عمل می‌کند، یعنی زنان همه‌ی طبقات آماج ستم جنسیتی هستند. این تعریف، من درآوردی نیست. این یک حقیقت عینی است که عین پروسه تکامل میمون به انسان، قابل ردیابی و اثبات علمی است. اشکال دوم درک نادرست از مسئله‌ی "طبقه" بود. روابط طبقاتی و استثمار طبقاتی قابل تقلیل به رابطه‌ی درون کارخانه یا مزرعه در نقطه‌ی تولید نیست. طبقه‌ی کارگر بدون کارکرد نهاد ستم بر زن، اصلاً شکل نمی‌گیرد. رباط اجتماعی و فرهنگی گوناگون به اشکال پیچیده‌ای در شکل‌گیری روابط طبقاتی دخیل‌ند. این بحث درازی است و فعلاً موضوع حرف ما نکته اول است.

ما نمی‌توانیم به دلخواه خود تعیین کنیم به کی ستم می‌شود و به کی نمی‌شود. ما نمی‌توانیم در میان مردمی که ستم می‌بینند یک عده را به عنوان "ستم دیده شایسته" انتخاب کنیم و یک عده را هم به عنوان ستم دیده ناشایسته، کنار بگذاریم. این مسخره

تولدی دیگر

است. هم با اصول کمونیستی ناسازگار است و هم اخلاقی نیست. استدلالی سفسطه‌آمیز است برای توجیه عقب ماندگی فکری. این دیدگاه که مسئله‌ی زنان، مسئله‌ی زنان زحمتکش است؛ وقتی با پراگماتیسم غالب در چپ پیوند خورد، تبدیل به چیز فوق‌العاده بدی شد. پراگماتیسم، به شکل دنباله روی از توده‌ها و باورهای‌شان و لنگ انداختن در مقابل واقعیت‌های روز، بروز پیدا می‌کرد! چپ از یک تاکتیک و مصلحت روز به تاکتیک و مصلحت دیگر، روی می‌آورد. در اولین گام‌هایش جنبش زنان را تنها گذاشت و حتا جنبش زنان را بی‌جا و بی‌موقع توصیف کرد. این نکته که "مسئله‌ی زنان مسئله‌ی زنان زحمتکش است"، تبدیل شد به اینکه "چادر، مسئله‌ی زنان زحمتکش نیست". از نیات حسنه که بگذریم این واژه در دوره‌ی بعد از انقلاب ۵۷ پوششی شد برای ما چپ‌ها تا با فرهنگ و سنت‌های عقب مانده‌ی جامعه سازش کنیم.

ناصر مهاجر: گلنار شما اشاره کردید که در همان زمان هم بر این باور بودید که دیدگاه چیره در آن بیانیه مسئله‌ی ستم‌کشیدگی زن را به طور کلی مورد توجه قرار نمی‌دهد. می‌شود آیا نتیجه گرفت که دیدگاه شما، در آن جمع دست پایین را داشت؟

• گلنار بدخشان: به یاد داشته باشید، در آن زمان واژه‌ی فمینیسم در بین چپ‌ها و حتا گروه‌های مترقی غیر کمونیست، نوعی فحش به حساب می‌آمد. وقتی می‌گفتند فلانی فمینیست است؛ منظورشان این بود که او به اندازه‌ی کافی انقلابی نیست و فقط از زاویه‌ی خاصی مسائل زنان را مد نظر دارد. همین باعث می‌شد که خیلی‌ها مرعوب این نگاه اساساً مرد سالار بشوند؛ حتا خود زن‌ها. ما باید بر سر این مسئله می‌جنگیدیم؛ بر درستی آن پافشاری می‌کردیم تا آن تفکر اساساً مرد سالار را به عقب برانیم. متأسفانه موفقیت زیادی به دست نیاوردیم. در سازمان‌هایی که ما زنان در آن‌ها فعالیت می‌کردیم، مسئله‌ی زن به طور ریشه‌ای مطرح نبود. و فکر می‌کنم این اصل به بیشتر گروه‌ها و سازمان‌های قابل تعمیم باشد.

ناصر مهاجر: من هم وقتی آن دوره را بررسی می‌کنم، نسبت به نحوه‌ی نگرش رفقا و دوستانی که در خارج از کشور با مسئله‌ی زن و جنبش آزادی زنان آشنا شده بودند، شگفت زده می‌شوم. فمینیسم وقتی در اروپا و امریکا دوباره سر بلند کرد، در سال‌های پایانی ده ۶۰ و در دهه‌ی هفتاد مسیحی، به عنوان یک ارزش مطرح شد و نه به عنوان یک ضد ارزش. البته در اروپا و بیشتر در امریکا، بسیاری از احزاب و سازمان‌های کمونیستی، نظر خیلی خوشی نسبت به این جریان نداشتند که ریشه‌های تاریخی دارد. اما همان‌ها هم دست کم فمینیسم را به رسمیت می‌شناختند. در جنبش ترقی خواه و چپ ایران، همان‌طور که خودتان

به تلویح اشاره کردید، فمینیسم بار مثبتی نداشت و با اکراه از آن یاد می‌شد. فکر نمی‌کنید این هم جلوه‌ای دیگر از یک نگاه مردانه و یا دقیق‌تر بگویم یک نگاه مرد سالارانه بود؟

• گلنار بدخشان: کاملاً. چیرگی نگاه مردسالارانه بود و زنان هم به خاطر اینکه از قافله عقب نمانند، به دنبال آن رفتند. من همیشه با این برخوردها مشکل داشتم و یکی از اختلاف نظرهای من با اتحادیه همین بود.

• مریم جزایری: من با گلنار موافقم. ما برخورد درستی به فمینیسم نداشتیم. البته این مشکل تنها مختص ما و چند جریان دیگر جنبش چپ ایران نبود. همان طور که گفتید: اشکالی بود که در کل جریان چپ در سطح بین‌المللی وجود داشت. هنوز هم گسست کامل از این طرز تلقی قالبی که از گذشته به ما به ارث رسیده، صورت نگرفته است. نگاه جریانی که ادامه‌ی اتحادیه است (حزب کمونیست ایران - مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) در مورد مسئله‌ی زن تغییر کیفی کرده است. متأسفانه جنبش چپ ما شناخت درست و عمیقی از فمینیسم نداشته است. غلبه‌ی مارکسیسم عامیانه از عوامل مهم این کمبود بوده است. مثلاً وقتی از ضد فمینیست‌های چپ می‌پرسید: فمینیسم چیست؟ می‌گویند: فمینیسم مرد را دشمن زن می‌داند و اضافه می‌کنند که فمینیسم ستم بر زن را ماورای مناسبات طبقاتی می‌بیند و معتقد است به همه‌ی زنان، فارغ از اینکه به چه طبقه‌ای تعلق داشته باشند، ستم می‌شود. خُب مگر این غلط است؟ ساختار سازمان اجتماعی بشر هنوز به زن به عنوان "زن" ستم می‌کند. به زن کارگر، هم به عنوان زن ستم می‌شود و هم به عنوان این که کارگر است. تفاوت میان زن بورژوا و زن کارگر در این نیست که به یکی ستمی جنسیتی می‌شود و به دیگری نمی‌شود. خیر! به هر دو به عنوان زن ستم می‌شود. تفاوت این‌ها در این است که زنان بورژوا در کلیتی منافع جنسیتی خود را فدای منافع طبقاتی خود می‌کنند. عده‌ای از آنان هم آگاهی زنانه دارند و چنین نمی‌کنند و این خیلی خوب است. اصلاً مبارزه‌ی زنان بدون این که بخش مهمی از زنان بورژوا درگیر آن شوند، به پیروزی نمی‌رسد. اگر به این مسائل تنگ نظرانه نگاه نکنیم، می‌توانیم آن‌ها را به نفع تحول و انقلاب اجتماعی، حل کنیم. چپ ما بیش از آنچه به فمینیست‌ها انتقاد کند، باید به خودش انتقاد کند. من مخالف نقد جریانات مختلف فمینیستی نیستم. اما انتقاد باید طوری صورت بگیرد که ما را به حقیقت نزدیک کند. این که امروزه عده‌ای از زنان طبقه‌ی حاکمه‌ی ایران خود را فمینیست اسلامی می‌خوانند، یا که بخشی از فمینیست‌های دهه‌ی شصت میلادی جذب نظام‌های سرمایه‌داری اروپایی و آمریکا شده‌اند، دلیلی برای رد فمینیسم نیست و خط بطلان کشیدن بر خدماتی که متفکرین فمینیست و جنبش‌های فمینیستی انجام داده‌اند. بگذارید به عنوان

یک کمونیست بگویم اگر بدنه‌ی علم مارکسیسم از دانشی که متفکرین فمینیست در زمینه‌ی کشف و تشریح مکانیسم‌های ستم بر زن تولید کرده‌اند غنی نشود، در این زمینه حفره‌ای خالی می‌ماند. این‌ها تولیدات اندیشه بشر است. مثل دانشی که در زمینه‌ی بیولوژی و فیزیک و غیره تولید می‌شود. درست است که مارکس و انگلس برای اولین بار تئوری اجتماعی علمی را در این زمینه ارائه دادند و پایه‌هایی که مارکس در ایدئولوژی آلمانی و گروندریسه پی‌ریخت و شالوده‌ای که انگلس در منشاء خانواده می‌ریزد، در نوع خود بی‌نظیر است. اما این تئوری‌ها باید تکامل پیدا کنند. مسئله‌ی زنان هم مثل هر چیز دیگر دنیا تغییر می‌کند و اصلاً نباید به تئوری‌هایی که ۱۵۰ سال پیش تولید شده، اکتفا کرد. حداقل در چهل سال گذشته، نه جنبش کمونیستی، بلکه عمدتاً این فمینیست‌ها بوده‌اند (چه مارکسیست و چه غیرمارکسیست) که در این زمینه کار کرده‌اند. حقایق حتماً اگر از سیارات دیگر هم بیایند، خوب است و بهتر است نپرسیم که این را فهمیده و تولید کرده. باید بپرسیم آیا این تئوری درست است یا غلط.

ناصر مهاجر: کمی از مسیر اصلی‌مان خارج شدیم. اگر اجازه بدهید برگردیم به دوره‌ی انقلاب و فعالیت‌های جمعیت زنان مبارز. اولین نشریه‌ی زنان بعد از انقلاب را شما منتشر کردید؛ با نام زن مبارز. شماره‌ی اول این نشریه، با زیر عنوان نشریه‌ی جمعیت زنان مبارز، در ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ منتشر شد. به مطالب این نشریه که نگاه می‌کنیم، به ویژه مطلبی که در صفحه‌ی اول آن آمده، "گرامی باد هشت مارس روز بین‌المللی زنان زحمتکش جهان"، متوجه تأکید ویژه‌ی نشریه بر زنان زحمتکش و کارگر می‌شویم. نه تنها در ایران، که در جهان. در نگاه نشریه، هشت مارس روز جهانی زن نیست؛ بلکه روز جهانی زنان زحمتکش است. می‌خواهم بگویم که زنان غیر "زحمتکش" کشورهای اروپایی و آمریکایی هم با چنین نگاهی کنار گذاشته می‌شوند. به جای آن‌ها، زنان کشورهای تحت سلطه و جنبش‌های رهایی‌بخش در مرکز توجه قرار می‌گیرند. تا آنجا که در مقاله‌ی بلندی، نقش زنان عمان در انقلاب رهایی‌بخش‌شان مورد بحث قرار می‌گیرد؛ اما از دردها و درگیری‌ها و دست‌آوردهای مبارزاتی زنان در جامعه‌های که در موقعیت انقلابی به سر نمی‌برند، لام تا کام گفته نمی‌شود.

• گلنار بدخشان: در اینجا دو موضوع مطرح است. یکی نگاه انترناسیونالیستی ماست که خود را در نشریه نشان می‌دهد. این نگاهی است که همواره در سازمان ما وجود داشت؛ چه در جنبش دانشجویی و چه بعد از آن. موضوع دوم این است که مطرح کردن مسئله‌ی عمان در آن مقطع تاریخی اصلاً اتفاقی نبود. حتماً به یاد دارید زمانی که جنبش ظفار به وقوع

پیوست ما یکی از حامیان و مبلغان آن بودیم.

ناصر مهاجر: و چماق سرکوب این جنبش هم شاه بود!

• گلنار بدخشان: بله، ما شدیداً از جنبش ظفار پشتیبانی می‌کردیم. با اکسیون‌های مختلف و تبلیغات سیاسی که در مورد این جنبش انجام می‌دادیم، مسئله‌ی ظفار را به یکی از مسائل اصلی جنبش تبدیل کردیم. کار به جایی رسید که حتی در روزنامه‌های امریکایی هم در مورد دخالت نظامی شاه در ظفار و مبارزه‌ی جبهه‌ی خلق برای آزادی ظفار می‌نوشتند. در جنبش ظفار، زنان شرکت چشم‌گیری داشتند و این موضوع ما را نسبت به آن جنبش حساس‌تر می‌کرد. خُب، این طرز تفکر، چیز بسیار متریقی در آن زمان محسوب می‌شد. اگر به کشورهای مختلف جهان نگاه کنید، به خصوص در افریقا، بیشتر مردان بودند که در مبارزات سیاسی و اجتماعی مشارکت داشتند. جنبش ظفار این ویژگی را داشت که زنان نقش مهمی در آن بازی می‌کردند. ما هم می‌خواستیم نشان بدهیم ملت کوچکی که از بعضی جهات بسیار عقب افتاده است، زنانی دارد که دوشادوش مردان در مبارزه فعالند.

• مریم جزایری: یکی از کارهای ما در کنفدراسیون، جمع‌آوری پول و دارو، فرستادن پزشک و وسایل پزشکی و جراحی برای انقلابیون ظفار بود. برنامه‌های هنری اجرا می‌کردیم. یک تئاتر بسیار زیبایی داشتیم که به صورت باله اجرا می‌شد؛ با الهام از باله‌های چینی مثل رسته‌ی سرخ زنان *Red Detachment of Women*. در این باله به ظفار می‌پرداختیم. اعضای کنفدراسیون همه فن حریف بودند. باله یاد می‌گرفتند، مقاله می‌نوشتند، سرود می‌خواندند و ... به موقع هم مبلغین نمونه‌ای بودند.

ناصر مهاجر: ولی جدای از مسئله‌ی عمان، در سرمقاله‌ی همین شماره‌ی اول زن مبارز گفته شده که "هشت مارس روز همبستگی زنان در جنبش‌های آزادی‌بخش است." و این به معنای فرو کاستن یک جنبش همگانی به جنبش یک طبقه، یک قشر یا یک نیروی اجتماعی است؛ آن هم در مقیاسی جهانی.

• گلنار بدخشان: با شما موافق نیستم. چرا که بعدها وقتی جمعیت زنان مبارز در میان اقشار مختلف زنان کشور خودمان، به خصوص زنان جوان، پایه‌ای پیدا کرد، ما فیلم‌های مختلفی را برای نمایش به ایران آوردیم. یکی از این فیلم‌ها *The Salt of the Earth* بود که درباره‌ی جنبش زنان کارگر امریکا است. ما این فیلم را به خاطر شناساندن زنان امریکایی که تحت ستم و استثمار قرار داشتند، نمایش دادیم.

ناصر مهاجر: اما این فیلم هم بیشتر به زنان وابسته به یک طبقه‌ی اجتماعی در یک دوره معین تاریخی می‌پردازد. روی هم رفته چنین به دیده می‌آید که تبعیضی که زنان

کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته در معرض آن هستند و مبارزه‌ی آن‌ها علیه پدرسالاری و برابری واقعی، برای سازمان شما مسئله‌ی اساسی نبود. همراهی و هم‌دلی با زنان مبارز جهان سوم مسئله‌ی اصلی یا دقیق‌تر بگوییم دغدغه‌ی فکری آن روز شما بود. یک نوع جهان سوم گرایی در نشریه‌ی زن مبارز به چشم می‌خورد. اشتباه می‌کنم؟

• گلنار بدخشسان: شاید در آن شماره‌ی نشریه چنین گرایشی بیشتر به چشم بخورد؛ اما اگر شماره‌های دیگر نشریه‌ی زن مبارز را مطالعه کنید، نوع عمل کرد ما را بهتر می‌بینید. مثلاً در مراسم هشت مارس، گروه‌های زیادی برای ما پیام فرستادند. یکی از آن‌ها R.C.P بود.^۵

ناصر مهاجر: حزب خواهر شما در ایالات متحده آمریکا؟

• گلنار بدخشسان: بله، ما با آن‌ها در ارتباط نزدیک بودیم. انترناسیونالیسم ما تنها به کشورهای جهان سوم توجه نداشت، بلکه شامل تمام کشورهای جهان می‌شد. ما خود را موظف می‌دیدیم که از همه‌ی مردمی که تحت ستم و استثمار هستند، حتا در بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌داری جهان، یعنی آمریکا، دفاع کنیم.

ناصر مهاجر: نکته‌ای را که می‌خواهم بیشتر بشکافیم، نگاه آن روز سازمان شماست به مقوله‌ی ستم‌کشیدگی زن. در اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران وقتی از ستم‌کشیدگی زن سخن می‌رفت، منظور اصلی زنان زحمتکش و کارگر بودند و نه زنان وابسته به همه‌ی طبقات و قشرهای اجتماعی! مبانی این نظر را مریم خیلی خوب نقد کرد؛ به نظر من البته!

• گلنار بدخشسان: حقیقتی است و کاملاً انتقاد بر ما وارد است. در آن زمان به اندازه‌ی کافی از حقوق همه‌ی اقشار زنان در طبقات مختلف اجتماعی دفاع نکردیم.

ناصر مهاجر: گروه شما از اولین گروه‌هایی بود که پس از انقلاب در ایران برای برگزاری هشت مارس، فراخوان داد. این فراخوان اگر اشتباه نکنم روز ۶ اسفند ماه ۱۳۵۷ در روزنامه‌ی اطلاعات، ۹ اسفند ماه در کیهان و ۱۳ اسفند در روزنامه‌ی پیام/امروز و مجدداً ۱۳ اسفند در روزنامه‌ی کیهان و ۱۵ اسفند در روزنامه‌ی پیام/امروز، به چاپ رسید.

• گلنار بدخشسان: پوستری هم برای تبلیغ مراسم هشت مارس و جلسه‌ای که در تالار فردوسی دانشگاه تهران داشتیم، چاپ کردیم. طرح را از پوستره‌های روسی اقتباس کرده بودیم.

• **مریم جزایری:** پوستری که گلنار از آن صحبت می‌کند، پوستر معروف مادر است. تصویر زنی که که طوماری گشوده در دست دارد و ما روی آن طومار به فارسی نوشته بودیم: آزادی جامعه با آزادی زنان اندازه‌گیری می‌شود. شعاری کم و بیش با همین مضمون. این پوستر قاعدتا باید در یکی از شماره‌های زن مبارز چاپ شده باشد.

ناصر مهاجر: به روزنامه‌های یکی دو ماه پس از انقلاب که نگاه می‌کردم، متوجه شدم هیچ گروهی به اندازه‌ی گروه شما در امر تبلیغ موفق و کارآمد نبود. تبلیغ برنامه‌تان حتا در همان روز برگزاری مراسم هشت مارس، در روزنامه‌ها دیده می‌شود. چطور در عرصه‌ی تبلیغات تا این حد کارآمد بودید؟ مایلید در مورد سبک و سیاق کار تبلیغی‌تان، کمی توضیح بدهید.

• **گلنار بدخشسان:** بعد از اینکه کنفدراسیون دانشجویی دچار انشعاب شد و کنفدراسیون واحد به چند کنفدراسیون تبدیل شد، ما کنفدراسیون احیا را تشکیل دادیم.^۶ تا جایی که من اطلاع دارم این کنفدراسیون بیشترین تعداد دانشجویان را داشت؛ دست‌کم در امریکا. کار تبلیغی بسیار خوبی که حول اکسیون‌های سیاسی صورت می‌گرفت، در جذب جوانانی که برای ادامه‌ی تحصیل به خارج می‌آمدند، موثر بود. رفته رفته در امر تبلیغات و تماس با رسانه‌ها، تجربه‌ی زیادی پیدا کردیم. بنابراین جای تعجب نیست که ما در تبلیغات روز جهانی زن، چنین موفق بوده باشیم. به خصوص که برنامه این بود که جمعیت زنان مبارز در همان روز ۱۷ اسفند، اعلام موجودیت کند.

ناصر مهاجر: از آنچه در روزنامه‌ها آمده و نیز روایت‌های گوناگونی که در باره‌ی جلسه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ شما شنیده‌ام، چنین فهمیده می‌شود که کوشش داشتید برنامه‌ی ۸ مارس‌تان را با همکاری و هم‌آهنگی گروه‌های دیگر برگزار کنید.

• **گلنار بدخشسان:** بله، تا حدودی هم موفق شدیم. برخی از افراد مستقل که سابقا عضو کنفدراسیون احیا بودند و لزوما با اتحادیه‌ی کمونیست‌ها نبودند، در این برنامه با ما همکاری کردند. ما با سازمان پیکار نیز تماس گرفتیم و با یکی از افرادش به نام مهری حیدری زاده مذاکره‌ای داشتیم. متاسفانه پیکار با این همکاری موافقت نکرد و تنها به ارسال یک پیام به مراسم ۸ مارس ما اکتفا کرد. به هر حال گروه‌های دیگری هم بودند که من نام آن‌ها را به یاد ندارم.

^۶ احیا بدان جهت که تمایل به کنفدراسیون واحد را می‌رساند.

• **مریم جزایری:** بله، از پیکار هم دعوت کردیم و یک جلسه‌ی خصوصی با آن‌ها ترتیب دادیم. من در آن جلسه حضور داشتم. نماینده پیکار خیلی هم از پیشنهاد ما استقبال کرد. اما در جلسه‌ی بعد، عذر خواست. گفت که رفقای‌شان برای همکاری با ما به توافق نرسیدند. ناصر مهاجر: شنیده‌ام با گروه سه‌نند هم تماس گرفتید.

• **گلنار بدخشان:** تا آنجایی که به خاطر دارم ما با پیکار و *توفان* گفتگو کردیم و شاید با افرادی از گروه *رزمندگان*. گفتگو با سه‌نند را من به خاطر ندارم. شاید مریم بتواند به این سؤال شما پاسخ دقیقی بدهد.

• **مریم جزایری:** به گروه سه‌نند هم پیشنهاد همکاری داده بودیم. با آن‌ها هم رابطه داشتیم و برای تشکیل جمعیت *زنان مبارز* چند بار بحث مشترک داشتیم که به جایی نرسید. ناصر مهاجر: یکی از زنانی که در آن دوره با سه‌نند نزدیکی‌هایی داشت، خانم هاید درآگاهی ست، او در آن زمان استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران بود. لابد به یاد دارید که ایشان هم جزو سخنرانان جلسه‌ی شما بودند. حتا تصور می‌کنم تالار فردوسی که مراسم شما در آنجا برگزار شد را ایشان گرفتند.

• **گلنار بدخشان:** فکر می‌کنم ایشان به عنوان یک فرد مستقل با ما تماس گرفته بودند...

ناصر مهاجر: درست است. خانم درآگاهی از اعضای سه‌نند نبودند؛ اما با آن‌ها در ارتباط بودند. کوشش‌شان هم بر این بود که جمعیت *زنان مبارز* و سه‌نند و گروه‌های دیگر، برنامه‌ی هشت مارس را مشترک برگزار کنند.

• **گلنار بدخشان:** به هر حال خانم درآگاهی به عنوان یک فرد مستقل در جلسه حضور داشتند و نه به عنوان یکی از اعضای گروه سه‌نند.

ناصر مهاجر: راست است. اما اجازه دهید دوباره بپرسم؛ جز با زنانی که پیشتر با *اتحادیه‌ی کمونیست‌ها* همکاری‌هایی داشتند، آیا توانستید کسان دیگری را هم برای برگزاری جلسه ۸ مارس، با خودتان همراه کنید؟

• **گلنار بدخشان:** به عنوان گروه، نه. اما کم نبودند زنان مستقلی که با ما همکاری کردند. جز سازمان پیکار، از طرف کارمندان و کارکنان شرکت نفت هم پیام همبستگی فرستاده شد. R.C.P هم برای ما پیامی ارسال کرده بود.

• **مریم جزایری:** پیام‌های همبستگی زیادی برای ما رسیده بود. از انقلابیون اریتره‌ای هم پیام داشتیم؛ از جبهه‌ی خلق برای آزادی اریتره. به یاد ندارم که آن سال از زنان ظفار پیامی دریافت کرده باشیم.

ناصر مهاجر: خانم کیت میلر در آن وقت در ایران بودند؛ به دعوت تروتسکیست‌هایی که همان شب ۱۷ اسفند در ورزشگاه نصیری برنامه گذاشته بودند. او در یاد مانده‌هایش از سفر به ایران نوشته است که: ظهر پنجشنبه ۱۷ اسفند به دانشگاه تهران می‌آید. دلش می‌خواست به جلسه‌ی شما هم بیاید. اما ازدحام جمعیت در محوطه‌ی دانشگاه تهران و دور و بر تالار فردوسی به حدی بود که حتا نتوانست وارد راهرو بشود. به او و دوستانش گفته شد که تالار پُر است و جای خالی وجود ندارد.

• گلنار بدخشسان: از این بابت بسیار متاسفم.

• مریم جزایری: چه جالب؛ من اصلا خبر نداشتم.

ناصر مهاجر: جلسه‌ی شما در همان ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر که اعلام کرده بودید، آغاز شد؟

• گلنار بدخشسان: تصور می‌کنم دیرتر آغاز شد.

• مریم جزایری: من در کار لژستیک جلسه بودم و تب و تاب داشتم که با این جمعیت زیادی که آمده چه باید کرد. در سالن، جای سوزن انداختن نبود. در راهروها پر از آدم بود. نزدیک در سالن، میزهای بزرگی گذاشته بودیم و چند دسته کاغذ A۴ و خودکار. برای اینکه زنانی که مایل بودند عضو جمعیت زنان مبارز بشوند، آدرس و شماره‌ی تلفن‌شان را یادداشت کنند تا ما بعدا با آنها تماس بگیریم. سعی کردیم در بیرون سالن بلندگویی نصب کنیم تا جمعیتی که در راهرو و بیرون ساختمان ایستاده بود، بتوانند سخنرانی‌ها را بشنود. حزب‌اللهی‌ها هم در بیرون تجمع کرده بودند. مسئله‌ی انتظامات جلسه و امنیت شرکت‌کنندگان برای ما خیلی اهمیت داشت. به همین خاطر رفقای مرد اتحادیه بیرون سالن صف کشیدند و دست‌های‌شان را زنجیروار به هم حلقه زدند. این زنجیر برای جلوگیری از حمله‌ی احتمالی حزب‌الله درست شد. فرید سریع‌القلم، قاسم صراف زاده، حمید کوثری و چند نفر دیگر از رفقای مرد هم زن مبارز می‌فروختند. اگر اشتباه نکنم فریبرز لسانی هم بود.

ناصر مهاجر: کمی از خود مراسم بگویید. چه شعارهایی به در و دیوار زده بودید؟ سخنران اصلی آن جلسه، اگر اشتباه نکنم، شما بودید گلنار.

• گلنار بدخشسان: بله، ما سالن را نزدیک ظهر تحویل گرفتیم. با شعارهای گوناگون دیوار سالن را تزیین کردیم. شعارهای مانند: پیش به سوی ایجاد سازمان سراسری زنان، زنده باد هشت مارس روز بین‌المللی زن، بدون شرکت وسیع زنان زحمتکش هیچ جنبشی به پیروزی نمی‌رسد؛ و شعارهای دیگری که فرمول دقیق‌شان را به یاد ندارم. البته، تاکید بر زنان

زحمتکش و کارگر بود. عکس تعدادی از زنان مبارز را به دیوارها زده بودیم؛ اما درست به خاطر ندارم عکس چه کسانی را. همان طور که گفتید، سخنران اصلی جلسه من بودم. مطلبی را درباره‌ی مسائل حقوقی زنان تهیه کرده بودم و در این زمینه صحبت کردم. در این سخنرانی اشاره‌ای به قوانین مربوط به خانواده در دوران پهلوی داشتم و به مشکلاتی که این قوانین برای زنان ایجاد می‌کرد. آمار در این زمینه تهیه کرده بودم و یادداشت‌هایی پیش رو داشتم. سخنرانی‌ام را ننوشته بودم؛ اما برای ارائه‌ی ارقام و آمار و قرائت قوانین، یادداشت‌هایم را از رو می‌خواندم. پس از سخنرانی من، پیام‌ها خوانده شد. اگر درست به یادم مانده باشد یکی از اشعار مرضیه‌ی احمدی اسکویی هم دکلمه شد: شعر افتخار. همان که می‌گوید: من مادرم / من خواهرم / من همسری صادقم / من یک زنم / زنی از ده کوره‌های مرده‌ی جنوب / زنی که از آغاز با پای برهنه / دیده است سر تا سر خاک تف کرده‌ی دشت‌ها را ...

ناصر مهاجر: شعری که در وصف یک زن زحمتکش و یا کارگر است. زنی که دستانش را کار / برای گرفتن سلاح پروده است.

• گلنار بدخشان: بله، همان شعر بود که دکلمه شد. در آخر جلسه هم پرسش و پاسخ داشتیم.

• مریم جزایری: گویا یکی از سخنران‌ها، یک زن میان سال بود؛ با موهای جو گندمی، او خیلی با حرارت درباره‌ی موقعیت زنان کارگر در کارخانه‌ها صحبت کرد.

• گلنار بدخشان: تا یادم نرفته به حرف مریم اضافه کنم که آن روز متجاوز از هزار نفر به میز ما مراجعه کردند و برای عضویت در جمعیت اعلام آمادگی کردند و آن کاغذهای A4 را پر کردند.

• مریم جزایری: من به یاد دارم که تلویزیون‌ها و خبرنگاران آمریکایی در دانشگاه می‌چرخیدند و با مردم مصاحبه می‌کردند. تلویزیون A.B.C آمریکا قسمت‌هایی از این مراسم را پخش کرد. دوستان ما در آمریکا برنامه را دیده بودند. فرید را هم دیده بودند که روزنامه می‌فروخت و با آن سبیل کلفتش فریاد می‌زد: زن مبارز! این صحنه کلی باعث خنده‌ی شان شده بود.

یکی از رفقا یک تصویر زشت از آن روز به یادش مانده که اخیراً برایم تعریف کرد: بهنام ایثاری با چهره‌ای برافروخته از سالن بیرون آمد و زیر لب گفت: حق‌شان است که تو سری بخورند. با کلی ماتیک و آرایش آمده‌اند که روز زن را جشن بگیرند!

ناصر مهاجر: یکی از زنانی که در این مراسم حضور داشت، اشاره می‌کند که تصمیم‌ها را یکی از مردان اتحادیه می‌گرفت؛ مردی که پشت صحنه نشسته بود.

• گلنار بدخشان: نه، به هیچ وجه این طور نیست. آن مرد، زنده یاد فرید سریع‌القلم بود که در پشت صحنه کارهای فنی را به عهده داشت. ما در مورد مسائل فنی با او مشورت می‌کردیم. به هیچ عنوان کسی در کار ما دخالت نداشت.

• مریم جزایری: من به جز گلنار، سخنرانان دیگر را نمی‌شناختم. کسانی که در آن جلسه سخنرانی کردند، همه بالای سن نشسته بودند. همه زن بودند. مردی در میان‌شان نبود. البته من گاه به گاه به سالن می‌آمدم؛ آن هم برای کارهای تدارکاتی. حواسم به سخنرانی‌ها نبود.

ناصر مهاجر: در پایان آن جلسه، شماری از زنانی که در راهپیمایی تاریخی آن روز شرکت داشتند، با سر و وضعی آشفته و به هم ریخته به تالار مراسم وارد می‌شوند...

• مریم جزایری: زنانی سر تا پا خیس، با چترهای شکسته و موهایی پریشان وارد سالن شدند. انگار از میدان جنگ آمده بودند. تمام آن روز برف باریده بود و درگیری‌های پراکنده اتفاق افتاده بود. بسیاری از رفقای ما در راهپیمایی شرکت کرده بودند. من هم رفته بودم؛ اما به موقع خودم را به دانشگاه رساندم. در راهپیمایی به نخست‌وزیری، شرکت داشتیم. جمعیت خیلی زیادی بود. برای جلوگیری از حمله‌ی اوباش، عده‌ای دست‌ها را به هم زنجیر کرده بودند و دورتا دور صف، حلقه زده بودند. فکر می‌کنم عده‌ای هم به سمت وزارت کشور راهپیمایی کردند. یکی از رفقای ما آن‌اهیتا، تعریف می‌کرد که همراه با عده‌ای به وزارت کشور می‌رود. گویا عده‌ای هم در آنجا جمع شده بودند. می‌گفت: مردی بلندگو به دست داشت و شعار می‌داد. آن‌اهیتا بلندگو را از او می‌گیرد و برای مدتی خودش شعار می‌دهد. بعد هیئتی از میان تظاهرکنندگان داخل وزارت‌خانه می‌روند و با وزیر صحبت می‌کنند. این هیئت شامل آن‌اهیتا، یک خانم پرستار و یک زن دیگر بود که نفهمیدیم شغلش چیست. هاشم صباغیان وزیر کشور به آن‌ها می‌گوید: به زن‌ها بگویند شلوغ نکنند؛ از "آقا" می‌خواهیم که فتوایش را پس بگیرد. چیز زیاد مهمی نیست؛ نگران نباشید. کسی نمی‌خواهد چادر سر شما کند.

• گلنار بدخشان: چند جا درگیری شده بود و اراذل و اوباش به صف تظاهرکنندگان حمله کرده بودند. یک‌باره، عده‌ای زن با لباس پاره، موی ژولیده و صورت‌های خونین وارد سالن شدند...

ناصر مهاجر: یکی از خانم‌هایی که در جلسه حضور داشت، گفته است، برخی از زنانی که از راه‌پیمایی خیس و خسته به جلسه‌ی شما آمدند، حرف‌هایی برای گفتن داشتند؛ اما به آن‌ها اجازه‌ی حرف زدن داده نشد.

• گلنار بدخشان: ما مجبور بودیم سالن را آرام کنیم تا جلسه ادامه پیدا کند...

• مریم جزایری: حیف که فیلمی از صحنه‌ی ورود زنان به تالار فردوسی بعد از آن جنگ خیابانی در دست نیست. من که مرتب در رفت و آمد بودم، می‌دیدم زنان از راه‌پیمایی برگشته، صف حزب‌اللهی‌های جلوی دانشگاه را می‌شکافتند و خود را به سالن مراسم می‌رساندند. چهره‌ها و برق نگاه‌شان دیدنی بود. ما هم در تکاپو که برنامه‌مان خوب پیش برود. مراسم به خوبی پایان گرفت.

ناصر مهاجر: در راه‌پیمایی‌های روزهای بعد هم شرکت داشتید؟ در تجمع کاخ دادگستری که روز شنبه ۱۹ اسفند برگزار شد هم بودید؟

• گلنار بدخشان: بله من بودم. اگر درست به خاطرمانده باشد، یکی از خانم‌هایی که صحبت کرد، هما ناطق بود. اما برنامه‌ای را که در زمین چمن دانشگاه برگزار شد و نمایندگان تشکلهای مختلف زنان نقطه نظرات‌شان را اعلام داشتند، خوب به خاطر می‌آورم. جز نماینده‌ی تشکلهای، خیلی از زنان عادی هم آن روز صحبت کردند. به یاد دارم یکی از زنان نماینده‌ی بیداری زن، با این که به یک سازمان چپ وابسته بود، روسری به سر داشت. جماعت او را هو کرد. وقتی من بدون روسری برای صحبت پشت بلندگو رفتم، زنان هورا کشیدند و دست زدند. زنان بعضی از سازمان‌های چپ با وجودی که خودشان را مترقی و پیشرو می‌دانستند، از توده‌ی زنان عقب‌تر بودند. آن‌ها کارهایی می‌کردند و حرف‌هایی می‌زدند که توده‌ی زنان معترض را شگفت‌زده می‌کرد.

ناصر مهاجر: گردهم‌آیی که به آن اشاره کردید، روز دوشنبه ۲۱ اسفند برگزار شد. همان طور که گفتید بسیاری از زنانی که از فردای سخنرانی خمینی نگرانی‌شان را نسبت به سرنوشت‌شان در حکومت نوپدید فریاد زده بودند، در این گردهم‌آیی حضور داشتند. باید تصمیم گرفته می‌شد اعتراض ادامه پیدا کند، یا نه! تا جایی که من می‌دانم بیشتر سخنرانان اعضای گروه‌های انقلابی و زنان سیاسی بودند. زنان معترضی که به گروهی وابسته نبودند و از چهره‌های روشنفکری و سیاسی محسوب نمی‌شدند، کمتر حرف زدند.

• گلنار بدخشان: شاید. اما زنان عادی‌ای هم که حرف زدند، کم نبود.

ناصر مهاجر: هیچ به یاد می‌آورید محور سخن آن‌ها در گردهم‌آیی چه بود؟

• گلنار بدخشان: نه چیز زیادی به یاد نمی‌آورم.

ناصر مهاجر: باز تا جایی که من می‌دانم، بیشتر زنان سیاسی‌ای که در گردهم‌آیی زمین چمن دانشگاه سخنرانی کردند، حرفشان این بود که باید به اعتراض پایان داد. استدلال‌شان دو پایه‌ی اصلی داشت: یک، این که حکومت به واسطه‌ی سخن‌گویی "دولت موقت" رسماً اعلام کرده حجاب در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی اجباری نیست و سخنان آیت‌الله خمینی بد تعبیر شده! (این نکته را پیش از همه آیت‌الله طالقانی مطرح کرد). و دوم اینکه گویی "زنان طرفدار قانون اساسی"، به ویژه "زنان طاغوتی" در جنبش نفوذ کرده‌اند و می‌خواهند آن را به سوی مقاصد ضد انقلابی‌شان بکشند و سناریوی شیلی ۱۹۷۳ علیه دولت ترقی‌خواه آینده را در ایران به اجرا بگذارند. این قرینه‌سازی بین حرکت زنان بورژوازی شیلی که قابلمه به دست به خیابان‌های سانتیاگو ریختند و "زنان پالتو پوست پوشیده"ی تهران که از صدا و سیمای انقلاب زیرکانه تبلیغ می‌شد و از سوی بسیاری از جریان‌های سیاسی (از چپ گرفته تا دموکرات و لیبرال) طوطی‌وار تکرار می‌شد، هواداران انقلاب را دل‌واپس کرده بود. تحلیل جمعیت زنان مبارز درباره‌ی آن چه می‌گذشت، چه بود؟

• گلنار بدخشان: ما به ادامه‌ی تظاهرات اعتراضی رای دادیم. ما فکر می‌کردیم که باید تظاهرات را تا عقب نشینی کامل حکومت ادامه داد.

ناصر مهاجر: تا جایی که من می‌دانم جز گروه شما کمیته‌ی دفاع از حقوق زن، وابسته به حزب کارگران سوسیالیست نیز متمایل به ادامه‌ی جنبش اعتراضی بود.

• گلنار بدخشان: به خاطر ندارم سازمان‌های دیگر خواهان ادامه‌ی اعتراض، که‌ها بودند. ناصر مهاجر: به یاد دارید با چه تحلیلی به این نتیجه رسیدید که جنبش اعتراضی باید ادامه پیدا کند؟

• گلنار بدخشان: فکر می‌کردیم اگر این تهاجم را در همان لحظه‌ی نخست متوقف نکنیم، ماجرا سر دراز پیدا خواهد کرد و بعدها از عهده‌ی مقابله‌ی با آن‌ها بر نخواهیم آمد. معتقد بودیم باید این تهاجم را در نطفه خفه کرد.

ناصر مهاجر: آقای صادق قطب زاده در مصاحبه‌ای که روز شنبه ۱۹ اسفند از تلویزیون پخش شد، گفت: زنانی که در تظاهرات شرکت کردند، طاغوتی و ضد انقلاب بودند و تنها تعداد انگشت‌شماری از زنان با مسئله‌ی حجاب مشکل داشتند. ما با این زنان صحبت کردیم و آنان را متقاعد نمودیم تا به تظاهرات پایان دهند. دو سه روز بعد جمعیت شما به او پاسخ دندان شکنی داد. در نامه‌ی سرگشاده‌ای به قطب‌زاده، خواستار «اجرای یک برنامه‌ی بحث و نظردهی فوری در مورد مسائل زنان و اهداف جمعیت‌های آنان در تلویزیون» شدید. در آن نامه‌ی سرگشاده به این نکته اشاره کردید که «عجله در اجرای این برنامه و عرضه کردن

نظراتمان از این‌جا ناشی می‌شود که امروزه عده‌ای فرصت‌طلب و احیاناً مغرض در لباس مخالف و موافق قصد دارند آب را گل‌آلود کرده، هدف‌های معقول، مشروع حقیقی و ضروری زنان را با قلب واقعیات... به کژراه کشانده، حرمت و آزادی ما را به لوٹ کشند... آیا پاسخی به دعوت شما داده شد؟

• گلنار بدخشان: نه، عادت به پاسخ دادن، نداشتند. حرف‌های‌شان را می‌زدند و تصمیمات‌شان را می‌گرفتند و اصولاً ما را رقمی به حساب نمی‌آوردند که بخواهند با ما به مناظره بنشینند.

ناصر مهاجر: پس از آن شش روز تاریخی، در جهت وحدت با تشکل‌های دیگر زنان (دست کم اتحادیه انقلابی زنان مبارز و کمیته‌ی دفاع از حقوق زن) و تحقق ایده‌ی سازمان دموکراتیک زنان که در آغاز به دنبالش بودید، فعالیت کردید؟

• گلنار بدخشان: تشکل‌هایی را که شما نام بردید، من به خاطر نمی‌آورم. با سازمان پیکار صحبت‌هایی داشتیم که به ثمر نرسید. با رفیق زنی از سازمان رزمندگان صحبت کردیم که آن هم به جایی نرسید. روی هم رفته تلاش ما در این زمینه به جایی نرسید. با بخش زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی هم جلسات مشترک داشتیم. ولی لزوماً دنبال یک تشکیلات نبودیم. باید در کوران مبارزه به جایی می‌رسیدیم که بتوانیم وحدت کنیم. چنین فرصتی پیش نیامد. به خصوص سرکوب فرصتی برای این کار نگذاشت.

• مریم جزایری: برای وحدت با تشکل‌های دیگر فعالیت نمی‌کردیم. ولی برای همکاری، چرا. و فکر می‌کنم این فعالیت‌ها در شکل‌گیری شورای همبستگی زنان که تظاهرات ۸ مارس سال ۱۳۵۸ را برگزار کرد، بی‌تاثیر نبود.

ناصر مهاجر: با هزار زنی که برگه‌های A۴ شما را پُر کردند، چه کردید؟ توانستید آیا با آن‌ها فعالیت مشترکی را سازمان بدهید؟

• گلنار بدخشان: جز معدودی‌شان را نتوانستیم متشکل کنیم. کادر کافی نداشتیم. سیاست اتحادیه‌ی کمونیست‌ها، یک دلیل دیگرش بود. چون بسیاری از کادرهای زن را فرستادند به کارخانه‌ها و محله‌های پائین شهر و بخش‌های دیگر. چند نفر بیشتر نبودند که قابلیت کار سیاسی - تشکیلاتی با این همه زن را داشته باشند. خود من هم تمام وقت در این کار، مشارکت نداشتیم. مسئولیت‌های بسیاری به عهده‌ام بود که فرصت زیادی برایم باقی نمی‌گذاشت؛ منجمله سفرهای تشکیلاتی به اطراف ایران و سخنرانی در جلسات بزرگ علنی.

• مریم جزایری: درست است. ما نتوانستیم جز معدودی را متشکل کنیم و به لحاظ

کادر هم دست تنگ بودیم. مسائل دیگر هم بود. مثلاً هراس داشتیم از این که حزب توده در تشکیلات زنان مان نفوذ کند. می‌دانستیم از این کارها می‌کنند. بنا براین دست به عصا راه می‌رفتیم. اما این‌ها، فرعیات است. وقتی به عقب نگاه می‌کنم، می‌بینم اصل مسئله به دو چیز برمی‌گردد. یک این که دیدگاه و تفکر سیاسی ما در مورد جنبش زنان این نبود که این جنبش موتور متحرکه و تعیین کننده‌ی پیشرفت انقلاب است. اگر این طور نگاه می‌کردیم، آنوقت برای این کار نیرو و انرژی اختصاص می‌دادیم. دوم این که سیاست‌ها و روش‌های کاری و تشکیلاتی ما اصلاً جوابگوی یک خیزش اجتماعی به طور عام و چالشی که خیزش زنان به طور خاص در پیش روی ما گذاشته بود، نبود. ما با سیل عظیمی مواجه بودیم. اما می‌خواستیم با سطل از آن آب برداریم. فکر کنید مثلاً نین در سال ۱۹۱۷ می‌گفت: وظیفه‌ی کمونیست‌ها این است که بروند در کارخانه‌ها هسته‌های کمونیستی و شبکه‌ی پخش نشریه درست کنند. سئوالم این است: وقتی در ابعاد گسترده مردم به میدان می‌آیند، به چه ترتیب می‌توان رشته‌ی پیوندهای تصادفی که در خیابان برقرار می‌کنند را دائمی کرد و به ارتشی تبدیل ساخت که بتواند به طور پیوسته و طبق یک نقشه آگاهانه وارد جنگ شود؟

• گلنار بدخشسان: بله دلیلش این است که ما تجربه و پراتیک کافی در داخل ایران نداشتیم. جامعه را خوب نمی‌شناختیم. گام‌های اولیه را برمی‌داشتیم و برای پیشرفت واقعی زمان لازم داشتیم که سرکوب اجازه نداد. من در همان یک ماه سفر به اقصی نقاط ایران، کلی چیز یاد گرفتم و تجربه پیدا کردم.

ناصر مهاجر: با توجه به این که کار سیاسی را اساساً در آمریکا آموخته بودید، تجربه فعالیت انقلابی در ایران، به ویژه در میان زنان را چگونه ارزیابی می‌کنید.

• مریم جزایری: اتحادیه جریان پیشرویی بود. پیشرو بودنش باعث شد که بسیاری از زنان مبارز خارج از کشور جلب آن شوند. اما متأسفانه آن روحیه و رفتاری که در خارج از کشور داشتیم، به داخل ایران منتقل نشد. بعد از انقلاب خیلی چیزها عوض شد. آن سطح از پیشرو بودن و جسارت داشتن برای تغییر دنیا و هر آنچه موجود است، و ضربه زدن به سنت‌ها، به افکار عقب مانده و پوسیده، در ایران کم کم تنزل کرد. ابتدای کار در ایران، هنوز وزن تربیت گذشته‌ی ما سنگین بود و خودش را در فعالیت عمومی ما نشان می‌داد. اما بعد از مدتی عوامل دیگری نقش بازی کرد که ما را به قهقرا برد. اگر در ابتدای کار توانستیم متمر متمر واقع شویم، به خاطر میراث گذشته بود. با دیوار بلند سنت و ارتجاع داخل که روبه‌رو شدیم، مدتی دچار شوک شدیم. آموخته‌های ما کافی نبود و روابط سیاسی و

اجتماعی‌مان را مُختل می‌کرد. به خصوص که ارتجاع، حمله‌ی فکری‌اش را روی زنان متمرکز کرده بود. ما برای رویارویی با ارتجاع، نیاز به افق گسترده‌تری داشتیم. تشکیلات مستقل زنان می‌توانست آغاز خوبی باشد. اما نتوانستیم یک تشکیلات واقعا مستقل زنان ایجاد کنیم. جمعیت زنان مبارزه سکوی پرش مناسبی بود. اما از این سکوی پرش هم نتوانستیم به نحو احسن استفاده کنیم. توانش را نداشتیم. تجربه‌اش را نداشتیم. یعنی نه جامعه را درست می‌شناختیم و نه پیچیدگی‌های مناسبات طبقاتی و تاریخی‌اش را. در نتیجه حرکت پیشرو به دست‌انداز افتاد و بعد از مدتی اصلا به عقب رفت. بروز خط مشی راست در اتحادیه کمونیست‌ها که رژیم خمینی را "ضدامپریالیست" می‌دانست و به این دلیل یک وجه مترقی در آن می‌دید منبع عمده‌ی این گرایش قهقرایی‌ست. اگر گرایش محافظه‌کارانه بر ما و سایر نیروهای انقلابی غلبه پیدا نمی‌کرد، جنبش زنان می‌توانست، کُل جنبش را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. این جنبش آن‌قدر پتانسیل داشت که می‌توانست مانند یک کوه آتشفشان منفجر بشود و با چندین انفجار پشت سر هم، مواد مذابش را در همه جا پخش کند. اگر پشت این جنبش را می‌گرفتند، همه چیز جور دیگری می‌شد و حداقل جمهوری اسلامی نمی‌توانست خود را تحکیم کند.

ناصر مهاجر: به دو نوع برخورد در صفوف اتحادیه اشاره کردید؟ این دو نوع برخورد، منطقی‌ترین بایست در تعیین مشی سیاسی نسبت به حکومت خود را نشان می‌داد.

• گلنار بدخشانی: در آغاز اختلاف نظر جدی‌ای درباره‌ی حکومت نداشتیم. اما پس از تسخیر سفارت آمریکا، اختلاف شدید شد. بخشی از اعضای اتحادیه به خصوص در مرکزیت از "خط ضد امپریالیستی" حکومت حمایت می‌کردند. این، گرایش به راست بود. از این زمان به بعد بود که بین ما و مرکزیت سازمان درگیری پیدا شد. ما زنان توهمی نسبت به حکومت اسلامی و بازی‌هایش نداشتیم. ببینید، در حکومت جدید زنان از همه جهت متضرر شده بودند؛ خیلی خیلی بیش از مردان. بخش بزرگی، حقوق‌شان را از دست داده بودند. بسیاری، مشاغل‌شان را از دست می‌دادند. امتیازهای کوچکی را که با مشقت و طی سال‌ها مبارزه به دست آورده بودند، در همان هفته‌های اول انقلاب از آن‌ها گرفتند. حتا همان قانون حمایت خانواده سابق را که اشکالات جدی‌ای داشت، ملغی کردند. این نکات، جلوه‌های از ماهیت ارتجاعی حکومت بود که ما در بحث با رفقای‌مان، روی آن انگشت می‌گذاشتیم. از بین رفتن آزادی‌های دموکراتیک هم وجه دیگر بحث ما با آن‌ها بود. اما تب "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" خیلی تند بود؛ آن‌قدر که بر همه جلوه‌های ارتجاعی حاکمیت سایه انداخت. به هر حال، تغییر جهت اتحادیه‌ی کمونیست‌ها باعث شد که من از آن‌ها

فاصله بگیرم و دیگر با تشکیلات همکاری نکنم.

ناصر مهاجر: امروز، پس از گذشت سی سال که به آن حرکت نگاه می‌کنید، نقاط قدرت و ضعف‌تان را در چه می‌بینید؟

• گلنار بدخشانی: از نکات مثبت کار ما این بود که توانستیم به اقشار بسیار وسیعی از زنان آگاهی برسانیم. فیلم‌های زیادی را از خارج آوردیم و برای زنان به نمایش گذاشتیم. *The Salt of the Earth* را دوبله کردیم و آن را به نمایش گذاشتیم. این کار را با همکاری افراد حرفه‌ای و دوبلورهایی که در رادیو و تلویزیون کار می‌کردند، انجام دادیم. دو فیلم دیگر هم به ایران آوردیم که رژیم آن‌ها را مصادره کرد. یکی *White hair lady* بود و دیگری رسته‌ی سرخ زنان. جلسات مختلفی داشتیم. هسته‌های متعددی در شهرستان‌ها ایجاد کردیم. مسئولان سازمان برای سخنرانی به شهرستان‌های مختلف می‌رفتند. در شهرهای سنندج، ارومیه، سقز، اهواز، آبادان، شیراز و و هسته‌های زنان ایجاد کردیم و برای آنها نشریه می‌فرستادیم. این همه در کشاندن زنان به مبارزه‌ی اجتماعی و شناخت بیشترشان از مسائل سیاسی بی‌تاثیر نبود. همان طور که اشاره کردم، خودمان هم کلی چیز یاد می‌گرفتیم. هنوز در خاطرمان مانده در ارومیه میهمان خانگی یکی از رفقایمان بودم به نام استی. فکر می‌کنم، اصلاً مهاجرتی بودند. پدرش یکی از فتودال‌های منطقه بود. وقتی برای نهار سفره پهن کردند و غذاها را چیدند، متوجه شدم گوش تا گوش مرد دور سفره نشسته است. اما از مادر خانواده خبری نبود. مردان شروع کردند به کشیدن و خوردن غذا. پدر استی که متوجه شده بود که بشقاب من خالی‌ست از من پرسید: چرا غذا میل نمی‌کنید. گفتم: منتظرم خانم تشریف بیاورند. گفت: رسم ما نیست که زن‌ها سر سفره بیایند!

• مریم جزایری: استی در دوران دانشجویی‌اش به کنفدراسیون پیوست. در ترکیه حقوق می‌خواند. پس از انقلاب درس را رها کرد و به ایران برگشت و به اتحادیه پیوست. پدرش از بازگشت استی به ایران و فعالیت سیاسی شبانه روزی‌اش ناراضی بود. برای مهار کردن استی او را در اتاقی حبس می‌کند و پاهایش را هم با زنجیر می‌بندد. که نتواند فرار کند. استی پس از چند روز به کمک برادرانش که عضو تشکیلات پیشمرگه‌ی زحمتکشان کردستان بودند (تشکیلات نظامی «اتحادیه» در کردستان)، موفق به فرار از زندان پدر می‌شود. با پاهایی که در زنجیر بود و زیر لباس زنانه‌ی کردی دیده نمی‌شد، کالغوار خود را به ایستگاه اتوبوس‌های میان شهری می‌رساند و به بوکان می‌رود. در بوکان به کمک رفقای تشکیلاتی، شبانه به یک کارگاه آهنگری که متعلق به دوستان «اتحادیه» بود می‌رود و از زنجیر پاها خلاص می‌شود. داستان نمادین جالبی‌ست، این طور نیست؟ استی در ایجاد

تشکیلات پیشمرگه‌ی «اتحادیه» در کردستان، نقشی مهمی داشت. ما جزء اولین گروه‌هایی بودیم که زن پیشمرگه داشتیم و برای این حق که زن کُرد اسلحه به دست بگیرد و با دشمنان بجنگد جداً مبارزه کردیم؛ در خود کردستان. عملکرد ما باعث شد که مورد توجه قرار بگیریم و پایه‌ی خوبی در کردستان و خیلی از نقاط کشور پیدا کنیم.

متأسفانه به خاطر اختناق شدید و دلایل دیگر، کار جمعیت تعطیل شد. بعد از شروع جنگ ایران و عراق، عملاً کار متوقف شد و ما دیگر نتوانستیم نشریه‌ی زن مبارز را منتشر کنیم.

ناصر مهاجر: بنیادی‌ترین نقطه ضعف‌تان را چه می‌دانید؟

• گلنار بدخشان: مشکل جمعیت زنان مبارز این بود که ما به اندازه‌ی کافی روی اقشار و طبقات مختلف زنان کار نکردیم و کارمان را به زنان زحمتکش محدود کردیم. گرچه بیشتر باید بر این طبقه از زنان تأکید می‌گذاشتیم، اما نباید زنان اقشار دیگر را از یاد می‌بردیم. احساس می‌کنم در این زمینه کم‌کاری کردیم. با وجود مسائلی که حکومت اسلامی برای زن به وجود آورده بود و تبعیضات گوناگونی که مطرح شده بود، ما به طور مشخص به این مسائل که به کل زنان جامعه مربوط می‌شد و می‌شود، نپرداختیم؛ مسئله‌ی حجاب، قصاص، حضانت کودکان، کار زن، اخراج زنان از ادارات و این که قصد داشتند تا می‌توانند زنان مدرن را بازنشسته کنند... ما می‌توانستیم با تک تک این مشکلات برخورد مشخص داشته باشیم و خیلی بیشتر از آنچه را که انجام دادیم، انجام دهیم. ما کلی‌گویی می‌کردیم. از طرفی نمی‌خواستیم در مقابل انقلاب مردم بیاستیم و فکر می‌کردیم بقایای حکومت ارتجاعی شاه از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند و از این جنبش سوء استفاده می‌کنند؛ از طرفی هم فکر نمی‌کردیم رژیم جدید بتواند تمام افکار و اهداف ارتجاعی خودش را به ما زنان تحمیل کند.

• مریم جزایری: به نظر من برخورد عملی اتحادیه نسبت به مسئله‌ی زن، جزو برخوردهای پیشرو، یا شاید بشود گفت، خیلی پیشروی آن زمان بود. اما تفکر اتحادیه در باره‌ی مسئله‌ی زن، بورژوا دموکراتیک بود. افق مبارزه را محدود می‌کرد به ضدیت با اشکال فئودالی ستم بر زن. این مانع مهمی بود برای جلوگیری از درک اهمیت تاریخی و عام آن خیزش شش روزه‌ی اسفند. خط پراگماتیستی و دنباله روانه در اتحادیه، موقعیت مسلط داشت و این اتحادیه را به جای بدی کشاند؛ بطوری که افسانه "ضد امپریالیست" بودن رژیم تازه به قدرت رسیده را فرموله کرد؛ بدون این که بگوید این ضد امپریالیسم یک ضد امپریالیسم ارتجاعی است و نه یک ضد امپریالیسم مترقی. هر گردی که گردو نیست.

مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست می‌گویند که در مقابل رشد سرمایه داری علاوه بر کمونیست‌ها یک جریان ارتجاعی هم سر بلند می‌کند و ضدیتش با سرمایه‌داری از موضع بازگشت به گذشته است:

«بدین ترتیب سوسیالیسم فئودالی که نیمی از آن نوحه‌سرایبی، نیمی هذلیات، نیمی قصه‌ی گذشته و نیمی تهدید آینده است به وجود آمد که گاه دادنامه‌ی تلخ و بذله‌گویانه و نیش‌دارش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه‌دار می‌کرد ولی پیوسته به علت بی‌استعدادی کامل برای درک جریان تاریخ معاصر تأثیر خنده‌آوری داشت... به علاوه فئودال‌ها آن قدر جنبه‌ی ارتجاعی انتقادات خویش را کم پنهان می‌دارند که اتهام عمده‌شان بر ضد بورژوازی عبارت از همین است که در دوران سیادت بورژوازی طبقه‌ای نشو و نما می‌یابد که کلیه‌ی نظام اجتماعی کهن را منفجر خواهد ساخت.»

اتحادیه به جای اینکه این تفاوت را روشن کند، به روی آن پرده می‌انداخت. یک اشکال دیگر کار ما این بود که در نشریه و حتا در جلسات درونی اتحادیه، عمیق و همه جانبه به اشکال گوناگون ستم بر زن، نمی‌پرداختیم. بیشتر به مسائل سیاسی جاری می‌پرداختیم. من خودم بر این باورم که مسئله‌ی زنان یک مسئله‌ی سیاسی است و جنبش زنان باید با همه‌ی مسائل سیاسی جامعه کار داشته باشد. اما این متفاوت است با جنبشی که فقط یک لوگوی زن دارد. ما به اندازه‌ی کافی دانش فمینیستی نداشتیم. افشاگری بُرا و تیز از ستم‌های اجتماعی و فرهنگی که بر زنان اعمال می‌شد، در نوشته‌ها و بحث‌های ما وجود نداشت. حداکثر از این افشاگری می‌کردیم که: برای کار برابر، به زنان مزد برابر با مردان داده نمی‌شود. معنای این افشاگری هم این بود که تاکید ما بر زنان زحمتکش است و تنها این نیروی اجتماعی‌ست که نقش مهمی در تحولات جامعه دارد. اما در واقعیت به همان زنان کارگر و زحمتکش هم اهمیتی را که باید، نمی‌دادیم. فقط شعارش را می‌دادیم. چون زن کارکن و کارگر، تنها از طریق مزد نابرابر نیست که تحت ستم قرار می‌گیرد. زن کارگر در کشورهای سرمایه داری به اصطلاح پیشرفته هم هر روز به دست شوهر یا دوست پسر کارگر و زحمتکش خود کشته می‌شود. در خانه، کارخانه‌ها و کارگاه ... آزار جنسی کارگران زن، غوغا می‌کند. در ایران زن کارگر هنوز جرات ندارد در مجامع عمومی کارگری، شرکت کند. در کشورهای جهان سوم این روابط با رובنای فرهنگی فئودالی در هم می‌آمیزد و زن زحمتکش را تحقیر و له می‌کند. آن‌هایی که فکر می‌کنند مسئله زن زحمتکش فقط مزد نابرابر است، واقعا نمی‌دانند در میان زنان زحمتکش چه می‌گذرد. پای درد دل همسران فعالین جنبش کارگری که بنشینید، ابعاد فاجعه را می‌بینند. این حرف‌ها را باید گفت و نباید

ترسید که "دشمن از این حرف‌ها استفاده می‌کند"؛ چون راه انداختن یک انقلاب واقعی نیاز به تابو شکنی دارد و ما از تابو شکنی بیش از دشمن نفع می‌بریم.

ناصر مهاجر: نمی‌خواستم در حرف‌تان بدوم و رشته‌ی افکارتان را پاره کنم. شما در صحبت‌های‌تان بارها از واژه‌ی زحمتکش استفاده کردید و آن را در کنار مقوله‌ی کارگر قرار دادید. مقصودتان از زحمتکش چیست؟ مارکس و انگلس تا جایی که من نوشته‌های‌شان را مطالعه کرده‌ام، کمتر واژه‌ی زحمتکش را به کار می‌گیرند. آن جایی هم که به کار می‌گیرند با نگاه انتقادی‌ست. (فقر فلسفه، جنگ طبقاتی در فرانسه). خودتان هم تلویحاً اشاره کردید که در ایران زحمتکش‌شان یا به عبارت آقای خمینی مستضعفان، بیشتر دور و بر جریان‌های واپسگرایی در قدرت قرار داشتند تا در کنارجریان‌های پیشرو. زحمتکش، واژه‌ی مبهمی‌ست و به لحاظ طبقاتی طیف بسیار گسترده‌ای از عناصر و اقشار مادون سرمایه‌داری تا بی‌طبقه را در بر می‌گیرد. این واژه تا جایی که من آگاهی دارم در دوره‌ی پس از مارکس و مشخصاً در بین‌الملل سوم باب شد و آن هم به عنوان یکی از گردان‌های مبارزه‌ی ضد استعماری و نه ضد سرمایه‌داری. دلم می‌خواست با درک شما از واژه‌ی زحمتکش بیشتر آشنا شوم و از تجربه‌ی مشخصی که با زنان زحمتکش داشتید.

• مریم جزایری: جواب این سوال خیلی مفصل است و بر می‌گردد به مباحث مربوط به "طبقه" و تقلیل دادن منافع طبقه به منافع افراد یک طبقه و غیره. این‌ها مسائلی است که باید در جنبش کمونیستی تصحیح و تدقیق و نوسازی شود. اکتفا می‌کنم به پاسخ مختصر. واژه زحمتکش‌شان در اصل ترجمه فارسی واژه‌ی *working people* در لنین است. مثلاً رجوع کنید به "اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شونده" در منتخب آثار لنین. در آن زمان این واژه به صورت واژه‌ی عامی برای اتلاق به توده‌های تحت استثمار که در مدار روابط مزدی - سرمایه‌دارانه قرار ندارند استفاده می‌شد. جمعیت "حاشیه نشین" که در واقع نسبت به مدارهای تولیدی ثابت اقتصاد نیز "حاشیه" هستند، در این کاتگوری می‌گنجد. کار خانگی زنان در این کاتگوری می‌گنجد و غیره. این بحث مفصلی است و من هم دانش کافی در این زمینه ندارم. اما فکر می‌کنم این واژه هنوز کارکرد دارد؛ چون رشد ناقص سرمایه‌داری در کشورهایمانند ایران موجب آن شده که جمعیت بزرگی از مردم کارکن در فرایند تولید و بازتولید سرمایه‌داری جذب نشوند.

اما موضوع اصلی در این میان چیست: استفاده از واژه زن زحمتکش و زن کارگر در آن موقع، تأکید نادرستی بود بر اینکه ستم بر زن نهادی است که عمدتاً "زنان زحمتکش" را در بر می‌گیرد و نه همه زنان را. برخی هم که قبول می‌کردند "همه زنان" را در بر می‌گیرد،

می‌گفتند برای «کمونیست‌ها زنان طبقات دیگر مهم نیستند. مهم زنان زحمتکش و کارگرند». در بحث‌های قبلی این درک را نقد کردم. باز تکرار می‌کنم که این درک ضد مارکسیستی است. و بازتاب علمی کارکرد و سوخت و ساز جامعه طبقاتی نیست.

ناصر مهاجر: جمعیت زنان مبارز در چه تاریخ و به چه علت تعطیل شد؟ آیا به تعطیل شدن آن اعتراض کردید؟

• گلنار بدخشانی: چون از سال ۱۳۵۹ به بعد با اتحادیه‌ی کمونیست‌ها و جمعیت زنان مبارز کار نمی‌کردم، از دلایل انحلال اطلاع دقیقی ندارم و در جریان جمع‌بندی‌های ادامه‌دهندگان اتحادیه نیز قرار نداشتم.

• مریم جزایری: جواب کوتاه و صاف و ساده این است که خط التقاطی و راست اتحادیه به محدودیت‌های خود رسیده بود و جمعیت زنان مبارز نیز جدا از آن روند نبود. دیگر نفس و سرزندگی نداشت. این موضوع اصلی و عمده بود. اما مسئله مهم دیگری هم بود. دوران اختناق فرا رسیده بود و ما قادر به جمع‌بندی نبودیم که چرا صفوفمان "آب" می‌رود. در امتداد آن قادر نبودیم بگوئیم که خُب اوضاع به طور رادیکال عوض شده، باید یک شیفت رادیکال در شیوه فعالیت بدهیم. یا یک دوره فعالیت به سر رسیده و دوران نوینی فرا رسیده است. دوران نوین اندیشه نوین می‌خواهد. می‌بینید که باز بر می‌گردد به مسئله افق و خط مشی.

علت این که به این امر اعتراض نکردیم هم این بود که ما خودمان باید اعتراض می‌کردیم که آلوده به آن درک‌ها بودیم و افق روشن و آگاهی بالایی نداشتیم. در دهه‌ی ۱۳۶۰ که دوره سخت شکست و جمع‌بندی بود، من علاقه زیادی به مطالعه تجارب حزب کمونیست چین در دوره‌ی انقلاب فرهنگی داشتم. در جستجوی جوابی برای این معضل بودم که وقتی یک سازمان کمونیستی یا رهبرانش به کژ راه می‌روند چه باید کرد. پیچیدگی‌اش در آن است که باید علیه چیزی شورش کنی که خودت در فضای آن تنفس می‌کنی. می‌دانستم که مائو در انقلاب فرهنگی گفته بود «مقرهای فرماندهی را بمباران کنید». در اساسنامه حزب کمونیست چین یک بند بود که می‌گفت: هر عضو حزب باید آماده شورش علیه خط‌های بورژوازی رهبری حزب باشد و از «اخراج و طلاق و مرگ نهراسد». این برای من خیلی جالب بود. البته ما در اتحادیه از "طلاق" زیاد هراس نداشتیم. من خودم زنانی را می‌شناختم که در انشعاب‌ها و پاسیو شدن‌ها راه‌هایی متفاوت از شوهران‌شان را برگزیدند. (شاید هم برای اینکه زودتر از شرشان خلاص شوند!!) از شوخی گذشته، این "شورش" کار راحتی نیست. اما کار بسیار مهمی در روند مبارزه است. اینکه

کی باید بمباران کنی و چه کسانی را باید بمباران کنی، ساده نیست و در تجربه هم ثابت شده که عده کمی می‌توانند این کار را بکنند. نه بخاطر ترس؛ بلکه به خاطر اینکه شورش نیاز به آگاهی بالایی دارد؛ نیاز به آن دارد که افق آلترناتیوی را ترسیم کنی و مرکزی را برای هدایت این شورش سازمان دهی.

در رابطه با جنبه‌ی عملی تعطیل هم می‌خواهم چیزی بگویم. ما خودمان که در جمعیت زنان بودیم پیشنهاد تعطیلی آن را دادیم. به این شکل نبود که اتحادیه "فرمان" تعطیلی آن را صادر کند. روابط اعضای اتحادیه که در جمعیت زنان مبارز فعالیت می‌کردند با مرکزیت اتحادیه مبتنی بر سلسله مراتب سفت و سخت نبود. اصولاً اتحادیه نفوذ تشکیلاتی خود را از طریق اشاعه خط و تئوری‌هایش پیش می‌برد تا فرمان‌های تشکیلاتی. مشی‌های مختلف در درون اتحادیه با هم کنش و تضاد داشتند. ما همواره از اختلافات درون مرکزیت خبردار بودیم و به دخالت در آن تشویق می‌شدیم. بنابراین صادقانه نیست که بگویم انحلال جمعیت زنان مبارز فرمانی از بالا بود. ما خودمان تصمیم گرفتیم. اما این تصمیم تحت تاثیر خط فکری اتحادیه و استیصال در مقابل تغییر رادیکال اوضاع و شرایط خفقان، گرفته شد. آن خط فکری است که باید نقد می‌شد.

تا آنجا که به آن خط فکری راست درون اتحادیه بر می‌گردد، اتحادیه کمونیست‌ها از زمان قیام سربداران، برش از این خط را آغاز کرد و طی جهش‌های بعدی آن را عمیق‌تر کرد. مثلاً به جزوه "یا سلاح نقد" رجوع کنید. یا مشخصاً نقد فلسفی اشکالات متعدد منجمله در زمینه زنان را می‌توانید در "۴ گفتار فلسفی" که مجموعه‌ای از بحث‌های درونی در سال ۱۹۸۴ است ببینید. یا در زمینه زنان نیز در سال ۱۳۶۴ جزوه‌ای به نام "پرولتاریای آگاه و مسئله زن" را منتشر کرد. و در دو سه سال گذشته دیدگاه‌های رایج در جنبش کمونیستی را در مورد مسئله زن به چالش گرفته و مشخصاً در مارس ۲۰۰۸ نیز بازبینی تزیهای تکاملی مارکسیستی خود را برای بحث به میان گذاشته است.

ناصر مهاجر: خسته نباشید.

گفتگوی ناصر مهاجر با مریم جزایری و گلنار بدخشان

۱۱ اسفند ۱۳۸۷ / ۱ مارس ۲۰۰۹



جنبش در شهرستانها

گلی قبادی
 ژاله طالب حریری
 سرور علیمحمدی
 م. الف

سنندج
 تبریز (۱)
 تبریز (۲)
 آبادان

سنندج

گلی قبادی

ناصر مهاجر: گلی، شما در تظاهرات زنان سنندج که روز یکشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۵۷ برگزار شد، یعنی به فاصله‌ی سه روز پس از تظاهرات زنان تهران در روز پنجشنبه ۱۷ اسفند (۸ مارس ۱۹۷۹) نقش داشتید. پیش از هر چیز می‌خواستم بدانم خبر تظاهرات و راه‌پیمایی زنان تهران چگونه به شما رسید؟

• گلی قبادی: اوضاع و احوال کردستان بعد از انقلاب ۲۲ بهمن، به کلی به هم ریخته بود. مدرسه‌ها تعطیل بودند و معلمین، محصلین، دانشجویان و حتا عده‌ای از کارمندان در خیابان‌ها سر می‌کردند و با هم ارتباط می‌گرفتند. از سایر شهرهای ایران هم مهمان‌هایی به سنندج می‌آمدند که ما با آن‌ها دیدار می‌کردیم. به واسطه‌ی این مهمان‌ها و همچنین حضور سازمان‌های سیاسی در سنندج، مانند سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر و سازمان چریک‌های فدایی خلق (به عنوان مثال چریک‌های فدایی خلق درست یک روز پس از ۲۲ بهمن ستاد سازمان‌شان را در کردستان برپا کردند که یک مقرر علنی بود) ما در جریان مسائل جنبش قرار می‌گرفتیم. من دقیقا به یاد ندارم که در آن روزها سازمان پیکار هم مقرر یا ستادی در کردستان داشت یا نه. اما من رفقای سازمان پیکار را می‌شناختم و هواداران این سازمان هم ما را تا اندازه‌ای می‌شناختند. در آن زمان وضع طوری بود که ما می‌توانستیم حدس بزنیم چه کسی طرفدار کدام سازمان است. اما هنوز وابستگی‌ها و تعلق‌های سازمانی و گروهی به طور مشخص، نمایان نبود. بیشتر حدس و گمان بود.

ناصر مهاجر: ولی می‌دانستید که چه کسانی سابقه‌ی مبارزاتی دارند، احیانا در دوره‌ی شاه زندان کشیده‌اند و در چه حد قابل اعتمادند!

• گلی قبادی: دقیقا. و اینکه چه کسانی در طیف چپ هستند و چه کسانی در طیف مذهبی، طرفداران [احمد] مفتی‌زاده هم بودند که به مدرسه قرآن مشهور بودند.

ناصر مهاجر: اتفاقا درست همان روز ۲۰ اسفند که در سنندج تظاهرات داشتید، روزنامه‌ی کیهان مصاحبه‌ای با "علامه مفتی‌زاده، رهبر مذهبی مردم سنندج" چاپ می‌کند که خیال می‌کنم برای علم کردن ایشان بود در برابر نیروهای کُرد چپ و لائیک. در این مصاحبه او

تاسیس حزب مساوات اسلامی را اعلام می‌کند.^۱ احساس من این است که بر پایه‌ی یک طرح از پیش ساخته و پرداخته شده می‌خواستند او را بزرگ کنند و بگویند جریان اصلی در کردستان، اسلامی‌ها هستند به رهبری علامه مفتی‌زاده!

• گلی قبادی: بله، چون طرفداران خمینی در کردستان بسیار ضعیف بودند، می‌خواستند یک آدم مذهبی را علم کنند و مفتی‌زاده فرد مناسبی برای این کار بود. ما مفتی‌زاده را می‌شناختیم و کاری با کار او نداشتیم. چپ‌ها، همه‌ی طیف چپ تا انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ که شاه سرنگون شد، صف مستقل خودشان را داشتند و با هم در راه‌پیمایی‌ها شرکت می‌کردند. در نتیجه همدیگر را می‌شناختیم؛ با اینکه خیلی مواقع به طور دقیق نمی‌دانستیم چه کسی به کدام گروه و سازمان سیاسی وابسته است. این را هم باید بگویم که قبل از انقلاب کسانی در سنندج بودند که به طور مخفی مبارزه می‌کردند و ما آن‌ها را در جریان انقلاب شناختیم. مثلاً بهروز سلیمانی که از خیلی سال پیش به عنوان یک مبارز سیاسی در سنندج معروفیت داشت و چندین بار توسط ساواک دستگیر شده بود و از زندانیان سیاسی با سابقه محسوب می‌شد؛ یا صدیق کمانگر، یا یوسف اردلان و شعیب زکریایی که همه از مبارزان شناخته شده بودند و در میان جوانان شهر محبوبیت داشتند. این رفقا و دیگر رفقای که با سازمان چریک‌ها و پیکار همکاری می‌کردند و یا رفقای قدیمی کومله، بخشی از تحصیلات‌شان را و عمدتاً تحصیلات دانشگاهی‌شان را در تهران گذرانده بودند و در نتیجه دوستان و همفکرانی در تهران داشتند که پس از انقلاب برای دیدار با آن‌ها و یا آشنایی بیشتر با مسائل کردستان به شهرهای کردستانی سفر می‌کردند. این آمد و شده‌های دائمی که از قبل از انقلاب آغاز شده بود، باعث می‌شد که اخبار خیلی زود به ما برسد. (رادیو و تلویزیون دولتی در میان مردم اعتبار زیادی نداشت؛ به این خاطر که هیچ وقت اخبار صحیح و درست ارائه نمی‌داد. آن وقت‌ها ما به اخبار رادیو بی‌بی‌سی و رادیوهای فارسی زبان خارج بیشتر اعتماد داشتیم.) رفت و آمدها در عین حال کمک می‌کرد که از وقایع دیگر شهرها هم

۱. مفتی‌زاده چکیده‌ی مرامنامه‌ی حزب مساوات اسلامی را در چهار بخش چنین توضیح می‌دهد: "اول اشتراک دو فرقه‌ی شیعه و سنی در تمام کارهای تدوین قانون اساسی و قانون‌گذاری و سایر موارد و هر نوع اقدام اجرایی، دوم تساوی حقوق ملی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تمام ملت‌های مسلمان فقط در ایران و در آینده در همه جا، سوم تعیین حدود اسلامی خودمختاری برای اقلیت‌های مذهبی است که موجودیت و ذمه‌ی خودشان را معلوم کنند... مطلب چهارم اجرای نظام اقتصادی و اجتماعی اسلام است. حکومت اسلامی، حکومت مستضعفین است که این‌ها باید بر کارها تسلط داشته باشند... برنامه‌ی اقتصادی حکومت اسلامی در جهتی باشد که برای تمام قشرهای مستضعف در آن حد متوسط زندگی تأمین شود..." کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷.

باخیر باشیم.

من خبر تظاهرات تهران را از رفقایم شنیدم. یکی از دوستان تعریف می‌کند که درست شب قبل از تظاهرات ۸ مارس، دو خانم از دوستان برادرش از تبریز به سنندج می‌آیند. آن دو خانم به دوست من گفتند که فردا در تهران به مناسبت ۸ مارس تظاهرات است و خوب است که شماها هم در اینجا تظاهراتی راه بیندازید.

ناصر مهاجر: تبریز از انگشت‌شمار شهرهایی است که بیش و کم هم‌زمان با تهران در واکنش به سخنرانی خمینی و اعتراض به حجاب اجباری زنان در نهادهای دولتی، به حرکت درآمد. آیا ممکن است که آن دو خانم با هدف تشویق شما برای سازماندهی یک جنبش اعتراضی به سنندج آمده باشند؟

• گلی قبادی: مطمئن نیستم، نمی‌دانم. آن دو خانم را نمونه آوردم که تاثیر این قبیل مهمانان را در پخش خبرهای جنبش چپ در شهرهای کردستانی مشخص کرده باشم. یکی از دوستان نزدیک من در آن زمان دانش‌آموزی ۱۶ ساله بود. درباره‌ی هشت مارس و روز جهانی زن و... چیزی نمی‌دانست. آن دو خانم تبریزی برایش تاریخچه‌ی هشت مارس را توضیح دادند و این انگیزه‌ای شد برای شرکت او در تظاهرات ما.

خود من دقیقا به یاد ندارم که خبر اعتراض زنان تهران را کی و کجا شنیدم. با دوستان دیگری هم که در این باره صحبت کردم، چیزی به یاد نداشتند. آنچه خوب در یادم مانده این است که وقتی خبر تظاهرات تهران را شنیدم، با تعدادی دیگر از رفقا که قبل از انقلاب ۵۷ به طور متشکل با کومه همکاری می‌کردند و رفقای دیگری که در جریان راهپیمایی‌ها و تظاهرات باهم آشنا شده بودیم، موضوع را در میان گذاشتم. البته در آن مقطع کومه هنوز اعلام موجودیت نکرده بود. تعدادی هسته‌ی سه چهار نفره شکل گرفته بود که بدون ارتباط با هم فعالیت می‌کردند. البته هیچ هسته‌ای از وجود هسته‌های دیگر خبردار نبود و موقعیت آن‌ها را نسبت به کومه نمی‌شناخت. فقط همان سه چهار نفر اعضای یک هسته همدیگر را می‌شناختند و به طبع هیچ‌کدام از ما نمی‌دانستیم که هسته‌های به وجود آورنده‌ی یک تشکیلات واحد هستیم. ما با هم مطالعه می‌کردیم و مسائل روز را به بحث می‌گذاشتیم. جزوه‌هایی هم به دستمان می‌رسید که به ما توصیه می‌شد آن‌ها را مخفی نگه‌داریم. جزوه‌ها درباره‌ی مسائل مارکسیسم بود و روش‌های مبارزه. از ما می‌خواستند درباره‌ی اینکه جزوات از کجا می‌آیند، هیچ پرس و جو نکنیم. قرارمان این بود که آن‌ها را به کسانی که خارج از هسته هستند، ندهیم. در دوران انقلاب ما اعلامیه "هم‌میهنان مبارز" را پخش می‌کردیم.

ناصر مهاجر: اعلامیه‌ی هم‌میهنان مبارز؟

• گلی قبادی: بله. در ماه‌های پیش از انقلاب رفقای که بعداً کومه را تشکیل دادند همه‌ی اعلامیه‌هایی را که می‌نوشتند با "هم‌میهنان مبارز" شروع می‌شد. چون این اعلامیه‌ها امضا نداشت معروف شده بود به "هم‌میهنان مبارز" هر وقت هم که سؤال می‌کردیم: این اعلامیه‌ها از کجا می‌آیند؟ می‌شنیدیم: این اعلامیه‌ها را رفقای بسیار خوب و با تجربه‌ای نوشته‌اند؛ آن‌ها را پخش کنید! منظورم این است که حتا به کسانی چون من که عضو هسته‌ی مبارزاتی بودند گفته نمی‌شد تشکیلاتی در حال شکل‌گیری است. مسلماً این‌ها همه به علت خفقان شدید دوران پهلوی بود. کومه که علنی شد، من تازه متوجه شدم که در ارتباط با این تشکیلات، هستم. تشکیلاتی که بسیاری از افرادش همان‌هایی بودند که در تظاهرات ضد شاه در کنارشان راه‌پیمایی کرده بودم. از آن زمان به بعد با خیلی از آن‌ها، به خصوص زنان و دختران جوان دانش‌آموز، دانشجوی، آموزگار، کارمند و کارگر ارتباط برقرار کردم و از این راه بهتر همدیگر را شناختیم. خیلی راحت می‌توانستیم به هر مناسبتی تظاهراتی ترتیب بدهیم و عده‌ای را با خود همراه کنیم. تظاهرات ۸ مارس هم از یک چنین مکانیسم سازماندهی برخوردار بود. وقتی خبر تظاهرات تهران را شنیدیم، بلافاصله با هم گفتگویی کردیم و تظاهرات را ترتیب دادیم.

ناصر مهاجر: همه زن و دختر بودید؟

• گلی قبادی: بله، اکثر کسانی که در این تظاهرات شرکت کردند، زن بودند: دختران دانش‌آموز، آموزگار، کارگر، کارمند و پرستار. هر کدام از ما تا آنجایی که امکان داشتیم میان بستگان، آشنایان و همسایگان خبر را پخش کردیم. مادران و خواهران‌مان را هم با خود به راه‌پیمایی بردیم. زمان انقلاب این کار را نمی‌کردیم و افراد خانواده‌مان را به تظاهرات نمی‌بردیم؛ چون خطر تیراندازی وجود داشت و می‌بایست هر لحظه آماده‌ی فرار باشیم. خود من هرگز مادرم را به هیچ راه‌پیمایی نبردم. در دوران انقلاب و پیش از سرنگونی شاه، مادران و خانواده‌ها، نقش پشت جبهه را داشتند. برای پناه دادن و مخفی کردن تظاهرکنندگان، در منازل را باز می‌کردند و به این شکل به ما کمک می‌رساندند. اما بعد از انقلاب وضع به گونه‌ای دیگر بود. ترس دوران قبل از انقلاب دیگر از بین رفته بود. مادران و زنانی که خیلی از ما مسن‌تر بودند هم به تظاهرات می‌آمدند.

ناصر مهاجر: اجازه بدهید تا همین جا یک جمع‌بندی کنم. شما - منظورم شماری زن سیاسی چپ‌گرا که در جریان مبارزات ضد رژیم شاه با یکدیگر آشنا شده بودید و پیش و کم از هم شناخت پیدا کرده بودید - در آستانه‌ی روز جهانی زن (۱۷ اسفند ۱۳۵۷) با آگاه شدن

از آنچه در تهران و چند شهر دیگر می‌گذشت، دور هم جمع می‌شوید و تظاهراتی را تدارک می‌بینید. درست است؟

• گلی قبادی: بله.

ناصر مهاجر: جز زنان کومه، زنان هوادار دیگر جریان‌های چپ‌گرا هم در این برنامه با شما همکاری و همیاری داشتند. درست است؟

• گلی قبادی: بله همه‌مان به سازمان‌ها و گروه‌های چپ وابسته بودیم.

ناصر مهاجر: زنان هوادار حزب توده هم داشتید؟

• گلی قبادی: بله، زنان توده‌ای هم داشتیم. اما آن زمان درست معلوم نبود که توده‌ای هستند یا نه. مانند چریک‌های فدایی خلق نبودند که خودشان را به عنوان چریک فدایی خلق معرفی کنند. بعدها متوجه شدیم توده‌ای هستند. خودشان نمی‌گفتند هوادار حزب توده هستند.

حزب توده در کردستان نفوذ تاریخی داشت. اما پس از انقلاب و حمایتش از جمهوری اسلامی، دیگر جایی در میان مردم نداشت و منفور بود.

ناصر مهاجر: درباره‌ی چگونگی تدارک راهپیمایی و برنامه‌تان کمی بگویید؟ برای به خیابان آوردن زنان، آیا اطلاعیه و اعلامیه دادید، یا تنها به همان شبکه‌ی خبررسانی مردمی که در جریان انقلاب شکل گرفته بود، بسنده کردید؟

• گلی قبادی: دقیقا به یاد ندارم که این تظاهرات را چگونه تدارک دیدیم. به یاد دارم که تعدادی از ما دور هم نشستیم و شعارها را تعیین کردیم. تا آنجایی که به یاد می‌آورم، اعلامیه‌ای پخش نکردیم. اما خیر را دهان به دهان به گوش همه رساندیم؛ درست مثل راهپیمایی‌های قبل از انقلاب. در روز تظاهرات در خیابان شاپور اجتماع کردیم. راهپیمایی که شروع شد، مردم به ما پیوستند. اما نه به صورت گسترده. یکی از دوستانم تعریف می‌کند که وقتی پدرش که کارمند بیمارستان بود به خانه می‌آید، می‌گوید: نمی‌دانم امروز چه خبر شده؟ زنان تظاهرات کردند. اما این تظاهرات شباهتی به تظاهرات قبل از انقلاب نداشت. حتما ساواکی‌ها این تظاهرات را ترتیب دادن. دوستم برای پدرش توضیح می‌دهد که تظاهرات به مناسبت هشت مارس، روز جهانی زن بوده. اما پدرش در جواب او می‌گوید: مردم زیاد استقبال نکردن. همه فکر می‌کردن حالا که انقلاب شده دیگر چه لزومی به تظاهرات و راهپیماییه! پس این تظاهرات باید کار ساواکی‌ها بوده باشه.

می‌خواهم بگویم برای این تظاهرات آن‌قدر کم تبلیغ شده بود که مردم عادی نمی‌دانستند ماجرا از چه قرار است. اصولا روز جهانی زن در کردستان، روز شناخته شده‌ای

برای مردم نبود.

ناصر مهاجر: یعنی سنت ۸ مارس در سندج وجود نداشت؟

• گلی قبادی: به صورت سنت وجود نداشت. فکر می‌کنم برای اولین بار در مهاباد در دوره‌ی جمهوری کردستان جشن ۸ مارس گرفته شد؛ آن هم به شکل خاصی. شهرزاد مجاب، استاد دانشگاه یورک کانادا این موضوع را بررسی کرده است.^۲ برای مردم روز ۱۷ دی شناخته شده بود. این روز را به عنوان روز کشف حجاب می‌شناختند. ۸ مارس را کسی نمی‌شناخت. به جرئت می‌توانم بگویم تعداد انگشت شماری در کردستان روز ۸ مارس را می‌شناختند. حتی خود سازمان‌های سیاسی هم معنا و اهمیت تاریخی این روز را به درستی نمی‌شناختند. من که خودم یکی از زنان مبارز آن دوره بودم، هشت مارس را نمی‌شناختم. ما جوانان آن دوره در این مورد اطلاعی نداشتیم.

ناصر مهاجر: بنابراین می‌شود گفت تظاهرات شما پیش از آنکه به مناسبت هشت مارس باشد؛ به خاطر همبستگی با سایر زنان ایران بود که در اعتراض به گفته‌های خمینی درباره‌ی "اعمال حجاب شرعی" به حرکت درآمدند؟

• گلی قبادی: دقیقاً. علت وجودی این تظاهرات بیشتر اعتراض به حرف‌های خمینی بود که خبرش را از تهران داشتیم. من خیلی فکر کرده‌ام که چرا ما خودمان نسبت به صحبت‌های خمینی بلافاصله عکس‌العملی نشان ندادیم و چند روز بعد از شهرهای دیگر به تکاپو افتادیم. عکس‌العمل ما در مقایسه با شهرهای دیگر خیلی ضعیف بود. شاید به این

۲- شهرزاد مجاب در مقاله‌ای به نام *زنان و تاسیونالیسم در جمهوری کردستان سال ۱۹۴۶* به متن اعلامیه‌ای استناد می‌کند که در نشریه *کردستان* (سال یکم، ۱۳ مارس ۱۹۴۶ - ۲۲ اسفند ۱۳۲۴) آمده است: «روز جمعه ۱۷ اسفند ۱۳۲۴ کنفرانسی در محل انجمن فرهنگی گرد و شوروی، به دعوت خانم پیشوا [رئیس جمهور] کردستان برای روشنگری افکار زنان جامعه کردستان منعقد شد؛ تعداد زیادی از خانم‌ها [همسران] اعضای کمیته‌ی مرکزی [حزب دموکرات کردستان]، آموزگاران و دانش‌آموزان مدرسه دخترانه، گردانندگان حزب دموکرات و کارمندان ادارات دولتی، تاجران و کسبه دعوت شده بودند. ابتدا زن پیشوای کردستان درباره‌ی اهمیت آموزش و پرورش زنان و دختران و پیشرفت‌های اتحادیه‌ی زنان شوروی و ضرورت آشنا شدن با آن‌ها سخن گفت. سپس تعداد زیادی از معلمان و دختران و دیگر خانم‌ها سخنرانی کردند. کنفرانس که ساعت ۲ بعد از ظهر شروع شده بود در ساعت ۵ خاتمه یافت.» شهرزاد مجاب در ادامه‌ی این نقل قول توجه می‌دهد که در آن جلسه «هیچ اشاره‌ای به ۸ مارس روز بین‌المللی زنان نمی‌شود که همیشه در شوروی جشن گرفته می‌شد.» هم اوست که خبر می‌دهد یک هفته پس از این جلسه «سازمان زنان بنیان گذاشته می‌شود.» نشریه *کردستان* درباره‌ی این سازمان در شماره‌ی ۲۵ خود ۲۶ اسفند ۱۳۲۳ می‌نویسد: «در روز جمعه ۲۴ اسفند ۱۳۲۴ تعداد زیادی از زنان فهیمه‌ی کردستان از طرف زن رهبر کردستان دعوت شدند. آن‌ها در ساعت ۳ بعد از ظهر در انجمن فرهنگی که تحت هدایت زن رهبر کردستان (مینا خانم ... کلمه خوانده نمی‌شود) و حزب دموکرات زنان کردستان گرد آمدند. تعداد زیادی از این زنان نام نویسی کردند و از یک تا ده تومان شهریه‌ی عضویت پرداختند.»

دلیل که حجاب در کردستان آن معنایی را که در دیگر مناطق ایران داشته، نداشته است. به عبارتی دیگر حجاب به آن معنا اصلاً مطرح نبود. اصولاً در کردستان زنان چادری و محجبه، به صورتی که در دیگر شهرهای ایران دیده می‌شدند، وجود نداشتند. ما چادر به سر می‌کردیم، اما نه به آن شکل که مثلاً تمام موهای سر را بپوشانیم و فقط قرص صورت نمایان باشد. به عکس‌های راه‌پیمایی‌های دوران انقلاب نگاه کنید. آن نوع زنان چادری که مثلاً در تهران می‌بینید، در کردستان نمی‌بینید. در تظاهرات علیه رژیم شاه، لباس ما شلوار جین و کفش کتانی و پیراهن بود. با این لباس راحت‌تر می‌توانستیم فرار کنیم. زمانی که وضع کمی آرام‌تر شد، ما لباس کُردی پوشیدیم...

ناصر مهاجر: که در دوران شاه قدغن بود!

• گلی قبادی: دوران شاه پوشیدن لباس کُردی در ادارات و مدارس ممنوع بود و به همین خاطر لباس کُردی پوشیدن نوعی مبارزه با رژیم شاه به حساب می‌آمد. با پوشیدن لباس کُردی، هویت خودمان را به نمایش می‌گذاشتیم و نشان می‌دادیم که کُرد هستیم. تا جایی که امکان داشت لباس کُردی می‌پوشیدیم. لباسی بلند با آستین‌های بلند که روسری و سربند هم دارد. اما همان‌طور که می‌دانید اصولاً چپ‌ها در سراسر ایران با لباس‌های بسیار ساده در جامعه حضور پیدا می‌کردند. زنان چپ اکثراً بدون آرایش بودند. گاه ما روسری به سر می‌کردیم؛ به خصوص وقتی به محیط‌های کارگری و محله‌های فقیرنشین می‌رفتیم. یا روسری‌مان می‌خواستیم نشان دهیم که جزئی از توده‌ی مردم هستیم. چپ‌ها، افراد ساده‌پوشی بودند. ساده‌پوشی نماد و نشانه‌ای از وابستگی به طیف چپ بود. ببخشید که از مسیر صحبت خارج شدم. غرضم این بود که بگویم ما در کردستان سنتاً حجاب نداشتیم. در جریان انقلاب هم حجاب به سر نکردیم.

ناصر مهاجر: یعنی در هیچ مرحله‌ای از جنبش علیه حکومت شاه، زنان کُرد با روسری یا چادر به راه‌پیمایی نرفتند؟ همان‌طور که می‌دانید در راه‌پیمایی‌های تاسوعا و عاشورای تهران (۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷) زنان چادری حضور چشمگیری داشتند. پیش از آن روزها به چشم نمی‌آمدند و یا کم به چشم می‌آمدند. اما در آن دو روز یک مرتبه خیابان‌ها پُر شد از زنان چادری. از این برش زمانی به بعد، واپسگرایان شیعی هر جا که دست‌شان می‌رسید، زنان و دختران جوانی را که بی روسری به راه‌پیمایی‌ها می‌آمدند، مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند. وضع در شهر شما چگونه بود؟

• گلی قبادی: زنان در کردستان روسری و چادر به سر می‌کردند؛ ولی نه به شکلی که در تهران و یا سایر نقاط دیگر ایران رایج بود. زیرا مردم کردستان اکثراً سنی مذهب هستند

و پوشش زنان سنی به شکل پوشش و حجاب شیعیان نیست. در دوران پهلوی، مثلاً در سنندج دختران با چادر به مدرسه نمی‌رفتند؛ در حالی که در کرمانشاه و حتا در تهران این‌طور نبود. در نتیجه زنانی که در راهپیمایی‌های پیش از انقلاب در شهرهای کردستان شرکت می‌کردند هرگز حجاب بر سر نگذاشتند. حتا طرفداران مفتی‌زاده و مکتب قرآن هم این پوشش را نداشتند. اکثر زنان با لباس کُردی به راهپیمایی‌ها می‌آمدند؛ زنان چپ هم با لباس ساده. راهپیمایی تاسوعا و عاشورا، اصلاً نمی‌دانم در سنندج برگزار شد یا نه. همان‌طور که می‌دانید تاسوعا و عاشورا متعلق به شیعه مذهب است. پیش از انقلاب اقلیت شیعه در شهرهای کردستان ایران عزاداری روزهای تاسوعا و عاشورا که معمولاً مراسمی کوچک بود، در فضاهای خصوصی برپا می‌کردند. در جریان انقلاب هم شعائر و سنت‌های شیعه در کردستان رنگ سیاسی پیدا نکرد؛ یا اگر پیدا کرد، عمومی نشد. بنابراین وضع پوشش زنان در کردستان، قبل و بعد از انقلاب تغییر زیادی نکرد. ما پوشش محلی خودمان را داشتیم و با حجاب اسلامی کاری نداشتیم. کسی ما را مجبور نمی‌کرد که لباس کُردی نپوشیم و حجاب و چادر سیاه به سر کنیم.

ناصر مهاجر: اذیت و آزار زنان در خیابان‌ها به آن صورتی که در تهران و دیگر شهرها به‌وجود آمد، در سنندج به‌وجود نیامد؟ تحقیر، توهین و تهدید زنان بی‌حجاب از سوی اراذل و اوباش و یا متعصبین مذهبی؛ موارد اسید پاشیدن به سر و صورت زنان و یا تهدید به اسید پاشیدن و وحشی‌گری‌هایی از این دست؟

• گلی قبادی: نه، این نوع اذیت و آزارها در کردستان متداول نشد. ما در معرض خشونت‌های عوامل مفتی‌زاده بودیم؛ نه به خاطر حجاب، بلکه به خاطر رفتار آزادمان و به قول خودشان کمونیست بودن مان. ما را تهدید به مرگ کردند؛ تا جایی که من مجبور شده بودم همیشه یک وسیله‌ی دفاعی در جیب داشته باشم. خیلی از دختران و پسران جوان در برابر توهین‌ها و تهدیدهای آن‌ها مقاومت می‌کردند. حتا پیش می‌آمد که به دفتر آن‌ها حمله کنیم. می‌شود گفت یک جنگ قدرت واقعی میان ما جریان داشت. در مدت دو سالی که شهرهای کردستان آزاد بود و حکومت مرکزی در کردستان ضعیف بود، ما آزادی کامل داشتیم. در آن فضای آزاد توانستیم چهره‌ی واقعی مفتی‌زاده و صفدری، نماینده‌ی خمینی، را به مردم نشان دهیم؛^۲ طوری که مفتی‌زاده مجبور شد سنندج را ترک کند و به کرمانشاه

۳- منظور حجت‌الاسلام علی صفدری است که از مریدان آیت‌الله خمینی بود و در رویدادهای یک سال آخر حکومت شاه به عنوان پیش‌نماز حسینیه سنندج نقش داشت. با اینکه نه کُرد بود و نه سنی مذهب، از سوی دولت موقت به سرپرستی ←

برود.^۲

از سال ۵۹ و بعد از عقب‌نشینی پیشمرگه‌ها از شهرها و استقرار جمهوری اسلامی در کردستان بود که مسئله‌ی حجاب کم کم مطرح شد؛ آن هم به زور پلیس و پاسدار. ناصر مهاجر: خیال می‌کنم یکی از فرق‌های مهم تهران و سایر شهرها با شهرهای کردستان پس از فروپاشی دستگاه شاه در این باشد که در بخش‌های فارس‌نشین کشور نیروها و هنجارهای مذهبی بلافاصله جایگزین هنجارهای شبه مدرن دوران آریامهری شدند؛ در حالی که با برجیده شدن دم و دستگاه شاه در کردستان، فرهنگ و نمادهای فرهنگی فروخته و سرکوب شده‌ی گردی، سر برآوردند.

• گلی قبادی: بله.

ناصر مهاجر: با این حال در تظاهرات شما که یکشنبه ۲۰ اسفند صورت گرفت، چند هزار نفر شرکت کردند. هفته‌نامه‌ی کار، در گزارشی زیر عنوان *حمله عناصر مرتجع به زنان آزادی‌خواه کرد*، نوشت: «تظاهرات سه هزار نفری زنان مبارز سندج که عصر همان روز [۲۰ اسفند] همراه با راهپیمایی صورت گرفت... [و] هدف از آن مخالفت با نابرابری حقوق زن و مرد و مخالفت با سانسور و اختناق بود... با یورش ضد انقلابی عوامل ارتجاع» روبه‌رو شد.^۵

سه هزار نفر، رقم کمی نیست؛ آن هم در آن بُرش زمانی و آن جو سیاسی که از زبان

ستاد لشکر سندج و یکی از دو کمیته‌ی رسمی شهر گمارده شد. این به معنای اعمال سیادت سیاسی روحانیت شیعی بر مولفین اسلام‌گرای سنی مذهب بومی‌شان بود. نگاه کنید به *کیهان*، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و همچنین نگاه کنید به: بسطامی، رضا، *صاحبان خود خوانده کردستان حزب دموکرات کردستان و جنگ تحمیلی*، مجله *زمانه*، سال چهارم، شهریور ۱۳۸۴، شماره ۲۶، ص ۱۹.

۴- جز مبارزه‌ی سیاسی نیروهای چپ و ترقی‌خواه کرد با علامه احمد مفتی‌زاده، جنگ قدرت بین وی و نیروهای حکومتی نیز به کوچ وی و هوادارانش از سندج به کرمانشاه دخالت داشت. دست‌یار او، حسن امینی در این باره گفته است: "... تا اوایل آبان ماه ۵۸ که مرحوم کاک احمد با جمعی از یارانش از سندج به کرمانشاه هجرت کردند، اداره شهر سندج در دست شاگردان و پیروان او بود؛ جز امور پادگان و نیروهای مسلح رسمی که از همان روزهای لول انقلاب، بدون مشورت با کاک احمد و بدون اطلاع وی یا هیچ شخصیت سیاسی و مذهبی منطقه این امور از طرف حکومت رسمی به یک فرد روحانی شیعی سپرده شده بود که این خود یکی از عوامل ضعف یا سلب اعتماد آقای مفتی‌زاده و دیگر دلسوزان متعهد کرد و اهل سنت منطقه شد..."

شایسته‌ی یادآوری است که در دوره‌ی نخست‌وزیری میرحسین موسوی در مرداد و شهریور ماه ۱۳۶۱، احمد مفتی‌زاده همراه با بیش از ۲۰۰ نفر از یارانش بازداشت می‌شود و از دو سال تا پانزده سال حبس محکوم می‌شوند. احمد مفتی‌زاده در تاریخ ۲۱/۵/۱۳۷۱ آزاد و در ۲۰/۱۱/۷۱ چشم از جهان فرو می‌بندد. *چشم‌انداز ایران*، دومین ویژه‌نامه کردستان، پاییز ۱۳۸۴. ه. کار، *نشریه‌ی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران*، شماره ۳، پنجشنبه ۲ فروردین ۱۳۵۸، صص ۱ و ۷.

پدر دوست‌تان به آن اشاره کردید. هیچ به یاد دارید شعارهای آن راه‌پیمایی چه بود؟

• گلی قبادی: من دقیقا تعداد شرکت‌کنندگان در آن تظاهرات را به یاد ندارم، اما می‌دانم تعدادمان کم نبود. فکر می‌کنم رقمی که در گزارش کار آمده درست باشد. اما مطمئن هستم که تعداد شرکت‌کنندگان در این راه‌پیمایی نسبت به تظاهرات و میتینگ‌های قبل از انقلاب، رقم چشم‌گیری نبود. این را از دوستان دیگری که در آن راه‌پیمایی شرکت داشتند نیز پرسیدم و همه متفق‌القول هستیم که آن تظاهرات خیلی کوچک‌تر از راه‌پیمایی‌های ما پیش از انقلاب بود!

ناصر مهاجر: همان‌طور که خودتان گفتید این راه‌پیمایی از اولین حرکت‌های اعتراضی پس از انقلاب بود. هنوز چهره‌ی نودولتان بر مردم آشکار نشده بود و هنوز امیدها و نیز توهم‌های زیادی نسبت به "حکومت انقلابی" وجود داشت. در تبریز، آبادان و شیراز هم که راه‌پیمایی‌های اعتراضی به صحبت‌های آقای خمینی برگزار بود، شمار راه‌پیمایان به هیچ رو با شمار زنان و مردانی که پیش از انقلاب به خیابان‌ها می‌ریختند، قیاس‌پذیر نیست. به هر رو اجازه می‌خواهم یک بار دیگر این پرسش را طرح کنم: چه شعارهایی در تظاهرات روز یکشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۵۷ سنندج سر داده شد؟ تا جایی که به یاد دارید البته!

• گلی قبادی: شعار "نه روسری، نه توسری" را به روشنی به یاد دارم. ما در آن تظاهرات این شعارها را تکرار می‌کردیم. شعار ما این بود: "نه روسری، نه توسری، مرگ بر این دیکتاتوری". شعارهای دیگر، مثل "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم"، شعاری که در سراسر ایران داده شد را ما هم در سنندج دادیم. یکی دیگر از شعارهای مان این بود: "آزادی زن، نشان آزادی جامعه است."

ناصر مهاجر: به زبان کُردی هم شعاری دادید یا تنها فارسی؟

• گلی قبادی: نمی‌دانم، به یاد ندارم. اتفاقا در این مورد هم با چند نفر از دوستان که در آن تظاهرات شرکت داشتند صحبت کردم. در این مورد هم متفق‌القول بودیم که به زبان کُردی هم شعار دادیم. اما هیچ کدام مان به خاطر نمی‌آوریم چه شعارهایی دادیم. ما شعارها را شب قبل از تظاهرات، خیلی دقیق تهیه کردیم.

ناصر مهاجر: به مثل، شعاری با مضمون خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران، نداشتید؟

• گلی قبادی: این شعار همیشه در کردستان مطرح بوده و در همه تظاهرات، بخصوص در سنندج این شعار داده می‌شد. اما من به یاد ندارم که این شعار را در تظاهرات هشت مارس دادیم یا نه.

ناصر مهاجر: یک روز پس از تظاهرات شما در سندج، روزنامه‌ی کیهان نوشت که شورای زنان سندج آن تظاهرات را سازمان داده است. کیهان همچنین اشاره کرده است که در پایان راهپیمایی قطعنامه‌ی در ۱۳ ماده خوانده شد و سپس راهپیمایان متفرق شدند...^۶

• گلی قبادی: داستان سازماندهی این تظاهرات را برای تان شرح دادم. در آن زمان هنوز شورای زنان را تشکیل نداده بودیم. در این مورد یقین دارم. اینکه کیهان مدعی شده تظاهرات را شورای زنان سازمان داده درست نیست. من بعد از پرس و جو در این باره متوجه شدم که ما به نام کمیته‌ی موقت زنان آن تظاهرات را برگزار کردیم. خود این عنوان و استفاده از کلمه‌ی موقت گویای وضعیت ما در آن مقطع است. اما همان وقت فکر تشکیل شورای زنان در میان عده‌ای از ما مطرح شده بود. زمینه‌ی مناسبی هم داشت. در آن مقطع جمعیت‌های بسیاری تشکیل شده بودند و یا داشتند تشکیل می‌شدند. فضای آزاد پس از انقلاب، افرادی را که علایق مشترک داشتند، به سوی کار مشترک می‌کشاند. چگونگی تشکیل شورای زنان را بعداً شرح خواهم داد.

قبل از اینکه به قطعنامه برسیم اجازه بدهید در باره‌ی خود تظاهرات توضیحی بدهم. تظاهرات از خیابان شاپور شروع شد. پس از طی دو خیابان به مرکز شهر رسیدیم. در اینجا تشکیلات مفتی‌زاده و مدرسه‌ی قرآن به ما حمله کردند و بعد تیراندازی هوایی درگرفت و ما پراکنده شدیم و در کوچه‌های اطراف پناه گرفتیم. پس از مدتی که اوضاع آرام شد، همدیگر را پیدا کردیم و به میدان اقبال رفتیم که سنتاً پس از هر تظاهرات آنجا جمع می‌شدیم. یکی از بانوان شرکت کننده در آن تظاهرات به خاطر دارد که تعداد مردانی که در راهپیمایی شرکت داشتند، بسیار کم بود. مردان جوانی که معمولاً در راهپیمایی شرکت می‌کردند، این بار ترجیح دادند که دور صف ما زنان یک حلقه‌ی حفاظتی به وجود آورند و با اسلحه از ما محافظت کنند. در میدان اقبال قطعنامه‌ی پایانی را خواندیم و پیش از آن هم سخنرانی کردیم. این را یکی از دوستان یادآوری کرد. متأسفانه نه من، نه او و نه دوستان دیگری که با آنها صحبت کردم، به یاد ندارند قطعنامه چه مفادی داشت و چه کسی آن را خواند. من حتا به یاد ندارم که این قطعنامه چگونه نوشته شد.

ناصر مهاجر: گویا در مراسم هشت مارس سال ۱۳۵۸ شما سخنرانی کردید.

• گلی قبادی: بله، اما در هشت مارس سال ۵۷ من سخنرانی نکردم و قطعنامه هم توسط من خوانده نشد.

ناصر مهاجر: قطعنامه‌ی آن مراسم را یک زن خواند یا یک مرد؟

• گلی قبادی: هیچ به یاد ندارم. در این باره با چندین نفر صحبت کرده‌ام، اما تا حالا جوابی دریافت نکرده‌ام.

ناصر مهاجر: جز آنچه گفتید، چه چیز دیگری از آن راهپیمایی در یادتان مانده؟

• گلی قبادی: همه زن بودیم؛ بخصوص زنان جوان. اما ما سعی کرده بودیم تعدادی از مادران را هم به این تظاهرات بیاوریم.

ناصر مهاجر: در تهران جرگه‌ها و جریان‌های سیاسی و حتا روشنفکری، از چپ‌گرا گرفته تا لیبرال، از خیزش زنان در روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۸، حمایت چندانی نکردند. در سنندج وضع چگونه بود؟ آیا احزاب سیاسی و روشنفکران شهر نسبت به راهپیمایی اعتراضی شما نظر مساعدی داشتند یا...؟

• گلی قبادی: تا جایی که به یاد دارم، شرکت مردان خیلی غیر فعال و کم رنگ بود. در سال ۵۸ هم حتا مردان شرکت فعالی در تظاهرات هشت مارس نداشتند. یک دلیلش این است که مسئله‌ی هشت مارس برای‌شان شناخته شده نبود. دلیل دومش این است که مسئله‌ی زن برای مردان، مسئله‌ی مهم و اساسی‌ای نبود. برای زنان هم مسئله مثل امروز مطرح نبود، اما آنچه برای من مسلم است این است: مردانی که در آن تظاهرات شرکت داشتند، در ارتباط با سازمان‌های سیاسی چپ بودند. مسلح هم بودند و اسلحه داشتند. و این نشانه‌ی نوعی همبستگی آنان با ما زنان و حمایت از حرکتی بود که کردیم.

ناصر مهاجر: البته این شکل حمایت مردان از زنان همواره وجود داشته! کم و بیش.

• گلی قبادی: بله، سنتا وجود داشته است. در حقیقت پیش‌بینی کرده بودند که ممکن است عمال مفتی‌زاده و مدرسه‌ی قرآن به راهپیمایی حمله کنند. به این صورت نبود که به لحاظ فکری به ما و حرکت اعتراضی ما سمپاتی داشته باشند. اما به هر حال حمایت مسلحانه‌شان از تظاهرات ما کمک بزرگی بود.

ناصر مهاجر: پس از راهپیمایی هم گویا مدرسه‌ی قرآنی‌ها از اذیت و آزار زنان دست برنداشتند. هفته‌نامه‌ی کار در گزارشی از رویدادهای ۲۰ اسفند سنندج نوشته است که: «یکشنبه شب گذشته در سنندج عده‌ای مسلح، به کارخانه‌ی پوشاک سنندج که اکثر کارگران آن زن هستند... [حمله کردند] که با تیراندازی متقابل نگهبانان شجاع کارخانه‌ی پوشاک به آنان پاسخ داده شد. هم‌زمان با این عمل در خیابان ۲۲ بهمن (شاپور سابق) نیز صدای انفجار و رگبار گلوله بلند شد و عده‌ای مسلح به ساختمان خوابگاه بهیاران سنندج حمله نمودند و دیوار خوابگاه را به گلوله بستند. این یورش‌های بی‌شرمانه به محل کار و

زندگی زنان، گویا پاسخی است به تظاهرات سه هزار نفری زنان مبارز سنندج که عصر همان روز همراه با راه‌پیمایی صورت گرفت و هدف آن مخالفت با نابرابری حقوق زن و مرد و مخالفت با سانسور و اختناق بود...»^۷ از آن دو حمله چه به یاد دارید؟

• گلی قبادی: نه تنها چیزی به یاد ندارم، بلکه فکر می‌کنم در جریان هم نبودم. اما می‌دانم که در کارخانه‌ی پوشاک، زنان زیادی کار می‌کردند. خوابگاه هم متعلق به پرستاران بود که اکثراً زن بودند. حتماً دار و دسته‌ی مفتی‌زاده متوجه شده بود که عده‌ی زیادی از زنان شرکت کننده در تظاهرات، از کارخانه پوشاک و خوابگاه آمده‌اند.

ناصر مهاجر: در شهرهای دیگر کردستان هم حرکت‌هایی صورت گرفت؛ از جمله در مریوان. در این شهر گویا اتحادیه‌ی زنان به سازماندهی تظاهرات دست زد. درست است؟

• گلی قبادی: بله، همین‌طور است.

ناصر مهاجر: شما در جریان کار آن‌ها قرار داشتید؟

• گلی قبادی: نه. اما چندی پیش با یکی از موسسین اتحادیه، ملکه مصطفی سلطانی، که از دوستان نزدیکم است درباره‌ی آن مراسم گفتگویی داشتم. او می‌گفت محرک اصلی مراسم ۸ مارس مریوان، کاک فواد بود.

ناصر مهاجر: فواد مصطفی سلطانی؟

• گلی قبادی: بله. می‌گفت: ما در مریوان اتحادیه معلمان داشتیم، شورای دانش‌آموزان را داشتیم، اتحادیه زنان داشتیم.

این خانم در آن زمان آموزگار بود و از اعضای اتحادیه‌ی معلمان که بیشترشان زن بودند. تعریف می‌کرد که کاک فواد (مصطفی سلطانی) به مناسبت ۸ مارس مقاله‌ای می‌نویسد و به دست او می‌دهد که در اتحادیه معلمان بخواند. این مقاله درباره‌ی تاریخچه‌ی روز هشت مارس و مبارزات زنان بود.

ناصر مهاجر: در کانون معلمان؟!

• گلی قبادی: بله، درست می‌گویید، در کانون معلمان! بعد از اینکه مقاله خوانده می‌شود، جشن گرفتند. و سپس تظاهرات علیه سخنان خمینی. اینکه خبر تظاهرات زنان در تهران و تبریز چگونه به گوش آن‌ها رسیده بود و چطور شد که آن‌ها تصمیم گرفتند در سطح شهر راه‌پیمایی کنند را دوستم به خاطر نمی‌آورد. اما می‌گوید: ما تظاهرات هشت مارس را به تظاهرات علیه سخنان خمینی تبدیل کردیم. ما شعار نه روسری، نه توسری،

مرگ بر این دیکتاتوری را در آن تظاهرات سر دادیم. مردم زیادی در آن راهپیمایی شرکت داشتند؛ از پیر و جوان، زن و مرد، افراد طبقه‌ی متوسط تا زحمتکشان. شعارهای آن‌ها همان شعارهای تظاهرات سئندج بود. در آنجا هم طرفداران مفتی‌زاده و مدرسه قرآن به طرف تظاهرکنندگان گلوله شلیک کردند. یکی از زنان زحمتکشی که از فعالان اتحادیه زنان بود و مسلح به راهپیمایی آمده بود، در جواب به آن‌ها چند تیر هوایی شلیک می‌کند. طرفداران مفتی‌زاده که انتظار چنین عکس‌العملی را نداشتند، از ترس پا به فرار گذاشتند و صحنه را ترک کردند. زنان هم با شور و شغف و از موضع قدرت به راهپیمایی ادامه دادند و سرانجام با خواندن قطعنامه راهپیمایی‌شان را تمام کردند.

ناصر مهاجر: قطعنامه آن راه پیمایی را دیده‌اید؟ آیا در دست است؟

• گلی قبادی: متأسفانه، نه.

ناصر مهاجر: از اتحادیه‌ی زنان مریوان چه می‌دانید؟

• گلی قبادی: تاریخ تشکیل اتحادیه اسفند ۱۳۵۷ است. اتحادیه توسط تعدادی از زنان انقلابی و فعال مریوان با گرایش‌های گوناگون سیاسی تاسیس شد. چند نفر بیشتر نبودند. این چند نفر در ابتدا با اتحادیه‌ی دهقانان مریوان همکاری تنگاتنگی داشتند. این زنان بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تصمیم به تشکیل اتحادیه‌ی زنان می‌گیرند. در آن زمان در مریوان مبارزه‌ی شدید و خونین علیه مالکین جریان داشت. زنان یکی از ستون‌های اصلی این مبارزه بودند.

ناصر مهاجر: زنان روستایی؟

• گلی قبادی: بله، هم زنان روستایی و هم زنان محلات فقیرنشین و یا محلات خارج از شهر مریوان در این مبارزات شرکت چشم‌گیری داشتند. مثلاً در مبارزات محله‌ی دارسیران که داستان خودش را دارد، زنان نقش بسیار مهمی ایفا کردند. مردان مسلح می‌شدند و از شهر بیرون می‌زدند و علیه ملاکان مبارزه می‌کردند. اما در داخل شهر، زنان بودند که با مالکان دست و پنجه نرم می‌کردند. دارو دسته‌ی ملاکین روی این زنان و بچه‌های‌شان فشار زیادی می‌آورد. این فشارها زنان را کم کم به مبارزه علیه ملاکین کشاند. زنان روشنفکر که در کومه متشکل بودند و جزء هسته‌های قدیمی‌تر کومه به حساب می‌آمدند، به کمک این زنان زحمتکش می‌آیند و در نتیجه رابطه‌ی خوب و اعتمادآمیزی میان‌شان برقرار می‌گردد. همین رابطه زمینه‌ساز شکل‌گیری اتحادیه زنان مریوان می‌شود. اتحادیه در اولین نشستش کمیته‌ای برای پیشبرد کارها انتخاب می‌کند. و این کمیته در جریان فعالیت‌هایش، کمیته‌های دیگری را سازمان می‌دهد: مثل کمیته‌ی روستایی که به

مسائل روستاها می‌رسید، یا کمیته‌ی بهداشتی و درمانی که به مسائل درمانی مردم و بیشتر مردم روستایی و ساکنان محله‌های فقیرنشین، رسیدگی می‌کرد و یا کمیته‌ی سوادآموزی که خیلی فعال بود؛ چون بیشتر زنان فعال کومه در آن دوره معلم بودند. یک کمیته‌ی دانش‌آموزی هم بود که در میان دانش‌آموزان شهر فعالیت می‌کرد.

ناصر مهاجر: گفته می‌شود که اتحادیه زنان مریوان و کمیته‌هایش وابسته به کومه بود. • گلی قبادی: نمی‌شود گفت به کومه وابسته بودند. اما کسانی که اتحادیه را تشکیل دادند، بیشترشان از اعضا و هواداران کومه بودند. تصمیم‌هایی اتحادیه و کارهایی که انجام می‌داد، مستقل از کومه بود. اتحادیه یک تشکیلات دموکراتیک بود. رفقای سازمان چریک‌های فدایی و فعالین منفرد هم در این اتحادیه حضور داشتند و فعال بودند.

ناصر مهاجر: چیزی شبیه شواری زنان سنندج. با این تفاوت که (۱) اتحادیه زنان مریوان یک جریان توده‌ای بود و تا حدوی توانسته بود زنان تهیدست و زحمتکش شهر و روستاهای دور و بر را به خود جلب کند و (۲) بر خلاف شواری زنان سنندج که نیروهای متشکلس بیش‌و کم هم وزن بودند، در اتحادیه، دست بالا را کومه داشت.

• گلی قبادی: بله همین‌طور بود.

ناصر مهاجر: انگار در سنندج بیشتر اقشار مُدرن شهری مانند کارگر، پرستار، کارمند، آموزگار، دانشجو، دانش‌آموز در تظاهرات ضد حجاب اجباری شرکت داشتند و در مریوان بیشتر روستائیان و زحمتکشان بودند که به خیابان آمدند.

• گلی قبادی: بله، دقیقاً. اصولاً بیشتر تظاهرات و راهپیمایی‌هایی که در مریوان برگزار می‌شد، با حمایت توده‌ی مردم روبه‌رو می‌شد. مثلاً در تظاهرات دانش‌آموزان، توده‌ی مردم عادی هم به صورت گسترده به صف تظاهرات می‌پیوستند و از آن پشتیبانی می‌کردند. شواری دانش‌آموزان نفوذ زیادی در میان مردم داشت. شواری دانش‌آموزان مریوان حتا به مشکلات صنفی مردم شهر هم می‌پرداخت. بسیاری از مردم عادی شهر حتا برای حل و فصل مشکلات خانوادگی‌شان به محل شواری دانش‌آموزی می‌رفتند و از آن‌ها کمک می‌طلبیدند. وقتی مریوان مورد محاصره‌ی ارتش و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی قرار گرفت، تقسیم خواربار در سطح شهر توسط شواری دانش‌آموزان و اتحادیه زنان انجام شد. جریان پخته‌ی مردمی‌ای بودند و مردم به آن‌ها اعتماد داشتند و حرف‌شان را می‌خواندند. در دوره‌ای که شهرها آزاد بودند، تقریباً تمام کارهای شهر به دست این‌گونه تشکل‌های دموکراتیک که کومه در آن‌ها نفوذ زیادی داشت، انجام می‌گرفت. اما این تشکل‌ها مستقلاً

تصمیم می‌گرفتند و اقدامات مستقل خودشان را انجام می‌دادند. زیرا جز کومه، گروه‌ها و سازمان‌های دیگری هم در این تشکل‌ها فعالیت می‌کردند.

ناصر مهاجر: گویا در مهاباد هم در اعتراض به صحبت‌های خمینی، زنان واکنش نشان دادند. در اطلاعات روز دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ نوشته شده: «دختران دانش‌آموز دبیرستان‌ها و مدارس راهنمایی مهاباد، دیروز علیه حجاب تحمیلی و به عنوان اعتراض به ایجاد مزاحمت برای بعضی خواهران تهرانی راه‌پیمایی کردند. آنان در حالی که چریک‌های مسلح فدایی خلق مهاباد اطراف‌شان را احاطه کرده بودند، قطعنامه‌ای در شش ماده صادر کردند.»
درباره‌ی آن جنبش و سازماندهایش چیزی شنیده‌اید؟

• گلی قبادی: هیچ. درباره‌ی مهاباد هم خیلی پرس‌وجو کردم. اما هنوز کسی را پیدا نکرده‌ام که خودش در آن حرکت شرکت کرده باشد و یا چیزی در ذهنش مانده باشد. در کرمانشاه هم تظاهرات شد.

ناصر مهاجر: بله. خبر چند خطی‌ای در کیهان آمده است که روز دوشنبه ۲۱ اسفند «در کرمانشاه بیش از پنج هزار تن از زنان و دختران در اجتماعی که در دبستان جلال آل‌احمد (شاهدخت سابق) برپا کردند، حمایت خود را از مواد قطعنامه‌ی زنان تهران اعلام داشتند. اجتماع‌کنندگان پس از صدور یک قطعنامه‌ی هفت ماده‌ای در خیابان‌های شهر راه‌پیمایی کردند»^۸

• گلی قبادی: فکر نمی‌کنم جای دیگری در کردستان تظاهرات شده باشد. اما یکی از دوستان سنندجی‌ام می‌گفت: زنان سقز در تظاهرات هشت مارس سنندج شرکت داشتند. آن‌ها از سقز به سنندج آمده بودند.

ناصر مهاجر: جالب است. چون زنان سقزی یکی دو هفته پس از راه‌پیمایی زنان سنندج که جزیی از جنبش سراسری زنان ایران در اعتراض به سخنرانی خمینی و طرح آغازین حجاب اجباری بود، خود را سازمان دادند و همان‌طور که لابد می‌دانید جامعه زنان مبارز سقز (گوری‌نافره‌تانی تکوین‌سقز) را به وجود آوردند. اساس‌نامه و نظام‌نامه‌ای هم تدوین کردند که در نوع خودش جالب است. اجازه بدهید بر ماده‌ی پنجم اساسنامه‌شان را که درباره‌ی «برابری زنان و مردان در مسائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی»ست مکتب کنیم:
«برنامه‌های جامعه به این ترتیب است:

۱- بررسی مشکلات زنان روستا و زنان کارگر و خانه دار ۲- آموزش تئوریک اعضای در زمینه فلسفه، تاریخ و اقتصاد ۳- سوادآموزی زنان بی‌سواد. ۴- ارتباط با سایر جمعیت‌های زنان مبارز و مترقی و کوشش در جهت ایجاد تشکیلات سراسری زنان ۵- مبارزات صنفی در جهت تامین امکانات رفاهی در دوران بارداری و پس از زایمان. ایجاد مهد کودک و نگهداری کودکان زنان شاغل و به خصوص زنان کارگر و زحمتکش ۶- تشکیل شوراهای محلی زنان ۷- کوشش در راه ایجاد کلاس‌های آموزش نظامی.»

جامعه‌ی زنان سقز چهار شرط برای عضویت اشخاص قائل شده است:

«۱- به هیچ حزب و سازمان وابسته به کشورهای خارجی وابستگی نداشته باشند. ۲- قبول اهداف و کوشش در راه پیشبرد برنامه‌های جامعه زنان مبارز ۳- سن اعضا باید از ۱۶ سال کمتر نباشد ۴- صلاحیت سیاسی - اجتماعی فرد مورد تایید جامعه زنان مبارز سقز باشد.»^۹

• **گلی قبادی:** در هر صورت این واقعیتی‌ست که پس از واکنش سراسری اسفند ۵۸ زنان تهران، تبریز، سنندج، کرمانشاه و مهاباد و سایر شهرها به صحبت خمینی، هم مسئله ۸ مارس در سطح ایران مطرح شد و هم بسیاری از زنان مبارز به این فکر افتادند که گروه‌های زنان درست کنند و علیه تبعیض جنسی و خواسته‌های‌شان حرکت کنند.

ناصر مهاجر: و در مورد مشخص کردستان باید گفت تظاهراتی که شما در روز یکشنبه ۲۱ اسفند در سنندج برگزار کردید و نیز راهپیمایی اتحادیه‌ی زنان مریوان، شالوده ریز سنت برگزاری هشت مارس در کردستان ایران می‌شود.

۹- اساسنامه‌ی این جامعه در روزنامه‌ی *آیندگان* به شرح زیر انتشار یافته:

« قیام مسلحانه ۲۰ تا ۲۱ بهمن ماه اگر چه توانست پیروزی‌هایی نصیب خلق قهرمان ایران نماید، ولی به علت عدم سازماندهی مبارزات حق‌طلبانه نتوانست به پیروزی نهایی دست یابد و کلیه‌ی ریشه‌های ارتجاع داخلی را برکند و دست امپریالیسم را به کلی از مناسبات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی ایران قطع گرداند - لذا برای خنثی نمودن کلیه توطئه‌های ارتجاع و ادامه‌ی مبارزات و به ثمر رساندن آن تا آزادی کلیه نیروهای زحمتکش و لغو استثمار فرد از فرد، زنان مبارز سقز تشکل خود را در جمعیتی به نام *جامعه زنان مبارز سقز* اعلام می‌دارد. اهداف جامعه عبارتند از:

۱- تشکیل یک جمهوری دموکراتیک خلق بر اساس آزادی کامل جمعیت‌های سیاسی، مذهبی، صنفی برای همه طبقات و اقشار مردم. آزادی کامل مطبوعات، بیان، تبلیغات، آزادی اعتصابات و تظاهرات. آزادی آموزش نظامی.

۲- تشکیل شوراهای کارگری که ناظر بر امر تولید و توزیع کالاهای کارخانه باشند.

۳- تشکیل شوراهای دهقانی و نظارت آن بر امر اصلاحات ارضی و تقسیم زمین به نسبت اعضای خانواده دهقانان.

۴- خود مختاری و حق تعیین سرنوشت برای تمام خلق‌های ایران در چارچوب ایران آزاد و دموکراتیک.

۵- برابری زنان و ... «*آیندگان*، شنبه ۵ خرداد ۱۳۵۸.

• گلی قبادی: کاملاً صحیح است. از آن به بعد مراسم هشت مارس در خیلی از شهرهای کردستانی و به شکل‌های مختلف برگزار شده است. بعنوان نمونه در سال ۱۳۵۸ روز هشت مارس را شورای زنان با تبلیغات گسترده و برنامه ریزی شده انجام داد. حال که حرف از تشکیلات زنان به میان آمد اگر موفق باشید کمی هم در مورد چگونگی بوجود آمدن شورای زنان سنندج توضیح دهم.

وقتی ستاد سازمان چریک‌های فدایی خلق در سنندج اعلام موجودیت کرد و بعد دیگر سازمان‌های سیاسی ستادهای‌شان را تاسیس کردند، ما زنان و دختران سیاسی به مقرهای علنی آن‌ها رفتیم. اما خیلی زود متوجه شدیم که فقط ما هستیم که به این ستادها رفت و آمد می‌کنیم. مردم عادی به این مراکز نمی‌آمدند. وقتی از دختران جوان و زنان - تیپ‌های غیر روشنفکر - می‌خواستیم که به این مراکز سر بزنند، آن‌ها رغبتی از خودشان نشان نمی‌دادند. دختران و زنان جوان در این‌گونه محیط‌ها احساس خوبی نداشتند. به خاطر جو حاکم بر کردستان، به خاطر محدودیت‌هایی که وجود داشت، به خاطر شایعه‌هایی که گروه مفتی‌زاده به زبان‌ها انداخته بود، به خاطر حرف‌های بسیار زشت و زننده‌ای که پشت سر زنان مبارزه می‌زدند و غیره، ما زنان به محیط‌هایی که اساساً مردانه بود یا آن وقت مردانه تلقی می‌شد، کمتر پا می‌گذاشتیم. تشکیلات مفتی‌زاده و مذهبی‌های طرفدار حاکمیت، ما را مجبور نمی‌کردند که حجاب به سر کنیم. اما قدرت خودشان را، سلطه‌ی خودشان را، سلیقه و عقیده‌ی خودشان را به صورت‌های دیگری اعمال می‌کردند. مثلاً می‌گفتند که زنان حق ندارند به مسجد بیایند. در جریان انقلاب رسم شده بود که در پایان هر تظاهرات مردم جایی جمع بشوند تا قطعنامه‌ی تظاهرات خوانده شود. در آخر کار، بیشتر اوقات مردم برای شنیدن قطعنامه یا سخنرانی در مسجد جامع سنندج جمع می‌شدند؛ چرا که بزرگ‌ترین سالن شهر سنندج در مسجد جامع بود. معمولاً هم تظاهرکنندگان، مرد و زن، با هم داخل سالن مسجد می‌شدند. از همان وقت تلاش تشکیلات مفتی‌زاده بر این بود که از ورود زنان به سالن مسجد و نشستن آن‌ها در کنار مردان جلوگیری کند. اما کمتر کسی به حرف آن‌ها گوش می‌داد. پس از انقلاب آن‌ها حالت تهاجمی به خود گرفتند و جدا از ورود زن‌ها به مسجد ممانعت می‌کردند. به یاد دارم در تظاهراتی که پس از انقلاب و کمی پس از تظاهرات هشت مارس داشتیم - و به یاد ندارم به چه مناسبتی برگزار شده بود - پارچه‌ای به اندازه‌ی یک پرده دم در مسجد آویختند و روی آن نوشتند: «ورود کمونیست‌ها به مسجد ممنوع است.» منظورشان از کمونیست‌ها، دختران و زنان بود. ما پارچه را پاره کردیم و مطابق معمول همه با هم داخل سالن مسجد شدیم. این بار با خشونت بسیار زیادی با ما برخورد

کردند. حتا بعضی از دختران را توی حوض مسجد انداختند. اما ما خیلی سریع واکنش نشان دادیم. پشت تریبون رفتیم و شروع به سخنرانی کردیم و افشا اینکه چرا به ما زنان اجازه نمی دهند به داخل مسجد برویم و چرا به این شیوهی خشونت آمیز با زنان برخورد می کنند. این گونه عوامل ما را وادار کرد که به فکر ایجاد تشکیلات مستقلی برای زنان بیافتیم. می خواستیم زنان هم بتوانند جایی برای خودشان داشته باشند؛ آزاده به آنجا آمد و رفت کنند و در کنار هم به فعالیت پردازند. در عین حال به این وسیله می خواستیم زنان سندج را در مبارزهای که جریان داشت، بسیج کنیم. در آن مقطع هدف ما ایجاد یک تشکل زنانه نبود که صرفا و مشخصا خواستهای زنان را مطرح کند. ما فکر می کردیم که می توانیم با ایجاد تشکلی زنانه بهتر در مبارزات عمومی شرکت کنیم. بعدها که شورای زنان را تشکیل دادیم، متوجه شدیم که زنان به جز خواستهای سیاسی، خواستهای دیگری هم دارند. خواستهایی که خاص زنان است و به مجموعه ای از تبعیض های جنسی مربوط می شود. از آن پس بود که ما طرح این خواستها را در دستور گذاشتیم و در راه به دست آوردن شان، فعالیت کردیم.

ناصر مهاجر: شورای زنان حدودا کی تشکیل شد؟

• گلی قبادی: در سال ۵۸ تشکیل شد. فکر می کنم اوایل سال ۵۸ بود.

ناصر مهاجر: و این شورا در برگیرنده ی زنان چپ گرا بود! گرایش های گوناگون طیف چپ!

• گلی قبادی: بله، کاملا.

ناصر مهاجر: از حزب دموکرات کردستان و حزب توده گرفته تا فدایی و کومله، تا

هواداران دیگر گروه های سیاسی چپ گرا؟

• گلی قبادی: کاملا. باید خاطر نشان کنم که در آن مقطع هنوز خط های سیاسی به

طور روشن از هم متمایز نشده بودند. از طرف دیگر تعداد زنان مبارز متشکل هم، خیلی کم بود. مثلا زنان سازمان چریک های فدایی بیش از چند نفر نبودند. زنان وابسته به پیکار انگشت شمار بودند. زنان طرفدار کومله هم کم بودند.

ناصر مهاجر: آیا زنان به اصلاح منفرد، زنانی که به تشکل سیاسی خاصی وابسته نبودند

هم به شورای زنان پیوستند؟

• گلی قبادی: بله. زنان منفرد هم در شورا بودند. شورا جایی بود که ما زنان سیاسی

یکدیگر را می دیدیم و درباره ی نحوه ی بالا بردن سطح آگاهی و درگیر کردن زنان شهر در مسائل سیاسی، با هم تشریک مساعی می کردیم. اما به دلیل وجود طیف متنوعی از

سازمان‌ها و گروه‌ها، دائم در بحث و جدل بودیم و هر کس از مواضع گروه خودش دفاع می‌کرد. با گذر زمان، از تعداد زنان منفرد کم شد و بیشتر منفردین به گروه‌های سیاسی نزدیک شدند. یکی از کارهایی که *شورا* کرد این بود که دفتر کوچکی در یکی از محلات فقیرنشین شهر سنندج باز کرد. تمام تلاش ما بر این بود مردم محله‌های فقیرنشین را نسبت به مبارزه‌ای که در سطح شهر انجام می‌گرفت، حساس کنیم؛ خبرها را به آن‌ها برسانیم و آن‌ها را درگیر مبارزه کنیم. هنگامی که تحصن بزرگ مردم در اعتراض به تک تیرانداختن‌های هدفمند پاسداران و نیروهای نظامی به طرف مردم در دی ماه سال ۵۸ شروع شد، یکی از کارهای ما این شد که به محله‌های شهر برویم و مردم را برای تحصن بسیج کنیم.^{۱۰} برای راه‌پیمایی هشت مارس سال ۵۸ هم *شورا* نهایت تلاشش را کرد که روز جهانی زن را به زنان زحمتکش بشناساند و آن‌ها را به تظاهرات بکشانند.

۱۰- یورش پاسداران جمهوری اسلامی به شهر سنندج، وحشت‌پراکنی‌های پیوسته‌ی آنان، حمله‌های نظامی‌شان به نیروهای ترقی‌خواه و تک تیراندازی‌ها به مردم بی‌سلاح، سرانجام کارد به استخوان اهالی این شهر رساند. در روز چهارشنبه ۱۲ دی ماه ۱۳۵۸ مردم در استانداری و نیز مسجد جامع شهر تحصن می‌کنند و اعلام می‌دارند تا خروج پاسداران به تحصن ادامه خواهند داد. رئوس قطعنامه متحصنین به شرح زیر در روزنامه‌ها بازتابیده می‌شود:

«۱- خروج فوری و بی‌قید و شرط کلیه افراد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از شهرستان سنندج بلافاصله باید تحقق پذیرد.
۲- حفظ انتظامات در شهر سنندج به عهده‌ی پرسنل موجود شهربانی سنندج می‌باشد که طبق قانون وظایف خود را انجام دهد.
۳- هیچ یک از ساکنین شهر حق حمل سلاح به طور آشکار در داخل خارج شهر را ندارند.
۴- حفظ و حراست ساختمان رادیو تلویزیون که فعلاً در تصرف افراد سپاه پاسداران می‌باشد به شهربانی واگذار شود.
۵- حفاظت از فرودگاه سنندج کماقی‌السابق به عهده پلیس فرودگاه باشد.
۶- ساختمان‌های دولتی که فعلاً در تصرف سپاه پاسداران است به موسسات مربوطه مسترد گردد.
۷- محل باشگاه گارد که در حال حاضر مقر سپاه پاسداران است مثل سابق به عنوان باشگاه افسران لشکر مورد استفاده قرار گیرد.»

این تحصن یک ماهه که به اعتصاب غذای متحصنین نیز کشیده شد و چندین ملاقات با هیات‌های بلند پایه‌ی حکومت با نمایندگان خلق کرد، در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی به گونه‌ای توافق انجامید؛ از جمله تعهد دولت به واپس نشستن پاسداران از شماری از شهرهای کردستان و بازسپردن حفظ انتظامات شهر به شهربانی و ارتش. کیهان، اطلاعات، دی و بهمن ۱۳۵۸.

در روز سه شنبه ۹ بهمن متحصنین در یک راه‌پیمایی بزرگ پایان تحصن خود را با خواندن قطعنامه‌ی ۵ ماده‌ای زیر اعلام داشتند:

«۱- مبارزه ما تا رسیدن به خودمختاری در چارچوب ایرانی آزاد و دموکراتیک در این مرحله از تاریخ میهن‌مان با استفاده از تمامی اشکال مبارزه ادامه دارد.
۲- بار دیگر پشتیبانی قاطع خود را از هیئت نمایندگی خلق کرد که تنها نماینده‌ی واقعی و مرجع باصلاحیت در مذاکره با دولت است، اعلام می‌داریم.
۳- از پشتیبانی مردم روستاها و شهرهای دیگر کردستان، مریوان، دیوان‌دره، کامیاران، سقز، بوکان، بانه، سردشت، اشنویه و دانش‌آموزان مهاباد و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله)، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - شاخه کردستان، حزب دموکرات، تشکیلات بوکان و سنندج تشکر کرده و معتقدیم که حفظ وحدت صفوف خلق ضامن پیروزی‌مان می‌باشد.
۴- از پشتیبانی دیگر خلق‌های ستمدیده

ناصر مهاجر: یعنی کوشش برای به وجود آوردن نوعی پشت جبهه برای مبارزه‌ی سیاسی - نظامی نیروهای کُرد که در نبرد با حکومت مرکزی بودند.

• گلی قبادی: و در ضمن آگاه کردن آن‌ها از مسائل جاری کردستان.

ناصر مهاجر: اگر حرف شما را درست فهمیده باشم، شورای زنان از دل فعالیت مشترک زنان چپ‌گرای سنندج و در اعتراض به سخنرانی ۱۵ اسفند خمینی درباره‌ی حجاب اجباری، بیرون می‌آید.

• گلی قبادی: کاملاً درست است. می‌توان این‌طور گفت که شورا از دل کُل مبارزات تا آن زمانی زنان به وجود آمد.

ناصر مهاجر: آیا اساسنامه و نظامنامه‌ای هم برای شورای‌تان تهیه و تنظیم کرده بودید؟

• گلی قبادی: به یاد دارم کمی پس از اینکه شورای زنان سنندج را تشکیل دادیم، گروه‌های مختلف به ما مراجعه می‌کردند و اساسنامه و مرامنامه‌ی ما را می‌خواستند؛ به خصوص بعضی از رفقای کنفدراسیون جهانی دانشجویی که تازه از اروپا و آمریکا برگشته بودند و در شهرهای مختلف کردستان می‌گشتند، پیش از هر چیز از ما اساسنامه و مرامنامه می‌خواستند. ما هم جوانان نوزده بیست ساله و کم تجربه بودیم و زیاد از این چیزها سر در نمی‌آوردیم. حتا نمی‌دانستیم چرا باید اساسنامه و مرامنامه داشته باشیم. بالاخره زیر فشار، فکرهای مان را روی هم ریختیم و یک اساسنامه نوشتیم. این اساسنامه در حقیقت برنامه‌ی ما بود. اما اسم آن را اساسنامه نگذاشته بودیم. متأسفانه هیچ سندی از آن دوران در دست ندارم.

ناصر مهاجر: به عنوان حسن ختام شاید بد نباشد که قطعنامه‌ی امسال مراسم روز جهانی زن سنندج (۸ مارس ۲۰۰۹) را بخوانم. این قطعنامه ۳۰ سال پس از حرکتی که شما در سنندج سنگ بنایش را گذاشتید، تدوین شده؛ در زیر دیکتاتور شیعی!^{۱۱}

ایران و سازمان‌های مترقی تشکر کرده و معتقدیم بدون پشتیبانی دیگر خلق‌ها و رنجبران ایران جنبش مقاومت خلق کرد نمی‌تواند به پیروزی برسد و در مبارزه خلق‌های ایران علیه امریکا و عوامل داخلی‌اش برای ساختن ایرانی آزاد و دموکراتیک هم گام و هم‌فکریم. ه هیئت ویژه دولت برای حل مسائل کردستان باید مذاکرات جدی خود را با هیئت نمایندگی خلق کرد، در کردستان سریعاً شروع کرده و از تفرقه‌اندازی و اتلاف وقت خودداری کند.» نشریه‌ی کار، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، سال اول، شماره ۴۶، چهارشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۸، ص ۵.

۱۱- برای آگاهی از چند و چون برگزاری این مراسم که در روز جمعه ۱۶ اسفند ۱۳۸۷ در پارک امیریه سنندج برگزار شد و نیز اعمال فشار نیروهای انتظامی که می‌کوشیدند از شرکت زنان و مردان آزادی‌خواه در این «اردوی همبستگی زنان» پیش‌گیری کنند، نگاه کنید به: <http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=2561>

«گفته‌اند آزادی زن معیار آزادی هر جامعه است. باید افزود در جامعه‌ای که زن از حرمت، حقوق برابر، امنیت و آزادی برخوردار نیست، آن جامعه تماماً اسیر است. چگونه می‌توان احساس خوشبختی و آزادی کرد وقتی تبعیض بر اساس جنسیت هنوز زندگی‌ها را نابود می‌کند، فرهنگ ضد زن را تولید و باز تولید می‌کند، مردسالاری و خشونت را تحکیم می‌کند و زخمی عمیق بر پیکره‌ی انسانیت می‌کشد؟ رسیدن به فردایی بهتر، جهانی بهتر، هدف هر جنبشی است که برای دنیایی متکی بر آزادی و حقوق و رفاه همگان تلاش می‌کند. جنبش زنان تاریخاً جنبشی بوده است ضد تبعیض، ضد نابرابری، ضد مردسالاری و علیه سنت‌های ضد زن.

اگر هنوز روز جهانی زن ضروری است، تنها به این دلیل است که هنوز نظام مردسالار و زن‌ستیز بر دنیا حاکم است. هنوز زنان از حقوق برابر محرومند. هنوز زن بودن مصیبت است. هنوز خشونت علیه زنان در اشکال مختلف از خانواده و جامعه و قوانین تا فرهنگ و سیاست و بازار کار جریان دارد. و مبارزه علیه ستم‌کشی زن به قدمت تاریخ نظام مردسالار است. اگرچه این مبارزات جهانی منجر به اصلاحات قابل توجهی به نفع زنان اینجا و آنجا شده است، اما هنوز در بخش اعظم دنیا زنان در اسارت هستند. خشونت علیه زنان هر روز به اندازه‌ی یک جنگ قربانی می‌گیرد. محرومیت اقتصادی و محدودیت اجتماعی بر وخامت این وضعیت افزوده‌اند.

اما اگر تبعیض و بی‌حقوقی و خشونت علیه زنان یک وجه این تاریخ است، وجه دیگر آن مقاومت و تلاش گسترده‌ی اجتماعی برای آزادی و رهایی است. جنبش آزادی زن جنبشی عظیم است. زنان خواهان برابری و آزادی‌اند. خواهان استقلال اقتصادی، آزادی انتخاب و تعیین سرنوشت خود هستند. زنان موقعیت فرودست را تحمل نمی‌کنند.

ما در این روز همراه با زنان و مردان آزادی‌خواه جهان اعلام می‌کنیم که مخالف قاطع هر نوع ستم بر زنان هستیم. ستم بر زن تنها معطل زنان نیست و مبارزه با تبعیض امری زنانه نیست. مسئله‌ی زن، مسئله‌ی اجتماعی است و تلاش برای نفی تبعیض بر زنان روی دوش هر جنبشی است که به آزادی و برابری همگان پایبند است.

روز جهانی زن روز بشریت آزادی‌خواهی است که تلاش دارد به تاریخ طولانی ستم‌کشی، نقطه‌ی پایانی گذارد. در این روز ما مطالبات خود را بدین گونه اعلام می‌کنیم:

۱- لغو کلیه‌ی قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان در قلمروهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی.

۲- به رسمیت شناسی برابری کامل حقوق زن و مرد، غیر قانونی بودن هر نوع تبعیض.

۳- برابری کامل حقوق زن و مرد در خانواده. در قوانین مربوط به زندگی مشترک، ازدواج، طلاق، حضانت و سرپرستی اطفال و ارث.

۴- لغو هر نوع جداسازی جنسیتی، لغو آپارتاید جنسی، ممنوعیت هر نوع اذیت و آزار زنان.

۵- به رسمیت شناسی حق آزادی پوشش، آزادی سفر و استقلال کامل اجتماعی زنان.

۶- به رسمیت شناسی حق برابر زنان برای شرکت در فعالیتهای ورزشی و شرکت در مسابقات داخلی و بین‌المللی.

۷- مبارزه جدی با هر نوع خشونت علیه زنان اعم از دولتی و خانوادگی، ایجاد سازمان‌ها و نهادهای پیگیر این امر.

ما روز جهانی زن را به تمام زنان و مردان برابری‌طلب جهان تبریک می‌گوییم و دوشادوش یک جنبش جهانی برای آزادی و رهایی زن این روز را جشن می‌گیریم. ما جنبش‌های اجتماعی را به دفاع از جنبش حقوق زن برای نفی هر نوع ستم و تبعیض فرا می‌خوانیم. آزادی زن، معیار آزادی جامعه است.»

ناصر مهاجر در گفتگو با گلی قبادی

۲۳ دی ۱۳۸۷ / ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹

تبریز (۱)

ژاله طالب‌حریری

مهنار متین: خانم طالب‌حریری خواهش می‌کنم کمی از خودتان بگویید.

• ژاله طالب‌حریری: من در شهر خوی به دنیا آمدم. پدرم ارتشی بود. به خاطر وضعیت کاری‌اش، به شهرستان‌های مختلف اعزام می‌شد. به همین دلیل من در بسیاری از شهرهای ایران زندگی کرده‌ام. کلاس دوازدهم بودم که پدرم به تبریز منتقل شد. دیپلم ریاضی‌ام را در تبریز گرفتم. سپس به دانشگاه تبریز رفتم و در سال ۱۳۵۴ لیسانس گرفتم. برای گذراندن خدمت سربازی به تهران آمدم و پس از گذراندن دوره‌ی مقدماتی، وارد سپاه‌دانش شدم. به عنوان سپاهی‌دانش، در مدارس مختلف درس می‌دادم.

فعالیت سیاسی را در دانشگاه شروع کردم. در سال ۱۳۵۳ با سازمان مجاهدین خلق در ارتباط قرار گرفتم که در آن زمان درگیر بحث‌های درونی بود. مدتی بعد - در سال ۱۳۵۴ - بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق (مجاهدین م.ل.) بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیک را منتشر کرد. در سال ۱۳۵۵ توسط ساواک دستگیر شدم و سه سال زندانی بودم. در زندان خط مشی سازمان را رد کردم.

روز ۴ آبان ۱۳۵۷ به همراه گروه ۱۰۰۰ نفری زندانیان سیاسی، مرا هم آزاد کردند.^۱ فوری به تبریز برگشتم. دیدم همه با شیفتگی خاصی از خمینی صحبت می‌کنند. از او اعلامیه‌ای در سال‌های ۵۲ - ۵۱ خوانده بودم و می‌دانستم چه نظریاتی درباره‌ی زنان دارد... مهنار متین: پس شما قبل از انقلاب هم به مسئله‌ی زن حساس بودید. این حساسیت از کجا ناشی می‌شد؟

• ژاله طالب‌حریری: بله، حساس بودم. مسائل زنان برایم اهمیت داشت. من در خانواده‌ای بزرگ شدم که احترام به زن در آن مطرح بود. پدرم حساسیت زیادی در مورد دخترانش داشت. مراقب بود مبادا پسران خانواده به دختران بی‌احترامی کنند. در نتیجه‌ی چنین تربیت خانوادگی، به عنوان زن برای خودم حق و حقوقی قائل بودم. حساسیتم درباره‌ی مسئله‌ی زن شاید از اینجا ناشی می‌شد. البته این حساسیت به نوعی خودجوش و غریزی بود. مطالعه‌ای در زمینه‌ی مسائل زنان نداشتیم. می‌دیدم حقوق زنان در جامعه پایمال می‌شود. اما خواندن نوشته‌های خمینی، آشنایی با دلایل مخالفت او با شاه در ۱۵ خرداد

۱ - «۱۲۶ زندانی سیاسی آزاد شدند...»؛ اطلاعات ۴ آبان ۱۳۵۷

۱۳۴۲، نظراتش در مورد اصلاحات ارضی، ضدیتش با دادن حق رأی به زنان و به طور کلی مخالفتش با همان حقوق اندکی که شاه به زنان داده بود، باعث می‌شد که خمینی را فردی ضد زن بدانم.

مهناز متین: ضد زن بودن خمینی برای تان مهم بود؟

• زاله طالب‌حریری: بی‌اندازه اهمیت داشت. در زندان به این فکر بودم که چطور فرد ضد زنی مانند خمینی توانسته رهبری یک ملت را به دست بگیرد؟ و مهم‌تر اینکه چطور می‌شود از او حمایت کرد؟

پس از آزادی از زندان، دوباره به تشکیلات پیوستم، زیرا خط مشی بخش منشعب به کلی تغییر کرده بود. مشی چریکی را رد کرده و معتقد به کار سیاسی شده بودند. من هم در زندان تقریباً به چنین نظراتی رسیده بودم. بعد از ایجاد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر، شروع به کار با این سازمان کردم.

در آن فضای پُر شور قبل از انقلاب، با اطرافیانم و مردمی که با شیفتگی و امید از خمینی صحبت می‌کردند، به هیچ وجه هم نظر نبودم. به تبریز که برگشتم، مرتب با دوستانم درباره‌ی نقطه نظرات خمینی بحث می‌کردم.

مهناز متین: در راه‌پیمایی‌های ضد شاه در تبریز شرکت می‌کردید؟

• زاله طالب‌حریری: بله. با یکی از دوستانم، اعظم صادقی^۲ که یک سال قبل از من آزاد شده بود، تصمیم گرفتیم صف‌مان را از مذهبیون جدا کنیم. خودمان تظاهرات می‌گذاشتیم با شعارهایی که رنگ و بوی مذهبی نداشت. بسیاری از دانشجویان و جوانانی که با ما آشنا بودند، از ما حمایت می‌کردند. زنان و مردان زیادی به صف ما می‌پیوستند. خواهران کوچک من و خواهران اعظم دبیرستانی بودند. از طریق آن‌ها با دوستان‌شان آشنا شده بودم و همه با هم به راه‌پیمایی می‌رفتیم؛ اما در صف مستقل خودمان. با مذهبی‌ها قاطی نمی‌شدیم. انگار حس کرده بودیم که حمایت از خمینی بعدها مشکل‌آفرین خواهد شد!

۲- اعظم صادقی بناب، عضو سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر بود. او چند سال از عمر کوتاهش را در زندان شاه گذراند. اعظم زنی صمیمی و پر شور بود. او در سال ۶۰ دستگیر شد و پس از تحمل شکنجه‌های بسیار، در همان سال به جوخه‌ی اعدام سپرده شد.

در فهرست کشته‌شدگان سازمان پیکار که در سایت اندیشه و پیکار گردآوری شده، درباره‌ی اعظم چنین آمده: «فریده صادقی بناب (نام مستعار: اعظم)، سال ۱۳۶۰، تبریز، تیرباران.» «تارنمای اندیشه و پیکار»

<http://www.peykarandeesh.org>

در این فهرست، اشتباهاً نام سازمانی اعظم (فریده) به جای نام اصلی او نوشته شده است.

مهنار متین: مذهبی‌های طرفدار خمینی مزاحمتان نمی‌شدند؟ مجبورتان نمی‌کردند حجاب سر کنید؟

• ژاله طالب‌حریری: کسانی که از طرف جریان‌های وابسته به خمینی و شریعت‌مداری رهبری می‌شدند، به دلیل اینکه ما شعار "درود بر خمینی" نمی‌دادیم، به ما حمله می‌کردند. شعار "مرگ بر کمونیست" می‌دادند و پلاکاردهای ما را پایین می‌کشیدند. به زنان و دخترانی که در صف ما بودند، حمله می‌کردند. سعی داشتند با کتک و فحش، صف تظاهرات ما را درهم بریزند. حتی وقتی پراکنده می‌شدیم، با شعار "درود بر خمینی" و "مرگ بر کمونیست" دنبال‌مان می‌کردند.

مهنار متین: در مورد حجاب چطور؟

• ژاله طالب‌حریری: آن زمان، جو تبریز بسیار مذهبی شده بود. به بعضی از محله‌های شهر، نمی‌توانستی بی‌حجاب پا بگذاری. اکثر ما چادر به سر می‌کردیم. خود من همیشه چادر داشتم. گه‌گاه هم روسری می‌گذاشتم.

مهنار متین: چرا؟

• ژاله طالب‌حریری: یکی از دلایلم، مسائل امنیتی بود. دلیل دیگرش این بود که چادر برای ما یک نوع پوشش و لباس بود. یعنی به عنوان حجاب اسلامی از آن استفاده نمی‌کردیم. البته همه‌ی زنان تبریزی چادر به سر به راه‌پیمایی‌ها نمی‌آمدند. در بعضی از محلات، زنان بدون چادر به تظاهرات می‌رفتند. اما در دوران انقلاب، اکثر دختران و زنانی که همراه ما بودند و در صف ما راه‌پیمایی می‌کردند، چادر به سر داشتند. با وجود این، چندین بار به ما حمله شد. می‌گفتند: شما به خاطر تظاهر این چادر را روی سر گذاشته‌اید! شعار درود بر خمینی نمی‌دهید، پس کمونیست هستید! حتی چندین بار چادرهای‌مان را پاره کردند.

مهنار متین: آیا شعارهایی هم می‌دادید که نشان دهد شما کمونیست هستید؟ یا فقط به دلیل نگفتن "درود بر خمینی" درگیری پیش می‌آمد؟

• ژاله طالب‌حریری: تبریز شهر خیلی بزرگی نیست. اغلب همدیگر را می‌شناسند. کافی بود شایع شود که مثلاً خواهر یکی از تظاهرکنندگان موافق خمینی نیست تا همه خبردار شوند. به این ترتیب ما شناخته می‌شدیم. در آن روزها، افراد فعال و سیاسی خیلی زود شناخته می‌شدند. ما در حاشیه‌ی راه‌پیمایی‌ها بحث و گفتگو هم راه می‌انداختیم. هرچه مذهبیون بیشتر به ما فشار می‌آوردند که شعار "درود بر خمینی" بدهیم، ما سرسختانه‌تر فریاد می‌کشیدیم: "مرگ بر شاه". شاه‌کار بود! در آن روزها بچه‌های ما یک بار هم شعار "درود بر خمینی" ندادند. حتی وقتی دنبال‌مان می‌افتادند، در حال فرار، شعار "مرگ بر شاه"

می‌دادیم. جو جنگ و گریز برقرار بود. ما قصد خاصی نداشتیم؛ فقط نمی‌خواستیم این شعار را تکرار کنیم. البته آن‌طور هم نبود که خمینی را ضد انقلاب بدانیم. می‌دانستیم خمینی مخالف شاه است؛ ولی در مورد زنان نظراتی ارتجاعی دارد. می‌دیدیم که او به چه میزان زیادی در میان مردم نفوذ پیدا کرده است. مردم روی زمین پا می‌کوبیدند و فریاد می‌زدند: "درود بر خمینی"؛ یا می‌گفتند "امام، رهبر ماست" و از این قبیل شعارها. همان زمان هم از دیدن این صحنه‌ها، مو بر تنم راست می‌شد. احساس می‌کردم که طرفداران خمینی فضا را خیلی سنگین کرده‌اند. نمی‌دانم در تهران هم همین‌طور بود یا نه؟

به هر حال؛ روزهای ۲۰ و ۲۱ بهمن، بخشی از مردم به طور خودانگیخته و گاه به رهبری نیروهای چپ، به کلانتری‌ها و پاسگاه‌های پلیس حمله کردند. این موج می‌رفت که قوی‌تر شود. اما آیت‌الله قاضی طباطبایی، نماینده‌ی آیت‌الله خمینی در تبریز، با ارتش به بند و بست نشست و به بهانه‌ی مقابله با حمله‌ی ساواکی‌ها - و در واقع برای جلوگیری از حمله‌ی مردم به ژاندارمری‌ها و پادگان‌های ارتش - ۲۴ ساعت حکومت نظامی اعلام کرد تا مردم را در خانه‌هایشان نگاه‌دارد. بعدها سرلشگر احمد بیدآبادی در مصاحبه‌ای گفت: «در روزهای اوج قیام مردم، مسئله تصرف کلانتری‌ها پیش آمد و پلیس از ما کمک خواست؛ ولی ما در آن موقع حق دخالت نداشتیم و موضوع را به اطلاع علمای اعلام رساندیم. اما مسئله هر لحظه بحرانی‌تر می‌شد. من دو کامیون برای حفظ آرامش به محل فرستادم، اما حادثه به این سادگی نبود و بالاخره خون‌ریزی شد.»^۳ به این ترتیب موج حرکت مردم مهار شد و رهبری مذهبی بر انقلاب به تثبیت رسید.

مهناز متین: قبل از انقلاب، از روز ۸ مارس شناخت داشتید؟ آیا اطلاع داشتید که وقتی فرقه‌ی دموکرات در تبریز حکومت می‌کرد، مراسم ۸ مارس در آذربایجان برگزار شده بود؟

• زاله طالب‌حریری: در مورد برگزاری این مراسم در آذربایجان اطلاعی ندارم.^۴ ۸ مارس را به عنوان روز جهانی زن می‌شناختم؛ اما در آن زمان از اهمیت این روز به درستی

۳- اطلاعات، ۳۰ بهمن ۱۳۵۷

۴- در سال ۱۳۲۴ که فرقه‌ی دمکرات آذربایجان ایران قدرت را به دست گرفت؛ برای اولین بار به طور رسمی هشت مارس در این استان جشن گرفته شد. خبر برگزاری این جشن را روزنامه‌ی آذربایجان، در شماره‌ی ۱۲۴ خود که روز جمعه ۱۷ اسفند منتشر شده، اعلام کرد. سرمقاله‌ی این شماره را فریدون ابراهیمی، دادستان کل حکومت خودمختار آذربایجان نوشته است؛ زیر عنوان "سلام آتشین به زنان آزاده‌ی آذربایجان". همچنین خانم‌ها گوهر نیک‌پور، عزیزه شمسی و فتحی خشکتابی درباره‌ی ۸ مارس مطالبی نوشتند. تا جایی که می‌دانیم، جشن ۸ مارس در شهرکی در حومه‌ی تبریز که نام سویت (شورا) بر آن نهاده بودند، برگزار شد؛ در خانه‌ی مدنیت این شهر. و باز تا جایی که می‌دانیم شعرخوانی، کنسرت

آگاه نبودم. تصویری کنم که در آن مقطع، برای اکثر فعالان سیاسی، مسئله به همین صورت بود. خود من شناخت درستی از مسائل زنان نداشتیم. آزادی انسان‌ها برایم مهم بود؛ اینکه هرکس حق داشته باشد آن طور که می‌خواهد زندگی کند. اما آگاهی فمینیستی نداشتیم.

مهناز متین: اقداماتی که پس از انقلاب، توسط دولت اسلامی انجام گرفت (لغو قانون حمایت خانواده، تعطیلی مدارس مختلط، تضيیقات شغلی برای زنان قاضی و...) موجب افزایش نگرانی شما نشد؟

• زاله طالب‌حریری: این مسائل را لحظه به لحظه دنبال می‌کردیم. با روی کار آمدن خمینی، اغلب ما که پیشینه‌ی چپ داشتیم، دوباره به زندگی نیمه مخفی روی آورده بودیم. ما با رژیم تازه موافق نبودیم و اعتقاد داشتیم که این رژیم مردمی نیست. همان روزهای اول بعد از انقلاب، حس می‌کردیم که انقلاب شکست خورده است. وقتی درگیری کردستان پیش آمد، ما بچه‌های چپ تبریز خیلی فعال بودیم. به علت نزدیکی کردستان به تبریز، دائم با کردستان ارتباط داشتیم. در دفاع از کردستان، فعالان تبریز تظاهرات سازماندهی می‌کردند. نیروهای چپ کردستان هم تحلیل رادیکالی نسبت به دولت خمینی داشتند. همین باعث نزدیکی ما به هم می‌شد.

مهناز متین: در کمیته‌ی زنان سازمان پیکار^۵ هم فعالیت می‌کردید؟

• زاله طالب‌حریری: در تبریز کمیته‌ی زنان نداشتیم. کمیته‌ی محلات و کمیته‌ی کارگری داشتیم. من برای دوره‌ی کوتاهی در این کمیته‌ها فعال بودم.

مهناز متین: چطور شد تصمیم گرفتید به مناسبت ۸ مارس تظاهرات برگزار کنید؟ آیا با

دختران هنرجو و یک نمایشنامه به اجرا گذاشته شد. همان روزنامه در شماره‌ی ۱۴۵، یکشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۳۴، درباره‌ی این برنامه نوشته: «در این مراسم ۸۰۰ نفر از خانم‌ها و آقایان تبریز شرکت داشتند.»

جلسه توسط خانم صدری الهام افتتاح شد. خانم بتول موزع‌زاده در مورد مسائل مختلف زنان - وضعیت زنان - آزادی زنان، سخنرانی مفصل و آتشینی کرد. بعد از این سخنرانی، خانم برهان، خانم رفیع‌زاده، خانم عقیقه و آقای صمد شاعر آذربایجانی سویت و نگارخانم اشعاری خواندند. خانم جاوید تلگراف زنان صد فاشیست آذربایجان را قرائت کرد.

سپس کنسرتی به رهبری جهانگیر وفون بدیعی، موسیقی‌دان آذربایجانی به همراهی دختران هنرجوی موسیقی اجرا شد که مورد توجه حضار قرار گرفت. در پایان برنامه، نمایشی توسط هنرپیشگان تئاتر دولتی اجرا شد. آخرین پرده‌ی نمایش سویت نوشته‌ی جعفر جباری، درام نویس آذربایجانی اجرا گردید.

این را نیز می‌دانیم که در آن سال، جعفر پیشه‌وری، صدر فرقه، در تلگرافی، "عید زنان" را به تمام زنان این خطه تبریک گفت. آذربایجان، دوشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۳۴، شماره ۱۴۶

۵ - برای آگاهی بیشتر درباره‌ی کمیته‌ی زنان سازمان پیکار، نگاه کنید به مقاله‌ی نیروهای چپ و مبارزات زنان، مهناز متین، مجله‌ی نقطه، شماره‌ی ۷، اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۲۲ و ۲۴.

شنیدن خبر برگذاری مراسم در تهران به این فکر افتادید؟

• زاله طالب‌حریری: فکر می‌کنم تشکیلات پیکار تصمیم گرفته بود که به مناسبت روز جهانی زن برنامه‌ای داشته باشد. قرار شد ما هم برنامه‌ای داشته باشیم.

مهنار متین: اما سازمان پیکار در تهران برنامه‌ای نداشت.

• زاله طالب‌حریری: ما منتظر بودیم ببینیم بچه‌های تهران چه اقدامی می‌کنند. وقتی از آن‌ها خبری نشد، ما بچه‌های تشکیلات تبریز تصمیم گرفتیم خودمان برنامه بگذاریم. ایوب^۶ از مسئولان تبریز فعالانه از ما حمایت کرد و پشت این تصمیم ما ایستاد. در نوشتن اعلامیه‌ها هم به ما کمک کرد.

مهنار متین: می‌خواستید این برنامه را به تنهایی اجرا کنید یا با همکاری دیگر گروه‌ها؟

• زاله طالب‌حریری: آن زمان نسبت به مسئله‌ی زن آگاهی چندانی وجود نداشت که انگیزه‌ای باشد برای دور هم جمع شدن و برگذاری برنامه‌های مشترک. برنامه‌ی تظاهرات ما هم بیش از آنکه از آگاهی به مسئله‌ی زن ناشی شده باشد، به پایداری شدن آزادی‌های دموکراتیک از سوی رژیم نوپا مربوط می‌شد. تحدید آزادی‌های دموکراتیک، با حمله به حقوق زنان آغاز شد؛ با لغو قانون حمایت خانواده و بعد تبعیض‌های دیگر. آزادی‌های دموکراتیک هر لحظه محدودتر می‌شد. برای خود من، بیشتر حقوق دموکراتیک مطرح بود تا مسئله‌ی زن. آن زمان، بحث اصلی ما مسئله‌ی زن نبود؛ این بود که رژیمی که بنا دارد نوع لباس پوشیدن زنان را تعیین کند، به حتم ما را از آزادی و حقوق انسانی‌مان محروم خواهد کرد.

ما به ابتکار خودمان و به طور مستقل با زنان سازمان‌های دیگر تماس گرفتیم. مثلاً من با فدایی‌ها تماس گرفتم و مسئله را با زنان فعال این سازمان در میان گذاشتم. آن‌ها حاضر نشدند با ما همکاری کنند. تنها کسانی که حاضر به همکاری شدند، بعضی از رفقای بودند

۶- ایوب نام تشکیلاتی اکبر آق‌باشلو، عضو کمیته‌ی تبریز سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر و مسئول بخش دانشجویی و دانش‌آموزی این کمیته بود. او بعداً به همراه چند تن دیگر از پیکار انشعاب کرد و گروه ستاره‌ی سرخ را پایه گذاشت. او در سال ۶۰ به همراه رفقایش دستگیر و ظرف مدت کوتاهی اعدام شد (در ۷ شهریور ۱۳۶۰).

خبر اعدام او در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی (۹ شهریور ۱۳۶۰) چنین درج شده است: «به حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، ۱۵ تن از اعضای گروهک‌های تروریستی به جرم توطئه و قیام مسلحانه علیه انقلاب اسلامی و مردم بی‌دفاع، مفسد فی‌الارض و یاغی و محارب با خدا و رسول شناخته شدند و احکام صادره پربشپ به مرحله‌ی اجرا درآمد... ۱۲ - اکبر آق‌باشلو، فرزند علی، با نام مستعار امیر سیزواری، عضویت در خانه‌ی تیمی، مسئول نشریه‌ی ستاره سرخ که منشعب از سازمان پیکار می‌باشد» در فهرست شهدای سازمان پیکار چنین می‌خوانیم: «بابک آق‌باشلو، ۱۳۶۰/۷/۲۳، تبریز، تیرباران». (نگاه کنید به تارنمای اندیشه و پیکار، پیش‌گفته). بابک اسم مستعار است؛ اسم شناسنامه اکبر است.

که بعدها به راه کارگر پیوستند؛ البته آن هم به شکل فردی. آن‌ها نفوذ زیادی بین معلمان داشتند. جالب اینجاست که بسیاری از زنان سیاسی که سازمان‌هایشان در برگزاری این تظاهرات همکاری نکرده بودند، خودشان به طور فردی در تظاهرات شرکت کردند!

مهناز متین: آیا سازمان پیکار از شما پشتیبانی کرد؟

• زاله طالب‌حریری: به هیچ وجه؛ اما مانعی هم ایجاد نکرد. بچه‌های سازمان با ما همکاری کردند. اما سازماندهی این برنامه به اسم تشکیلات پیکار انجام نگرفت.

مهناز متین: فراخوان این تظاهرات را به روزنامه‌های محلی دادید؟

• زاله طالب‌حریری: گمان نمی‌کنم. حرکت ما در حقیقت یک واکنش سریع به سخنان خمینی و اتفاقات تهران بود. هیچ‌کدام از ما تجربه‌ی سازماندهی چنین حرکت‌های عمومی و دموکراتیکی را نداشتیم.

مهناز متین: چند نفر در سازماندهی این تظاهرات نقش فعال داشتند؟

• زاله طالب‌حریری: در حقیقت من، اعظم و ایوب تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی بودیم. ما با هسته‌های دانشجویی که بعدها عضو دال، دال، (سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان پیکار) شدند هم تماس گرفتیم و با هم برنامه‌ی تظاهرات را ریختیم.

مهناز متین: همه با این ابتکار عمل موافق بودند؟

• زاله طالب‌حریری: بله؛ خیلی هم فعال بودند. قبل از تظاهرات، بسیاری از زنان جوان پرستار که در بیمارستان‌ها کار می‌کردند با ما تماس گرفتند. آن‌ها می‌گفتند باید کاری کرد؛ نباید دست روی دست گذاشت و به انتظار نشست.

مهناز متین: حس می‌کردید که در میان زنان کارمند، پرستار، دانشجو و... نگرانی‌هایی به وجود آمده؟

• زاله طالب‌حریری: بله. همه نگران بودند. همان‌طور که گفتیم من قبل از انقلاب به صورت نیمه مخفی زندگی می‌کردم. با دانشجویان ارتباط تشکیلاتی نداشتم. با چند دانشجو و دانش‌آموز ارتباطات شخصی داشتم. در مجموع، فضای نگران‌کننده‌ای به وجود آمده بود. به خصوص که تبریز به کردستان نزدیک بود و تشنجات کردستان و سرکوب کردها، شدیداً روی ما تأثیر می‌گذاشت. ما حوادث تهران و درگیری‌های آنجا را هم دنبال می‌کردیم. می‌دانستیم که بسیاری از گروه‌ها به مناسبت ۸ مارس جلسه و برنامه ترتیب داده‌اند. اما ابداً به فکرمان خطور نکرده بود که با آن گروه‌ها تماس بگیریم و کار مشترکی را سازمان بدهیم. شاید به خاطر اینکه ما فقط شیوه‌ی کار چریکی را می‌شناختیم و فعالیت سیاسی را به طور مخفی یا نیمه مخفی یاد گرفته بودیم. ما آگاهی لازم را برای سازماندهی یک

حرکت دموکراتیک علنی نداشتیم. در یک حرکت خودانگیخته، تصمیم گرفتیم تظاهرات خیابانی بگذاریم. روز ۲۱ اسفند این کار را انجام دادیم...

مهنار متین: یعنی چهار روز پس از روز جهانی زن و رویدادهای تهران در ۱۷ اسفند. چرا مراسم‌تان را در روز جهانی زن برگزار نکردید؟

• زاله طالب‌حریری: در ابتدا قرار بود جلسه‌ای به مناسبت ۸ مارس برگزار کنیم. اما سخنرانی خمینی وضعیت را عوض کرد. ما مدتی بلا تکلیف بودیم. نمی‌دانستیم چه باید بکنیم. خبر درگیری‌های تهران به گوش ما می‌رسید. اعظم صادقی با من تماس گرفت. پس از گفتگو به این نتیجه رسیدیم که باید کاری کرد. در حقیقت درگیری‌های تهران، انگیزه‌ای شد تا ما در تبریز هم تظاهرات اعتراضی بگذاریم. می‌خواستیم نیروهای شهری را برای حرکت علیه حجاب اجباری فرا بخوانیم. یعنی فکر برگزاری جلسه‌ی ۸ مارس را کنار گذاشتیم و به فکر تدارک یک تظاهرات بزرگ زنان علیه حجاب اجباری افتادیم. سعی کردیم با تمام نیروهایی که می‌شد، تماس بگیریم. رفقای که ارتباطاتی در میان محصلین مدارس دخترانه، دانشجویان، معلمان، پرستاران، کارمندان زن و زنان خانه‌دار داشتند، با آن‌ها تماس گرفتند. به این ترتیب، تظاهراتی برای ۲۱ اسفند تدارک دیدیم.

دبیرستان دخترانه‌ی پروین یکی از دبیرستان‌های معروف تبریز بود که در خیابان شهناز قرار داشت (متحدین کنونی). خواهران من دانش‌آموز این دبیرستان بودند. دانش‌آموزان و دبیران دبیرستان پروین در دوران انقلاب بسیار فعال بودند. اکثر دانش‌آموزان آن از طبقات مرفه و نیمه مرفه تبریز بودند. سطح فرهنگی مدرسه خوب بود. در این دبیرستان، جو مذهبی وجود نداشت و رؤسا و معلمان آن هم مذهبی نبودند. ما با مسئولین دبیرستان تماس گرفتیم و آن‌ها نظر موافق‌شان را اعلام داشتند. قرار شد در حیاط دبیرستان پروین جمع شویم و پس از خواندن اعلامیه و سخنرانی یکی از دانش‌آموزان، از آنجا حرکت کنیم و در خیابان به راه‌پیمایی پردازیم.

صبح روز ۲۱ اسفند، تعداد زیادی زن در حیاط بزرگ دبیرستان دخترانه پروین گرد آمدند. مسئولین دبیرستان نهایت همکاری را با ما داشتند. حتا بلندگوی دبیرستان را در اختیار ما گذاشتند. در ابتدای برنامه، من اعلامیه‌ای را خواندم که در آن از سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی توسط رژیم صحبت شده بود. محتوای دقیق این اعلامیه را به خاطر ندارم؛ اما می‌دانم که در رابطه با محکوم کردن حجاب اجباری و پایمال شدن حقوق دموکراتیک مردم بود. بعد از من چند تن از دانش‌آموزان پشت بلندگو آمدند و صحبت کردند.

مهنار متین: حدوداً چند نفر بودید؟

• *زاله طالب‌حریری*: حیاط دبیرستان کاملاً پُر شده بود. فکر می‌کنم تقریباً ۵۰۰ نفر آمده بودند. پس از سخنرانی‌ها، شعار دادیم. یکی از شعارها را به یاد دارم: "ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم". شعارها اکثراً به فارسی بود؛ ولی شعار به زبان آذری هم داشیم. بعد از مدرسه خارج شدیم و صف تظاهرات به حرکت درآمد. وارد خیابان شهناز جنوبی شدیم. در خیابان، تعداد زیادی زن به صف ما پیوستند. بسیاری از آن‌ها چادری بودند؛ همان زنانی که فعالانه در انقلاب شرکت کرده بودند و حال برای حفظ ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خود می‌جنگیدند. به خیابان پُر درخت شهناز جنوبی رسیدیم. طولی نکشید که افراد مسلح کمیته به زنان حمله‌ور شدند. از ما خواستند متفرق شویم. گفتند اگر متفرق نشویم، تیراندازی خواهند کرد. زنان تظاهرکننده به حالت تحصن، روی زمین نشستند. رفیق اعظم بالای درختی رفت تا قطعنامه‌ی تظاهرات را بخواند؛ مأموران کمیته و حزب‌اللهی‌ها او را تهدید کردند؛ اما اعظم به خواندن قطعنامه ادامه داد. در همین وقت، چندین تیر هوایی شلیک شد. مأمورین کمیته عربده‌کشان کوشش می‌کردند تا همه را متفرق کنند. تیراندازی، عده‌ای را ترساند و چندین نفر محل را ترک کردند. تعداد تظاهرکنندگان با حمله‌ی مأمورین کمیته، لحظه به لحظه کمتر می‌شد. بالاخره تظاهرکنندگان دسته دسته، با خشم و یأس متفرق شدند. زد و خوردی پیش نیامد. اما قرائت قطعنامه ناتمام ماند.

مهناز متین: روزنامه‌ی *آیندگان* این رویداد را چنین گزارش کرده است:

«اجتماع و راه‌پیمایی گروهی از دختران دانش‌آموز تبریز به خشونت کشید و از راه‌پیمایی آنان جلوگیری شد. گروهی از دختران دانش‌آموز تبریز که در دبیرستان پروین اجتماع کرده بودند به عنوان اعتراض به موضوع حجاب در خیابان متحدین (شهناز جنوبی) به راه‌پیمایی پرداختند؛ ولی در نخستین دقایق، گروهی از مردان و جوانان سد راه آنان شدند. اما دختران معترض با دادن شعار (زنان از اسارت آزاد باید گردند، قوانین ارتجاع نابود باید گردند) همچنان قصد حرکت داشتند. اما هر لحظه بر تعداد مخالفان آنان اضافه می‌شد و جوانان و مردان با دادن شعار استقلال آزادی با حجاب، بی‌حجاب مانع حرکت زنان شدند.

در این هنگام افراد مسلح اقدام به شلیک تیر هوایی کردند و ناآرامی شدت گرفت. دختران به خیابان‌ها و مغازه‌های اطراف پناه بردند و سپس گروه گروه به دبیرستان پروین بازگشتند و در آنجا قطعنامه‌ای در ۸ ماده قرائت شد. این قطعنامه قرار بود در خیابان قرائت شود که مردان مانع از آن شدند.»^۷

۷- *آیندگان*، سه‌شنبه، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، ص ۴

به یاد دارید که در آن قطعنامه به چه نکاتی اشاره شده بود؟

• *زاله طالب‌حریری:* دقیقاً به یاد ندارم. فکر می‌کنم همان نکاتی بود که در سخنرانی‌ها هم به آن اشاره شد: پایمال شدن حقوق زنان و آزادی‌های دموکراتیک؛ و اینکه ما انقلاب نکردیم تا چنین بلاهایی به سرمان بیاید.

مهناز متین: آیا این قطعنامه در روزنامه‌های محلی به چاپ رسید؟

• *زاله طالب‌حریری:* گمان نمی‌کنم جایی چاپ شده باشد. ما اصلاً نمی‌دانستیم چنین کارهایی هم می‌شود کرد. ابدأ به فکر چاپ آن نیفتادیم. اولین تجربه‌مان بود.

مهناز متین: آیا مردان هم در این تظاهرات شرکت داشتند؟

• *زاله طالب‌حریری:* صف تظاهرات را زنان تشکیل می‌دادند. مردان که بیشتر جوانان دانشجو بودند، در پیاده‌روها ما را تماشا می‌کردند.

مهناز متین: مردم کوچه و خیابان چگونه با شما برخورد می‌کردند؟ واکنش‌شان بیشتر حمایت بود یا ضدیت؟

• *زاله طالب‌حریری:* فضای سیاسی در محله‌های مختلف تبریز متفاوت بود. منطقه‌ی شهناز جنوبی از محله‌های به اصطلاح لیبرال شهر تبریز بود و جو مذهبی بر آن حاکم نبود. در مجموع، مردم برخورد بسیار خوبی با ما داشتند.

مهناز متین: در تهران، وقتی صف تظاهرات از کنار ادارات رد می‌شد، زنان کارمند به شکل گسترده‌ای به تظاهرات می‌پیوستند. در تبریز چطور بود؟

• *زاله طالب‌حریری:* آن زمان در خیابان شهناز جنوبی اداره‌ای نبود؛ بیشتر مغازه بود. کسبه جلوی در مغازه‌ها ایستاده بودند و ما را تماشا می‌کردند. اما در طول راه زنان زیادی به

روزنامه‌های دیگر، خبر تظاهرات و درگیری در تبریز را چنین گزارش کرده‌اند:

اطلاعات ۲۱ اسفند ۱۳۵۷: «تحصن در تبریز: از راهپیمایی دختران دانش‌آموز و دانشجو، زنان شاغل در ادارات و کارخانجات تبریز جلوگیری شد و آن‌ها به علت اعتراض به این موضوع در خیابان متحصن شدند. این گروه که به علت اعتراض نسبت به استفاده‌ی حجاب تحمیلی در برابر ساختمان دبیرستان پروین اجتماع کرده بودند، قصد راهپیمایی داشتند که به وسیله‌ی عده‌ای از راهپیمایی آنان جلوگیری و در پی آن چند تیر هوایی شلیک شد. اجتماع کنندگان هم اکنون ساعت ۱۰:۳۰ در خیابان محبوه متحدین روی زمین نشسته‌اند و قصد راهپیمایی دارند.»

کیهان ۲۱ اسفند ۵۷، ص ۲

«روز گذشته گروه‌هایی از زنان و دختران در شهرستان‌ها به پشتیبانی از راهپیمایی زنان و دختران تهرانی و به عنوان اعتراض به اهانت‌هایی که به زنان شده است، دست به راهپیمایی و دادن شعار در خیابان‌های شهر زدند. در چند دبیرستان دخترانه‌ی تبریز، دانش‌آموزان به عنوان اعتراض به برقراری حجاب از رفتن به سر کلاس خودداری کردند و اجتماعاتی ترتیب دادند.»

ما پیوستند. فکر می‌کنم هزار نفری می‌شدیم.

مهتاز متین: راه‌پیمایی‌تان چه مدت طول کشید؟

• زاله طالب‌حریری: دقیقاً به یاد ندارم. به نظرم می‌رسد مدت زیادی طول نکشید؛ شاید حدود یک ساعت. بعد از مدتی راه‌پیمایی و شعار دادن برای آزادی، دمکراسی و بر ضد حجاب اجباری، تظاهرکنندگان متفرق شدند.

مهتاز متین: رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، استاندار آذربایجان شرقی، نسبت به خشونت‌های که به تظاهرکنندگان ابراز شد، اعتراض کرد. کیهان در این باره نوشته:

«رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای استاندار آذربایجان شرقی هرگونه خشونت درباره‌ی ابراز بیان آزاد را محکوم کرد. وی با اشاره به قصد راه‌پیمایی و تظاهرات زنان و دختران تبریز که دیروز از سوی گروه‌هایی با خشونت روبه‌رو شد، گفت: یک عده از مدرسه‌ی دخترانه خواسته‌اند صحبت کنند و حرکتی در شهر داشته باشند. یک عده رفته‌اند به آن‌ها اهانت کرده‌اند. یعنی به دختر من و شما، خواهران من و شما. این صحیح نیست. اگر شما با یک فکر مخالفید، تحمل کنید. استاندار اضافه کرد: حقوق بشر افسانه نیست. مردم برای این قیام کردند و کشته دادند و امروز روزی است که آن‌ها باید از زحمات خود نتیجه بگیرند.»^۸ آیا از این برخورد چیزی به یاد دارید؟ اگر آری، آن زمان، برخورد متفاوت مقدم مراغه‌ای را نسبت به متعصبین مذهبی چگونه تفسیر کردید؟

• زاله طالب‌حریری: هیچ به خاطر ندارم.

مهتاز متین: تظاهرات زنان در تهران چند روز ادامه داشت. آیا شما تصمیم نگرفتید به تظاهرات اعتراضی‌تان ادامه بدهید؟

• زاله طالب‌حریری: تصورم این است که تظاهرات روزهای بعد در تهران از نوعی سازماندهی برخوردار بود. در تبریز چنین چیزی وجود نداشت. ما حتا به فکر تشکیل هسته‌هایی برای ادامه‌ی این حرکت نیفتادیم. روز ۲۱ اسفند، نوعی حرکت نیمه خودانگیخته بود. واکنش به اقداماتی بود که رژیم انجام داده بود و یا قصد انجامش را داشت. ما برگزارکنندگان این تظاهرات، وابسته به تشکیلات سیاسی معینی بودیم. تشکیلات از حرکت ما پشتیبانی نکرد. این روی ما تأثیر منفی گذاشت. اگر ما وابسته به سازمان پیکار نبودیم، شاید این اعتراض را به شکل دیگری ادامه می‌دادیم. ما درک صحیحی از مشکلات زنان نداشتیم و فمینیسم را هم نمی‌شناختیم. متأسفانه ناآگاهی ما و عدم پشتیبانی سازمان‌های

سیاسی از این اقدام، ما را مأیوس کرد و باعث شد این حرکت اعتراضی در تبریز در نطفه خفه شود.

مهنار متین: زنان در مقاطع دیگری هم به حرکت‌های اعتراضی دست زدند. مثلاً زمانی که قانون حمایت خانواده لغو شد؛ یا در پشتیبانی از زنان قاضی که از کار منع شده بودند؛ و بالاخره سال ۱۳۵۹ و ایستادگی در برابر اجباری شدن حجاب در ادارات دولتی. در برابر این سیاست‌های تبعیض‌آمیز شما در تبریز چه برخوردی کردید؟

• زاله طالب‌حریری: پس از تظاهرات ۲۱ اسفند، من در ارتباط با مسائل زنان هیچ کار مشخصی نکردم. کاملاً متوجه بودم که حقوق زنان پایمال می‌شود. خشم عجیبی هم در وجودم احساس می‌کردم. اما اینکه بخواهم در این زمینه کاری کنم و یا در تشکل‌های زنان شرکت داشته باشم، باید اعتراف کنم که نه شناخت و آگاهی کافی داشتم و نه توان انجامش را. ما فکر می‌کردیم که اگر با جمهوری اسلامی مبارزه کنیم، در حقیقت از حقوق پایمال شده‌ی زنان هم دفاع کرده‌ایم. من چنان درگیر کارهای تشکیلاتی بودم که فرصت فکر کردن هم نداشتم. سال ۱۳۵۹ به تهران آمدم و زندگی مخفی را آغاز کردم. در یک کارخانه کار می‌کردم. بار مسئولیت کارهای تشکیلاتی، در کنار بچه‌داری، به قدری سنگین بود که فرصت سر خاراندن هم نداشتم. در مقابل رویدادهای مختلف، تنها یا موج سازمان پیش می‌رفتم. البته نگاه و افکار خودمان هم در این زمینه نقش بازی می‌کرد. ما کارگزرده بودیم و مسائل کارگری برایمان در اولویت قرار داشت. اخبار مربوط به زنان را می‌شنیدم و ناراحت می‌شدم. اما همه‌ی وقت من در اختیار تشکیلات بود.

حال که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم زمانی که دبیر بودم، چه بازدهی خوبی داشتم. به خصوص در ارتباط با شاگردان مدرسه. اما وقتی وارد تشکیلات شدم، تمام وقت و نیروییم صرف تشکیلات می‌شد. آگاهی فردی ما به حدی نبود که در مقابل این وضعیت بایستیم و حرف خودمان را به کرسی بنشانیم. گمان‌مان این بود که با کار تشکیلاتی و کارگری، خیلی انقلابی عمل می‌کنیم. فکر می‌کنم ما حتا بلد نبودیم کار سیاسی را به درستی انجام دهیم. زندگی مخفی هم وضعیت‌مان را دشوار می‌کرد. به هر حال؛ من از کارهایی که پس از انقلاب انجام دادم، راضی نیستم. ما باید اعتراضات‌مان را نسبت به مسائل زنان ادامه می‌دادیم و بر مواضع خود پافشاری می‌کردیم.

گفتگوی مهنار متین با زاله طالب‌حریری

۶ بهمن ۱۳۸۷ / ۲۵ ژانویه ۲۰۰۹

تبریز (۲)

سرور علیمحمدی

آخرین باری که مادر در سال ۱۹۹۸ آمد، انگار می‌دانست که دگر دیداری نخواهد بود. هرآنچه را که می‌پنداشت برایم عزیز است، با خود آورد. چشمم که به دفتر یادداشت‌هایم افتاد، گفتم: تو همه را با خودت آوردی؟

جوانی ازدست رفته‌ام را که در لابه‌لای سطور گم شده بود، بازیافتم؛ خاطرات روزهایی که با برادر از هر دری می‌گفتم. تأکیده‌های مکرر مسعود که: تا دیر نشده خود را از قید و بند تشکیلات برهان! روزهای خوش انقلاب و طعم سرمستی پیروزی را بار دیگر با تمام وجود احساس کردم. از هر حادثه‌ای که آن روزها برایم اهمیت داشت، می‌نوشتیم. هر بار که عزیزی بنا به ضرورت، از من جویای چند و چون واقعه‌ای می‌شود، دست به دامان یادداشت‌هایم می‌شوم.

این بار مهناز متین و ناصر مهاجر به‌دنبال یادمانده‌های من از ۱۷ اسفند ۵۷ بود. چرا که درصددند تا پرتوی دیگر بر خیزش زنانی که در ذهن من و ما "طاغوتی" تلقی می‌شدند، بیندازد و اصالت این رُخداد را که در آن روزها مهم‌ترین برگ در دفتر زندگی زنان ایران‌زمین گشود، به ثبت برسانند.

سخن از اسفند سال ۵۷ است. هنوز نسیم بهار آزادی، جان و روح خسته‌ی ما را نوازش می‌داد. چه‌کسی می‌دانست که در پس نشست‌های سران جهل و خرافات و در پستوی خانه‌ای که به بیت امام شهره بود، قانونی مشروعیت می‌یافت که زنان را از ابتدایی‌ترین حق شهروندی‌شان محروم می‌ساخت؟ آن روزها نه تنها رهبری مردسالار سازمان فدایی، بلکه ما زنان هم چشم بر واقعیت بسته بودیم. جرقه‌های مخالفت با این طرح قرون وسطایی را به سود امپریالیسم و سرمایه‌داری می‌دانستیم و گامی در جهت مخالفت با آن برنداشتیم. ما آن روزها به تصور اینکه ۵۰ سال سلطه‌ی پهلوی و پیامدهای ناشی از استبداد و خفقان نیم قرن را یک شبه نمی‌توان از بین برد، هر دستورالعملی را که از جانب بیت رهبری صادر می‌شد، گامی در جهت مبارزه با سلطه‌ی امپریالیسم قلمداد می‌کردیم و با سکوت خود عملاً حامی اجرای آن می‌شدیم.

روزی که در اقصا نقاط ایران، زنان به مخالفت آشکار با طرح حجاب اجباری به خیابان‌ها آمدند و خواستار به رسمیت شناخته‌شدن حقوق برحق خود شدند، تنها به این دلیل که این اعتراض، حمایت زنان مرفه را با خود به همراه داشت و از آنجا که سازمان فدایی،

سازمان پیشرو طبقه‌ی کارگر بود و پرداختن به مسائل دموکراتیک را سدی در پیشبرد مبارزه‌ی ضدامپریالیستی می‌دانست، حتا بحث سازنده‌ای در راستای حمایت یا مخالفت با این حرکت خودجوش صورت نگرفت. در تهران، سازمان حضور اعضا و کادرهای خود را در چنین حرکتی مغایر شئونات یک سازمان طبقه‌ی کارگر می‌دانست. به مسئولین یادآوری شد که تنها هواداران سازمان که به تازگی از خارج از کشور آمده‌اند، می‌توانند در تظاهرات زنان در آن روزها شرکت کنند؛ آن هم نه به نام سازمان، بلکه به صورت فردی!

دختران دانشجوی دانشگاه تبریز هم که در سازمان‌ها فعال بودند، با سکوت خود به اجرای هرچه سریع‌تر این طرح یاری رساندند. سازمان ما که همواره تظاهرات چند صد هزار نفری را سازمان داده بود و می‌توانست در این حرکت هم سهم به‌سزایی داشته باشد، نه تنها اقدامی در آن راستا نکرد که در آن روز با فعال‌کردن حوزه‌های کارگری عملاً ما را حتا از اندیشیدن به فاجعه‌ای که در انتظارمان بود، بازداشت.

یادمانده‌های من از آن روز سیاه، از چند خط که سنگینی بارش، شانه‌هایم را خموده تجاوز نمی‌کند. ما می‌دانستیم که اعضا و هواداران سازمان پیکار که در تبریز تعداد اندکی بودند، در صدد سازماندهی و حمایت از تظاهراتی هستند که به زعم ما بقایای حامیان سلطنت در تهران سازمان داده بودند. من که در آن زمان در تبریز و دانشجوی رشته‌ی جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز بودم، به‌خوبی به خاطر دارم که ما چهره‌ی این زنان را در نظر مجسم می‌کردیم و می‌گفتیم این‌ها همان کسانی هستند که چند ماه قبل، با شعار "بختیار، سنگرتو نگهدار!" به میدان آمدند و امروز عاجز و درمانده، آزادی زن را در حد آرایش و... می‌خواهند. ستاد سازمان در تبریز به قدری درگیر مشکلات جاری و در پس پرده و معضلات رهبری بود که اساساً توان پرداختن به این مسئله را نداشت.

در حرکتی که هواداران سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر برای اعتراض تدارک دیدند، دانش‌آموزان از مدرسه دخترانه‌ی پروین تا نرسیده به چهار راه شهناز، نزدیک سینما کریستال راه‌پیمایی کردند. این حرکت، با حمله‌ی عده‌ای که آن‌ها هم جوان بودند و سن‌شان از ۲۵ سال تجاوز نمی‌کرد، متوقف شد. از میان فعالین دانشگاه، تنها حمیلا نیسگیلانی (از اعضای فعال حزب توده در آن زمان) در حاشیه‌ی خیابان نظاره‌گر تظاهرات بود. یکی از اعضای حزب توده که همیشه در چنین تظاهراتی شرکت می‌کرد تا به اطلاع رهبری برساند چه کسانی در حمایت از "خط امام" تخطی کرده‌اند، پیروزمندانه عکسی را از حمیلا گرفته بود، به مسئول حزب ارائه داد و خواهان توبیخ او شد! اما برخلاف شایعه‌ای که آن زمان وجود داشت، حمیلا توبیخ نشد.

ادامه‌ی این‌گونه سیاست‌ها بود که سازمان فدایی به سیاست "اتحاد و انتقاد" با جمهوری اسلامی رسید، به حمایت از سیاست حکومت برخاست. در نشریه‌ی کار شماره ۶۶ می‌خوانیم: «ما از همه زنان و مردان آگاه و مبارز ایرانی مصراً می‌خواهیم که با فعالیت‌های پیگیر آگاه‌گرانه میان مردم، اجازه ندهند جبهه‌ی سرمایه‌داری وابسته و ایادی امپریالیسم آمریکا به سود خود از طرح اجباری کردن حجاب اسلامی بهره‌برداری کنند.»^۱

اسفند ۱۳۸۷ / فوریه ۲۰۰۹

۱- کار، سال دوم، شماره‌ی ۶۶ چهارشنبه ۱۸ تیر ۱۳۵۹، ص ۲

آبادان

م.الف

حمید نوذری: کمی راجع به خودتان بگویید.

• م. الف: من متولد ۱۳۳۶ هستم، دوره‌ی آموزش پرستاری و کارآموزی را در سال‌های ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴ شروع کردم. کمی پس از انقلاب، به عنوان پرستار در بیمارستان شرکت نفت آبادان استخدام شدم.

حمید نوذری: آیا پیش از بهمن ۱۳۵۷ در راه‌پیمایی‌ها شرکت می‌کردید؟

• م. الف: بله؛ به طور مرتب. بسیار برایم مهم بود که حتماً شرکت کنم. احساس خوبی داشتم. با توجه به اینکه اواخر دوره‌ی کارآموزی‌ام بود، سعی می‌کردم کارآموزی و مسائل حول و حوش آن، مانعی برای شرکت در راه‌پیمایی‌ها نشوند. ماجرای را بگویم که شاید خنده‌دار باشد. یک روز موهایم را حنا گذاشته بودم که خبردار شدم راه‌پیمایی مهمی در حال انجام است. آن قدر شرکت در آن برایم مهم بود که با موهای حنا بسته به تظاهرات رفتم!

حمید نوذری: یادتان می‌آید که چه راه‌پیمایی بود؟

• م. الف: تا جایی که به یادم مانده، یک راه‌پیمایی بود از طرف بچه‌های چپ؛ مثل بسیاری دیگر از راه‌پیمایی‌هایی که در آبادان انجام می‌شد.

حمید نوذری: برای شرکت در راه‌پیمایی‌ها، معمولاً چه نوع لباس می‌پوشیدید؟ آیا با

لباس همیشگی‌تان می‌رفتید یا سر و ظاهرتان را تغییر می‌دادید؟

• م. الف: نه؛ هیچ تغییر نمی‌دادم. اصولاً در آن زمان، به این چیزها فکر نمی‌کردم و لباس عادی می‌پوشیدم.

حمید نوذری: عادی یعنی چه؟

• م. الف: یعنی کفش راحت و بلوز و شلوار ساده. لباس شیک نمی‌پوشیدم و بدون

آرایش می‌رفتم.

حمید نوذری: روسری سر می کردید؟

• م. الف: معلوم است که نه! هیچ کدام از کسانی که در خاطر دارم هم روسری سر نمی کردند.

حمید نوذری: یعنی در راهپیمایی های آبادان کسی با روسری نبود؟

• م. الف: معلوم است که بود. ولی تعداد ما بی روسری ها بیشتر بود.

حمید نوذری: یادتان می آید که در ضمن تظاهرات، کسی به زنان در مورد نوع

پوشش شان تذکری داده باشد؟ یا به آن ها گفته شود که باید صف مجزایی داشته باشند؟

• م. الف: اصلاً چنین چیزی را به خاطر نمی آورم. می دانید که آبادان جای این حرف ها

نبود!

حمید نوذری: آیا در جریان انقلاب و یا پس از سقوط رژیم شاه، به این مسئله حساس

شده بودید که نیروهای مذهبی قصد محدود کردن حقوق زنان را دارند؟ در محیط کار یا در

میان بستگان و دوستان تان چنین بحث هایی پیش می آمد؟

• م. الف: نه. یادم نمی آید. در محیطی که بودم، راجع به این مسائل صحبت نمی شد.

باید بگویم که در آن سال ها، در سنین ۲۱ - ۲۰ سالگی بودم و این مسائل را چندان جدی

نمی گرفتم. انقلاب و هیجان آن برایم از همه چیز مهم تر بود.

حمید نوذری: از کی و چگونه متوجه شدید که موقعیت و حقوق زنان مورد تهدید جدی

قرار گرفته؟

• م. الف: تاریخش را دقیقاً نمی توانم بگویم. ولی مدتی پس از انقلاب بود که

اطلاعیه ها و یا بخشنامه هایی در بیمارستان محل کارمان پخش می شد که مخاطبین شان

مثلاً "خواهران پرستار و پزشک و دیگر کارکنان" بودند. و مضمون شان درباره ی اینکه

آن ها چه بپوشند، چگونه در محل کار رفتار کنند و این جور مسائل. ولی باید بگویم که ما

زیاد این حرف ها را جدی نمی گرفتیم. گاهی شوخی می کردیم و گاهی می خندیدیم. یکی

دوبار هم که درباره ی این نوشته ها به طور جدی حرف زدیم، می گفتیم: این ها (این

آخوندها) کی هستند که بخواهند سر و وضع و نوع لباس پوشیدن ما را تعیین کنند؟ ما

انقلاب را واقعاً حاصل تلاش خودمان می دانستیم. می گفتیم: ما در خیابان بودیم، ما مبارزه

کردیم و زحمت کشیدیم، پس انقلاب متعلق به ماست.

حمید نوذری: خُب، ولی وضعیت این طور که ماند. از یک زمانی، شما هم مجبور شدید

طور دیگری باشید. نه؟

• م. الف: بله. کاملاً. این واقعه هنوز در برابر چشمان من است. یک روز من و چند

همکار دیگر با سرویس به بیمارستان آمده بودیم. دیدیم که نزدیک در ورودی، ۲ مرد ایستاده‌اند. ظاهراً مؤدبانه گفتند: از امروز خواه‌رانی که حجاب اسلامی را رعایت نکرده‌اند، نمی‌توانند در بیمارستان کار کنند! ما کاملاً گیج شده بودیم. به هم نگاه می‌کردیم که: چرا؟ چطور؟ آن روز واقعاً اجازه ندادند وارد بیمارستان شویم. مجبور شدیم با سرویس به خانه برگردیم. مادرم گفت: چرا اومدی خونه؟! جریان را برایش گفتم. گفت: مگه می‌شه؟! با هم گشتیم و یک چیزی شبیه دستمال از توی لباس‌های خواهرم پیدا کردیم. آن را روی سرم انداختم و زیر چانه گره زدم. به همین شکل سر خیابان رفتم. سرویس به همراه همکارانم آمد. همین که همدیگر را دیدیم، زدیم زیر خنده: خوشگل شدی! از این شوخی‌ها می‌کردیم و می‌خندیدیم.

حمید نوذری: می‌دانستید که سرچشمه‌ی این سخت‌گیری کجاست؟

• م. الف: فکر می‌کنم به خاطر حرف‌های خمینی بود که گفته بود زنان باید با رعایت حجاب اسلامی به ادارات بروند.

حمید نوذری: برخلاف تهران، روز ۱۷ اسفند در آبادان، اعتراضی نسبت به حرف‌های خمینی صورت نگرفت. پس از اینکه خبر اعتراضات تهران پخش شد، زنان معترض آبادانی روز ۲۰ اسفند در برابر کاخ دادگستری جمع شدند. شما در این گردهم‌آیی شرکت کردید؟

• م. الف: خبرش را شنیده بودم. ولی خودم شرکت نکردم.

حمید نوذری: پس اجازه بدهید گزارش روزنامه‌ها را در این باره برای‌تان نقل کنم: «متجاوز از یک صد نفر از زنان بی‌حجاب کارمند شرکت ملی نفت، پرستاران و کارمندان سایر ادارات به دادگستری آبادان رفتند و علیه اجبار احتمالی در حجاب اعتراض کردند. در پلاکاردهایی که این زنان حمل می‌کردند، شعارهای زیر به چشم می‌خورد: مردان و زنان مبارز خود می‌توانند راه را از چاه تشخیص بدهند. ما بدون حجاب هم به پاکی خود اعتماد داریم. بی‌چادر و با چادر همه برای یک هدف می‌جنگیم، آزادی»^۱

«... این زنان معتقد بودند که بانوان باید با توجه به نقشی که در نهضت کشور داشته‌اند، حداقل در پوشیدن لباس با توجه به شخصیتی که برای خود قائل هستند، آزاد باشند»^۲.

چرا شما در این گردهم‌آیی شرکت نکردید؟

• م. الف: آن موقع فکر می‌کردیم که این حرکت از طرف ضدانقلاب، زنان "طاغوتی"

۱- کیهان، یکشنبه ۲۰ اسفند، ۱۳۵۷، ص ۲

۲- «زنان اداری آبادان خواستار آزادی لباس شدند»، *آیندگان*، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۴

و این نوع آدم‌ها برگذار شده است. ساده بودیم و همه چیز را سیاه و سفید می‌دیدیم. با وجودی که من طرفدار حجاب نبودم، ولی حاضر بودم هر کاری بکنم که به انقلاب ضربه نخورد. انقلاب برایم از چنان ارزشی برخوردار بود که انگار از همه چیز، حتا از خواسته‌ها و تمایلات خود من هم مهم‌تر است. جدا از اعتقادات و ارادتم به انقلاب، مسئله‌ی جوانی و بی‌تجربگی هم بود؛ و مهم‌تر از آن، گرایش فکری و سیاسی‌ام که به انقلاب و رهبران ارادتی بیش از حد داشت و هر مخالفتی با حاکمان جدید را کار امپریالیسم و طاغوت و این‌طور چیزها می‌دانست. وانگهی، ما مسائلی نظیر حجاب را جدی نمی‌گرفتیم. متوجه نبودیم که معنی حجابی که حاکمان مطرح می‌کنند، حجاب اسلامی است. فکر می‌کردیم همه‌ی این مسائل زودگذر است. یادم می‌آید وقتی در خانه، با پدر و مادرم بر سر مسائل بیمارستان حرف می‌زدیم، بابا سرش را تکان می‌داد. منظورش این بود که وای به حال‌تان! ماما با ناباوری می‌گفت: مگه می‌شه یک عده برای همه تعیین کنند که چطور لباس بپوشند؟! نظرش این بود که: "می‌گذره... فکر نمی‌کنم این جوری بمونه!" به عبارت دیگر، ما بسیاری از این مسائل را شوخی می‌انگاشتیم.

حمید نوذری: اما قضایا برای زنان مذهبی شوخی نبود. به همین دلیل هم ضدتظاهراتی علیه زنان مخالف حجاب برگزار کردند:

«هنگامی که زنان معترض وارد دادگستری آبادان شدند، تعدادی زن با حجاب به میان آنان آمدند و شعار دادند آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی و زنان بی‌حجاب نیز در جواب همین شعار را تکرار کردند. و پس از آن، دو گروه زنان در کنار یکدیگر قرار گرفتند و به بحث پرداختند. زنان با حجاب مرتب شعار می‌دادند: "ارزنده‌ترین زینت زن حجاب است" و در این میان، یکی از زنان بی‌حجاب با شعار درود بر خمینی سخنرانی کوتاهی ایراد کرد و گفت: "ما با زنان بزک کرده مخالفیم. با چادر هم مخالفیم. ما زنانی را که مورد مصرف کالای بنجل تلویزیون هستند قبول نداریم." یکی از زنان با حجاب گفت: "علیه شخصیت زن اعتراض کردن کار غلطی‌ست؛ مقام زن مقام والایی است و هیچ‌کس کسی را اجبار نکرده است."

زنان با حجاب سپس با وساطت برادران مجاهد، در حالی که تکرار می‌کردند: "خواهران [خواهرم] حجاب تو مشقت محکمی است بر امپریالیسم" محوطه دادگستری را ترک کردند و

به دنبال آن‌ها زنان بی‌حجاب در حالی که شعار آزادی، مساوات، برابری با مردان را می‌دادند از دادگستری خارج شدند.^۳

زنان طرفدار حجاب، فردای آن روز هم در برابر دادگستری تجمع کردند: «در پی اجتماع دیروز زنان در اعتراض به حجاب که در مقابل دادگستری آبادان انجام شد، عصر دیروز نیز نزدیک به دو هزار نفر زن با حجاب با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی در برابر دادگستری آبادان اجتماع کردند.»^۴

واکنش شما نسبت به این "ضدتظاهرات" چه بود؟ با توجه به گفته‌تان که پیش از انقلاب، تعداد زنان بی‌حجاب در راه‌پیمایی‌های آبادان بیشتر از باحجاب‌ها بود، حضور "ناگهانی" این زنان مذهبی را که - به گزارش روزنامه - چند برابر زنان مخالف حجاب بودند، چگونه ارزیابی می‌کردید؟

• م. الف: همان‌طور که گفتم، این مسائل را زیاد جدی نمی‌گرفتم. بیش از اینکه به فکر حجاب باشم، به فکر زیر ضرب نرفتن انقلاب بودم.

حمید نوذری: پیش‌تر گفتید که به خاطر مبارزه و تلاش‌تان، انقلاب را از آن خود می‌دانستید و ارادت ویژه‌ای به انقلاب داشتید. طرفدار حجاب هم که نبودید. چطور بود که فکر می‌کردید اعتراض نسبت به آنچه دوست ندارید، زیر ضرب نرفتن انقلاب است؟

• م. الف: ببینید، مشکل اصلی این بود که ما به مسائل فکر نمی‌کردیم. قدرت تفکیک و تمیز روندها را نداشتیم. همه‌چیز را کلی می‌دیدیم. در حالی که تمام تلاش‌ها و از خودگذشتگی‌ها، از سوی آدم‌هایی با گرایش‌های گوناگون انجام شده بود، بعد که رهبری به دست یک گروه افتاد، انگار که خود آن گروه شد تبلور انقلاب!

حمید نوذری: منظورتان از رهبری انقلاب چیست؟ یک فرد، یک گروه؟ خمینی، بازرگان، یا...؟

• م. الف: در ابتدا، چهره‌هایی مثل حسن نزیه، بهشتی یا بازرگان بیشتر مطرح بودند. کم‌کم، خمینی هم مطرح شد. باید بگویم که از اولین انگیزه‌های من برای شرکت در تظاهرات ضد شاه، چیزهایی بود که راجع به زندان، شکنجه و اعدام شنیده بودم. از فقر و نابرابری هم تنفر داشتم. دور و برم، همه بچه‌های چپ بودند. خواست‌های من و بچه‌های

۳- کیهان، پیش‌گفته

۴- پیشین

دور و برم، بیشتر خواست‌های عامی نظیر آزادی و عدالت بود. خواست‌های مان اصلاً مذهبی نبود؛ اگرچه با مذهبی‌ها دشمنی هم نداشتیم.

حمید نوذری: اگر درست فهمیده باشم، اشاره‌تان به جوان‌های کم و بیش مدرن شهر است که اهل سینما، رقص و آواز بودند و جانماز آب نمی‌کشیدند! آن وقت‌ها که با سیاست کاری نداشتند، از امل‌ها و خشکه مذهبی‌ها گریزان بودند. بعد که سیاسی شدند و طرفدار "بی‌چیزها"، برای تسکین وجدان ناآرامشان یک جوری با آن‌ها کنار آمدند؛ حتا اگر به ضرر خودشان تمام می‌شد.

• م. الف: درست است!

حمید نوذری: بعد از ماجرای اجباری شدن حجاب، وضعیت در بیمارستان چطور شد؟

• م. الف: یواش یواش می‌دیدیم که در سرویس، تعداد زنان حجاب‌دار زیادتر می‌شود. بیمارستان شرکت نفت در آبادان، رسم و رسوم خودش را داشت؛ پرسنل تعلیم می‌داد و تربیت می‌کرد. بعد هم همان‌ها استخدام می‌شدند. ولی کم‌کم دیدیم که آدم‌های دیگری آمدند. مثلاً، یک مامای مسن و با تجربه، با حجاب کامل اسلامی - و نه یک روسری ساده - همکار ما شد. جواب‌گوی کسی هم نبود؛ اما حواسش به بسیاری از چیزها بود. ما جوان‌ها می‌خندیدیم و مسخره‌بازی درمی‌آوردیم. ولی وضعیت این‌طور نماند. همان‌طور که هوا رو به گرمی می‌رفت، آستین روپوش‌ها که کوتاه بود، بلندتر می‌شد. بوی عرق از زیر روپوش‌ها بیرون می‌زد! بعد کمر بند روی روپوش را هم مجبور شدیم کنار بگذاریم؛ چون باعث می‌شد برجستگی‌های بدن مان نمایان شود. آخر با این علم و کُتل که نمی‌شد کار کرد، به بیمار رسید و دستیار اتاق عمل بود. اولین اعتراض‌ها، از این مسائل بود که شروع شد.

حمید نوذری: اعتراض از طرف چه کسانی بود و به چه شکلی؟ شما چه رفتاری داشتید؟

• م. الف: بیشتر کسانی که اعتراض می‌کردند، کادرهای قدیمی بیمارستان بودند. از شما چه پنهان، ما به آن‌ها می‌گفتیم طاغوتی! در تظاهرات پیش از انقلاب هم یا اصلاً شرکت نکرده بودند و یا شرکت‌شان بسیار محدود بود. از اوضاع جدید اصلاً راضی نبودند. از وضعیت کاری گذشته‌شان بیشتر رضایت داشتند. مسئله‌ی آزادی پوشش برای‌شان مهم بود؛ و اینکه کمی آرایش کنند و سر و وضع‌شان مرتب باشد. این‌ها وقتی به ما می‌رسیدند که ساده لباس می‌پوشیدیم، می‌گفتند: این چه سرو وضعی‌ست برای خودتان درست کرده‌اید؟! ما فکر می‌کردیم که اعتراض آن‌ها به خاطر عدم رضایت‌شان از اوضاع جدید است. خلاصه وضع غریبی بود. آن‌ها حرف‌هایی می‌زدند در رابطه با حجاب اجباری و... به درستی می‌گفتند که با این حجاب، وضع بهداشتی بیماران هم به خطر می‌افتد. یعنی حرف

دل ما را هم می‌زدند؛ ولی چون ما از نظر سیاسی قبول‌شان نداشتیم، حرف‌های درست‌شان را هم نمی‌پذیرفتیم. حتا آن‌ها را مورد اتهام قرار می‌دادیم.

جدا از این اعتراض‌ها، دکترها، پرستارها و کارکنانی که اغلب قدیمی‌تر بودند، در واکنش به اسلامی کردن محیط کار، کارهایی انجام می‌دادند؛ البته نه چندان علنی. برخی از آن‌ها، مخالف رژیم جدید بودند. اما ما این قدر ساده بودیم که به خاطر اختلافات سیاسی، حرف‌های آن‌ها را گوش نمی‌کردیم. اصلاً متوجه نبودیم که چه بلایی دارند سر ما زنان می‌آورند. حالا که فکرش را می‌کنم، اعصابم خرد می‌شود. به خودم می‌گویم که حکومت به جایی دست‌اندازی کرد که هیچ حق نداشت. ما هم مات و مبهوت نگاه کردیم.

حمید نوذری: مردان همکاران چه واکنشی نشان می‌دادند؟

• م. الف: بودند مردهایی که اعتراض می‌کردند؛ به ویژه دکترهایی که از این وضع واقعاً ناراضی بودند. اما می‌دانید که ما در مورد آن‌ها چه فکر می‌کردیم؟ اینکه می‌خواهند زن‌ها و دخترهای جوان را دید بزنند! و این جور حرف‌ها. خیلی‌ها مخالف بودند؛ ولی کار جدی و علنی نمی‌شد انجام داد. یا نمی‌خواستند انجام دهند.

حمید نوذری: چرا کار جدی انجام نشد؟

• م. الف: اگر بخواهم درست پاسخ بدهم، باید بر چند نکته انگشت بگذارم. یکی مسئله‌ی فرهنگی‌ست و درجه‌ی دوری و نزدیکی ما با آزادی‌های فردی، که نه برایش زیاد جنگیده بودیم و نه اجتماع و خانواده به ما چیز زیادی در این مورد آموخته بود. مسئله‌ی مهم دیگر، "تقدس انقلاب" بود و اینکه هیچ چیز نباید آن را خدشه‌دار کند. دست‌کم برای من و بسیاری دیگر، انقلاب مقدس بود. همان‌طور که قبلاً گفتم، جوانی و بی‌تجربگی هم مزید بر علت می‌شد. مسئله‌ی دیگری هم وجود داشت که شاید الان به نظر عجیب برسد؛ اما حفظ شغل هم اهمیت زیادی داشت. بی‌دلیل نبود که حکومت، سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌اش را از ادارات شروع کرد. بی‌کار شدن برای اغلب آدم‌ها یک نگرانی واقعی بود.

حمید نوذری: در میان عواملی که به آن اشاره کردید، جایگاه آگاهی چیست؟ به هر حال زنان این کشور تاریخچه‌ی مبارزاتی داشتند؛ عده‌ای برای حقوق زنان مبارزه کرده بودند و...

• م. الف: کاملاً درست است. حالا که درباره‌ی آن دوره فکر می‌کنم، می‌بینم که شرکتیم در انقلاب موجب شناختی شد از خودم به عنوان زنی جوان، خانواده و محیط کار تا آن زمان چنین شناختی به من نداده بودند. استبداد سیاسی شاه هم ما را از دانستن تاریخ

واقعی‌مان محروم کرده بود. اما این‌ها توجیهی بر کم‌دانشی یا بی‌اطلاعی من و امثال من از تاریخ کشورمان و فراز و نشیب‌های مبارزات اجتماعی نبود. ما نه آخوندها را می‌شناختیم و نه به خوابی که برای ما دیده بودند، آگاه بودیم. همین عدم آگاهی بود که سبب چنین شکست سختی شد.

بهمن ۱۳۸۲ / ژانویه ۲۰۰۹

چہرہ ہا

پریوش خواجه‌نوری

میهن جزئی

مهناز متین

● زنان حقوق‌دان ضد حجاب اجباری

● زنان نمی‌خواستند به عهد عتیق برگردند

● روشنفکران سکولار و جنبش ضدحجاب اجباری

زنان حقوق‌دان ضد حجاب اجباری

پریوش خواجه‌نوری

ناصر مهاجر: شما عضو اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران^۱ بودید و یکی از چهره‌های آشنا در میان زنان آزادی‌خواه کشور ما در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷. می‌خواستم بپرسم که چرا اتحادیه در فاصله ۲۲ بهمن تا ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ به طرح‌ها و سیاست‌های آیت‌الله خمینی در زمینه‌ی محدود کردن حقوق زنان واکنشی نشان نداد.

• پریوش خواجه‌نوری: واکنش‌هایی نشان دادند. فکر می‌کنم به سخنان آیت‌الله شریعتمداری درباره‌ی منع قضاوت زنان به دلیل "رقت قلب" واکنش نشان داده شد.^۲

ناصر مهاجر: اگر اشتباه نکنم چند تن از زنان قاضی واکنش نشان دادند و بر حق قضاوت زنان پا فشردند؛^۳ اما ندیده‌ام که اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان به آن اظهار نظرها و سیاست‌ها اعتراضی کرده باشد. تشکل‌های دیگر حقوق‌دانان کانون وکلا و یا انجمن حقوق‌دانان هم از کنار مسئله گذشتند. آیا این سکوت به دلیل وجود اختلاف نظر و

۱- اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران، به ابتکار زنده‌یاد مهرانگیز منوچهریان و شعاری از زنان حقوق‌دان تاسیس شد؛ در خردادماه ۱۳۴۰. هدف‌های اتحادیه در اساسنامه آن چنین آمده است: «تساوی حقوق زن و مرد از لحاظ حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی و ایجاد روابط بین‌المللی از نظر مطالعات حقوقی بر پایه‌ی حسن تفاهم بیشتر و حمایت اطفال و بالاخره سازگار کردن قوانین بر پایه و اساس اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و ایجاد زمینه‌ی مساعد برای بحث در موضوعات مربوط به زنان و اطفال در جهان امروز (با رعایت قانون اساسی و سایر مصوبات قوه‌ی مقننه‌ی کشور)». «در اوایل سال ۱۳۶۰، فعالیت اتحادیه هم متوقف ماند و پروانه‌ی وکالت منوچهریان و بسیاری از اعضای اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران لغو شد... در سال‌های آخر عمر منوچهریان از او خواستند که اساسنامه‌ی اتحادیه را تغییر دهند تا اتحادیه بتواند مجدداً فعالیت کند. اما او نپذیرفت.» نوشین احمدی خراسانی / پروین اردلان؛ سناتور (فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران)، نشر توسعه، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۲۷، ۳۵۵، ۵۲۰.

۲- نمایندگان دو خبرگزاری (رویتر و صدای آمریکا) با آیت‌الله شریعتمداری در روز هفتم بهمن ۱۳۵۷ گفتگویی انجام دادند. در پاسخ به این پرسش: «آیا درست است که زنان نمی‌توانند قاضی شوند و در پُست قضاوت کار کنند؟» آیت‌الله شریعتمداری گفتند: «قضاوت کار ساده‌ای نیست و برای قاضی شرایطی است و مخصوصاً در یک جامعه‌ی اسلامی اهمیت آن زیاد است و به نظر ما چنین پستی برای زنان مناسب نیست و تمام شرایط در آنان وجود ندارد... زنان با رقت قلب و لطافت جسمی و روحی که دارند، این کار به طبیعت جسمی و روانی آن‌ها سازگار نیست... نه تنها در پست قضاوت نمی‌توان از او استفاده کرد بلکه در بعضی پست‌ها و مناصب دیگر اجتماعی نیز همین مشکل وجود دارد. از شما که آمریکایی هستید سؤال می‌کنم در مملکت خود شما که تاکنون ۳۶ یا ۳۷ رئیس جمهور داشته‌اید، چند نفر از آن‌ها زن بوده است؟» اطلاعات، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، ص ۶.

۳- «زنان قاضی به حضرت آیت‌الله شریعتمداری پاسخ می‌دهند: چرا زن قاضی نشود؟» به امضای: معظمه صابری، فریده وحید، مینا مجدزاده خاندانی، بدرالزمان اصلانی کجوری، شیرین سعیدی، اطلاعات، ۱۸ بهمن ۱۳۵۷، ص ۵.

چنددستگی در میان حقوق‌دانان کشور بود و یا ناشی از گونه‌ای توهم نسبت به حاکمان تازه‌ی کشور؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** اختلاف نظر وجود نداشت. صحبت‌هایی در این زمینه انجام گرفت و تا جایی که می‌دانم، مطلبی هم نوشته شد. اما اصلاً به یاد نمی‌آورم چرا این مطلب در روزنامه‌ها به چاپ نرسید.

ناصر مهاجر: موارد دیگری نیز بود. برای مثال، وقتی روز ۷ اسفند ۵۷، دفتر آیت‌الله خمینی، به تعلیق اجرای قانون حمایت خانواده از سوی دادگاه‌ها امر کرد، چون آن قانون "خلاف شرع انور" بود؛ صداهایی بلند شد؛ اما اعتراض روشنی از سوی اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان صورت نگرفت. تنها گروه وکلای مدافع حقوق زن واکنش نشان داد.^۴ راستی این گروه نوپدید را می‌شناختید؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** نه. یادم نمی‌آید. باید بگویم که پس از این همه مدت، خیلی چیزها از خاطرم رفته. همه‌ی مدارک ما را هم از میان بردند.

ناصر مهاجر: گروه وکلای مدافع حقوق زن در بیانیه‌ای که در روزنامه‌ها به چاپ رساند، ضمن اعتراض به لغو قانون حمایت خانواده، در مورد اینکه زنان هیچ حضوری در "دفتر امام" ندارند و در "کمیته" هم نیستند، انتقاد خود را ابراز کرد:

«... چرا در آستانه‌ی انقلاب شکوهمند ایران که زن و مرد در آن دوش به دوش یکدیگر جنگیدند و چرا با وجود تمام وعده‌هایی که علمای عظام در مورد آزادی زنان و مساوات حقوق آنان به زنان کشور دادند، به یک باره این چنین به قانون حمایت خانواده حمله شد و بدون آنکه جانشینی برای آن تهیه شود، اعلام نمودند که این قانون مخالف شرع انور اسلام است... آیا این نشانه‌ی این نیست که در دفتر امام و کمیته‌ی انقلاب حتا یک زن برای آنکه مدافع حقوق زنان باشد و به خصوصیت‌های حقوقی، اجتماعی و اقتصادی نیمی از جمعیت کشور که حتا در جامعه‌ی توحیدی ایده‌آل نیز جای خاصی خواهد داشت توجه نماید، وجود ندارد؟»^۵

• **پریوش خواجه‌نوری:** اتحادیه هم اعتراضاتی از این دست به عمل آورد. اما الان به یاد

۴- بیانیه‌ی گروه وکلای مدافع حقوق زن، آیندگان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷

۵- "حتا یک زن در دفتر امام یا کمیته هست؟"، بیانیه‌ی گروه وکلای مدافع حقوق زن، آیندگان ۱۳ اسفند ۱۳۵۷.

بخش‌هایی از این بیانیه با عنوان قانون حمایت خانواده مخالف اسلام نیست، در روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ نیز به چاپ رسیده است.

نمی‌آورم کجا به چاپ رسیدند.

ناصر مهاجر: به نظر می‌رسد پس از انتشار نظر آیت‌الله خمینی درباره‌ی قانون حمایت خانواده بود که اتحادیه زنان حقوق‌دان نسبت به تبعیض‌های افزایشنده و محدودیت‌های قانونی برای زنان از سوی حکومت نوبنیاد هشیار شد. نامه‌ی اتحادیه خطاب به دولت، با عنوان: "درخواست اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران از دولت"، به گمان من تبلور این هشیاری‌ست:

«اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران طی نامه‌ای پشتیبانی خود را از دولت منتخب امام خمینی اعلام کرده و با تأکید بر نقش عظیم زنان که در مبارزات حق‌طلبانه‌ی ملت ایران با برادران خود همگام بوده و شهید داده‌اند، از دولت موقت مهندس بازرگان خواستند که محدود کردن فعالیت‌های اجتماعی زنان که به خیال رژیم سابق به منظور امتیاز دادن به جامعه‌ی روحانیت صورت می‌گرفت، متوقف گردد و این امر به مثابه رویه‌ی تازمائی برای تضعیف نیروی عظیم و خلاق زنان به کار برده نشود.»^۶

• پیروش خواجه‌نوری: درست است. باید بدانید که بخشی از فعالیت ما هم در کانون وکلا و جمعیت حقوق‌دانان انجام می‌شد.

ناصر مهاجر: می‌دانم عضو کانون وکلای دادگستری بودید در بیستمین دوره‌ی انتخابات این کانون که بیش از دو هزار وکیل در آن شرکت داشتند، نامزد عضویت در هیئت مدیره‌ی کانون شدید. در میان وکلایی بودید که بیشترین رأی را آوردند.^۷ در جمعیت حقوق‌دانان هم عضویت داشتید؟

• پیروش خواجه‌نوری: بله؛ من و همسرم هر دو عضو جمعیت حقوق‌دانان بودیم. کسانی که عضو این جمعیت بودند، از نظر سیاسی با هم تجانس داشتند. در کانون وکلا، هر کسی نظر سیاسی خودش را داشت. اما اکثر وکلای آزادی‌خواه مملکت عضو جمعیت حقوق‌دانان بودند. یادم هست ما خانم موکلی داشتیم که شوهرش با او خیلی بدرفتاری می‌کرد. ما وقتی فهمیدیم که شوهرش عضو جمعیت است، خیلی حیرت کردیم! یعنی فکر می‌کردیم که

۶- کیهان، ۱۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳

۷- «انتخابات کانون وکلا با شرکت بیش از دو هزار وکیل دادگستری برگزار شد. این استقبال از مشارکت در انتخابات کانون در نوزده دوره‌ی گذشته بی‌سابقه بود. تا روز ۲۴ خرداد [۱۳۵۷] که فقط ۴۰۰ رأی شمارش شده بود، حائزین اکثریت آرا افراد زیر از گروه وکلای پیشرو شدند». پیروش خواجه‌نوری، نوزدهمین نفری‌ست که نامش ذکر شده است. برگرفته از: ابراهیم نبوی، پیشروها، بیشتر کانون وکلا شدند (سی سال پیش در چنین روزی)، تارنمای رادیو زمانه، در نشانی زیر:

http://www.zamaneh.com/revolution/2008/06/print_post_9.html

همه‌ی اعضای جمعیت تافته‌ی جدا بافته در اجتماع هستند! وکلای دیگر در مورد اعضای جمعیت حقوق‌دانان می‌گفتند که آن‌ها "چی" هستند. آن وقت‌ها هر کس صحبت از آزادی می‌کرد، می‌شد "چی"! در حالی که برخی از اعضای جمعیت حقوق‌دانان خواه بودند و نه لزوماً دست چی.

ناصر مهاجر: ممکن است بپرسم شما در زمان انقلاب چند سال سابقه‌ی کار وکالت داشتید؟

• پیروش خواجه‌نوری: من در سال ۱۳۴۴ پروانه‌ی وکالت گرفتم...

ناصر مهاجر: از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شدید؟

• پیروش خواجه‌نوری: بله. از دانشگاه تهران لیسانس حقوق گرفتم و از دانشگاه ملی، فوق‌لیسانس حقوق جزا.

ناصر مهاجر: و بعد به وکالت مشغول شدید...

• پیروش خواجه‌نوری: نه فوراً. سال ۱۳۳۶، برای ادامه‌ی تحصیل به انگلستان رفتم. یک سال زبان خواندم و سپس در دانشگاه لندن در رشته‌ی حقوق بین‌الملل ثبت نام کردم. نمراتم خیلی خوب بود؛ ولی پیش از به پایان رساندن تحصیل، برای دیدار مادرم به تهران بازگشتم و تحصیلاتم در انگلستان ناتمام ماند. در سال ۱۳۳۹ ازدواج کردم. دوره‌ی کارآموزی را در سال ۱۳۴۲ گذراندم و در سال ۱۳۴۴ پروانه‌ی وکالت گرفتم. بنابراین در زمان انقلاب، بیش از ده سال سابقه‌ی وکالت داشتم. ما چند زن وکیل بودیم که به ما می‌گفتند وکلای کیف به دست! یعنی موکلین و پرونده‌های خودمان را داشتیم. این اصطلاح به گونه‌ای اهمیت حرفه‌ای و موقعیت ما را نشان می‌داد.

ناصر مهاجر: نام وکلای کیف به دست را به خاطر می‌آورید؟

• پیروش خواجه‌نوری: بله. من؛ خانم ژاله شام‌بیاتی، که وکیل خیلی موفقی بود. او با آقای اوصیا کار می‌کرد که یک وکیل بین‌المللی بسیار هوشمند و از نظر کاری از ما موفق‌تر بود. خانم بتول کیهانی بود؛ خانم مهین‌دخت خامنه؛ خانم دکتر منوچهریان؛ ثریا صدیقی...

ناصر مهاجر: با دکتر صدیقی نسبتی داشتند؟

• پیروش خواجه‌نوری: بله، از خاندان صدیقی‌ست. دختری بسیار باهوش؛ شاگرد اول دانشکده‌ی حقوق در دوره‌ی ما بود.

ناصر مهاجر: در واقع شمار وکلای کیف به دست، از انگلستان دو دست تجاوز نمی‌کرد؟

• پیروش خواجه‌نوری: بله. آن زمان تجاوز نمی‌کرد.

ناصر مهاجر: یعنی به برش زمانی انقلاب که رسیدیم، چهره‌های شناخته شده در میان

حقوق‌دانان زن، این بانوان بودند؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** همین طور است.

ناصر مهاجر: پیش از انقلاب، چه گونه کارهایی در ربط با حقوق زن انجام می‌دادید؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** ببینید، ما زنان حقوق‌دان، سال‌ها در جهت بهبودی موقعیت حقوقی و قانونی زن کار کرده بودیم. خانم دکتر منوچهریان، حقوق‌دان برجسته و استاد ارجمند ما، در زمینه‌ی قوانین مربوط به خانواده پژوهش‌های بسیاری به انجام رسانده بود. من در این زمینه با او همکاری کرده‌ام؛ به مدت ۱۰ سال. *اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران* را هم ایشان تأسیس کردند. خانم منوچهریان برای حق طلاق زن خیلی فعالیت کرد. همیشه می‌گفت این یوغی‌ست بر گردن زن ایرانی. قانون حمایت خانواده، حاصل زحمت و تلاش او بود و ما هم شاگردانش بودیم. بالاخره هم این قانون را به دولت وقت تحمیل کردیم. بنابراین، ما از مدت‌ها پیش این حساسیت‌ها را داشتیم. به همین دلیل هم در آن سال که بوی به هم ریختگی و انقلاب می‌آمد، *شورای هماهنگی زنان* را تشکیل دادیم.

ناصر مهاجر: دقیقاً در چه زمانی؟ به هنگام نخست‌وزیری جمشید آموزگار بود؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** بله. همان طور که گفتم، از زمانی که بوی تغییر و انقلاب به مشام رسید. شروع کردیم؛ یعنی ۵ یا ۶ ماه پیش از انقلاب.

ناصر مهاجر: چه قشری از زنان به عضویت *شورا* درآمدند یا با آن همکاری می‌کردند؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** هدف ما گرد هم آوردن اقشار گوناگون زنان بود؛ نه فقط زنان وکیل و حقوق‌دانان. از پرستار و پزشک گرفته تا فرهنگی و حتا زن خانه‌دار در میان ما بودند. زنانی که سطح تحصیلاتشان پایین بود، با شغل‌های مختلف و گاه پایین.

ناصر مهاجر: خانم منوچهریان هم در *شورای هماهنگی زنان* عضویت داشتند؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** نه. او خیلی گرفتار بود. دنبال کارها و برنامه‌های مختلفی بود. وقت‌هایی هست که شما انجمنی از "برجسته‌ها" تشکیل می‌دهید. اما *شورای ما* واقعاً از "متوسط‌ها" (average) تشکیل شده بود. همه جور زنی در آن بود. خانم منوچهریان در جریان کار ما قرار داشت؛ ما همیشه با هم همکاری داشتیم. کار ما را تأیید می‌کرد. اما خودش وقت این را نداشت که شرکت کند.

ناصر مهاجر: چند نفر بودید؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** حدود ۳۰ تا ۳۵ نفر می‌شدیم. بیشتر فرهنگی بودند. پرستار هم بود. یکی دو پزشک هم داشتیم. یادم هست خانمی می‌آمد که حتا تصدیق کلاس ششم را هم نداشت. ولی بی‌اندازه به این جلسات علاقمند بود.

ناصر مهاجر: آیا در میان آن‌ها، زنان با حجاب هم بودند؟

• پریوش خواجه‌نوری: یکی دو نفر بودند. اما زنان با حجاب روشن.

ناصر مهاجر: در راه‌پیمایی‌ها و گردهم‌آیی‌های زنان در اسفند ۵۷، وجود زنان با حجاب چشم‌گیر است. مثلاً در فیلمی که چند فمینیست فرانسوی از راه‌پیمایی روز ۲۱ اسفند ساخته‌اند، این زنان را می‌بینیم که طرف گفتگوی فیلم‌برداران هم قرار گرفته‌اند. زنان به روشنی تمام می‌گویند که مخالف حجاب اجباری هستند. دموکرات‌منشی در وجنات‌شان پیدا است! حدس می‌زنم چنین زنانی با شورای هماهنگی همکاری می‌کردند. درست است؟

• پریوش خواجه‌نوری: بله. کاملاً.

ناصر مهاجر: آیا هرگز اطلاعیه یا بروشوری درباره‌ی شورا چاپ کردید؟

• پریوش خواجه‌نوری: نه. دهن به دهن اطلاع‌رسانی می‌کردیم. دوستان می‌آمدند؛ غریبه‌ها می‌آمدند. جلسات خیلی پرهیجانی بود! همه خیلی علاقمند بودند. خیلی چیزها را البته از خاطر برده‌ام. اما می‌دانم که هفته‌ای یک بار جلسه داشتیم. خانم‌هایی که علاقمند بودند فعالیت بکنند، هفته‌ای یک روز به دفتر من می‌آمدند و همه‌ی مسائل را بررسی می‌کردیم و برنامه‌ها را به هم می‌گفتیم.

ناصر مهاجر: موضوع کار این جلسات چه بود؟

• پریوش خواجه‌نوری: سوژه‌ی کار ما تغییر در وضع زنان بود. درباره‌ی آینده‌ی زن در جامعه بحث و برنامه‌ریزی می‌کردیم. اخبار را رد و بدل می‌کردیم؛ صحبت می‌کردیم که چه خواهد شد و چه باید کرد.

ناصر مهاجر: بحث سیاسی هم می‌کردید؟

• پریوش خواجه‌نوری: تقریباً!

ناصر مهاجر: چرا می‌گویید تقریباً؟

• پریوش خواجه‌نوری: برای اینکه بحث‌های مان تنها سیاسی نبود؛ اجتماعی هم بود. بحث ما مربوط به آینده‌ی زنان بود؛ مسئله‌ی کار بود؛ حجاب بود. البته این مسائل به نوعی سیاسی‌اند. باید گفت که ما در آغاز خوش‌بین بودیم. فکر می‌کردیم این‌ها می‌آیند و می‌روند...

ناصر مهاجر: اعضای شورای هماهنگی در راه‌پیمایی‌ها هم شرکت می‌کردند؟

• پریوش خواجه‌نوری: بله! بسیاری از زنان ما در تظاهرات فعالانه شرکت کردند. ما فکر می‌کردیم شاه که برود، جمهوری دموکراتیک روی کار می‌آید. چنین توهمی، در عدم واکنش به موقع - که شما رویش انگشت گذاشتید - بی‌شک تأثیرگذار بود. ما اعتماد

بی‌جایی به آینده‌ی سیاسی ایران داشتیم. شروع کردیم به بررسی آنچه مورد علاقه‌ی مان بود و یا به آن حساسیت داشتیم. می‌خواستیم برای آینده‌ی زنان برنامه‌ریزی کنیم. با هم مشورت می‌کردیم. کارمان کاملاً سیاسی نبود؛ اما سیاسی هم بود.

ناصر مهاجر: آیا با روحانیت مرزبندی داشتید؟

• *پریوش خواجه‌نوری: نه!*

ناصر مهاجر: فکر می‌کردید برای پیروزی انقلاب نباید "وحدت" خدشه‌دار شود؟

• *پریوش خواجه‌نوری: بله. ما از انقلاب حمایت می‌کردیم؛ اما انقلابی با آن کیفیاتی که خودمان در نظر داشتیم. یعنی شاه برود و یک جمهوری دموکراتیک روی کار بیاید. آن‌هایی که رهبری انقلاب را به دست گرفته بودند، برای ما فقط نقش واسط را بازی می‌کردند. فکر می‌کنم اغلب روشنفکران چنین ایده‌ای داشتند و بسیاری از برخوردها تحت تأثیر این تفکر انجام گرفت.*

ناصر مهاجر: به بیان دیگر، شماری زن لائیک و سکولار، باورمند به آزادی، باورمند به جمهوری دموکراتیک ایرانی، از همان زمان که دیدند جنیش ضد دیکتاتوری شاه در حال شتاب گرفتن است، فکر کردند که دور هم جمع شوند و تجربیات‌شان را با هم در میان بگذارند و شور و مشورت کنند برای قردا...

• *پریوش خواجه‌نوری: تلاش برای پی‌ریزی چنین فردایی، در جامعه‌ی زنان ایران بیشتر از مردان وجود دارد. مردها در بیرون کار می‌کنند و وظیفه‌ی خانه‌داری بر عهده‌ی زنان گذاشته شده. این زنان واقعاً با چه شور و شوقی از خانه بیرون می‌آمدند و در تظاهرات شرکت می‌کردند؛ با چادر یا بی‌چادر. هنوز هم همین‌طور است؛ البته صرف نظر از عقاید. برای اولین بار، یک عده از زنان، به رغم فشارهایی که همسران‌شان بر آن‌ها می‌گذارند، از فضایی که باز شده استفاده می‌کنند. آنها با شور و شوق، از خانه بیرون می‌آیند و با رویدادها همراه می‌شوند. زن‌های چادری خیلی روشن‌تر شده‌اند. دیگر آن زن‌های دهاتی دوره‌ی شاه نیستند که فقط برای خریدن شیر و ماست بیرون بروند؛ به همین دلیل، وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: بیرون بیایید، واقعاً بیرون می‌ریزند. همه‌ی زن‌های چادری که تظاهرات می‌کنند، آن طوری نیستند که حکومت فکر می‌کند. البته حساب خانواده‌ی بسیجی‌ها و پاسدارها سواست. آن‌ها لشکر جمهوری اسلامی هستند. اما بقیه نیستند. خواست زن‌ها مشارکت در ساختن آینده‌ی مملکت است. وانگهی، فکر می‌کنم تلاش برای پی‌ریزی فردایی بهتر، زنان را به تظاهرات علیه حجاب واداشت.*

ناصر مهاجر: منظورتان تظاهراتی است که به دنبال انتشار سخنان آیت‌الله خمینی به راه

افتاد؟ سخنرانی ۱۵ اسفند ۵۷، در برابر جمعی از طلاب؟ همان که گفت «در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌ها لخت بیایند. زن‌ها بروند، اما با حجاب باشند.»؟ این صحبت‌ها برای شما شگفت‌انگیز و دور از انتظار نبود؟

• *پریوش خواجه‌نوری: حتماً بود!*

ناصر مهاجر: در فاصله‌ی کوتاه پخش خبر سخنرانی آیت‌الله خمینی در ۱۶ اسفند و حرکت خودجوش زنان در روز بعد، آیا اعضای اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان فرصت پیدا کردند تا درباره‌ی گفته‌های "رهبر انقلاب" تبادل نظر کنند و واکنشی در خور نشان دهند؟

• *پریوش خواجه‌نوری: تا جایی که به خاطر می‌آورم، تبادل نظری صورت نگرفت. تدارکی هم فکر نمی‌کنم دیده شده باشد.*

ناصر مهاجر: اعضای اتحادیه آیا به طور متشکل به دانشگاه تهران رفتند یا منفرد؟

• *پریوش خواجه‌نوری: من خودم آن روز اصلاً به دانشگاه تهران نرفتم. به یاد نمی‌آورم کدام یک از دوستان و آشنایانم در این حرکت شرکت کردند.*

ناصر مهاجر: همان‌گونه که می‌دانید، زنان معترضی که در دانشگاه تهران بودند، پس از مدتی به سوی نخست‌وزیری حرکت کردند. گفته می‌شود جمعیتی نزدیک به ۱۵ هزار نفر در برابر نخست‌وزیری گرد آمدند. هیئتی از سوی راه‌پیمایان به نخست‌وزیری رفت. اعضای اتحادیه در این هیئت حضوری پر رنگ داشتند. گفته شده که:

«مهرانگیز منوچهریان رئیس اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران نیز "هیئت نمایندگی زنان را به دفتر نخست‌وزیری هدایت کرد و از دولت ایران تقاضا نمود که اجازه ندهند زنان ایران به قرون وسطی برگردند.»^۸

آیا شما هم در این هیئت حضور داشتید؟

• *پریوش خواجه‌نوری: همان‌طور که گفتم، من در تظاهرات روز اول شرکت نکردم. اطلاع دقیقی هم متأسفانه ندارم.*

ناصر مهاجر: در گردهم‌آیی دادگستری، زنان حقوق‌دان حضوری محسوس و بسیار مؤثر داشتند. آیا به یاد دارید چه کسانی از سوی اتحادیه در این گردهم‌آیی شرکت داشتند؟ خانم منوچهریان هم بودند؟

• *پریوش خواجه‌نوری: اعضای اتحادیه به شکل متشکل در این حرکت مشارکت نداشتند. به یاد نمی‌آورم که خانم منوچهریان شرکت کردند یا نه. ایشان را در آنجا ندیدم.*

۸- اسناد لانه‌ی جاسوسی، جلد ۲۸، بی‌تاریخ، ص ۲۲، برگرفته از: ستانور، پیش‌گفته، ص ۲۴۷

ناصر مهاجر: شما جزو کسانی بودید که در نوشتن قطعنامه‌ی منسجم و محکمی که این روز خوانده شد، مشارکت داشتید...

• **پریوش خواجه‌نوری**: قطعنامه را من نوشتم. کس دیگری در نوشتن آن مشارکت نداشت.

ناصر مهاجر: ممکن است داستان نوشته شدن این قطعنامه را توضیح دهید. در کجا و به

چه ترتیب نوشته شد؟

• **پریوش خواجه‌نوری**: در دادگستری بودم که خبر دادند دیروز زنان تظاهرات کرده‌اند و به آقای خمینی هم اهانت شده. رفتم کانون وکلا. خانم کیهانی، مدیر داخلی کانون به من گفت: قرار است که امروز خانم‌ها بیایند به کاخ دادگستری. باید حواس‌تان باشد که بر این



اجتماع امروز زنان در دادگستری و دانشگاه

گردهم‌آیی کنترل داشته باشید. شما مأموریت دارید که نگذارید اتفاقات جلوی دانشگاه تکرار شود.

ناصر مهاجر: در همان روز اول، یعنی ۱۷ اسفند بود که تظاهرکنندگان پیش از متفرق شدن، شعار دادند: "برای دادخواهی، پس فردا دادگستری!" در پی این تصمیم جمعی، گردهم‌آیی روز شنبه ۱۹ اسفند در کاخ دادگستری پا گرفت.

• **پریوش خواجه‌نوری**: بله. صبح زود به دادگستری رفته بودم. من و سه چهار خانم وکیل دیگر با هم به گفتگو نشستیم. می‌خواستیم ببینیم چه کار باید کرد. تصمیم گرفته شد قطعنامه‌ای نوشته شود. در یکی از اتاق‌های دادگستری که میز بزرگی وسط آن بود، قطعنامه را نوشتیم. آن روز همه‌ی اعضای کانون وکلا هم بودند. خیلی‌هاشان هم کلاسی‌های سابق خودم بودند. خانم‌های دیگر، حدود ساعت ۱۰ و نیم آمدند. در اتاقی جمع شدیم. سران

گروه‌ها بودند. خانم ناطق و خانم جزنی هم حضور داشتند.^۹ به تبادل نظر پرداختیم و برنامه‌ی آن روز را ریختیم. سه نفر صحبت کردند. وقتی می‌خواستیم قطعنامه را بخوانیم،^{۱۰} بلندگو را گرفتند...

ناصر مهاجر: گفته شده که مقامات دادگستری با تقاضای زنان وکیل و قاضی برای واگذاری سالن سخنرانی دادگستری به تظاهرکنندگان مخالفت کرده بودند و حتی استفاده از بلندگو را ممنوع اعلام کرده بودند؟

• پیروش خواجه‌نوری: بله؛ همان طور که گفتم، بلندگو را گرفتند. حتی برق ساختمان را خاموش کردند. خیلی به کارمان لطمه زدند.^{۱۱} ما بسیار کوشش کردیم که آن روز، نظم و انضباط کاملاً برقرار شود. همه چیز به خوبی گذشت.

ناصر مهاجر: درباره‌ی آن گردهم‌آیی این هم گفته شده که از طبقه‌ی سوم کاخ دادگستری، یک زن در اعتراض به حجاب اجباری، حجاب سیاه خود را به پائین پرت کرده. آیا شما چنین صحنه‌ای را به یاد می‌آورید؟

• پیروش خواجه‌نوری: نه. من نه دیدم و نه شنیدم. ما بعدها با دوستان‌مان درباره‌ی این گردهم‌آیی که یک رویداد تاریخی بود، خیلی گفتگو و بحث داشتیم. اگر چنین اتفاقی افتاده بود، حتماً بازگو می‌شد.

ناصر مهاجر: حتی کیت میلر که واقعاً گزارش کامل و بی‌نظیری از دادگستری داده، چنین چیزی نگفته. او بارها و بارها بر فضای دوستانه‌ای که حاکم بود، انگشت گذاشته...

۹- شهین نوایی که در آن جلسه حضور داشت به یاد می‌آورد: «شب ۱۷ اسفند، ما که به تازگی یکدیگر را یافته بودیم (من، زهره خیام، شهره بدیعی، نسرین بصیری، ایراندخت از فرانکفورت و مسعوده آزاد) و چندین جلسه بحث و گفتگو در باره‌ی تشکل مستقل زنان برگزار کرده بودیم، دور هم جمع شدیم. در صدد یافتن چاره‌ای بودیم، دوستانی که با زنان حقوق‌دان رابطه داشتند، قرار گذاشته بودند که روز بعد به دفتر خانم خواجه‌نوری بروند و متنی را تهیه کنند. قرار شد از جمع ما تعدادی به آن جلسه بروند و عده‌ای هم به تظاهرات... هدف ما تنظیم بیانیه‌ای بود که خواست‌های‌مان را طرح کند.» نگاه کنید به "خاطره‌ی روز جهانی زن، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷"، شهین نوایی، در همین دفتر. به نظر نمی‌رسد که چنین جلسه‌ای برگزار شده باشد؛ چرا که خانم خواجه‌نوری چنین نبستی را مطلقاً به خاطر نمی‌آورد.

۱۰- به گفته‌ی شهین نوایی، قطعنامه توسط میهن جزنی خوانده شد، پیشین. میهن جزنی به یاد می‌آورد که در این گردهم‌آیی صحبت کرده؛ اما صحبتی خودانگیخته و نه از پیش طرح‌ریزی شده. نگاه کنید به گفتگو با زهره احمدی، ۲۰۰۹، زوارهای همین دفتر. قطعنامه توسط خانم خواجه‌نوری خوانده شد.

۱۱- شماری از وکلای حزب‌اللهی به اخلال در کار برگزاری گردهم‌آیی دادگستری برآمدند. یکی از آن‌ها سیدرضا زوارهای بود. این را زهره احمدی یکی از شرکت‌کنندگان در این گردهم‌آیی به یاد می‌آورد (گفتگو با زهره احمدی، ۲۰۰۹). زوارهای که وکیل دادگستری بود، پس از انقلاب مقام‌های زیادی را عهده‌دار شد؛ اولین دادستان انقلاب تهران، معاون وزیر کشور، رئیس شورای امنیت کشور...

• **پریوش خواجه‌نوری:** من هیچ دوره‌ای در زندگی‌ام بین مردم مملکت‌م این قدر دوستی و محبت و مساعدت ندیده‌ام. شنیدم که یک وکیل دادگستری همه‌ی شعارهای آن دوره را که برخی‌شان هم خنده‌دار بودند، جمع‌آوری کرده.

ناصر مهاجر: آیا در اعتراضات و تظاهرات روزهای بعد شرکت کردید؟

• **پریوش خواجه‌نوری:** نه، می‌دانید؛ بعد از گردهم‌آیی دادگستری مزاحمت‌های زیادی برای من ایجاد کردند. غروب که به خانه رفتم، برخی دوستان و همکاران زنگ زدند و گفتند: مواظب باش! دنبال هستند. گفتند: خانه را ترک کن (با روسری و عینک و خلاصه تغییر قیافه!). به خانه‌مان ریختند و همسر را همان شب گرفتند. "جرم" من سه چیز بود: نامزدی برای عضویت در هیئت مدیره‌ی *کانون وکلا*؛ شرکت در گردهم‌آیی دادگستری؛ و همکاری با خانم منوچهریان در *اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان*.

ناصر مهاجر: متوجه شدم...

• **پریوش خواجه‌نوری:** بله؛ در دسر کم نداشتم!

ناصر مهاجر: *اتحادیه زنان حقوق‌دان* جزو اولین تشکل‌هایی بود که «مسئله‌ی حجاب را پایان یافته» تلقی کرد. در بیانیه‌ای که در روزنامه‌ها به چاپ رسید، آمده:

«زنان حقوق‌دان (اعم از قاضی و وکیل) در کنار کلیه‌ی خواهران هم‌وطن که در گردهم‌آیی مورخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۹ در وزارت دادگستری صدای حق‌طلبانه‌ی خود را بلند کرده و طی قطعنامه‌ی صادره خواست‌های خود را اعلام داشته‌اند، از حضرت آیات اعظام و دولت موقت جناب آقای مهندس بازرگان که با درایت سیاسی و انقلابی خود عدم اجباری بودن حجاب را اعلام نمودند، سپاسگذاری می‌کند. همگان امیدواریم که در سایه‌ی انقلاب شکوهمند ملت ما، برابری‌های سیاسی، مدنی، اجتماعی و اقتصادی زنان ایران به بهترین نحو تأمین و ایران فردا به دست زنان و مردان مبارز آن نوسازی شود.»^{۱۲}

این در حالی بود که نه آیت‌الله خمینی از موضع خود واپس نشسته بود، نه از گفته‌های داماد ایشان حجت‌الاسلام اشراقی برداشت می‌شد که حضرات در حکم خود تجدید نظر کرده‌اند. حتا از مصاحبه‌ی رادیو - تلویزیونی روز جمعه‌ی آیت‌الله طالقانی نیز چنین چیزی احساس نمی‌شود. با اینکه موضع دولت و سخنگوی آن، آقای امیرانتظام، با موضع روحانیون متفاوت بود، اما حتا از لابلای گفته‌های آن‌ها نیز می‌شد دریافت که اجباری شدن حجاب

چیزی نبود که بخواهند از آن دست بکشند. واپس نشینی کاملاً موقتی بود. دیدند این اقدام را نمی‌توانند به صورت ضربتی انجام دهند. می‌خواستند آن را گام به گام اجرا کنند.

• *پریوش خواجه‌نوری*: از این بیانیه چیزی به خاطر نمی‌آورم. اما می‌توانم بگویم که مسئله‌ی حجاب برای من اصلاً پایان یافته تلقی نمی‌شد!

ناصر مهاجر: گویا خانم منوچهریان این بیانیه را نوشتند و برای انتشار به روزنامه‌ها فرستادند. درباره‌ی سبک کار ایشان خانم توران بهرامی گفته اند: «ببینید، دکتر منوچهریان سخنگو و رئیس اتحادیه بودند و گاه می‌شد که خودشان به تنهایی بیانیه و اطلاعیه‌ای بنویسند و از آنجا که کلیه‌ی اعضا با نظرات ایشان موافق بودند، اختلاف نظری هم پیش نمی‌آمد.»^{۱۳}

• *پریوش خواجه‌نوری*: می‌تواند این طور باشد.

ناصر مهاجر: یکی از کسانی که در آن روزها مرتب با مطبوعات تماس داشت، خانم منوچهریان است. برای مثال، مصاحبه‌ی ایشان با بی.بی.سی. است. ایشان در آن مصاحبه «از دودستگی‌ای که میان زنان ایران افتاده» ابراز نگرانی می‌کنند. روزنامه‌ی *کیهان* در فردای روز آن مصاحبه که هم‌زمان است با اخراج کیت میلر، ایشان را به باد تاسزا می‌گیرد و می‌نویسد «خانم سناتور سابق شاه که دیشب در بی.بی.سی. برای آزادی زنان ایران سنگ به سینه می‌زند...»^{۱۴} آیا این آغاز حمله به ایشان برای خانه‌نشین کردن‌شان نبود و از حرکت انداختن اتحادیه؟

• *پریوش خواجه‌نوری*: احتمالاً این طور است. می‌دانید؛ همه‌ی مدارک ما، همان طور که گفتم از میان رفت. بنابراین نمی‌توانم به آن‌ها استناد کنم.

ناصر مهاجر: اما خانم منوچهریان مواضع شجاعانه‌ی دیگری هم گرفته‌اند. مثلاً در اعتراض به اعدام‌ها که اطلاعیه‌ی اتحادیه را خودشان امضا کردند. ایشان که رئیس افتخاری مادام‌العمر اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان حقوق‌دان بودند، در نامه‌ای به دکتر سنجابی، ضمن اعتراض به اعدام‌های پی‌درپی، تعهد ایران را به قراردادهای بین‌المللی که در میان آن‌ها اعلامیه‌ی جهانی رفع تبعیض از زن نیز بود، یادآوری می‌کنند:

«... اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان حقوق‌دان، دیروز در نامه‌ای به دکتر کریم سنجابی وزیر امور خارجه به اعدام‌های پی‌درپی روزهای اخیر اعتراض کرد. متن نامه به قرار زیر است:

۱۳- سناتور، پیش‌گفته، ص ۳۵۰

۱۴- کیهان، ۲۸ اسفند ۱۳۵۷

جناب آقای دکتر سنجابی، وزیر امور خارجه. وزارت امور خارجه‌ی ایران به موجب تعهدات بین‌المللی خود حافظ و ضامن اجرای اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در ایران است. اقدام‌های بی‌دری و حبس‌هایی که در سراسر ایران صورت می‌گیرد و همچنین اقدام دولت شما در مورد نقض اعلامیه‌ی جهانی رفع تبعیض از زن، همه و همه مخالف با این قراردادها است و *اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران* شدیداً بدین اعمال معترض است. ادامه‌ی این رفتار، گذشته از برانگیختن انزجار و نفرت جهانی، موجب تزلزل حیثیت و اعتبار ما در مجامع بین‌المللی خواهد شد. دکتر مهرانگیز منوچهریان، *اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان حقوق‌دان ایران*.^{۱۵}

• *پریوش خواجه‌نوری*: متأسفانه خانم منوچهریان مورد اذیت و آزار زیادی قرار گرفتند و از فعالیت‌های با ارزش‌شان جلوگیری به عمل آمد.

گفتگوی ناصر مهاجر با پریوش خواجه‌نوری

۲۴ دی ۱۳۸۷ / ۱۳ ژانویه ۲۰۰۹

زنان نمی‌خواستند به عهد عتیق برگردند

میهن جزئی

مهنار متین: شما در روز شنبه ۱۹ اسفند در برابر کاخ دادگستری صحبت کردید. از این سخنرانی چه به یادتان مانده؟

• میهن جزئی: یادم هست که روی چهارپایه رفتم و حرف زدم. صحبت‌هایم را به نام سازمان چریک‌های فدایی خلق بیان کردم. گفتم: من هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلقم... تا نام سازمان آمد، آن قدر هورا کشیدند و درود گفتند که مدتی نتوانستم حرف بزنم. مهنار متین: زهره خیام و نسرين بصیری به یاد می‌آوردند که آن روز، شما سه نفر با هم و با اتومبیل نسرين بصیری به کاخ دادگستری رفتید. ظاهراً دیر به محل رسیدید...
• میهن جزئی: بله. کاملاً. چند ساعت در ماشین بودیم.

مهنار متین: برنامه‌ی سخنرانی شما از قبل ریخته شده بود؟

• میهن جزئی: نه. کاملاً خودانگیخته بود. به محل که رسیدیم، بچه‌هایی که دور و اطراف من بودند، گفتند: حالا یکی هم از چپ‌ها صحبت کن! بعد هم رو به من گفتند: میهن، تو حرف بزن. گفتم: چرا که نه! سخنرانی من به این ترتیب صورت گرفت. مهنار متین: آیا به یاد می‌آورید که صحبت شما در داخل کاخ دادگستری بود یا بیرون آن؟

• میهن جزئی: داخل کاخ بود.

مهنار متین: شهین نوایی صحبت شما را در جریان گردهم‌آیی دادگستری به یاد می‌آورد. ولی می‌گوید (به درستی) که دادگستری آن قدر شلوغ بود که شما نتوانستید وارد کاخ شوید. به همین دلیل شما در بیرون کاخ و در برابر جمعیت انبوهی که نتوانسته بود به درون کاخ دادگستری راه یابد، صحبت کردید. در حالی که کسان دیگری مثل خانم خواجه‌نوری و خانم ناطق در داخل صحبت کردند. قطعنامه هم در داخل کاخ خوانده شد.

• میهن جزئی: آنچه که به یاد من مانده، یک محل سرپوشیده است. پس باید داخل کاخ دادگستری باشد. البته بعید نیست که شهین درست بگوید. شاید من این گردهم‌آیی را با تحصن دادگستری که مدتی بعد برگزار شد، اشتباه گرفته باشم.

مهنار متین: از سخنان آن روزتان چیزی به یاد دارید؟

• میهن جزئی: مضمونش این بود که ما به هیچ عنوان نمی‌خواهیم با اجبار حجاب سرمان کنند؛ نمی‌خواهیم آزادی‌های مان را از دست بدهیم؛ نمی‌خواهیم به عهد عتیق برگردیم و خانه‌نشین شویم؛ و حرف‌هایی از این دست.

مهناز متین: چه خاطره‌ی دیگری از گردهم‌آیی کاخ دادگستری دارید؟ فضای کلی، کسانی که صحبت کردند و ...؟

• میهن جزئی: چیزی که بیشتر از همه به یادمانده، فضای همبستگی بود. در هر فرصتی جمعیت فریاد می‌زد: درود بر فدایی، سلام بر مجاهد و این‌طور شعارها. مردم نسبت به مبارزان احترام داشتند.

مهناز متین: رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق چه واکنشی نشان داد؟ به شما ایراد نگرفت که چرا در گردهم‌آیی دادگستری صحبت کردید؟

• میهن جزئی: نه؛ اتفاقاً تشویق هم کردند. یادمان هست که به محسن [مدیر] شانه‌چی تلفن کردم و او گفت: حتما برو. کار خوبی است!

مهناز متین: مجله‌ی تهران مصور درباره‌ی تظاهرات ضد حجاب اجباری، گفتگویی را با شما چاپ کرده که شما در آن گفته‌اید: «حجاب در این مقطع تاریخی مسئله‌ی ما نیست.» آیا این گفتگو را به یاد دارید؟

۱- «خانم میهن جزئی اظهار داشت: امروز که فریاد حق‌طلبانه‌ی تمام مردم میهن ما دیوارهای سهمگین ارتجاع را فرو ریخته است و امروز که زنان قهرمان ما توانسته‌اند دوشادوش مردان پرچم پُر افتخار انقلاب را بر دوش بکشند، با کمال سربلندی شاهد دستاوردهایی از این انقلاب هستیم. ما زنان در تمام سال‌های دیکتاتوری، تحت شدیدترین فشارهای اختناق و ستم بوده‌ایم؛ خصوصاً زنان زحمتکش و کارگر ما دوشادوش برادران، به همان شدت استثمار می‌شده‌اند و از حقوق اولیه‌ی یک انسان نیز محروم بودند و اینک آرزوی ما زنان دستیابی به آزادی واقعی و گام برداشتن در راه پاره کردن تمام زنجیرهای ستم طبقاتی و ارتجاعی گذشته است و این امر بدون اینکه زنان هم در تمام شئون با مردان شرکت فعال داشته باشند، میسر نخواهد شد و همین همگامی برابر زن و مرد است که می‌تواند در ساختن یک ایران آزاد و دموکراتیک مفید واقع شود، والا بیروز نخواهیم بود.

تأثر عمیق من در این مقطع تاریخی این است که ما تضاد خلق‌های ایران را اعم از زن و مرد و یا امپریالیسم جهانخوار را نادیده بگیریم و تمام انرژی و قوای خود را صرف کوبیدن یکدیگر بکنیم و مسئله‌ی حجاب در این لحظه‌ی تاریخی، مبرم‌ترین مسئله‌ی ما نیست و حجاب زن به معنی نفوی حجب، و آن پوشیدگی باطنی و واقعی زن است و اینکه یک زن می‌تواند بدون حجاب ظاهری، به بهترین حجاب‌های عصمت و شرافت و نجابت مستور باشد، خصوصاً که در قدیم شاهد بوده‌ایم از چادر و به اصطلاح حجاب برای انجام چگونه کارهایی استفاده کرده‌اند. از این جهت است که می‌گوییم مردم را از نقطه نظر چپ و راست و سپس با حجاب و بی‌حجاب به جان هم انداخته‌اند و خدای نکرده توهینی به زنان مبارز و دانشمند و زنان نه کمتر از مردان کرده‌اند. امیدوارم افرادی که در اطراف و جوانب پیدا می‌شوند و سوءاستفاده از رهنمودها و نصایح رهبر مذهبی می‌کنند، آگاه شوند، پند بگیرند و به انقلاب ایران لطمه نزنند و فراموش نکنیم که امپریالیسم هنوز مترصد فرصت است. به هر حال خشم زنان با اعلامیه‌هایی که از طرف آیت‌الله خمینی صادر شده تا حدودی فروکش کرده،

• میهن جزئی: گفتگویی یادم هست که در آن تهران مصور چند شعر را که برای بیژن [جزئی] در زندان بقم گفته بودم، چاپ کرد. خیلی هم دنبال آن شماره می‌گردم.

مهنار متین: این گفتگو درباره‌ی حرکت اعتراضی زنان است...

• میهن جزئی: من همیشه از مخالفین حجاب بودم و حتا به بچه‌های پیشگام [سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران] که برخی‌شان با روسری به جلسات می‌آمدند، اعتراض می‌کردم که: چرا با روسری به جلسه می‌آیید؟! آن‌ها

جواب می‌دادند: این مسئله‌ی ما نیست. من می‌گفتم: خیلی هم مسئله‌ی ماست! حکومتی که امروز حجاب بر سر ما می‌کند، فردا همه چیز به ما تحمیل خواهد کرد! مهنار متین: آنچه تهران مصور نوشته، اتفاقاً این مضمونی را که می‌گویید، ندارد.

• میهن جزئی: حالا که به مصاحبه‌ی تهران مصور اشاره می‌کنید، نکته‌ای را باید بگویم. این مصاحبه که در تاریخ ۲۵ اسفند ۵۷، یعنی ۶ روز بعد از گردهم‌آیی در وزارت دادگستری چاپ شده، احیاناً باید همان روز انجام گرفته باشد و مطمئناً در آن دخل و تصرف شده. چگونه ممکن است من هفته‌ی پیش در کاخ دادگستری به حجاب اجباری اعتراض کرده باشم و پس از چند روز در مصاحبه با تهران مصور گفته باشم حجاب مسئله‌ی ما نیست! در آن روزهای پُر حادثه و پُر مشغله، هرگز به خاطر ندارم که به روزنامه‌های رسمی نگاهی انداخته باشم! یادم هست که در همان ماه‌ها، برای سخنرانی به دانشگاه مشهد

تهران مصور، شماره‌ی ۹

۲۵ اسفند ۱۳۵۷



آیت‌الله خمینی این جنایتکاران و خیانت‌پیشگان را که گاه (متأسفانه) تحت عنوان مامور کمیته اقدام می‌کردند، محکوم کرده و از ماموران انقلاب خواستند سریعاً با آن‌ها مقابله کرده و از اعمال‌شان جلوگیری کنند.» (هفته‌نامه‌ی تهران مصور،

شماره‌ی ۹، ۲۵ اسفند ۱۳۵۷)

دعوت شدم. در صحبت‌هایم گفتم که این رژیم به حدی واپس‌گراست که فردا خواهیم گفت صد رحمت به رژیم شاه. در پایان سخنرانی، حزب‌اللهی‌ها به طرف من یورش آوردند و بچه‌ها موفق شدند مرا در پوشش چادر از در پشتی بیرون ببرند.

مهناز متین: آیا در راه‌پیمایی‌های اعتراضی روزهای بعد از گردهم‌آیی کاخ دادگستری هم شرکت کردید؟

• میهن جزئی: بله. اما یادم هست که وقتی عده‌ای می‌خواستند به طرف رادیو - تلویزیون بروند و من هم قصد همراهی با آنها را داشتم، یک نفر از بچه‌ها دوان دوان به طرفم آمد و گفت: رفقا گفته‌اند میهن را پیدا کن و به او بگو به اداره‌ی رادیو - تلویزیون نرود. چون زنان سلطنت‌طلب هستند که قصد رفتن به آنجا را دارند! من هم پذیرفتم و نرفتم.

مهناز متین: روی هم رفته در چند راه‌پیمایی شرکت داشتید؟

• میهن جزئی: فکر می‌کنم در دو راه‌پیمایی.

مهناز متین: در هیچ یک از جلساتی که در بزرگداشت روز جهانی زن در دانشگاه برگزار شد، شرکت کردید؟

• میهن جزئی: بله. یک جلسه را یادم مانده که جمعیت خیلی زیادی در سالن بودند و بچه‌های خارج کشوری اداره‌اش می‌کردند. بچه‌های داخل کشور دخالتی در آن نداشتند.

مهناز متین: برخورد آن عده از رهبران، کادرها و اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق که شما می‌شناختید، نسبت به حرکت اعتراضی زنان چه بود؟

• میهن جزئی: عمدتاً بی‌تفاوتی! نه اعلامیه‌ای دادند و نه چیزی گفتند. وقتی ما می‌گفتیم می‌خواهیم به تظاهرات برویم، پاسخ می‌دادند: خُب! بروید! بدشان نمی‌آمد که ما حرف بزنیم و جمعیت به نفع سازمان شعار بدهد! اما آنها مبارزه را فقط طبقاتی می‌دیدند. می‌گفتند: رهایی زن، در گرو رهایی کل جامعه‌ی است. مقصودشان از زن هم زنان زحمتکش و کارگر بودند. آگاهی نسبت به مسئله‌ی زن وجود نداشت.

گفتگوی مهناز متین با میهن جزئی

۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۸ / ۹ مه ۲۰۰۹

روشنفکران سکولار و جنبش ضدحجاب اجباری

مهناز متین

۱

رویکرد احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ به مسئله‌ی ستم جنسی به طور کلی و جنبش زنان در اسفند ۱۳۵۷ به طور ویژه، کم و بیش مورد بررسی قرار گرفته و تأثیرات منفی آن بر مبارزات زنان پس از انقلاب بهمن، به نقد کشیده شده است. این نقدها اما کمتر روشنفکران "غیرحزبی" را مد نظر داشته‌اند که از نام و آوازه‌ای برخوردار بودند و تأثیر برخوردارهایشان را نمی‌توان کم اهمیت‌تر دانست.

مراد ما در اینجا، طیف روشنفکران سکولار و آزادی‌خواه، از چپ‌گرا گرفته تا دموکرات و لیبرال است که اغلب‌شان در برابر تحمیل حجاب اجباری از سوی حکومت نوحاسته و جنبش اعتراضی زنان علیه آن، سکوتی معنی‌دار اختیار کردند و چه بسا "مصلحت‌اندیشی" را بر رویارویی با حکام مذهبی ارجح دانستند. آن‌هایی که واکنشی نشان دادند نیز نسبت به تشدید تبعیض جنسی بی‌توجه ماندند و خطری که جامعه را در تمامیت خود تهدید می‌کرد، ندیدند. از این رو، یا "به نعل و به میخ" زدند و یا تماماً به سرزنش زنان معترض برآمدند.

روشنفکران سکولار - از دانشگاهی و پژوهشگر گرفته، تا داستان‌نویس، روزنامه‌نگار، شاعر، هنرمند و... - به درجات گوناگون، شیفته‌ی "انقلابی‌گری" رایجی شده بودند که فضا را از خود آکنده بود. شیفتگی در برابر یکی از بزرگ‌ترین انقلابات قرن بیستم، پدیده‌ای دور از انتظار نبود؛ البته اگر بر روشن‌بینی آن‌ها - روشن‌بینی که می‌بایست می‌داشتند - سایه نمی‌انداخت و بر داوری‌شان چنین تأثیر نمی‌گذاشت.

روشنفکران مورد نظر ما، برخلاف نیروهای مذهبی، به برابری زن و مرد اکثراً باور داشتند و آن را بدیهی می‌دانستند. در عین حال، اما، با الویت بخشیدن به وجه عدالت‌جویانه و استقلال‌طلبانه‌ی انقلاب، پرداختن به برابری جنسی را فرعی و ثانوی می‌انگاشتند و آن را مانعی بر سر راه نبرد "اصلی" و "عمده" می‌پنداشتند. نبرد "اصلی" و "عمده" در آن برهه‌ی زمانی، نبرد با امپریالیسم برای کسب استقلال ملی، گسترش مبارزه‌ی طبقاتی، تشدید مبارزه برای عدالت اجتماعی، دموکراسی و آزادی (بدون درک و دریافت روشن و

جافتاده‌ای از این مقولات) بود. در نتیجه، مسئله‌ی زن و تبعیض جنسی را به حاشیه می‌راند و از نظر می‌انداخت. بدتر حتا؛ آن را به عاملی تبدیل می‌کرد برای "نفاق" و "تفرقه" و خطری برای "وحدت" ملی که برای پیشبرد نبرد اصلی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

با چنین درکی بود که روشنفکران سکولار به پی‌آمدهای تشدید تبعیض جنسی پی نبردند و به مبارزه‌ی زنان نپیوستند. حال آنکه تحمیل حجاب، دو چالش عمده را در برابر نیروهای سکولار به طور کلی و روشنفکران سکولار به طور ویژه قرار می‌داد: نخست اینکه، تحمیل پوشش اجباری، عیان‌ترین نمود نقض آزادی زنان بود که روشنفکران سکولار آزادی‌خواه می‌بایست در برابر آن قد علم می‌کردند. دوم اینکه این اقدام، نخستین گام جهت استقرار حکومت دینی و تحمیل شریعت اسلامی بر تمامی آحاد ملت بود که منطقیاً می‌بایست همه‌ی نیروهای سکولار را به مقاومتی جدی فراخواند. اعتراض بر ضد حجاب اجباری - و به طور کلی تبعیض‌های روزافزون نسبت به زنان - بی‌تردید یکی از اصلی‌ترین وجوه مقاومت در برابر استقرار حکومت اسلامی محسوب می‌شد.

اما روشنفکران سکولار، به جای پشتیبانی بی‌قید و شرط از یک حق ابتدایی - بگذریم از نقد حجاب به عنوان یکی از عیان‌ترین نموده‌های موقعیت فرودست زنان در نظام اسلامی پدرسالار - مسائل و مقولاتی را به میان آوردند که بحث حول اجباری شدن حجاب را به کلی به بیراهه برد: از مقایسه‌ی آن با کشف حجاب رضاخانی گرفته تا انتقاد از نقش دربار پهلوی در "اشاعه‌ی فساد اخلاقی" به بهانه‌ی آزاد کردن زنان؛ استفاده از زنان به عنوان وسایل عیش و نوش؛ تبدیل آنان به "عروسک"های خوش بر و رو که مصرف‌کننده‌ی صدها تن لوازم آرایش هستند؛ و... تو گویی در نگاه روشنفکران غیرمذهبی نیز تبلیغ و تحمیل حجاب، واکنشی طبیعی بود در برابر "اشاعه‌ی فساد اخلاقی" از سوی دربار پهلوی و رواج فرهنگ "زن عروسکی"! در ذهنیت روشنفکران، خواست آزادی پوشش، خود به خود معنای "جلفی" و "برهنگی" می‌گرفت و به "زنان عروسکی" منسوب می‌گشت؛ گرچه به روشنی گفته نمی‌شد زنان "عروسکی" چه کسانی هستند؟ مقصود آیا ده‌ها هزار زن کارمند، پرستار، دانشگاهی، دانشجو، دانش‌آموز، حقوقدان، پزشک، آموزگار، خانه‌دار، کارگر و... بود که برای اعتراض به حجاب اجباری به خیابان‌ها آمده بودند؛ بی‌حجاب و با حجاب؟

این طیف از روشنفکران، با رویکردی نه چندان متفاوت از اسلامی‌های مکتبی، از زاویه‌ی "اخلاقی" - آن هم اخلاقی سنت‌گرا - نسبت به مسئله‌ی حجاب موضع گرفتند. صفحات روزنامه‌ها پر شد از مباحثی که دوگانه‌های ساده‌انگارانه را در کنار هم ردیف می‌کرد:

زن "عروسکی" در برابر زن انقلابی؛ ساده پوشی در برابر مُدزدگی؛ فرهنگ مصرفی در برابر قناعت و متانت؛ و... نتیجه‌ی "اخلاقی" از این نوشته‌ها هم پند و اندرز بود به طرفین - عمدتاً به زنان - که به افراط نروند و مسائل را به درگیری نکشانند. روشنفکران، نگران از اینکه زنان "جلف" و "برهنه"، با طرح خواسته‌هایی پیش با افتاده، "انقلاب مردمی" را به بی‌راهه برند، به فکر مهار این نیرو افتادند.

گفته‌ای از یک زن خبرنگار فرانسوی، شاید بتواند روحیه‌ی جامعه را بهتر توصیف کند: «باید گفت که ایرانی‌ها، حتا جوان‌ها، پیشرفته‌ها و روشنفکران نیز زنان را به آزاد شدن تشویق نمی‌کنند.»^۱ شاید از آن رو که آزادی زن در آن زمان، به عنوان جزیی از مبارزه‌ی عمومی برای آزادی و دموکراسی به رسمیت شناخته نمی‌شد.

روشنفکران، کُنه اقدام اقتدارگرایانه‌ی حکومت نخواستند که نه هرکس، بلکه شخص آیت‌الله خمینی سرمنشأ آن بود، درنیافتند. پس نه تنها خود به اعتراض در برابر آن برخاستند، که از حرکت اعتراضی زنان، به درجات گوناگون فاصله گرفتند و حتا آن را نکوهیدند. آن‌ها، به رغم پیروی از گرایش‌های گوناگون عقیدتی و سیاسی، استدلال‌ات کم و بیش مشابهی ارائه می‌دادند. نخست اینکه در برابر مشکلات و معضلات موجود، مسئله‌ی "حجاب" از اهمیت چندانی برخوردار نیست. دوم اینکه، طرح این مسئله، "تفاق افکنی" است و "وحدت" شکنی؛ آن هم در وضعیتی که جهانیان چشم به ایران دوخته‌اند و هر حرکت "انحرافی"، از اعتبار انقلاب می‌کاهد.

رویکرد این روشنفکران به مسئله‌ی حجاب اسلامی را شاید بشود چنین خلاصه کرد: آیا یک "لچک" که تازه معلوم نیست اجباری شود، با مشکلات عدیده‌ای مانند تهدید همه سویه‌ی امپریالیست‌ها و سلطنت‌طلبان نسبت به انقلاب مردمی، وضعیت اسفبار معیشت زحمتکش‌ان، بی‌ثباتی مملکت، ناروشنی‌ها و ابهامات بی‌شمار درباره‌ی ساختار سیاسی و اقتصادی حکومتی که می‌رود بر کشور استقرار یابد... و هزار و یک مسئله و معضل دیگر قابل قیاس است؟! آیا رواست که با طرح مسئله‌ی حجاب، وحدت نیروهای "انقلابی" و "مردمی" را به خطر بیندازیم و راه را بر هجوم "ضدانقلاب داخلی و خارجی" هموار سازیم؟ پاسخ "منطقی" به این پرسش‌ها هم هیچ چیز نمی‌توانست باشد جز "نه".

سایه‌روشن‌هایی هم البته در موضع‌گیری این روشنفکران وجود داشت که از گرایش

۱- ژنویو دورمان (Geneviève Dormann)، هفته‌نامه‌ی فیکارو، ۱۰ مارس ۱۹۷۹ / ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

سیاسی و عقیدتی‌شان ناشی می‌شد. برخی از آن‌ها که به شدت شیفته‌ی "اسلام انقلابی" و "روحانیت مترقی" شده بودند، از اصل و اساس با جنبش زنان خصومت ورزیدند. این بخش از روشنفکران، در بهترین حالت، زنان معترض را مورد تحقیر و سرزنش قرار دادند. بسیاری اما فراتر رفتند و زنان ناسازگار با حکومت را به "دشمنی با انقلاب" و "طرفداری از قانون اساسی" متهم کردند؛ و یا گمراهانی که به دنبال "ضدانقلاب" راه افتاده‌اند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. برخی دیگر که بیشتر به نیروهای چپ کمونیست گرایش داشتند، جنبش زنان را دنبال‌چهی بورژوازی و خرده‌بورژوازی می‌دانستند و از این رو، با بدبینی و بدگمانی به آن می‌نگریستند. به باور آن‌ها، مخالفت با حجاب، نه از زنان کارگر و زحمتکش که از زنان طبقات متوسط و بالا نشأت می‌گرفت. با این حال، شماری از این دسته‌ی اخیر که باحجاب اجباری عمیقاً مخالف بودند، در روزهای آغازین جنبش، فعالانه در آن شرکت کردند. اما آشفته‌فکری و برخوردهای دوگانه‌شان در قبال جنبش زنان، موجب شد که به همان اندازه در ختم زودرس جنبش نیز نقش ایفا کنند.

استثناهایی هم در میان این طیف از روشنفکران بودند که خلاف جریان شنا کردند و به اعتراض نسبت به تبعیض جنسی پرداختند. این استثناها اما تنها قاعده را تأیید می‌کردند؛ قاعده‌ای که یا بدبینی و بدگمانی بود؛ و یا مخالفتی آشکار با خیزش زنان.

۲

بحث درباره‌ی جایگاه زن در جامعه، پیش از حرکت اعتراضی زنان در اسفند ۵۷ و حتا پیش از پیروزی قیام ۲۲ بهمن نیز در روزنامه‌های سراسری درگرفته بود. مقاله‌ی ناصر تکمیل‌همایون، از اعضای جبهه‌ی ملی ایران، نمونه‌ای جالب توجه آن مباحث است. او با اشاره به موقعیت تاریخی زن ایرانی که «به گونه‌ی "شیئی" بیشتر مورد توجه قرار گرفته است»، تلاش برای دگرگونی این موقعیت را بیشتر در خدمت "غربی" کردن چهره‌ی زن می‌نماید:

«... این دگرگونی که غالباً در رابطه با سلطه‌ی بیگانگان بوده و از لحاظ عناصر متشکله‌ی اجتماع بیشتر حالت انفعالی و پذیرش اجباری داشته، در زتدگی فردی و جمعی زنان ایران نیز اثرات فراوان باقی گذاشته است... آنچه فراهم آمد و یا نقادان در خط ساختن آن قرار داشتند، بیشتر از آنچه با جامعه و نیازهای آن رابطه داشته باشد و یا در حرکت استقلال ملی و فرهنگی نظم یابد، با خواست‌های سلطه و فرهنگ بورژوازی غرب گره

خورد...»^۲

به بیان دیگر، آن‌ها که در طول چند دهه، با گفتار و نوشتار و سروده‌های‌شان، در راستای بهبود موقعیت زن تلاش کرده‌اند و "نقادان" نام می‌گیرند، در نظر آقای تکمیل همایون جزء "عناصر متشکله‌ی اجتماع" محسوب نمی‌شوند؛ چرا که این‌ها بیشتر به حالت "انفعالی" و "اجباری" با دگرگونی‌ها برخورد می‌کردند. بنابراین، "عناصر متشکله‌ی اجتماع"، حتماً نیروهای تاریک‌اندیشی بودند که حق داشتند "منفعلمین" را به دنبال خود روان کنند و بخش مدرن جامعه را از دستیابی به آمال و آرزوهایش محروم نمایند. وانگهی نویسنده، روشنفکرانی را که نماد این آمال و آرزوها بودند - از نویسندگان حبل‌المتین گرفته تا شعرایی مانند میرزاده عشقی - فاقد شناخت از "بنیادهای جامعه" معرفی می‌کند که «متأثر از شاعران و متفکران عثمانی بیشترین حمله‌های خود را به پوشش زنان که کاملاً امر روبنایی بوده، متوجه می‌ساختند.»

ناصر تکمیل همایون، با برجسته کردن ظواهر مدرنیزاسیون سطحی حکومت پهلوی، چهره‌ای غیرواقعی و مخدوش از بخش مدرن زنان ایرانی به دست می‌دهد و آن‌ها را "عروسک فرنگی" می‌نامد. او ضمن ابراز خوشحالی از اینکه انقلاب ایران بر روند "غربی" شدن جامعه نقطه‌ی پایان نهاده، شایعه‌ی عقب‌گرد زنان به عهد عتیق را تنها ناشی از تبلیغات سوء می‌خواند:

«استبداد وابسته و ارتجاع همه جا انتشار می‌دهد که به دنبال دگرگون شدن نظام کنونی و روی کار آمدن اشخاص با ایمان و معتقد به اسلام و روحانیت، زنان در موقعیت نابهنجار قرون وسطایی قرار خواهند گرفت؛ "آزادی"های خود را از دست خواهند داد و دوباره به زندگی دهشتناک گذشته بازخواهند گشت.»

او که حتا کوچک‌ترین نشانی از "تردید و شک و عدم اطمینان" نسبت به هیئت حاکمه را از سوی زنان، غیرموجه می‌شمارد، هدف خود را برطرف کردن "نقطه‌های سیاه ابهام" قرار می‌دهد:

«در این گفتار کوشش به عمل آمده تا نقطه‌های سیاه ابهام و دودلی و ناباوری زنان نسبت به آینده‌ی درخشان فردای ایران مستقل و آزاد، به سپیدی‌های امیدبخش و انسانی که در گرو مبارزات همه‌ی گروه‌های اجتماعی جامعه است، مبدل گردد.»

۲- می‌خواستند زن ایرانی "عروسک فرنگی" باشد، ناصر تکمیل همایون، کیهان، ۱۶ بهمن ۱۳۵۷، ص ۶

به این امیدواری بی‌پایه و بی‌مایه درباره‌ی "آینده‌ی درخشان" ایران، روشنفکران دیگری نیز مبتلا شده بودند.

یکی از آن‌ها سیمین دانشور، داستان‌نویس پرآوازه‌ی ایران است. این نویسنده‌ی با سابقه که نوشته‌هایش از دیرباز در میان طیف وسیعی از مخالفین حکومت شاه علاقمندان بسیار داشت، کمی پیش از قیام بهمن، خوش‌بینی‌اش را نسبت به رویدادهای جامعه ایران داشت. او در پاسخ به این پرسش که: «به نظر شما آیا ممکن است استبداد دیگری جایگزین اختناق گذشته بشود؟» گفت:

«لابد مقصودتان یک استبداد مذهبی است. من غالب اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های حضرت خمینی را خوانده‌ام و نوارهای صدای‌شان را شنیده‌ام و انتشارات نهضت را که در پاریس منتشر شده، به دقت بررسی کرده‌ام... ایشان بارها و بارها تأکید کرده‌اند که آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی را پاس خواهند داشت... [من] خوش‌بینم.»^۳

در گفتگویی با هفته‌نامه‌ی فرانسوی سرخ (Rouge)، که در همان زمان صورت گرفت، سیمین دانشور نظرش را درباره‌ی مسئله‌ی زن بازگو کرد. این گفتگو، بخشی از گزارشی است که هفته‌نامه‌ی سرخ به مشکلات زنان ایران پس از انقلاب اختصاص داده بود. از نگاه گزارش‌دهنده: «... تهاجم واپس‌گرایان، شانس بیشتری برای گسترش پیدا کرد، چرا که بخشی از اقشار ترقی‌خواه، تصمیم گرفتند سکوت کنند و این تابو را تا پیروزی نهایی، به میان نیاورند.» سیمین دانشور نمونه‌ای از این اقشار است:

«من درباره‌ی مسئله‌ی زن نخواهم نوشت تا در انقلاب اخلاص ایجاد نکنم. شاه رفته؛ اما هنوز هیچ چیز تغییر نکرده است. جریان به سمتی در مسیری افتاده است که نمی‌خواهم از آن منحرف شود. وقتی آزادی به دست آید، هم برای مردان خواهد بود و هم برای زنان.»^۴

خبرنگار سرخ، از سیمین دانشور درباره‌ی حق طلاق می‌پرسد و حیرتش را از پاسخ او پنهان نمی‌کند: «از همه حیرت‌انگیزتر، پاسخ او به مسئله‌ی طلاق است که با عبارت آشنای:

۳- نماز عشق بر خاک سرد شهادت، گفتگو با سیمین دانشور، *آیندگان*، ۹ بهمن ۱۳۵۷، ص ۶

۴- سرخ (Rouge)، هفته‌نامه‌ی اتحادیه‌ی کمونیستی انقلابی (Ligue Communiste Révolutionnaire LCR)، ۹-۱۴ مارس ۱۹۷۹، شماره‌ی ۸۵۷؛ در مقاله‌ای با عنوان: "اسلام علیه نیمی از ایران". LCR یکی از گرایش‌های تروتسکیستی عضو *اترناسیونال* ۴ بود که در سال ۱۹۷۴ تشکیل شد و تا ۲۰۰۹ به فعالیت پرداخت. در این سال، LCR خود را منحل کرد و به تشکیلی پیوست به نام "حزب جدید ضدسرمایه‌داری" (NPA : Nouveau Parti anticapitaliste). گزارش‌گر سرخ، نام سیمین دانشور را ذکر نمی‌کند. اما مشخصاتی که می‌آورد، جای تردیدی نمی‌گذارد که مصاحبه‌شونده جز سیمین دانشور نمی‌تواند باشد.

"خیلی زود است که جنبش چند پاره شود"، به آن حقانیت می‌بخشد: «بله؛ قرآن به هر مرد اجازه می‌دهد که هم‌زمان، چهار زن عقدی و چهار صیغه داشته باشد. اما نگران نباشید؛ حتی اگر چندزنی قانونی شود، به هررو، از نظر اقتصادی غیرممکن است. قرآن تصریح کرده که مرد باید رفتار یکسانی با تمام زنانش داشته باشد. اگر برای یکی پیراهنی می‌خرد، همان را باید برای سه تای دیگر هم بخرد؛ و غیره. هیچ کس در ایران امکانات مالی برای چندهمسری نخواهد داشت.» پاسخ سیمین دانشور به پرسش خبرنگار درباره‌ی حجاب نیز چنین است: «این حجاب، اسلامی و مذهبی نیست؛ فقط یک لباس سنتی است. به شما اطمینان می‌دهم؛ چرا که با آیت‌الله طالقانی در این باره بحث کرده‌ام و در جمهوری اسلامی زنان را به گذاشتن چادر مجبور نخواهند کرد.»

دو روز پس از آغاز حرکت اعتراضی زنان علیه حجاب اجباری، سیمین دانشور نوشته‌ای به چاپ رساند که مخالفتش نسبت به تظاهرات زنان را به روشنی بیان می‌داشت:

«... متأسفانه دست‌های مرئی و نامرئی در کار و در راه است و می‌داند که آسان‌ترین راه مخدوش کردن چهره‌ی پاک انقلاب مردم ایران، تفرقه‌اندازی و ایجاد دلهره، ترس، اضطراب و ایجاد جنگ روانی است و کدام تفرقه‌اندازی بهتر از جدا کردن گروه عظیمی از زنان زحمتکش و روشنفکر از نهضت؟... اینک مسئله‌ی حجاب مطرح شده است... و آنچنان زنان و دختران زحمتکش و شیفته‌ی آزادی را آشفته کرده که در این برف و سرمای زیر صفر همه‌شان را به خیابان‌ها کشانده است.»^۵

خانم دانشور، زنان طرفدار حجاب را که به باور او نمی‌دانستند ریشه‌ی واقعی حجاب چیست، مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «خیال همه را راحت کنم که حجاب به صورت چادر، یک مسئله‌ی اسلامی نیست، یک مسئله‌ی سنتی است... اگر خواهران سنت‌گرای ما می‌خواهند چادر به سر کنند، خود دانند و آزادند... اما بدانند که در این راه مقلد زنان درباره‌ی هستند که خود با نظیرش درافتاده‌اند.» او سپس، به طرفداران حجاب توصیه‌هایی می‌کند در مورد اینکه چگونه می‌توان به کمک طراحان لباس، پوشش‌های متنوع اسلامی طرح‌ریزی کرد تا حجاب «دست و پاگیر و مخل آزادی و حرکت و فعالیت» نباشد، و «در ضمن، پوشیدگی شرعی و اسلامی را هم تضمین کند.»

این گفته‌ی سیمین دانشور نشان می‌دهد که او به خواسته‌های زنان محجبه‌ی سنتی توجه کافی دارد؛ حال آنکه به دغدغه‌های زنان متجدد بی‌توجه است؛ همان زنانی که

حقوق‌شان به طور روزمره پایمال می‌شد و به حساسیت و ایستادگی‌شان در برابر اقتدار و زور حقانیت می‌بخشید. حجاب در نگاه سیمین دانشور، اساساً مسئله‌ای "فقهی" و "فرعی" شمرده می‌شد و عاری از اهمیت:

«... چه مسئله‌ی چادر و چه حجاب شرعی اسلامی که اینک برای زنان کارمند و پرستار و پزشک و مهندس و معلم و حقوقدان و کارگر و غیره مطرح شده است، از مسائل فرعی و فقهی و ظاهری است؛ در حالی که فعلاً کوهی از مشکلات در برابر ما برپا ایستاده و سد راهمان است و طرح این مسائل با آن آب و تابی که از رادیو شنیدیم... جز اینکه مشکلی بر مشکلاتمان بیفزاید و چند دستگی‌ها و تشتت‌ها افزون کند، حاصلی ندارد...».

۳

بی‌اهمیت شمردن جنبش زنان در اسفند ۵۷ و اکراه روشنفکران در همبستگی با آن، به روزنامه‌نگاران و رسانه‌های همگانی نیز سرایت کرد. به جز روزنامه‌های سراسری که به درج خبر رویدادها پرداختند، اغلب مجلات به این جنبش عنایتی نشان ندادند. در میان مجله‌های عامه‌خوان، می‌توان از *امید ایران*، *سپید و سیاه* و *اطلاعات هفتگی* نام برد.

هفته‌نامه‌ی *امید ایران* به سردبیری علی‌رضا توری‌زاده، جنب و جوش اعتراضی زنان علیه حجاب اجباری را به کلی نادیده گرفت. دست‌اندرکاران این مجله که از خاطرات ثریا اسفندیاری همسر شاه تا زندگی *مادام کلود*^۱ را در آن روزها به روی کاغذ آوردند، نه در شماره‌ی ۲۱ اسفند و نه در شماره‌ی ۲۸ اسفند ۵۷، کلامی از خیزش زنان ننوشتند.

سپید و سیاه، درباره‌ی برخورد مخالفان و موافقان حجاب و آنچه "جنگ چادر" نامید، چند جمله‌ای نوشت:

«... در این موقعیت زمانی که انقلاب ما چشم جهانی را خیره کرده است، حیف است مردم ما سرگرم جنگ چادر شوند. چند سال قبل در یکی از روزنامه‌ها این شعر را خوانده بودم: *کافر بی همه‌چیز از ماه و افلاک گذشت / مسلم اندر پی رویند و حجاب است هنور*. امروز می‌بینیم پس از ۳۰ سال، چادر باز موضوع روز شده است.»^۲

نوشته‌ی *اطلاعات هفتگی* درباره‌ی "قیام خانم‌ها" کمی مفصل‌تر است. مقاله‌ی "حجاب یا بی‌حجابی؟"، با ذکر آن‌چه از سخنان آیت‌الله باید "فستفاد" شود - یعنی پایان

۱- رئیس یکی از شبکه‌های معروف فاحشه‌های لوکس در فرانسه

۲- علی بهزادی، *سپید و سیاه*، شماره‌ی ۱۰۹۹، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷، یادداشت‌های هفته، ص ۳

یافتن «دوران مینی ژوپ و توالت‌های آن‌چنانی برای زن ایرانی» - اظهار می‌دارد: «یکی از مهم‌ترین مسائلی که طول هفته‌های گذشته نه تنها در تهران که در قسمت عمده‌ای از شهرهای ایران داغ‌ترین و بحث‌انگیزترین مسئله‌ی روز محسوب می‌شد، حجاب خانم‌ها بود. رهبر انقلاب اسلامی ایران آیت‌الله خمینی در یکی از سخنان خود به این نکته اشاره کرده بودند که در یک کشور اسلامی می‌بایست خانم‌ها بیشتر رعایت حال خود را بکنند و پوشیده‌تر در محافل و مجامع عمومی ظاهر شوند و از این سخنان این‌گونه مستفاد می‌شد که دوران مینی ژوپ پوشی و توالت‌های آن‌چنانی برای زن ایرانی پایان یافته است و خانم‌های ایرانی که خود یکی از ارکان بارور شدن انقلاب بودند، می‌بایست گونه‌ای در اجتماع ظاهر شوند که با زن عروسکی دوران گذشته فرق داشته باشند»^۸

نویسنده‌ی مقاله، تهاجم و حشیانه‌ی نیروهای حزب‌الله به تظاهرات مسالمت‌آمیز زنان را به "درگیری میان مخالف و موافق حجاب" فرومی‌کاهد و چنین وانمود می‌کند که گویا زنان نه در مخالفت با "حجاب اجباری"، که در مخالفت با "حجاب" به تظاهرات پرداخته‌اند:

«این موضوع، به فاصله‌ی یکی دو روز چنان تأثیر گسترده‌ای را سبب شد که بار دیگر مسئله‌ی میتینگ‌ها و تظاهرات خیابانی به راه افتاد و این بار بر سر این که زن ایرانی باید حجاب داشته باشد یا بی‌حجاب باشد بحث‌های موافق و مخالف آغاز شد... قطعنامه‌ها صادر شد. سخنرانی‌ها ایراد شد... شعارهای مخالف چه کتبی و چه شفاهی دهان به دهان تکرار شد و سرانجام کار به جایی رسید که موافق و مخالف به هم ریختند و برخوردهایی به وجود آمد که همه اسباب تأسف بود. زیرا خانم‌های مخالف حجاب از سوی موافقان مورد حمله قرار گرفتند و در حالی که گروه‌های بزرگ مخالف و موافق در خیابان‌ها سرگرم بودند، گروه‌های کوچکتر در مدارس دخترانه با یکدیگر درگیر شدند.»

مقاله پیش از اینکه با توصیف "مهم‌ترین قیام‌های زنان در ممالک جهان" به پایان رسد، درباره‌ی "جنبه‌ی خانمانه‌ی" حرکت زنان، با لحنی کم و بیش تحقیرآمیز می‌نویسد: «این قیام خانم‌ها سبب شد که نام زنان ایرانی نیز در شمار دیگر بانوانی که در سراسر جهان به گونه‌های مختلف و علل مختلف به مبارزه پرداختند، ثبت شود. قیام‌هایی که صد در صد جنبه‌ی خانمانه داشته است و با انقلاب و رویدادهایی که زن و مرد با هم مبارزه کردند، فرق دارد...»

در میان مجله‌های عامه‌خوان تنها هفته‌نامه‌ی تهران مصور به سردبیری مسعود بهنود بود که به شیوه‌ای متفاوت به خیزش زنان پرداخت. تهران مصور گزارش مفصلی از رویدادهای آن روز تهیه کرد که "هفته‌ی زنان" نام داشت و چنین آغاز می‌شد: «برای زنان، چون ایستادند و از سنگ و کلوخ نهراسیدند که از آسمان می‌بارید؛ از تهمت‌ها هم زن‌هایی سرخابی و پالتوپوست هم راهبر آنان نبودند.»

گزارش تهران مصور، با اشاره به اهمیت روز جهانی زن آغاز می‌شود که: «برای همه‌ی زنان دنیا روز بزرگی است و برای زنان ایران که دوشادوش مردان با انقلاب از بند رسته‌اند، روزی بزرگ‌تر» و چنین ادامه می‌یابد:

«بسیاری از زنان کشور که صفت مبارز برای آنان برانزده است، در دانشگاه گرد آمدند تا برای نخستین بار روز واقعی زن را گرامی دارند. روزی غیر از ۱۷ دی. پیش از آن و صبح همان روز، مسئله‌ی حجاب مطرح شده بود؛ حجاب اسلامی... زنان که سال‌ها خود حجاب خود را برمی‌گزیدند و اعتقاد به حجاب فطری داشتند، این را برنتافتند و فریاد برآوردند و سر صدا کردند و مجموع همه‌ی این‌ها به تظاهرات بزرگی بدل شد که چند روز ادامه یافت و سرانجام برای زنان پیروزی به همراه داشت... مسئله‌ی حجاب از آن رو اهمیت داشت که اولین حرکت‌های عملی پس از انقلاب جان دارد، زنده است؛ حرکت می‌کند؛ نمی‌ایستد، متوقف نمی‌شود. انقلاب پایان نیافته است.»^۹

هفته‌نامه‌ی سیاسی جنبش، نشریه‌ی دیگری که به خیزش زنان پرداخته، این خیزش را بی‌تردید ادامه‌ی انقلاب نمی‌داند. عکس صفحه‌ی نخست، خواننده را فوراً متوجه نگاه منفی گردانندگان آن نشریه نسبت به خیزش زنان علیه حجاب اجباری می‌کند. زیر عکسی از زنان با حجاب، نوشته شده: «زنان ایرانی، با چنین لباسی مبارزه کردند و پیش رفتند و عناصر رژیم را به دور ریختند.» عکس دیگری که تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری را نشان می‌دهد، چنین توصیف شده است: «و جمعی از زنان، امروز چنین تظاهرات می‌کنند و تقاضا دارند آن لباس مبارزه و مبارزان را به دور بریزند»^{۱۰}

اسلام کاظمیه از دست‌اندرکاران جنبش، در مقاله‌ای با عنوان "حجاب اسلامی چیست و چرا؟" که فردای آن روز در کیهان نیز بازچاپ شد، نقطه‌نظراتش را درباره‌ی تظاهرات زنان بیان می‌کند. او که چند روز پیش از آن رویداد، اعلام کرده بود: «... من با دیکتاتوری یا

۹- تهران مصور، سال ۳۶، شماره‌ی ۹، ۲۵ اسفند ۱۳۵۷

۱۰- جنبش، شماره‌ی ۳۰، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱

استبداد مخالف و شدیداً مخالف و هنرمند هم به علت اینکه آزادی جزو ذات هنر است، نمی‌تواند با دیکتاتوری مخالف نباشد»^{۱۱} نسبت به اقدام اقتدارگرایان در تحمیل حجاب - که نمودی آشکار از نقض آزادی بود - مخالفتی نشان نداد و معترض متأثر از "طرفداران قانون اساسی" خواند:

«چند روز است که تب حجاب همه جا را فرا گرفته است. اینکه می‌گوییم همه جا را، یک اصطلاح است... منظور محیط روشنفکری است و بیشتر در تهران... این مسئلهی "حقوق زنان" را از وقتی که ما عملاً دیده‌ایم، مخصوص شهرها و بانوان شهرنشین بوده است... نه مربوط به دیروز و امروز است، بلکه از سال ۱۳۱۳ [۱۳۱۴؟] شمسی، یعنی سال "آزادی زنان" و تراژدی "کشف حجاب" رضاخانی است... این قلم هرگز قصد آن ندارد که در راه دفاع از چادر نماز به گردش درآید و در برابر تب و تاب خواهران "متجدد" موضع بگیرد و یا از سویی دیگر شعار "حجاب اسلامی" را نفی کند... تبلیغات درباره‌ی حقوق زنان و تبلیغ صف‌شکنانه در مورد بازگشت به دوران اسارت زن، از اعتراض به شعار مسکوت گذاشتن قانون حمایت خانواده شروع شده... تبلیغات خراب کننده اوج گرفت و از پیچ‌های زیرگوشی به کوچه و خیابان و مجالس و اجتماعات کشیده شد. هواداران دیروزی قانون اساسی و دشمنان انقلاب که شمارشان نه کم است و نه غیرمؤثر، این موج اعتراض را دامن زدند... نقطه‌ی ضعف اعتراض بعدی بانوان در تناقض خواسته‌های آنان است. بانوان حقوق اجتماعی هم‌تراز با مردان می‌خواهند و این بدان معنی است که نمی‌خواهند بازیچه و عروسک و آلت طرب مردان باشند... اما بانوان معترض این حقیقت را می‌دانند که رژیم فساد و دلالی و اقتصاد مصرف دوران شاهنشاهی و انقلاب سفید در زیر سرپوش بخشیدن حقوق زنان به آنان، از آن‌ها چه ابزار طرب و آلت عیش و نوش و عروسکی ساخته بود.»^{۱۲}

"تناقضی" که اسلام کاظمیه در خواسته‌های زنان می‌بیند، چه معنایی می‌تواند داشته باشد جز اینکه او کسب "حقوق اجتماعی هم‌تراز با مردان" را به تبعیت زنان از الگوی ایده‌آل مردان - آن هم واپس‌گراترین‌شان - موکول می‌کند؟ در واقع، به باور او زنان به این ترتیب می‌توانند ثابت کنند "آلت عیش و نوش" نیستند و از شایستگی "حقوق هم‌تراز" با

۱۱- آینه‌نگار، ۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۶

۱۲- "حجاب اسلامی چیست و چرا؟"، اسلام کاظمیه، خبیش، شماره‌ی ۳۰، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱، ۲ و ۶ این مقاله با عنوان "حجاب اسلامی چیست؟" در کیهان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۶ نیز چاپ شده است.

مردان برخوردارند. این نظر درست در زمانی مطرح می‌شد که نه تنها از "حقوق هم‌طراز" با مردان هیچ خبری نبود، که همان حقوق ناچیز موجود هم در آستانه‌ی نابودی قرار داشت. اسلام کاظمیه - آن یک "انقلابی غیرمذهبی"^{۱۳} - پس از تفسیر آیه‌های قرآنی درباره‌ی حجاب و شأن نزول این آیه‌ها، تعیین تکلیف حجاب را به "اجتهاد" وامی‌گذارد و می‌گوید: «تکلیف حجاب را و میزان آن را نیز با توجه به زمان و مکان و امکان اشاعه‌ی فساد و نحوه‌ی جلوگیری از آن، اجتهاد تعیین می‌کند...».

سرمقاله‌ی همین شماره‌ی جنبش با عنوان "نه استالین و نه سلطان سعیدبن تیمور" به قلم علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، به اعتراض زنان علیه حجاب اجباری اشاره‌ی دارد. نویسنده که توتالیتاریسم و انحصارطلبی را، چه در شکل استالینیستی و چه مذهبی، نکوهش کرده است، انتظارات جامعه انقلابی ایران را از نگاه خود باز می‌گشاید. علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی "جامعه‌ی بدون طبقه" (با تعریفی سوسیالیستی) را با "معنویت اسلامی" خوانا می‌بیند و می‌نویسد:

«ایجاد یک جامعه‌ی بدون طبقه و بدون تناقضات اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌داری وابسته، یعنی جامعه‌ای که هر فردی از افراد آن در تعیین سرنوشت خود صاحب رأی و نظر باشد و هیچ سازمان و هیچ قدرتی اعم از سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی نتواند بدون حضور افراد جامعه در زمینه‌ی شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی زندگی او تصمیم بگیرد... جامعه‌ای که هر فرد بتواند به اندازه‌ی نیاز و احتیاج خود وسایل زندگی و کار و رفاه و آموزش و بهداشت و تکامل و تعالی و حیثیت و استعداد خود را به دست بیاورد. بر این ضابطه‌ی اساسی و اصلی هدف انقلاب ایران، چارچوبی از معنویت ضروری است... آن معنویتی که اسلام در زمینه‌ی ولایت فقیه و سیاست طرح می‌کند، همین است؛ یعنی توحید به مفهوم وحدت فرد در جامعه و وحدت جامعه در فرد...»^{۱۴}

نویسنده، ضمن تأکید بر حفظ وحدت و احترام از دامن زدن به خشونت، مسئله‌ی اجباری شدن حجاب را نه به دلیل ضایع شدن حق طبیعی زنان و نه به عنوان نماد تبعیض جنسی، که بیشتر به دلیل تشتت‌آفرینی در آن مقطع بحرانی و تهدید نسبت به "اتحاد و یک‌پارچگی"، مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ با رویکردی اخلاقی - قانونی:

۱۳- اصطلاحی که زنده‌یاد شاهرخ مسکوب در مورد اسلام کاظمیه به کار برد.

۱۴- جنبش، پیش‌گفته، ص ۲

«وقتی ما می‌گوییم زن‌ها باید حجاب را رعایت کنند، باید متوجه باشیم که این گونه دستورها بدون وجود یک ضابطه‌ی مشخص، موجی از خشونت و دخالت‌های جاهلانه و خودسرانه به وجود می‌آورد. اگر منظور از حجاب و پرهیز زن‌ها از افراط در خودآرایی و برهنگی و جلفی است، در این صورت لازمه‌ی حضور زن در یک انقلاب اجتماعی، حفظ حرمت و حیثیت خود از طریق مراعات در ایجاد تعادل اساسی در شکل و وضع و حرکت فرد می‌باشد. اما اگر منظور از حجاب، اجبار در پوشیدن چادر و استعمال روسری است، در این صورت به افراد غیرمسئول و یا کسانی که اکنون خود را در شهرهای ایران مسئول تأمین نظم می‌دانند، اجازه می‌دهد که به بهانه‌ی این دستور دست به اعمال خشونت نسبت به زن‌ها بزنند. در حالی که اکنون جامعه‌ی ما در برابر انقلاب و بحران ناشی از مبارزه‌ی مردم با رژیم، با چنان مسائل و مشکلاتی رو به روست که این گونه اعمال نتیجه‌ای جز ایجاد تشتت و نارضایی و تشدید عوامل بحران و مشکل‌تر کردن اتحاد برای جست و جوی راه حل‌ها و مهم‌تر از همه، یک‌پارچگی مردم برای مبارزه با عوامل داخلی و خارجی مخالف انقلاب ندارد. اگر ما در اتخاذ شیوه‌های اجتماعی و اقتصادی در چارچوب انقلاب گام برداریم، خواه ناخواه هم اخلاق و هم انضباط انقلابی، زن‌های ما را به پرهیز از افراط و رعایت تعادل در رفتار و خودداری از تقلیدهای کورکورانه از مد سوق خواهد داد... ما وقتی وسائل تجملی را از محیط زندگی خارج کردیم و فضای پرحرکت و تلاش انقلاب را در صحنه‌ی اجتماع و خانواده و کار حفظ کردیم، در این صورت خواهران ما نیز با افزایش آگاهی و گسترش دید اجتماعی، به سرعت به سوی سادگی و تعادل خواهند رفت... انقلاب ما باید شکوفایی فرهنگ و هنر جامعه‌ی ما را تضمین کند؛ زن‌های ما را نه به فرو رفتن در انزوا و سکوت و اسارت، بلکه به سادگی و بی‌پیرایگی فطری یک جامعه‌ی انقلابی که با اسراف و تبذیر و تجمل‌پرستی و فساد اخلاقی سر مبارزه دارد، دعوت کند.»^{۱۵}

۴

"سادگی و بی‌پیرایگی" زنان، دل‌مشغولی قدسی قاضی‌نور، داستان‌نویس و نقاش چیره‌دست نیز هست. او که بر "ساده‌پوشی" زنان تکیه دارد، حجاب را لزوماً به معنای پایان یافتن پدیده‌ی "زن عروسکی" نمی‌داند. الگویی که قدسی قاضی‌نور برای پوشش زنان مناسب می‌داند، شباهت زیادی به شکل و شمایل "دختران سیاسی چپ" در آن دروه‌ی

تاریخی دارد:

«برای کشوری که مصرف لوازم آرایش سالیانه‌اش آن قدر بوده که می‌شد تمام دیوارهای تهران را با آن سفید کرد، آیا داشتن روسری کار نهایی است؟... برای دختری که با مشتش گره کرده، فریادش تمام شهر را به لرزه درآورده، دیگر چشم و ابرو وسیله نخواهد بود... بیایید آسان‌طلب نباشیم. با بستن یک روسری، فکر نکنیم که زنان و دختران ما از حالت عروسکی به در می‌شوند، نه. آن‌ها عروسک‌هایی باقی می‌مانند که روسری بر ایشان بسته‌اند... اگر منظور از حجاب سادگی زن است، بیایید کاری اساسی کنید. به زنان بیاموزید که لباس ساده، مثلاً یک شلوار و یک بلوز گشاد، با موهایی که با یک تکه کش به عقب بسته شود، بپوشند... آیا وجود ندارند زنانی که با زنانه‌ترین و بدن‌نماترین لباس‌ها، یک روسری روی سر دارند؟ آیا وجود ندارند زنانی که سال‌ها به یک دست بلوز و شلوار ملبس هستند و تنها زینت‌شان یک تکه کش است که برای بستن موهاست؛ یا آن قدر موهای‌شان کوتاه است که آن تکه کش را هم لازم ندارند. چرا سادگی را حجاب واقعی نکنیم؟... آیت‌الله طالقانی فرمودند که نمی‌خواهند زن‌ها با آن صورت و فرم جلف، جلوه کنند. زن‌های با شخصیت شرم دارند از آن که چنین زن‌هایی در کنار آن‌ها به اسم زن ملقب هستند. باید کاری کنیم که مسئله‌ای به نام زن وجود نداشته باشد... چرا در هر کشوری امپریالیسم بیشتر ریشه می‌دواند، مسئله‌ی زن مسئله‌تر می‌شود؟»^{۱۶}

جلال ستاری، مورخ، پژوهشگر و نویسنده‌ی شناخته‌شده، "امپریالیسم" را علت اصلی مسئله‌ی زن نمی‌داند. اما "کپی‌برداری" غلط شاه از "مدل غربی" را مورد نقد قرار می‌دهد و در گفتگویی با خبرنگار هفته‌نامه‌ی فیگارو می‌گوید:

«شاه می‌خواست با ادعای آزاد کردن زن ایرانی، از او وسیله‌ای بسازد برای لذت‌جویی یا کار. او مباحثات می‌کرد که مدارس را به روی زنان باز کرده است. اما ۵۰ سال پیش، زن ایرانی به مراتب بیشتر از زن امروزی با فرهنگ بود؛ فرهنگ شفاهی و سنتی داشت. کمتر یاد گرفته بود؛ اما بیشتر می‌دانست. مدارس مختلطی که به وسیله‌ی شاه تأسیس شد؛ در واقع، این فقط در چند دبستان و دبیرستان بین‌المللی وجود داشت... شاه نه تنها یک مستبد، که مستبدی بی‌فرهنگ بود. آزادی زنان ادعایی او، کپی‌برداری از الگوی غربی بود که پیش‌زی برای فرهنگ ما قائل نبود. حاصل آن، ظاهری از آزادی بود که با هدف تبلیغ برای خود، سر و صدایش را مردم‌فریبانه در همه‌ی دنیا پخش کردند. زنان ایران، یک بحران،

۱۶- "به امید روزی که روز زن، حقوق زن و مسئله‌ی زن نباشد..."، قدسی قاضی‌نور، کیهان، دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۸۷، ص ۶

تمدن را از سر می‌گذرانند. آن‌ها در جستجوی هویت و الگوی رهایی خاص خودشان هستند؛ به دور از اسلامی متحجر.^{۱۷}

"الگوی غربی" شاه، انتقاد بسیاری از روشنفکران را برمی‌انگیزد. اما کسی به ریشه‌ی مسئله‌ی زن و برداشت‌های مردسالارانه‌ای که "اسلام متحجر" تداومش را تضمین می‌کند، توجهی ندارد؛ به جز استثناهایی که از امکان چندان‌ی برای بیان دیدگاه‌های خود برخوردار نیستند.

روزنامه‌ی *آیندگان* از معدود رسانه‌های سراسری‌ست که به این روشنفکران فرصتی برای ابراز نظر می‌دهد. فیروز گوران، سردبیر *آیندگان* در گفتگو با *لوموند* بر آزادی رسانه‌ها تأکید می‌ورزد و درباره‌ی آن‌ها که سانسور را "بهترین وسیله‌ی حیات خود می‌دانند"، می‌گوید:

«... این‌ها نسبت به ما کینه می‌ورزند؛ چون صفحات روزنامه‌مان را به روی جریان چپ باز می‌کنیم. من تکرار می‌کنم که ما چپ نیستیم؛ بلکه لیبرال‌های مستقل هستیم. اما بر این عقیده‌ایم که گروه‌ها و سازمان‌های چپ، سال‌ها امکان ابراز عقیده نداشته‌اند. آن‌ها می‌بایست حق بیان نظرات‌شان را داشته باشند. سهم آن‌ها در مبارزه‌ای که ایرانی‌ها به پیش می‌برند، نمی‌تواند مورد بی‌توجهی قرار گیرد.»^{۱۸}

آیندگان صفحات خود را به راستی به روی نیروهای لائیک گشوده بود؛ از چپ گرفته، تا دموکرات، تا لیبرال. در همین روزنامه است که علی‌رضا افشارنیا، استاد دانشگاه، ریشه‌های تبعیض کنه‌سال جنسی را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد.

او هم مانند سیمین دانشور، بر این نظر است که حجاب را اسلام به وجود نیاورده. اما برخلاف دانشور، نقطه‌نظراتش را درباره‌ی این زاده‌ی "تعصبات خشک و بی‌خردانه‌ی مردان"، به صراحت بیان می‌کند:

«فکر روگیری که زاده‌ی حکمرانی مرد بر زن و در جهت تحقیر و تجاوز هرچه بیشتر به حقوق اوست، در روند تکامل تاریخی خود، رفته رفته سیما و رنگ اخلاقی به خود گرفته و به صورت تعصباتی خشک و بی‌خردانه در مردان ظهور کرد... زن اصولاً از نظر جسمی هیچ‌گونه تفاوتی که بخواهد به پوشش اعضای بدنش در برابر مرد بینجامد، با مرد ندارد. هرگونه ادعایی که پوشش اندام زن را در برابر مرد الزامی کند - مانند شهوت‌انگیز بودن

۱۷- هفته‌نامه‌ی *فیکارو*، پیش‌گفته

۱۸- *لوموند*، ۲۳ مارس ۱۹۷۹

بدن زن و نظراتی از این قماش - یکسویه و غیرعلمی بوده و بر پایه‌ی نظرهای یک‌جانبه‌ی مردان و "علم مردانه" که عموماً در اختیار طبقات ممتاز [قرار] داشته، تدوین یافته است... جای بسی تعجب است که این گونه تضادها و پدیده‌های تحمیلی جوامع طبقاتی، اغلب به حساب "تمدن" و "فرهنگ" بشری گذاشته می‌شود... بر پایه‌ی کدام اصل علمی، پوشیده نبودن این یا عضو بدن زن ایجاد اشکال می‌کند؛ در حالی که برهنه بودن همان عضو از بدن مرد خالی از اشکال است؟... مراد نگارنده از طرح این پرسش آن نیست که پوشش باید وجود داشته باشد یا نه؟ هدف اصلی بیان این نکته است که پوشش یک جنس در برابر جنس دیگر، خواه ناخواه به منزله‌ی امتیازی است که جنس پوشانیده شده و محبوس در برابر جنس دیگر از دست می‌دهد. بر این پایه باید نتیجه گرفت که روگیری زن، زاینده‌ی تحت سلطه بودنش از سوی مرد بوده و وسیله‌ایست که کار زن را در حرکتش به جلو دشوارتر می‌کند.^{۱۹}

این «دشواری در حرکت به جلو» را زنان متجدد و حق‌طلب ایرانی از دیرباز دریافته بودند. از این رو بود که رهایی از حجاب، به عنوان "کفن سیاه" و نماد گوری که زن را زنده زنده در آن دفن می‌کنند، از نخستین خواسته‌های آن‌ها به شمار می‌رفت. بخشی از این زنان که موقعیت‌شان ظرف چند دهه دگرگون شده بود، نگرانی‌شان را نسبت به چرخشی که در روند انقلاب به وجود آمد، بیان می‌کردند. مانند این "شهروند ایرانی" مقیم پاریس که فردای قیام ۲۲ بهمن، نوشته‌ای را در *نوول/بزرواتور* به چاپ رساند:

«حکومت اسلامی، با حمایت مردمی هیجان‌زده در ایران استقرار می‌یابد. در برابر هو و جنجال مؤمنین وهم‌زده، جهان فراموش می‌کند که بازگشت آیت‌الله خمینی، برای بسیاری از ایرانیان یک روز وحشتناک سوگ و هراس است... این روز حتا برای بسیاری از مسلمانانی که از فئاتیسم وحشت دارند و آرزو می‌کنند کشورشان به یک دموکراسی آزاد، رومدار و انسانی تبدیل شود، روز سوگواری است. و همچنین... روز سوگواری... برای نزدیک به هفده میلیون زن ایرانی که حیثیت و حقوق‌شان پایمال شده است... به نوفل‌لوشاتو نرفتم؛ به رغم اینکه دلم می‌خواست نظرم را در همانجا به گوش‌ها برسانم. [نرفتم چون] روی در، نوشته‌ای فرمان می‌داد: "زن، حجاب را رعایت کن"؛ روشن‌تر: سر جاییت بمان، اطاعت کن، تابع

۱۹- «روگیری: زاینده سلطه‌ی مرد بر زن»، علیرضا افشارنیا، *آیندگان*، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۶ علیرضا افشارنیا در آن زمان، استاد دانشکده‌ی علم و صنعت بود و کتابی با عنوان: "زن و رهایی نیروهای تولید" منتشر کرده بود (انتشارات پیشگام، ۱۳۵۷)

باش. نمی‌توانستم حتا در ظاهر - به ویژه در ظاهر - این چنین فرمانبردار باشم. این فرمان، برای من و برای همه‌ی زنان، بسیار گویاتر و قوی‌تر از حرف‌های اطمینان‌بخشی‌ست که آیت‌الله به رسانه‌های اروپایی می‌گوید.^{۲۰}

در ایران نیز شماری از زنان اعتراض خود ابراز می‌کنند. لیلی سروش، نمونه‌ای از این زنان است. او یک روز پیش از انتشار سخنان آیت‌الله خمینی درباره‌ی حجاب اسلامی زنان کارمند، نگرانی‌اش را از تهاجم به موقعیت زن به نگارش می‌کشد. او که خود را زنی "ایرانی و مسلمان" می‌خواند، می‌نویسد:

«... آنجا که روحانیت بخواهد به نام اسلام ما را از خویشتن خویش بیگانه سازد یا بخواهد جای استبداد چکمه‌ای را با استبداد نعلینی عوض کند، مخالفم... به نظر من دیکتاتوری، دیکتاتوری‌ست؛ خواه اسلامی باشد، خواه امپریالیستی، خواه کمونیستی... آیا ایرانی انقلاب کرده است و می‌خواهد با پس‌روی در حقوق مدنی زن، حقوق حقه‌اش را پایمال کند و او را از طبیعی‌ترین حق مشروع، یعنی دخالت در سرنوشت خود بازدارد؟... این است وعده‌ای که در حکومت عدل اسلامی به زنان مبارز ایران داده‌اید؟ آیا نتیجه‌ی سکوت فداکارانه‌ی زن ایرانی که با تمامی وجود کوشید از هر نوع تفرقه‌اندازی جلوگیری کند، باید به بی‌حرمتی او منجر شود و در مجامع دانشگاهی و علمی، به علت بی‌حجاب بودن، مورد توهین و گستاخی قرار گیرد؟»^{۲۱}

هموست که پس از تهاجم وحشیانه‌ای که به گردهم‌آیی‌های زنان انجام گرفت، خشم و اعتراضش را در نوشته‌ی دیگری بیان می‌کند:

«با شور و شوق برای روز بین‌المللی زن، روزشماری می‌کنیم... می‌خواهیم موجودیت زنده و فعال خود را که ارمغان انقلاب ایران است، به دنیا بشناسانیم و با ارج نهادن به روز جهانی زن بگوییم از این به بعد ما "هستیم"... می‌خواهیم ثابت کنیم که ایران و ایرانی دیگر احتیاج به قیم ندارد؛ آنقدر رشد کرده که خودش، خودش را اداره کند. آن وقت یک خانم مقنعه‌پوش، چهارشنبه شب در پایان اخبار، همه چیز را برهم می‌زند. او تشکیل "جامعه‌ی زنان انقلاب اسلامی" را اعلام می‌کند... می‌گوید: این جمعیت، فردا "روز ۱۷ اسفند" را یک ره‌آورد استعماری و غربی می‌داند و اعلام می‌کند کلیه‌ی زنانی که در مراسم

۲۰- انوشا هودس (Anoucha Hodes) «زن، حجاب را رعایت کن»، هفته‌نامه‌ی فرانسوی نوول ابزرواتور (Nouvel

Observateur)، ۱۲ فوریه ۱۹۷۹. متن کامل در فصل اسناد آمده است.

۲۱- "در نخواستن وحدت داشتیم..."، لیلی سروش، آیندگان، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸

مربوطاً به این روز در دانشگاه و هر جای دیگر شرکت کنند، غیرمسلمانان! تلویزیون و رادیو بلندگوی انقلاب اسلامی، یعنی بلندگوی ملت بپاخاسته و حق طلب ایران باید باشد و با این وجود در مورد روز جهانی زن سکوت می‌کنند... ولی این بی‌مهری و ناآگاهی، تأثیری در عزم جزم زنان مترقی و آزادی‌خواه نمی‌گذارد و علی‌رغم بارش مداوم برف و سرمای شدید، محوطه‌ی دانشگاه مملو از زنان است و حتا مردان. مردانی که تشکیل خلق‌الساعه‌ی جامعه‌ی زنان اسلامی ایران و تحریم روز جهانی زن را زنگ خطری برای تهدید آزادی تلقی می‌کنند... جمعیت عظیم سرخورده از تبعیض، با خشم به طرف دادگستری رهسپار می‌شود. من که شخصاً در تمام تظاهرات بعد از عید فطر، با تمامی وجود شرکت کردم و از توپ و تانک و تفتنگ نه‌راسیدم و فریاد زدم "مرگ پر استبداد" و در جمعیت آموختم که حق‌گرفتنی است نه دادنی، به خوبی احساس می‌کردم که تمامی زنانی که در کنار من خشمگینانه گام برمی‌دارند، چه احساسی دارند... انبوه جمعیت با احساس پایمال شدن حقش به طور مضاعف، همچنان زیر برف پیش می‌رفت. چهره‌ی چند نسل را تو می‌توانستی در صفوف کنار هم ببینی؛ مادر بزرگ، مادر و نوه. مادر بزرگ شعارها را از دختر و نوه با ایمان‌تر و محکم‌تر ادا می‌کرد. حق هم داشت. چون که نوه با تعصب مذهبی بیگانه بود و مادر بزرگ می‌دانست که زیر بار زور رفتن تا چه قدر ناگوار است؛ چرا که چادر را با زور سرنیزه از سر او برداشته بودند. در راه هرچند عده‌ای به عنوان نوکران اسلام! راه را بر ما بستند، ولی ما همچنان استوار و بی‌هراس و معتقد به عنصر حق‌طلبی‌مان، به پیش می‌رفتیم...»^{۲۲}

چنین نقطه‌نظراتی، بیان شجاعانه‌ی آمال و آرزوهای بخش مهمی از زنان متجدد و آزادی‌خواه ایرانی بود که در ضمن دفاع از انقلاب، ناامیدی و سرخوردگی‌شان را نسبت به اقدامات نیروهای واپس‌گرا ابراز می‌کردند. جنبش اسفند ۵۷، صدای اعتراض همین زنان بود؛ زنانی متعلق به قشرهای میانی و متجدد جامعه که حاملین اصلی ارزش‌هایی چون برابری حقوقی میان زن و مرد بودند و رفع تبعیض نسبت به زن.

خواسته‌های این زنان، در آن زمان نتوانست در چشم روشنفکرانی که به نیروهای چپ گرایش داشتند، جلوه‌ی چندانی بیابد.

یکی از این روشنفکران هما ناطق است. گفتار و رفتار او در جریان خیزش زنان در

۲۲- "در راه‌پیمایی روز ۱۷ اسفند، "روز جهانی زن" چه گذشت؟"، لیلی سروش، آیندگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸

اسفند ۵۷، شاید بیش از هر فرد دیگری، تناقضات و پیچیدگی‌های روشنفکران سکولار و چپ‌گرا را در برخورد به جنبش زنان به گونه‌ای نمادین بازتاب دهد. صراحت و روشنی هما ناطق در بیان نقطه‌نظراتش، موجب شده که بیش از بقیه مورد نقد قرار گیرد. ما نیز بخش مهمی از این نوشته را به مرور دیدگاه‌های او اختصاص می‌دهیم؛ گرچه می‌کوشیم جایگاه این تاریخ‌نگار ارزشمند را به دیدگاه‌هایش در آن لحظه‌ی بحرانی تاریخ میهن‌مان فرونگاهیم.

هما ناطق، از انگشت‌شمار تاریخ‌نگارانی است که در پژوهش‌هایش به وضعیت اسفبار زن در تاریخ معاصر ایران پرداخته و مبارزات زنان را نیز بازتابانده است. از جمله این پژوهش‌ها، نوشته‌ای است در بررسی آثار جلیل محمد قلی‌زاده و نشریه‌ی "ملانصرالدین". او فرودستی زنان - و به ویژه نقش حجاب - را از نگاه آن مبارز آزاداندیش و آزادی‌خواه، مورد تحلیل قرار داده است:

«در باور ملانصرالدین، ناآگاهی زن مسلمان برخاسته از اسلام بود و بس. می‌گفت: زن با حجاب، نه انقلابی است و نه عقیف است و نه آگاه. احمق است و بس. جاهل است و یاور اشاعه‌ی جهل در جامعه... می‌گفت: حجاب از زن سلب انسانیت می‌کند؛ شخصیت او را می‌کشد. این زنان هرگز به حقوق انسانی خود آشنا نخواهند شد. چنانکه در انقلاب مشروطه هم وقتی به خیابان ریختند، یا به خاطر دفاع از ملاها بود یا برای جانبداری از شوهران خود، هرگز به عصیان علیه آن قانون اساسی برنخواستند که حقوق‌شان را یکسره پایمال کرد و حق رأی و انتخاب شدن را هم از زنان دریغ داشت.»^{۲۳}

اما در مقطع انقلاب بهمن، حتا تاریخ‌نگاری مانند هما ناطق که اسلام و روحانیت را می‌شناخت و در این عرصه پژوهش‌ها داشت، در برابر نقشی که مذهب در مبارزات مردم بازی می‌کرد، ذهنیت روشنی نداشت. گفتمان مذهبی‌های بنیادگرایی که رهبری انقلاب را از آن خود کرده بودند، در چند دهه دگرذیسی شده و از گفتمان سنتی فاصله گرفته

۲۳- نگاه کنید به درآمد کتاب *مردم‌ها* (نمایشنامه)، جلیل‌محمد قلی‌زاده، درآمد و برگردان: هما ناطق، انتشارات کمیته‌ی *ایران* (سوندا)، شهریور ۱۳۶۳، ص ۲۰-۱۹. این نمایشنامه نخستین بار در سال ۱۳۵۷ به وسیله‌ی انتشارات *آگاه* چاپ شد. درباره‌ی پژوهش‌های دیگر هما ناطق که به رساله‌های *تأدیب نسوان*، *معایب الرجال* و... می‌پردازد، نگاه کنید به کتاب: "افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده‌ی دوران قاجار"، تألیف فریدون آدمیت و هما ناطق که نخستین بار توسط انتشارات *آگاه* در سال ۱۳۵۶ در تهران به چاپ رسید. چاپ تازه‌ای از این مجموعه به وسیله‌ی نشر *نیما* (آلمان) در تاریخ؟ در دسترس خوانندگان قرار گرفته است. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به: "معرفی هما ناطق، زن برگزیده‌ی سال ۱۳۸۳ (۲۰۰۴)، زهره خیام، گزارش پانزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، برلن، آلمان، ۲۰۰۴، ص ۵۹-۴۲

بود. "اسلام سیاسی" - دینی که ادعای انقلابی‌گری داشت، می‌خواست استعمارگران را بیرون براند و "عدل الهی" را در زمین برقرار کند - برای بخشی از مردم جذابیت یافته بود. مشاهده‌ی این پدیده در نزد بسیاری از روشنفکران سکولار که زیر یوغ استبداد، تحلیلی از تغییر و تحول روحانیت شیعه نداشتند، نامنتظره می‌نمود. شماری از آنها با شیفتگی و ستایش به این پدیده می‌نگریستند و شماری دیگر، از درک آنچه در جامعه می‌گذشت، ناتوان می‌نمودند. به این ترتیب، آنها به نظاره‌گران و گاه دنباله‌روان رویدادهای پیرامون‌شان تقلیل می‌یافتند که از نقش گسترش‌یابنده‌ی اسلام خبر می‌داد.

هما ناطق در گفتگویی با خبرنگار روزنامه‌ی فرانسوی *لیبراسیون* در همان روزهای انقلاب، بر جذب شدن وسیع زنان به اسلام ایدئولوژیک تأکید می‌گذارد که به باور او پدیده‌ای موقتی و زودگذر نیست:

«... بر سر گذاشتن حجاب، اغلب به یکی از اشکال اعتراض علیه الگوهای فرهنگی غربی تبدیل شده است. اتحادی ظریف میان سیاست و مذهب. یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات جنبش، تظاهرات عاشورا در دسامبر گذشته بود. در سال‌های پیش، در همین مراسم مذهبی، زنان به خیابان‌ها نمی‌آمدند. این بار، آنها بسیار پر شمار آمدند؛ چرا که تظاهرات، خصلت سیاسی هم داشت. اما اشتباه نکنید. برای بسیاری از زنان، انتخاب چادر، فقط ظاهری و موقتی نیست. پیوستگی آنها را به ایدئولوژی مذهبی جنبش نشان می‌دهد.»^{۲۴}

هما ناطق به رغم شناختی که از اسلام و روحانیت و نقش واپس‌گرای آنها در ایران دارد، پیوستگی زنان به ایدئولوژی مذهبی را خطری جدی نمی‌داند؛ هرچند که در انقلاب بهمن، هما ناطق از دانشگاهیان فعال علیه حکومت شاه بود و در میان انگشت‌شمار روشنفکرانی که هدف اصلی انقلاب مردم علیه حکومت را درهم شکستن استبداد و کسب آزادی می‌دانست. سخنرانی ناطق در روز ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ (یک هفته پیش از قیام مردم)، بر همین مسئله تأکید دارد:

«من هم معتقدم که انقلاب رهائی‌بخش ایران در جهت تحصیل آزادی‌های اقتصادی و سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فردی است. آزادی گرامی‌ترین آرمانی است که اقشار و طبقات مردم را هم‌صدا می‌سازد و آن آزادی یکی است و جز آزادی نیست؛ به انحصار هیچ فرد و گروهی در نمی‌آید. مباشر، "بله، اما" و "به شرطی که..." بر نمی‌دارد. زن و مرد و گبر و مسلمان ندارد. ارمغان نیست که این و آن، به برخی عطا کنند و سهم دیگران را به بعد

۲۴- *لیبراسیون*، مارک کراوتز (Marc Kravetz)، ۱۱-۱۰ مارس ۱۹۷۹ (۱۹ اسفند ۱۳۵۷)

موکول نمایند. قول آزادی و بخشش آزادی، خود به رخ کشیدن قدرت است؛ سلطه‌طلبی است؛ رفتار "سنتی" و غیرانقلابی است. سلطه‌طلبانند که جواب هر پرسش را از قبل آماده دارند و زندگی روزانه‌ی مردم را با "تحکم" تعیین و تنظیم می‌کنند که چگونه فکر کن، چگونه رفتار کن، چه ببوش و چه بنوش.^{۲۵}

در همین سخنرانی، دیدگاه‌ها و عملکردهای برخی احزاب و گروه‌ها را نیز مورد نقد قرار می‌دهد: حزب توده، که با موضع‌گیری‌های فرصت‌طلبانه و نوساناتش، موجب بدبینی جوانان نسبت به جنبش چپ شد؛ و یا جبهه‌ی ملی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، هیچ‌گاه مرام و برنامه‌ی مشخصی نداشت و «... یک‌بار از قانون اساسی و یک بار از قانون الهی» دفاع می‌کرد:

«در این سال‌ها، رجال سیاسی ما هربار لب به سخن گشودند، شعارهای سی سال پیش را تکرار کردند و یا منتظر شدند که آقای کارتر در فلان سخنرانی خود از حقوق بشر یاد کند... آنان نیز جمعیت حقوق بشر به راه بیندازند و البته برای به دست آوردن دل عناصر مرتجع، حقوق اقلیت‌ها و زنان را در اساسنامه حذف کنند. در همان حالی که زنان در زندان‌های ایران زیر شکنجه‌ی مأموران ساواک از حقوق خلق ایران دفاع می‌کردند.»^{۲۶}

هما ناطق که بیانیه‌ی تأسیس انجمن ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را (که توسط مهندس بازرگان و شماری دیگر، چندی پیش از انقلاب شکل گرفت)، امضا نکرده بود، انگیزه‌ی این کار را "اسلامی" قلمداد کردن حقوق بشر و نفی برابری زن و مرد از سوی بنیان‌گذاران این کمیته می‌شناسد:

«... جمعیت حقوق بشر وقتی که تشکیل شد... امضای من پای آن اعلامیه نیست و علت هم دارد. برای اینکه توی آن اعلامیه‌ی حقوق بشر، دو چیز خیلی مهم گنجانیده نشده. یکی گنجانده شده که حقوق بشر اسلامی این هست، بله. و یکی دیگر هم اینکه در حقوق اقلیت‌ها و زن‌ها طبق اصول اسلام [رفتار می‌شود]. این در اعلامیه حقوق بشر هست... نوشته شده به صراحت، حقوق بشر اسلامی در ربط با زن‌ها و اقلیت‌ها طبق قوانین اسلام. در نتیجه، نفی برابری زن و مرد است؛ نفی حقوق مذاهب دیگر است. حقوق بشر اسلامی

۲۵- سخنرانی هما ناطق در آمفی‌تئاتر دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران در روز ۱۵ بهمن، کیهان، ۱۷ بهمن ۱۳۵۷، ص ۶

۲۶- پیشین

یعنی همین لایحه قصاص.^{۲۷}

پس از این پافشاری روشن‌بینانه و هوشمندانه بر ضرورت آزادی، طرد انحصارطلبی و نقد "حقوق بشری" که حقوق زنان را لحاظ نمی‌دارد، هما ناطق در ادامه‌ی سخنرانی‌اش در روز ۱۵ بهمن، مباحث رایج‌تر و آشنا‌تر آن دوران را موضوع صحبت خود قرار می‌دهد. از مقاومت قهرمانانه‌ی اشرف دهقانی در زندان شاه می‌گوید؛ و اینکه «... انقلاب ایران را زنان و مردانی پایه‌گذاری کردند که مفهوم حماسه و مقاومت را بار دیگر به فرهنگ ما بازگرداندند»؛ و نیز نادرست بودن طرح مسئله‌ی زن را در انقلاب‌ها:

«... در ویتنام هر بار خبرنگاران خارجی درباره‌ی مسئله‌ی زن پرسش کردند، مردان شگفت‌زده پاسخ گفتند: "در این جا مسئله‌ای به نام زن وجود ندارد تا ما درباره‌ی حقوق‌شان فکر کنیم. ما مبارزین زن را به همان سختی قضاوت می‌کنیم که مبارزان مرد را". به راستی مگر در فلسطین مسئله‌ای به نام مبارز زن یا مبارز مرد وجود دارد. نهضت رهایی‌بخش یکی است...»^{۲۸}

البته عموماً در انقلاب‌ها نیست که مسئله‌ای به نام زن و مرد به میان می‌آید. در تمام انقلاب‌های معاصر، از انقلاب فرانسه و انقلاب‌های اروپا در قرن نوزدهم گرفته، تا انقلاب‌های رهایی‌بخش و ضد استعماری در شرق، زنان همیشه در میدان بوده‌اند و به عنوان بخشی از جامعه - به رغم بی‌حقوقی‌شان - در حد توان، جان‌فشانی کرده‌اند. اتفاقاً پس از انقلاب است که "مسئله‌ی زن" مطرح می‌شود؛ آنگاه که مردان قدرت‌مدار از یاد می‌برند که انقلاب برای عدالت اجتماعی، آزادی و برابری انجام گرفته و - همان‌طور که هما ناطق خود به زیبایی توصیف کرده - سهم و حق برای بقیه تعیین می‌کنند و به آنان "اعطا" می‌فرمایند.

با این حال، هما ناطق به مسئله‌ای به نام "مسئله‌ی زن" باور ندارد و ریشه‌ی مشکل را در نازل بودن سطح آگاهی زنان نسبت به مردان جستجو می‌کند. به همین دلیل، بخش مهمی از سخنرانی او در دانشگاه - و نیز برخی از نوشته‌های بعدی‌اش - به دلایل و نشانه‌های عقب‌ماندگی و ناآگاهی زنان اختصاص یافته است:

«... ما زنان حاصل ستم قرون متوالی هستیم. وقتی در جهان بردگی نبود، ما برده و

۲۷- طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، مرکز مطالعات خاورمیانه، روایت کننده: خانم دکتر هما ناطق، مصاحبه کننده:

ضیاء صدقی، پاریس، اول آوریل ۱۹۸۴/۱۳ فروردین ۱۳۶۳، نوار ۶، ص ۳

۲۸- سخنرانی هما ناطق در دانشکده‌ی حقوق... پیش‌گفته

بهره‌ده بودیم... ما زنان همانند بردگان، موجوداتی هستیم از خودبیگانه و بی‌اختیار؛ در قید تصویری که از ما ساخته و پرداخته‌اند. در قید خلق و خوی و عواطفی که قراردادی برای ما وضع کرده‌اند... برده‌ای که بردگی خود را می‌پذیرد و هرگز به خشم و عصیان نمی‌اندیشد. در خانواده هم می‌کوشد فرزندان و بستگان خود را از طغیان باز دارد، یعنی حافظ نظام حاکم باشد. در ازای این تبعیت، هیئت حاکم خود را موظف می‌داند از او حمایت کند و از طریق حمایت او خانواده را تحت نظر بگیرد و به هسته‌ی کوچکی از نظام حاکم مبدل سازد...»^{۲۹}

هما ناطق هشدار می‌دهد که ناآگاهی زنان، آنان را به آلت دست نظام‌های دیکتاتوری و فاشیستی تبدیل کرده است. هم‌چنانکه فاشیسم هیتلری یا موسولینی از حمایت زنان سود برده‌اند؛ و یا راست‌گرایان شیلیایی، ناآگاهی آنان را مورد استفاده داده‌اند. او از قول یک مأمور سیا (CIA) می‌گوید:

«ما به شیلی آموختیم چگونه از نیروی زنان علیه عناصر دست چپ استفاده کند؛ زیرا زنان مؤثرترین سلاح سیاسی هستند... هنگامی که "سیا" برای برانداختن حکومت آئنده، اعتصاب کامیونداران را به راه انداخت، زنان اعتصابیون در خیابان‌ها "آش مردمی" می‌پختند تا دلسوزی رهگذران را برانگیزند.»^{۳۰}

ماجرای "قابل‌مه به دست‌های" شیلیایی که آن را با خیزش زنان علیه حجاب اجباری در ایران هم‌سنگ قلمداد کرده‌اند، دستاویزی بود برای سرزنش کردن زنان و ضدانقلابی نمایاندن حرکت اعتراضی‌شان در این زمینه. هما ناطق کتابی هم در این باره برای سازمان چریک‌های فدایی خلق ترجمه کرده بود:

«... یک کتابی هم برای سازمان ترجمه کرده بودم، به نام "کودتای شیلی یا هنگامی که زنان بورژوازی به خیابان می‌ریزند". گفتم شما می‌خواهید کودتای شیلی راه بیندازید. نه؛ شما نباید تظاهرات کنید. حالا وقت تظاهرات نیست.»^{۳۱}

تأثیر پذیری زنان از فرهنگ مصرفی، بخش دیگری از سخنان هما ناطق در دانشگاه تهران بود:

«در جامعه‌ی مصرفی و طبقاتی، ضروری است که تصویر آینده‌ی زن، تصویر آن عروسک دل‌مرده و خوش‌ظاهری باشد که در کودکی به دستش می‌دهند... اگر زن نخرد و

۲۹- پیشین

۳۰- پیشین

۳۱- تاریخ شفاهی، پیش‌گفته، نوار ۳، ص ۱۲

مصرف نکند، تعادل اقتصادی جامعه برهم می‌خورد؛ جامعه‌ی سرمایه‌داری زیان می‌بیند. مهم است که ما معیارهای زیبایی و نظافت و رفاهی را که با انواع دیگر توشیبا، مبل عدالت، پلوپز برقی برای‌مان درست کرده‌اند، طرد کنیم. کسانی که این معیارها را می‌پذیرند، معیارهای سیاسی تحمیلی را نیز پذیرفته‌اند.»^{۳۲}

در این توصیف‌ها، بی‌شک عناصری از حقیقت وجود دارد. اما نه تنها زنان، که مردان جوامع استبدادزده هم از دامنه‌ی تأثیرات فرهنگ مصرفی در امان نیستند. مردان هم به درجات گوناگون، "معیارهای سیاسی تحمیلی" را می‌پذیرند. اما هما ناطق به مردان نمی‌پردازد؛ کما اینکه طبقات فرودست را نیز از دامنه‌ی تأثیرات جامعه‌ی مصرفی برکنار می‌داند:

«... نظام طبقاتی هرگز نمی‌تواند این معیارها را در مورد طبقه‌ی کارگر و روستاها به کار برد. آنان با معیارهای مُد نمی‌خوانند. قدرت خرید انواع دیگر زودپز و اجاق را ندارند. بنابراین فقر آنان، آنان را دور از دسترس تبلیغاتی رژیم نگه می‌دارد. کارگر و روستا برای طبقات حاکم جنبه‌ی فولکلور و افسانه و "وزارت فرهنگ و هنری" دارد و در نتیجه کمتر تحت تأثیر تبلیغات رژیم قرار می‌گیرند.»^{۳۳}

هما ناطق، سخنان خود را با گفتمان کلاسیک چپ کمونیست آن زمان به پایان می‌برد که بر مبنای آن، آزادی زن تنها پس از پیروزی "انقلاب واقعی" به دست می‌آید:

«هنوز هم مبارزه‌ی ما پایان نگرفته است. هنوز عناصر ناآگاه قادرند انقلاب مردم ما را، به نام من و شما منحرف سازند. خواهران، زنانی که روز جمعه‌ی خونین به خاک غلطیدند و صفوف اول شهدا را تشکیل می‌دادند، به ما آموختند آزادی ما از آزادی همگان جدا نیست. آزادی ما دست در دست و دوش به دوش رفقای مرد ما میسر است. روزی که انقلاب واقعی به ثمر رسید، ما نیز آزاد خواهیم شد.»^{۳۴}

این سخنرانی، برای شناخت از طرز فکر روشنفکران آن زمان ایران حائز اهمیت است؛ چرا که دوگانگی‌ها، تضادها و تناقضات بخش مهمی از روشنفکران سکولار را به نمایش می‌گذارد. هما ناطق که با تکیه بر ارزش‌های یک روشنفکر آزادی‌خواه آغاز به سخن کرده بود، بی‌توجه به خطری که در آن برهه‌ی تاریخی آزادی را به واقع تهدید می‌کرد، با اعلام

۳۲- سخنرانی هما ناطق در دانشکده‌ی حقوق، پیش گفته

۳۳- پیشین

۳۴- پیشین

چند حکم کلی سخنانش خود را به پایان برد؛ حکم‌هایی که سیر رویدادها، بی‌اعتباری‌شان را با سرعتی سرسام‌آور به اثبات رساند: "آزادی همگان" تحقق نیافت؛ "رفقای مرد"، دوش به دوش زنان، برای آزادی آنها مبارزه نکردند؛ "انقلاب واقعی" هم به ثمر نرسید.

یک روشنفکر اندیشمند که جامعه‌ی پیرامونی‌اش را می‌شناسد و به آن نگاهی نقادانه دارد، منطقاً نمی‌بایست به این حکم‌های عامه‌پسند، دل خوش سازد. اما در آن زمان چنین بود؛ و چنین شد که آن روشنفکران، بر اصول راهنمای روشنفکر سکولار و آزادی‌خواه استوار نماندند. بر حسب موقعیت، گاه مصلحت‌اندیشانه و محافظه‌کارانه سکوت اختیار کردند و گاه به اقداماتی دست زدند که تناقض و دوگانگی‌شان را آشکار می‌کرد.

هما ناطق، چند هفته‌ای پس از این سخنرانی، مانند شماری از مبارزان چپ به اعتراض در برابر حکم حجاب اجباری برخاست. این طیف از چپ، طبعاً نمی‌توانست دست‌اندازی حکومت به ابتدایی‌ترین حقوق زنان را بی‌پاسخ بگذارد. او در گردهمایی کاخ دادگستری در ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ که در آن قطعنامه‌ای مستحکم و پرمحتوا ارائه شد^{۳۵}، شرکت داشت و سخنرانی نیز کرد:

«... من و خانم جزنی بلند شدیم رفتیم در دادگستری. در اولین تظاهرات، ما بودیم که سخنرانی کردیم؛ من از طرف دانشگاهیان کردم و خانم جزنی هم از طرف سازمان [چریک‌های فدایی خلق ایران]. این اولین تظاهرات زنان بود علیه نظام خمینی...»^{۳۶}

هما ناطق در این روز، بیانیه‌ی سازمان ملی دانشگاهیان را برای حاضران قرائت کرد:

«هزاران زن تهرانی امروز به عنوان اعتراض به حجاب اجباری در کاخ دادگستری گرد آمدند و در حالی که فریاد می‌زدند "رهبر ما خمینی، مرام ما آزادی"، خواستار رفع تبعیض از زنان شدند. در این اجتماع، هما ناطق استاد دانشگاه، بیانیه‌ی سازمان ملی دانشگاهیان را قرائت کرد. در این بیانیه آمده است: ما مخالف حجاب نیستیم؛ بلکه مخالف تحمیل آن هستیم. ما معتقدیم که تجاوز به حقوق و آزادی زنان، تجاوز به حقوق و آزادی همگان است. خانم ناطق افزود: زنان بی حجاب هرگز به زنان با حجاب توهین نکرده‌اند. بنابراین ما خواستار احترام متقابل هستیم.»^{۳۷}

۳۵- متن کامل قطعنامه در *بندگان*، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲. درباره‌ی تدوین این قطعنامه، نگاه کنید به گفتگو با خانم

پریوش خواجه‌نوری در همین دفتر

۳۶- تاریخ شفاهی، پیش‌گفته، نوار ۳، ص ۱۱

۳۷- کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲

خیزش زنان که به تظاهرات خیابانی، میتینگ‌ها و گردهمایی‌هایی در برابر ادارات و وزارتخانه‌ها و... انجامید، دولت و ظاهراً روحانیت را به عقب‌نشینی واداشت. با اینکه اظهارات آیت‌الله خمینی بسیار صریح و روشن بود و جای شک و شبهه نمی‌گذاشت، مراجع روحانی معتبر و مقامات طراز اول حکومتی وارد گود شدند تا به رفع و رجوع گفته‌های او بپردازند. صفحات نخست روزنامه‌های سراسری، به درج سخنان آن‌ها اختصاص یافت؛ از حجت‌الاسلام اشراقی، داماد آیت‌الله خمینی گرفته تا آیت‌الله طالقانی، تا عباس امیرانتظام سخنگوی دولت موقت.^{۳۸}

عقب‌نشینی حکومت، موفقیت تظاهرات زنان تلقی شد و جنبش پایان گرفت. اما این عقب‌نشینی ظاهری، به چند عنوان فریبنده در روزنامه‌ها، محدود می‌شد. خواننده اگر از عناوین فراتر می‌رفت و به متن اطلاعیه‌ها و سخنرانی‌های مبهم و دوپهلوی مقامات توجه می‌کرد، به راحتی پی می‌برد که از موضع‌گیری آیت‌الله خمینی در مورد حجاب اسلامی، ذره‌ای عقب‌نشینی صورت نگرفته است؛ حجاب به معنی چادر نیست؛ هیچ کس زنان را به داشتن حجاب (یعنی چادر) مجبور نمی‌کند؛ بلکه پوشش مناسب بدن و مو کافیست؛ این یعنی همان حجاب اسلامی که کمتر از دو سال بعد قانوناً اجباری شد؛ بی‌آنکه چادر اجباری شود.

عقب‌نشینی حکومت، تنها به معنی موکول کردن اجرای حکم بود. اما همین امر در نگاه تشکل‌هایی که در جهت‌دهی به حرکت اعتراضی نقش مؤثری ایفا کرده بودند، کافی به نظر می‌رسید. این ترس عمومی وجود داشت که ادامه‌ی حرکت‌های اعتراضی، اختیار اوضاع را به کلی از دست خارج کند:

«روز ۸ مارس، پیش از رفتن به جلسه‌ی تالار فردوسی، به دادگستری رفتم. در آنجا چند تن از وکلای زن را دیدم. آن‌ها هم در این فکر بودند که چطور باید این حرکت را مهار کرد... وضعیت طوری بود که همه می‌ترسیدند به اهداف ضد انقلاب کمک کنند. در حالی که ضد انقلاب واقعی داشت خودش را تجهیز می‌کرد! ما در خیالات خودمان به ضد انقلاب دیگری فکر می‌کردیم... حتا کسانی که به جنبش دموکراتیک باور داشتند، می‌ترسیدند که این حرکت به یک جریان ضد انقلابی تبدیل شود.»^{۳۹}

۳۸- نگاه کنید به ۶ روز خیزش، ناصر مهاجر، در همین دفتر

۳۹- به یاد بهترین و بدترین ایام، مینو جلالی در گفتگو با مهناز متین، در همین دفتر؛ نیز نگاه کنید به گفتگوی ناصر مهاجر با پیروش خواجه‌نوری، در همین دفتر

به این ترتیب، جنبش را پایان یافته تلقی کردند و زنان را به پایان دادن تظاهرات فراخواندند.^{۴۰}

۶

گرچه دلیل اصلی فروکش خیزش اسفند ۱۳۵۷ عقب‌گرد ظاهری و سرکوب واقعی از سوی حکومت بود، اما تأثیر جو کلی جامعه نسبت به پیامدهای پیش‌بینی ناشدنی آن خیزش را نمی‌توان در خاتمه‌اش نادیده گرفت. عدم پشتیبانی نیروهای سیاسی و چهره‌های مطرح و معتبر روشنفکران، زنان معترض را در موقعیت نامناسبی قرار می‌داد. وحشت از این که نکند تظاهرات مورد "سوءاستفاده"ی ضد انقلاب قرار گیرد، عزم شماری از زنان را سست کرد. در این میان، برخی از روشنفکران وظیفه‌ی خود دانستند که "سوء تفاهم"ها را برطرف و زمینه‌ی ختم جنبش را فراهم نمایند.

سخنرانی هما ناطق در فردای گردهم‌آیی کاخ دادگستری و در برابر "هزاران نفر"^{۴۱} در دانشگاه تهران، چه بسا به همین منظور انجام گرفته باشد:

«... عقاید من بر پایه‌ی این است که همه باید یک ایران آزاد، دموکراتیک و مستقل بسازیم؛ مستقل از همه‌ی ابرقدرت‌ها و قدرت‌های خارجی. گفتار من در جهت انتقاد از دولت فعلی نیست؛ بلکه در جهت تثبیت آن است و فقط با مشارکت و سهیم بودن در سرنوشت مملکت است که ما می‌توانیم به این دولت قدرت بدهیم. قسمت اول سخنرانی من توضیحی است در مورد مبارزات دو روزه‌ی زنان و قسمت دوم هشدار است به همه. مبارزه، زن و مرد نمی‌شناسد... زنانی که جنگیدند و زنانی که شهید شدند، به خاطر منافع خاص زن بودن و یا به خاطر خواسته‌های زنانه‌شان نبود؛ بلکه در جهت خواسته‌های مردم ایران بود. بنابراین ما خواست جداگانه از خواسته‌های طبقه‌ی زحمتکش نداریم و یا لااقل من ندارم و فکر می‌کنم که مبارزات ما باید در جهت مبارزات همگان باشد.»^{۴۲}

۴۰- از جمله "انجمن زنان حقوق‌دان"؛ نگاه کنید به *بندگانی*، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱ و *اطلاعات*، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸

۴۱- *اطلاعات*، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸

۴۲- "رهایی زنان از رهایی زحمتکشان جدا نیست"، هما ناطق، *کیهان*، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۴. این جلسه به ابتکار کمیته‌ی زنان *هوادار جنبش نوین انقلابی* برگزار شد که از هما ناطق و هدایت متین‌دفتری دعوت به سخنرانی کرد. گفتگو با زهره احمدی یکی از بنیان‌گذاران کمیته‌ی زنان *هوادار جنبش نوین انقلابی* (مارس و آوریل ۲۰۰۹) و هدایت متین‌دفتری، آوریل ۲۰۱۰. برای اطلاع بیشتر از کمیته‌ی زنان *هوادار*... نگاه کنید به: "نیروهای چپ و مبارزات زنان"، *مهناز متین، نقطه*، شماره‌ی ۷، بهار ۱۳۷۶، ص ۲۱

هما ناطق که پیشتر هرگز از آیت‌الله خمینی پشتیبانی یا به او استناد نکرده بود، در ادامه‌ی سخنانش چنین می‌گوید:

«ما گفته‌ی امام خمینی را تأیید می‌کنیم که خطاب به زنان مجاهد در قم گفتند: "زنان باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کنند..." ما هم جز این نمی‌گوییم. ما هم جزو همان ملتی هستیم که امام خمینی به آن اشاره می‌کند... ما هم معتقدیم که رهایی زنان جدا از رهایی طبقات زحمتکش نیست و امام خمینی مدافع طبقات زحمتکش هستند. در نتیجه این اتهاماتی را که سه چهار روزه‌ی اخیر به ما وارد شده است، رد می‌کنیم. به ما گفتند: ما نیروهای ضدانقلابی هستیم. شنیدیم که گفتند ما ضد حجابیم. شنیدیم که گفتند ما نیروهای طرفداران قانون اساسی هستیم. شنیدیم که گفتند ما تفرقه‌اندازیم. ما هیچ یک از اینها نیستیم... ما فقط گفتیم که پوشش هر انسان، انتخاب نوع پوشاک، از ابتدایی‌ترین حقوق هر فرد است. بنابراین تحمیل نوع پوشاک در جهت نفی آزادی و در تحریف ایمنی اجتماعی است. ما ترسیدیم که اگر یک آزادی از ما سلب شود، آزادی از همگان سلب شده باشد... ما رژیم سابق را با تمام نهادها و قوانینش نفی می‌کنیم، همراه با قانون اساسی‌اش... رفتند گزارش دادند که ما لخت به وزارتخانه‌ها رفته‌ایم. من از شما می‌پرسم در این زمستان سرد، چطور یک زن لخت می‌تواند به وزارتخانه برود».^{۴۳}

بعید به نظر می‌رسد هما ناطق نداند که مقصود از "لخت" در نظر آیت‌الله خمینی، نه معنای رایج این واژه، که نداشتن حجاب اسلامی‌ست؛ چنان که "مزاحمین" زنان "لخت" هم، برخلاف گفته‌ی ناطق، نه "هواداران قانون اساسی"، که نطفه‌های "حزب‌الله" آینده بودند:

«امروز کسانی که در خیابان‌ها مزاحم ما زنان شدند، برادران و خواهران مجاهد و مسلمان ما نبودند؛ همان عمال رژیم سابق و طرفداران قانون اساسی و نظام شاهنشاهی بودند...»^{۴۴}

هما ناطق که طرح مسئله‌ی زن را اساساً انحرافی می‌دانست، به همه توصیه می‌کند که جنبش را پایان دهند:

«عنوان کردن مسئله‌ی زن در این برهه از مبارزه و در این مرحله از جنبش، یک مسئله‌ی انحرافی است. ما نباید در این شرایط مسئله‌ای به نام مسئله‌ی زن داشته باشیم.

۴۳- پیشین

۴۴- پیشین

یک بار چیزی در مورد حجاب گفتند و بعد هم پس گرفتند. بنابراین برای این مسئله نباید درگیری ایجاد کنیم. باید با مجاهدین همراه باشیم، حتا اگر روسری به سر کنیم؛ به شرط آنکه بدانیم به نام ما توطئه نمی‌شود و نظام شاهنشاهی برگردانده نمی‌شود.»^{۴۵}

او سخنرانی‌اش را با بحث درباره‌ی چگونگی پیدایش "فاشیسم" و "انحصارطلبی" به پایان می‌برد و هشدار می‌دهد که سرگرم پرداختن به مسائل "انحرافی" - از جمله مسئله‌ی زن - می‌تواند به وضعیت‌های خطیری هم‌چون پیدایش فاشیسم منجر شود:

«فاشیسم وقتی می‌تواند به وجود بیاید که ما دشمن ذهنی بترائیم و هراس داشته باشیم از اینکه با واقعیت‌های تلخ روبرو شویم. همان طوری که گفتم، مسئله‌ی دست دوم انحرافی‌ای چون مسئله‌ی زن ممکن است به این مسئله کمک کند... مثلاً امروز که ما دوباره برنج و گندم خروار خروار از آمریکا وارد می‌کنیم، پرداختن به مسئله‌ی حجاب خیلی کم اهمیت است. مهم این است که به این اقتصاد وابسته توجه کنیم؛ فکر کنیم بهتر نبود که ما به خاطر اقتصاد وابسته و یا وابستگی‌های ارتش به خیابان کشیده می‌شدیم و یا بابت حجاب؟ پس کسانی که این مسائل را ایجاد می‌کنند، مبادا در دام گروه‌های سلطه‌گر قرار گیرند...»^{۴۶}

هما ناطق، تنها سخنران آن روز در دانشگاه تهران نبود. سخنران دیگر، هدایت متین‌دفتری - وکیل سرشناس و با اعتبار که یکی از انگشت‌شمار مدافعین حقوق بشر در آن زمان بود - سخنان خود را با تأکید بر عدم تفاوت میان زن و مرد آغاز می‌کند:

«از نقطه‌نظر اجتماعی، سیاسی و معنوی و به هر شکل دیگر، فرقی بین زن و مرد نیست و زن باید از تمام حقوقی که مرد برخوردار است، برخوردار باشد... در هر مرحله از انقلاب و جنبش و مبارزه‌ی خلقی، باید مشترکاً به وسیله‌ی تمام مردم یعنی زن و مرد اجراء شود و اگر موضوعی هم به صورت موضعی پیش بیاید، باز هم اجرای هدف و تعقیب آن بر همه کس واجب است... موضوعی که امروز در اجتماع و در دنیای متمدن حائز اهمیت است، موضوع نهضت ماست.»^{۴۷}

سخنران، به خیزش حق‌طلبانه‌ی زنان که کماکان جریان داشت، اشاره‌ای ضمنی دارد و اهمیت حفظ وحدت را خاطر نشان می‌سازد:

۴۵- پیشین

۴۶- پیشین

۴۷- "امپریالیسم چشم به جنگ درون‌مرزی دوخته است"، سخنرانی هدایت متین‌دفتری، کیهان، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷، ص ۶

«... امروز آن شعاری که محوری شده و همه‌ی ما را به دور خود جمع کرده بود و باعث یک‌صدایی و یکپارچگی ما بود، رفت... در این مرحله پیش از هر زمان دیگر احتیاج به آن وحدتی داریم که به دور آن محور داشتیم و بیش از هر زمان، احتیاج به همبستگی‌ای داریم که در آن زمان داشتیم... بهترین شکل کار و تاکتیک برای امپریالیسم چه می‌تواند باشد، جز اینکه ما را درگیر با مسائل درون‌مرزی، با مسائل روز و درگیری بین خواهر و برادر، پدر و پسر و رفیق با رفیق... چشم دنیای امپریالیستی هم اکنون به ماست و می‌خواهند ما را به اشکال مختلف درگیر جنگ درون‌مرزی کنند... مگر بیانیه‌ای از طرف رهبر انقلاب انتشار نیافت در مورد مجازات کسانی که به خانم‌ها حمله می‌کنند؟... ما باید همگی دست به دست هم بدهیم و دولت موقت هم با ما دست بدهد و در جهت پایه‌گذاری یک فرهنگ صحیح گام برداریم.»^{۲۸}

به روشنی معلوم نیست که مخاطبین اصلی چنین هشدارهایی که محور آن، حفظ یکپارچگی و وحدت است، چه کسانی هستند؟ آیا آن‌ها که همبستگی و یکپارچگی را به خطر می‌انداختند، زنان معترض و مخالف حجاب اجباری بودند؛ یا مستبدینی که می‌خواستند پوشش اجباری را به زنان تحمیل کنند؟ در این صورت، پرسشی که پیش می‌آید این است: آیا مقاومت در برابر زورگویی، به بهای از میان رفتن "وحدت"، حقانیت دارد یا نه؟

در آن زمان، همگان به حفظ وحدتی که موجب سرنگونی شاه شده بود، امید بسته بودند. در اغلب انقلاب‌ها نیز کم و بیش چنین بوده است. فزون بر این، "شیخ" کودتای ۲۸ مرداد که مردم آن را ناشی از تفرقه و نفاق در جنبش ملی می‌دانستند، در اذهان عمومی حی و حاضر بود و به لزوم حفظ وحدت، اهمیتی صدچندان می‌بخشید. اما "وحدتی" که اینک بر آن تأکید می‌شد، در عمل فقط منافع واپس‌گرایان اسلامی را تضمین می‌کرد. این "وحدت"، که بر اصولی دموکراتیک تکیه نداشت، تنها می‌توانست بر سرکوب، سانسور و خودسانسوری نیروهای دگراندیش و دگرخواه استوار باشد؛ چرا که بین هواداران حکومت اسلامی و آن‌ها که آزادی، دموکراسی و حقوق انسانی می‌خواستند، جدایی بود که واقعیت داشت؛ نه "وحدت".

ختم جنبش زنان، بهایی بود که به زعم بسیاری می‌بایست برای حفظ "وحدت" پرداخت شود؛ که شد. اما این وحدتِ ناهم‌خوان با زمان هیچ‌گاه تحقق نیافت. رویدادهای

بعدی که فروریزی آرزوها و آرمان‌های انقلابی را برمی‌نمود، ناقوس شکست انقلاب را به صدا درآورد.

۷

در پی شکست انقلاب، بسیاری از روشنفکران اشتباهات گذشته را مورد نقد قرار دادند؛ اما انگشت‌شمارند آن‌هایی که نقش خود را به نقد کشیده و به مسئولیت فردی خود نیز نگاهی انداخته باشند. هما ناطق در میان کسانی است که به این نقد پرداخته است. نظرات دیروز او را گفتیم؛ جا دارد که نقد او به خودش را نیز بگوییم:

«... این جنبش داشت ادامه پیدا می‌کرد. زنان بسیج شده بودند. حتا زنان چادری بودند. بلند شدم و رفتم... توی سالن ورزشی دانشگاه و گفتم دیگر تظاهرات نکنید... حالا وقت تظاهرات نیست. یعنی چه؟ یعنی وحدت کلمه است که خمینی می‌گوید. چه فرقی دارد؛ و تظاهرات زنان را من برهم زدم. یعنی عامل برهم زنده‌ی تظاهرات زنان بودم. برای اینکه گروه‌های چپ هم تحت تأثیرم بودند، بر هم زدم. همه با حالت افسرده آمدند و گفتند خانم ناطق چرا این کار را می‌کنی؟ این درست نخواهد شد؛ سرکوب بیشتر خواهد شد. من هی استدلال کردم، برای اینکه سازمان گفته بود. گفتم نه این درست نیست، با وجودی اینکه خودم، ته دلم باور نداشتم، ولی بانی و باعث این خیانت به زنان ایران شدم...»^{۴۹}

مشکل اما فقط برهم زدن تظاهرات نبود. چند روز پس از خیزش اسفند ۵۷، هما ناطق به اتحاد ملی زنان پیوست که شماری از مبارزان حقوق زن دست‌اندرکار تأسیس آن بودند.^{۵۰} شور و شوق انقلابی که فضا را آکنده بود بی‌شک در چنین اقدامی موثر بود. در حالی که هما ناطق جنبش زنان را تا سال‌ها "خطرناک‌ترین و ارتجاعی‌ترین" جنبش‌ها به شمار می‌آورد:

«... من... مردها و زن‌ها را برابر نمی‌دانم؛ بنابراین به این برابری صوری مطلقاً اعتقاد ندارم. من زن‌ها را قبول دارم که این‌ها ستم کشیده هستند؛ قبول دارم که این‌ها ستم مضاعف کشیدند؛ قبول دارم که برده بودند. در نتیجه قبول دارم که ناآگاه‌ترین اقشار جامعه هستند و بین یک آدم ناآگاه و یک آدم آگاه مطلقاً برابری وجود ندارد. می‌خواهم بگویم که اگر حقوق زن‌ها را به دست خودشان بدهید، این حقوق جز سازمان زنان و جز اینکه راجع به

۴۹- تاریخ شفاهی، پیش‌گفته، نوار ۳، ص ۱۲

۵۰- برای اطلاع بیشتر از تأسیس "اتحاد ملی زنان"، از جمله نگاه کنید به کتاب: "بازبینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان"،

گردآورنده و ویراستار مهناز متین، نشر نقطه، ۱۳۷۸/۱۹۹۹

کفش و لباس و طلاق و شوهر و این‌ها بشود [نخواهد شد]... من اعتقاد دارم برابری زن و مرد، در یک دگرگونی اجتماعی امکان‌پذیر است... من اصلاً به اینکه زن‌ها شعور آن را دارند که برای خودشان سازمان مستقل زن درست کنند و از حقوق خودشان، خودشان دفاع بکنند، اعتقاد ندارم... فکر می‌کنم که ناآگاه‌ترین و حتا ارتجاعی‌ترین و خطرناک‌ترین جنبش‌ها، جنبش زنان است... خطر آنجا است که زنان دور هم جمع بشوند.^{۵۱}

ضدیت هما ناطق با جنبش زنان، حیرت‌چندانی را برنمی‌انگیزد. چنین دیدگاهی در میان زنان روشنفکر و تحصیل‌کرده و موفق، همواره و همه‌جا وجود داشته است. حیرت‌انگیز، اما، قرار گرفتن روشنفکری با این نظرات، در رأس تشکلی است که با هدف پیشبرد مبارزه‌ی مستقل زنان برای کسب حقوق برابر به وجود آمده بود! هما ناطق، به شهادت خودش، بسیاری از اعلامیه‌ها و مقالات منتشر شده از سوی اتحاد ملی زنان را به رشته تحریر درآورد و در آن‌ها به طرح مواضعی پرداخت که در اساس برایش بیگانه بود. بارزترین نمونه‌اش، حمایت از کاندیداتوری آیت‌الله طالقانی در انتخابات ریاست جمهوری بود. برابری (ارگان اتحاد ملی زنان)، در توضیح از این حمایت نوشت: «... برای ملت ایران، آیت‌الله طالقانی نه تنها یک روحانی اصیل است، بلکه مبارزی است صدیق و رهبری است آزادی‌خواه... نقش سازنده‌ی او در رویدادهای کردستان، نقده، در پیشنهاد انجمن‌های ولایتی، در رابطه با گروه‌های مترقی و در دفاع از آزادی و آزادی‌خواهان انکارناپذیر است... "اتحاد ملی زنان" از پیشنهاد سازمان مجاهدین خلق مبنی بر ریاست جمهوری آیت‌الله طالقانی پشتیبانی می‌کند.»^{۵۲}

این بیانیه به دست هما ناطق نوشته شده است؛ کسی که «... یک عمر به عنوان مورخ راجع به روحانیت کار کرده» و آثار درخشانی بر جا نهاده است:

«... منی که مرده‌ها را نوشته بودم و چاپ کرده بودم که نقش ارتجاعی روحانیت را در انقلاب مشروطیت نشان داده بودم... و این همه آخوندها علیه من اعلامیه به دانشگاه داده بودند که او را اخراج کنید... یک کارنامه ساختم... برای آیت‌الله طالقانی راجع به مبارزاتش و منی که می‌دانستم او عضو فدائیان اسلام بود... همه‌ی این‌ها را خط زدم... باز آمدند گفتند

۵۱- تاریخ شفاهی، پیش‌گفته، نوار ۶ ص ۱۶-۱۵

۵۲- برابری، سال اول، شماره‌ی ۳، ۳۱ خرداد ۱۳۵۸، ص ۴

خانم ناطق چطور تو یک همچین کاری می کنی؟»^{۵۳}

یکی از کسانی که حمایت اتحاد ملی زنان از طالقانی، او را به حق برآشفت، زنده یاد مسعوده آزاد، از بنیان گذاران آن سازمان بود که در پی این حمایت، اتحاد را برای همیشه ترک کرد.^{۵۴}

روند رویدادها پس از اسفند ۵۷ که هر شک و شبهه‌ای درباره‌ی زن ستیزی جمهوری اسلامی را از میان برداشت، رویکرد روشنفکران سکولار نسبت به جنبش زنان را تغییر چندانی نداد و آن‌ها را به پشتیبانی بیشتر از خواسته‌های این نیمه‌ی جامعه برنینگخت.

هما ناطق که در نخستین تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری، نقش مهمی ایفا کرده بود، در جریان دومین تظاهرات (تیرماه ۱۳۵۹، در اعتراض به اجباری شدن حجاب که این بار به اجرا گذاشته شد)، به مخالفت جدی برخاست. او بعدها به یاد می‌آورد که در آن تظاهرات، یکی از آشنایانش با او تماس گرفت و از او خواست در این تظاهرات شرکت کند:

«... خانم ناطق، یک عده زن اینجا ایستاده‌اند و به من می‌گویند که به خانم ناطق تلفن کن بگو اگر که... خانم ناطق در این تظاهرات شرکت بکنند، ما هم می‌رویم. شما می‌آید شرکت بکنید بر علیه حجاب؟ من گفتم: نه آقا! این ارتجاعی است و من شرکت نمی‌کنم. این زنان رفته بودند؛ خواهرهای خود من هم رفته بودند که بعد با گریه به خانه‌ی من آمدند. آنجا رفته بودند و حیوونی‌ها شعار نداشتند و تمام منتظر این بودند که حالا فدایی‌ها می‌آیند، الان مجاهدین می‌آیند، الان نیروهای رزمنده می‌آیند و به این‌ها شعار می‌دهند و این‌ها را حمایت می‌کنند. هی این روسری‌های‌شان را بالای سرشان می‌چرخاندند، به این امید که الان خلاصه از غیب برون آید و کاری بکنند. هیچ کس نرفت. هیچ کس از این نیروها نرفتند. نه تنها نرفتند، یکی از همکاران ما توی روزنامه‌ی کار نوشت که این‌ها طرفداران بختیار هستند... ضدانقلابی هستند؛ این‌ها لیبرال هستند؛ حجاب مهم نیست؛ که من هم پا

۵۳- تاریخ شفاهی، نوار ۳، ص ۱۲-۱۳. "مرده‌ها"، پی‌گفته. هما ناطق در درآمد برگردان فارسی این نمایشنامه نوشته: «...درماندگی زن و برده‌صفتی زن مسلمان، انگیزه‌ی اصلی انزجار و کینه‌ی محمد قلی‌زاده از اهل شریعت بود... در باور ملانصرالدین، ناآگاهی زن مسلمان، برخاسته از اسلام بود و بس. می‌گفت: زن با حجاب نه انقلابی است، نه عقیف است و نه آگاه احمق است و بس. جاهل است و باور اشاعه‌ی جهل در جامعه، از این رو، به او هام "خلق" اعتقادی نداشت و بارها "خلق" را به خاطر او هام‌شان سرسختانه و بیرحمانه سرزنش می‌کرد». "مرده‌ها" (نمایشنامه)، جلیل محمد قلی‌زاده، درآمد و برگردان: هما ناطق، انتشارات کمیته‌ی ایران، سوئد، شهریور ۱۳۶۲

۵۴- مسعوده آزاد، از تجربه‌ها بیاموزیم، در: یازبینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان، پیش‌گفته، ص ۱۲۳-۱۲۱

به پای آن‌ها رفتیم که آقا مهم نیست؛ پتو سرمان می‌کنیم اگر قرار باشد.»^{۵۵}
 با شکست این حرکت اعتراضی، حجاب اجباری در جمهوری اسلامی شکل قانونی به خود گرفت و بر تمام احاد جامعه، از مسلمان شیعه و سنی گرفته، تا ارمنی، زرتشتی، یهودی، بهایی ... و بی‌دین تحمیل گشت.

۸

مرور تجربه‌ی جنبش زنان در اسفند ۵۷، پیچیدگی‌ها و تناقضات روشنفکران سکولار را در برخورد به مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی زنان به نمایش می‌گذارد. نقد نظرات این نسل از روشنفکران ایران، به معنای نادیده گرفتن ابهامات و اغتشاشاتی نیست که در آن مقطع بحرانی، درک کلی تحول جامعه و موضع‌گیری روشن نسبت به آن را بس دشوار ساخته بود. تجربه‌ی چند دهه حکومت اسلامی، چهره‌ی واقعی نیروهای مذهبی واپس‌گرا را آشکار کرد و شناخت ساز و کار حرکت‌ها و سیاست‌های‌شان امکان‌پذیر شده است. اینک داوری درباره‌ی آن‌ها، مبنایی محکم و مستدل یافته است. چنین شناختی، بی‌شک در آن زمان وجود نداشت.

با این حال نمی‌توان از یاد برد که در فرایندی یک صد ساله، بخش عمده‌ی روشنفکران سکولار جامعه که در جنبش مشروطه‌خواهی ایران از پیشگامان مبارزه برای حق زن و ارتقای موقعیت اجتماعی "نسوان وطن" بودند، در جریان انقلاب بهمن ۱۳۵۷، به ویژه در بهار آزادی، تماشاگران ساکت و بی‌تفاوت صحنه‌ی پایمال شدن ابتدایی‌ترین حقوق زنان شدند و در مواردی نیز به توجیه‌گر و تطهیرگر واپس‌گرایان حاکم.

غفلت روشنفکران سکولار در پشتیبانی از جنبش زنان به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان بیکار دموکراتیک، دست نیروهای واپس‌گرا را در تهاجم همه‌جانبه به آزادی‌های فردی و جمعی باز گذاشت؛ تهاجمی که روشنفکران سکولار خود در میان نخستین قربانیان آن بودند.

اردیبهشت ۱۳۹۱ / آوریل ۲۰۱۲

یک حکایت و سه روایت

مهشید امیرشاهی
مهرانگیز کار
نوشین احمدی خراسانی
الیز ساناساریان

- در حضر
- شورش، روایتی زنانه از انقلاب ایران
- حجاب و روشنفکران
- سرخوردگی پس از انقلاب و اقدامات اعتراضی زنان

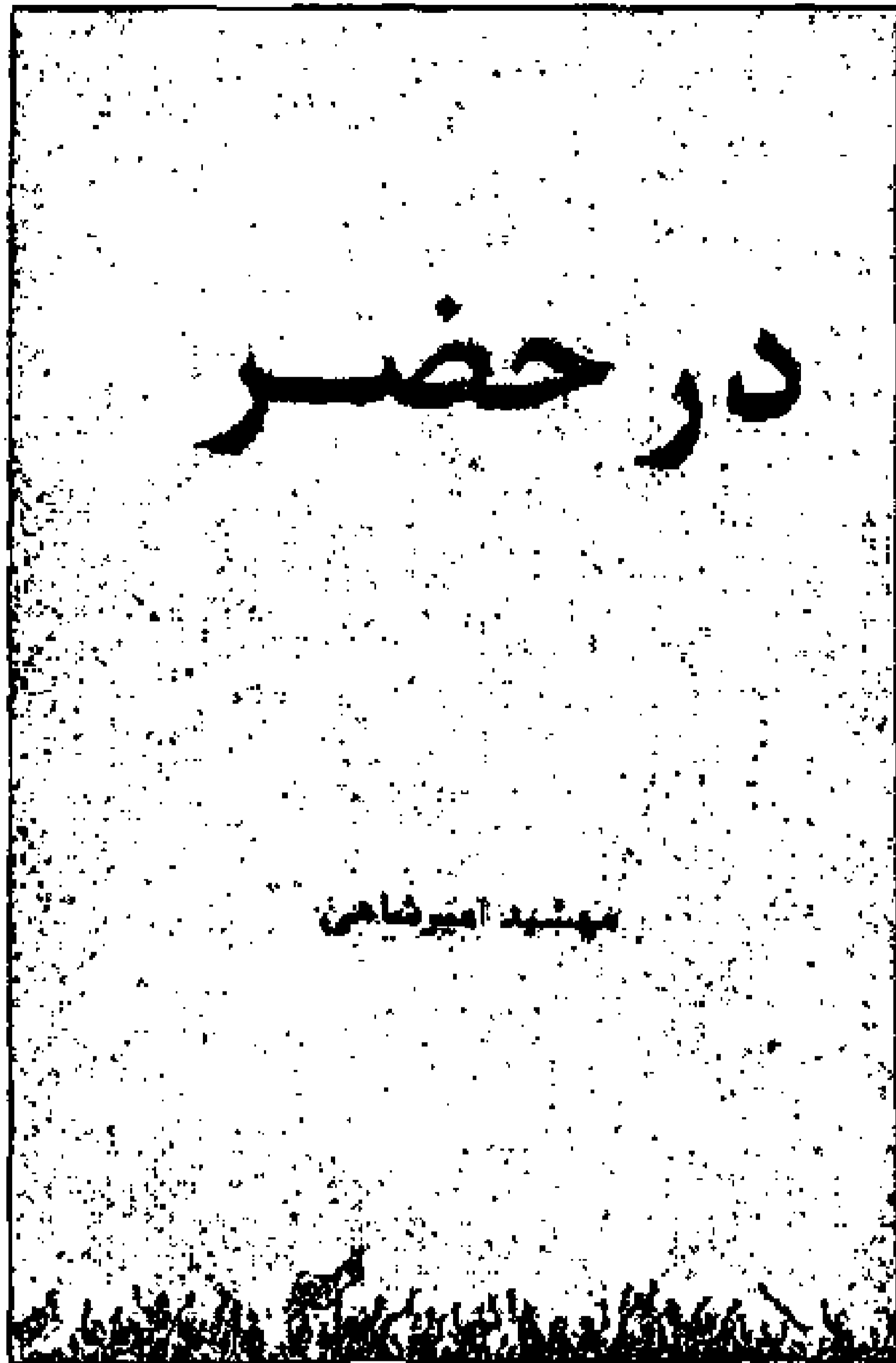
گرچه سال‌هاست که به خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ اشاره و استناد می‌شود، اما کمتر در کتاب‌های فارسی به آن پرداخته شده است. تا جایی که می‌دانیم، این خیزش نه به ادبیات داستانی راه یافته و نه به پهنه‌ی پژوهش‌های تاریخی.

جز مهشید امیرشاهی کسی را نمی‌شناسیم که آن رویداد را در ساختاری داستانی روایت کرده باشد. روایت زنده و گویای او در کتاب در حضر (۱۳۶۶) اما به گردهم‌آیی روز شنبه ۱۹ اسفند در کاخ دادگستری محدود می‌شود.

مهرانگیز کار نیز در شورش، روایتی زنانه از انقلاب ایران (۱۳۸۵) به آن خیزش پرداخته است. او هم تنها درباره‌ی گردهم‌آیی کاخ دادگستری شهادت می‌دهد نویسنده اما کوشیده سیاست‌ها و رویدادهایی را که زمینه‌ساز به پاخیزی ۱۷ اسفند و روزهای پس از آن شد، به دست دهد این نگاه شخصی و بازان‌دیشی، از دقتی تاریخ‌نگارانه برخوردار است.

روایت سوم از آن نوین احمدی خراسانی است؛ در کتاب حجاب و روشنفکران (۱۳۹۰). او برخلاف دو نویسنده‌ی پیشین، در سن و سالی نبود که بتواند در آن خیزش تاریخی شرکت کند و گوشه‌هایی از آن را بازگوید. این نوشته بیشتر بازان‌دیشی درباره‌ی خیزش زنان است، تا بازسازی رویدادها که تنها بر مبنای یک روزنامه (کیهان) انجام گرفته. هم از این رو، جایگاه آن را باید تنها در گستره‌ی تحلیل جست.

آنچه در این بخش می‌آید، برگرفته از سه کتاب سه نویسنده‌ی پیش‌گفته است که هر یک به شکلی آن جنبش تاریخی و یا گوشه‌هایی از آن را بازتابانده‌اند. فصل‌های مربوطه را بی‌کم و کاست آورده‌ایم؛ به ترتیب زمان انتشارشان.



در مؤسسه‌ی بیرونی ما سه نفر زنیم. خانم زابلی ماشین‌نویس، شیرین منشی نعمتی و من. خانم زابلی دختر بلندی است، گندمگون و با نمک و سر و زبان‌دار. شیرین زن جوانی است، سفیدرو با پوستی لطیف، موهای طلایی و سنگین و رنگین. رابطه‌ی ما با هم مؤدبانه و دوستانه است.

من و خانم زابلی شال و کلاه کرده‌ایم و در اطاق من منتظر شیرین هستیم که بیاید و راه بیفتیم. قرار است با زیان خانم زابلی به کاخ دادگستری برویم. شیرین، برافروخته و بغض‌آلود می‌رسد و می‌گوید: «نعمتی بازی درآورده، نمی‌ذاره من پیام می‌گه با من کار داره.»

خانم زابلی می‌گوید: «کار چی؟ بی‌خود می‌گه. چرا حرف زور می‌زنه؟ اون از اون مرداییه که از خدایه زنا خاک تو سر شن، او بشه آقا!» صدای غرغره‌های نعمتی در راهرو روی صدای خانم زابلی بلند می‌شود و تقریباً بلافاصله خودش را در آستانه‌ی در می‌بینیم. دست‌های درازش را به دو طرف چارچوب تکیه می‌دهد و می‌گوید: «اینکه نشد زندگی! یه روز تظاهرات قانون اساسیه، یه روز میتینگ دانشگاه، یه روز احمدآباد رفتنه، یه روز جیغو ویغ زناس - پس من در اینجا رو یه باره تخته کنم - نه دیگه!»

شیرین با حالت قهر صورتش را به طرف پنجره برگردانده است که نعمتی را نگاه نکند. خانم زابلی رو به من و پشت به نعمتی ایستاده است، با مداد و خودکار روی میز من ور می‌رود و با اشاره‌ی لب و چشم و ابرو کم‌حوصله‌گی‌اش را از حرف‌های نعمتی نشان می‌دهد. نعمتی ناگزیر مرا خیره خیره نگاه می‌کند. من هم توی چشم‌هایش زل زده‌ام.

می گوید: «تو کی به کارات می رسی؟ نه دیگه - تو که هیچ وقت نیستی!»
 می گویم: «برای هر پنج دقیقه ای که نیستم از حقوق کم می شه - دیگه مثل اینکه طلبکاری جا نداره.» و کیفم را برمی دارم که راه بیفتم. شیرین که هیچ نمانده است اشکش سرازیر شود، برمی گردد که از اتاق بیرون برود. خانم زابلی دست هایش را در جیب های کاپشن زیتونی رنگش می کند و دو سه قدم بلند به طرف در برمی دارد. نعمتی اول سراپای یک یک ما را برانداز می کند و بعد می گوید: «خب برین - چکارتون کنم. برین اما زود برگردین. توام برو شیرین. اما فردا باید بیشتر بمونین، نه دیگه.»
 وقتی شیرین پالتوی قرمزش را که یقه ی مخمل سیاه دارد، برمی دارد و تو راه پله به ما می رسد، نعمتی از بالا با بزرگواری داد می زند: «غیبت امروز استثنائاً از حقوق تون کم نمی شه.»

در خیابان خانم زابلی می گوید: «چطو شد یه دفه این قد دستو دل باز شد؟»
 شیرین می گوید: «این کاراش حساب نداره.»

من می گویم: «حرفشو اصلاً جدی نگیرین.» ولی نمی گویم که نعمتی به وعده هایش وفا نمی کند. نمی گویم سه روزی که وسیله ی رفت و آمد پیدا نمی شد و بنزین گیر نمی آمد، نعمتی به من پیشنهاد کرد کارهای اداری را در خانه انجام بدهم و دادم. معهذاً آخر ماه سه روز از حقوقم را نداد.

هزاران هزار زن، در محوطه ی کاخ دادگستری جمع شده اند. چندین و چند اتوبوس، زنان شهرستانی را به پایتخت آورده است. اعتراض ها و شعارها، متوجه دستورات خمینی درباره ی نحوه ی پوشش، لغو قوانین حافظ حقوق و سلب آزادی از بانوان است. همبستگی و اتحادی که امروز بین زن هاست برای من تازگی مطلق دارد. پختگی و متانتی را که در رفتارشان می بینم، هرگز در گذشته ندیده ام. امروز رقابت، حسادت، چشم و هم چشمی محلی ندارد. امروز همه نگران همدیگرند. همه به یک زبان حرف می زنند، یک هدف دارند، به یک راه می روند.

مردی به حمایت از ما برنخاسته است. دست کم تا شعاعی که چشم من می بیند، مردی میان جمع نیست. مردها دورتر از جمع زنان و در حاشیه ایستاده اند. بیشتر ریشو و تفنگ به دوشند. بیشتر یا به کینه به ما نگاه می کنند یا به تمسخر. قطعنامه ای که از طرف زنان حقوق دان تهیه شده است، توسط یکی از وکلای زن قرائت می شود و جمعیت به سوی کاخ نخست وزیر به راه می افتد.

در میان راه مردی کوتاه قد، با چشم‌هایی خون‌گرفته، به سمت صف زن‌ها یورش می‌آورد. قلوه سنگی به یک دست و بطری شکسته‌ای به دست دیگر دارد. تفنگ به دوش‌ها برایش راه باز می‌کنند. مرد چون گاو مستی به سرعت جلو می‌آید. ما همه مجسمه‌وار به زمین می‌خکوب شده‌ایم. به چند قدمی زن‌ها که می‌رسد، یک مرد سد راهش می‌شود. مردی ریزنقش و لاغر اندام که از پشت، کمر مهاجم را می‌چسبد. وقتی خانم زابلی و شیرین و من از کنارشان می‌گذریم، صورت مرد ریزنقش چون انار پاره شده‌ای خونین است و دهان مرد کوتاه قد، چون سگ هاری پُر کف. پس بین مردان، جوانمردانی هم هستند، نادر و پراکنده که اگر از حق ما دفاعی صریح نمی‌کنند، لااقل ظلم بیش از این را هم به ما روا ندارند. در جلوی کاخ نخست‌وزیری، بازرگان را یک نظر می‌بینم؛ ولی او کسی را نمی‌بیند. برای آنکه چشمش به نامحرم نیفتد، دستش را سپر صورت می‌کند و با قدم‌هایی تند از مقابل ما می‌گذرد. زن‌ها هو می‌کنند و به ریشش می‌خندند. اما زهد و پارسایی آقای نخست‌وزیر، شکر، بکر و باکر می‌ماند. ناموس بیدی نیست که به این بادها بلرزد.

در راه بازگشت، فحش سبیل است. دشنام‌های رکیک چاله‌میدانی. "یا روسری یا توسری" مهربان‌ترین توهینی است که می‌شنویم. شیرین تا پشت گردنش سرخ شده است و زابلی تند و پیاپی می‌گوید: «به حرفاشون گوش نکنین! نشنیده بگیرین! هیچ اعتنا نکنین!»

شیرین با بغض می‌گوید: «خجالت نمی‌کشن، پدر سوخته‌ها!»

من نگرانم که شیرین گریه‌ای را که در مؤسسه نکرده است، وسط خیابان بکند و تا سوار ژبان زابلی نشده‌ایم، نگرانیم ادامه دارد.

گزارش تلویزیونی از اجتماع زنان در جلو کاخ دادگستری و محل نخست‌وزیری، از حمله‌ی مرد هاری که بطری شکسته به دست داشت و ناسزاهای لشوش اسلامی، موهن‌تر و ترسناک‌تر است. مفسران تلویزیونی معتقدند زنانی که امروز دست به تظاهرات زده‌اند، یا بدکاره و معلوم‌الحالند و یا مزدور کارخانجات لوازم آرایش آمریکا! و این حرف‌ها را با چه تبختری می‌زنند و با چه اطمینانی عرضه می‌کنند. فرضیه و سند و مدارک هم ارائه می‌دهند. از روی عکس‌ها و فیلم‌هایی که از این تجمع برداشته‌اند، درشت‌نمای صورت چند زن را محض عبرت همگان و برای محکوم کردن تظاهرکنندگان بر پرده می‌آوردند: زنانی مثل دیگر زنان، مثل شیرین، مثل زابلی، مثل من، نه مَهر فاحشگی بر پیشانی دارند، و نه نشان مزدوری آمریکا بر سینه. ولی لحن قاطع تحلیل‌گران تلویزیونی، جا برای تردید نمی‌گذارد. همه‌ی ما عامل اجنبی و روسپی رسمی هستیم. تصاویر را نشان می‌دهند؛ تهدید

می‌کنند؛ خط و نشان می‌کشند و می‌گویند آفتاب آمد دلیل آفتاب! چه استدلالی محکم‌تر از بالا بردن مشت؟ چه مدرکی بی‌چون و چراتر از نشان دادن دندان؟ چنین مدارکی را چگونه می‌توان رد کرد؟ با چنین استدلالی چطور می‌شود درافتاد؟

مریم تلفن می‌کند: «تو امروز بلایی سرت نیومد؟»

می‌گویم: «خواهر و مادرم شوهر رفت، اما لابد مقصودت فحش نیست؛ چون فحش دادن اونا و خوردن ما هر دو از وظایف شرعیه!»

می‌گوید: «نه، مقصودم کتک خوردن و نیش چاقو چشیدن و زیر ماشین رفتنه.»

می‌پرسم: «از این خبرام بوده؟»

«فراوون.»

من ماجرای آن دیوانه‌ی سنگ و شیشه به‌دست را برایش تعریف می‌کنم و می‌گویم: «اگه اون طفلک جلو شو نمی‌گرفت، چند نفری رو آشوب لاش کرده بود.»

مریم با نگرانی می‌پرسد: «کجا بودین؟»

«نزدیکای دادگستری.»

«راستی تو، تو خود کاخم رفتی؟»

می‌گویم: «نه؛ ما تو محوطه‌ی بیرون، تو خیابون بودیم.»

مریم می‌گوید: «شنیدم زن منصور اونجا بوده و نمی‌خواست به‌ذره زنای حقوق‌دون

قطعنامه رو بخونن! می‌گفته فقط شما بدکاره‌های درباری نمی‌خواین چادر سر کنین!»

«راستی می‌گی؟»

«من شنیدم. تو دانشگاه که می‌دونم سخنرانی کرد و به زنایی که آرایش می‌کنن بد و

بیرا گفت. اما اینو فقط شنیدم.»

با حرص می‌گویم: «زنیکه شلخته! حق بود گویندگی تلویزیونم اون امشب می‌کرد،

چون حرفای اینام درست همین بود.»

«تلویزیونم نگاه کردی؟ اون خانمی که روسریم داشت و کتک خورده بود دیدی؟»

«آره؛ همون که گفت پاسپورت منو بدین از این مملکت برم. اون مربوط به تظاهرات

نبودا.»

مریم می‌گوید: «آره می‌دونم؛ می‌خوام بگم بین اینا چه اوضاعی برامون ساختن! پس

اون دختر چادریم که رفته بود به حمایت از این خانم دیدی؟»

«آهان، دیدم.»

«کثافتا اون بیچاره‌رم زده بودن که چرا از چارقدی دفاع می‌کنی! گرفتار چه وحشیایی شدیم!»

می‌پرسم: «مریم، به نظر تو ما جاسوس آمریکاییم یا جنده؟»

«خدا مرگم بده، این حرفا چیه می‌زنی؟»

می‌گویم: «تلویزیون رسمی دولت موقت الان گفت. منتها عفت کلام رو رعایت کرد - گفت معلوم‌الحال! انتخاب کن - یا کلفت امپریالیسم یا فاحشه‌ی درباری، مگه چادر سر کنی. منو اگه بکشن چادر سر نمی‌کنم - بنابراین یا اینم یا اون؛ و تو فکر کن که کدوم باشم بهتره.»

شورش، روایتی زنانه از انقلاب ایران*

مهرانگیز کار

خبرهای زنانه



انقلاب که پیروز شد بارانی از خبرهایی که مربوط به زنان می‌شد، خاک منقلب ایران را گل کرد. آخرین ماه از سال ۱۳۵۷ از حال و روز زن ایرانی حکایت‌ها در سینه دارد. سازمان‌های نوپدید زنانه در برخورد با خبرها چنان جا می‌خوردند و شوکه می‌شدند که نمی‌توانستند یک جای پای استوار در تاریخ مبارزات زنان ایرانی از خود باقی بگذارند. پی‌درپی در خبرهای سازمانی اعلام می‌شد که مثلاً از این پس به جای ۱۷ دی (روز کشف حجاب توسط رضا شاه) همه ساله روز ۱۷ اسفند و هم‌زمان با ۸ مارس (روز جهانی زن) مراسم روز زن در ایران برگزار

می‌شود. چند سازمان نوپدید زنانه، که این روز را به نام روز زن ایرانی به رسمیت می‌شناختند، در اطلاعیه‌های خود برخی از خواسته‌های زنان ایران را برشمردند: «مزد مساوی، مهد کودک رایگان برای همه، و لغو قوانین پوسیده و ارتجاعی و تشکیل سازمان مستقل و مبارز زنان.»

زنان داشتند مقدمات برگزاری روز زن را فراهم می‌کردند که دفتر آیت‌الله خمینی لغو قانون حمایت خانواده را اعلام کرد. ابتدا توسط شخصی به نام حاج ناصر زرکوب، کارمند بازنشسته‌ی دادگستری از آیت‌الله خمینی استفتا شد:

«حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی رهبر عالیقدر مسلمانان

به عرض می‌رساند قانون حمایت خانواده که در دادگستری عمل می‌شود و زن و شوهر را طلاق می‌دهند، برخلاف نص صریح قرآن کریم ما مسلمانان می‌باشد. در رساله‌ی عملی جنابعالی هم پیدا نکرده‌ام راجع به قانون حمایت خانواده چه جور و چه‌گونه باید عمل کنیم.

نظریه‌ی جناب‌عالی چیست؟»

دفتر آیت‌الله خمینی پاسخ داد:

«بسمه‌تعالی

ریاست محترم دادگاه حمایت خانواده دام‌التوفیقه

قانون حمایت خانواده بر طبق تصویبی که شده برخلاف شرع انور است و حضرت آیت‌الله‌العظمی صریحاً اعلام فرموده‌اند. بدین وسیله خواهشمند است روی قانون مزبور اقدامی نشود تا لغو آن از طریق وزارت نیز اعلام خواهد شد.

دفتر امام خمینی»

بلافاصله تیمسار دکتر مدنی، وزیر دفاع ملی ایران انقلابی، در اجتماع استادان دانشگاه کرمان حضور یافت و گفت: «دستور دادم دخترها از خدمت نظام معاف شوند.»^۱ فرمان نظامی او انتشار یافت و تسکین‌بخش نگرانی‌های مردمی شد که از اعزام داوطلبانه‌ی دختران خود به روستاها و شهرستان‌های دورافتاده با عنوان «سپاهی دانش» بیمناک بودند و می‌دانستند دختری که یکه و تنها راهی دیار غربت می‌شود و همه‌ی هستی خود را در ساکی و چمدانی جا می‌دهد و می‌رود تا برای مردمان پشت کوه یا ساکنان کویر از سوادآموزی و علم‌اندوزی سخن بگوید، دیگر آن بره‌ی رام و سر به راه قدیمی نخواهد بود. بر آتش مخالفان نوآوری‌های شاهانه در آخرین روزهای سال ۱۳۵۷ آب پاشیده می‌شد. حرارت تند انقلاب با این شگردها در بخش‌های مذهبی جامعه پایین آورده می‌شد. مجریان برنامه‌های ضد نوآوری لزوماً روحانی و آخوند نبودند. امثال تیمسار دکتر مدنی، نظامی تحصیل کرده و دنیا دیده‌ی دوران شاه و دیگر درس‌خوانده‌های جاه‌طلب و انقلابی دست در کار بودند تا انقلاب را در جهاتی هدایت کنند که خواست جناح مذهبی انقلاب بود و می‌توانست رضایت خاطرشان را جلب کند. همه در کار جلب و جذب جناح مذهبی انقلاب، از کیسه‌ی حقوق زن مایه می‌گذاشتند.

در مجموعه‌ی برنامه‌های ضد نوآوری‌های شاهانه، محدودیت ورزش زنان هم مطرح شد. مسئولین و رهبران جدید ورزش طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی گفتند: «ما به ورزش بانوان بیشتر از گذشته توجه خواهیم کرد، اما زن را وسیله قرار نخواهیم داد. در ورزش زنان، بی‌حیایی و گذاشتن راندوو و... جایی نخواهد داشت. حتا دور زمین تنیس حصار خواهیم

کشید. چه ایرادی دارد که مسابقه‌های بانوان را خود زن‌ها قضاوت کنند و تماشاچی نیز فقط زن باشند. شما هم اگر می‌خواهید خبر تهیه کنید، در فکر استخدام خبرنگار زن باشید!»^۲

زنان از حضور در میادین ورزشی و شرکت در مسابقه‌های بین‌المللی محروم شدند و مربیان ورزشی با ارسال نامه‌هایی به مطبوعات، تأسف و تأثر خود را از این حادثه اعلام کردند و تأکید ورزیدند که زنان ورزشکار تحت سرپرستی آنان با صفاتی که مسئولین جدید ورزش برشمرده‌اند، کاملاً بیگانه هستند.

هم‌زمان با این وقایع، *اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان ایران*، از دولت موقت مهندس بازرگان خواست که روند محدود کردن فعالیت‌های اجتماعی زنان متوقف شود.^۳

سه روز بعد، گروهی با عنوان *وکالی مدافع حقوق زن* به درج بیانیه‌ای پرداختند که در آن به نقض حقوق مکتسبه‌ی زنان اعتراض و از دولت انقلابی خواسته شده بود هرچه زودتر لازم‌الاجرا بودن قانون حمایت خانواده را که هنوز تغییر داده نشده و حداقل حقوق زن را تأمین می‌کند، در همه‌ی رسانه‌های گروهی اعلام کند.^۴

در روزنامه‌ی *کیهان* ۱۳ اسفند ۱۳۵۷، ثریا صدر دانش، روزنامه‌نویس برجسته و عضو فعال *کیهان*، ضمن انتشار مقاله‌ای در مورد لغو قانون حمایت خانواده، اعلام خطر کرد «در شرایط حساسی که زنان روزنامه‌نگار و حقوق‌دان ایران از آنچه در حال وقوع بود بر خود می‌لرزیدند، سازمان‌های نوپدید سیاسی برای برگزاری روز جهانی زن برنامه‌ریزی می‌کردند و خود را برای سخنرانی آماده می‌ساختند. اعتراض گسترده‌ی *زنان حقوق‌دان ایرانی*، هراس به دل نورسیده‌های قدرت افکند و دادستان عمومی تهران ناگزیر شد بر مشروعیت قانونی حمایت خانواده صحه بگذارد و بگوید: "قانون حمایت خانواده در اصول و اساس مخالفتی با شرع ندارد و اگر در این قانون دادگاه به روابط زن و شوهر رسیدگی می‌کند، در شرع هم داوری و حل اختلاف پیش‌بینی شده است و اقدامات دادگاه‌های حمایت خانواده بر مبنای اصول است؛ اما آنجاها که این قانون مغایرتی با شرع دارد در اصول نیست و به هر حال تا زمانی که شورای انقلاب در این زمینه به طور کتبی به دادگستری اعلام نکند، این قوانین به شکل سابق اجرا خواهند شد."^۵

۲- *آیندگان*، ۱۳۵۷/۱۲/۹

۳- *کیهان*، ۱۳۵۷/۱۲/۱۰

۴- *آیندگان*، ۱۳۵۷/۱۲/۱۳

۵- *کیهان*، ۱۳۵۷/۱۲/۱۴

بلافاصله آیت‌الله خمینی در اجتماع زنان مجاهد در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم نطق مهمی ایراد کرد بدین شرح:

«درود بی‌پایان بر بانوان ایران، سلام بر شما خواهران محترم. رحمت خدا بر شما شیردلانی که به همت والای شما، اسلام از قید اسارت بیگانه بیرون آمد. شما خواهران عزیز و شجاع دوشادوش مردان، پیروزی را برای اسلام بیمه کردید. من از شما زنان ایران و قم تشکر می‌کنم. خداوند و امام عصر از شما راضی باشد. شما با بچه‌های کوچک خودتان در خیابان‌های آمید و با تظاهرات پرشورتان از اسلام پشتیبانی کردید. من اخبار قم و سایر شهرها را شنیدم. من اخبار خیابان "چهارمردان" قم را شنیدم. من از شجاعت‌های زنان ایران، قم و سایر شهرها احساس غرور می‌کنم. شما زنان دلیر در این پیروزی پیش‌قدم بودید و هستید. شما مردان را تشجیع کردید. ما همگی مرهون شجاعت‌های شما زنان شیردل هستیم. اسلام، نظر خاصی نسبت به شما زنان دارد. اسلام در زمانی که در جزیره‌العرب ظهور کرد که زنان حیثیت خودشان را از دست داده بودند. اسلام آنان را سربلند و سراقراز کرد. اسلام، آنان را با مردان مساوی کرد. عنایتی که اسلام به زنان دارد، بیشتر از عنایتی است که به مردان دارد. در این نهضت، زنان حق بیشتری از مردان دارند. زنان، مردان شجاع را در دامان خود، بزرگ می‌کنند. قرآن کریم، انسان‌ساز است و زنان نیز انسان‌ساز. اگر زنان شجاع و انسان‌ساز، از ملت‌ها گرفته شوند، ملت‌ها به شکست و انحطاط کشیده می‌شوند. قوانین اسلام، همه به صلاح زن و مرد است. زن باید در مقدرات اساسی مملکت دخالت کند. شما همان‌گونه که در نهضت‌ها نقش اساسی داشته‌اید و سهمیم بوده‌اید، اکنون هم باز باید در پیروزی سهمیم باشید و فراموش نکنید که هر موقع که اقتضا کند، نهضت کنید، قیام کنید؛ مملکت از خود شماست. انشاءالله.

شما باید مملکت را بسازید. زنان در صدر اسلام با مردان در جنگ‌ها هم شرکت می‌کردند. ما می‌بینیم و دیدیم که زنان، هم‌دوش مردان، بلکه جلوتر از آنان در صف قتال ایستادند. خود و بچه‌های خود و جوانان خودشان را از دست دادند و باز هم مقاومت کردند. ما می‌خواهیم زن به مقام والای انسانیت برسد، زن باید در سرنوشت خودش دخالت داشته باشد. دوره اختناق می‌خواست زنان جنگجوی ما را تنگ‌جو بارآورد، ولی خدا نخواست. این‌ها می‌خواستند با زن مثل شیء، مثل یک چیز، مثل یک متاع رفتار کنند، ولی اسلام، زن را مثل مرد، در همه‌ی شئون، همان طوری که مرد در همه شئون دخالت دارد، دخالت می‌دهد. همه‌ی ملت ایران، چه زنان و چه مردان باید این خرابه‌ای که برای ما گذاشتند بسازند.

ایران با دست مرد، تنها درست نمی‌شود. مرد و زن باید با هم این خرابه را بسازند. و اما مسئله‌ای که باید توجه داشته باشید این است که زمانی که می‌خواهند ازدواج کنند از همان اول می‌توانند اختیاراتی برای خودشان قرار دهند که نه مخالف شرع باشد و نه مخالف حیثیت خودشان. مثلاً می‌توانند از اول، شرط کنند که اگر چنانچه مرد، فساد اخلاق داشت و یا اگر بدرفتاری با زن کرد، زن وکیل باشد در طلاق.

اسلام برای زنان "حق" قرار داده است. اسلام، اگر محدودیتی برای زنان و مردان قائل شده است، همه به صلاح خودشان بوده است. اسلام همان‌گونه که حق طلاق را برای مرد قرار داده است، این حق را برای زن قرار داده است که در وقت ازدواج شرط کنند که اگر با من چه کردی و چه کردی، من وکیل باشم در طلاق. و اگر این شرط را کرد مرد دیگر نمی‌تواند او را معزول کند.

اگر مردی با زنی بدرفتاری کرد، در اسلام او را منع می‌کنند و اگر گوش نکرد، او را حد می‌زنند و اگر گوش نکرد، مجتهد زن را طلاق می‌دهد.^۶

بحث پیرامون قانون حمایت خانواده که حتا حق تجدید فرارش مرد را محدود کرده بود، زیر هجوم خطبه‌های پرشور انقلابی رنگ باخت و به فراموشی سپرده شد.

هم‌زمان، حوادث مهم دیگری اتفاق افتاد. در روزنامه‌های نیمه‌ی اسفند ۱۳۵۷ رسماً از قول مدیرکل جدید آموزش و پرورش تهران اعلام شد که «مدارس مختلط تهران منحل می‌شود».

احمد صدر حاج‌سیدجوادی، وزیر کشور وقت و چهره‌ی ملی شناخته شده، در مراسم بزرگداشت دکتر محمد مصدق در احمدآباد، برای اولین بار از ضرورت تأسیس وزارت امر به معروف و نهی از منکر سخن گفت و نوید داد: «وظیفه‌ی این وزارتخانه آن است که به افراد نامطلع و یا کسانی که آگاهی کامل از دین اسلام و روابط اجتماعی آن ندارند، راهنمایی کند و معتقدات مذهبی مردم را افزایش دهد. وی اظهار عقیده کرد که این وزارتخانه هرگز در اجرای وظایف خود متوسل به زور و فشار نخواهد شد.»

در نیمه‌ی اسفند ۱۳۵۷، آیت‌الله خمینی در دیدار با علما و طلاب قم، طی یک سخنرانی مهم از آن‌ها خواست تا کلاس‌های درس خود را تعطیل کنند و برای آماده‌سازی شرایط جهت رفراندوم و تبلیغ جمهوری اسلامی به شهرستان‌ها و دهات دورافتاده بروند و از مردم بخواهند تا به جمهوری اسلامی رأی بدهند؛ آن هم با همین کلمه، نه یک حرف زیاده‌تر، نه

یک حرف کمتر. همچنین از زنان شاغل دولتی خواسته شد با حجاب شرعی به وزارتخانه‌ها بروند.

پس از این سخنرانی، برخورد با خواسته‌های زنان شاغل و تحصیل کرده تند شد. با اعلام رسمی حجاب شرعی برای زنان اداری که پیشتر در تلویزیون انقلابی به شکل‌های دیگری طرح و توجیه شده بود، توده‌های زنان شاغل تازه فهمیدند موضوع جدی است.

رودررویی

کاخ دادگستری زیر همه‌ی پُر ستیز اعتراض و عصیان زنان علیه اعلام حجاب اجباری به لرزه افتاد. طبقه‌ی هم‌کف و دیگر طبقه‌ها و پله‌ها و راهروها به تصرف زنان پرخاشگر درآمد. آن‌ها روز ۸ مارس، روز جهانی زن را برای آرایش نیروهای مخالف و اعلام مواضع انتخاب کرده بودند. از پیش، سازمان‌های سیاسی تصمیم گرفته بودند این روز را به عنوان روز زن اعلام کنند و ضمن برگذاری این روز خطوط مطالبات زنان را از حکومتی که شکل می‌گرفت مشخص سازند. اما اکنون که ۸ مارس هم‌زمان با ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ فرا رسیده بود، زنان نه تنها نمی‌توانستند مطالباتی از انقلاب داشته باشند، بلکه ناگزیر شده بودند در دم به آنچه دارند از کف می‌دهند اعتراض کنند. در این تظاهرات اعتراضی، زن‌ها پوشاک رنگارنگ و متنوع به تن داشتند. شکفته و با طراوات بودند. غالباً هم بی‌حجاب آمده بودند؛ اما چادری و مقنعه‌پوش هم در جمع شوریده‌ی آن‌ها دیده می‌شد. زن‌ها در هم می‌لولیدند. هنوز خاکستر یأس و سرخوردگی بر چهره‌شان ننشسته بود. برق خشم و عصیان در چشمان‌شان می‌درخشید. تظاهرات را سازمان‌های متعدد سیاسی و شاخه‌های زنان وابسته به آن‌ها سامان بخشیده بودند. در کاخ دادگستری، کانون وکلا میزبان بود. محل کانون در ساختمان دادگستری قرار داشت. زنان عضو کانون وکلا به کمک مدیر داخلی کانون که وکیل دادگستری بود هر یک با پرداخت صد تومان توانسته بودند بلندگویی و تریبونی اجاره کنند. میز چهارگوشی وسط صحن هم‌کف قرار گرفته و جمعیت از همه سو چشم و گوش به این میز سپرده بود. مسئولین امور زنان از سازمان‌های گوناگون سیاسی، پی‌درپی، روی میز می‌ایستادند و نسبت به اعلام حجاب اجباری که کاملاً خلاف انتظارشان بود، فریاد اعتراض سر می‌دادند. زن فاضله‌ای که وجهه‌ی انقلابی داشت، به نمایندگی از یک سازمان سیاسی چپ خود را به میز سخنرانی رساند و ضمن مدح و ثنای شیوه‌های ضدامپریالیستی رهبر انقلاب شکوهمند ایران، واقعه‌ی اعلام حجاب اجباری را فاجعه‌ای همتای فاجعه‌ی کشف حجاب اجباری از سوی رضاشاه سردودمان پهلوی اعلام کرد. زن در جریان اعلام مواضع خود شخصیت دوگانه‌ای ارائه داد. رفتار و گفتار زن سخنران چنان بود که گویی دو

شخصیت پر تضاد، سرسختانه تلاش می‌کنند تا در یک کالبد خود را جا دهند. هر دو پاره از شخصیت دوگانه‌ی این زن، زیر نقاب مصلحت‌گرایی بی‌قراری می‌کرد. پاره‌ی لائیک و بی‌خدای او سخت در تلاش بود تا خود را پنهان کند و پاره‌ی مصلحت‌گرا جای امنی می‌جست تا در پناه آن اطاعت از رهبر دینی را توجیه کند. زن در خدمت هدفی بود که همواره وسیله را توجیه می‌کند. او نمی‌دانست این بار صید دامی شده که وسیله، سرانجام فاتحه‌ی هدف را می‌خواند؛ هرچند رندانه انتخاب شده باشد. زن سخنران با هیجان به حرکات پاندولی خود در فاصله‌ی دو آیین، دو مسلک، دو بینش و دو خدا ادامه می‌داد. نقطه‌ی اتکایی در هیچ سو نداشت. شخصیت دوپاره‌اش زیر تأثیر و نفوذی که صورت مسئله‌ی زن در سطح ایران ۱۳۵۷ پیدا کرده بود، زیرکانه جهت‌یابی می‌کرد. او با شیفتگی از مواضع ضدآمریکایی رهبر انقلاب سخن می‌گفت و او را ستایش می‌کرد؛ اما فرمان حجاب اجباری رهبر مورد پسندش نبود. زن به اندازه‌ای از رهبر تجلیل می‌کرد که دیگر سخنانش پیرامون حجاب اجباری به دل زنان حاضر در جلسه نمی‌نشست.

در همین گیر و دار، یک زن چادری در بالاترین طبقه از ساختمان دادگستری، پشت نرده‌ها، درست رو در روی جمعیت حاضر در صحن ورودی ایستاده بود و داشت چادر سیاه خود را با حرکاتی نمایشی و کُند از سر برمی‌داشت. همه سرها را بالا گرفته بودیم و به او نگاه می‌کردیم. زن چادر را به نشانه‌ی اعتراض از آن بالا روی سر جمعیت شوریده انداخت. حرکت سمبلیک آن زن بیش از همه‌ی آنچه از درون منقلب سخنرانان دوشخصیتی بیرون می‌ریخت، جذاب بود. زن‌ها به هیجان درآمدند. اعتراض‌کنان شروع به حرکت کردند. راه‌پیمایی به خشونت کشیده شد. اگرچه ترس به دل‌ها راه یافت، اما این حضور، پیامد سیاسی مؤثری هم داشت. زنان وابسته به سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی در مراسم به این نتیجه رسیدند که بهتر است خط مشی واحدی طرح‌ریزی کنند.

بنا به دعوت جمعی از زنان عضو کانون وکلای دادگستری، نمایندگان سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی پذیرفتند تا هرچند وقت یک بار نشست مشترکی تشکیل دهند. بعدها، اعلام موجودیت شورای هماهنگی در امور مربوط به حقوق زن محصول این دیدار تاریخی شد؛ اگرچه امیدها در حد جوانه باقی ماند و هرگز شکوفا نشد. زن‌های وابسته به آئین‌ها و مشرب‌های گوناگون سیاسی هرگز به وحدت نظر برای سازماندهی یک تشکیلات ناب زنانه نرسیدند. آن‌ها نتوانستند درد مشترک زن بودن را زمینه‌ساز وحدت کنند. هر یک از زنان که نماینده‌ی سازمان و حزبی بود، انتظار داشت دیگران زیر پرچم سازمان و گروه او پناه بگیرند. این است که در جمع نخبگان آزادی‌خواه، سانسور و اختناق و مچ‌گیری در حساس‌ترین

مقطع تاریخی بیداد می‌کرد و جمع سیاسی زنان پا نگرفته، پریشان شد. طرح این دیدار مشترک زیر هجوم تیرهای طعنه و نفرت و تخطئه که حاضران به سوی یکدیگر پرتاب می‌کردند به فرجام نرسید. تلاش بی‌وقفه‌ی چند زن که می‌خواستند این باور را پخته کنند که زنان صرف‌نظر از اختلاف نظرهای دیدگاهی و سیاسی و حزبی باید یک سازمان زنانه‌ی مقتدر برای حفظ حقوق خود را تشکیل بدهند و در برابر تعرض هر نظام اجتماعی و حکومتی، حافظ و حامی این حقوق باشند، به جایی نرسید.

حضور و هجوم زن‌ها در تظاهرات علیه حجاب اجباری در روزهای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ اسفند ۵۷ و سپس روزهای پایانی آن سال پُر حادثه، ادامه یافت و بی‌شکل و قواره، پی‌درپی و پراکنده سطح کشور را تسخیر کرد. درشت‌ترین تیترو روزنامه‌ها به اعلام خبرهای مربوط به آن اختصاص یافت: «تظاهرات زنان به خشونت کشانده شد»، «گروهی جنایتکار و جنایت‌پیشه تحت عنوان کمیته مزاحم بانوان محترم شده‌اند»، «اطلاعیه منزل امام برای جلوگیری از مزاحمت بانوان»، «آیت‌الله طالقانی: هیچ‌کس زنان را به داشتن حجاب مجبور نمی‌کند، عناصری می‌کوشند یک جناح بزرگ انقلاب، یعنی زن‌ها را از انقلاب جدا کنند. اجازه نمی‌دهیم کسی به زن‌ها اهانت کند.»

روزهای بعد، تظاهرات زنان معترض در برابر بسیاری از ادارات دولتی شکل گرفت. دلداری و تسکین خاطر زنان هم ادامه یافت، اما گزارش‌های کوچک در صفحه‌های داخلی روزنامه‌ها خبر از ماجراهای بزرگی می‌داد که در راه بود. کیهان اعلام کرد که عصر روز ۱۷ اسفند گروهی در محوطه‌ی روزنامه به طرفداری از حجاب جمع شده و شعار داده‌اند: «ما پیرو قرآنیم، بی‌حجاب نمی‌خواهیم»، «مرگ بر ارثیه‌ی پهلوی»، «رهبر ما خمینی، حجاب ما زینبی» و...

در تبریز نیز راه‌پیمایی دختران به خشونت کشیده شد. در گیلان غرب به مدارس دخترانه حمله کردند و چند تن به قتل رسیدند. زنان در جای جای مملکت بدون اتکا به یک سازمان و تشکیلات زنانه اعتراض کردند و قطعنامه پشت قطعنامه صادر شد. شاعرهای با نام دکتر زهره ص در روزنامه‌ی کیهان ۲۷ اسفند شعر فریاد را سرود:

مگر پوشیدن تن،

از نگاه تشنه‌ی مردان

چنین درد و فغان دارد؟

و با یک روسری سر داشتن

مشکل به بارآرد؟

اما شعر خانم دکتر ص نه پرچم تسلیم است، نه پایان بخش واقعه. طومار بی‌حجابی را یکی از اضلاع مثلث قدرت، آقای صادق قطب‌زاده می‌بندد:

قطب‌زاده سرپرست رادیو تلویزیون اسلامی ایران روز ۲۵ اسفند ۱۳۵۷ در اجتماع بزرگی حضور یافت و پس از سخنرانی خانم گوهرالشریعه دستغیب در تحسین حجاب، آب پاکی را روی دست همگان ریخت. او با اعلام اینکه انقلاب ایران ۱۶۰ هزار کشته و مجروح داشته است، در برابر جمعیت شوریده‌ای که سازماندهی شده بود و عموماً زنان باحجاب در آن خودنمایی می‌کردند، ضدانقلاب و عوامل ضدحجاب را تقبیح و رسماً اعلام کرد: «از امروز مفاهیم جمهوری اسلامی را روشن می‌کنیم.»

در قطعنامه‌ی صادر شده در این مراسم، تصفیه‌ی ضدانقلاب و برخورد با انواع توطئه‌ها پیش‌بینی شده بود. بند ۱۱ و ۱۲ قطعنامه به زنان اختصاص داشت.

بند ۱۱: «زنان قهرمان ما هرگونه دودستگی و شکاف در صفوف متشکل و متحد برادران و خواهران انقلابی را محکوم و مطرود می‌نمایند.»

بند ۱۲: «خواهران مسلمان ما حجاب را به مثابه سنگر پیکار و حصار تقوی به تمامی زنان مبارز و انقلابی ابلاغ و پیشنهاد می‌نمایند.»

در پایان قطعنامه این جمله آمده است: «درود بر آزاده، بر صادق قطب‌زاده.»

بدین ترتیب پرده‌ای فرو افتاد و از میان پرده تصویری همراه یا یک شعار جلوه‌گر شد که تا سال‌ها مثل یک اخطار در برابر دیدگان بهت‌زده‌ی زنان باقی ماند. شعار این است: «خواهرم، حجاب تو کوبنده‌تر از خون من است.» امضا: شهید و تصویر این است: چهره زنانه‌ای که تبدیل به یک مشت بسته و معترض شده و روسری دور این چهره، سفت گره خورده است!

حجاب و روشنفکران*

نوشین احمدی خراسانی

انقلاب ۵۷ و سرنوشت حجاب اسلامی



وقتی آیت‌الله روح‌الله خمینی پس از مراجعت به کشور، و بعد از ۲۸ روز اقامت در تهران به حوزه‌ی علمیه قم رفت و اظهار داشت که: «جمهوری دموکراتیک یک فرم غربی است و احکام اسلامی را جاری می‌کنیم» (کیهان، ۱۲ اسفند ۱۳۵۷) و چند روز پس از آن نیز طی سخنرانی دیگری چنین گفت: «الان وزارتخانه‌ها - این را می‌گوییم که به دولت برسد - آن طوری که برای من نقل می‌کنند باز همان

صورت زمان طاغوت را دارد. در وزارتخانه‌ی اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند. زن‌ها بروند اما باحجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند، لیکن باحجاب شرعی باشند.» (کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷) و به ویژه بعد که دولت موقت (به عنوان مسئول قوه‌ی اجرایی کشور) نیز اظهارات آیت‌الله خمینی در مورد حجاب شرعی را تایید کرد، گروه‌هایی از زنان به ویژه زنان شاغل در ادارات دولتی، شوکه شدند و فردای همان روز در اعتراض، به خیابان آمدند و بدین ترتیب تظاهرات و تجمع‌های اعتراضی‌شان را طی یک هفته (از ۱۷ تا ۲۱ اسفندماه ۱۳۵۷) سازمان دادند. البته این تجمع‌ها و راه‌پیمایی‌ها پیش از این اظهارنظرها و به منظور دیگری تدارک دیده شده بود. یعنی گروه‌های زنان به مناسبت ۸ مارس (روز جهانی زن) برگذاری این تجمع‌ها را از قبل سازماندهی و برنامه‌ریزی کرده بودند. اما هم‌زمانی آن با اظهارنظرهای حاکمان جدید در مورد الزام همه‌ی زنان به رعایت حجاب اسلامی، روند بسیج زنان را برای اعتراض به چنین اجباری، آسان‌تر [کرد] و سرعت بخشید.

مقاومت زنان علیه اجبار در پوشش و حجاب: از ۱۷ تا ۲۱ اسفند ۱۳۵۷

۱۷ اسفند، بزرگ‌ترین راه‌پیمایی زنان

پنج‌شنبه ۱۷ اسفندماه ۱۳۵۷ هم‌زمان با روز جهانی زن، در تاریخ مبارزات ایران، روز بسیار مهمی بود. زیرا در این روز تاریخی بود که بزرگ‌ترین تظاهرات علیه "حجاب اجباری" در تهران برگزار شد. بسیاری از روزنامه‌های آن زمان خبر برآمدن این خیز بلندزانه را برای حراست از آزادی و حق اختیار پوشش، به طور گسترده انتشار دادند. برای نمونه روزنامه‌ی کیهان نوشت: «در تهران گروه‌ها و دستجات مختلف زنان از صبح امروز در خیابان‌های مرکزی و شمالی به مناسبت روز جهانی زن و به خاطر ابراز نظرات خود درباره‌ی حجاب، دست به راه‌پیمایی زدند. در راه‌پیمایی‌های امروز زنان، تعداد زیادی از دانش‌آموزان مدارس دخترانه نیز شرکت داشتند...» (کیهان، ۱۸ اسفند ۱۳۵۷) در ادامه‌ی گزارش نیز چنین می‌خوانیم: «طبق گزارش‌های رسیده در ادارات و وزارتخانه‌های مختلف نیز از صبح امروز جلساتی برای رسیدگی به مسائل مربوط به حجاب که طی چند ساعت اخیر مطرح شده، به بحث و گفتگو پرداختند و در برخی از واحدها، کارها برای چند ساعت دچار وقفه شد... کارکنان زن قسمت فروش بلیط هواپیمایی ایران شعبه‌ی خیابان ویلا اعلام داشتند حجاب اجباری زن باید نجابت و پاکی درون او باشد. آن‌ها عقیده داشتند که حجاب نباید اجباری باشد. این زنان همچنین گفتند روحانیون می‌توانند در این مورد اظهار نظر کنند، اما نباید اجباری در کار باشد و این مسئله باید به خود زن‌ها واگذار شود تا اگر خواستند چادر سر کنند یا از پوشش دیگر استفاده کنند. از سوی این زنان به گفته‌ی خودشان نماینده‌ای به منزل آیت‌الله طالقانی فرستاده‌اند... امروز در مدارس دخترانه... مدارس خود را تعطیل کردند و با تظاهرات به طرف دانشگاه تهران حرکت کردند... [در] تعدادی از بیمارستان‌های تهران نیز امروز اعتراض‌هایی به نحوه‌ی روبه‌رو شدن با مسئله‌ی حجاب شروع شد... در بیمارستان به‌آور زنان کارمند اعلام داشتند که اگر تصمیم قاطع و قانع‌کننده‌ای گرفته نشود، سر کار خود حاضر نمی‌شوند... زنان شاغل در مخابرات ۱۱۸ و قسمت ۱۲۴ نیز امروز در رابطه با مسئله‌ی حجاب دست به راه‌پیمایی زدند. کمیته‌ی بیداری زنان هم امروز پس از یک راه‌پیمایی طولانی در خیابان‌های تهران، به طرف دانشگاه تهران حرکت نمودند... پیش از ظهر امروز، عده‌ای از زنان شاغل در وزارتخانه خارجه، همراه با پلاکاردهایی که روی آن شعارهایی در رابطه با حجاب نوشته شده بود وارد دانشگاه شدند.» (همان)

گزارش مفصل روزنامه‌ی کیهان نشان می‌دهد که در گردهم‌آیی بزرگ اعتراضی زنان در ۱۷ اسفند ماه ۱۳۵۷، زنان از اقشار و گروه‌های گوناگون اجتماعی (عمدتاً از طبقه‌ی متوسط شهری) در آن راهپیمایی تاریخی، شرکت کردند. در واقع تقارن برگزاری مراسم روز جهانی زن، با اعلام اجباری شدن حجاب، سبب شد که به شکلی گسترده، تظاهراتی بی‌سابقه که همه‌ی گروه‌های زنان را به‌رغم گرایش‌های متفاوت سیاسی و فکری‌شان، در خود جای داده بود، برپا شود. به طوری که تعداد شرکت‌کنندگان آن حرکت تاریخی در گزارش روزنامه‌ی کیهان هم آمده است: «در این هنگام و در حالی که برف می‌بارید، ۱۵ هزار زن و دختر تهرانی چون دریایی خروشان از دانشگاه به حرکت درآمد. در خیابان فلسطین به نقل از خبرگزاری پارس، این گروه که در زیر برف سنگین دست به تظاهرات زده بودند، سرانجام به کاخ نخست‌وزیری رسیدند. در آنجا چند زن به نمایندگی از زنان بر علیه حجاب اجباری سخنرانی کردند... در این هنگام عده‌ای از گاردهای انقلابی کاخ نخست‌وزیری برای پراکنده ساختن حدود ۱۵ هزار زن که در جلوی دفتر مهندس بازرگان دست به اجتماع و اعتراض زده بودند، اقدام به تیراندازی هوایی کردند... پس از آرام شدن اوضاع، نمایندگان زنان خواستار ملاقات با نخست‌وزیر شدند. در دیدار با نخست‌وزیر، نمایندگان زنان از ایشان تقاضا کردند که به عنوان رئیس دولت اجازه ندهند زنان ایران به دوران قرون وسطایی بازگردند. در پایان، پس از قول و قرارهایی در ساعات پایانی شب، این اجتماع زنان به آرامی خاتمه یافت.» (همان)

۱۹ اسفند ماه: تظاهرات در مناطق مختلف پایتخت

راهپیمایی تاریخی ۱۷ اسفند زنان هرچند که خیلی پُر حاشیه و چالش برانگیز شده بود، ولی همچنان به طور خودجوش ادامه می‌یابد و در روزهای بعد نیز در تهران و حتا در شهرستان‌ها تکرار می‌شود:

۱- روز شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۵۷، استادان زن دانشگاه‌های تهران، به همراه زنان روشنفکر و گروهی از زنان هنرمند، تجمع اعتراضی دیگری را سازماندهی می‌کنند و با برنامه‌ریزی و هماهنگی قبلی، به سوی کاخ دادگستری تظاهرات می‌کنند. روزنامه‌ی کیهان از جمله روزنامه‌هایی است که خبر این تظاهرات را به خوبی پوشش می‌دهد و می‌نویسد: «در همان ساعت اولیه‌ی صبح، هزاران زن در کاخ دادگستری و محوطه‌های اطراف آن حضور یافتند. زنان حاضر در محل، در حالی که شعار می‌دادند: رهبر ما خمینی / مرام ما آزادی، خواستار رفع تبعیض از خود شدند. در این اجتماع، هما ناطق استادیار دانشگاه تهران بیانیه‌ی سازمان ملی دانشگاهیان ایران را قرائت کرد که در این بیانیه آمده بود: ما مخالف حجاب نیستیم،

بلکه مخالف تحمیل آن هستیم. ما معتقدیم که تجاوز به حقوق و آزادی زن، تجاوز به حقوق و آزادی همگان است. زنان بی‌حجاب هرگز به زنان با حجاب توهین نکرده‌اند. بنابراین ما خواستار احترام متقابل هستیم... سخنان خانم ناطق بارها با شعارهای تند زنان قطع شد.» (کیهان، ۲۰ اسفند، ۱۳۵۷). زنان حاضر در دادگستری در پایان اجتماع خود، قطعنامه‌ای هم صادر کردند.

۲- تظاهرات دوم، در این روز توسط گروهی از زنان شاغل در وزارت خارجه و تعدادی از هنرپیشگان زن تئاتر ایران و دیگر وزارتخانه‌ها در مقابل ساختمان وزارت خارجه به وقوع پیوست. این زنان در پایان اجتماع خود، طی نامه‌ای سرگشاده خطاب به مهندس بازرگان خواسته‌های‌شان را در ۵ مورد اعلام داشتند که مهم‌ترین آن‌ها حقوق یکسان برای زن و مرد و رفع تبعیض از زنان بود. (کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷)

۳- سومین تظاهرات، در این روز توسط دبیرستان‌های دخترانه‌ی مرجان، هشتروندی، نصر، خوارزمی، آذر و هدف، به وقوع پیوست. دختران مدارس فوق، به خاطر اعتراض به حجاب اجباری، از صبح کلاس‌های درس خود راتعطیل کردند و در محوطه‌های حیاط دبیرستان‌های خود اجتماع کردند... دختران دبیرستان‌های فوق، پس از ساعاتی به صورت دسته‌جمعی و به صورت راه‌پیمایی و تظاهرات رهسپار دانشگاه تهران شدند و پس از اجتماع در دانشگاه، از آنجا به صورت راه‌پیمایی و تظاهرات با عبور از خیابان انقلاب... به کاخ دادگستری رسیدند و در آنجا اجتماع کردند... دختران اجتماع کننده که حدود ۵ هزار نفر بودند، خواستار دیدار با وزیر دادگستری شدند تا حضوراً خواسته‌های‌شان را ابراز کنند. (کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷)

تظاهرات در شهرستان‌ها در پشتیبانی از زنان در تهران

در پشتیبانی از تظاهرات زنان تهران، زنان از چندین شهرستان نیز به پشتیبانی پرداختند:

۱- سنندج: شورای زنان سنندج از زنان دعوت به راه‌پیمایی کرد و صدها تن از زنان و دختران در این روز پس از پایان تجمع، قطعنامه‌ای در ۱۳ ماده و در حمایت و پشتیبانی از مطالبات زنان تهرانی صادر کردند.

۲- اصفهان: حدود ۵۰ تن از زنان کارمند و دانشگاهی و دو تن از بانوان قاضی، طی راه‌پیمایی به دفاتر روزنامه‌های *آیندگان* و *کیهان* در اصفهان رفته و ضمن اعتراض به اجباری شدن حجاب، پشتیبانی خود را از قطعنامه‌ی زنان در تهران اعلام کردند. (همان)

۳- آبادان: در آبادان یکصد نفر از زنان کارمند شرکت ملی نفت، پرستاران و کارمندان سایر ادارات به دادگستری آبادان رفته و علیه حجاب تجمع کردند.

۴- تبریز: در تبریز هم چند دبیرستان دخترانه به عنوان اعتراض به برقراری حجاب اجباری از رفتن به سر کلاس خودداری کردند.

۵- مشابه این اعتراض‌ها، در شهرهای: شیراز، رشت، اهواز، مشهد، مسجدسلیمان، آمل و اندیمشک نیز وجود داشت که عمدتاً توسط دختران دانش‌آموز دبیرستان‌ها هدایت می‌شد و به شکل تعطیلی کلاس‌های درس و یا اجتماع در مراکز آموزش و پرورش استان‌ها، صورت می‌گرفت.

۲۰ اسفند ۵۷، تظاهرات زنان در مقابل ساختمان جام جم

در ۲۰ اسفند، زنان به دلیل پخش گزینشی اخبار تظاهرات‌شان و اعمال سانسور گزارش‌های مربوط به تجمع اعتراضی‌شان (در روز ۱۹ اسفند در برابر کاخ دادگستری) و نیز مصاحبه‌ای که با مسئولان رادیو و تلویزیون (مهندس غروی و محمد مجتهد شبستری) در تلویزیون در مورد حجاب انجام شده بود، بار دیگر دست به تظاهرات زدند و علیه رادیو و تلویزیون شعار دادند. تجمع زنان سبب شد که بالاخره صادق قطب‌زاده رئیس وقت صدا و سیما ناگزیر به حضور در جمع تظاهرکنندگان شود. قطب‌زاده دلیل پخش نشدن کامل فیلم را نداشتن امکانات فنی، عنوان کرد. اما این سخنان توجیه‌گرانه، زنان معترض را راضی نکرد و برای همین، نمایندگانی از زنان برای مذاکره با قطب‌زاده به داخل ساختمان جام جم فرستاده شدند، ولی نتوانستند با قطب‌زاده دیدار کنند.

۲۱ اسفند: تظاهرات اعتراضی زنان در دانشگاه تهران

زنان در روز ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ نیز به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات در حمایت از فراخوان کمیته دفاع از حقوق زنان برگزار می‌شد. آنان ضمن سر دادن شعارهای روزهای قبل، خواستار حمایت مقامات دولت طبق آنچه که وعده داده بودند، شدند. «در این تظاهرات، هزاران تن از زنان، متشکل از: کارکنان رادیو تلویزیون، صنعت نفت، معلمان، دانشجویان، دانش‌آموزان و گروه‌های صنفی مختلف با جمعیت زنان مبارز و کمیته دفاع از حقوق زنان در مخالفت با اجباری بودن حجاب در محوطه چمن دانشگاه تهران اجتماع کردند و از آنجا به طرف میدان آزادی راه‌پیمایی کردند. در این تظاهرات، آنان همچنین خواستار لغو صیغه، آزادی‌های مساوی برای زن و مرد، و تأمین عادلانه‌ی حقوق زنان شدند. در یکی از پلاکاردهای معترضان این روز نوشته شده بود: ما رزمندگان انقلاب خونین خلق‌های ایران، رفتار و حملات وحشیانه‌ی مرتجعین در روزهای ۱۷، ۱۸ و ۱۹ اسفند به

زنان را محکوم می‌کنیم» (کیهان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷). سپس آنان به ساختمان جام جم رفتند و در آنجا علیه صادق قطب‌زاده و رادیو و تلویزیون به شعار دادن پرداختند. گفته می‌شود که در اثنا [ی] این تظاهرات بود که برای نخستین بار، گروه فشاری متشکل از زنان که بعدها به گروه "زهرا خانم" مشهور شد، در تجمع اعتراضی زنان حضور یافتند و تجمع را به خشونت کشیدند. البته رادیو و تلویزیون اعلام کرد که در این تظاهرات ماشین حامل سرپرست صدا و سیما مورد حمله زنان معترض قرار گرفته و یک زن نیز تیری را شلیک و یکی دیگر ضربه‌ای چاقو را به سمت سرتشینان ماشین وارد ساخته است. (کیهان، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷) در مورد اینکه حادثه تیراندازی و ضربه‌ی چاقو واقعاً اتفاق افتاده است یا نه، دقیقاً مشخص نیست، ولی آنچه شاهدان عینی نقل کرده‌اند این است که آن تظاهرات توسط موافقان حجاب، به شکلی گسترده به خشونت کشیده شد. (همان)

عقب‌نشینی دولت از طرح حجاب در آستانه برگذاری فراندوم

پس از برپایی گردهم‌آیی‌ها، تجمع‌های اعتراضی و تظاهرات پی‌درپی زنان معترض به اجباری شدن حجاب در تهران و سپس حمایت دیگر اقشار و گروه‌های زنان در شهرستان‌ها، که از روز ۱۷ اسفند ماه ۵۷ به بعد ادامه یافته بود و با توجه به اینکه مسئولان وقت در آستانه‌ی ۱۲ فروردین ۵۸ و برگذاری فراندوم (برای رأی‌گیری در مورد جمهوری اسلامی؛ آری یا نه) قرار گرفته بودند، سرانجام حاکمیت در زمینه‌ی حجاب اجباری، موقتاً عقب‌نشینی کرد. حتا کمیته‌ی مرکزی انقلاب اسلامی تهران رسماً اطلاعیه‌ای صادر کرد و در آن به کسانی که زنان را به خاطر پوشش‌شان مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند هشدار داد که مجازات خواهند شد. (کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷) میرشمس شهبهانی، اولین دادستان تهران نیز در همین رابطه اطلاعیه‌ای منتشر کرد و در آن اعلام داشت: «هرکس در اماکن عمومی یا معابر به هر عنوان و بهانه، اعم از نحوه‌ی لباس پوشیدن و غیره معترض یا مزاحم بانوان بشود... طبق ماده ۲... و ماده ۴... قانون مجازات عمومی، مجازات می‌شود.» (همان)

معاون نخست‌وزیر (عباس امیرانتظام) هم در مصاحبه‌ای نظر خود و دولت را در مورد حجاب زنان این طور بیان کرد: «بدیهی است که نخست‌وزیر و خانواده‌ی ایشان از قدیم طرفدار و مشوق و مقید به حجاب در حد معمولی و عملی و صحیح و اسلامی آن بوده‌اند. ولی ایشان و همه‌ی آقایان وزرا معتقد و عامل به آیه‌ی کریمه لااکراه فی‌الدین می‌باشند و دستور احیا برای خانم‌ها صادر می‌نمایند. اعلام صریح دو روز قبل آیت‌الله خمینی که احدی حق تعرض و مزاحمت برای خانم‌ها را ندارند، مؤید عمل دولت بر عدم الزام خانم‌های کارمند و مراجعین به ادارات می‌باشند. البته نمایش‌گری و عریانی و جلفی مسئله‌ی دیگری

است که مسلماً در ایران بعد از انقلاب اسلامی و در دولت اسلامی نمی‌تواند جواز و پذیرش داشته باشد.» (همان)

آیت‌الله سید محمود طالقانی نیز در مصاحبه‌ای در رادیو و تلویزیون اظهار داشت: «حجاب اسلامی یعنی حجاب وقار، حجاب شخصیت، ساخته‌ی من و فقیه دیگری نیست؛ این نص صریح قرآن است، آن قدر که قرآن مجید بیان کرده، نه ما می‌توانیم از آن حدود خارج شویم و نه زنانی که معتقد به این کتاب بزرگ آسمانی هستند... اسلام و قرآن می‌خواهد زن حفظ شود، مسئله این است که هیچ اجباری در کار نیست. مسئله‌ی چادر مطرح نیست، مسئله‌ی حجاب یکی از مظاهر این حرکت انقلابی است. کسی در این راه‌پیمایی‌ها، خانم‌ها، خواهران و دختران ما را مجبور نکرد که با حجاب یا بی‌حجاب بیایند. اما حالا اینکه روسری سر کنند و یا نکنند، باز هم هیچ کس اجباری در این کار نکرده است... حضرت آیت‌الله خمینی نیز اجبار و یا به شکل اکراه بیان نکردند... عناصری می‌کوشند یک جناح بزرگ انقلاب یعنی زن‌ها را از انقلاب جدا کنند. اجازه نمی‌دهیم کسی به زن‌ها اهانت کند. هیچ کس زنان را به داشتن حجاب مجبور نمی‌کند.» (کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷)

در روز ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ نیز روزنامه‌ی *اطلاعات* نظر آیت‌الله خمینی را در رابطه با اعتراضات زنان نسبت به حجاب اجباری، چنین عنوان کرد: «همان نظراتی که آقای طالقانی فرمودند، مورد نظر من است و صحیح است.»

ابوالحسن بنی‌صدر نیز چند روز بعد اعلام کرد: «مسئله‌ی زن مطرح نیست؛ مسئله‌ی روابط اجتماعی است که یک طرف آن زن است و طرف دیگر مرد است و طرف سوم نسلی است که از این روابط به وجود می‌آید... ما در جامعه مساوات حقوق اجتماعی زن و مرد را تضمین می‌کنیم و معیار، اندیشه و تقوای زن است، نه جسم او. در این صورت موی زن با موی مرد چه فرقی دارد.» (کیهان، ۲۶ اسفند ۱۳۵۷)

پنج روز پیش از انتشار سخنان ابوالحسن بنی‌صدر، *اتحادیه حقوق‌دانان زن ایران* که مهرانگیز متوجه‌ریان، اولین زن حقوق‌دان ایران، رئیس آن بود، طی اطلاعیه‌ی هشدار دهنده‌ای به سران دولت انقلابی نوشت: «زنان حقوق‌دان، اعم از قاضی و وکیل در کنار کلیه‌ی خواهران هم‌وطن که در گردهم‌آیی مورخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۹ در وزارت دادگستری صدای حق‌طلبانه‌ی خود را بلند کرده و طی قطعنامه‌های صادره خواست‌های خود را اعلام داشته‌اند، از حضرت آیات عظام و دولت موقت جناب آقای مهندس بازرگان که با درایت سیاسی و انقلابی خود، عدم اجباری بودن حجاب را اعلام نمودند، سپاسگزاری می‌نمایند...»

برنامه‌ی فعالیت‌های زنان حقوق‌دان در جهت نیل به سایر اهداف قطعنامه، اعلام خواهد شد.» (کیهان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷)

۵ روز مقاومت و سپس تغییر تاکتیک در هر دو جبهه

شوک اولیه طرح «حجاب اجباری» باعث تنش گسترده طی ۱۷ تا ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ در میان زنان به ویژه جامعه زنان کارمند و شاغل، و زنان دانش‌آموخته شد. این تنش در عین حال باعث شد که حاکمیت جدید با مشاهده‌ی واکنش دسته جمعی زنان و احتمال گسترش آن به حوزه‌های دیگر، تغییر تاکتیک دهد. اما این تغییر روش در چند زمینه صورت گرفت. ابتدا طرفداران حجاب اجباری تلاش کردند که با به خشونت کشیدن تظاهرات زنان، آن تجمعات را با ایجاد ترس از "ناامنی" و در خطر بودن "انقلاب" از مشروعیت بیندازند که این تاکتیک را می‌توان در ظهور "دار و دسته زهرا خانم" در تظاهرات ۲۱ اسفند مشاهده کرد.

تاکتیک موفق بعدی، تظاهرات صدها هزار تن مدافع حجاب بود زیرا حامیان حجاب نیز می‌دانستند پایگاه وسیعی در میان توده‌ی مردم دارند و در مقابل به خیابان آمدن زنان مخالف حجاب اجباری می‌توانند به راحتی تجمع‌های گسترده‌تری به نفع خود برگزار کنند. در واقع در آن دوره‌ی التهاب انقلابی، "لشکرکشی به خیابان" و بسیج مردمی برای گروه‌های مختلف حامی انقلاب به راحتی قابل تحقق بود و به تلاش جانفرسا برای بسیج‌گری، نیاز چندانی نداشت. چرا که آن روزها به نوعی "همه در خیابان بودند". بنابراین، برگذاری تجمع و تظاهرات در چنین روزهایی، نه فقط از سوی موافقان حجاب اجباری، بلکه از سوی مخالفان نیز عمل شاق و قابل توجهی محسوب نمی‌شد. در واقع برگذاری تجمع و راه‌پیمایی در روزهای ملتهب انقلاب قابل مقایسه نیست با روزهایی که جامعه در آرامش و به زیر سایه‌ی دولتی مستقر و با ثبات به سر می‌برد. از همین رو وقتی به کل تظاهرات و جمعیتی که به منظور اعتراض (و نیز برای شرکت در مراسم ۸ مارس) شرکت کرده بودند نگاه می‌کنیم نمی‌توان این تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها را در مجموع «واکنش بسیار گسترده» از جانب زنان ایران قلمداد کرد؛ آن هم وقتی که این راه‌پیمایی‌ها تداوم پیدا نکرد.

از سوی دیگر، شرکت‌کنندگان در بزرگ‌ترین تظاهرات در این روزها بیش از ۱۵ هزار نفر تخمین زده نشده است. از همین روست که می‌بینیم موافقان حجاب نیز، در روز ۲۵ اسفند ماه، تظاهرات بزرگی را سازمان دادند. به گزارش روزنامه‌ی کیهان در این تجمع که "صدها هزار تن" شرکت داشتند، تظاهرکنندگان به حمایت از حکومت اسلامی و عمل کرد صدا و سیما، در پارک ملت تجمع کردند: «در این اجتماع، خانم گوهرالشریعه دستغیب

نماینده‌ی انجمن اسلامی زنان معلم در حمایت از حجاب اسلامی زنان و نیز حمایت از عمل کرد صادق قطب‌زاده در رادیو تلویزیون سخنرانی کرد. صادق قطب‌زاده هم خبر داد که از فردا، تلویزیون ایران سعی خواهد کرد مفاهیم جمهوری اسلامی را روشن کند. در بند دوازدهم قطعنامه‌ی این تجمع هم تأکید شده بود که: خواهران مسلمان ما حجاب را به مثابه سنگر پیکار و حصار تقوا به تمامی زنان مبارز و انقلابی پیشنهاد می‌نماید.» (کیهان، ۲۶ اسفند ۱۳۵۷)

اعتراض‌ها و مخالفت‌ها فروکش می‌کند

به نظر می‌رسد که پس از ۲۱ اسفندماه، با موضع‌گیری اکثریت مقامات دولتی و نیز آیت‌الله روح‌الله خمینی در مورد «عدم اجبار زنان به حجاب»، زنان معترض به دو گروه تقسیم شدند: گروهی که فکر می‌کردند ادامه‌ی تظاهرات و اعتراض لازم نیست، چون ممکن است سبب ایجاد درگیری شود، و گروهی که می‌خواستند این تظاهرات را ادامه دهند. به نظر می‌رسد این انشقاق و صف‌آرایی در میان زنان معترض، بر این اساس ایجاد شد که اولاً اکثر شخصیت‌های سیاسی چه چپ، چه ملی و چه حکومتی اعلام کرده بودند که ادامه‌ی تظاهرات به دلیل آنکه «نیروهای ضدانقلاب و عوامل رژیم سابق» آن را هدایت می‌کنند و سوار موج شده‌اند، اشتباه است. دلیل دوم هم این بود که اکثریت بر این اعتقاد داشتند که دیگر به این دلیل که اساساً وقتی دولت و آیت‌الله خمینی و دیگر مسئولان انقلاب اسلامی و برخی از روحانیون شناخته شده در اطلاعیه‌های رسمی، دیگر از اجبار و الزام نسبت به پوشیدن حجاب سخنی نمی‌گویند، بنابراین ادامه‌ی تظاهرات لازم نیست. از همین رو بود که روزنامه‌ی *کیهان* (که در آن زمان عمدتاً روشنفکران چپ غیرمذهبی آن را می‌گرداندند) در صفحه‌ی اول خود با عنوان تظاهرات زنان کافست، نوشت: «دشمن می‌خواهد... جنگ داخلی را جامه‌ی عمل بپوشاند. این چشم اسفندیار که اگر امپریالیسم تیرش به آن اصابت کند، آینده‌ی تیره پیش روی مردم ایران قرار می‌گیرد... باید صادقانه و با صدای بلند گفت اگر تظاهرات زنان تا دیروز درست بود، از امروز در شرایط کنونی غلط است و ادامه‌ی بی‌منطقش خیانت، بلکه خیانت است.» (کیهان، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷)

در هر حال، با عقب‌نشینی حاکمان جدید، آن التهاب و واکنش اولیه‌ی زنان در روزهای بعد نتوانست به واکنشی آگاهانه‌تر و منسجم‌تر منجر شود. چرا که نه تنها حاکمان، تغییر تاکتیک دادند بلکه گروه‌های زنان در احزاب سیاسی نیز با فروکش کردن التهاب اولیه، به خط‌کشی‌های سابق ایدئولوژیک خود بازگشتند و نه تنها موفق نشدند با ایجاد ائتلافی گسترده از وقوع دوباره‌ی این بحث جلوگیری کنند، بلکه اتفاقاً در جهت عکس عمل کرده و

با یادآوری خطوط و مواضع گذشته‌ی خود، هرچه بیشتر به انشقاق در میان جبهه‌ی زنان مخالف حجاب اجباری دامن زدند. همه‌ی اینها باعث شد که در مجموع، واکنش جامعه‌ی زنان به بحث "حجاب اجباری"، آن‌چنان که باید، "قاطع" و "گسترده" ادامه نیابد. هرچند که همان واکنش خودجوش اولیه، آن هم در زمانی که قرار بود «رفراندوم برای جمهوری اسلامی: آری یا نه» برگزار شود، سبب عقب‌نشینی نیروهای مدافع حجاب اجباری گردید؛ اما پس از آن واکنش‌ها، از آن جایی که به کنشی تعمیق‌یافته و هم‌بسته منجر نشد و عکس‌العملی همه‌جانبه‌تر از چندین تظاهرات مقطعی در میان زنان را برنیا نگیخت، در نهایت نتیجه نداد. چرا که در روند تداوم اعتراض به حجاب اجباری، عمدتاً زنانی که "هوادار رژیم سابق" خوانده می‌شدند، باقی ماندند و زنانی که در گروه‌های سیاسی چپ فعال بودند، اساساً دیگر قادر به ادامه‌ی مبارزه علیه اجباری شدن حجاب نبودند؛ چرا که آنان به واسطه‌ی فشارها و بسته شدن فضای سیاسی، یا در حال خروج از کشور بودند و یا به همراه هم‌حزبی‌های خود، مورد تعقیب نیروهای امنیتی رژیم نوپای اسلامی قرار گرفته بودند، و یا برای آنکه می‌خواستند با "زنان هوادار رژیم سابق" همگام و همراه نشوند، از مبارزه برای حق پوشش خود دست شستند.

از سوی دیگر، به غیر از راه‌پیمایی و تظاهرات بزرگی که در ۱۷ اسفند برگزار شد و در واقع زنان در گروه‌های چپ، از قبل، آن را به منظور برگزاری مراسم "روز جهانی زن" سازمان داده بودند - و دست بر قضا این روز با طرح "حجاب اجباری" نیز هم‌زمان شد - به نظر می‌رسد تداوم اعتراض‌ها عمدتاً توسط گروه‌های زنان در وزارتخانه‌ها و گاه در "مدارس" صورت گرفت. این مسئله را باید در کنار این واقعیت قرار داد که سازمان زنان ایران در طول یک دهه پیش از انقلاب، در وزارتخانه‌ها، کارخانه‌ها، ادارات دولتی، گروه‌های صنفی زنان را سازمان‌دهی کرده بود و به نظر می‌رسد که در وزارتخانه‌ها میان زنان شاغل از مدت‌ها پیش از انقلاب، یک شبکه‌ی از قبل موجود، بین زنان شاغل شکل گرفته بود و سنت همکاری و هماهنگی به نفع حقوق زنان تا حدودی جا افتاده بود. شاید وجود همین شبکه باعث شد که پس از انقلاب ۵۷ نیز این زنان، با تشکیلات از قبل موجودشان بتوانند به شیوه‌های مختلف علیه پوشش اجباری، اقدامات خود را هماهنگ سازند. اما زنان انقلابی و چپ، این گروه از زنان را به رسمیت نمی‌شناختند و حاضر به ائتلاف با آن‌ها نبودند. چرا که همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، گفتمان ضد امپریالیستی و ضد غربی در میان زنان انقلابی و چپ، جا افتاده‌تر از آن بود که اجازه دهد خط و خطوط‌های ایدئولوژیک خود را فدای "خواسته حق انتخاب پوشش" کنند.

سرخوردگی پس از انقلاب و اقدامات اعتراضی زنان*

نویسنده: الیز ساناساریان

برگردان به فارسی: هایدده درآگاهی

انقلاب ضد شاهی به نتیجه رسید و در فوریه ۱۹۷۹، اپوزیسیون با اعلام پایان یک دوره و آغاز دوران دیگر، رسماً قدرت را در دست گرفت. گذشت زمان نشان می‌دهد که آنچه در آن برهه، احیای مذهب نامیده می‌شد، به یک دولت دین‌سالار تبدیل شده است. بسیاری برآنند که جمهوری اسلامی به عنوان بدترین حکومتی که ایران قرن بیستم به خود دیده، در تاریخ پدیدار می‌شود. کسانی هم هستند که آن را نمونه‌ی قدرت بنیادگرایی مذهبی در خاورمیانه می‌انگارند. این فصل به تحلیل حقوق زنان در رژیم آیت‌الله خمینی می‌پردازد و در موارد لازم، آن را با رژیم شاه مقایسه می‌کند.

دل‌نگرانی پس از انقلاب و اقدامات اعتراضی زنان

به هنگامی که نیروهای انقلابی سررشته‌ی امور را به دست گرفتند، زنان تحصیل‌کرده هنوز نسبت به خطر از دست رفتن حقوق ناچیزشان حساس نشده بودند. اظهار نظرهای رهبران مذهبی در ربط با حجاب اجباری، لنو قانون حمایت خانواده و حق سقط جنین^۱

* الیز ساناساریان، جنبش حقوق زنان در ایران، طغیان، افول و سرکوب، از ۱۹۰۰ تا خمینی، صص ۱۲۸-۱۲۴

Eliz Sanasarian, *The Women's rights Movement in Iran, Mutiny, Appeasement and Repression from 1900 to Khomeini*, Praeger Publishers, 1982, p 124-128

۱- زیرنویس مترجم: در متن اصلی واژه‌ی abortion law به کار گرفته شده است که برگردان دقیق آن به فارسی قانون سقط جنین است. در خور توجه است که در ایران دوران پهلوی سقط جنین به قانون درنیامد و در عمل بود که پذیرفته شد.

گرفته نمی‌شد. لیکن با آشکار شدن تمهیدات سرکوب‌گرایانه‌ی رژیم، آگاه‌ترین زنان برای اعتراض به خیابان‌ها آمدند. این زنان سه عمل جمعی مهم را در مارس ۱۹۷۹، دسامبر ۱۹۷۹ و ژوئیه ۱۹۸۰ به مرحله‌ی اجرا گذاشتند.

حدود دو هفته بعد از بازگشتش به ایران، خمینی از وزیر دادگستری خواست که در قانون حمایت خانوادگی مصوب ۱۹۷۵ تجدید نظر کند. او فرمان داد که هر آنچه در این قانون با اسلام در تضاد قرار دارد، حذف شود.^۲ گرچه این شایعه سر زبان‌ها افتاده بود، جز انگشت شماری از زنان (چه بسا سکولارهای سرسخت و یا عناصر طرفدار شاه) از پذیرفتن آن سر باز می‌زدند. برخی توجیه‌گرانه داعیه‌ی آن داشتند که اطرافیان خمینی، و نه خود او، مسبب حرکت در جهت لغو قانون حمایت خانواده هستند. به هر، رو ایران تازه به دوران نوینی پا گذاشته بود و بنا نبود اشتباهی صورت گیرد. در همین اثناء زنان ایرانی برنامه‌ی تظاهراتی را برای هشتم مارس ۱۹۷۹ می‌ریختند؛ به مناسبت روز جهانی زن و به یاد زنانی که در انقلاب جان باخته بودند. به دلیل نامعلومی، آیت‌الله خمینی درست شب قبل از تظاهرات را انتخاب کرد تا اعلام کند که زن‌های کارمند ادارات دولتی برای حفظ شأن و وقارشان، باید حجاب اسلامی داشته باشند. این خبر به سرعت در تهران پیچید؛ خانه به خانه. آن‌ها که با سبک زندگی ایرانیان آشنایی دارند، راحت می‌فهمند که این گونه شبکه‌های خبررسانی چگونه شکل می‌گیرد و چطور در عرض چند ساعت خبری پخش می‌شود. به زن‌هایی که صبح زود روز بعد سر کار رفتند گفته شد که قبل از ورود به محل کار حجاب سر کنند. بسیاری، از رفتن به کار سر باز زدند و تظاهرات راه انداختند. زنان کارمند وزارت خارجه، بیرون ساختمان وزارتخانه، در اعتراض به این حکم اجتماع کردند. دیگران در دانشگاه تهران گرد آمدند و جمعیتی بین ۵ تا ۸ هزار زن علیه حکم خمینی به تظاهرات پرداختند.^۳

در طی این تظاهرات ۵ روزه، زنان خواستار مشارکت بیشتر در دولت، دستمزد مساوی در برابر کار مساوی، حق انتخاب لباس و ابقای قانون حمایت خانوادگی شدند. آن‌ها شعارهایی سر دادند از قبیل: "ما حقوق برابر می‌خواهیم" و شعار معروف "در طلوع آزادی، جای آزادی خالی".

۲- نیویورک تایمز، ۱ مارس ۱۹۷۹. صفحه ۱۰.

۳- لس‌آنجلس تایمز، ۹ مارس ۱۹۷۹. صفحه ۱؛ وال استریت ژورنال، ۱۲ مارس، ص ۱

هزاران زن بی‌حجاب و شماری با حجاب، از کار دست شستند تا در این تظاهرات شرکت کنند. در چند مورد هم از حمایت گروه کوچک مردانی برخوردار شدند که با آنها همدل بودند. با این حال، زن‌ها مکرر در معرض دشنام و آزار قرار گرفتند. از سوی گروه‌های مردان متعصب مورد حمله واقع شدند، کتک خوردند؛ به زمین افتادند؛ چاقو خوردند. و این در حالی بود که تیرهای هوایی از فراز سرهاشان شلیک می‌شد. برای زن‌ها خط و نشان می‌کشیدند و به آنها انگ‌های زشتی می‌زنند مانند "جنده"، "زن لخت و عور"، "عمال آمریکا". شعار "یا روسری یا توبری" هم نثارشان می‌کردند. این تظاهرات (به رغم پوشش وسیعی که در نشریات غرب گرفت) از تلویزیون ملی ایران و برنامه‌های خبری رادیو پخش نشد. تصمیم مربوط به پوشش ندادن این رویدادها را صادق قطب‌زاده می‌گرفت که در آن زمان مدیر رادیو و تلویزیون ملی ایران بود (در بحران گروگان‌گیری، نشریات غربی به او برجسب لبرال زدند). به واقع، قطب‌زاده ترتیب برگزاری ضدتظاهراتی را داد که حدود صد هزار نفر (که در میان‌شان هزاران زن چادری دیده می‌شدند) در آن شرکت کردند تا حمایت‌شان را از او و جمهوری اسلامی اعلام کنند.^۴

تظاهرات زنان به دو دلیل اصلی به پایان رسید. دلیل اول و مهم‌تر، این شایعه بود که عوامل شاه و عناصر ضدانقلاب در صفوف تظاهرکنندگان رخنه کرده‌اند و از قرار معلوم بناست که راه‌پیمایی زن‌ها را به تظاهرات ضد خمینی تبدیل کنند. دوم، در حالی که خمینی سکوت اختیار کرده بود، مقامات دولتی به اظهارات آشستی‌جویانه برآمدند و عنوان کردند که قانون حمایت خانواده ملغی نخواهد شد و اصرار که زن در اسلام از مقام والایی برخوردار است. عباس امیرانتظام، معاون نخست وزیر، اعلام کرد که لزومی ندارد که زنان کارمند دولت چادر سر کنند و کافی‌ست «با وقار لباس بپوشند و از پوشیدن لباس‌های جلف و بدن‌نما خودداری کنند»^۵ به رغم این تضمین‌های ناچیز، روشن شد که رژیم خمینی از عهده‌ی اولین و تعیین‌کننده‌ترین آزمون دموکراسی سکولار برنیامده است. تنها بخشی از زنان متوجه این حقیقت شدند و شجاعت ایستادگی از خود نشان دادند. که بودند این زنان؟

زنائی که در برابر حکم خمینی دست به تظاهرات زدند، ترکیبی بودند از دانشجویان دانشگاه‌ها، زنان شاغل، خانه‌دارهای بی‌حجاب، و حامیان آن بخش از حقوق زنان که تا آن مقطع جنبه‌ی قانونی یافته بود. از نظر سیاسی، آنها طیفی را تشکیل می‌داند از چپ،

۴- انقلاب ناتمام، تأیید، ۲ آوریل ۱۹۷۹، ص ۳۴

۵- لس‌آنجلس تایمز، ۱۳ مارس ۱۹۷۹، ص ۱۰

غیرمتعهد و برخی عناصر شاه دوست. ضروری است اشاره شود که دو سازمان اصلی چپ، مجاهدین و فدائیان، از تظاهرات زنان حمایت نکردند (موضع آنها را در مورد حقوق زنان بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت). اعتراضات زنان در مارس ۱۹۷۹ نمود یک جنبش در شرف تکوین نبود؛ رویدادی خودخوش بود که از عوامل مختلفی نشأت گرفته بود.

زن‌ها به خیابان کشیده شدند چون مصونیت و آزادی‌های معدودی که داشتند، از قبیل آزادی چادر سر نکردن، از آنها سلب می‌شد. گرچه در میان تظاهرکنندگان زنانی حضور داشتند که از آگاهی فمینیستی برخوردار بودند، اما تظاهرات لزوماً از فمینیسم الهام نگرفته بود. پیام تظاهرات این بود که: «حقوق ما را سلب نکنید». نه این که «حقوق بیشتری به ما بدهید». از آنجا که اصلاحات قانونی به سود زنان از طریق حکومت شاه صورت گرفته بود، بسیاری از زنان انتظار داشتند که تغییرات ابدی باشد. آنها صرفاً از حقوقی دفاع می‌کردند که به آن خو گرفته بودند. آن زن‌ها از ترس از کف رفتن حقوق ناچیزشان دست به اعتراض زده بودند. گفته‌های یکی از معترضان، این طرز فکر را نشان می‌دهد:

نمی‌دانم چه می‌خواهم... آزادی در اینجا چیز خیلی تازه‌ای است. فقط می‌دانم که نمی‌خواهم دوباره برگردم زیر چادر. نمی‌خواهم یک دیکتاتوری را با دیکتاتوری دیگری تاخت بزنم. نمی‌خواهم فلان آیت‌الله بیاید و به من بگوید که کاری که می‌کنم با معیارهایی که می‌خواهد جا بیندازد، خوانایی دارد یا ندارد.^۶

حال و هوای سیاسی - اجتماعی ایران نیز به چنین خیزشی میدان می‌داد. تظاهرات ماه مارس، حدود یک ماه پس از انقلاب روی داد؛ یعنی در زمانی که تب انقلاب هنوز فرو نشسته بود. مثل اغلب صحنه‌های آنی پس از انقلابی، زمینه برای انواع فعالیت‌ها مستعد بود. آزادی بیان (در کلیه اشکال آن) در اوج سیر می‌کرد. همه نوع نشریه‌ای به چاپ می‌رسید. همه نوع کتاب به بازار ریخته می‌شد و جمعیت با سواد از شوق در پوست خود نمی‌گنجید. روزنامه‌ها روی هر موضوعی آزادانه دست می‌گذاشتند و به دولت جدید اندرز می‌دادند که به دیکتاتوری و فساد زمان شاه در نغلطند.^۷ آن‌هایی که در ماه‌های اول پس از انقلاب در تهران بودند، بلااستثنا می‌گویند که هیچ دوره‌ی زمانی چنین شورانگیز و جالبی را به یاد نمی‌آورند. این تب و تاب انقلابی برای همه‌ی طبقات جامعه‌ی ایران تازگی داشت؛ من جمله زنان. در چنین بحبوحه‌ای بود که تظاهراتی که قبلاً قرار بود یک روزه باشد، پنج روز به

۶- *وال استریت ژورنال*، ۱۲ مارس ۱۹۷۹، ص ۱

۷- *اطلاعات*، ۵ اسفند ۱۳۵۷/۱۹۷۹، ص ۴؛ *اطلاعات*، ۲ اسفند ۱۳۵۷/۱۹۷۹، ص ۴-۵

درازا کشید. بعد دیگر ماجرا چه بسا حضور تعداد قابل ملاحظه‌ی زنانی‌ست (اغلب با گرایش چپ) که تازه از خارج برگشته بودند. بعضی‌ها، تنها برای اینکه بتوانند در ایران باشند و در فرایند انقلابی سهیم باشند، از دانشگاه‌شان مرخصی گرفته بودند. حدود نیمی از دانشجویان ایرانی که در ۱۹۷۸ در خارج کشور درس می‌خواندند، زن بودند.

مسئله‌ی اصلی که از دید بسیاری گریخته، حضور یک مقاومت فرهنگی و اجتماعی ریشه‌دار نسبت به حقوق زنان است. همان‌طور که در فصل قبل گفته‌ام، مردانی که در مراحل بعدی جمهوری اسلامی به عنوان میانه‌رو یا مترقی شناخته می‌شدند، تا جایی که به دیدگاه‌شان به مسئله‌ی زن مربوط می‌شود، نه میانه‌رو بودند و نه مترقی. مهدی بازرگان نخست وزیر ایران در سال ۱۹۷۹، در مصاحبه با یک هیئت فمینیستی اذعان داشت که اسلام زنان را مجاز نمی‌شناسد که پیش‌نماز یا قاضی شوند؛ چون "بیش از حد احساساتی" اند. فزون بر این، ادعا کرد که «از نقطه نظر طبیعت، میان زن و مرد در منش و مزاج، قدرت جسمانی و اخلاقی و امیال ذاتی، هیچ تساوی وجود ندارد». او تظاهرکنندگان را "ضدانقلابی" و "ضداسلامی" خواند.^۸ این نظر با موضع آیت‌الله طالقانی که شخصیتی بسیار مورد احترام است، اختلاف بنیادینی نداشت. او با بیان اینکه زن‌ها در اسلام حق مالکیت دارند (حقی که از آن به عنوان تنها نمونه‌ی حق زن در کشورهای اسلامی یاد می‌شود؛ تو گویی حق مالکیت، تعیین کننده‌ترین وجه زندگی یک زن است) مدعی شد که حقوق زن‌ها آنقدر زیاد شده که مردان ایرانی اینک باید برای حقوق خودشان دست به اعتراض بزنند.^۹ حتا نظرات رئیس جمهور بنی‌صدر هم تفاوت چندانی با سایرین ندارد. او در یک مصاحبه‌ی دور و دراز، با ابهام ویژه‌ی خویش، حجاب زنان را مورد تایید قرار داد.^{۱۰} چند روز بعد از آن مصاحبه، در ژوئن ۱۹۸۰، دفتر رئیس جمهوری حکمی صادر کرد که به موجب آن زنان کارمند به رعایت حجاب اسلامی در محل کار فراخوانده می‌شدند. این بیانیه رعایت حجاب را اقدامی در راستای برکشیدن جمهوری اسلامی تلقی کرد.^{۱۱}

تظاهرات زنان در ماه مارس، حمایت مردان تحصیل‌کرده‌ی سکولار را که تمایلات دموکراتیک داشتند، جلب نکرد. اکثریت این مردان هم‌آواز با عناصر سنتی جامعه، تظاهرات

۸- «حالا چند کلمه‌ای از رهبران مرد جمهوری اسلامی بشنوید»، ام.اس. (MS.)، ژوئن ۱۹۷۹، ص ۹۵

۹- لس‌آنجلس تایمز، ۹ مارس ۱۹۷۹، ص ۷

۱۰- انقلاب اسلامی، سال دوم، شماره‌ی ۲۹۴، ۱۲ تیر ۱۳۵۹ / ژوئیه ۱۹۸۰، ص ۶ و شماره‌ی ۲۹۵، ۱۴ تیر ۱۳۵۹ /

ژوئیه ۱۹۸۰، ص ۵

۱۱- انقلاب اسلامی، سال دوم، شماره‌ی ۲۹۷، ۱۶ تیر ۱۳۵۹ / ژوئیه ۱۹۸۰، ص ۱

را محکوم کردند؛ به مثابه جزئی از یک توطئه‌ی شاه‌دوستانه. هدایت‌الله متین‌دفتری، وکیل و مؤسس جبهه‌ی دموکراتیک ملی و نوه‌ی مصدق، در بین این مردان استثنا بود. او در سخنرانی محکمی در دانشگاه تهران، از راه‌پیمایی‌هایی که در دفاع از حقوق زنان صورت می‌گرفت، پشتیبانی کرد. اما مردانی چون او در اقلیت بودند. بسیاری از گروه‌های سیاسی که هنوز در ناباوری پسا انقلابی سر می‌کردند، منتظر بودند شاه از طریق یک توطئه‌ی بزرگ بازگردد. مردان هوادار سکولاریسم هم از این قاعده مستثنا نبودند. از این گذشته، آن‌ها نیز همچون هم‌طرازان‌شان در دیگر کشورها، مفاهیم دموکراسی و سکولاریسم را لزوماً برابر با حقوق زنان نمی‌دانستند. توجه این مردان به مسائل عاجل دیگری معطوف بود، بسی مهم‌تر از چادر سر کردن زن‌ها. همان‌طور که یکی از آن‌ها به نگارنده گفت: «خُب که چی؟ از چند صباح روسری سر کردن که زن‌ها کشته نمی‌شوند.» شگفتا، یک سال هم طول نکشید (با جریان گروگان‌گیری) که دموکرات‌های سکولار علناً به بی‌هودگی دنباله‌روی کورکورانه‌شان از جناح‌های مذهبی اذعان کردند چنانکه ابوالفضل قاسمی (یکی از دبیرکل‌های پیشین جبهه‌ی ملی ایران) اذعان کرد: «به نشانه‌هایی که بارها تکرار شد، اعتنایی نشد و به معنای آن‌ها از سوی گروه‌های ملی، بهایی داده نشد تا که کار از کار گذشت... ما به مسئله‌ی وحدت معصومانه وفادار ماندیم.» و بعد فیلسوفانه افزود: «به هر تقدیر، شاید ایران هنوز برای ما آماده نیست... شاید ایران هنوز برای دموکراسی آمادگی نداشته باشد.»^{۱۲}

بازیابی یک کتاب

میدان آزادی در محاصره*

نویسنده: مانی شیرازی

مریم جزایری



«روز موعود رسید. روز شنبه؛ سالگرد انقلاب. تعطیلی رسمی... سران ارتش، پلیس و روحانیت برای جشن و سرور، خوردن، سخنرانی کردن و به هم تهنیت گفتن، در مسجد ارشاد جمع شده‌اند... ساختمان و تمام محوطه‌ی اطراف آن توسط پاسداران انقلاب محافظت می‌شود... یک روز پیش از جشن، طبق روال معمول اقدامات امنیتی این‌گونه مراسم، اهالی محل را از خانه‌های مسکونی‌شان بیرون کرده‌اند و به این ترتیب کار بمب‌گذاران را راحت‌تر کرده‌اند... چند کیلومتر آن طرف‌تر چهار زن در تپه‌ی مشرف به مسجد دیدار می‌کنند... همه‌شان مسلح‌اند جز ملیحه که مثل

همیشه چادر سیاه بر سر دارد... ساعت تقریباً یک و نیم بعد از ظهر است... آن‌ها انتظار می‌کشند، به خود می‌لرزند و به طور وحشتناکی هیجان‌زده‌اند... در یک چشم برهم زدن، انفجاری سرخ، شعله‌ای سرکش، صدایی کر کننده! منارهای طلایی مسجد هزار تکه می‌شوند... بر لبان زنان لبخند می‌نشیند... گلی و زرین با خوشحالی از جای می‌جهند. ملیحه آرام می‌نشیند و از پیروزی‌شان شگفت‌زده است. فاطمه، آسوده خاطر، آه عمیقی می‌کشد. پیغام‌رسان دوچرخه سوار از کنارشان می‌گذرد؛ در حالی که دستش را بلند کرده و انگشتانش را باز نموده؛ به نشانه‌ی موفقیت! اشک شادی از چشمان زرین می‌جوشد... دو هزار انگلی

* مانی شیرازی، میدان آزادی در محاصره، رمانی درباره‌ی ایران انقلابی، انتشارات زنان، لندن، ۱۹۹۱ / ۱۳۷۰

شکم‌بارهی فاسد... ما ثابت کردیم که دولت قدر قدرت نیست... همان‌طور که به وجود می‌آوریمش، می‌توانیم ساقطش کنیم...»^۱

ملیحه، زرین، فاطمه و گلی، اعضای یک گروه چریکی زنانه هستند که نطفه‌اش در روز ۱۷ اسفند سال ۱۳۵۷ بسته شد. آنان کمر به سرنگونی جمهوری اسلامی بسته‌اند.

ماجراهای رُمان *میدان آزادی در محاصره*، حول تکامل و دگردیسی این چهار زن در کوره‌ی آتش نبرد با ضد انقلاب دینی و جنسیتی بازگفته می‌شود. نقطه‌ی چرخش در آگاهی و مسیر زندگی همه‌شان، روز جهانی زن است که با حمله‌ی شوم رژیم جدید به زنان مصادف می‌شود. راوی این‌طور آغاز می‌کند:

«روز جهانی زنان بود؛ ۱۷ اسفند (۸ مارس). آسمان روشن و هوا سرد. برف نم نم می‌بارید؛ آهسته اما یکه‌روند. آخرین برف سال بود. برفِ زاغ.^۲ بهار، امسال، دیر کرده بود.»^۳

زرین آرایشگر سالن آرایش زیبا واقع در سه راه ژاله است. همسر و دو فرزند دارد. قرار است با دوستش ملیحه که هم‌سن و سال مادرش است و زنی با تجربه، به تظاهرات هشت مارس برود. ملیحه برخلاف زرین محجبه است. همسرش را از دست داده و از دو فرزندش که اکنون باید بیست و چند ساله باشند، خبری ندارد. او برای گذران زندگی، در اتاق محقرش خیاطی می‌کند.

راه می‌افتند. وقتی به نزدیکی دانشگاه تهران می‌رسند، از دیدن صفوف به هم فشرده‌ی زنان غرق حیرت و شغف می‌شوند. تنها نیستند! زنان از جنوب، شمال، غرب و شرق و حتا از شهرستان‌ها آمده‌اند. پرستار و کارمند، معلم و دانشجو و دانش‌آموز، دکتر و مهندس و کارگر. همه هستند. دختران دانش‌آموز پُر سر و صداتر از همه‌اند و بیش از همه اعتماد به نفس دارند. آنان فضا را پُر از امید کرده‌اند.

«مشاهده‌ی این همه زن معترض که برای آزادی زن موضعی واحد گرفته‌اند... شور ناب. این خود یک انقلاب است.»^۴

۱- ص ۲۵۷

۲- یا برف کلاغ: هنگامی که در اینترنت مشغول جستجو درباره‌ی این کتاب بودم به بحث جالبی در مورد برف کلاغ برخوردم. بحث با سؤال یک انگلیسی زبان راه افتاده است که می‌پرسد: آیا چنین اصطلاحی در زبان فارسی موجود است؟ و او خود راهنمایی کرده بود که: فقط در دو جا به این اصطلاح برخورده است: یکی در کتاب مانی شیرازی و دیگری در کتاب سفر به ایران به قلم کیت میل. کیت میل می‌نویسد: «... برف در این موقع سال نابه‌هنگام است؛ زیرا هفتم مارس است. باید آخرین برف سال باشد... در اینجا به آن برف زاغ می‌گویند.»

۳- ص ۱

«چه تصویر دل‌انگیزی. ما نیرویی هستیم که باید به حساب آورده شویم و این جای انکار ندارد. از جامون تکون نمی‌خوریم... دلم می‌خواهد بخونم. حالا وقت خوننده.»^۵

زنان یکی پس از دیگری بر چارپایه می‌ایستند و سخنرانی می‌کنند. هشدار می‌دهند. هشدار نسبت به ابرهای تاریکی که گرد هم می‌آیند و گرد مرگ بر زنان شهر می‌پاشند تا آنان دیگر نتوانند به "سلیطه‌گری" پردازند و مردان را "تحریک" کنند... پیرزنی که چادر بلندش را محکم در دست گرفته، صدایش را بلند می‌کند: «من برای نوهام به اینجا اومدم. این دختر در بیمارستان جندی شاپور جراح مغزه... حالا بهش می‌گن که جراحی روی مغز مرد ممکنه تو رو تحریک کنه. این داستان‌ها را از کجا درآوردن؟ مگر مغز مرد اصلاً می‌تونه چیز تحریک آمیزی داشته باشه؟" شلیک خنده!»^۶

زرین و ملیحه در دانشگاه فاطمه را می‌بینند. او پشت میز کتاب یک گروه اسلام‌گرایی ضد خمینی ایستاده است؛ اما نظرات گروه را درباره‌ی زن و حجاب قبول ندارد. فاطمه تنها دختر خانواده‌ای مرفه و ضد شاه است. هر سه درگیر احساسی دو گانه‌اند: زیبایی انقلاب و سر به شورش برداشتن علیه نظم موجود را با تمام وجود حس می‌کنند. اما نگرانند. این چه انقلابی است؟ چرا آنان را هم به اوج می‌برد و هم درهم می‌کوبد؟ شعارهای تظاهرات احساس دوگانه‌شان را بازگو می‌کنند: در طلوع آزادی، جای حق زن خالی!

زنان عصبانی‌اند. احساس می‌کنند به آن‌ها خیانت شده است. اما همه‌ی زنان کشور در این احساس شریک نیستند. شمار زیادی از زنان کشور از فرمان حجاب اجباری خمینی خوشحال و خرسندند. آنان نیز مانند باقی مردم در حال تجزیه شدن به صف‌های متخاصم‌اند. وضعی که خبر از شکل‌گیری یک جنگ داخلی می‌دهد. حمله به حقوق زنان شیپور آماده باش اردوی خصم است.

همه جا بحث و جدل است. زنی که روی چارپایه ایستاده، افق انقلابی خود را تشریح می‌کند و انقلاب را معنا، با هیبت و صلابت اعلام می‌کند که هرگز تن به تبعیت نخواهد داد. زنی دیگر را مردان احاطه کرده‌اند و می‌کوشند قانعش کنند که چرا لباس زن و آزادی فردی او مسئله‌ی مهمی نیست. آن سوتر گروهی از زنان، چپی‌ها را به چالش گرفته‌اند: «اگر امروز با ما نباشید، یعنی علیه ما هستید... هر وقت زنان به کمک نیاز دارند،

۴-ص ۹

۵-ص ۱۰

۶-ص ۱۱

سوسیالیست‌ها مشغول سرنگونی کاپیتالیسم هستند و وقتش را ندارند. اگر این جنبش توده‌ای زنان را نادیده بگیرید، به ما خیانت کرده‌اید.»^۷

ملیحه در محدوده‌ی سالن آرایش زیبا هرگز نمی‌توانست این همه چیز یاد بگیرد! «امروز چه چیزها که ندیدم. همه چیز دگرگون شده. وقت تغییر سریع افکاره، وقت آموزش سریع و عمل سریع... انقلاب، یک‌شبه مردم را عوض کرده. نگاه کن به این همه انرژی و سرزندگی. انگار جریان برق در همه جاریه. پیاده‌روها انباشته از استدلاله، خیابان‌ها پر از شعار و هیاهو و اظهار نظره. شورش زنانه...»^۸

ملیحه می‌درخشد. تظاهرات امروز، چند سانتی‌متری او را بلندتر کرده است. «مردم پر از امیدند. امید تغییر. چقدر ایده دارند. ایده‌های نو. شب تا صبح رشد می‌کنند. سلول‌های مغزشان با دانش و امکانات بالقوه‌ی تازه می‌تپد. چقدر چالش‌گرند، چه عزمی برای تغییر نظم کهنه دارند. ساختن چیزهای نو، آفریدن، برآوردن آنچه همیشه در رویاهای‌شان بوده. این خیزش، یک رویاست. رویایی که به حقیقت پیوسته.»^۹

اما...

شب، در راه بازگشت به خانه، ماجرای دلخراشی جنبه‌ی تلخ انقلاب را به آنان یادآور می‌شود: کوچه‌ای تاریک و ناله‌ی دختری که در برابر سه هیکل بزرگ که لباس نظامی به تن و چکمه به پا دارند، مقاومت می‌کند. سلاح‌های‌شان پشتوانه‌ی قدرت اجتماعی‌شان است.

زرین و ملیحه و فاطمه، جسم نحیف تجاوز شده و رنجور گلی را به خانه‌اش حمل می‌کنند. از آن پس می‌شوند چهار رفیق. گلی دانشجوست. جدا از خانواده زندگی می‌کند. مستقل است. برادرش از فعالین یک گروه تروتسکیست است. اما گلی وجه اشتراک زیادی با او ندارد؛ به ویژه در زمینه‌ی فمینیسم.

با افزایش سرکوب زنان، عزم آن چهار تن نیز جزم‌تر می‌شود. با محافل و گروه‌های زنانه‌ی دیگری که کم و بیش هم‌فکرند، پیوند می‌خورند. ملیحه بار سفر را می‌بندد تا برای گروه مأموریتی به انجام رساند. به یزد، به روستای انارک می‌رود تا از پیرزنی که در طب

۷- ص ۱۸

۸- همان

۹- ص ۱۹

گیاهی خبره است ساختن داروی مرگ‌باری را بیاموزد و آن را برای فعالیت‌های گروه به تهران منتقل کند.

بازگشت ملیحه به تهران با شوک عظیمی همراه است. او دیگر شهر و مردم آن را نمی‌شناسد. در حالی که فقط برای مدت کوتاهی از تهران دور بوده. در بین راه یزد تا تهران، پنج بار گشتی‌های پاسدار، اتوبوسی را که بر آن سوار است مورد تفتیش قرار می‌دهند. از اتوبوس پیاده می‌شود. نرسیده به چهارراه شوش، چهار جسد آویزان و در نوسان، لرزه بر اندامش می‌اندازد. روی یکی نوشته شده، همجنس‌باز. دیگری فاحشه، آن یکی کورتاژ کن و آخری زناکار. جمعیتی به نظاره ایستاده‌اند. از یکی می‌پرسند: چی شده؟ پاسخ می‌شنود: «اون مادر جنده، همجنس‌باز بود... می‌گفت یک مرد را دوست داره... این یکی دکتر زنان بود که کورتاژ می‌کرد. باید می‌دیدید چه پسر بچه‌های نازنین و قشنگ که فقط شش هفته عمر داشتند و کشته...»^{۱۰}

ملیحه به راهش ادامه می‌دهد. زنان سیاه‌پوش دور هیمنه‌ی آتشی ایستاده‌اند و کتاب می‌سوزانند: زن و سوسیالیسم، نقش زنان در انقلاب ایران... مجله‌ها زودتر می‌سوزند: جامعه و هنر، زن در هنر ایرانی، ابزار موسیقی و تأثیرات آن، نقاشی مدرن... ملیحه در گوشه‌ای می‌نشیند. این شهر جدیدی است و زندگی جدیدی. در همین خیابان‌ها، همین مردم فریاد می‌زدند: آزادی، برابری و عدالت. الان دیوارها فریاد می‌زنند: «خواهر من، حجاب تو سنگر ماست!»

خود را به سرعت به خانه‌ی زرین می‌رساند. در و پنجره خانه شکسته است و نوشته‌ای بر دیوار می‌گوید: «اینجا فاحشه خانه بود».

بالاخره رفقایش را پیدا می‌کند. آن‌ها وقایع اتفاقیه را برایش تعریف می‌کنند: مردم خیلی عقب رفته‌اند. این از همه چیز بدتره. زیر بال حکومت رفته‌اند. عده‌ی زیادی از زنان هم تسلیم و برده شده‌اند. «باید ببینی چطور پشت زن‌ها داره خم می‌شه، مقنعه سر می‌کنن و مچاله شدن... دانشگاه تبدیل به مسجد شده... گرفتن یک مدرک سه ساله، الان ده سال طول می‌کشه... نصف کتاب‌های کتابخانه ممنوعه شده... ولی ما وضعیت‌های خیلی دردناکی را از سر گذرانده‌ایم؛ از نظر شخصی، جمعی و خانوادگی. و هنوز پابرجا هستیم.»^{۱۱}

کابوس‌های‌شان صورت حقیقت به خود گرفته و بر آن‌ها تأثیر گذاشته است. اما همه در جنب و جوش‌اند و پیش برد مقاومت زیرزمینی؛ چون می‌دانند که «نباید تسلیم شد». فعالیت جمعی را از سر می‌گیرند. جلسات مخفی، زیر نگاه خواهران زینب، فعالیت‌های پوششی تحت عنوان کمک به زنان و کودکان بیمار. نفوذ در ارگان‌های دولتی و جمع‌آوری اطلاعات. درست کردن شبکه‌ای از حامیان، سرپل‌ها و دوستان برای تأمین امکانات ضروری جهت تداوم مبارزه و تضمین سلامت ارتباطات تشکیلاتی و غیره. ملیحه از این عمل کرد پیچیده و نقشه‌مند شگفت‌زده است. زرین به او یادآوری می‌کند که «دولت هم خیلی پیچیده‌تر و وحشی‌تر شده. در نتیجه ما هم باید تکامل پیدا می‌کردیم و پیچیده‌تر عمل می‌کردیم تا نابود نشیم. باید از خارج کمک می‌گرفتیم. ارتباطات‌مان و رفقای‌مان در خارج، از جمله زنان مهاجر ایرانی که در همه جای جهان پراکنده‌اند، حتا در ویتنام، موزامبیک و لندن کمک‌های گران‌بهایی به ما کردن...»^{۱۲}

ملیحه برای اولین بار، نه با درد که با غرور به یاد دختر و پسرش می‌افتد. گویا آن‌ها پس از خروج از ایران، به جنبش فلسطین پیوستند. ملیحه که روزهای سخت تهران را از سر نگذرانده و در انارک زیسته بود، احساس می‌کند رفقایش هم خشک و هم کم احساس شده‌اند. گلی دغدغه‌های سنگین و نفس‌گیر را برایش برمی‌شمارد: «چرا باید ادامه بدیم؟ مردم تسلیم شدن، زن‌ها به برده تبدیل شدن. چرا باید مبارزه کنیم؟ برای چه؟ برای مردمی شکست خورده، بی‌اراده و به انقیاد درآمده؟ آره ملیحه تو این فضا ما دوام آوردیم. ما رو سرزنش نکن. اگر می‌دونستی... اگر دیده بودی... تعجب می‌کردی که چطور ما هنوز اینجا هستیم و می‌خوایم زندگی رو ادامه بدیم؛ با عزمی جزم و همان آمال. ما رو سرزنش نکن. نه نکن!»^{۱۳}

نویسنده‌ی میدان آزادی در محاصره کیست؟

رُمان محاصره‌ی میدان آزادی به زبان انگلیسی نوشته شده و نگارنده‌ی این سطور نشانه‌ای از ترجمه‌ی فارسی آن نیافته است. متأسفانه رُمان و نویسنده‌اش حتا در میان ایرانیان مهاجر و تبعیدی نیز ناشناخته مانده‌اند؛ در حالی که به نظر می‌رسد محاصره‌ی میدان آزادی تنها رمان انگلیسی است که بر اساس رویدادهای ۸ مارس ۱۳۵۷ نوشته شده

۱۲- ص ۲۵۱

۱۳- ص ۲۴۶

است. همین‌جا بگویم هدف نگارنده این سطور، نقد و بررسی این رمان نیست؛ بلکه شناساندن آن و نویسنده‌اش است.

به شهادت خانم آن فرتلاف *Ann Fairtlough* که از ویراستاران این رمان است، نگارش آن (و همچنین رمان قبلی مانی شیرازی: *کوچه جوادی Javady Alley* داستان یک کودک طبقه‌ی کارگر در سال‌های ۱۳۳۰ تهران)^{۱۴} برای کسی چون مانی که هیچ آموزش آکادمیکی در زبان انگلیسی نداشت، کاری بس شاق بود.^{۱۵} در این باره خود نویسنده در پیش درآمد رمان نخستش، *کوچه جوادی می‌گویند: «خیلی دلم می‌خواست اولین کتابم را به فارسی می‌نوشتم؛ اما چون قادر به این کار نبودم، مجبور شدم آن را به انگلیسی بنگارم. برای کسی که در یک خانواده‌ی ایرانی بزرگ شده، از طبقه کارگر بوده، آموزش رسمی انگلیسی نداشته و یک‌باره به لندن فرود آمده، نوشتن به انگلیسی دشواری‌های زیادی داشت...»*^{۱۶}

مانی شیرازی اولین داستان کوتاه‌اش را در دوازده سالگی نوشت. این نکته در شرح حال فشرده‌ی او در رویه‌ی دوم برگ اول کتاب *میدان آزادی در محاصره آمده است*. در همان‌جاست که می‌خوانیم «نظم و نثرش به فارسی چاپ شده». کی؟ سر نخ‌ی در دست نیست. اما در همان شرح حال گفته شده که او پیش از آمدنش به انگلستان، پنج سالی در ایران آموزگار بوده.

نکته‌ی دیگری که در شرح حال کوتاه مانی شیرازی در کتاب دومش آمده، این است که او در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ در مجله‌ی فمینیستی انگلیسی *دنده‌ی اضافه Spare rib*، مسئول بخش فیلم و داستان بود. *اسپیر ریب* در زمره‌ی مشهورترین مجله‌های موج دوم فمینیسم است که در سال ۱۹۷۲ در لندن شروع به نشر کرد. این ماهنامه که از دل جنب و جوش‌های فرهنگی - سیاسی دهه‌ی شصت انگلستان سر برآورد، نه تنها هنجارهای زن ستیزانه در جامعه را به چالش کشید، بلکه ارزش‌های حاکم بر جنبش دهه‌ی

۱۴- *Javaday Alley*, Manny Shirazi, The Women's Press Ltd, 1984

Javady Alley, "Eine Frau Hat Keine Rechte": Ein Schicksal Im Iran, Mijn steeg in Teheran, 1984

۱۵- نامه‌نگاری آن فرتلاف و مریم جزایری در مورد مانی شیرازی. ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۲ a.fairtlough@talktalk.net

۱۶- مانی شیرازی، *کوچه جوادی*، ۱۹۸۴، برگ سوم رویه‌ی اول

شصت مسیحی و به‌طور کلی ارزش‌های حاکم بر جریان‌های "چپ" را هم زیر سؤال برد.^{۱۷} این نشریه در سال ۱۳۸۲/۱۹۹۳ تعطیل شد.

در جستجوی داده‌ها و اطلاعات بیشتر، از یک سایت پاکستانی - بریتانیایی به نام سلام سر درآوردیم. در بخش دیکشنری بیوگرافی این سایت نام اصلی مانی شیرازی را صاحب منصوره صمدی‌زاده ذکر کرده است. گمان می‌کنم واژه‌ی صاحب را نگارنده‌گان لغت‌نامه به‌کار گرفته‌اند؛ به نشانه‌ی احترام و به جای بانو. لغت‌نامه سال تولد مانی شیرازی را ۱۳۲۵/۱۹۴۶ دانسته و گفته که وی در سال ۱۳۷۷/۱۹۹۸ درگذشته است. لغت‌نامه تصریح می‌کند که مانی شیرازی یا منصوره صمدی‌زاده فمینیست و ضدامپریالیست بود و رمان‌نویس، عکاس، منتقد فیلم و فعال سیاسی. به این واقعیت نیز اشاره دارد که او با مجله‌ی فمینیستی اسپیر ریپ همکاری می‌کرد و در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۵ - ۱۹۷۹

۱۷. مجله‌ی ماهانه‌ی اسپیر ریپ *Spare Rib* در زمره‌ی مجلات موج دوم فمینیسم است که خدمت مهمی به شناساندن فمینیسم در بریتانیا کرد و به نوبه خود تلاش نمود تا ستم بر زن را تئوریزه کند. این نشریه از سال ۱۹۷۲ تا سال ۱۹۹۳ منتشر شد. در واقع از درون مطبوعات زیرزمینی جنبش دهه‌ی ۱۹۶۰ در بریتانیا سر برآورد. زنانی که آن را بنیان گذاشتند، با نشریه‌های زیرزمینی چون *Time Out* و *Oz* همکاری داشتند. اسپیر ریپ پیش از هرچیز اعتراضی علیه مجله‌های زنانه‌ی آن زمان بود و ارزش‌هایی که ترویج می‌کردند، اما نسبت به مطبوعات زیرزمینی دهه‌ی شصت نیز معترض بود. هیزل ک. بِل *Hazel K. Bell* درباره‌ی زنانی که از مطبوعات زیرزمینی برخاستند و اسپیر ریپ را به راه انداختند، می‌نویسد: آنان سربلند کردند و دیدند «همیشه در حال چای درست کردن هستند»!

<http://www.aidanbell.com/pdfs/sparerib.pdf>

مجله اسپیر ریپ اولین مجله‌ای بود که یکی دو صفحه مردان داشت - کنایه‌ای به دیگر مطبوعات آترناتیو آن دوران که حداکثر یکی دو صفحه زنان داشتند. به گفته‌ی *Marsha Rowe* یکی از دو ویراستار آن مجله، در سال ۱۹۷۲ جهان هنوز آماده‌ی پذیرش واژه‌ی فمینیسم نبود و «... مردم از فمینیسم خیلی وحشت داشتند. ما خودمان هم وحشت داشتیم. اسپیر ریپ جلوی صحنه بود و همیشه مورد حمله‌ی مطبوعات رسمی... ساندی تایمز با من مصاحبه کرد و من گفتم که جنبش زنان با دیگر جنبش‌های رهایی‌بخش مرتبط است. دو روز بعد نامه‌ای حیرت‌انگیز به دستم رسید [از وزارت داخله‌ی بریتانیا] که نوشته بود بهتر است کشور را ترک کنم...»

http://www.thefword.org.uk/features/2008/01/marsha_rowe

اسپیر ریپ تیراژی برابر با ۲۲۰۰۰ نسخه داشت. توسط یک تیم کلکتیو شش نفره اداره می‌شد و در مورد موضوعات زیر می‌نوشت: گرایش‌های جنسی، بیماری‌های زنان، سقط جنین، همجنس‌گرایی، رضای جنسی، اعتصاب، اتحادیه، بیانیه‌ی زنان کارگر، قانون و اقتصاد و تأثیرات آن بر زنان، گزارش از جنبش‌های خارج از بریتانیا و وضعیت زنان در دیگر نقاط جهان، تجارب فمینیستی در تاریخ بریتانیا و جهان، داستان‌های واقعی زنان، تجاوز، خشونت خانگی، فحشا، دفاع از خود، بررسی کتاب‌های کودکان، معرفی و نقد آثار هنری (تئاتر، موسیقی، فیلم، عکاسی...) و غیره. زنانی چون جرمن گر و آنجلا دیویس و جین فوندا نیز برای اسپیر ریپ مقاله می‌نوشتند.

(۱۳۷۴ - ۱۳۵۷) به زبان‌های فارسی و انگلیسی قلم می‌زد و نوشته‌هایش در ایران و بریتانیا، منتشر می‌شد.^{۱۸}

پس از به دست آوردن این اطلاعات، نامه‌ای برای خانم آن فرتلاف نوشتم. ایشان برای من نوشتند:

مانی در اوایل ماه مه ۱۹۹۸ / اردیبهشت ۱۳۷۷ بر اثر حمله‌ی قلبی، ناگهان چشم بر جهان فرو بست. نام شناسنامه‌ی‌اش در آگهی درگذشت وی در روزنامه گاردین یا ایندپندنت، آمده است. مانی در لندن و در محله‌ی *Twickenham* زندگی می‌کرد. پسری به نام نیاز از او باقی مانده است.

او قبل از ترک ایران به معلمی اشتغال داشت. در مقاله‌ای در *اسپیر ریب* زیر عنوان تک و تنها در میان فمینیست‌ها^{۱۹} نوشته است: در سال ۱۹۷۰ / ۱۳۴۹ برای عمل جراحی قلب به انگلستان می‌آید. یک سال بعد بهبود می‌یابد؛ اما به دلیل مخالفت با نظام سیاسی حاکم بر ایران و نیز به دلیل آنکه می‌خواست پسرش را بیرون از عقد زناشویی بزرگ کند، در انگلستان ماندگار می‌شود. رمان *کوچه‌ی جودی* هرچند یک زندگی‌نامه نیست، اما پنجره‌ای است به زندگی او در ایران.

آن فرتلاف در ادامه‌ی نامه‌اش نوشته است: از میزان تحصیلاتش خبر ندارم. اما می‌دانم که مانی چند کلاس مطالعات زنان را در پلی‌تکنیک لندن گذرانده بود. در فعالیت‌های سیاسی گوناگونی درگیر بود. در یک گروه زنان ایرانی عضویت داشت و با گرایش‌های مختلف چپ همکاری می‌کرد. آن فرتلاف از جزئیات این همکاری اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. اما تأکید می‌کند که سرانجام، فعالیت مانی شکل ژورنالیسم به خود گرفت و به اشتغال او در *اسپیر ریب* منتهی شد. عکاسی می‌کرد و موضوعات عکاسی‌اش طبیعت و پرتره. به‌عنوان منتقد فیلم نیز در فستیوال‌های مختلف مانند *فستیوال کان* حضور می‌یافت. سال آخر زندگی، سرگرم نگارش یک رمان / بیوگرافی بود با *بن‌مایه‌ی خشونت خانگی علیه زنان*. در جدال‌های نظری درون فمینیست‌های انگلستان، شخصیتی محوری داشت. یکی از حادترین این مجادلات که به انشعابی عمیق در جنبش زنان این کشور منجر شد، انتشار یک رشته مقاله در حمایت از زنان فلسطین و مخالفت با تجاوز اسرائیل به لبنان بود. در این

۱۸- دیکشنری بیوگرافی در تارنمای سلام:

<http://www.salaam.co.uk/knowledge/biography/viewentry.php?id=1476>

"Lonely Amongst the Feminists" in *Spare Rib* July 1983 issue 132

جدل زنان سیاه پوست/ آسیایی/ ضد امپریالیست/ ضد صهیونیست در یک طرف قرار گرفتند و برخی زنان فمینیست یهودی در طرف دیگر.

آن فرتلاف می‌گوید: او شجاع، مغرور و اهل جدل بود. افکارش را صاف و صریح طرح می‌کرد. در پی آن نبود که تفکرش را با تعارف‌های انگلیسی تزئین کند. هنگامی که او را شناختم هم‌جنس‌گرا شده بود و به گرایش جنسی‌اش مباحثات می‌کرد. رمان کوچکی جوادی را بر اساس تجربه‌های دوران کودکی‌اش نگاشت.

فرتلاف چندتایی از مقاله‌های مانی را در مجله‌ی اسپیر ریپ برشمرده که می‌تواند مبین سمت و سوی فکری او باشد. ایران: انقلابی که به زنان خیانت کرد (۱۳۶۰/۱۹۸۱)؛ ایران: انقلابی که بر وضعیت همه‌ی زنان جهان مسلمان تأثیر گذاشت مارس ۱۹۸۳ / اسفند ۱۳۶۱؛ رشد اسلام‌گرایی در مصر (۱۹۸۵ / ۱۳۶۴)؛ معرفی فیلم رختشوی زیبای من (۱۳۶۵/۱۹۸۶)^{۲۰}

فمینیسم رادیکال و ژانر داستانی

رمان میدان آزادی در محاصره بر پایه‌ی تفکر فمینیستی موج دوم نگاشته شده است. فصول آخر کتاب یادآور رمان سرگذشت ندیمه به قلم مارگارت اتوود رمان‌نویس فمینیست کانادایی است؛^{۲۱} با این تفاوت که رمان سرگذشت ندیمه هشدار می‌دهد نسبت به احتمال و امکان قدرت‌گیری بنیادگرایی دینی در آمریکا؛ آینده‌نگری و تصویر خیالی جامعه‌ای است که در آن تاریخ‌اندیشی دینی و انقیاد دهشتناک زنان به امری پیش پا افتاده تبدیل شده است. اما رمان میدان آزادی در محاصره، روایت رخدادی واقعی در قالبی داستانی است. آنچه می‌توانست رخ دهد، رخ داده است و رمان واکنش سیاسی - اجتماعی نویسنده است به آن. مارگارت اتوود رمان سرگذشت ندیمه را در ژانر دیستوپیا (Dystopia) دسته‌بندی می‌کند و نه علمی - تخیلی (Science Fiction). زیرا به اعتقاد وی، رمان علمی - تخیلی عناصری دارد که موجود نیستند؛ مانند سفینه‌های فضایی و موجودات غیرزمینی. اما دیستوپیا

Iran: The revolution that betrayed women. Issue 111 Oct 1981

-۲۰

Iran: The revolution that affected all women in the Moslem world. Issue 128
March 1983

Islamisation of Egypt: issue 156 July 1985, Review of My Beautiful Laundrette:
163 Feb 1986

۲۱- این رمان در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰، زمان سربرآوردن و رشد جریان‌های نومحافظه‌کار و بنیادگرایان مسیحی در بطن دولت آمریکا، نگاشته شده است.

Handmaid's Tale, Margaret Atwood - 1985

گمانه‌زنی تخیلی در مورد پی‌آمد روندهای جاری است. هرچند خیالی است؛ اما امکان تحقق آن کاملاً موجود است. از آنجا که زمان میدان آزادی در محاصره بر پایه‌ی رخداد‌های واقعی تنیده شده است، می‌توان آن را در ژانر واقعی - تخیلی (Realist Fiction) دسته‌بندی کرد.^{۲۲}

سرچشمه‌های رمان

مانی شیرازی می‌نویسد که خاطرات شفاهی بسیاری از دوستان و بستگانش، همچنین شهادت شماری از زنان ایرانی در تبعید، الهام‌بخش، یاری‌رسان و حتا چالشی بوده است برای او که داستان یک ویرانی را بازگوید. علاوه بر خاطرات، از گزارش مجله‌ها، جزوه‌ها و کتاب‌های گوناگون استفاده کرده است؛ از جمله، در سایه‌ی اسلام به ویراستاری آذر طبری و ناهید یگانه؛ زنان در ایران؛ جنگ با بنیادگرایی اسلامی، به ویراستاری فرح آذری؛ جنبش حق‌خواهی زنان در ایران نوشته‌ی الیز ساناساریان و سفر به ایران نوشته‌ی کیت میل. فیلم سال صفر نیز یکی دیگر از سرچشمه‌های الهام او در نگارش میدان آزادی در محاصره بوده است.

تردیدی نیست که مانی شیرازی از دانشی که درباره‌ی تاریخ مقاومت و مبارزه‌ی زنان داشته و نیز دانسته‌هایش از جنبش زنان جوامع دیگر بهره گرفته و این همه را در بافت داستانش به گونه‌ای زیبا و به‌جا به کار بسته است. برای مثال، شخصیت پیرزن روستای انارک که به ملیحه طب گیاهی می‌آموزد، یادآور زنان طبیبی است که در اروپای قرون وسطا به جرم جادوگری طعمه‌ی آتش انکیزیسیون کلیسای کاتولیک می‌شدند. راوی از زبان ملیحه به کنایه می‌گوید: چه بسا دوره‌ی ساحره سوزان ما هم فرارسیده است. شاید مانی شیرازی از این رهگذر خواسته است بگوید که مقاومت زنان ایران در برابر مردسالاری و تاریک‌اندیشی به گذشته‌های دور می‌رسد. در همان‌جا (ص ۲۳۰) کتاب، شعری نیز از زندخت شیرازی آورده که از پیش‌کسوتان جنبش حق‌خواهی زن ایرانی‌ست و از اولین فمینیست‌های ایران.

در جایی دیگر، از زنانی سخن می‌گوید که دیگر با مردان زندگی نمی‌کنند: «سعی مونو کردیم. خودت می‌دونی که بعضی‌هامون هنوز با اون‌ها [مردان] زندگی می‌کنن. سعی کردیم

۲۲. در نگاه اول دیده می‌شود که در مواقعی رویدادها از ابعاد واقعی‌شان بزرگ‌تر نشان داده شده‌اند. به طور مثال، در صفحه‌ی ۲۴۰ می‌خوانیم که مردم برای ورود به پارک‌ها می‌بایست کارت شناسایی نشان دهند و اسامی‌شان ثبت می‌شد. در این موارد، بزرگ‌نمایی رویدادها جای خیال‌پردازی ادبی را گرفته است.

که به ما پیوندند و از کارامون حمایت کتن... اما خیلی زود معلوم شد که ما باید به اونا پیوندیم و اونا هستن که باید ابتکار عمل رو در دست داشته باشن و برنامه‌ی کار زنا رو بنویسن...»^{۲۳} در اینجا نویسنده‌ی ما به وضوح متأثر از تجربه‌های شخصی خود در جنبش فمینیستی بریتانیاست و همچنین جنبش همجنس‌گرایان و زنانی که به دلایل اجتماعی و به عنوان مقاومت در مقابل مردسالاری، همجنس‌گرا شده‌اند.

انتشار رمان *میدان آزادی* در محاصره در سال ۱۹۹۱، حکایت از آن دارد که مانی در سال‌های آخر دهه‌ی هشتاد مسیحی یعنی سال‌های ۱۳۶۰ خورشیدی درگیر نگارش این رمان بوده است. به عبارتی دیگر، او در دهه‌ی خونین ۱۳۶۰ که هزارها زن و مرد انقلابی و کمونیست و دگراتدیش به زندان افتادند، کشته شدند، یا ناگزیر کشورشان را ترک کردند؛ و اوج آن، کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران در سال ۶۷ با فتوای خمینی بود، محاصره *میدان آزادی* را می‌نوشت. بر بستر آن رخدادها، چه هشیارانه به یک فرمان دیگر خمینی، *باز نگریسته* است. فرمانی که سرفصل حاکمیت بنیادگرایان اسلامی بوده است: فرمان جنگ علیه زنان در اسفند ۱۳۵۷.

۱۳۹۰ / سپتامبر ۲۰۱۲

پی‌گفتار*

مهناز متین، ناصر مهاجر

خیزش زنان ایران در اعتراض به حجاب اجباری که چند هفته پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ روی داد، نارضایتی عمیق بخش بزرگی از زنان جامعه را از اقدامات زن‌ستیز حکومت اسلامی به نمایش گذاشت. زنانی که بیشتر از قشرهای شهری متجدد و میانی برخاسته بودند، در روز ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ آشکارا اعلام داشتند که به طرح‌ها و برنامه‌های زن‌ستیز حاکمان تن نمی‌دهند. آن‌ها با خیزش اعتراضی‌شان که از ۱۷ تا ۲۲ اسفند به درازا کشید، سنگ بنای جنبشی را گذاشتند که با فراز و نشیب‌هایی تاکنون ادامه یافته است و تا جمهوری اسلامی هست، ادامه خواهد یافت.

خواسته‌ها و اهداف جنبش اسفند ۵۷ - با استناد به شعارها و قطعنامه‌هایش - از آزادی پوشش بسی فراتر می‌رفت. آن جنبش که از ایستادگی "نیمه‌ی دیگر" جامعه در برابر تبعیض جنسی حکایت داشت، جوهر آزادی‌خواهانه خود را نیز به نمایش گذاشت. به دیگر سخن، این جنبش خودانگیخته، مبارزه علیه تبعیض جنسی را با خواست آزادی‌های فردی و اجتماعی، با هوشمندی و ظرافت به هم گره زد.

جنبش خودانگیخته‌ای که همگان را غافل‌گیر کرد

جنبش اعتراضی زنان در اسفند ۱۳۵۷، گرچه همگان را غافل‌گیر کرد، اما جنبشی بی‌گذشته یا خلق‌الساعه نبود. اسفند ۵۷، فصلی نو بود برای جنبشی به قدمت دست‌کم یک سده؛ جنبشی پُرآفت و خیز برای از میان برداشتن تبعیض جنسی و دست‌یافتن به حقوق مدنی و سیاسی. جنبشی که توانسته بود استبداد کهن‌سال مردسالار را در زمینه‌هایی به واپس نشینی وادارد و حقوقی را برای زن ایرانی به ارمغان آورد.

به رغم ماندگاری تبعیض جنسی، سیر تحول جامعه پس از انقلاب مشروطه، سبب پیدایش نسل‌هایی از زنان شده بود که در فضای همگانی، حضوری محسوس و سازنده داشتند و خود را دارای حق و حقوقی می‌دانستند. بخش مهمی از همین زنان در انقلاب بهمن ۵۷ فعالانه شرکت جستند؛ انقلابی که از آن پایان استبداد و بهبود وضعیت جامعه را

* بخش‌هایی از این نوشته، از سخنرانی مهناز متین در بیستمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، هانوفر، ژوئن ۲۰۰۹ ارائه شده است.

انتظار داشتند.

اما طیفی از نیروهای اجتماعی واپس‌گرا به رهبری آیت‌الله خمینی که سرانجام توانست سیادت سیاسی خود را بر جنبش همگانی مردم علیه دیکتاتوری شاه اعمال کند، با ره‌آوردهای تجدد به طور عام و آزادی زنان به طور خاص، از بنیاد سرستیز داشت. اقدامات زن‌ستیز حاکمان اسلامی را از همان بدو به قدرت رسیدن با توجه به این ستیز تاریخی ست که می‌توان تبیین کرد.

زن‌ستیزی اسلام‌گرایان نوپا

از اولین اقدامات حاکمان اسلامی تازه به قدرت رسیده، لغو قانون حمایت خانواده بود. خبرهای نگران‌کننده‌ی دیگری نیز روزمره به گوش می‌رسید: منع حرفه‌ی قضاوت برای زنان؛ کاهش سن ازدواج دختران؛ بستن مدارس مختلط؛ جلوگیری از حضور زنان در ورزشگاه‌ها؛ ممنوع کردن سقط جنین؛ زنانه - مردانه کردن دریا؛ لغو خدمت نظام وظیفه‌ی زنان و و و...

جامعه هم در کشاکش دگرگونی‌های بنیادینی بود و برای آرامش مجالی نمی‌گذاشت: روزنامه‌ها هر روز از اعدام ده‌ها نفر خبر می‌دادند که بدون رعایت ابتدایی‌ترین اصول محاکمه‌ای عادلانه محکوم می‌شدند؛ "دادگاه‌های انقلاب" بی‌وقفه به کار مجازات مشغول بودند؛ خبر ایجاد وزارت "امر به معروف و نهی از منکر" بر سر زبان‌ها بود؛ میخانه‌ها را ویران می‌کردند و می‌خواران را تازیانه می‌زدند؛ قانون قصاص و "حد شرعی" را در مورد "زناکاران" به کار می‌بستند؛ و و و...

در این دوره، بیشتر سیاست‌ها و طرح‌هایی که محدود کردن حقوق و آزادی‌های زنان و نیز آزادی‌های فردی و اجتماعی را هدف گرفته بود، نه از سوی "معممین" و روحانیون که به وسیله‌ی "مکلا"ها به اجرا گذاشته شد؛ یعنی "ملی - مذهبی"های دولت مهندس مهدی بازرگان و شماری از بلندپایگان کشور:

- ممنوعیت سقط جنین، زیر نظر وزیر بهداشتی وقت، دکتر کاظم سامی، اعلام و اجرا گشت؛

- لغو نظام وظیفه‌ی زنان را دریادار احمد مدنی، وزیر دفاع و فرماندهی نیروی دریایی به انجام رساند؛

- محدودیت ورزش برای زنان و حضورشان در ورزشگاه‌ها را حسین فکری، سرپرست سازمان تربیت بدنی و مدیر ورزشگاه آزادی بدعت گذاشت؛
- منع زنان از حرفه‌ی قضاوت و کاهش سن ازدواج دختران، از سوی اسدالله مبشری، وزیر دادگستری دولت موقت اعلام گشت؛
- انحلال مدارس مختلط، توسط علی‌اکبر سلیمی، مدیرکل آموزش و پرورش تهران تحقق پذیرفت؛
- تشکیل وزارت "امر به معروف و نهی از منکر" را احمد صدرحاج سیدجوادی، وزیر کشور دولت موقت طرح کرد؛
- اعمال سانسور در برنامه‌های رادیو و تلویزیون، کنار گذاشتن زنان بی‌حجاب از کار گویندگی و "پاک‌سازی" شمار بزرگی از زنان غیراسلامی "از صدا و سیمای انقلاب" را صادق قطب‌زاده نخستین مدیر این نهاد فرهنگی آغاز نمود؛
- محدود کردن میدان فعالیت خبرنگاران خارجی، چند روز پس از فروپاشی نظام پادشاهی و اخراج شماری از دوستان انقلاب ایران (از جمله کیت میلت که به عنوان خبرنگار به ایران آمده بود)، به واسطه‌ی عباس امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت موقت اعلام و توجیه شد.

و...

به بیان دیگر، آیت‌الله‌ها - و در درجه‌ی نخست آیت‌الله خمینی - تصمیم می‌گرفتند و ملی/ مذهبی‌ها آن تصمیمات را به اجرا می‌گذاشتند. فقط هم به اجرا نمی‌گذاشتند؛ به توجیه و تطهیر آن می‌نشستند. و چون طبقات و قشرهای متجدد جامعه به آنچه آن‌ها می‌گفتند، هنوز باور داشتند، این توجیهاات از هشیاری‌شان نسبت به سیاست‌ها و طرح‌های واپس‌گرایان می‌کاست و از واکنش به موقع، بازشان می‌داشت. طنز تلخ تاریخ اینکه شماری از مسئولین بلندپایه‌ی آن دوره (صادق قطب‌زاده، کاظم سامی، عباس امیرانتظام، احمد صدر حاج سید جوادی و...) بعدها مورد غضب متحدین دیروزشان قرار گرفتند و به اتهام ناهمخوانی‌های‌شان با واپس‌گرایان بهای سنگینی پرداختند. بهایی که مردم، به ویژه زنان ایران پرداختند نیز البته کم نبود.

اجباری شدن حجاب

در بستر رویدادهایی که سمت و سویش محدود کردن حقوق زنان و واداشتن آن‌ها به پذیرش الگوی "زن اسلامی" بود، نگرانی طبقات و قشرهای متجدد جامعه، سیری

فزاینده یافت. آزادی‌های فردی و جمعی، روز به روز بیشتر به زیر پرسش می‌رفت و بیم و هراس، به سرعت بر امیدهای برخاسته از انقلاب، سایه می‌انداخت.

در چنین فضایی، آیت‌الله خمینی در قم نطقی ایراد کرد که خبر آن، یک روز پیش از روز جهانی زن، در روزنامه‌های سراسر کشور درج شد:

«زن‌ها باید با حجاب به وزارتخانه‌ها بروند!»^۲

نطق آیت‌الله خمینی، به مخزن دلتگرانی‌های زنان جرقه زد و خشم آن‌ها را شعله‌ور کرد. خیزش ۱۷ اسفندماه که هم‌زمان بود با ۸ مارس، روز جهانی زن، از همین خشم نشأت گرفت و به مدت ۶ روز (۱۷ تا ۲۲ اسفند) به اشکال گوناگون ادامه یافت. روزنامه‌ها و مجله‌ها که به شکرانه‌ی انقلاب بهمن، از سانسور رهایی یافته بودند، گزارش‌های مفصلی از حرکت‌های اعتراضی زنان به انتشار رساندند. به این ترتیب، به بحث درباره‌ی این رویداد مهم دامن زدند و تهاجم به حقوق و جایگاه زن را به موضوع روز تبدیل کردند.

همین روزنامه‌ها، کمی پیش‌تر، از ایجاد گروه‌ها و انجمن‌های زنان و از برنامه‌هایی که به مناسبت روز جهانی زن در دست تدارک داشتند، خبر داده بودند. شاید به همین دلیل هم بخش بزرگ زنانی که در اعتراض به گفته‌های آیت‌الله خمینی به خیابان آمده بودند، رو به سوی دانشگاه تهران گذاشتند. نه تنها به این دلیل که دانشگاه تهران کانون مبارزات آزادی‌خواهانه به شمار می‌رفت، نیز به این دلیل که نشست‌هایی برای بزرگداشت روز جهانی زن از سوی گروه‌ها و جمعیت‌های تازه تشکیل شده‌ی زنان در آنجا برگزار می‌شد.

تشکل‌های زنان پس از انقلاب

بیشتر این گروه‌ها و جمعیت‌های زنان، در آستانه‌ی انقلاب به وجود آمده بودند. روزنامه‌ها به "ده‌ها" گروه و جمعیت اشاره می‌کردند که زنان «برای فعالیت اجتماعی تشکیل داده‌اند»^۳ مهم‌ترین تشکل‌های زنان چپ‌گرا که برای برگزاری روز جهانی زن فعالیت داشتند، عبارت بودند از: *اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز، جمعیت زنان مبارز، جمعیت بیداری زن و جمعیت زنان ایران*.

این گروه‌ها و جمعیت‌ها، گرچه مدعی بودند مستقل هستند و به سازمانی وابستگی

۲- کیهان، چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱

۳- پیشین، ص ۴

ندارند^۴، اما بیشترشان در ارتباط مستقیم با سازمان‌های سیاسی‌ای شکل گرفته بودند که در پایان دهه‌ی ۴۰ و آغاز دهه‌ی ۵۰ خورشیدی در خارج از کشور به وجود آمده، به درجات گوناگون بر ضد حکومت شاه مبارزه کرده بودند. چپ‌گرایان داخل کشور، گروه و جمعیت زنان نداشتند. دیکتاتوری حاکم بر ایران پیش از انقلاب، حتا حضور جریان‌های زنان وابسته به طبقه‌ی حاکم را بر نمی‌تابید، چه رسد به غیرخودی‌ها.

سازمان‌های چپ‌گرایی که در خارج از کشور به وجود آمده بودند، مسئله‌ی زن را بیشتر مورد بررسی قرار داده و روز جهانی زن را پیش‌تر جشن گرفته بودند. اما سنت گرامی‌داشت این روز در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رو به سستی گذاشت. از همین رو، در آستانه‌ی انقلاب بهمن، هیچ‌یک از سازمان‌های چپ‌گرای داخل کشور (چریک‌های فدایی خلق، طیف گروه‌های برآمده از مجاهدین مری چون سازمان پیکار و...)، زنان عضو و هوادار خود را به برگزاری جشن ۸ مارس فرانخواندند؛ به جز حزب توده که اگرچه سال‌های پیش از انقلاب را در تبعید گذرانده بود، اما چون از دیرباز تشکیلات زنان داشت و روز جهانی زن را جشن می‌گرفت، آن سال نیز به این کار اقدام کرد. ناگفته نماند که لیبرال‌ها و دموکرات‌ها هم هیچ‌کدام مراسمی برای روز جهانی زن، تدارک ندیدند.

گروه‌های چپ‌گرایی که در سال ۱۳۵۷ مراسم روز جهانی زن را برگزار کردند، نسبت به مسئله زن رویکردی بیش و کم یکسان داشتند. چرا که برداشت‌شان از مقوله‌ی ستم جنسی چندان متفاوت نبود.

برای اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز که: «... نابرابری و بی‌حقی زنان، به طور عمده در نابرابری اقتصادی و مناسبات اجتماعی ناشی از آن» ریشه داشت،^۵ «... آزادی زنان بدون نابودی هرگونه استعمار و استثمار» میسر نبود؛ چرا که «بردگی زن مانند همه‌ی بردگی‌ها از وابستگی اقتصادی» ناشی می‌شد.^۶

با چنین رویکردی، مبارزه علیه ستم جنسی، نه برای از میان برداشتن گونه‌های مختلف تبعیض، که تنها برای جلب زنان به مبارزات انقلابی علیه استثمار و استعمار

۴- نگاه کنید به *آیندگان* که در دو شماره‌ی خود به معرفی تشکل‌های زنان پرداخته: پنجشنبه ۳ خرداد ۱۳۵۸، ص ۵؛ یکشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۵۸، ص ۶ و ۱۱.

۵- *اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز، آیندگان*، ۳ خرداد ۱۳۵۸، ص ۵

۶- *اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز، آیندگان*، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱

حقانیت می‌یافت. به دیگر سخن، هدف از سازماندهی زنان، بسیج آن‌ها برای مبارزه‌ی سیاسی و پیشبرد اهداف انقلاب بود؛ چرا که به باور اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز: «...مبارزه بر علیه جور و ستم استعماری و استثماراری بدون شرکت زنان هرگز به پیروزی نمی‌انجامد... انقلاب بدون اتحاد و تشکل همه‌ی نیروهای انقلابی امکان‌ناپذیر است.»^۷ و یا به قول جمعیت زنان مبارز: «... تنها در پرتو محو استثمار انسان از انسان است که زنان همچون برادران هم‌زنجیر خود می‌توانند از استثمار و ستم دوگانه رهایی یابند.»^۸ جمعیت بیداری زن نیز همین مضامین را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کرد: «ما نه برای منافع ویژه‌ی زنان، که جهت بسیج کردن آن‌ها برای نبرد انقلابی مبارزه می‌کنیم.»^۹ و یا: «ما فمینیست نیستیم. چرا که هدفمان مبارزه علیه مردان نیست. آنچه برای ما اهمیت دارد، برابری دستمزد با مردان نیست؛ بلکه نخست، بیداری سیاسی زنان است.»^{۱۰}

به رغم نقاط اشتراک، نقاط افتراقی هم در میان جریان‌های زنان چپ‌گرای آن دوران وجود داشت. هدف برخی از آن‌ها مانند اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز «متشکل کردن همه‌ی زنان زحمتکش و انقلابی برای شرکت مؤثر، دوشادوش برادران زحمتکش و انقلابی‌شان بود.»^{۱۱} حال آنکه جمعیت زنان مبارز، به رغم تأکید بر اهمیت کار در میان زنان کارگر و زحمتکش، کمی فراتر می‌رفت و پی‌ریزی «تشکیلاتی واحد و سراسری» را هدف خود قرار می‌داد، تا بتواند «اکثریت قریب به اتفاق زنان» را متشکل کند.^{۱۲} وانگهی، شعار اصلی این جمعیت: «پیش به سوی ایجاد سازمان سراسری زنان ایران» بود؛^{۱۳} البته از خاستگاه طبقاتی زنان مورد نظر، تعریف دقیقی به دست نمی‌داد.

در باور بیشتر زنانی که قصد ایجاد چنین سازمان‌هایی را داشتند، مسئله‌ی زن، مستقل از کل مسائل و معضلات جامعه حل نمی‌شد. از همین رو، «کارپایه»^{۱۴} ای که ارائه می‌کردند، خواست‌های عمومی را برجسته می‌ساخت (تشکیل شوراهای کارگری،

۷- پیشین

۸- زن مبارز (نشریه‌ی جمعیت زنان مبارز)، شماره‌ی ۱، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷، ص ۴

۹- گزارش خبرنگار روزنامه‌ی فرانسوی لیبراسیون که با یکی از اعضای جمعیت بیداری زن گفتگو کرده بود؛ لیبراسیون،

۱۱- ۱۰ مارس ۱۹۲۹

۱۰- از قول یکی از اعضای جمعیت بیداری زن، هفته‌نامه‌ی فرانسوی فیکارو، ۱۰ مارس ۱۹۲۹

۱۱- اتحادیه‌ی انقلابی... پیش گفته

۱۲- زن مبارز، پیش گفته، ص ۲

۱۳- پیشین

مصادره‌ی مؤسسات متعلق به امپریالیست‌ها، اخراج کلیه مزدوران بیگانه، تشکیل دادگاه‌های علنی برای محاکمه‌ی جنایتکاران، حقوق مساوی برای همه‌ی خلق‌ها، تخصیص کمک‌های مادی و معنوی به همه‌ی جنبش‌های دموکراتیک و... و برای از میان برداشتن ستم جنسی، برنامه و راه‌کاری به دست نمی‌داد.^{۱۴}

جمعیت بیداری زنان، هدف خود را «ایجاد تشکیلات سراسری زنان ایرانی» تعیین کرده بود. آن تشکیلات می‌بایست «از نظر شکل، دموکراتیک و مستقل از احزاب سیاسی» باشد و «درب‌گیرنده‌ی همه‌ی زنان طبقات مردمی، صرف‌نظر از عقاید مذهبی و یا ایدئولوژیک‌شان». البته آن دست‌زنانی که «به جای دنبال کردن یک خط مشی انقلابی، دنبال آزادی بی‌بند و بار و عقب‌مانده‌ی جوامع سرمایه‌داری اروپا و آمریکا» بودند، به آن تشکیلات راهی نمی‌یافتند.^{۱۵} دانسته نیست که چه‌زنانی "آزادی بی‌بند و باری" را می‌خواستند؟ مصداقی از این‌گونه زنان به دست نمی‌دهند. اما با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم بر جنبش چپ آن زمان و طرز فکری که وجود داشت، بخش شایان توجهی از زنان آن روزگار نمی‌توانستند به تشکیلات سراسری زنان ایرانی مورد نظر جمعیت بیداری راه یابند. نه لزوماً زنان بورژوا که همه‌ی این سازمان‌ها مخالف سرسخت‌شان بودند؛ بلکه بخشی از زنان اقشار متوسط که ظاهر، گفتار و کردارشان به مذاق اعضا و هواداران بیشتر سازمان‌های چپ خوش نمی‌آمد. هم از این رو، به مبارزه‌ی روزمره و جنب و جوش این قشرها (از آموزگار، پرستار، کارمند، دانشجو، دانش‌آموز و خانه‌دار گرفته تا وکیل، حقوق‌دان، پزشک، دانشگاهی و...) که بدنه‌ی اصلی جنبش اعتراضی اسفند ۱۳۵۷ بودند و نیز نیروی اجتماعی معترض به تبعیض‌های جنسی، بهای چندانی نمی‌دادند.

البته بی‌توجهی نسبت به مبارزه برای از میان برداشتن تبعیض، در مورد همه‌ی گروه‌های چپ‌گرایی که در آن دوره تشکیل شدند، به یک میزان نبود. استثناهایی هم وجود داشت. کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن که در همین دوره تشکیل شد و پس از ۸ مارس، به کمیته‌ی دفاع از حقوق زن تغییر نام داد، یکی از آن استثناهاست. این گروه که شاید کمتر از دیگر تشکل‌های زنان چپ‌گرا شناخته شده باشد، به دست‌زنانی که با حزب کارگران سوسیالیست پیوند داشتند، بنیان نهاده شد. این حزب که به تروتسکیسم

۱۴- "کارپایه‌ی عمومی جمعیت زنان مبارز"، زن مبارز، پیش‌گفته

۱۵- جمعیت بیداری زن، آیندگان، ۳ خرداد ۱۳۵۸، ص ۵

گرایش داشت، در برخورد به مسئله‌ی زن و رفع تبعیض جنسی، رویکردی به نسبت متفاوت ارائه می‌کرد.

اعضای کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن از جمله گروه‌هایی بودند که در برگزاری این روز در اسفند ۵۷ شرکتی فعال داشتند.^{۱۶}

برگزاری ۸ مارس روز جهانی زن

در فاصله‌ی زمان کوتاه میان پیروزی قیام ۲۲ بهمن و روز جهانی زن، بسیاری از گروه‌های نوپای زنان به فکر برگزاری مراسم بزرگداشت این روز افتادند.^{۱۷} دقیق‌تر اینکه، زمزمه‌ی بزرگداشت این روز، از روزهای آغازین اسفند، رفته رفته به گوش می‌رسید. نشست‌هایی در دانشکده‌ی پلی‌تکنیک، تربیت معلم و... برای تدارک آیین روز جهانی زن برگزار شد:

«به دعوت گروهی از زنان، مرکب از استادان، کارمندان، دانشجویان و دانش‌آموزان، اولین جلسه برای بررسی وضع زنان و خواست‌های آنان و همچنین برای بزرگداشت روز جهانی زنان در محل کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه پلی‌تکنیک تهران برگزار می‌شود. در اعلامیه‌ای که این گروه منتشر کرده‌اند، آمده است: برای زنان ایرانی امسال روز جهانی زنان از معنی و مفهوم خاصی برخوردار است. پس از یک سال و نیم مبارزه‌ی سخت و طولانی، در همه جا زنان دوشادوش مردان برای درهم نوردیدن بساط حکومت سرنیزه و ترور و مفتوح کردن باب آزادی‌های سیاسی و مدنی مبارزه کرده‌اند.»^{۱۸}

همه‌ی گروه‌های نوپای زنان، به برگزاری آیین روز جهانی زن کمر بستند؛ گرچه پرداختن به معضلات و مشکلات مشخصی که پس از انقلاب گریبان زن متجدد ایرانی را گرفته بود، برای همه در دستور روز نبود:

«جمعیت زنان مبارز در بیانیه‌ای از تمام خواهران و برادران دعوت کرده است که در مراسم بزرگداشت روز جهانی زن، پنج شنبه ۱۷ اسفند در تالار فردوسی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران شرکت کنند. در این مراسم سعی خواهد شد با در نظر گرفتن ویژگی‌های این مرحله از جنبش و به خصوص نقش بسیار حساس زنان، وظایف خود را در گسترده‌تر

۱۶- نگاه کنید به "کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران، مروری بر رویکرد تروتسکیست‌های ایرانی به مسئله‌ی زن" در همین دفتر

۱۷- نگاه کنید به روزنامه در همین دفتر

۱۸- کیهان، پنج‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳

کردن دامنه‌ی فعالیت انقلابی زنان برای به دست آوردن حقوق زنان زحمتکش میهن‌مان دقیق‌تر کرده و این روز بزرگ را که مظهر همبستگی زنان زحمتکش سراسر جهان است گرامی دارد... بی‌شک آزادی زنان در گرو استقرار رژیم دموکراتیک مردمی است».^{۱۹}

جمعیت بیداری زن نیز به مشکلات آن زمان اشاره‌ای نداشت و به طرح خواست کلی «آزادی و برابری کامل برای زنان در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» در فراخوان خود بسنده می‌کرد.^{۲۰}

در فراخوان هواداران حزب توده (دانشجویان دموکرات) برای شرکت در مراسم روز جهانی زن در دانشگاه صنعتی، تنها گفته شده:

«... در این مراسم، یک زن کارگر، یک خانه‌دار، خانم بیگوند، شهلا روزبه، سیاوش کسریایی سخنرانی خواهند کرد.»^{۲۱}

کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن اما فراخوانی متفاوت از دیگر گروه‌ها به انتشار رساند و مسائل مشخص‌تری را طرح کرد:

«...در این جلسه، خواست‌های زنان سراسر کشور که در قلمرو حقوق کامل و مساوی اجتماعی، دستمزد مساوی در برابر کار مساوی، کنترل زنان بر بارداری، حق طلاق و بهره‌گیری از مهد کودک رایگان قرار دارد، مطرح خواهد شد و نیز پیرامون لغو قوانین پوسیده‌ی ارتجاعی درباره‌ی زنان، سخن خواهد رفت...»^{۲۲}

مضمون این فراخوان و شرکت فمینیست پرآوازه‌ای همچون کیت میل (که به دعوت همین کمیته به ایران آمده بود)، بار فمینیستی برنامه‌ی این تشکل را سنگین‌تر از برنامه‌های دیگر کرد.^{۲۳} چه بسا این هم یکی از دلایلی بود که هواداران حزب توده، به‌رغم توافق اولیه برای برگذاری برنامه‌ی مشترک با کمیته‌ی موقت، حتا از دادن اجازه‌ی صحبت به نمایندگان آنان در مراسم دانشگاه صنعتی خودداری کردند. کمیته‌ی موقت، در آخرین لحظه، به ناگزیر برنامه‌ی دیگری ترتیب داد.^{۲۴}

برنامه‌های گوناگونی که در بزرگداشت روز جهانی زن در روزهای ۱۶ و ۱۷ اسفند در

۱۹- آیدگان، ۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۳ و ۱۲

۲۰- آیدگان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱

۲۱- کیهان، ۱۶ اسفند ۱۳۵۷، ص ۴

۲۲- "پافشاری زنان آزادی‌خواه بر آرمان خویش"، بیانیه‌ی کمیته‌ی تدارکاتی روز جهانی زن، آیدگان، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲

۲۳- کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران، مروری...، پیش‌گفته

۲۴- پیشین؛ و نیز: بزرگداشت روز جهانی زن از سوی هواداران حزب توده‌ی ایران، در همین دفتر

تهران برگزار شد، پیش و کم محتوای "خلقی" داشتند و به سمت و سوی سیاست‌ها و طرح‌های زن ستیزی که پس از جابه‌جایی قدرت به اجرا گذاشته شده بود، کمتر می‌پرداختند. بن‌مایه‌ی بیشتر آن‌ها مبارزه‌ی زنان بود در پیوند با سازمان‌های سیاسی و جنبش‌های انقلابی. سخنرانی مادران، خواهران و همسران شهدا، خواندن اشعاری از مرضیه احمدی اسکویی - چریک فدایی خلق که در سال ۱۳۵۳ در درگیری مسلحانه با ساواک جان باخت - به همراه سخنان زنان کارگر، نمایش فیلم‌هایی درباره‌ی مبارزات زنان کارگر و زحمتکش، افشاگری از جنایت‌های رژیم شاه و... بخش‌های اصلی بیشتر این برنامه‌ها را برمی‌ساختند.

آنچه به برگزاری آیین روز جهانی زن در آن سال ویژگی بخشید، راه‌پیمایی‌های کوچک و بزرگی بود که در پی سخنان آیت‌الله خمینی درباره‌ی حجاب اسلامی زنان کارمند، هم‌زمان با بزرگداشت این روز در خیابان‌ها جریان پیدا کرد.

تلاقی فعالان متشکل در گروه‌ها با جنبش خودانگیخته‌ی زنان

روز جهانی زن در آن سال، در وضعیتی استثنایی برگزار شد. انقلابی بزرگ در شرف تکوین بود. بسیاری از زنان متجدد ایرانی، هنوز از پیروزی بر نظام پادشاهی سرمست بودند و سرشار از شور و شوق انقلابی. آن‌ها در عین حال، با نگرانی و ناپاوری می‌دیدند که موقعیت اجتماعی‌شان مورد تهدید قرار گرفته و روندی آغاز شده که اگر متوقف نشود، زن را به حاشیه‌ی جامعه خواهد راند. در آستانه‌ی روز جهانی زن، آن‌ها شگفت‌زده دریافتند که از یکی از ابتدایی‌ترین حقوق‌شان، یعنی آزادن پوشش، محروم شده‌اند. این تعرض آشکار به حریم شخصی و آزادی فردی، کاسه‌ی صبر آن‌ها را لبریز کرد. به پاخواستند و یک باره و خودانگیخته فریاد اعتراض سر دادند.

روز ۱۷ اسفند ۵۷، هزاران زن کارمند، آموزگار، پرستار، پزشک، مهندس، استاد دانشگاه، حقوق‌دان، وکیل، دانشجو، دانش‌آموز و نیز زنان خانه‌دار دسته دسته به خیابان‌ها آمدند. در زیر برفی که آن روز در تهران می‌بارید، دسته‌های پراکنده‌ی زنان به هم پیوستند و در چند نقطه‌ی شهر، دست به راه‌پیمایی زدند. راه‌پیمایان را حزب‌اللهی‌ها و اراذل و اوباشی که واپس‌گریان حاکم به خدمت گرفته بودند، مورد حمله قرار دادند. اما مشت و لگد و سنگ‌هایی که حزب‌الله بر سر و تن زنان می‌بارید، آن‌ها را از ادامه‌ی راه باز نداشت. خود را به دانشگاه رساندند و از خواهران خود که روز ۸ مارس را گرامی می‌داشتند، خواستند به آن‌ها بپیوندند و به خیابان بیایند. بدین ترتیب ده‌ها زن به سوی کاخ نخست‌وزیری رهسپار شدند و هیئتی را روانه‌ی کاخ کردند تا اعتراض و نیز

خواسته‌های شان را رسماً به رئیس دولت ارائه دهد. این همه، زیر حمله حزب‌الله و رگبار تیر هوایی کمیته‌چی‌ها صورت می‌گرفت.

حرکت اعتراضی زنان به تهران محدود نماند. در شهرهای شیراز، اصفهان، آبادان، سنندج، تبریز و... نیز زنان تظاهرات کردند؛ گرچه نه به ابعاد و گستردگی خیزش تهران. خیزش زنان علیه حجاب اجباری در اسفند ۵۷، خودانگیخته بود و سازمان‌ده و رهبر نداشت. اما هم‌زمانی این خیزش با روز جهانی زن و برنامه‌هایی که در بزرگداشت این روز برگزار می‌شد، ابهامات و آشفتگی‌هایی را درباره‌ی چند و چون این رویداد به همراه آورده است. از جمله اینکه: راه‌پیمایی خیابانی و حرکت‌های زنان علیه حجاب اجباری، به مناسبت روز جهانی زن انجام گرفته‌اند؛ یا: گروه‌های زنانی که پس از قیام بهمن ۵۷ شکل گرفتند، بانی و سازمان‌ده آن خیزش بوده‌اند.

واقعیت چیز دیگری است. کنشگران گروه‌هایی که آیین بزرگداشت ۸ مارس را سازمان داده بودند، نه نقشی در آوردن زنان به خیابان‌ها و به راه انداختن راه‌پیمایی‌ها داشتند و نه آگاهی چندانی از دل‌مشغولی‌ها و نگرانی‌های زنان پاره‌ی متجدد جامعه.^{۲۵} اندیشه‌ی اعتراض خیابانی، پس از پخش خبر سخنان آیت‌الله خمینی درباره‌ی حجاب اجباری زنان کارمند شکل گرفت. کارمندان زن ادارات دولتی بانی این اندیشه بودند. آن‌ها با بهره‌بری از شبکه‌ی ارتباطاتی که در ماه‌های آخر حکومت شاه به وجود آورده بودند (کمیته‌ها و انجمن‌های صنفی در ادارات)، هم‌جنسان خود را به حرکت فراخواندند. همین کارمندان ادارات دولتی بودند که پیش از سایر زنان، در صبح روز ۱۷ اسفند در خیابان‌های تهران به راه پیمایی پرداختند. اعمال خشونت از سوی نیروهای حزب‌الله و بازوان غیررسمی سرکوب که از نخستین ساعات صبح در میدان‌های اصلی شهر مستقر شده و به اذیت و آزار زنان مشغول بودند، اثری اگر داشت، برانگیختن بسیاری از زنان دیگر (از خانه‌دار گرفته، تا کارمندان بنگاه‌های خصوصی و مشاغل آزاد) بود و همراه کردن‌شان با تظاهرکنندگان.^{۲۶} زنان پرستار و پزشک که حجاب را مانع انجام کار خود می‌دانستند، نتوانستند از پیوستن به راه‌پیمایان خودداری کنند. بسیاری از زنان آموزگار نیز که راهی

۲۵- برای مثال، نگاه کنید به نوشته‌های: زهره خیام، مینو جلالی، شهین نوایی، نسرين بصیری و شهره بدیمی در این دفتر

۲۶- برای اطلاع بیشتر از شکل‌گیری و ساز و کار بازوهای غیررسمی سرکوب رژیم، نگاه کنید به ناصر مهاجر، *تروریسم*

دولتی، *ابزار ارباب جمهوری اسلامی، آغازی نو*، شماره‌ی ۶ - ۵ تابستان - پاییز ۱۳۶۶

دانشگاه تهران بودند تا در برنامه‌های ۸ مارس حضور یابند، به طور طبیعی با راه‌پیمایان هم‌آواز شدند؛ همچون دانش‌آموزان‌شان.

خیزش زنان، به دلیل خودجوشی و فقدان رهبری، به همه نوع ابتکار عمل میدان می‌داد. بسیاری از شعارهایی که در کوی و برزن به گوش رسید، در جا ساخته شده *آزادی، نه شرقی، نه غربی، جهانی‌ست؛ روز زن، نه شرقی، نه غربی، جهانی‌ست؛ ما انقلاب نکرديم تا به عقب برگرديم؛ حجاب ما صداقت و پاکيه؛ زن آزاده حجاب فطري داره، می‌جنگيم، عليه حجاب اجباری*. شماری از شعارها نیز با الهام از شعارهایی ساخته شد که در مبارزه علیه دیکتاتوری شاه سر داده می‌شده: *در بهار آزادی، جای حق زن خالی؛ لحظه به لحظه گویم، زیر شکنجه گویم، یا مرگ یا آزادی*. اینکه پس از تجدید قوا در دانشگاه، راه‌پیمایان در مسیرهای مختلفی به حرکت خود ادامه دادند، ستونی به دادگستری و ستونی دیگر به سوی رادیو - تلویزیون و شماری هم راه ستاد سازمان چریک‌های فدایی خلق را پیش گرفتند (چرا که شایع شده بود اشرف دهقانی قصد سخنرانی برای تظاهرکنندگان را دارد)^{۲۷} نیز نمود دیگری از خودانگیختگی خیزش بود و نبود رهبری و سازماندهی.

گرچه دست‌اندرکاران گروه‌هایی که در دانشگاه تهران برنامه داشتند از راه‌پیمایی زنان غافل‌گیر شدند، اما ضرورت لحظه را زود تشخیص دادند، از ادامه‌ی برنامه‌ی خود چشم پوشیدند و به راه‌پیمایان پیوستند. این چنین بود که زنان کُنشگر متشکل در گروه‌های سیاسی و زنانی که خودانگیخته به خیابان‌ها آمده بودند به هم رسیدند و در کنار هم قرار گرفتند. پس از این تلافی‌ست که جنبش زنان قدرت خود را به نمایش گذاشت، به سوی نخست‌وزیری رفت، اعتراض خود را رسمی کرد و از دولت خواست که حقوق اولیه زن ایرانی را به رسمیت شناسد.

زنان چپ‌گرایی که به خیزش پیوستند، به سهم خود کوشیدند به جنبش اعتراضی‌ای که روز پنج‌شنبه ۱۷ اسفند آغاز شد و تا سه شنبه ۲۲ اسفند ادامه یافت، سمت سو دهند. اما توان و تجربه‌ی سیاسی و تشکیلاتی لازم را برای اثرگذاری بر یک جنبش به راستی توده‌ای نداشتند. نیروهای اصلی چپ به مدد این جنبش نیامدند؛ هرچند که پاره‌ای از هواداران‌شان همراه آن شدند. چپ‌گرایانی که به پشتیبانی از آن برآمدند، سازمان‌های کوچکی بودند که سال‌ها در خارج از کشور زیسته بودند. نه فضای داخل را خوب

۲۷- نگاه کنید به گفتگو با زهره خیام و شهین نوایی در همین دفتر

می‌شناختند و نه با یکدیگر وحدت عمل داشتند. بنابراین، دامنه‌ی تأثیرگذاری‌شان محدود بود.

آن‌ها که توانستند در چند بُرش زمانی اثرگذار باشند، تشکل‌های حرفه‌ای زنان بودند؛ از جمله *وکلائی مدافع حقوق زن* یا *انجمن زنان حقوق‌دان*. این دو انجمن به ویژه در گردهم‌آیی ۱۹ اسفند در کاخ دادگستری حضوری همه‌سویه داشتند. قطعنامه‌ی محکم و پرمحتوای این روز نیز که به دور از شعر و شعارهای رایج آن دوران بود، به همت این گونه زنان تدوین و ارائه شد. این قطعنامه، ضمن پافشاری قاطعانه بر برابری حقوق زن و مرد، لزوم برخورداری از آزادی‌های پایه‌ای آحاد بشر را نیز مورد تأکید قرار می‌داد:

حق برخورداری مساوی با مردان از حقوق مدنی و از میان برداشته شدن هر نوع نابرابری و تبعیض در قوانین؛ برخورداری واقعی از آزادی‌های اساسی، آزادی قلم، آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی شغل و آزادی اجتماعات...^{۲۸}

راه‌پیمایی روز دوشنبه ۲۱ اسفند که از دانشگاه تهران آغاز شد و پیش از رسیدن به میدان آزادی، با حمله حزب‌الله پراکنده گشت، هم اوج خیزش اعتراضی زنان پس از سال‌ها فترت بود و هم افول آن خیزش. شمار راه‌پیمایان آن روز را بین ۲۰ تا ۵۰ هزار نفر تخمین زده‌اند. حزب‌الله و کمیته‌چی‌ها در آن روز لجام گسیختند و با حمله‌های وحشیانه‌ی خود به راه‌پیمایان، آن‌ها را به حاشیه خیابان تاراندند و پراکندند. در گردهم‌آیی فردای آن روز در برابر مقر رادیو - تلویزیون، دو سه هزار تن بیشتر شرکت نکردند. تظاهرکنندگان، از همان آغاز در محاصره‌ی دسته‌های چماق‌دار قرار گرفتند و به اجبار پراکنده شدند.

فروکش جنبش زنان

دلایل چندگانه‌ای را می‌توان برای فروکش جنبش اسفند ۵۷ برشمرد:

- گونه‌ای واپس‌نشینی دولت و پادرمیانی "ملی - مذهبی"ها؛ به ویژه وزرای دولت مهندس بازرگان. آن‌ها عامل بلاواسطه‌ی خیزش زنان را به "سوءتفاهم" و "سوءبرداشت" از بیانات آیت‌الله خمینی فروکاستند و به این توهم دامن زدند که "اسلام عزیز" حقوق همگان و به ویژه زنان را محترم می‌شمارد. بسیاری از آن‌ها که خود در پیشبرد و اجرای سیاست‌های زن‌ستیز روحانیت نقش داشتند، دچار این توهم بودند که حجاب، اجباری نخواهد شد.

• تبلیغاتِ رادیو - تلویزیون به ریاستِ صادق قطب‌زاده؛ "خبررسانی" این رسانه‌ها به گونه‌ای بود که گویا نیروی محرکه‌ی اعتراض، زنان وابسته به "طاغوت" و "ضدانقلاب" اند. این گونه خبررسانی، شماری از زنان، به ویژه دانش‌آموزان را که نسبت به اصالتِ خیزش دو دل ساخت و آن‌ها را از ادامه‌ی حرکت بازداشت. بسیاری از زنان حق‌خواه، دلبسته‌ی انقلاب بودند و برچسبِ "ضدانقلاب" و "سلطنت‌طلب" را تاب نمی‌آوردند.

• رفتار زننده‌ی اراذل و اوباش و حمله‌های وحشیانه‌ی حزب/الله؛ این تهاجم به راستی هول‌انگیز، بی‌تردید بخشی از زنان را از مشارکت در راه‌پیمایی‌ها برحذر داشت.

• عدم حمایت سازمان‌های اصلی چپ، دموکرات و لیبرال از خیزش زنان؛ اینکه بیشتر جریان‌های ترقی‌خواه کشور همدل و همراه خیزش نشدند و بر این باور بودند که حجاب مسئله‌ی اصلی آن لحظه نیست و پافشاری بر خواسته‌های زنان، انقلاب را به انحراف می‌کشاند، عامل مهمی در فرونشستن خیزش بود. سکوت معنی‌دار یا خصومت آشکار بسیاری از روشنفکران چپ و دموکرات که از اعتبار و احترامی در جامعه برخوردار بودند نیز در دل‌سرد شدن زنان پیکارجو بی‌تأثیر نبود.

• ناهمگونی و ناهماهنگی جرگه‌ها و جریان‌های چپ‌گرایی که از یکشنبه ۲۰ اسفند، وزن بیشتری در خیزش اعتراضی پیدا کرده بودند؛ آرای گوناگون و اختلاف میان آن‌ها سبب شد که هسته‌ی هدایت‌کننده‌ی بیش و کم منسجمی شکل نگیرد، خیزش تا پایان کار بی‌سر بماند و هرکس ساز خود را بزند.

فروکش خیزش زنان، به معنای پایان اعتراض نسبت به تبعیض جنسی و سیاست‌های زن‌ستیز نبود. پس از فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ و شکل‌گیری جمهوری اسلامی، مقاومت باز چهره نمود. شتاب گرفتن سیاستِ "پاک‌سازی" ادارات دولتی و به حاشیه رانده شدن زنان "غیر اسلامی"، جدا سازی جنسیتی، منع حرفه‌ی قضاوت برای زنان، محدودتر کردن حقوق زنان در قوانین مربوط به خانواده و... اعتراض زنان را در پی داشت.

تشکل‌یابی زنان چپ‌گرا نیز کم و بیش ادامه یافت و به آنچه پیش‌تر به وجود آمده بود، گروه‌های دیگری افزوده شدند و یک‌چند به فعالیت پرداختند. اما میان این تشکل‌ها و توده‌ی اقشار میانی زنان متجدد که پایه‌ی جنبش حق‌طلبانه‌ی زنان برای رفع تبعیض بودند، پیوندی شکل نگرفت.

سرکوب روزافزون صداها‌ی مخالف از یک سو و بی‌توجهی و یا کم‌توجهی جریان‌های چپ و دموکرات به مبارزه‌ی زنان برای آزادی و برابری حقوقی از سوی دیگر،

امکان شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی گسترده را از زنان حق‌خواه سلب کرد. واپس‌گرایان حاکم، پیش‌روی گام به گام خود را برای از میان برداشتن رکن‌های مهم پیکار دموکراتیک آغاز کردند. با تعطیل روزنامه‌های آزاد همچون *آیندگان* و *پیغام امروز* در تابستان ۱۳۵۸ و تصفیه‌های گسترده در تحریریه‌ی *کیهان* و *اطلاعات*، رسانه‌های دولتی سراسری به اهرم‌هایی برای مردم فریبی و دروغ‌پراکنی فروکاسته شدند. حتا خبررسانی درباره‌ی فجایعی که در کشور روی می‌داد (لشکرکشی به کردستان، ترور دگراندیشان و دگرکیشان، محدود شدن روز به روز آزادی‌های فردی و اجتماعی) لحظه به لحظه دشوارتر می‌شد.

خبرهای درج شده در روزنامه‌های تیر ۵۹ در مقایسه با اسفند ۵۷، بیان‌گویای این تغییر و تحول در رسانه‌هاست. عنوان درشت روزنامه‌ی *اطلاعات* درباره‌ی تظاهرات زنان علیه اجرای طرح حجاب اجباری در ادارات در تیرماه ۱۳۵۹ چنین بود: «*رقاصه‌ی کاباره‌ها و اشراف در تظاهرات علیه پوشش اسلامی*».^{۲۹}

این تغییر چشم‌گیر برخورد رسانه‌ها نسبت به حرکت‌های اعتراضی زنان را که نشانه‌ی تغییر توازن قوا به زیان نیروهای چپ، دموکرات و لیبرال بود، می‌بایست طلوع‌ی دوران سرکوب فراگیر نیروهای اوپوزیسیون دانست. حمله‌ی همه‌سویه‌ی واپس‌گرایان به تتمه‌ی آزادی‌های برآمده از انقلاب بهمن در پایان بهار ۱۳۶۰، با تعطیل نهادهای دموکراتیک همراه بود و بازداشت هزاران تن از مخالفان شناخته شده در سراسر ایران و اعدام تعداد بی‌شماری از آنان.

خفقان بی‌سابقه‌ی نیمه‌ی نخست دهه‌ی شصت، جنبش زنان را هم در امان نگذاشت. هر صدای مخالفی در گلو خفه شد، گروه‌ها و انجمن‌های زنان یکی پس از دیگری از میان رفتند و بسیاری از کنشگران راه تبعید پیش گرفتند. با این حال، ایستادگی زنان در برابر جمهوری اسلامی به شکل‌های گوناگون ادامه یافت؛ از جمله با "کم‌حجابی" و "بدحجابی". اما تا دو دهه، از جنبش زنان دیگر خبری نبود.

"نفرین" استبداد و اختناق بار دیگر دامان ما را گرفت تا نگذارد حافظه‌ی تاریخی از نسلی به نسل دیگر منتقل شود، پیکار برای آزادی و دموکراسی در ایران تداوم یابد و چشم‌انداز جامعه‌ای بری از تبعیض جنسی در افق پدیدار گردد. این گسست‌ها که از ویژگی‌های تاریخ کشور ما و سده‌ی سترگ در برابر انتقال تجربه‌ی جمعی‌ست، اهمیت

بازبینی جنبش زنان را در سال‌های نخست انقلاب دوچندان می‌کند؛ هم به لحاظ ثبت در تاریخ و هم به دلیل تأملاتی که امروز برمی‌انگیزد.

تأمل و بازاندیشی

کوشش زنانی که در آن دوران به پی‌ریزی شکل‌های زنان کمر بستند، ارزشمند است و شایسته‌ی ارج‌گذاری. اما نمی‌توان به این صفت، بر کاستی‌ها و نارسایی‌های کنش آنان چشم پوشید. واقعیت این است که آن‌ها نتوانستند میان حرکت سازمان‌یافته‌ی خود و جنبش توده‌ای زنان، پیوندی برقرار سازند. به بیان دیگر، با اینکه شکل‌های گوناگون اعتراض (راه‌پیمایی، گردهم‌آیی، تحصن...) زمینه‌ی تلاقی زنان متشکل در گروه‌ها را با توده‌ی زنان به پا خاسته فراهم آورد، اما این تلاقی، به پیوندی ماندگار فرا نروید؛ به دلایل گوناگون که بخشی از آن به ویژگی‌های آن سازمان‌ها برمی‌گردد و بخشی دیگر به وضعیت سیاسی آن دوران.

عملکرد گروه‌های زنان، از رویکردشان به مسئله‌ی زن مایه می‌گرفت که کاستی‌های فراوان داشت؛ بی‌توجهی به مبارزه علیه تبعیض جنسی و بی‌اعتنایی به اهمیت این مبارزه برای رسیدن به آزادی و دموکراسی؛ ندیدن لزوم ایجاد سازمان‌های مستقل زنان برای پیشبرد مبارزات حق‌خواهانه‌ی نیمه‌ی دیگر جامعه؛ موکول کردن تحول واقعی در وضعیت زنان به تحقق جامعه‌ی آرمانی؛ پیش‌داوری‌های نادرست نسبت به فمینیسم همچون "انحرافی بورژوایی"؛ کم‌بها دادن به مبارزات زنان اقشار میانی و ... این همه موجب شد که عمده‌ی نیروی سازمان‌های چپ به سوی مبارزه‌ی کارگران و زحمتکش‌ان معطوف گردد و به خواسته‌های دموکراتیک دیگر نیروهای اجتماعی توجه چندانی نشود. بسیاری از دختران جوانی که در خیزش اعتراضی اسفند ۵۷ شرکت کرده بودند و نیروهای بالقوه‌ی جنبش زنان شمرده می‌شدند، پس از اینکه جذب سازمان‌های سیاسی چپ شدند، از مبارزه با تبعیض جنسی به کلی فاصله گرفتند.^{۳۰}

از دیگر دلایل کم‌توجهی سازمان‌های چپ و دموکرات به جنبش زنان، توهم نسبت به رهبری مذهبی و نقش "اسلام مترقی" در مبارزه "ضدامپریالیستی" بود که در اولویت قرار داشت. وانگهی، روح دوران، هراس از خطر امپریالیسم بود و تکرار سناریوی کودتای ۲۸ مرداد؛ هراس از "تفرقه" بود و دخالت آمریکا؛ هراس از "قابلمه‌به‌دستان" شیلیایی بود

۳۰- نگاه کنید به نوشته بنفشه مسعودی و افسانه پایدار در همین دفتر

و سوءاستفاده‌ی "ضدانقلاب"؛ و بسیاری از هراس‌های بی‌هوده و باهوده دیگر که سبب پشتیبانی هرچند مشروط و مستور آن‌ها از حاکمان واپس‌گرای زن ستیز "ضدامپریالیست" می‌شد.

به این ترتیب، فرصتی مهم برای ریختن شالوده‌های اتحادی گسترده در برابر استبدادی دینی که می‌رفت حاکمیت تام و تمام خود را بر سرنوشت مردم اعمال کند، از دست رفت.

سازمان‌های چپ و دموکرات اما جوان بودند و بی‌تجربه. استبداد سیاسی دوران شاه به ویژه پس از "انقلاب سفید"، چنان کور و خشن اعمال می‌شد که جامعه را سیاست‌گریز بار آورده بود. نسل جوان نه تاریخ نزدیک خود را می‌شناخت و نه نسبت به نیروهای اجتماعی جامعه‌ی خود آگاهی داشت؛ به ویژه نسبت به روحانیت که از آغاز تجدد ایران، با آن به ستیز برخاسته بود. این نسل، تجربه‌ی چندانی در پیکار دموکراتیک نداشت. انگشت‌شمار انقلابیونی را هم که در این زمینه تجربه داشتند و دوره‌ی آزادی ۱۳۳۲-۱۳۲۰ یا تنفس کوتاه ۱۳۴۱-۱۳۳۸ را از سر گذرانده بودند، حکومت شاه از میان برده بود. چگونه می‌شد انتظار داشت که این نسل جوان بی‌تجربه، بدون آزمون و خطا، به رشد و بلوغ سیاسی دست یابد؟ چنین تجربه‌ای، نیازمند زمان بود و مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی، در فضایی آزاد و دموکراتیک.

اما سیر پُرشتاب رویدادها در نخستین سال‌های پس از انقلاب، فرصتی برای تفکر و تأمل برجا نمی‌گذاشت. آزادی‌های نسبی برآمده از انقلاب، خیلی زود به استبداد دینی و یکی از پیچیده‌ترین شکل‌های اختناق و سرکوبگری جای دادند. به این ترتیب، درس‌گیری از تجربه‌ها و گام نهادن به مرحله تازه‌ای از پیکار دموکراتیک، بسی دشوار گشت. برعکس؛ استقرار جمهوری اسلامی که با سرکوب تام و تمام اوپوزیسیون دگراندیش و دگرخواه میسر شد، آغاز دوره‌ی تازه‌ای از استبداد بود- این بار دینی- و پایانی بر همه‌ی آرزوها و امیدهای یک یا دو نسل از مردم این میهن.

تهاجم به حقوق زنان در اسفند ۵۷، از نمودهای شوم استقرار این استبداد دینی بود که زنان در برابرش شجاعانه ایستادند.

نخستین خیزش زنان ایران پس از انقلاب، کوتاه بود و چون شهابی در آسمان پُر آشوب کشور درخشید و از نظر پنهان گشت. جستار و پژوهش درباره‌ی چند و چون این خیزش، جایگاه پُر اهمیت آن را به رغم زودگذر بودنش، بارز می‌کند:

• به لحاظ گستردگی: این جنبش به تهران محدود نماند و چندین شهر دیگر را دربرگرفت.

• به لحاظ هشیاری و نیز دلاوری: زنان در اعتراض به گفته‌های آیت‌الله خمینی برخاسته بودند که نزد بخش بزرگی از آنان، رهبر انقلاب پنداشته می‌شد؛ انقلابی که خود فعالانه در آن شرکت کرده و به آن دلبسته بودند.

• به لحاظ حقانیت خواسته‌ها: یعنی از میان برداشتن تبعیض جنسی و دستیابی به آزادی و برابری.

• به لحاظ تازگی و نوآوری: از نیروهای مذهبی زن‌ستیز گرفته تا اوپوزیسیون چپ، دموکرات و لیبرال، همگان غافلگیر شدند. مقاومت آغازین زنان در برابر تبعیض جنسی - که می‌رفت با استقرار جمهوری اسلامی ابعادی دهشتناک یابد - مسئله‌ی زن را به طور گسترده در جامعه مطرح کرد. پافشاری و جدیت زنان در طرح خواست آزادی و برابری، هم گره کور حکومت دینی زن‌ستیز شد و هم الهام‌بخش نسل‌های آینده‌ی مبارزان حقوق زن.

• به لحاظ بارز کردن تناقض‌های فکری و عملی نیروهای مدعی تجدد و ترقی: این تناقض‌ها و تضادها، سبب بازبینی پاره‌ای از عناصر پایه‌ای اندیشه‌ی آزادی و برابری نزد نیروهای سکولار و عدالت‌خواه شد که نویدبخش تحول در این عرصه است.

• به لحاظ شور و شوقی که در جهان برانگیخت: امیدی که در میان فمینیست‌های جهان متولد شد، همبستگی بی‌سابقه‌ای را پدید آورد.^{۳۱} فمینیست‌های فرانسوی درباره‌ی این "جنبش کوتاه اما فوق‌العاده" می‌گویند:

«برای نخستین بار زنان نمی‌گذارند انقلابی که در آن شرکت کرده‌اند، آن‌ها را به دام بیندازد. آن‌ها نیاز و آروزی‌شان را برای نیل به آزادی بیان می‌کنند... این زنان، از دوردست به [ما] می‌گویند جنبش زنان زنده است؛ پیش از همیشه زنده است؛ حتا اگر گاه به خواب می‌رود در اینجا. وانگهی، راست است که جنبش زنان ایرانی ما را بیدار کرد. راست است که ما را به جوشش درآورد. شاید آن را بزرگ کرده‌ایم... اما زنان سرکش ایران وجود دارند؛ ما نیز.»^{۳۲}

از یاد نبریم که کیت میلث وقتی تردید زنان ایرانی را برای ادامه‌ی حرکت اعتراضی را

۳۱- نگاه کنید به دفتر دوم این مجموعه که تماماً به این همبستگی جهانی اختصاص یافته است.

۳۲- «Où sont les persanes?», Histoires d'Elles, N 11, avril 1979.

دید، به خود گفت: «اگر آن‌ها می‌دانستند که چقدر چشم در سراسر جهان به آن‌ها دوخته شده است!»^{۳۳}

• اهمیت جنبش زنان، سرانجام در رویکردی نهفته است که نسبت به مبارزه برای دستیابی به حقوق برابر ارائه می‌دهد: مبارزه‌ای که رفع تبعیض جنسی را از کسب آزادی‌های فردی و اجتماعی جدا نمی‌داند. راست است که جامعه هنوز در تب و تاب انقلاب بود و خواست "آزادی" - دست‌کم در شعارها - در همه جا حی و حاضر. اما جنبش زنان، شاید پیش از هر جنبش دیگری در آن برش زمانی، نیاز به آزادی را - حتا به طور غریزی - دریافت و کسب حقوق برابر در جامعه را به آزادی‌خواهی پیوند زد. ده‌ها شعار جنبش، گواهی بر این مدعاست:

آزادی نه شرقی، نه غربی، جهانی‌ست؛ در طلوع آزادی، جای آزادی خالی؛ در طلوع آزادی، جای حق زن خالی؛ می‌جنگیم، می‌جنگیم، برای آزادی؛ نه روسری، نه توسری، استقلال، آزادی؛ و و و...

این شعارها، نه از درون سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، که از دل تظاهرات توده‌ای زنان بود که برآمدند.

برآمد فمینیسم آزادی‌خواه

در خیزش اسفند ۱۳۵۷، زنان حق‌خواه ایرانی، میان خواست آزادی و کسب برابری، پیوندی محکم برقرار کردند و به این اعتبار، فصلی نو در مبارزات زنان این سرزمین گشودند.

گرچه زنان درگیر در این جنبش خود را فمینیست نمی‌دانستند، اما مبارزات آن‌ها علیه تبعیض جنسی، فصلی مهم به تاریخچه‌ی جنبش فمینیستی ایران افزوده است؛ فصلی که می‌توانیم آن را برآمد "فمینیسم آزادی‌خواه" بنامیم.

پیوند میان آزادی و برابری که خیزش اسفند ۱۳۵۷ به زیبایی آن‌ها را به هم تنید، امروز در میان بخش مهمی از کنشگران حقوق زن در داخل کشور، از هم گسیخته است. فمینیسم نسل نومی زنان که خود را "مطالبه‌محور" می‌نامد، بر آن است که هر حکومت و نظامی - حتا نظام دینی مبتنی بر تبعیض و سرکوب - توانایی تحقق این مطالبات را

داراست. این نسل از زنان فمینیست، البته نسلی برابری‌خواه است؛ اما به اهمیت مبارزه‌ی هم‌زمان برای کسب آزادی و برابری چندان بها نمی‌دهد.

مبارزه برای کسب حقوق برابر که در نهایت موجب ارتقای آگاهی نسبت به تبعیض جنسی می‌شود، در هر زمان و زیر هر حکومتی، برحق است. اما نداشتن چشم‌انداز برای آینده و دامن زدن به این توهم که هر حکومتی قادر به از میان برداشتن تبعیض جنسی‌ست، در بهترین حالت، ندیدن روند کلی و قانون‌مندی حاکم بر سیر رویدادهاست.

مسئله‌ی زن و ستم جنسی، مسئله‌ای جهانی‌ست. اما مبارزه برای از میان برداشتن این ستم، در همه جای جهان، یک شکل و یک پارچه نیست. ملت‌هایی که از موهبت آزادی محرومند، نمی‌توانند در مبارزات اجتماعی - در هر پهنه که باشد - خود را از مبارزه برای آزادی معاف کنند.

آزادی اندیشه، آزادی بیان، آزادی گردهم‌آیی، آزادی تحزب و تشکیل سازمان و انجمن و سندیکا، نیاز واقعی افراد و گروه‌های اجتماعی‌ست که برای ارتقای موقعیت و حقوق انسان‌ها به پیکار برآمده‌اند؛ از جمله نیاز عاجل زنانی که درگیر پیکار برای از میان برداشتن تبعیض جنسی و دست یافتن به برابری‌اند.

زنان در آغاز فصل نوین مبارزات خود، در هر کوی و برزن شعار آزادی سر دادند و هم‌زمان، خواسته‌های برابری‌طلبانه‌شان را لحظه‌ای از یاد نبردند. هرچند خیزش زنان در آن دوره، با مفاهیم رایج امروز "مطالبه‌محور" تلقی نمی‌شد، اما مطالبات زنان بی‌تردید دو محور داشت: آزادی، برابری.

پیوستها

•
مهنّاز متين
ناصر مهاجر
ناصر مهاجر
مهنّاز متين، ناصر مهاجر
ناصر مهاجر

- سازمان ملي زنان ايران
- راديو نهضت روحانيت
- كادرها
- كميته (شوراي) همبستگي زنان
- اتحاديدهي كمونيست‌هاي ايران

سازمان ملی زنان ایران

مهتاز متین

سازمان ملی زنان ایران، در دی ماه ۱۳۴۳ / ژانویه ۱۹۶۵ در آلمان بنیان گذاشته شد. در آغاز، سازمان جهانی زنان ایران نام داشت. تا جایی که می‌دانیم، این نخستین تشکیلی است که زنان ایرانی در خارج کشور پایه‌گذاری کردند.

ضرورت تشکیل سازمان زنان، بیشتر از سوی اعضا و هواداران سازمان‌های سیاسی، به‌ویژه سازمان انقلابی حزب توده مطرح شد که پس از انشعاب در حزب توده‌ی ایران به‌وجود آمد. به بیان دیگر، با حفظ سنت‌های حزب توده که همواره تشکیلات زنان داشت، سازمان انقلابی نیز به فکر تأسیس چنین تشکیلاتی افتاد.

سازمان ملی زنان ایران، در ارتباطی تنگاتنگ با کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی) تأسیس شد:

«در سال ۱۳۴۱، به دنبال "اعطای حق رأی به زنان" و تبلیغاتی که در این باره دستگاه‌های دولتی ایران در اروپا و آمریکا به راه انداخته بودند، عده‌ای از دختران عضو کنفدراسیون توسط نمایندگان خویش در چهارمین کنگره‌ی کنفدراسیون، "کنگره‌ی لندن"، از دوستان دانشجوی خواستند که در فراهم آوردن وسیله برای مطالعه‌ی وضع زنان در ایران و شناساندن موقعیت واقعی زنان ایران به خارجیان آن‌ها را یاری نمایند. کنگره، هیئت دبیران آینده را موظف به انجام این امر نمود.»

وظیفه‌ای که کنگره‌ی کنفدراسیون جهانی (لندن، دی‌ماه ۱۳۴۲ / دسامبر ۱۹۶۳ - ژانویه ۱۹۶۴) بر عهده‌ی هیئت دبیران گذاشت، برگزاری "یک کنفرانس مقدماتی مسائل زنان" بود. این کنفرانس یک سال بعد، در دی‌ماه ۱۳۴۳ / ژانویه ۱۹۶۵، هم‌زمان با کنگره‌ی چهارم کنفدراسیون، در شهر کلن (آلمان) تشکیل شد و زنان ایرانی از چند کشور اروپایی در آن شرکت کردند: ایتالیا (رم و فلورانس)، آلمان (کلن، هامبورگ، مونیخ، کارلزروهه، فرانکفورت)، اتریش (گراتس) و سوئیس. کنفرانس کلن را یکی از دبیران کنفدراسیون افتتاح کرد و چهارمین کنگره‌ی کنفدراسیون پیامی به کنفرانس زنان فرستاد:

«... قوانین امروز کشور ما نه تنها امکان رشد سالم و لاقلمساوی با مردان را در زمینه‌های اجتماعی به آنان نمی‌دهند، حتا به عنوان مادر نیز حقی برای‌شان نمی‌شناسند. در

حالی که خفقان عمومی بر سراسر وطن ما حکم فرماست، صحبت از حق رای به زنان، چیزی جز یک تظاهر فریبکارانه نیست... مبارزه‌ی متشکل شما انعکاسی از خواست میلیون‌های زن محروم ایرانی است...»

سازمان جهانی زنان ایران همان الگوی سازماندهی کنفدراسیون را برگزید و هیئت مدیره‌ی منتخب کنفرانس، هدایت سازمان را عهده‌دار شد.

نخستین کنگره‌ی سازمان جهانی زنان ایران، نزدیک به یک سال پس از کنفرانس کلن، در آذرماه ۱۳۳۴/ دسامبر ۱۹۶۵، در شهر اشتوتگارت برگزار شد؛ هم‌زمان با کنگره‌ی پنجم کنفدراسیون. در همین کنگره، نام سازمان تغییر یافت و از سازمان جهانی به سازمان ملی زنان ایران تبدیل شد. نشریه‌اش که زن نام داشت نیز به نوید تغییر نام داد. اساسنامه‌ی سازمان ملی زنان ایران را در تشریه‌ی نوید، ارگان این سازمان می‌توان یافت:

۱- همکاری نزدیک بین زنان ایرانی و توسعه‌ی روابط دوستی با زنان سایر ملل

۲- حفظ منافع و دفاع از حقوق زنان ایران

۳- کوشش برای بالا بردن سطح آگاهی کلیه‌ی زنان ایران نسبت به حقوق و وظایف اجتماعی خود

۴- ایجاد امکانات برای رشد و تربیت نیروهای علمی، اجتماعی و هنری و ورزشی زنان

۵- سازمان ملی زنان ایران به هیچ دسته و گروه سیاسی و مذهبی خاص بستگی ندارد.»

نحوه شکل‌گیری سازمان ملی زنان ایران و نیز برگزاری دو گردهم‌آیی هم‌زمان با کنفدراسیون، موجب شد که این سازمان زیرمجموعه‌ای از کنفدراسیون به شمار آید:

«... تشکیل این گونه سازمان‌های جنبی با برنامه، اساسنامه و نظامنامه‌ی کم و بیش مشابه با سازمان اصلی، رسمی آشنا در میان احزاب و سازمان‌های چپ ضدامپریالیستی محسوب می‌شد. کنفدراسیون و سازمان ملی زنان نیز بر چنین اساسی سامان گرفته بودند.»

برای رفع ابهام درباره‌ی مناسبات میان سازمان ملی زنان و کنفدراسیون، نوید مقاله‌ای را به این موضوع اختصاص داد:

«از بدو تأسیس سازمان ملی زنان ایران تا کنون، رابطه‌ی آن با کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی مسئله‌ای مورد بحث بوده است... کشور ما در شرایط تاریخی‌ای قرار دارد که مبارزات دانشجویان و زنان هرکدام بخشی از جنبش آزادی‌بخش ملت ایران را تشکیل می‌دهد. همکاری متقابل این دو سازمان و پشتیبانی آن‌ها از یکدیگر نه فقط مفید، بلکه ضروری است...»

شاید به دلیل چنین پیش‌داوری‌هایی بود که دومین و سومین کنگره‌ی سازمان ملی زنان ایران جدا از کنفدراسیون سامان یافت: دومین کنگره در دی ۱۳۴۵ / ژانویه ۱۹۶۷ و سومین کنگره در دی ۱۳۴۶ / دسامبر ۱۹۶۷ و هر دو بار در شهر کارلسروهه (آلمان) بر پایه‌ی پژوهش ما و نیز سندهایی که در دست داریم، سومین کنگره سازمان ملی زنان ایران را می‌بایست آخرین کنگره‌ی آن نیز محسوب کرد. دست‌اندرکاران سازمان ملی زنان، مشکلاتی را که به رکود فعالیت‌های این سازمان منجر شد، چنین برشمرده‌اند:

۱- زنان در جامعه‌ی ما طی قرون متمادی دور از هرگونه جنبش اجتماعی به سر می‌بردند و این امر عقب‌ماندگی فکری و اجتماعی آنان را به دنبال داشته است. بدیهی‌ست که با در نظر گرفتن عوامل فوق، ایجاد سازمان زنان امری بسیار دشوار بوده و رشد آن به طور نسبی کند و با اشکالات فراوان همراه است.

۲- عدم انضباط سازمانی، عدم رابطه منظم بین واحدهای ما و دبیران و کم بها دادن به امور سازمانی

۳- کم‌تجربگی در امور تشکیلاتی و کارهای دسته‌جمعی»

برای رفع مشکلات موجود، اقداماتی نیز در دستور کار قرار گرفت:

«خودسازی؛ آموختن؛ ترتیب سمینار؛ روشن کردن این مطلب که افراد متشکل در سازمان‌ها پیش از هر کس در سرنوشت سازمان سهیم‌اند؛ شناخت ایران؛ یافتن علل عقب‌ماندگی زن در ایران؛ شناخت مسائل ویژه‌ی زنان ایران در رابطه با اجتماع ایران و شناخت جوامعی نظیر جامعه‌ی ایران.»

به نظر نمی‌رسد که سازمان ملی زنان ایران به انجام این برنامه برای رفع مشکلات موفق شده باشد؛ چرا که در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۹۰، دچار رکود شد و سرانجام از فعالیت بازایستاد.

سرچشمه‌ها: حمید شوکت، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی) از آغاز تا انشعاب، نشر گردون، کلن، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰-۲۰۷؛ حمید شوکت، تاریخ بیست ساله‌ی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی)، نشر بازتاب، زاربروخن (آلمان)، زمستان ۱۹۷۲، جلد ۱ و ۲؛ سازمان ملی زنان ایران را بهتر بشناسیم، نوید، سال دوم، شماره‌ی ۱، فروردین ۱۳۴۶ / مارس ۱۹۶۷؛ سازمان ملی زنان و کنفدراسیون، نوید، سال دوم، شماره‌ی سوم، آبان ۱۳۴۶ / نوامبر ۱۹۶۷؛ گفتگوی ناصر مهاجر با: مجید زربخش، (اکتبر ۲۰۱۲)؛ مهری منشی از بنیان‌گذاران سازمان ملی زنان ایران (نوامبر ۲۰۱۲) و محسن رضوانی (مارس ۲۰۱۲)؛ ۱۶ آذر، ماهنامه‌ی کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی، شماره‌ی اول، بهمن ۱۳۴۶ / فوریه ۱۹۶۸؛ و شماره‌ی ۶، سال چهارم، مردادماه ۱۳۴۷ / اوت ۱۹۶۸

رادیو نهضت روحانیت

ناصر مهاجر

منظور، برنامه‌ی رادیویی نهضت روحانیت و سپس صدای روحانیت مبارز است که از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۳ از بغداد به سوی ایران پخش می‌شد. در این دوره‌ی هفت ساله که دولت‌های عراق و ایران در تنش‌ی سخت نسبت به هم قرار داشتند، دولت بعثی عراق پاره‌ی بزرگی از برنامه‌ی فارسی خود را در اختیار شماری از مخالفان ایرانی دولت شاه گذاشت؛ از جمله در اختیار روحانیت هوادار آیت‌الله روح‌الله خمینی که در آن زمان به تبعید در نجف می‌زیست.^۱ پس از امضای قرارداد الجزایر و صلح میان دولت‌های ایران و عراق (اسفند ۱۳۵۳)، عراقی‌ها هر نوع امکان تبلیغ سیاسی را از جریان‌های اپوزیسیون ایران، بازستاندند.

تهیه‌کننده و مجری برنامه‌ی نهضت روحانیت و نیز صدای روحانیت مبارز، حجت‌الاسلام سید محمود دعایی بود که پس از برافتادن حکومت، در اردیبهشت ۱۳۵۹، به حکم آیت‌الله خمینی به سرپرستی روزنامه‌ی اطلاعات گمارده شد. دعایی پیش از ترک ایران و در سال‌های ۴۴ - ۱۳۴۲ عضو تحریری ماهنامه‌ی بعثت بود.^۲ پس از خیزش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲،

۱- در خور یادآوری است که دولت عراق به بخش‌های دیگر اپوزیسیون ایران نیز برنامه‌ی رادیویی داده بود (نگاه کنید به فصل بیوسته‌ها: اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، در همین دفتر).

۲- پس از سرکوبی جنبش ۱۵ خرداد، شماری از طلبه‌های مبارز حوزه‌ی علمیه‌ی قم به فکر انتشار نشریه‌ای افتادند. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، علی حجتی کرمانی، سیدهادی خسروشاهی، محمد جواد باهنر، محمد تقی مصباح یزدی و سید محمود دعایی هسته‌ی مرکزی این نشریه بودند که بعثت نام گرفت. اداره‌ی این ماهنامه با علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی بود و محمود دعایی آن را تایپ، تکثیر و توزیع می‌کرد. نخستین شماره‌ی این نشریه در ۲۳ آذر ۱۳۴۲ انتشار یافت که عنوان نوشته‌هایش چنین است: *بعثت همگانی، نهضت حوزه، ما هیئت حاکمه را استیضاح می‌کنیم، بررسی امکان سازش، علم گفت، نکته‌ها، سیاست از دین جدا نیست، یک روایت، اخبار، در بعثت همگانی که همچون سرسخن این شماره است، آمده: «اگر باید ملت اسلامی سربلند باشد، اگر باید ملت توحید با بردگی و اسارت بچنگد و با آنچه سد راه ترقی و سعادت ملت است نبرد کند، اگر مسلمان باید همیشه در حال تلاش و فعالیت یک زندگی انسانی باشد، و اگر تفکر اسلامی باید در افکار و ارواح ما روشن بونی و مال‌اندیشی صحیحی به وجود آورد، پس امروز را که مبدأ ظهور اسلام است باید الهام‌بخش خود گرفته و زنده و متحرک شویم و حساسیت بیشتری نشان دهیم و در راه دفاع از دین و جامعه خود تلاش کنیم. این نشریه هدفی جز احیای بعثت و رسالت تاریخ پیغمبر اسلام (ص) ندارد و با توفیق پروردگار می‌خواهد تا حدود امکانات محدودی که در اختیار دارد، به بهتر معرفی کردن روح بعثت و تحرک و حیات اسلامی قدمی بردارد...»* آخرین شماره‌ی نشریه (۱۴ - ۱۳) متن کامل سخنرانی خمینی درباره‌ی کاپیتولاسیون به تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۴۴ را در خود دارد و این هم‌زمان است با تبعید آیت‌الله خمینی از ایران. درباره‌ی چرایی تعطیل نشریه سید محمود دعایی می‌گوید: «سبک و سیاق مقالات نشریه از دو گرایش پیروی می‌کرد یک گرایش صددرصد خط امامی بود و توسط یاران وفادار حضرت امام که نقطه نظرهای ایشان را بدون قید و شرط قبول داشتند و عمل می‌کردند تهیه می‌شد. گرایش

در گاهنامه‌ی *انتقام* هم دست داشت که شماری از طلبه‌های جوان حوزه علمیه‌ی قم آن را منتشر می‌کردند و "جنبه‌ی سیاسی" داشت.^۳ این پیشینه‌ی مطبوعاتی در گزینش دعایی برای تهیه و اجرای برنامه‌ی رادیویی در عراق، بی‌تاثیر نبود.

دیگری هم بود که در کنار علاقمندی به امام، دیگران را هم قبول داشتند و به آن‌ها نیز احترام می‌گذاشتند... [پس از] پایه‌گذاری تشکیلات *دارالتبلیغ اسلامی*... گروهی از دوستان در کانون انتشار ماهنامه‌ی *بعثت*، به جریانات *دارالتبلیغ اسلامی* و برنامه‌های فکری و تبلیغی آیت‌الله شریعتمداری تمایل پیدا کردند. آقایان علی حجتی کرمانی و سید هادی خسروشاهی... در زمره‌ی این افراد بودند ولی بقیه‌ی دوستان به شدت از این مباحث و انتشار آن انتقاد می‌کردند و معتقد بودند که ترویج و حمایت از بنیان‌گذاران *دارالتبلیغ* به انزوای امام و یاران امام و سرانجام فراموشی و خاموشی مشعل مبارزه علیه رژیم می‌انجامد. سردمداران طرف مقابل هم در حوزه علمیه قم امام و یاران‌شان را به تندروی متهم می‌کردند که مثلاً به فکر سازندگی و آینده‌ی حوزه و آینده‌ی مجامع مذهبی نیستند... تبلیغ برنامه‌های *دارالتبلیغ* و رفرمی که آقای شریعتمداری ایجاد کرده بود در نهایت باعث دو دستگی در هسته‌ی مرکزی *ماهنامه* شد و ضرورت بازنگری در هسته‌ی مرکزی اولیه‌ی ناسرین *ماهنامه‌ی بعثت*، مطرح شد البته تهدیدهایی هم صورت می‌گرفت که اگر این مقاله یا آن مطلب چاپ نشود فلان اتفاق خواهد افتاد. طبیعتاً با افشاگری بعضی از دوستان مخالف که مصلحت می‌دیدند کانون متلاشی شود، عده‌ی زیادی گرفتار می‌شدند. بنابراین مصلحت دیده شد که انتشار *بعثت* متوقف شود.»

نگاه کنید به: سید محمود دعایی، *گوته‌های از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ اول، ۱۳۸۷*. اکبر هاشمی رفسنجانی و سید هادی خسروشاهی، *بعثت، نشریه داخلی دانشجویان حوزه علمیه قم، انتشارات کلبه شروق و انتشارات سماط:*

www.khosroshahi.net/book/fehrest.php?book_id=5

۳- *نشریه انتقام* به دست محمدتقی مصباح یزدی بنیان گذارده می‌شود. اولین شماره‌ی آن در ۲۹ آذر ۱۳۴۳ انتشار می‌یابد. در بالای صفحه‌ی اول آن، این دو آیه‌ی قرآن به چشم می‌خورد: «انا من المجرمین منتقمون» و «والله عزیز ذواتنقام». مصباح یزدی هرگز اعضای تحریری *انتقام* را باز شناسانده است و در نوشته‌ها و گفته‌هایش پیش و کم خود را همه‌کاره‌ی نشریه شناسانده است. اما محمد یزدی در خاطراتش فاش می‌سازد که هسته‌ی اولیه‌ی *انتقام* را مصباح، حاج شیخ ابوالقاسم وافی و او بنیاد نهادند. ویراستار کتاب *گفتمان مصباح* از علی اکبر مسعودی خمینی و حاج شیخ یحیی انصاری نیز به‌عنوان کسانی که پس از مدتی به این جمع سه نفره پیوستند، یاد می‌کند مصباح این ترکیب را به تلویح تأیید کرده است. اما علی اکبر هاشمی رفسنجانی در شرح حال کوتاهش، خود را یکی از همکاران *انتقام* وانموده است. این ادعا را مصباح واهی خوانده است. او این همکاری را در حد "کمک آقای هاشمی... در تهیه ماشین تکثیر" نمایانده است. حسین نوری همدانی نیز مدعی شده که سید علی خامنه‌ای نیز با *انتقام* همکاری داشته. در این باره هیچ مدرکی در دست نداریم. مصباح نیز این گفته را تأیید نکرده است.

درباره‌ی چرایی پیدایی *انتقام* و جدایی در *بعثت* روایت‌های گوناگونی بیان شده‌است. مصباح یزدی علت اصلی را همکاری گردانندگان *بعثت* با "بعضی بیوت" بیان کرده‌است. هاشمی رفسنجانی منکر این روایت است. او می‌گوید: «نه... دلیلی که آوردیم همین بود که [روحانیت مبارز] یک نشریه ایدئولوژیک داشته باشد. خوب آن موقع که مثلاً آقای حجتی زندان می‌رفت... آقای خسروشاهی هم تو کارها یا ما بود. آن‌طور نبود که آن‌ها با آقای شریعتمداری رفیق بودند؛ ولی آن‌ها جزو عنصری بودند که مبارزه می‌خواستند.» همو در جای دیگر می‌نویسد: «نشریه‌ی *بعثت* بیشتر جنبه‌ی سیاسی و پرخاش و افشاگری داشت و نشریه *انتقام* جنبه ایدئولوژیک آن قوی بود، که شاید براساس احساس چنین نیازی پس از *بعثت* منتشر شد. در حل مسائل مالی هم نقش اساسی را هیئت‌های مؤتلفه داشتند.»

تولدی دیگر

هنوز دانسته نیست که آیت‌الله خمینی در مذاکرات مستقیم و نامستقیم با عراقی‌ها درباره‌ی تخصیص بخشی از برنامه‌ی فارسی *رادیو بغداد* به روحانیت مخالف شاه، چه نقشی داشت و با چه توجیهی استفاده از این وسیله‌ی تبلیغاتی را مشروع و مجاز شناخت. به‌ویژه آنکه در آن بُرش زمانی، سپهبد تیمور بختیار رئیس پیشین ساواک و دشمن پسین شاه به جلب همکاری رنگین‌کمانی از جریان‌های سیاسی از جمله روحانیت مخالف شاه برآمده و در پی تشکیل *جبهه‌ی آزادی‌بخش ملت ایران* علیه محمد رضا پهلوی بود. و گفتنی‌ست که طرح تشکیل جبهه از حمایت همه‌جانبه‌ی دولت بعثی عراق برخوردار بود و این واقعیت بر آیت‌الله خمینی به هیچ‌رو پنهان نبود.^۴

چند و چون ماجرا اما تا سال‌ها از ذهن‌ها پنهان نگه‌داشته و تنها پس از پایان جنگ ایران و عراق و شدت‌یابی جدال میان جناح‌های مختلف حاکمیت بود که حرف‌ها و حدیث‌ها درباره‌ی *رادیو* به عرصه‌ی عمومی راه یافت. رضا گلپور چمرکوهی، در کتابی به نام *تسنود اشباح (۱۳۸۱)* که افشاگری بی‌مایه و ارزانی است علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی،

بنا به گفته‌ی محمد یزدی، «تیراژ نشریه‌ی *انتقام* بین هفتاد تا صد نسخه در نوسان بود». شکل تولید و توزیع نشریه را اسدالله بادامچیان چنین شرح داده است:

«... آقای مصباح، شب‌های جمعه از قم به منزل‌شان در تهران می‌آمد و مطالب تهیه شده را با کمک برادران دیگر ماشین‌نویسی کرده با دستگاه تکثیر که در زیرزمین خانه داشت، تکثیر می‌کرد. بعد دسته‌بندی کرده دوخت می‌زد و مقداری را برای قم و پخش توسط طلاب می‌برد، مقداری هم برای دانشگاه و مقداری هم برای بازار و کسبه می‌گذاشت که توسط من در تهران پخش می‌شد.»

نقش هیئت‌های مؤتلفه در تأمین نیازهای مالی *انتقام* محل تردید نیست. پس از ترور حسن منصور به دست شماری از اعضای این جمعیت متعصب شیعی نه تنها شریان مالی *انتقام* بریده می‌شود، بلکه محافل سیاسی - مذهبی شیعی نیز زیر ضرب ساواک قرار می‌گیرند و بدین ترتیب مصباح و یارانش بر آن می‌شوند که به انتشار *انتقام* پایان دهند. در مجموع، ۸ شماره از این نشریه به چاپ رسیده که شماره‌ی پایانی آن تاریخ مهر ۱۳۴۴ را بر خود دارد. این مختصر با بهره‌گیری از:

آشنایی با رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام،

www.irec.ir/Contents.aspx?p=37e9132c-c609-4b0e-9d94-84347ca2d3ac

خاطرات منتشر نشده‌ی هاشمی رفسنجانی از دوران مبارزه، جلسه ۱۷ و ۱۸ - ص ۶

www.aftab.ir/news/2007/feb/09/c1c1171018713_politics_iran_hashemi_rafsanjani.php

دوران مبارزه، خاطرات آقای رفسنجانی، ج ۱ ص ۱۹۰، دفتر نشر معارف اسلام، تهران ۱۳۷۶. سخنرانی حسین نوری همدانی در جمعی از افسران نیروی انتظامی، روزنامه رسالت، ۹ اسفند ۱۳۸۴. رضا صنعتی، گفت‌وگو مصباح (گزارشی از زندگانی علمی و سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تابستان ۱۳۸۷، ص ۸۹ تا ۹۴ و ۹۸. خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۸۲، نوشته شده است.

۴- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، جلد سوم، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، تهران، صص ۶۳ تا ۸۵

در حالی که آیت‌الله خمینی را از هرگونه همکاری با دولت بعثی مبرا می‌داند، استفاده از بخش فارسی رادیو بغداد (صدای روحانیت مبارز) را یک‌سره متوجه محمود دعایی می‌کند و او را باعث و بانی این کار می‌نماید. چمرکوهی در افشاگری از دعایی تا آنجا پیش می‌رود که او و صدای روحانیت مبارز را به شوروی‌ها مرتبط می‌کند:

«... حجت‌الاسلام دعایی منشی [امام] خمینی نیز با تنی چند از مأمورین ایرانی کا.گ.ب.ب ارتباط داشت. وی در سال ۱۹۷۴ به توافق آندروپف [رئیس وقت کا.گ.ب.ب]، سرپرستی بخش فارسی رادیو بغداد را به‌عهده گرفت.^۵ دانسته است که دعایی هرگز سرپرست بخش فارسی رادیو عراق نبود و یک نفر عراقی به نام عبدالامیرقاسم مسئولیت این سازمان را عهده‌دار بود.

روایت دیگری از "بی‌خبری" آیت‌الله خمینی نسبت به چگونگی پاگیری رادیو صدای روحانیت مبارز را حامد علوان الجبوری، وزیر خارجه‌ی اسبق عراق به دست می‌دهد؛ در مصاحبه با روزنامه‌ی *الحیات*:

«وقتی که خمینی به همراه شاگردش شیخ محمود دعایی در نجف حضور داشت، صدام از او بسیار متنفر بود. دعایی با استخبارات عراق همکاری می‌کرد و مسئولیت رادیوی فارسی زبانی را که علیه شاه از عراق پخش می‌شد برعهده داشت. بعدها دعایی به عنوان اولین سفیر انقلاب اسلامی در عراق منصوب شد.»^۶

هاشمی رفسنجانی اما در پشتیبانی از دعایی و توجیه امر استفاده از امکاناتی که عراقی‌ها در اختیار روحانیون مخالف قرار داده بودند چنین وارد میدان مناظره شد: «... برنامه فارسی فرستنده‌ای از بغداد... برحسب شرایط خاص آن روز مورد استفاده‌ی ما بود... [آقای دعایی] سخنگوی نهضت روحانیت بودند... برنامه‌ی خوب رادیوی نهضت روحانیت در ایران که خودشان از رادیو بغداد اجرا می‌کردند... در ایران خیلی تاثیر داشت...»^۷

پس از پشتیبانی رفسنجانی بود که دعایی سکوت سی ساله را شکست و چگونگی پیدایش رادیو صدای روحانیت مبارز و نقش آیت‌الله خمینی در پیدایی آن را به زبان آورد:

۵. گلپورچمرکوهی رضا، *تسنود اشباح: مروری بر کارنامه‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی*، نشر کلیدر، چاپ اول، تهران، پاییز ۱۳۸۱، ص ۲۰۹

۶. گفتگوی غسان شربل یا حامد علوان الجبوری، چه کسی اولین گلوله جنگ را شلیک کرد؟ روزنامه *الحیات* ۲۵/۹/۲۰۰۳. www.irfdc.ir/fa/content/6229/default.aspx

۷. هاشمی رفسنجانی، *کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸: انقلاب و پیروزی*، به اهتمام عباس بشیری، دفتر نشر معارف/انقلاب، تهران، ۱۳۸۳، ص ۴۸

«یک روز حاج آقا مصطفی [خمینی] به من گفت، عراقی‌ها پیشنهاد دادند که ما هم از امکانات رادیویی آن‌ها بهره‌برداری کنیم، آیا شما آمادگی دارید که این کار را بکنید و اصلاً شما مصلحت می‌دانید؟ گفتم: امکان فوق‌العاده‌ای است که آدم بتواند هر روز ۱۵ تا ۲۰ دقیقه با مردم و وطنش در تماس باشد و حرف بزند. اما ریسک است و سخن از رادیوی بغداد و رژیم بعث عراق در میان است. ما باید با خود آقا مشورت کنیم و با اجازه‌ی ایشان کار کنیم. چون ممکن است تبعات کار متوجه ایشان هم بشود. حاج آقا مصطفی گفت: استدلال خوبی است اما به هر حال این کار یک حرکت ریسک‌گونه است؛ یعنی نمی‌دانیم که سرانجامش چه خواهد شد، ممکن است تبعات منفی داشته باشد... وقتی ایشان را در جریان گذاشته باشیم، در صورت موافقت امام آنچه که پیش بیاید دامن ایشان را خواهد گرفت. اما اگر ایشان در حقیقت هیچ اطلاعی نداشته باشند و ما از پیش خودمان این کار را کرده باشیم، چنانچه موفق بود، ایشان در آینده آن را تایید خواهند کرد و در مسیر اهداف ایشان خواهد بود. اگر هم موفق نبود ایشان بینه و بین‌الله حجت دارند و اصلاً روح‌شان خبر ندارد و از تبعات این جریان مصون می‌ماند. بنابراین ما کار را شروع می‌کنیم و ثمرات آن را یکی - دو ماهه می‌سنجیم، اگر انتخاب پسندیده‌ای بود و استقبال شد امام تایید خواهد کرد؛ اگر نه متوقف می‌کنیم و تبعات آن دامن خود ما را خواهد گرفت... من استدلال حاج آقا مصطفی را پذیرفتم و به بغداد رفتم. در بخش رادیوی خارجی بغداد، هر روز به مدت ۲۰ دقیقه و گاهی حتا نیم ساعت برنامه اجرا می‌کردیم... این برنامه تحت عنوان نهضت روحانیت در ایران پخش می‌شد و ظرف مدت کوتاهی از طرفداران بسیاری برخوردار شد... در برنامه‌های این رادیو بیانیه‌ها و اعلامیه‌های امام خوانده می‌شد، نوارهای سخنرانی امام پخش می‌شد. از مبارزین گمنام که در زندان‌ها بودند و از شهدا یاد می‌شد. به هر حال حرکتی علیه رژیم ایجاد می‌کرد و شور و شوق مبارزین را افزایش می‌داد.

مخالفین امام و نهضت روحانیت و ایادی رژیم شاه بعد از این جریان به دست و پا افتاده بودند و می‌خواستند به هر قیمتی که هست علیه این حرکت فعالیت کنند. بعضی‌ها خدمت امام می‌رسیدند و گله می‌کردند که دوستان شما می‌روند و از رادیوی بعثی‌ها حرف می‌زنند و این صحیح نیست. امام کنجکاو شدند... اول از حاج آقا مصطفی پرس‌وجو کردند و بعد خواستند که برنامه‌ها را ببینند. من هم برنامه‌ی یکی دو ماه اول را که مرتب و منظم کرده بودم خدمت ایشان بردم. ایشان مروری کردند و بعد مرا خواستند و فرمودند که من برنامه‌ها

را دیدم و مجموعاً خوب بود...»^۸

طبیعی بود آیت‌الله خمینی که طرفِ تماس عراقی‌ها در این مورد بود و مخالفتی در این باب ابراز نکرده بود، از آن رادیو و برنامه‌هایش رضایت خاطر داشته باشد. از این راه بود که حضور سیاسی‌اش را در فضای اپوزیسیون تأمین می‌کرد و نقطه نظرهایش را تبلیغ و ترویج، آن هم به مدت ۷ سال و هر روز هفته، دو بار در روز و شب به مدت ۴۰ دقیقه.^۹ بیانیه‌ها و اطلاعیه‌هایش را اساساً از این راه به گوش نیروهای بالقوه انقلاب می‌رساند و بدین شکل روحانیت شیعی را به مثابه یکی از نیروهای اصلی اپوزیسیون به جامعه می‌شناساند. این برنامه‌ی رادیویی بی‌هیچ تردید در هموار ساختن راه به قدرت‌یابی خمینی در جنبش ضد دیکتاتوری شاه نقشی مهم داشت. به‌ویژه اگر به یاد بیاوریم که در آن سال‌ها اندک شمار بودند روحانیونی که دستی بر آتش مبارزه داشته باشند یا از خمینی و مبارزه‌اش علیه رژیم شاه گونه‌ای پشتیبانی کنند. در این باره نیز بازخوانی گفته‌های دعایی بس گویاست:

«... بخش زیادی از [خبر و احیاناً گزارش و تحلیلی که از ایران به ما می‌رسید] را آقای سید محمد خاتمی تنظیم می‌کرد... حاج احمد آقا تیمی را در قم سامان داده بود و آن تیم خیلی فعال بود... بیشترین همکاری را با من، شهید محمد منتظری کرد. ایشان نامه‌های خوبی برای ما می‌نوشت و نوارهای خوبی می‌فرستاد. به عنوان مثال نوار سخنرانی‌های قبل از تبعید امام را... به خاطر دارم که مجموعه‌ی این نوارها را ایشان در داخل محفظه‌ی پلاستیکی خیلی محکمی پیچیده بود و در یک ظرف بزرگ عسلی قرار داده و فرستاده بود.»^{۱۰}

۹ آبان ۱۳۸۸ / ۳۱ اکتبر ۲۰۰۹

۸- سید محمود دعایی، *گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین، موسسه چاپ و نشر عروج، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۸۳ تا ۸۵*

۹- روزنامه اعتماد ملی، شماره‌ی ۸۹۸، ۳۱/۱/۸۸، صفحه ۱۳

۱۰- سید محمود دعایی، پیش‌گفته، صص ۹۰ - ۹۱

کادرها

ناصر مهاجر

کادرها، به طیفی از «اعضا، مسئولین و کادرهای سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران در خارج از کشور» گفته می‌شد که با انتشار اعلامیه‌ای در تیرماه ۱۳۴۸، جدایی خود را از آن سازمان اعلام کردند.

سرچشمه‌ی نام کادرها به نشست لی‌یژ (Liège شهری در بلژیک) باز می‌گردد؛ در پاییز سال ۱۳۴۶، این نشست که به جلسه‌ی کادرها شهره شد، پاسخی بود به بحرانی که سازمان انقلابی حزب توده ایران را فرا گرفته بود. این سازمان در سومین سال جدایی از حزب توده (۱۳۴۳) هنوز تکلیف بسیاری از مسائل عملی و نظری‌اش را روشن نکرده بود و به هویت مستقلی دست نیافته بود. خُرده اختلافاتی در راه و روش نیز بر تنور بحران می‌دمید. مهدی تهرانی از سرشناسان سازمان انقلابی و از اصلی‌ترین صداهای اعتراض در جلسه‌ی کادرها، اختلاف‌های بحران‌زا را به این صورت ردیف کرده است:

«- توطئه به جای مبارزه ایدئولوژیک با [احمد] قاسمی، [دکتر غلامحسین] فروتن و [عباس] سغایی [اعضای دیرین کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران که با شدت‌گیری اختلافات میان حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و حزب کمونیست جمهوری خلق چین راه خود را از راه حزب توده جدا کردند و پس از چندی همکاری با سازمان انقلابی از آن سازمان نیز بریدند و در سال ۱۳۴۵، سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را بنیاد گذاشتند.]

- ناروشن بودن مرز عضو و غیرعضو در سازمان
- سودجویی از رابطه‌ی بین‌المللی تحت عنوان انترناسیونالیسم پرولتری و دنباله روی از

چین

- سرکوب کادرهای با تجربه
- عدم برخورداری از یک مشی سیاسی روشن
- خود برگزیدگی رهبری سازمان.^۱

۱- نگاه کنید به گفتگوی حمید شوکت با مهدی خانباها تهرانی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، بازتاب، چاپ اول بهار ۱۳۶۸، آلمان، صص ۱۴۹ و ۱۵۰

اما محسن رضوانی، رهبر سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران، اختلافات‌هایی که نشست لی‌یژ را ضروری کرد، به این ترتیب برمی‌شمرد:

«پیرامون مشی سازمان اختلاف نظر وجود داشت و برخی بر این نظر بودند که مشی کاستریستی و راه کوبا هنوز در سازمان ریشه دارد. پیرامون چگونگی اخراج قاسمی، سغایی و فروتن، نحوه‌ی تنظیم اعلامیه‌ی شورش جنوب و تصویری که پیرامون ادامه‌ی مبارزه مسلحانه در منطقه‌ی فارس ایجاد کرده بود، و نیز عدم وجود دموکراسی درونی سازمانی و اینکه هیئت اجرائیه و به ویژه من و کورش [لاشایی] همه‌ی کارها را در دست خود متمرکز کرده‌ایم، ادعاهایی وجود داشت. همه‌ی این‌ها باعث شد که به این نتیجه برسیم که لازم است جلسه‌ی وسیعی متشکل از کادرهای سازمان برای رسیدگی به مسائل فوق تشکیل شود. این جلسه در پاییز ۱۳۴۶ در لی‌یژ برگزار شد و ۴۰ روز به طول انجامید.»^۲

در نشست لی‌یژ سرانجام راه انقلاب کوبا به عنوان «خط مشی کاستریستی» به کلی «طرد» شد، گرایش‌هایی که به گسترش مناسبات سرمایه‌داری در ایران پس از اصلاحات ارضی شاه توجه داشت، کنار رفت و به وجود آوردن حزب کمونیست و بسیج کارگران به آینده موکول گشت. در عوض «در این جلسه، اندیشه‌ی مائوتسه دون به عنوان تکامل مارکسیسم لنینیسم پذیرفته شد... تصمیم گرفته شد تا سازمان هرچه سریع‌تر به کار انتقال اعضا و کادرهای خود به ایران بپردازد. رهبری جدیدی نیز برای سازمان انتخاب شد... علاوه بر [کوروش] لاشایی، [محسن] رضوانی و [بیژن] حکمت که از هیئت اجرایی منتخب کنفرانس دوم بودند، پرویز واعظزاده، علی شمس (زارع)، عطا حسن آقا کشکولی و م.ع (دری) به ترکیب رهبری اضافه شدند. پس از پایان جلسه‌ی کادرها... سازمان که قبلاً با گروه [اسماعیل] شریفزاده در داخل کشور تماس گرفته بود، کورش لاشایی را برای همکاری با این گروه به کردستان فرستاد و محسن رضوانی، سیاووش پارساژاد، علی کاییدی چهار محالی و ایرج کشکولی برای دیدن دوره‌ی آموزشی به چین رفتند.»^۳

از دیگر مصوبه‌های جلسه‌ی کادرها برگزاری کنفرانس سازمان، حداکثر یک سال پس از نشست لی‌یژ و تعطیل موقت نشریه‌ی تئوریک توده بود.

«تصمیم بر این بود تا زمانی که بحث‌های درونی به سرانجام نرسیده و خط و ربط سازمان روشن نشده است، توده انتشار نیابد. با این تصمیم و تقسیم کار جدیدی که صورت

۲- گفتگوی حمید شوکت با محسن رضوانی، نگاهی از درون به جنبش چپ، ناشر: مرتضوی، آلمان، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۴۸

۳- باقر مرتضوی، سیاووشان، چاپخانه‌ی مرتضوی، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۶

گرفت، اختلافاتی که در جلسه‌ی کادرها آشکار شده بود، موقتاً فروکش کرد.^۴

ویژگی این جلسه که در اوج انقلاب فرهنگی چین برگذار می‌شد و از شعارها، هنجارها و روش‌های آن الهام می‌گرفت، فضای روحی و عاطفی حاکم بر آن بود. "نوسازی افکار"، از رهگذر "انتقاد و انتقاد از خود"، گاه به صورت اعتراف به معنای واقعی کلمه در آمد. در این باره کورش لاشایی نوشته است:

«در اوج انقلاب فرهنگی، افرادی که برای دیدن دوره‌ی آموزشی به چین رفتند، تحت تاثیر شرایطی قرار گرفتند که بر آن کشور حاکم بود. آن‌ها در بازگشت از چین مسئله‌ی نوسازی افکار و مقوله‌ی انتقاد و انتقاد از خود را به جلسه‌ی لی‌یژ آوردند. علی شمس (زارع) که تازه از چین بازگشته بود، در جلسه خیلی گل کرد. او که در این زمینه از همه تندتر بود، همیشه کاغذی لوله شده در دست داشت و مرتب نقل‌قول‌هایی از آثار مائو را از روی آن می‌خواند. در جو آن روزگار خیلی‌ها تحت تاثیر حرف‌ها و رفتار علی شمس (زارع) قرار گرفتند. او بر بریدن از زندگی بورژوایی و یا آنچه بورژوایی خوانده می‌شد، تکیه زیادی داشت. برای او همه‌ی پدیده‌ها بورژوایی بودند یا پرولتری... وظیفه‌ی یک فرد انقلابی این بود که همواره گوش به زنگ باشد و از رخنه‌ی افکار بورژوایی در عقاید، برداشت‌ها، خصوصیات و ذهنیاتش جلوگیری کند. انتقاد و انتقاد از خود بهترین وسیله در دست یافتن به این هدف و نوسازی افکار بود... یعنی با انقلاب‌های درونی، جنبه‌های خودخواهانه را دور ریخته و... پیش از پیش در خدمت انقلاب و طبقه‌ی کارگر قرار بگیریم. مثلاً کسی از اینکه یک بار در رستوران مجللی غذا خورده بود از خود انتقاد می‌کرد و دیگران نیز به تبعیت از این شیوه به بررسی خطاهایی که به نظر می‌رسید نشانه‌هایی از زندگی بورژوایی در آن‌ها وجود دارد، برمی‌خاستند. در این صورت هر کس بیشتر به این شیوه دست می‌زد، انقلابی‌تر می‌شد و بازار تظاهر در چنین جوی داغ بود.»^۵

کار جلسه‌ی کادرها به آنجا رسید که بنا به گفته‌ی ایرج کشکولی:

«... برخی ختا گریه کردند و می‌بایست آرام‌شان می‌کردی. انتقاد از خود گاه ساعت‌ها طول می‌کشید. علی شمس می‌گفت: "رفیق ادامه بده، تو هنوز مسئله داری، تا سبک نشوی کار جلسه پیش نخواهد رفت."^۶

۴- حمید شوکت در گفتگو با محسن رضوانی، چاپ اول، چاپخانه مرتضوی، تابستان ۸۲، ص ۱۵۴

۵- حمید شوکت در گفتگو با کورش لاشایی، پیشین، صص ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳

۶- حمید شوکت، گفتگو با ایرج کشکولی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۰، ص ۹۵

جلسه‌ی ۴۰ روزه‌ی کادرها، نتوانست بحران سازمان انقلابی حزب توده را ریشه کن کند. اندک زمانی پس از آن جلسه، بحران گسترده‌تر از پیش سر برآورد و کل بدنه‌ی سازمان و حتا هاله‌ی پیرامونی آن را در خود فرو برد. شکست شورش عشایر جنوب از ارتش شاه و کشته شدن بهمن‌خان قشقایی که در کنارش تنی چند از بنیان‌گذاران سازمان انقلابی قرار داشتند و سپس از پای درآمدن ملا آواره، اسماعیل شریف‌زاده و سلیمان معینی، رهبران جنبش از نو به پاخاسته‌ی کردستان که آن‌ها نیز از همکاری و حمایت سازمان انقلابی برخوردار بودند، بار دیگر آتش ناخرسندی شماری از کادرهای قدیمی را برافروخت. چاپ نشریه‌ی توده‌ی شماره ده، در خرداد ماه ۱۳۴۸، برای همیشه پیوند کادرها را از سازمان انقلابی گسست! آن‌ها در اعلامیه‌ای که در تیر ماه ۱۳۴۸ انتشار دادند، نوشتند:

«بحرانی که از مدت‌ها قبل درون سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور به وجود آمده بود، سرانجام در دو سال پیش منجر به تشکیل جلسه‌ی وسیع کادرهای سازمان انقلابی گردید. این جلسه که وسیع‌ترین نشست سازمان انقلابی بود، پس از بررسی کارنامه‌ی سه ساله‌ی رهبری سازمان، سیاست و خط مشی اپورتونیستی هیئت اجرائیه را محکوم ساخت و مصوبه‌ای گذراند که کنفرانس سازمان حداکثر یک سال پس از برگذاری جلسه‌ی کادرها، فراخوانده شود.

جلسه‌ی کادرها تبلور شورش‌های به حق درون سازمان بود. این جلسه با همه کمبودهایش مثبت‌ترین نشست سازمان انقلابی و تظاهر مقاومت دسته جمعی پیکره‌ی سازمان در برابر مشی اپورتونیستی گروه رهبری بود. این جلسه... به علت فقدان تدارک قبلی و کار سیاسی لازم، با آنکه به اپورتونیسم راست رهبری ضربه زد، نتوانست آن را از سازمان طرد کند!

... گروه ضد پرولتری که با سوء استفاده از این خطای جلسه‌ی کادرها و با انتقاد از خود کاذبانه موفق شده بود به همراه چند تن اپورتونیست راست دیگر و این بار با رفتن زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه‌ی مائوتسه دون که در جلسه کادرها از جانب مارکسیست - لنینیست‌های سازمان به اهتزاز درآمده بود، بازهم در رهبری باقی بماند، بعد از جلسه کادرها نیز به توطئه علیه سازمان، علیه دست‌آوردهای سازمان علیه مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه‌ی مائوتسه دون دست زد و با زیر پا گذاشتن قرارهای جلسه‌ی کادرها و طفره رفتن از برگذاری کنفرانس سازمان، به تشکیل گروهی در ورای سازمان دست زد... از نوامبر سال گذشته کادرها، و مستولین سازمان با در دست گرفتن ابتکار عمل رهبری موفق شدند جنبش فکری‌ای را در درون سازمان انقلابی به وجود آورند و ضمن وحدت با پیکره‌ی

سازمان و افشای مواضع اپورتونیست‌های گریخته از سازمان انقلابی، راه را برای وحدت و شکل نوین مارکسیست - لنینیست‌ها باز کنند. گروه طرد شده این بار برای اعمال مشی کهنه‌ی خود... به انتشار توده دست زد. این تاکتیک، یک تاکتیک اپورتونیستی - روبریونیستی است و در تاریخ جنبش کارگری ایران و جهان سابقه‌ی طولانی دارد... این تاکتیک از نوع تاکتیک خروشچف و شرکا است. تاکتیکی است ارتجاعی و دورویانه که سالیان دراز وسیله‌ی سرکوب مارکسیست - لنینیست‌ها در درون جنبش کارگری بوده است. تاکتیکی است که با یک دست پرچم مارکسیسم - لنینیسم را به تکان در می‌آورد و با دست دیگر به آن خیانت می‌کند... تحت عنوان دفاع از "مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه‌ی مائوتسه دون" به انتشار مجله‌ای به نام ارگان سازمان انقلابی دست می‌زنند و در آن از ابتدا تا انتها به کلی‌گویی درباره‌ی قوانین عام می‌پردازند، بدون آنکه قادر باشند یا اصولاً بخواهند بر اساس این آموزش‌ها، کوچک‌ترین پدیده یا مسئله‌ی موجود در جامعه ایران را ارزیابی کنند و به ابتدایی‌ترین مسئله‌ی روز و نیازمندی جنبش کارگری و انقلابی ایران پاسخ دهند... هدف آن‌ها این است که با انتشار توده خود را سازمان انقلابی جا بزنند و چنین وانمود کنند که سرگرم مبارزه و کارند... این گروه... حالا با بلند کردن علم طرفداری از ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر... سر مسئله‌ی "ایجاد" یا "احیای" حزب، با برادرش توفان دعوا دارد... کودتاجیان سازمان انقلابی در این چند سال همواره در برخورد به مسال اصولی و اساسی انقلاب و جنبش کارگری ایران از جمله راه قهرآمیز انقلاب، برخورد تاکتیکی و پراگماتیستی داشته‌اند. برخورد آن‌ها به اندیشه‌ی مائوتسه دون نیز از چنین موضعی است. آن‌ها نسبت به جنبش جنوب و جنبش خلق گرد روشی ماجراجویانه و اپورتونیستی اتخاذ کرده و می‌کنند و در مورد مسئله‌ی جبهه‌ی واحد نیروهای اوپوزیسیون دارای موضعی اپورتونیستی بوده و هستند... کادرها و مسئولین و اعضای سازمان انقلابی پس از طرد این مشت ناچیز و افشای توطئه‌ی آن‌ها، با بررسی دقیق و همه‌جانبه‌ی مسائل گذشته و ارزیابی از اوضاع کنونی و مناسبات درونی سازمان انقلابی طی یک پروسه مبارزه‌ی چند ماهه، متفقاً به این نتیجه رسیدند که تنها از طریق نفی دیالکتیکی این سازمان و سپس برقراری وحدت راستین بین مارکسیست - لنینیست‌هاست که می‌توان در پیوند با کمونیست‌های داخل کشور و بر اساس ارزیابی مشخص از اوضاع کنونی و نیازمندی مبرم جنبش کارگری ایران به سوی ایجاد شکل نوین کمونیست‌های ایران گام برداشت...»^۷

۷- باقر مرتضوی، سیاوشان، اعلامیه کادرها، چاپخانه‌ی مرتضوی، زمستان ۱۳۷۸، صص ۳۰۰ تا ۳۰۳

این اعلامیه که اولین و آخرین نوشته‌ی مشترک کادرهاست، با امضای اعضا، مسئولین و کادرهای سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور آغاز و با شعار زیر پایان می‌گیرد:

«...کمونیست‌ها متحد شوید و در جهت ایجاد حزب پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر در ایران گام بردارید.»^۸

پاسخ رهبری سازمان انقلابی به آن نوشته‌ی چند برگی، جزوهای ۶۲ صفحه‌ای بود به نام *درباره‌ی انشعاب انحلال طلبان از سازمان*:

«اعلامیه‌ای که اخیراً تحت عنوان اعضا، مسئولین و کادرهای سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران در خارج از کشور انتشار یافته است، کار مُشتی انحلال‌طلب است که در سازمان نماینده‌ی خطوط اوپورتونیستی و ارتجاعی بوده‌اند و وقتی نتوانستند در داخل سازمان غلبه پیدا کنند و خط خود را حاکم سازند، دست به اخلاص‌گری و خرابکاری زدند و بالاخره با انتشار اعلامیه در صدد برآمدند سازمان را مورد حمله‌ی علنی قرار دهند. بدین ترتیب به طور قطع خود را در موضع ضد سازمانی قرار داده و مرزبندی سازمان را با خود قطعی کردند.»

...سریپچی انحلال‌طلبان از گردن گذاشتن به مشی صحیح سازمان و از ادامه‌ی یک مبارزه‌ی اصولی در چارچوب آن و در عوض دست زدن به اخلاص‌گری، تخریب و انشعاب، نشانه‌ی قرار گرفتن کامل آن‌ها در موضع غیر مارکسیستی و پافشاری بر روی مشی اوپورتونیستی است...»^۹

این جمله‌ها پس از اعلام «مواضع کنونی» سازمان آورده شده (باور به اندیشه‌ی مائوتسه دون به عنوان «مارکسیسم - لنینیسم عصر حاضر» و مرزبندی با «رویزیونیسم شوروی»، اینکه ایران «جامعه‌ای نیمه مستعمره و نیمه فئودال» است؛ مرحله‌ی انقلاب آن «دموکراتیک نوین» و راه آن محاصره شهرها به وسیله‌ی روستاهاست و اینکه حزب توده یک «حزب رفرمیست دموکرات» بود که هرگز نتوانست به حزب «طراز نوین طبقه‌ی کارگر» تبدیل شود و ایجاد یک حزب کمونیست طراز نوین «وظیفه‌ی مرکزی کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست‌هاست»، تدارک جنگ توده‌ای با ایجاد هسته‌ها، گروه‌ها و

۸- پیشین

۹- درباره‌ی انشعاب انحلال‌طلبان از سازمان، از انتشارات سازمان حزب توده‌ی ایران در خارج از کشور، آبان ماه ۱۳۳۸، ص ۹

سازمان‌های مارکسیستی و پیش از پرداختن به موارد اختلاف که زیر عنوان «ایرادات انحلال‌طلبان... بر خط مشی ما و انحرافات آن‌ها» رده بندی شده است:

«۱- ایجاد حزب بر اساس خط مشی و راه انقلاب دموکراتیک نوین صورت نمی‌گیرد؛ تحت عنوان اینکه پروسه ایجاد حزب جدا از ساختمان آن است.

۲- نفی نقش و اهمیت دهقانان در انقلاب دموکراتیک نوین تحت عنوان اینکه دهقانان خصلت انقلابی ندارند و قبل از ایجاد حزب، فعالیت مارکسیست-لنینیست‌ها در روستا باعث انحراف آن‌ها از مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه مائو تسه دون خواهد شد.

۳- قبل از ایجاد حزب نباید در مبارزه‌ی مسلحانه شرکت کرد و یا به تدارک آن پرداخت؛ تحت عنوان اینکه مبارزه کار حزب است.

۴- برای ایجاد حزب باید قبل از هر چیز مارکسیست - لنینیست‌ها از طریق مبارزه‌ی ایدئولوژیک متحد شوند.

۵- باید ابتدا پرولتریزه شد.»^{۱۰}

پشت‌بند این جدل نظری با کادرهای جدا شده، یک رشته گام عملی بود. گسیل پنهان شماری از برجسته‌ترین کادرهای رهبری به ایران (پس از سرگذاردن آموزش‌های نظری و عملی در کوبا و چین)، تلاش در راستای به وجود آوردن یک سازمان «مارکسیست - لنینیست زبده و مخفی در پیوند با کارگران و دهقانان»، انتشار ستاره سرخ (بهار ۱۳۴۹) به عنوان ارگان سیاسی، تلاش بین‌المللی برای به رسمیت شناخته شدن از سوی حزب کمونیست جمهوری خلق چین و احزاب برادر به عنوان اصلی‌ترین جریان مارکسیستی - لنینیستی، مائوئیستی ایران و... بر کادرهای جدا شده، کارگر نیفتاد و سبب امیدواری آن‌ها نسبت به ظرفیت تحول در سازمان انقلابی نشد. کادرها نا متحدتر از آن بودند که بتوانند در برابر نظر و عمل سازمان انقلابی بدیلی قدرتمند ارائه دهند. آن‌ها با آنکه از ضرورت «وحدت کمونیست‌ها» سخن گفته بودند و نیز از حرکت «در جهت ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر»، به زودی دچار چند دستگی شدند.^{۱۱} جز آن پاره که به نام سازمان اتحاد مبارزه در

۱۰- پیشین، صص ۱۱ و ۱۲

۱۱- درباره‌ی عنوان کادر، مهدی تهرانی ابراز داشته:

«این عنوان را ساواک در تبلیغاتش علیه ما برگزید و جریان ما در بحث و جدل‌های مطبوعات ایران و ساواک به این نام خوانده شد. آن‌ها ضمن تحلیل از اشعاب اعلام کردند جریان جدا شده از سازمان انقلابی، گروه کادرها نام دارند. و این در افکار عمومی خارج رفته رفته نام جریان ما شد. در حالی که ما اصولاً از ابتدا چنین نامی یا سازمانی نداشتیم.» شوکت،

پیشین، ص ۱۷۱

راه ایجاد حزب طبقه کارگر گونه‌ای کار حزبی را پی‌گرفتند^{۱۲} بیشترشان از کار حزبی دوری جستند. شماری ترجمه‌ی کتاب‌ها و نوشته‌های مارکس و انگلس و لنین را در دستور کار گذاشتند و به این ترتیب زرادخانه‌ی اندیشه‌ی مارکسیستی را تقویت کردند (به مثل، انتشارات کمونیسم) شماری به کار تئوریک روی آوردند (نشریه سوسیالیسم علمی و مبارزه‌ی طبقاتی، نیز کاوش) و شماری از به راه انداختن یک جنبش فکری در خارج از کشور داد سخن دادند که ره‌آورد درخور توجهی نداشت. و گفتنی‌ست که میدان اصلی فعالیت کلیدی کادرهای پیشین سازمان انقلابی، کما‌ف‌السابق کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا بود.

برخلاف کادرها که موجودیت متشکل‌شان را تا پایان دهه‌ی چهل از دست دادند، بسیاری‌شان از نقطه نظرات و هدف‌های اعلام شده در اعلامیه‌ی تیر ۱۳۴۸ دور شدند و حتا اندیشه‌ی مائوتسه دون را نقد و نفی کردند، سازمان انقلابی حزب توده ایران بر بنیادهای نظری و برنامه‌ی عملی خود پا برجا ماند و توانست در راستای هدف‌های اعلام شده خود گام بردارد. گسیل پاره‌ی بزرگی از رهبران و کادرهای سازمان به ایران با هدف استقرار بخشی از رهبری در داخل کشور و اعزام بخشی از کادرها به کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس با هدف کار در میان کارگران مهاجر ایرانی (زنده‌یادان عباس تمبرچی، عطا کشکولی، عباس صابری) و نیز ایرج کشکولی و سیامک مویدزاده و و هم نشان از جان‌گذستگی و اراده‌ی انقلابی این سازمان داشت و هم جدا افتادگی و دید ذهنی آن را از جامعه‌ی در حال دگردیسی ایران دهه‌ی پنجاه، به نمایش می‌گذاشت. هرچه بود وادادن شماری از رهبران این جریان همچون کوروش لاشایی، فیروز فولادی، نیز سیاوش پارسا‌نژاد در زیر شکنجه‌های دژخیمان ساواک و "اعترافات‌شان" در شوهای تلویزیونی رژیم شاه، بر نبرد حماسی پرویز واعظزاده، گرسیوز برومند، خسرو صفایی، مهوش جاسمی و شکوه طوافچیان و و که یا در نبرد مسلحانه با ماموران امنیتی شاه از پا درآمدند و یا در زیر شکنجه کشته شدند، سایه انداخت. نیز بر ایستادگی زندانیان سیاسی‌ای چون علی صادقی، بیژن چهارازی، علی کاییدی و و. خیانت یکی از اعضای پیشین سازمان انقلابی، سیروس نهاوندی و رهبر

۱۲- سازمان اتحاد مبارز در راه طبقه کارگر نتوانست به یک سازمان سیاسی فراروید. این گروه رفته رفته تحلیل رفت و به نشریه‌ی تئوریک سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی فروکاسته شد. (نگاه کنید به: یونس پارسا بناب، تاریخ صد ساله احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران ۱۳۸۳-۱۳۸۴، جلد دوم، صص ۵۴۶ و ۵۴۷) که شماره اول آن در پاییز ۵۴ انتشار یافت و شماره‌ی ۴ آن در آذر ۵۶.

سازمان‌رهایی بخش خلق‌های ایران که به دست ساواک اداره می‌شد و وظیفه‌اش به دام انداختن سمپاتی‌ها و سازمان‌های انقلابی بود، به یکی از مهم‌ترین جریان‌های کمونیستی ایران دهه‌ی چهل و پنجاه صدمه‌ی جهان ناپذیری زد.^{۱۳} این همه در تغییر نام سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران به حزب رنجبران ایران (دی ۱۳۵۸) بی‌تأثیر نبود.

خرداد ۱۳۸۹ / ژوئن ۲۰۱۰

۱۳- نگاه کنید به: افشین متین، کنفدراسیون، شیرازه، ۱۳۷۸، صص ۲۵۵ و ۳۵۰. نیز: تراب حق‌شناس، احزاب و سازمان‌های جنبش کمونیستی ایران، نقطه، نشریه‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره‌ی ۷، سال سوم، بهار ۱۳۷۶، ص ۸

کمیته (شورای) همبستگی زنان

مهناز متین، ناصر مهاجر

کمیته‌ی همبستگی زنان که به نام شورای همبستگی زنان نیز از آن یاد شده است، ائتلافی بود از چند گروه زنان که در اوایل سال ۱۳۵۸ شکل گرفت. بازنگری سندهایی که در دست داریم، نشان می‌دهد که مهم‌ترین اقدام این ائتلاف، کنفرانس مشترک زنان در آذر ماه ۱۳۵۸ بوده است. در آستانه‌ی برگزاری این کنفرانس، روزنامه‌ی اطلاعات نخستین بیانیه‌ی کمیته را به چاپ رساند:

«آزادگان و آزادی‌خواهان ایران؛ بی‌شک شما نیز چون ما خاطره‌ی روزهای پرافتخاری را که مرد و زن، پیر و جوان در خیابان‌ها، کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها در کنار هم با مشت‌های گره کرده علیه خون‌ریزان جبار پهلوی فریاد می‌زدند و برای آزادی و استقلال میهن، جان برکف خون‌های پاک‌شان را بر سنگ‌فرش‌های خیابان نثار می‌کردند و بی‌واهمه می‌رزمیدند، به یاد می‌آورید. همین یک‌پارچگی، قاطعیت، شور و شوق انقلاب و اراده‌ی آهنین شما مردم بود که سرانجام سقوط کاخ ۲۵۰۰ ساله‌ی سلطنت ارتجاعی به‌دست پرتوان توده‌ها را ممکن ساخت. در این جنبش انقلابی، زنان تحت‌ستم میهن ما نقشی بس ارزنده و حماسه‌آفرین ایفا نمودند و به خوبی لیاقت و توان انقلابی خود را در مبارزه‌ی دوشادوش با مردان رزمنده‌ی این مرز و بوم نشان دادند. لیکن امروز با کمال تأسف می‌بینیم که نه تنها قدمی در جهت بازگرداندن حقوق و حرمت از دست‌رفته‌ی زنان برداشته نشده، بلکه اقدامات و قوانین و مصوبات حاکم تنها در جهت محدود ساختن هرچه بیشتر زنان، تثبیت نابرابری آنان و حتا بازپس گرفتن حقوق ناچیز گذشته جریان داشته است... ما با این امید که زمینه‌ی اتحاد و همبستگی گروه‌های مترقی زنان را جهت هماهنگ ساختن فعالیت‌های آنان به‌وجود آوریم و از مزایای تلاش دسته‌جمعی به سود مبارزه بهره بگیریم، تدارک برگزاری کنفرانس مشترکی را در دفاع از حقوق زنان ضروری می‌بینیم و از همه دعوت می‌کنیم در مبارزات زنان ایران علیه ستم، نابرابری، استثمار و ارتجاع با ما همگام شوند.»^۱

در نوشته‌ای که به بررسی شکل‌های زنان پس از انقلاب اختصاص یافته، شهین نوایی، تاریخ شکل‌گیری کمیته‌ی همبستگی زنان را حدوداً خرداد ماه سال ۵۸ ذکر می‌کند:

«کمیته‌ی همبستگی زنان، تشکلی از اکثر سازمان‌های سیاسی و گروه‌های صنفی زنان بود. فعالیت خود را در اوایل سال ۱۳۵۸ (احتمالاً خرداد ماه) شروع کرد. در جلسات هفتگی آن نمایندگان همه‌ی گروه‌ها شرکت می‌کردند... مدتی بعد کلیه‌ی تشکل‌های فعال در آن شرکت نموده و برنامه‌ی مشترکی را در رابطه با یک کنفرانس مشترک در اعتراض به پیش‌نویس قانون اساسی، برنامه‌ریزی کردند. گروه‌های تشکیل‌دهنده عبارت بودند از: کمیته‌ی زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی، انجمن رهایی زن، اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز، اتحاد ملی زنان، جمعیت بیداری زن، جمعیت زنان مبارز و کمیته‌ی صنفی که بسیاری از تشکل‌های زنان در وزارتخانه‌ها، بانک‌ها و ادارات مختلف را که بالغ بر ۲۰ گروه بود، در برمی‌گرفت.^۲ این کمیته در فرموله کردن خواست‌های زنان در قطعنامه‌ی کنفرانس مشترک، نقش مهمی داشت. همکاری این گروه‌ها در کمیته‌ی همبستگی زنان منجر به برگزاری موفقیت‌آمیز کنفرانس مشترک در چهارم آذرماه ۱۳۵۸ شد...»^۳

کنفرانس مشترک، در هنگامه‌ی مبارزه‌ی "ضدامپریالیستی" برگزار شد؛ سه هفته پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران به‌دست دانشجویان پیرو خط امام. پس با مخالفت خوانی‌ها و حتا سنگ‌اندازی‌های مستقیم و غیرمستقیم طیف گسترده‌ی کسانی رودررو بود که مبارزه‌ی "ضدامپریالیستی" را "اصل" می‌پنداشتند و پیکار برای آزادی را "فرع". هیچ‌یک از نیروهای سیاسی عمده‌ی جنبش چپ (سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر و ...)، هیچ‌یک از تشکل‌های اصلی مدعی آزادی‌خواهی و ترقی‌جویی (جبهه‌ی ملی ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب دموکرات کردستان

۲- توضیح نگارندگان: در تأیید گفته‌ی شهین نوایی، از جمله می‌شود به خبر کوتاهی که در صفحه‌ی دوم روزنامه‌ی کیهان، اول آذر ۱۳۵۸ درج شده، استناد کرد: «به دنبال پشتیبانی گروه‌های تشکیلاتی زنان از تشکیل کنفرانس مشترک زنان، دیشب یک سخنگوی انجمن کارکنان زن سازمان برنامه و بودجه نیز همبستگی خود را با این کنفرانس اعلام کرد.» انجمن (یا کانون) زنان سازمان برنامه در اسفندماه ۱۳۵۷ تشکیل شد و خبر تشکیل آن در کیهان ۲۳ اسفند ۱۳۵۷، ص ۲ به چاپ رسید.

۳- تجربه‌ی سازمان‌های زنان ایرانی بعد از انقلاب، سخنرانی شهین نوایی در پنجمین سمینار بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی؛ برگرفته از: مجموعه‌ی سخنرانی‌های سمینار پنجم، سال ۱۹۹۴، لس‌آنجلس، با عنوان: زن و سیاست در ایران معاصر، نشریه‌ی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، شماره‌ی پنجم، تابستان ۱۹۹۵، صص ۱۰۳، ۱۱۱ و ۱۱۲

ایران، کومله و...) و نیز هیچ یک از چهره‌های مهم روشنفکری آن دوره، به ابراز همبستگی با کنفرانس مشترک زنان اقدام نکردند. وانگهی "جنبش ضدامپریالیستی" و هم‌نوایی با توده‌ای که علیه "آمریکای جنایتکار" به خیابان‌ها کشانده شده بود، بر همه چیز سایه می‌انداخت. چندان که سازمان چریک‌های فدایی خلق در همان روز و ساعت کنفرانس، به راه‌پیمایی برآمد و برای نمایش حمایتش از دانشجویان پیرو خط امام، هواداران خود را به سمت سفارت آمریکا به حرکت درآورد. بی‌اعتنایی نیروهای دگراندیش به کمیته‌ی همبستگی زنان سبب آن شد که تالار سخنرانی دانشگاه تهران که از مدت‌ها پیش به کنفرانس مشترک زنان اختصاص داده شده بود، در اختیار نمایندگان مجلس خبرگان قرار گیرد!

نشریه‌ی رهایی (ارگان سازمان وحدت کمونیستی) در گزارشی درباره‌ی کنفرانس مشترک، جریان تدارک آن را شرح می‌دهد و به مشکلاتی که پیش آمد، اشاره می‌کند: «... در جریان این تدارک، با سازمان‌های مترقی و منجمله دانشجویان پیشگام هم تماس گرفته شد. اما دانشجویان... مسئله‌ی زنان را انحرافی تلقی کردند. به لحاظ عدم همکاری دانشجویان پیشگام و مبارز و نیز کارشکنی عناصر ارتجاعی رژیم، کنفرانس همبستگی زنان در محظور جدی برای تهیه‌ی مکان کنفرانس قرار گرفت؛ به طوری که بیم آن می‌رفت که در شهر چند صد کیلومتر مربعی تهران جایی برای کنفرانس به‌دست نیاید. عاقبت... گروهی از دانشجویان مبارز دانشکده‌ی پلی‌تکنیک احساس مسئولیت کردند و کنفرانس همبستگی را از محظور به در آوردند. قرار شد روز یکشنبه ۴ آذر، ساعت ۳ بعد از ظهر کنفرانس برقرار گردد. سازمان‌های متشکل در "کنفرانس همبستگی زنان" این تاریخ را بلافاصله در روزنامه‌ها اعلام کردند و به سایر سازمان‌های مترقی نیز جداگانه خبر دادند. اما دو روز بعد، با کمال تعجب مشاهده شد که سازمان چریک‌های فدایی خلق، درست در همان روز و همان ساعت اعلام راه‌پیمایی کرده است! نگفته پیداست که تماس با این سازمان برای تغییر روز یا ساعت راه‌پیمایی بی‌حاصل بود. رفقا مخالفت "تئوریک" خود را در عمل نیز به صورت "شایسته‌ای" نشان دادند! و این آموزشی بود برای کلیه‌ی زنان ایران که یاد بگیرند بدون موافقت چریک‌ها و دوستان دانشجویی‌شان حق کنفرانس ندارند. خوشبختانه، این انحصارطلبی که چنان که می‌بینیم مختص به مذهب‌یون نیست، با عکس‌العمل بسیار مناسب زنان مترقی روبرو شد. جمعیت چندهزار نفری موجود، شاهد یکی از بهترین افشاگری‌ها از قانون اساسی ارتجاعی شد که علی‌رغم کارشکنی مرتجعین که

برق ساختمان را قطع کردند، در زیر نور فندک و شمع برنامه‌های خود را به بهترین وجهی اجرا کرد...»^۴

تنها جریان سیاسی‌ای که خطر استبداد دینی را دریافته بود و به پشتیبانی از هم‌گرایی زنان برخاست، جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران است. وانگهی، کمیته‌ی زنان این جبهه بیش از سایر گروه‌ها در به وجود آوردن شورای همبستگی زنان تلاش داشت. همین کمیته است که در آبان ۱۳۵۷، با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام می‌کند:

«...کمیته‌ی زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی از کلیه‌ی سازمان‌ها، نیروها و شخصیت‌های مترقی، مستقل و ملی زنان ایران دعوت می‌کند که به منظور پی‌ریزی و تقویت پهنه‌های وحدت، دست یاری به هم دهند... کمیته‌ی زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی این اقدام را وظیفه‌ی خود می‌داند و همه‌ی امکانات و قوای خود را در خدمت بی‌قید و شرط برای انجام هم‌گرایی و گردهم‌آیی خواهد گذارد...»^۵

گفتنی‌ست که کمی پیش از این فراخوان، خبر پیوستن انجمن‌های زن وابسته به سازمان وحدت کمونیستی به جبهه‌ی دموکراتیک ملی اعلام شده بود.^۶ این نیز گفتنی‌ست که در آستانه‌ی کنفرانس مشترک زنان، نشریه‌ی آزادی وابسته به جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران، به همت کمیته‌ی زنان خود، فوق‌العاده ویژه‌ی زنان را انتشار داد. از جمله نوشته‌هایی که در این ویژه‌نامه آمده، بیانیه‌ی کمیته‌ی زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی است؛ با عنوان "باید در شکل و همبستگی نیروهای مترقی و انقلابی زنان کوشش کرد". بیانیه اعلام می‌دارد:

«... کمیته‌ی زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران به دعوت کمیته‌ی همبستگی زنان برای کنفرانس مشترک پاسخ مثبت داده و از همه‌ی نیروهای مترقی، مبارز و دموکرات که در راه رفع ستم از خلق‌ها و توده‌ها، به ویژه زنان که پیوسته از ستم دوگانه رنج برده‌اند، مبارزه کرده و می‌کنند، دعوت می‌کند که با این کمیته فعالانه همکاری کنند.»^۷

در همین شماره‌ی فوق‌العاده‌ی آزادی‌ست که اطلاعیه‌ی کمیته‌ی همبستگی زنان را

۴- مبارزه‌ی طبقاتی و مسئله‌ی زنان، رهایی، دوره‌ی دوم، ش ۱۴، ۱۳ آذر ۱۳۵۸، ص ۷

۵- آزادی، نشریه‌ی جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران، شماره‌ی ۲۳، ۳۰ مهر ۱۳۵۸، ص ۶

۶- آزادی، شماره‌ی ۱۵، ۱۳ تیر ۱۳۵۸، ص ۸

۷- آزادی، فوق‌العاده ویژه‌ی زنان، شماره‌ی ۲۹، ۲۶ آبان ۱۳۵۸، ص ۴

برای کنفرانس مشترک می‌بینیم. اطلاعیه‌ای که "برای دفاع از حقوق زنان، در کنفرانس مشترک زنان شرکت کنیم" عنوان دارد، منطق شکل‌گیری کنفرانس را باز می‌شکافد:

«کنفرانس مشترک زنان کوششی است صمیمانه جهت شناخت مسائل فوری زنان و تلاش در جهت آغاز مبارزه‌ی هماهنگ و متحد علیه تجاوز به حقوق زنان، دفاع از آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک آن‌ها و نیز مبارزه به منظور حفظ و تداوم انقلاب و تشکل و مبارزه‌ی زنان علیه نفوذ امپریالیستی تا قطع کامل وابستگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران و تحقق برابری کامل زنان. کنفرانس با این امید که زمینه‌ی اتحاد و همبستگی گروه‌های مترقی زنان را جهت هماهنگ ساختن فعالیت‌های آنان به وجود آورد و از مزایای تلاش دسته جمعی به سود مبارزه بهره گیرد، برگزار می‌شود. از کلیه سازمان‌ها، گروه‌ها، جمعیت‌ها و کانون‌های دموکراتیک و مترقی و کلیه افرادی که رهایی زنان را تنها با تشکل و مبارزه‌ی بی‌امان علیه هر نوع استثمار و قطع کامل و همه جانبه‌ی نفوذ امپریالیستی و همبسته با پیکار دلاورانه‌ی کلیه‌ی خلق‌های تحت ستم ایران ممکن می‌دانند، دعوت می‌کنیم با اعلام پشتیبانی از مبارزات مترقی زنان ایران علیه ستم، نابرابری، استثمار و ارتجاع با ما همکاری کنند.»^۸

سه روز پیش از کنفرانس مشترک، دو روزنامه‌ی مهم کشور خبر آن را انتشار دادند؛ در لابه‌لای خبرها و با حروف ریز، روزنامه‌ی اطلاعات، زیر عنوان: "هشت سازمان مبارز زنان، همبستگی خود را با کنفرانس مشترک اعلام کردند"، نوشت:

«... کمیته‌ی مشترک زنان در بیانیه‌ای که امروز انتشار یافت، تاریخ و محل کنفرانس مشترک را اعلام نمود. متن اطلاعیه چنین است: کنفرانس مشترک زنان در تاریخ یکشنبه ۴ آذرماه ۱۳۵۸ در دانشکده‌ی پلی‌تکنیک، سالن آمفی‌تئاتر، ساعت سه بعد از ظهر برگزار می‌شود. ما از همه‌ی نیروها و کانون‌های مترقی می‌خواهیم که با شرکت در این کنفرانس، همبستگی خود را با مبارزات به حق زنان در دفاع از حقوق زن اعلام نمایند.

کمیته‌ی همبستگی زنان برای برگزاری کنفرانس مشترک»^۹

۸- پیشین

۹- اطلاعات، اول آذر ۱۳۵۸، ص ۸

در پایان این خبر و زیر عنوان "پیام‌های پشتیبانی" است که نام ۸ سازمان و گروه هم‌بسته با کنفرانس مشترک را می‌یابیم: اتحاد ملی زنان، جمعیت زنان مبارز، انجمن‌های زن، اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز، کمیته‌ی زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران، جمعیت بیداری زنان، اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان و کانون مستقل معلمان تهران.

جز ۸ گروهی که روزنامه‌ی اطلاعات از آن نام برده است، انجمن کارکنان زن سازمان برنامه و بودجه نیز در کنفرانس مشترک مشارکت داشت. این را از خلال خبر کوتاهی که در کیهان اول آذر آمده درمی‌یابیم:

«به دنبال پشتیبانی گروه‌های تشکیلاتی زنان از تشکیل کنفرانس مشترک زنان، دیشب یک سخنگوی انجمن کارکنان زن سازمان برنامه و بودجه نیز همبستگی خود را با این کنفرانس اعلام کرد. کنفرانس مشترک زنان که از جانب کمیته‌ی همبستگی زنان ایران تدارک دیده شده است، قرار است بعد از ظهر روز چهارم آذرماه در محل آمفی تئاتر دانشکده‌ی پلی تکنیک برگزار شود.»^{۱۰}

از گروه‌های صنفی دیگری که در این کنفرانس شرکت داشتند، باید از کانون ترقی‌خواه بانک مرکزی هم نام برد.^{۱۱}

کنفرانس مشترک، در روز و محل موعود برگزار شد. از شمار شرکت‌کنندگان در این نشست اطلاع دقیقی در دست نداریم. چنان‌که دیدیم، رهایی از «جمعیت چندهزار نفری» یاد می‌کند. نمی‌دانیم آیا آمفی تئاتر پلی تکنیک ظرفیت چنین جمعیتی را داشته یا نه؛ اما به هر حال، به نظر می‌رسد که تعداد شرکت‌کننده زیاد بوده و سالن کاملاً پر شده است.

حال و هوای این نشست را نشریه‌ی آزادی شرح داده است:

«نخستین کنفرانس همبستگی زنان به همت تعدادی از سازمان‌های مترقی زنان، در روز یکشنبه ۴ آذر ساعت سه و نیم بعد از ظهر در آمفی تئاتر دانشکده‌ی پلی تکنیک تهران گشایش یافت. نه قطع برق سالن از طرف هواداران گروه معلوم، نه اخلاص گری خردفالاترها در خارج سالن و نه تبلیغات مسموم دنباله‌روان و سیاهی لشکرهای خوش‌خدمت قدرت حاکم، هیچ کدام نتوانست از شور و شکوه کنفرانسی که در نور کبریت و شمع تا به آخر ادامه یافت، ذره‌ای بکاهد. پیام‌ها و سخنرانی‌های نمایندگان سازمان‌ها و تأیید یک صدای

۱۰- کیهان، ۱ آذر ۱۳۵۸، ص ۲

۱۱- مبارزه‌ی طبقاتی و مسئله‌ی زنان، رهایی، پیش گفته

سالن مملو از جمعیت از خواست‌های ضدامپریالیستی و دموکراتیک زنان، همه نشانه‌ی آگاهی زنان مبارز و رزمنده‌ی ما و نوید دهنده‌ی آغاز تشکل و وحدت نهضت زنان بود. جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران که همگامی با تمام حرکت‌های دموکراتیک را وظیفه‌ی خود می‌داند، در پیامی که به کنفرانس فرستاد، ضمن آرزوی موفقیت برای جنبش زنان، به تمام شرکت‌کنندگان در این کنفرانس اطمینان داد که با تمام نیرو، پیشتیمان و همراه‌شان خواهد بود.^{۱۲}

از کم و کیف بحث‌ها و سخنرانی‌هایی که در کنفرانس ایراد شد، اطلاع دقیقی در دست نیست. اما می‌دانیم که بحث «... عمدتاً در اعتراض به قانون جدید خانواده و قانون اساسی پیشنهادی مجلس خبرگان بود.»^{۱۳} نیز گزارش شده است که:

«... دو رساله در مورد قانون اساسی و قانون مدنی از طرف کمیته‌ی همبستگی و یک مقاله از طرف کانون مستقل معلمین تهران در مورد آموزش و پرورش و زن قرائت گردید... از طرف کمیسیون صنفی کمیته‌ی همبستگی متشکل از کانون‌ها و تشکیلات زنان کارمند نیز پیامی خوانده شد... خانم آل‌آغا مادر فدائیان شهید نسترن و لادن آل‌آغا پیامی قرائت کرد که هنگام خواندن آن تمام سالن به پاخاسته و یک‌صدا فریاد می‌زنند: درود بر تو مادر مبارز. زنان ترکمن و کرد نیز به نمایندگی از طرف زنان خلق‌های تحت ستم ایران، پیام‌هایی به کنفرانس آوردند. در این مراسم، پیام‌هایی از طرف جمعیت حقوق‌دانان، گروهی از زنان سندج، جبهه‌ی دموکراتیک ملی، کانون زندانیان سیاسی و گروهی از کارگران زن کارخانه ریسنده‌ی و بافندگی تهران قرائت شد... در انتهای برنامه عاطفه‌ی گرگین (گلسرخی) نیز به کنفرانس درود فرستاد و خواهان مبارزه‌ی متشکل و یک‌پارچه‌ی زنان ایران تا زمان قطع کامل نفوذ امپریالیسم شد.»^{۱۴}

پس از پیام‌ها، قطعنامه‌ی پایانی کنفرانس خوانده شد. قطعنامه نشان‌دهنده‌ی حساسیت‌ها و آمال مشترک گروه‌های زنانی بود که در آن روز تاریخی گردهم آمده بودند:

« قطعنامه‌ی کنفرانس همبستگی زنان »

زنان ایران پیوسته همگام با برادران خود پرچم مبارزات حق‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ی ملی را به‌دوش کشیده‌اند و علی‌رغم تمامی محرومیت‌ها و محدودیت‌ها در این مبارزات

۱۲- آزادی، شماره‌ی ۳۱، ۸ آذر ۱۳۵۸، ص ۴

۱۳- نیمه‌ی دیگر، شماره‌ی ۴-۳، زمستان ۱۳۶۴، ص ۱۶۳

۱۴- زنان در مبارزه، ماهنامه‌ی اتحاد ملی زنان، شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۵۸، ص ۴

گامی از برادران خود عقب نبوده‌اند. تاریخ خونین مبارزات خلق ایران و نمونه‌های بی‌شمار زنان رزمنده‌ای که در حکومت سیاه پهلوی در سیاه‌چال‌های قرون وسطایی ایران جان باخته‌اند، گواه ما است. قیام ضداستبدادی و ضدامپریالیستی اخیر، وعده‌ی آزادی و برابری به زنان ایران می‌داد. صفوف به هم فشرده‌ی زنان زحمتکش ایران که از ستم اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در رنج بودند، در مقابل شاه خائن و تمام تهدیدها و حيله‌ها و تمهیدات او مقاومت کرده و با ایثار جان‌های پاک و شریف خود و عزیزان‌شان قیام را به پیروزی رساندند. ملت ما روزهای بحرانی و دشواری را می‌گذرانند. تا کسب استقلال واقعی و قطع کامل وابستگی از امپریالیسم جهان‌خوار به سرکردگی آمریکا مبارزه دراز مدت، دشوار و پرگذشتی در پیش است. زنان ایران نیک آگاهند که امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی می‌کوشند خواست‌های برحق زنان ایران را در جهت تأمین منافع خود به انحراف بکشانند. ما این حيله‌ی شناخته شده و امتحان شده را محکوم می‌کنیم و از پیش اعلام می‌داریم اجازه نخواهیم داد مبارزه‌ی ما بر علیه تبعیضات و نابرابری‌ها جدا از مبارزات زحمتکشان ایران شناسانده شود. لیکن تجاوزات آشکار و پنهانی را که خواه از طریق تصویب یا لغو قوانین و مصوبات گوناگون و خواه ادامه‌ی روش‌های تبعیض‌آمیز نسبت به زنان از هنگام پیروزی قیام در مورد زنان اعمال شده، محکوم می‌سازیم و حق مبارزه برای کسب آزادی و برابری با مردان را برای خود محفوظ می‌داریم. ما اعلام می‌داریم:

- ۱- زنان ایران چون گذشته، مبارزه‌ی خود را جدا از مبارزه‌ی زحمتکشان و خلق‌های ایران برای رهایی از قید وابستگی اسارت‌بار امپریالیستی و برقراری حاکمیت ملی نمی‌دانند.
- ۲- مبارزه در جهت برقراری آزادی‌های دموکراتیک در ایران از مبارزه‌ی ضدامپریالیستی جدا نیست و تنها از طریق برخورد آزادانه‌ی افکار و عقاید و پدید آوردن زمینه‌ی لازم جهت رشد آگاهی توده‌ها و افشای ماهیت امپریالیسم و نحوه‌ی عمل‌کرد آن، پیروزی مبارزات آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه‌ی مردم ایران میسر خواهد شد.
- ۳- قوانین عقب افتاده‌ی مجلس خبرگان بیان‌گر خواست‌های ضدامپریالیستی مردم نبوده و از این رو محکوم است. مجموعه‌ی قوانینی که ما خواستار آن هستیم باید در قالبی کاملاً دموکراتیک و آزادی‌بخش با حفظ حق حاکمیت ملی برای کلیه‌ی زحمتکشان این سرزمین و تأمین‌کننده‌ی حقوق کاملاً مساوی مردان و زنان ایران باشد.
- ۴- ما خواهان افشا و النای کلیه‌ی قراردادهای اقتصادی، نظامی و فرهنگی با کشورهای امپریالیستی و در رأس آن‌ها با امپریالیسم آمریکا می‌باشیم.

۵- ما خواهان تصفیه‌ی کلیه‌ی ارگان‌های حکومت از عوامل امپریالیسم و افشای نام آن‌ها هستیم.

۶- ما خواهان تجهیز و آموزش نظامی زنان و مردان برای مقابله با تجاوزات و تهدیدات امپریالیسم هستیم.

۷- ما خواهان لغو قوانین مربوط به تعدد زوجات، ازدواج منقطع (صیغه) و حق طلاق یک طرفه هستیم.

۸- ما خواهان تضمین حقوق در مورد ولایت فرزندان برای مادران و پدران به طور مساوی هستیم و حق قیمومیت را که با کنایه و استعاره‌های مصوبات مجلس خبرگان محدود به حدود شرعی و اعمال نظر فردی شده است، کافی نمی‌دانیم.

۹- ما خواهان تأمین حقوق کامل سیاسی در اداره‌ی امور مملکت از رأس تا پایه با برادران‌مان هستیم که در هیچ جای آن جنسیت دلیل انتخاب یا عدم انتخاب نباشد.

۱۰- ما خواهان حقوق برابر در خانواده و اجتماع به عنوان نخستین قدم در راه کسب آزادی و برابری اجتماعی زنان هستیم.

۱۱- ما خواهان امکانات آموزشی رایگان در تمامی رشته‌ها بدون هیچ‌گونه تبعیضی هستیم.

۱۲- ما خواهان باز پس دادن حق قضاوت به زنان و رفع تبعیض جنسی در انتخاب آزادانه‌ی شغل و حرفه براساس توانایی‌ها و لیاقت‌ها هستیم.

۱۳- ما خواهان برقراری امکانات رفاهی از قبیل مهد کودک و... در محیط کار برای زنان کارگر و کارمند هستیم.

کمیته همبستگی زنان برای برگزاری کنفرانس مشترک

۱۳۵۸/۹/۴»^{۱۵}

پس از تصویب قطعنامه، کنفرانس به کار خود پایان می‌دهد. اطلاعی در دست نداریم حاکی از اینکه هیئتی برای هماهنگی فعالیت مشترک حول خواسته‌های قطعنامه و مبارزه جهت اهداف کمیته‌ی همبستگی برگزیده شده باشد. جو ضدامپریالیستی‌ای که سرتاسر جامعه را درنوردیده بود، سنگین‌تر از آن بود که شرکت‌کنندگان در کنفرانس را به سوی خود

نکشد. آن‌ها با سر دادن شعار "مرگ بر آمریکا، دشمن اصلی ما" آمفی‌تئاتر دانشگاه پلی‌تکنیک را ترک کردند.^{۱۶}

کمیته‌ی همبستگی به انتشار بولتنی اقدام کرد که شماره‌ی نخست آن ظاهراً در همان روز کنفرانس به چاپ رسید.^{۱۷} از محتوای این بولتن اطلاعی نداریم و نمی‌دانیم که چند شماره از آن منتشر شده است.

تا جایی که می‌دانیم، حرکت بعدی کمیته‌ی همبستگی، نشست‌های تدارکاتی برای برگزاری مراسم ۸ مارس (۱۷ اسفند ۱۳۵۸) بود. برای بزرگداشت روز جهانی زن، شورای همبستگی زنان بیانیه‌ای انتشار داد که در آن آمده است:

«... امپریالیست‌ها و تمامی طبقات مرتجع، با هر آن چیزی که به توده‌ی مردم آگاهی بخشیده و یادگاری باشد از مبارزات و تلاش‌های او، ضدیت می‌ورزند. و روز جهانی زنان، یکی از این یادگارهاست. آن‌ها به این روز خصومت می‌ورزند؛ چرا که نشانه‌ی حرکت نیمی از نیروهای بشریت (یعنی زنان) برای گسستن زنجیرهای ستم و استثمار دولایه از دست و پای خویش است. اما در عوض، نیروهای مترقی و انقلابی، این روز را ارج نهاده و از آن برای آگاهی دادن به توده‌ی مردم در مورد نقش پُر ارزش زنان در مبارزات رهایی‌بخش بشریت از قید ظلم و استثمار استفاده می‌کنند. انقلابیون، این روز را بزرگ می‌دارند زیرا که معتقدند پیروزی هر انقلابی بدون شرکت فعال زنان، به‌ویژه زنان زحمتکش در کلیه‌ی صحنه‌های نبرد امری است غیرممکن... اگرچه هزاران بند و زنجیری که بر دست و پای زنان ایران بوده، آنان را از آزادی محروم می‌کرده است، اما در تمامی ادوار تاریخ، تحت سخت‌ترین شرایط، همیشه در پیکارهای خونین بر علیه مرتجعین حاکم و اربابان امپریالیست آن‌ها شرکت داشته‌اند. زنان آگاه و مبارز ایران، آزادی خود را در گرو آزادی کل جامعه دیده و دقیقاً با حرکت از همین اصل بوده است که در قیام و خیزش‌های اخیر بر علیه رژیم مزدور شاه همواره در صف اولی جبهه‌ی نبرد قرار گرفته و سنگفرش خیابان‌ها را با خون گلگون ساختند. اما هیئات که با غصب قدرت سیاسی از جانب میوه‌چینان و مرتجعین نو قدرت یافته، زنان ایران همانند دیگر اقشار و طبقات مردم، نه تنها به حقوق خود نرسیدند،

۱۶- پیشین، ص ۴

۱۷- تجربه‌ی سازمان‌های زنان ایرانی بعد از انقلاب، پیش‌گفته، ص ۱۰۳. در این نوشته دو تاریخ متفاوت برای چاپ نخستین شماره‌ی بولتن کمیته‌ی همبستگی درج شده است: ۱۳۵۸/۹/۴ و آذر ۱۳۵۹ (در زیرنویس ۲۴، ص ۱۱۷).

بلکه با تصویب قانون اساسی "خبرگان" حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌شان محدودتر هم گشته است.

خواهران و برادران مبارز! منافع انقلاب و طبقات تحت ستم جامعه‌مان، در قیام و مبارزه بر علیه ستم و نابرابری اعمال شده بر زنان نهفته است. بزرگداشت روز جهانی زنان، در حقیقت یادآوری این مسئله و ارج نهادن به جانفشانی‌ها و مبارزات زنان ایران در راه کسب آزادی و استقلال نهایی میهن‌مان است. بزرگداشت روز جهانی زنان، هم چنین تجدید پیمان با زنان آزاده و زحمتکش فلسطین، عمان، اریتره، صحراء نیکاراگوئه،... در راه رهایی بشریت از جنگ امپریالیست‌ها و نوکران آن‌ها در سراسر جهان است.

شورای همبستگی زنان

اتحادیه انقلابی زنان مبارز - جمعیت بیداری زنان - انجمن رهایی زن - جمعیت زنان مبارز - کمیته ی زنان جبهه‌ی دموکراتیک ملی اسفند ۱۳۵۸»^{۱۸}

شورای همبستگی زنان که تشکل‌های صنفی زنان را دیگر در کنار خود نداشت و از همکاری با اتحادیه‌ی زنان حقوق‌دان و کانون مستقل معلمان تهران نیز بی‌بهره مانده بود، مراسم ۸ مارس را در روز شنبه ۱۸ اسفند برگزار کرد؛ در آمفی تئاتر دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران.

روزنامه‌ی اطلاعات، از «دعوت مشترک ۵ گروه سیاسی از زنان برای میتینگ روز زن» خبر داد و نوشت:

«شورای همبستگی زنان مرکب از اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز - جمعیت بیداری زن - انجمن رهایی زنان - جمعیت زنان مبارز - کمیته زنان جبهه دموکراتیک ملی در اطلاعیه‌ی مشترکی اعلام کردند که ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه ۱۸ اسفند ماه مراسم ویژه‌ای به مناسبت روز جهانی زن در محل آمفی تئاتر دانشکده‌ی فنی (دانشگاه تهران) برگزار می‌شود. شورای همبستگی زنان از کلیه‌ی "زنان مبارز و حق طلب" دعوت کرده در این اجتماع حضور یابند.»^{۱۹}

۱۸- نشریه رهایی زن، ش ۱۱، اسفند ۱۳۵۸، ص ۸. این اطلاعیه در هفته‌نامه‌ی رهایی، سال اول، شماره‌ی ۲۴، ۱۴ اسفند ۱۳۵۸، ص ۱۸ نیز چاپ شده است.

۱۹- اطلاعات، ۱۶ اسفند ۱۳۵۸

اتحادیه زنان حقوق‌دان در این کارزار حضور نداشت؛ چه، از هم فروپاشیده بود.^{۲۰} کانون مستقل معلمان تهران نیز در این دوره، درگیر اختلاف‌های درونی بود.^{۲۱} نام اتحاد ملی زنان را نیز در میان امضاکنندگان آن اطلاعیه نمی‌بینیم. این سازمان نیز به دلیل اختلافات درونی نتوانست با کمیته‌ی همبستگی همکاری کند. در این باره شهین نوایی که از اعضای اتحاد بود، نوشته است:

«... اختلاف نظرهای درونی اعضا در این رابطه، در همکاری با شورای همبستگی زنان بیشتر متجلی می‌شود... یک نظر، سعی در یکی دانستن امپریالیسم و ارتجاع داشت و بخشی دیگر، ارتجاع داخلی را در برخورد به زنان مورد حمله قرار می‌داد... این بحث مدتی بعد تبدیل به مهم‌ترین مسئله‌ی برخورد نظری شد که پس از شش ماه منجر به بیرون رفتن عده‌ای معروف به طرفداران "اکثریت فدایی" شد. اما این اختلاف نظر یک سال قبل از رفتن این عده، در همکاری با کمیته‌ی همبستگی زنان انعکاس داشت... اتحاد ملی زنان که خود از پیش‌قدمان این همکاری بود و شرکت فعالی داشت، پس از مدتی به دلیل اختلاف نظرهای داخلی و ناروشن بودن این مواضع، بدون توضیح قانع‌کننده‌ای از همکاری با کمیته‌ی همبستگی زنان کناره گرفت و بزرگداشت روز جهانی زن را جداگانه برگزار کرد.»^{۲۲}

از چرایی، چگونگی و زمان از هم گسیختگی کمیته یا شورای همبستگی زنان و واگرایی تشکل‌های سازنده‌ی آن آگاهی چندانی نداریم. در این زمینه تنها یک نوشته در دست است. آن نوشته که بر داده‌های مستند استوار نیست، سرچشمه‌ی جدایی را تمایلات سیاسی و تفاوت میان گروه‌ها می‌داند:

«محتوای هریک از برنامه‌ها نشان دهنده‌ی تمایلات سیاسی متفاوت این سازمان‌هاست. این تفاوت‌ها، هر قدر کوچک و ناچیز، موجب و دلیل جدایی و پراکندگی این گروه‌هاست. و به همین مناسبت است که شورای همبستگی زنان که برای کنفرانس مشترک زنان، روز ۴ آذر ۱۳۵۸ تشکیل گردید، عملاً هم کاری جز این انجام نداد.»^{۲۳}

۲۰- نگاه کنید به گفتگو با پیروش خواجه‌نوری در همین دفتر

۲۱- لیلا اصلانی، مرا این روزگار آموزگاری ست!، گریز ناگزیر، جلد دوم، ص ۶۰۱

۲۲- تجربه‌ی سازمان‌های زنان ایرانی بعد از انقلاب، پیش‌گفته، ص ۱۱۳ - ۱۱۱

۲۳- سهیلا دانش‌پژوه، زن ایرانی، یک مسئله‌ی سیاسی، آزادی، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳، خرداد - شهریور ۱۳۶۶، ص ۶۸ - ۶۹

این ارزیابی کلی تا چه حد با واقعیت سازگار است، برما روشن نیست. اما باید بی‌پرده‌پوشی گفت که اندیشه‌ی جنبش مستقل زنان در میان کنشگران حقوق زن آن دوران هنوز ریشه ندوانده بود. دوران نیز دورانی انقلابی بود و مبارزه برای خواسته‌های دموکراتیک در سایه‌ی مبارزه‌ی حاد سیاسی قرار گرفته بود. از این رو، جنبش پاسداری از حقوق زنان در آن جامعه‌ای که بیش از هر زمان دست به گریبان مردسالاری بود، عرصه‌ای برای رشد و گسترش نیافت.

با این حال، پیدایش کمیته‌ی همبستگی زنان، به ذات، نشانگر حساسیتِ شماری از کنشگران زن به اهمیت پی‌ریزی تشکل‌های فراگروهی زنان بود و نیز کوششی در راستای پیوند با نهادهای صنفی و از خلال آن‌ها، توده‌ی زنان کارمند.

جمعیت زنان ایران

ناصر مهاجر

جمعیت زنان ایران از "تشکل‌های توده‌ای" هم‌سو با سازمان انقلابی حزب توده ایران بود که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ پدید آمد. رهبران سازمان انقلابی که الگوی سازمان زنان ایران (۱۳۳۹-۱۳۳۱) را پیش رو داشتند و در پی بازسازی آن سازمان بودند، در آغاز واژه‌ی جمعیت را برای ایجاد تشکل زنانی که مد نظر داشتند به کار نمی‌بستند. از این روست که چند روز پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، کمیته‌ی تدارکی ایجاد سازمان زنان ایران پدید آمد؛ به رهنمود رهبری سازمان انقلابی حزب توده ایران و به دست‌شماری از زنان و نیز مردان عضو آن سازمان.^۱

نخستین کنش اجتماعی کمیته‌ی تدارکی ایجاد سازمان زنان ایران، برگزاری مراسم ۸ مارس در تهران بود (۱۷ اسفند ۱۳۵۷).^۲ کمیته در آغاز سال ۱۳۵۸ در نام خود تغییری به وجود آورد و کمیته‌ی تدارکی ایجاد جمعیت زنان ایران شد.^۳ هم‌زمان، نخستین شماره‌ی نشریه‌ی خود را انتشار داد که آن را ۱۷ شهریور خواند؛ به مدیریت فریده گرمان و فیروزه وزیری.^۴ دوره‌ی تدارک ایجاد جمعیت زنان ایران بیش از چند هفته به درازا نکشید. در ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ جمعیت زنان ایران نخستین اطلاعیه خود را پراکند؛ در محکوم کردن بازداشت فرزندان آیت‌الله طالقانی.^۵ از آن پس جمعیت تأکید را بر فعالیت میان زنان زحمتکش شهرهای بزرگ ایران گذاشت.^۶ از اعلام موضع درباره‌ی مهم‌ترین مسائل سیاسی

۱- گفتگوی نگارنده با محسن رضوانی در همین دفتر.

۲- آیندگان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷

۳- کیهان، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸

۴- «گروه تدارکی ایجاد جمعیت زنان ایران نشریه‌ای تحت عنوان ۱۷ شهریور منتشر کرد. در این نشریه مقاله‌ای با عنوان روز جهانی زن، شعری از مرضیه احمدی اسکویی به نام افتخار و گزارشی از وضع زنان طبس به چاپ آمده است. در این گزارش آمده است که زنان طبس با تمام محدودیت‌ها در تظاهرات روز عاشورا شرکت کردند و علی‌رغم آنکه گاهی گفته می‌شد زن‌ها نباید شعار بدهند، آن‌ها به شعار دادن ادامه دادند.» کیهان ۱۲ فروردین ۱۳۵۸

۵- اطلاعات ۲۹ فروردین

۶- آیندگان ۱۳ خرداد ۱۳۵۸. گزارشگر ویژه این روزنامه می‌نویسد: «در صحبتی که با یکی از مسئولین این سازمان [جمعیت زنان ایران] داشتیم، تأکید شد که این جمعیت دقیقاً بر زنان زحمتکش تکیه دارد و اعضای این جمعیت سعی می‌کنند که در کمیته‌های مختلف به این زنان خدمت کنند.»

کشور به حمایت از حکومت نیز دریغ نداشت (از جمله "اعدام‌های انقلابی")^۷ و نیز شرکت در راه‌پیمایی‌های نیروهای "خط امام" (از جمله در بزرگداشت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲)^۸.

پایه‌ی این‌گونه کنش‌ها و واکنش‌ها به مسائل جامعه، نگرش کلی و هدف‌های مرحله‌ای یازده‌گانه‌ی آن جمعیت بود:

«۱- مبارزه برای حفظ استقلال کامل کشور و قطع نفوذ و مداخلات کلیه‌ی امپریالیست‌ها به ویژه آمریکا و شوروی از ایران...»

۲- پیشتیبانی کامل و قاطع از دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران تحت رهبری امام خمینی.

۳- تشویق و بسیج زنان برای شرکت در امر نوسازی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور و کوشش به خاطر ایجاد شرایط مناسب برای شرکت زنان در این امر و مبارزه علیه افکار و قید و بندهایی که مانع شرکت خلاق زنان در امور جامعه می‌شود.

۴- فعالیت برای گسترش آزادی برای اقشار و طبقات مردمی.

۵- وضع قوانین عادلانه‌ی برابر برای تأمین حقوق اجتماعی و سیاسی زنان.

۶- کسب مزد و حقوق مساوی برای زنان در مقابل کار مساوی با مردان، دادن کار و موقعیت شغلی برابر به زنانی که در موقعیت برابر نسبت به مردان قرار دارند.

۷- تحکیم خانواده و تبدیل خانواده به یک کانون گرم که در آن روابط صمیمانه و عادلانه برقرار باشد.

۸- مبارزه با فرهنگ استعماری و مبارزه با دیگر ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی فساد و فحشا.

۹- کمک به امر با سواد نمودن زنان که اکثریت عظیمی از آنان به خصوص زنان زحمتکش بی‌سواد هستند، ارتقا آگاهی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان.

۱۰- حمایت از کودکان به خصوص در میان زحمتکشان تا زنان بتوانند وظایف خود را در قبال جامعه و خانواده انجام دهند.

۷- «سناتورهای مرتجمی همچون جاویس بلندگوی صهیونیست‌های بین‌المللی مدافع ضد انقلابیون معدوم گردیده و اعدام‌های انقلابی در ایران را که خواست میلیون‌ها ایرانی است محکوم می‌نمایند. جمعیت زنان ایران، از کلیه خواهران میهن‌پرست دعوت می‌نماید در راه‌پیمایی روز جمعه ۴ خرداد اعتراض خود را بر علیه این خونخواران بین‌المللی به گوش جهانیان برسانند.» *اطلاعات*، ۲ خرداد ۱۳۵۸

۸ «وظیفه‌ی ماست که در این روز تاریخی گذشته از بزرگداشت شهدای به خون خفته به فعالیت‌های ۱۵ خرداد ۴۲ و تجدید عهد با آن شیران دلیر، بار دیگر پیمان خود را برای نابودی کامل امپریالیسم و صهیونیسم جهانی به ویژه دشمن قسم خورده ملت ما علیه ابرقدرت‌ها را مستحکم‌تر گردانیم.» *اطلاعات*، ۱۳ خرداد ۱۳۵۸

۱۱- جمعیت ما خواهان وحدت با کلیه نیروهای زنان استقلال خواه می باشد، در این رابطه تلاش خواهد کرد و در کلیه زمینه ها همکاری خواهد نمود.»^۹

جمعیت زنان ایران در روزهای ده و یازده خرداد ۱۳۵۸ نخستین کنگره سراسری خود را در تهران برپا ساخت. در این کنگره که در ساختمان حزب ملت ایران (خیابان ویلا) برگزار گشت، ابوالحسن بنی صدر درباره ی «مسئله ی زن و تبعیضات گوناگون در جامعه و زن از دیدگاه اسلام سخنرانی نمود» و احمد صدر حاج سیدجوادی، وزیر دادگستری از «تشکیل دادگاه های مدنی خاص و مسئله ی طلاق» سخن گفت.^{۱۰} پس از سخنرانی ها، کنگره «به پای تصویب مصوبات، خط مشی و اساسنامه رفت و با شرکت صدها تن از نمایندگان در کمیسیون های مختلف به بحث و مشورت در مورد برنامه های سال آینده پرداخت و با انتخابات شورای رهبری به کار خویش پایان داد.»^{۱۱} رنجبر، ارگان مرکزی سازمان انقلابی، درباره ی پایان کار آن کنگره نوشت: «اولین کنگره سراسری جمعیت زنان ایران نمایان گر خواست عمیق زنان ایران به ادامه ی انقلاب، به تشکل و خدمت به زحمتکشان و احقاق حقوق زنان بود. پیوند سه جریان اسلام مبارز، ملی گرایی مترقی و سوسیالیسم انقلابی و روحیه وحدت و خدمت به خلق و به زنان زحمتکش ایران، از نکات برجسته و مثبت کنگره بود.»^{۱۲}

جمعیت زنان ایران از اشغال سفارت آمریکا در ایران حمایت کرد.^{۱۳} تجاوز عراق به خاک ایران را محکوم دانست و به پشتیبانی همه جانبه از جمهوری اسلامی و سیاست های جنگی آن برآمد.^{۱۴} در امداد به رزمندگان جبهه ها، گردآوری کمک های مالی، دارو و پوشاک به فعالیت گسترده دست زد و این خود سبب ایجاد مناسباتی میان جمعیت زنان ایران و تهی دستان شهری شد و رشد شاخه های آن در شیراز، اصفهان، اهواز، دزفول، خرمشهر، آبادان، هفت تپه، تبریز، کرمانشاه، مشهد، رشت.

۹/بندگان، ۳ خرداد ۱۳۵۸

۱۰ رنجبر، ارگان مرکزی سازمان انقلابی، سال اول، شانزدهم آبان ۱۳۵۸، شماره ۳۴

۱۱ پیشین

۱۲ پیشین

۱۳ جمعیت زنان ایران ضمن تایید و پشتیبانی از اشغال انقلابی سفارت آمریکا این لانه ی جاسوسی سیا و حرکت ضدامپریالیستی مردم، خواستار استرداد شاه مخلوع است و ضمناً معتقد به مبارزه علیه سلطه ی ابرقدرت های شرق و غرب در ایران می باشد. اطلاعات، ۲۰ آبان ۱۳۵۸

۱۴ «جمعیت زنان ایران هم طی بیانیه ای تجاوز رژیم مزدور عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران را محکوم کرد...»

اطلاعات، ۵ مهر ۱۳۵۹

با این همه، جمعیت زنان ایران نتوانست زنان زحمتکش را سازمان دهد. درک محدود از چند و چون ستم‌کشیدگی زن ایرانی از یک سو و پافشاری بر پیشبرد خط سیاسی سازمان انقلابی از سوی دیگر، سدی بود در برابر مشارکت معنادار زنان زحمتکش در زندگی جمعیت. کوشش جمعیت در جلب زنان هوادار اسلام مبارز و ملی‌گرایان مترقی نیز ناکام ماند. کسانی که به سوی جمعیت گام برمی‌داشتند، دیر یا زود درمی‌یافتند که جمعیت زنان ایران مستقل نیست، به سازمان انقلابی حزب توده ایران وابسته است و خط و مشی سیاسی آن سازمان را به اجرا می‌گذارد.^{۱۵}

بیشتر کسانی که همکاری تنگاتنگی با جمعیت زنان ایران داشتند و به عضویت آن درآمدند، دانش‌آموزان، دانشجویان و آموزگاران نزدیک به سازمان انقلابی بودند. بیشتر این‌ها از طبقه‌ی متوسط مدرن و یا نیمه مدرن برخاسته بودند. رهبران و کادرها بیشتر زنانی بودند که در خارج از کشور به سازمان انقلابی پیوسته بودند. این‌ها اعضای جمعیت را در کمیته‌های سوادآموزی، امداد و پزشکی، فرهنگی و هنری سازمان می‌داند و مستعدترین‌ها را به سازمان مرتبط می‌ساختند.^{۱۶}

ساختار تشکیلاتی جمعیت زنان ایران بر اصل مرکزیت دموکراتیک استوار بود. خط مشی سیاسی جمعیت را رهبری سازمان انقلابی حزب توده ایران تعیین می‌کرد. واحدهای جمعیت از آزادی عمل برخوردار بودند و متناسب با امکانات و ویژگی‌های محل، فعالیت خود را به پیش می‌بردند. مسئولان شهرستان‌ها هر سه ماه یک بار در تهران گرد هم می‌آمدند و هم‌آهنگی‌های لازم را برای پیشبرد کارها به انجام می‌رساندند. این روال کار پس از وحدت سازمان انقلابی با شماری دیگر از جرگه‌های مارکسیست - لنینیست و شکل‌گیری حزب رنجبران ایران، ادامه داشت (۵ دی ۱۳۵۸).^{۱۷}

۱۵ مهناز متین، نیروهای چپ و مبارزات زنان، نقطه، شماره ۷، سال سوم، بهار ۱۳۷۶، ص ۲۸؛ نیز گفتگوی نگارنده با چند تن از مسئولان جمعیت زنان ایران.

۱۶ گفتگوی نگارنده با چند تن از مسئولان جمعیت زنان ایران.

۱۷ این جرگه‌ها و گروه‌ها سازنده‌ی حزب رنجبران ایران بودند: سازمان انقلابی حزب توده ایران، کمونارها، اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر، سازمان مارکسیستی - لنینیستی مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر ایران، گروه اندیمشک، گروه اخگر، سازمان مارکسیستی - لنینیستی پرولتر منشعب از سازمان توفان، گروه مارکسیستی - لنینیستی برای ایجاد حزب طبقه کارگر. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به باقر مرتضوی، سیاوشان، BM-Druckservice، آلمان، زمستان ۱۳۷۸

فعالیتِ جمعیتِ زنان ایران، با افزایش و گسترش دامنه‌ی اختناق رو به کاهش گذاشت. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آنها را از جبهه‌ی جنگ راند و نگذاشت امدادرسائی به جنگ‌زدگان را ادامه دهند. پس از اوج‌گیری اختلافات میان ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور اسلامی با جناح واپس‌گرایان حاکم به رهبری آیت‌الله خمینی (۱۴ اسفند ۱۳۶۰)، دفتر علنی جمعیت زنان ایران در چهار راه حافظ تهران مورد یورش و چپاول حزب‌اللهی‌ها قرار گرفت. روند فروپاشی جمعیت پس از سرکوب سراسری ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، شتابی روزافزون یافت. پیگرد کنشگران جمعیت، گریز ناگزیر بسیاری از آنان از ایران، بازداشت شماری از رهبران، از جمله فریده گرمان، و اعدام شماری دیگر از جمله ترانه لطفعلیان مشاور حقوقی جمعیت و و... زندگی جمعیت زنان ایران را به پایان رساند.

مهر ۱۳۹۱ / اکتبر ۲۰۱۲

اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران

ناصر مهاجر

اتحادیه‌های کمونیست‌های ایران در سال ۱۳۵۵ از وحدت سازمان انقلابیون کمونیست و تنی چند از گروه فلسطین که در خاورمیانه فعالیت سیاسی را پی گرفته بودند، به وجود آمد. سازمان انقلابیون کمونیست (م.ل.) در سال ۱۳۴۹ به وجود آمد. بنیان‌گذاران شناخته شده آن (سیامک زعیم، حمید کوثری و پرویز شوکت) دانشجویان و کوشندگان سیاسی‌ای بودند که در واحد شهر پرکلی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)، فعالیت می‌کردند. ارگان این سازمان، کمونیست نام داشت که ماهانه انتشار می‌یافت. این گروه پیرو اندیشه‌ی مائو تسه‌دون بود و در پی پیاده کردن الگوی انقلاب چین در ایران. هم از این رو در آغاز به سازمان انقلابی حزب توده گرایش داشت. سبب نیوستن سازمان انقلابیون کمونیست به سازمان انقلابی حزب توده، باور به حفظ استقلال تشکیلاتی و اختلاف در سبک کار بود. سازمان انقلابیون کمونیست در گذر زمان، از سازمان انقلابی حزب توده دور شد و پس از مرگ مائو تسه‌دون، در موضع انتقادی نسبت به سیاست خارجی جمهوری خلق چین و مبنای تئوریک این سیاست یعنی تز "سه جهان" قرار گرفت. انتقاد از موضع چپ به "راست‌روی"‌های حزب کمونیست چین که با حمله‌ی کوبنده به "سوسیال امپریالیسم شوروی" توأمان بود، به زودی سازمان انقلابیون کمونیست را به قطب جذابی در میان نیروهای سیاسی خارج از ایران قرارویاند؛ به ویژه نزد دانشجویان ایرانی در ایالات متحده. پیش کشیدن نظریه‌ی "احیای جنبش دانشجویی و "ایجاد کنفدراسیون واحد" پس از انشعاب بزرگ کنفدراسیون در سال ۱۳۵۴، در روی آورد گسترده‌ی دانشجویان ایرانی به این جریان نقش داشت. وحدت با گروهی که رهبری آن را یکی از افراد گروه فلسطین در دست داشت، نقطه‌ی اوج موفقیت سازمان انقلابیون کمونیست بود.

حسین ریاحی، بهروز ستوده و رضا رضایی (از سرنوشت او خبری در دست نیست) از انگشت شمار افراد گروه فلسطین بودند که توانستند از مرز بگریزند و در عراق اقامت گزینند. حسین ریاحی پس از چندی، از مسئولان و گردانندگان رادیو میهن‌پرستان ایران شد. این رادیو در نیمه‌ی نخست دهه‌ی پنجاه شمسی توانست یکی از پُر اعتبارترین سرچشمه‌های خبری اوپوزیسیون محمد رضا شاه پهلوی شود. رادیو میهن‌پرستان، پس از قرارداد الجزایر و صلح میان حکومت پادشاهی ایران و رژیم بعثی عراق، به دستور آن رژیم

تعطیل شد (۱۳۵۴). در همین دوره است که حسین ریاحی و بهروز ستوده و چند تن دیگر از تبعیدیان ایرانی در خاورمیانه، گروه پویا را به وجود آوردند. این گروه در تیرماه ۱۳۵۵، «پس از یک دوره فعالیت مشترک و هم‌گونی‌های ایدئولوژیک - سیاسی و عملی» با سازمان انقلابیون کمونیست به «وحدت کامل» می‌رسند. اعلامیه‌ی وحدت این «دو جریان مارکسیستی - لنینیستی» در مرداد ۱۳۵۵ انتشار می‌یابد و بدین ترتیب اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران به وجود می‌آید. در مهر همان سال، هم‌زمان با مرگ مائو تسه‌دون، که به نگاه این اتحادیه «آموزگار و رهبر کبیر پرولتاری جهان بود»، ماهنامه‌ی حقیقت، ارگان اتحادیه‌های کمونیست‌های ایران انتشار می‌یابد. وظیفه‌ی حقیقت که می‌بایست راه رسیدن به «حزب کمونیست راستین» را می‌گشود، عبارت بود از:

۱) بازگفتن «بی‌رحمانه‌ی جنایت‌ها و خیانت‌های» رژیم پهلوی و «شعله‌ور ساختن انبار باروت خشم خلق».

۲) «... ترویج و تبلیغ در بین طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشان»، دادن آگاهی سوسیالیستی به طبقه‌ی کارگر و هشیاری انقلابی به توده‌های خلق.

۳) به انجام رساندن «جریان مبارزه‌ی ایدئولوژیک در بین نقطه نظرهای گوناگون»، «یافتن تئوری انقلاب ایران... از میان نظرات گوناگون و در رابطه با مبارزات روزمره‌ی مردم و شرایط خاص جامعه».

۴) تبدیل شدن به «رشته‌ی پیوند بین تمام سازمان‌ها و گروه‌ها، هسته‌ها و عناصر مارکسیست - لنینیستی که در سرتاسر این کشور پهناور پراکنده‌اند و فاشیسم خونخوار پهلوی ارتباط شان را با همدیگر شدیداً دشوار ساخته است».

با اوج‌گیری جنبش همگانی مردم ایران علیه حکومت شاه در سال ۵۷، یک‌پارچگی اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران درهم ریخت. با این حال رهبری اتحادیه، شمار زیادی از کادرهای خود را روانه‌ی ایران کرد. حضور مستقیم در صحنه و لمس واقعیت‌های جامعه، به بحران این سازمان دامن زد. سلسله نوشته‌هایی که زیر عنوان در راه ایجاد حزب در حقیقت درج شد، بازتاب بحران در میان کادرها و عضوهای اتحادیه بود. شماری از اینان که ایجاد حزب کمونیست را در وضعیت بی‌پیوندی طبقه کارگر با روشنفکران انقلابی ناممکن می‌دانستند، در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ از اتحادیه جدا شدند. در راس این گروه محمد امینی، احمد تقوایی و عباس بزرگ قرار داشتند. اینان در نیمه‌ی دوم تیرماه ۱۳۵۸ تشریه‌ای به نام زحمت منتشر کردند، و این پس از انتشار ۱۳ شماره‌ی حقیقت، (دوره‌ی دوم) بود. گرچه زحمت را ارگان اتحاد انقلابی برای رهایی کار نامیدند، اما این گروه بیشتر به نام زحمت

شهرت یافت و نه اتحاد انقلابی... که تنها توانست اندک‌شماری از کادرها و اعضا و هواداران اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران را با خود همراه سازد.

زحمت پس از جدایی همه جانبه از اتحادیه کمونیست‌های ایران و ناکامی در پیش‌برد مشی ائتلاف با سایر جریان‌های چپ انقلابی، به‌ویژه در کنفرانس وحدت برای آزادی طبقه‌ی کارگر، رفته رفته به طیف عناصری که بر آزادی سیاسی به عنوان مسئله‌ی مبرم جامعه تأکید داشتند، گرایش پیدا کرد. انتشار ندای آزادی در ۵ خرداد ۱۳۵۸، بیان این دگردیسی بود. با توقیف این نشریه در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۹، زندگی کوتاه زحمت و اتحاد انقلابی برای رهایی کار هم به پایان می‌رسد.

سیاست کلی زحمتی‌ها نسبت به جمهوری اسلامی روی هم رفته انسجام یافته‌تر، با ثبات‌تر و پی‌گیرانه‌تر از اتحادیه کمونیست‌ها بود. اتحادیه... برخلاف زحمت، از اشغال سفارت آمریکا در تهران حمایت کرد و استعفای بازرگان را گامی بلند در جهت «تعمیق انقلاب» برآورد نمود:

«بورژوازی لیبرال و نماینده‌اش بازرگان که بسیار از انحصارطلبی شکوه و شکایت می‌کند ولی خود در قبضه کردن و انحصار قدرت سرآمد است، ۹ ماه تمام خرده‌بورژوازی را بر علیه طبقه‌ی کارگر و نیروهای انقلابی تازاند و جهت اصلی مبارزه را منحرف ساخت. ولی با افتادن جهت مبارزه در خط صحیح، ضربه‌ای در خور دریافت داشت... بسیاری از خواسته‌های اساسی مردم در مبارزه با امپریالیسم که ۹ ماه به وسیله‌ی دولت شورای انقلاب سازشکار پشت گوش انداخته شده بود، دوباره بر سر زبان‌های مردم آمد... سرمایه‌گذاران انحصارگر آمریکایی و مستشاران و جاسوسان نظامی که پنهانی و آشکار دوباره سر و کله‌شان در ایران پنهان شده بود، دوباره بار سفر بستند و گورشان را گم کردند. سرمایه‌داران وابسته که با پشتیبانی دولت سازشکار، آرام آرام اوضاع را مساعد می‌یافتند، ناگهان وضع را دگرگون یافتند و دیدند کارگران عملاً در پی ملی کردن کارخانجات و مؤسسات وابسته به امپریالیسم هستند. سران ارتش محمدرضا شاهی که دوباره از برکت وجود لیبرال‌های سازشکار و ولایت فقیه‌ی‌های مکار بال و پر یافته و لیست خرید اسلحه و مهمات می‌دادند، به لاک خود فرو رفتند. ملاکان و بورژوا - فئودال‌ها که املاک و اراضی بزرگ خود را دست نخورده دیدند و لوایح قانونی را به مراد خویش یافتند، ناگهان مواجه با خواسته‌های بسیاری از نیروهای انقلابی و مردم شدند...» (حقیقت ۷ آذر ۱۳۵۸)

با شدت‌یابی تنش میان آیت‌الله خمینی و ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور اسلامی، اتحادیه کمونیست‌های ایران نوک پیکان حمله‌اش را به سوی آیت‌الله خمینی گرفت. با آغاز

اختناق فراگیر در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، اتحادیه به جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی پیوست. پس از چند ماه تدارک در جنگل‌های شمال، در سحرگاه دوشنبه ۵ بهمن ۱۳۶۰ نیروهای مسلح "سربدارش"، «به دنبال یک مانور نظامی و پشت سر گذاشتن "حلقه محاصره"... وارد آمل شده و تا ساعت ۹/۵ شب در سطح شهر مستقر گردیدند.» (حقیقت، ۲۹ اسفند ۱۳۶۰) این عملیات که با چشم‌انداز قیام در دیگر شهرهای شمال ایران به اجرا درآمده بود، با لشکرکشی فوری نیروهای دولتی به آمل و در پی دو روز درگیری خونین، به واپس‌نشستن سربداران به جنگل انجامید. حکومت در همان روز ۷ بهمن که شهر را فتح کرد، ده‌ها تن از سربداران و جوانان آملی‌ای که به آن‌ها پیوسته بودند را به جوخه‌های اعدام سپرد. از آن روز نیز به شکار رهبری و کادرها و اعضای اتحادیه برآمد. سیامک زعیم و شماری دیگر از سربداران را در همان روز ۷ بهمن به دام انداخت. حسین ریاحی و بخش بزرگی از رهبران، کادرها و اعضای اتحادیه در "ضربه‌ی سراسری" تیرماه ۱۳۶۱ به چنگ پاسداران جمهوری اسلامی افتادند. حسین ریاحی و ۲۱ تن دیگر از آن خیل را در ۵ بهمن ۱۳۶۱ در آمل اعدام کردند؛ دسته جمعی. سیامک زعیم را اما پس از سه سال شکنجه و در سال ۱۳۶۳ می‌کشند؛ باز در پنجم بهمن!

با این همه، اتحادیه کمونیست‌ها تا چند سال پس از دستگیری رهبران خود و جنا شدن پاره‌ی بزرگی از اعضا و هوادارانش، برجا می‌ماند و مبارزه‌ی خود را علیه جمهوری اسلامی در تبعید ادامه می‌دهد. این سازمان در سال ۱۳۸۰ با برپایی "کنگره‌ی مؤسس"، خود را حزب کمونیست ایران (مارکسیست، لنینیست، مائوئیست) می‌خواند و انتشار حقیقت را به عنوان ارگان خود از سر می‌گیرد.

اردیبهشت ۱۳۸۸ / مه ۲۰۰۹

سرچشمه‌ها؛ حقیقت (ماهنامه و هفته‌نامه)؛ تراب حق‌شناس، احزاب و سازمان‌های جنبش کمونیستی ایران، نقطه، شماره ۷، سال سوم، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۰؛ یونس پارسا بنابه تاریخ صد ساله‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران، جلد دوم، انتشارات راوندی، آمریکا، صص ۵۲۸-۵۲۴؛ تقی تام، هزیمت و عزیمت، در: گریز ناگزیر، میهن روستا، مهناز متین، سیروس جاویدی، ناصر مهاجر، جلد دوم، نشر نقطه، آلمان، ۱۳۸۲، صص ۷۹۰-۷۷۸

جایگاه سیاسی رفیق سیامک زعیم در اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران

<http://www.mano-paltalk.net/pdf3/zaim>

اسناد

- تاریخچه‌ی مختصری از مبارزات زنان در تاریخ معاصر ایران
- روایت کیت میلث از تدارک مراسم ۸ مارس
- ۱۷ اسفند، روز جهانی زن را جشن بگیریم: کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زنان
- پافشاری زنان آزادی‌خواه بر آرمان خویش: بیانیه‌ی کمیته‌ی تدارکاتی روز جهانی زن
- تجمعات و راه‌پیمایی زنان
- پروین نجفی
- ما زنان ایرانی، در بند نمی‌مانیم: بیانیه‌ی کمیته‌ی دفاع از حقوق زن
- ۱۷ اسفند ۱۳۵۷، سرآغاز مبارزات توده‌ای زنان پس از سرنگونی رژیم شاه
- وضعیت زن در ایران معاصر: سخنرانی شهلا روزبه در روز جهانی زن
- حقوق زنان
- خسرو روزبه
- «زن حجاب را رعایت کن»
- انوشا هودس



تاریخچه‌ی مختصری

از مبارزات زنان در تاریخ معاصر ایران

سیامک زعیم

متن دست‌نویس این سند را پرویز شوکت در اختیار ما گذاشته است، از او سپاسگزاریم.

به گمان شوکت، این متن را که نه تاریخ دارد، نه نام نویسنده را بر پیشانی خود، زنده‌یاد سیامک زعیم، از بنیان‌گذاران سازمان انقلابیون کمونیست تهیه و تدوین کرده است.

چنین به دیده می‌آید که زعیم آن را به شکل گفتار در جلسه‌ای ارائه داده که سپس نوار آن به روی کاغذ آمده و سپس‌تر به شکل نوشتار و برای آموزش در اختیار کادرها و اعضای این سازمان قرار گرفته است. چه بسا دلیل برخی اشتباه‌های خرد در املا، انشا و تاریخ‌ها از همین‌جا سرچشمه گرفته باشد.

جمله‌ی پایانی این گفتار جای تردید نمی‌گذارد که متن منطقی‌می‌بایست بین سال‌های ۵۱-۱۳۵۰ تدوین شده باشد. با توجه به اینکه نزدیک به ۴۰ سال از آن تاریخ می‌گذرد و با توجه به اینکه در آن زمان، داده‌ها درباره‌ی جنب و جوش‌های زن ایرانی در دهه‌های پیشین اندک بود، این سند اهمیت تاریخی می‌یابد. فراموش کردنی نیست که در آن روزگار، پژوهش درباره‌ی زندگی و مبارزه‌ی زن ایرانی گام‌های نخستین را برمی‌داشت. کتاب‌ها و نوشته‌ها در این زمینه انگشت‌شمار بود و انگشت‌شمارتر، جرگه‌ها و جریان‌های مارکسیستی که با بررسی‌دن تاریخ و در متن تحول تاریخی، حرکت رو به پیش زن ایرانی را یار و یاور باشند. این نوشته در چند مورد نیاز به تدقیق و تصحیح داشت. کروش‌ها و پانویس‌ها به همین منظور به متن افزوده شده است.

ناصر مهاجر

مقدمه:

صحبت ما بر سر تاریخچه‌ی مبارزات زنان ایران در زمان معاصر می‌باشد. منظور از این مبارزات، کوشش‌ها و مجاهدات زنان ایران برای کسب آزادی و به‌دست آوردن حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود در جامعه می‌باشد. جامعه‌ای که کم و بیش در دوران زندگی خود به صورت‌های مختلف، آزادی و حقوق انسانی این دسته از اعضای خود را نفی کرده‌است. درست به‌خاطر سرکوب‌کردن و به رسمیت نشناختن این حقوق و آزادی‌ها است که زنان به‌عنوان نیمی از اعضای فعال جامعه، ندای حق‌طلبانه‌ی خود را بلند کرده و برای

دست یافتن به آمال و خواسته‌های انسانی خود، دست به مبارزه می‌زنند. این مبارزه نشیب و فرازهای گوناگون و شکل‌های مختلف دارد. زمانی که افراد جامعه به‌طور کل به آزادی‌های نسبی دست یافته‌اند، خواسته‌های زنان راه برابری و مساوات با حقوق و مقام مردان تشکیل می‌دهد. گاه که جامعه در شرایط خفقان و اختناق به سر می‌برد، این آمال به‌صورت آزادی‌خواهی و طلب حقوق اجتماعی برای کلیه افراد جامعه ظهور می‌نماید.^۱ ولی آنچه که در خور تعمق و توجه است، این است که این مبارزه هیچ‌گاه به‌طور کامل متوقف نمی‌شود؛ اگرچه زمانی به‌صورت راکد در می‌آید. اصولاً تا وقتی که در اجتماعی ظلم و تعدی و سرکوب حقوق مردم وجود دارد، مقاومت و مبارزه نیز وجود خواهد داشت. این قانونی است که صحت کلی آن را تاریخ بشریت به اثبات رسانده است.

اصل دوم قانون اساسی [مشروطیت] می‌گوید: «مجلس شورای ملی نماینده‌ی قاطبه‌ی اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.» در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این قاطبه‌ی اهالی مملکت کدام است؟ آیا شامل تمام زنان و مردان به‌طور مساوی نمی‌شود؟ یک مملکت مجموعه‌ای است از مردان و زنان. در قسمتی از ماده‌ی (۱۰) قانون سابق انتخابات مجلس شورای ملی چنین می‌نویسند: «کسانی که از حق انتخاب کردن محرومند عبارتند: از نسوان و کسانی که خارج از رشدند و تحت قیمومیت شرعی هستند، ورشکستگان به تقصیر، متکدیان و اشخاصی که به وسایل بی‌شرفانه تحصیل معاش می‌کنند، مرتکبین به قتل و سرقت و سایر مقصرانی که مستوجب حدود قانونی اسلام شده‌اند...» در اینجا می‌توان از خود پرسید که چرا زنان در رابطه‌ی با حق رای جزء قاطبه‌ی اهالی مملکت منسوب نمی‌شوند و در ردیف کسانی که خارج از رشدند و تحت قیمومیت شرعی هستند، گذاشته شده‌اند؟

اگر نگاهی به تاریخ معاصر ایران بیندازیم، می‌بینیم مواردی که زنان دوش‌به‌دوش مردان در مبارزات اجتماعی و سیاسی شرکت داشته‌اند، کم نیستند. اولین باری که تاریخ [معاصر] از مبارزات زنان هم‌دوش مردان یاد می‌کند، جنبش تنباکو است که در زمان ناصرالدین شاه اتفاق افتاد. در سال ۱۲۷۰ هجری شمسی، امتیاز دخانیات از طرف ناصرالدین شاه به شرکت رژی انگلیسی واگذار و تولید و مصرف آن در سرتاسر کشور به انحصار این شرکت درآمد. مردم در آن زمان، امتیاز به یک شرکت خارجی را تنگ و بدبختی تلقی نموده و به هیجان آمدند. در این میان میرزای آشتیانی و حاج میرزا حسن شیرازی به پیروی از

۱- در متن دست‌نوشته آمده است: «... گاه افراد جامعه در شرایط خفقان و اختناق به سر می‌برند...»

تمایل مردم استعمال دخانیات را تحریم کردند. شاه و امین‌السلطان صدراعظم [وی]، جمعی از روحانیون خود فروخته - از قبیل امام جمعه که داماد شاه نیز بود - را مأمور نمودند تا مردم عصیان کرده را ساکت نمایند.^۲ یک روز هنگامی که یکی از روحانیون مردم را به تسلیم دعوت می‌نمود و تا اندازه‌ای نیز در کارش موفق شده بود، به ناگهان دسته‌ی بزرگی از زنان تهران، جوشان و خروشان به میان مردم هجوم آورده و با صدای بلند خطاب به مردم چنین گفتند: اگر مردان ما بخواهند نسبت به این واقعه بی‌اعتنا بمانند و تسلیم شوند ما زنان چادرهای [مان] را به دور انداخته لباس مردانه می‌پوشیم و نخواهیم گذاشت حق ملی ما به دست بیگانگان بیفتند^۳ و سپس با شعارهای کوبنده‌ی خود مردان را به ادامه‌ی مبارزه‌ی مقدس ملی دعوت نمودند. بعدها معلوم شد که این‌ها جزء دسته‌ی بزرگی از زنان بودند که قبلاً به‌دور هم جمع گشته تا جهت مبارزه علیه امتیاز تنباکو، این مبارزه را هرچه بیشتر وسعت دهند. آن روز زنان و مردان دوشادوش یکدیگر به کوچه و خیابان ریخته، قلیان‌ها و چپق‌ها را از خانه‌ها خارج و مقابل چشم مردم شکسته و معتادین را به ترک عادت دعوت نمودند. و سرانجام، این مبارزات دلیرانه موجب آن شد که شاه عقب‌نشینی کرده و به ناچار امتیاز نامبرده را لغو و غرامت آن را بپردازد.

پس از جنبش تنباکو تا سال ۱۲۸۵، یعنی دوران آغاز جنبش مشروطیت، از مبارزات زنان خبری نیست. ولی در تمام دوران جنبش مشروطیت، زنان ایران دوش‌به‌دوش برادران خود برای برآورده شدن خواسته‌های دموکراتیک قاطبه‌ی اهالی مملکت ایران دست به مبارزه‌ی آشتی ناپذیر می‌زنند.

هنگامی که دولت روسیه تزاری در سال ۱۲۸۶ اولتیماتوم ۴۸ ساعته به ایران داده و بعضی از شهرها را به تصرف خود درآورده و قصد آمدن به طرف تهران را داشت، وکلای مجلس در یک جلسه‌ی سری تصمیم به تسلیم و قبول اتمام حجت روسیه‌ی تزاری گرفته

۲- کلمه‌ی "مأمور" در جمله‌ی بالا از ماست. کلمه‌ای که در متن اصلی آمده گنگ و ناخواناست.

۳- آنچه در این گفتار آمده نقل به معناست. نقل قول دقیق و کامل را در زیر می‌آوریم: «پس از آنکه اعلان جهادیه منتشر گردید و مترتب بر آن مجلس علما و درباریان منعقد، امین‌السلطان متقبل گردید که امتیاز را مرتفع سازد و معامله را فسخ نماید. اقایان هم متعهد شدند که شایعه‌ی جهادیه را مکذب شوند و در بالای منبر مردم را امر به صبر و تأمل و انتظار تا روز چهارشنبه ۲۱ ماه فرمودند و نیز به مردم رسانیدند که شما با پادشاه طرف می‌باشید و استرداد حقوق خود را جاهدید. این مقابله و مجاهده را جهاد گفتن خطاست. امام جمعه در بالای منبر به همین مضمون نطق نمود که یک دفعه صدای زن‌ها و ضجه‌ی آن‌ها بلند شد که امروز اگر مردان ما مانند زنان در خانه بنشینند، ما زنان جامه‌ی مردان می‌پوشیم و حق خود را از دست نمی‌دهیم، این چه فرمایش است که می‌فرمایید ما نه با پادشاه طرفیم نه با کس دیگر. ما اجرای حکم خدا

را خواهیم...» ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۴۲

بودند.^۴ اما به ناگهان ۳۰۰ تن از زنان مبارز که در زیر چادر و لباس و توی آستین‌های خود تپانچه و یا کارد و قمه پنهان کرده بودند، پدیدار گشته و از رئیس مجلس خواستند تا نمایندگان آنها را به درون جلسه اجازهی دخول دهد. ولی رئیس مجلس راضی به ملاقات نمایندگان آنها نشد. بنابراین، این زنان شیر دل تپانچه‌های خود را برای تهدید عیان کرده و نقاب‌های روی خود را پاره کرده و به دور انداخته و چند نفر از ایشان طی یک سخنرانی غرایبی گفتند: اگر وکلای مجلس در انجام وظایف خود و محافظت و برقراری شرف ملت ایران تردید نمایند، ما مردان و فرزندان خود را کشته و اجسادشان را در همین‌جا خواهیم افکند. مجلس در تحت نفوذ این تهدیدها طی شور کوتاهی اتمام حجت را رد کرد و دولت روسیه تزاری که پی به تصمیم مجلس و اراده ملت برده بود، اجباراً قزاقان خود را از شهرهای اشغالی فراخواند.^۵ ایوانسکی در کتاب خود به نام *ایران در راه مبارزه برای استقلال* می‌نویسد: «در نهضت مشروطه زنان شرکت فعال داشته و عکس یک گروه ۶۰ نفری چادر به سر و تفنگ به دست در اختیار ماست. این زنان مبارز محافظ یکی از سنگرهای تبریز بودند.»^۶

جریده‌ی *حبل‌المتین* که یکی از روزنامه‌های آزادی‌خواه دوران انقلاب مشروطیت محسوب می‌گردید، نوشت: «در یکی از زد و خوردهایی که بین اردوی انقلابی مشهور ستارخان با لشکریان شاه درگرفت، بین کشته‌شدگان انقلابیون جسد ۲۰ زن مشروطه‌طلب در لباس مردان پیدا شده.»

مثال‌های فوق روشنگر روح زنان زحمتکش مردم ما می‌باشد و تاریخ مبارزات مردم ایران این‌گونه قهرمانی‌ها بسیار دارد که متأسفانه ما به علت محدودیت وقت این جلسه از ذکر همه‌ی این‌ها خودداری می‌کنیم. در همین زمان مجلات انقلابی مانند *صور اسرافیل* و *ملانصرالدین* به طرق مختلف کمک‌های شایانی به بالا بردن آگاهی زنان نسبت به حقوق اجتماعی خود نمودند. این مجلات برای اولین بار شروع به انتقاد شدید از ازدواج اجباری، حکمروایی پدر و مادر و شوهر بر زن و حق مرد برداشتن چند زن و نداشتن حقوق زنان، کردند. در رشت نیز مجلاتی مانند *نسیم شمال* که توسط سید اشرف [الدین] گیلانی چاپ

۴- در متن دست‌نوشته آمده است: «...تصمیم به تسلیم‌طلبی و...»

۵- مورگان شوستر، *اختناق در ایران*، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، ص ۲۴۱

۶- نگاه کنید م. پاولویچ، و. تریا و س. ایوانسکی، سه مقاله درباره‌ی *انقلاب مشروطه‌ی ایران*، برگردان به فارسی م. هوشیار، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول، ۱۳۳۹، ص ۵۵.

می‌شد، در این مورد مقالات فراوانی نوشت. در سال ۱۲۸۹ مجمع انقلاب زنان در شیراز به وجود آمد.^۷ این مجمع مبارزات کوبنده‌ای جهت احقاق حقوق پایمال شده‌ی زنان و نیز مبارزه‌ی سختی بر علیه حجاب نمود. مجله‌ی دختران ایران از انتشارات این مجمع بود. پیدا شدن قانون اساسی و آزادی نسبی برای مدت کوتاهی فرصت خوبی بود که به زنان امکان داد بهتر متشکل شده و انجمن‌هایی به وجود بیاورند. از این جمله است انجمن ملی زنان در تهران تشکیل شد، اعضای این انجمن بیشتر زنان طبقه‌ی مرفه بودند و بحث‌های آنها بیشتر محدود به دخالت خارجیان در امور ایران و لزوم مبارزه با آن می‌شد. در همین زمان نشریاتی چند مخصوص زنان چاپ شدند، مانند مجله‌ی دانش که در سال ۱۲۸۹ توسط یک سردبیر زن افتتاح شد.^۸ یا مجله‌ی هفتگی زبان زنان که در سال ۱۲۹۸ در اصفهان، توسط صدیقه دولت‌آبادی انتشار پیدا کرد. و در سال ۱۳۰۱ مجلات عالم بانوان ایران و عالم نسوان در تهران چاپ می‌شدند.^۹ در این مجلات بیشتر درباره‌ی تحصیلات زنان، طرز تربیت فرزندان و غیره صحبت می‌شد. و مسائلی مانند حقوق زنان و از بین بردن حجاب، کمتر بحث می‌شد. در اواسط سال ۱۳۰۱ انجمن زنان وطن‌پرست توسط زنی به نام مهربانو افتتاح گردید.^{۱۰} مهربانو در مدرسه امریکایی‌های تهران تحصیل کرده بود و از طبقه‌ی بسیار مرفه ایران بود. توجه او بیشتر به تحصیل زنان بود. بنابراین برنامه‌های این گروه به هیچ‌وجه شامل مبارزه با حجاب، خرافات و مهم‌تر از همه مبارزه برای مساوات نبود؛ چون در مقیاس وسیع تحصیل برای اکثریت عظیم زنان ایران، امکان نداشت. برنامه‌های این گروه بیشتر برای زنان طبقه‌ی مرفه بود. برای اینکه مجبور نبودند برای گذراندن زندگی‌شان روزی ۱۴ ساعت در مزارع و یا کارگاه‌های قالی‌بافی و غیره کار کنند. در این

۷- دختران ایران هفته‌نامه‌ای که در سال ۱۳۱۰ به دست زندخت انتشار یافت در ابتدا در شیراز و سپس در تهران منتشر می‌شد. مجمع انقلاب زنان در شیراز در دوره‌ی رضا شاه به انجمن نهضت نسوان تغییر نام داد. زندخت در این باره می‌نویسد: «این انجمن در ابتدا انقلاب نسوان نامیده شد و مقصود ما از این کلمه‌ی انقلاب، انقلاب اجتماعی و فکری و ادبی بود. چون دیدیم بین توده سوء تفاهم به وجود می‌آورد، کلمه‌ی "نهضت" را به جای انقلاب برگزیدیم.» دکتر طلعت بصری، زندخت، پیش‌آهنگ نهضت آزادی بانوان ایران، طهوری، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۲

۸- در متن اصلی آمده است: «... روزنامه‌ی دانش...» که نادقیق است.

۹- نویسنده در اینجا دچار اشتباه است. عالم نسوان در سال ۱۲۹۱ شمسی بنیان گذاشته شد (۱۹۲۰ میلادی) از سوی مجمع فارغ‌التحصیلین مدرسه‌ی عالی اناتیه‌ی امریکایی ایران و به صاحب امتیازی نوا به خانم صفوی. روزنامه‌ی بانوان در سال ۱۲۹۹ (ژوئیه ۱۹۲۰) انتشار پیدا کرد؛ به مدیریت و سردبیری شهناز آزاد. نگاه کنید به محمد صدرهاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران (جلد چهارم)، انتشارات کمال، اصفهان، چاپ دوم: ۱۳۶۴، صص ۱ تا ۵ و ۲۶۱ تا ۲۶۳

۱۰- با این نام‌ها آشنا نیستیم.

مبارزات سیاسی گروه‌های مختلف مانند جنگلی‌ها، حزب کمونیست ایران، جنبش‌های مختلف مانند [جنبش شیخ محمد] خیابانی و [نهضت کلنل محمد تقی خان] پسیان اثرات زیادی بر تشدید مبارزات زنان برای مساوات و شناخت حقوق اجتماعی آنان گذاشتند. در مرامنامه‌ی جنبش جنگلی، در ماده‌ی دوم بند ۹، اصول تساوی مرد و زن در حقوق مدنی و اجتماعی به طور کامل ذکر شده. در برنامه‌ی حزب کمونیست ایران برای اولین بار یک ماده برای مرخصی با مواجب برای زنان باردار در مدت ۴ هفته پیش و پس از وضع حمل پیش‌بینی شده بود.

در ضمن تا قبل از سال ۱۳۰۰ شمسی جمعیت‌هایی مانند جمعیت زنان بهایی^{۱۱} و جمعیت نسوان وطن‌خواه، جمعیت فارغ‌التحصیل‌های مدرسه امریکایی تشکیل یافتند که از میان این‌ها جمعیت نسوان وطن‌خواه از همه مترقی‌تر بود.^{۱۲} شعار این جمعیت بالا بردن سطح فرهنگ زنان و رفع حجاب و ترویج کالاهای ایرانی و پوشیدن لباس‌های ایرانی بود. در این موقع جمع مرتجع جزوهای به نام مکر زنان انتشار داده بودند. زنان عضو این جمعیت یک روز تمام در شهر تهران همه جزوهای را خریدند و در میدان توپخانه آتش زدند و با این عمل آمادگی خود را برای مبارزه با خرافات اعلام داشتند.

در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ سازمان‌های بسیاری در اغلب شهرهای ایران مانند تهران، رشت، قزوین و غیره به وجود آمدند. این سازمان‌ها با حزب کمونیست ایران مربوط بودند و این حزب قاطعانه از آن‌ها پشتیبانی کرده و رهبری‌شان می‌نمودند. شعارهای مهم این سازمان‌ها شرکت زنان در امور اقتصادی و سیاسی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق طلاق و حق [حضانت] اولاد را تشکیل می‌داد. و خلاصه خواستار حقوق مساوی بین زن و مرد بودند. برجسته‌ترین این سازمان‌ها جمعیت پیک سعادت نسوان و جمعیت بیداری نسوان

۱۱- درباره‌ی انجمن زنان بهایی آگاهی‌ای نداریم. اختر کامبخش (۱۳۲۱-۱۳۸۵) نیز در مقاله جنبش مترقی زنان ایران در راه احراز حقوق اجتماعی خود به این انجمن اشاره دارد: «... تا قبل از سال ۱۳۰۰ شمسی جمعیت‌هایی مانند فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی امریکایی، جمعیت زنان بهایی و جمعیت نسوان وطن‌خواه تشکیل یافتند که مترقی‌تر از همه همان جمعیت نسوان وطن‌خواه بود. شعار این جمعیت بالا بردن سطح فرهنگ زنان، به دست آوردن حقوق زن به ویژه رفع حجاب و ترویج کالاهای ایرانی بود ... در شیراز مجمع انقلاب زنان (۱۳۲۸-۱۳۳۱ هجری قمری) تاسیس گردید. این جمعیت با جسارت هرچه کامل‌تر علیه حجاب زنان و در راه آزادی و برابری حقوق بانوان تبلیغ و مبارزه می‌کرد و مجله‌ای نیز به نام دختران ایران که فقط هفت شماره انتشار یافت به وسیله این جمعیت منتشر می‌گردید...» دنیا، سال چهارم، ۱۳۴۲، شماره ۲۰۱، ص ۹۲. پیداست که سیامک زعیم در تدوین تاریخچه‌ی مختصری از مبارزات زنان در تاریخ معاصر ایران از نوشته‌ی اختر کامبخش همچو یکی از سرچشمه‌های اصلی کارش بهره گرفته است.

۱۲- نام دقیق آن مجمع فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی عالی اناتیه امریکایی ایران بیت ال است.

بوده‌اند. همین مبارزات پی‌گیر زنان سرانجام رضاشاه را به‌ویژه پس از مسافرت به ترکیه و دیدن آزادی‌های زنان تُرک، مجبور ساخت که در سال ۱۳۱۴ دستور برداشتن حجاب را صادر کند.^{۱۳}

در سال ۱۳۱۴ قانون کشف حجاب از مجلس گذشت. در آن زمان ۳۰ سال از انقلاب مشروطیت، ۲۶ سال از قیام خیابانی، ۲۲ سال از جنبش جنگل و ۱۶ سال از نهضت پسیان می‌گذشت. همراهی زنان و مردان و همچنین مبارزات احزاب، به ویژه حزب کمونیست و [نیز] اجتماعین و عامیون برای آگاهی زنان و مردان از حقوق اجتماعی زن، دولت وقت را مجبور می‌کرد که در این مورد اقدامی کند. این اقدام همان کشف حجاب بود. قانونی که برخلاف تمام عقاید اجتماعی، مذهبی و برخلاف تمام آداب و رسوم مردم بود. هیچ کوششی برای روشن ساختن مردم در مورد علت و منافع این قانون صورت نگرفت. نتیجه‌ی آن این بود که زنان به این قانون اهمیت نداده و همچنان با چادر از منزل خارج می‌شدند.^{۱۴} تا اینکه دولت وقت مجبور شد برای مجبور کردن زنان به اطاعت از این قانون دستور بدهد پاسبانان هرگاه زنی را با چادر در خیابان ببینند، چادر را از سر او بردارند. این مسئله، نفرت عمومی را زیاد کرد و زنان دیگر از خانه‌های خود خارج نشدند. و آورده‌اند که زنان مثلاً برای حمام رفتن، نیمه شب مخفیانه از خانه خارج می‌شدند تا به حمام بروند و یا مردان، زنان را در کیسه حمل می‌کردند. دولت وقت که باز هم نقشه خود را غیر قابل اجرا می‌دید، تصمیم گرفت که از آن پس دستمزد مردان را فقط به همسران‌شان بدهد. بدین ترتیب زنان مجبور بودند بدون چادر از خانه خارج شده تا حقوق شوهران‌شان را از اداره دریافت کنند. دولت نقشه‌ها و کوشش‌های زیادی در این مورد کرد. ولی اگر اکنون به درصد جمعیت زنان که در ایران هنوز چادر به‌سر می‌کنند توجه کنیم، می‌بینیم که این نقشه‌ی دولت چگونه شکست خورد. در اینجا صحبت بر سر این است که آیا کشف حجاب باعث آزادی زنان [شده] است؟ آزادی در چه؟ آزادی در نشان دادن قسمت‌هایی از بدن که قبلاً پوشیده بود؟ سعی در آزاد کردن زنان بدون اینکه به ریشه و اصول استثمار زنان توجه شود؟ آیا کشف حجاب تأثیری در مقام اجتماعی زنانی که عمر خود را در کارگاه‌های قالیبافی و یا در شهر تو تلف می‌کنند خواهد داشت؟ مگر زنان کشورهای آنگولا، موزامبیک و کنگو در افریقا و زنان کشورهای ونزوئلا، بولیوی و برزیل و سایر کشورهایی که تحت حکومت‌های عقب افتاده و مستعمراتی

۱۳- در دست‌نوشته آمده: «... این انسان‌ها...»

۱۴- در متن دست‌نوشته آمده: «... نتایج آن این بود که...»

در امریکای لاتین به سر می‌برند هرگز چادر و یا چیز دیگری شبیه به آن به سر می‌کرده‌اند یا می‌کنند؟ با کمی تعمق پی خواهیم برد که چادر و کشف آن همچون دامن‌های ماکسی و مینی و شلوارهای بلند و کوتاه، تنگ و گشاد، گرم و سرد نمی‌تواند در مقام زن در هیچ اجتماعی تأثیر اساسی داشته باشند. در ضمن در تمام مدتی که دولت برای از بین بردن حجاب اقدام می‌کرد، اقداماتی که به اصطلاح برای آزاد کردن زنان صورت می‌گرفت، صحبتی از حقوق اجتماعی زنان (حق رای و غیره) نمی‌شد. به‌طور کلی می‌توان گفت که این عمل دولت وقت تحت تأثیر فرهنگ اروپایی بود که در دولت نفوذ زیادی داشت. مقایسه‌ی مسیر طبیعی از بین رفتن حجاب در الجزیره - که در نتیجه‌ی مبارزات زنان هم دوش برادران خود با استعمارگران فرانسوی در طی سال‌های متمادی به‌وجود آمد - با از بین رفتن حجاب در ایران، می‌توان دید که این از بین رفتن حجاب نیست که باعث آزادی می‌شود، بلکه این آزاد شدن افکار، آزاد شدن برای شرکت در امور اجتماعی و سیاسی و غیره است که خودبه‌خود سبب از بین رفتن حجاب می‌شود.^{۱۵} همین‌طور می‌توان به زنانی که در حزب کمونیست ایران و یا در تشکیلات زنان حزب توده ایران فعالیت می‌کردند، توجه کرد که چگونه آگاهی آن‌ها خودبه‌خود سبب شد که چادر را کنار بگذارند.^{۱۶} تنها قدم مثبتی که در این دوره در مورد زنان برداشته شد، پذیرفته شدن زنان به دبیرستان‌ها و دانشگاه بود، چون تا حدی به زنان طبقه مرفه که قادر به تحصیل کردن بودند کمک کرد تا در امور اجتماعی داخل شوند.^{۱۷} نفع این قانون در آن زمان به ۲ تا ۳ درصد زنان ایرانی که مرفه بودند، می‌رسید.

استبداد دوران رضا شاه از طرف دیگر سبب شد که مقدار زیادی از روزنامه‌ها و مقالات مترقی از بین رفته و صدای نویسندگان و شعرای مردم در گلو خفه شود. با این همه نویسندگانی چون صادق هدایت، بزرگ علوی، احمد صادق، احسان طبری، به‌آذین، ... فرخی یزدی و جلال آل‌احمد از مبارزات خود برعلیه دیکتاتوری دست برداشتند و مقالات خود را به هر صورت که امکان داشت، چاپ می‌کردند. صادق هدایت زندگی مردم عادی را می‌نوشت. دردهای‌شان، غم‌های‌شان و شادی‌های کوچک‌شان را. او راجع به زنان ایران و بدبختی‌های‌شان، فحشا، استثمار مضاعف، ترس آن‌ها از اینکه از خانه بیرون رانده شوند،

۱۵- در متن دست‌نویس آمده: «... با مقایسه‌ی...»

۱۶- در متن دست‌نویس آمده: «... در کمیته‌ی زنان حزب توده...»

۱۷- در متن دست‌نویس آمده: «...قبول زنان به دبیرستان‌ها...»

زیاد نوشته. بعضی مانند قهرمان داستان *اعتراف* به جنایت متوسل می‌شوند و برخی به تحمل بدبختی‌ها تن در می‌دهند. او دردها را خوب بیان می‌کند، ولی قهرمانان او هرگز موفق به حل مسائل و درک صحیح از تضادهای اجتماعی نمی‌شدند و اکثراً در بی‌راهه‌های زندگی گم می‌شوند.

در سال ۱۳۲۰ به علت آزادی نسبی که در اثر تبعید رضا شاه، در ایران به وجود آمده بود، انجمن‌های دموکراتیک زیادی از جمله *انجمن دموکراتیک زنان ایران* به وجود آمد.^{۱۸} با رهبری این انجمن، هزاران نفر از زنان در تظاهرات مختلف برای حقوق دموکراتیک خود مبارزه کردند. در تمام ایران کنفرانس‌های زنان کارگر، دهقان و خانه‌دار تشکیل شد. از جمله اقدامات این تشکیلات برگزاری روز ۸ مارس به عنوان روز بین‌المللی زنان زحمتکش و افتتاح شعبات و سازمان‌های [زنان] بسیاری در اغلب شهرهای ایران بود. بعد از تشکیل جمهوری دموکراتیک آذربایجان و کردستان در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۴ و شکست آن‌ها، تمام انجمن‌های دموکراتیک در ایران تحت فشار و تعقیب قرار گرفتند. *انجمن زنان* نیز از این قانون مستثنی نبود. با این همه زنان به مبارزات ادامه دادند. در سال ۱۳۲۶ *انجمن دموکراتیک زنان ایران* عضو *فدراسیون دموکراتیک بین‌المللی زنان* شد. زنان ایران در کنگره دوم این انجمن در سال ۱۳۲۷ در بوداپست و در کنفرانس زنان آسیایی در سال ۱۳۲۸ در پکن شرکت کردند. در همین سال تمام انجمن‌های دموکراتیک، منجمله *انجمن زنان*، غیر قانونی اعلام و در نتیجه فعالیت زنان صورت علنی خود را از دست داده و به صورت مخفی درآمد. در این موقع مبارزات زنان در *کمیته‌ی زنان حزب توده* برای مبارزه با اختناق و برنامه‌های مربوط به زنان شدت یافت.^{۱۹}

در برنامه‌ی حزب توده *ایران* در سال‌های فعالیتش، مسئله‌ی تساوی دستمزد زن و مرد مورد بحث قرار گرفت. آنان سرانجام به این نتیجه رسیدند که آزادی زنان وقتی میسر است که [آنان] آزادی و استقلال اقتصادی پیدا کنند تا عاجز و دست‌نشانده‌ی مردها نباشند. در تمام این مبارزات اثرات انقلاب اکتبر [۱۹۱۷] روسیه را در خواسته‌های زنان می‌توان مشاهده نمود. مساوات زنان [با مردان] در روسیه [ی] پس از انقلاب و شرکت آنان در امور اجتماعی و تأثیر قانون حقوق مساوی برای کار مساوی و غیره در روسیه همراه با شرایط مشکل زندگانی زنان ایران، استثمار شدید آن‌ها در جامعه، نداشتن حقوق اجتماعی و سیاسی

۱۸- عنوان دقیق، تشکیلات *دموکراتیک زنان ایران* است و نه *انجمن دموکراتیک زنان ایران*.

۱۹- *کمیته‌ی زنان* در دست‌نویس، نادرست است. درست، تشکیلات *زنان* است.

سبب شد که زنان کارگر و تا حدی زنان دهقان به خصوص در شمال [گیلان] و آذربایجان متشکل شوند و برای حقوق خود مبارزه کنند. در این زمان مقالات و اشعار زیادی درباره‌ی زنان، حقوق و مساوات [حقوقی] آن‌ها [با مردان] چاپ شد. نویسندگانی چون ایرج میرزا، ابوالقاسم لاهوتی، میرزاده عشقی، پروین اعتصامی، ملک‌الشعراى بهار، یحیی دولت‌آبادی و عباس خلیلی مقدار زیادی مقاله در مورد زنان نوشتند. آن‌ها در مقالات خود نه تنها به زیبایی و عشق توجه کردند، بلکه از نقش مهم زن در اجتماع، اهمیتش به عنوان مادر، هوش و ذکاوت و همکاریش با مرد در امور اجتماعی نوشتند. یکی از بهترین این کتاب‌ها، کتاب زندگی سخت کارگر به قلم احمد خداداده است که راجع به زنان دهقان و شرایط سخت زندگی آنان و استثمار توسط شوهر، ارباب و غیره سخن می‌گوید.^{۲۰}

به علت روی کار آمدن دولت ملی دکتر مصدق، تا حدی آزادی‌های نسبی در ایران دوباره برقرار شد و در نتیجه فعالیت‌های زنان برای مدت کوتاهی به صورت علنی درآمد. در اینجا با به خاطر آوردن شرکت زنان در جنبش سی‌ام تیر می‌توان از میزان آگاهی‌شان از شرکت در امور اجتماعی و سیاسی آگاه شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دوباره انجمن‌های دموکراتیک تحت تعقیب بسیار شدید قرار گرفتند. به طوری که انجمن دموکراتیک زنان ایران در سال ۱۳۳۳ مجبور به خروج از کنفدراسیون بین‌المللی زنان شد و پس از آن به خاطر اختناق شدید مبارزات زنان ایران برای مدتی راکد ماند؛ ولی هرگز متوقف نشد.^{۲۱} همان‌گونه

۲۰- نام دقیق کتاب روز سیاه کارگر است. جلد نخست این کتاب در سال ۱۳۰۵ در مطبعه شرکت سعادت کرمانشاه به چاپ رسید. جلد دوم آن در سال ۱۳۰۶ اجازه‌ی انتشار یافت و در مطبعه‌ی شرافت احمدی در همان شهر به طبع رسید. این رمان رئالیستی درباره‌ی زندگی یک جوان روستایی گرد است. راوی که خود قهرمان داستان است در این کتاب مناسبات اجتماعی و قشریندی روستایی و سپس مناسبات طبقات شهری غرب کشور را با زبانی ساده و به شکلی زنده باز نمایانده است. روز سیاه کارگر در سال ۱۳۳۰ به روسی برگردانده شد و به نام سرنوشت رعیت انتشار یافت. باقر مؤمنی، پژوهشگر تاریخ در متن چاپ نشده‌ای که در دست ماست، از سه چاپ روسی این کتاب آگاهی داده است که مقدمه‌ی آخرین چاپ آن، تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۳۴ را دارد. هم اوست که کتاب دیگری از میرزا احمد خداداده را یافته و بازنشاسانده: گرامی تاریخچه‌ی داریوش به شعر است که قسمتی از کتیبه‌ی داریوش نیز در آن آمده.

آگاهی ما درباره‌ی احمد خداداده، اندک است. همین قدر می‌دانیم که او زاده‌ی کرمانشاه است. به احتمالی در سال ۱۲۶۹. بیشتر عمرش را در قریه‌ی کمشور دینور سر کرد و به کشاورزی روزگار گذراند. در دوران جوانی به اجتماع‌یون - عاصیون پیوست و پس از تشکیل حزب توده ایران، تا سال ۱۳۲۵ در صفوف آن حزب به فعالیت پرداخت و در کمیته‌ی دهقانی ایالت کرمانشاه نقش داشت. مؤمنی مرگ او را به سال ۱۳۳۴ دانسته است.

۲۱- این گفته نادرست است. تشکیلات دموکراتیک زنان که پیشتر تشکیلات زنان خوانده می‌شد، مانند سایر تشکل‌های وابسته به حزب توده‌ی ایران پس از اقدام به ترور شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، غیرقانونی اعلام شد. این تشکیلات که در اردیبهشت ۱۳۳۰ با نام سازمان زنان ایران احیا شد و به فعالیت خود ادامه داد، کماکان عضو فدراسیون دموکراتیک

که مبارزات مردان نیز دچار رکود گردید. معذالک شرکت دختران دانشجو در اعتصابات عظیم دانشگاه‌های تهران در طول سال‌های اختناق، تظاهرات دختران دبیرستان شاهدخت بر ضد قرار داد امینی - پیچ و اعتصاب معلمان برای ازدیاد حقوق که با شرکت وسیع معلمین زن انجام گرفت، همه و همه نشانه‌هایی از ادامه‌ی مبارزات زنان برای نیل به هدف‌های انسانی خود در جامعه بود.

با توجه به موج مبارزات اخیر در ایران، به خصوص در جریان مسئله‌ی اتوبوسرانی که با شرکت فعالانه دختران محصل و دانشجو و زنان تهران صورت گرفت، می‌توان احیای مبارزات زنان را به خوبی مشاهده کرد. در حال حاضر، مبارزات زنان بیشتر به خاطر آزادی در سطح ملی است. مسئله‌ی مساوات زنان و مردان در امور اجتماعی، در حالی که مردان خود از آزادی‌های اجتماعی و سیاسی برخوردار نیستند، مسئله عمده‌ی زنان را تشکیل نمی‌دهد. از زنانی که در مبارزات اخیر شرکت کرده‌اند می‌توان از دکتر مستوره احمدزاده، اشرف دهقانی، رقیه دانشگری و شهین توکلی که در تحت شرایط بسیار مشکل شجاعت‌های بی‌نظیری از خود نشان داده‌اند، نام برد.

پایان

روایت کیت میلث از تدارک مراسم ۸ مارس

کیت میلث، فمینیست نامدار آمریکایی، در کتاب *به ایران رفتن* که برگردان فرانسه آن "در ایران" نام گرفته، جزئیات جالبی را از فعالیت تروتسکیست‌های ایرانی به مناسبت روز جهانی زن در سال ۱۳۵۷ به دست می‌دهد. این کتاب بسیار مهم را در دفتر دوم این مجموعه بررسی کرده‌ایم.^۱ در اینجا پاره‌های پراکنده‌ی کتاب را که به تدارک مراسم روز جهانی زن از سوی تروتسکیست‌ها مربوط می‌شود، گرد آورده‌ایم. لازم به توضیح است که گزارش کیت میلث بیشتر بازگویی گفته‌های یکی از مسئولین اصلی کمیته‌ی موقت *تدارکات روز جهانی زن در ایران* به نام *کاته* است. هرچا که او یا هم‌سفرش صوفی وارد گفتگو شده‌اند، پرسشی پیش کشیده‌اند یا نظری ابراز کرده‌اند، آن را میان آکولاد { } قرار داده‌ایم تا موجب سردرگمی خواننده نشود. آنچه میان گروه آمده، برای فهم بهتر متن اضافه شده است.

این را نیز بگوییم که این بخش کتاب از متن فرانسه به فارسی برگردانده و با متن انگلیسی مطابقت داده شده است. در معدود جاهایی که متن انگلیسی گویاتر بوده، آن را ملاک قرار داده‌ایم. همه‌ی زیرنویس‌ها از مترجم است.

کاته برای کیت میلث و صوفی شرح می‌دهد که چرا و چگونه به تدارک مراسم روز جهانی زن دست زده‌اند:

«تا [به ایران] رسیدیم، خواستیم که برای زنان کاری را شروع کنیم؛ می‌خواستیم با جشن روز جهانی زن شروع کنیم. پنجاه سال بود که روز جهانی زن در اینجا برگزار نشده بود. وقتی این پیشنهاد را با گروهی از زنان در میان گذاشتیم، خیلی شاد شدند. {نوعی که او شاد است، خود شادمانی‌ست.}

"اصلاً کسی براتون تعریف کرده که چه شد دست به این کار زدیم؟ {صوفی پاسخ می‌دهد: اینجا و آنجا چیزهایی شنیده‌ایم. از اولش تعریف کن...} اونجا، خارج که بودیم، می‌شنیدیم تو روزنامه‌ها نوشتن که اینجا زنا می‌خوان به قرن نوزدهم برگردند. و ما می‌دانستیم که این واقعیت ندارد. دوستانم خیلی برآشفته بودند. می‌گفتند که ما باید پا پیش

۱- به *ایران رفتن*، ناصر مهاجر، در: *خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷* (دفتر دوم)، همبستگی جهانی، ص ۲۱۸ - ۱۹۹

بگذاریم. اما من با خودم فکر می‌کردم که ما به تنهایی قادر به این کار نیستیم و باید زنان ایران درگیر شوند... به این ترتیب درباره‌ی ۸ مارس متنی نوشتیم؛ همه‌ی تاریخچه‌اش را. و اعلام کردیم به خاطر اینکه انقلاب شده، می‌بایست دست به این کار تازه بزنیم. می‌دونین؛ الان فشار زیادی روی زن‌هاست. همه‌جا می‌گن که قیام را مردان و زنان با هم به ثمر رساندن. و واقعیت هم همین است. اما ما باید برای خواسته‌های خاص خودمان هم فعالیت کنیم... اوایل، هر کاری که خود زنان مستقلاً انجام می‌دادند، ضدانقلابی تلقی می‌شد. ما توانستیم خلافتش رو ثابت کنیم. جلسهای برگزار کردیم تا پیشنهاد بدیم هر کس - هر که باشد - که می‌خواهد جنبش را بسازد، بیاید. سالتی داشتیم در یک کتابخانه. ۲۰۰ زن آمدند. زیباترین جلسه‌ای بود که به عمرم دیده بودم! با اون پیشنهادهایی که داشتن... آه، البته، اولش کمی معذب بودند. می‌گفتند: "شماها کی هستین؟ پشت این کار چیه؟ چه کاره هستین؟" ... اینجا بود که بلند شدم و حقیقت را به آنها گفتم؛ اینکه در این باره از پیش فکر کرده و با چند زن دیگر هم حرف زده‌ام؛ و این سالن را گرفته‌ایم برای بحث؛ شما هستید که تصمیم می‌گیرید چه کنیم. هیچ کس دیگری برای شما تصمیم نخواهد گرفت. {این دیگر ماده منفجره است که ما خودمان باید تصمیم بگیریم.}

بعضی‌ها پیشنهاد دادند که چند نفر انتخاب شوند. اما کسی، کسی را نمی‌شناخت... به همین دلیل همه گفتیم بهتره از خیر انتخابات بگذریم، پیشنهاد مشخصی ارائه بدیم؛ کسانی که می‌توانن کاری انجام بدن، شهرو می‌شناسن و می‌تونن دنبال سخنران بگردن داوطلب شن. به این ترتیب ۱۲ نفر به اضافه‌ی خود من کار را شروع کردند. ۳ هفته وقت داشتیم. هفته‌ی بعد، بنا بود جلسه باز هم روز شنبه برگزار شود. زنان نام‌هاشان را نوشتند و شروع کردند به کار. خیلی خوب بود. همه درگیر بودند. زنان اسلامی هم به اندازه‌ی زنان چپ و میانه‌رو... می‌دونن، اینجا آدم‌ها از ایدئولوژی کمی واهمه دارن. در عین حال فکر می‌کنن که چون انقلاب شده، باید به یه چیزی تعلق داشته باشن. اما ما می‌گیم هیچ لزومی نداره که به چیزی تعلق داشته باشید. بیاید از همین مشکلاتی حرکت کنیم که در طول یک سال گذشته برای زنان ایران به وجود آمده. یکیش مهدکودک؛ مهد کودک رایگان؛ بعدش سقط جنین رایگان و برابری دستمزدها. سقط جنین، بعد از آمدن خمینی، به یک موضوع تابو تبدیل شده و کسی درباره‌اش حرف نمی‌زنه. اما هنوز می‌شه درباره‌ی مهد کودک و برابری دستمزدها حرف زد.

تا جلسه‌ی بعد، همه چیز خوب پیش رفت. به کتابخانه برگشتیم؛ به همان جای سابق. دو ساعت پیش از جلسه، یک مرتبه اعلام کردن که نمی‌تونیم بریم تو. واقماً هولناک بود.

شروع کردیم به گشتن در دور و بر تا مگر جایی پیدا کنیم. چون مردم داشتن از راه می‌رسیدن. یه مدرسه‌ی پسرانه پیدا کردیم. انتخاب دیگری نداشتیم. مدرسه را گرفتیم؛ با حدود ۳۰۰ زن. واقعاً جانانه می‌رزمیدند. واقعاً معرکه بودند. اولش خیلی عصبانی شدند. گفتند اصلاً نباید از کتابخانه بیرون می‌آمدیم؛ "چرا تسلیم شدین؟" گفتیم؛ "خب، نمی‌خواستیم درگیری پیش بیاد؛ چون کلاس‌ها دیگه شروع شده؛ تقصیر دانشجوها هم که نیست؛ رئیس کتابخانه قول اونجا را به ما داده بود." واقعاً خیلی خشمگین بودن؛ اما جلسه شروع شد و تقریباً ۱۰ دقیقه بعد، سر و کله یک دسته اراذل و اوباش پیدا شد. زن‌ها شروع کردن به فریاد زدن و پا به فرار گذاشتن. سر و صدا را خوابوندیم. یه مرد گفت که نمی‌تونیم اینجا جلسه بذاریم. بچه مدرسه‌ای‌ها بودند و چند تا مرد که آن‌ها را نمی‌شناختیم. کمیته‌چی‌ها اغلب این شکل و شمایل هستن. دو سه ساعتی این جور گذشت. زن‌ها با اونا جر و بحث می‌کردن و توضیح می‌دادن - و دوباره دوباره توضیح می‌دادن - که ما می‌خوایم دور هم جمع شیم؛ می‌خوایم تشکل ایجاد کنیم. حسابی ترس برم داشته بود؛ چون به شدت خودم را مسئول حس می‌کردم. در نتیجه گفتیم؛ "بریم؛ بعداً دور هم جمع می‌شیم." زن‌ها گفتن؛ "نه! ما همین‌جا می‌مونیم..." گفتن؛ "اگه بخواهی می‌تونیم اسلحه هم برات پیدا کنیم؛ می‌تونیم این کارو بکنیم؛ می‌تونیم اون کارو بکنیم." رو پای خودشون بند نبودند؛ چه صحنه‌ای! معلومه که با اون مردها هم بگو مگو کردن. دوتا شون هم دستگیر شدن. راستش اون طوری هم دستگیری نبود. بردنشون کمیته. اونجا هم شرح ماقعه را نوشتند و درخواست کردند که به خواسته‌هاشون رسیدگی بشه. در نتیجه از اون وقت تا حالا سالنی که قولشو به ما داده بودن، پس گرفتن؛ همون سالن دانشکده‌ی پلی‌تکنیک رو که میتینگ بزرگ ۵ شنبه ۸ مارس قرار بود اونجا برگزار بشه. سخنران‌ها ترسیدن. در نتیجه همه چیز به هم ریخته؛ با اینکه شور و شوقی زیادی وجود داشت. اما همه جور تهمتی به ما زدند؛ از جمله اینکه "این‌ها راست‌های افراطی‌ان؛ فاحشه‌ان؛ چپی‌ان؛ توده‌ای‌ان؛ تروتسکیست‌ان؛ این‌ان؛ اون‌ان..." از شون می‌پرسم؛ "چرا به ما حمله می‌کنین؟" هر کدوم شون یه چیز میگن. اما همین نشون میده که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه‌س که روزی سر و ته شو درمی‌آرم. از شنبه تا حالا، ۲۴ ساعته دنبال جایی برای میتینگ‌مون می‌گردیم. غیرممکنه... گروه‌ها هم به جلسات ما می‌آمدند؛ فقط زنان منفرد نبودند. می‌بینی؛ گروه‌های زنان درست شدن. اما هنوز خیلی شکننده‌ان. یکی شون ده تا عضو داره؛ یکی شون بیست تا. فکر می‌کنن تنها کسانی هستن که می‌خوان جنبش زنان درست کنن؛ بنابراین، متشکل می‌شن... از اونجا که ما خارج بودیم، می‌دونیم چطور می‌شه یک سازمان زنان درست کرد. ما می‌تونیم [راه و

روش این کارو] به اونا منتقل کنیم؛ بهشون کمک کنیم؛ بهشون کمک کنیم که متشکل شن. این سازمان‌ها خیلی کمک بودن. برای ما دنبال جا گشتن. سخنران‌هایی - سازمان که نمی‌شه گفت - از گروه‌های‌شان پیشنهاد کردن. همین چند ساعت پیش، موفق شدیم. ساعت یک، دو سه گروه دور هم جمع شدیم و تونستیم یک جای خیلی بزرگ برای سخنرانی پیدا کنیم. ولی برای فردا؛ هفتم، نه هشتم... برای اینکه همه جاها رو برای پنج‌شنبه هشتم گرفتن. برای اینکه به این زن‌ها نشون بدهیم که جنگو نباختیم، تا ته خط می‌ریم و فردا برگذارش می‌کنیم. چاره‌ای نداریم {کاته مصمم است}. می‌تونم بهت بگم سخنران‌ها کی‌ان. اما یه چیز دیگه هم هست. به اونا گفتیم که حامیان بین‌المللی ما هم می‌یان. بنا بود برنادت دلوین^۲، تو، سیمون دوبووار و یک زن وکیل الجزیره‌ای [سخنران] باشید. اما اونا نیامدن. تو تنها کسی هستی که اینجا. چیز دیگری که باید بدونی اینه که احساسات ضدآمریکایی اینجا خیلی قویه. بهشون گفتیم: "در اینجا این دید وجود نداره که در آمریکا می‌تونن آدم‌هایی وجود داشته باشن که با ما هستن". به همین خاطر وجود تو در اینجا برای ما خیلی مهمه؛ برای اثبات همبستگی... اون گروه‌ها پیشنهاد کردن که بهتره نگیم آمریکایی [هستی]، بلکه بگیم "خارجی". منم حرف‌شون رو پذیرفتم. اونا تو رو می‌شناسن؛ خیلی‌هاشون تو رو می‌شناسن. یه چیزهایی تو مجله‌های زنان مثلاً نوشته می‌شد؛ اما می‌دونی، همه شون مال دولت بودن. هرچیزی هم که به شاه مربوط می‌شه، منفوره {به نظرم خیلی عجیب می‌آید که حتا نام مرا در مجله‌های زنانه‌ی زمان شاه آورده باشند؛ چرا که زمانی که دیگران دعوت فرح را به یک نشست فمینیستی قبول کرده بودند، من رد کردم. پس می‌بایست در محافل ایرانی تنها به عنوان یک دشمن خرابکار رژیم سابق شناخته شده باشم.} ما نوشته‌ایم که تو علیه رژیم شاه و برای زندانیان سیاسی مبارزه کرده‌ای. از این چیزها خیلی خوش‌شان می‌آید. اما پذیرفتم که نگوییم آمریکایی؛ بگوییم "خارجی"... از فرانسه و ایتالیا هم پیام آمده؛ روی کاست. به خاطر تنگی وقت، تلفنی پیام

۲- برنادت مک‌الیسکی دلوین *Bernadette Mc Aliskey Delvin* مبارز استقلال‌طلب ایرلندی، در سال ۱۹۴۷ در ایرلند شمالی متولد شد. او مبارزه را در زمان دانشجویی، با عضویت در سازمانی به نام *Democracy* که مدافع حقوق مدنی برای ایرلندی‌ها بود، آغاز کرد. دلوین از پایه‌گذاران حزب سوسیالیست جمهوری‌خواه ایرلند است (*Irish Republic Socialist Party*) و از سوی این حزب، بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴، به نمایندگی مجلس رسید. او که در ۲۱ سالگی به مجلس راه یافته جوان‌ترین نماینده‌ای بود که تا آن زمان به نمایندگی انتخاب می‌شد.

فرستادن و ما با وصل کردن ضبط صوت به تلفن اونا رو گرفتیم. رابین مورگان^۳ و گلوریا استین‌هام^۴ هم پیام فرستادن... حالا کلی سخنران داریم و من نمی‌دونم کی می‌تونیم پیام‌های همبستگی رو بخونیم. سالن بزرگیه؛ خیلی بزرگ. ممکنه پُر بشه و برنامه هم خیلی طولانیه... {کیت میلت که حدس می‌زند حزب توده سالن را گرفته، می‌پرسد: این سالن رو چه طوری گرفتین؟}... "این گروه در دانشگاه روابطی داره"... {"کدام گروه؟"} "گروه که نیستن؛ چندتا دانش‌جویان که راستش... {کاته به تته پته می‌افتد} به خاطر اون شاعره‌اس [سیاووش کسرای] که طرف‌دارای زیادی داره و به خاطر اینکه گفتیم او هم قراره بیاد. اما به نظر نمی‌رسه که اونا اصلاً بدونن ۸ مارس چیه. می‌دونی، در اولین جلسه‌ای که داشتیم، کسی پیشنهاد داد که او بیاد؛ من از دنیا بی‌خبر هم درآمدم که: مگه زن شاعر نداریم؟ بگذاریم اونا صحبت کنند. زن‌ها به من گفتند: اگه او صحبت کنه، چه ۸ مارس باشه چه نباشه، هزارها نفر می‌آن. من گفتم: "بگذارین کار خودمونو بکنیم." خوش‌شون نیامد. کسی نمی‌فهمید.

در این دو سه هفته‌ای که با این گروه‌های کوچک کار کرده‌ام، متوجه شده‌ام که رفته رفته می‌تونم با صراحت بیشتری با اونا بحث کنم. یه چیزی توشون تغییر می‌کنه؛ مصمم‌ان؛ اما این جمله از زبون‌شون نمی‌افته: "اگر مردها و زن‌ها کارهای مختلفی بکنن، این باعث جدایی میان مردم می‌شه و در انقلاب تفرقه می‌افته... {جلسات اول بحث درباره‌ی گردهم‌آیی، حضور زنان شگفت‌انگیز بود. اعداد، واقعاً هوش از سرش می‌برند و چشمانش برق می‌زند. یک تراکت ساده و دوپست و پنجاه زن آمدند. دفعه‌ی بعد، سیصد تا.} مردها تهدیدمون کردن و گفتن: "بسه؛ تمومش کنین." "نه!" باید این زنا رو می‌دید. حتا پیرزن‌های چادری فریاد می‌زدن: "گم شین ارادل"... {"مائوئیست‌ها هم شما رو اذیت کردن؟"} {طبق معمول؛ ولی ما داریم با زنان مائوئیست حرف می‌زنیم. هنوز خیلی به ما گوش نمی‌دن. تحت کنترلن؛ اما این تازه اولشه. به خصوص در دانشگاه. روزهایی هست که

۳- رابین مورگان *Robin Morgan* متولد ۱۹۴۱ در ایالت فلوریدا در آمریکای شمالی. شاعر، روزنامه‌نگار، فعال سیاسی در مبارزات حقوق مدنی و جنبش ضد جنگ ویتنام در سال‌های ۱۹۶۰ در آمریکا. رابین مورگان از فمینیست‌های شناخته‌شده در ایالات متحده و در سطح جهانی‌ست. کتاب‌های متعددی تا کنون از او به چاپ رسیده که معروف‌ترین‌شان *Sisterhood is powerful* (خواهرخواندگی نیرومند) نام دارد و در سال ۱۹۷۰ منتشر شده است.

۴- گلوریا استین‌هام (یا استینم) *Gloria Steinham/ Steinem* متولد ۱۹۳۴ در ایالت اوهایو در آمریکای شمالی. از چهره‌های سرشناس جنبش فمینیستی آمریکا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به شمار می‌آید. او نویسنده، روزنامه‌نگار و از پایه‌گذاران مجله‌ی فمینیستی *Ms.* است.

به خودم می‌گم: ول کن! اینا تا ابد در کارهای تو خرابکاری خواهند کرد. بعد، با یکی‌شان تا ته‌اش می‌رم. دست کم تا زمانی که بتونیم هم‌زیستی پیدا کنیم. در مورد بعضی نکات توافق داریم. مطلقاً اساسی‌ست که چپ ما رو به رسمیت بشناسه. وقتی شما رو به رسمیت می‌شناسن که قدرت داشته باشین. دست‌کم در مورد ما این طور بوده. وقتی هزاران زن در جنبش باشن، برای سوسیالیست‌ها احترام برانگیز می‌شن. با این حال، هر وقت که لازم باشه، می‌تونن به شما بگن بورژوا فمینیست.»

برگردان: ناصر مهاجر

برگرفته از:

En Iran, Kate Millett, photos Sophie Keir, édition des Femmes, traduit de l'américain par Sophie Dunoyer, 1981, pp 116-125

Going to Iran, Kate Millett, with photographs by Sophie Keir, Coward, McCann & Geoghegan, NY, 1982, pp 74-80

۱۷ اسفند، روز جهانی زنان را جشن بگیریم:

کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زنان در ایران *

«۱۷ اسفند، روز جهانی زنان را جشن بگیریم»

اعلامیه زیر از طرف کمیته موقت تدارکات روز جهانی زنان در ایران منتشر شده است. تاکنون عده‌ی کثیری از زنان مبارز پشتیبانی خود را از برگزاری مراسم بزرگداشت این روز در ایران اعلام داشته‌اند ما نیز پشتیبانی خود را از این گام خواهران مبارز اعلام می‌داریم و از همه‌ی طرفداران و خوانندگان این نشریه می‌خواهیم که فعالانه در جهت برگزاری هرچه وسیع‌تر این بزرگداشت شرکت کنند.

هفدهم اسفند، مطابق با ۸ مارس روز جهانی زنان است. در این روز در سراسر گیتی، از آفریقا گرفته تا آسیا، و از استرالیا گرفته تا اروپا و آمریکا، زنان مبارز برای احقاق حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی مساوی و برای آزادی از قید هرگونه بند و ستم به دور هم گرد آمده، جلسات و تظاهرات وسیعی برپا می‌کنند.

ریشه‌های تاریخی روز جهانی زنان به بیش از هفتاد سال قبل یعنی ۸ مارس ۱۹۰۸ برمی‌گردد. در این روز زنان کارگر جامعه‌دوز شهر نیویورک علیه شرایط غیرانسانی کار و برای کسب حق رأی تظاهرات عظیمی برپا کردند. دو سال بعد در کنگره‌ی زنان سوسیالیست در کپنهاگ این روز به عنوان روز جهانی زنان انتخاب شد. در سال ۱۹۱۷ در همین روز بود که زنان کارگر نساجی در روسیه بپاخواستند و برای اعتراض به وضع بد زندگی، کمی دستمزدها و قحطی نان اعتصاب کردند. این اعتصاب سرآغاز سلسله مبارزاتی بود که بالاخره به سرنگونی سلطنت تزار و پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه منجر شد.

پس از به خاموشی گرائیدن آتش‌افروزان جنبش مساوات طلبانه زنان در دهه‌ی ۱۹۲۰، این روز هم در اغلب نقاط جهان به دست فراموشی سپرده شد.

با اوج‌گیری مجدد جنبش آزادی‌بخش زنان در دهه‌ی اخیر، روز جهانی زنان تبدیل به روز همبستگی و هم‌پیمانی زنان تمام جهان برای ریشه‌کن کردن هرگونه تبعیض و ستم

* چه باید کرد، شماره‌ی ۳، ۸ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱۴ و ۱۶

علیه زن و پایان بخشیدن به موقعیت اجتماعی درجه دوم زنان شده است. برای زنان ایرانی امسال روز جهانی زنان از معنی و مفهوم خاصی برخوردار است پس از یک سال و نیم مبارزه وسیع و بی‌امان، به نیم قرن استبداد و ظلم پهلوی و رژیم شاهنشاهی خاتمه داده شده است. در این مبارزه‌ی سخت و طولانی در همه‌جا زنان دوشادوش برادران خود برای درهم نوردیدن بساط حکومت سرنیزه و ترور و مفتوح کردن باب آزادی‌های سیاسی و مدنی مبارزه کرده‌اند. در این جدال تاریخی حق و باطل زنان هیچ‌گونه تزلزلی از خود نشان ندادند و از دور افتاده‌ترین قصبات گرفته تا شهرهای چند میلیونی هم‌پای برادران خود با قدم‌های استوار در راه انقلاب پیش رفتند.

پیش از یک سال مبارزه‌ی بی‌امان در ایران، برای همیشه افسانه ضعف فکری و جسمانی زن را منهدم ساخت. هزاران زن ایرانی که جان خود را نثار آزادی کردند و به دست دژخیمان رژیم شاهنشاهی به خاک و خون کشیده شدند، شاهد بی‌چون و چرای این مدعا هستند. میلیون‌ها زن ایرانی با شرکت خود در این مبارزات به همه‌ی جهانیان نشان داده‌اند که زنان می‌توانند و می‌باید در همه‌ی شئون اجتماعی شرکت داشته باشند.

در طی سال گذشته زنان نیز درخواست‌های خود را برای احقاق حقوق پایمال شده‌ی خود عنوان کردند. در نواحی مختلف کشور درخواست‌های زیر از طرف زنان مبارز مطرح شده است:

● مزد مساوی در مقابل کار مساوی

● لغو قوانین پوسیده و ارتجاعی که حق تصمیم‌گیری در مورد زندگی و سرنوشت زنان را در اختیار دیگران قرار می‌دهد

● حق تشکل سازمان مستقل و مبارز

حرارت آتش قروزان این جنبش انقلابی بود که به زنان نیز قدرت داد تا انزجار خود را از تبعیضات، اجحافات و ستمی که به زنان روا می‌شود، با صدایی رسا بیان کنند. ولی برای رفع این تبعیضات و ظلم‌ها مبارزه باید ادامه یابد. برای کسب حقوق کامل و متساوی، ما زنان باید تنها به نیروی عظیم خود و حمایت و همبستگی برادران مبارز اتکا کنیم. برای دستیابی به پیروزی باید نیروی لایزال میلیون‌ها زن محروم ایرانی سازمان یابد و صفوف زنان مبارز متشکل و فشرده شود. همچنان که جنبش کنونی و پیروزی بدست آمده تنها با اتکا به نیروی توده‌ی عظیم کارگران و زحمتکشان و از طریق متشکل کردن هرچه بیشتر صفوف آنها حاصل شد.

گرچه ضربات مهلک و قاطعی بر پیکره‌ی پوسیده‌ی استبداد پهلوی و کنترل امپریالیسم جهانی در ایران وارد شده است، اما هنوز تا پیروزی نهایی انقلاب، یعنی تا بازسازی جامعه برپایه‌ی نوین راهی طولانی در پیش داریم. جامعه‌ای که در آن هیچ‌گونه اثری از استعمار و استثمار و ستم نباشد، جامعه‌ای که در آن مساوات و برابری واقعی همه افراد جامعه تضمین شده باشد. برای بنای چنین جامعه‌ای شرکت فعال تمام ستمدیدگان، به ویژه زنان این نیمه‌ی محروم جامعه، بیش از پیش لازم است.

حکومت شاه که به‌دست امپریالیسم آمریکا بر سر کار آمده و بر سر قدرت نگه‌داشته شده بود، تحت نظام شاهنشاهی زنان نه تنها مانند مردان از کلیه‌ی حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی محروم بودند، بلکه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، از حق تصمیم‌گیری در مورد ساده‌ترین مسائل زندگی خود و از شرکت در بسیاری از جوانب حیات اجتماعی محروم بودند. بنا بر منطبق شاهنشاهی زنان لیاقت و استعداد شرکت و رهبری زندگی اجتماعی را نداشته و تنها وظیفه‌ی آنان در "خانه نشستن و زائیدن شیران نر" خلاصه می‌شد.

شرکت بی‌سابقه‌ی میلیون‌ها زن ایرانی در مبارزه علیه ظلم و استبداد به روشنی نشان داد که زنان ایرانی خود عامل ظلم و ستم خود را به خوبی می‌شناختند. این شرکت تاریخی زنان در انقلاب کتونی ما مشت محکمی بوده است بر دهان دشمنان انقلاب ما یعنی قدرت‌های امپریالیستی غرب که سعی می‌کردند رژیم شاه را "آزاد کننده" زن ایرانی و جنبش انقلابی ضد استعمار و استبداد را مخالف حقوق مساوی زنان و مخالف آزادی زن بنمایانند. زنان مبارز ایرانی با شرکت خود در جنبش نشان داده‌اند که آزادی خود را در گروهی پیروزی انقلاب می‌دانند و پیروزی انقلاب در گروهی شرکت زنان در آن است.

اکنون که انقلاب با سرنگونی سلطنت نخستین گام پیروزمند خود را برداشته، تشکل و همبستگی زنان، همچون سایر اقشار و توده‌های زحمتکش و تحت ستم، جهت دفاع از این دستاوردها و پیشروی در جهت احقاق تساوی حقوق زن و مرد و آزادی زن از قید قرن‌ها ستم لازم است. با پیروزی کنونی برای نخستین بار برای زنان ایرانی ممکن شده است که روز جهانی زنان را هم‌صدا با خواهران مبارز خود در سراسر جهان جشن بگیرند و اتحاد خود را با زنان مبارز و به ویژه زنان طبقات زحمتکش که محروم‌ترین و ستمدیده‌ترین مردم دنیا هستند محکم نمایند.

برای بزرگداشت این روز کمیته‌ی موقت تدارکاتی تشکیل شده است. شرکت در این کمیته به روی همه‌ی مبارزین علاقمند باز است. آن را در برنامه‌ریزی و برگذاری هرچه وسیع‌تر، مبارزتر و پرشکوه‌تر این روز یاری رسانند.

امضاکنندگان:

کلیه‌ی زنان کارمند دفتر فروش هواپیمایی ملی (شعبه‌ی کالج)، چند تن کارشناس انجمن کتابداری ایران: فرح میرمعزی، نسرين حزين، ميهن حافظ قرآنی، ميهن تفضلی (رئیس مرکز خدمات کتابداری). چند تن از دانشجویان هنرهای تزئینی: بهار سریع‌القلم، سهیلا نژند، فاطمه حیرتی. سه تن از سپاهیان شاغل: منیژه بیگلری، فریده گلکار، بتول قاضی عسگر، پروین ترابی (کارمند گمرک). ثریا حجتی (کارمند مخابرات)، کبرا کابلی (کارمند بازرسی دادگستری)، تبسم شتوی (کارشناس پرستاری مامایی). طاهره ابراهیم (کارمند بانک)، مهناز موسوی (شیمیست)، شهلا خیام‌الحسینی (کتابدار)، زینت بخش‌علی‌زاده (ماشین‌نویس). زهره عظیما (کارمند انرژی اتمی ایران)، زهره دژم‌شهبانی (کارمند کتابخانه)، ميهن نخبه (مربی کودکان ناحیه‌ی ۱۹)، حورا فرخ‌تار (مربی بهداشت مدارس ناحیه‌ی ۱۹)، بهناز سریع‌القلم (دبیر روانشناسی دبیرستان‌های سمنان)، نسرين موحد درلیخانی (معلم ناحیه ۷)، خانم شیرآریایی (معلم ناحیه‌ی ۱۲).

دانشجو و دانش‌آموز: سعیده سجادی، آمنه ابراهیم، ناهید موحد، ملیحه نوری، پروانه نجاتی، فریبا موسس.

تعدادی از اعضای علمی دانشگاه پارس: شیوا دولت‌آبادی، زهرا نجم‌آبادی، طاهره اعلم، م. پویا، پروانه قزل‌ایاغ، سهیلا شفقت، الهه شهریاری.

گروهی از کارکنان سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران: فلوریا سمیعی، فریده حیدری، شهره ظفری، پوراندخت ظاهرپور، شهین خدایی، سهیلا محدودی، هما عباسی، ثریا امانپور، سعیده بنی‌هاشمی، نازلی توانا، اختر فریدی، عطیه جوانمردی، حوا سمیعی، عاطفه پاک‌طینت، فریما فرهی.»

پافشاری زنان آزادی‌خواه بر آرمان خویش بیانیه‌ی کمیته‌ی تدارکاتی روز جهانی زن*

«کمیته تدارک برگزاری روز جهانی زن در ایران دیشب با انتشار بیانیه‌ای ضمن آنکه جمعیت زنان دموکرات را به خودکامگی متهم کرد از همه‌ی زنان آزادی‌خواه خواست تا با شرکت خود در مراسم امروز بر آرمان‌های خویش پای فشارند. متن بیانیه به این شرح است: پس از ربع قرن، امسال برای اولین بار زنان ایرانی که در تمام مدت یک سال و نیم گذشته پابه‌پا و دوشادوش برادران خود بر علیه رژیم جنایتکار پهلوی مبارزه کرده و سلطنت خودکامه و استبدادی شاه را سرنگون نموده‌اند دست به تدارک و کوششی برای برگزاری روز جهانی زن در ۱۷ اسفند زدند. کمیته‌ی تدارکاتی برای برگزاری روز جهانی زن و جامعه زنان دموکرات که هر دو برای برگزاری این روز جهانی کوشش می‌کردند توافق نمودند که برای هرچه وسیع‌تر ساختن این روز، مشترکاً در ساعت ۳ بعد از ظهر ۱۶ اسفند در سالن ورزشی دانشگاه صنعتی گرد هم آیند. همچنین توافق شد که سخن‌گویان کمیته‌ی تدارکاتی و جمعیت زنان دموکرات در تریبون مشترکی سخنرانی‌های خود را ایراد کنند. با این توافق فعالان هر دو گروه به اتفاق به تبلیغاتی پیرامون برپایی این جلسه دست زدند. شرکت بیش از ۵ هزار نفر در استادیوم دانشگاه صنعتی امکانات عظیم ناشی از اتحاد نیروهای طرفدار جنبش زنان ایرانی را نشان داد. متأسفانه در آخرین ساعات، مسئولان خودکامه‌ی جمعیت زنان توافق‌های حاصله را زیر پا گذاشتند و از سخنرانی سخنرانان کمیته‌ی تدارکاتی جلوگیری کردند. کمیته‌ی تدارک که مقدمات این همبستگی عظیم بین‌المللی را برای برپایی روز جهانی زن در ایران فراهم آورده بود، از جلسه بیرون نگاه‌داشته شد. زنان مبارز کشورهای اروپایی و آمریکا که سال‌ها با شاه مبارزه کرده و حامی پیام‌های زنان اروپایی برای خواهران ایرانی بودند نیز به جلسه راهی نیافتند. گردهم‌آیی نیروهای مختلف جنبش زنان ایران، از خواست عظیم توده‌ی زنان ایران برای اتحاد ریشه می‌گیرد. حيله‌ی مذبوحانه‌ی زنان دموکرات به این خواست عظیم آسیبی سخت رسانده است.

کمیته برگزاری روز ۱۷ اسفند با این همه، کماکان به سبب رسالتی که برای خود قائل است، با همه‌ی وجود برای رسیدن به آرمان مورد نظر خود که رهایی زنان بستم‌دیده ایران را در بطن خویش پرورش می‌دهد، پای خواهد فشرد و از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد.

به همین لحاظ، امروز ساعت ۵ بعد از ظهر در استادیوم نصیری سابق، جنب دبیرستان نوربخش، در خیابان حافظ اعضای کمیته‌ی تدارک گرد خواهند آمد.

زنان کارگر، پرستار، معلم و مادر سپهری‌ها، پیام‌های همبستگی بین‌المللی را که از جلسه‌ی دانشگاه صنعتی حذف گردیده بود، در این جلسه خواهند خواند و دیدگاه‌های خود را نسبت به مسئله‌ی زن مطرح خواهند کرد. در این جلسه، خواست‌های زنان سراسر کشور که در قلمرو حقوق کامل و مساوی در برابر کار مساوی، کنترل زنان بر بارداری، حق طلاق و بهره‌گیری از مهد کودک رایگان قرار دارد، مطرح خواهد شد و نیز پیرامون لغو قوانین پوسیده و ارتجاعی درباره‌ی زنان سخن خواهد رفت. همچنین چشم‌انداز سازمان مستقل و مبارز زنان، سازمانی که تصمیم دارد از خط‌کشی‌های سیاسی گروه‌های مختلف به دور باشد ترسیم خواهد شد و همه‌ی زنان سراسر کشور را به یک اتحاد یگانه برای به دست آوردن حقوق حقه‌ی خود دعوت خواهند کرد. کمیته‌ی تدارک ابراز عقاید همگی خواهران را در یک فضای دموکراتیک فراهم خواهد کرد تا همگان برای رسیدن به این آرمان آزادی‌خواهانه نقطه نظرهای خود را بازگو کنند.

یک بار دیگر تأکید می‌شود که کسب حقوق زنان در این انقلاب، بدون مشارکت همه زنان ایرانی فراهم نخواهد شد.

خواهران، امروز با تجمع در این جلسه، آرمان خود را یک گام پیش بریم.

کمیته‌ی تدارک برگزار می‌کند روز جهانی زن»

تجمعات و راه‌پیمایی زنان*

پروین نجفی

از روز ۱۷ اسفند، روز جهانی زن، تمام ایران از جنب و جوش زنان به هیجان آمده. تظاهرات وسیع زنان در تهران و سایر شهرها بی‌وقفه ادامه یافته است. در همه‌جا دختران دبیرستانی پرچم مبارزه برای مساوات و آزادی زن را بلند کرده‌اند. بار دیگر چشم همه جهانیان به مبارزات داخل ایران دوخته شده است و خبرگزاری‌ها خبرهای مربوط به تظاهرات و مبارزه زنان ایران برای آزادی و مساوات را به همه دنیا مخابره کردند. این همه تحرک و جنب و جوش انقلابی در بین زنان از چه روست؟ جواب به این سؤال ساده است.

تحت نظام شاهنشاهی برای ۲۵۰۰ سال زنان ایران تحقیر شدند، ضعیفه خطاب شده، "ناقص‌العقل" دانسته شدند. حیثیت انسانی آن‌ها به هیچ شمرده شد و زنان همچون حیوانات خرید و فروش شدند. قوانین مدنی و اجتماعی، در عرف و عادات اجتماعی بر اساس "ناقص" بودن زنان بنا شد. تمام درهای شرکت در حیات اجتماعی به روی زنان بسته شد. زن در جامعه به خانه‌داری و مادری خلاصه شد. تاریخ دو هزار و پانصد ساله ایران به ندرت نشانی از زنان این مملکت به‌جا گذاشته است.

میلیون‌ها زن ایرانی هم به درستی نظام سلطنتی را دشمن شماره یک خود تشخیص دادند و سرنوشت خود را با سرنوشت تمام مردم محروم ایران پیوند دادند و برای ریشه‌کن کردن تمام مظالم و ستم‌ها در این جامعه، یعنی رژیم سلطنتی در صفوف میلیونی به... پیوستند.

گرچه هیچ‌گاه از جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه تا به حال سنگر مبارزه علیه نظام شاهنشاهی از وجود زنان خالی نبوده است ولی شرکت وسیع زنان در انقلاب کنونی در تاریخ ایران بی‌سابقه بوده است. و کیست که نداند زنان ایرانی در راه سرنوشتی رژیم سلطنتی از هیچ جان‌فشانی و از خود گذشتگی دریغ نکردند. بدن در خون خفته هزاران زن** شاهد بی‌چون و چرای این مدعاست.

* کارگر، شماره ۱، سال اول، ۱ فروردین ۱۳۵۸

** این رقم اغراق آمیز است.

در مبارزه مرگ و زندگی یک سال و نیم گذشته در تظاهرات میلیونی، زنان و مردان ایران برای ریشه کن کردن هرگونه ستم و تبعیض از این جامعه، عهد خون بستند. برای تحکیم آزادی‌های فردی، سیاسی و اجتماعی جنگیدند و برای محترم شمردن شخصیت و حیثیت فرد فرد افراد این مملکت هم‌عهد شدند.

زنان ایرانی انتظار داشتند که پس از پیروزی انقلاب یک‌باره به تمام تحقیرات و توهین‌ها علیه زنان خاتمه داده شود. تمام قوانین شاهنشاهی که علیه زن در جامعه تبعیض قائل می‌شد و یا اختیار زندگی او را در دست دیگران قرار می‌داد با فروریختن نظام سلطنتی به زباله‌دانی تاریخ سپرده شود. حقوق کامل و مساوی، آزادی برای زنان تحت نظام جدید تضمین شود. زنان انتظار داشتند که با ایجاد امکانات آموزشی لازم، امکانات فعالیت اقتصادی لازم به تک تک زنان این جامعه امکان داده شود که پس از ۲۵۰۰ سال محرومیت، دو هزار و پانصد سالی که نقش آن‌ها را تنها به بیگاری و جان‌کندن در خانه محدود می‌کرد، تمام استعدادها، توانایی‌ها و لیاقت‌های خود را پرورش دهند، در هر مقیاس که می‌خواهند و می‌توانند در این جامعه نقش خود را ایفا کنند. به زنان امکان داده شود که انسانی کامل باشند با تمام ابعاد انسانی آن.

اما متأسفانه از همان روزهای اول پیروزی، رهبران مذهبی و دولت بازرگان به تمام آمال و خواسته‌های زنان پشت‌پا زد. به جای اینکه درهای بسته دوهزار و پانصد ساله را برای شرکت هر چه بیشتر زنان در حیات اجتماعی باز کند، در اولین قدم زنان را از رادیو تلویزیون بیرون راند. به جای اینکه در جهت تامین تساوی حقوقی زن و مرد قدم بردارد، قانون حمایت خانواده را - اگرچه به هیچ‌وجه تساوی حق زن را رعایت نمی‌کرد، ولی امکانات بسیار محدودی به زنان می‌داد - به خاطر "مخالفت با شرع اسلام" لغو کرد. دولت آقای مهدی بازرگان علاوه بر همه‌ی این‌ها در ۱۶ اسفند کوشش وسیعی برای تحمیل حجاب اجباری به زنان آغاز کرد.

اعلام شد که تمام زنان در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی باید حجاب اسلامی داشته باشند. رهبران مذهبی به زنان "توصیه" کردند که برای "سلامت روح و جان" خود حجاب اختیار کنند. از مردان خواسته شد که زنان بی‌حجاب را "ارشاد" کنند و آن‌ها را از "فوائد" حجاب مطلع کنند.

در پشت این یورش دولت به آزادی‌های فردی زنان، دسته‌جات اوباش و اراذل که برای ماه‌ها در پرتو آتش فروزان انقلاب هراسان از خیابان‌ها گریخته بودند، دوباره جان گرفتند و عربده‌کشان با زنجیر و پنجه بوکس برای "ارشاد" زنان بی‌حجاب و مطلع کردن آنان از

"فواید حجاب" به خیابان‌ها سرازیر شدند. در همان روزهای اول ده‌ها زن به دست این اشرار و به "جرم" بی‌حجابی مضروب و مجروح شدند. دولت به جنایات این اشرار به دیده‌ی اغماض نگریست و با وجود اینکه ده‌ها و صدها زن مورد تعرض قرار گرفته بودند، حتا یکی از این جانیان دستگیر نشدند.

در حالی که صدای اعتراض زنان علیه این اجحافات و حق‌کشی‌ها جهان را به لرزه درآورده بود و اخبار مربوط به تظاهرات زنان ایران در سراسر جهان پخش شده بود، رادیو و تلویزیون تحت کنترل آقای صادق قطب‌زاده نه تنها از پخش این حقایق برای چندین روز سرباز زد، بلکه تا به امروز پخش تهدیدات و ارباب‌ها علیه زنان بی‌حجاب را که تحت پوشش "نصیحت و ارشاد" زنان انجام می‌گیرد ادامه می‌دهد.

تمام اعتراضات و تظاهرات زنان و تمام جنب و جوشی که به دور "مسئله‌ی حجاب" ایجاد شد، در این سؤال ساده خلاصه می‌شود: آیا زنان حق دارند خود تصمیم بگیرند چگونه می‌خواهند لباس بپوشند؟ آیا زنان حق دارند خود تصمیم بگیرند که می‌خواهند با حجاب یا بدون حجاب باشند؟

اکثر مردم ایران به این سؤال قاطعانه پاسخ مثبت می‌دهند. اما آقایانی که امروز بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده‌اند و خود را وکیل و وصی و قیم زنان می‌دانند سعی دارند این حق مسلم زنان را از آنان سلب کنند.

بد نیست برای لحظه‌ای به دلایل این افراد گوش فرا دهیم:

اینان می‌گویند که «حجاب از سنن ایرانی و شرقی است در حالی که بی‌حجابی غربی است». ولیکن ما در صفوف میلیونی و با نثار خون ده‌ها هزار شهید^{***} برای سرنگونی سلطنتی تلاش کردیم که ادعای ۲۵۰۰ سال سنت در این مملکت می‌کرد. سلطنتی که می‌گفت شاه دوستی در خون و پوست ایرانی است. سلطنتی که می‌گفت استبداد سنت شرقی و دموکراسی و جمهوری غربی است. دیدیم که این‌ها اراجیفی بیش نبود.

اینان می‌گویند که "زنان بدون حجاب باعث تحریک هستند"؛ عجب! این حضرات که جملگی مرد هستند در وجود زن فقط عامل تحریک می‌بینند و آن وقت می‌خواهند این "تحریک" را خفیف کنند! این خرافات پوسیده نظام شاهنشاهی بود که زن را عامل تحریک و فساد جامعه می‌دانست و بر اساس این طرز تفکر قرون وسطایی سعی می‌کرد این

*** همان‌طور که پیش‌تر هم یادآوری کردیم، ارقام ارائه شده در این نوشته درباره‌ی تعداد کشته‌شدگان بی‌شک اغراق‌آمیز است

"عاملین فساد"، یعنی نیمی از جامعه را از شرکت در حیات اجتماعی محروم کند. حال آنکه در ظرف یک سال و نیم گذشته همه به رای‌العین دیدند که زنان قبل از هر چیز دیگر مبارز، مجاهد، فدایی، سیاستمدار، سخن‌گو، متفکر و رزمنده انقلابی هستند و امروز دولت بازرگان سعی می‌کند از همان خرافات پوسیده شاهنشاهی چماقی برای سرکوبی نیمی از جامعه بسازد.

اینان می‌گویند که بی‌حجابی و شرکت محقری که زنان در زندگی اجتماعی دارند، ارثیه ننگین سلطنت پهلوی است ولی واقعیت این است که علی‌رغم تمام مشکلات و موانعی که این پدر و پسر جنایتکار و اربابان امپریالیست‌شان بر سر راه شرکت زنان ایرانی در جامعه قرار دادند، تعداد کمی از زنان توانستند به برخی از جوانب حیات اجتماعی راه یابند. رضاخان قلدر و پسر جنایتکارش، به‌رغم زورگویی و قلدری، نمی‌توانستند از رژه تاریخ و بشریت به جلو جلوگیری کنند و زنان ایرانی همانند خواهران خود در سراسر جهان در قرن اخیر به هر زحمت و مشقتی که بود، سعی کردند از چهار دیواری خانه خارج شده و به مشاغل اجتماعی دست یابند. هزاران زن مهندس، دکتر، نویسنده، شاعر و متفکر اجتماعی از میان زنان ایرانی برخاستند و نشان دادند که تمام خرافات پوسیده مربوط به "ناقص‌العقل" بودن زنان کذب محض است.

برای پنجاه سال ما شاهد نمایش‌نامه‌های مسخره‌ی این پدر و پسر جنایتکار در مورد آزادی زن بودیم. زنان ایرانی با تمسخر این نمایش‌نامه‌های مضحک را نگریستند و جملگی، یک‌صدا و یک‌پارچه برای احقاق آزادی و شخصیت انسانی خود به مبارزه علیه سلطنت پهلوی روی آوردند.

بی‌جهت نیست که حمله‌ی حکومت موقت برای تحمیل حجاب اجباری خشم و اعتراض زنان مبارز را برانگیخت. آنان به درستی دیدند که در پشت کوشش برای تحمیل حجاب، کوشش برای بیرون راندن زنان از حیات اجتماعی نهفته است. نتیجتاً با وجود محیط مسمومی که علیه زنان ایجاد شده و با وجود تهدیدهای گروه‌های اوباش به تجمعات زنان، هزاران زن در مقابل یورش به آزادی ساکت ننشستند. در همه جا زنان برای دفاع از حیثیت انسانی خود، با مشت‌های گره‌کرده و اراده‌ی آهنین در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند، تحصن کردند، جلسات تشکیل دادند و بانگ اعتراض خود را بلند و رسا به گوش همه‌ی جهانیان رساندند.

در مقابل اعتراضات وسیع زنان، دولت به یک عقب‌نشینی دست زده است و اعلام کرده که هیچ‌کس قصد تحمیل حجاب به زنان را ندارد و مقصود فقط "ارشاد" بوده است.

به دنبال این عقب‌نشینی تاکتیکی دولت، بسیاری از نیروهای سیاسی مسئله را فیصله یافته دانسته و اعلام داشته‌اند که ادامه تظاهرات و اعتراضات بی‌فایده است.

ولی واقعیت این است که کوشش برای تحمیل حجاب اجباری به هیچ‌وجه خاتمه نیافته است. هنوز تظاهرات آرام زنان برای احقاق حقوق مسلم خود با دستجات اوباش و چاقوکشان حرفه‌ای روبه‌رو می‌شود. هنوز توهین نسبت به زنان خاتمه نیافته است. یک نمونه آن سخنان آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر در شب ۲۳ اسفند است که تظاهرات باشکوه زنان آزادی‌خواه ایران را "جیغ بنفش خانم‌ها" می‌خواند. هنوز خواهران به "جرم" بی‌حجاب بودن مضروب و مجروح می‌شوند.

فشارهای دولت برای درهم شکستن اعتراض و مقاومت زنان در مقابل حملات اخیر به قدری وسیع است که حتا برخی از سازمان‌هایی نیز که در دوران سلطنت علیه رژیم مجدانه می‌جنگیدند زیر این فشار خم شده و اعلام کرده‌اند که ادامه‌ی بسیج عمومی زنان علیه حجاب اجباری و پافشاری زنان برای احقاق حقوق مساوی امری است فرعی و باعث ایجاد تفرقه و به بی‌راهه کشاندن انقلاب می‌شود. هیچ‌چیز نمی‌تواند بیش از این از حقیقت دور باشد.

چگونه می‌توان مبارزه برای رفع ستم و تبعیض از محروم‌ترین نیمه‌ی جامعه را امری فرعی تلقی کرد؟ چگونه می‌توان مبارزه برای ریشه‌کن کردن یکی از قدیمی‌ترین بقایای ظلم و ستم در این جامعه، که همانا ستم و تبعیض علیه زنان است را امری جزئی دانست؟ چگونه می‌توان مبارزه برای پاره کردن غل و زنجیرهای ۲۵۰۰ ساله از دست و پای نیمه‌ی از جمعیت این کشور را به بی‌راهه کشاندن انقلاب اعلام کرد؟ خیر مبارزه زنان برای آزادی، انقلاب را به "بی‌راهه" نمی‌کشاند؛ برعکس انقلاب باید در این جهت حرکت کند.

برای سرنگونی سلطنت لازم بود که زنان تمام خرافات پوسیده را به دور بریزند و هم‌پا و هم‌دوش برادران خود مبارزه کنند. امروز هم برای تحکیم دست‌آوردهای انقلاب، برای زدودن جامعه از کلیه ستم‌ها و تبعیضات، لازم است که آزادی و مساوات کامل زنان تضمین شود. لازم است که تمام سدهایی که در مقابل شرکت زنان در جامعه ایجاد شده بود، در هم شکسته شود. لازم است که امکانات کافی برای شرکت مساوی زنان در کلیه شئون زندگی فراهم شود. تنها از این طریق است که حمایت بی‌دریغ نیمه‌ی از جامعه برای محافظت از این انقلاب جلب می‌شود و انقلاب تحکیم می‌گردد و عمیق می‌شود. درست برعکس، حمله به حقوق زنان است که انقلاب را تضعیف می‌کند و نه تظاهرات آزادی‌خواهانه زنان.

خواهران مبارز: برای دفع این حملات به حقوق زنان، برای کسب آزادی و حقوق

مساوی لازم است که مبارزه ادامه یابد. نیاز به تبلیغ و تهییج و بسیج عمومی است. باید همگی خواهران دبیرستانی و دانشگاهی، همگی زنان کارمند و کارگر و خانه‌دار را به اجتماعات، جلسات و میتینگ‌ها و تظاهرات برای کسب حقوق حقه زنان جلب کنیم. همگی به برادران خود تفهیم کنیم که حمله به حقوق زنان سرآغاز حمله به آزادی در جامعه است. ما باید کلیه کارگران را از این حقایق مطلع کنیم. ما باید همه جامعه را در مورد حقانیت مبارزه آزادی‌خواهی زنان تعلیم دهیم. باید حمایت کلیه آزادی‌خواهان و ستم‌دیدگان جامعه را به حمایت از حقوق مساوی برای زنان جلب کنیم.

قدرت ما در تعداد نفرات ماست. قدرت ما در خواست‌های به‌حق ماست. قدرت ما در اراده‌ی ما برای کسب حقوق زنان در این جامعه است. قدرت ما در اتحاد ماست.

تحصن ۷ هزار نفری در دادگستری، تظاهرات ۲۰ هزار نفری در دوشنبه ۲۱ اسفند، و ده‌ها تظاهرات و تجمعات دیگر نشان داده است که توده‌ی عظیم زنان برای دفاع از حقوق حقه‌ی خود آماده هرگونه جان‌فشانی و از خودگذشتگی هستند. اما به خاطر عدم تشکل مبارزه، به خاطر پراکنده بودن برخی از تظاهرات، دسته‌جات اوباش فرصت پیدا کردند به ضرب و جرح بسیاری از خواهران بپردازند.

باید مبارزه را سازمان دهیم. باید صفوف خود را فشرده‌تر کنیم. باید برای جلسات و تظاهرات تدارک ببینیم. باید همه نیروها را جمع کنیم و تظاهرات ده‌ها هزار نفری را به تظاهرات صدها هزار نفری تبدیل کنیم. باید انگشتان باز را تبدیل به مشت کنیم و آن وقت است که کسی یارای مقاومت در مقابل خواست به حق ما را نخواهد داشت.

باید همگی خواهران را علیه تفرقه بین باحجاب و بی‌حجاب متحد کنیم. اگر درس‌رنگونی سلطنت پهلوی، در مقابل توپ و تانک و مسلسل باحجاب و بی‌حجاب دست در دست هم متحداً جنگیدیم، امروز هم برای احقاق حقوق حقه خود، برای احیای شخصیت پایمال شده خود، برای کسب آزادی و مساوات، دوشادوش هم، دست در دست هم، باحجاب و بی‌حجاب می‌جنگیم.

اگر امروز زنان اولین گردان ستم‌دیدگان ایران هستند که علیه اجحافات و کوشش‌های دولت آقای بازرگان برای محدود کردن دموکراسی در جامعه به پاخاسته‌اند، این نشانگر این است که زنان، این محروم‌ترین نیمه‌ی جامعه، قبل از هر بخش دیگر جامعه از سهم و نقش خود در انقلاب آگاه گشته، قبل از هر بخش دیگر جامعه به رسالت خود در حفظ و گسترش دست‌آوردهای انقلاب پی‌برده‌اند.

مبارزه زنان مبارز، راه را به تمام ستم‌دیدگان ایران نشان می‌دهد که نباید منتظر هیچ ناچی نشست. نباید به وعده‌های هیچ حکومتی دلخوش کرد و باید برای آزادی و رهایی از زیر ستم، پرچم مبارزه را بلند کرد.

امروز به کفایت روشن است که هیچ حکومت از بالا تعیین شده‌ای برای ما زنان آزادی نخواهد آورد. ما باید نمایندگان خود را در محیطی کاملاً دموکراتیک، در حالی که حق آزادی بیان تمام گروه‌ها و احزاب محترم شمرده می‌شود، انتخاب کرده به مجلس مؤسسان بفرستیم. تنها در این صورت است که نمایندگان مردم ایران نه تنها شکل حکومت را تعیین خواهند کرد، بلکه هر خط و سطر قوانین جدید مملکتی به دست آن‌ها نوشته شده در برابر چشم ما تصویب خواهد گشت.

تنها از طریق انتخاب نمایندگانمان به مجلس مؤسسان است که ما زنان می‌توانیم مطمئن باشیم که ندای آزادی‌خواهی ما بی‌جواب نخواهد ماند و در نظام جدید، مساوات و آزادی زن تضمین خواهد شد.

ما زنان ایرانییم در بند نمی‌مانیم بر علیه حجاب اجباری*

آیا زنان حق دارند که خود تصمیم بگیرند چگونه می‌خواهند لباس بپوشند؟ آیا زنان حق دارند که خود تصمیم بگیرند می‌خواهند با حجاب یا بدون حجاب باشند؟ به این سؤال اکثریت زنان ایرانی، زنان دانشجو، دانش‌آموز، زنان کارگر، کارمند و خانه‌دار قاطعانه پاسخ مثبت می‌دهند.

اما مستی از رهبران دولتی و مذهبی، کسانی که بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده‌اند، سعی می‌کنند به این حق مسلم زنان تجاوز کنند.

در پناه این حمله به حقوق دموکراتیک نیمی از جمعیت ایران، اوباش و اراذل دوباره جان گرفته‌اند. کسانی که در پرتوی انقلاب ایران مجبور شده بودند زنجیرها و چاقوهای خود را غلاف کنند، دوباره چاقوها و زنجیرهای خود را بیرون کشیده و متوجه زنان کرده‌اند. در چند روز گذشته زنان بسیاری به "جرم" اینکه بی‌حجاب بوده‌اند به وسیله‌ی چاقو، زنجیر، پاره سنگ و اسید مجروح شده‌اند. این حمله به حق مسلم زنان، یعنی حق تصمیم‌گیری آن‌ها در مورد پوشاک خود، یورش است وحشیانه به آزادی در کلیه شئون اجتماعی و به ویژه حمله‌ای است به کلیه‌ی حقوق انسانی زن در جامعه. در پشت کوشش برای تحمیل حجاب اجباری، کوشش برای بیرون راندن زنان از زندگی اجتماعی نهفته است، تحمیل حجاب اجباری کوششی است برای محروم کردن زنان از حق مسلم خود یعنی مساوات و برابری در کلیه‌ی شئون حیات اجتماعی. امروز مسئله‌ی آزادی زنان به نقطه‌ی کانونی آزادی همه‌ی محرومان، آزادی میلیون‌ها مردم زخم‌تکش مبدل شده است.

هدف اصلی انقلاب عظیم ایران، نابودی استبداد و خودکامگی و تحکیم حاکمیت خود مردم، آزادی برای کلیه‌ی افراد، گروه‌ها و بخش‌های مردم ستمدیده‌ی این جامعه بوده است. اکنون چه کسی باید از پیروزی بهره‌مند شود؟ اکثریت محروم مردم ایران، کسانی که با خون خود، در تظاهرات چند میلیونی این پیروزی را ممکن ساختند؟ یا مستی از افرادی که به نام وزیر و مامور دولتی برفراز جامعه برخاسته خود را وکیل و قیم مردم ایران می‌دانند؟

برای دفع این حملات به حقوق دموکراتیک زنان، احتیاج به بسیج و مبارزه‌ی عمومی است. لازم است که تمام طرفداران آزادی، علیه این اجحاف صدای اعتراض خود را رسا و

بلند به گوش همگان برسانند.

بدین منظور تظاهرات و راهپیمایی برای روز دوشنبه، ۲۱ اسفند برگزار خواهد شد. بیش از ۷ هزار نفر که در سالن دادگستری تحصن کردند، این روز را برای تظاهرات تعیین کردند. این تظاهرات از جلوی در اصلی دانشگاه تهران شروع شده و تا میدان آزادی ادامه خواهد یافت. در این مبارزه ما از پیروزی خود مطمئن هستیم. چرا که اکثریت عظیم مردم ایران از هرگونه استبداد، ظلم و تبعیض بیزارند.

خواهران، زنان ستمدیده ایران، متحد شویم، قدرت ما در اتحاد ماست، ما سال‌ها است که با حجاب و بدون حجاب دوشادوش یکدیگر در یک جبهه علیه استبداد خونین پهلوی جنگیده‌ایم. به هوش باشیم که سعی می‌شود بین زنان باحجاب و بی‌حجاب تفرقه بیندازند. مبارزه‌ی ما علیه هرگونه اجحاف و اجبار بر زنان است.

برادران مبارز به ما پیوندید. که با بند کشیدن نیمی از جمعیت جامعه، هیچ‌کس در این جامعه آزاد نخواهد بود. اکنون انقلاب ما زنان برای آزادی آغاز شده است. تظاهرات روز دوشنبه آرام و صلح‌جویانه خواهد بود. مردم مبارز ایران، مردمی که در سراسر جهان در همبستگی با انقلاب ایران بسیج شده‌اید، تماشا کنید که حکومت آقای بازرگان چگونه با تظاهرات آرام و بدون قهر روبه‌رو خواهد شد.

دست اوباشان و چاقوکشان از زنان کوتاه!

زننه باد حق مسلم زنان برای آزادی و مساوات!

راه‌پیمایی ساعت ۹ صبح روز دوشنبه

۲۱ اسفند از دانشگاه تهران

به طرف میدان آزادی

کمیته دفاع از حقوق زن

سرآغاز مبارزات توده‌های زنان پس از سرنگونی رژیم شاه*

متعاقب اوج‌گیری انقلاب ایران و وسعت یافتن ابعاد تظاهرات که ملت یک‌پارچه و یک‌صدا فریاد سرنگونی رژیم را سرداد، زنان این مرز و بوم علی‌رغم سنت‌ها و باورهای دست و پاگیر ارتجاعی که در طول قرن‌ها چون زنجیری گران آنان را در همه‌ی زمینه‌های زندگی اجتماعی اعم از فرهنگی سیاسی اقتصادی اسیر و بنده ساخته بود، پا به پای مردان در این پیکار شرکت کردند. ولی هنوز چند صباحی از پیروزی قیام نگذشته بود که ندای سلب آزادی از گوشه و کنار به گوش رسید.

در یک روز برفی و طوفانی پنج‌شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ به ناگهان خبر جرقه‌وار در همه جا پیچید که حجاب برای زنان اجباری شد. زنان که از قبل به خود امید برگذاری این جشن (۸ مارس) را پس از سال‌ها محنت می‌دادند به ناگهان متوجه شدند که چه آینده شومی در انتظارشان است. به دنبال شنیدن این خبر زنان خانه و مدارس و اداره را ترک گفته راهی دانشگاه شدند. قبلا از طرف کمیته تدارک ۸ مارس و جمعیت‌های زنان پلاکارد و اعلامیه‌هایی به مناسبت این روز پخش شد که در آن زنان را دعوت به جلسه سخنرانی نموده بودند. ولی خبر غیرمترقبه حجاب اجباری دیگر امکان هیچ نوع بحث و گفتگویی را نمی‌داد. می‌بایست محیط بسته دانشگاه را ترک گفت و صدای اعتراض را به گوش همگان رساند. زنان بچه به بغل با مشت‌هایی گره کرده فریاد می‌زدند:

"می‌جنگیم می‌جنگیم برای آزادی - زن آزاده ما حجاب فطری دارد - آزادی - آزادی
برایش تا مرگم می‌جنگم - روز زن، نه شرقی است نه غربی است جهانی است - زن و مرد
شهید دادند هر دو باید آزاد باشند - مرگ بر استبداد - زنده باد آزادی"

هم‌زمان با شعارهای آزادی - آزادی حق مسلم ماست - زن از اسارت آزاد باید گردد، به طرف نخست‌وزیری روانه شدند. ناگهان در خیابان حافظ چماق بدستان با دادن شعارهایی چون:

"ما پیرو قرآنیم بی‌حجاب نمی‌خواهیم - عروسک فرنگی برو گمشو - نه شرقی نه غربی
جمهوری اسلامی" به صف منظم چند هزار نفری زنان حمله کردند. آنان معلوم بود که با

* این نوشته نخستین بار در جزوه‌ی «۱۷ اسفند» که تشکل مستقل دموکراتیک زنان ایرانی (آلمان) در ماه مارس ۱۹۸۲ منتشر کرده، به چاپ رسیده است.

نقشه قبلی بسیج شده بودند.

چماق بدستان که خود را پاسدار حجاب و عفت و پاکدامنی می‌دانستند با بطری شکسته، سنگ و آجر و در مواردی حتا با چاقو به زنان حمله کرده و تعدادی را مورد ضرب و شتم قرار دادند. در بین راه اتوبوسی به قصد زیر کردن زنان آمد که با تیراندازی هوایی جلوی آن گرفته شد. زنان که خواستار فرستادن نماینده خود به نخست‌وزیری بودند، با شلیک هوایی ماموران جهت پراکندگی اجتماع زنان مواجه شدند. در بازگشت هم زنان از تعرض بری نبودند. در یکی از خیابان‌ها زنان هنگام سوار شدن به اتوبوس نیز مورد حمله قرار گرفتند. اتوبوس از ضربات سنگ و گلوله برف و مشت مخالفان در امان نماند. بنا به گزارش روزنامه‌ی کیهان پنجشنبه ۱۷ اسفند در خیابان شاه یک پژو قصد داشت به میان جمعیت براند که جلویش گرفته شد. لازم به تذکر است که در حین تظاهرات که چندین ساعت به طول انجامید، اثری از ماموران و پاسداران که تا دو روز قبل متر به متر در خیابان کشیک می‌دادند نبود. زنان همان روز قرار بعدی را برای روز شنبه ۱۹ اسفند در کاخ دادگستری گذاشتند. خبر به هر وسیله‌ای بود به دیگران هم داده شده و آن روز صبح زنان دسته دسته از هر قشر معلم، دانشجو، کارمند، پرستار، خانه‌دار و دانش‌آموز و غیره به طرف دادگستری رهسپار شدند. در ماشین‌ها با چسباندن نوشته‌ای به شیشه‌ی ماشین بقیه را که احتمالاً بی‌خبر بودند به دادگستری دعوت می‌نمودند. در سالن دادگستری عظمت اجتماع زنان لرزه به اندام‌ها می‌انداخت. زنان دور و بر دیوار را با هر کاغذ و مدادی که داشتند پُر از شعار نموده و خواست‌های خود را قاطعانه از بلندگو ابراز می‌داشتند و بر روی ضرورت و همبستگی خود تا نهایت پیروزی تاکید می‌نمودند. خانمی می‌گفت: «منظور از جهاد نفسانی چیست؟ چرا مردها نباید جهاد نفسانی بکنند؟ چرا در این ماجرا زن را قربانی می‌نمایند؟ اول اجتماع را درست کنید و بعد به زن‌ها حمله‌ور شوید.» خانم دیگری می‌گفت: «نمی‌دانم چرا هر کس انتقاد می‌کند یک مُهر ضد انقلاب به پیشانی او می‌چسبانند. ما همان‌هایی بودیم که در تمام راه‌پیمایی‌ها برای بیرون راندن شاه سابق از ایران شرکت کردیم، از این رو هرگز زیر بار استبداد نخواهیم رفت. حق انتخاب پوشاک یکی از ابتدایی‌ترین حقوق بشر است؛ چرا زن را از داشتن چنین حقی محروم می‌کنند؟ ما با هر نوع بی‌بند و باری مخالفیم و با زورگویی و حجاب اجباری نیز مخالفیم.» خانم دیگری می‌گفت: «امروز صبح آقای با عصبانیت سر راهم را گرفت و گفت خانم چرا روسری به سر نکرده‌ای؟ به دروغ گفتم که جزو اقلیت‌های مذهبی هستیم. او هم دیگر مزاحمتی ایجاد نکرد و رفت. آخر این چه آزادی است که برای

رفع خطر از خودم باید مسلمان بودنم را انکار کنم.» (که البته امروز اقلیت‌های مذهبی جزو ضد انقلابیون به شمار می‌روند.)

دیگری می‌گفت: «آن‌هایی که از این تفرقه بهره می‌برند، عمال رژیم شاه سابق هستند. از طرفی از این تظاهرات خوشحالند و از سوی دیگر به صف مبارزین دروغین انقلاب درآمد‌هاند و به زن‌ها حمله می‌کنند. به صورت‌شان اسید می‌پاشند و به پای‌شان چاقو می‌زنند. سنگ را میان برف گذاشته به روی زنان پرتاب می‌کنند و هر نوع اهانت به زن‌ها را برای خود مجاز می‌دانند. چون به هر حال هر نوع شلوغی و اغتشاش به نفع آن‌هاست تا سر مردم گرم شود و مسائل مهم مملکت و خیانت‌های گذشته فراموش گردد تا شاید در این راه نفعی هم به آن‌ها برسد. همین‌ها که سابقاً در کوچه و خیابان متلک می‌گفتند و مزاحم زن‌ها می‌شدند، حالا نیز در پس پرده‌ی دفاع از اسلام رکیک‌ترین دشنام‌ها را به زن‌های بی‌حجاب می‌دهند و آن‌ها را هرجایی می‌نامند. لاقل کاش به این اکتفا می‌کردند و به خود اجازه‌ی کتک زدن و حمله کردن به خانم‌ها را نمی‌دادند. چرا این مردها برای خود این حس را قائل هستند که هر طور دل‌شان می‌خواهد لباس بپوشند، فکل و کراوات بزنند، ولی به زن اجازه نمی‌دهند که درباره‌ی خصوصی‌ترین مسائل زندگی خویش تصمیم بگیرد. زنی که باوقار و متین لباس می‌پوشد، اگر روسری و حجاب هم نداشته باشد از شخصیتش کاسته نمی‌شود. چرا باید زن مو و گردن خود را حتا در گرمای تابستان بپوشاند؟ آخر این مرد مسلمان چه نوع موجودی است که از همه چیز تحریک می‌شود؟ واقعا آیا این حرف اهانت به مردها نیست؟ این همه از حقوقی که اسلام برای زن قائل شده حرف می‌زنیم، ولی جز تجاوز به حقوق زن چیزی نمی‌بینیم. از حق طلاق مرد گرفته تا تعدد زوجات و حتا سلب آزادی فردی. تا وقتی زن همچون مرد از آزادی حق تصمیم‌گیری در مورد زندگی خویش برخوردار نباشد، از قید بردگی و استثمار آزاد نشده است.» باری خیلی اعتراض‌ها انجام گرفت. با ورود مادر سپهری‌ها، مادر چندین شهید که وسط سالن چادر و روسری را از سر برداشت، سالن یک‌پارچه فریاد شد. زنان با دادن شعارهای متعدد از جمله:

حجاب ما عفت ماست، آزادی نه شرقی نه غربی جهانی‌ست، حجاب اجباری کفن آزادی است. به همراه پیام‌ها و سخنرانی‌های متعدد جلسه را با قطعنامه‌ای به پایان رساندند.
خواسته‌های مهم عبارت بودند از:

۱- پوشش متعارف زنان با توجه به عرف و عادات و اقتضای محیط به شخص خود آن‌ها واگذار شود

۲- حق برخورداری مساوی با مردان از حقوق مدنی

۳- حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی زنان بدون هیچ تبعیضی

۴- حفظ و تامین امنیت کامل زنان در استفاده از حقوق و آزادی‌های قانون تامین شود

۵- هر نوع نابرابری بین مرد و زن مرتفع گردد

۶- مواضع شغلی فعلی زنان حفظ شود

۷- نقایص قانون حمایت خانواده در جهت تامین هر چه بیشتر حقوق از دست رفته زنان

مرتفع گردد

نظیر این برنامه جلوی دانشگاه تهران هم اجرا شد که از آنجا که هزاران نفر به طرف دادگستری راه افتادند که کارد و قمه و چماق به همراه داشتند به زن‌ها حمله کردند که به نقل از روزنامه *آیندگان* در این درگیری عده‌ای از زنان که سه نفرشان هم باردار بودند به درون جوی آب افتادند. در این لحظه بقیه زن‌ها به روی زمین نشستند مشت‌ها را بالا برده فریاد زدند ملت خودتان قضاوت کنید، زنان اشک‌ریزان فریاد می‌زدند استبداد به هر شکل محکوم است. زنان پس از رسیدن به دادگستری و بعد از خواندن قطعنامه خواهان دیدار وزیر دادگستری شدند. ولی در جواب آن‌ها پاسداران که در محوطه حاضر بودند شروع به تیراندازی کردند. خود شاهد بودم که پاسداری مسلسل به دست خطاب به زنان می‌گفت: «اگر بخواهید لخت و پتی راه بروید و چادر سرتون نکنید با همین مسلسل دخل همتون را میارم!» حال خود می‌توانید قضاوت کنید که این‌ها چه چیز را پاسداری می‌کردند.

به هر حال زنان زیر بار دستور مامورین که آن‌ها را مجبور به ترک سالن می‌کردند نرفتند. می‌گفتند تا تکلیف‌شان را با وزیر روشن نکنند همان‌جا می‌مانند. سپس با زور با اتوبوس‌هایی که از طرف کمیته امام آورده بودند زنان را مجبور به ترک سالن کردند. زنان در میدان فردوسی هنگام خارج شدن از اتوبوس گفتند که نباید از میدان در رفت، اگر محکم بایستیم پیروز می‌شویم و دیگران می‌گفتند اتحاد... اتحاد. چنین شد و مبارزه ادامه یافت.

سخنرانی شهلا روزبه، برادرزاده‌ی خسرو روزبه، در دو شماره‌ی روزنامه‌ی کیهان (۲۰ و ۲۲ اسفند ۵۷) به چاپ رسید. متن کامل این سخنرانی را که در زیر می‌آوریم، بیانگر رویکرد حزب توده نسبت به مسئله‌ی زن و سیر تاریخی تحول موقعیت زن ایرانی در آن برش زمانی است.

وضعیت زن در ایران معاصر

۱

در بزرگداشت روز جهانی زن، هشتم مارس که یادآور اولین حرکت‌های مترقی سال‌های بسیار دور است، مجال خوبی است که به موقع [موقعیت] زن در ایران پردازیم. حکومت فاشیستی سابق مسئله‌ی زن را، همچون مسائل دیگری که در یک رژیم دیکتاتورمنشانه رُخ می‌کند، تا آنجا که ممکن بود در رنگ و لعاب ظاهر فریبانه‌ای پیچید، زرورق رنگین این نظام بالاخره از هم گسست و جامعه‌ی نابسامانی را برای ما گذاشت که با مشکلات پیچ در پیچش همه‌ی ما آشناسیم.

ستم‌هایی که در این دوره اعمال شده هر چند مهیب، غیرانسانی و رنج‌آور است، زمانی مقیاس دقیق خود را بازمی‌یابد که ببینیم چگونه بر زن هموار شده. چرا که زن کلاً در جوامع طبقاتی مورد ستم مضاعف است. چه رسد به اینکه این جامعه‌ی طبقاتی شکل حکومتی دیکتاتوری را هم یدک بکشد.

بررسی مسئله زن در دوران معاصر، ایجاب می‌کند که ابتدا زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی آن را بشناسیم و سپس موقع زن در آن جامعه را پیدا کنیم. به این ترتیب بهتر است وضعیت اقتصادی - اجتماعی ایران را در زمان به قدرت رسیدن رضاشاه بررسی کنیم. فئودالیسم ورشکسته‌ای که میراث سلطنت قاجار بود، هنگام حکومت رضاشاه، ضربه خورد. قبل از هر چیز رضاشاه، زمین‌های نمایندگان اشرافیت فئودالی و خان‌های ایلات و عشایر را مصادره کرد و به طرفداران خود، یعنی افسران، کارمندان عالی‌رتبه، مالکان و بازرگانان واگذاشت. این واگذاری البته که قبل از برداشتن سهم خود بود. چون همه می‌دانیم که زمین‌های پُر خیر و برکت و حاصل‌خیز ایران در مناطق مازندران و گیلان و گرگان، ملک طلق رضاشاه محسوب می‌شد. به هر حال، رضاشاه خود از بزرگ‌ترین مالکان ایران شد.

به این ترتیب، از تعداد فئودال‌زادگان کم شد و تعداد مالکینی که وابسته به بورژوازی بودند افزایش یافت.

کاملاً طبیعی است که برای حفظ چنین مناسباتی لازم است که قوانینی به تصویب برسد که هیچ‌گونه خدشه‌ای به منافع عاید از آن وارد نشود.

این قوانین، حقوق بورژوازی را در مالکیت شخصی زمین و منابع آب تحکیم کرد. با وجود این، سلطه‌ی بقایای فئودالیسم همچنان بدون تغییر باقی ماند. اکثر دهقانان بی‌زمین تحت فشار قرار داشتند و مجبور بودند زمین‌های مالکان را کشت کنند. در اکثر موارد حتا آب و بذر و دام هم متعلق به مالک بود. به این ترتیب، هرچند که کشاورزی اساس اقتصاد کشور را تشکیل می‌داد و بقایای عقب‌مانده‌ی مناسبات اولیه‌ی فئودالی هنوز محفوظ بود، مناسبات جدید بورژوایی به تدریج رشد کرد. کار مزدوری هم در شهر و هم در دهات رواج یافت؛ صنایع و سرمایه‌داری ملی کم‌کم پا گرفت. در کشاورزی هم، سیستم مالکیت بزرگ به وجود آمد که در امور کشاورزی از دهقانان مزدور استفاده می‌کرد.

به موازات دگرگونی‌های اقتصادی، تغییرات اجتماعی هم صورت گرفت. اصلاحات از بالا، در زمینه‌ی فرهنگ و آموزش و پرورش و شیوه‌ی زندگی مردم به عمل آمد. علاوه بر ایجاد مدارس دولتی و ملی و روحانی، در سال ۱۳۱۴ مأموران رضاشاه چادر را از سر زنان برداشتند و کشف حجاب صورت گرفت. همچنین زنان توانستند به مدارس عالی بروند و در ادارات دولتی به عنوان منشی و ماشین‌نویس استخدام شوند. این تغییرات ظاهری عملاً عدم تساوی بین زن و مرد را از بین نبرد. زنان در مقابل کار مساوی با مردان حقوق کمتری دریافت می‌کردند و از برابری حقوق زن و مرد اصلاً سخنی در میان نبود. کشف حجاب نارضایتی عمومی‌ای در زنان ایجاد کرد. توده‌ی وسیع آنان همچنان پای‌بند سنت‌ها و آداب زندگی خاص خود بودند، در مقابل این دستور مقاومت می‌کردند. اما خصلت رضاشاه در این بود که هرگونه مقاومتی را درهم می‌کوفت. در پایان سال ۱۳۱۴ مردم که تعداد کثیری از آنان زن بودند، به عنوان مخالف با شدت عمل پلیس، در مسجد امام رضا بست نشستند. ولی به دستور رضاشاه، مسجد را به رگبار مسلسل بستند و تعداد بی‌شماری از زنان و مردان کشته شدند.

اصلاحات اجتماعی‌ای که رضاشاه صورت داد، تماماً در جهت حفظ منافع خود و پایگاه اجتماعی‌ای که وی بر آن متکی بود، یعنی فئودال - بورژواها عمل می‌کرد. ایجاد کارخانه‌های صنعتی، به نیروی کار ارزان احتیاج داشت و شرکت فعال زنان را در امر تولید ایجاب می‌کرد. زنان به کارخانه‌ها رفتند بدون آنکه کمترین مسئولیت خانوادگی از دوش‌شان

برداشته شود. آن‌ها هم در خانه کار می‌کردند، هم در کارخانه. هم مورد آزار و ستم مرد قرار می‌گرفتند، هم مورد شتم و زور کارفرما. آن‌ها هرچند در تولید اجتماعی نقش داشتند، از هیچ‌گونه حقوق اجتماعی برخوردار نبودند. مبارزات پراکنده‌ای در گوشه و کنار صورت می‌گرفت که به خاطر عدم تشکل سازمانی، نتیجه‌ای در بر نداشت. نظام جدید هرچند زنان را از گوشه‌های خانه‌ها بیرون کشید، ولی تغییری اساسی در وضعیت‌شان به وجود نیاورد.

دگرگونی ساخت طبقاتی ایران در اواخر سلطنت رضاشاه

دگرگونی‌های ساخت طبقاتی در این دوره رشدی دو سویه داشت. از یک طرف مناسبات بورژوازی در بعضی از شئون زندگی اجتماعی، با تمایل به حفظ آقایی و تسلط بقایای فئودالیسم در روستاها رشد می‌کرد و از طرف دیگر، مواضع اقتصادی و سیاسی بورژوازی ملی ایران استحکام می‌یافت. بورژوازی ملی گرچه دارای ارتباطی محکم با زمین‌داری فئودالی بود و از رشد جنبش دموکراتیک می‌ترسید، ولی در نقطه‌ی مقابل بورژوازی وابسته به سرمایه‌های خارجی، یعنی بورژوازی کمپرادور، همیشه کوشش داشت که مواضع امپریالیسم انگلستان را در ایران محدود کند. قشر خرده - بورژوا، یعنی پیشه‌وران، تجار خرده‌پا، کماکان مانند گذشته محفوظ ماندند. تعداد کارگران ایران افزایش یافت و به طبقه‌ی نیرومندی مبدل شد که از آگاهی سیاسی نسبی برخوردار بود. اما در وضع زنان تغییر محسوسی ایجاد نشد.

حزب کمونیست ایران که در سال ۱۲۹۹ تأسیس شد، نه تنها از جمعیت‌های مترقی زنان با تمام نیرو پشتیبانی می‌کرد، بلکه خود، نخستین حزب سیاسی در ایران بود که پرچم مبارزه برای برابری زن و مرد را برافراشت. این حزب با توجه به آموزش لنین که «پرولتاریا نمی‌تواند خود را آزاد کند، بدون آنکه برای آزادی کامل مبارزه کند» به مسئله‌ی جلب زنان به مبارزه توجه کرد. در این مرحله، جنبش زنان که در آغاز، خودبه‌خودی و دارای خصلت ضداستعماری بود، به تدریج متشکل و دارای حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شد.

این حزب در دومین کنگره‌ی خود که در سال ۱۳۰۶ برگزار شد، برخی از خواست‌های اقتصادی زنان یعنی مواد مربوط به «وضع کار شبانه برای زنان و اطفال» و «مرخصی با مواجب برای زنان آبستن در مدت چهار هفته پیش و چهار هفته پس از وضع حمل» را در برنامه‌ی مبارزه‌ی خود قرار داد که هنوز بعد از ۵۰ سال در ایران اجرا نشده است.

در دوران رضاشاه، نه تنها برای زنان قدمی برداشته نشد، بلکه قوانینی مانند قانون مدنی به تصویب رسید که زنجیرهای ستم و تبعیض را بر دست و پای آنان محکم‌تر کرد و قانون

انتخاباتی که در زمان رضاخان اجرا می‌شد، زنان را در شمار دیوانگان از حق شرکت در سرنوشت‌شان محروم می‌داشت.

شهریور ۱۳۲۰ حکومت رضاشاه به عنوان دستیار فاشیسم هیتلری سقوط کرد و مردم امکان تنفس آزاد یافتند.

سازمان‌های مخصوص زنان، مثل تشکیلات دموکراتیک زنان ایران و سازمان زنان ایران ایجاد شد که زنان و دختران علاقمند را برای مبارزات ضداستعماری و صنفی متشکل می‌ساخت. زنان کارگر، خانه‌دار و روشنفکر در این سازمان‌ها، گرد آمدند. آن‌ها با انتشار مجله و روزنامه و تشکیل کنفرانس‌ها، کلاس‌های بزرگسالان و غیره، نقش مهمی در آشنا ساختن زنان به حقوق خود و کشاندن آنان با صحنه مبارزه برای برابری حقوق و استقلال و دموکراسی ایفا کردند.

۲

پس از شهریور ۱۳۲۰ سازمان‌های دیگری از زنان هم تأسیس شد که آن‌ها نیز خواهان [برابری] حقوق زن و مرد بودند. این سازمان‌ها که به طور عمده محفل زنان وابسته به طبقات مرفه بودند، بنیادهای بی‌ریشه‌ای بودند که هرگز به سازمان‌های واقعی زنان تبدیل نشدند.

در پی تشکیلات زنان، حزب دولت را مجبور کرد تا برای نخستین بار، قانون کار را تدوین و تصویب کند و بعضی مطالبات اقتصادی کارگران زن و از جمله برابری دستمزد زن و مرد را در این قانون بگنجانند که به برکت سلطنت محمد رضاشاه اجرا نشد و هنوز هم اجرا نشده است.

تشکیل حکومت ملی در آذربایجان (سال ۱۳۲۴) در یکی از استان‌های مهم ایران، حقوق برابر زنان را تأمین کرد. برای نخستین بار زنان در عمل از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بهره‌ور شدند. در قانون کار حکومت ملی آذربایجان، برابری دستمزد زنان کارگر و سه ماه مرخصی دوران حاملگی و زایمان با پرداخت حقوق منظور شد.

ارتجاع ایران که به کمک امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی مواضع خود را تحکیم کرده بود، در پاییز ۱۳۲۵ عوام‌فریبی و مانورهای خود را کنار گذاشت و علناً علیه نیروهای دموکراتیک ایران و در درجه‌ی اول علیه دموکرات‌های آذربایجان وارد کارزار شد.

در همین اوقات، قوام مجدداً کابینه‌ی خود را ترمیم کرد. نمایندگان حزب توده ایران را از آن برکنار کرد و مذاکره بین نمایندگان دموکرات‌های آذربایجان و ایران قطع شد.

روزنامه‌های ارتجاعی تهران متحداً همصدا و هماهنگ به آذربایجان دموکراتیک حمله کردند و خواهان اعزام ارتش به آن نواحی شدند.

قوام در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به بهانه‌ی تأمین انتخابات آزاد دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی، به فرمان شاه واحدهای ارتش را به آذربایجان روانه کرد. پس از استقرار ارتش، در سراسر آذربایجان حکومت نظامی اعلام شد و به باندهای ارتجاعی که همراه با ارتش وارد آذربایجان شده بودند، آزادی عمل کامل داده شد. ارتش به کشت و کشتار رهبران دموکرات آذربایجان پرداخت. آن‌ها را دستگیر و تیرباران کرد، یا به چوبه‌ی دار آویزان ساخت.

حکومت خودمختار کردستان نیز، در طول موجودیت خود، سازمانی به عنوان زنان برپا ساخت و حقوق زنان را برابر شناخت. آنچه شورای متحده مرکزی کارگران، تشکیلات دموکراتیک زنان، حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان برای زنان انجام می‌دادند، در جهت مخالف خواست‌های استعمارگران انگلیسی و آمریکایی و حکومت ارتجاعی ایران بود. این نیروهای ارتجاعی نه تنها زنان را در بند می‌خواستند، بلکه مخالف با خواست‌های طبقات و قشرهای زحمتکش بودند.

تشکیلات دموکراتیک زنان به دنبال غیرقانونی اعلام شدن حزب توده ایران در سال ۲۷ از بین رفت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد از فعالیت علنی باز ماند.

در دوران اعتلای مجدد جنبش بین سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۲، زنان عضو تشکیلات دموکراتیک زنان و سازمان زنان ایران برای برابری حقوق مبارزه‌ی خود را تشدید کردند و به ویژه برای حق شرکت در انتخابات مبارزه گسترده‌ای را آغاز کردند. مأموران شهربانی و رکن دوم شاه به تظاهرات انتخابی وحشیانه یورش می‌بردند و زنان و دختران را روانه زندان‌ها می‌کردند. پاسخ شاه به زنان و دختران مترقی و حق‌طلب، شلاق و زندان بود.

زنان و انقلاب سفید شاهانه

زامدارن ایران با کوشش برای کاهش وخامت اوضاع کنونی کشور و جلوگیری از توسعه و گسترش تارضایتی مردم که خط انقلاب را در کشور ایجاد کرده بود، ناگزیر شدند از دادن وعده و وعید به اجرای اصلاحات عملی بپردازند. در ضمن باید یادآور شد که نظر زمامداران آمریکا بود که با وجود عضویت ایران در پیمان "سنتو" و با وجود وام‌های خارجی و کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا، در صورتی که در کشور اصلاحاتی انجام نگیرد، حفظ رژیم موجود در ایران را نمی‌توان تضمین کرد.

به این ترتیب آمریکا، با پیش گرفتن سیاست نواستعماری خود، اصلاحات اقتصادی، اجتماعی را به دست نشانده‌اش، محمد رضا شاه دیکته کرد. از جمله‌ی این اصلاحات، تغییر قانون انتخابات، شناختن حق رأی برای زنان و نیز تغییر برخی از مواد قانون مدنی و تصویب قانون حمایت خانواده بود. انجام این اصلاحات هرچند مسائل بی‌شمار زنان را حل نکرد، گامی به پیش محسوب می‌شد. تصویب قوانینی این چنین در شرایطی صورت گرفت که زنان را در شمار گدایان، ولگردان، دزدان و جنایتکاران حساب می‌کردند. این گونه قوانین اگر به طور کامل اجرا می‌شد، شاید آب سردی بر شعله‌ی اعتراض زنان می‌بود. شناختن حق رأی برای زنان زحمتکش، جمله‌ی بی‌معنایی بیش نبود. برای توده‌ی عظیم زنان در حقیقت تفاوت نمی‌کرد که چه کسی بر آنان حکومت کند. تنها این مسئله مهم بود که خود، استعمارگران و حکومت‌کنندگان خود را انتخاب نکنند. اجرای این قانون تنها برای زنان طبقات مرفه مفید فایده بود که از انتخاب شدن یا انتخاب کردن ایادی خود طرفی می‌بستند. برای آن‌ها چه بهتر از اینکه نمایندگانی را برگزینند که هنگام تصویب این و آن قانون مناسب حال خود، ندای معترضی بلند نشود؟

در مورد تغییر برخی از مواد قانون مدنی و اجرای قانون حمایت خانواده هم جای حرف بسیار است. برطبق این قوانین، مرد هنوز رئیس خانواده است. زن حق تعیین اقامتگاه ندارد. دختر در هرسنی برای تصمیم درباره‌ی ازدواج فاقد رشد است. همسر دوم، تحت شرایط ساده‌ای، رسمیت دارد. مواد مربوط به نکاح منقطع، یعنی فحشاء قانونی، به اعتبار خود باقی است. ارجاع طلاق به دادگاه با آنکه به سود زنان است، ولی نداشتن استقلال مادی اکثریت زنان، اثرات عملی این ماده را به نحوه فاحشی کاهش داده است. حق مسلم مادر نسبت به طفل در صورت وقوع طلاق پایمال شده است. مرد می‌تواند به بهانه‌ی قانونی، زن را از حق اشتغال به شغل محروم کند. قانون کیفر همگانی به مرد قدرت اجرایی بخشیده و به او حق می‌دهد به بهانه‌ی دفاع از ناموس، زن را به قتل برساند و قانون او را تبرئه می‌کند. زن بدون اجازه‌ی مرد، حق مسافرت به خارج را ندارد. قوانین ارث تماماً به زیان زنان است.

ستم خانوادگی را محرومیت‌های اجتماعی - اقتصادی تکمیل می‌کند. اجرای سیاست‌های نواستعماری آمریکا به وسیله‌ی سلطنت ننگین خاندان پهلوی، این محرومیت‌ها را هرچه بیشتر تشدید کرده است. علی‌رغم های و هویی که رژیم سابق در مورد پیکار با بیسوادی به راه انداخته بود، ۹۰ درصد زنان روستایی و ۷۳ درصد زنان در مجموعه کشور از خواندن و نوشتن بی‌بهره‌اند. بی‌سوادی مانعی جدی در مورد اشتغال زنان است. آمارهای دولتی می‌گویند از هر صد دختری که در سال ۴۸ - ۴۷ در دبستان‌ها ثبت‌نام کرده‌اند، ۴۲

نفر به علل مختلف قبل از رسیدن به کلاس پنجم ترک تحصیل کرده‌اند. همین آمار می‌گوید تعداد بیشتری از دختران پس از پایان سه سال اول تحصیلات دبیرستانی، ترک تحصیل می‌کنند و در سال ۵۲ - ۵۱، ۶۵ درصد دخترانی که ۶ سال قبل در سال اول دبیرستانی نام‌نویسی کرده بودند، مدرسه را ترک گفته‌اند.

علت ترک تحصیل دختران چیزی نیست مگر فقر خانواده‌ها و پناه بردن آنان به ازدواج‌های زودرس، برای آنکه لااقل یک سر نان‌خور کمتر داشته باشند. تعداد دختران دانشجو کمتر از پسران است. آمار نشان می‌دهد که در برخی از رشته‌های تحصیلی، تعداد پسران ۲ برابر دختران است.

مسئله‌ی اشتغال زنان

آمارهای رسمی دولتی نشان می‌دهند که زنان فقط ۱۳/۸ درصد نیروی کار را تشکیل می‌دهند. زنان کارگر که به طور عمده در صنایع نساجی، پوشاک، قالی‌بافی و غذایی اشتغال دارند، از حقوق برابر با مردان برخوردار نیستند. قانون ناقص کار که اغلب موادش به نفع کارفرما تنظیم شده و قانون بیمه‌ی اجتماعی، به درستی اجرا نمی‌شود. کارگران زن نصف تا ثلث مزد مردان را دریافت می‌کنند. ساعات کارشان نامحدود است. تضمین شغلی ندارند. مرخصی قبل و بعد زایمان با احتساب دستمزد عملاً اجرا نمی‌شود. حتا مسکن مناسب ندارند. از وسایل ایمنی استفاده نمی‌کنند. پزشک و بیمارستان، شیرخوارگاه، کودکانستان، مدرسه برای فرزندان زنان زحمتکش نیست.

به این ترتیب می‌بینیم که طی ۵۰ سال سلطنت ننگین خاندان پهلوی، هیچ بنیادی تغییر نکرده است. وضعیت زنان همچنان مثل روزهای در اسارت باقی مانده است. دست‌آوردهای به اصطلاح انقلاب سفید، نه برای زنان زحمتکش کارگر و نه برای توده‌ی زنان کارمند و خانه‌دار فایده‌ای در بر نداشته است. مشکلات اقتصادی و اجتماعی این توده‌ها حل نشده، که حادثه هم شده است. بنابراین همان خواسته‌ها برای جامعه‌ی زنان. همچنان این وظیفه در مقابل زنان قرار دارد که برای رسیدن به این خواسته‌ها مبارزه کنند.»

موقعیت زن ایرانی از دیدگاه خسرو روزبه* در آخرین دفاعیه‌اش در دادگاه نظامی

خسرو روزبه در آخرین دفاعیه‌اش در دادگاه نظامی تجدید نظر که به راستی ادعای نام‌های ست علیه حکومت محمدرضا شاه پهلوی، از جمله به مسئله‌ی زن ایرانی پرداخت و حقوقی را که با اتکا به قانون اساسی از او سلب شده است، به نقدی همه‌جانبه کشید. این بخش از دفاعیه خسرو روزبه که بی‌تردید سندی مهم در محکوم کردن تبعیض جنسی در ایران محسوب می‌شود، تاکنون مورد توجه چندانی قرار نگرفته است.

ملکه محمدی از فعالان حقوق زن و مسئولین سازمان زنان حزب توده ایران، در ویژه‌نامه‌ای که به مناسبت بیستمین سالگرد اعدام خسرو روزبه منتشر شد، به اشاره‌ای گذرا در این مورد (بدون استناد به متن دفاعیه) بسنده کرده است:

«او از حقوق پابرنه‌ها و قباکرباسی‌ها، با شوری تمام دفاع کرد. مبارزات درخشان مردم ایران، به ویژه جنبش دموکراتیک خلق‌های آذربایجان و کردستان را ستود و آن‌ها را "نهضتی میهنی و مترقی و موجب قوام و دوام و بقای آزادی و استقلال ملی" خواند. حکومت مشروطه‌ی ایران را شیر بی‌یال و دم و اشکم‌ناמיד و رژیم سلطنتی و بالاخص سلطنت موروثی را مضحک دانست. هیئت حاکمه را بر صندلی اتهام نشاند که خود با تبدیل حکومت مشروطه‌ی سلطنتی به استبداد فردی، با تبعیض میان زن و مرد، با تشکیل محاکم نظامی، با پایمال کردن حقوق احزاب و مطبوعات و لغو مصونیت‌های اجتماعی و حقوقی افراد مملکت، قانون اساسی را زیر پا نهاده است...»^۱

به باور ما، این بخش از دفاعیه‌ی خسرو روزبه، در وضعیت امروز زنان ایران کماکان از اعتبار برخوردار است. از این رو، در زیر آن را به تمامی بازچاپ می‌کنیم.

جای تأمل دارد که چرا شهلا روزبه (برادرزاده‌ی خسرو روزبه)، در سخنرانی مفصلش در نخستین برنامه‌ی ۸ مارس هواداران حزب توده پس از انقلاب بهمن، به این سند ماندگار هیچ اشاره‌ای نکرده است.



بخشی از دفاعیه‌ی روزبه که از جمله به حقوق زنان می‌پردازد، "کدام مشروطه؟"

* برگرفته از: زندگی‌نامه و آخرین دفاع خسرو روزبه، ۱۳/۸/۱۳۵۷، ناشر؟ ص ۷۴ - ۷۱

^۱ مردی که فسانه شد (زندگی‌نامه‌ای از خسرو روزبه)، ملکه محمدی، ویژه‌نامه‌ی نیا، شماره‌ی ۱، فروردین ۱۳۵۷، ص ۱۶

عنوان دارد و با چنین مقدمه‌ای آغاز می‌شود:

«... من متهم هستم به اینکه می‌خواسته‌ام توطئه‌ی سوء قصدی به منظور بر هم زدن اساس حکومت که رژیم مشروطه‌ی سلطنتی است ترتیب بدهم. بسیار خوبست. فرض می‌کنیم چنین باشد؛ ولی آیا در ایران رژیم مشروطه وجود دارد؟... برای روشن شدن مطلب، ابتدا مسئله را در زیر ذره‌بین قانون می‌گذاریم. اصل هفتم متمم قانون اساسی می‌گوید: "اساس مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل‌بردار نیست". حالا ببینیم آیا اساس مشروطیت تعطیل شده یا نه؟ برای اثبات این مطلب بحث خود را به چند قسمت تقسیم می‌کنیم.»

قسمت دوم بحث او به "حقوق زنان" اختصاص دارد:

«در مقدمه‌ی قانون اساسی چنین می‌خوانیم: "نظر بدان اصل اصیل که هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم محق و سهمی‌اند تشخیص و تعیین اعضای مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم."

دادرسان محترم تصدیق می‌فرمایند که "هریک از افراد اهالی مملکت" اعم است از زن یا مرد. یعنی نمی‌توان گفت مردان جزء اهالی مملکت محسوب می‌شوند، ولی زنان جزء اهالی مملکت نیستند. این معنی به قدری صریح و روشن است که محتاج اقامه‌ی دلیل نیست. به قول مولوی "آفتاب آمد دلیل آفتاب". در قوانین مدنی هم در مبحث "اهلیت" به همین نکته برخورد می‌کنیم. و بدین ترتیب نه تنها از نظر ادبی، بلکه از لحاظ تعاریف قانونی نیز هر کجا به کلمات "افراد اهالی مملکت" برخورد می‌کنیم، بلافاصله مردان و زنان بالتساوی و بدون هیچ‌گونه تبعیض و اختلافی در نظرمان مجسم می‌شوند. به علاوه در همین مقدمه و در تایید "افراد اهالی مملکت" به این جمله برمی‌خوریم که می‌گوید: "تشخیص و تعیین اعضا مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم." تصور نمی‌کنم که حتا اگر از اطفال دبستانی هم سؤال کنیم که ملت شامل چه کسانی است، فقط مردان را اسم ببرند و زنان را استثنا نمایند. بدین ترتیب، به نحو روشن و بارزی نتیجه می‌گیریم که زنان و مردان که اهالی مملکت را تشکیل می‌دهند، به تساوی و بدون تبعیض حق دارند در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم محق و سهمی باشند و این اصل با صفت اصیل توصیف شده است و معنی آن این است که مردان و زنان حق دارند به سمت نمایندگی مجلس شورا انتخاب شوند تا بتوانند در تصویب و نظارت امور عموم شرکت کنند و سهمی داشته باشند و در ابتکار نیز محق و صاحب حق هستند. همچنین ملت یعنی به طور خلاصه مردان و زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن دارند و این حق نیز بدون هیچ‌گونه تبعیضی به آن تعلق دارد. اصل دوم قانون اساسی می‌گوید:

«مجلس شورای ملی نماینده‌ی قاطبه‌ی اهالی مملکت ایران است که در امور معیشتی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.»

در اینجا نیز این مسئله که اهالی مملکت ایران، یعنی زنان و مردان کشور حق دارند در انتخاب نمایندگان مجلس شورا شرکت جویند، و این نمایندگان نماینده‌ی این زنان و مردان هستند، تصریح گردیده است. ولی تأکید کرده است که این افراد باید در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت داشته باشند. شاید کسانی باشند که این موضوع را سطحی و سرسری تفسیر کنند و بگویند زنان در امور معاشی و سیاسی کشور مداخله‌ای ندارند و لذا باید از حق انتخاب کردن نمایندگان مجلس شورا محروم باشند. اگر بر فرض محال چنین تفسیر غلطی را صحیح بدانیم، تازه نصف مسئله حل شده است؛ یعنی تکلیف انتخاب‌کنندگان روشن گردیده است و صراحت قانون اساسی در مورد حق انتخاب شدن زنان به جای خود محفوظ و به قوت خود باقی است و چنان که می‌بینیم در طول پنجاه سال مشروطیت ایران هنوز زنان نتوانسته‌اند، یعنی به آنان حق نداده‌اند، که به عنوان نماینده‌ی مجلس شورا انتخاب شوند. اما موضوع امور معاشی و سیاسی مذکور نیز به قدر کافی روشن است. هر کس به دهات ایران برود، با چشم خود می‌بیند که زنان و دختران، دوش به دوش مردان و پسران کار می‌کنند. اگر مرد زمین را شخم می‌زند، مزارع را آب می‌دهد، امور مرزبندی و خرمن‌کوبی و امثال آن را به عهده دارد، زنان و دختران نیز زمین‌ها را وجین می‌کنند، میوه می‌چینند، امور شیردوشی و لبنیات‌سازی را انجام می‌دهند، نان می‌پزند، پشم و پنبه می‌ریسند، تا زانو در آب و گل و لای راه می‌روند و نشای برنج می‌کارند، برگ چای و توتون و تنباکو را می‌چینند و دسته می‌کنند و مجموعاً کمتر از مردها در امور معاشی وطن خود شرکت ندارند؛ با این تفاوت که مثل مردها در تمام امور معاشی وطن خود شرکت دارند، ولی کار آن‌ها به حساب مردها گذاشته می‌شود. عملاً در انقیاد اقتصادی مردها هستند و در برابر هر کاری نیز به آنان مزد می‌پردازند. به ازاء کار مساوی، مزد کمتری از مردان می‌گیرند و بدین ترتیب از این حیث نیز به آنان ظلم می‌شود. تازه، امور بچه‌داری و آشپزی و دوخت و دوز و ده‌ها کار دیگر را نیز به عهده دارند و روی هم رفته زنان زحمتکش‌تر از مردان هستند و در امور تولیدی و معاشی با مردان برابرند و اگر دهقانان کشور را جمعاً ۱۵ میلیون نفر حساب کنیم، به خوبی واضح است که ۷/۵ میلیون زن دوش به دوش ۷/۵ میلیون مرد در امور معاشی وطن خود مشارکت دارند. همچنین اگر در نظر بگیریم که بیشتر کارگران کارگاه‌های قالی‌بافی شهرها و دهات زن هستند، عده‌ی کثیری از زنان در کارخانجات بلورسازی و ریسندگی کار می‌کنند، عده‌ی زیادی نیز با سمت کارمند، آموزگار، دبیر، پزشک،

دندان‌پزشک، داروساز، پرستار، و پزشک‌یار و حتا امور مهندسی و نفت و مشاغل دیگر مثل مردان و دوش به دوش آنان کار می‌نمایند، به سهولت تصدیق می‌نماییم که زنان ایرانی از حیث مشارکت در امور معاشی وطن خود هیچ دست کمی از مردان ندارند. اگر بخواهیم برای رد این حقیقت عده‌ای از زنان متمکن شهرها را مثال بیاوریم که کاری جز خوردن، نوشیدن، پوشیدن، توالت کردن و گردش و تفریح ندارند، اولاً این عده حتا یک درصد زنان کشور نیستند، ثانیاً مگر کمتر از این عده مردان ژینگولو و بیکاره و خیابان‌گرد وجود دارد؟ در قضاوت همیشه باید اکثریت را در نظر گرفت. موارد استثنایی نمی‌تواند به روشن شدن قضیه کمک کند. زیرا استثنا قانون نیست. اما در مورد مشارکت در امور سیاسی وطن، به نظر من جز دراویش، قلندران، گوشه‌نشینان و امثال آنها، هریک از افراد ملت، چه خودش متوجه باشد و چه نباشد، در امور سیاسی مملکت خود مداخله دارد و به این ترتیب به معنی وسیع کلمه، مردان و زنان کشور به یک اندازه شریک در امور سیاسی هستند. ولی اگر شرکت در امور سیاسی را به معنی محدود کلمه بگیریم، زنان نیستند که از مشارکت در امور سیاسی شانه خالی می‌کنند، بلکه مردان هستند که مشاغل سیاسی و اداری مملکت را به خود اختصاص داده‌اند و زنان را از این حق محروم ساخته‌اند. اگر زنان در مجلس شورا و سنا شرکت ندارند، به این جهت است که حق‌شان را پایمال کرده‌اند. اگر زنان در سمت وزارت و استانداری و سفارت و امثال آن مشغول کار نیستند، نشانه‌ی بی‌میلی و عدم لیاقت آنها نیست؛ بلکه نشانه‌ی ظلم فاحشی است که نسبت به آنها شده و می‌شود. نشانه‌ی آنست که به زنان کشور به دیده‌ی تحقیر می‌نگرند؛ حقی برای‌شان قائل نیستند و با آنان مثل برده رفتار می‌کنند و همه‌ی این کارها را برخلاف صریح قانون اساسی و روح آن انجام می‌دهند. اصل هشتم متمم قانون اساسی می‌گوید: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود." آیا اصلاً چنین است؟ هرگز! به نظر من اصول قانون اساسی در آن قسمت که مربوط به حقوق زنان است، در بوته‌ی فراموشی مانده، موقوف‌الاجرا گذاشته شده و عملاً تعطیل گردیده است.»

«زن، حجاب را رعایت کن»*

نوشته‌ی انوشا هودس Anoucha Hodes، شهروند ایرانی

حکومت اسلامی، با حمایت مردمی هیجان‌زده در ایران استقرار می‌یابد. در برابر هو و جنجال مؤمنین وهم‌زده، جهان فراموش می‌کند که بازگشت آیت‌الله خمینی، برای بسیاری از ایرانیان روز وحشتناک سوگواری و هراس است. آیا بدون اینکه مردم نفسی بکشند، بار فئاتیسم مذهبی، جایگزین فشار ساواک خواهد شد؟ آیا یک توتالیتاریسم، جای توتالیتاریسم دیگری را برای نگون‌بختی ایران خواهد گرفت؟ ستم‌گری شاه، چون خشونت‌ی برون‌زا بود و از بالا اعمال می‌شد، می‌توانستی به آن اعتراض کنی. ستم‌گری مذهبی، برعکس، از خلق نشأت می‌گیرد. این ستم‌گری کور، خواسته‌ی اکثریت ایرانیانی‌ست که شیوه‌ی دیگری برای خیزش علیه استبدادی وحشیانه نیافتند که از دیرباز آزارشان می‌داد. این روز حتا برای بسیاری از مسلمانانی که از فئاتیسم بی‌مناکند و آرزو دارند کشورشان به یک دموکراسی آزاد، روادار و انسانی تبدیل شود، روز سوگواری‌ست. و همچنین روز سوگواری برای چهار یا پنج میلیون "اقلیت" کرد، ارمنی، یهودی، بهایی، زرتشتی و آزاداندیش. سرانجام، روز سوگواری، به ویژه برای نزدیک به هفده میلیون زن ایرانی که چه به آن آگاه باشند و چه نباشند، حیثیت و حقوق‌شان پایمال شده است. چون من خود یک زن ایرانی هستم، این را کمتر از هر چیز دیگر می‌توانم تاب بیاورم؛ و این چیزی‌ست که مرا ناامید می‌کند و به وحشت می‌اندازد.

قانون اسلامی که فرودستی ذاتی زنان و فرمانبرداری آن‌ها از مردان را اشعار می‌دارد، غیرمسلمانان را تحمل نمی‌کند، مگر اینکه مطیع و خاضع باشند. در ایران، از هم اینک، خانه‌ی بهایی‌ها را آتش می‌زنند و آن‌ها را به خیابان می‌اندازند. کاسب‌های ارمنی برای زندگی‌شان در هراس‌اند. یهودی‌ها را تهدید می‌کنند و دشنام می‌دهند. تلفنی خبردار شدم که کالباس فروشی نزدیک خانه‌ی مان در تهران، برچیده خواهد شد. واقعه‌ای کوچک؟ نه. این منع بدان معناست که کسی نمی‌تواند آنچه را که می‌خواهد بخورد؛ آن‌طور که می‌خواهد رفتار کند، بیندیشد و زندگی کند؛ مگر مطابق میل مؤمنان حاکم. زنان حتا از این عذر نسبی هم برخوردار نیستند که بگویند دین دیگری دارند. مردان اسلام نسبت به آن‌ها بی‌رحمی باز هم بیشتری داشته‌اند و خواهند داشت.

می‌دانیم دولت فرانسه که از تحویل دادن دانشجویان دلیری که پرچم مبارزه علیه شاه را برافراشته بودند به ساواک تردیدی به خود راه نمی‌داد، چگونه به آیت‌الله خمینی پناهندگی

داده است. بسیار بیش از پناهندگی: به دلیل دل‌مشغولی‌های سیاسی و نفتی دولت فرانسه، آیت‌الله بیگانه از این امتیاز برخوردار شده که از شهر نوفل‌لوشاتو بنای حکومت مذهبی را آشکارا سازمان دهد. به نوفل‌لوشاتو نرفتم؛ به رغم اینکه دلم می‌خواست نظرم را همانجا به گوش‌ها برسانم. [نرفتم چون] روی در نوشته‌ای فرمان می‌داد: "زن، حجاب را رعایت کن؛ روشن‌تر: سر جای بمان، اطاعت کن، تابع باش. نمی‌توانستم حتا در ظاهر - به ویژه در ظاهر - این چنین فرمانبردار باشم. این فرمان، برای من و برای همه‌ی زنان، بسیار گویاتر و قوی‌تر از حرف‌های اطمینان‌بخشی‌ست که آیت‌الله به رسانه‌های اروپایی می‌گوید.

با اشاره به صفحات پرشمار قرآن که زن را مزرعه‌ای می‌داند که مرد به میل‌اش آن را شخم می‌زند، باعث تصدیق خاطرتان نمی‌شوم. فقط بدانید که از این پس، این سوره‌های دهشت‌بار و ناهم‌خوان با زمان، تنها مرجع دآوری درباره‌ی حقوق زنان خواهند بود. قرآن می‌گوید زن زناکار سنگسار می‌شود، اگر چهار شاهد برای کار خلاف او پیدا شود. در اینجا هم آیت‌الله خمینی خاطر همه را آسوده می‌کند: "به سختی می‌شود چهار شاهد پیدا کرد." درست؛ اما اگر چهار شاهد حاضر باشند و شوهر هم همانطور که حق و وظیفه دارد، نبخشد، صورت و تن زن خلافکار با سنگ له خواهد شد. چنین است قانون!

همین حالا هم در تهران، زنانی که از گذاشتن حجاب سرباز می‌زنند و یا در این کار کوتاهی می‌کنند، دشنام می‌شوند و کتک می‌خورند؛ مثل همه‌ی گناهکاران یا کسانی که در برابر ایمان و اعتقاد، می‌خواهند همانی باشند که هستند. این آغاز وحشت‌پراکنی و خودکامگی‌ست. ساواکِ دیگری استقرار می‌یابد؛ قدرتمندتر و قاطع‌تر از ساواکِ قبلی. این بار، با اطمینان به اینکه در صراط مستقیم خدا قرار دارد و ایمان خلق. همین حال هم آیت‌الله قول داده که لیبرال‌ها را به نام قرآن مورد قضاوت قرار دهد که هیچ حق و حقوقی برای‌شان قائل نیست. دولت شاپور بختیار، اگر ارتش و زور علیه مردم به کار نبرد - که وحشتناک و نامعقول خواهد بود - به نظر می‌رسد که محکوم به فناست. بنابراین؟ آیا ترور تازه‌ای بر فراز ایران دامن گسترانده است؟

کشور من، با عدالت، روامداری، آزادی سیاسی و مذهبی، سرانجام چه زمانی آشنا خواهد شد؟ نمی‌دانم و می‌ترسم. اما دست‌کم خواهان آنم که ایرانیان فرانسه که در سوگواری من شریک‌اند، بدانند که تنها نیستند؛ و اینکه فرانسوی‌هایی که از نظام فاسد و پلیسی شاه به حق نفرت داشتند، درباره‌ی معنای واقعی حکومت اسلامی بیندیشند.

کتاب شناسی

کتاب‌ها و جزوه‌های فارسی زبان

- احمدی حمید، خاطرات سرگرد هوایی پرویز اکتشافی، مرتضوی، ۱۳۸۷، آلمان
- احمدی حمید، علوی نجمه، ما هم در این خانه حتی لریم، اختران، ۱۳۸۳، تهران
- احمدی اسکویی مرضیه، خاطراتی از یک رفیق (یادداشت‌های چریک فدایی خلق)، انتشارات چریک‌های فدایی خلق ایران، بی‌تاریخ
- احمدی خراسانی نوشین، حجاب و روشنفکران، ناشر مؤلف، تهران، زمستان ۱۳۹۰
- احمدی خراسانی نوشین، اردلان پروین، ساتور (فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران)، نشر توسعه، تهران، ۱۳۸۲
- اسناد لانه‌ی جاسوسی، جلد ۲۸، بی‌تاریخ، تهران
- افخمی غلامرضا، جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ۱۳۵۷-۱۳۴۲، مصاحبه با مهناز افخمی، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، ۲۰۰۳/۱۳۸۲
- افخمی غلامرضا، جامعه، دولت و جنبش زنان ایران، ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰، گفتگو با مهرانگیز دولت‌شاهی، آرشیو تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، ۲۰۰۲/۱۳۸۱
- امیرشاهی مهشید، در حضر، چاپخانه کوشینگ - مالوی، ۱۹۸۷
- امیرشاهی مهشید، مادران و دختران، جلد دوم (دده قدم‌خیز)، نشر باران، ۱۳۶۹، سوئد
- باقی عمادالدین، تولد یک انقلاب، زمینه‌ها و عوامل پیدایش انقلاب، جلد دوم، نشر سرایی، ۱۳۸۲
- بشیری عباس، هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸: انقلاب و پیروزی، دفتر نشر معارف انقلاب، تهران، ۱۳۸۳
- بصاری طلعت، زندگانه پیش‌آهنگ نهضت آزادی بانوان ایران، انتشارات طهوری، ۱۳۴۶، تهران
- بهرنگی صمد، کند و کاو در مسائل تربیتی ایران، چاپ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، بی‌تاریخ
- بی‌نام، درباره‌ی انشعاب انحلال طالبان از سازمان، انتشارات سازمان حزب توده‌ی ایران در خارج کشور، آبان ۱۳۴۸
- بی‌نام، زنان و جنبش‌های آزادی‌بخش، نبرد کارگر، ۱۳۵۵
- بی‌نام، زندگی‌نامه و آخرین دفاع روزبه، بی‌ناشر، ۱۳۵۷/۸/۱۳
- بی‌نام، شهیدان توده‌ای از ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷، انتشارات حزب توده‌ی ایران، ۱۳۸۱
- بی‌نام، کمونیسم در ایران، (یا تاریخ مختصر فعالیت کمونیست‌های ایران)، بی‌ناشر، ۱۳۴۴
- بی‌نام، مسئله‌ی زن (مجموعه‌ی برگزیده‌هایی از آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون درباره‌ی مسئله‌ی زن)، از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران در خارج کشور، اردیبهشت ۱۳۵۵
- بی‌نام، مسائل و وظایف جنبش زنان در ایران ۶۰-۱۳۵۷، از انتشارات حزب کارگران سوسیالیست، بی‌تاریخ
- پاولوویچ م.، تریا و.، ایوانوسکی س.، سه مقاله درباره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران، برگردان از م. هوشیار، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۳۹
- پارسا بناب یونس، تاریخ صدساله‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران، ۱۳۸۴-۱۲۸۴، جلد دوم، انتشارات راوندی، آمریکا
- پارسائزاد سیاوش، گوشه‌ای از تاریخ جنبش چپ ایران (در قالب یک سرگذشت)، نشر نیما، ۲۰۰۲، آلمان

- تفرشیان ابوالحسن، قیام افسران خراسان، نشر اطلس، ۱۳۶۷، تهران
- ترور شاه، حادثه‌ی کاخ مرمر به روایت اسناد مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸
- تهویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران، خبرها و رویدادهای روزانه مرداد ۱۳۵۷-۱۳۵۶، گروه تحقیق سروش، ۱۳۵۹، تهران
- جنگی درباره‌ی زندگی و آثار بیژن جزئی، کانون گردآوری و نشر آثار بیژن جزئی، انتشارات خاوران، ۱۳۷۸، پاریس
- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، کادریهای حزب توده، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، جلد دوم، پاییز ۱۳۸۲
- چپ در ایران (به روایت اسناد ساواک)، کتاب هشتم، مرکز بررسی اسناد تاریخی، بهار ۱۳۸۰
- چوبینه بهرام، اعلامی شهناز، یادها و نامه‌ها، انتشارات مهر، ۲۰۰۴، آلمان
- حزب توده ایران، از شکل‌گیری تا فروپاشی ۱۳۳۰-۱۳۶۸، به کوشش جمعی از پژوهشگران، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۷
- حسن‌پور قاسم، شکنجه‌گران می‌گویند، انتشارات موزه‌ی عبرت ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۶
- حیدری بیگوند تورج، تبلیغ مسلحانه، انحراف از مارکسیسم لنینیسم، گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، دی‌ماه ۱۳۵۶
- خدانداده احمد، روز سیاه کارگر، چاپ اول، مطبعه‌ی شرکت سعادت کرمانشاه، ۱۳۰۵؛ چاپ دوم، مطبعه‌ی شرافت احمدی کرمانشاه، ۱۳۰۶
- خسروپناه محمدحسین، سازمان افسران حزب توده‌ی ایران از درون، نشر پیام امروز، ۱۳۸۰، تهران
- دعایی سید محمود، گوشه‌های از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین، مؤسسه‌ی چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۷
- دهقانی اشرف، بذریهای ماندگار، چریک‌های فدایی خلق، ۲۰۰۵، انگلستان
- راد فروغ، عاصی آذر، درباره‌ی ستم‌کشیدگی زن در ایران، بی‌تاریخ، انتشارات فانوس، نیویورک؛ بازچاپ از تشکل مستقل دموکراتیک زنان ایرانی در اروپا، بی‌تاریخ.
- رزم‌آرا کامبیز، بیات کاوه، خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا، انتشارات شیرازه، ۱۳۸۲، تهران
- روزبه خسرو، اطاعت کورکورانه، انتشارات عسکری، ۱۳۳۶، تهران
- روزبه منوچهر، خسرو روزبه (زندگی خانوادگی - نظامی و مبارزات سیاسی)، انتشارات آرش، ۱۳۵۷، تهران
- زنان و انقلاب ایران، گزارش سفر هیئت نمایندگی کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان به ایران ۲۲-۱۹ مارس ۱۹۷۹، برگردان به فارسی مهناز متین، در: خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ (دفتر دوم) همبستگی جهانی، مهناز متین، ناصر مهاجر، نشر نقطه، ۱۳۸۹
- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، جلد سوم، ۱۳۸۸
- سمعی گیلانی احمد، سهم گیلانیان در زبان و ادب فارسی، انتشارات ایرانشهر، ۱۳۸۴
- شفیق شهلا، زنان و اسلام سیاسی (مجموعه مقالات)، خاوران، ۱۳۷۹، پاریس
- شوستر مورگان، اختلاق در ایران، برگردان از ابوالحسن موسوی شوشتری، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ پنجم، ۱۳۶۲

- شوکت حمید، تاریخ بیست ساله‌ی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی)، نشر بازتاب، جلد ۱ و ۲، زاربروخن (آلمان)، زمستان ۱۹۷۳
- شوکت حمید، کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه‌ی ملی) از آغاز تا انشعاب، نشر گردون، کلن، چاپ دوم، ۱۳۷۷
- شوکت حمید، نگاهی از درون به جنبش چپ، گفتگو با ایرج کشکولی، نشر اختران، ۱۳۸۰
- شوکت حمید، نگاهی از درون به جنبش چپ، گفتگو با کورش لاثایی، نشر اختران، ۱۳۸۱
- شوکت حمید، نگاهی از درون به جنبش چپ، گفتگو با محسن رضوانی، ناشر: مرتضوی، ۱۳۸۴
- شوکت حمید، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانباباتههرانی، بازتاب چاپ اول بهار ۱۳۶۸، آلمان
- صدره‌اشمی محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد چهارم، انتشارات کمال، چاپ سوم، ۱۳۶۴، اصفهان
- صدقی ضیا، خانم دکتر هما ناطق، طرح تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، مرکز مطالعات خاورمیانه، اول آوریل ۱۹۸۴/۱۳ فروردین ۱۳۶۳، پاریس
- صدقی ضیا، منوچهر هزارخانی، طرح تاریخ شفاهی، دانشگاه هاروارد، مرکز مطالعات خاورمیانه، اول ژوئن ۱۹۸۴، پاریس
- صدقی ضیا، مولود خانلری، طرح تاریخ شفاهی، دانشگاه هاروارد، مرکز مطالعات خاورمیانه، ۸ مارس ۱۹۸۴، پاریس
- صنعتی رضا، گفت‌وگو با مصباح (گزارشی از زندگی علمی و سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تابستان ۱۳۸۷
- طبری احسان، کتراره، خاطراتی از تاریخ حزب توده، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، تهران
- عاقلی یاقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران، جلد سوم، نشر گفتار، ۱۳۸۰
- فخرایی ابراهیم، گزیده‌ی ادبیات گیلکی، چاپ حیدری، ۱۳۵۸، تهران
- فرخزاد پوران، کارنامه‌ی زنان کارای ایران از دیروز تا امروز، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۸۱، تهران
- فرزانه حسین، پرونده‌ی ۵۳ نفر، انتشارات آگاه، ۱۳۷۲، تهران
- فروتن غلامحسین، حزب توده در صحنه‌ی ایران، ۱۳۷۱، بی‌ناشر
- فیروز مریم، چهره‌های درخشان، انتشارات هنر پیشرو، بی‌تاریخ
- فیروز (فرمانفرم‌نایان) مریم، خاطرات مؤسسه‌ی تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، ۱۳۷۳، تهران
- قلی‌زاده جلیل محمد، مردها (نمایشنامه)، درآمد و برگردان: هما ناطق، انتشارات کمیته‌ی ایران (سوئد)، شهریور ۱۳۶۳
- کار مهرانگیز، شورش، روایتی زنانه از انقلاب ایران، نشر باران، سوئد، ۱۳۸۵
- کرمانی ناظم‌الاسلام، تاریخ بیماری ایرانیان، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳
- کشاورز فریدون، من متهم می‌کنم کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران را، انتشارات روزنامه‌ی جبهه، زمستان ۱۳۶۱، انگلستان
- کیانوری نورالدین، خاطرات، مؤسسه‌ی تحقیقات و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲، تهران

تولدی دیگر

- گلپور چمرکوهی رضا، *سنود اشباح*، مروری بر کارنامه‌ی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، نشر کلیدر، پاییز ۱۳۸۱، تهران
- طوافچیان شکوه، *جاسمی مهوش، درباره‌ی مسئله‌ی زن (۲)*، انقلاب آزادی‌بخش تنها راه رهایی زنان میهن ماست، به مناسبت هشتم مارس روز بین‌المللی زنان، از انتشارات سازمان انقلاب حزب توده‌ی ایران، اسفند ۱۳۵۵ / مارس ۱۹۷۷، نام نویسندگان این جزوه ذکر نشده است.
- متین افشین، *کنفدراسیون، تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲*، ترجمه‌ی لرسطو آذری، نشر شیرازه، چاپ دوم، تهران، پاییز ۱۳۷۸
- متین مهناز، *بازبینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان*، نشر نقطه، ۱۳۷۸/۱۹۹۹
- مجاب شهرزاد، *دولت، زنان و نظم نوین جهانی*، هشتمین سمینار بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، قمینیم و جنبش زنان ایران شماره‌ی ۸، تابستان ۱۹۹۷
- مرتضوی باقر، *سیاوشان، یادواره‌ی جانباختگان حزب رنجبران ایران*، ناشر: باقر مرتضوی، BM-Druckservice، ۱۳۷۸، کلن، آلمان
- مروجی سید ابراهیم، *پیشگامان فرهنگ ایران از آغاز تا ۱۳۵۷*، جلد نخست، نشر فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۷، رشت
- مساح جلال، *خسرو روزبه را بشناسید*، چاپ نقش جهان، بی‌تاریخ
- متصری هوشنگ، *در آن سوی فراموشی*، یاد از دکتر رضا رادمنش دبیرکل اسبق حزب توده، تاریخ معاصر ایران، شیرازه، چاپ اول ۱۳۷۹
- مؤمنی باقر، *راهیان خطر*، انتشارات خاوران، بهار ۱۳۸۵، پاریس
- موحد ه. *دو سال آخر... از رفرم تا انقلاب*، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، تهران
- مهدوی شیرین، *زندگی‌نامه‌ی حاج محمدحسین کمپانی (حاج امین دارالضرب)*، برگردان منصوره اتحادیه، فرحناز امیرخانی حسینک لو، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۹، تهران
- نادری محمود، *چریک‌های فدایی خلق، از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷*، موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، بهار ۱۳۸۷
- ناهید عبدالحسین، *زنان ایران در جنبش مشروطه*، انتشارات نوید، ۱۹۸۹/۱۳۶۸، آلمان
- نوح نصرت‌الله، *مجموعه‌ی آثار محمدعلی افرشته شاعر تودم‌ی*، انتشارات توکا، ۱۳۷۹، آمریکا
- نورمحمدی قاسم، *جاسوسی در حزب، برادران یزدی و حزب توده‌ی ایران*، جهان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۹۰
- نورمحمدی مهدی، *ترور در بهارستان، پژوهشی نو درباره‌ی اندیشه، زندگی و ترور واعظ قزوینی و روزنامه‌ی نصیحت به انضمام اشعار او*، انتشارات حدیث امروز، ۱۳۸۲، قزوین
- نپاوندی سیروس، *تجاریبی چند از مبارزه در اسارت، سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران*، فرودین ۱۳۵۲
- هاشمی رفسنجانی اکبر، *خاطرات دوران مبارزه*، جلد ۱، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۶
- هفده اسفند، *تشکل دموکراتیک زنان ایرانی در اروپا*، مارس ۱۹۸۲، هانوفر (آلمان)
- یزدی محمد، *خاطرات*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰

مقاله‌های فارسی زبان

- احمدی ژاله، *آبروی از دست رفته‌ی کاتارینا فن بورا*، آرش، شماره‌ی ۸۶ بهمن، اسفند ۱۳۸۳، صص ۳۷-۴۶
- احمدی ژاله، *بنیادگرایی اسلامی، تصویر مستخ‌شده‌ی انسان و بی‌اعتباری حق*، آرش، شماره‌ی ۶۶ بهمن، اسفند و فروردین ۱۳۷۷ - ۱۳۷۶، صص ۸-۴
- احمدی ژاله، *حجاب، توتالیتراریسم اسلامی و اویوزیسیون*، آرش، شماره‌ی ۸۴ خرداد ۱۳۸۲، صص ۴۵-۳۲
- احمدی ژاله، *زنان در اندرونی جامعه‌ی سیاسی ایران و مفضل چه باید کرد*، سالنامه‌ی دوازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، استکهلم، ۲۰۰۱، ویراستار گلناز امین، صص ۷۱-۶۰
- احمدی ژاله، *فمینیسم اسلامی، زن در مبارزه*، شماره‌ی ۶ مارس ۱۹۹۷، صص ۱۵-۱۱
- احمدی ژاله، *مرگ دختر بچه (کشتارهای سال ۶۰ و ۶۷)*، آرش، شماره‌ی ۹۹-۹۸، فروردین ۱۳۸۶، ص ۹۶
- احمدی ژاله، *تگاتیو*، آرش، شماره‌ی ۸۴ خرداد ۱۳۸۲، صص ۳۲-۳۰
- احمدی سلماز، *خواهران به مبارزه بیوندید!* پیام دانشجو، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۸ شهریور ۱۳۵۸
- آزاد مسعوده، *از تجربه‌ها بیاموزیم*، در: *بازینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان*، نشر نقطه، ۱۳۷۸/۱۹۹۷، صص ۱۳۴-۱۲۱
- اصلانی لیل، *مرا این روزگار آموزگاری است!* گریز ناگزیر، جلد دوم، به کوشش: میهن روستا، مهتاز متین، سیروس جاویدی، ناصر مهاجر، نشر نقطه، ۱۳۷۸، آلمان، صص ۶۰۴-۵۸۵
- افشارنیا علیرضا، *روگیری: زاینده سلطه‌ی مرد بر زن*، *آیندگان*، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷
- بصیری نسرین، *ما زیبا بودیم*، در: *بازینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان*، نشر نقطه، ۱۳۷۸/۱۹۹۷، صص ۱۵۴-۱۳۵
- بهزادی علی، *یادداشت‌های هفته، سپید و سیاه*، ش ۱۰۹۹، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷
- بی‌نام، ۱۷ اسفند *سرآغاز مبارزات توده‌ای زنان پس از سرنگونی شاه*، در: *هفته اسفند*، تشکل دموکراتیک زنان ایرانی در اروپا، مارس ۱۹۸۲، هانوفر (آلمان)
- بی‌نام، *اسناد جنبش تروتسکیستی ایران*، بررسی سوسیالیستی، شماره‌ی ۱، تابستان ۱۳۵۷، نیویورک
- بی‌نام، *بوته‌ی آزمایش: مبارزه علیه حجاب تحمیلی*، چه باید کرد، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۲۱ مرداد ۱۳۵۹
- بی‌نام، *پس از ۹۰ روز تعطیل، هفته‌نامه‌ی کارگر مجدداً منتشر می‌شود*، کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، ۲۶ آبان ۱۳۵۶
- بی‌نام، *پیش به سوی وحدت اصولی مارکسیست‌ها*، درباره‌ی *دار و دسته‌ی توفان*، انتشارات سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران در خارج کشور، مارس ۱۹۶۹
- بی‌نام، *تحمیل حجاب پوششی برای یورش به حقوق زنان*، چه باید کرد، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۲۰، ۲۱ تیر ۱۳۵۹
- بی‌نام، *جنبش کمونیستی ایران: از جنبش تنباکو تا تشکیل حزب کمونیست*، نشریه‌ی توده، ارگان سازمان انقلابی حزب توده‌ی ایران در خارج کشور، شماره‌ی ۱۵، ۱۵ شهریور ۱۳۴۸
- بی‌نام، *حمله‌ی جدیدی به حقوق زحمتکشان و زنان*، کارگر، شماره‌ی ۷، ۲ تیر ۱۳۵۸
- بی‌نام، *زن، اسلام و انقلاب*، کند و کاو، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۵۹
- بی‌نام، *زنان با شرکت وسیع در مبارزه‌ی ضدامپریالیستی در راه آزادی و برابری گام می‌نهند*، کارگر، شماره‌ی ۱۱، ۱۵ اسفند ۱۳۵۸

تولدی دیگر

- بی‌نام، دست‌ها از آیندگان، پیغام امروز، آهنگر و تهران مصور کوتاه، کارگر، ویژه‌ی دفاع از آزادی مطبوعات، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸
- بی‌نام سازمان ملی زنان ایران را بهتر بشناسیم، نوید، سال دوم، شماره‌ی ۱، فروردین ۴۶/ مارس ۶۷
- بی‌نام، سازمان ملی زنان و کنفدراسیون، نوید، سال دوم، شماره‌ی سوم، آبان ۱۳۴۶/ نوامبر ۱۹۶۷
- بی‌نام، سانسور اخبار در مورد کشتار خلق مبارز عرب باید خاتمه یابد، کارگر، سال اول، شماره‌ی ۶، ۲۳ خرداد ۱۳۵۸
- بی‌نامه، شکوفه‌ای در فصل دوست داشتن! راه توده دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۹۷ تیرماه ۱۳۷۹
- بی‌نام، ضرورت شکل و اتحاد زنان، ویژه‌ی روز جهانی زن، کارگر سوسیالیست شماره‌ی ۱۸، ۱۶ اسفند ۱۳۵۹
- بی‌نام، ما زنان قاضی هیچ‌گونه تبعیض و ستمی را نخواهیم پذیرفت، کارگر، ش ۹، ۱۰ مرداد ۱۳۵۸
- بی‌نام، مبارزه‌ی طبقاتی و رهایی زن، رهایی (سازمان وحدت کمونیستی)، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱۴، آذر ۱۳۵۸
- پایدار سیروس، حیدری احمد، حزب کارگران سوسیالیست و انتخابات مجلس خبرگان، کارگر، شماره‌ی ۱۱، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸
- تام تقی، هزیمت و عزیمت، گریز ناگزیر، جلد دوم، به کوشش: میهن روستا، مهناز متین، سیروس جاویدی، ناصر مهاجر، نشر نقطه، ۱۳۷۸، آلمان، صص ۷۹۰-۷۷۸
- دانش‌پژوه سهیلا، زن ایرانی یک مسئله‌ی سیاسی، آزادی، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳، خرداد- شهریور ۱۳۶۶
- جزئی بیژن، دفاعیه در رد صلاحیت دادگاه نظامی، آرش، شماره ۱۰۸، تیر ۱۳۹۱
- جزئی میهن، گلی در سوره‌زار، در: بازمینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان، نشر نقطه، ۱۳۷۸/۱۹۹۹، صص ۲۶۱-۲۵۵
- حاج سید جولادی علی‌اصغر، نه استالین، نه سلطان سعیدین تیمور، ماهنامه‌ی جنبش، شماره‌ی ۳۰، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷
- حبیبی فرنگیس، محو ستمی که قرن‌های متمادی بر زنان رفته است، کیهان، اول اسفند ۱۳۵۷
- حق‌شناس ترابه/حزب و سازمان‌های جنبش کمونیستی ایران، مجله‌ی نقطه، شماره‌ی ۷، سال سوم، بهار ۱۳۷۶
- خاطرات کریم کشاورز، بخارا، سال چهاردهم، شماره‌ی ۸۵، بهمن و اسفند ۱۳۹۰
- خیام زهره، سمینار قانون اساسی، سخنرانی اتحاد ملی زنان، ۱۳۵۷/۳/۲۷، در: بازمینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان، نشر نقطه، ۱۳۷۸/۱۹۹۹، صص ۳۳۴-۳۴۲، بخش‌های زیادی از این متن در برابری، شماره‌ی ۳، ۳۱ خرداد ۱۳۵۸ درج شده است. در هیچ کدام از متن‌ها نام زهره خیام ذکر نشده است.
- خیام زهره، تکرار تاریخ، گناهی نابخشودنی، در: بازمینی تجربه‌ی اتحاد ملی زنان، نشر نقطه، ۱۳۷۸/۱۹۹۹، صص ۱۷۸-۱۶۵
- دانا مریم، تنها مبارزه‌ی انتخاباتی جدی برای حقوق زنان، کارگر، ش ۱۰، ۱۷ مرداد ۱۳۵۸
- راد فروغ، قوانین جدید کار حمله به حقوق زنان است، کارگر، سال اول، شماره‌ی ۲، ۲۵ فروردین ۱۳۵۸
- رضوی هما، برای پیشبرد مبارزه علیه امپریالیسم، سمینار زنان در کانون توحید نیاز به گردهمایی وسیع‌تر زنان زحمتکش را تأیید کرد، کارگر، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۳۸، ۲۴ تیر ۱۳۵۹
- روزبه شهلا، وضعیت زن در ایران معاصر (سخنرانی در مراسم روز جهانی زن در دانشکده‌ی صنعتی)، کیهان، ۲۰ و ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ (در فصل اسناد)

- رید اولین، سوسیالیسم و جنبش آزادی زنان (مصاحبه با اولین رید)، پیام دانشجو، سال چهارم، شماره ۱ (شماره ۸ مسلسل)، فروردین ۱۳۵۶، صص ۳۹-۳۶
- سروش لیلی، درخواستن وحدت داشتیم... آیندگان، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷
- سروش لیلی، در راه‌پیمایی روز ۱۷ اسفند، "روز جهانی زن" چه گذشت؟، آیندگان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۸
- شجاعیان مصطفی، تش نامه‌ی سرگشاده به سازمان چریک‌های فدایی خلق، انتشارات مزدک، ۱۳۵۵، ایتالیا
- صبا حسن، شرکت در انتخابات یا تحریم، کارگر، شماره ۱۱، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸
- صرافت صدیقه، آموزگاری و مبارزه‌ی چریکی، در: ناد بی‌داد، به کوشش ویدا حاجبی، ۱۳۸۱، آلمان
- صدیق جواد، آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، کارگر، دوره‌ی دوم، شماره ۱، ۲۶ آبان ۱۳۵۸
- صدیقی علی، یادى از مترجم نامدار کریم کشاورز، فصلنامه‌ی باران، شماره‌ی ۱۲-۱۱، بهار و تابستان ۱۳۸۵، سوئد
- فلاحی فاطمه، راه‌پیمایی‌های ضلعمیربالیستی زنان، کارگر، دوره‌ی دوم، ش ۲۷، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۹
- فلاحی فاطمه، زنان در مبارزه‌ی ضلعمیربالیستی، کارگر، دوره‌ی دوم، ش ۲۸، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۹
- قاضی نور قدسی، به امید روزی که روز زن، حقوق زن و مسئله‌ی زن نباشد...، کیهان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷
- کاظمیه اسلام، حجاب اسلامی چیست و چرا؟، هفته‌نامه‌ی جنبش، شماره‌ی ۳۰، ۲۰ اسفند ۱۳۵۸
- کامبخش اختر، جنبش مترقی زنان ایران در راه احراز حقوق اجتماعی خود، دنیا (نشریه‌ی سیاسی و تئوریک کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران)، سال چهارم، شماره‌ی ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۴۲
- کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان: زنان ایرانی در انقلاب، ۲۲-۱۹ مارس ۱۹۷۹، برگردان به فارسی در: مهناز متین، ناصر مهاجر، خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ (دفتر دوم) همبستگی جهانی، نشر نقطه، ۲۰۱۰/۱۳۸۹، صص ۵۶-۲۳
- متین مهناز، نیروهای چپ و مبارزات زنان، مجله‌ی نقطه، شماره‌ی ۷، بهار ۱۳۷۶
- متین‌دفتری هدایت، امپریالیسم چشم به جنگ درون‌مرزی دوخته است، سخنرانی هدایت در دانشگاه تهران، کیهان، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷
- محبی فرشته، حمله‌ی حکومت سرمایه‌داران به حقوق زنان ادامه دارد، کارگر شماره‌ی ۷، ۲ تیر ۱۳۵۸
- محمدی ملکه، مردی که فسانه شد (زندگی‌نامه‌ی از خسرو روزبه)، ویژه‌نامه‌ی دنیا، شماره‌ی ۱، فرودین ۱۳۵۷
- موسوی فاطمه، ۸ مارس، سالگرد روز جهانی زنان، زنان سراسر جهان صلای خود را برای آزادی و مساوات بلند می‌کنند، پیام دانشجو، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۵، فروردین ۱۳۵۷
- مهاجر ناصر، به ایران رفتن، در: مهناز متین، ناصر مهاجر، خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ (دفتر دوم) همبستگی جهانی، نشر نقطه، ۲۰۱۰/۱۳۸۹، صص ۲۱۸-۱۹۹
- مهاجر ناصر، جنبش مادران خاورن، سالنامه‌ی نوزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، ویراستار: گلناز امین، تابستان ۲۰۰۸، صص ۱۰۲-۶۴
- مهاجر ناصر، تروریسم دولتی: ابزار ارباب جمهوری اسلامی، آغازی نو، شماره‌ی ۶-۵، تابستان - پاییز ۱۳۶۶

تولد دیگر

- مهاجر ناصر، سال صفر، در: مهناز متین، ناصر مهاجر، خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ (دفتر دوم) همبستگی جهانی، نشر نقطه، ۱۳۸۹/۲۰۱۰، صص ۱۷۸-۱۹۸
- ناطق هما، *رهایی زنان از رهایی زحمتکشان جدا نیست* (سخنرانی در دانشگاه تهران)، کیهان، ۲۱ اسفند ۱۳۵۷
- ناطق هما، *با پری در مبارزه*، در: پری حاجبی در خاطره‌ی دوستانش، گردآورنده ویدا حاجبی، بی‌ناشر، پاریس خرداد ۱۳۸۱
- نامور مجید چگونه باید با نیروهای دست راستی مبارزه کرد، کارگر، ش ۱۱، ۲۵ مرداد ۱۳۵۸
- نجفی پروین، *قانون اساسی جدید جواز دفن آزادی زنان است*، کارگر، ش ۸، ۲۸ تیر ۱۳۵۸
- نجفی پروین، *افسانه‌ی ضعیف بودن جنس زن*، کارگر، شماره‌ی ۶، ۲۳ خرداد ۱۳۵۸
- نجفی پروین، *تجمعات و راهپیمایی زنان: ما زنان ایرانی، در بند نمی‌مانیم*، کارگر، سال اول، شماره‌ی ۱، اول فروردین ۱۳۵۸ (متن کامل در فصل اسناد)
- نجفی پروین، *تعطیل آموزشگاه‌های مختلط، حمله‌ای جدی علیه حقوق زنان*، کارگر، شماره‌ی ۵، ۱۳ خرداد ۱۳۵۸
- نجفی پروین، *ستم کشیدگی زن در ایران و جنبش آزادی‌بخش زنان*، پیام دانشجو، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، آبان ۱۳۵۶
- نرگس فدج، *زن از نگاه رایج در اجتماع امروز ایران*، کتاب جمعه، شماره‌ی ۳۰، سال اول، ۲۳ اسفند ۱۳۵۸
- نوایی شهین، *با تنها نماینده‌ی زن مجلس خبرگان (گفتگو با منیره گرجی)*، زنان در مبارزه (ماهنامه‌ی اتحاد ملی زنان)، شماره‌ی ۱، آبان ۱۳۵۸؛ این نوشته در کتاب جمعه، شماره‌ی ۳۰، ۲۳ اسفند ۱۳۵۸، صص ۸۶-۱۰۰ بازچاپ شد نام گفتگو کننده در این نوشته‌ها ذکر نشده است.
- نوایی شهین، *بزرگداشت ۲۰ سال فمینیسم، سالنامه‌ی دهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، استکهلم، ۱۹۹۹*، ویراستار گلناز امین
- نوایی شهین، *تجربه‌ی سازمان‌های زنان ایرانی بعد از انقلاب*، سالنامه‌ی کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، لس‌آنجلس ۱۹۹۴، ویراستار گلناز امین
- وزیري هوشنگ، *به مناسبت درگذشت شهر آشوب امیرشاهی*، کیهان (چاپ لندن)، ۲۵ خرداد ۱۳۸۱
- وفاداری کاتر، *نجفی پروین، نامه‌ی سرگشاده به کنفرانس سازمان زنان آمریکا*، پیام دانشجو، دوره‌ی دوم، سال پنجم، شماره‌ی ۹، ۲۶ آبان ۱۳۵۷
- هاشمی مهسا، *بیانیه‌ی مطبوعاتی، اعتراض به حذف نماینده‌ی حزب کارگران انقلابی از تلویزیون در مورد میزگرد حجاب*، کارگر، ش ۳۸، ۲۴ تیر ۱۳۵۹
- هوشمند راد هما، *بیکار رهایی‌بخش زنان ایران*، دنیا (نشریه‌ی سیاسی و تئوریک کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران)، دوره‌ی سوم، سال دوم، شماره‌ی ۲، اردیبهشت ۱۳۵۴
- یلفانی محسن، *جان شیفته*، کتاب زندان، جلد دوم، به ویراستاری ناصر مهاجر، نشر نقطه، ۱۳۸۰، آمریکا، صص ۲۰۳-۱۹۶
- نشریه‌های ایرانی
- *آزرایجان*، شماره‌ی ۱۴۴، ۱۷ اسفند ۱۳۳۴

- آذربایجان، شماره‌ی ۱۴۵، ۱۹ اسفند ۱۳۳۴
- آذربایجان، شماره‌ی ۱۴۶، ۲۰ اسفند ۱۳۳۴
- مجله‌ی ترقی، دوره‌ی پنجم، شماره‌ی ۱، ۱۳ خرداد ۱۳۲۵
- چشم‌انداز ایران، پائیز ۱۳۸۴
- حقیقت، ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)، شماره‌های گوناگون
- حقیقت، ارگان اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، دوره‌ی اول
- رنجبر، شماره‌های مختلف سال ۱۳۵۸
- رهبر، ۱۰ مهر ۱۳۲۵
- زمانه، سال چهارم، شهریور ۱۳۸۴، شماره‌ی ۳۶
- نامه‌ی مردم (ماهنامه)، شماره‌ی ۲، آبان ۱۳۲۵
- هفته‌نامه‌ی مرد/مروزی، شماره‌ی ۱۱۷، ۳ مرداد ۱۳۲۶
- مردم، سال پنجم، شماره‌ی ۲۹۴، ۱۸ اسفند ۱۳۲۶
- مجله‌ی امید ایران، ۱۴ مرداد ۱۳۲۹
- ۱۶ آذر، ماهنامه‌ی کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی، شماره‌ی اول، بهمن ۱۳۴۶ / فوریه ۱۹۶۸؛
و شماره‌ی ۶ سال چهارم، مردادماه ۱۳۴۷ / اوت ۱۹۶۸
- ستاره‌ی سرخ، شماره‌ی ۱۹، اردیبهشت ۱۳۵۱
- کوردستان، سال یکم، ۲۲ اسفند ۱۳۲۴
- کیهان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۲
- ستاره‌ی سرخ، سال هفتم، شماره‌ی ۶۰ بهمن ۱۳۵۵
- نامه‌ی پرسی (ارگان تحقیقی کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی)، ویژه‌ی ۸ مارس، روز
بین‌المللی زنان، سال یازدهم، شماره‌ی ۱، بی‌تاریخ (۱۳۵۶/۱۹۷۷؟)
- اطلاعات، ۲۲ فروردین ۱۳۵۶
- بولتن کمیته‌ی دفاع از حقوق زنان ایران، شماره‌ی ۱۱، ۱ مهرماه ۱۳۵۷ و شماره‌ی ۱۲، ۲۵ مهرماه
۱۳۵۷
- کمیته برای دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران، شماره‌ی ۱۵، ۳۰ مهرماه ۱۳۵۷
- پیام دانشجو، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۶، ۲۲ دی ۱۳۵۷
- کیهان: دوره‌ی دوم، از ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ تا پایان دی ماه ۱۳۵۷
- کیهان: ۹ تیر ۱۳۵۹
- اطلاعات: ۴ آبان ۱۳۵۷؛ ۴، ۱۲، ۱۸، بهمن ۱۳۵۷؛ ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲ اسفند ۱۳۵۷
- اطلاعات: دوره‌ی روزنامه‌ی اطلاعات از فروردین ۱۳۵۸ تا پایان اسفند ۱۳۵۹
- آیندگان، سال دوازدهم، از ۱۸ دی ۱۳۵۷ تا ۱۶ خرداد ۱۳۵۷
- زن مبارز (نشریه‌ی جمعیت زنان مبارز)، شماره‌ی ۱، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

- پیغام امروز، سال بیستم، دوره‌ی جدید، ۱۷ اسفند ۱۳۵۷
- نوید (وابسته به حزب توده)، شماره‌ی ۷۲، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷
- هفته‌نامه‌ی سپید و سیاه، ۲۳ اسفند ۱۳۵۷
- هفته‌نامه‌ی تهران مصور، شماره‌ی ۹، سال ۳۶، ۲۵ اسفند ۱۳۵۷
- اطلاعات هفتگی، شماره‌ی ۱۹۲۰، ۱۰ فروردین ۱۳۵۸
- برابری (ارگان اتحاد ملی زنان)، سال اول، ش ۳، ۳۱ خرداد ۱۳۵۸
- آهنگر، شماره‌ی ۱۶، ۳۰ تیر ۱۳۵۸
- آزادی (جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران)، از ۸ فروردین ۱۳۵۸ تا ۱۵ بهمن ۱۳۵۸
- رنجبر (ارگان مرکزی سازمان انقلابی)، سال اول، ۱۶ آبان ۱۳۵۸
- هفته‌نامه‌ی زن‌روز، شماره‌ی ۷۳۹، ۱۹ آبان ۱۳۵۸؛ و شماره‌ی ۷۴۰، ۲۶ آبان ۱۳۵۸
- کارگر (حزب کارگران سوسیالیست)، دوره‌ی اول، از اسفند ۱۳۵۷ تا اول فروردین ۱۳۵۸
- کارگر (حزب کارگران سوسیالیست)، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۱، ۲۶ آبان ۱۳۵۸ تا شماره‌ی ۱۱، ۱۵ اسفند ۱۳۵۸
- زنان در مبارزه (ماهنامه‌ی اتحاد ملی زنان)، شماره‌ی ۲، آذر ۱۳۵۸
- رهایی زن (سازمان وحدت کمونیستی)، شماره‌ی ۱۱، اسفند ۱۳۵۸
- کار، شماره‌ی ۶۶، ۱۸ تیر ۱۳۵۹
- راه توده (نشریه‌ی هواداران حزب توده‌ی ایران در خارج از کشور)، سال دوم، شماره‌ی ۸۱، ۵ اسفند ۱۳۶۲
- بیماری ما (نشریه‌ی هواداران تشکیلات دموکراتیک زنان ایران)، شماره‌ی ۲، برلن غربی، زمستان ۱۳۶۴
- نیمه‌ی دیگر، شماره‌ی ۳-۴، زمستان ۱۳۶۴
- رسالت، ۹ اسفند ۱۳۸۴

گفتگوها:

- گفتگوی ناصر مهاجر با مجید زربخش، اکتبر ۲۰۱۲
- گفتگوی ناصر مهاجر با مهری منشی از بنیان‌گذاران سازمان ملی زنان ایران، نوامبر ۲۰۱۲
- گفتگوی مهناز متین با زهره احمدی، از اعضای بنیان‌گذار کمیته‌ی زنان هوادار جنبش نوین انقلابی، پاریس ۲۹ مارس و ۶ آوریل ۲۰۰۹
- گفتگوی ناصر مهاجر با صدیقه صرافت، ۶ اکتبر ۲۰۱۲
- گفتگوی ناصر مهاجر با امیر پیشداد، ژوئیه ۲۰۰۷
- گفتگوی بنفشه مسعودی با مهشید امیرشاهی، ۳۰ ژوئیه و ۲۳ اوت ۲۰۰۶
- گفتگوی بنفشه مسعودی با امیر پیشداد، ۳۰ آوریل ۲۰۰۶
- گفتگوی ناصر مهاجر با پروین دهقان، اکتبر ۲۰۱۲
- گفتگوی ناصر مهاجر با مریم صارمی، سپتامبر ۲۰۱۲
- گفتگوی ناصر مهاجر با دکتر مهربخش کسمایی (آنرنور)، اکتبر ۲۰۱۲
- گفتگوی ناصر مهاجر با سودابه جزنی، سپتامبر ۲۰۱۲

- گفتگوی ناصر مهاجر با میهن جزئی، اوت ۲۰۰۸

- گفتگوی ناصر مهاجر با هادی جفرودی، اوت ۲۰۱۲

کتاب‌ها و مقاله‌ها و نشریه‌های انگلیسی زبان

- کتاب‌های و مقاله‌ها

- Ansari Sarah, Martin Vanessa, *Women, Religion and Culture in Iran*, Curzon in association with The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, 2002
- Atwood Margaret, *Handmaid's Tale*, Mc Clellative and Stewart, 1985
- Millett, Kate, *Going to Iran* (with photographs by Sophie Keir), 1982, Ed. Coward, McCann & Geoghegan (New York)
- Moghissi Haideh, *Populism and Feminism in Iran*, St. Martin's Press, 1994
- Mulard Claudine, *Téhéran, mars 1979, avec caméra et sans voile*, Les Temps Modernes, N° 661, Novembre-Décembre 2010
- Reed Evelyn, *Problems of Women's Liberation*, in: *Women and Family, a Historical view*, Pathfinder Press, 1969
- Shirazi Manny, *Siege of Azadi Square (A novel of Revolutionary Iran)*, The Women's Press Ltd, London, 1991
- Shirazi Manny, *Javaday Alley*, The Women's Press Ltd, 1984
- Sanasarian Elize, *The Women's Rights Movement in Iran*, Praeger publishers, 1982
- Shahidian Hamed, *Women in Iran, Gender politics in the Islamic Republic*, Greenwood Press, London, 2002

- نشریه‌ها

- Spare Rib, *Iran: The revolution that betrayed women*. Issue 111, Oct 1981
- Spare Rib, *Iran: The revolution that affected all women in the Moslem word*, Issue 128 March 1983
- Spare Rib, "Lonely Amongst the Feminists", issue 132, July 1983
- Los Angles Times, 9 March 1979
- New York Times, 9 March 1979
- New York Times, 11 March 1979
- Washington Post, 9 March 1979
- Washington Post, 13 March 1979
- Daily Telegraph, 13 March 1979
- Los Angles Times, 13 March 1979
- Daily Telegraph, 18 March 1979
- Time, 19 March 1979
- Time, 26 March 1979

کتاب‌ها و مقاله‌ها و نشریه‌های فرانسه زبان

- کتاب‌ها و مقاله‌ها

- Millett, Kate, *En Iran*, (photos Sophie Keir), (1981) Ed. Des Femmes.
- Mojab, Shahrzad, *Women of a Non-state Nation, the Kurds*, Mazda, Usa 2001

تولدی دیگر

- Les iraniennes dans la Révolution : Rapport de la délégation du Comité International du Droit des Femmes (CIDF) en Iran, 19-22- mars 1979

- نشریه‌ها

- *Nouvelle Observateur*, 12 février 1979
- *Libération*, 9 mars 1979
- *Le Matin*, 9 mars 1979
- *Le Monde*, 9 mars 1979
- *L'Aurore*, 9 mars 1979
- *Rouge* (hebdomadaire), 9-14 mars 1979
- *Le Monde*, 10 mars 1979
- *Libération*, 10-11 mars 1979
- *Le Monde*, 11-12 mars 1979
- *Le Figaro* (Magazine), 10 mars 1979
- *Le Figaro*, 12 mars 1979
- *Le Monde*, 13 mars 1979
- *Le Monde*, 14 mars 1979
- *Rouge* (hebdomadaire), 15-22 mars 1979
- *Le Monde*, 23 mars 1979
- *Histoires d'Elles*, N° 11, avril 1979
- *F. Magazine*, No 15, Avril 1979

تارنماها:

- متین، مهتاز، مسعوده آزاد آن گونه که من شناختم، ۲۰۰۷/۱۳۸۵، در تارنمای شبکه سراسری همکاری زنان ایرانی
<http://www.shabakeh.de/archives/individual/001144.html#more>

- شهناز سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران طی سال‌های ۱۳۳۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، برگرفته از:
[www.iran-nabard.com/40 sal/shohada.htm](http://www.iran-nabard.com/40%20sal/shohada.htm)

- قاسم حسن پور، ساواک: نونری عقده‌ی روانی دارد، کیهان، ۱۰ آبان ۱۳۸۶، ص ۸، برگرفته از:
<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=19593>

- محمدحسن ناصری معروف به دکتر عضدی، برگرفته از تارنمای موزه‌ی عبرت ایران:
<http://www.ebratmuseum.ir/show.php?page=torturers&id=377>

- درباره‌ی مسئله‌ی زن، از رقیای جان‌فشانده: وفا جاسمی و شکوه طوافچیان، از انتشارات حزب رنجبران ایران، مرداد ۱۳۸۷، ص ۳، نسخه‌ی الکترونیک در نشانی زیر:

www.k-en.com/ken73/masir_alman.pdf

- Lobby Européen des femmes : <http://www.womenlobby.org>

- La CLEF (La Coordination Française pour le Lobby Européen des Femmes) :

<http://clef.unblog.fr>

- گفتگو با جمیله ندایی در "شبکه‌ی دیدگاه:

<http://www.didgah.net/cinemaMatrkamel.php?id=12879>

- سازمان زنان ۸ مارس

<http://www.8mars.com>

- کارزار زنان برای لغو کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان

www.karzar-zanan.com

- از برنامه‌ی انتقالی تروتسکی:

Programme de Transition, Léon Trotsky: Place à la jeunesse! Place aux femmes travailleuses!

<http://www.marxists.org/francais/trotsky/livres/trans/tran20.html>

- رازی، مازیار. کارنامه‌ی سوسیالیست‌های انقلابی ایران، اردیبهشت ۱۳۸۴

<http://nashr.de/2/razi/kam/0.pdf>

- از برنامه‌ی عمل زحمتکشان برای رفع بحران کنونی، ویژه نامه‌ی اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی

کارگر، کارگر، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸

<http://www.kargar.net/farsi/Archive/wk/KP1/KP1SE2>

- سیامک زهرایی، سوابق ما - یادداشت اول، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۵، در نشانی زیر:

<http://dev.kargar.net/farsi/articles/sz-OurBackground>

- فهرست کشته شدگان سازمان پیکار:

<http://www.peykarandeesh.org>

- گفتگوی غسان شربل با حامد علوان الجبوری، چه کسی اولین گلوله جنگ را شلیک کرد؟ روزنامه الحیات

۲۵/۹/۲۰۰۳:

<http://www.irdc.ir/fa/content/6229/default.aspx>

- دیکشنری بیوگرافی در تارنمای سلام

<http://www.salaam.co.uk/knowledge/biography/viewentry.php?id=1476>

- هاشمی رفسنجانی اکبر، خسروشاهی سیدهادی، بعثت، نشریه‌ی داخلی دانشجویان حوزه‌ی علمیه‌ی قم،

انتشارات کلبه‌ی شروق و انتشارات سماط :

http://www.khosroshahi.net/book/fehrest.php?book_id=5

- آشنایی با رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام:

<http://www.irec.ir/Contents.aspx?p=37e9132c-c609-4b0e-9d94-84347ca2d3ac>

- خاطرات منتشر نشده‌ی هاشمی رفسنجانی از دوران مبارزه، جلسه ۱۷ و ۱۸ - ص ۶

www.aftab.ir/news/2007/feb/09/c1c1171018713_politics_iran_hashemi_rafsanjani.php

- جایگاه سیاسی رفیق سیامک زعیم در اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران:

<http://www.mano-paltalk.net/pdf3/zaim.htm>

- اعتمادزاده محمود (به آذین)، افراشته شاعر توده‌ای، ویژه محمدعلی افراشته، ماهنامه‌ی مردم، ۱۳۲۶:

<http://xalvat.com/xalvat7/Nashre-eDigaran>

- غلامعلی لطیفی، محمد علی افراشته و چلنگر، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۰:

www.jadidonline.com/story/03052011/frnk/afrashteh_chalanger

- یادنامه‌ی از شهدای حزب کار ایران (توفان):

http://toufan.org/Lohe_janbasan.htm

- شهدای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران طی سال‌های ۱۳۴۹ تا ۲۳ بهمن ۱۳۵۷، برگرفته از:

www.iran-nabard.com/40-sal/shohada.htm

- قاسم حسن پور، ساواک: نوذری عقده‌ی روانی دارد، کیهان، ۱۰ آبان ۱۳۸۶، ص ۸، برگرفته از:

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=19593>

- محمدحسن ناصری معروف به دکتر عضدی، برگرفته از تارنمای موزه‌ی عبرت ایران:

تولد دیگر

<http://www.ebratmuseum.ir/show.php?page=torturers&id=377>

- مقدمه‌ی: *درباره‌ی مسئله‌ی زن، از رفقای جان‌فشانند: وفا جاسمی و شکوه طوافچیان*، از انتشارات حزب رنجبران ایران، مرداد ۱۳۸۷، ص ۳، نسخه‌ی الکترونیک در نشانی زیر:

! www.k-en.com/ken73/masir_alman.pdf

- یادى از کریم کشاورز، وبلاگ ما بچه‌های یزد:

<http://bachahayeyazd.blogfa.com/post-16.aspx>

- مسعود رضایی، خاطرات دکتر فریدون کشاورز، تارنمای دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران:

http://www.irhistory.com/index.php?action=show_news&news_id=43

- فرناز سیفی، *مهرانگیز منوچهریان، سناتوری که به "حق رأی" زنان اکتفا نکرد؛ تارنمای دویچه‌وله (صدای آلمان)*، ۱۳ فوریه ۲۰۱۳

- هاتفی و امیرانی، *روزنامه‌نگارانی از دو طیف با یک سرنوشت، دویچه‌وله:*

<http://www.dw.de/dw/article/0%2c%2c15180731%2c00.html>

- علی خدایی، *آیا کیهان را تودم‌های‌ها اداره می‌کردند، راه توده:*

www.rahetudeh.com/rahetudch/mataleb/nagofteha/html/nagofteha-83.html

- جلال سرفراز، *رحمان هاتفی و شوخی تلخ تاریخ، بی‌بی‌سی:*

www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/02/120131_144_tudeh_party_hatefi_rahman.shtml?print=1

- *مادر عالم‌تاج کلاتری (جزنی) درگذشته کمیته‌ی مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، دوشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۹۰*

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=19413>

- باقر زاده حسین، *به یاد عالم‌تاج کلاتری، دستان داد، ۲ اسفند ۱۳۹۰، تارنمای عصر امروز*

[/http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/35583](http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/35583)

- *زهرا بهکیش، مادر جزنی از جمله مادرانی بود که تمام زندگی‌اش سرشار از مقاومت در برابر استبداد بود، ۳۰ بهمن ۱۳۹۰، تارنمای عصرنو*

- *امینی نجفی علی، دکتر فریدون کشاورز درگذشت، بی‌بی‌سی فارسی، ۱۶ مهر ۱۳۸۵*

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2006/10/061007_waa_fkeshavarz.shtml

اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌ها

- *فراخوان کمیته‌ی موقت تدارکات روز جهانی زن در ایران، ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، چه باید کرد، شماره‌ی ۳، ۸ اسفند ۱۳۵۷ (در فصل اسناد)*

- *فراخوان کمیته‌ی دفاع از حقوق زن برای راه‌پیمایی روز ۲۱ اسفند از دانشگاه تهران به طرف میدان آزادی، بی‌تاریخ (در فصل اسناد)*

- *تلاکس‌هایی که زنان در جنبش از تهران به پاریس فرستادند و «صندوق پایگانی ام‌ال‌اف»، روان‌کاوی و سیاست، بنیاد پژوهشی، آموزشی و پرورشی علوم زنان» در اختیار ما گذاشته است:*

Fonds d'Archives du MLF, Psychanalys et Politique. Institut de Recherche,
IRESF@desfemmes.fr d'Enseignement et de Formation en Sciences des Femmes

- *Iranian Women's Uprising, March 8th 1979*
Vol. I Renaissance
- *Mahnaz Matine - Nasser Mohajer*
- *Cover design by Banafsheh Massoudi*
- *Printed in Germany by BM. Druck Service*
- *Published by Noghteh Books*
- *First edition: Spring 2013*
- *ISBN: 978-0-9828408-1-8*



Europe :

Noghteh

B.P.157

94004 Créteil, Cedex

France

USA :

Noghteh

P.O. Box 8181

Berkeley, CA, 94707-8181

USA

nashrenoghteh@yahoo.fr

Iranian Women's Uprising

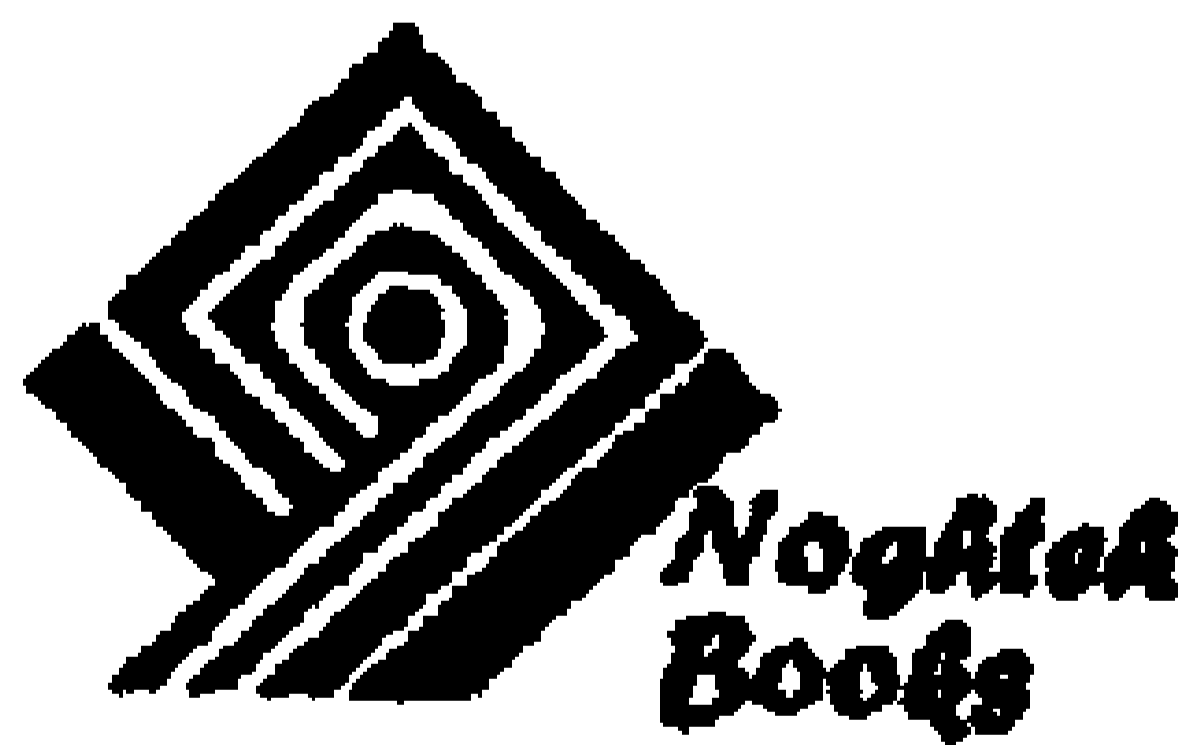
March 8th 1979

Vol. I

Renaissance

Mahnaz Matine

Nasser Mohajer





Iranian Women's Uprising

March 8th 1979

VOL. I

Renaissance

Mahnaz Matine

Nasser Mohajer

